

یوم تکون کل اناس باکما هم

# سیف المصلحین

علی  
اعناق المنکرین

مصنفه علامه نامی فاضل گرامی عالم اجل فاضل اکمل سفیر عدیم البیدیل  
فقیه بیعدل مولانا مولوی محمد عبدالجلیل سلمہ الخلیل یوسفزئی عموماً  
دولت رنی خصوصاً از مشافعات پشاور



مطبع دبدہ احمدی مطبوع



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۵۹	ایضا در سماع طلقه از والد خود	۱۱۷	در جواب آنکه بعضی از عبادت نامکن میباشد
۶۱	در تقاضای حدیث و اصل در باب تأمین	۱۱۶	در حقوق همان و جمده و غیره بر مرد
۶۲	در احادیث و آثار اخفای تأمین	۱۱۸	مسئله چهارم در جواز صیام الدهر
۶۳	در بیان قیاس فاسد لا مذهب	۱۱۹	در جواب حدیث عائشه از حضرت صیام الدهر و غیره
۶۵	در اخفای چهار چیز در نماز	۱۲۰	در جواب از حدیث عبداللہ بن عمرو عاص رض
۶۶	باب پنجم در رفع یدین	۱۲۲	مسئله پنجم در جواز خواندن نائز شب اگر بر رکعت
۶۸	ذکر جواز احادیث رفع الیدین مع الجواب	۱۲۴	در فضیلت سجدهات در نماز
۶۹	در بیان فرق میان دو حدیث بحمد الله از حدیث	۱۲۵	در اظهار کید صاحب معیار
۷۰	تیمم که اسکنوائی الصلوة	۱۲۶	در کید واقع برای طعن در بزرگواری
۷۲	رفع الیدین بغیر از هفت جا نیست	۱۲۷	در کید غیر مقلدین برای تنقیص دین
۷۳	فعل پسین معتبرست از افعال پیشین	۱۲۸	دلیل بر تنقیص غیر مقلدین
۷۵	در وجوب احتراز از فتنه و فساد	۱۲۹	لطیفه در التزام نام بر غیر مقلدین
۷۶	ذکر آثار مجواب احادیث رفع الیدین	۱۳۰	سلسله (۶۷) در فضل امام باجادیث
۸۱	در التزام امام در ازاعی را در رفع الیدین	۱۳۱	و در فضیلت مذهب دومی
۸۳	فائده در مناقب امام اعظم در چهارده سلسله	۱۳۳	در اصلی اوطان ائمه اربعه و محدثین سته
۸۴	سلسله اول در مناقب امام رض	۱۳۴	مصادیق این احادیث صحاب محارح ستمند
۸۵	در نکاح امام محمد و والده امام شافعی را	۱۳۵	در غلطی آقای امام بخاری و غیره
۸۶	در وضع بودن ابی عقیله از حدیث امام رض	۱۳۶	خیمه زدن سیده بر قبر زوج
۹۱	در تعصب صاحب مقام موسی با امام رض	۱۳۷	در دفع قول جاسدین در احادیث مذکور
۹۲	در جواب طاعتین امام اناتوان فضلی ندان	۱۳۸	حدیث دیگر در فضل امام رض
۹۳	در بعضی حالات امام محمد بن ابیوسف و زفر	۱۳۹	تر جمیع مذہب امام رض
۹۸	سلسله سوم در دفع اعتراضات بر تعبد امام رض	۱۴۰	سلسله (۵) در ذکر اساس آن کتب
۱۰۰	مسئله اول در جواز جای یل زانکه بر ثلث	۱۴۱	که در مناقب امام رض است
۱۰۳	در عبادت شافعیان حضرت	۱۴۲	حدیث بغض مردم ناشی از حب لغض خداست
۱۰۶	در ترخیص تعبد تا موت طلال طبع	۱۴۳	در بیان افترا آنکه بطاعت امام منسوب شده است
۱۰۷	مسئله دوم در جواز تعبد به مشرب	۱۴۴	سلسله (۴) در کمال عقل امام رض
۱۰۸	فائده در سر اخفای شب قدر و غیره	۱۴۵	لطیفه اول در سبب تولد امام طحاوی
۱۱۱	در نماز غافلان مرده در قبر خود	۱۴۶	در سبب انتقال امام طحاوی از مذہب امام شافعی
۱۱۳	در جواب حدیث الشرحی حماده سنقر	۱۴۸	در ذکر اثبات افترا بر امام
۱۱۴	مسئله سوم در جواز ختم قرآن بکراهت هفت	۱۴۹	سلسله (۳) در ذکر بعضی فرائض امام رض



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۲۷	لطیفه (۲) در الزام روافض	۲۰۸	در نسب ناسر امام رضا
۱۵۲	سلسله (۸) در تحمل نام از ائمه ای امام	۲۰۹	سلسله (۱۲) در ذکر وفات امام رضا
۱۵۶	در شایسته گرامت از اخوند صاحب صوت	۲۱۰	معایب اسم امام رضا
۱۶۰	سلسله (۹) در ذکر تسلسل تلامیذ از امام رضا	۲۱۱	در ذکر خلافت از ان حضرت
۱۶۱	سلسله (۱۰) در توفیق امام رضا در علم حدیث	۲۱۳	در استخراج نام پاک محمد و احمد از هر چیز
۱۶۲	در عفو خواستن ثوری و غیره از امام رضا	۲۱۶	در ذکر قصه بخت
۱۶۳	در اقرار از داعی بر غلطی خود در حق امام رضا	۲۱۹	ایات در ذکر وفات حضرت با ماریه ناسیح
۱۶۴	در رجوع ثوری از وقیعت امام رضا	۲۲۱	در ذکر ازواج مطهرات نبی
۱۶۵	در غلطی امام بخاری در حق امام رضا	۲۲۲	در ذکر ستر کثرت تعداد ازواج مطهرات
۱۶۶	در عدم قبولیت جرج در حق امام رضا	۲۲۴	در جواب لمحمدان در حق چهار کجاح
۱۶۷	در مطعون شدن بعض ائمه	۲۲۶	در غلطی کردن مفسرین در چند چیز
۱۶۸	نسبت (۱۶) حدیث بسوی امام افراس	۲۲۹	در ذکر اولاد آنحضرت
۱۶۹	در ذکر مسائید منقول از امام رضا	۲۳۱	در خلافت ابوبکر رضا
۱۷۰	در ذکر علت قلت روایت از امام رضا	۲۳۳	در خلافت عمر رضا
۱۷۱	انقصا در سبب قلت روایت از امام رضا	۲۳۴	در خلافت عثمان رضا
۱۷۲	سلسله (۱۱) در ذکر تدبیر امام فقه	۲۳۵	در بعضی حالات مروان بن الحکم
۱۷۳	در ذکر عهد الوهاب متقی استاد شیخ دهلوی	۲۳۶	در خلافت علی رضا
۱۷۴	در بشارت دادن آنحضرت معلوم بصحت مدعی امام رضا	۲۳۷	لطیفه در حق خلفای اربعه رضا
۱۷۵	سلسله (۱۲) در مناقب مجموعه امام رضا	۲۳۸	در خلافت حسن بن علی رضا
۱۷۶	در ذکر دفن صاحب هدایه و غیره در قبرستان	۲۳۹	در خلافت امیر معاویه رضا
۱۷۷	در تعلیم کلام ربانی	۲۴۰	در خلافت یزید
۱۷۸	در جواب آنکه عیسی بن محبوب ابو حنیفه باشد	۲۴۱	در منع لعن بر یزید
۱۷۹	در جواب منکرین از بعضی جهادات غیر معقول	۲۴۲	در خلافت معاویه بن یزید
۱۸۰	در جواب آنکه عیسی بن محبوب امام رضا خواهد بود	۲۴۳	در خلافت عبدالعزیز بن مراد
۲۰۳	سلسله (۱۳) در تولد و نسب امام رضا	۲۴۴	در عقاید خبیثه فتنه و ابتدای تقریر داری
۲۰۴	در ضحوت و عقل مروان و زنان	۲۴۵	در بعضی حالات مروان و خباثت حربا
۲۰۵	لطیفه در نقص زنان	۲۴۶	در بعضی حالات حجاج ثقفی رضا
۲۰۶	در تاثیرات دعا	۲۴۷	انتباه در تولد امام عظم
۲۰۷	در جواب آنکه قائل بد باب امام اندر نزد علی رضا	۲۴۸	تنبیه ایضا در تولد امام و خلافت امیرین الملک
۲۰۸	در جواب آنکه امام رضا را بمقتدینا مانند	۲۴۹	تنبیه در وجود صحابه و زمانه امام رضا







مطلب	صفحه	مطلب	صفحه
ح (۹) در مناظره امام با علمای بغداد	۵۴۵	حکایت (۱) در تعبیر خواب شاه از امام رضا	۵۱۶
لطم در طریق وضع حدیث	۵۴۶	لطیفه در بابی شافعی از معتزله در تعبیر و تفسیر	۵۱۷
در حالات امام جناب رضا	۵	در بعضی حالات امام شافعی رحم	۵۱۸
در مسائل منقول از احمد	۵۴۸	در مناظره علامه و میر سید شریف	۵۲۳
ح (۱۰) در ۱۵ سوالات عجائب از امام رضا	۵۵۰	حکایت (۲) در توبه دادن امام رضا بفاجر	۵۲۴
لطم در چند سوال عجیب از ابن عباس خیروی نیز	۵۵۲	لطیفه در اسرار عجائب در شان خلفای اربعه	۵۲۵
ح (۱۱) در اسکات امام رافضی را	۵۵۴	دلائل ناجیه بودن اهل سنت و طاعت نه و بایمه	۵۲۵
لطم در الزام دادن به شیعه	۵۵۵	ایضا دلیل دیگر بطریق لطیفه	۵۲۶
ح (۱۲) در جواب طلاق از امام بیهترین	۵۵۶	نکته دوزخی بودن (۲۴) فرقان از حسد و در رد بر فاضل	۵۲۷
لطم در کلام سه کس	۵۵۸	در رد بر فاضل و در رد بر میکشانی احمد و احمد	۵۲۸
ح (۱۳) در تفریق امام بچه کرده را از زنده	۵۵۹	در تمیز عجیب به پنجتن پاک	۵۲۹
لطم در تفریق دست فاسد از فرج مرده از امام مالک	۵۶۰	در جواب طایع با طعن بالطف و در استدلال باین معنی	۵۳۰
در مناقب امام مالک	۵۶۱	حکایت (۳) در جواب فاسق از امام رضا	۵۳۱
در مکرده بودن خلق تمام برودت	۵۶۲	لطیفه در جواب فقیری بامیر	۵۳۲
ح (۱۴) در سوال یهودان امام رضا	۵۶۴	ح (۴) در امتحان بلغم مراد یوسف را در بیخ ساسانه	۵۳۳
نکته در تخصیص شب قدس	۵۶۵	نکته از حکیم در مذهب فاسد	۵۳۴
لطم در مناظره زن فاضله با عالمی	۵۶۵	نکته در مارج عالم و جاهل	۵۳۵
ح (۱۵) در بلوغ سنگ	۵۶۶	ح (۵) در سرعت ذهن ابو حنیفه با طلاق و غیره	۵۳۶
نکته در اخلاق حمیده و ذمیه سنگ	۵۶۷	در تمیزی فهم غوث پاک	۵۳۷
عادت و ملت سنگ و بند و یکست	۵۶۸	در حالات غوث پاک	۵۳۸
فائده در بعض حالات شاه عبدالعزیز بند بلوی	۵۶۹	ابن العربی	۵۳۹
ح (۱۶) در دفع قول خصم	۵۷۰	ح (۶) در سرعت ذهن امام رضا	۵۴۰
لطم در الزام بر همانان از شاه صاحب	۵۷۱	لطم در غنی علم از فروغ شاعر	۵۴۱
در دفع قول خصم پیش خلیفه	۵۷۲	نکته در فضیلت علم	۵۴۲
لطم در طالع مرغه که با حسد و حسد شایسته داشت	۵۷۳	ح (۷) در مناظره امام رضا و فخر حنفی	۵۴۳
ح (۱۸) در تحقیق ایمان	۵۷۴	لطم در جواب ابن جوزی در بار رافضی	۵۴۴
لطم در سه جوابات عجائب در دین	۵۷۵	در حالات ابن جوزی	۵۴۵
ح (۱۹) در جواب پندیده امام با حضرت	۵۷۶	فائده در بعض حالات شیخ دهلوی	۵۴۶
لطم در جواب عجیب فاضل بساط	۵۷۷	ح (۸) در جواب عجیب از امام با سائل	۵۴۷
ح (۲۰) در دفع لطیفه آیه از امام رضا	۵۷۸	لطم در مناظره کنیز علامه با فاضله	۵۴۸



مطلب

صفحه

صفحه

مطلب

لطیفه در دفع امراض بریل سوادری از پادری برقرآن	۵۹۸	لطیفه در افتادگی کبریا نیت قدر الفاظ تذکیر فی تائیدیه و الفاعل	۵۹۸
ح (۲۱) در اسکات امام گستاخی را بنیاس خود	۵۹۹	ح (۳۳) در حل سوال شاه روم از امام روم	۵۹۹
لطیفه در قیاس تخمین ثنای بریه	۶۰۱	لطیفه در افتادگی کرامت شافعی در مباحثه نصرا امام	۶۰۱
ح (۲۲) در نظار امام اشاره اعلی را	۶۰۲	ح (۳۴) در دفع امام اعتدای این ابی بلی را	۶۰۲
مکته در اشارات علما در کتب	۶۰۲	لطیفه در اعتراض شافعی بر احمد بنیل روم	۶۰۲
لطیفه انصاف در اشارات	۶۰۲	ح (۳۵) در واپس کردن امام مالک و ابی و ابی بلی	۶۰۲
ح (۲۳) در رد کردن امام مانع را از حدیثی	۶۰۲	لطیفه در جواب مشرک از علی روم	۶۰۲
لطیفه در علم سیمیا از هندو و گنگو نام موافق واقع معولج	۶۰۳	تنبیه در تمثیل عذاب القبر بخفته	۶۰۳
ح در وقت قیاس امام	۶۰۳	ح (۳۶) در مقام قول خواج نادرد و جنازه	۶۰۳
لطیفه در تیزی تشنیم بوعلی سینا	۶۰۳	لطیفه در کمال حفظ امام بخاری روم	۶۰۳
ح (۲۵) در گرفتن امام قاضی این ابی بلی را در چند جا	۶۰۴	ح (۳۷) ایضا در رد قول خواج نادرد از امام روم	۶۰۴
لطیفه مخیر ساقی بوالی بوعلی سینا	۶۰۵	لطیفه در لعن وزیر بر مجری	۶۰۵
در حالات بوعلی سینا	۶۰۵	ح (۳۸) در جواب امام مرد میره را	۶۰۵
ح (۲۶) در امتداد آلودن امام گنج در گنج را	۶۰۶	لطیفه در رد بر میره از علی روم	۶۰۶
نادره در تیز فنی حکیم ابو منصور	۶۰۶	ح (۳۹) در برکت عمل بر سر امام از امام روم	۶۰۶
لطیفه در کمال استادی عیاره	۶۰۶	لطیفه در افتادن مردی از امام	۶۰۶
ح (۲۷) در ایراد علی امام بر خطبه ابن ابی بلی	۶۰۶	ح (۴۰) در جواب صوفی خام از امام روم	۶۰۶
در نظار فارابی کلمات خود را	۶۰۶	لطیفه در افتادگی برای بصورتی جلی	۶۰۶
فائده در بعض حالات فارابی معمر ثانی	۶۰۶	ح (۴۱) در رد کردن امام دهری کا زبانه از معصومه	۶۰۶
ح (۲۸) در اخراج شدن محمد شمس المله و پیش امام	۶۰۶	لطیفه در بعض امور محکوم	۶۰۶
لطیفه جواب دادن شاه صاحب پادری را	۶۰۶	ح (۴۲) در الزام امام مرد فرقا	۶۰۶
آگاه میدان المله قورشی را در طلف مردی	۶۰۶	لطیفه در غلطی قیاس از مرد پیش ابن ابی بلی	۶۰۶
لطیفه در قوت حافظه امام بخاری	۶۰۶	در حال تصدق مال خرام	۶۰۶
فائده در بعض حالات امام بخاری	۶۰۶	ح (۴۳) در ازاله بکر طمله	۶۰۶
ح (۳۰) در پیچیده مباحث امام باقر	۶۰۶	لطیفه در مفسده زنان بیهوش اخذ جن	۶۰۶
لطیفه در زینت از زیادت مرتبه جسی بر مخ ادبکی	۶۰۶	ح (۴۴) در علامت کوچ	۶۰۶
تنبیه در وجوب بالا رفتن عیسی بر چرخ	۶۰۶	لطیفه در جواب عیسی با خادم کوسه	۶۰۶
ح (۳۱) در اخراج ب فروش بر امام روم	۶۰۶	ح (۴۵) در جواب امام با حلاق	۶۰۶
لطیفه در سوال مرد ساجانی از خاک آدم	۶۰۶	لطیفه در نقل از حکیم ثنائی	۶۰۶
ح (۳۲) در سوال امام از قتاده	۶۰۶	ح (۴۶) در رد امام روم قول حاسد خارجی را	۶۰۶



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۶۱۲	لطیفه در رد عیب بر تعزیه داری	۶۱۲	ح (۵۸) بنی یان بر عرف است
۶۱۳	ح (۴۶) در دفع امام ضرر و خوارج یا آتیه	۶۱۹	لط در ان بنی م عین حکم خداست
۶۱۴	تفسیر در نبات باطن باید و فریب ایشان	۶۲۰	ح (۵۹) در الزام امام بنی مولا را
۶۱۴	لطیفه در تشبیه و یا بیه در حق ابو صیفه	۶۲۰	لط در حکم زنی بفران
۶۱۵	ح (۴۷) در رد بنیدن امام زنی را از طلاق	۶۲۳	ح (۶۰) در ملاقات امام بنی مایه زاده
۶۱۵	لطیفه در جواب عقلی از رحمت خدا	۶۲۳	لطیفه در جواب محرمی معترض بر وضو
۶۱۵	ح (۴۸) در رد کردن مانی به شیشه از وصی	۶۲۴	نکته در سر وضو
۶۱۶	لط در سر عیب از نوشیروان	۶۲۴	لطیفه چیست کلمه نماز
۶۱۶	ح (۵۰) در اعتراض امام بر شافعی در کلمه طیبیه	۶۲۵	ح (۶۱) در امتحان جعفر صادق بر امام رضا
۶۱۶	لطیفه در اسرار کلمه طیبیه	۶۲۵	لط در لطائف قرآنی و غیره
۶۱۷	نکته در اسرار اسامی کتب مزبور	۶۲۶	ح (۶۲) در دفع امام رضا اعتراض سید زاده را
۶۱۷	ح (۵۱) در انکار امام مال مغفور در نه ربه نماز	۶۲۶	لط در جواب فاضل مریطه خود را
۶۱۷	نکته در نقل عجیب از درویش در نماز	۶۲۷	ح (۶۳) در جواب امام رضا مسأله صاحب لیلیه
۶۱۹	لط در باعث و وسوسه نماز	۶۲۷	لطیفه در تعارض بن حجر و علامه عینی بر یکدیگر
۶۲۰	ایضا جواب از دسوس نماز	۶۲۸	فائده در حالات علامه عسقلانی و علامه عینی
۶۲۰	در اسرار نماز	۶۲۸	ح (۶۴) در جواب امام رضا مروالی علق یا
۶۲۲	ح (۵۲) در رد آردن امام مال مغفور و سر بنگر و	۶۲۹	لط در جواب حافظ شیرازی بر تمیوز رنگ را
۶۲۲	لطیفه در اقرار بحکیم تر سابقان	۶۲۹	ح (۶۵) در فرست امام رضا
۶۲۵	ح (۵۳) در حال زن عیسی با امام رضا	۶۳۰	لط در فرست خطیب بغدادی و وفات وی
۶۲۵	لط در سوال مرد از زلیخه	۶۳۰	ح (۶۶) در سرعت زین امام رضا
۶۲۶	ح (۵۴) در حال عیسی با امام رضا در حق زن خود	۶۳۱	لط در حل مسأله مشکل از فرائض
۶۲۶	لطیفه در وبال بودن زن ناخوش	۶۳۲	ح (۶۷) در استخراج امام رضا مال مغفور را
۶۲۷	ح (۵۵) در انکار کجای جموده از امام رضا	۶۳۲	لط در انکار کمال نظامی گنجی را
۶۲۷	نکته در تابع بودن اولاد مردم را	۶۳۳	ح (۶۸) در ظاهر بودن امام مال مغفور را
۶۲۷	فائده در خاصیت آب زمزم	۶۳۳	لط در صنعت اظهار مال مسوقه
۶۲۷	لطیفه در کسب از بیخ چیز بدست	۶۳۶	ح (۶۹) در اختلاف امام با قاضی در مسئله
۶۲۷	ح (۵۶) در تخطئه امام قاضی را	۶۳۷	لطیفه در عشق بنان و مسائل
۶۳۸	لط در حال سالک با مومن	۶۳۷	ح (۷۰) اعتراض امام رضا بر عطاء
۶۳۸	ح (۵۷) در سرعت زین امام رضا در مسائل	۶۳۸	لطیفه در مباحثه بحر العلوم با قاضی
۶۳۸	لط در حال امام رضا در خود در مسائل	۶۳۸	ح (۷۱) در حواشی تخمین مؤلفین



مطلب

۶۴۹ لطم در طایفه ابوذر رض پیش حضرت عیسی السلام {  
و عدم احتیاج صاحبان بر طلال  
ح (۶۲) در افتادن مرغ در دیک کلم  
لطم در سزای منکران علم  
ح (۶۳) در بیان نام زنی را از طلاق  
لطم کلامی مانند کلام تعان مت و نیز در حال لقمان  
ح (۶۴) در استخلاص امام زنی طراز طلاق  
نکته در اثبات قیاس  
لطم در اثبات خلافت خلفای اربعه  
ح (۶۵) در حمله عدم طلاق از امام رضا  
لطیفه در حمله عدم طلاق زنی از نفیسه  
نکته در افتادیت کد خدائی  
ح (۶۶) در ابطال دعوی نبوت مرکب از امام رضا  
لطم در دعوی نبوت از مردی پیش بارون  
نکته ایضا دعوی نبوت از شعرا  
ح (۶۷) در استخلاص امام رضا مردی را از حنفی بین  
لطم در جواب دادن علی بن اوفی و در رد بنماز قضای عمری  
ح (۶۸) در احتمال امام رضا طاعت مردی را  
لطم در عقل و در معیارک و حالات ابن مبارک  
ح (۶۹) در احتیاج امام زین ابی ایل بن فیهر در مسئله  
لطم در الزام دادن ابو سعید خنی مرد او و دفاعی را  
فائده در فضیلت علم بر مال از چند وجه از علمی رخ  
ح (۷۰) در تحقیر چند ائمه از تفقه امام رضا  
لطم در الزام حجاج بن یحیی بن عمر بن ابی در فضل حسین رضا  
ح (۷۱) در اسکات امام رضا از مبارک محله رضا  
لطیفه در استلال بر حقانیت دین اسلام  
ح (۷۲) در بیان نام رضا و مخدعیت و با خلیفه  
لطیفه در حالات فرعون بی چون  
ح (۷۳) در الزام امام خلیفه وقت را

مطلب

۶۶۵ لطم بسیار از بلا با نگویند  
ح (۸۴) در جواب مشکیت امام رضا مردی را  
لطم در مناقره مولوی عبدلکیم و مسخره  
تنبیه در حالات مولوی عبدلکیم {  
سبکدوشی و مسخره زاهد هر دی  
ح (۸۵) در استخلاص امام اهل کوفه را از قتل و غارت  
لطم در عجیب حکایت مرد عاشق  
ح (۸۶) در اثبات کفار و در رد صحبت نیز از امام رضا  
لطم در صفه اهل دل و ختم لطافت  
ح (۸۷) در جواب شوخی از امام رضا  
ح (۸۸) در نقل کردن امام منکر را  
تتمیم مشق بر بدفصل  
فصل اول در حالات امام ابی یوسف  
نکته در تحصیل علم به هر مصلحت باشد  
فائده در فضیلت علم  
در ذکره الطائف منقول از ابو یوسف  
فصل دوم در ذکر حالات امام محمد رضا  
در تفصیل مسائل ظاهر الروایه و قبو  
در ذکر قدره حالات امام موسی رضا  
تنبیه در جواب ابرار از ان واقعات و تعلیم {  
و خواندن قرآن بر قبور و غیره  
لطیفه در مذمت حاکم  
در اعتراض پادری بر قرآن و جواب آن  
در اعزاز علم عالمگیر بادشاه  
تنبیه در حقوق استاذ و عالم  
فائده در احراز از کذب بکلمت علمی  
خاتمه در مناجات از فریض  
نسخ از مکتب کتاب  
خاتمه کتاب من جانب المؤلف





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون بفضل تعالی از ابتداء این تالیف تا اینجا بدلائل قاطعه و حجج ساطعه و نیز با جمیع  
 شریعت و تدریس بالاتفاق <sup>و تدریس</sup> است از ابل سنت و جماعت حقیقت تقلید و وجوب آن بوجه افضل و نهج اکمل متحقق و ثابت  
 گردید چه کارخانه دین متین و حفظ ملت سیه المرسلین درین زمان حال الشبه و الطغیان قیام پذیر  
 برین است و الارفع <sup>و الارفع</sup> تکلیفات با اختیارات اباحات جمله مذاسب از هر فرد بشر لازم آید چنانچه  
 امام اکبرین که از اجله اسانده حجة الاسلام امام محمد غزالی است تقریر فرمود و نیز در فصل چهارم  
 در رد قول بعضی منکرین نگارش یافت و خط و نیز خروج از ضبط عام گردد چنانکه شیخ عبدالحق  
 محدث دهلوی تحریر نمود و منکر و منحرف ازین خارق اجماع است و بیرون از فقه  
 ابل سنت و جماعت است چنانچه از تفسیر منظمی مطاوی و غیرها مسطور گشت و عکس چون  
 حکم خارج و بنایه است چنانچه از محدث نامی علامه شامی مرقوم گردید و نیز منقول شد که بعضی  
 عقائد این فرقه غوی و زمره و نایبه اتباع شیخ نجدی که در حق ایشان حضرت رسالت پناه صلی  
 الله علیه و آله و سلم براسه تنبیه است خود بطریق پیشین گوئی شیخ شیطان درین حدیث که

که در این کتاب نام از تقلید است

که در این کتاب نام از تقلید است



کہ در نجاریست ہذا کہ الزکزل و بہا یکلمہ قرآن الشیطان ہ ارشاد فرمودہ چنانچہ بالتفصیل  
در ابتدا کے فصل ششم در حالات این فرقہ بیان نمودہ ام بموجب کفرست و بعضے مثل دیگر فرق  
ضالہ مانند خوارج و روافض و معتزلہ و مجتہد اند و ائمہ اربعہ در نماز و رسل بیان کسے را جائز نیست  
پس بالاتفاق درین زمانہ را سے مخالف علما کے مجتہدین پیوون و طریق آزادی و عدم  
تقلید کیے ازانمہ اربعہ مستنبطین و زریں خود را در چاہ ضلالت و گرداب بدعت مانند لاندہ  
مذہب سرنگون انداختن است و در وعید کجا لئون کذا ابون الحداثہ در آمدن و  
کہ وجوب تقلید مذہب معین از مذہب چہارگانہ ثابت گردید پس برائے اثبات جزئیات  
و فرعیات مذہب خود ما را در نجار جاتے و ضرورتے نمایند چہ کہ بر ہر مقلد قاصر پیری محمد خود  
در ہر سلسلہ جزیئہ واجب است مگر برائے رز و عزم بعضے جملائے و تابیہ کہ در چند مسائل حضرت  
امام اعظم و قبعان ویرا رحمہم اللہ جمیعین بخلاف و عجزی حاویث صحیحہ از جہل خود یا محض از بیدینی  
و تعصب دیدہ و دانستہ منسوب می نمایند و غول فارعام مردم عوام را مے در غلاند و جبہ جدال  
بطورے مے نمایند کہ ضعیفہ کثر ہم اللہ دین مسائل مخالف حاویث صحیحہ و نصوص میرکہ اند اندہا ہا مسائل  
ضروریہ را برائے تیلے ناظرین سلیم الطبع فارغ از تعصب دین مقام تسطیرے نایم چہ تعصب  
دین و معتزبان ائمہ مجتہدین ہزار و قدر برابرین بنیہ راشل گوز شتر و بازیچہ طفلان مے انگارند و از  
انکار گاہے با قرار در نیاند پس در حق ایشان ہمین یک کلمہ کافی است کہ

قدم باید اندر طریقت نہ دم	کہ اصلے ندارد دے بے قدم
---------------------------	-------------------------

**انتباہ** - معلوم باد کہ از اعظم مکائد این گروہ کیے اینکہ چون دوسلہ مثل تہمین و رقیہ دین  
و غیر ہا ایشان را از دوسے احادیث الزام شافی دادہ شود فے الفوکیدہ دیگر آغاز می کنند  
کہ این سلسلہ مذہب امام شافعی است پس نزد شما آیا وے نیز بغلطی است جو البش بچند وجہ است

در بیان روافض و معتزلہ و مجتہدین پیوون و طریق آزادی و عدم تقلید کیے ازانمہ اربعہ مستنبطین و زریں خود را در چاہ ضلالت و گرداب بدعت مانند لاندہ مذہب سرنگون انداختن است و در وعید کجا لئون کذا ابون الحداثہ در آمدن و کہ وجوب تقلید مذہب معین از مذہب چہارگانہ ثابت گردید پس برائے اثبات جزئیات و فرعیات مذہب خود ما را در نجار جاتے و ضرورتے نمایند چہ کہ بر ہر مقلد قاصر پیری محمد خود در ہر سلسلہ جزیئہ واجب است مگر برائے رز و عزم بعضے جملائے و تابیہ کہ در چند مسائل حضرت امام اعظم و قبعان ویرا رحمہم اللہ جمیعین بخلاف و عجزی حاویث صحیحہ از جہل خود یا محض از بیدینی و تعصب دیدہ و دانستہ منسوب می نمایند و غول فارعام مردم عوام را مے در غلاند و جبہ جدال بطورے مے نمایند کہ ضعیفہ کثر ہم اللہ دین مسائل مخالف حاویث صحیحہ و نصوص میرکہ اند اندہا ہا مسائل ضروریہ را برائے تیلے ناظرین سلیم الطبع فارغ از تعصب دین مقام تسطیرے نایم چہ تعصب دین و معتزبان ائمہ مجتہدین ہزار و قدر برابرین بنیہ راشل گوز شتر و بازیچہ طفلان مے انگارند و از انکار گاہے با قرار در نیاند پس در حق ایشان ہمین یک کلمہ کافی است کہ



اوّل اینکه ہمین وجہ است کہ مذہب امام عظیم کوئی را از روی تحقیق بر مذہب ائمہ دیگر ترجیح  
 اگر چه آن نیز حق اند **دوم** اینکه ما درین وقت تحقیق از روی کتاب اشد و احادیث رسول  
 برائے دفع مکالمه شناسی کنیم پس قول غیر شارع از محدثین ائمہ مجتہدین گاهی سند نخواهد شد  
 بر سخن را مقامی و هر نکته را جائی - ع کمر فرق مراتب نہ کنی زندقہ پیوستہ میگویم کہ نے  
 مذہب امام شافعی بر صواب است مگر شمار از ان چه کہ مطابقت بعضی عقائد و افعال کفار  
 با اہل ایمان موجب نجات نیست چنانچہ از شرکات مرصیان با اعتقاد و صحت بعضی حواس و اعضا  
 تشفی نے چه شمار مطلقاً از تقلید ائمہ اربعہ انکار است و اگر برائے نجات در یکدوم مسأله تقلید یکے  
 از ائمہ اختیار ناسپو این تقاضا و خواہش نفس شناس است پس فائدہ از ان شمار انباشد  
 اگر تقلید باشد در جملہ مسائل باید و درین صورت ما را پنج اعتراض نیست ورنہ ہمین حلیہ  
 شما موجب تغذیر است کہ بنا کے آن بر تزویر است چہارم اینکه غیر مجتہد را بر مجتہد مطلق  
 اعتراض میرسد و بر مثل خود میرسد پس ما بر شما تا دقتیکہ پانہد راے خود اید اعتراضها  
 میرسد کہ غیر مجتہد اید و ہر گاہ کہ تقلید امامی از ائمہ اربعہ نمایند میرسد چنانچہ از قولیکے حشرین یغین  
 وغیرہ در اقبل ہوید اگشت - مگر درین صورت تقلید موافق حکم اجماع اہل سنت و جماعت  
 لازم گرد و نہ تقلید جزئی فافہم و تامل - **واللہ بہدائی من یشاء الی صراط مستقیم**  
**تنبیہ** - از جملہ حیلہاے غیر مقلدین یکے اینکه میگویند کہ برائے استدلال جملہ روایات  
 صحاح سترہ و تواتر این زمانہ من کل الوجہہ مقدم است پس باید دانست کہ اگر بقول  
 غیر مقلدین کل روایات صحاح سترہ را ہم جمع اخبار استخراج ائمہ اربعہ و اتباع شان ترجیح و  
 تقدیم دادہ شود پس بطلان مضمون حدیث خیر القرون قونی و اشال آن بخوبی  
 لازم گردد بلکہ برعکس مضمون مخالف حدیث موصوف عمل کردن واجب گردد - فاکئی



الْقَبَاحَةِ أَشَدُّ مِنْ هَذَا - ادعائے عمل بالحدیث کجا بلکہ دعائے استبداع فی حدیث  
از ان ہویدا است ع بین تفاوت رہ از کجاست تا کجا چہ ذائد ائمہ مجتہدین ربیعہ خصوصاً  
وزائد امام عظم بر نسبت متصفین صحیح بسکہ سابق ترین سابق ست حتی کہ بہ خیر القرون  
قطعاً شامل گماستعرف ان شاء الله تعالی - و پر ظاہر کہ در تحقیق احکام شریعت مدارک  
ارکان طریقت سابقان از لاحقان عارف تر میباشند کہ مدار اخذ متأخرین منحصر بوسط  
متقدمین ست و بس و با خصوص امام عظم (کہ از ہمہ محدثین و مجتہدین سابق و بزائد  
خیر و برکت اقرب اللاحق و از جملہ باستنباط مسائل حاذق تر و برہم عصران بمعرفہ موارد  
و منازل فائق تر) کہ جملہ اقوالش بتقدیم النسب است اگر گفته شود کہ اقوال صحیح را از  
آنکہ اقوال صحیح اند ترجیح نمیدہیم بلکہ اقوال حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم دانستہ  
بر قول ائمہ دین راجع میدانیم و از ان اتباع واجب لازم می انگاریم پس درین  
چہ قباحت ست و لزوم کہ نام شاعت گویم مابین اقوال ائمہ کرام من حیث انها  
اقوالہو ہرگز علی نمے نایم و تقلیدش نمے کنیم کہ دین دین خداست عزوجل و رسول  
افضل علیہ الصلوٰۃ والسلام ست نہ دین ائمہ مجتہدین رحمہم اللہ اجمعین - بلکہ اقوال  
شان بجنسہ مضمون نصوص صریح و اجماع صحیح و یا بشرط عدم آن مسائل مستنبطہ محققہ  
از یکے از انما علی حسب الترتیب انتہ تقلید شان مے نایم - پس درین صورت نیز  
چون ہر دو ذوق برابریم البتہ اتباع اقوال سابقہ خیر القرون با اقوال لاحقہ شر القرون لازم و واجب مد

وَكُلُّ يَدٍ يَدَعِي وَصَلًا لِّلْجَلَاءِ	وَلَيْكَلِي لَكَ قَسْوَةٌ بَدَا
---	---------------------------------

چون پریم کہ بر احوال ماضیہ پیر عارف ترمی باشد یا پسر اگر نیرہ را عارف تربید انید البتہ  
شما محدثین را بر ائمہ مجتہدین و نیز خود را بر فرقہ محدثین عارف تر دانستہ ترجیح دادن متسام

دوم بعد از قول از محمد بن

دوم بعد از قول از محمد بن

دوم بعد از قول از محمد بن

دوم بعد از قول از محمد بن



والا فلا ملکہ وانشاء ظاہر حال شہادہ میں مستفاد ہے۔ چہ ترجمہ شامحمد بن بابہ  
ائمہ اربعہ متقدمین خود از قول شہادہ میں الشمس است قاما تفضیل شہادہ در ابرجماعت محمد بن  
پس آن نیز از فعل شہادہ من الامس است۔ چہ ایشان باوجود وفور احادیث کہ با خود  
میداشتند تقلید ائمہ را از دست خود نگرفتند بخلاف شہادہ چنانچہ در اسبق در فصل اول در ذیل  
دلیل دوم طبقہ امام محمد بن حضرت بخاری را بخوبی بیان نمودیم کہ وہی مقلد امام شافعی  
بود۔ مگر در اینجا نیز براسے شہادہ و تصدیق قول خود بطریق ایجاز حال امام نسائی صاحب  
صحیح را پیش مے نمایم و آن اینکه در تذکرہ المذاهب آورده و کان النسائی شافعی  
المذاهب و لک مناسک علی مذہب امام شافعی کذا فی تیسیر الاصول

شاہی بدلت امام بن علی

و فی شرح سفر السعادة اگر تقلید درست نبود چه را امام نسائی با وجود محدث بودنش  
بسویش رونمود و خود را غیر مقلد شمرد بلکه براه هدایت شافعی پے بُرد و دلائل احکاماً بر  
تقویت مذہبش درج کتاب خود کرد و انتہای پس زمین بوالفضولی خود شام صادق بہن یک قطعہ

فِي دُرَايِبِ فِي تَرَاوِدِ  
رَبِّكَ يَكْدُ إِلَى لَهَبِ

گرفت و ترشت خاک فانی  
قُلْ هُوَ اللَّهُ که صف خالق است

بہر حال فالاکام لیس گماز نمکتو۔ والا حدیث خیر القرون از زبان ہدایت ترجمان  
ارشاد شد ہے وہ آیت کریمہ **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**  
نزول یافتے بلکہ خود در صحاح از تلامیذ و معصران امام عظیم شل ابن مبارک و ابوالحسن  
و کتب و تسعین کدائم و سفیان و امام مالک و غیر ہم اخذ روایات احادیث نکرے۔  
فلہذا ما بمقابلہ تحقیقات ائمہ اربعہ روایات صحیح و غیرہ را فرامیگرداریم۔ آری ہرچہ  
کہ از انہا موافق امام خودے یا ہم براسے نیادت و ثوق آراے گزینیم و غیر موافق را

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
مدرسة لكل من اراد ان يتعلم  
الدين والادب والعلوم  
والفنون والاصناف  
الجميع من العلوم  
والادب والفنون  
والاصناف جميعها  
فقد جعل القرآن الكريم  
مدرسة لكل من اراد  
ان يتعلم الدين والادب  
والعلوم والفنون  
والاصناف جميعها  
فقد جعل القرآن الكريم  
مدرسة لكل من اراد  
ان يتعلم الدين والادب  
والعلوم والفنون  
والاصناف جميعها



بخوف وضع که در رواة مابعد بکثرت بوقوع آمده و یا باعث سهو و خطا که بے اختیار  
 سر زده بمقابلہ مرویات سلف خود مسمول به خودی سازیم خاصه که بسماز زمانه  
 امام عظیم و ضاعان حدیث بکثرت بودند چنانچه در تذکره المذاہب بسجواله خلفا از ابن مبارک  
 آورده که روزی هارون رشید زندیقے را گرفتار ساخته حکم بقتلش داد- زندیق گفت  
 که قلم بر اے حدیث- فرمود تا عباد را از زحمت و اضلال تو نجات دهم- گفت کجائی از  
 هزار باب احادیث موضوعه من که حرفه را دران از رسول الله صلی الله علیه و سلم نیاورده  
 فرمود اے حد و الله تو خود کجائی از ابوالاحاق و ابن المبارک که ایشان حرفه را قاتمین  
 در احادیث نبویه از موضوعات بکار برده اند و از دیگر تفریق می کرده- و زیاده تفصیل این  
 مرام در فصل پنجم از باب اول در تحت جواب سوال اول جائے که ذکر وضع نوح بن  
 ابی مصمت کرده شده نموده ام و اینجا باید دید- پس چون کثرت وضع احادیث بعد از  
 زمان امام در حالت قیام ابن مبارک تا بدین جا رسید پس موجب عہد که آمد بران مزید  
 نمود کیفیت آن را تا بزمانه اصحاب صحاح چہ می باید پرسید مگر بحکم کلام اکامید  
 امید الکلام فخریہ ہارون را باین مبارک ملاحظہ باید کرد و حالانکہ ہین ابن مبارک  
 از تقلید امام روئے خود را نہ پیچید و اکثر اقوال و اشعار ویرا در حق امام در مناقب  
 و سے در مابعد ہدین کتاب باید دید و بہوش باید فهمید و بمع قبول باید شنید  
 و بمنزلان ایمان باید بخجید و در دل صدق و یقین باید گزید و علاوہ آنکہ بنائے کتب  
 و اصول مبتنی بر شورشی ست چنانچه بر و اتقان پوشیدہ نیست و نیز طریق امام را  
 درین باب در مابعد بیان نموده ام و چنانچہ از کتب معتبرہ مصنفان ہر عصر صاف  
 ہویدا است- و حالانکہ عاقل ترین عاقلان مخلوق الله بشورہ کثر نیان از دوسے

اداری است بہت با الفاظ و احادیث کہ در باب کثرت و احادیث و احادیث و احادیث

کتب و احادیث و احادیث و احادیث و احادیث



بیاعت عمدگی آن حکم و شأ و دهم فی الامم ما مور شده - جس چه نسبت است  
 صحیح را که محض از تحقیق خود بلاشورای غیره تصانیف نموده با تحقیقات ائمه  
 مجتهدین سابقین که با شوری جمیع مسائل را جمع نموده - از نیجاست که امام مالک بخواب  
 بارون فرموده که بر اتباع موطاے من خلائی را جبر کن که من این را بعلم و رای خود  
 تالیف نموده ام و تدوینش ساخته ام حالانکه بسیاری از صحابه با چنانچه منتشر شده اند و  
 مردمان از آنان هدایت یافته - چنانچه در میزان شعرانی و غیره موجود است - پس محض است  
 را بعل کردن صحاح که بعد از ازمنه قمر که خیر القرون تالیف یافته چگونه مجبور ساختن میتوان  
 و عمل از اعراب شریعت و اندوختیر کات مجتهدین سابقین را بدعت می نامند استغفر  
 الله العظیم من هذا الشر الفخید که درین چنین عمل بشهادت نفری ابطال چیز که  
 حقیقتش به لائل کثیره و گواہان و افزه با استحکام رسیده لازم می آید - آرے صحاح  
 برآے متاخرین و قمتی دلیل قاطع می تواند شد که بناے قول ائمه سابقین بعد از  
 متبع و تفحص کمال محض بقیاس ظاهر گردد و یا همان جزئیة را بفرض محال در اقوال  
 سلف در نیابند - و نیز برآے تقویت مسائل مذہب خود ازان استدلال میتوان  
 تا هم قول مجتهد مخالف خود را ازان الزام داد و نمی تواند - و نه خود صحاح را مستقل مذہب  
 برآه میتوان شمرده که متصفان صحیح مانند عطا مانند و سرگز مر بیض عامل بلا اعانت  
 و تشخیص طیب عاذق معالج و نسخه از ایشان خرند اگر خرند همانا خبرند که خود را  
 بسلالت میزنند - و فرامندان گاہی خرند البته خرنه که و ایمان ایشان را  
 بخرنه خرند - اگر لاندی گوید که آیا مضمون اصح الکتاب بعد کتاب الله الباری  
 حق صحیح البخاری می نمایند - گویم و ادم گر قائلش انید از انش مرویات صحیح

تایید امام مالک را از نزدیک موطاے

بنام ابراهیم ابن اسحاق

کفری قابل رد و راجع الی کتاب خود را بخارن

اول آنست چنانچه از حدیث و لطایف امام ابو یوسف و امام مالک را در انش و در حدیث



ائمہ سلف ترجیحش نے تو انہم از تو سے پرسم کہ آیا این قول خداست اگر گوید نے  
گویم قول رسول خداست اگر گوید نے گویم قول صحابی است اگر گوید نے گویم  
قول کلامی تا ہی است اگر گوید نے گویم قول کلامی تا ہی است اگر گوید نے  
گویم قول کلامی یکے از ائمہ مجتہدین دین است اگر گوید نے باز گویم قائلین قول  
کے از خیر القرون است اگر گوید نے باز سے پرسم آخر قول کراہین پیش سے نہائی  
کہ بدان حدیث خیر القرون و آیت والسابقین وارد نہائیم۔ اگر گوید کہ آخر  
قول کلامی مالے باشد کہ حال ضرب المثل گشتہ گویم کہ نصیب شما باد۔ مگر فرماید  
کہ او مالے عمل با حدیث کجا و استدلال بقول ضرب المثل کردن کجا

کجا مدعی کجا و قبال ناپاک	چہ نسبت خاک را با عالم پاک
---------------------------	----------------------------

بلے اگر تلبیش نہائیم پس مضمون این قول اضافی است

نسبت بموطاے امام مالک و دیگر صحاح و غیرہ چنانچہ

برہ واقفان مخفی نیست پس ازین چیزے

نقصان بآیت و حدیث مذکور لازم نے

آید۔ راست است۔

تسبیح بدعش رگفت بدم +

دیکھ خیر کہ بے خودم +

واللہ اعلم

بالقضاء

نقد





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### باب دوم در بیان تحقیق آب و مسئله قلتین و غیره

سوال چه میفرمایند علما این چنین مقتیان شریعت فاطمه زهرا (علیها السلام) در حدیث شریف وارد است و قتیکه آب در غم یا در شک باشد پس آن آب ناپاک نیست و چنانکه در ابوداؤد است قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كَانَ الْمَاءُ قُلْتَيْنِ فَأَمَّا كَالْجَحْشِ وَنَزَعَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَئِنْ بَلَغْتُمُ الْمَاءَ قُلْتَيْنِ لَوْ تَبَيَّنَ شَيْءٌ رَوَاهُ ابوداؤد یعنی مرویت از ابن عمر عرض گفت شنیدم از آن حضرت علیه السلام که پرسیده شد از حکم آن آب که باشد در میدان زمین یعنی صحرا - و آن آب که قرب نبوت می آید از چاه یا گمان و در رنگان پس فرمود آنحضرت علیه السلام و قتیکه رسد آب بمقدار و قله غم نمیکند آرد چیزی است انتهای و همین است مذهب امام شافعی بلکه مطلق آب پاک و پاک کننده است اندک بقدر یک جرعه باشد یا بسیار و ناپاک نمیکند آرد چیزی است چنانکه در شکوة از صحیح روایت میکنند رسول الله صلعم قَالَ الْمَاءُ طَهُورٌ مَا لَمْ يَلْبَسْهُ شَيْءٌ وَهِيَ سِتْ مَذْهَبُ إمام مالک و آنستندیم که امام ابوحنیفه از کجا میگوید که تاو قتیکه آب بحد کثرت رسد از افتادن نجاست ناپاک میگردد - و خصوصاً آب چاه اگر چه زیاد باشد نزدیک امام عظیم از افتادن ناپاکی و نجاست در آن اگر چه اندک باشد و یا حیوانی که خون به آن ملوث دارد و در چاه میریزد یا شک خوک در آن افتد اگر چه زنده از آن کشیده گردد و درین همه صور نزدیک و ناپاک است پس از احادیث مذکور ظاهر خلاف میکند و بالفرض اگر نزدیک امام عظیم کدام دلیل بود این عاریت صحیح را چه جواب است و همچنین قول

باب دوم در تحقیق آب و مسئله قلتین

احوال





تحقیق کند که در چاه زمزم اندک پس مرد در آن پس حکم کرد این عباس را این بیره که بیرون کرده شود زنگی  
و حکم کردند بشیدن آب گشت راوی که غالب شد بر ایشان چشمه که جاری بود از جانب حجر سود  
پس آن هر دو بستان آن چشمه حکم کردند پس بند کرده شد آن چشمه بچاه را می قبط به پارچه می کشید  
یعنی منقذ آب بند کردند تا آنکه کشیده همه آن چاه را و حال آنکه صحابه بسیار بودند کسی از ایشان ایستاد  
نشود و بود این فتوی دادن و در وی صحابه و انکار نمود از ایشان کسی انتی و نیز روایت کرد  
ابو بکر بن ابی شیبہ از خالد بن سلمه که بر آن حضرت علی پرسیده شد از آن شخص که بول کرد در چاه زمزم  
که آنش کشیده شود بدین الفاظ **اِنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سُبُلَ حَقِّمْ بَالٍ فِي بَيْتِهِ**  
**قَالَ يَنْزَحُ وَنَبِيْرُ رَوَيْتَ** است از علی که فرمود **اِذَا اسْقَطْتَ الْقَمَرَةَ اَوْ الدَّائِبَةَ فِي الْبَيْتِ**  
**فَانْزَحْهَا حَتَّى يَخْلُوكَ الْمَاءُ سِرًا** و الطحاوی یعنی وقتی که افتد موشی یا جانوری در چاه  
پس آبش را تا آنکه مغلوب کند تر آب یعنی ماده شوی و همچنین عبد الرزاق و بیہقی حدیث  
زنگی را در سنن خویش وایت میکنند و بر ظاهر است که آب چاه زمزم از حد قلعتین بنفایت کشت  
بود تا آنکه چشمه آن بند کرده شده بعد از آن از آب خالی گردید اگر از وقوع نجاست در چاه آب  
تا پاک گشتی چگونه ایشان چنین حکم فرمودند و نیز دیگر صحابه چگونه بر ایشان حکم کشاکش است  
**مِنْ الْحَقِّ شَيْطَانًا خَرَسَ** انکار کردند می آنها **اَلْحَادِثُ** پس ابو هریره از آن حضرت  
علیه السلام روایت میکند که فرمود **اِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلَا يَقْسِمُ بَيْتَهُ فِي الْوَأْدِ حَتَّى**  
**يَقْسِمَ لَهَا لَنَلَّهَا كَيْدَرِي** این بابت دید که متفق علیه یعنی وقتی که بیدار شود کسی از شما از خواب  
خود پس نزد در دست خود را در آورند آب تا آنکه بشوید دست راسته باز بر آن که آن شخص نمیداند که کثاب  
گذرانیده دست او امام نووی شافعی در شرح صحیح مسلم نیز این حدیث نوشته است **اِنَّ اَهْلَ الْحِجَارِ كَالْوُجَدِ**  
**يَسْتَجِفُّونَ بِالْأَجَارِ فَإِذَا انَامُوا كَحَدِّمْ عَرَبٍ فَلَا يَأْمَنُ النَّاسُ مَعَهُمْ اَنْ يَكُونُوا يَدُهُ عَلَى ذِي الْمَنَاجِيعِ**  
**الْيَحْيَى وَادَاوَعُ يَدُهُ عَلَى ذِي الْمَوْضِعِ الْيَحْيَى يَحْسُبُ يَدًا فَإِذَا الْيَحْيَى يَدُهُ تَحْسُبُ مَاءً** یعنی هر آن  
بودند اهل حجاره استجا میکردند بنگار پس و تیکه گفتی کسی از ایشان عرق کردی پس امن نمیشد خواب کنند از  
رسیدن دست بدانجا و تیکه دست و بر استجا می پاید سید و تیکه تا پاک شد قهرگاه که در آنند و در همان وقت  
تا پاک سازد آب آن دندانتی و نیز روایت از ابو هریره که آن حضرت علیه السلام فرمود **لَا يُوْنُ مَا حُدَّ كُوْنُ فَاَلَا يَكُونُ**

در فضیلت آب

الذی لا یجوز فی تفریق فی متفق علیه یعنی هر آنکه کسی را بگوید که کسی را بگوید که  
 جاری میشود پس غسل کند در وی و نیز روایت است از ابوهریره که فرمود علیه السلام ادا شرب الکلب  
 فی اناء احدکم فلیغسله سبع مراتب متفق علیه یعنی و تفتیش نبوده سگی را و آنکه کسی از شما  
 پس باید که بشوید و او را هفت مرتبه و نیز از ابی هریره روایت است که فرمود علیه السلام ادا لک الکلب  
 فی اناء احدکم فلیغسله سبع مراتب من الاصل یعنی آب را از دست هفت بار  
 از آب بشوید و نیز در صحیح مسلم احادیث دیگر در منع بول را بآنکه بچند اسانید مروی است در آنجا باید دید  
 و نیز طحاوی و طبرانی و غیرهم روایت اینها کرده اند و این حدیث بعد مشهور رسیده پس این احادیث  
 صحیح که بعضی از اینها متفق علیه اند و بعضی غیر متفق علیه صحیح دلالت میکنند بر آنکه آبیکه جاری نباشد از  
 اقتادان نجاست در آن آوند آب هر دو ناپاک میشوند و الا از منع کردن و بختن آب سیح فائده  
 نباشد و این چنین از جانب شارع محال است و نیز این آب عام است شامل است که از قلتین باشد  
 یا کم ازین یا زیاده از آن پس واقع شد تعارض در میان این احادیث صحیح و احادیث قلتین غیر  
 پس لابدی است از اینکه احادیث صحیح ترجیح داده شوند بر احادیث ضعیف چه در نماز که ستون دین است  
 از هر وجه بر آب ظاهر است لهذا میگویم که احادیث قلتین قابل احتجاج و سند نیستند خصوصاً  
 بمقابل این احادیث صحیح و چه وجه اول آنکه حدیث قلتین ضعیف است که جماعتی از  
 محدثین ضعف آن بیان میکنند چنانچه علامه زبلی در شرح کنز الدقائق مینویسد که ان حدیث  
 قلتین ضعیف صحفه جماعه من المحدثین حق قال البیهقی من الشافعیه انه  
 غیر قوی و ترکة الغزالی و الروایاتی مع شد قد اتبعها الشافعی رحمه الله  
 لضعفه انتی یعنی تحقیق حدیث قلتین ضعیف است که ضعیف بیان کرده است از آنکه زنده اند  
 محدثین تا آنکه گفت بیعتی شافعی المذهب هر آنکه این حدیث غیر قوی است که گفته است و امام غزالی  
 امام رویانی با وجود شدت و تاکید اتباع ایشان مر امام شافعی را بسبب ضعیف بودن این حدیث انتی و صحیح  
 کمال الدین بن امام در شرح القدر مینویسد که این حدیث ضعیف است بعضی از آنها که ضعیف بیان میکنند و او را  
 حافظ ابن عبد البر دقاسی اسمیل بن ابی اسحق بابو بکون عزلی الکلی المذهب و نه عباده هذا الحدیث ضعیف و  
 من صحفه لغایط ابن عبد البر القاضی اسمیل بن ابی اسحق و ابو بکر بن الدری لکذا انتی و ما احتج به

در این حدیث صحیح و احادیث قلتین

در این حدیث ضعیف



نیز در آید که شافعی است و سیف سعادت در باب اذ ابکتم الماء قلن ینکم ان یحکم حبثا نوشته قال عجم  
 ان یحکم فیہ حدیث یعنی جامع از محدثین گفته که در باب قتلین پنج حدیث بصحت رسیده و ذبوی  
 در کتاب خود که اسرار است آورده و هو حدیث ضعیف یعنی حدیث قتلین ضعیف است و در ترمذیست  
 اما حدیث لیکه الشافعی من حدیث قلن مذهب ضعیف یعنی جزو دلائل است  
 امام شافعی رفته از حدیث قتلین مذهب ضعیف است و گفت صاحب هدایه در هدایه آنکه ضعیف  
 ضعیف است ابو داود اتقی و آنچه در بعضی نسخاے هدایه بنظر میرسد فی سکنه خطاست چه در سنن  
 ابی داود تصنیف قتلین مذکور نیست و لهذا در نسخ القدر گرفته قیل لعله فی غیر سکنه و علی  
 ابن مدینی که امام علم حدیث و استاد بخاری و غیره است گفته آنکه کوئیت هذا الحدیث عن رسول  
 الله صلعم تعذر الشیخ عبد الحق فی شکرهم مشکوٰۃ العربی و الفارسی یعنی البتہ ثابت نشده است  
 حدیث قتلین از آنحضرت صلعم چنانچه نقل ابن شیخ عبد الحق دلمو است و در بدائع آورده عن ابن المدینی  
 لا یثبت حدیث القتلین انتهى فی اجماع حدیث قتلین با اتفاق خفیه و اکیده و بعضی ایه شافیه ضعیف  
 است اگر چه در بیان وجود ضعیف آن با هم مختلف اند و وجه دوم اینکه حدیث قتلین مخالف اجماع صحابه  
 است چنانچه شیخ ابن عثیم شرح مشکوٰۃ و غیره گفته قال علی بن المدینی و هو امام ائمه الحدیث  
 و یتم النجاشی انه مخالف لاجماع الصحابة فان الرشی وقع فی بئر زمزم و امر ابن  
 عباس و ابن الزبیر رضی الله عنہم بیدرس الماء کلہم یحضور الصحابة و کوئیکرمہم احدا  
 انتهى یعنی ابن مدینی که امام ائمه حدیث و استاد بخاریست گفت که حدیث قتلین مخالف اجماع صحابه است  
 چه هر آینه یک زنگی در چاه زمزم افتاده بود پس ابن عباس و ابن زبیر بشیدن کل آب چاه زمزم بمحضر  
 صحابه حکم فرمودند و هیچ کس از ایشان بران ایستاد پس حدیث قتلین مخالف اجماع صحابه است  
 انتهى و طحاوی در معانی الآثار آورده و کان ذلک او فتاء یحضر الصحابة و کوئیکرمہم  
 احدا انتهى و شیخ در لمعات شرح مشکوٰۃ گفته و کان ذلک یحضر الصحابة و کوئیکرمہم  
 احدا هو الا نکار فیکون حدیث قلن مخالفا لاجماع الصحابة انتهى و این امر در باب  
 صحابه بود و ظاهر نشد از یکسے از ایشان انکار پس باشد حدیث قتلین مخالف اجماع صحابه انتهى و  
 آنچه سفیان بن عیینہ میگوید که من در کمره از مغان سال می نامم درین مدت ندیدم کسی خرد و بزرگ را

ذبح از قتلین از امام

دوم در تصنیف قتلین

ذبح از قتلین

که شناسد حدیث زنجی و افتادن او در چاه زمزم جوابش اینکه ندیدن سفیان بن عیینه کاه پس  
 بعد از صحت سند او چیزی در دلیل در دین خدا نیست بسیار چیزها باشد که او را معلوم نباشد پس این  
 ضرورت نیست که آن اشیا از دین خدا نباشد و آنچه امام شافعی رحمه الله میفرماید که حدیث زنگی از ابن عباس  
 معلوم نمیشود و نیز اگر ثابت گردد شاید که در آب نجاست آمده باشد و یا بوجه احتیاط لطافت همه آب چاه  
 را کشیده باشند و نیز آنچه امام نووی شافعی المذهب نوشته که این خبر باطل کوفه چگونه رسید و یا لیکه  
 اهل مکة ازان آگاه نشدند جواب هر دو قول در رفع القدر چنین نوشته که این قول در بطور مدح  
 که خداست و در دین خدا صلاحیت دلیل ندارد و از سوق عبارت و لفظ را می که زنگی مرئوس هم  
 کشیدن آب و اظهار نیست که این حکم از جهت موت زنگی بوده از نجاست دیگر علامه ازین آیه از  
 جهت نجاست نزدیک امام شافعی آب چاه را نباید کشید - باز در میان او و در میان حدیث مذکور قریب  
 مدت یکصد و پنجاه سال فاصله بود پس خبر دادن شعیب که این واقع را معلوم کرد و ثابت نمود از نزد ائمتین  
 غیر بهتر باشد - و قول نووی که این خبر باطل کوفه چگونه رسید اهل مکة ازان باطل مانده ثابت است  
 است بعد از ظاهر شدن طریق حدیث و نیز ملاحظه آن قول است که امام شافعی با امام احمد بن حنبله بود که  
 اخبار صحیح از من ترا زیاد معلوم است اگر که امی خبر صحیح باشد پس مرا بنماید که من نزدیک کدامی کی  
 کوئی یا بصری یا شامی رفته تحقیق آن نایم پس امام شافعی چه گفت که آن مردم را چگونه خبر بیاورند  
 ازان واقف نباشند - و وجه این آنست که صحابه در شهرهای دیگر خصوصاً در ملک عراق رفته  
 بودند علامه عینی هم در تاریخ خود نوشته که در کوفه یک هزار و پانصد صحابه در ترقیاش صد صحابه  
 سکونت پذیرفته بودند از انتهای مافی الفتح - و چه سوم اینکه حدیث تفتیح مضطرب است یعنی الفاظ  
 و معانی این در میان خود مخالف است چرا که یک روایت از عبد الله بن عمر بن خطاب مروری است  
 سُبُلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمَاءِ يَكُونُ فِي الْفَلَاحِ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا يُؤْتِيهِ مِنَ الدَّوَابِّ  
 وَالسَّيْلِ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْمَاءُ ثَلَاثِينَ كَوْجًا لَمْ يَحْبَسْ رِوَاةُ الثَّوْمَنِ وَالسَّائِدِ وَ  
 أَبُو بَكْرٍ وَاسْمُ الدَّارِ وَأَبْنُ مَاجَةَ وَأَبْنُ حَسَّانٍ وَابْنُ كَوْثَرٍ وَابْنُ خَزِيمَةَ وَابْنُ قَطَنٍ  
 وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ وَغَيْرُهُمْ يَسْمُونَ الْمَاءَ الْمَاءَ وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ  
 بر نمیدارد بلیدی را یعنی مقدار دو قله آب از برداشتن نجاست ماجرست پس بناچار ای آن آب

این حدیث را  
 از ابن عباس

این حدیث را  
 از ابن عباس



ناپاک گردد چنانچه بعضی شارحان هدایه بدین تصریح نموده و آنچه بعضی برین محل صیغه میکنند که این توجیه خطاست  
 چه در تخصیص مقدار قلتین برای عاجزان و نادر از برداشتن نجاست و نجاست هیچ نیست پس معنی آن چنینست  
 که بر رسیدار و پدید یاری یعنی ناپاک نمیشود بدفع است باین طریقه که گاه گاهی تفرقه و محل موجب تخصیص میگردد  
 پس شاید که پیش از آنحضرت علیه السلام ذکر یکی از قلتین آمده باشد پس آنحضرت علیه السلام فرمود که عاجزان  
 آب قلتین از برداشتن نجاست خلاصه مرام اینک روایت این محدثین لا الت میگردانند بر اینکه آب قلتین  
 از برداشتن نجاست عاجز است و این توجیه برای موافقت این احادیث با احادیث صحیح مذکور  
 بالا کرده میشود با وجودیکه معنی حمل در لغت و قرآن هر دو معنی برداشتن ذکر کرده شده است چنانچه در منتخب القرآن  
 و غیره است **الْحَمْلُ** برداشتن و حمل تعالی میفرماید **وَحَمَلَهُ وَفَصَّالَهُ تَلْتَلُونَ** شَهْرًا یعنی برداشتن  
 رضع و جدا ساختن او از شیر خوری سی ماه است و جای دیگر میفرماید **مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوَلَّى** شَهْرًا  
**أَوْ حِمْلُهَا** **كَمَثَلِ الْجِبَالِ تَحْمِلُ أَسْفَارًا** و بر روایت دیگر از عبد الله بن عمر چنین روایت قال  
 قال رسول الله **إِنَّمَا كَانَ الْمَاءُ قُلْتَيْنِ كَوَيْحِشَةٍ شَيْءٍ** و اگر او این ماجه و بود و یعنی و تیکه باشد آب  
 قلتین ناپاک میکند از چیزی چنانچه سائل نیز این روایت را پیش کرده است پس آن اعتباری لفظی معنی  
 این حدیث از روایت سابق مخالف است و بر روایت سوم از عبد الله بن عمر مروی است گفت  
 که فرمود علیه السلام **إِذَا بَلَغَ كَذَا قُلْتَيْنِ أَوْ تَلْتَلَا كَوَيْحِشَةٍ شَيْءٍ** و او این ماجه یعنی و تیکه  
 رسد و قله یا سه قله را ناپاک نمیکند از چیزی پس این روایت از آنحضرت علیه السلام متفق است بر شک درین  
 دو قله و سه قله و نیز از هر دو روایت سابق مخالف است و معلوم نیست که آنحضرت علیه السلام دو قله  
 فرموده است یا سه و نیز روایت است از عبد الله بن عمر که فرمود آنحضرت علیه السلام **إِذَا كَانَ**  
**الْمَاءُ أَرْبَعِينَ قُلَّةً كَوَيْحِشَةٍ شَيْءٍ** و اگر او این ماجه یعنی و تیکه باشد آب چهل قله  
 ناپاک نمیکند از چیزی و نیز در قلعی به هشت صد از عبد الله بن عمر مروی است که اگر او **أَكْلًا** **لِلْمَلَةِ**  
**أَرْبَعِينَ قُلَّةً** پس بعضی می نویسند که **كَوَيْحِشَةٍ شَيْءٍ** یعنی ناپاک نمی کند او را  
 چیزی و در بعضی گفته که **كَوَيْحِشَةٍ** یعنی ناپاک نمی شود و نیز در بعضی روایات  
**قُلْتَيْنِ** است و در بعضی **قُلْتَيْنِ أَوْ تَلْتَلَا** و در بعضی **أَرْبَعِينَ قُلَّةً** و  
 در بعضی **أَرْبَعِينَ عَشْرًا** و در بعضی **أَرْبَعِينَ** که لغت آمده چنانچه در مواضع خوا





توفیقیکه بفرمودن نخست فرمود باینکه از این نیز نهی است. ام مالک همین است پس حدیث قلین مبارک است  
 حدیث آله که قطعه بود که یحیی بن عمار را در حدیث حل این حدیث بر حدیث قلین تا که گفته آید  
 که مراد از آله قطعه بود قلین است چه حدیث قلین نهایت ضعیف است چنانچه گذشت و حدیث  
 آله قطعه بود صحیح است از حدیث قلین پس درین وقت لازم آید الباطل عموم حدیث انوی حدیث ضعیف  
 و این بالاتفاق باطل است پس حدیث قلین متروک العمل گشت بحدیث آله قطعه بود که یحیی بن عمار  
 و چشمه شکر اینکه در بنای شرح برای از این حرم ظاهری آورده قال ابن حزم که حجة له فی حدیث  
 القلتین که نه علیه السلام که یحیی بن عمار از القلتین یعنی مرایشان را در حدیث قلین  
 جمت نیست چه رسول علیه الصلوة والسلام حدیث قلین فرموده است و آنچه امام شافعی رحمه الله بر آن  
 است دل خود در حق عمل قلین آورده آنکه یحیی بن عمار از القلتین یعنی مرایشان را در حدیث قلین  
 که یحیی بن عمار از القلتین یعنی مرایشان را در حدیث قلین آورده آنکه یحیی بن عمار از القلتین  
 قال فی الحدیث بطلان یحیی بن عمار از القلتین یعنی مرایشان را در حدیث قلین آورده آنکه یحیی بن عمار  
 او قوتیست و قیاسیست بر او مراد مسلم بن خالد از ابن جریر که با سندیکه یاد نیست و از آن که آنحضرت  
 علیه السلام فرمود و قیاسیست بر او مراد مسلم بن خالد از ابن جریر که با سندیکه یاد نیست و از آن که آنحضرت  
 شهر یحیی بن عمار از القلتین یعنی مرایشان را در حدیث قلین آورده آنکه یحیی بن عمار از القلتین  
 پس یک قلعه از آن می گنجد و مشک آب را با قدری زیاده انتهای و امام شافعی میفرماید که باز قیده یحیی بن  
 برای احتیاط و دو نیم شک مقرر نموده و بعضی در مشک و مثلث این امر می نمایند پس موافق مذمب  
 امام شافعی آب قلین پنج شک بشود و یک شک آب بحساب شرع پنج و سیرت پس آب قلین دو حد  
 و پنجاه سیر میشود و بعضی گفته که مقدار یک شک آب بعد از عرق است و در طایفه عراقی یک حد نیست  
 درم میشود و الله اعلم که متروک است و ضعیف است وجه اول و دوم اینکه شیخ تقی الدین  
 کتاب خود که بنام امام موسوم است میفرماید که درین ادعالت است باینکه چونکه او را ذکر نموده این خود را  
 بنور رجال این حدیث مجهول گشته پس این حدیث منقطع شد پس استدلال باین درستی نیست دوم  
 قول او که در حدیث قلین یحیی بن عمار گفت ازین توأم پیدا میشود که این لفظ از رسول الله علیه السلام  
 حال آنکه در روایت ابن جریر این قول غریب رسول الله علیه السلام است یعنی مجهول باینکه غریب است

القلین

نوع

در حدیث قلین

این حدیث را ساجد که محدث می گوید و محمد از یحیی بن عقیل و او از یحیی بن کثیر خاکنه گفت ابن جریر  
 أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْقُوبَ أَخْبَرَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
 قَالَ إِذَا كَانَ الْمَاءُ قُلْتَيْنِ كَوْنَيْهِمْ جَسَا وَلَا بَأْسًا قَالَ فَقُلْتُ لِيَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ قُلْ لَنَا  
 هُوَ قَالَ قُلْ لَنَا هُوَ قَالَ فَاطْنُ كُلِّ قُلْتَيْنِ أَخْبَرُ قَوْلَيْنِ بَيْنِي فَرَمَوْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقِيلَ آبٌ بَشَدْرُوبِ  
 بَيْنِي سُبُوحِي كَلَانِ بَرْدِ اَرْدَنْجَاست و گندگی را گفت محمد که پرسیدم از یحیی بن عقیل که مراد در اینجا قلمهای هجرت  
 گفت که قلمهای هجرت گفت محمد که گمان می کنم که هر قلم در و شک آب را خواهد گرفت انتی و درین حدیث  
 قلال هجر قول حضرت نیست و آنچه در بعضی از این حدیث آمده است از آن قلال هجر مراد خط نیست  
 و چه سوم نیز که در حدیث شیخ امام شافعی رحمه الله نهایت ضعیف است قَالَ أَبُو حَاتِمٍ لَيْسَ فِيهِ  
 الْقَوْنُ مُتَكَلِّفًا حَدِيثُ لَا يَنْتَبِهُ حَدِيثُهُ وَلَا يُجْتَرَبُ بِهِ وَقَالَ ابْنُ خَالَوَيْهِ مُتَكَلِّفًا حَدِيثُ  
 وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْمَدِينِيِّ لَيْسَ هُوَ بِشَيْءٍ وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْوَلِيدِ كَانَ فَقِيمًا  
 عَابِدًا يَصُومُ مِنَ الْهَرَمِ مِائَةَ سَنَةٍ ثَمَانِينَ وَمِائَةً وَكَانَ كَثِيرَ الْغَلَطِ فِي حَدِيثِهِ  
 لِي أَخْرَجَ مَا قَالَ بَيْنِي كُفْتُ أَبَاحُكُمْ كَدِي قَوْنِ نِسْتٍ وَحَدِيثِ اَوْفَلَانِ رَوَايَتِ ثَقَاتٍ سَتِ نَوَسْتِ  
 نَكْرُ وَحَدِيثِ اَوْفَلَانِ شُدَّ حُجَّتِ بَحْدِثِ اَوْفَلَانِ رَوَايَتِ ثَقَاتٍ سَتِ نَوَسْتِ  
 وگفت علی بن المدینی که دی هیچ نیست وگفت احمد بن محمد بن الولید که دس فقیه عابد بود و همیشه  
 روزه دار بود و در کمال درستی و وفات یافته است و در حدیث غلطی بسیار کرده است انتی پوشیده  
 تمام اگر حدیث از بسین قلم عمل کرده آید درین صورت اغلب است که بهیلام غلط رحمه الله نیز تحقیق کرده  
 چرا که چون بقول مختار مقدار آب قلتین در و صد و پنجاه سیر گشت پس موافق این مقدار چهل قلم به پنج هزار  
 سیر آب سیر صد و پنجاه از حساب ظاهر میشود بین مقدار آب در عرض ده در و ده بقدر یک باشد متق  
 تخمینا بار خورده شد چه چهل قلم صد و شک آب میگرد و آب صد شک اگر زیاد و نمی باشد ازین مقدار کم تر  
 نباشد الله اعلم اما جواب حدیث الماء طهوری که پنج سق است اینکه این حدیث خاص است بر این  
 چه الفاظ این حدیث اگر چه در ظاهر طلق است در آب انگ که بسیار الفاظ و لام که در الماء موجود است  
 از ان اشارت است بطرف آب بر تفسیر چنانچه لام بنوی شافعی به صحیح به هم و سط نیز که در  
 آیه سَجِدُوا لِرَبِّكَ قُلْ يَاقَوْمُ لَا تَحْزَنُوا مِنْ مِثْرٍ بَصَاعَةٍ وَهِيَ مِثْرٌ ثَلَاثَةُ

این حدیث

در بیان حدیث



فَیْهِ الْخِصُّ وَكُلُّ الْكَلَامِ الثَّانِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَمَّةً كُفُّوا  
لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ وَإِيضاً رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابُودَاوُدَ - یعنی گفته شد که یا رسول الله آیا  
وضو کرده شود از زیر بغض و آن چایی است که انداخته میشود در وی یا چایی حیض و گوشت سگانه  
و دیگر نجاسات پس آن حضرت علیه السلام فرمود این آب پاک است ناپاک نمی کند و از چیزی است  
در هر آبیه گفته و آنچه امام مالک روایت میکند و درست در زیر بغض و حال آنکه آب آن در لیستانها  
جاری بود و در فتح القدر آورده گشت بَيْرُ بَغْضَاءَةٍ طَرِيقًا لِمَاءٍ إِلَى الْبَسَاتِينِ یعنی بود  
بیر بغض و راه آب بطرف بستانها یعنی شال چشمها جاری بود و اگر نظر و اعتبار بعموم الفاظ کرده شود  
پس جراثیم بدو وجه است و وجه اول اینکه احادیث صحیح و مذکور به باعتبار صحت سانیه قوی تر اند از  
حدیث اَمَّةٌ طَهُوْهُ لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ تا آنکه روایت کرده است آنرا بخاری و مسلم و صحیحین خود و نیز دیگر  
محدثین مثل ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و طحاوی و طبرانی و غیرهم بخلاف حدیث اَمَّةٌ  
طَهُوْهُ لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ که در صحیحین و کتب معتبره نیست تا آنکه در بخاری بابی را منعقد ساخت که مضمونش  
مثل مضمون این حدیث است مگر بعضی از وجوه ضعف مذکور این حدیث قایل شد و اکتفا بقول نسائی  
که تابعی است نمود و گفت قَالَ الزُّهْرِيُّ لَا بَأْسَ بِهِ مَا لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ أَوْ رِيحُهُ أَوْ لَوْنُهُ پس هرگاه  
که راجح شدن احادیث مذکور به باعتبار صحت از حدیث اَمَّةٌ طَهُوْهُ پس این حدیث متروک العمل  
گشت و منسوخ آن احادیث صحیح و وجه دوم اینکه احادیث مذکور به را ترجیح بر حدیث اَمَّةٌ  
طَهُوْهُ لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ بموجب قاعده مقرر در علم اصول آن اینکه وقتی که بهم متعارض شوند دو  
حدیث در میان خود یکی از آن مقتضی اباحت باشد و دیگری مقتضی حرمت پس عمل کرده شود با آن  
حدیث که مقتضی حرمت باشد نه بحدیثی که مقتضی اباحت باشد پس حدیث اَمَّةٌ طَهُوْهُ لَا يَنْجِسُهُ  
اباحت و طهرت آب را اگر چه یک کف دست باشد و احادیث صحیح و مذکور به بالا میخوانند حرمت و نجاست  
آنرا پس حدیث اَمَّةٌ طَهُوْهُ لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ متروک العمل گشت باین احادیث مذکور به

خود را در حدیث

و

نکته

### تنبیه

بدانکه منعقد گشته است اجماع است بر آنکه حکم آب کثیر مانده حکم آب جالیست پس حدیث لَا يَنْجِسُونَ أَحَدًا كَهْدًا  
فِي الْمَاءِ الَّذِي لَا يَجْرِي تَحْتِ يَدَيْهِمْ قِيْدُهُ در ظاهر هر چند که عام است بم کثیر ازین مثال

فما بسبب اتفاق و اجاع مذکور مطلقاً بر عموم خود جاری نیست بلکه تابع سبب همان حادثه صحیح مذکور  
 را که در حکم آن است که خشنود پس واجبست حکم کردن بطهارت آن آب که زیاده و فوق باشد از  
 مقتضای آن احادیث صحیح و چنانکه این حدیثی پس آید که گاه باشد که چه که از کد امی یک  
 اربعه در باب آب فوق مقتضای این احادیث سوا از امام اعظم و اتباع وی رحمهم الله تعالی تقدیری  
 متفرقه گشته است و نیز منعقدست اجاع بر بطلان چیزی که مخالف این اربعه باشد چنانچه در مآخذ  
 از اشباه و غیره معلوم گشت که **وَمَا خَالَفَ الْأَكْبَرَةَ مُخَالَفَتُ الْإِجْمَاعِ بَلْ لَاجِمٌ**  
 در باب آب تقدیر اربعه حقیقه و اتباع وی رحمهم الله تعالی صحیحست و مطابقست سبب منقاد  
 صحیح و اجاع مذکور را و تقدیر فوقانی نیست که ابو بکر بن ابی خنیسه شیخ بخاری و مسلم و دیگران  
 کثیر در سنن خود که مصنف موسومست گفته حد ثنا ابو معاویه عن عاصم عن عمره  
 أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ **إِنَّ الْكَلْبَ يَنْتَقِزُ فِي السَّبْعِ**  
**فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْسَّبْعِ مَا أَخَذَ فِي بَطْنِهِ وَلِلْكَلْبِ مَا أَخَذَ فِي بَطْنِهِ وَكَافِرٌ بَعَا**  
**وَتَقَوَّصُوا قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَ عَشْرًا فِي عَشْرٍ وَكَافِرٌ بَعَا وَكَافِرٌ بَعَا**  
**رِيحُهُ وَكَوْنُهُ وَتَوَصَّيْتُ بِهِ** انتهى یعنی حدیث بیان کرد مار ابو معاویه از عاصم و او از عمره  
 اگر گفت عمره که گذر فرمودند آنحضرت علیه السلام بر غریبه یعنی طالب بزرگ پس صحابه عرض کرد  
 که یا رسول الله صلعم بر آمینه مگان می نوشند درین و درندگان پس کن مسور علیه السلام فرمودند درین  
 راست آبیکه در شکم خویش گرفت و سنگ راست آنچه در شکم گرفت پس بنوشید و وضو کنید گفت  
 امام ابو حنیفه با کسیست بآن فقیه باشد آب ذره در دهان او فقیه متغیر گردد و مزه و بوی رنگ آب  
 و بآن وضو کند انتی و در اینجا است آبیکه طعم و ریح و لون آن نجاست متغیر گردد و همه متفق اند  
 و نیز حدیث درین باب بسیارند بر اے نمونه یکی از آنها اینکه یحیی در سنن خود می آورد قَالَ  
**عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمَاءَ لَمَّا هَرَكْتَ الْآنَ يَتَغَيَّرُ رِيحُهُ أَوْ طَعْمُهُ أَوْ كَوْنُهُ يَتَغَيَّرُ لِقَاءَ خَلْقٍ**  
**فِيهِ** انتهى مکتبه در اینجا نیزین در میان عمل الحدیث استفسار را می کرد که کدام دلیلست بر آنکه  
 بپاکی مطلق آب با وجود یکا حدیث صحیح بخاری و مسلم درین مقام از عقائد مسائل و فهارست مخالف  
 چنانچه در حد درین باب مذکور شده اند **اللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ** گر آنکه گویند که درین مقام تقلید صاحب معیار بخاری

اصول حدیث و در حدیث امام

سبب منقاد و در حدیث امام

انتی



لازم دانستیم چه قش در حق ایشان کالوئی من السماوت در مقابل مولوی نذیر حسین لہری  
 دو یک ایشان اعاذیث شخین را چه شمارست - ع چه نسبت خاک را با عالم پاک \* \*  
 آنکه **لله** که اسم علی با حدیث بسبب از نماز و یک ایشان است و سامی آن عند تحقیق والتدقیق  
 نزدیک ما قافی القریین است **یا کائنات ان کنک تعلمکون** و در کتاب علم مشکوٰۃ است  
 عن الحسن البصری قال تعلم حکما ان فعلک فی قلب قد اک العیال النافع و عک  
 علی اللسان قد اک الحجة الله عز وجل علی ابن آدم - ولنعم ما قبل

علم چون بر دل زنی با س بود - علم چون بر تن زنی با س بود

نقل است که واسطی در شهر کربلا در ایام بود رسید در فضائل **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 بیکر نمود و گفت یک که از غلو ص عقیده تسمیه را خوانده قدم خود را اگر بدین دنیا بالاس آب گذر نماید  
 غرق نگردد و ستائ از آن را مشقت بسیار درین شهر رسیده حاضر تذکره وی بود این را شنیده دل  
 تصور نمود که بر اس علم من بین قدر که نیست فی الفور از اینجا بدریافت بعد از خواندن تسمیه قدیم را  
 بدریازد و سلامت بخانه خود رسیده از آن عالم نهایت خوش گردید و بنیافتش نمود تسمیه خوانده باز بدین  
 قدم زد و پیش آن ذکر حاضر شد و بای خوراندن دعوت طلبت با و از راسانید آن عالم حیران مانده  
 گفت گشتی ما بناورده چگونه از دریا بلند که عرض کرد که شاید یک تسمیه خوانده بروید و غم من مخورید چه از  
 و بنیکه از شنیده ام بکرت شما من هم مثل تو گذشتن از دریا میتوانم آن عالم که شل زده و بایس  
 کامل بودند عامل از کارش خیره و حیران ماند آن عامل نیز پیش بالاس آب در گذشت و اورا بگذاشت  
 و گفت **کبر مقتا عند الله ان تقولوا ماکا تفعلون** - و انما علم و لمسه اتم دانستم

در مقام اذعان احوال

## باب سوم در خواندن فاتحه در نماز و این باب شمل است بر فصل

### فصل اول در اثبات وجوب فاتحه در نماز و فی فرضیت آن

عن ان مریداً قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلاة  
 لم یقرأ فیها بآیة القرآن فیی خدایم ثلثا غیر تمام رواه مسلم و الامام مالک  
 و ابو داود و ابن ماجه و الترمذی و النسائی و الطحاوی یعنی که اگر نماز را

در مقام اذعان احوال

و بخواند و روی سوره فاتحه پس آن نماز بریده شده ناقص است این را شد بار تکرار فرمودند و  
 عائشه رَضِیَ اللهُ تَعَالَى عَنْهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ  
 كُلُّ صَلَاةٍ لَا يُقْرَأُ فِيهَا بِأَمِّ الْكِتَابِ قَبْلِي خِدْجٌ رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَالطَّحَاوِيُّ  
 یعنی گفت که شنیدم از رسول الله صلوات الله علیه که میفرمودند هر آن نمازی که خوانده نشود در وی سوره  
 پس آن نماز ناقص است انخی باید دانست که لفظ غید تمام و لفظ خدج بدین هر دو  
 حدیث صحیح صریح دلالت کننده اند بر اینکه نماز غیر از خواندن فاتحه ابراسیکر دوگز نقص و مجنون  
 حکم واجب است نزدیک امام عظمی رحمه الله تعالی و اگر خواندن فاتحه در نماز فرض بود پس  
 آن حضرت علیه السلام گاهی لفظ خدج است و غیر تمام نفرمودند پس چنانکه ظاهر است بلکه فی  
 باطل یا مثل این ارشاد نمودند پس چرا که خدج در لغت بمعنی نقصان است چنانچه در صراح است  
 وَفِي حَدِيثِ كُلِّ صَلَاةٍ لَا يُقْرَأُ فِيهَا بِأَمِّ الْكِتَابِ قَبْلِي خِدْجٌ أَيْ نُقْصَانٌ وَمِنْهُ فِي  
 حَدِيثِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَلِيدِ أَيْ نَاقِصٌ لَيْدٌ أَنْتَهَى - و از وجدان نقصان در کل نقصان  
 کل لازم نمی آید علاوه اینکه قول بجز نیست فیصل سوره فاتحه در نماز خلاف است آیت قرآنی و  
 احادیث کثیره اما الایتة قال الله تعالى قافروا ما یستخرج من القرآن یعنی پس بخوان  
 آن چیز را که آسان باشد از قرآن - و اما الاحادیث قال رسول الله صلوات الله علیه  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ فِيهَا مِنْ كَلَامِ النَّاسِ إِلَّا مَا فِي التَّسْبِيحِ وَالتَّكْوِينِ  
 وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ رَوَاهُ اسْمُعِيلُ وَابُو دَاوُدَ وَالتَّسَائِيُّ وَالتَّحَاوِيُّ بِالْإِسْنَانِ الْمُتَعَقِّقِ  
 یعنی هر آینه در نماز درست نیست چیزی از کلام مردم جز این نیست که نماز تسبیح است و تکبیر و خواندن  
 قرآن - و نیز روایت است از آن سرور علیه السلام که فرمودند اَنْتُمْ اِلَى الصَّلَاةِ وَكَلِمَةُ شَرِّ  
 اقْسَامِ مَا يَنْتَسِبُ مَا مَعَكُمْ مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ اَرْكَعُوا الْحَدِيثَ - رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَاسْمُعِيلُ  
 وَالتَّسَائِيُّ وَالتَّرمذی وَالتَّحَاوِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَابُو دَاوُدَ بِنْتِ وَتَبَكُّةً اِتِّسَادَهُ شَرِّ  
 بَطْنِ نَازِیْسٍ کَبِیرٍ کَوْنَهُ اِزْوَاجُ نَحْوِ اَنْ هُوَ اَسَانٌ بَاشَدَ اِذَا نَجَّهَ کَ نَزْدِیکِ قَوْا بَاشَدَ  
 اِذَا قُرْآنٍ یُسْرَ کَوْنَهُ اِزْوَاجُ نَحْوِ اَنْ هُوَ اَسَانٌ بَاشَدَ اِذَا نَجَّهَ کَ نَزْدِیکِ قَوْا بَاشَدَ  
 اَمَّا لَا صَلَاةَ إِلَّا بِقِرَاءَةِ وَتَوَكُّفِ عَنِ الْكِتَابِ رَوَاهُ ابُو دَاوُدَ وَابُو حَنِيفَةَ



آواز و در مدینه بنویسند که باین جهت نیست نماز مگر بقراءة اگر چه سوره فاتحه باشد و نیز روایت است از عبد الله بن امارش که او گفت صَلَّيْتُ خَلْفَ رَافِعٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّيْهِمْ عَلَيْنَ الْأَنْصَارِ فَذَكَرُوا الصَّلَاةَ وَقَالُوا لَا صَلَاةَ إِلَّا بِقِرَاءَةِ وَلَوْ بِهَا فَحَقُّ الْكِتَابِ رَوَاهُ ابُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ

یعنی گذاردم نماز را در پس گروهی از اصحاب آنحضرت علیه السلام که از انصار بودند پس ایشان ذکر نماز کردند و گفتند که نیست نماز مگر بقراءة قرآن اگر چه قراءت سوره فاتحه باشد انتهی پس این آیه کریمه احادیث صحیح که کثرت اند صریح دلالت میکنند بر اینکه فرض در نماز مطلق قراءت قرآن است خواندن فاتحه کتاب با تخصیص فرض نیست چه فاتحه در دست از مطلق قراءت فَاَنْظُرُوا لِنَظَرِ الْمُتَضَفِّعِينَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَمَذِّبِينَ پس آنچه در بخاری و مسلم از عباد بن صامت روایت میکنند که آنحضرت علیه السلام فرمودند لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِهَا فَحَقُّ الْكِتَابِ یعنی نیست نماز شخصی را که بخواند او سوره فاتحه را در نماز و در بعضی روایات چنین وارد است لَا صَلَاةَ إِلَّا بِهَا فَحَقُّ الْكِتَابِ

**مدفوع است بچند وجه و وجه اول** اینکه این نفی ذات نیست بلکه نفی کمال است چنانکه علامه عینی گفته که کمال نماز بخواندن سوره فاتحه است نه اینکه جواز نماز بغیر از فاتحه نیست چنانچه فرموده علیه السلام لَا صَلَاةَ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ یعنی همسایه مسجد را کمال نماز نیست مگر در مسجد و لَا صَلَاةَ بِخَضِرَةِ الطَّعَامِ یعنی کمال نماز نیست و تنبیه حاضر باشد طعام و لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ یعنی کمال ایمان نیست مگر کسی را که او را امانت داری نیست و همچنین است لَا إِيمَانَ أَفْوَ لَا دِرْقَانَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ پس اگر معنی ظاهری این احادیث چنین کرده شود که همسایه مسجد را خواندن و بخود بخود بخور طعام کسی را نماز جائز نیست و خیانت کننده را و نیز شکننده عهد را ایمان نیست یعنی کافر است مخالف با علیهای اهل سنت و جماعت بلکه منافی با اهل اسلام است که از ایشان کسی قائل این امر نیست و محض تمثیل بر تقدیر گفتار کرده شد و نه در جامع ضعیف جلال الدین سیوطی رحمه الله و ربهم دو قصد داشتند و احادیث ازین قبیل مسطور اند که در ابتدا آن لفظ لا موجود است در اینجا باید بود که در کلام جلاله برای نفی ذات است و کدام جلاله نفی صفت کمال و ما در اینجا دلیل بر اینکه لفظ لا در احادیث مذکور برای نفی صفت کمال است نه نفی ذات کلامی که لفظ غیر تمام که خاص از آنحضرت علیه السلام باسانید مجموع روایت کافیست پس هرگز از حدیث عباد بن صامت

در این حدیث عباد بن صامت  
در این حدیث عباد بن صامت

۱۰۰

جواب خود

卷之六

جوابیہ جہاد

卷之四

خزیت فاحمد در آن ثابت نمی شود لطیفه بواقی حدیث لا صلوة یحضره الطغارة از امام عظیم منقول است  
که میفرمود لا یكون اقلی کلہ صلوة خیر من ان یكون صلوٰی کلہا الا بعض طغایا بخورم و نام  
آزاد را صرف کنم بهتر است از آن نمازهای من که در تصور طعام خوانم آری خیاست که گفته اگر مال و زر هست و  
خرج و تجارت به چو دل خدایت خلوت نشینی و همچنین است آنچه بعضی از صوفیه و رفته اند اگر کسی در وطن مانده  
که بر آید کند بهتر است از آنکه در کم بود وطن را یاد آورد و وجه دوم اینکه ایراد است بر عموم آیت عافوا عما یفقروا  
من الفقدان معارض است یعنی بخوانید از قرآن آنچه که آسان باشد پس خصوصیت سورۃ فاتحه فرض تسلیم می گشت  
و فرض است آن نماز و وجه سوم اینکه این احادیث آمادند و حدیث آماد غیظت و فرضیت نمی باشد و فرض سلم  
در صورت قطعیت این احادیث تعمیم آید مذکور را و نیز احادیث صحیح و مرید بالارضا مخالف گردند بلکه ناخ و آن جاری  
نیست پس بالضرور منید و وجه پنجم ملا علی قاری در رساله جواب الیام الحرمین گفته آورده و اما قائل  
علیه السلام لا صلوة الا یفاتیحہ الکتاب فتقول علی الوجوب لانه خبر الواحد و هو فی  
الوجوب للعمل دوز العلم فلا ینبئ به القرصیة و السیف قد برآء به الکمال کافی قول  
علیه السلام لا صلوة الا یفاتیحہ الکتاب لا یفاتیحہ و کما روی لا صلوة الا یفاتیحہ لای انتهى کلامه  
و ترجمایش ظاهر است همین است مذهب امام عظیم قائم الفقدان من هیه و المقدر و وجه چهارم  
اینکه حرف لا که در حدیث مذکور است متضمن اسم و خبر است چنانچه برای این علوم عربی نیست پس در نظر صلوة  
است و خبرش را آنحضرت علیه السلام ذکر فرمود و پس بالضرور احادیث مذکور و مؤید مثل گردید و متضمن  
مثل نظر کلامه یا جات و پس آن خبری در اگر نظر جائز و مفروض گرد و من حدیث چنین کرده آید که نیست  
جائز بفرموده و اگر نظر کلامه مفروض گرد و پیش چنین گرد که نیست نماز کامل بغیر فاتحه پس دلالت کرد آیت  
شریفه و احادیث صحیح مذکور بالا اینکه خبر لا در اینجا کلامه است نه جائز و خلاصه اش اینکه خبر لا  
از آنحضرت صلی الله علیه و آله مستخرج نیست پس بالضرور احادیث عباد و بن صامت منقول گردیدند و بالذات صحیح  
دلالت کنند نمیند بلکه تابع باشند آن دلالت کردین باب اقوالی باشد پس بنا را تابع گشتند مرآت شریفه و  
احادیث صحیح مرقومند بعد از آنکه صحیح ترین درین باب همین احادیث ناموس و ترجمیم بلکه معینه همین حدیث  
عباد و بن صامت دلالت میکند بدینکه خبر لا نام کامله است نه غیر چرا که الی الفاظ این حدیث با تمام نیست  
لا صلوة الا یفاتیحہ الکتاب قصاید و اوله مسلمه ابو داود و النسائی و غیر



یعنی نیست نماز کامل مرمر دی را که خواند سوره فاتحه پس زیاده را از فاتحه و همچنین است حدیث ابی سعید که  
 او گفت که آن سوره و علیها السلام فرموده مفتاح الصلوة الطهور و تحریکها التکبیر و تحلیلاً التسلیم  
 و لا صلوة لمن لم یقرأ بها الحمد و سورته فی قیضه و غیره و او از نزد ابی سعید نقل کرد  
 و حرام گفته اشیا در نماز کبیر یعنی تکبیر اولی و بیرون گفته از نماز سلام است و نیست نماز کامل شخصی را که خواند  
 الحمد و که امام کی سوره را در نماز فرض و غیر فرض است و وجه دلالت کردن این احادیث بر اینکه غیره درین مورد حدیث  
 کلمه کامل است نه جائز اجماع اکثر است چه اگر درینجا لفظ جائز برای خبر مقدر کرده آید پس منی هر دو حدیث چنین گردد  
 که تا وقتی که در نماز سوره فاتحه و قدری قرآن خوانده نشود آن نماز جائز نباشد و این منی بالا جماع دلیل است بر آنکه قسم  
 سوره با فاتحه بنزد کسی فرض نیست پس جمیع الفاظ حدیث عباد بن صامت و حدیث ابی سعید دلالت می کند بر آنکه  
 خبر لا کامله است نه جائز پس خود از حدیث عباد بن صامت و حدیث ابی سعید و آنچه ذکر کرده و احادیث  
 مسطوره الصدوقی ثابت گردید که خواندن قرآن در نماز فرض است بغير تعیین و تخصیص فاتحه و همین مطلوب است  
 و همین است نه سبیلندین که بعضی از ایشان امام ابو حنیفه و امام ابو یوسف و امام محمد و امام جعفر بن محمد  
 و ابی اسیم منی و عاشر بن سعید بن السبیب غیرهم اندر ضرر آن اطمینان همین و علامه منی در شرح صحیح بخاری می گوید  
 که از امام احمد بن حنبل منقول است که یک آیت از قرآن غیر اینها هر جا که باشد کافی است استی و الله اعلم الطیفه  
 در شامی و غیره آورده که قنزلانی و سوره کونکون ذکر کرده که بعضی از علما گفته اند که در نماز اگر ترک فاتحه نماید پس از عتاب  
 امام شافعی نمی ترسم و اگر فرات آن نایم پس از عتاب سلام ابو حنیفه خوف می خورد و منی ای ضایع هر دو امام است  
 بر آنکه اینند به هم که در این مورد عاقل منی باشند استی کثیفه عالم طریقی تارک جماعت پرسید چه باعث است که  
 تارک جماعت گشتی گفت چه کنم که در نماز خواندن من با جماعت با ضرر از من کی از ابو حنیفه و شافعی رحمهما الله نارضی  
 خواهند شد و من نخواهم که انولیان کی را از خود ناراض کنم پس حال آنها نماز خوانی را دوست داشتم آن عالم منمود  
 ای جاهل بمنزل اگر نماز را با جماعت خواندی اگر چه بیکی را بزم تو از خود ناراض کردی مگر با ضرر دور  
 یکی را نیز خوش ساختی و در ترک جماعت هر دو را از خود تا بنایت ناراض ساختی که تارک جماعت نزدیک  
 هر دو مرد دوست و ملعون و تارک جماعت یقاری آن نزد هیچ کی از ایشان بدین مرتبه نیست  
**فصل دوم در اینکه فاتحه خواندن خلف الامام جائز است یا نه**  
 بدانکه خواندن مطلق قرأت الحمد باشد یا غیر آن پس امام مقدس را مطلقاً ممنوع نماز جبری باشد یا نه

۱۶۰

۱۶۱

فصل دوم در فضیلت عتق





رسوله رواه الترمذی والدارمی والبوداود یعنی وفیکه معاذ را آنحضرت علیه السلام بحال  
 یمن کرده و روانه فرمودند بطریق قضا از وی پرسیدند جواب داد که بیشتر قضا بقرآن خوانده اند و اگر در بخانیا  
 بحدیث رسول الله صلعم قضا خوانده بود و اگر در بخانیز نیامده پس اجتهاد از رای خود خویش نمود که گویا و قصوری  
 در آن نخواهم کرد و چنانچه بتفصیل در اثبات قیاس گذشته است و نیز در فصل شیخ و شیخ و خطبه تفسیر احمدی  
 و جلد ثانی تفسیر کبیر مرقوم است قال رسول الله صلعم یلکم الله کما یدبکم الله فی قادیان و یلکم الله  
 حدیث فاکثر ضوئه علی الکتاب لله فان وافقه فاقبلوه وان خالفه فمروا به یعنی پس از من احادیث  
 بسواری شاربایت کرده شود پس پیش کنید آنرا بر کلام الله پس اگر موافق باشد باینها بپوشید و اگر مخالف بسید  
 آنرا بکنید یعنی این هر دو حدیث ناظر اند بالقصود بر تقدیم کلام الله و نیز باید دانست هر آن حدیثی صحیح که در  
 نص قرآنی باشد بحدیث دیگر بحسب ظاهر معارض نص قرآنی باشد مقدم و اولی است و آن مخالف اگر کدام تاولی قبل  
 نماید تا ویش کرده آید و نه منکر العمل گردد و چنانکه ازین مقدمه واقف شدی پس بالتفصیل درین باب  
 دلائل امام عظمی رحمة الله علیه در بیان دلال بشنو و آنصفت حق اولی و تصاویر و کلاسیک  
 الکتب و غیره و آیت الله الشافعی و و منه الوصول الی تحقیق

فصل اول

دلیل اول بر ترک قرأت خلف الامام

قال الله تعالی فاذا قرأ القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم تحذرون یعنی وفیکه خوانده شد  
 قرآن پس بشنوید آنرا و گوشه شناسید که شاربایت کرده شود امام احمد بن حنبل گفته اجتمع الناس علی ان هذین  
 آیتین نزلتا فی الصلوة رواه البیهقی و ابن الهمام فی الفقه و المالک و الشافعی و غیره و الموطا  
 یعنی اجماع کرده اند بر اینست در جمعه بر یک نزل این آیه در باب نماز است یعنی قول مستند قابل اعتبار است که این  
 آیت خاص در باره قرأت نماز نازل گشته است چنانچه در تفسیر عابدین کثیر مرقوم است قال علی بن ابی طالب علیه السلام  
 عن ابن عباس علیه السلام قوله فاذا قرأ القرآن یفین فی الصلوة و منه یعنی آیت و اذا قرأ القرآن  
 حکم این در نماز مفروض است امام بغوی شافعی الذی هب ساد صاحب کوة و توفیر عالم التذلل فی الجبل و  
 فیصل کرده که مبنی مخالفین زمان ما از این آیه بریده می شود یعنی در اول این آیت می نویسد ذهب جماعة  
 الی انها فی الصلوة یعنی جماعتی گفته اند که این آیت در باره قرأت نماز است و بعد از آن اقول بکذا  
 نقل کرده و در آخرش فیصله شش چنین میکند و الا و الا کما هو الحال فی الفقه و فی الصلوة

دلیل اول بر ترک قرأت خلف الامام

بسم الله الرحمن الرحيم

یعنی قول اول بهتر و آن اینکه این آیت در باب قرائت و نماز وارد است انتهای امر برادران اسلام  
هر چند که صاحب سیر با وجود مخالف بودن مذہب او حق را چنین بیان نمود که وی می شنید که بفضله تعالی  
تعبی بی دینی منکرین زانما نایم خودی رسید که اول و آخر را از فیصله صاحب قیاس ملامت نمود و مردان را  
در میدان اورا فی رسالهای خویش از کمال تمسک که عادت ایشان می نویسند که چنین تعبیری در تفسیر خود  
آورده که این آیت در باب خطبه و تأکلم فی الصلوة و کذا و کذا نازل گشته است پس زیاده ازین معنی چه و لا و  
زدی که بکج چرخ دارد و دیگر نوشته آید چه صدق ملت و مذہب ایشان ان صدق قول خیر ایشان  
صاف ظاهر است حافظ جلال الدین سیوطی شافعی در تفسیر خود منثور گفته است **خَرَجَ عَبْدُ بْنُ حُسَيْنٍ إِلَى النَّبِيِّ**  
**فِي الْفِرَاءَةِ عَنْ آلِ الْعَالِيَةِ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَوَاتُكَ يَا مُحَمَّدُ قَرَأَ آخِرَ آخِرِ آخِرِ آخِرِ قَرَأَتْ**  
**هَذِهِ الْآيَةَ فَكَانَتْ الْقَوْمُ وَ قَرَأَ النَّبِيُّ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** یعنی عبد بن حمید و بیقی در باب قرائت  
از ابوالعالم روایت کرده اند هر گاه که آنحضرت علیه السلام نماز باصحاب میکرد از دندی قرائت میکرد می  
صحاب نیز قرائت میکرد دندی پس نازل گشت این آیت پس سبب آن مردوم از قرائت باز ماند و آنحضرت علیه السلام  
قرائت میکرد کذا فی الظل و در زرقانی شرح مطا از فضی عبد البر می آرد **لَجَمْعُوا عَلَى أَنَّهُ لَمْ يُرَدِّ**  
**بِهِ كُلُّ مَوْضِعٍ يُشْتَمَرُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ أَنَّمَا أَرَادَ الصَّلَاةَ وَ يَتَبَيَّنُ لَكَ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**  
**فِي آيَاتِهِمْ وَ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاصْبِرْ لَهُمْ** فایز المذہب عن الشافعی و ظاهر القرآن یعنی اجماع  
همه برینست که ازین آیه عمومها براینکه در آن قرآن شنیده میشود مردانیت و جز این نیست که مردان را خاص  
نمازت و گواده است برین قول آنحضرت علیه السلام و نشان امام و فیکدام قرائت کند بخیر موثر باشد و صحیح گفته این  
حدیث را امام محمد بن یس کجاست جای گریز ازین حدیث و ظاهر القرآن انتهای پس این بعضی از مذہب بطریق  
اعراض بر حقیق در وقت استدلال باین آیت موصوف میگویند که اگر شخصی در پس امام بعد از آن رسید که امام  
در قرائت شروع کرده باشد بذهیب خفیه اگر مشغول بنیت و تحمیه گردد ترک اجتماع و انصاف بروی لازم آید  
و بموجب آیه نزدیک ایشان آن هر دو بروی لازمست و اگر اشتغال بنیت و تحمیه نیاید رکعت از وی فوت  
گردد موقوفست باینکه این آیت خاصست و حق نماز چنانکه دانی و نیز نزدیک خفیه لفظ انسانی برای تحمیه بشرط  
بلکه قصد سجده دارد و دانی کافیست پس درین صورت سوا الشیء متوجهی شود و فایز حاصل  
تفصیل استدلال برین آیت اینکه قاعده مسلمه گشت که تعدد الفاظ دلالت می کند بر تعدد معانی و عموماً



و علی التخصیص در کلام ربانی که هر یک نقطه آن از حکمت و فوائد پرست زود و مشهور در آن محالی فی و از هر نظر  
 آن فائده جدیدی تراود و لهذا درین مقام گفته اند که فائده کلامه و انقیصوا آنست که از لفظ انقیصوا مستفادست  
 و الا حشود کلام الهمی لازم آید پس این آیت منع میکند مقتدی را از خواندن سوره فاتحه مطلقا تا جبریه باشد بهر  
 چیز این آیت دو غرض مطلوبست یکی شنیدن بغیر و گوش فرا دادن و دیگر خاموشیدن و عمل بر هر دو واجبست  
 مگر شنیدن خاصست بنابر جبریه و خاموشیدن عام که شاملست نماز سریه و جبریه هر دو را پس واجبست  
 خاموش ماندن مقتدی عموما بوقت قرائت امام در هر نماز و اگر چه در آن شرائط پس اگر قرائت ممکن السبع باشد چنانچه در  
 نماز جبریه پس در بصورت انصاف السبع هر دو واجبست و اگر ساعت ممکن نباشد چنانچه در نماز سریه پس  
 فقط اسکات واجبست به سماع تبرع اسکات مقتدی در هر حال لازمست و سماع خاص بوقت هر کجا  
 قال العلامة ابن عطاء الله رحمه الله فان الطلوع من هذه الآية انما هو ان لا يسمع ما لا يشاء ولا يسمع  
 فيسمع ما لا يشاء و الاول يحصل بانتهز آية والثاني لا يتحقق على إطلاقه فوجب ما لا يشاء  
 عند القراءه و مطلقا و آنچه یعنی میگویند که انصاف مقتدی نیز شامل سماع و خاصست بوقت هر امام  
 سر چه چند مناسبت عظیمست یکی ابطال عموم کلامه اذ آیهی که عامست قرائت نماز سریه و جبریه هر دو را شامل  
 و اگر فراوان چنان بودی چنانکه گفته شد پس در بصورت ارشاد چنین گشتی و اذ اجمعوا القرآن یعنی و قیام  
 هر کرده شود و بقرآن و و م لازم شود که در کلام فصحا مثل کلام لغو است و آن حفظ و انقیصوا است چه اگر  
 مطلوب حق تعالی مطلق انصاف مقتدی نبودی بلکه خاص در وقت جهش در بصورت لفظا فاستمعوا له  
 بغیر و انقیصوا القابست میکند چه استماع القرائت که انشی است هیچ کسی تصدیقست و امر الهمی مقتضی سماع  
 است بنفس صوت که لا یخفی علی صاحب الفهم و انش سماع مخالفت از اصل مشهور که تقدیر الالفاظ  
 دل علی تقدیر المعانی و لهذا بعینه همین مضمون قرآنی را بطور اختصار آنحضرت علیه السلام در کلام  
 به اینست نظام خود میفرماید عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله انما یؤتی به فدا  
 کبر فکبر و اذا قرأ فاقصوا و ایا الناس و ابن عباس و ابو داود و مسلم و قال فی صحیحهم هذا  
 الحدیث صحیح یعنی فرمود آن سرور علیه السلام جز این نیست که مقدر کرده است امام برای اینکه اگر آدم  
 بوی پس قیام کبر گوید یا امام پس کبر گوید تا وقتیکه قرائت کند امام پس خاموش باشد حالت جبر باشد یا اختا و نیز  
 در این ماجرا آورده عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم اذا قرأ الامام

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲

۱۳







هر گریه چنانچه مذکور است در این قرات عام باشد بلکه نازیتری باشد یا جبری و حال آنکه در حدیث صدر  
 خود از ابوهریره گفت فانتی للناس عن القراءه مع رسول الله صلعم فیا بحر فیه بالقراءه حين سمعوا  
 ذلك من محمداً صلعم و چون در ناز جبری استدلال خصم مستقیم نگردد چه اگر روی آن نیز ابوهریره است  
 پس همین استدلال درست نیست بفرض تسلیم اگر عرض ابوهریره چنین باشد چنانکه مدعی میگوید میگوید که در  
 اتباع جم غفیر صحابه ضروری الابدی است تنها اتباع ابوهریره با وجودیکه نقیض است علاوه اینکه از امام  
 گذشته و آئینه و نیز از آیت اذ قوف القرآن الایده و جمیع صحابه این مذہب مخالف است و آنچه بعضی از بزرگان  
 در جواب این حدیث منویسند که اشخص یا دار بلند سخن آنکه از جبر و رسول صلعم در قرات اشتباه التبار  
 می افتاد بچنانچه است که در وقت جبر کسی در قرات امام سو و تشابه بالضروری افتد بوجه خلل بزرگ نفوس  
 سترگ است یکی تحریف در حدیث که فقره فانتی للناس عن القراءه الخ و الی آخر و بترجیف آن بدین و  
 است و دوم لزوم متوجه بودن آنحضرت صلعم معاذ الله منه چه وقتیکه آنحضرت صلعم را از جبر و تشابه افتاد  
 اول اینکه آن شخص از شنیدن آن و از شناختن پس فرمودندی لا تفعل کذا و باالفرض اگر شناختن پس  
 چنین ارشاد فرمودندی من قرأ معنی منکم انما و یا ایکم الفاری انما چه در صورت مذکور استفهام از  
 تعیین قاری عند النطق بلکه جمله نیز در کار است ناز تحقق قرات که آن خود شنیده بود که باعث نزاع  
 آنحضرت علیه السلام با قرآن گشت بلکه تفتیش نیز چیزی حاجت بود که موقوف بر ارشاد کافی بود که قریب  
 قرات امام است خواند که لا یخفی علی الجاهل العاقل + فضلا عن الفاضل العاقل - و نیز در حدیث  
 و نکته دیگر است آن اینکه اگر قرات فاتحه و غیره خلف الامام فرض بودی در صورت رسول صلعم را علم کامل بر  
 قرات ایشان بودی بر گزین فرمودندی هل قرأ معنی منکم الخ بلکه در صورت فرضیت آن اگر گمان آنحضرت  
 بر کسی از ایشان آنحضرت داشتی معامله بر عکس ضروریست که من و منکم لو یقرأ او ترک الفرض دوم  
 اینکه بالفرض اگر چه قرات خلف الامام فرض میجو و مگر از پرسیدن آنحضرت علیه السلام بعتاب معلوم شد که  
 خواندنش منسوخ گشت چه عتاب آنحضرت علیه السلام فعل منسوخ میباشد فعل مفروض چنانچه جمیع صحابه بر عمل  
 فرموده از قرات خلف الامام باز ماند چنانچه فقره فانتی للناس ظاهر است و نیز در این باب و سنن شافعی  
 یک یک باب در منع مقتدی مطلقاً از قرات خلف الامام بدین الفاظ منعقد ساخته اند بآیه اذ قرأ  
 الامام فانصتوا و این حدیث را باسانند متعدد و صحیح و در اخبار و است کرده اند اصحاب فقره ظاهر است

ناجی

ناجی

در کتاب حدیث





پس بخوانید چیزی از قرآن سواي سرود فاتحه استی مرقوع است سرود و حدیث بسند صحیح - اول اینکه  
 نافع مذکور شخص مجهول است چنانچه علامه عسقلانی شافعی در تقریبی می آورد و نیز علامه زیلعی می نویسد قد  
 ضَعَفَ كَيْسَاءَهُ وَتَمَّ مُحَمَّدُ بْنُ حَبْلٍ استی یعنی تحقیق ضعیف کرده است این حدیث را جامع می که از ایشان احمد بن حنبل  
 است پس حدیث نافع مرود گشت نزدیک اهل حدیث چه کسی از حدیث مرود و مجهول بودن راوی است چنانچه در  
 اصول حدیث مسطور است و چه و هم اینکه یکی بن معین استاذ بخاری و سلم و غیره می نویسند که جمله استثنایه  
 یعنی الا باجم الکتاب صحیح نیست - و چه سوم آنست که پیشتر در ابتدای این فصل گذشته از تقدیم کلام  
 ربانی و آن احادیث صحیح که موافق کلام ربانی باشند بر آن احادیث که چنین نباشند و خلاف ایشان بود  
 حدیث دیگر حدیث محمد بن اسحاق بن بسیار که در ترمذی است از آیت فاذا قرأ القرآن فاستمعوا له و اطيعوا  
 در نماز بجز این که در این حدیث است انصاف را یعنی که در صورت استماع نیز متر و ک میگردد و قطع نظر  
 این که چه میگویم که قرأت فاتحه قبل ازین ثابت بود و کلام حدیث فانتهی للناس مرود حدیث فاستمعوا و اطيعوا  
 آینده مع آثار صحیح که در صحاح بالا جماع حدیث عباد بن صامت اگر چه بطریق بسیار ثابت باشد منسوخ گشته  
 است و عکس این ممکن نیست که احادیث عدم قرأت اسانید حکم و موافقت نبض قرآنی میدانند علاوه برین اگر  
 ناسخ احادیث البغض و التسلیم کرده شود آثار صحابه را که کثرت اند چگونه ناسخ گردد چنانکه ظاهر است همین  
 جواب است حدیث ترمذی که بواسطه محمد بن اسحق بن بسیار روایت میاید بایک تحقیق دیگر که آن ضعف محمد بن  
 اسحق است حدیث مذکور است عَنْ عُمَادَةَ بْنِ الْقَلْبُوسِ قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَقَلَّتْ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةُ  
 فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنَّهُ يَسْتَجِيبُ لَكُمْ دُعَاءَكُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا تَقُولُوا إِلَّا بِأَمْرِ  
 الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ لَا صَلَوةَ لَكُمْ لَوْ تَقَرَّبْتُمْ إِلَيْهِ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ تَرْتَبِثُ فِيهَا حَدِيثُ بَالَا مَقْصُومٌ يَكُونُ بَيِّنَةً  
 این حدیث محمد بن اسحق بن بسیار را در واقع است و در مختلف فیه است موافق اصول حدیث قابل استند  
 به یکی قطان بن محمد بن اسحق می نویسد اشهد ان محمد بن اسحق کذاب یعنی گواهی میدهم بر اینکه محمد بن  
 اسحق کذاب و در فکر ترست با وجودیکه یکی قطان را بر این حدیث قابل سند تسلیم کرده اند و می نویسند که چرا  
 یکی قطان گذارد ما نیز خواهیم گذشت همین طور سلیمان بن یحیی او را نیز کذاب می نویسد و غیر ما هم  
 او را بهال گفته کافی میزان الاعتدال و دوار قطنی آورده که با وجبت گرفتن نمیتواند - و نسالی  
 میگویند که توفی نیست مگر در خیال فقط از یکی قطان لیل آورده میشود که بر حسن مفصل است و قاعده اصول

جواب از سوال سابق

جواب دیگر

تضعیف محمد بن اسحق بن یحیی



حدیث است که اگر بعضی شخصی تعدیل نماید و بعضی دیگر او را جرح کند جرح را ترجیح باشد بر تعدیل بشرطیکه جرح کنند  
 مستند و مستند و عارف باشد و جرح را بتفصیل بیان کند چنانکه گوید که فلان کذاب یا  
 دجال است مانند آن اگر جرحش را بشم کند و در حق شخصی که مختلف فیه باشد مقبول بود که اقال آنرا و ظاهر آن  
 جرح فی شرح ثخنة البکر و النحر مقدم علی التعدیل و اطلاق ذلك جماعة و لکن محله ان صدقنا  
 حين عارف بالاسباب لانه ان كان غير مقسّر او قید ح فمن ثبت عدالة و ان صدق من غير  
 عارف بالاسباب لم یعتبر به ایضا یعنی حافظ این جرح در شرح ثخنة البکر میسب که مقدم است جرح بر تعدیل  
 مام داشتند این امر را جاعلی و لیکن محل وقوع آن این است که صدق آن جرح مفسر باشد از خصی که اسباب جرح را  
 میداند زیرا که اگر مفسر نباشد در حق خصی که مدانش ثابت گشته باشد چیزی مضروفاً نباشد و اگر صدق آن جرح  
 از شخصی باشد عارف باسباب جرح نباشد آن جرح را نیز اعتباری نباشد حتی مگر یکی قطان از آن کسان اند که در  
 تعریف اسباب جرح را مانند چنانچه در تہذیب التہذیب نویسد قال ابو ایوب بن محمد النخعی ما رأیت احداً یأخذ  
 من یحیی القطان یعنی ابراهیم سیموید که من کسی را از یحیی قطان زیاد و عارف شناسند مردم ندیدم و بعد از  
 کتاب آمد که گفت امام احمد بن حنبل که من یحیی قطان کسی ندیدم و نیز مسلم اهل حدیث است که لفظ کذاب جرح  
 مفسر است پس محمد بن اسحق بن یسار راوی این حدیث را محال ضعیف غیر معتبر باشد و قطع نظر از این در تقریب  
 محمد بن اسحق را در کتب تریز نوشته اند و در کتبش بودن را وی مییست خاص بالاستقلال و علامه بدر الدین  
 عینی شایخ بخاری می نویسد و فی حواشی عبادۃ محمد بن اسحق بن یسار و هو مذکور قال اللؤلؤ و یلمز  
 فیہ الا التذانیس و نیز از مسلمات قوم است هرگاه که در کتب لفظ عن روایت کنند پس آن روایتش متصل  
 دانسته نمیشود و روایت محمد بن اسحق در ترمذی غیر بلفظ عن مذکور است پس این روایتش باعتبار  
 اصول حدیث منقطع است پس قابل حجت نیست چنانچه علامه عینی می نویسد المذکور اذا قال عن فلان  
 لا یخرج یحیی بن عیسی عن جمیع المحدثین مع انه قد کذباً مالک و ضعفه احمد و قال لا یصح  
 الحدیث عنه و قال ابو یزید عہ الزانی لا یقبض علیہ یعنی مدلس تنکیه بلفظ عن فلان روایت کند  
 پس آن حدیث از نزدیک جمیع محدثین قابل حجت نیست یا وجود یک محمد بن اسحق را امام مالک مدعی گویند  
 امام احمد ضعیف و فرمود که از وی اخذ حدیث صحیح نیست ابو یزید را زنی گفت که هیچ چیز بر او اعتباری نیست  
 پس ای صدق و ای بر حال چنین حدیثی که نقل با حدیث که نص قرآنی و احادیث صحیح و ائمه ائمته

در کتب یحیی قطان

در کتب تہذیب التہذیب

وَجَنِينَ حَادِثِينَ فِي الْعِلْمِ رَاسِمُولٍ خَوْسَاخَةِ وَهَلِ الشَّيْءُ لِيَكُونَنَّ يَدِي الشَّاعَةِ  
الدَّجَالِ وَيَنْ يَدِي الدَّجَالِ كَذِبُونَ قَلْبُونَ أَوْ كَذِبُونَ قَلْبًا أَيْ أَنَّهُمْ قَالَ أَن يَأْتُوا كُتُوبًا بِسُوءِ  
مَنْ أَعَادَهُ السُّوءُ بِمَا سَلَّمَ أَوْ دَسَّ كَمَا مَرَّ مِنْ بَيْنِ كُتُبِهِ دِينَ مَتْنِ طَعْنًا مِزْنَد

حاشیه عیان خیال همکاران	چنان حکایت نهد و زبور بیاقت	واز قول حکمای خیر
بر بلندان سخن بسوی خود دست	تف بسوی فلک بروی خود دست	طرفه تر اینکه دعوی باطل کنند

که ما احیای سنت رسول اسلامین و بعوض یک یک حدیث ازینها جبر صد شصت و یک یابیم

حفظ نمود و قدیکه برای طهارت استنجای کلان نشست آب بقبله انداخت می بالیدند و خالت میبافت المصطفی  
 از حیضی ترا حقه از حاضران یکی این را زوی شایده کرده بودی گفت هر چند که این عمار اور وقت انداختن آب

در سوراخی مستطی باشد اندک تر آن سوراخ نه اینست که گوشتش بکشد آنرا نیز  
 گوشتی گل بهر مشامت ای دلیر

جای آن بونیست این سوراخ زیر

کی از بجا بوی خلد آید سزا	بوز موضع جود اگر باید ترا	راحمه از مینی خود یافت حشره
راحمه مینی کی آید از دوبر	ای گروه مدعیان بوی فرقہ لاند بیان	مل فله آخبر مانہ شخصید

بشناسید و بر سر او راجع اللهم اخرجني من هذه الجنة سازید **این بصیرت دانا باشد و حق و باطل را**  
**کور کند عصای سحر و عجز کلیم** **طرفه ترست از شما ای زمره مجدید محمدی که حکم بر اینست ناخن کافور**

دعوی چیزی نموده آید که یکسر مخالف آید ۵

نقل از ابن جریر العجمی

الغرض عن عثمان بن حنیف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه سلم صلوة الظهر والعصر فقال يا قوم اخلق يسبح اسم ربك الا على فقال رجل انا و  
 اربعة الا اخرج قال فقلت ان بعضكم فاجتها **والله** لم يسبلوا وابوحيفة الا ان ابا حنيفة

قال خواجه بنی القریة بئذا حاجتین می ای نماز کرد و ما را رسول خدا صلعم نماز کرد و ما را صلعم رسیدند که کلامی  
از شما خواند پس من چون مستحضر اسم بک الاعلی را شخصی گفت که من دارا و دیگران بکلامی فرمودند

عليه السلام حينئذ يستمر بعضه من قلوب من قلوبان في نازله وينزع عن عمر ابن حنبل ان  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الظهر فجعل رجل يقرأ خلفه يسبح تسعة وتسعون مرة

تعلیم و تربیت بحال المذریب حال حیات سخت المذریب



قَالَ أَنْفَرْتُ قَالَ يَا كَرِيمُ الْغَارِيُّ قَالَ جُلُّ أُنَا قَالَ قَالَ فَلَمْ تَنْتَ أَنْ بَعْضَكُمْ خَاجِرِينَ هَارٍ وَآلِ مَسَلٍ  
 و ابو داود و النسائی و الطحاوی یعنی تحقیق آنحضرت علیه السلام نماز ظهر خواند پس شروع کرد مردی در پیش آنحضرت  
 علیه السلام که سجد اسم ربک لا اله الا انت سبحانک انک انت که آنحضرت علیه السلام فرغ گشتند فرمود که کیست شما قاری شخصی گفت  
 که من پس فرمود که هر چند که آنکه در کتب البیضاء یعنی بشمار قرات من خلجان اندازد انتمی منصف الخراج لایزال علی وجه کمالی  
 سکار از قرات لایزال که او بوضاعت جابت است | انموش حافظ و این نه تا حین بن سرخ | انگاه که قلبش مرتان است

### دلیل سوم بر ترک قرات خلف الامام

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ كَانَ لَهُ إِمَامٌ فَقَرَأَهُ الْإِمَامُ لَهُ قِرَاءَةً وَآلِ  
 الطَّحَاوِيُّ بِالْإِسْنَادِ الْمُتَّفَقَةِ يَعْنِي بِرَأْيِنَا نَسَرُّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْهُ أَنَّ الْإِمَامَ بَاشِدُ سِ قِرَاتِ أَنْ إِمَامَ قِرَاتِ  
 است برای او روایت کرد این حدیث ابو بکر بن ابی شیبہ در صنف خود بر شرط مسلم و نیز روایت کرد این  
 احمد بن منیع در سند خود بر شرط شیخین و نیز روایت کرد این ابی عبد بن حمید و کتاب خود بر شرط مسلم چنانچه  
 ابن الهمام در فتح القدر آورده و ابو حنیفه گفت حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ  
 ابْنِ شَدَادٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ صَلَّى خَلْفَ الْإِمَامِ فَإِنَّ قِرَاءَةَ  
 الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ يَعْنِي أَنْفَضْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْهُ نَسِيكُهُ خَوَانِدَ نَازِلِ سِ مَامِ سِ تحقیق قرات آن امام  
 برای او قرات است این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و امام محمد در عیون طحاوی خود آورده اخبرنی  
 أَبُو حَنِيفَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ  
 عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّى خَلْفَ الْإِمَامِ فَقَرَأَهُ الْإِمَامُ لَهُ قِرَاءَةٌ وَآلِ حَدِيثِ  
 صحیح است بر شرط شیخین و نیز امام محمد بن یونس اخبرنا ابی اسرئیل بن یونس قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ  
 أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ قَالَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلنَّاسِ فِي الْعَصْرِ فَقَرَأَ رَجُلٌ خَلْفَهُ  
 فَعَمَزَ خَالِدٌ فِي بَيْتِهِ فَلَمَّا كَانَ صَلَّى قَالَ لَوْ عَمَزَ بَنِي قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ مَكَ  
 وَكَرِهْتُ أَنْ تَقْرَأَ خَلْفَهُ فَسَمِعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ كَانَ لَهُ إِمَامٌ فَإِنَّ قِرَاءَةَ الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ وَ  
 روایت کرد این حدیث را امام محمد و طحاوی و ابو بکر بن ابی شیبہ و ابو حنیفه با سند صحیح از جابر بن عبد الله  
 یعنی امامت کرد آنحضرت علیه السلام مردم را در نماز عصر پس آن شخصی در پیش آنحضرت علیه السلام پس منع  
 کرد او را با اشاره زدن دست شخصی که نزدیک بود پس قتیکه آن شخص از نماز فارغ گشت گفت برای چه منع

دلیل سوم بر ترک قرات خلف الامام بحديث صحيح





چنانچه جابر بن عبد الله صحابی جلیل القدر و امام احمد بن حنبل و دیگر علمای متقیین همین را قائل گشته اند چنانچه در ترمذی  
آورده و اما احمد بن حنبل فقال معنى قول النبي صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب اذا كان  
وحده و آخره بخبر جابر بن عبد الله حيث قال من صلى ركعة لم يقرأ فيها بأول القرآن فهو صلي الا  
ان يكون وراءه الامام قال احمد هذا رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم تأول قول النبي صلى الله عليه وسلم لا صلوة  
لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب ان هذا اذا كان وحده يعني و اما امام احمد بن حنبل گفت او كه معنى قول النبي صلى الله عليه وسلم  
لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب اينست كه وقتيكه نماز را تنها خواند يعني مقتدي را در اين مجلسي نيست استدلال بخبر  
جابر بن جابر بن عمرو كه خواند ركعتي را بغير فاتحه پس نماز او شيك و شكستنيك باشد پس امام گفت امام احمد كه جابر بن عبد الله  
مرويت اصحاب انحضرت عليه السلام قول عليه السلام بابر من قرأ الحمد و اثنى عليه بن عمر از قرأت خلف الامام پس  
فرمود تكفينك قوله الامام يعني قرأت امام را كافيت است و غير عبد بن سرجو در جواب جنين ارشاد فرمود  
سيفيك ذلك الامام انتهى طريق دروم از احاديث من كان الحديث معلوم شكه قرأت امام قرأت  
مقتديان است پس اين حديث صحيحه تفسير بيان گشته حديث لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب  
فصاعدا را بيان كرد اول انحضرت عليه السلام فرمود لا صلوة الا من و اثنى عليه بخبر جابر بن عمرو و مقتدي  
و غير مقتدي همما لازمست بعد از آن فرمود من صلى خلف الامام فقرأه الامام له و قرأه و اثنى عليه بخبر جابر بن عمرو  
شك خواندن مقتدي هر چندينه ضررست مگر عامست از اينكه حقيقه باشد يا حكميا پس قرأت امام جنيته قرأت  
مقتديانست بيان بر دو جواب بعد از تسليم قول خصمست فافهم الاجواب تحقيقي آنست كه در اقبل است  
الغرض از اين تحقيق بخوبى ثابت گشت كه هر كه در پس امام نماز خواند و بنفسه قرأت نكند ان شخص كامل  
بنصر قرآني فاذا قرأ القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلكم ترحمون و غير ميراث رسول صلى الله عليه وسلم  
عليه السلام لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب فصاعدا و غير حديث من كان له امام فقرأه  
الامام له و قرأه و غير باجماعست كه آن عدم تكرار فاتحه در يك ركعتست و غير محفوظ ماندي  
از ترك واجب كه آن گفتار كردنست هر ركعت بيكبار فاتحه خواندن و غير پنج چيز از انفسوس قرآني  
و احاديث نبويه مسائل اجماعيه فرو نگذاشت مگر حديث عباد بن صامت را كه ان الايام العظمى  
است و تحقيق اين را كما حق در اقبل دانستى و كسانيكه در پس امام نماز ميخوانند و قرأت و انيز  
بنفس خویش مباشر ميگردند همه حالات و كيفيات مذكوره را منعكس گردند با وجود ادعای علمان

بیان حسن و قبح

فوائد انكشاف الملامح قرآنية

در مغازی که این خطه را مزارع کشته

بر اجماع مقتضیات نفس خویش جمیع نصوص مذکوره را منکر میگردد **سوال** اگر چنین گوهری خانه خیز  
 چو بوطالبی را کنی سنگ ریز **سوال** اگر گفته شود که از آیه کریمه فاقوه و اما تفسیر من القرآن  
 صاف ظاهرست که مقتدی نیز خواندن قدری قرائت لازم است آن فاتحه الکتاب است چنانچه در حدیث عبادیه  
 موسی جواب گویم که مقتدی بوجهی است فان قراة الامام له قراة قروا لیکن در اگر نفس نیز قرائت فاتحه  
 مکرر آن لازم آید و آن جائز نیست اگر گفته شود که قول علیه السلام قراة الامام له قراة معارض آیه  
 فاقوه و است برین جائز نیست ترک آیت بخبر واحد **جواب** گویم که قاری گردانیده شده مقتدی قرائت  
 امام سبک آیت کجاست که اقل لقائمة العینی فی البینة شرح الهدایة فان قلت قوله علیه  
 السلام لا یجوز لامام له قراة معارض لقوله تع فاقوه و فلا یجوز ترک له بخبر الواحد قلت  
 جعل مقتدی قاریا بقراة الامام فلا یلزم الذک انتهی الغرض که مقتدی بوجوب و اذ قروا  
 القرآن ساکت و حکیم حدیث صحیح مذکوره بالا فقراة الامام بآیه فاقوه و اما تفسیر من القرآن بعینه  
 است و ازین تقریر صاف معلوم گشت که در میان هر دو آیه مذکوره تعارض نیست چه هر یک آن در محل خود  
 بر حکم خود ثابت بانی است پس از بعضی کسان هر دو آیه با هم معارض گردانیده برای فریب عوام باطل  
 میگردد و محض بجا است چرا که قاعده مشکوٰۃ کل است که در میان دو کلام و قتی که تعارض واقع گردد با سکا  
 در میان ایشان جمیع نائیم نایکه بود اساقط نائیم عجیب اینکه چونکه نزدیک عیان عمل با حدیث بمقام  
 حنفیه ایلی نماند پس حکم نایکه **اس** نباید بخایه در ویش **که** خراج زمین و باغ و ده  
 از احادیث حنفیه که استدلال بدان میگردد صاف انکار نمایند که این حدیث ماکیا السلیم بنائیم این را  
 بخاری و مسلم نقل کرده آید در اصطلاح لاندیست عمل با حدیث این نام است که حدیث ضعیف را معمول  
 ساخته از صد ها حدیث دیگر که از آن صحیح تر باشد انکار کردند درین باب نقل مناسب حال ایشان گفتا  
 میناچم و بس نقل است که امیری یکی از نوکران برای شکار بر اسب سوار گشته بیرون رفت در وقت  
 دو اندین اسب اتفاقا آن امیر از مرکب خود بریز افتاد بصدقه که ضرب عظیم بچشمانش رسید آن فکر  
 چاک است فی الفور سرش را از تن جدا ساخته بدولت سرایش رسانید و گفت ای کون شوی که  
 من بجز آقا بودم ورنه از صدقه افتادن هر دو چشمانش از چشمانه بیرون شدند **ح**  
 ترجمه اگر عالمی پر خسر است **مکر** زان کسی که آدمی بکیر است **نعموذ بالله الکریم من هذا**

سوال بایه فاقوه

جواب

منه خبر

عدم تعارض در آیت

در بین حال اندر سب

در تکیه مناسب حال اندر سب



شاهزاده اهل مدینه ابو حنیفه در باب قدرت خاتمه خلف امام

دلیل چهارم بر ترک قتل خلف امام

الشیر العظیم و الجهم الجبر - و ما سوا از اخرج این احادیث مذکوره و مباحث سطوره امام محمد بن  
 رازی شافعی و تفسیر کبیر لطیفه علی از امام اعظم رحمه الله ذکر کرده آن اینکه جماعتی از اهل مدینه نزدیک  
 ابو حنیفه حاضر شدند تا که در باب قدرت خلف امام و مناظره ویرا خاموش گردانیده خواری و ذلیلش کنند  
 پس ابو حنیفه مرایشان را فرمود که مناظره با هر یکی از شما قدرت نیست حال آنکه شما را مناظره ضرورت پسند  
 کنید برای مناظره از میان خود شخصی که اعلم و افقه باشد نزدیک شما و امر مناظره را با و بسپارید تا که با او مناظره  
 کنم ایشان بچنین کردند پس ایشان پرسید که اعلم در شما چیست گفتند بل باز از ایشان پرسید که مناظره کردن  
 با او مثل مناظره کردن با شماست گفتند بل باز پرسید که الزام بوی الزام شماست گفتند بل باز فرمود که چگونه  
 این رت بند که الزام او الزام شما باشد ایشان هر چه گفتند که بلا شبهه ما همه پیشوائی او را ضعیف و ایم باشد قول  
 قول ما پسر امام اعظم فرمود که تنازع چیست که من نیز چنین قول شما را مسلم میکنم و میگویم و قتی که کسی را بی  
 خود با خود گردانم پس ائمه او در نیاز قریب است شما را خود از قول خود انکار نباشد پس ایشان هر چه عالم و جاهل  
 بر الزام خویش از ابو حنیفه اقرار نمودند - للمؤلف قطعه

سریست ثانی برین تو گریدانی | یعنی کن عمل بصنع حسانت  
 دورا گوش کن اگر کی شستوانی

دلیل چهارم بر ترک قتل خلف امام از آثار صحابه

روایت است از جابر بن عبد الله که فرمود من صلی رکعة ثم یقرأ فیها یا ایها القرآن فلو فصلت الا ان  
 و ما الا امام **مر** الامام ملک و الامام محمد و ابوبکر بن ابی شیبة و الطحاوی و الترمذی و قال  
 الترمذی هذا حدیث حسن صحیح یعنی کیه گذارد که می در آن سوره فاتحه را در آن خواند پس شخص ناز را  
 خواند که اینک باشد پس امام و روایت است از عبد بن مسعود که جابر فرمود که انظر خلف الامام **مر**  
 ابوبکر بن ابی شیبة یعنی قریب کن در پس امام - و روایت است از عبد بن مسعود که پرسیدم از عبد بن عمر  
 و زید بن ثابت جابر بن عبد الله رضی الله عنهم پس ایشان فرمودند که انظر خلف الامام فی شئ من الصلوات  
**روا** الطحاوی و روایت است از عطاء بن ریان ان سألنا زید بن ثابت عن القراءات فقال قوله  
 مع الامام فی شئ **مر** الامام المسلم و ابوبکر بن ابی شیبة و روایت است از عطاء بن ریان که شنیدم زید  
 بن ثابت که میفرمود که انظر خلف الامام فی شئ من الصلوات **مر** الطحاوی و روایت است از امام که میگفت  
 کان بین عمر و لا یقر خلف الامام **مر** الامام محمد بن ابی بکر که قریب بکردی در پس امام و روایت است

از نافع ابن عبد الله بن عمر قال كان اذا سئل هل يقرأ خلف الامام يقول حسبكم وركعة الامام واذا صلى وحده فليقرأ قال كان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف الامام **روایت** الامام فلان الامام محمد بن ابوبکر  
 ابی شیبہ والطحاوی غیرهم یعنی تحقیق هرگاه که از عبد الله بن عمر رسیده شدی که آیا بخواند کسی ز پس از امام قرائت  
 فرمودی که کافی است و اقرات امام و تنقیح تنگ دارد باز پس بخواند قرائت را و گفت نفع که عبد الله بن عمر در  
 پس از قرائت خواندی و **روایت** است از ابراهیم بن محمد ان عبد الله بن مسعود لا یقرأ خلف الامام الا فی القراءه  
 الاولین الا فی غیرها **روایت** ابو حنیفه یعنی تحقیق عبد الله بن مسعود بخواندی پس امام نه در رکعت اولی  
 و غیر آن و **روایت** است از طاهر بن عبد الله بن مسعود کان لا یقرأ خلف الامام الا فیما یجوز فیہ  
 ولا فیما یخاف فیہ کافی الاولین و الا فی الاخرین **روایت** الامام محمد بن موطاه یعنی عبد الله بن مسعود  
 قرائت نکردی پس امام نه در نماز جهری نه در نماز خفی در هر رکعت اولی نه در آخرین و **روایت** است از ابراهیم  
 انه لم یقرأ خلف الامام خلفا الا فیما یجوز فیہ ولا فیما لا یجوز فیہ ولا یأثم الکتاب لا غیرها ولا احتیاج  
 عبد الله بن مسعود جیفا **روایت** ابو حنیفه یعنی خواندی طاهر بن محمد حرنی نه در نماز جهری نه در نماز خفی  
 و نه فاحش و نه خفی و خواندی جمیع یاران عبد الله بن مسعود و **روایت** است از ابو جهم و گفت قلت لابن عباس  
 اقرأ الامام یکن یدقی فقال لا **روایت** الطحاوی یعنی پرسیدم از ابن عباس که آیا قرائت کنم در مالیکه امام  
 در پیش من باشد پس فرمود که نه و **روایت** است از ابی ذر و انه قال انی ان الامام اذا اتم القوم  
 فقد کفاهم **روایت** الطحاوی یعنی تحقیق فرمود ابی ذر و انه که مقتصدان این است که هر چند امام  
 است کند قوم پس تحقیق او ایشان کافی است یعنی ایشان حاجت قرائت نیست و **روایت** طاهر یعنی از  
 شرح بخاری نیز یاد کن که گفتش دلیل شعله گشت و در کفایه و کافی و تنهایه و شرح مختصر الوفایه و عنایه  
 و منع المفتدی عن القراءة مما توش من ثمانین نقرا من كبار الصحابة و همین است مذکور  
 امام خراسی رحمه الله سیف ما یدو علیہ و اجماع الصحابة و همین است مذکور  
 امام ابو حنیفه و امام ابو یوسف و امام محمد و حماد و اسود و طاهر و عمر بن میمون و سعید  
 ابن السیب و ابراهیم بن محمد و سفیان ثوری و قاسم بن عبد الله و غیرهم رحمه الله و همین است  
 اگر همین بخوانی که باقی از کتب و روایات

در هر نماز که بخواند پس از امام قرائت است



## فصل سوم در وعید کسانیکه در پس امام قرائت کنند

در کفایه - و کافی - و تنباه - و تنباه آورده قال البیہقی صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ خلف الإمام یملأ  
 فی فیه جمرۃ یعنی سیکہ قرائت میکند در پس امام بگردہ شود و ان ی از آنگاہ آتش و روایت است از علی  
 ابن ابی طالب آنکہ قال من قرأ خلف الإمام فلیس علی الفطرۃ **مرآۃ** الطحاوی یعنی سیکہ قرائت  
 میکند در پس امام نیست آنکس مستقیم بر سنت و نیز روایت است از علی بن ابی طالب من قرأ خلف الإمام  
 فقد أخطأ الفطرۃ **مرآۃ** ابوبکر بن ابی شیبہ و نیز در کفایه و کافی مروی است یعنی ہر کہ قرائت  
 میکند در پس امام پس تحقیق خطا کرد و طریق سنت راہ پیشینہ را و نیز روایت است نسعید بن ابی قاسم  
 آنکہ قال و ذکرنا ان الذی یقرأ خلف الإمام فی فیه جمرۃ **مرآۃ** الامام محمد و ابوبکر بن ابی شیبہ  
 و عبد الحزاق یعنی تحقیق سعد بن ابی وقاص کہ از عشرہ مبشرہ است فرمود ہر آن شخصی کہ قرائت میکند  
 در پس امام ہر چند دوست یارم اینکہ باشد در ہن او فکر و روایت است از علی کہ گفت عبد اللہ بن  
 سعید و الذی یقرأ خلف الإمام فلا فطرۃ **مرآۃ** الطحاوی یعنی کاشکی سیکہ قرائت میکند  
 در پس امام بر شدنی ہن از خاک و روایت است از ابی ہریم غمی کہ گفت علی کہ لان اعرض علی جمرۃ **مرآۃ**  
 من ان قرأ خلف الإمام **مرآۃ** الامام محمد فی الموطا یعنی ہر آئینہ خاندن ہن آنگاہ آتشین دوست  
 نزدیک من اینکہ قرائت کند در پس امام و مثل این است کہ بہت ابوبکر بن ابی شیبہ فرمود و روایت است از محمد  
 عجلان ان عمر بن الخطاب قال فی قول الذی یقرأ خلف الإمام جمرۃ **مرآۃ** الامام محمد یعنی تحقیق فرمود  
 حضرت عمر کاشکی ہن سیکہ قرائت میکند در پس امام بسنگ گشتی و روایت است از زید بن ثابت قال من قرأ  
 خلف الإمام فلا صلوة **مرآۃ** الامام محمد و ابوبکر بن ابی شیبہ یعنی زید بن ثابت کتابت الی فی فرمود کہ  
 قرائت کرد در پس امام نیست نماز او و روایت است مالک بن عمار آنکہ قال لا أدب فی کفر رجل من أصحاب  
 البیہقی صلی اللہ علیہ وسلم طمۃ یقولون لا یقرأ خلف الإمام **مرآۃ** ابوبکر بن ابی شیبہ یعنی ہر آئینہ  
 گفت مالک بن عمار غیہ را کہ ہر قدر مردم از اصحاب نبی مسلم کلمہ میفرمودند کہ قرائت کردہ نمیشود در پس امام و روایت  
 است از شعبہ بن اشعث انہ قال ذکرنا سبعین بذکر طمۃ علی آنکہ لا یقرأ خلف الإمام ذکرہ الکوفی یعنی یا ہم  
 بقا و کس از ان اصحاب کہ در جہاد بدر بار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شریک و نہ ہر بلین اعتقاد بودند کہ قرائت  
 کردہ نشود در پس امام انتہی من میگویم کہ لازم ہر وعید است سابقہ و عید این حدیث زیادہ ترست چہ خلاف

فصل سوم در وعید کسانیکه در پس امام قرائت کنند

کسانی رفتن که فضائل و اوصاف ایشان کلام هدایت نظام مالک العلام موجود اند خود را بجاه فضالت  
 و از گون انداختن است و ما علينا الا البلاغ و روایت است از ابراهیم خلی الله قال اول من قرأ خلف  
 الامام رجل اُتبعه **سراة محمد قیل** هو قرآن کذا فی بعض الشرح یعنی هر نیکو ابراهیم خلی فرمود  
 کسیکه قرات کرد در این امام مردی بود اتمام کرده شده یعنی بیدی بعضی شارحین گفته اند که آن مروان بود میگوید  
 چنانچه از ذات مروان فاسد فحیم مثل شیک شدن حضرت عثمان و مقاتله عظیم در میان صحابه افتاده بود شک  
 نیست که بجهت محبتی که مروان متبعان او که درین زمانه خروج کرده اند قدم خویش را بر قدم اصل خود که  
 مروان است نهاده فاسد کلان میگردید بیکران در میان مسلمانان بر و نهاده ای ذریات مروان برای خدا  
 قدری دست ازین حرکات کوتاه کنیده و اندکی نازیده روز جزا نماید که سزای جمله کاندیش را بکلیز

یا قتی است **ع** تو مشو مغرور از علم خدا سخت گیر و دیر گیر و گزتر **ع** ان بطش ربك لشديد  
 و روایت است از ابراهیم خلی الله قال الذی یقرأ خلف الامام فاسبق **سراة** ابو بکر بن ابی شیبہ  
 شیخ الشیخین یعنی فاسبق علیہ بالقرآءة ای هو سابق من اجل یعنی هو فحید فی ذلک  
 الباب کذا فی بعض الحواشی یعنی ابراهیم خلی فرمود کسیکه قرات میکند خلف امام پسین  
 کرده نشده است آن شخص پس وی محدث است درین باب یعنی بدعتی است والله اعلم

باب چهارم در تحقیق آیین گفتن و نماز

چونکه در باب سوم معلوم گشت که قرآن شریف اصل مقدم است در اخذ احکام دین بر حدیث شریف و نیز  
 حدیثیکه موافق قرآن باشند آن حدیث صحیح باشد یا حسن ظاهر مخالف قرآن یا  
 همان حدیث مذکور یافته گردد در آن حدیث تاویلی کرده آید یا موافق قرآن یا همان حدیث گردد و ملازم و مکمل  
 العمل گردد چنانکه اگر کتب اصول ظاهر است و نیز رجوع بطرف حدیث در اخذ احکام بعد از آن گرفته شود  
 که همان حکم در قرآن شریف یافته نگردد بگواه کرایه دانستی سپهر معلومت باد که در مذہب جعفری اخذ آیین دین  
 سنون است بشرط که و چنانچه در جامع الروایات التاویل و اخفاء سنة فیکو اکثر مره کما فی المحیط و  
 تربیت باین آنچه در تزیل البصائر فی التاویل و کثر الدقائق و قفا علی الکتبی دیگر کتب است اوله این کلام میگوید و اصل نماز  
 نبوی صلی الله علیه و آله و آله و انما صیاحی اند خواند ائمه علیهم السلام **اما القرآن** الشریف فقد قال الله تعالی قد  
 اجینبت ذنوبکمما یعنی تحقیق قبول کرده شد و مای بود شما و قال الله تعالی و هو انکم تفترون و خفیه

باب چهارم در تحقیق آیین نماز

زین اول در فضای آیین نماز قرآن



بیان ثبوت جمله اولی که این دعاست

بافتن مغسولین این دعا

بافتن مغسولین این دعا

إِنَّهُ لَا يَجُوبُ الْمُعْتَذِرِينَ یعنی بخوانید پروردگار خود را بزاری و آهستگی تحقیق الهی دعا را دوست نمیدارد  
 از حد گذرندگان تفصیلش آنکه این دعاست اصل هر دعا اخفاست و ثبوت این هر دو جمله از کلام  
 بلاغت نظام الهی است اما اول یعنی دعا بودن این از قرآن اینکه حق تعالی میفرماید قَالَ مُوسَىٰ رَبِّ اِنَّكَ  
 اَنْتَ فَرَعَوْنُ وَمَلَاةُ زِمْنَةٍ وَاَمْوَالِیْ اَفِ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا رَبِّ اَلِیْسَ لَكَ سَبْعُ مِائَةِ اَلْفٍ مِّنْ  
 اَمْوَالٍ وَّاشْدَدُّ عَلَىٰ قُلُوْبِهِمْ فَلَا یُؤْمِنُوْنَ اَحٰی یُرِیُّ الْعِبَادَ اَبْلَاغُهُ قَالَ قَدْ جِئْتُكَ دَعُوْكُمْ کَمَا یَعْرِی  
 گفت موسی علیه السلام ای پروردگار ما هرگز نمیدانیم که تو داده فرعون و قبیله او را زینت عالمی بسیار و زندگانی دنیا  
 ای پروردگار ما اگر ما بکنند عالم را زنده تو ای پروردگار ما سخن کن با ایشان و مگر من بدل ایشان که ایمان ندارند  
 تا به سینه عذاب بدهند و اگر گفت خداوند تعالی هرگز قبول کرده شد دعای شما اما هم بخوبی شافعی در  
 تفسیر عالم التزیل می فرماید قَدْ جِئْتُكَ دَعُوْكُمْ اِنَّمَا نَسَبْتُ الْیَمَامَةَ وَاَلَدَّ عَادًا كَانَ مِنْ مُّوْسٰی لَا تَهْدِی  
 اَنَّ مُّوْسٰی كَانَ یَدْعُوْهُ وَهَارُوْنَ كَانَ یُؤْمِنُ وَالتَّائِمِیْنَ دُعَاءُ اَنْتَی قَالَ الْبَخَارِیُّ فِی صَحِیْحِهِ مُسْتَبَدَّلًا  
 بِمَقْصُوْدِهِ قَالَ عَطَاءُ اَمِیْنٍ دُعَاءُ اَنْتَی وَبِحَیْثُیْسَ دِیْکَرِ تَفَاسِیْرُشَلِّ بَصَادِی قَبْلِ اَلِیْنِ وَتَفْسِیْرُ  
 وَرُوحِ الْبِیَّانِ قَرِیْبٌ اَمِیْنٍ سِتْ اَنْجَمِ دَر تَفْسِیْرِ کِبَرِ یَسِیْدِ چنانچه بالتفصیل این همه نقلها در رساله ابوالفدا  
 مولوی محمد شاه صاحب کتب بلوغ المبین موجود است سند درج است و در حسی می رود قَدْ جِئْتُكَ دَعُوْكُمْ  
 دعای پرورد آورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون آمین میگفت آمین گویند در دعا شرکت است  
 از این جهت گفت دعای پرورد و سبب شد اَنْتَی قَالَ عُمَرُ الشَّعْبِیُّ فِی صَدْرِ تَفْسِیْرِ الْمَعَالِی وَ مَعْنَاهُ اَللّهُمَّ  
 لَا تُجِیْبْنِیْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَمَقَادَةُ مَعْنَاهُ کَذَلِکَ یَكُوْنُ اَنْتَی وَبِحَیْثُیْسَ دِیْکَرِ تَفْسِیْرُشَلِّ بَصَادِی وَ تَفْسِیْرُ  
 الشَّافِعِی وَ قَسَطَلَانِیْ خَرَجَ الْبَخَارِیُّ وَ فِی الْمَدَارِکِ اَمِیْنٌ مَوْتُ سَمِیْ بِه الْفِعْلُ الَّذِیْ هُوَ اَبْلَاغُ  
 کَمَا اَنَّ رُفْعَ یَدِیْ لَاسْمَ لَا مَهْلَ اِلَیْهَا قَالَ وَبِحَیْثُیْسَ دِیْکَرِ تَفَاسِیْرُشَلِّ بَصَادِی قَبْلِ اَلِیْنِ وَ تَفْسِیْرُ  
 مَعْنَاهُ اَللّهُمَّ اَسْتَجِبْ عِنْدَ الْجَمْعِ فَرِیْقٌ مِّنْ اَسْمَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی **رواه** عبد الرزاق  
 بِاِسْنَادٍ ضَعِیْفٍ تَرْتِیْبُیْ جَلَالِیْ بَنِیْ یَسَافٍ وَالتَّابِیْ وَالتَّابِیْ وَالتَّابِیْ وَالتَّابِیْ وَالتَّابِیْ وَالتَّابِیْ وَالتَّابِیْ وَالتَّابِیْ وَالتَّابِیْ وَالتَّابِیْ  
 وقریبین است آنچه در مجمع البحاری آورده پس از قرآن شریف بحکم تفاسیر کتب حدیث ثابت گشت که این  
 دعاست اما بیان جمله ثانیه یعنی ثبوت اینکه اصل هر دعا اخفاست از قرآن شریف اینکه  
 میفرماید الهی ادْعُوا رَبَّکُمْ کَلِمَةً خَفِیَّةً اِنَّهُ لَا یُجِیْبُ الْمُعْتَذِرِیْنَ یعنی بخوانید

مورد کار خود را بطور تعرض و اخفا چه است تعالی دوست نمی دارد آنان را که از حکم خدا تجاوز میکنند -  
**المسألة الثالثة** ایام رازی شافعی تفسیر کبیر بر این آیت آورده که حاصلش اینست **الْمُتَّقِينَ** و التَّوَّابِينَ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَفُورٌ رَحِيمٌ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخْتَارُ الْمُحْسِنِينَ وَتُجْزَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ أَوْفَرًا وَأَكْثَرَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ وَتُجْزَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ أَوْفَرًا وَأَكْثَرَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ  
 و تفتیک پوشیده و ستر کنی او را بدانکه اخفا معتبرست در دعا و دلالت میکند برین معنی  
 چند وجه - وجه اول این آیتست چه است بر ترم بدعا میکند و حالیکه مقرون با اخفا باشد  
 و ظاهر بر این وجوبست پس اگر مفید و موجب نباشد فلا أقل من کونه ندباً یعنی بالضرورت ندب  
 خالی نیست ثقل الله تعالی بعد از آنکه لا یحب المتعبدین و در ظاهر ادش اینست **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَعَبِّدِينَ**  
 در ترکیب هر دو امر مذکور که آن تعرض و اخفاست چه است بر تارک این دوست نمیدارد و دوست داشتن  
 خدا عبارت از دادن ثواب است پس عینش چنین شد هر آینه کسیکه ترک کند در دعا تعرض و اخفا طاق الله  
 لا یشبه البتة و نه احسان کند با او و کسیکه نزدیک خدا چنین باشد کان من أهل العقاب لا محالة  
 پس ظاهر شد که هر آینه قول است بر آنکه لا یحب المتعبدین مثل تمهید شدست بر ترک تعرض و اخفا در دعا  
 و وجه دوم اینکه است بر ترنا خواند بر کربا علیه السلام پس فرمود اذ نادى رَبَّهُ يَدْعُو خِفَتَا اِیْ اخْفَاةٍ مِنْ  
 العباد و اخلصه لله و انقطع اليه یعنی پوشیدند از این بندگان خالص گردان بر خدای تعالی و منقطع شد  
 از همه سبوی و تعالی و وجه سوم مافری ابو موسی الاشعری انه کان نوافی غزاة فاشترى قوا علی  
 واد جمعوا لیکدون و یهملون رافعی اصواتهم فقال علیه السلام ان رفقا علی انفسکم انکم  
 لا تدعون اصم ولا غایبا انکم تدعون سمیعا قریبا و انکم لا تدعون اصم ولا غایبا انکم تدعون سمیعا قریبا و انکم لا تدعون اصم ولا غایبا انکم تدعون سمیعا قریبا و انکم لا تدعون اصم ولا غایبا انکم تدعون سمیعا قریبا  
 دعائی در خفی بر ابره قناد دعاست و ظاهر - و از حسن بصری مرویست هر آینه بودند تا  
 که کوشش کردند و دعا و نشنیده شدی آواز ایشان الا همسایعنی آواز نرم که مسموم  
 نمیکرد چه است بر تر میفرماید اذ عوار بکوا نضر جاز خفیه و یاد کرد است تعالی بنده خود ز کربا  
 علیه السلام او فرمود اذ نادى رَبَّهُ يَدْعُو خِفَتَا اِیْ اخْفَاةٍ مِنْ العباد و اخلصه لله و انقطع اليه  
 عظیمه از غیبه است در ریا و سمع پس و تفتیک بلند کند آواز خود را در دعا مترج میکند و آن ما  
 باریا و ریا با آن می آمیزد و لا یبقی فیته الفائدة البتة پس بهترست اخفا در دعا تا که  
 محفوظ گردد از ریا **المسألة الرابعة** میفرماید ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه

دعا علی اخفای رازی

دعای رازی تفسیر کبیر

دعای رازی تفسیر کبیر

دعای رازی تفسیر کبیر



اخفای تائین افضل است امام شافعی رحمه الله تعالی میفرماید اعلان آئین افضل است و  
 ابوحنیفه در استدلال خود میفرماید که در قول امین دو وجه است یکی اینکه آئین فاست دوم  
 اینکه این اسمی است از اسمای الهی پس اگر دعا باشد واجب اخفای دعا بقوله تعالی ادعوا ربکم  
 تضرعاً و خفیه و اگر اسمی از اسمای الهی نباشد نیز واجب اخفای آن بقوله تعالی واذکر  
 ربک فی نفسک تضرعاً و خفیه پس اگر ثبوت وجوب نباشد از استحباب کم نباید بود و غیر  
 بهذا القول نقول یعنی و ما بدین قول سیگویم اتقی کلام الراضی معناه و ان کان امین دعاء  
 كما هو قد ذهب اليه فهو واجب اخفاؤه بقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه و ان کان  
 اسم من اسماء الله تعالی كما هو قول فی وجوب اخفاؤه بقوله تعالی واذکر ربک فی  
 نفسک تضرعاً و خفیه و دونک المحمّد من القول ای برادران اسلام این حال امام فخرالدین  
 شافعی المذهب صاحب تفسیر کبیر است که در باب تائین لائل اخفای مذهب امام اعظم را بیان نموده چه  
 اوله اش از کلام الهی بمرتب رسیده که باده دیگر از احادیث و آثار هیچ حاجتش نمانده و اگر زیاده توضیح و  
 تنقیح این مقام کسی را در کار باشد رساله تاج العلماء سراج الفضل اخس چشمان فرقه انجریه خاری  
 دل زمره و نایب خایسک و پشنگ فرق و تا بیان گرد سر و گردن محمد ثانی ماحی البدعات قاصع لائمه  
 خرمین سوزشیا طین دین شعله زن اوراق فاویان ضالین حقائق پناه رموز آگاه مولانا و اولنا  
 مولوی محمد شاه صاحب او صلوات الله تعالی الی مائتانه من المآرب سوسه به بلایع المبین  
 فی اخفاء التائین را باالضرورة ملاحظه فرمایند و آنچه بعضی از متعصبان و بابیه بموجب  
 زلزلان کوران غور آن شل [بر آنجا که باشد در اینجا خلل] از بی دماغی و ساده لوحی خود از جان خود  
 شاید تحریری را خراش تراش نموده و از ادله قرآنی در آن می رانیاورده که جواب آن متعصبان چنان  
 نموده که گویا کدام یکی حنفی یا از آن از بلایع المبین موصوف کرده و باز خود در رد آن اوراق سیاه  
 ساخته تا که از کمال کتادی و حیل و پروازی وی عوام کالانعام چنان پندارند که این بلایع المبین  
 است و بنام التائین لائل التائین موسوم ساخته جا بجا در آن می نویسند که قول  
 قول او را رد نموده ام محض بددیانتی و باعث خذلان اخروی است چه از حنفیان کسی  
 چنین نباشد که اوله قویه کلام ربانی را گذاشته و ابته از متک با احادیث

ندانم من در بیان این باب  
 مبدیاتی بعضی از متعصبان





این است آنچه در تفسیر روح البیان نقل جسنی است و ملا علی قاری در وقایع شرح مشکوٰۃ آورده اصل دعا  
 اخفاست لقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعاً وخفیةً و فیما نیست که امین عاست انتی و علامه عینی  
 در عمدة القاری شرح البخاری بنویسد قال اخفا ابتاً امین دُعَاءٌ وَالْاَصْلُ فِي الدُّعَاءِ الْاِخْفَاءُ اَلْاَتَى  
 وَقَسْطَانِی شَالِی دُرْ شَرَحَ عَمَارِی مِیغَرِیةً قَالَتْ الْحَقِیْقَةُ وَالْكَوْفُیْقُ كَوَاوَمَالِکَ فِیهِ اَوَیْقُ بَاوَمِی  
 لَکِنَّهُ دُعَاءٌ وَکَسْبِیةً الْاِخْفَاءُ لِقَوْلِهِ تَعَالٰی اَدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَخَفِیةً وَحَمَلُوا مَا مَرَّوِی  
 عَنْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَالتَّلَامُ عَلَى التَّحْلِی وَالتَّعْلِی وَنَحْوِی گاهی از رسول علیه السلام جبر  
 امین مروی گشته است برای تعلیم بود تا که سامان دهند که امام نیز امین میکند چنانچه از حضرت علی کرم الله وجهه  
 نیز چنین گاه گاهی تعلیم است قول است و آنچه در قسطلانی تخصیص بل کوفه کرده و حشال میکند در شرح کوفه  
 در باب قرآن نماز ظهر و عصر در فضائل شهر کوفه بنویسد کوفه شهر است معروف آن شهر خانه علم و محل تعلیم  
 و بنا گشته است در خلافت حضرت عمر و در قاموس می آرد که کوفه شهر کلان عراق است و قبله اسلام خا  
 بهجت مسلمانان است و در با تمل منزل نوح علیه السلام بود فائده پس از قرآن شریف حکم تفسیر است  
 احادیث بخوبی ثابت گشت که اصل هر دعا اخفاست و تفسیر از قرآن شریف ثابت گشت اینک امین عاست  
 و اصل دعا اخفای پس خود بخود ثابت گشت از قرآن شریف که اصل امین اخفاست نه جبر امین عاست  
 لقوله تعالی قَدْ اُجِیْبَتْ دُعَاؤُکُمْ کَمَا کُنْتُمْ دَاعِیْنَ دُعَا اِخْفَاست لقوله تعالی اَدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا  
 وَخَفِیةً کَمَا کُنْتُمْ دَاعِیْنَ هُوَ مَنُوعٌ هُوَ مَنُوعٌ بَانَ لِقَوْلِهِ تَعَالٰی اَلَا کَیْفَیْقُ الْمُتَقِدِّیْنَ کَمَا کُنْتُمْ لِسِ اِیْهِمْ  
 قرآن محبت در حق اخفای امین که اصل مقدم است بر حدیث در اعتدال حکام دین بموجب قاعده مقرر نه کوره  
 و احکام و ملان این امر است پس محل چه درین حکم از اصوص قرآنی لازم می آید و آن از هیچ مسلمانی مستصحب  
 و اگر فرض حال بخوبی موجود انکارش ممکن بودی پس بعضی از متصیین می گویند ملا که یکی در متعان شیخ  
 نجدی است برای تصدیق قول خود که قول قول و زور کرده ام لا محال از اصوص قرآنی نیز انکار نموده می شا به  
 بر حمل می توصیف است که در ساله خود برای فریب عوام کالالعام جا بجا بنویسد که قول قول و زور کرده ام بلکه بخوبی  
 بلکه بخوبی و گزین خبان نماید و بل چنین تفسیر نیست که صدق آیه که می خواند که لا تقسحوا لکفرکم  
 و لا تقسحوا لکفرکم و لا تقسحوا لکفرکم و لا تقسحوا لکفرکم و لا تقسحوا لکفرکم و لا تقسحوا لکفرکم و لا تقسحوا لکفرکم  
 چنان علمش گشته که گوارا و طایع امین از نظرش گشته و آنچه که قبل از این در کلام صدق بخدا نازل گردان

در شرح تفسیر روح البیان

در شرح تفسیر روح البیان

در شرح تفسیر روح البیان

در شرح تفسیر روح البیان

پس در آن سال به واسطه الحول و الجود نیز مکتوب است حمد و صلوة نیز معجود است اگر دو آن نیز کرده باشد انچه گفته  
شده است و لازم است که از قول خود قائب گشته رجوع به اسلام نماید و اگر کاذب باشد پس در عزم قول تعالی گفتار  
علی که گاهی بیان داخل است یا این که باشد باز توبه نماید و اگر نماند دلیل قوی باید ۵۰ بار در حال کچشم و لعین  
ای صاف بر سر نعم لعین و الحی صل که در باب اثبات اخفای آئین جنها در کلام ربانی کافی است باین دلایل از  
احادیث و آثار خبری احتیاج حنفیه درین باب نماند مگر کلامی که اهل جماعت در ذرات آنجا و میرا عیانیه اثبات دعای خود  
با حدیث بالاستقلال می نمایند باید دانست هر حدیثیکه موافق کلام و قرآن است مقدم باشد بر حدیث مخالف حدیث  
در حدیث مخالف که حسن یا صحیح باشد اگر کو بی ممکن باشد تا ویلی کرده آید و الا مسترک العمل گردد چنانچه در اصول حدیث  
صان ظاهر است مجملات تفصیل این مقام اینکه معلوم کردن جود ترجیح بعضی احادیث بر بعضی دیگر بسیار است پس معلوم کردن  
اینکه در وقت متعارض بودن حدیث غالب است چنانچه آمده است که بیانش موجب تظلم است مگر برای مندرجه  
اسباب مناسب است ذکر کرده میشود و آن اینکه گاهی بعضی احادیث را ترجیح بر بعضی دیگر بسبب گفت و  
میشود و گاهی بسبب توفیق وی با حدیث متواتر یا مشهور و گاهی از جهت اینکه آن یکی در بعضی اوقات در اولین دیگر  
اکثر اوقات تواتر و گاهی از جهت که در حدیث ثقیله مجتهد بوده آن دیگری را در مجلس اقدس حضرت علیه السلام است و گاهی  
این را در پیشتر حاضر بوده و گاهی از جهت تقدم و تاخر ترجیح میاشد یعنی حدیث مؤخر خارج است زیرا که مکمل مؤخر است حکم  
مقدم میباشد چنانچه در سائر تائید آن زمان از احادیث متعارض وارد اند که بعضی از آن جهت اخفاست بعضی جهت جبر  
احادیث اخفاست تا این مرجع اند چنانچه در وجه اول اینکه احادیث اخفاست و الاصل منصوص قرآنی است چنانچه گفته  
شده و نیز در تفسیر الوصل منویسه که صحابه عرض کردند که یا رسول الله بنزدیک است یا دور اگر نزدیک خدیش است دور  
نخوایم و اگر دور باشد بی و ازین دور از خود میم قال اخصابہ علیہ السلام اقریب ربها فاشاء فجددکم و بعد منکر  
فانزلت انما لک عیادتی عینی و لا غیر فیه یعنی این را نازل گشت تا یکدیگر را شتابان کنی از حال من چنانچه  
من تو را پیشانم ازین نیز صاف معلوم است که عابا است یا بدو اند که مجرود و مکیه جرف من لعل جاء با اختلافات  
باشد مثل تفسیر و غیره و جبر این زمین نیست بلکه ظان است به تفریق علیه است و در ذرات میگوید  
و انجبه اخصابها انک انما یزین دعاء فان مصاه الهم احب الیک من الی و انک عینه الی و انک علی  
ما قال الله تعالی اذ یحور الیک من حفره و حفره و قال علیه السلام فیما یروى انک فیما یروى انک فیما یروى  
در غایت کافی وجه دوم اینکه حدیث جبر این در بعضی اوقات وارد است محض برای تطبیق آن کار ایشان دانند که



بعد از آنکه تمام این خوانده میشود و آنچه در مشکوٰۃ از صحاح آورده که آنحضرت علیه السلام گاهی در نماز سر بر زمین می‌گذاشت  
تا که در آن حال قرائت مقدار آن آگاه گردند در سیل الوصول فصل سنوۃ الظهر و العصر که در عین اقتضا که  
آن الّتی صلّی علیہم فی الظّهر فی الاوّلین یا م الکتاب فی سؤالتین و فی الشّاعنین الاخرین  
یا م الکتاب فی یحصا الایۃ احیاناً و عن الذّاء کلّ کما فی حلف رسول الله صلّی  
الظّهر فتمم منه الایۃ من سؤالات و کما فی الذّاء یا م انتی مثل زیارت درین باب فی الجهر  
بالایۃ احیاناً فی صلّی الظّهر العصر و یحیی ربّ در دیگر کتب حدیث بخلاف حدیث اخفا که مطلقاً در آن وقت  
چنین میبود لهذا ترجیح است حدیث اخفا بر حدیث جهر چنانکه ملا علی نقاری در شرح مختصر الوقایه بنویسد آن  
الجمهر یکان فی بعض الاحیان کان لا یعلمون فخلا کما و رد و کان علی السّلام فیحصا الایۃ احیاناً  
لا یکنون سنۃ مضمّنه و الا کما ترو عن عمر و علی و ابن مسعود رضی الله عنهم و کافی است  
انچه در کافی است و الجمهر من روی محمد علی آنکه کان ایضاً که قصداً او کان لا یعلمون التّاس آن  
الامام یؤمن کما یؤمن القوم لست باید دانست که انیمه توجهات برای رفع تعارض است که صورت  
مخلف از تعارض و بطور مستقیم پس باید که تعارض در دلائل جانبین نباشد در اینجا مطلق در اطلاق خود گذاشتن  
مزدوری است پس قول قائل غافل و اقرض مقرر ضابطه که طاریت اربعه را پیش کرده چنانچه لطیفه می‌باشد  
تسلیم محض بجا است که در اینجا بطوری تعارض ممکن نیست لطیفه چنانکه بعضی از خفیان مصنفان از استدلال  
غیر مقلدین در باب جبر و تا بین جواب شافی برین نقطه تحریر نموده که ازین احادیث گاهی ثابت نمیشود که آنحضرت  
علیه السلام هرگاه جبر و تا بین میکرد و متنازع نمیدانست نه احیاناً در نماز ظهر آنحضرت علیه السلام بجهر  
خواندن نمازی و صحیح خود می‌گوید پس موجب این در نماز ظهر آنجا که جبر و تا بین بجهر میخواند که تعلیما بود  
و همچنین حال تائین بجهر آنحضرت علی الاطلاق بیان که از سزاوارتر احوال و موازین است در روان باشد  
حاصله علیت خود را ظاهر نموده و در صفحه ۴۰ کتاب خود مینویسد و حال آنکه بجهر میباید شمرش و شش و شصت  
در علم خود مذمت داده از تحقیقین بده المذتقین جنب لا تا و با الفضل و الا و حضرت مولوی محمد شاه صاحب  
میراث مقرر فرمائی که در هر حکم در کتاب آفتاب که است پایه بایه میباید سعادتی و معلوم ازین جهت  
دی معلوم نموده و چنانچه هر چه در تفسیر خود مذمت مولانا صاحب صوفی نوشت و مینویسد نظریات ایشان را  
بجواب حضرت دایم عرض امیداری بید خواب الهادی قبول نموده تحسینش کرده و فراموشی است بر روی

بشان حضور میبایست چرا که از اثر تعالی وی در مراتب کسی نخواستند که چه سیاهی بنفیدی نقش بند  
 سیاه و آرسنج پوشد و مظهره و یکله ایشان از تنبه کسان متنبه نگیرد **نقل است** که نجوئی صاحب  
 این خوبا بشهری رسید گفت که من فی الخیم شخصی را پیش گفت من از خدای تو منکم جوابی داد که از انکار تو در خدای من  
 چه نقصان که نشان خدای من از انکار تو بر محل تراست **سُبْحَانَ اللَّهِ** که این علم صفا این است که ازین جواب ایلان  
 ظاهر است و آن جواب لفظ این است که **وَجِبَ اس قاعده آپ کے یہ بات لازم آتی ہے جس جس جگہوں میں**  
**رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے خبر ثابت ہو وہ سب حیات اور اتفاقات پر حمل کیا جاویگا جب تک ان حادثات میں**  
**منفی لفظ حادث کے نہیں لیں اس بنا پر ان حادثات اربعہ منہ ذیل کو کہ جو عزت و ثروت و عشاء و غربت**  
**وارد ہیں انکو بھی اتفاقات اور احاطہ بر حمل کیجیے حدیث اول** عن جابر بن مطعم قال سمعت رسول الله  
 صلعم یقر فی المغرب بالطی متفق علیہ حدیث دوم عن ام الفضل قالت سمعت رسول الله  
 صلعم یقر فی المغرب بالمسرات عرفا متفق علیہ حدیث سوم عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلعم  
 یقر فی العشاء والتبیین المتفق علیہ حدیث چهارم عن عقبه بن عامر ان النبی صلعم امیر المؤمنین  
 فی صلوة الصبح قال ابی جابر احمد و ابی ابی شیبہ والطبرانی و الحاکم فی مستدرکهم کیونکہ ان حادثات میں صفت یہ  
 مضمون ہے کہ چنانچہ حضرت رسول ام صلعم کو پڑھتے سنائیں بتا قاعده آپ کے یہ لازم نہیں آتا کہ ہمیشہ ایسا کیا کرتے  
 تھے بلایہ اتالی وقتات میں قرائت پڑھ کرے تھا اور حال کر کوئی قرآن شریف محمدی علی صاحبہ افضل الصلوٰۃ و التحیہ سے  
 اسکا قائل نہیں کہ اس پڑ سکے تسلیم کیجیے یا اس میں محدود و دعوی سے اپنے باز آئے انتہی کلام میں کہتا ہوں  
 جب خدا نے اس زمانہ میں نبی کے گھر کو مقرر کیا تھا تو ابیہام و لیبی ہی علم و فی شعور کو ان کے سامنے آگئے کیونکہ  
 باز نہ آتا ہو گا کیونکہ کسی آدمی کو گھوڑوں کے صطل میں کیا رونق اور آئینہ سکڑی کو نہ جینوں کی مجلس میں کیا رونق  
 ہو گا مجتہد صاحب کہ اتنا شعور بھی ہوا کہ ان حیثیوں سے عین غایہ عدم کو مدلل کر دینا اور خصم کے ہاتھ پر  
 اپنے اصول پر تلوار دینا ہر کسی کیاج کہ اسے عد و شوم سبب نہی کر خدا خواہد فرمایا کہ دکان شیشہ گر سنگ است  
 اسی مجتہد مشیوران جاوید چون انہما کہ ہوا کہ آپ کی قزاق کا حال مختلف طور پر تھا کہ کسی سرت سے کہیں  
 سوت سے کہ آپ کی قزاق ہوتی تھی کہ کسی سرت سے آپ نے علی الدوام قزاق نہیں فرمائی اور یہ تو بعینہ تصدق حکم کر  
 اور جو کچھ سمجھ ہو بہتہ ادا کا فرق اور عقل کا پیر و سبب میں اپنے پیر و شہدائے حسین مدوئی سے دریافت کر لیجیے یہ کہ  
 حکم کے خصم نے پہلی سے نہ کو تنبیہ کر دیا ہر اور اب سبب کاران اسلام کی خدمت میں یہی عرض ہے کہ جو جب

بشان حضور میبایست چرا که از اثر تعالی وی در مراتب کسی نخواستند که چه سیاهی بنفیدی نقش بند  
 سیاه و آرسنج پوشد و مظهره و یکله ایشان از تنبه کسان متنبه نگیرد  
 نقل است که نجوئی صاحب این خوبا بشهری رسید گفت که من فی الخیم شخصی را پیش گفت من از خدای تو منکم جوابی داد که از انکار تو در خدای من  
 چه نقصان که نشان خدای من از انکار تو بر محل تراست  
 سُبْحَانَ اللَّهِ که این علم صفا این است که ازین جواب ایلان  
 ظاهر است و آن جواب لفظ این است که  
 وجِبَ اس قاعده آپ کے یہ بات لازم آتی ہے جس جس جگہوں میں  
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے خبر ثابت ہو وہ سب حیات اور اتفاقات پر حمل کیا جاویگا جب تک ان حادثات میں  
 منفی لفظ حادث کے نہیں لیں اس بنا پر ان حادثات اربعہ منہ ذیل کو کہ جو عزت و ثروت و عشاء و غربت  
 وارد ہیں انکو بھی اتفاقات اور احاطہ بر حمل کیجیے حدیث اول  
 عن جابر بن مطعم قال سمعت رسول الله  
 صلعم یقر فی المغرب بالطی متفق علیہ حدیث دوم عن ام الفضل قالت سمعت رسول الله  
 صلعم یقر فی المغرب بالمسرات عرفا متفق علیہ حدیث سوم عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلعم  
 یقر فی العشاء والتبیین المتفق علیہ حدیث چهارم عن عقبه بن عامر ان النبی صلعم امیر المؤمنین  
 فی صلوة الصبح قال ابی جابر احمد و ابی ابی شیبہ والطبرانی و الحاکم فی مستدرکهم کیونکہ ان حادثات میں صفت یہ  
 مضمون ہے کہ چنانچہ حضرت رسول ام صلعم کو پڑھتے سنائیں بتا قاعده آپ کے یہ لازم نہیں آتا کہ ہمیشہ ایسا کیا کرتے  
 تھے بلایہ اتالی وقتات میں قرائت پڑھ کرے تھا اور حال کر کوئی قرآن شریف محمدی علی صاحبہ افضل الصلوٰۃ و التحیہ سے  
 اسکا قائل نہیں کہ اس پڑ سکے تسلیم کیجیے یا اس میں محدود و دعوی سے اپنے باز آئے انتہی کلام میں کہتا ہوں  
 جب خدا نے اس زمانہ میں نبی کے گھر کو مقرر کیا تھا تو ابیہام و لیبی ہی علم و فی شعور کو ان کے سامنے آگئے کیونکہ  
 باز نہ آتا ہو گا کیونکہ کسی آدمی کو گھوڑوں کے صطل میں کیا رونق اور آئینہ سکڑی کو نہ جینوں کی مجلس میں کیا رونق  
 ہو گا مجتہد صاحب کہ اتنا شعور بھی ہوا کہ ان حیثیوں سے عین غایہ عدم کو مدلل کر دینا اور خصم کے ہاتھ پر  
 اپنے اصول پر تلوار دینا ہر کسی کیاج کہ اسے عد و شوم سبب نہی کر خدا خواہد فرمایا کہ دکان شیشہ گر سنگ است  
 اسی مجتہد مشیوران جاوید چون انہما کہ ہوا کہ آپ کی قزاق کا حال مختلف طور پر تھا کہ کسی سرت سے کہیں  
 سوت سے کہ آپ کی قزاق ہوتی تھی کہ کسی سرت سے آپ نے علی الدوام قزاق نہیں فرمائی اور یہ تو بعینہ تصدق حکم کر  
 اور جو کچھ سمجھ ہو بہتہ ادا کا فرق اور عقل کا پیر و سبب میں اپنے پیر و شہدائے حسین مدوئی سے دریافت کر لیجیے یہ کہ  
 حکم کے خصم نے پہلی سے نہ کو تنبیہ کر دیا ہر اور اب سبب کاران اسلام کی خدمت میں یہی عرض ہے کہ جو جب



محل جرداء الاحسان الا ان احسن کے اس مجتہد صاحب کی کتاب اول سے آخر تک ایسی استدلالات اہیات سے  
 بھری ہوئی ہے جو ہر دلیل کے ساتھ جوہر ہے منقہوں کی آمیز کے واسطے دلائل بیان کیے اور سب سے ہم انما فضل  
 کرتے ہیں کیونکہ مجتہد صاحب کا خصم ایسا ہی لڑنے کے شکار نہیں بلکہ ایک شیر خیزندہ اور زبردست شعلہ زن ہے اور اس  
 کامل ہو کہ مجتہد صاحب کے اس کتاب کے بدلے میں سو باخلت شاعت پرست دیگا مگر کتابت کو صاحب حجت و دین کے  
 ہم تقلید کو الراس العین مانتے ہیں گر اپنے محل اور نقد اور احکام دینی کے اندر واجب علم حدیث میں تنازع غیر تقلید  
 کے ساتھ واقع ہوتا ہے تو اس وقت ہم سوا اصول حدیث کے کو کسی تقلید جانتے نہیں ہیں اس پر ہے بیہودہ کمال الیہ  
 کہ تمہارے امام کے نزدیک یوں ہی ہو گا مانتا ہے جیسا کہ حدیث میں تنازع کر کے وقت ہو تقلید کر کے  
 ضرور ہو گا جبکہ ہم خصم سے اس بات کا اراہم اوٹھا دیں کہ اگر ہم اپنے امام کے قول کی پاسداری کریں تو اہل اصول قد  
 کے نزدیک ہمارے پاس کوئی استدلال نہیں اور یہ بات خدا کرے تا قیامت نہ ہو گی کیونکہ ہم اپنے مذہب کے مسائل  
 فقہین تقلید مانتے ہیں اور تنازع کی وقت حال فقہ کے سامنے بلا استقلال موافق اصول حدیث کے بھی ان کو ثابت  
 کر سکتے ہیں جیسا کہ حقیقت قرآن مجید کی اپنے بیان اپنے طور پر مانتے ہیں اور وقت تنازع کے اہل کتاب کے ساتھ کی  
 کتابوں سے ثبوت دے سکتے ہیں اور دوسری عرض ہو کہ جو ہم نے نزدیک حدیث ضعیف مثل موع قطع ہر  
 موقوف اشغال آن معتبر ہوا اسکے معنی یہ ہیں کہ قیاس پر اس کو ترجیح ہو بخلاف مذہب امام شافعی کے کہ یہ صحیح  
 حدیثوں کو چھوڑ کر ضعیف حدیث پر عمل کر سکتے ہیں والسلام علی من اتبع الهدی اجماع اہل اہم مطلب  
 وزیر دلات میکند بر خلفہ تا میں حدیث الی ہر یہ قال قال رسول اللہ اذا قال الامام عیالہ المصنوع  
 علیکم ولا الضالین تقولوا امین قال الملائکہ تقولوا امین قلنا واما ما تقول امین فتقول  
 وافق تا مینہ تا بین الملائکہ غیر کہ ما تقدم من ذنبہ روا لا النسا ابی ہر یہ موع رسول  
 علیہ السلام وقتیکہ گوید امام غیر المصنوع علیہم لا الضالین پس گوید امین چہر کہ یہ فرشتگان میگویند امین ہر آئین  
 امام میگویند امین پس کہ موع فرشتہ امین گفتن و با امین گفتن فرشتگان خشنہ و در گناہان تقدم او پس ازین حدیث صحیح  
 صحیح مسلم و ہر یہ است کہ تعلیم موعون ان حضرت علیہ السلام روا را با امین گفتن فرشتگان و با امین گفتن امام و دل  
 بر عدم علم ایشان از امین فرشتگان امام و عدم علم مقتضیان بر امین امام و دل بر امام است تا میں امام و

این حدیث صحیح است و در کتاب  
 صحیح مسلم و صحیح بخاری  
 و صحیح ابوداؤد و صحیح  
 ترمذی و صحیح ابن ماجہ  
 و صحیح ابن کثیر و صحیح  
 ابن عساکر و صحیح ابن  
 کثیر و صحیح ابن کثیر و  
 صحیح ابن کثیر و صحیح  
 ابن کثیر و صحیح ابن کثیر

و این حدیث صحیح است و در کتاب  
 صحیح مسلم و صحیح بخاری  
 و صحیح ابوداؤد و صحیح  
 ترمذی و صحیح ابن ماجہ  
 و صحیح ابن کثیر و صحیح  
 ابن عساکر و صحیح ابن  
 کثیر و صحیح ابن کثیر و  
 صحیح ابن کثیر و صحیح  
 ابن کثیر و صحیح ابن کثیر





تعلیمی آن بیکر و عمن و در حق حضرت علی بن ابی طالب کم آمد و چنین هدایت فرموده اند که من شهر علم بودم  
 من خایه ملک در علم و علی در لایه آن چنانچه در باب مناقب علی در شکوه مرسل است آنکه امر الحکمه و علی بالها  
 و علی مخصوص عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که در شان می مرسل است که در وین هر چه عبد الله بن مسعود نقل می یابد  
 فرمایند است انما اورا چنانچه در شکوه بهدین باب است و ما حدیث که این مستحق در کفایت قوه پس متفکر  
 را و این اخفای تا من چنین کابرین بن اندر چگونگی و معتدین بر مذہب امام اعظم سیاه نباشد به چنانچه  
 که از دین فرزند و هر آنکس تن کند شش بسوزد و می یزدن آن لطیفه انوار الله باقوا هی و الله  
 می یزدن و می یزدن و لبس قلم بخارید و شکست و وجه چهارم اینک حدیث بهر مقدم است  
 اخفای حدیث اخفای تا من راجع است چنانچه حدیث جز این است چنانچه در کفایت و تالیف شرح به  
 می یزدن و قال عبد الله بن مسعود ترک الناس الجهر بالناس و ما حدیث که اگر کسی با کسی  
 یعنی گفتار مردم بهر گفتن آیین را و گفته شد این با اگر از جهت یقین ایشان نسخ آن چنانچه حکم رفع الیدین نیز  
 همچنین است و عقلاً نیز تأیید قول عبد الله بن مسعود ممکن است و آن اینکه از آن عبد الله بن مسعود نبوده و مردم مگر صحابه  
 و یا با چنین و گذاشتن اهل آن که از حدیث صحابه جان نماند است معطوفی بود و چگونگی از جمیع ایشان یکبارگی  
 تنها ترک این را بعد و آید و با کفر من اگر از جهت تکاملی یا علت دیگر این امر مسنون ایشان با اتفاق گذاشته باشند  
 پس همین اختصاص را چه علت است که ایشان را دیگر احکام دین تقیص کرده باشند پس برین صورت تقیص امر وین  
 بر هر احدی پوشیده نیست و چونکه در احکام دین محصور نیست پس نسخ تقیص از ایشان برین نقصان دین نیز  
 ظاهر است و آن نزدیک به مطلق است چه حق تعالی می فرماید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا تَكْتُمُ لِمَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِیْلُهَا  
 اِنْ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا تَكْتُمُ لِمَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِیْلُهَا پس بالضرر و بهر نسخ تا من مسلم گشت و هو الله می اگر چه در صدر اول حکم این نسخ عموم معلوم  
 بهر شخص گفته شد و مثل ابوهریره چنانچه در این ماجرا از ابن عمر روایت میکند و او از ابی عبد الله بن عمر بهریره  
 و او از ابوهریره قال ترک الناس النّاس و کان رسول الله صلعم اذا قال غیر الخصم ب علیه و  
 و لا الضالّین قال امیر منشی سمعها اهل الصّلاه و کلّ فی کبریا المسجّد یعنی گفت ابوهریره  
 که داشت مردم آیین گفتن را بود و آنحضرت علیه السلام و متفکر فرمودی و لا الضالّین گفتی آیین نا آنکه شنیدم که از  
 اهل صف اول این جنبش خودی بران مسجد نبوی صلعم نهاد داخل احاطه شرح این ماجرا بر این حدیث می نویسد  
 و لا الضالّین گفتی و لا الضالّین گفتی و لا الضالّین گفتی یعنی این الکفار

در حدیث

در حدیث





ابن سعید الخدری رواه البخاری فی الباب الاخير من الجزء الثالث تا اگر در وقت بارش آن بیش از بیست و پنج  
 چنانچه حدیث ابن سعید است فانه قال فمطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد عريش فوقك المسجد  
 فبعثت عينا رسول الله صلعم وعليه وجهه انما والطين منق عليه وفيه حال سجد اخضرت  
 عليه السلام چنین بود چنانچه شنیدی پس بگویند از تبحر بعضی اضطراب و جنبیدن آن مسجد از صوت مردم تصور گردد و عللاوه  
 اینکه اقبل قول فیرتبه مدین حدیث می نویسد حتی سمعها أهل الصفة الا ذل کدران انحصار ساعت بر بعضی مردم  
 نزدیک از صف اول بنیامی را بخیر در بود او همین حدیث را بسته بشیرن افع عن ابن عبد الله بن عمر بن وهب روایت میکند  
 عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تلا غير المغضوب عليهم ولا الصالحين  
 قال امين حتى يسمع من تلايه من الصفة الا ذل انتهى و متصل آن می نویسد فیرتبه بها المسجد پس از تبحر  
 مسجد و تضرع ساعت بر بعضی مردمان نزدیک از صف اول بعد از ارب هزلی بابت و صاف نشان وضع است گمان  
 لا یخفى على صاحب الفهم والذکا و حل آن بر ما الغبا وجود یک منبع شرعی است اگر متقبل کذب باشد خاصه در تفسیر  
 که انما تصح کذب است نیز ممکن نیست چه قول حتی سمعها أهل الصفة الا ذل و حتی یسمع من تلايه من الصفة الا ذل  
 مخالف و ضد باشد با وجود است بخلاف میدان می در اینجا مردم کثرت می باشد و نیز مقام می در میان کوه است  
 چه در آن باشد نیست و اگر باشد پس کذب را در آن محالی نیست فاذا عرفت هذا فافهم ان هذا دليل على وقوعه  
 ان ذلك الحديث لو سلم هو دل على نزول الناس لثامین و ما كان الناس في زمانه الا الصالحين و الصالحين  
 الا حجة كذلك تلاه الصالحين و الثامین الا حجة اياها على ان السنة اخفا و عندنا الا حجة من الكتاب  
 و السنة و وجه تخلف می بین کس و سوار می بین است و اگر حالات می در تفسیر الوصول مرقوم است میگوید که صد  
 و اول بن مجاز باب هزاین ضعیف است قابل لاق حجت نیست چنانچه امام زین الدین الحقائق می نویسد قال لا یخفى  
 فیهم معا عند انجی و القراءه و الحدیث و ان بن محمد قال سمعت النبي صلعم انما قال امين فمعه بها  
 منون و قمار و ارفقه فیه یحیی بن سعید و کلا یکرر حجة انتهى و فی این جام صاحب فتح القدر این حدیث را  
 معلول گفته چنانچه شرح عبد الحق در حیات و صراط استقیم شرح سفر السعادت گفته پس آنچه مخالفین از آن می دانند و در اطنی  
 من بنی لال و او از ضم الحری می آید و انه قال حکایت و راء ابی هريرة قال سمعت النبي صلعم انما قال امين فقال الناس امين  
 ثم قرأ آية القرآن حتى اذا بكم غير المغضوب عليهم ولا الصالحين فقال امين فقال الناس امين

عرض مجلس لایق

در تفسیر این حدیث

عرض مجلس لایق

تفسیر و بیاید و آنرا که شبیه صلوة رسول الله صلعم یعنی گفت تعظیم که نماز خواندم در پس ابو برهه پس خواند  
 ابو برهه پس از آنکه از آنکه بود و از آنکه بود رسید پس خواند ابو برهه و این پس مردم نیز  
 خواند و در وقت هر سجده بکبر گفتی و در وقت ایستادن از رکعه اولی نیز بکبر گفت و پس از سلام گفت بخدا که نماز من  
 با نماز رسول صلعم از نماز شما مشابه تر و مناسب تر است انتهی پس از این حدیث چهارمین امام و مقدس سر و قیامت  
 دفع است بحد وجه و وجه اول اینکه ابواللال اوی این حدیث لاین الحدیث است قال فی التفسیر و تحقیق  
 سَلَّمَ أَبُو عَلِيٍّ الْبَصَرِيُّ صَدُوقٌ فِيهِ لَيْثٌ انتهی پس ابواللال صدوق است در وی لیس است و در غنیة التکرار  
 میگوید للبحر مرجع مراتب الاوصاف بافضل کالکتاب فقد حال اذ وضاع و انهم لما اذبح اوسى ان يحفظ  
 او فیه اذ فی مقال یعنی برای مرجع راوی مراتب است بدترین آن وصف او شی باکم تفصیل نیز لفظ کذب بستر  
 و حال وضاع و اصل آن لفظ لیس باسی که حفظ یافته ادنی مقال است و وجه الدین در شرح اشعر گفت کمال  
 من قیل فیه حدیث المرآت لا یحفظون و لا یستشهدون و لا یعتبرون و لا یکتب بحديثه اصلاً یعنی  
 هر که در وی این مراتب چهارگان گفته شود پس حدیث وی قابل استدلال استند نیست و نه لائق اعتبار و گاهی حدیث  
 او نوشته گرد و انتی تفصیل زیاده ازین در بارگاه اهلین است الحاصل که از ما ذکر معلوم گشت که حدیث ابواللال قابل  
 اعتبار نیست و بتخصیص در مقابل قرآن شریف و احادیث صحیح و وجه ثانی اینکه حدیث مذکور در نقل او دیگر احادیث  
 که شامل بهر تسمیه باشد مخالف احادیث صحیح و قوی و عمل جمهور صحابه و خلفای اربعه رضوان الله علیهم معین اند کما  
 عائشة کان رسول الله صلعم یقوم بالصلاة بالنکیر و القراءۃ یا محمد لله رب العالمین الحدیث  
 و لوه ابوداود و مسلم یعنی آنحضرت علیه السلام نماز را بکبر تحمید شروع نمودی و قرات را با الحمد بعد الباقین  
 و قال انس صلیت مع رسول الله صلعم و انی بکبر و عمر و عثمان کلا اسم احد ائمتهم و یقرأ بکبر  
 الرحمن ان جنیر و الا مسلم و النساء و الامام مالک و الامام ابو حنیفه و قال انس کان رسول الله صلعم  
 و ابوبکر و عمر و عثمان یقفون القراءۃ یا محمد لله رب العالمین من الاقرع و انی و البخاری و ابوداود  
 غزو و قال الترمذی فی هذا حدیث صحیح و نعم علی هذا عند اهل الاولین استماع الباقین صلعم و یقرعون  
 و من تقدمهم کما قالوا یقفون القراءۃ یا محمد لله رب العالمین یعنی از حدیث صحیح مبرین است عمل اهل علم صحابه  
 و تابعین و آنکه بعد از آن بود و افضل که مذی قرات را با الحمد بعد الباقین و قال انس صلیت مع  
 صلیت خلف النبی صلعم علیه و انی بکبر و عمر و عثمان کما قالوا یقفون القراءۃ یا محمد لله رب العالمین

در جوابات و در حدیث

در جوابات و در حدیث

در جوابات و در حدیث



لَا يَذْكُرُونَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ قِرَاءَةٍ وَلَا فِي آخِرِهَا **وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ**  
 فِي مُسْنَدِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ بَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فِي الرَّحْلِ جُمُعًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ  
 الرَّحِيمِ لَهَا أَعْرَابِيَّةٌ وَكَانَ لَا يَجْهَرُ بِهَا وَلَا أَصْحَابُهُ **وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ** عَنْ تَزِيدِ بْنِ  
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُقْبِلٍ عَنْ أَبِيهِ إِنَّهُ صَلَّى خَلْفَ أَمَامٍ جُمُعًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا انْصَرَفَ  
 قَالَ يَا عَبْدُ اللَّهِ إِنِّي صَلَّيْتُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنِّي بَكَرْتُ وَخَمَرْتُ عُمْرُكُمْ فَلَمَّا  
 أَتَمَعْتُمْ فَجُمِعْتُمْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِنِي يَزِيدٍ وَخَدَّكَ عَبْدُ اللَّهِ عَنْ رَوَايَتِ يَكِينٍ كُنْتُ فِي رَأْسِ  
 بَيْتٍ لِي كَيْدُ جَبْرِ بَسْمِ اللَّهِ كَمَا نَزَلَتْ فِي قَبِيلِكَ أَمَّا زُفَارُ كَشَتْ أَمَامَ رَأْفَتِ أُمِّ بِنْدَةَ خَدَّيْهِ تَمْنِي مِنْ بَيْتِ رَسُولِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنِّي بَكَرْتُ وَخَمَرْتُ عُثْمَانَ نَزَلَ خَوَانِدُ أَمَامِ بَيْتِ تَجْرِ كِيٍّ أَرَادَ إِشَانِ نَشْنِيدُكُمْ كَجَبْرِ تَسْمِيَةِ كَرْدِ نَشْنِيدِ وَوَر  
 تَرْمِذِي سَتَ قَالَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُقْبِلٍ مَعْنَى إِي وَآدَا فِي الصَّلَاةِ أَوَّلُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 فَقَالَ أَيْ بَنِي هَذَا لِحَدَّثَ وَإِيَّاكَ وَانْخَدَشَ قَالَ قَدْ صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِي بَكَرْتُ وَخَمَرْتُ  
 مَعَ عُمْرُكُمْ فَلَمَّا أَسْمَعُ أَحَدًا مِنْهُمْ يَقُولُهَا فَلَا تَقُلْهَا إِذْ أَنْتَ صَلَّيْتَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْعُلَمَاءُ  
 قَالَ لَا تَزِيدُنِي وَالْعَمَلُ عَلَيْهِ عِنْدَ أَكْثَرِ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَنِي بَكَرْتُ وَخَمَرْتُ  
 وَعَلَى وَخَيْرُهُمْ وَمَنْ بَعْدَهُمْ مِنَ التَّالِعِينَ بِه يَقُولُ سَعِيدُ التَّوْبَرِيُّ وَابْنُ الْمُبَارَكِ وَاحْتَدَى فِي نَحْوِ  
 لَا يَرُونَ أَنَّ جُمُعًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالُوا وَيَقُولُهَا فِي نَفْسِهِ أَيْ بِنِي يَزِيدٍ مَرَّزُكُمْ  
 مِنْ نَازِ تَسْمِيَةِ تَمِيمٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَيْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَدْعُ سَتَ وَدَارُ خَوْدَازِ بَدْعُ بَدْعُ نَازِ خَوْدَالِ قَوْلُهُ فَلَمَّا  
 بِسْمِ اللَّهِ تَسْمِيَةِ الْعَيْنِ جَبْرِ قَبِيلِكَ سَيِّدُ نَازِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلِي لَا يَرُونَ بِعَيْنِ وَإِشَانِ صَوَابِ نِيْدِ نَشْنِيدِ جَبْرِ  
 وَكُنْتُمْ إِشَانِ كَبُورِ تَسْمِيَةِ رَجْفِيَةِ تَسْمِيَةِ وَهَرِ بَعِيَّةٍ فَرَمَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ مَنْ يَكُونُ عَيْنُكُمْ بَعْدَ فِي قَبِيلِكَ  
 اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلِيكُمْ كَبُورِ تَسْمِيَةِ فَسَنَدُ اخْتِلَافِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِّدِينَ فَسَنَدُ كَوْنِهِمَا وَعَصُوا عَلَيْهِمَا  
 بِالْأَوَّلِ جَدِّهِ **أَع** أَحْمَدُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَالتِّرْمِذِيُّ قَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ وَصَحِّحَهُ عَيْنُ بَرْنِيَّةٍ  
 بِكَوْشَا بَعْدَ بَرْنِيَّةٍ نَدَامَ فِي سَبْتِ كَرْمِ بَيْنَ اخْتِلَافِ سَيَّارِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِطَرِيقَةٍ مَرَّةً بِطَرِيقَةٍ خِلَافِي أَشَدَّ بِطَرِيقَةٍ  
 حَكْمُ سَوْتِ كَبُورِ تَسْمِيَةِ نَدَامَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَسْمِيَةِ تَسْمِيَةِ جَبْرِ جَبْرِ تَسْمِيَةِ تَسْمِيَةِ جَبْرِ جَبْرِ تَسْمِيَةِ  
 فَقَالَ ابْنُ قَتْلِ النَّاسِ ابْنُ قَتْلِ النَّاسِ ابْنُ قَتْلِ النَّاسِ ابْنُ قَتْلِ النَّاسِ ابْنُ قَتْلِ النَّاسِ ابْنُ قَتْلِ النَّاسِ ابْنُ قَتْلِ النَّاسِ  
 دَرْسِي إِسْتَادَ بَاشَدُ حُرُونِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَاتَّحَدَ وَابْنُ رَافِعِ حَضَرَتِ بَرْنِيَّةٍ شَيْدَ بَاشَدُ وَنِيْدِ بَرْنِيَّةٍ  
 بَرْنِيَّةٍ رَافِعِ بَرْنِيَّةٍ بَرْنِيَّةٍ رَافِعِ بَرْنِيَّةٍ بَرْنِيَّةٍ رَافِعِ بَرْنِيَّةٍ بَرْنِيَّةٍ رَافِعِ بَرْنِيَّةٍ بَرْنِيَّةٍ رَافِعِ بَرْنِيَّةٍ

گردد و خود که زوکیان بودند شنیده باشد و مثل آنحضرت علیه السلام حضرت ابی هریرة نیز برای تعلیم و علم مقتدیان یعنی  
 کلمات حروف بایشان خوانده باشد و لهذا گفته باشد و الذی نفسی بیدار آنی لاشبهه که بصلوة رسول الله صلعم  
 یعنی از شما کسی تعلیم مقتدیان نمیکند بخلاف من که الانخفی علی النصف العادل و آنچه بعضی از جبهه تصبیر و شجاعت  
 قال قال رسول الله صلعم اذا قال الامام غیر المغضوب علیهم فلا الصلوات فقولوا امین و انما من قال  
 الحديث و اما البخاری نحوه مسلم چنانچه گذشت منویسند که ترجمه این را بفرمایند که بگویند  
 مفعول است باینکه اگر از قول او گفتن مجبور او کرده شود پس جا که از آنحضرت علیه السلام فقط قول او را داشته باشد  
 در انقاسا برایشان لازم گردد که از آنجا بخوانند و در ترجیح با ترجیح و حکم لازم آید پس بعضی از انقاسا متناهی است  
 گفتن در این باب برایشان مجبور لازم گردد و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم اذا قال الامام بیع الله لمن  
 حده فقولوا امین و انما من قال فاق قوله قول لا ذلکة غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه  
 و اما الترمذی قال هذا حديث حسن صحيح و دیگر التیاج گفتن عن عبد الله بن مسعود  
 قال قال لنا رسول الله صلعم فاذا جلستم فقولوا فی کل جلسة التحیات لله الصلوات الطیبات  
 السلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد  
 ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اما النسائی و ابن ماجه و البخاری  
 صحیحهم فی الوائل الجزء الرابع فی باب ما یخیز من الدعاء و نیز در خواندن چنانچه از کتب مجرور است  
 قال قلنا یا رسول الله قد علمنا کیف نسلم علیک فکیف نعزل علیک فقال قولوا اللهم صل علی محمد  
 علی آل محمد ما صلیت الحدیث و اما البخاری صحیحهم کتاب الدعوات النسائی و ابن ماجه و ابی هريرة  
 بسیارست اینج بیان ایشانست در جواب همان جواب است بیان تعلیم البیان و علیها التبتان باید دانست که در این  
 اختتامی بین بگزاراد و صحیح بسیار اند که مؤید هر یک است و اورا می جارد و اول بن محمد که آنرا استقلال خود و اول توفیرضا  
 جامعین اند و آنچه احادیث بر تائید نیز از وی مروی هستند و ضعیف اند چنانچه بالتفصیل در رساله بلوغ المبین درج است و حکم  
 صلوات فیصله العظماء و انفسه الذمیه و آنچه بعضی جهوده و در جری خود و از تصحیح آن نموده پیش از نقل این  
 حدیث از صحت آن قضیحت و ظاهرست یا است بیان همچو سخن باید بود یا معتبر و فتنه و شر باید بود  
 و بقباله احادیث صحیح ضعیف را معمول بهای خود ساختن ازین فرقه بعید نیست چه  
 قبول ناقصان را شاهی بی جوهری باید که جز طفلان خریداری نه بینی تیغ چوین و بجز من حال اگر

کما یلزم حدیثی غیر از آنجا

از آنجا که در این باب

تشدید است

در این باب



احادیث مرویه و اهل بن کج در باب چهارمین صبح و برنی از ضعف وی تسلیم کرده و شواهد میگویم که این مرویات وی  
 تناقض و متعارض اند با آن دیگر مرویات وی که در اخای تائید با سایر صحیح از وی آمده و چون همه مرویات  
 وی درین باب با هم متعارض گشتند بعد از فرض مساوات در آنها پس بقاعده اذ انقار انقار قطعه از این اعتبار  
 ساقط شدند در صورت دیگر احادیث صحیح بود اخای تائید بسیار اند که از احادیث و اهل بن حجر مستفاد از اختلاف  
 ایشان مگر همیشه از بیان احادیث همانین و متعارض و ساقط آن حضرت متعلقین را در این چند کلمات نورانی  
 و آن اینکه گفتند قوم غیر مقلدین از ادله حقیقه در احادیث مضطرب و مجبور محض مانند هیچ را و مخلص در پیش ایشان تصور نمائید  
 پس کلمه انقضی و کلمه کتب بکلی حدیثش مردود می باشد که نیکند تا آنکه محض و خاشاک نیز چنگل نیز از چارگشته در و در  
 خفیه بر اهلین شمع هر روز میگویند که رواه احادیث ایشان چنان و چنین اند اگر چه آن را و بیان رئیس الحیثین  
 و این امید اند که س که کلمه نیست کسی را که باقیند سیاه به باب کوثر و در زمزم سفید خوان کرد پس در جواب  
 خلیفه حلی خویش در اینجا نیز چون احادیث اخای تائید را اما سوا از طعن چاره دیگر نمیدانند بناچار زبان طعن  
 را با حق و حق تعبیه می دانند که امام احمد بن حنبل کثرت کرده و در اوصاف وی را که مثل آفتاب در نصف نهار شوی  
 فراموش نمود و خوب خرگوش از آن در شدند اگر از چنین امامان علم حدیث در یک حدیث قصیده با خطا بطور آید  
 در احادیث دیگر بر اهل حدیث کسی را اعتمادی نماند چنانکه از بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و غیره از این  
 چهار اعتبار با وجودیکه روایت او از قرآن تخریف و نیز از روایتهای مرفوع و موقوف موجب انچه چنانکه شد  
 و نیز می آید پس شمه از احادیث صحیح را وی حدیث اخای تائید را که ترمذی در کتاب اهل ی آرو حدیثنا ابو داود  
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ سَمِعْتُ حَقَّادَ بْنَ زَيْدٍ يَقُولُ سَمِعَا لَقِيْتُ شُعْبَةَ فِي مَسْجِدِ  
 بَنِي زَكَاةٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ قَالَ لِي حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ أَنَّ أَدْرُوتَ الْحَدِيثَ فَقَعَلْتُكَ شُعْبَةَ لَقِيْتُ  
 بَنِي أَبُو الْوَلِيدِ مِثْلَ مَا كُنْتُ أَفْعَلُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَكْفُفْ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَكْفُفْ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَكْفُفْ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَكْفُفْ  
 وَنَزَلَ أَبُو الْوَلِيدِ مِثْلَ مَا كُنْتُ أَفْعَلُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَكْفُفْ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَكْفُفْ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَكْفُفْ  
 اتقی و نیز در صحیح ترمذی است حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ سَمِعْتُ أَعْبَدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي الْأَسْوَدِ قَالَ  
 سَمِعْتُ دِيْقَالَ سَمِعْتُ سَفْيَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْحَدِيثِ يَعْنِي أَرُوَيْتَ مِمَّنْ هِيَ  
 بِنِ دَمِيْدَ كَنِ مَدِيْ مِیْگفت که من از سفیان ثوری شنیدم که در علم حدیث حضرت امیر المؤمنین  
 و نیز در صحیح ترمذی است که از ابو بکر بیان نمود که ما را علی بن عبد الله فرمود که من از یحیی بن عبد الله

در بیان تائید

تائید از حدیث اخای تائید

خود که احادیث کلان را زیاد و اندک میان توریست یا شعبه فرمود که شعبه یاده توریست اندین احادیث  
و گفت که کتب اعلیٰ بحال فلان من زیاد بود و سفیان صاحب الارباب بود انتی ازینا صاف معلوم شد  
که امام شعبه از حضرت سفیان توری در علم بحال زیاد بود و در احادیث کلان نیز از سفیان توری سبقت داشت و نیز  
معلوم گشت که حدیث سفیان توری که در جزمین است منقطع است نزدیک خصم قابل احتجاج نیست و کما یحیی حدیث  
سفیان از ترجیح تفسیر محض تعصب است خاصه از فرق لاذیب و امام نووی در تندیب الاسانوشه اند که شعبه  
از بزرگان محدثین و کما یستفید اند و وی حسن بهری و محمد بن سیرین را دیده است و از انس بن سیرین عمرو بن یزید  
و سببی و از طالق بن یسار روایت کرده است و از وی همش و ابوب سعیدانی و محمد بن اسحاق که تابعین المحدثین  
کرده اند و سفیان توری و ابن مهدی و کوچ و عبد الله بن مبارک یکی القطان و خلایق بن یسار را که از حدیث  
از وی روایت کرده اند و ایشان همه اجماع کرده بر امام بودن وی در علم حدیث و اعتبار او و ائمه و جلال است  
و امام احمد بن حنبل که در زمانه شعبه بنیاد وی در حدیث و همه از وی کسی نبود و کما شافعی میگوید که اگر شعبه نبودی حدیث  
در ملک عراق شایسته نبود و امام احمد بن حنبل که شعبه است واحد هستند در علم حدیث و در احوال و اوقات انتی مختصرا  
پس جای تعجب است که شعبه حدیث اخفای تأمین باده و در حدیث صافان منظم گردد و کما لا یخفی ای میفرماید  
مگر چون که حدیث وی عمل خفیه جاری است فرق شده از جهت تعصب رحن تابعین و از جهت حدیث وی منسوب  
نماند به چند که نسبت خطا در مقام بسوی وی با وجود کمال علم و جودت حافظه و علم بودن وی امام نخستین در بیان  
ای که با محققین هر امر اعتصاف و من کل الوجه خلاف انصاف است فاما نزدیک این قوم بعینه کار و اواب است  
بگذر از ظن خطای دیگران و ان تبصرون انهم را بخوان و الله هم احفظنا من هذا الا غلبنا  
المبین و وسوء الظن علی المؤمنین الصالحین و و ان یحفظنا من هذا الا غلبنا من امین ثم امین  
و چون که ایشان از جهت تعصب و جهل تحقیق سرکاری نیست بلکه محض تقلید کسان با وجود انکار از ان  
بر اندین طعن زن بگیرند و از قول و لا تا بزرگی نیاید است و بجای بزرگان نایب است  
و گردان این از توری بی بصران میان را چه ضرر و نقصان و اگر نیند بر و ر شپه چشم و چشمه القلب  
را چه گناه و راست خواهی هزار چشم چنان و کور بر که آفتاب سیاه و آنچه ترفندی در هیچ خود کند و کمال  
الکلیه فی سیرت محقه ایقول حدیث سفیان احکم من حدیث شعبه فی هذا و اخطأ  
شعبه فی مواضع من هذا الحدیث و کما ان حدیث اخفای تأمین است فقال عن محمد بن یحیی





زیاده الثقة مقبولة مطلقاً عند الجماعة و غیر من اهل الحديث و النفع و المصوالاتی  
 بودن شعبه است فلان قال الملكة العنبریة و زاد فيه عن علقمة لا یجوز ان الزیادة من  
 النفع مقبولة و لا یستقام من مثل شعبه یعنی این قول بخاری که شعبه لقطاع علقه را زیاده که چیز مضر  
 نیست زیرا که زیادت ثقة مقبول است و تخصیص از مثل شعبه که آن طریق اولی مقبول است و لکن شعبه  
 مثبت و الثبت مقدم علی العافی عند جمیع اهل الحديث كما فی التوویج من مسیح و گنگای  
 تحلیله البخاری خلاف القوایب و اما سوم یعنی در خفص یا موصوته نسبت خطا بطرف شعبه  
 نمودن ای که از تحقیق سابق معلوم گشت که قول مذکور موصوته محفوظ نیست لهذا اطلاع یعنی گفته شد خطا  
 مثل شعبه خطا نیست و هو اویز المؤمنین فی الحديث یعنی میگویم که خطای او مانند شعبه را  
 خطاست و چگونه خطا نباشد و حال آنکه وی در علم حدیث امیر المؤمنین است انتهى فقیر کاتب بحر عرف و ینقال  
 میگوید که بعضی محال حدیث اخای تاین اگر از نسبت شعبه زود بخاری صحیح نباشد در حق امام عظیم چه نقصان  
 که وی رحمه الله در آن شعبه وجود بود ممکن است از طریقیکه این حدیث شعبه را رسیده باشد از همان طریق  
 و یا از طریق دیگر امام را نیز رسیده باشد که از آن طرق امام بخاری رحمه الله را شنیده و خواب نیز میسر گشته باشد  
 روی رحمه الله و زما تابعین بود بخلاف امام بخاری سوال اگر گفته شود که در حدیث ترمذی در  
 اخای تاین علقه بن اهل است حيث قال عن سكتة بن كهيل عن مجبر بن عبد الله عن  
 علقمة بن وائل عن ابي عوانة النخعي صلعم قال سمعت ابا عبد الله الغضوب عليه السلام ولا الضالين فقال  
 امين و خفص بها موصوته انتهى و او را زیاده خود که و اهل بن مجبر سماعت نیست چنانچه تقریب است  
 علقمة بن وائل بن مجبر بن عبد الله بن سكون الجعفی الحضری الكوفي صدوق و غیره که آنکه کتب معتبره  
 من الجعفی سند مذکور مجروح گشت و بسبب انقطاع این حدیث قابل احتجاج نیست و ابش بر وجه  
 است اول اینکه حدیث قطع نزدیک مائل مرسل حجت است بشرطیکه راوی آن ثقة و عادل باشد  
 چنانکه علامه ابن الهمام در فتح القدر در کتاب الحد و در فصل کیفیت حدیث رسیده ان لا یقطع عن عندنا  
 حاخانی فی ابواب سال بعد عذ الله الروایة و ظاهر است که راوی این حدیث همه ثقة و عادل اند و اما  
 اگر چه حافظ ابن حجر در تقریب عدم سماع علقه نوشته است مگر این قول وی از جمهور علماء بخلاف است بلکه  
 خود از کلام حافظ ابن حجر در مقام دیگر سماع علقه از پدر خود ثابت میشود پس نفی سماع علقه در تقریب

در تحقیق امیر المؤمنین

در تحقیق امیر المؤمنین

در تحقیق امیر المؤمنین

در تحقیق امیر المؤمنین

در تحقیق امیر المؤمنین

در تحقیق امیر المؤمنین



محول است بر عدم اطلاع وی یا بر نقل وی کلام غیر را زیرا که اثبات مقدم است بر نفی چنانچه خود حافظ ابن  
 محمود کتاب تهذیب التهذیب در ترجمه علقه بنو سید حکم العسکری عن ابن معین **أَنَّه قَالَ عَلَقَةُ**  
**ابْنُ دَاوُدَ عَنْ أَبِيهِ** یعنی حکایت کرد عسکری از ابن معین این امر را گفت علقه بن وائل از پدر خود و غیر  
 در کتاب بلوغ المرام و باب صفة المصولة در حدیث ابی داود که بسند عن علقه بن وائل عن ابيه قال **كُنْتُ**  
**مَعَ الشَّيْخِ مَعْنُوهُ كَانَ يُسَمُّونِي بِعُنَاةٍ** الحاروی است میگوید در کاه ابو داود و یاسناد صحیح پس  
 حکم کردن حافظ ابن حجر بصحبت اسناد این حدیث مستلزم اینست که این حدیث نزدیک وی متصل است مرسل  
 و متعلق نیست ازینجا معلوم شد که مختار حافظ سماعت علقه است ورنه بموجب تحریر تقریب در اینجا حکم انقطاع  
 کردی و بصحبت حدیث علقه بن وائل **قَالَ لَشَيْ** و آنچه بعضی نسبت خطا بطرف عبارت تهذیب میکند جواب  
 در کتاب بقول الجازم فی مقوط الحدیث کما الحارم مصنفه فضل لمی جناب مولوی ابو الحسنات محمد عبدالحی  
 مخوبی مندرج است که کتاب مذکور را برای دفع شکوک و اوایام فاسده از پدر خود بنویسد و باقیه تصنیف فرموده اما  
 برادر خود علقه عبد الجبار بن وائل را البته سماع از پدر خود نیست مگر عبد الجبار را وی احادیث بجهت است نه اختار  
 پس قول او در این باب هیچ اعتباری نیست که حدیث او از پدر خود نیز منقطع است و قطع نزدیک لغت  
 از پایه اعتبار ساقط و اما سماع علقه از پدر خود با جماع محدثین بنی ثبات است چنانچه ترمذی در جامع  
 در کتاب محد و در باب جاء فی المرأة بعد از حدیث علقه بن وائل میگوید **عَلَقَةُ بْنُ دَاوُدَ** و ائیل بن حجر  
**سَمِعَ مِنْ أَبِيهِ وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْ عَبْدِ الْجَبَّارِ بْنِ دَاوُدَ** و ائیل **عَلَقَةُ بْنُ دَاوُدَ** یعنی علقه بن وائل  
 یعنی علقه بن وائل بن حجر از پدر خود شنیده است و وی بزرگ است از برادر خود عبد الجبار بن وائل و عبد الجبار  
 بن وائل از پدر خود شنیده و هر دو بنی بنیاد صحیح سلم در باب وجوب ملازمت جماعه المسلمین غلط و رفتن  
 در حدیث اول می آید عن علقه بن وائل **أَخْبَرَنِي عَنْ أَبِيهِ** الحدیث و ظاهر است که امام مسلم در اصول  
 هیچ حدیثی متعلق نمی آید پس نزدیک وی نیز سماع علقه ثابت است و این حدیث متصل است و در  
 نقطه فکاک از الفاظ مسلم است و از راست و نیز مختار اکبر محدثین ثلث امام بخاری و ترمذی و ابن عبد البر  
 و ترمذی و ابو الحسن شراح ترمذی و قاضی بن یحیی و طائفة العلل القاری و شیخ الطبری سماع علقه است از  
 پدر خود پس آنچه از ترمذی در علل اکبر مروی است که **سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ**  
**عَنْ سَمْعٍ عَلَقَةَ مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ إِنَّهُ وَلَدَ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَةِ أَثْنَمِ رِاسَتِهِ** گویم بعد از سلیم

محمّد بن عبد الجبار بن وائل





ایضا بنحو

و در کتب حدیث و اخبار

و در کتب حدیث و اخبار

صوتی که می شنیدند و خلاصه السلام خواند و الاضالین پس فرمود آئین و پست نمود بان آواز خود را  
 و گفت حاکم در کتاب القراءه و خفض بها صوتاً و قال یحیی بن یساف و کثیر بن جابر بنی حاکم گفت  
 سنن صحیح است و بخاری و مسلم در کتاب خود یاد کرده حدیث چهارم اینکه علامه ابوالحسن شارح  
 ترمذی در کتاب فوز الکرام بنویسد عن شعبه عن سلمه بن کهیل عن علقمه عن وائل بن حجر  
 قال صلیت خلف رسول الله صلعم فلما قال ولا الضالین قال امین و خفض بها صوتاً و روایت  
 کرده است این ترمذی و ابوداود و دارقطنی و ابن جبران از طریق ثوری و ذکر نمود این را ابویعلی در سنن خود  
 و طبرانی در معجم خود و حاکم در مستدرک خود و امام احمد در مسند خود و آنچه در بعضی روایات بجای خفض  
 صوتاً آمده که بها صوتاً و وقع است معنی آن محدثین بنویسند احوال بها صوتاً یعنی بهر آئین که پیش  
 و خواند و بعضی محدثین از مدعیان معنی که مقابل حذف است میگویند آن را که مقابل خفض است بهر حال آن  
 معنی ثابت هر نیست و در نه امام بخاری با وجود علم وی با حدیث را نگذاشتی و با ضرورت صحیح خود این را در حدیث  
 و با حاکم که بنویسد بنویسد تعارض نکردی و یا بسبب وجود علت قاصد دیگر این گذاشت و آنچه در بعضی  
 روایات رفته بها صوتاً و اردست آنرا نیز برین قیاس باید بود و یا اینکه این روایت با معنی است که بعضی  
 از روایان معنی نهاده اند بجهان می کنند حال آنکه معنی این مخاطبات است یا معنی مدعیان تا که در کتاب الله  
 و سنت رسول الله و صحابه مخالف نگردد و با فرض اگر معنی رفته باشد مطلبش اینکه چندان بلند فرموده  
 صغیر اول مردمانیکند یک بودند آنرا شنیدند چنانچه در ابوداود است حتی یسمعون من ینبئهم من الضعف  
 الا کول و این امواتی انقیاست چه با اوقات در نماز برتری مقتدیان نزدیک از امام خود قنارت  
 می شنوند و شاید تطبیق وقتا فوقتا باشد چونکه روایات اخفای تائین مرویه و اهل بن حجر شنیدی پس  
 روایات دیگر از وائل بن حجر مروی است و مخالفین در باب هجرت این بدان استدلال میکنند بنایت  
 و آن روایات هر چند که در کتب حدیث مذکور اند مگر یکی از آنها از ضعف خالی نیست چنانچه وجود ضعف  
 آن در رساله الاموال که بلاغ الامین فی اخفاء التائین است به تفصیل بطور اندک بر سر خواهد بود و آن کتاب به پند  
 در ترمذی است حدیثی که در آن آمده یحیی بن سعید و عبید بن الزمر بن موهب و کافران سفیان  
 عن سلمه بن کهیل عن حجر بن عیس عن وائل بن حجر بنیعت النبی صلعم و اذین للضعف  
 علیه و الا الضالین و قال امین و مده بها صوتاً و قال حدیث و اهل بن حجر حسن و در ابوداود

است بسند سابق عن وائل بن حجر قال کان رسول الله صلعه إذا قرأ آية المصنوب عليهم  
 ولا الضالين قال أمين وقرعها صوتة وقرعها صوتة وقرعها صوتة وائل بن حجر أتته  
 صلى خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر يا أمين ودر نسائي است عن عبد الله بن  
 وائل عن أبيه قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر يا أمين ودر نسائي است  
 عليهم ولا الضالين قال أمين صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر يا أمين ودر نسائي است  
 قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فذكر يا أمين ودر نسائي است  
 منه وورق قطنی در خجیث مذکبها صوتة واقع است و همچنین است دیگر بعضی ولایات باید دانست  
 که برای تاسا قاطد لائل جانبین در علم اصول شرط است بعضی از آن اینکه ترجیح کی از آنها بردگیری نماید  
 و نیز توافق در آنها ممکن نباشد و در وقت وضع نیز یکسان باشند بعد از آن قاصده اذ انبعاث صفا  
 تساقطاً بر آنها متوجهی شود و در خارج بر مقتود است که جزو اعلامی آنها می و اقیقت و مخالفت با کلام  
 ربانی موجود است ولیکن مابطور تنزل میگوئیم که سبب اذ انعارضا تساقطاً احادیث مرویه و ائل بن حجر  
 از جانبین با قاطر اندیم پس نزد یکاییشان دلیل دیگر بر هر تائین نیست دلایل اخفای مابین نزدیک از احادیث  
 صحیحه مرویه یغین غیره و آثار عیالیه و رای دلیل قرآنی چنانکه گذشت دیگر بسیار اند قدری از آن نیز یافته شنید

بیان احادیث و آثار مکتوبه اخفای مابین

در این ماجه از عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا از طریق حماد بن سلمه و او از سہیل بن صالح و او از پدر خود  
 صالح و او از عائشه و او از آنحضرت علیہ السلام می آر د قال ما حسدکم الیهود علی شیء منّا  
 حسدکم علی التکلم و التأمین یعنی آنحضرت علیہ السلام فرمود که حسد یهود با شما هیچ چیز آنقدر  
 نیست که در سلام و آئین گفتن با شما حسد می کنند و نیز در این ماجه از ابن عباس از طریق طلحہ بن عمر  
 و وی از عطاء و وی از ابن عباس می آر د قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما حسدکم  
 الیهود علی شیء منّا حسدکم علی التأمین فاکثر و التأمین یعنی پس بسیار کنید آئین گفتن  
 و چیز دلائل این هر دو حدیث بر اخفای تائین اینکه از تفسیر کبر و غیره در سابق گذشت و مابود  
 آئین و اصل در هر دو اخفا بودن و بظہر آن موجب عتاب بکم است که لا یحبب المؤمن  
 و مضاعف بودن ثواب و عای خفیہ با هفتاد بار از دمای طایفه و نیز مامون و مصون بودن

در تحقیق آیین حق  
 در تحقیق آیین حق  
 در تحقیق آیین حق

احادیث مرویه و ائل بن حجر

احادیث مرویه و ائل بن حجر



دعای خضر از نشانی پیاوخته بخلاف دعای بهری و چه نکته منظور آنحضرت علیه السلام زیاده سونق  
 بود دست و آتش حدیث فرمایش خاکزد و امن امین پس آن در خفیة گفتن امین را در محال است  
 چه تو اید که از اخبار طایفه بوجوب حدیث صحیح بنفاد مرتب زائد است پس از فرمایش آنحضرت علیه السلام  
 خاکزد و امن امین صاف ظاهر شد که در اخای تائین کوشید تا که تو اب شاز یاده تر شود و موجب  
 بلاست بود از بهت آتش حدیث خود اگر گفته شود که یهود را از کثرت آئین گفتن ایشان در خفیة اطلاع  
 شده باشد اکثریت تائین محال بود موجب زیادت حسرت یهود گردد و گویم که انصافان که اکثر از یهود  
 بودند و ان زمان کثرت بودند بطور حلیه محض برای اذیت آنحضرت علیه السلام و صحابه نظام سلام  
 آورده و از بهت خوف چنانچه از کلام دایت نظام مالک اهل صاف ظاهر است و یکی از انصاف  
 مناققان گفتن مسخرار بودند این بود از اکثر بلکه تفصیل آن سرور علیه الصلوة والسلام واقعی گفته  
 بلکه خود یهود و کفار و ملکی و عطا آنحضرت علیه السلام حاضر شدندی چنانچه از شان نزول آیت و در  
 حائل و غیره صاف ظاهر است و کذا اشترأت الفزان جلت کتابتک و بیانی  
 الذین لا یؤمنون بالآخر و بحسب ما یستوفوا یصور وقت قرآن خواندن تو  
 در میان تو و ایشان پرده پوشیده می نیم و معلوم است که برای حدیث حسان جبر محسوس و لایق  
 نیست که طم و وجود محسوس و حسان از کافیه چنانچه را زرداری و سرکشی سلاطین با بعضی من  
 موجب حدیث حسان میگردد اگر چه آن سرکشی سلاطین با بعضی برای نفع این حسان و ضرر آن  
 بعضی خواص باشد و چنانچه گویند که در دو خواندن و یا تشنه خواندن تو در نماز موجب حسرت فغان  
 و اقرات تو در نماز نقل موجب حدیث فغان است و حال این همه امور ظاهر است و از اظهار اسلام  
 واقعی آن هر آیین لازم نیست که آنهم بعضی چه در حدیث بیان واقعه است زبان مشاهرت  
 می کل العده و در نماز و غیر نماز را نیز در صورت ملحوظ باید داشت و عجب تر است از آن اینکه  
 از قاس بن محمد بن ابیانی منکر اند که میگویند اول من قاس لانیس و خود یکم حبس الله و یمنی و یمنی  
 برای اثبات مقتضای خود درین دو حدیث قیاس ناقص خود را چنان مدخلت و لوه که از قیاس  
 انیس محال بهت برده و از انصوص قرآنی مخالف گشته هر آیین را ازین استنباطی نمایند و میگویند  
 که از حدیث ظاهر شود که صحابه در جراتین تکدی مبالغه میکردند و از امین ایشان بماندای

۶۳

۶۴

در تفسیر  
 از کلمات  
 انفساری

بود میسر میسند و آن تائین موجب جد بود گشتی برای این چنین ماطان با حدیث یکد لعل جاد است  
 که در کتاب منجی المؤمنین آورده که عالمی در مسجد قره برای نماز خواندن رفت چو میزد کدش بر یک  
 نماز خوان کاردی در زیر قیقم و یک یک موشک با آن بسته موجود است که موشان فریاد میکنند و خل در  
 نماز از آن پیدا میگرد و پرسید که این چه حرکت بیجا است همه با جواب دادند که چگونه مسلمانان حکیم رسول الله ص  
 حرکت بیجا قرار میدی بجاره از شنیدن آن در در طه حیرت سرنگون گشته پرسید که در کدام کتب قدسی  
 نوشته برای ایشان آمده از جهالت بود و از نقد بد عقیده گفتند که مافقه را نمیدانم که چیست مگر حدیث  
 همین مضمون آمده فرمود که شاعیب بدین آید که نقد را خلاف حدیث میدانید با وجودیک حضرت بخاری نقل  
 خلاصه حدیث میفرماید و شما از امام بخاری نیز شنیدستی بیگانه غیر آن حدیث را بیان فرمائید بلکه ام حدیث  
 گفتند که در حدیث آمده علیکم فی الشکیة والوقار یعنی بطرف نماز که میروید لازم کنید بخود اطمینان و  
 را یعنی حیثیت زده و دیده بطرف نماز و پس آن خزان بی نوم و سگان بی دُم آزاد معنی علیکم  
 بالشیکیة والوقار می آورند آن عالم گفت برین فهم و علم منکر نقد گفته عالم با حدیث گشته آید و شیخی  
 سنگ پرست بخیرش خود میداشت نماز میخواندی و گفتی که در بخاری (یعنی بخاری) آمده که  
 لا یجوز الکلب من زعم اگر عالمی پر خست بد مکران کسی کادی میگردست  
 ای صاحبان تحسین و ای ذریات محمدیان مضلین رجانهای خود قدی رحمت فرماید و چندان بنا  
 در جهنم کن این و نداد و فرنگ و کوشش بزیای آیین منمائید که موجب نقض و ضویری شما باعث شتاب  
 قرار است امام جامع مسجدی گرد که در مضامین هر دو حدیث گفت عت را بدو پیش شما آورده و نیز مضمون  
 چو خوش گفتست سعدی در زلیخا که عشق آسان نمود اول ولی آفادش کلاما بدین  
 مقام بر شما صادق آمده و این هر دو حدیث هر چند که ضعیف اند مگر بسبب موافقت با کلام الهی برای  
 تأیید کافی اند و وجه ضعف در رساله بلاغ امین است و آنچه درباره اخفای تائین بسانه ثقات  
 بود گذشته بعضی از آنها آمده است که از انچه ابوبکر بن ابی شیبه استاد بخاری و سلم در صفت خود می آورد  
 حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ عَنْ مُعَاذٍ عَنْ اَبِي اَيُّوبٍ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ  
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا اكْبَرَ سَكَتَ هَيْئَةً ثُمَّ قَالَ وَلَا الضَّالِّينَ سَكَتَ  
 هَيْئَةً كَذَا أَتَمُّ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ كَوَيْتُكَ وَكَالْأَمْعَدِ قِيَدُ الْعَالَمِينَ قَالَ

در تحقیق افعالین

اسلامی که این افعالین



وَفِي الْبَابِ عَنْ سَعْدِ بْنِ جُنْدَبٍ وَعُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ وَالْبُنَيْنِ كَعْبٍ بِمَعْنَى تَحْقِيقِ بُودِ الْخَضِرِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَيْكِهِ كَعْبِ الْغَنِيِّ الْأَنْدَلِيِّ خَامُوشٍ مَانِدٍ وَفَيْكِهِ وَلَا الضَّالِّينَ الْغَنِيِّ الْأَنْدَلِيِّ خَامُوشٍ مَانِدٍ وَفَيْكِهِ  
 دَرِ كَعْبٍ دَوْمِ إِسَادَى سَكُوتِ كُرْدِي وَفَيْكِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَازِينَ قَوْمِ زَعْبِ بْنِ جُنْدَبٍ وَعُمَرَ  
 وَابْنِ زَمْرُوذِي الْأَنْتَهِي وَرَوَيْتُ سِتَازِ قَادَهُ كُرْدِي الْأَرْسَ بَصَرِي وَوَيَ الْأَمْرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ رَوَيْتُ مِثْلَهُ  
 كَهْمَرَةً كَفْتُ سَكُنَتَيْنِ حَفِظْتُهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ عُمَرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ فَكُنْتُ  
 إِلَى أَبِي بِنِ كَعْبٍ بِالْمَدِينَةِ فَكُنْتُ أَنَّ سَمَرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ قَدْ حَفِظَ فَقُلْنَا لِقَادَةِ مَا هَا تَأَن  
 السَّكُنَتَيْنِ قَالَ إِذَا دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ وَإِذَا خَرَعَ مِنَ الْفِرَاقَةِ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ إِذَا قَرَأَ غَيْرَ الْمَقْصُوبِ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ بِمَعْنَى دَوْمِ سَكَةِ الْأَنْتَهَرِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بِإِسْنَادٍ مِنْ عُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ الْكَلْبَرِيِّ كَرْدِي بِرَأْسِ تَحْقِيقِ نَزْدِكِي إِلَى بِنِ كَعْبٍ بِطَرَفِ مَدِينَةٍ  
 نُوْشَةِ فَرَسَادِي بِبِنِ كَعْبٍ نُوْشَةِ فَرَسَادِي كَهْمَرَةً مَرَّةً بِنِ جُنْدَبٍ تَحْقِيقِ يَادُوشَةِ اسْتَبَدَّ بِسَ كَعْبِ قَادَهُ  
 رَاوِي بِخَبَرِ رَاكِهِ كَدَامِ الْأَنْدَلِيِّ دَوْمِ كَعْبٍ وَفَيْكِهِ دَخَلَ شَدِي الْأَنْتَهَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ نَزْدِكِي بِمَعْنَى بِرَأْسِ  
 خَوَانِ نَسَاكَةِ فَرَمُودِي وَدِيمُورِ قَتِي كَهْمَرَةً فَانْخَسَتْ أَرْقَارَتِ وَبَعْدَ زَانِ كَعْبٍ وَفَيْكِهِ خَوَانِي غَيْرَ الْمَقْصُوبِ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ بِمَعْنَى دَوْمِ سَكَةِ بِرَأْسِ خَوَانِ آئِينَ فَرَمُودِي الْأَنْتَهِي وَنِزِيرِ رَوَيْتُ سِتَازِ  
 بَصَرِي أَنَّ سَمَرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ وَعُمَرَ بْنَ حُصَيْنٍ نَزْدَاكَرَ أَخَذَتْ سَمَرَةُ بْنَ جُنْدَبٍ  
 أَنَّ حَفِظَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَكُنَتَيْنِ سَكُنَةً إِذَا كَبَّرَ وَسَكُنَةً إِذَا قَرَأَ مِنْ دِرَاقَةِ  
 غَيْرِ الْمَقْصُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ حَفِظَ ذَلِكَ سَمَرَةُ وَأَنْكَرَ عَلَيْهِ عُمَرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ  
 فَكُنْتُ أَنَّ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بِنِ كَعْبٍ فَكَانَ فِي كِتَابِهِ إِلَيْهَا أَنَّ سَمَرَةَ قَدْ حَفِظَ رَوَاهُ ابُو دَاوُدَ  
 بِمَعْنَى كَهْمَرَةً مَرَّةً بِنِ جُنْدَبٍ وَعُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ مَبَاحَثُهُ وَنَزْدِكِي بِرَأْسِ مَدِينَةٍ بَيَانِ كَهْمَرَةً بِنِ جُنْدَبٍ  
 كَسَنِ الْأَنْتَهَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَوْمِ سَكَةِ يَادُوشَةِ أَمِ يَكُنْهُ وَفَيْكِهِ كَعْبِ الْغَنِيِّ الْأَنْدَلِيِّ خَامُوشٍ مَانِدٍ وَفَيْكِهِ فَانْخَسَتْ أَرْقَارَتِ  
 قَرَابَتِ وَلَا الضَّالِّينَ بِسَ يَادُوشَةِ ابْنِ الْأَمْرَةَ وَالْكَالْبَرِي وَرَوَيْتُ عُمَرَ بْنَ حُصَيْنٍ دَرِ بِنِ اخْتِلَافِ بِنِ  
 بِطَرَفِ ابْنِ كَعْبٍ نُوْشَةِ بِسَ دَرِ حَوَابِ ابْنِ كَعْبٍ بِطَرَفِ إِشَانِ نُوْشَةِ كَهْمَرَةً حَفِظَ سَمَرَةُ  
 صَحِيحٌ سِتَازِ وَنِزِيرِ دَرِ ابُو دَاوُدَ سَمَرَةَ عَنْ سَمَرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ أَنَّ حَفِظَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَكُنَتَيْنِ سَكُنَةً إِذَا كَبَّرَ وَسَكُنَةً إِذَا قَرَأَ مِنْ دِرَاقَةِ غَيْرِ الْمَقْصُوبِ

لَا يَجُوزُ قَدَمُ  
 كَرَامَتِ ابْنِ الْأَمْرَةَ  
 بِنِ نَزْدِكِي كَهْمَرَةً





میگویند که بر چهار چیز امام را اخلا لازم است و بعضی پنج گفته و بعضی شش گفته و حال آنکه ایشان همه  
 آیین را از ان می شمارند پس از طعنه بعضی جمله بر صاحب هدایه بجز از حیرت الدنیا و الاخره  
 ذالک هو الحسن المبین چه خبر و چه چون خدا خواهد که پرده کس در دین میلش اندر طعنه  
 پاکان بر دین با وجودی که مؤید عمل صاحب هدایه آثار دیگر نیز بسیار اند و ترسم زسی بکمال  
 اعرابی بکن ره که تو میروی بر کستان است و او امام جلال الدین سیوطی شافعی و جمع الجوامع  
 می آید و عن ابن قائل قال کان علی عظمی و کله لا یحتمل ان یستلمه الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب  
 و الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب  
 حد ثنا ابو بکر بن عقیل عن ابن سعید عن ابن قائل قال کان علی عظمی و کله لا یحتمل ان یستلمه الا بالثعوب  
 الزخیر المذخیر و الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب و الا بالثعوب  
 بر امام عظمی که درین در تحقیق اعتراض بر شارع است که چرا حق تعالی برای اخفای دعا حکم فرمود که جا  
 مسک ابو حنیفه را گردید و نیز عرض است بر آنحضرت علیه الصلوه و السلام و صحابه که امام که ایشان  
 بموافقت کلام ربانی چرا اخفا نمودند که تقویت ابو حنیفه بدان حاصل گردید که تمام صحف  
 از برداری با آن چنانی که نفس کافر داری و سر بر زمین نمی بهر نماز و آن را بر زمین مذکور و در  
 و شاید که در افغان فرقه سجد بیان امر مرکوز است که صحابه را بلکه آن حضرت علیه السلام بمعانی آیت رسید  
 که اخفا نمود پس در عقیده ایشان بار و افضل فرقی اندک است که روانی خطبه جبرئیل در رسانیدن  
 و میگویند ایشان خطبه آن حضرت علیه السلام در رسانیدن بمعانی قرآن شریف پس بوجوب آن خداوندان  
 که در مطر که در اندک گوش با بگنگان که کرده اند و این نوکار خویش کنای از جند و رو که ایشان ریش خود  
 بر میگذاشتند امید که صاحبان انصاف بطرف لغو سرای ایشان گوش نگارند و بعد نیست که اگر و که امی کتب لغت  
 که از تصنیفات این فرقه جدید باشد معنی اخفا از نظر ایشان بجز غرضان گذشته باشد که میگویند که ایشان  
 همه جان نثار جز این اند اگر امر منون عند تحقیق اخفای آنست که در دعوت حکم آمدن اصول  
 بید شرم اند و ام رسول + الحمد لله الذی هدانا لهذا سنک سید المرسلین و انکما علی  
 السبیل السوی للمسلمین و حفظنا من الفتن الطوائف الضالین و سود و جوه المذنبین  
 علی ائمة الدین و مسخ است نیست در دنیا که بے بصیرت دل از آن بدتر کرد

بعضی از اینها را میگویند  
 و بعضی از اینها را میگویند  
 و بعضی از اینها را میگویند  
 و بعضی از اینها را میگویند





اعاده آن کرد. حاکم شاکر از ابن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود بنده قال صلیت  
 خلف النبی صلعم وانی بکبر وعبدا کلمة ففعلوا الید یهم الا عند افتتاکهم الصلوة واولا بکبر  
 ابن ابراهیم شیبة یعنی فرمود عبد الله بن مسعود که نماز خواندم در پس نبی علیه الصلوة والسلام وانی بکبر و عمر پس  
 بر نداشتندی ایشان و ستای خویش را موقوف شروع نماز انتی - و امام ابو حنیفه فرمود حاکم شاکر  
 حاکم از ابن ابراهیم عن علقمة واکسود عن عبد الله بن مسعود بنده ان رسول الله صلعم کان  
 لا یرقم یدیه الا عند افتتاکهم الصلوة فلو کان یمن ذبشی من ذلک یعنی بستر اعاده بکبر و ندی  
 هیچ چیزی از رفیعین انتی و عن البراء بن عازب قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا کثر  
 لا افتتاکهم الصلوة رفعم یدیه حتی یكون ابهاماه فریبا کما فی شخصی اذ نیو فلو لا یعوذوا  
 الطحار و ابی داود و ابوبکر بن شیبة فی مصنفه یعنی وی رفعت گفت که بود علیه السلام و قتی که  
 تکبیر تحریر نمی برداشندی هر دو دست خود را تا آنکه هر دو را انگشتانش نزدیک و در سه گوشهای مبارکش  
 شدندی بستر اعاده آن نکردندی انتی <sup>چون</sup> پس آنچه از عبد الله بن عمر بن مسلم و غیره مرویست که در آیت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا افتتم الصلوة رفعم یدیه حتی یخارج یدیه من کفیه  
 و قبل ان یرکع و اذ ارفعهم من الركوع و لا یرفعهم الا بین السجدة یعنی دیدم آنحضرت علیه  
 السلام را وقتیکه شروع کردندی نماز را برداشندی هر دو دست خود را تا آنکه برابر گردندی آنرا با هر دو کتف  
 خود و بیشتر از کوع و بعد از رکوع نیز رفیعین کردندند در میان هر دو سجده انتی - و نیز آنچه  
 از واصل بن جریر مسلم و غیره می آرد که - انما رای النبی صلی الله علیه و سلم رفعم  
 یدیه حتی دخل فی الصلوة کبر شفا التحف یعنی به رفعت و وضع یدیه الی معنی علی  
 الیسری فلما اراد ان یرکع اخرجه یدیه من الثوب فخر ففهم ما و  
 کبر فرفکم فلما قال سمع الله لمن حمده رفعت یدیه فلما سجد  
 سجدا بین کفیه - یعنی واصل رفعت آنحضرت علیه السلام را دید که بر داشتندی هر دو دست  
 خود را تا آنکه در آمد در نماز الله اکبر گفت بستر در جامه خود را چید بستر دست راست  
 خود را بر دست چپ خود نهاد پس وقتیکه اراده رکوع نمود هر دو دست خود را جامه بر کشیده  
 رفیعین کرد و تکبیر گفته رکوع فرمود و هرگاه که سمع الله لمن حمده گفت نیز رفیعین

اعراض از روایت ابن عمر و اولی بن حجر

کرد و هرگاه که سجده کرد در میان هر دو رکعت دست خود سجده کرد - و نیز آنچه از مالک بن  
 حورث در مرویت که - كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كُنِيَ بِرَأْسِهِ  
 يَدَيْهِ حَتَّى يُحَاطَ بِهِمَا أُنْفَاهُ وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الْوُكُوعِ فَقَالَ سَمِعَ اللَّهُ  
 لِمَنْ حَمِدَهُ لَعَلَّ مِثْلَ ذَلِكَ مَتَّفَعٌ عَلَيْهِ <sup>یعنی بود</sup> آنحضرت علیه السلام قنیه  
 بکبیر می گفتندی رفع یدین کردند می تا آنکه محاذات آن هر دو گوش مبارک خود نمودند  
 و وقتیکه سر خود را از رکوع برداشتندی پس فرمودندی سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ و مثل  
 ما قبل رفع یدین کردند اتقی همه فسوخ اند - چنانچه طائفه عینی در شرح بخاری  
 نوشته که - إِنَّهُ كَانَ فِي بَدْءِ الْإِسْلَامِ يُكَلِّمُ النَّاسَ <sup>یعنی</sup> رفع یدین در نماز در ابتدا  
 اسلام بود پسترسوخ گشت - و دلیل بر نسخ اینکه إِنْ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ رَأَى رَجُلًا  
 رَفَعَ يَدَيْهِ فِي الصَّلَاةِ عِنْدَ الْوُكُوعِ وَعِنْدَ رَفْعِ رَأْسِهِ مِنَ الْوُكُوعِ فَقَالَ لَا  
 تَفْعَلْ فَإِنَّ هَذَا شَيْءٌ فَفَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَفَرْتُكَ  
<sup>یعنی تحقیق</sup> عبد الله بن زبیر فرمودی را دید که رفع یدین میکرد در نماز در وقت رکوع و وقت رفع  
 ازان پس منع کرد ویر ازان و گفت که هر آینه این چیزی است که آنحضرت علیه السلام کرد و از  
 پستر ترک داد این را - و دلیل دوم بر نسخ آن روایت امام طحاوی است که بسند صحیح می  
 حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ قَالَ قَالَ أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَدِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ  
 عَنِ الْجَاهِلِيَّ قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ  
 الْاَوَّلِ مِنَ الصَّلَاةِ <sup>یعنی</sup> مجاهد گفت رخ که نماز گزار دوم در پس عبد الله بن عمر بن زبیر  
 رفع یدین را کرد در تکبیر اول در نماز اتقی امام طحاوی گفت این آن ابن عمر رضاست که میکرد  
 رفع یدین در وقت رکوع و قومه کردن پستر ترک نمود بعد وفات نبی صلی الله علیه و سلم - پس  
 ترک کردن وی دلیل نسخ است اتقی کلام العینی - و نیز در بنای در کتاب الصلوة می آرد -  
 عَنْ ابْنِ عَدِيٍّ عَنْ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ مَخْلًا سَاعَةً  
 وَكَأَنَّهُ رَفَعَهُ ثُمَّ مَاتَ إِلَى ابْنِ عُمَرَ الصَّلَاةِ وَتَرَكَ مَا سَوَى ذَلِكَ وَعَنِ ابْنِ زُبَيْرٍ  
 أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَرْفَعُ يَدَيْهِ مِنَ الْوُكُوعِ فَقَالَ مَا هَذَا شَيْءٌ فَكَفَرْتُكَ

جواب آنرا این است

دلیل اول بر

سرخ بود

جواب آنرا این است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - یعنی روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که بود آنحضرت علیه السلام رفع یدین کردند و هر بار که رکوع کردند و هر بار که برخاستند از رکوع پیوسته رجم فرمود بطرف شروع نماز و او را ای آنرا ترک فرمودند و روایت است از ابن زبیر چنانچه گذشت انتمی -

و چون که ابن جوزی درین دو حدیث کلام کرده جواب آنرا نیز در بنایه نوشته است که قُلْتُ قَوْلُهُ لَا يُعْرَفَانِ أَصْلًا لَا يَسْتَلْزِمُ عَدَمَ مَعْرِفَةِ أَصْحَابِنَا هَذَا وَ دَعَايَ النَّبَايَ لَيْسَتْ حُجَّةً عَلَى الْمُنْتَبِثِ وَأَصْحَابِنَا أَيْضًا نَفَاكٌ لَا يَرَوْنَ إِلَّا حُجَّاجًا بِمَا كَمْ يَتَّبَعْتُ عَنْهُمْ صَحَّةً لَأَنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي نَفَاكٌ لَا يَسْتَلْزِمُ مَعْرِفَتَهُمْ فِيهِ إِلَى آخِرِهِ مَا قَالَ وَ تَرَجَّمَهُ ذَلِكَ هَذَا - یعنی میگویم من که قول ابن جوزی که این هر دو حدیث شناخته میگردند مستلزم این نیست که اصحاب ما نیز آنرا نشناسند - و حال آنکه دعوی نفی کننده بر اثبات کنند و حجت نیست - و اصحاب ما نیز نفی اند حجت نمیگردد با آنچه میزد ایشان ثابت نگردد چرا که هر آینه این کار بین پیغمبر و رسول است و باید میکند حدیث عدم رفع یدین را در وقت رکوع و وقت قومه حدیثیکه امام طحاوی از محمد بن زید روایت کرده قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عُمَرَ فَلَمْ يَكُنْ يَرْفَعُ يَدَيْهِ لَكَافِي الشَّكِّ فِيهِ لَأَنَّ الْكُلَّ مِنَ الصَّلَاةِ وَ كُفْتُ أَمَامَ طَحَاوِي كَمَا بَعَثَ ابْنُ عُمَرَ كَمَا رَفَعَ يَدَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَعَ يَدَيْهِ كَمَا رَفَعَ يَدَيْهِ بَعْدَ الْوَفَاتِ آنحضرت علیه السلام رفع یدین را ترک داد پس نیست این ترک وی مگر از جهت که البته نزدیک وی منسوخ بودن این فعل ثابت شده باشد - و حال آنکه اسناد روایت امام طحاوی صحیح است - و نیز این حدیث را ابن ابی شیبہ در مصنف خود از مجاهد بن زید بن الغفاری آرد حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ عَنْ حُصَيْنٍ عَنْ عَجَّادٍ قَالَ قَالَ أَيْتُ ابْنِ عُمَرَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ لَكَافِي مَا يَقُولُ مَا يَفْتَحُهُ - یعنی گفت مجاهد بن زید من این عمر را که رفع یدین کردند و وقت شروع نماز انتمی کلام صاحب بنایه کیس در مقابل تحقیق چنین محققان و شناسندگان حدیث طعن فی الفضل این زمان بچو مانند چه نسبت خاک را با عالم پاک - با وجودیکه حدیث مجاهد بن زید دیگر نیز از ما موقوفه و آثار صحابه و غیر نسخ رفع یدین در وقت رکوع و قومه بسیارند اما الاحادیث پس بعضی از آن آنکه در ابتدای باب گذشتند و بعضی از آن آنکه ابو بکر بن ابی شیبہ از امام بخاری

جواب از اخبار ابن جوزی

در کتاب و آثار مجاهد بن زید

و سلم در صفت خودی از اخبار ائمه بن سید بن سنان عن ابا حمزه عن السائب بن رافع عن تميم بن  
 مهران عن جابر بن سمرة قال قال حمزة بن عبد المطلب رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نافعوا ايدينا  
 في الصلوة فقال ما بال رافع ايديهم في الصلوة قالوا اذ نأب خيل فميس استكنوا في الصلوة  
 و نیز روایت کرد این حدیث را ابو داود و نسائی و سنن خویش - یعنی فرمود جابر بن عبد الله که بیرون برآمد با آنحضرت  
 علیه السلام و حال آنکه مافع یدین میکردیم در نماز پس آنحضرت علیه السلام فرمود چیست حال کسانی که  
 بر میدارند دستهای خویش را در نماز گو یا که دستهای ایشان و دمه های ایشان گشاده اند کون فایده در نماز  
 پس عتاب شدید آنحضرت علیه السلام در باره رفع یدین گفت گمان در نماز اداست بر نسخ رفع یدین در نماز چه آنحضرت  
 علیه السلام فعل جابر گاهی همین قدر سزاش مکن نیست چنانچه بر یکس این امر مخفی نیست - و بعضی از آن  
 ائمه روی الدار فطی عن حفصة عن عبد الله قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم و رفع يديه في كل ركعة  
 ثم لم يرفع يديه في الركعة الثانية الا في وقتنا في الصلوة - یعنی گفت عبادت بن مسعود که نماز کردم  
 با آنحضرت علیه السلام با ابی بکر و عمر پس بریداشتندی دستهای خویش را اگر دو وقت تکبیر اول در هر رکعت نماز  
 انتی - و مثل این در صد باب از این ابی شیبہ نیز گذشته - و بعضی از آن ائمه مسلم در مجمع خود اخرج این  
 حدیث را بنی ان شیبہ و ابی هریرة قال اخبرنا ابو معاوية عن ابا حمزه عن السائب بن رافع عن  
 تميم بن مهران عن جابر بن سمرة قال قال حمزة بن عبد المطلب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما بال رافع  
 رافع ايديكم قالوا اذ نأب خيل فميس استكنوا في الصلوة قال ثم خرج حمزة فرفعنا ايدينا فلما  
 قال ملائكة من ملائكة من قال ثم خرج حمزة فرفعنا ايدينا فلما قال ثم خرج حمزة فرفعنا ايدينا فلما  
 رفعنا ايدينا في الركعة الثانية فقال لا تصفون انما تصفون في الركعة الاولى و تصفون في  
 في الصلوة - یعنی تميم بن مهران از جابر بن سمرة روایت میکند که جابر بن سمرة گفت که بیرون برآمد با آنحضرت  
 علیه السلام و نحن نافع ايدينا في الصلوة - یعنی در مالیکه مافع یدین میکردیم در نماز  
 پس فرمودند چیست امر که می بینم شما را رفع یدین کنندگان گو یا که دستهای شما مثل عصای ایشان  
 سرکش است ( یعنی که می بینانند دمارا ) تمکون و آرام گیرید در نماز یعنی رفع یدین در نماز  
 نمید - جابر بن سمرة گفت بستر از آنحضرت علیه الصلوة و السلام بر ما بیرون شد پس دید ما را که طاعت  
 از اینها متفرعین جماعه جماعه و موقوفه الزا لله الواحد عز - معناه نعم الشفق و الاموال و السلام

در تحقیق رفع یدین

تصدیق آنحضرت علیه السلام که ایستاده نماز رفع یدین میکند











و جز این نیست که گفته میشود از افعال فعل آخر آنحضرت علیه السلام اتی و اگر که آمدن منجیب گوید که  
بدن من بین بخارام ابو حنیفه کس و دیگر عامل نیست ازین باعث فرقه آنان را نمیکند جوالبش اینکه در صدر  
باب از ترمذی نقل کرده شد که این را بسیاری از اصحاب و تابعین گرفته و این است قول سفیان ثوری که  
روایت کرده قبه اسلام است چنانچه گذشت و عینی در شرح بخاری آورده که این است مذهب امام  
ابو حنیفه و اصحاب وی و سفیان ثوری و ابراهیم نخعی و ابن ابی لیلی و علقمه و اسود و عامر شعبی ابو اسحاق  
سبیعی و خثیمه و غیره و در کتب و حاکم بن کلبی مشهور مذهب امام مالک و اصحاب وی تمام گشت کلام  
عینی و چونکه درین دیار بموجب احادیث مذکوره نمایند بدین متروک است بلکه مذهب آنرا حرم  
می سازند و حال آنکه شاه ولی الله محدث دهلوی در حجت الله الیه الفدوی... هم نوشته که لا یتبعنی  
لِلْإِنْسَانِ أَنْ يُتَّبِعَ عَلَيَّ نَفْسِي فَنَتَّبِعَ عَوَامَ بَلَدِي وَ هُوَ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ كُنَا  
جَدَّ تَانُ قَوْمِكَ بِالْكُفْرِ لَتَقَفْتُ الْكَعْبَةَ يَعْنِي لَا أَتَى نَفْسِي نَفْسُ الْإِنْسَانِ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا  
فَنَتَّبِعُ عَوَامَ شَهْرٍ خَوْفَ جَعَلِي أَنَّهُ نَفْسِي هِمَّةُ الْوُطَانِ بِرُغْوَدٍ يَنْسَبُ كَذِبًا وَ هَذَا قَوْلُ أَنِ حَضَرَتْ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا بُوْدِي مَرَاغُفَ انْقِرَابِ الْعَهْدِ بُوْدِي تَوَمُّ نَوَابِغٍ يَعْنِي أَكَرُّ قَوْمِي  
نُوسَلِمُهُ بُوْدِي بِرَأْسِي خَانِ كَعْبَةٍ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا وَ هَذَا قَوْلُ أَبِي خَالِدٍ كَعْبٍ كَاذِبٍ كَفَّارٍ قَرِشِي هَمَّتْ  
وَالْعَاقِبَةُ أَنَّهُ لَا يَنْسَبُ كَذِبًا بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا وَ هَذَا قَوْلُ أَبِي خَالِدٍ كَعْبٍ  
بِرَأْسِي طَرِيقَ أَبَانَ سَازِمٍ كَرَمِي تَرْسَمُ انْقِرَابِ الْعَهْدِ بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا  
كَوَارِثُ شَوَارِثُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَقَامُ حَبِيبَتِي هَمَّتْ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا  
وَلِشُكْنَى صَحَابَةٍ خَوْفِي خَوْفِي وَ بَاوُجُودِي كَعْبَةٍ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا  
عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ  
كَفَرُوا نَفْسِي حَقَّ تَعَالَى سِفْرًا يَدِ الْوَلَدَةِ أَشَدَّ مِنْ الْهَيْكَلِ وَ نَفْسِي مِفْرًا يَدِ قَالِهِ لَا يَحِبُّ الْفَسَادَ وَ هَذَا قَوْلُ  
أَدْعَايِ كُلِّ الْبَدِثِ سِرِّ السَّرِّ الْأَخْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا  
شَدِيدَ الْيَأْسِ وَ هَذَا قَوْلُ شَاهِنِ احَادِيثِ وَ هَذَا قَوْلُ دُرِّ كَتَبِ حَدِيثِ مَذْرُوجِ انْدَا زِيَاةٍ اَعْتَبَارِ سَاقِطِ وَ غُلَطَانِ وَ هَذَا  
كَتَبِ كَتَبِ دِينَ نَفْسِي وَ هَذَا قَوْلُ عَلَمَاءِ مَجْتَهِدِينَ كَاذِبَانِ أَنِ حَضَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَامِينَ زَمَانٍ مَالِكُ سَنَةِ كِتَابِ  
وَمَنْ هَذَا قَوْلُ دُرِّ كَتَبِ بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا  
وَمَنْ هَذَا قَوْلُ دُرِّ كَتَبِ بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا يَنْسَبُ كَذِبًا بِرَأْسِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّتْ رَاكِبًا



فصل در بیان رفع یدین

فصل در بیان رفع یدین

که چندین فضلاء پیش از ایشان را خلاف سنت و چندین احادیث نوید را بر من شریعت تصور میکنند بلیه سه  
فکر بر سر بقدرت اوست + و ما علیکم الا البلاغ المبین سه بر گستاخی کند اندر طریق + باشد  
اندر کج حجت غریب + الحاصل و نیز دلالت میکند بر نسخ رفع یدین در نماز گذاردن عبد الله بن مسعود  
برای تعلیم قومی که نماز رسول الله صلعم را نمیدانستند چنانچه ترمذی و ابو داود و نسائی و حماد بن ابی اسحاق  
و غیرهم روایت آن میکنند قال عبد الله بن مسعود **وَ اَلَا اُصَلِّ بِكُمْ صَلَوةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ**  
**وَسَلَّمَ فَكُلُّكُمْ رَفَعٌ يَدَيْهِ اِلَّا فِي اَوَّلِ مَرَّةٍ** و همه راویان این حدیث نقل اند و بر ظاهر است که در وقت  
نماز خواندن عبد الله بن مسعود رفع و تعلیم نمودن وی مرقوم و دیدگان و غیره اتفاق را از نماز  
آن حضرت علیه السلام لایمی است از آنکه آن نماز وی رفع بر جمیع فرائض و واجبات و سنن و مستحبات  
مشتمل بود که عرض اهلی از تعلیم تحصیل علم است ایشان را بر بن اشیا تبیین و قیام عبد الله در  
صورت مذکور رفع یدین نکرد با تصریح معلوم گشت که فعلش منسوخ است بلکه فرمود بر آن فرمود  
**وَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرَفَعُ يَدَيْهِ اِلَّا عِنْدَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ ثُمَّ لَا يَرَفَعُ**  
**يَدَيْهِ مِنْ ذَلِكَ** چنانچه از روایت ابو بکر بن ابی شیبہ و ابو حنیفه رحمهما الله در صد باب گذشت و نیز از  
مسلم گذشت عن عبد الله بن مسعود **وَ اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِصَلَاةِ رَسُولِ اللهِ فَتَقَامُ وَ رَفَعُ يَدَيْهِ**  
**اَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ لَا يَرَفَعُ** و نیز فرمود صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم و مع ابی بکر و مع  
**فَلَمْ يَرَفَعُوا اَيْدِيَهُمْ اِلَّا عِنْدَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ** رواه البیهقی و ابو بکر بن ابی شیبہ بقولان حدیث  
چنانچه در صد باب گذشت و این روایت اصح الا سانی است پس صاف ظاهر گشت که رفع یدین در نماز  
بدست است و مستحب بلکه منسوخ است فعل آن اکنون آثار صحابه در باب نسخ رفع یدین باید  
شنیده روایت کرد طحطاوی و بیهقی و ابو بکر بن ابی شیبہ از حسن بن عیاش بسند صحیح عن الامام محمد  
قال **رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَفَعَ يَدَيْهِ فِي اَوَّلِ تَكْبِيرَةٍ ثُمَّ لَا يَرَفَعُ** چنانچه شیخ ابن الهمام و طحطاوی  
قاری آورده یعنی گفت اسود را که دیدم حضرت عمر را که برداشتی هر دو دست خود را در تکیه اول پست  
در همه نماز عاده آن نکردی امتی و نیز روایت است از عاصم بن کلب که وی از پدر خود کلب روایت  
میکند **أَنَّ عَلِيَّ بْنَ كَانٍ رَفَعَ يَدَيْهِ إِذَا افْتَتَحَ الصَّلَاةَ ثُمَّ لَا يَرَفَعُ** رواه الامام محمد  
و ابو بکر بن ابی شیبہ و الطحاوی بالسند الصحیح یعنی حضرت علی را از تکیه تحریر و در کل آن

رفع یدین نمیکرد و گفت طحاوی که جائز نیست اینکه خلاف کند حضرت علی کرم الله وجهه از آن حضرت  
عبد السلام مگر بسبب علم بر نسخ آن داشت چنانکه علامه عینی در شرح هدایه آورده و زبلی در شرح  
کنز گفته قال ابن مسعود صلیت خلف النبي صلعم وأبى بكر وعمر وعثمان فلو لم يرفعوا أيديهم  
إلا عند افتتاح الصلاة انتهى و نیز روایت کرده ابو حنیفه از حماد و او از ابراهیم و او از اسود  
أن عبد الله بن مسعود إذا كان يرفع يديه في أول تكبيرة في رفع يديه إلى شيء من  
ذلك مما ذكرنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من حديث بيات صحت رسيد  
یعنی عبد الله بن مسعود در تکبیر تحریر رفع یدین کردی پس ترا عاده اش در چیزی از نماز نمیکرد  
و نقل این را از آن حضرت علیه السلام میکرد و معنی این را هیچکس آن عبد الله که یکر  
یدیه في شيء من الصلوة إلا في افتتاح الصلوة والطحاء بالسند الجيد  
و نیز روایت کرد امام محمد رح از عبد العزيز بن حکیم قال رأيت ابن عمر يرفع يديه حذاه أدنيه  
في أول تكبيرة افتتاح الصلوة و لم يرفع يديه فيما سوى ذلك يعني ویدم عبد الله بن  
عمر را که ماسوی تکبیر تحریر در هیچ چیز رفع یدین نمیکرد و این آن ابن عمر است که احادیث رفع  
یدین از وی منقول گشته پس در این حدیث از فعل وی نیز معلوم شد که آن احادیث همه منسوخند  
و نیز ابو بکر بن ابی شیبہ طحاوی از مجاهدی آرند قال ما رأيت ابن عمر يرفع يديه إلا في  
أول ما يفتتح الصلوة و این حدیث صحیح است چنانچه علامه عینی در شرح بخاری آورده  
و قال الزبلي روى عن مجاهد قال حدثت ابن عمر عشرين عاماً رأيت يرفع يديه  
في شيء من صلواته إلا في التكبيرة الأولى يعني امام زبلی میفرماید که مرویست از مجاهد که تا  
ده سال خدمت عبد الله بن عمر کردم پس درین مدت گاهی او را ندیدم که رفع یدین  
در نماز خود در چیزی کردی مگر در تکبیر تحریر و معنی ابن عباس أن العشرة المبكرة  
ما كانوا يرفعون أيديهم إلا في افتتاح الصلوة ذكره في النهاية والكتاب  
یعنی از ابن عباس مرویست که عشره مبشره رفع یدین نمیکردند مگر در ابتدای نماز اتقی و در  
است فقد صح عن مجاهد أنه قال سمعت ابن عمر عشرين عاماً رأيت يرفع يديه إلا  
في تكبيرة الافتتاح فذكر في العلل دليل على أن نسخها يعني گفت مجاهد که ده سال در صحبت



و مجلس این عمر بود پس ندیدم اورا که رفع یدین در نماز کردی مگر در کسب اقتراح پس گذشتن وی  
 علی رفع یدین را دلیل است بر منسوخ گشتن آن انتهى و فی النهاية عن عبد الله بن الزکریا  
 رأى رجلا يصلي في المسجد الحرام ويرفع يديه عند الركوع وعند دفع الرأس منه  
 فقال لا تفعل الا كشيء قد تركه رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ما فعله انتهى یعنی  
 رفع یدین در نماز چنین فعلی است که آنحضرت بعد از رکون از آن گذشته و نیز طحاوی از عمر بن مره روایت کرده  
 قال دخلت مسجد حنظل موت فاذا علقمة بن وائل يحمل عتقاً بيني وبين رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم كان يرفع يديه عند الركوع وبعد ذلك كان يرفع يديه  
 فنصب فقال لا هو وكونه ابن مسعود ولا اصحابه يعني و هو من جوفوت و را دلمس  
 علقمة بن وائل بن حجاز بر خود حدیث بیان میکرد که آن حضرت علیه اسلام قبل از رکوع و نیز بعد  
 از رکوع رفع یدین کردند پس ذکر این حدیث پیش ابراهیم غنی کردم پس نصب برآمد و گفت که  
 رفع یدین آنحضرت علیه اسلام را وائل بن حجر دید و ندید آن را عبد الله بن مسعود و نه یاران  
 انتهى و نیز ابو حنیفه در مسند از حماد و او از ابراهیم غنی آورده آنکه قال فی وائل بن حجر  
 انه اعزاني كما يصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم صلوة ادى قبلها قطه هو اقم  
 من عبدا الله واحصاه حفظ و كما يحفظوا يعني دفع اليدين عن الركوع و ابن مسعود  
 اصح الاسانيد يعني هر آنکه گفت ابراهیم در حق وائل بن حجر که وی به دعوت یعنی روایتی  
 می پذیرد که بیشتر ازین گاهی با آن حضرت علیه اسلام نمازی بخواند و پس وائل عالم تر است از  
 حمدا الله بن مسعود و یاران و سکه او رفع یدین را در وقت رکوع از آن حضرت علیه اسلام  
 یاد داشت و یادداشت ایشان بر آن را انتهى و نیز امام محمد دروطای خود از یقوب بن ابراهیم  
 يعني امام ابی يوسف و او از حميد بن عبد الرحمن می آرد که وی روایت کرده است  
 علي بن ابي نجر قال علمت شيئا علقمة بن وائل النخعي عن ابيه انه صلى مع النبي صلى الله  
 عليه وسلم ثم ارفع يديه اذا ركع واذا رقع قال ابراهيم ما ادرى قطه كذا  
 النبي صلى الله عليه وسلم لا ذلك اليوم تحفظ هذا امينة و كما يحفظ ابن مسعود و كذا  
 ما سمعته من احمد بن حنبل انما كانوا يرفعون ايديهم في بدو الصلوة حين يكسبون





قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ قَالَ مَا رَأَيْتُ فِقْهًا قَطُّ يَقْضِي بَعْضَ  
 يَكُونُ فِي عِلْمِهِ الْفِكْرُ الْكَلْبِيُّ إِلَّا الْكَلْبِيُّ يَعْنِي أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَيَّاشٍ كُفْتُ كَمَا مَجَّحِي فَقِيرٌ رَأَيْتُ مَكَامِي يَكُونُ دِينُ  
 مَجَّحِي كُفْتُ يَدِينُ كَرْدٌ وَبَاشِدَ مَوْرَامِي تَكْبِيرُ أَوَّلِ انْتَهَى پَسَ اِيْن رَوَايَتُ بَالْتَصْرُوحِ دَلَالَتُ مَكْنَهُ بَرَاثَاتُ اِجْمَاعِ  
 تَابِعِينَ مَجْتَهِدِينَ وَرَعْدَمُ رَفْعُ يَدِينِ پَسَ وَفَقِيكَ اَزْ اَحَادِيْثُ اَتَخَضَّرْتُ صَلَاحُ بَالْتَصْرُوحِ دَلَالَتُ بَرَعْدَمُ رَفْعِ  
 يَدِينِ وَرَمَزَا مَوْرَامِي تَكْبِيرُ سَرِيَّةً بَرَاثَاتُ كُفْتُ وَتَجْمِيْنِ اَزْ اَمَّا رُصْحَانَةُ وَتَجْمِيْنِ اَزْ اِجْمَاعِ تَابِعِينَ مَجَّحِي  
 بَالْتَفْصِيْلُ يَكُ يَكُ شَمْرُ دُكْتُ لَهَذَا قَالُ كُشْتُ بَرَزَكُ رَفْعُ يَدِينِ وَرَمَزَا بِسَيَّارِي اَزْ عِلْمَايِ فُخُولِ وَفُخُولِ  
 فُرُوعِ وَاصُولِ كُفْتُ اَنَّمَا اَمَّ عَظْمُ وَاَمَامُ اَبُو يُوْسُفَ وَاَمَامُ مُحَمَّدٌ وَاَمَامُ مَالِكٌ وَاسْوَايِ اِيْشَانِ اَنْدَرُ مَحْمُودِ  
 تَعَالَى جَنَابُ عَلَامَةِ بَدْرِ الدِّينِ عِنَنِي وَرَعْدَمَةُ الْقَارِي شَرِيحُ نَخَارِي مِي اَرْدُو عِنْدَ اَنِّي حَيْفَقَةُ وَاصْحَابُ  
 كَابِرُوحِ يَكُ يَكُ اَنِّي اَلْكَلْبِيُّ الْكَلْبِيُّ وَبِهِ قَالَ اَبُو اِهْلِيْمُ النُّخَعِيُّ وَسُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ وَعَامَرُ الشَّعْبِيُّ  
 وَابُو اَسْحَقَ الشَّيْبَانِيُّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ اَلْكَلْبِيِّ وَعَلْفَةُ بْنُ قَيْسٍ اَسْوَدُ بْنُ زَيْدٍ وَكَاسِمُ بْنُ كَلْبٍ  
 وَابُو الْغَيْثَةِ وَحُثَيْمَةُ وَوَكِيْعٌ وَمَالِكُ بْنُ رُوَايَةِ وَهُوَ اَلْمَشْهُورُ بِرُفْعِ يَدِيْنِ وَهُوَ اَلْمَعْمُوْلُ عِنْدَ اصْحَابِ  
 اَنْتَهَى كَلَامُهُ يَعْنِي زَوِيكُ اَمَّ عَظْمُ وَاِيْرَانُ وَيْ بَرَزَا رَدْ نَا زِي دَسْتُ خُودُ رَا كَرْدُ تَكْبِيرُ اَوَّلِ وَبَايْنِ قَالُ كُشْتُ  
 اَبُو يَحْيَى نَخَعِي اِلَى قَوْلِهِ وَاَمَامُ مَالِكُ دِيكُ رَوَايَتُ دَايْنِ اَسْتُ مَشْهُورُ اَزْ زَنْدَبِي وَيْ دِهْمَنِ اَسْتُ مَعْمُوْلُ اصْحَابِ  
 وَيْ رَضِيَ اَللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ اَجْمَعِينَ وَاَمَامُ نَوَوِيْ دَرْ شَرِيْحِ مُسْلِمٍ كُفْتُ وَهُوَ اَشْهُرُ اَزْ اَيَّاكَ عِنْدَ  
 مَالِكِ اَنْتَهَى وَخَوَارِزْمِيْ وَرَسَنْدُ خُوْمِيْ اَرْدُو اَلدَّلِيْلُ عَلَيَّ هَلَا اَنْ حَدِيْثُ دَفْعِ الْيَدَيْنِ حَدِيْثُ  
 دُوَاثُهُ مَدْرِيُوْنُ وَمَالِكُ بْنُ اَنَسٍ اَلْمَدِيْنِيُّ كُفْتُ يَا خُذْ بِهِ وَكُفْتُ يَكْسَلُ وَاَنَّهُ اَعْلَمُ بِرُوَايَةِ  
 اَهْلِيْ بَلَدِهِ مِنْ عِلْمِيْ اَنْتَهَى اَخْتِصَارُ اِيْنِكَ حَالُ حَدِيْثِ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ عُمَرَ دَرْ بَابِ رَفْعِ يَدِينِ اِيْنِكَ رَاوِيَا  
 اَنْ مَدَنِيْ اَنْدَرُ اَمَامُ مَالِكُ بَاوُجُوْدُ مَدَنِيْ بُوْدُوْنِ وَيْ عَمَلُ بَرَا نَكْرُ وَحَالًا نَكْرُ مِي اَزْ اَكْبَرُ مَحْدُوْنِ مَدِيْنَةِ  
 پَسَ اِيْنِ عَمَلُ اَزْدِيْ وَاَلْ اَسْتُ بَرَنَسُ رَفْعُ يَدِينِ مَزِيْدُ بَرِيْنِ اِيْنِكَ خُوْدُ ضَلَّ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ عُمَرَ مُعَارِضُ اِيْنِ  
 رَوَايَتُ اَسْتُ جَنَابُ كُشْتُ وَحَالُ وَاَكْلُ بْنُ حَجْرٍ اِيْنِكَ وَيْ مَسَاوِ اَزْ كِبَارِ اَتَخَضَّرْتُ حَلِيَةَ السَّلَامِ رَا نَدِيْ  
 جَنَابُ اَزْ اَحَدِيْثُ اَبُو اَدُوْدُ مَعْلُوْمُ وَفُهْمُ مِي كَرْدُ پَسَ حَدِيْثُ وَيْ رَابِقًا بَلَدُ حَدِيْثِ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ  
 اِصْتِبَارِيْ نَمَا شَدُ كُفْتُ عَبْدُ اَللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ فُقِيْرٌ وَمَجْتَهِدٌ طَاوَزُ مَحَبَّتِ بَابُ رَكْتُ اَزْ اَبْدَا اَنْتَهَا بُوْدُوْسِ

چنانچه در باب اول از علای فحول

در باب اول از علای فحول

در باب اول از علای فحول

در باب اول از علای فحول

اَعْلَى عَلَى شَرِّ عَمَلٍ تَلِيْدِيْنِ فِي الصَّلَاةِ ۱۲ صَلَاةً وَارَبْعِيْنَ جَمْعِيْ حَدِيْثِيْ كَلْبِيْ اِيْنِ اَسْتُ جَنَابُ اَنْتَهَا اِيْنِ اَسْتُ مَشْهُورُ اَزْ زَنْدَبِي وَيْ دِهْمَنِ اَسْتُ مَعْمُوْلُ اصْحَابِ

کیفیات احکام نمازهای آنحضرت علیه السلام از اول تا آخر از نسخ و منسوخ و غیره که وی را معلوم  
 باشند و بگرایان میشو و فاضل و اول بین حجره را که یکبار مشرف بملازم صحبت گشتند ع گرفت و مراب  
 انگنی زنیقی و اما حدیث مالک بن حویرث که برقع بدین دلالت میکند مجروح است از جهت  
 بن عاصم و خالد بن ولید قابل احتجاج و استدلال نیست و اما حدیث ابی حمید ساعدی اگر چه بعضی  
 گفته که صحیح است مگر امام طحاوی آن را مدلل مجروح کرده و حال آنکه جرح مدلل مقدم است بر تصحیح  
 پس اعتبارش نیز نماند و باقی مانده احادیث رفع یدین همه ضعیف اند چنانکه حال آن بود اتفاق  
 اسمی بدجال مخفی نیست فافهم والله علم و ما علیکم الا البلاغ الیهین و صحت اسانید احادیث  
 عدم رفع یدین بر شریک رسیده که گردن فکرها عنان زمانه ما را هم و دستهم می شکند و مجال گفتن و رفت  
 و لم دون ایشان را نمی دهد چنانچه از منقول امام او زاعی یا امام عظم رحما الله تعالی که در مکمله  
 در احاطه این در باب رفع یدین با هم اتفاق افتاده بود صحت ظاهر است و تفصیلش در سند امام  
 بروایت فاضل و در رساله ملا علی قاری در جواب امام بحرین و انصاف شاه ولی الله الهوی و  
 کفایه شرح هادی و عقود الجواهر و فتح القدر و دیگر کتب می آرد و آن اینکه دوی الحارثی در  
 مسنده قال حدثنا محمد بن ابراهیم بن زیاد بن اریحی حدثنا سکیان بن شاذک و شاذک بن  
 سقیان بن عیینة یقول لسمع أبو حنیفة و الا و زاعی فی حاکم الحکامین بکة فقال الا و زاعی  
 الا بک حنیفة ما بالکم لا ترفعون ایدیکم فی الصلوة عند الركوع و عند الرفع منه فقال ابو حنیفة  
 لا جلی انک لم یصح عن رسول الله صلعم فی ذلک شی فقال کیف لم یصح و قد حدثنی الزهري  
 عن سالم عن ابي ایوب عن ابن عمر عن رسول الله صلعم انه کان یرفع یدیه إذا افتتح الصلوة  
 و عند الركوع و عند الرفع من فقال له أبو حنیفة حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة  
 و الا مسود عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلعم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتح الصلوة  
 و لا یعود شی من شی فقال الا و زاعی حدثت عن الزهري عن سالم عن ابي و تقول حدثنا

سالم عن ابراهیم بن مسعود عن رسول الله صلعم انه کان لا یرفع یدیه الا عند افتتح الصلوة  
 و لا یعود شی من شی فقال الا و زاعی حدثت عن الزهري عن سالم عن ابي و تقول حدثنا  
 ابرع من دان المطلق لا و زاعی الی الامام الصمدی رحمه الله و الله انما اوردوا اخبارهم فی جمیع ما یبلغ ایه حنیفة و اصحابه خرج من مد  
 ای الامام  
 الاضافات و دخل فی باب الاعتناء و کذا فی رساله الملا علی القاری ۱۲ مندرج

جوابات از علماء طریقت رفیع بن علی

مباحث عامه از علم و ادب



حَتَّى كَانَتْ لَهَا بِنْتُ عُمَرَ حُبَّةٌ وَكَانَ اِبْرَاهِيْمُ اَتَقَهُ مِنْ سَالِمٍ وَعَلَقَمَةُ لَيْسَ يَدْرِي اَبْنُ عُمَرَ فِي الْفَقْهِ  
 وَانْ كَانَتْ لَهَا بِنْتُ عُمَرَ حُبَّةٌ وَكَانَ اِبْرَاهِيْمُ اَتَقَهُ مِنْ سَالِمٍ وَعَلَقَمَةُ لَيْسَ يَدْرِي اَبْنُ عُمَرَ فِي الْفَقْهِ  
 لِي الْفَقْهَ وَحَقَّ الصُّحْبَةُ مِنْ صَغِيرَةٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَلَّكَ لَهَا وَارْعَى تَقَى  
 یعنی حارثی در سند خود روایت میکند که حدیث کرد ما را احمد بن ابراهیم بن زیاد رازی و ایشان را  
 حدیث کرد سلیمان بن شاذان کوفی که شنیدم از سفیان بن عیینة که میفرمود که جمع شدند امام ابو حنیفه  
 و امام اوزاعی که یکی از اکابر مجتهدین و از طبقه تابعین در ملک شام بودند که مکرر در ارض طین پس  
 گفت امام اوزاعی مرا ابو حنیفه را که چیست حال شما که در نماز وقت رکوع و قعود رفع یدین میکنند ابو حنیفه  
 جواب داد از جهت آنکه درین باب از آنحضرت علیه الصلوة والسلام چیزی صحیح نگاشت یعنی بصفی که در باب  
 کند عمل رفع یدین را و او را معارض قولی درین باب از وی نباشد و اطلاق ابو حنیفه را برای الزام خصم بود  
 پس با آنچه میگویند که این قول ابو حنیفه درست نباشد چه در بخاری احادیث رفع یدین موجود اند سر  
 اعتساف و بعد از انصاف است کما قال القادی اوزاعی گفت چگونه صحیح نگشته و حال آنکه هرگز  
 حدیث کرد ما را از نهی و او را سالم پیروی که عبد الله بن عمر است از آنحضرت علیه السلام که هرگز  
 آنحضرت علیه السلام رفع یدین کردند و در وقت یکبار اول و وقت رکوع و قعود پس جواب داد ابو حنیفه  
 که حدیث کرد ما را احمد و او را ابراهیم و او را علقمة و او را عثمان هر دو از عبد الله بن مسعود روایت  
 کردند که گفت او که بر آنست آنحضرت علیه السلام رفع یدین نکرد و ندی مگر در شروع نماز یعنی برای تکبیر تحریم  
 بستر عاده چیزی از رفع یدین نیکو ندید و در هر نماز پس گفت امام اوزاعی من حدیث میکنم ترا از نهی  
 که استاذ من است و وی از سالم و وی از پدر خود که عبد الله بن عمر است و تو میگوئی که حدیث  
 کرد ما را احمد و او را ابراهیم و او را علقمة و او را عثمان از عبد الله بن مسعود روایت میکنند  
 پس جواب داد امام عظمی که ما را از نهی حقیر تر بود یعنی استاذ من از استاذ تو در علوم دین  
 افضل تر بود و ابراهیم استاذ الاستاذ من از سالم که استاذ الاستاذ است افقه بود و علقمة در  
 نقابت از عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما کم نبود اگر چه این عمر صحابی است و ما را افضل است  
 و ما را مسود را فضیلت بزرگ است و عبد الله بن مسعود است یعنی او را چه درست که اولان است

مراورست فضیلت بسیار و رفقه و در حق صحبت از زمان طفولیت نزدیک نبی صلعم و بعد از آن حضرت  
 پس خاموش ماند و از اعی در جواب و غالب گفت بروی امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنهما  
 فائده محمدی در ذکر بعضی فضائل و مناقب امام امام بنی سبیت قریه و مقام رضی عنهما مالک العلماء  
 بیت واجب آمد چونکه آمد نام او و شرح کردن شمه زانعام او و باید دانست که باین بحث  
 شریف را در چهار ده سلسله درج میسازیم سلسله اول در نقابت امام امام کاشف البیض جاب  
 علوم شریفه حاوی فنون بینه صاحب و صاف لطیفه حضرت امام ابوحنیفه کوفی بغدادی  
 رضی الله تعالی عنه و سلمه من مضرات ایادی البیوادی از جهت ارتباط با قبله معاشران گروه  
 زلف یار باز کنید شبیه خوش است بدین قصه اش دراز کنید و در درختی آرد کالو الکفیت  
 سوره عبد الله بن مسعود و سقا علیه و حصه که ابراهیم النخعی و داسه که و طحنا  
 ابوحنیفه و حجه ابو یوسف و حجه محمد فصار الناکرین یا کون من خیر و قد نظم  
 بعضهم و قال یسخر فقه را عبد الله بن مسعود داشت و اب و او را علیه ویر و دان را باز هم رضی  
 و حرم کولی نو و آن را با او آورد نمود آن را امام عظیم و حمیر ساخت آن را امام ابو یوسف و آن بخت آن  
 امام محمد شیبانی رضی الله تعالی عنهم پس مابقی مردم بخور نماز مان محمد و بعضی این مضمون را نظم آورد و گوید

قطعاً الفقه شرع ابن مسعود و علقته	حصاة شمس ابراهیم و داس
لعمان طاحنه یعقوب حاجه	محمد خایز و کمال الناکر

و لهذا عبد الله التستری میفرماید که کان فی امة موسی و عیسی مثل انی حقیقه که کما کهودا  
 و لما تنصروا یعنی اگر راست موسی و عیسی علی نبینا و علیها الصلو و السلام کسی غیر محمد را از انفع  
 قائم بالصدق عارف بالحق مثل امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی بودی هر گاه ایشان نبود و نصاری  
 و لذا که مستقیم گاه نشندی و فرمود امام شافعی رحمه الله ما حشرت فقیها الا کاتب محمد بن  
 الحنفی یعنی محمد اکمن باین مرتبه نقابت رسیدیم که کتبهای محمد بن شیبانی رح و امام محمد بن  
 با دار امام شافعی رح نکاح کرده بود و بدان سبب امام محمد مر امام شافعی رح کتابها و اموال خود سپرد  
 بود و امام شافعی رح یکی از شاگردان امام محمد است و حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیاد بلوی در  
 کتاب احقه القلوب تحریر فرموده که حضرت خواج سید العابدین زبده العارفین فرید الحق و الشریع

در کتابها و امام باقر علی

در کتابها و امام باقر علی

در کتابها و امام باقر علی

در کتابها و امام باقر علی



شکر بخیر رحمة الله علیه تاریخ ۱۱-۱۲ ذی الحجه سنه ۵۵۰ هجری قمری که هر چهار مذهب بر حق اند لیکن با یقین باید دانست  
که مذهب امام اعظم از همه فاضلتر است و از ائمه دیگر بسود و می اند و امام ابو حنیفه رحه افضل التقیین است  
و الحمد لله که ما در مذهب وی رحمة الله ایم و من لائق آن یستم که نام پاک امام اعظم بر زبان آید و لیکن در پیش  
شاکر امام معصوم که امام محمد شیبانی است افتخار بود هرگاه که وی گلبه سوار شده بجای میرفت  
پس امام شافعی هر بار کابش پایا ده میرفت از اینجا معلوم میشود که در میان این هر دو مذهب چه قدر فرق است  
اتقی لخصا و در حدائق الحنفیه از مفتاح السعادت می آید که امام شافعی بعد از تحصیل علم ضروری بمجرب و دست  
نمودن بموش در خرید و فروخت مشغول گشت مگر امام شعبی کوفی نه چونکه در وی یقظه و تقصیر پس  
وی را بطرف تحصیل کمال علم برتری نمود پس وی نیز کار خرید و فروخت را گذاشته در علم مشغول شد تا آنکه  
در علم کلام شارح الزمان گردیده روزی در دوش آمد که اصحابش و تابعینش چنین نمودند بلکه ایشان از این چنین  
علوم ما فت کرده اند و بغیر از علم شریعت و فقه ایشان در علم دیگر غرض ننموده اند پس وی نیز بعلم حدیث و  
فقه مشغول گشت چنانچه از چهار هزار مشایخ از تابعین و کبار تبع تابعین علم فقه و حدیث را اخذ نمود و فقه  
عبد الحق محدث دهلوی آید رساله تحصیل الترف فی معرفه الفقه و التصوف آورده و نیز عروس العارفین  
علی بن عثمان الجلالی المعروف به جوبیری در کشف المحجوب آورده کیحیی بن معاذ زاری گفت که رسول علیه السلام  
را در خواب دیدم و گفتم یا رسول الله اگر با طلب نمایم نموده خنده علی ای صبیحه و حضرت شاه ولی الله  
محدث دهلوی در رساله فیوض المحمیین نوشته که آن حضرت صلعم مرا معلوم کنانید که در مذهب حنفی  
چنین طریق پسندیده است که از مذهب دیگر بآن سنت معروفه که در زمانه بخاری و اصحاب بی جمع و بخت  
شده اند موافق تر است و در فتح المبیین از غیرات الحسان بن جبر می آورده که از ابو معانی فضل بن خالد  
روایت است که من آنحضرت صلعم را در خواب دیدم پس عرض نمودم که یا رسول الله نسبت بعلم ابی حنیفه شمس  
چریفه نماید ایشان فرمودند که این آن علم است که مردم را احصای آن می افتد و از  
سید بن عبد الرحمن بصری روایت است که وی در که در میان رکن و مقام ابراهیم قبل از مجرب بخت  
پس دید در مقام حضرت رسالت پناه صلعم را پس عرض کرد یا رسول الله چه میفرماید و حق اینکه در کوفه لعنان  
بن ثابت بود که من علم وی را اخذ کنم پس فرمودند آنحضرت علیه السلام اخذ کن علم وی را و عمل کن بر علم او  
که وی مرد صالح است و بپسندیده از این حدیث رسول الله صلعم را در خواب دید و عرض کرد که یا رسول الله مرا

این حدیث را در کتب معتبره از کتب معتبره

از حال مذاهب مطلع فرماید فرمودند که مذاهب سنی اند پس در اولین آنکه مذاهب امام ابوحنیفه را بوجه تسک  
 رای خارج خوانند که پس شروع فرمودند آنجناب و فرمود که ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل فرموده که مالک  
 چهارم است انتی میگویم که منکرین مذاهب را بجهت رای چون و چرا نامزد و لایسما در حقیقت علم و مذاهب  
 حنفیه یعنی آری اگر این روایات را خواب و خیال تصور نمایند مگر از رویای صالحه انکار و رد و نوجب  
 انکار خبر نبوت گرد که در حدیث شریف وارد است که روای صالحه یک حدیث نبوت است و نیز حکایت  
 ذبیح الله از روای صالحه است چنانچه در قرآن شریف موجود است و نیز در احادیث است که شیطان را  
 طاقت آن نیست که مشکل بشکل محمد رسول الله صلعم شود و یکسے خود را عرض نماید پس بناچار از روی انصاف  
 به تسلیم حقیقت علم ابوحنیفه مضطرب گردند و بعد از امیر وی را بهت ندان است و مراد کعبه در بیت  
 بر چنین است و چو سوی کعبه باید شد به تعیین و خطا باشد که آری رخ سوی چین و این خلکان شافعی  
 در تاریخ خود و مولوی عبدالحی صاحب در مقدمه هدای می آرند که بحسب بن معین که صاحب جرح و تعدیل و  
 مروی عنه صحاح سته است میگویند که نزدیک بن قراوت قراوت حمزه است و فقه نفع امام اعظم و برین فخر  
 مردم را انتی پیش در زمانه ای که نزدیک زمانه آن حضرت علیه السلام بود و نیز در طبقه خبر القرون  
 داخل چنانچه در تقریب گفته که بحسب بن معین مروی عنه صحاح سته در سنده و صدوسی و سه مرده و  
 عمرش از هفتاد و سال چند سال ترقی کرده بود و انتی عمل در آمد مردم بفقہ امام اعظم بود و با وجودی که وی رحمه الله  
 زمانه امام مالک و امام شافعی و امام احمد و سفیان ثوری و داود زاعمی رحمهم الله تعالی همه را دیده بود و میگوید  
 القراء و عندی قراة حمزة و الفقه فقه الی مصنفه و علی هذا لا شک الناس قطعه

مَذْهَبُ الثَّوْمَانِ خَيْرُ الْمَذَاهِبِ	كَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ خَيْرُ الْكَوَاكِبِ
تَفَقُّهُ فِي خَيْرِ الْقُرُونِ مَعَ الثَّقَنِ	وَسَعَدَ هَبُهُ لَا شَكَّ خَيْرُ الْمَذَاهِبِ

یعنی مذاهب امام هشتون مذاهب است مانند ماه روشن که بهترین کواکب است چرا که نقایص کرد و امامها تقوی  
 و خیر القرون پس مذاهب وی با ریب بهترین مذاهب است و شیوخ فقه امام اعظم و بدان از منتهی متبرکه که  
 از کتب دیگر نیز ثابت می شود چنانچه بعضی از محدثین چون که کثرت شغل مردم بفقہ امام اعظم و مخفی میسر  
 بن احقاق رحمهم الله تعالی یا تشدید برای فریب عوام احادیث فضائل قرآن از جانب خود وضع نموده و  
 تا که مردم از فضائل قرآن واقف گشته رجوع از ان بطرف قرآن شریف نمایند چنانکه در شرح الشرح

در تقریب امام صاحب است و در

در تقریب امام صاحب است و در



نخبة الفکر است و وی الحاکم المستند به الله فی کل شیء و فی کتب التوحید بن ابی مریم و در وی من آتت  
 لک عن عکرمه عن ابن عباس و فضائل القرآن سورة سورة و کتب عنده احکام عکرمه هذا  
 فقال انی رأیت الناس قد اعرضوا عن القرآن و اشتغلوا ببقیه ارجع و معانی بن اخی  
 قوضت هذه حسیة انتهى ای قوا با و همچنین است در رساله اصول سید شریف و خاتمه  
 مجمع البهار و دیگر کتب و ابو عصمه مذکور معصم امام مالک بود چرا که ایشان هر دو را در قریب از طبقه  
 نوشته و در سببیک صد و مفاد و سه انتقال کرده و امام نووی در تہذیب لاسالفة که و کتب لغوی  
 استاد امام شافعی گفته که با فقیه ترا ابو حنیفہ کسی نرسیدم و نه یکس که نماز را بطور عمدہ از وی شنیدم و او نماید  
 و از نضر بن شعیب می آید که مردم از فقه مالک پیغمبر بودند تا آنکه بشیاء و آگاه ساخت ایشان را ابو حنیفہ  
 بخیزی که ذهن او بآن چیز رسید و مخلص کرد او را و بیان نمود ایشان را و از جعفر بن ربیع می آید که در کتب رجال  
 نزدیک ابو حنیفہ بودم کسی را خاموش ترا از وی ندیدم نه با عی این دو چون اگر بکشتن و جان و در  
 هرین موصلی کردن نهان و اگر منفعتی ندیده بودی از زبان و محبوس نمیکرد و زندان دهان و  
 مگر در وقت سوال مسئله فقهیه که در آن حالت مثل دریا جاری گشتی و در نسخ المبین اخبارت بحال  
 می آید که معمر گفت که کسی را ندیدم که در فقه مالک تر کلام میکند و یا عمدہ تر شرح حدیث میکند  
 از ابو حنیفہ و گفت امام حافظ نقادی بن معین که ضحاک چاکر کس اند ابو حنیفہ و سفیان و مالک و اورا  
 رحمہم الله تعالی و فقه ابو حنیفہ است و برین یافتیم مردم را و علی بن ابراهیم گفت که ابو حنیفہ از اہل  
 سلسله خود زیاده عالم است و شیخ محدث دہلوی در رساله مذکور از خلف بن ایوب آورده و همچنین است  
 در نسخ المبین که علم از جانب الله تعالی مجر علیہ السلام رسید پسترا از حضرت علیہ السلام بطرف اصحاب  
 رضی الله عنہم پسترا از ایشان بطرف تابعین پسترا از ایشان بطرف امام عظم دیار ان وی رحمہم الله یک یک خواہ  
 برین شاد گردد و کسی که خواہد برین بنصب آید با وجود لب جان بخش قوای آب حیات و جہنم آید سخن  
 از چشمہ حیوان گفتن و از اینجا است که شیخ نو علی سینا منقول است که میگفت که نزدیک امام ابو حنیفہ  
 و تلامینہ وی رحمہم الله آنقدر علم است که غایت آن را حق تعالی می شناسد مگر من این قدر میدانم که اگر کسی  
 از ایشان بطرف علم معقول متوجہ گشتی و فقه را از دقائق معقولات برای آنکه گشتی و لهذا خطب شافعی  
 در کتاب خود از محمد بن سعد کاتب روایت کرده که وی گفت که شنیدم از عبد الله بن داؤد که وی میگفتی

کتاب التوحید بن ابی مریم

در کتب سلسله اول

مجمع البهار

در کتب سلسله اول

که با اهل اسلام واجب است که در نماز خویش برای ابوحنیفه از حق تعالی دعا می فرمایند چندی رحمه الله  
 برای ایشان علم حدیث و علم فقه را بحفاظت آورد **د** ای پیش از آنکه در قلم آید نهای تو و حب  
 بر اهل مشرق و مغرب دعا تو ای در بقای عمر تو نفع جهانیان و باقی مباد آنکه نخواهد بقای تو  
 بخت نیست در همه عالم اتفاق و الا کسی که روی بتابد زاری تو و ازین بی است که نوری در همه  
 از امام ابی بصیر روایت آورده که من برای ابوحنیفه بیشتر از والدین خود دعا می نمودم و تحقیق من از وی شنیدم  
 که می فرمود که من برای حاد یعنی ساذ خو به والدین خود دعا می نمودم و در فتح المبین از ابن حجر آورده که بعضی از  
 گفته شد چه باعث است که تو خاص در وقت ذکر امام صاحب مرحوی میکنی و منقبت دیگران نمیکنی فرمود بسبب  
 آنکه چنانکه مرتبه وی است دیگران را نیست در آن که نفع یافت مردم از علم وی پس در وقت ذکر او خاص تعریف  
 و توصیف وی میکنم تا مردم برای وی در دعا گوئی او رغبت کنند و ازین بی است آنچه امام شافعی در  
 میزان کبری می آورد **ع** قلنا انما نحب علی بن الحنفیة ان یسجد لله تعالی علی ایحاجه ما یلزم الامام الحنفیة  
 رضی الله تعالی عنه و در رساله فضائل امام از اعلام الاخبار آورده که قاری عاصم در علم و قوت استاد  
 امام عظم بود و قتی که فضل و کمال امام ترقی یافت برای استفاده پیش امام حاضر شتی گفتی یا ابا حنیفة  
 جئتک صغیراً و جئتک کبیراً یعنی ای اباحنفی آمدی تو نزد یک سواد غفل می آیم باز تو در پیری آمدی  
 شیخ همه درین رساله موصوفه و این حجر که شافعی و غیره در کتب خود از عبد الله بن مبارک می آید لیکن  
 احکامی آن یقیناً می باشد که من آن حنیفة را که کان اما تفتیاً یقیناً و رعا عالماً فقیهاً کشف اللمع  
 کشف اللمع کشفه احدی درین محل قول سعدی **ه** ندانم کلامی سخن گویت که بالاتری از سخن  
 گویت و چه انب معلوم میشود و امام نووی شافعی شایع مسلم در تہذیب الاسما آورده که عبد الله بن  
 مبارک میگفت که بیدیدم شعرین کدام را در حلقه علم ابی حنیفة که در بروی ابوحنیفه نشسته از وی می پرسید  
 و استفاده از وی حاصل میکردی و گفته که گاهی کسی را ندیدم که در علم فقه نیک تر از علم از ابوحنیفه نگردد  
 باشد و سخن عبد الله بن مبارک قال ما لیت احداً فی الفقه یقیناً یقیناً ابی حنیفة و انتمی **ه**

و این حدیث و دعا را اهل اسلام بدانند

این برای ائمه ابوحنیفه است

افعال سوره که امام ابوحنیفه

لا انا اعلم ذو علم یعلی	قول الفقه اولی یا علی	قلنا یطیب یتوکل ولا یستعجل
و کو طیر یطیر و لا یکتب باز	یعنی و قتی که فکر کند صاحب علم با علم پس علم فقه بهتر است برای فکر کردن	

چرا که خوشبها بسیار اند که خوشبو میدهند ولیکن مثل مشک و بسیار مرغان اند که می بر منگردد مانند باز



بیت در بعضی از کتاب نام

در بعضی از کتاب نام

در بعضی از کتاب نام

در بعضی از کتاب نام

در بعضی از کتاب نام

در بعضی از کتاب نام

در بعضی از کتاب نام

و در فتح المبین می آرد که گفت حافظ عبد العزیز از ابو رواد که گفت او هر که دوست میدارم از امام ابو حنیفه پس وی سنی است و هر که با وی بغض دارد پس وی بدعتی است و بروای حنین است که در میان ما و در میان مردم دیگر امام ابو حنیفه اندر همه ائمه پس کسیکه او را دوست دارد و از اهل سنت است و کسیکه بغض دارد و منوم نایم که وی از اهل بدعت است و در مدار الحق از مسخرین که ام که معصرا نام که مروی عنه صحاح است است می آرد که او را میفرمود کسیکه در میان خود و میان خلقی که ابو حنیفه کوفی گرداند امید یارم که آن شخص خوف نه بیند که قال فی حقّه

**حَسْبُكَ مِنَ الْخَيْرَاتِ مَا أَكَلْتَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ**

و رضی از حاکم + دین النبی محمد بن حنبل خیر الوری + شتم اعتقاد منی مذهب الثمکان + یعنی برای نجات من هر روز قیامت از منی که کرده ام و دیگر کافی اندکی دین محمد صلعم دوم عقدا من بر مذنب امام عظیم و نیز نووی در تہذیب الاسما از روح بن عباده می آرد که من در سینه یکصد و پنجاه نزدیک ابن جریج بودم که خبر انتقال ابو حنیفه بوی رسید گفت لا اله الا الله و جعوت غایت ممکن شده فرمود چگونه عالم بزرگ است و در حدائق از خوارزمی آورده که ابن ابی اوس میگوید که من از یحیی بن یونس شنیده ام که وقتی امام ابو حنیفه نزدیک امیر المؤمنین ابو جعفر رفت و عیسی بن موسی عباسی نزدیک وی نشسته بود کسی منصور گفت یا امیر المؤمنین این یعنی ابو حنیفه درین وقت عالم دنیا است پس منصور با نام گفت ای نعمان علم از که اموخنی فرمود که از شما حضرت عمر بن الخطاب که از حضرت عمر روایت میکنند ما از اصحاب حضرت علی که از حضرت علی روایت میکنند و اصحاب عبد الله بن مسعود و از اصحاب عبد الله بن عباس که هر یک از ایشان از صاحب خود روایت میکنند پس منصور گفت که بیشک تو برای نفس خود کاری خوب مضبوط کرده و نووی نیز آورده مگر وقتی که ابو جعفر منصور پرسید که علم از که اموخنی امام گفت که از حماد بن ابی سلیمان و او از ابراهیم مخفی و او از عمر ابن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم پس ابو جعفر گفت که خوب علم و اثن حاصل کرده و لهذا سفیان بن عیینة میگوید که چشم من مثل ابو حنیفه ندیده انتهی و نیز امام نووی در تہذیب از هشام بن صمدان می آرد و همچنین حافظ سماعی در انساب علامه عبد الرحمن بن الشافعی در ترتب الناس نیز در بر سه و تذکره الاولیاء و دیگر کتب آورده اند که ابو حنیفه در خواب دید که قبر نبی حضرت رسالت بنا و صلعم را کندیده استخوان مبارک آن سرور علیه الصلو و السلام را جمع کرده بر روی آورده و آنها را بر سینه خود نهاده و بر طایع عظام را بهم تالیف میکند و بغیر از صحیح جدا میسازد از اهمیت

این خواب بعضی شد تا یاران بعیادت آمدند پس کسی را نزدیک محمد بن سیرین (که در تعبیر و یا فرد بود) برای تعبیر خواب بر بصره فرستاد این سیرین بسیار پرسید که صاحب این خواب کیست و جواب نداد پسر فرمود صاحب هذه الرؤيا يا سیرین انما هو احد قبلك يعني که صاحب این خواب یکی از قبالتان است که پیش از من در علم بطوریکه پیشتر از وی کسی آنچنان نکرده باشد اینچنین است روایت امام نووی در روایت دیگران فقال ان سیرین يكون اعلم الناس في زمانه و بینده این خواب از سیرین پیغمبر علیه الصلوة و السلام حتمی باید که کسی نیافته و در علم بحال رسیده و نیز با قدری تخیل و تفسیر خوارزمی هم موجود است و لهذا در برهینه و حقائق و کتب دیگری آمد که چون امام بعد از کمال در علوم صوفی پوشید و بموجب

زهر نفس بقیامت شمار خواهد بود / که مکن که گنگار خوار خواهد بود / بساوار که فردا پیاده خواهد شد / بسا پیاده که فردا سوار خواهد بود

و قصد عزت و انزوا کرد تا شبی پیغمبر علیه السلام را خواب دید که میفرمود ای ابا حنیفه ترا برای اخیای شنت من پیدا کرده اند قصد عزت مکن مصلحت در دین صبی غار کوه مصلحت در دین مافروشکوه و چون دانست که کار لایبی است بدعوت خلق مشغول شد تا مذهب ظاهر شد و انتشار یافت و این حجر کی شافعی ریخات احسان آورده که مشغول نشد امام چنین خواندن مردم بطرف مذهب خود مگر بسبب اشاره کردن آنحضرت علیه السلام و را که دعوت خلق کن بطرف مذهب خود پس فتنه او را اذن شد پس تقسیم نمود خزان خدا را که مراد از آن علم خدا و اوست (بر تحقیق آن و دانست که این امر حتمی لایبی است پس دعوت خلق کرد بطرف آن تا آنکه ظاهر شد مذهب می و در عالم منتشر شد و کثیر گشتند متقلدین می و رها شدند عاصدین وی و نفع بخشید حق تعالی شرق و غرب عرب عجم را و بهر و افانی را نصیب متقلدین امام نمود پس متعقد گشتند ایشان بطرف نوشتن اصول فروع مذهب می و بسط کردن در مشغول معقول وی تا آنکه مجدداً آن مذهب محکم گشت در قواعد و فوائد انتهى

پشت اسلام از تو گشت قوی	بین الی لان جمله اهل جهان	منز اخبار از تو گشت مبین	جبه ای چراغ دین بین
گشت پیدای اهل حسد	از حسد بر چنین بزرگ جهان	بیکشای بطعن حیف زبان	جبه ای چراغ دین بین
فتنه و حیل سازد به حال اند	لی ادب کرد و بر شیطانش	که تعلیم طعن و بهتانش	جبه ای چراغ دین بین
کیست بدتر ازین پس بیان	فرقه مدبرین و بدین هست	مفسد حلد و یار گشت	جبه ای چراغ دین بین

در کتب شیعیان آمده که در خواب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من بعد از من ظهور خواهد کرد



له بیان رفتی  
فندان بکنند  
بریک از ان  
صحت مشغول  
از کت است

ظلال اندازد در واسلام	رفض پوشیده شان کار است	کسی نازدین بر باید	راست شهادت رسول
که بر آید در جهان و جمال	دین حق را خراب بخوانند	اختلافات بیشا کنند	نه ردین دید هم
زین بگشتند کلام	گشته من شدند انداز	برده در دل غبار جدا کبار	زین سبب است گفت
که ازین قوم بد کنی حذر	زانکه لا یقینون کافر بود	کایضو نکو بیان نمود	مان الا گفت بر سر
بهر تکیه انداختن فی الحال	از چنین مردمان حذر باید	نی برایش گوی گذر باید	لازم آید زین گروه
زهر دارند بچو کرشم و مار	بدر تاز مار و کرشم اند عظیم	که کشاند خلق زنجیر	مار و کرشم که بگیان
زهر هر دو یکیم و جان باشد	این عدوان بن عذاب	دین و ایمان همه خراب کنند	زین گروه تو تبلیغ

هذا الله افضل قلنا و از اینجا است که ملا علی قاری در رساله رد امام احمد

آورده که عبد الله بن مبارک گفت که اگر من با ابو حنیفه ملاقی گشتم هرگز  
بودم از مبتدعه و اگر ابو حنیفه نبود می بر آمیخته بودی از فلاسفه و تنقیه با

در بیان مبارک کردت امام

بسیات من از کجا و این کار کجا	در خوردن ضعیف این بار کجا	اد صاف بزرگان شمشاد افزون
و طاقت تقریر من زار کجا	و خطیب از ابو وهب محمد بن زحر	روایت کرده که وی گفت که

سبارک شنیدم که میگفت که اگر اندر عز وجل مرا عانت بواسطه امام ابو حنیفه و امام سفیان ثوری  
پس من مثل عوام مردم بودم بودی سجود و زینم چنان شامی که طعنداری و چو می بینی جدا از  
لباسای خندان و دو فتح المبین از تبیض صحیفه جلال الدین سیوطی می آرد که محمد بن حفص  
و او از سلیمان روایت کرده که وی تفسیر اخیریت که قائم گردد قیامت تا آنکه ظاهر گردد علم که  
که آن علم امام ابو حنیفه تفسیر آثار است و از بشر بن موسی روایت است که وی گفت که ابو عبد الله حسن  
مقری با ما حدیث بیان کرد و وی هرگاه که از ابو حنیفه روایت حدیث کردی گفتی که شنیدم از  
حدیث بیان کرد و در حدائق الحنفیه مذکور است که حمی در شرح اشباه آورده که حافظ فخری

اشباحی در بیان امام

صحیفه فی مناقب ابی حنیفه بیان نموده که عبد الله بن مبارک فرمود که حدیث خوب مشهور و معروف  
گردد حال اگر حاجت اجتماع داشته پس اجتماع مالک و سفیان و ابو حنیفه است لیکن از ایشان  
ابو حنیفه از روی اجتماع و حسن از روی رسائی ادا و زین هر دو واقف است و در خطا و کی  
که خطیب از یحیی بن معین روایت کرده که من از یحیی سعید القطن شنیده ام که میگفت که ما دروغ

و نقایص حدیث ما و بیست و نه نام از یحیی

نیگویم که ما از ابوحنیفه کسی را احسن الای ندیدیم و ما اکثر بر اقوال ابوحنیفه عمل میکنیم و لهذا ابوالمیمن  
 فیروزآبادی با وجودیکه فایده تصبست در حق امام اعظم چنانچه تحت الذیل عبارت ملا علی قاری  
 درباره تصبسی درج کرده میشود بموجب قول ابوالمؤید یوسف بن احمد مکی خوارزمی که شعر  
 لَمَّا جَبَلَ نَعْمَانُ اِنَّ حَصَا كَمَا الْخَصْوَةَ لَا يَخْصِي فَضَائِلَ نَعْمَانٍ یعنی ای هر دو کوه های نعمان  
 هر آینه سنگ ریزهای شما ممکن است که شمرده گردد و مگر ممکن نیست که شمرده گردد فضائل نعمان بن ثابت  
 ناچار شده در قاموس در باب الفاظ نوشته که ابوحنیفه کثرت بست نفر فقهاست لیکن مشهور تر و انما  
 امام الفقهاء نعمان است نقل عبارت ملا علی قاری درباره تصبص صاحب قاموس بن امام همام در رساله  
 رد قول امام احرین است که وَقَدْ اَبْدَعَ صَاحِبُ الْقَامُوسِ . حَيْثُ تَرَكَ الْمَرْوَةَ وَالْكَافُورَ  
 وَطَعَنَ فِي لِقَامِ الْاَئِمَّةِ . وَمُقْتَدِرِ الْاَئِمَّةِ . اَلْاِمَامُ مَوْلَانَا اَبِي حَنِيفَةَ . بَلْ قِيلَ لِكُلِّ  
 لِكِنَّةٍ اَكْبَرَةٍ . مَعَ عَلَمٍ اَنَّ عَلَمَ الْاِمَامِ مَلَا الْخَافِقِينَ . وَعِلْمُهُ وَرَحْمَتُهُ اشْتَهَرَيْنِ  
 الثَّقَلَيْنِ . فَاَعَزَّ صَاحِبُ الْقَامُوسِ اَبَا الْقَوِي مَعَ اَبِي الْقَوِي فَاحْذَرَ مِنَ الْجَوَاهِرِ فِي جَوَاهِرِ  
 اللُّغَةِ . وَوَهَمَهُ فِي مَوَاضِعَ تَقْلِيدِ بَعْضِ الْاَئِمَّةِ . فَالْتَزَمَهَا قَابِلٌ اَنْ يَذْفَعَ . وَاَنْ  
 يَحُلَّ الْوَهْمَ يُرْفَعُ . حَتَّى اَشْرَفَ اِلَى بَعْضِهَا فِي كِتَابِ الْقَامُوسِ . وَبَيَّنْتُ فِيهِ اَيْضًا  
 بَعْضَ اَوْهَامِ صَاحِبِ الْقَامُوسِ . انتهى و لهذا در سند خوارزمی آورده و قتیقه عبادت  
 ابن مبارک ماسد ان ابوحنیفه را در حق وی طعن کنندگان شنید و در وقت این طعن منصف بود  
 حَسَدٌ وَالْفَتْحُ اِذْ لَمْ يَأَلِ سَعْيُهُ فَالْقَوْمُ اَعْلَاءُ لَهُ وَخَصُّوْهُ اَكْثَرُ اِثْرِ الْحَسَدِ اَوْ قُلْنَ وَجْهَهَا  
 حَسَدًا وَبَعْضًا اَنْهَذَا مِثْرُ یعنی حسد کردند ایشان آن جواز او قتیقه سعی و نرسیدند پس  
 این قوم عدو و حاسد او بیند مانند ضرر زن جمیل (یعنی زنان یک شوهر زن حسین) که گفتند و چهره  
 آنرا از جنت حسد و بغض که هر آینه آن چهره بالضرورت موم است عمر بن قتیبه و نیز غوغای قبیان  
 ما و از سگان کم کنند زرق گذرد **سلسله دوم** در ذکر افکار علمای سابقین و کبرای دین  
 بر طاعنان امام اعظم با اقوال رنگین ملا علی قاری در رساله رد قول فقال بطل آورده و نیز  
 در دیگر کتب مثل طبقات کمال باشا و سند خوارزمی مسطور است که در زمانه امام مزنی که شاکر  
 رشید را مشافعی است بعضی از شافعیه با ابوحنیفه را بغض می داشت پس امام مزنی را و با طلبیده

قال شمس الدين بن محمد بن علي قاري

في شرحه

ح

در رد قول امام احرین است که وَقَدْ اَبْدَعَ صَاحِبُ الْقَامُوسِ . حَيْثُ تَرَكَ الْمَرْوَةَ وَالْكَافُورَ وَطَعَنَ فِي لِقَامِ الْاَئِمَّةِ . وَمُقْتَدِرِ الْاَئِمَّةِ . اَلْاِمَامُ مَوْلَانَا اَبِي حَنِيفَةَ . بَلْ قِيلَ لِكُلِّ لِكِنَّةٍ اَكْبَرَةٍ . مَعَ عَلَمٍ اَنَّ عَلَمَ الْاِمَامِ مَلَا الْخَافِقِينَ . وَعِلْمُهُ وَرَحْمَتُهُ اشْتَهَرَيْنِ الثَّقَلَيْنِ . فَاَعَزَّ صَاحِبُ الْقَامُوسِ اَبَا الْقَوِي مَعَ اَبِي الْقَوِي فَاحْذَرَ مِنَ الْجَوَاهِرِ فِي جَوَاهِرِ اللُّغَةِ . وَوَهَمَهُ فِي مَوَاضِعَ تَقْلِيدِ بَعْضِ الْاَئِمَّةِ . فَالْتَزَمَهَا قَابِلٌ اَنْ يَذْفَعَ . وَاَنْ يَحُلَّ الْوَهْمَ يُرْفَعُ . حَتَّى اَشْرَفَ اِلَى بَعْضِهَا فِي كِتَابِ الْقَامُوسِ . وَبَيَّنْتُ فِيهِ اَيْضًا بَعْضَ اَوْهَامِ صَاحِبِ الْقَامُوسِ . انتهى و لهذا در سند خوارزمی آورده و قتیقه عبادت ابن مبارک ماسد ان ابوحنیفه را در حق وی طعن کنندگان شنید و در وقت این طعن منصف بود





در سال که خطا خورده و کتبش را در آتش بر کرد و گفت هَذَا كَالْإِنْعَامِ بَلْ أَضِلُّ سَبِيلًا چگونه خطا خورد  
 کسی که با وی باشد از ائمه فقہ چون ابی یوسف و محمد و زفر و از ائمه حدیث چون یحیی بن زکریا و یحیی بن  
 و منذر و برادران بن علی و حفص بن غیاث و از ائمه لغت چون قاسم بن معن و از ائمه فروع و از  
 چون فضل و داود طائی رضی الله عنهم کسی را که این چنین یاران باشد چگونه خطا خورد و چرا که هر گاه  
 او را خطائی در پیش آمدی ایشان او را باز بطرف حق بردند و انتہی و کند از کتب کثیر آورده که قد  
 اتفقوا فی حقیقۃ من الصحابة ما لا یستحق لأحد یمنی که حق تعالی امام صاحب را از فضل خود  
 همین قسم یاران کامل عنایت فرمود که هیچکس را این سعادت حاصل نشده و از فقهای کرام  
 امام محمد اینک در بر بند و نیز ملا علی قاری در رساله مذکور مذکور ساخته که امام شافعی گفت که هر آینه امام محمد  
 سخن بگوید با مردم بقدر عقول ایشان (بموجب تکلّموا الناس علی قدر عقولهم) و اگر سخن کند  
 بقدر عقل خود هر آینه کسی نفهمد کلام ویرا و هر گاه بیک کتاب مبسوط امام محمد را حکمی کافر از اهل  
 کتاب مطالعه کرد بسبب علوّ شان آن کتاب ایمان آورد و گفت هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَوَالِصُغَرِ  
 فَلَيْتَ كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَوَالِ كَبَرٍ و از اینجا است آنچه امام شافعی فرمود که اگر اهل کتاب از پیروی  
 تصانیف امام محمد بن حسن را ببینند پس بی اختیار شده ایمان آرند چنانکه در شرح سفر السعادت  
 و امام شافعی بسبب تشنگی وی بر مبسوط هر کتاب مبسوط را یاد کرده بود چنانچه ملا علی قاری از  
 کتب معتبر نقل کرده و کل کتب معتبره امام محمد یک کم بکثر از بود چنانچه در اخیر این کتاب در حالات  
 وی مندرج است و در حق امام ابی یوسف ملا علی قاری می نویسد و مروی عن ابی یوسف  
 أَنَّهُ قَالَ أَحْفَظُ عَشْرِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ مُنْشُوخٍ وَلَا يَدُلُّ لَهَا مِنْ نَدَاحٍ یعنی بیست هزار  
 احادیث منسوخ و زیاد بود و ضرورت که این قدر احادیث نسخ کنند نیز یاد داشته باشد  
 و در نور الانوار و نیز در کتب دیگر در حق وی می نویسند که چهل هزار احادیث موضوع یاد میداشت  
 پس چه گمان تست بروی در حق احادیث صحیح نبوی صلی الله علیه و آله و ابن عبد البر گفته که  
 وی بر پیش استاذ و محدث حاضر شدی بنجاه یا شصت احادیث یاد گرفت پستری رفتی و بفرمانید  
 از ابجد دم و زیاده ازین و دیگر حالات وی در آخر کتاب است و در حق امام زفر در حدائق الحنفیه  
 چنین آورده که زفر بن ذریل بن قیس بن سلیم العبصری البصری پدرش از باشندگان اصفاان

امام محمد بن زکریا

تقدیر کرد امام محمد

تقدیر کرد امام محمد

و کلام از





تا واقف و نا بلد بود ازین باعث باز امام توضیح آن نیز نمود چون ز فرزند یک اصحاب خود رسید بطریق  
 امتحان آن هوالات را وی از ایشان پرسید ایشان از زفر نیز زیاده تر نا بلد بودند ازین باعث پیشتر  
 ایشان زفر آنچه با دلائل شنیده بود بیان نمود بعد از آن وی صحبت امام را اختیار کرد تا آنکه افتق زمانه  
 خود گردید گوئیم که در اینجا قول نوی که از نظر آورده که مردم از فقہ بالکل نا واقف و بی خبر بودند تا آنکه  
 هشیار و آگاه ساخت ایشان را ابو حنیفه آنچنانکه گذشت چگونه راست می آید و همچنین است قبل  
 امام شافعی که الناس کلهم عمال لانی حنیفة فی الفقہ و لکن در سند خوارزمی نوشته که  
 تدوین علم شریعت از سبب پیشتر امام اعظم کرده و بر ابواب مرتب نمود و امام مالک چون طرز ویرا دید و  
 موطن نیز همین طرز را اختیار کرد پس درین امر کسی بروی سبقت نکرد چرا که صحابه و تابعین در علم شریعت  
 کدامی تصنیفی نکرده که در آن ابواب کرده باشند چه ایشان را بر حفظ خود اعتماد بود مگر چونکه امام علم را  
 منتشر دید و از سواد حفظ متاخرین تر رسیده مباد که علم ضائع شود (چنانچه باعث کتابت و جمع مصحفین  
 نیز همین است) تدوین آنرا استحسین دید پس درین تدوین از طهارت ابتدا نمود پیر بصلوة و صوم و با  
 عبادات پیر بجماعات تا آنکه بر مواردی ختم نمود و انتهی لهذا شافعی گفته که الناس کلهم فیه  
 ترا قدر گرس نماند چه علم | شب قدر را می نماند هم | ابو نعیم گفته که ز فرقه و مامون است قدر  
 بصره برای ورثه برادر خود آید پس مردم آنجا ویرا باز پس رفتن نداد تا آنکه در انجام و فات یافت و  
 و میاطی گفته که وی متولی دار القضا بصره شده بود اتسی فاما حال تجی و حسان و حفص که از  
 اصحاب حدیث امام اند و نیز مال فضل و داود طائی که از اصحاب مدح و زهد امام اند از کتب اسما  
 الرجال دریافت باید کرد مگر ذکر فضل و داود در تذکره الاولیای فرید الدین عطار بخوبی مستخرج است  
 اسماصل آدم بر اصل مطلب و لکن امام شعرانی در میزان کبری می آرد که سزاوار نیست کسی را  
 اعتراض کردن بر ابو حنیفه بنسب بودن وی رحمه الله از بزرگان و ائمه دین و اوال ایشان  
 در تدوین مذہب اقرب ایشان است بر رسول الله صلی الله علیه و سلم از وی سند و قیز از جهت  
 فضل اکابر تابعین را از ائمه رضی الله عنهم و چگونه از اشال ما اعتراضی بر ابو حنیفه لائق باشد و حال آنکه  
 اجتمع الناس علی جلالته و علمیه و ورعیه و زهدیه و عفتیه و کثرة عبادته و خوفه  
 منه تعالی طول عمره - ما هذا والله الا عمنی فی البصيرة - من یؤمن فی شاندها بک میزند

سبب این که در این کتاب

ابتدای تدوین فقہ از امام است

آدم بر اصل

بر امام که





که بتلیق مجید سوسمت رقم نموده که او را بامام از مناقب جمیله امام همام عاجز و عقل انسان از فهم آن  
 قاصد از ذکرش لسان انسان خاسر و در مناقب شیخ جماعتی از علمای مذاهب متفرقه کتابها تصنیف  
 نموده اند و طعن نکرد بروی مگر متعصب غافل و یا جاهل مجادل <sup>که اگر شقاق حولا می نداید و نیز</sup>  
 بروی و بر قدر حواله پس طعن کننده اگر کدامی محدث یا شافعی باشد ما آن کتابهای مناقب امام را  
 که مصنفان این کتب علمای مذہب شیعی و محدثین باشند پیش میکنیم و ویرا از ان مناقب امام  
 که بروی پوشیده اند ظاهر مینماییم. مانند تبیض الصحیفه فی مناقب الامام ابی حنیفه تصنیف کرده  
 جلال الدین سیوطی و غیرت احسان فی مناقب النعمان از تصنیفات علامه ابن حجر مکی محدث شافعی  
 و قدیمی امام را در تذکره کفایت دارج کرده و مدح وی نموده و نیز رساله مستقل در مناقب شیعی را گفته  
 و ابن خلکان مناقب و را در تاریخ خود ذکر کرده و امام یافعی مناقب و را در مرات انجمان  
 بیان کرده و حافظ ابن حجر عسقلانی او را در تقریب غیره ذکر کرده و تعریفش نموده و شایروی خوانده -  
 و نووی شایع مسلم در مذہب الامام و امام غزالی در احیاء العلوم مناقب امام را نوشته  
 و همچنین شیخ شهاب الدین شافعی در مناقب امام طلاله العقیان فی مناقب النعمان تصنیف کرده  
 و همچنین سبط ابن جوزی در مناقب امام دو جلد کتاب را که هر دو جلد با ضخامت اند تصنیف نموده  
 و بنام الانتصار لامام ائمه الانصار موسوم ساخت چنانچه در در مختارست و اگر آن شخص طعن کننده  
 امام مالکی المذہب باشد پس او را از ان مناقب که علمای ایشان نوشته واقف گردانیم مثل حاشی  
 ابن عبد البر و غیره و اگر آن شخص حنبلی باشد پس او را از تصریحات علمای مذہب او مطلع گردانیم  
 مثل یوسف بن عبد الحمادی حنبلی که در مناقب امام توفیر الصحیفه فی مناقب ابی حنیفه تصنیف  
 نموده اند و اگر آن شخص از مجتهدین کمرته اش از مقلدین برترست باشد میشنویم او را آن کلام  
 که بزبان مجتهدین و محدثین جاری گشته است در تعریف وی و اگر آن مرد عامی لایذہب باشد پس  
 وی مثل جانور چار پای است بلکه گمراه ترازوی پس او را مستحق تعزیر کنیم انتهى **قطع**

ندمان آن گل خندان چنگ بود که مرغ بر چمنی گفتگوی او دارد | حدیث عشق تو تنه از من بیگویم  
 که هر که هست ازین گویند گفتگو دارد | فقیه کتاب الحروف بطریق اختصار میگوید که از نقول سلسله اول  
 دوم بخوبی ظاهر گشت و همچنین در سلسله ای مابعد بفضل تعالی می آید که باوصین امام اعظم از فقهای

اسان که این محدثین شافعیست و وی مناقب امام همام را

اسان که این محدثین شافعیست و وی مناقب امام همام را

اسان که این محدثین شافعیست و وی مناقب امام همام را



کاملین محمد بن دینان از متقدمین و متأخرین و همچنین فحول علمای مجتهدین مثل شافعی و احمدیه و هوشیار  
و پرومکی و آبن مبارک و مشعر بن کدام و غیر هم که مدار اصول و فروع دین بر نقول ایشان منحصرست  
بسیار از بسیار و بیرون از شمار اند پس می پریم که مطلق امام یا مسلمان باشد و یا مخالف پس اگر شوق  
ثانی است فلاخیز چرا که مخالفین در حق آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام چها بود که نگفتند مگر حکم است

و آنچه در صید برده و غیر هم را [چه تفاوت کند که سگ را نیاید] بجز از روی سیاهی ایشان هیچ فائده و نفعی  
و اگر شوق اول است پس می پریم که ایشان قول ما دحین موصوفین سابقین را تسلیم کنند یا نه کنند اگر  
تسلیم کنند پس طعن ایشان محض حیاست و اگر تسلیم نکنند پس مسلمانی ایشان کجاست چرا که مدار نقل  
دین از روی استقراء بر نقل ایشان منحصرست و گفته گفته من شدم بسیار گوید از شما یک تن شده  
اسرار چه سوال اگر گفته شود که الفاظ قدح نیز از متقدمین منقول است جواب گویم که بروی لازم که  
درین باب تعلیق مجدد را بنور مطالعه ناید و نیز باتفاق علمای مذاهب اربعه ثابت است که طعن  
چندکس در حق چندکس نباید شنید چرا که در دنیا هیچکسی اینچنین نباشد که بروی کسی قدحی نکرده باشد  
پس برین صورت من تسلیم را حکامین بدان شیخی لازم می آید چنانچه من نیز نشان داده سلسله دوم نقل بعضی منقول  
خواهم نمود و باقی این بحث را منتظم نمودم بحکم **مخاطب کی تا درک مزاج است** سخن کم گویم که گفتن بواج است

سوال چهارم

سلسله سوم در دفع اعتراضات آمده از جانب مذنبین

در رد قول مائین

**سلسله سوم در دفع اعتراضات آمده از جانب مذنبین** ریاضت تصدیق امام رضی الله تعالی عنه

چون فرایند علمای فحول و فضلاء و اتقان فروع و اصول از حاسیان شرع رسول مقبول مسلم  
اندیشی و موخری که جائز اند و موجب جرم و جیل و ثواب جزیل و یا بدعت حرام که مکتب آنهم حکم کل بدعت  
مذله و کل ضلالتی فی النار مستحق ندادند بسم الله تو جسد و اعین الله  
اخر اول اینکه امام اعظم در ابتدای امر اگر شرب را زنده داشتی و کمتر شرب استراحت نمودی  
اخر دوم اینکه امام در آخر عمر خود احیای جمیع الیلیل کردی و به شرب نماز و دعا و تضرع و مناجات  
که زانیدی حتی صلی الله علیه و آله و آله و انبیاء و ائمه و اعدائهم و اعدائهم و اعدائهم و اعدائهم  
قرآن شریف در اقل مدت از هفت روز کردی یعنی در هر شب در بوافل ختم قرآن کردی غالباً  
گره گاه که بنگار آیتی یا آیات مدد و فخر کردی امر چهارم اینکه از سال هجده صائم الدی

می بودی آخر تخم اینک در بعضی اوقات دشمنان بر سیزده رکعات نوافل زیادت کردی. اگر این هر چه بود  
 پنجگانه حرام و بدعت و ضلالت باشند که مرتکب آن آثم چنانکه قائل آن فرقه و کاتبیه و زمره و نجیده  
 محدث از متبعان شیخ نجیدی اند که بعضی از ایشان بسبب کردن امور سه حضرت امام اعظم را تحقیر و  
 امانت میکنند که بدعتی بود و مرتکب حرام. و بعضی دیگر ایشان مانند صاحب معیار و غیره چنانکه  
 بکار برده میگویند که امام اعظم را از علمای سابقین و سلف مساکین میدانیم مگر ما گاهی بچنین امام صاحب  
 یقین نمیکشیم بلکه بروی گمان نیز می بریم که اینچنین بزرگوار مرتکب اینچنین امور بدعیه صریح گشته باشد و  
 آنچه از امور مذکوره بوسی منسوب میکنند همه افواهی است بلا اعتبار که بر چنین بزرگستان و افسترا  
 میکنند و وی از انچه پاک است چرا که امور مذکوره بدعت است زیرا که شب بیداری یا تحضر صلی  
 علیه السلام قیامی مسلم گاهی بر غفلت لیل زانند گشته و نه کدای ترخیصی آن از وی مسلم رفته بلکه  
 بالتصریح از جمله امور سه منع فرموده و همچنین است حال میام الدهر که نه خود آنرا کوه و نه حضرت این  
 فرموده بلکه منع از آن نموده و نه تعداد رکعات وی مسلم گاهی بر سیزده رکعت مع الوتر زیادت گرفته  
 و همچنین است حال حتم قرآن در اقل مدت از هفت روز پس داخل حرمت و بدعت بودن  
 مذکوره از کتاب الله و سنت رسول مسلم و اجماع در خوابت باید نمود که موجب اطمینان قسلی ما  
 فرقه اهل سنت و جماعت نیز کرده آید و کما بیان نیز بسبب این امور شایسته مذکوره بدعیه که وجود آن در اهل  
 ما مردم متصور کنندگان آنرا مثل خواجگان قرنی و حضرت حسن بصری و امام ابوحنیفه و حضرت  
 قطب بانی غوث احمدی شیخ عبدالقادر جیلانی و حضرت ابراہیم اوهم و حضرت جنید بغدادی  
 خواجہ معین الدین ششتی جمیری و خواجہ قطب الدین کاکشی دهلوی و دیگر مشایخ کبار را از این  
 جمیع از زمره مبتدان شمرده خارج از اهل سنت و جماعت دانیم بلکه موافق قول نجیدی که در حق ایشان  
 میگویند کل بدعة ضلالة و کل ضلالة في النار همه ایشان را بسبب کثرت عبادات شایسته  
 جنتی انکاریم. و بالفرض اگر امور مذکوره نه حرام باشند و نه بدعت بلکه موجب اجر نیک و باعث  
 خوشنودی حق جل و علا باشند چنانچه همان مشایخ بزرگوار نیز چنان دانست و بدان باعث  
 اینچنین ریاضات شایسته را برای رضای ارحم الراحمین بر جانهای خود گواره فرمودند پس باین قاعده  
 پنج ما بر آن بر صحت قرطاس بقید تحریر آمد که هدایت ما مردم اهل ایمان از آن شده موقتی سلب صاحبین

کثرت عبادات شایسته باعث است



عالمی

۱

خود را نه بدی صریحی و نه بشاعت کینائی یاد کنیم و از ظنوا المؤمنین خیرا بیرون نه در آیم  
از ان بعض الظن انهم استراز و زیم و از اعتراضات اینه خرافات مزخرفه مفسدان آخر زمان  
و جابله این را و ان را می یابیم و نیز سعی شماعند آمد ما جور و عند الناس شکو گردان الله لا یضیع اجر المحسنین

**الجواب - مثنوی** **امانه کن یا من انزل کفایتان** ای هوار تازه کردی در زمان  
بر هوار تاویل قرآن میکنی پنج معنیهای مثنوی میکنی

الوصول الى غاية المأمول که معترضین را هنوز اطلاع از احادیث نشده فقط بموجب بقولون  
یا قوامهم و قالین فی قلوبهم و عادی علی بالحدیث بر سر زبان میدارند و محض هم دین پرده

لصوم دین متین اند چنانچه از جو پر نصف مزاجان دفع میگردد ای قطره سنی سبب بجاگی بنه

کابلیس را غرو سنی خاکسار کرد پر سبز گار باش که دادا بر آسمان  
نابوده رنج گنج میسر نمی شود مرزد آن گرفت جان بلور که کار کرد  
دانه کشت ابله و دخل انتظار کرد باید دانست که جمله امور خسته کننده جائز و موافق شریعت اند

بلکه مستحب موجب هدایت و طهارت و طهارت و معترض بران غوی و خاطی است که نوبت این  
اعتراضات تا بحضرت صلعم و دیگر صحابه کبار و مشایخ نامدار میرسد چنانچه در اینجا نقلهای آن بطور  
اختصار درج میگردد و طوالت و تفصیل آن از دیگر کتب طولات طلب باید نمود و بفرض این امور  
اگر بدعت قرار گیرند پس مذہبان مدعیان عمل بالحدیث را لازم که از صحیح بخاری دست پاک بدارند  
چرا که بخاری بموجب همین قول ایشان صحت بدعتی بود چنانچه در مقدمه قسطلانی شرح بخاری در احادیث  
حضرت بخاری می آرد و کان (ای البخاری) یخبرونی فی رمضان فی کل یوم ختمه یعنی میبود امام بخاری

که در ماه رمضان در هر روز یک ختم قرآن شریف کردی قطع بشتاب ای پسر که بطاعت کنی قیام  
زان پیش کا فتاحی کند غروب پیرانه سر مزین و طاعت که هست برادر عرصه و غا نبود لائق رکوب

العادل تکفیه الاشارة بیان اثبات امر اول یعنی حوا از احیاء اللیل تا تدیر ثلاث اللیل  
ثابت است هم بکتاب صلعم و هم بسنت رسول الله صلعم و هم باجماع اما الكتاب  
فقال الله تعالی فی اللیل الاقلیلا نصفه او انقص منه فایلا اوجیز و علی و الا  
یا محمد صلعم بیستاد هاش در تمام شب مگر اندک شب نصف شب یا کم کن از ان قدری زیاده کن

عزیز

۱

بلان انتی پس این آیت؟ البت می کند بر فرضیت قیام اللیل و بر اختیار کردن در میان اکثر شب کم از آن  
که فرضیت آن منسوخ گشت چنانچه در حدیث است که سعد بن هشام گفت که پرسیدم از عاقله بن زکریا  
خبر کن مرا از قیام رسول الله صلم فرمود که آیا خوانده یا ایها المذکور گفت بل فرمود که هر آینه فرض کرد  
حق تعالی قیام اللیل در اول این سوره پس ایستاد بنی مسلم و اصحاب بعد تا یکسال و پوشیده داشت حق تعالی  
آخرین سوره را در آسمان تا یکسال و بعد روایت نسائی تا آنکه آمدید قدامی ایشان تا آنکه نازل گردید  
در آخرین سوره تخفیف را پس قیام لیل طوع گشت بعد از فرض شدن و اقامه عقیقه آما م نووی  
در شرح این حدیث در باب صلوة اللیل و در رکعات النبی صلم فی اللیل گفته که او قول عائشہ فصل  
قیام اللیل طوعا ظاهرا است که طوع گشت در حق آنحضرت صلم و اما در حق امت پس قیام اللیل بالجماع  
نقل است انتی - ایضا آیت دوم قال الله تعالی ان ربک یعلو انک تقوم اذ فی من کل لیلة  
ونصفه مؤلفه و طائفة من الذین معک یعنی تحقیق میداند پروردگار تو که هر آینه تو ایستاده  
خواهی شد قریب حصه شب و نصف شب و سوم حصه شب جماعتیکه باست یعنی نیز همچنان کنند  
انتی پس این آیت نص صریح است در اخبار از قیام آنحضرت علیه السلام و جماعت مؤمنان که همراهش  
بودند بدو ثلث شب و نصف شب و ثلث شب چنانچه از نص ان ربک یعلو الایة  
صاف ظاهر است - ایضا آیت سوم قال الله تعالی ان المؤمنین فی جنات و عینون لهم اخذین  
ما انهم رافعو و انهم كانوا قبل ذلک محسبنه كانوا قبل لا من اللیل ما یجمعون و  
و بالاختیار هو فیستغفرون معنی آنکه تحقیق باشند پروردگار در شبها و چشمه دار مالیکه گرفته  
باشد چیز برادر و در پیش از ایشان چه بودند ایشان پیش ازین نمی کنند گان و یکی ایشان ایستاده بودند  
که قدری شب خواب میکردندی و اکثر شب جلوت او بوقت فجر استغفا میکردندی انتی پس این آیت  
صریح است در مع کسانیکه اکثر شب در عبادت مشغول می باشند - و رجلا لین گفته كانوا قبل لا من  
اللیل ما یجمعون - اقی یأمنون فی زمین یسیر من اللیل ویصلون اکثره انتی و در  
کمالین در شرح این مقام فرموده قوله ای ینامون ابن ابی شیبہ از مجاهد روایت  
می کند که ایشان همه شب نمی خفتندی و عن ابن عباس و انس بن مالک و در تفسیر روح البیان  
گفته المجموع النوم باللیل دون الثمار و ما یزید لثاکید معنی الثقل للیل

در کتب معتبره از ائمه اطهار

در کتب معتبره از ائمه اطهار

در کتب معتبره از ائمه اطهار



وَقَلِيلًا مَّنْ يَتَذَكَّرُ فَيُحْذِرُ أَنْ يَكُونَ فِي طَائِفَةِ قَلِيلَةٍ مِنَ اللَّيْلِ أَوْ صَفَةٍ  
مَضْمُونَةٍ يَحْذَرُ أَنْ يَكُونَ فِي طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ أَوْ قَلِيلًا مِّنْ أَوَّلَاتِ اللَّيْلِ يَعْنِي يُذَكِّرُونَ  
وَيُصَلُّونَ أَكْثَرَ اللَّيْلِ وَيَتَأَمُّونَ أَقْلَهُ وَعَنِ الْحَسَنِ كَانُوا لَا يَتَأَمُّونَ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا أَقْلَهُ  
امتی یعنی مجموع خواب شب را گویند خواب روز را و صا زاده برای تاکید معنی قلیل است قلیل  
طرف است لَحْجُونَ خبر کانا است یعنی میبودند که خفتندی در حصه قلیل از شب یا صفت مصدر  
محدوف است ای میبودند که خفتندی خفتن مانند از اوقات شب یعنی ذکر میکردندی و نماز میخواندند  
اکثر شب میخفتندی مانند شب فراد حسن بصری شمر و است که ایشان میبودند که نمیخفتندی از شب  
مگر کمتر از آن و همچنین است در معالم التنزیل و مدارک و بیضاوی پس از نماز که بخوبی ثابت گردید که  
قیام اکثر شب زائد بر ثلث شب ثابت است بکتاب آمده و جامع اما الحدیث پس است  
از سالم که از پدر خود این عمر رضی الله عنهم می آرد که گفت ابن عمر میگوید مردم در حیات نبی صلی الله علیه و آله  
و سلم رفیقید دیدی خواب را بیان میکردی بر آنحضرت مسلم پس اندو بردم اینکه پیغم خواب را و بیان  
کنم آنرا بر رسول مسلم و گفتم خلاصا ما شاکا و بودم من مرد جوان که میخسپیدم در مسجد در زمان آنحضرت  
صلعم پس دیدم شبی در خواب که گویا گرفته مراد و فرشتگان پس آن هر دو را بطرف من فرمودند که بیا یک  
آتش آن بود که میچسبید یعنی از کمال تیزی بر خود میچسبید و آگاه بود در آن اشخاصیکه بر آئین من  
آنرا پس آغاز نمودم که میگویم اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ  
پس بیان کردم این خواب را بر حصه (ام المؤمنین) خواب این عمر زود مسلم پس بیان نمود حصه آنرا  
بر رسول الله مسلم پس فرمود علیه السلام نیک مرد است عبدالله اگر بودی نماز خواننده از شب گفت  
سالم پس بود عبدالله بعد از آن که نمیخفتی از شب مگر قلیل متفق علیه واه البخاری فی باب قیام اللیل  
من کتاب التَّحْدِثِ و سلم فی باب فضائل ابن عمر پس این حدیث در حکم مرفوع است لهذا امام نووی  
گفته که درین حدیث فضیلت صلوة اللیل است امتی و روایت است از حذیفه که دید او  
رسول صلی الله علیه و آله را که در شب نماز میخواند و بود که میفرمود الله اکبر سه بار دو الملوک العجیز  
والکبریا و العظمة پس آغاز کرد نماز را پس خواند سورت بقره پسر رکوع نمود پس بود رکوع حضرت  
صلعم قریب بقدر قیام وی و در رکوع میگفتی سبحان ربی العظیم پس برداشت سر خود از رکوع

پس این حدیث بعد از آن

باز از آنکه

حدیث دیگر

پس بود قیام وی صلعم یعنی قومه قریب بقدر رکوع میگفتی یعنی در قومه لایق است که در سجده کرد پس بود سجده  
وی صلعم قریب بقدر قیام وی و در سجده میگفتی سبحان ربی الاصلی پست بر داشت سر خود را و سجده  
و بود قعود وی صلعم در میان سجدتین قریب سجده وی و گفتی در جلسه رتبت اغفر لی ربی اغفر لی  
پس خواند چهار رکعت را که خواند در آن سوره بقره و آل عمران و النساء و المائدة یا الله نعام شک از ششم  
رواه ابو داود و ذکره فی الشکوة فی باب صلوة اللیل و مثل این در شامل ترمذی است و مثل این است در  
مسلم و باب استحباب تطویل القزاة فی صلوة اللیل مگر زیادت کرده مسلم در آن اتقوا که قرائت  
کردی آنحضرت صلعم بتبیل اسی بارام آرام که حرف از حرف و کلمه از کلمه جدا جدا شمرده شدی و مثل  
این است از عوف بن مالک چنانچه در شامل النبویه روایتان کرده پس این قدر مقدار از قیام و  
رکوع و سجود و قومه و جلسه و چهار رکعت از مقدار ختم قرآن زائد میشود خصوصاً که بتبیل میباشد که  
یقیناً از مقدار و ختم کم نباشد پس او ای انجمنین نماز در از در شب بعد از نماز عشا ممکن نیست بگرداگر  
شب که زائد تر باشد بر ثلث شب بلکه در کل شب پس قول و تعالین که این زمان ما را بوجبت و انک  
مِنَ الْاَحْیَاءِ مَا لَمْ يَمُوتُوا لَتَمُوتُوا اَبَا وَ كَوْنَا اَکْرَامًا لَمْ يَمُوتُوا لَمُوتُوا وَلَا يَفْقَهُونَ شَيْئًا  
چون نیست که زائد از ثلث شب قیام را بدعت و حرام میگویند و بزرگان بندگان صاحبان خدا را  
بسبب آن بدعتی می نامند **علاوه** آنکه روایت است از عثمان بن بشیر گفت که ایستادم یعنی  
نماز بار رسول الله صلعم در راه رمضان در شب ثلث سوم تا اول ثلث شب پستریستادیم با وی علیه السلام  
در شب ثلث پنجم تا نصف شب پستریستادیم در شب ثلث ششم تا آنکه گمان کردیم اینکه نیایم سحر را  
رواه الترمذی و نحوه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه فی باب قیام رمضان پس این حدیث صریح  
است درین که قیام آنحضرت علیه السلام بآن اصحاب که همراهش بودند آنقدر از ثلث شب بود  
بلکه جمله آخر و ال است بر احیای کل شب پس گمانیکه ممکن میکنند باینطور که شدت در عبادت قیام  
زائد از ثلث شب چنانچه امام ابو حنیفه کوفی در اوائل عمر خود کرده بدعت است و خلاف سنت نبوت  
صلعم است پس این طعن ایشان در حقیقت بخدا (بوجوب آیات مذکوره) و رسول الله و اصحاب کبار  
(باعتاد احادیث مسطوره) نه با بوجبه کوفی شود دیگر مشایخ عظام **علاوه** بر کسی که گزیده  
که هرگز بتزل نخواهد رسید **علاوه** اذ قبل لهن لا تقصدوا فی الاکراه قالوا انما نحن ضالون



الْأَنفُسُ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ

کجا با استقامت با ادب با هوش و فرزانه

تا بادی رسیده بود که از حد او شایرون بود چنانچه حادثه عظیمه از آن مملوست چنانچه در جای

اَسْتَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَقُومَ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرَمَ قَدَامَهُ فَيَقَالَ لَهُ: فَيَقُولُ

اَفَلَا اَكُوْنُ عَبْدًا شَكُوْرًا یعنی هر آینه می ایستادی آنحضرت صلعم برای نماز خواندن تا آنکه درم

کردندی هر دو قدم وی علیه السلام پس گفته شدی فوی صلعم لای یعنی که اینقدر تشدد در عبادت را

مغفور بودن چراست (پس جواب فرمودی که آیا بنده شکر گذار نیستم انهمی) از آنکه گنج معرفت کردگار است

لی اختیار ذکر خدا کند همی | و از آن نیست فتنه گردگان | اندوی اختیار مگر کند می | آن فکر سر حق کند یک قطره

عن مُخَيَّرَةَ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

قَدَمَاهُ نَقِيلَ لَهُ لِيُتَضَعُ هَذَا وَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قَالَ

فَلَا الْكُفْرَ عَبْدًا شَكُورًا مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ ذَكَرَهُ فِي الْمَشْكُوتِ فِي بَابِ التَّحْرِيمِ عَلَى قِيَامِ اللَّيْلِ

النسائي في باب حياة الليل ابن عاجة في باب طول القيام في الليل وترجمته حديث از ترجمه

نیده استفاد میشود و مرولیت از ابی هریره گفت که میخواندی آنحضرت صلوات الله علیه را تا آنکه در

ندم مبارک آما سیدند پس گفته شد مراوراکه هر آینه حق تعالی بخشید گنامان ماتق و مواتاخر ترا

رمود که آید شکر گزار نیستیم (یعنی شکر یه آن میگزیم) رواه ابن ماجه فی طول القیام و الترمذی

في الشامل النبوية والنسائي في احياء الليل پس حاصل روايت مغيرة بن شعبه والي جريرة هرومي

وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي حَتَّى تُزْلَعَ قَدَمَاهُ

منی آنحضرت صلعم آنقدر نماز خواندی که پای مبارکش شق شد و روایت است از عایشه زک

ارینه نبی مسلم قیام شب کردی تا آنکه مستقر و شوق شد هر دو قدم مبارک او پس عائشه گفت

ای چه میکنی این را یا رسول الله و حالانکه هر آینه بخشید حق تعالی هر ترا گناہان پیشین و پسین ترا

بود که آید و مستتر نمیدارم این را که باشم بنده سپاس کننده. رواه البخاری فی کتاب التفسیر آخر

بن المغيرة بن شعبة قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى انتفخت قدماه فقيلا

---

---

رواه الترمذی و قال فی الباب عن ابی هریرة وعائشة وحديث المغيرة بن شعبه حدثنا  
 حسن صحيح واما علامه قسطلانی در مواهب لدینیہ نوشتہ کہ ابن بطلال گفت کہ ازین حدیث  
 مفہوم میشود کہ انسان بر نفس خود شدت عبادت را اختیار نماید اگر چه بدن وی را نقصان کند چنانکہ  
 چون رسول اللہ صلعم اینچنین عبادت شاقہ کرد با وجودیکہ آنحضرت صلعم میدانست کہ مغفور شدہ ام  
 پس شخصیکہ این را نمیداند (یعنی کہ مغفور شدہ ام) خصوصاً اگر خوفی از استحقاق نار و آتش شدہ باشد  
 ویرا بطریق اولی لازمست - و موقع اینچنین عبادت چنانکہ حافظ ابن حجر گفته تا آنوقت است کہ مرد  
 تا ملالت طبعیت نرساند زیرا کہ حال رسول اللہ از احوال دیگران کاملتر بود پس آنحضرت صلعم از عبادت  
 پروردگار خود طول کشید اگر چه بدن مبارکش را ضرر میبود بلکہ ثابت شدہ از رسول اللہ صلعم کہ میفرمودند  
 کہ غنکی چشمان من نماز کرده شدہ است چنانچہ نسائی از روایت انس این را بیان کرده پس ہر گاہ کہ دیگر  
 شخص از ملالت طبعی خوف کند ویرا لائقست کہ نفس خود را در تکلیف نیندازد انتہی - چونکہ جواز شدہ  
 در عبادت حسب مذاق طبعیت و قیام شب زائد بر ثلث ازین احادیث صحیحہ و روایات صحیحہ صاف  
 ظاهر شد پس درین باب تنها اعتراض بر امام ابو حنیفہ کوفی نیست بلکہ نوبت این نسبت پر شاعت  
 تا بصاحب شریعت میرسد چنانچہ دانستی بلکہ اکثر صحابہ کبار و تابعین اختیار چنانچہ امام مالک و  
 خود از سائب بن یزید روایت میکنند کہ امر کرد عمر بن الخطاب ابی بن کعب و تمیم الداری را کہ بگذرانند مجرم  
 در رمضان یا زودہ رعت پس بود قاری کہ میخواندی سورہ مائین تا آنکہ بودیم ما کہ از بہت ناخستگی و کوفتگی  
 اعتماد و تکیہ بر عصا ما کردندی از جہت طول قیام پس فارغ نگشتی ازین نماز مگر در فروع فجر یعنی ادا نعل  
 فجز ذکرہ فی مشکوٰۃ فی باب قیام رمضان پس در عمد عمر رضی عنہ بودند مگر اصحاب رسول اللہ و اکابر  
 تابعین پس این اصحاب و این اکابر تابعین در اکثر شب از طول قیام عاجز ماندی تا آنکہ اعتماد  
 بر جوب و تکیہ کردند پس ہر گاہ کہ این جملہ امور از سلف و خلف علیہم الرضوان بشبوت رسید بلکہ از  
 سیدنا سید المرسلین علیہ الصلوٰۃ والسلام بوجود آمدہ پس درین باب طعنہ یکسی کردن محض بپیدنی  
 خود اقرار کردنست پس ہر کہ خود بدین باشد از طعن فی صلیبی دین کی صاحب بدعت گردند  
 و لہذا در حق غیر تمیزین و کودکان طبعان گفته شدہ عکس فرق مراتب کنی زندیقی و مولوی معنوی گفته شدہ  
 این اثابوقت گفتن استست | آن اثاب در وقت گفتن رجعت است | ابقی بقولہ و نہ کہادی



باز عذر خود را در عمل عبادت شانه سپاس طاعت از حق تعالی بگویند

ترجمه می بآن از وی صلعم گرفته بلکه بالتصريح از جمله امور مستعصم فرموده محض غلط و جهالت بر جبال است  
چرا که ترخیص عبادت نوافل حسب اقل طبیعت از آنحضرت صلعم در احادیث صحیح ثابت و مسلم است  
مرفعه خبر در در آب نلال استقار در آب شور دارد همه سال چرا که در بخاری بر وایت مرفوع از عائشه  
صدیق و اردست علیکم ما نطيقون من الاعمال فان الله لا يقبل حتى تسئلوا یعنی فرمود  
آنحضرت صلعم که لازم گیرید اعمال را آنقدر که طاقت آن میدارید چرا که الله تعالی ناخوش نمیشود تا آنکه شما  
طال گیرید یعنی و عن عائشة قالت ان رسول الله صلعم قال اكفوا من العمل ما نطيقون  
فان الله لا يقبل حتى تسئلوا فان احب العمل الى الله ادومته وان قل وكان اذا عمل عملا  
اثبتته **سرا** ابوداود یعنی روایت است از عائشه گفت ای که فرمود آنحضرت صلعم تکلیف کنید  
عمل کردن آنقدر که طاقت آن میدارید زیرا که حق تعالی از عبادت کسی ناخوش و ملول نمیشود تا آنکه  
ملول نشود شما پس بر آئینه محبوب ترین عمل بطرف الله تعالی دائم تر عمل است اگر چه کم باشد و بود حضرت  
صلعم هرگاه که کدامی عمل کردی ثابت ماندی بر آن انتی و در اقامه اجماع آورده و اذا ثبتت جواز  
العمل حسب الطاقة الى ان يحصل الاعياء والملل فنقول طاقة الناس مختلفة  
فكثير من رجل يطيق شيئا ولا يطيقه آخر و كثير من رجل قبل من شيء ولا يقبل منه  
آخر و كثير من رجل لم يعط الشريعة في القراءة ولو ينهلها الاخر يعني هرگاه ثابت گشت  
جواز عمل موافق طاقت تا آنکه ماندگی و ملالت حاصل نشود پس میگوئیم که طاقت  
مردم مختلف می باشد پس بسیاری از مردم چنین می باشند که طاقت  
چیزی میدارند و دیگران طاقت آن نمی دارند و بسیاری از مردم چنین می باشند  
که ملول میگردند از چیزی و دیگری از آن ملول نمیکرد و بسیاری از مردم چنین می باشند  
که ایشانرا داده میشود سرعت قرات و دیگری بدان نمیرسد انتی پس هر که گوید که درین اجاز  
بعبادت شاق و زحمت و یا آنقدر طاقت از کسی ممکن نیست (از روی قیاس بر خود) همه حماقت و

جهالت ایشان است ازین اخبار و روایات صحیح **س** احکم رسمی خوانده بسیار نادانی هنوز  
آشکار کرده خود را و پنهانی نهند از غبار کینه و خاک **س** این جوانای عدم رازند میدانند  
**امامیان اثبات** مردم یعنی اثبات جواز از حیای جمیع السبل

باز عذر خود را در عمل عبادت شانه سپاس طاعت از حق تعالی بگویند

خوشتر بود زیر پیش شب قیام	شب حیثیت روزگار جوانی از آنکه
گردش شب شبنم خون فی نفس	ملک فنا و تخت بباگردت بکام
در شب آن گرفت با ساقی مقام	ورز چو شربیه دم پریشکار
باید دانست که زنده داشتن به شب جائزست و موجب جزع عظیم	

و ابی نعیم هم بقرآن و جمیع حدیث و جمیع باجماع اما الكتاب فکما قال الله تعالى و

عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا  
وَالَّذِينَ يُبَيِّتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيْلًا مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ  
وَقِيْلًا مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ  
وَقِيْلًا مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ  
وَقِيْلًا مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ

ترجمه شد (در سال اول) در عالم التمزیل گفته که بعضی از قضاوت گفته کرده بفرموده تعالی

قَلِيلًا مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ مَنَ يَعْنِي بَدَازِ الْكَافِرِينَ

است و قال فی الکمالین رَوَى ابْنُ ابْنِ شَيْبَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَنْسِ شَوْخًا أَنْتَ وَنِزْجُوزِ أَحْيَايَ جَمِيعَ اللَّيْلِ مِنْ سُورَةِ الْقَدْرِ قَدْ رَزَقَ اللَّهُ

لِيَكُلَّ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِمَّنْ أَلْفَ شَهْرٍ صَافٍ ظَاهِرٌ تَفْصِيلٌ فِيهِ رَوَايَةُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ

سَعْدٍ رَزَقَ كُلَّ سَنَةٍ بِرَبِّهِ قِيَامَ رُبَّ سَنَةٍ بِرَبِّهِ قِيَامَ رُبَّ سَنَةٍ بِرَبِّهِ قِيَامَ رُبَّ سَنَةٍ بِرَبِّهِ

الْقِيَامَ لِيَكُلَّ الْقَدْرِ رُبَّ سَنَةٍ بِرَبِّهِ قِيَامَ رُبَّ سَنَةٍ بِرَبِّهِ قِيَامَ رُبَّ سَنَةٍ بِرَبِّهِ قِيَامَ رُبَّ سَنَةٍ بِرَبِّهِ

فنا

فنا

فنا

فنا



و عکرمه و غیر هم رضی الله عنهم نیز این است چنانکه در قاضیخان و غیره است و قال الله تعالی انا انزلناک  
فی لیلۃ القدر و ما ادر منک مالیکه القدر لیلۃ القدر خیر من الف شهر مالی قوله  
هی حتی مطلع الفجر یعنی هر آنکه ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز را اگر در آن شب شب نیست  
شب قدر بهتر است از هزار ماه و آن شب تا صبح صادق است انتی پس این سوره نص حکم و دلیل علی  
است در نیکه عبادت در آن شب بهتر و افضل است از عبادت هزار ماه که در آن لیلۃ القدر نباشد  
کافی تفسیر الجلالین و غیره و همچنین محلی السند و تفسیر معالم التنزیل آورده که مفسران گفته لیلۃ القدر  
خیر من الف شهر معنی آن نیکه عبادت در شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه که در آن  
شب قدر نباشد انتی پس این سورت غایت ترغیب و نهایت تحضیض و تحریض است از جانب حق تعالی  
بر قیام لیلۃ القدر بعبادت **فائدة** و عدم تعین لیلۃ القدر از شارع محض برای آنست که تا  
باید یافتن لیلۃ القدر در همه شبهای یکسال عبادت کرده آید چرا که بغیر ازین کسی را میسر نمی آید چنانچه  
برای همین معنی ساعت جمعه را نیز مخفی داشته پس دولت با سعادت لیلۃ القدر کسی را حاصل نمیشود  
مگر بقبل امام الایمه سراج الائمة حضرت ابوحنیفه نعمان کوفی رضی الله عنه چون زنده داشته شود همه شبها از شبها  
یکسال بالضرورة و انما باید عبادت خود را در شب قدر نزد جمیع اهل اسلام هذا اعظم المناقب  
اقصاها و اقصى اقصاها للامام الهمام ابی حنیفة چه وی وقتیکه گذار نماز فجر را بوضوئی  
تا چهل سال یا زیاد و لا محاله یافت عبادت خود را در شب قدر چهل بار یا اکثر از آن بالاتفاق فذلک  
فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم **در بیان سعادت بزرگوار و نیست**

تا به بخشد خدای بخشنده پس بدعت گفتن احیای زنده شب را بر ثلث اللیل چه معنی است آیا  
نزد قائلین جهال حق تعالی نیز بدعتی است که ضنابندگان صاحبان خود را امرست بدعت (یعنی  
باحیای جمیع اللیل باید یافتن شب قدر) **عاصیه** که در دهر علی اصنامیه  
تأود و دیوار را آری بوجد باز گواز نجد و از یاران نجد  
با همه خود بینی و کبر و منی ای درونت را که داری چون نیم  
سعی و تحصیل جاه و اعتبار سر بر کار تو در نیل در نهان  
خوردن نان حرام و زرق و شید مکر و حیل بهر تسخیر عوام  
دین فروشی ز پی نان حرام از برون طعنه زنی بر یار یزد  
لافت تقوی و عدالت میزنی هر چه بکنند کفار از اسلام  
مکر و حیل بهر تسخیر عوام

گاه خبث عمر و گاهی خبث زید بر سرش داخل نمود و لا و لیس	وین عدالت با وجود این صفات این عدالت هست کوه قنبر	هست دلم بر قرار و بر ثبات اما الحدیث
و آن بر دو قسم است یکی آنکه خود از آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم در آن ایامی جمیع اللیل ثابت است دوم آنکه ترغیب و تحریص بر آن فرموده و از صحابه و تابعین بوقوع آمده اما آنچه از آنحضرت شہوت	رسیده اینک مرویست از عائشه صدیقہ کَانَ الشَّيْءُ صَلَوعًا إِذَا دَخَلَ الْعَشْرَ لَا وَاحِدٌ مِنْ رِجَالِهَا أَخْبَىٰ لِلَّيْلِ وَاقْطَاعَ أَهْلَةٍ وَشَدًّا لِلْمَيْزَةِ سَتَقَّ عَلَيْهِ يَعْنِي بِوَدْعِهِ السَّلَامَ وَتَقِيكَه دَرآمدی عشره	آخره رمضان زنده داشتی تمام شب را و بیدار ساختی اہل خود را و مضبوط کردی از از خود را یعنی قریب از ازواج مطہرات نفرمودی انتہی کذا فی مشکوٰۃ فی باب لیلۃ القدر و امام نووی گفته قولہا
وَأَخْبَىٰ لَيْلَةٍ يَعْنِي دُرُغْفَنِي هَمَّ شَبَّابَةٍ بِيَدِي دُرُغْفَنِي وَغَيْرَ أَنْتِي وَوَرَجَّحَ ابْنُ حَبَّانٍ وَغَيْرُ الرَّعْطَا تَابَعِي مَرُوسِيَّتِ كَوِي كَفْتُ كَزَ عَائِشَةَ بِرَسِيدِمُ كَمَرَا زِيَادَةَ تَعَجُّبُ خِيَرَتِي سَخْنِيكَ إِذَا آنحضرت	صلعم دینہ یا موزوی رضی اللہ عنہا فرمود کہ کدام امر رسول اللہ صلعم قابل تعجب نبود آنحضرت صلعم شبئی نزد من آمد پس فرمود کہ من پروردگار خود را عبادت نمایم پس ایستاد و وضو نمود پس ایستاد نماز	خواندن آغاز نمود پس گریست تا آنکہ اشکها بر سینہ مبارکش جاری گشت پس رکوع نمود پس گریست پس سجدہ کرد پس گریست پس سر را بالا کرد پس گریست پس بچین میکرد تا آنکہ بلال برای اطلاع
نماز آمد عرض کردم کہ چه چیز گریانید ترا و حال آنکہ گناہان مقدم و مؤخر ترا اند تعالی بخشدہ فرمود کہ أَيُّ بَدْعٍ شَاكَرِي سَمِ أَنْتِي مَخْتَصِرًا وَوَرَسَائِي وَابْنُ مَاجِدٍ زَابُو ذَرِغْفَلِي رَوَايَتِ سَقَالِ	قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى أَصْبَحَ بَايَةً وَالْأَيَّةُ أَنْ تَعَذِّبَهُمْ فَاتَّهَمُوا عِبَادَكَ وَ أَنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَعْنِي إِيَّائِي سَيِّدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَأْنِيكَ صَبَحَ كَرْدَرِ آتِي	آن آیت اینکه اگر عذاب میکنی ایشان را پس ہر آئینہ ایشان بندگان حسبت و اگر می بخششی ایشان را پس تحقیق تو غالب با حکمتی انتہی اما قسم دوم از حدیث اینکه روایت است از جابر گفت شنیدم
از آنحضرت صلعم کہ میفرمود ہر آئینہ در شب ساعتی است کہ موافق نمیشود آنرا مرد مسلمان و حالیکہ سوال میکند در آن ساعت از حق تعالی نیکی و دنیا و آخرت را اگر اینک عطا میفرماید آنچیز را باد و آن	ساعت در ہر شب میباشد و الا مسلمانی صحیحی بکمال صلاہ لعل امام نووی گفته کہ در حدیث	

جوانی که در این مقام است و از این مقام است

این ساعت در ہر شب میباشد و الا مسلمانی صحیحی بکمال صلاہ لعل امام نووی گفته کہ در حدیث



شبهه ای که از آنجا که حضرت زین العابدین علیه السلام در شب را بیدار می داشتند و نماز می کردند

شبهه ای که از آنجا که حضرت زین العابدین علیه السلام در شب را بیدار می داشتند و نماز می کردند

شبهه ای که از آنجا که حضرت زین العابدین علیه السلام در شب را بیدار می داشتند و نماز می کردند

در کفاره آن و ابو سعید سمعی در کتاب الانساب حال تقیم بن اوس صحابی چنین نوشته

اثبات ساعت اجابت است و در هر شب متضمن است این بیت برتر غیب به برانگیزه شدن از جمیع  
 ساعات شب با سید یاقین آن ساعت است و در حلیه الاولیا در حالت حضرت عثمان آورده  
 حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ أَحْمَدَ نا أَبُو زَيْد الْقُرَاطِيُّ نا اسَدُ بْنُ مُوسَى نا سلامُ بْنُ مُسْكَرٍ  
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ قَالَتْ امْرَأَةٌ عُمَانَ حِينَ احَا فَوَايَهُ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ اِنْ تَقْتُلُوهُ  
 اَوْ تَرْكُوهُ فَاِنَّه كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ كُلَّهُ فِي لَيْلَةٍ يَجْمَعُ فِيهَا الْقُرْآنَ يَعْنِي اِذَا بَنِي سِيرِينَ رَوَيْت  
 وَیْ كُفْتُ كَهْ فَرَمُوهُ وَجْهَ حَضْرَتِ عُثْمَانَ وَتَقِيكَ اَهْلَ فَنَدَ احاطه وی کرده بود باراده قتل وی اگر قتل  
 میکنید شما و را بگذارید و لا اختیار شماست مگر هر آینه بودی و می که تمام شب رازنده داشتی در  
 شب که در آن قرآن را جمع کردی یعنی ختم آن در یک شب کردی و یادوان شبها که قرآن در حصص  
 جمع کردی یا ترتیب باقیه تا لی حال انتی و ابن کثیر در تاریخ خود حال حضرت عمر را چنین نوشته  
 كَانَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ الْعِشَاءَ ثُمَّ يَدْخُلُ بَيْتَهُ فَلَا يَزَالُ يُصَلِّي اِلَى الْفَجْرِ وَفَاصَاتٍ حَتَّى  
 تَسْرُدَ الصُّوْمَ يَعْنِي بُوَدِ عُمَرُ كَهْ مَرْدَمَ رَا نَا مَزْخَفْتَنَ خَوَانِدِي سَبْرَ نَجَانَهُ خُوْدَ رَا مَدِي بِسَ برابراز میخواند  
 تا فجر و انتقال فرمود تا آنکه بی در پی روزه را داشت انتی پس احیاء اللیل و صیام الدهر هر دو  
 از خلیفه دوم ثابت گشت و در حالت عبداللہ بن عمر حافظ ابو نعیم و یلیه آورده حدیثا  
 سُلَيْمُ بْنُ أَحْمَدَ نا اسَدُ بْنُ مُوسَى نا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ نا ابْنُ جَابِرٍ حَدَّثَنَا سُلَيْمُ  
 ابْنُ مُوسَى عَنْ نَافِعِ ابْنِ عُمَرَ كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ صَلَوةً ثُمَّ يَقُولُ يَا نَافِعُ اسْحَرْ نَا  
 فَيَقُولُ لَا تَبْعَاوُذَ الصَّلَوةَ فَيَسْئَلُ يَا نَافِعُ اسْحَرْ نَا فَاَقُولُ نَعَمْ فَيَقْعُدُ وَيَسْتَعْفِرُ لِقَابِهِ  
 وَيَدْعُو اِلَى الصَّحِيحِ يَعْنِي رَوَيْتُ عَنْ نَافِعِ تَابِعِي كَهْ ابْنِ عُمَرَ هَبْ شَبَّ نَا مَزْخَفْتَنَ خَوَانِدِي سَبْرَ نَجَانَهُ  
 سحر کردیم وی گفتی نه پس باز نماز خواندن نماز میدی پس بیدار می که ای نافع آیا سحر کردیم گفتی بل پیشانی  
 و از خدا استغفار و دعا تا صبح کردی و همدین کتاب بسند دیگر از نافع تابعی و خادم ابن عمر  
 آورده اَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ اِذَا فَاَنَتْ صَلَوةُ الْعِشَاءِ فِي جَمَاعَةٍ اَحْيَى بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِ يَعْنِي  
 هر آینه بود ابن عمر و تقی که فوت کردی ویراجاعت نماز عشا باقی همه شب رازنده داشتی  
 در کفاره آن و ابو سعید سمعی در کتاب الانساب حال تقیم بن اوس صحابی چنین نوشته  
 كَانَ يُدِيرُ نَجْمَةَ الْقُرْآنِ فِي رَكْعَةٍ وَرُبَّمَا رَدَّ الْاَيَةَ الْوَاحِدَةَ اللَّيْلَ كُلَّهُ حَتَّى





در شب بیداری غلبه سوم بر ختم قرآن

کم زنی شامل ایشان است و توفیق الهی و نور جلال و جمال نامتناهی بر دلهای آنها احاطه کرده باشد پس گردانید قیام کلیل مرا ایشانرا سب و خلعت که تا بوقت مرگ مولی تعالی از ایشان سلب نمی سازد و هر آئینه مرویت از عثمان بن عفان که یک رکعت همه شب را زنده داشتی و ختم قرآن در آن کردی و چهل مرد از تابعین نمی گردیده اند که ایشان همه کل شب را زنده داشتندی و سبکتر بودند نماز فجر را بوضوئی عشا چهل سال و این نقل از ایشان صحیح است - و مشهورترین از آنان سعید بن جبیر و صفوان بن سلیم و ابو حازم و محمد بن المنکدر از اهل مدینه - و فضیل بن عیاض و وهب بن الجعد از اهل مکه - و طائس و وهب بن منبه از اهل یمن - و ربیع بن خثیم و حکم از اهل کوفه - و ابوسلمان و علی بن بکار از اهل شام - و ابو عبدالله خواص و ابو معاصم از اهل عباد - و حذیب ابو محمد و ابو جابر السلمانی از اهل فارس - و مالک بن دینار و سلیمان النخعی و یزید الرقاشی و حذیب بن ابی ثابت و حمی البکاء از اهل بصره و غیر هم که ذکر ایشان بدرازی می کشد انتهی کلامه و نیز حجه الاسلام امام غزالی در آخر ربع اول آورده - بدانکه احیای لیل از جهت مقدار - بهفت مراتب است مرتبه اولی همه شب زنده داشتن است و این شان آن اقویاست که مرعبات حق تعالی را مجرد گشته باشند و بنا جات از دنیا ستلذذ گشته اند و غذای ایشان و حیات قلب ایشان همین ذکر الهی میباشد پس گاهی مانده میشود از طول قیام و در میکنند خواب را بطرف روز در وقت اشتغال مردم و هر آئینه این طریق بمقت بود از سلف که نماز فجر را بوضوئی عشا سبکتر از رندی حکایت کرده این را ابو طالب علی بسبیل تواتر و شهرت از چهل مردان تابعین - و بود در ایشان کسیکه دوام نمود برین ریاضت تا چهل سال که از ایشان است سعید بن المسیب و صفوان بن سلیم (بدان طریق که از غنیه در گذشته است) تا قوله - و بود کسین سنال که ختم قرآن کردی و در راه نود و مرتبه و وقتیکه نغمیدی رجوع کردی و بار دیگر خواندی انتهی کلام الغزالی و عبد الوهاب شعرانی در تنبیه المغترین ریاضات کنندگان را بالتفصیل شمرده که ذکر آن در اینجا بطول کشد در اینجا باید دید تا آنکه همدان کتاب گفته که پنجمین از سلف عمر بن عبدالقو و بشیر کحافی و محمد بن اسماعیل البخاری و امام احمد بن حنبل و امام ابو حنیفه و رابعه عدویه و انوزاعی و جعفر عتی که ذکر ایشان در طبقات کردم رضی الله تعالی عنهم - و همدان کتاب است که ابن مقاتل گفته که امام ابو حنیفه نماز صبح را بوضوئی عشا هفت سال گذرانده و در روایت دیگر

ختم قرآن در راه

در تنبیه المغترین

چهل سال و برای چهل و هفت سال و در روایتی پنجاه سال استی و به تطبیق در روایات بالا اینکه از زیاده  
 امام هر کسی آنقدر خیر داده که در زمانه خود از ویافته فاما حدیث انس که گفت نزد یک زن از اهل مدینه  
 علیه السلام که من پرسیدم از عبادت آنحضرت علیه السلام و چون عبادت علیه السلام  
 واقع گشتند ایشان عبادت آنحضرت علیه السلام را قلیل دانستند گفتند که کجاست مرتبه ما از  
 مرتبه حضرت علیه السلام و حال آنکه خشید حق تعالی گناهای پیشین و پسین و یواختی یکی از ایشان  
 گفت که من همیشه به شب خوابم خواندم و دیگری گفت که من علی الدوام روزه خواهم داشت گاهی  
 افطار نکند و آن دیگری گفت که من همیشه جدا خواهم ماند از زنان و گاهی نکاح کنم پس آن مرد بیک  
 ایشان آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام و فرمود که شما آن کسانی که چنان و چنین گفتید خبر را بخوا  
 که البته خائف تر شام خدا را منم و اتقای شام خدا را منم لیکن من گاهی روزه میدارم و گاهی افطار  
 میکنم و وقتی در شب نماز میخوانم و وقتی خواب میکنم و در نکاح می آمدم زنان را پس کی که اعراض کرد از  
 سنت من (یعنی بطریق استخفاف و انکار) پس بیت انگس از من متفق علیه پس جوابش از  
 جانب جمهور اینک حدیث مذکور است بر آنکه آن بر سه کسان یک طرف را از دو طرف فعل ببرد و دو  
 طرف دوم فعل را بسبیل دوام حرام کرده بودند چنانچه بدین معنی منصوص لفظاً آمده است و ما قول  
 ایشان محمد آن حرمت عبادت و قربت میدانستند و با وجودیکه خبری از عبادت آنحضرت  
 علیه السلام شنیده اند از سنت رسول الله آنرا نمیدانستند بلکه از آن اعراض نمودند فلذا قال  
 علیه السلام فی آخر حدیث فمن رغب عن سنتی فلیس منی و امام نووی در شرح  
 صحیح مسلم و در کتاب النکاح می آورد - احتجاج جمهور بر اینکه نکاح نه حرام است و نه واجب قول  
 حق تعالی است فَإِنْ كُنْتُمْ كَاهِنًا فَاصْلَحُوا لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ أَلِی قَوْلِ تَعَالَى وَمَا لَكُمْ أَنْ تَتَزَوَّجُوا  
 واد حق تعالی در میان نکاح و جماع کثیر خود - و اما مصنفی قوله صلعم فمن رغب عن سنتی  
 فلیس منی اینکه یکدیگر روگردانی کرده اند آن بطوریکه معتقدان نباشد چنانکه حکم آن میباشد استی  
 بر کسی نیست که از حق  
 اما بعد ما نحن اهل  
 اهل اهل بیکدیگر و در حق  
 کا و گوهری به بیندیزد  
 بیان اثبات مهر سوم یعنی مجاز ختم قرآن در اقل از هفت روز  
 باید دانست که ختم قرآن در اقل از هفت روز جائز است بدلائل قاطعه

برنج و مرغ

نکات در حدیث و روایات آنست که در قرآن است



یقیناً قال استغفر الله ما تيسر من القرآن يعني بخوانید هر چه که آسان باشد از قرآن انتہی  
 پس آیت عامست شامل مست قراءت قلیل و کثیر هر دو را یعنی تا وقت شوق و ذوق خود چنانچه  
 از این مجرد گذشت که عبادت شاقه تا آنوقت است که مرد را تا طالت طبیعت نرساند و نیز در حد  
 گذشت فإن الله لا یمل حتی تملوا و حافظ ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء در حالات حضرت  
 عثمان رضی عنہ آورده است ابراهیم بن عبد الله بن محمد بن اسحق ناقتیبة بن سعید  
 نا أبو علقمة عبد الله بن محمد عن عثمان بن عبد الرحمن التیمی قال قال لی اکی لا یمل  
 اللیلة علی المقام فلما صلیت العقیة تخلصت الی المقام حتی کنت فیہ فبینا  
 انا قایما و اذ امر جل و وضع یدیه بین کتفی فاذا هو عثمان بن عفان فبدأ یتلوا القرآن  
 فقرأ حتی ختم القرآن فراح و سجد ثم أخذ نعلیه فلا ادر فی اصلی قبل ذلک  
 شیئا ام لا ابن عبد الرحمن از پدر خود روایت میکند که پدرم بمن گفت که هر آینه اشب من بر  
 مقام غالب خواهم ماند (یعنی قصد آن کردم) پس بعد فراغت از نماز عشا بمقام رسیدم و  
 ایستادم که ناگاه شخصی دست خود در میان کتف من نهاد پس چون دیدم عثمان بن عفان بود  
 پس منی الحمد را شروع نمود پس بخواند قرآن تا آنکه ختم نمود قرآن را پس رکوع و سجود کرده نعلین را  
 گرفت پس من نمیدانم که پیشتر ازین وی نماز خوانده بود یا نه و سماعی در کتاب انسب حال  
 تیمم بن اوس صحابی آورده کان یمیم یختم القرآن فی رکعة چنانچه گذشت و نیز ابن حجر  
 مکی در فتح البین آورده کان یمیم یختم القرآن فی رکعة و در حال حضرت علی در اقامه  
 آورده انه کان یختم فی الیوم مائتا ختمات کما ذکره بعض شراح البخاری یعنی آن  
 حضرت علی ختم قرآن کردی در یک روز هشت بار و مہرین کتاب آورده که ترجمه اثر اینک  
 گفته شود که وقوع بعضی از مجاہدات بعقل نمی آید چنانچه هشت بار ختم کردن قرآن بیک روز  
 شب خواندن هزار رکعت نماز بیک شب مانند آن گوئیم که وقوع مثل آن اگر چه از عوام بعید  
 لیکن بعید نیست از اہل اہم چرا که ایشان از طرب رب خود داده شده اند قوت مکی را که رسید  
 بسبب این صفات را انکار نمیکنند این را اگر کسی که انکار میکند صد و برکات و خرقعات  
 انتہی ترجمه و نیز صاقبل ہم ازین کتاب گذشت که آخر عبارت آن اینکه و کون فی جمل

کتاب عبادت تا از باب سبب که از آن است

أَعْلَى الشَّرْعَةِ فِي الْقِرَاءَةِ وَلَمْ يَلْهَأْهَا الْآخِرَةُ أَنْتَنِي مَقْنُونِي وَأَنْ كَارِخُهَا وَخَاصُّهَا

نیست محصور در مدارک ما ای بسا کار کا یاد ابدال که بود پیش عقل خلق محال

باشد از خالق قوی و قدر کا نشان خارق قوای بشر هر چه فهم تو زان بود قاصر

شود آنرا ز ابلیس منکره و ابو عیسی ترمذی در جامع خود در ابواب القراءه آورده که هر دو

از عثمان بن عفان که در یک رکعت و ترختم قرآن کردی و مرویست از سعید بن جبیر که ختم

کرد قرآن در دو رکعت در کعبه انتی کلام الترمذی که صحیح وی یکی از صحاح شش است و ابن حجر

یکی شافعی در قلله عقیان فی مناقب النعمان آورده که عبد الله بن المبارک فرمود که چهار کس

ایم ختم قرآن در رکعت واحد کرده عثمان بن عفان و تمیم الداری و سعید بن جبیر و ابو حنیفه

اعنه انتی و طحاوی گفته که جلال الدین سیوطی در تبیض الصحیفه آورده که مرویست از

خارج بن خاریجه که ختم قرآن در یک رکعت چهار کس از ایمه کرده که یکی از ایشان امام ابو حنیفه است

انتی و امام نووی در شرح مسلم در باب النبی عن روایه الضعفاء گفته و اما ابو بکر بن عیاش پس

فضل و امام بودن وی بالاتفاق ثابت است و ما از پسرش که ابراهیم است روایت کردیم

که گفت او که پدر من بمن گفت که هر آینه پدر تو (یعنی ابو بکر بن عیاش) گاهی پنج فاحشه نکرده

و هر آینه وی از مدت سی سال هر روز ختم قرآن میکند و ختم کردم درین گوشه بیست و چهار بار

قرآن انتی - و شاه عبدالعزیز دهلوی درستان المحدثین گفته که تاریخ بغدادی از تصانیف

خطیب بغدادی است و لیت خطیب ابو بکر و نام او احمد بن علی بن ثابت بن احمد است هر روز

ختم قرآن میکرد و هفتم ذیحجه ۳۶۳ هجری قمری وفات یافت انتی و شامی در شرح در المختار گفته

**قوله و لیع بن الجراح** و لی شیخ الاسلام و یکی از ایمه اعلام است یحیی بن کثیم گفت

که در کعبه روز ما عیام الله هر دشتی و شرب ختم قرآن کردی انتی و در احیاء العلوم است که

امام شافعی در رمضان شصت مرتبه ختم قرآن کردی خاص در نماز - و یکی از اصحاب شی

بویطی بود که در رمضان هر روز ختم قرآن کردی انتی خلاصه کلام و ما حاصل این مرام

بعد از تحقیق تام و تدقیق تمام اینکه خصص وقتیکه موقوف گشت بحسب طاقت فهارت

هر شخص بموجب حدیث حتی یسئلوا و تصریحات علما چنانچه گذشت پس وارد نمیشود بر کسی

در ختم قرآن در کعبه شامی دیگر چهار کس از کعبه شامی نام کرده

ما حاصل شد









۶۹

آنحضرت صلعم با وجودی که قوی تر از قویا و اعبدا الناس بود بر خود چه اختیار نمود پس از اینجا معلوم  
گشت که این همه تاویلات از قبیل مثل الا یرضی به فائله اند جواب گویم که جواب آن در  
اقامه الحجۃ بدین طرز تحریر نموده که بیشک آنحضرت صلعم طاعت عبادت آنقدر دیداشت که  
دیگران ازان قاصر میبودند و اما ثمرات عبادت را بوجہ شفقت است و بباعث ترحم فرمود  
بر اتباع خود ترک فرمودی تا که مردم را بسبب اتباع وی صلعم تنگی لاحق نشود و دلالت میکند بر  
لطف قول حضرت عائشه صدیقہ که هر آینه آنحضرت صلعم بعضی عمل را ترک فرمودی با وجودی که  
آن عمل را دوست میداشتی بخون اینکه مردم نیز اینچنین کنند و بر ایشان فرض گردد چنانچه روایت  
کرده این حدیث را بخاری و ابوداود و غیره و هر آینه ترک نمود آنحضرت صلعم نماز تراویح را بباعث  
بعد از خواندن آن شبی چند بسبب خوف فرض بودن آن بر مردم روایت کرد این را نیز بخاری  
و غیره و ابوداود و غیره از عائشه روایت نموده که آنحضرت صلعم بول کرد پس حضرت عمر آمدند  
آب گرفته ایستاد آنحضرت صلعم پرسید این چیست یا عمر گفت برای وضوی شما آب است فرمود  
که ما مور نشده ام بر اینکه هرگاه که بول کنم وضو سازم و اگر اینچنین کردمی سنت میشد و امثال  
آن بسیار است انتی ما حصل جواب آنست که از جواز فعلی و یا استحباب آن چیزی لازم نیست  
که خواه مخواه و لا محاله کرده آید خاصه جایکه خوف امری عظیم در آن متصور باشد پس اختیار نمود  
آنحضرت صلعم عبادت شاذ را ازین قبیل بود تا از انوجه که معترض پیش کرد و بدو فافهم ولا تکن من الخاسرین  
**بیان اثبات امر چهارم یعنی در جواز روزه صیام اله هر داشتن**  
از عائشه صدیقہ روایت کرد که هر آینه حمزه بن عمرو اسلمی از آنحضرت صلعم پرسید که یا رسول الله انی  
رجل استرء القنوم اقلقنوم فی الشرف یعنی من مردی ام که صائم الله میباشم یا در روزه دارم فرمود علیه السلام  
که روزه دار اگر خواهی و افطار کن اگر خواهی رواه مسلم و البخاری پس این حدیث دلالت میکند  
جواز صیام اله بر بوجہ ترخیص فرمودن آنحضرت صلعم سائل را وضع فرمودن ازان - و برینا  
است جمهور اهل علم چنانکه امام نووی در شرح این حدیث گفته که درین حدیث دلیل امام شافعی  
است و موافقین او را که هر آینه صوم و هرگز ده نیست کسانی را که خائف نباشند ضرر را و نه فوت  
حق را بشرطیکه در هر دو عید و ایام تشریق افطار نمایند چرا که حمزه بن عمرو اسلمی آنحضرت صلعم را از

در کار چهارم یعنی در جواز صیام اله

صیام الدهر بودن خود خبر داد پس آنحضرت صلعم ویرایمغ نفرمود بلکه ویرا در سفر بران قائم داشت  
 پس در حضر بطریق اولی صیام الدهر جایز است انتی و خود چگونه اینچنین مکی در خواص و عوام یک  
 باشد یا وجود اختلاف لطباع که بعضی موفق تر باشند بخیر از بعضی دیگر و لنعم ما قبل  
 نه بزن است و نه هر مرد **خداوند گشت کیان کرد** و حافظ ابو نعیم اصبهانی در طلیه الاولیا  
 در حالات حضرت عثمان آورده حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ حَمَلَانَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ  
 ابْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ حَدَّثَنِي أَبِي نَاحِيَةَ حَدَّثَنَا أَبُو حَالِدٍ بْنُ الرَّبِيعِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ  
 حَدَّثَنِي لَهُ يُقَالُ لَهُ رَحِمَهُ قَالَتْ كَانَ عَمْرُو بْنُ الدَّهْرِ يَقُومُ اللَّيْلَ إِلَّا مَجْمَعَةً  
 مِنْ أَقْوَامٍ يَعْنِي زَيْدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ زَجْدَهُ وَخَدْرَةَ سَمِةَ رَوَيْتَ مِیْکَنْدَکِ و می میگفت که حضرت  
 عثمان همیشه روزه دهر میداشت و همه شب زنده داشتی مگر قدری از اول شب آرام کردی  
 انتی و امام نووی در شرح مسلم در باب النبی عن صوم الدهر لمن تضرع به گفته که  
 اند علم ادین پس مذنب بل نوا هر منع است از صیام الدهر بسبب نوا بر این احادیث  
 یعنی که از عبدالله بن عمرو بن العاص مرویست - وقاضی و غیره گفته که مذنب جایز علماء جواز صیام  
 الدهر است و قتیکه در ایام منی عنمار روزه ندارند - و ایام منی روزه هر دو عید و هر سه روزه تشریق  
 و مذنب امام شافعی و اصحاب او اینکه صیام الدهر و قتیکه افطار کرده میشود دران در ایام هر دو  
 عید و تشریق مکروه نیست بلکه مستحب است بشرطیکه بسبب صیام الدهر چیزی ضرر باو نرسد  
 و نه فوت حق از وی پدید آید انتی کلامه - و بعد رین باب بقدری فاصله گفته که اگر صیام الدهر مکروه  
 و ممنوع بودی هر آینه آنحضرت صلعم حمزه بن عمرو اسلمی را از ان منع فرمودی لَا سِیَّمَا فِی التَّشْرِیقِ وَ بَیْنَ  
 از حضرت عمر ثقیف رسیده که روزه دائمی داشتی و همچنین از ابو طلحه و حضرت عائشه و خلافت کثیر از  
 سلف رضی الله عنهم چنانچه در شرح مذنب که ایشان کرده ام انتی و همین است قول امام مالک رحمه  
 و اسحق چنانکه در صحیح ترمذی است - فاما حدیث حضرت عائشه صدیقہ چیزی مخالف و تضاد  
 باجملة ما ذکرند در حدیث قَالَتْ لَا أَعْلَمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ إِلَّا فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ  
 وَلَا صَلَّيْ لَيْلَةً إِلَّا إِلَى الصُّبْحِ وَلَا صَامَ شَهْرًا كَامِلًا غَيْرَ رَمَضَانَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ زَكَرَ زَكَرَ  
 داشتن همه شب برای عبادت مستلزم این نیست که دران همه شب تنها نماز خواند و یا تنها



بجای این حدیث حدیث دیگر آمده که

تلاوت قرآن کند بلکه گاهی نماز خوانده شود و گاهی تلاوت قرآن کرده آید و گاهی بنزد و فکر و مشغول و تفکر  
و دعا مشغول گردد و نیز ازین چیزی لازم نیست هر کاریکه آنحضرت صلعم بذات شریف خود نکرده باشد  
جائز نیز نباشد و یا اجازتی بران نیز نداده باشد و اذ الویثیت هذا لویکن الاستدلال قاطعا  
نامل و صائم الدین بودن آنحضرت صلعم محتملست بترحم آنحضرت صلعم بر امت چنانچه حال او در  
آخر امر سوم در گذشت - و اما حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم احب الصلوة  
الی الله صلوة داود و احب الصیام الی الله صیام داود کان ینام نصف اللیل و یقوم  
ثلثه و یتام سُدسه و یصوم یوما یفطر یوما متفق علیه پس جوابش از جانب جمہور  
اینکه درین حدیث دلالتی بر این نیست که غیر آن بدعتست بلکه دلالت بر اینکه غیر آن نیز  
محبوبست چنانچه مدلول صیغه افعّل التفضیلست که آن لفظ احب است بلکه این حدیث احب  
بودن و محبوب تر شدن غیر آن را منافی نیست - و خود چگونه صورت بندد و حال آنکه خود صوم و صلوة  
آنحضرت صلعم برگز مثل صوم و صلوة داود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نبود کما لا یخفی علی ما  
کتب الحدیث چه بثبوت نرسیده که آنحضرت صلعم نصف شب خفتی و ثلث شب قیام فرمودی  
و سب آن باز استراحت نمودی - و نه اینکه روزی صوم و روزی افطار روزی بدی نه بسند صحیح  
نه بسند ضعیف - و کسی را از مسلمانان چنین ظن نباشد که عبادت آنحضرت صلعم بطریق احب و  
بهتر نبود چون حال چنینست چنانکه دانستی پس لابدیست از حمل این حدیث و نیز دیگر الفاظ  
احادیث دیگر که درباره عبدالله بن عمرو بن العاص ارشاد شده بود مثل لا صائم من صائم الا بعد  
بر و بسیکه حاصل شود بان تطبیق پس باید که معنی حدیث بد چنین کرده آید که ای عبدالله بن عمرو  
محبوبه نماز نسبت به تو و امثال تو که از کثرت عبادت در آخر عمر ضرر یابند و از دوام آن عاجز شوند  
و حال آنکه در حدیث دیگرست احب العمل الیه تعالی ماذا اقم صاحبیه علیه نه نسبت به حمزه بن  
عمرو اسلمی و امثال وی که اقویا باشند نماز داود علیه السلامست و همچنینست حال روزه در حق تو  
و امثال تو که ضعیفا باشند ستم و فانک لا تستطیع ذلک نه در حق اقویا مانند حمزه اسلمی چنانچه  
علما گفته و امام نووی در شرح مسلم در باب مذکور تصریح بر این نموده بدین الفاظ و تحسین هذا  
الحديث یصلی الله بن عمرو و من فی مماناء - و تقدیر لا الفضل من هذا فی حق

وَيُؤْتِدُ هَذَا أَنَّهُ صَلَّوْهُ لَعْنَةُ حَمْزَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ الشَّرْحِ وَأَمْرُ شَدَّ بِأَلْفٍ إِلَى يَوْمٍ وَيَوْمٍ وَ  
 لَوْ كَانَ أَفْضَلَ فِي حَقِّ كُلِّ النَّاسِ لَا مَرَشَدَ بِأَلْفٍ وَبَيْنَهُ لَهُ فَإِنَّ تَأْخِيرَ الْبَيَانِ عَنْ  
 وَقْتُ الْحَاجَةِ لَا يَجُوزُ أُنْتَهَى - **أما** جواب از فقره دیگر که روزه نیست یا روزه مباد بطریق خبا  
 یا دعا کسی را که روزه داشت همیشه بخندد وجه در نووی مذکور است که حاصل یکی از آنها اینست  
 محمول است بر آنکه از صوم الدهر میگردند و بافت حق از ایشان بسبب آن لازم می آید تا آنکه  
 چنین نباشد بر ایشان محمول نمیتواند شد و تأییدش اینست که درین منی نیز مثل با قبل خطاب با بن عمرو  
 بود و حال آنکه حضرت مسلم و آخر عمر عجز و یراهم از وی نقل کرده و نادم گشت بر قبول نکردن منی حضرت  
 از آنحضرت مسلم (یعنی جاییکه خود گفت که نادم شدم بر پذیرا نمودن من حضرت را از آنحضرت مسلم  
 که مراد همراه بسه روزه حضرت و اجازت فرموده بود - و اگر آنرا از وی مسلم قبول نمودی بر اینست که  
 بودی نزد من آن یعنی در وقت پیری از اهل من و مال من) علما گفته اند که منع فرمود آنحضرت مسلم  
 ابن عمرو را بسبب علم آنحضرت مسلم بر عجز ابن عمرو و ثابت داشت حمزه بن عمرو را بسبب علم وی  
 علیه السلام بر قدرت وی بلا ضرر انتهی چونکه از تحقیق این مقام دانستی که صیام الدهر برای اقویا  
 مستحب و بهتر است چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است نه بدعت و ضلالت پس در پیرو دین  
 بدین سبب این شرعیست متین را که اقویا بودند عبادت خداوندی گفتن فعل شایعین است رباعی  
 سرت برهه از ای فلک میداند | از آن همه بی شبهه شک میداند | اگر کم که جرق خلق را بغریبی  
 با او چکنی که یک بیک میداند | ابله دانست که قوی تر دخیل منکرین از صوم الدهر و ختم قرآن اکل  
 از هفت روز حدیث ابن عمرو است جمیع طرق و جواب آن بخوبی از اقامه الحجة بیان کرده شد و نیز  
 در زیر حدیث مذکور امام نووی گفته که حاصل حدیث بدشفت و رقی آنحضرت مسلم است بر  
 امت خود و ارشاد و است مسلم مرا ایشان را بسوی مصالح ایشان و ترغیب حقاقت مرا ایشان را  
 بر طریق که طاقت دوام بران میدادند و منع فرمود ایشان را از تعمق و گذاردن عبادت که بر ایشان  
 خفون آن بود که ایشان را بسبب آن از ان ملال آید و یا آنرا ترک نمایند و یا بعضی از ان ترک نمایند  
 و هر آینه این معنی را آنحضرت مسلم بدین عبارت ادا فرموده علیکم من الأعمال ما تطيقون  
 فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمِيلُ حَقِّ قَوْلُوا وَ باین قول ابن عمرو گفته بود که مانند فلان سباهش که قیام شب میکرد



و در آخر ترک آن کرد و در حدیث دیگر آمده که بهترین اعمال آنست که صاحبی بر آن دوام کند  
 انتی مختصر این دلیل منکرین عموماً نزد باب عقول سلیم چگونه در اوقای و وضعای یکسان نافذ گردد  
 وَأَنْصَبْتُ وَتَأَمَّلْتُ اللَّهُ أَعْثَا عَلَ طَاعَتِكَ وَوَقَفْنَا لِأَمْرِ خَيْرِكَ **ابیات**  
 رسم بزبان یهود و نصاری که از احادیث بی غیر فاضل و اگر اندک در حدیث است  
 استثنای ششمین نموده بر حریم

**بیان اثبات امر تحمیل بیسی در جواز خواندن نوافل در شب زائده بر سیزده رکعت**

باید داشت که جواز خواندن نوافل در شب زائده بر سیزده  
 رکعت تا بر قدر که باشد باخبار صحیح و آثار مرصع با نیز بلکه مستحسن است و اگر خواهی مرا بطریق  
 کز سنن برای بدو سببی ضامی و ملحق از هر چه در چشم وی همچون آن تیره باد اگر برسان زنگی خواهد میان شنید  
 عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْجُدُ  
 إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا حَسَنَةً وَفِيهَا عَشْرَةٌ وَتَرَفَعَ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ فَاسْتَكْبَرَتْ  
 مِنَ الشَّجْوَةِ يَعْنِي شَدِيدَةً مِنْ أَنْ تَحْضُرَ مَعَهُ كَيْفَ سَجَدَ كُنْزُ خَدَّاءِ مَكْرَانِيكَ يَنْوَسِدُ حَقَّ تَعَالَى  
 مراد را بسبب آن یک نیکی و محو میکند از وی بآن یک گناه و بلند میکند مراد را بسبب آن درجه را  
 پس بسیار کنید از سجده و روایت است از ابی فاطمه گفت که گفتم یا رسول الله مرا از عملی خبر کن  
 تا که مستقیم بران نامم و بجای آرم آنرا فرمود لازم گیرید سجود را چه هر آینه سجده نمیکنی قوم خدا را آنچه  
 کردن مگر اینکه بلند میکند حق تعالی ترا بآن درجه و ساقط میکند از تو بسبب آن خطیئه مرا **و احادیث**

این حاجت فی عباد کماله لیسجد و روایت است از معاذان گفت که ملاقات کردم ملائکه بان موسی  
 رسول الله مسلم پس گفتم که بعملی مرا خبر کن که میکنم آنرا و بسبب آن حق تعالی مرا در بهشت در آورد پس  
 خاموش ماند پس باز پرسیدم چون بسوم مرتبه از وی پرسیدم فرمود که همچنین از آنحضرت صلوات الله علیه  
 بمن فرمود که لازم گیر کثرت سجود برای خدا فَإِنَّكَ لَا تَسْجُدُ لِلَّهِ يَسْجُدُ إِلَّا فَتَكُ اللَّهُ بِهَا  
 دَرَجَةً وَتُحْطَ عَنْكَ بِهَا خَطِيئَةٌ گفت معاذان که بعد از آن ملاقات ای در داد کردم پس  
 این امر را از وی پرسیدم پس مرا مثل قول ثوبان گفت و احادیثی در باب فضل السجود و این خبر  
 فی باب المذكور و الترمذی فی باب کثرة الركوع و السجود و قَالَ فِي الْبَابِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

باید که در هر روز از هر چه در چشم وی همچون آن تیره باد اگر برسان زنگی خواهد میان شنید  
 ملائکه که از هر چه در چشم وی همچون آن تیره باد اگر برسان زنگی خواهد میان شنید





والتَّجُودُ أَحَبُّ مِنْ طُلُقِ الْقِيَامِ - ودر شرح آن و در مختار از معراج می آرند هَذَا قَوْلُ  
 مُحَمَّدٍ وَإِنْ مَذْهَبُ الْأَئِمَّةِ أَفْضَلُ الْقِيَامِ وَصَحَّحَهُ فِي الْبَدَائِعِ وَدَر شَامِي كَفَتْهُ قَالَ  
 أَبُو يُوسُفَ إِذَا كَانَ لَهُ مَرْكَبٌ مِنَ الْكَيْلِ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَلَا فَضْلَ أَنْ يَكْتُمَهُ عَدَدَ  
 الرُّكْعَاتِ وَلَا أَفْضَلَ الْقِيَامِ أَفْضَلَ انتهى محصل این کلام و مفصل این مرام اینکه تحقیق  
 اهل علم از محدثین - متفق اند بر حراز هر دو قسم نماز لیکن مختلف اند در فضیلت بر چهار مذهب  
 بعضی طول قیام افضل گفته از کثرت رکوع و سجود - و بعضی کثرت رکوع و سجود بهتر دانسته از طول  
 قیام و بعضی توقف کرده که از آنان یکی امام احمد حنبل رحمت و بعضی تفصیل کرده که یکی از آن  
 اصحی سنن خلاصه از تحقیق ما تقدم اینکه کثرت رکعات تراویح بر سیزده رکعات که از اجماع اکثر  
 صحابه بلکه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین ثابت و محقق است مخالف است از  
 اعتراض فرقه و تابعیه فاقصفت وانظر الى تحقیق المقام - ولا تغتر بحیل من الشیاطین  
 اللثام - و چون بوجوب قول تم فختلف من بعد و فختلف اصاحوا الصلوة آنچه غفای  
 فرقه نجدیه پسند معروف به نذیر حسین دهلوی در کتاب خود معیار الحق نوشته که والد الدلیل  
 علی کون هذه العبادة بدعة ان رسول الله صلعم لم یؤد صلوة الدلیل فی جمیع  
 عمره علی ثلث عشرة رکعة انتهى ازین صان لازم می آید که آنچه صحابه و تابعین علی  
 تعالی عنهم در بعد راول بست رکعات تراویح در شب بعد نماز عشا با اجماع و دیگر نو اقل در شبها  
 خوانده و کبار و صفهار تابعین و اتباع تابعین و اهل مکة و اهل مدینه اتباع ایشان کرده آنهم را  
 این نا خلفان بکلمه آیت حکم منائع ساخته و همه ایشان در اصاحوا الصلوة در آمده اند -  
 پس منافی قاعده مذکوره خود که والد دلیل علی کون هذه العبادة بدعة الله اگر اکثر صحابه  
 جملة تابعین و دیگر مسلمین صاحبین سابقین را بمجموع و مخالفین سنن سید المرسلین قرار دهند  
 چه پسند که اندک انقیاد علی نفسیه می گسیردند بمرغ نه جولوکه است بعد ازین  
 معنی نماند که نماز تراویح با بعد رکعات مذکور از شمار اهل سنت و جماعت است و چه که نزدیک  
 این قوم زیادت بر سیزده رکعات نوافل و نیز و اتم بر تراویح که از نوافل است از خلفای  
 راشدین هدایت گشته است پس لا محاله علوم گشت کما این فرقه از اهل سنت و جماعت

در کتاب کمال ایاچ چهار مذهب  
 علم بر چهار مذهب  
 احراز در کتاب نذیر حسین دهلوی

در کتاب معیار از نذیر حسین دهلوی  
 بانه اهل سنت

نیت قَاحْظُهُ وَلَا تَقْفُلْ فَإِنَّهُ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ تا که مردم از اهل سنت و جماعت قبول ایشان در فریب نیتند و غرور نخورند - و اما آنچه در سوال از صاحب معیار و غیره آورده که ما ابوحنیفه را از امامان دین و سلف صالحین میدانیم و آنچه از بدعات مذکوره بوی ضعیف مینماید وی از ان برستی تا آخر - جوابش اینکه بر ناظرین حق پسندان از مطالعه اجوبه بالا صاف بود که است که او خرمسته مذکوره گاهی بدعت نیت بلکه مستحسن اند پس مستبعد آن خود بدعتی است و نیز باید دانست که حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه الله در تحفه اثنا عشر در مکاتدر و فضل آورده که یکی از مکاتدر و افضل آنیکه چون سخاوتند که کلامی بزرگوار را از اهل تسنن در مردم ملامت مطعون سازند پس خود را دیبا س اهل تسنن و یکی از معتقدین وی ظاهر میکنند و فقره چند در مدحت وی مینویسند بعد از ان در بعضی از ان اوصاف که بتحقیق اهل نقول در ان بزرگوار متحقق و متیقن میباشد غرض کرده زبان طعن میکشایند و صاحبش را کمال تفضیح مینمایند پستتر بدلائل ضعیفه که از ادنی تا مل و تعمق در ان مانند هبَاء مَقْنُونِ مضمحل میگردد و بد برات همان بزرگوار بر موصوف از ان اوصاف ثابت میکنند تا که از ادنی تا مل در ان همان بزرگوار در مردم رسوا و مطعون گردد - چرا که ثبوت اوصاف مذکوره در ان بزرگوار از اهل تاریخ بایه متیقن رسیده و براتش بدلائل ضعیفه (چنانکه گمان ما بر ان بزرگوار چنین نیست - و با چون چنین افعال ذمیمه بدین پایه رسیده پس بر باره همین اوصاف در حق فلان امام و پیشوا مردم بهتان و افترا کرده باشند) از وی ثبوت پیوسته چون دلائل براتش از امور متیقنه دائل گردند لا محاله همان بزرگوار پیش مردم رسوا گردد پس همان شیوه شیعۀ شیطانیه را صاحب معیار در حق امام ابوحنیفه بکار برده تا که بدین بهانه دوستی امام نام در مردم مبتدع گردد مگر والله مُبْتَدِعٌ تَوْبَهُ وَ لَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ راجع علاج م چون خدا خواهد که پنده کس درو [سپیش اند و لعنه یا کان بزرده] **التنبیه علی افعال الشفیه** - باید دانست که این فرقه جدیده هر چند که در ظاهر ادعای آن بر میدارند که ما عامل بالحدیث ایم و درین فریب هزار بار ساده لوحان ناواقف را ازین علم شریف و در دام بدعت جدیده و ضلالت بعیده گرفتار میسازند مگر در پنده غرضی دیگر از ان میدارند که یکی از ان طعنه در ایمه دین و اخیار مسلمین از سلف صالحین چنانکه

در بیان صفات امام همام

در بیان صفات امام همام

در بیان صفات امام همام



دانستی و دوم تنبیح و تنقیص جمله سوره دین و ارکان شرع سید المرسلین - اما تنقیص شأن عظام  
 یعنی در اجزای کبریه طیبه اینکه خلعت و غدیر حق تعالی جائز میدانند و آنحضرت صلعم خاتم النبیین  
 ندانستن و فرط محبت با وی کفر و شرک انگاشتن و بعضی از افعال و می صلی الله علیه و آله تنبیح  
 نامحمود و خلافت شرع قرار دادن و حق وی را صلعم بر خود مثل حق برادر کلان پنداشتن و وی  
 صلعم را با مردم مردار و خوار و برادر زندگان در پیش عزت حق جل و علا تشبیه دادن و تمثیل  
 نمودن اما در زکوة - پس اموال تجارت از جواهر و غیره اگر چه بالوفار رسد و زیور زنان اگر چه  
 بی انتها باشد و در مایه های گاو و آشترو نیز در دیگر حیوانات مانند گاو میش و غیره نیز در یک  
 این لرقه خبیثه زکوة نیست اما در حج - پس بکله رفتن مگر نام مدینه طیبه بزبان نیارودن و  
 ترک زیارت روضه مقدسه آنحضرت صلعم را اختیار کردن و نه کافر و مشرک گشتن کار چمن خبیثانست  
 اما در صوم - پس سبست رکعات تراویح را بدعت عمری قرار دادن و در همه ماه رمضان تراویح از  
 سه یا چهار شب زیاده نگذاشتن و زیادت نوافل و تراویح را بر سیزده رکعات در شب بدعت قرار دادن  
 و بر ثلث شب در عبادت زیادت کردن در زمزم و ابل بدیع و آمدن و از کثرت تلاوت منع کردن  
 و از حدیث من قام رمضان ایما نانا و احسنا با غفر لک و امثال آن چشم برد و خشن و از  
 شنیدن قول تعالی لیکلة القدر خیر من الف شهید گوشه را اگر ساختن مذموب ایشانست  
 اما تنقیص ایشان در صلوٰه - اما در طهارت پس مسح کردن را که امان از غل و طوق باشد در  
 قیاست بدعت قرار دادن و مثل روافض بجای غسل پا مسح آن کردن و ببول اطفال شیر خوار  
 مانند آب طاهر پاک دانستن و منی را طاهر دانستن و همچنین خون و پیه و استخوان و بول و براز  
 خنزیر را تا آخر چنانچه بالتفصیل در فصل ستم از باب اول مذکورش و همچنین حکم آب غیر و کذا که  
 موجب از می است و اما در نفس نماز پس وتر را یک رکعت گذاردن - و بلا ضرورت اعیان یک  
 وقت دو نماز را جمع نمودن و از تمام شب نماز خوانی بوعیدات شدید منع نمودن و سنن ابدی  
 یعنی سنت مکه و راه گاهی خواندن و گاهی با ضرورت ترک کردن تا از علی الدوام خوانند

آن شایسته بفرض نیاید که آن بدعت است **از زاهدان خشک رسائی طبع دارد**  
 سیل صیقل اصل و یا نیشور **لطیفه عجیب** رین سرفریز نولن راره زی با فاضلی اتفاق

تذکره احوال و عیال

ملاقات افتاد که اکثر بدلسای لطیف و لطیفه از بس ضیف میفرمودند تا آنکه دهنی تکریم خود فرمود که باری  
 یکتایی از فرقه انجیدیه در مناظره در افتادم که در مجلس عطا با مردم خاص عام میگفت که ای برادر من عین  
 و اسی عالمان بحدیث و قرآن بدانید و آگاه باشید که سنت مؤکده همواره بجای آوردن بدعت و  
 مخالفت است چه در این چنین ادا فرقی در میان سنت و فرض نیامد که علی الدوام بجای آوردن مرتبه  
 فرض است نه رتبه سنت که در حکم نوافل است دوام بر آن بدعت است محال آنکه فرض دو وقت را جمع  
 نمودن لازم است چه در حدیث است پس سنت را بغیر از ترک گیر چه چاره فرمود که در اشاعی عطا فرام  
 و پیسیدم که وقتا فوقتا لزوم ترک سنت خاص به باره نماز است یا عام است بکلیه امور مستون گفت  
 عام مثل بجهل من الندی گفته ام که ترویج مسنون است چنانچه از حدیث *فَمَنْ رَأَى مِنْهُ خَطَايَا فَسْتَعِزْ*  
*بِحَقِّهِ وَنَزِدْ بِكَرَامَاتِهِ* هویدا است پس بر تو فرقه تواز غیر مقلدین لازم که زمان خود را طلاق دهی  
 تا شما از استمرار بر امر مسنون که نزد شما بدعت است باز بهیو نیز با مجردان مسافران زمان شما بکلی  
 صبح بهر یابیم و دفع شروت بقدر ضرورت تا سیم که در اینجا عین عمل با حدیث شما نیز همواره حاضر المرام  
 خواهیم شد و نیز ریش بر روی خود داشتن امر مسنون است چنانچه از حدیث *أَعْطَاهُ الْخَيْرَ وَ*  
*فَقَضَ الشَّوَابَ* ظاهر است از علی الدوام داشتنش بر روی خود نزد شما ثابت بفرض لازم می آید  
 و آن بدعت است پس فتیله زمان خود را با مجردان دیگر بسبب طلاق سپردید ریشهای خود را نیز بر نشید  
 تا انروز سنت نیز بهر گیرید *بِإِيجَارٍ* از تو آید و مردان چنین کنند *أَوْ تَزِنَ طَلَقَ بَدِشْ* تراش  
 خوبتر است آنرا که چنان کند چنین آید پیش *پس از شنیدن این تقریر از جواب فاسوس ماند*

فردماند از اندن پاشخ	پدو زید شرمش که برایش	چنان هر برب را زد سکوت
که دل گفت با لیتان آموت	و اگر همین دو امور عظمه مسطوره را مرکز خاطر نداشتندی پس باعث	چیت که دیگر چند اموریکه در عمل با حدیث داخل ترند بفرسنگ از آن میگردد بزرگوئی که در آن چه
ایشان از شانسای عمرتی نیست	ای شیخ اگر جمله کلمات تو این است	خوش باش گزین جمله کلمات گذشتیم
ایشان بحقیقت تعلق طریق اند	او طلب از جمله آفات گذشتیم	اول دوام بر تجمیع و نماز اشراق
و چاشت مصلوة التبعی الاکاهی دومی و سوم حجت و مصائب آن برداشتن و نیز جهاد کردن با کفار و کیفیت آن سایه نمودن سوم شبانی و صحر اگر دی چهارم مانند آنحضرت صلوات خدا بر او		

بجواب تقریر آن صاحب کمال



قار و دره برای عبادت و آخرت بر دنیا و محرم تورم اقدام و کثرت عبادت و فور ریاضت چنانچه از احادیث حتی قَوْمٌ قَدْ مَاتُوا وَ امثال آن ثابت است ششم همواره مسکین مانند در مدت عمر گاهی از نان جوین نیز ناد و وقت بسیاری نخوردن و از مساع و نیوی گاهی متمول بودن الا که بر فقر آثارش کردن و ایشان را ساختن تا آنکه بروقت انتقال فرمودن در چراغی روغن نمادند برین حال مفتخر بودن که ائمه که در وقت ملاقات با حق تعالی از دنیا هیچ بدست نمادند این جمله امور مذکوره و امثال آن آیا مسنون نیست که گاهی هیچ یکی از ائمه بیان بطرف آن بگوشه چشمی التفاتی نمیکند مگر جائیکه منفعت عظیم درین مقصود باشد در اینجا مانند شیر بادیه سرگرم و پر شرم می مانند

بوقت صبح شود همچو روز معلوم که با که باخته عشق در شب بچوب

سلسله چهارم در مناقب امام باقر صحیح و آثار صحیح و در بعضی وجه بهج مذہب امام بر دیگر مذہب باید دانست که بزرگترین معجزه از معجزات آنحضرت صلعم بعد از قرآن مجید و فرقان حمید هر آنکه بودن ذات باریک امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی است چنانچه در لمطاولی و شامی شرح و مختار است چرا که آنحضرت صلعم از پیشتر قبل از تولد امام خبرهای وی بطریق پیشین گوئی در احادیث صحیح و ارشاد فرموده چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی شافعی در تبیض الصغیر فی مناقب ابی حنیفه و علل ابن حجر مکی صاحب صواعق محرقه ایضا شافعی المذہب خیرات احسان فی ترجمه ابی حنیفه نعمان نوشته اند که آنحضرت صلعم در حق امام ابوحنیفه ثواب و شایسته بشارت فرموده که اخراج آن بخاری و سلم در سن خود و حافظ ابو نعیم در طلیعه ابو هریره کرده و مگرانی در معجم خود از ابن مسعود و نیز از قیس ابن سعد کرده و شیرازی در القاب نیز از قیس بن سعد کرده پس اخراج کنندگان آن از محدثین هم گسانند و اقلان حدیث از صحابه از آنحضرت صلعم بزرگوارند اما روایت شیخین از ابی هریره بدین الفاظ است **كَوْكَانَ الْإِيْمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لِدَهْبٍ بِهٖ رَجَالٌ مِّنْ بَنِي فَارَسٍ** یعنی اگر ایمان (در روی زمین) نماند و در شش آسمان بلکه بمغفم آسمان رود تا آنکه نزدیک ثریا باشد هر آینه و آرنج آنرا اشخاصی چند از انبای فارس بمروایت دیگر بدین الفاظ است **وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الَّذِينَ مُعَلَّقًا بِالْثُّرَيَّا لَتَنَاوَلَهُ رَجُلٌ مِّنْ فَارَسٍ** یعنی مرا قسم بذاتی است که جان من بر قبضه وی است که اگر دین بر یا معلق گردد هر آینه یکی از انبای فارس نیز از انبای

سلسله چهارم در مناقب امام باقر صحیح و آثار صحیح و در بعضی وجه بهج مذہب امام بر دیگر مذہب

اینها را از امام باقر علیه السلام نقل شده است

انتهى ویک روایت سلم حنین و کان ایمان یغفل الذوق الذی یذهب به رجل من ابناء فارس  
 حتی یتناولوه یعنی اگر ایمان نزدیک تر باشد هر آئینه خواهد بود و آنرا شخصی از انبای فارس تا آنکه  
 بگیرد و آنرا چنانچه در باب فضل فارس است از مسلم پس بعضی روایات حنین و کان ایمان لغت  
 و بعضی و کان الدین آمده و اما روایت طبرانی از ابن سعد حنین است و کان الذین صلقا  
 بالذوق لکن اوله ناس من ابناء فارس مگر روایتی از قیس بن عبد القادر است و کان  
 العرب لئاله رجال من ابناء فارس که ترجمه اش اینکه - نیابند از اهل عرب هر آئینه شما حنین  
 از انبای فارس آنرا خواهند یافت انتهى و اما روایت ابو نعیم از ابی هریره اینکه و کان العلم بالذوق  
 لئاله رجال من ابناء فارس یعنی اگر علم شریا باشد هر آئینه برسد آنرا مردی چند از اولاد فارس  
 استی و اما روایت شیرازی از قیس بن عبد القادر است و کان العلم بالذوق لئاله قوم من  
 ابناء فارس یعنی اگر علم شریا باشد هر آئینه برسد آنرا قومی از اولاد فارس استی پس درین مورد  
 بجای ایمان و دین لفظ علم واقع است - هر چند که در ظاهر در میان لفظ ایمان و دین و علم اختلاف  
 معلوم میشود مگر این اختلاف محض باعتبار لفظ و عنوان است در معنوی لمحو ناشی و احد است فافهم  
 فی کمال دلالت نمود همین احادیث صحیح بر اینکه اگر دین ایمان و علم بر شریا رسد هر آئینه همین شخص که از  
 اولاد فارس است از کمال تحقیق خود بدانجا رسیده آنرا باز پس آورده در عالمش منتشر خواهد نمود و این  
 مضمون بطریق غایت مبالغه از آنحضرت صلعم بطرز پیشین گوئی در حق مصیب محقق بودن این  
 ممدوح ارشاد شده و این کمال مدح است در حق وی پس هر جیش این است که این شخص نسبت به دیگر  
 هم مشربان خود در مسائل اختلافیه مرتبه نهایت اصابت میدارد و اینطور که هرگاه که وی بسوی دین  
 ایمان و علم توجه نماید محاله با آنجا رسیده آنرا خواهد گرفت باقیما مذکور همین که این ممدوح کیست  
 پس بگویم که چون منعقد گشت اجماع بر اینکه آنچه مخالف باشد از ایمه از بعضی مخالف باشد از دین  
 چنانچه در فصول باب اول از تفسیر قاضی ثناء الله و طحاوی و اشباه و در گذشت پس مدعی گشت  
 مذکور دین تا بقیامت بر مذاهب ایمه از بجه و حال آنکه نبود کسی از ایمه از بعد از انبای فارس سوا  
 از امام ابوحنیفه پس دلالت نمود همین احادیث باجماعی بر اینکه این ممدوح مذکور امام  
 ابوحنیفه است نه غیره از آنجاست که حافظ جلال الدین سیوطی بعد از نقل این احادیث گفته



که روایات مذکوره بالا که از ایشان و غیره روایت کرده اند اصل صحیح و دلیل قوی است بر اینکه این جمله روایات بشارت فضیلت امام ابوحنیفه محمول کرده شود و اتمی پس کفایت میکند قول جلال الدین سیوطی در وارد کردن فی این احادیث را خاص در باب فضیلت و بشارت ابوحنیفه چه اگر کسی از اکابر محدثین و از اجله ائمه شافعیه اند پس لالت نمود همین احادیث بنویس بجمعی اجماع بر اینکه امام ابوحنیفه از همه اعظم است و زائد تر است از همه در باب اصابت و سخن رسیدن وی در مسائل اختلافیه و اجتہادیه و از نجاست که فرمود امام شافعی التَّامُّ كُلُّهُ عِيَالُ ابْنِ حَنِيفَةَ فِي الْفَقْهِ چنانچه علامه ابن کی شافعی در قلائد العقیان فی مناقب ابی حنیفه النعمان صاحب تراش محمد بن یوسف شافعی در عقود البحان فی مناقب النعمان و ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و از حنفیه مجدد الف ثانی در مکتوبات خود شرح در صراط المستقیم و صاحب در مختار درین کتاب خود و غور ز می در مسند امام اعظم و عبدالله بن المبارک در اشعار نفیقه خود و حیث قال لقد قال ابن ادریس مقالا الخیر ان قولی ما ذکره و ساخته و این قول از امام شافعی تا بعد شهرت رسیده خوش است

در بعضی از روایات آمده است که امام ابوحنیفه را در روز قیامت عیال او خواهند بود

در بعضی از روایات آمده است که امام ابوحنیفه را در روز قیامت عیال او خواهند بود

ایچیکیم سالی گفته دُرُفِی	ایمه را باز رای نعمانی	آشتی داده با سلمانی	آفتابی سپهر معروفی
بدردین بوحنیفه کونی	بوده در زیر گنبد زنی	حجت صدق محبت حق	پیشوای ائمه دین بود
علم و حلم و سخاوت این بود	از درون شمع نهج اسلام	وز برون حارث عقیق کام	هر امانیک گفته خواهد قال
تأقیات دُرُ بون عیال	و نیز فرموده امام شافعی من امر اذان یکتب فی الفقہ فلینظر الی		

کُتِبَ ابْنِ حَنِيفَةَ چنانچه صاحب بحر الرائق و راشباه بروایت ابن وهبان از حرمله آورده و در حموی شرح اشباه بروایت ذهبی از امام مزنی تلمیذ اشهد امام شافعی نیز آورده و هم ازین باعث گفت ابن مبارک ان الاثر قد عرفت و ان الخیر انی راوی فوای ملائک سفیان و ابی حنیفه روى الله عنهم و ابوحنیفه احسنهم و اذ فیه فطنة و اغوصهم علی الفقہ و هو ابقه الثلاثة هكذا فی الحموی و اقوال دیگر ازین قبیل بسیار اند که ذکرش در اینجا موجب تکرار میشود اما وجه دوم بر اینکه مصداق احادیث مذکوره حضرت امام ابوحنیفه کونی است غیر اینکه اتفاق اکابرین علم و محدثین است از شافعیان قطع نظر از محققین حنفیه بر اینکه این بشارت مختص است با ابوحنیفه و چنانچه جلال الدین سیوطی در تیسف الصغیر آورده بشارت النبی صلعم

در بعضی از روایات آمده است که امام ابوحنیفه را در روز قیامت عیال او خواهند بود





مفرد مروی شده پس لفظ جمع وارد کرده شده است باعتبار اتباع واصحاب کالمین آن ممدوح  
 و لفظ مفرد آورده شده خاص باعتبار اصل که وی متبوع است از جمله اتباع را و نیز دادن آنحضرت  
 بدین طریق مشعرست بر اینکه اتباع واصحاب آنشخص بعینه مانند همان شخص افضل و فائق میباشد و دیگران  
 در مصیبت دادن ایشان بمسائل دین بحسب قواعد و اصول و تقریبات جزئیات و غیره و چونکه این دانش  
 پس باید دانست که مصداق آن بجز از امام اعظم و اصحاب وی کسی دیگر نیست چرا که با اتفاق جمله اهل  
 همین طوفاطین از اتباع و متبوع بجز از امام و اصحابش مثل ابو یوسف و محمد و زفر و حسن زیاده و غیره و  
 حنم کسی دیگر نیامده خاصه از انبای قلوب این امیر ثبات و تحقیق است هم در امام و هم در اصحابش  
 بشادات اکابر مجتهدین و محدثین چنانچه علامه ابن حجر مکی نوشته که بعضی از ائمه گفته که از مشهورین  
 ائمه اسلام حکیم این امر حاصل نشده چنانچه امام ابو حنیفه را از اصحاب تلامیذ حاصل شده و علماء و  
 مردم از سبکهای انجین فایده ببردند چنانکه از امام و اصحاب وی در تفسیر احادیث مشتمله و مسائل فقه  
 و حوادث واقعه و قضایا و احکام شرعیه حاصل کرده اند حق تعالی ایشان را جزای خیر تمام عنایت فرماید  
 کذا فی الشامی نقل من غیرت احسان و میر سید شریف که محقق و مدقق است در اصول و فروع و عقول  
 مستقول و شرح خلاصه کیدانی آورده و السلام علی ابی حنیفه روحی الله عنه الذی جاهد  
 فی دین الله تعالی فاخلصن اجتهاده و حادته و علی اصحابه الفائقین علی غیرهم  
 بفضل الإصابة و زیادته و امام شافعی گفته که هر که اراده تحصیل فقه کند بی لازم  
 همراهی و صحبت تلامیذ ابو حنیفه نمائند و هر که معانی علم دین را ایشان را آسان شود و بخند که من  
 فقیه کامل نشده ام الا از مطالعه کتب امام محمد چنانچه در در مختار است و ابن حجر مکی در تلامذ عقیان  
 آورده قال سفین بن عیینة من أئمة الفقه فقلیو بالكوفة یلازم أصحاب  
 ابی حنیفة انتی اما خاص در حق امام پس بنیدی در وجه اول گذشت و بعضی ضمنا اشاره  
 رفت و بعضی اینکه ابن حجر مکی گفته و مدح المشایخ له بالعلو و الفقه و الوزع و الأمانة  
 اکثر من أن یخصی و أظهر من أن یخفی و نیز گفته و قال سفین الثوری کتابت  
 ید فی ابی حنیفة کالتصاویر بین ید و الباری و ان ابی حنیفة لست الذی العلماء  
 و قال عبد الله بن المبارك کلام الفقه فافقه من أهل زمانه و الفقه الفکر

در بیان مناقب امام باقر

در بیان مناقب امام باقر

مِنَ الْعُلَمَاءِ (یعنی ابا و هزار علما ملاقات کردیم) فَلَوْلَا لَوْ لَقِيتُ أَبَا حَنِيفَةَ لَكُنْتُ مِنَ الْعُلَمَاءِ  
 یعنی اگر ملاقاتم با ابو حنیفه نشدی بر آئینه بودی یکی از فلاسفه یعنی بزرگت صحبت و تلمذ امام عظم  
 هدایت راه شریعت یافتی و نه یکی از گمراهان بودی پس بحسب واقع و نیز باتفاق شهادت ائمه شافیه  
 و غیره ثابت گشت که مصداق اتم و محل بوجه اکل احادیث مذکوره بالا را همان امام ابو حنیفه و  
 اصحاب وی تواند بودند غیر که به مبلغ علم ایشان کسی از ابنای فارس و عجم نرسیده  
 اما وجه رابع پس اینکه باتفاق جابرایل اسلام و نیز بحکم عقل سلیم قیام دین بتین بابا بن  
 محدثین و کبرای مجتهدین است و پس چرا که در حق علمای امت واقع شده علماء ائمتی کائنیاء  
 بنی اسرائیل و نیز العلماء و شراة الانبیاء پس لا محاله مصداق احادیث مذکور هم ایشان  
 میباشد بود و ظاهر نظر است که مصداق آن از اکا بر دین نه ایمه ثلاثه مجتهدین اند و نه  
 اصحاب محل سست و معدود از اکابر دین <sup>و او عالم است</sup> نزو اهل سنن همین مذکور پس چرا که از نظر کردن در  
 نفس الفاظ حدیث صاف بویاید میشود که احادیث مذکوره را کسی مصداق میباشد که بروی  
 حسب فیل امور صادق می آیند - اول اینکه وی از ابنای فارس میباشد - پس ظاهر است که  
 از جمله ائمه مجتهدین رابعه و نیز از گروه ائمه حدیث کسی بجز از امام ابو حنیفه و اصحاب وی از ابنای  
 فارس نبود چرا که وی صرف از ابنای فارس بلکه از اولاد شاه فارس یعنی نوشیروان بود - اما  
 امام مالک و امام شافعی پس بالاتفاق عربی بوده اند - و اصل امام احمد از مرو بود که در ملک  
 خراسان واقع است و اما طبعه محدثین پس امام بخاری از بخارا و ترمذی از ترمذ بود که هر دو  
 در توران واقع اند و امام مسلم از نیشاپور بود که در خراسان واقعست و ابو داود باشند که ملک  
 سیستان بود که در میان بسند و میراث متصل قندار واقعست و نسائی از باشندگان شهر نسا  
 واقع خراسان بود و ابن ماجه باشند که شهر قزوین واقع عراق عجم بود پس در صورتیکه خود از  
 ابنای فارس چنانکه مفهوم حدیث است بهر طور امام اعظم بوجه اتم و اکل مصداق می افتد  
 پس بوجهی که آن الوجه خلاف مضمون نص صریح کسی دیگر را مراد گرفتن ممکن نیست و و هم اینکه  
 لازمست که آن مدوح باعتبار متبوع بودنش تنها باشد تا که مصداق لفظ راجل باشد  
 باعتبار اتباع راجل باشد تا که تصدیق لفظ راجل به راجل که در احادیث آمده هر دو بوجهی



راست آید پس ظاهرست که اینمه ثلاثه مجتهدین کسی دیگر را در باب اجتماع مسائل با خود شامل نمائند  
 تا که مصداق لفظ رجال گردند و نه اصحاب صحاح سته یا دیگر محدثین در باب اجتماع احادیث نبوی  
 کسی دیگر را شریک حال خود ساخته بلکه ایشان تنها تنها این امر دین را بر خود برداشته اند پس چون  
 انتقامی و صف آل فارس بودن از ایشان تحقیقست مصداق لفظ رجال احدی از ایشان  
 نمیشود و همذ ایشان جمله احادیث مرویه را کی احاطه کرده و یا همگی مسائل ضروری دین متین را  
 بضابطه کی در آورده تا که مصداق آن گردند که فی الشل اگر دین و ایمان و علم از دنیا مرتفع گردد  
 بمرویات ایشان باز آمدنش ممکن باشد پس از اینجا مسائل گشت قول بعضی متبغضین امام عظیم  
 که محدثین مصنفین صحاح سته هر یک از ایشان نسبت بذات خود سرجل اند و باعتبار دیگر محدثین  
 رجال اند پس مصداق احادیث مذکوره همین اصحاب صحاح سته اند علاوه آنکه بیان امر سوم  
 منافی قول ایشانست و آن اینکه مصداق بودن احادیث مذکوره الصدرا لازم کی وی  
 از جمله مجتهدین کاملین باشد تا که جمله حوادث و واقعات را احکام از حلت و حرمت حجاز  
 و عدم حجاز و امثال آن بیان کرده باشد پس این امر از جمله اصحاب صحاح سته منتفیست چرا که  
 اقدم و اعلم شان رضی الله تعالی عنه و عنهمو اجمعین حضرت بخاریست و حال اجتماع در  
 آنکه در صحیح خود بعضی حدیث را در چنان ابواب داخل کرده که همان احادیث را با ترجمه الباب  
 هیچ مناسبتی نیست چنانچه شیخ الاسلام امام نووی در مقدمه شرح مسلم در فصل ششم درباره  
 ترجیح صحیح مسلم بطرف این امور اشاره کرده چنانچه گفته بخلاف بخاری که وی این وجوه مختلفه را  
 در ابواب متفرقه متباعد ذکر کرده و بسیار سخنها را در غیر آن ابواب بیان نموده که بیان آن این  
 قریب الفهم و ادلی بود انتهی پس از جمله محدثین امام بخاری اگر چه مجتهد بود مگر بطوریکه در دوازده  
 مسائل چون اجتماع کرده باشد شاید که در یکده مسائل از ان مصیبت نیز گشته باشد و نه در اکثر  
 مسائل غیر مصیبت بودی چنانچه در نهائیه و کفایه و فتح القدر شرح هدایه و غیره نوشته اند که در  
 زمانه ابو حفص کبیر وقتیکه امام بخاری در بخارا آمده فتوی دادن شروع نمود پس وی را امام ابو حفص  
 از فتوی بی ممانعت نمود که تولا نق فتوی دادن نیستی مگر امام بخاری قول ویرا تسلیم نمود تا آنکه  
 روزی مردم از وی پرسیدند اگر دو طفل صغیر از یک بز و میش یا یک ماده گا و شیر نوشند پس حکم

جوابی بعضی کاتبین ایضا هم

در اجتماع بخاری و حرث شیخ از ان





جائی ذکر تخصیص نماز فجر با جماعت نیست بلکه از روی ظاهر این حدیث در نماز عشا و در وقت صبح  
نوم بعد از آن چنین حدیث است لکن با فضیلت نماز فجر با جماعت غلط است بلکه از روی تعمق چون دید شو از این صاف بود  
میشود که کسی که در میان خود خجسته ملل خود معین قدر بنا و تبااین را فهم کردن نمیتواند و از احمق هم قرار اجتناب نکند تا

و اما بصفحه سد حق اینک نقل احادیث کار می بینیم است اجتهاد و کما مجتهدین است

پرسپی را بهر کاری ساختند | میل و دغا طرش انداختند | و چه نسب مقوله لکل فین

برجال امام شعبی محدث چه نیکو فرموده که شما ای گروه مجتهدین ابطایید و نحن العطارون

قیمت گر انامیه پید داند عوام

وین باب سلمان فارسی حق سرست محض غلط و از جهت حسد رایتس محتاط است چنانکه سلمان فارسی

معده افس مکن بیت ملی بوجه لفظ رجال چنانچه گذشت دوم بوجه اینکه اتمام این حدیث اینکه عن

بِأَمْرِهِ قَالَ كَتَابُكُمْ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ تَرَأْتُمْ سُورَةَ الْجُمُعَةِ

لَمَّا نَزَلَتْ وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَالْوَامِنُ يُثَلِّمُ ۖ نَارُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

الْوَاقِعَاتِ ۚ وَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِيقَاتِ ۚ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْكُمْ كِبَرُكُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ۚ

وَيُنَادِي سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ ١٠٠ ۝ وَنُوحٍ إِذْ أَوْفَىٰ أَوَّلَ نَافِثَةٍ ۖ فَدَعَا رَبَّهُ ۖ فَجَاءَهُ بِصُلُوحٍ ۖ إِنَّهُ كَانَ يُوقِنُ ۖ

وكان الإيمان عند التريال ناله رجل أو رجلان من هؤلاء چرا که انحضرت صلعم

طرف نوم دی دیر حدیث اشاره فرمود و نیز در آیت فقره لَمَّا يَلْحَقُوا بِصَحْبِهِ بایستند از مدعای

بشان دوم درین فقره و رمزیت لطیف باینکه تا حال با ایشان نه پیوسته اند مگر ضرورت

بایشان پیوسته خواهند شد پس ایماه مجتهد من و نیز از اکابر محدثین که دیگر بخوار امام مالک الشافعی

سومست و حضرت متبرکه تا بعثت فاکر نشد و خانم و فصل اول از این مکتبه خدای آفرینش

پرسیده و بر بزم بخت و بخت لاری رسیده چنانچه در فصل اول از باب بیستم خواهد آمد تا آنجا که

س این دل دیار شفت در حق صدیق احادیث با امام اعظم نه بغیر خود که از میان بالادریافتی نه

ت: ابر لب امام اعظم از ان قبیل بود که قبل از تولد وی آنحضرت مبعثت یی فرموده و پیوسته

چو آنها شنیدی تو این هم شنو | حدیث دوم را نیز باید شنید

دریث و وسم در شان امام اعظم رضوان اینک در شامی آورده که علامه ابن محی کی شافعی در خبرت

سان نوشت که بعضی از اهل اجماع برش که از انصار عظمی از اهل حدیث و غیره است

تأليفه في بيان حكمه في الدنيا والآخرة

ستلال رفیقین میتواند بی ایچدیت ست که فرموده حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام ترفع

زینة الدنيا خمسة وואلة یعنی که زینت خوبی دنیا در شش یکصد و پنجاه برگه شود و از جمیع  
شس لایحه که در وی گفته که این حدیث خاصه امام ابو حنیفه نقل است چرا که از علمای کبار و در سنن کور

همون فوت کرده سه

معنی این حدیث را بنگر

از افتادات علی ابن محبّر

کوڑہ تحقیق حق نبشت چنان

کاین حدیث است در حق نعمان

کبرچہ در سال یکصد و پنجاہ

صنف وفات یافته آه

بمذممه ازین زمینت وین

راست شد انچه گفت قول استين

تفسیر: بکری بعضی روح ترجمه مذیب امام اعظمی بر دیگر مذایست

بسم الله الرحمن الرحيم

اما انك لا تعلم انك لا تعلم انك لا تعلم

که در شده در حادث مذکور بحواله امام اعظم کس دیگر نیست و از پس خود است که چنین مجامع شایسته

از آنحضرت علیه السلام در حق وی برای آن می بود که قیام دین مستقیم بر طریق که مقصود شارع است

چنانکه از وی قیام پذیرد و از احدی صورت نه بندد ورنه وجه تخصیص و تفریدی به بشارت منافع

باشد پس لا محاله نتیجہ آن چنین برآید کہ اصابت در مسائل دین محمدی علی صاحبہ الصلوٰۃ والسلام

مثل وی مماثل ویران باشد پس بالضرورت اولی بالتابع از جمله ایمه عمون باشد و پس - دوم اینکه جیب

حدیث صحیح کہ اَتَّبِعُوا الشَّوَادِیَ اَعْطَوْاكَ اَزْطَرْنَ مَعْدُودَهُ مَعْمُولُش وَاَرَدَتْ بِهِنَّ وَجْهًا

پس اسلام مقررہ ہو کر دنیا و حیاتِ بشری و فنی و علمی کے حق تعالیٰ کی بارگاہِ اور داد و فرود دینار

ایکے از عمال ان حصہ روایت است کہ فرمود آنحضرت صلوات اللہ علیہ و آلہ و سلم

تَوَالِدِينَ يَكُونُ لَهُمُ الْحَدِيثُ مَتَّقًا عَلَيْهِ وَبِرَوَايَةِ تَرْذِيهِ مِنْ حَضْرَةِ عُمَرَ فَإِنَّهُ فَرَسٌ فِي السَّلامِ

أَوْصِيَكُمْ بِمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَحِبُّونَ الرِّقَابَ قَدِ ابْتَاعُوا بَعْضُهُمْ أَسْرِيَائَهُمْ فَزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ مَالٌ كَثِيرٌ لَمْ يَحْكُمُوا فِيهِ أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ الْمُشْرِكُونَ نِسَاءَ الْمُسْلِمِينَ مُلْكًا لَمَّا تَزَوَّجُوا الْيَتَامَى وَالسَّرْيَةَ مِنَ الْعَرْصَةِ أَفَمَا أَكْبَرُ

است بوجوب حدیث اول و نیز از وصیت آنحضرت معلوم حکم حدیث ثانی صاف هویداست که احکام

سبح و مسائل این باب باید که گرفته شود و این مردم بشر را بر ترتیب مذکور فی الحقیقت بشین چنانچه مقتضای

نظام اینست پس باید که از پیشتر با قول صحابه عمل کرده آید تا وقتیکه یافته شود بعد از آن قبول

اینست و جماعت از فرمان صحابه را قاطباً تبعه اند که امامی که میفرماید ما را از راه مبارک

تبریز در مسجد جامع تبریز



سلسله پنجم در ساری بعضی کتب مناقب امام هاشم

سلسله پنجم در ساری بعضی کتب مناقب امام هاشم

سلسله پنجم در ساری بعضی کتب مناقب امام هاشم

مقرر و مقول گشت. و نیز منع گذشت اجماع مرکب از نیک کرده نشود هر آن امر که مخالف باشد از این امر  
و حال آنکه بخلاف این امر بود کسی تا بی جز از امام ابوحنیفه چنانچه در باب سبقت می آید ان شاء الله تعالی پس لالت کرد  
همین احادیث صحیح سحرهای اجماع بر اینکه برای اتباع مذنب امام اعظم مقدم و اولی است بر مذاهب دیگر  
و در سائل اختلافیه حق بطرف وی است رضی الله تعالی عنا و عنه وعن سائر المسلمين خذ هذا

خذ هذا **ابن دقایق** کس نموی دای عزیز اگر ترا عقل است و ادراک و تمیز

سلسله پنجم در ذکر اسامی بعضی کتب مصنفه در مناقب امام

مگر شیر از این آن یاد است که محمد بن مسلم است این بی هر که اخف فرزوات الله تعالی اذ احب عبدك دعا  
جبرئیل فقال انی احب فلانا فاحبه قال فیه جبرئیل ثم یأدی فی السماء یتقول  
ان الله یحب فلانا فاحبه فیه جبرئیل ثم یأدی فی السماء یتقول فی الارض ای فی  
قلوب اهل الارض واذ البغض عبدك دعا جبرئیل یتقول انی ابغض فلانا فابغضه  
قال فیبغضه جبرئیل ثم یأدی فی اهل السماء ان الله یبغض فلانا فابغضوه قال  
فیبغضوه ثم یأدی فی اهل الارض ای فی قلوب اهل الارض **مسلم** احسن

اینکه حق تعالی وقتیکه دوست دارد بنده را پس بالضرورت بخواند جبرئیل را و میفرماید که هر آینه من فلان بنده  
خود را دوست میدارم پس نیز ویرا دوست دارد پس دوست میدارد و او را جبرئیل پسترا و از میدارد  
آسمان و میگوید که هر آینه حق تعالی دوست میدارد فلان را پس شما نیز او را دوست دارید پس دوست  
میدارند او را باشندگان آسمان پسترنده میشود آن شخص را قبولیت در دلهای باشندگان زمین  
یعنی من بعد اهل زمین او را خود بخود دوست میدارند یعنی بلا باعث امور دنیوی مثل قربت و غیره و  
برای دشمن خدا نیز بچینه همین سلسله جاری میشود اتنی مختصرا پس معلوم شد که محبت دشمن خلق الله  
با کسی فرج است و دشمنی حق تعالی را بان کس اذ اعرفت هذا فنقول که بوجب این حدیث  
شریف مرام امام اعظم را قبولیت عظیم است عند الله و عند الملائکه و عند اهل الارض جمیعاً و نه همین قدر  
جم غفیر از علما و رتبه الانبیاء باعث بود که در منقبت می نمایند و چه سرگرمی کردند و چون این  
بخوبی واقع گشتی پس میگویم که کتب مصنفه در منقبت امام بر دو قسم اند قسم اول آنکه علمای کرام و

عقود المرجان فی مناقب ابی حنیفه النعمان - قلاد عقود الدر و المرجان فی مناقب النعمان - اکرونة  
 العالیة المنیفة فی مناقب الامام ابی حنیفه - تبره گانه مؤلفه ابو جعفر طحاوی کذا فی دائرة المعارف  
 بستان فی مناقب النعمان مؤلفه شیخ نجم الدین قرشی صاحب جواهر المصنیه - شقائق النعمان فی  
 مناقب النعمان مؤلفه علامه زنجبیری صاحب کشف - کتاب شیخ محمد بن احمد الشیبی بقدره جزو  
 کتاب موفی الدین بن احمد کی خوارزمی متوفی ۵۹۱ هجری کشف الآثار مؤلفه عبداللہ بن محمد  
 حارثی - کتاب شیخ ظہیر الدین مرغینانی - الانتصار للامام ائمة الاسماء مؤلفه موسیٰ بن یوسف بن  
 فرغلی سبط ابن جوزی که در ان مذہب امام لا یرید مذہب دیگر ترجیح داده و مخالفین را بخوبی رد کرده  
 کتاب ابو عبداللہ حسین بن علی شمری متوفی ۸۸۰ هجری - کتاب ابو العباس احمد بن الصلت حافی  
 متوفی ۸۸۰ هجری - کتاب محمد بن محمد الکوردی البرزازی متوفی ۸۸۰ هجری - کتاب ابو القاسم عبداللہ بن محمد بن احمد  
 السفدی المعروف بابن العوام - کتاب مواہب الشریفة - و ترجمه آن سنی به تحفه السلطان فی مناقب  
 النعمان مؤلفه ابن کاس - تبیض الصغیر فی مناقب الامام ابی حنیفه مؤلفه خاتم الحفاط شیخ جلال الدین  
 سیوطی شافعی متوفی ۸۹۰ هجری - عقود البحان فی مناقب النعمان - مؤلفه امام حافظ ابو عبداللہ محمد بن یوسف  
 دمشقی شافعی که از تصنیف آن در مقام بر قویہ واقع قاهره در ۸۹۰ هجری فارغ شده - کتاب  
 ابو یحییٰ زکریا بن یحییٰ نیشاپوری - کتاب ابو احمد محمد بن احمد شیبی نیشاپوری متوفی ۹۲۰ هجری - التماس  
 من صوب غلام الفیاض - مؤلفه شمس الدین سیواسی - الا بایة فی رد الشغین علی ابی حنیفه مؤلفه  
 قاضی امام ابو جعفر احمد بن عبداللہ شیرازی بلخی - قلاد العقیان - فی مناقب النعمان - و غیر  
 خیالات احسان فی ترجمه ابی حنیفه النعمان - هر دو مؤلفه شیخ ابن حجر کی شافعی - تنویر الصغیر - فی  
 مناقب ابی حنیفه - مؤلفه علامه یوسف بن عبدالمادی حبلی - فتح النان فی مناقب النعمان مؤلفه  
 شیخ عبدالحی محمد دہلوی - صحیفه - فی مناقب ابی حنیفه مؤلفه امام حافظ ذہبی شافعی متوفی ۷۴۸ هجری  
 یحمری - کتاب شیخ ابی یحییٰ زکریا بن یحییٰ نیشاپوری - و رساله الفوائد المسمیه مناقب سراج الاله مؤلفه  
 علامه عمر بن عبدالوہاب عرضی شافعی چنانچه در او شیعہ اجماع است - رساله مانظہ ابی عبداللہ شمس الدین  
 محمد بن احمد ذہبی شافعی متوفی ۷۴۸ هجری این رساله بقدر یک جزو دست و مناقب امام ابو حنیفه چنانچه  
 وی خود در کتاب کاشف فی اسما الرجال و ترجمه امام امام ابو حنیفه رضی اللہ تعالیٰ عنہ بن تصریح کرده و غیر اینها



در کتاب

ابن عبد البر

در کتاب

قسم دوم آنکه از علمای کبار مناقب امام را در کتب خود ذکر کرده و شایع عظیم بر وی خوانده پس شاران  
 موجب الطول است مگر محض موجب نمون خالی نباشد ذکر چندین از ان تحت الذیل مرقوم گشت  
 ابو الحسن بن احمد قدوسی در اوائل شرح مختصر کرخی - محمد بن عبد الرحمن غزنوی تلمیذ سنانی در کتاب  
 جامع الانوار - احمد بن سلیمان بن سعید در آخر کتاب رد شمس الدین یوسف بن عمر صفوی بکاروی  
 در اوائل کتاب مضمرات شرح مختصر قدوسی - امام ابو عمر بن عبد البر مالکی متوفی ۴۵۰ در کتاب تنقید و  
 کتاب جامع العلم - شیخ یوسف بن سعید حبشانی در او اخر منیه المغنی - شیخ اسمعیل بن عیسی او فانی کی  
 متوفی ۵۱۰ در مختصر سند - شیخ محمد بن خسر طنجی در اول کتاب سند - شیخ ابوالقادر احمد بن ابی الفیاض  
 کی در مختصر سند - ابوالعباس احمد بن محمد غزنوی در مقدمه - عثمان بن علی بن محمد شیرازی در کتاب الیضاح  
 علوم الکلاخ - ابوالسحق شیرازی در طبقات شافعیه - امام نووی شافعی در تہذیب الاسماء و اللغات  
 حسام الدین صدر رشید در او اخر فتاوی الکبری - ابن خلکان شافعی در تاریخ خود - ابوالفداء شافعی در  
 تاریخ ابوالفداء - شامانی شافعی در انساب - نعمی الدین تمیمی در اول طبقات - امام محمد غزالی شافعی در اول  
 کتاب حیات - شیخ ولی الدین ابی عبد الله محمد بن عبد الله خطیب شافعی صاحب مشکوٰۃ شریف در اسماء الرجال  
 امام مجد الدین مشهور باین الاثیر در جامع الاصول - قاضی القضاة ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد خوارزمی  
 سند - شیخ عبد الوهاب شاعرانی مالکی در میزان کبری - شیخ محمد طاهر در مجمع البحار و مغنی - شیخ عبد الحق  
 دلموی در شرح اسماء الرجال بخاری و نیز در شرح سفر السعادت و تحصیل التعرف فی معرفة الفقه و التصوف  
 و دیگر تصنیفات خود - شیخ محمد بن علی حصکفی در در مختار - رشید احمد طحاوی - و محقق ابن مابدین حسام  
 شامی در شروح در مختار - صاحب فتاوی بر بنه در او اخر بر بنه - شیخ فزیر الدین عطاردی در تذکرۃ الاولیاء -  
 صاحب مختار الاختیار و مختار الاختیار - حافظه دراز پشوری در فتح الباری شرح صحیح بخاری - احمد بن  
 سلیمان معروف باین کمال پاشا و طبقات - امام یافعی شافعی در مرآت البجنان - صاحب بدایع  
 در مختارات النوازل - امام ذہبی شافعی در العیون اخبار بن خیر - امام حانفہ محمد بن یوسف شافعی بسیل  
 و الرشاد فی احوال خیر العباد مشهور بسیرۃ الشامی - حافظ ابو الجراح مزنی در تہذیب الکمال - صاحب راجع  
 در فتاوی سراجیه - ملا علی القاری در رسائل و طبقات خود اتهمی مانی احمد راوی سبکیم همچنین امام فخر الدین  
 رازی در تفسیر کبیر بعضی مجانب مناقب امام ذکر کرده و در تہذیب الشاہ و التعلات و در دائرة المعارف -

و اخبار ارجاع - و تواتر آن صلوة مسعودی - و ارشاد الطالین نیز مناقب امام مذکورند - و مولوی عبدالحی در  
تعلیق محمد بر طای امام محمد و دیگر تصانیف خود ذکر کرده و نیز در غزوة الاصغیا صومج و اند - لهذا در حق  
سکرین برین شریفی اختصار کنیم

نمین چه مستقله کما اگر حلسه کیانم	هوایی سجود و ارباب کیان نقصان آدم کا
اگر چه سجود عظیم آدم را نکرد ابلیس	هر چند که طماری بر اینین تابان

در اظهار حق سعی مبلغ بجا برده فلما حاصلان بیدین در منقصت امام نیز حتی الوسع دقیقه نگذاشته و از سخنانیکه  
امام عالی مقام از ان سراسر مفاصل و بی خبرست آنرا بطرف امام منسوب ساخته و برافترای امام پرداخته اند چنانچه  
شخصی محمد بن جعفر خزاعی نام رساله در قراءات شاذه تالیف نموده و آن جمله قراءات را بطرف امام منسوب  
نمود چنانچه بعضی مفسرین از وی بیان آن رساله یقین آن شده و آن قراءات شاذه را در تفاسیر خود با امام  
منسوب نموده و حالانکه در حق آن رساله علامه ابن حجر مکی شافعی در غیرت الحسان چنین مینویسد و قد  
صرح جماعة منهم الذرافطی بأن هذا الكتاب موضوع لا اصل له و ابو حنیفة  
یری قبحه یعنی جماعتی که در اقطنی نیز در ان جماعت است تصریح نموده بر نیکیه آن کتاب موضوع است  
و بی اصل و امام ابو حنیفة از ان سراسر بری است و همچنین تا عاقبت اندیش دیگر رساله در تکفیر  
جناب امام عالی مقام نوشته بنام محمد الدین فیروز آبادی صاحب قلموس منسوب است چون آن رساله  
از نظر علامه ابوبکر بن خیاط یعنی گذشت می نزد صاحب قلموس غمناهی سخت درشت نوشت و بخش  
نمود و می از ان انکار کرد و گفت که این باقرای اعلای من است برین و من یکی از معتقدین امام عظیم  
و من کتابی را در مناقب امام نوشته ام چنانچه بالتفصیل امام شعرائی این را در ایواقیت و الجواهر  
آورده بدین الفاظ و سوا علی شیخ الاسلام محمد الدین الفیروز آبادی کتابا فی الرد علی بی  
و تکفیر و رد فقهی الی ابی بکر بن الخیاط الهمی و ارسل یلوم محمد الدین فکتب علیه ان کان  
بلطف هذا الكتاب فاحرقه فانما افتراء علی من الاعداء و انما من اعظم المعتقدين  
الی حنیفة و ذکر مناقبه فی مجلدات منی بهر حال - در مختار و غیره آورده که بعضی از اینها را  
این مبارک در وصف امام ابو حنیفة آمده این چند شعرا اند

لقد نزل البلاد ومن علیها	امام المسلمین ابو حنیفة
کما یلک الزبور علی حنیفة	یا حکام و انبار و فقه
اما ما صار فی الاسلام نورا	ولا فی المغربین ولا کوفه

فانما

و در مختار و غیره آورده که بعضی از اینها را



أَمِينًا لِّلرَّسُولِ وَلِخَلِيفَةٍ وَصَانٍ لِّسَانِهِ عَنِ كُلِّ لَفَّاكٍ وَمَرْضَاةٍ إِلَّا لَوَلَهُ وَطِيفَةٌ رَأَيْتُ الْعَابِدِينَ لَهُ سَفَاهَا لَهُ فِي الْأَرْضِ أَنْثَرُ شَرِيفَةٍ بِأَنَّ النَّاسَ فِي فِقْهِهِ عِيَالٌ عَلَى مَنْ رَدَّ قَوْلَ ابْنِ حَنِيفَةَ	بَيْنَ مُشْتَرَا سَهْوِ النَّيَافِ وَمَا زَالَتْ جَوَاهِرُهُ عَفِيفَةٌ فَمَنْ كَانِي حَنِيفَةً فِي عَالِهِ خِلَافُ الْحَقِّ مَعَ حُجْمٍ ضَعِيفَةٍ وَقَدْ قَالَ ابْنُ إِدْرِيسَ يَنْقُلُ عَلَى فِقْهِهِ الْإِمَامُ ابْنُ حَنِيفَةَ	وَصَامٌ هَاسِرُهُ يَدُو خَفِيفَةٌ يَعْفُ عَنِ الْحَاوِرِ وَالْمَلَاكِي إِمَامٌ لِّلْخَلِيفَةِ وَالْخَلِيفَةِ وَكَيْفَ يُحْلِلُ أَنْ يُؤْذَى فِقْهِهُ صَحِيحُ النُّقْلِ فِي حُكْمِ لَطِيفَةٍ فَلَعْنَةُ رِثَا أَعْدَادِ سَامِلٍ
---	--	---

مختصر ترجمه اشعار اینکه یعنی هر مینه بلاد و باشندگان آنرا امام عظم  
 با حکام و آثار و فقه مزین ساخت مثل زینت آیات بر صحت پس در همه روی زمین و نیز در کوفه نظیر او  
 نیست (و تخصیص کرده بسبب علوشان اوست باعتبار علم و علما و لهذا ملقب بقبة الاسلام است  
 چنانچه نوی گفته) گوشت در اسلام امام و نور و امین برای رسول علیه السلام و خلیفه شب گز را ندیدی در  
 حالت کوشش و زنده داشتی شهادت او از جنت خوف خدای بر روز روزه - و نگذاشت زبان خود را  
 از هر انگ دروغ و همواره اعضا مبارکش از هر ناسزا پاک بود ند پاک بود از جمله محارم و ملاهی و مصیبات الهی  
 و طیفه او بود پس مثل ابو حنیفه در بلندی مراتب کیست که امام خلق است و نائب نبیا (بموجب العلماء  
 و رثة الانبیاء) جمله حاسدان وی را سفیه دیدیم خلاف حق با دلائل ضعیفه - و چگونه ایشان کمینه نباشند  
 که جائز نیست ایذا دادن بفقیه و خصوصاً ابو حنیفه را که در روی زمین از وی آثار شریفه باقی است  
 و تحقیق در حق علم ابو حنیفه امام شافعی قولی فرموده که صحیح النقل است و عجیب - و آن اینکه همه مردم  
 در علم فقاہت او لا و بچکان ابو حنیفه اند که موجود علم فقه و مدون آن وی است - و هر گاه که افضلتر  
 چنین است - پس لعنت پروردگار را باشد شمار یک بر کسی که قول امام ابو حنیفه را رد کند یعنی بطوری که  
 از این تحقیق و بی ثبات میشود چنانکه در تذکره الابرار است فافهم انتهى - پس بخشم انصاف در قائل  
 اینمقال باید دید که این آن ابن مبارک است که صحیح مسلم و نیز دیگر کتب حدیث از قواعد و فوائد او  
 پُراند در حق لایذیه بالزنا ما العنت اثنان زمانه فرستاده اند و تا قیامت بر ایشان باقی خواهد ماند  
 و لکن کلام او مشغله امراض ناینداد های ایشان که با عامل با خود ریاضت فایم ظاهر نیز باطل گردد و فافهم  
 و در تذکره الواعظین آمد که این چند اشعار امام شافعی در حق امام گفته اشعار







عالم مذکور گفت که ای امام این مقام افسوس نیست بلکه فضل خدای تعالی شامل حال تست که آن بچه خاص  
منم و از بکرت اجتهاد تو زنده بیرون شده بدین مرتبه رسیده ام - لطیفه در حدائق آورده که بسبب انتقال  
امام ابو جعفر صاحب معانی الآثار از مذهب امام شافعی بطرف مذهب امام ابو حنیفه اینکه وی روزی از خال  
نود امام مزی نلیه نام شافعی سبقی میگرفت که در سبق وی همین ساله در پیش آمد که اگر زنی حامله بود  
و در شکم وی بچه زنده باشد پس بخلاف مذهب امام ابو حنیفه نزد امام شافعی شکم زنی مرده چاک کردن  
برای بچه بیرون آوردن جائز نیست بحرح و خواندن این ساله از جای خود برجست گفت که من گاهی پری  
از شخص خواهم کرد که وی از ملاکت مثل من مردی پروائی ننهد و چون که امام طحاوی در کلام مادر خود زنده بود  
که مادرش فوت نمود مردم شکم مادرش را شق نموده و پیر زنده از شکمش بیرون آوردند - خال وی ایحال  
از وی مشاهده کرده گفت بخدا که توفیق نخواهی شد - لهذا بعد تحصیل علوم اکثر بزبان مبارک راندی که  
رحمت کند الله تعالی بخال من و اگر زنده بودی بذهیب شام شافعی کفاره همین بروی لازم آمدی  
و درین مسأله این تفصیل انتقال امام طحاوی است از مذهب شافعی بذهیب خفی بخلاف روایت دیگر که بسبب  
وقت قیاسات امام اعظم وی مذهب امام را قبول نمود و مال هر دو روایت واحد است مگر فرق اجمال  
تفصیل میدارد - لطیفه دوم از امام ابو حنیفه که بعد وقت استفسار از مشاجرات صحابه از وی پرسیدند  
که فرمود **طهر الله سیوفنا عن هذه الدماء** و **قلیظهم السنن** منها سبحان الله که چگونه مختصرا  
عام فهم جوابی فرموده - و ترا سنج این خلکان در بیان ابن ابی لیلی نوشته که قاضی ابن ابی لیلی برای  
انفصال مقدمات فتوی در مسجد کوفه می شستی روزی وی از عدالت گاه برخاسته بطرفی رفت  
درازه زنی را دید که وی مردی را بر ابن الزائنین یعنی پسر دوزخا کار که والدین او نیکو میگویند از شنیدن  
آن قاضی صاحب از انجا واپس بمعذرت آمد و آن زن را طلب نمود و وقتی که حاضر گشت ویران استاده  
اجرای دو حد قذف را بروی حکم داد - هرگاه که جزاین معامله با ابو حنیفه رسید فرمود که ابن ابی لیلی  
درین واقعه شش جا خطائی کرد - اول چون که وی از عدالت برخاست بود وقت باز پس آمدن  
نمود - دوم از زدن حدود و رساجدا حضرت علیه السلام مانعت کرده - سوم زدن را شانه  
بامه پوشیده حد زدن بود - چهارم بر قاذف جماعت بکرا و این فقط حدی واجب میشود نه دو پنجم  
دو حد زدن متواتر نبود بلکه حد دوم وقتی جاری گشتی بود که قاذف از ضرب حد اول شتر دست گشتی



تلاوت باری الهی بکلیه  
حکایت ائمه ائمه

لهذا برین قیاس نمی

قیاسی نیکو باشد مستحق شدن اهل علم و سبب یکدیگر را

ششم بغیر از کدامی مدعی جدجاری گشت - و قتی که خبر این اعتراضات بابن ابی لیلی رسید پس  
 و نمی دیک خلیفه رفته شکایت کرد که جوانی ابو حنیفه نامی در احکام من معارضه میکند و برخلاف حکم من  
 فتوی میدهد و از این مانعت کردن لازمست پس خلیفه نزد یک امام مردی فرستاده وی را از  
 فتوی دادن مانعت کرد - بعد از مرور چند یوم ازین واقعه روزی امام صاحب در خانه بازن و سپهر  
 حماد و دختر خود نشسته بود که آن دختر پرسید که من روزه دارم و از ندانن من خون برآمد و تا انقدر  
 آب من بریزند اخته ام که حالا بزم با کل سپید گشته پس از فرود بردن بزاق من روزه مرا خلی هست  
 یانه - امام فرمود که تو این مسأله را از برادر خود حماد دریافت کن که مرا خلیفه از فتوی دادن منع کرده است  
 اتسی سبحان الله که آنجناب باندی حکم حاکم تابد نیغایت کرد که در حالت تنهایی نیز سرسوزان تجاوز  
 روانداشت - بعد از چندی خود ناگه فرار در مسأله فقیه اشکالدار و داد بنا جاری رجوع بابی حنیفه رفت  
 نمود و از آن باعث باز امام را اجازت افتای عام داده شد - پس وای بران دشمنان خرد (یعنی  
 منکرین قیاس) که بسبب کمال خرد که عنایتی عالیست از حق تعالی بران صاحب خرد خورده کرده خرد بینی  
 میکنند و این بجز دران اینقدر نمیدانند که امتیاز انسان از دیگر حیوانات محض سبب خردست پس  
 پس هر قدر که خردش زیاد شد شرافتش بسیار میباشد و لایعنی مقایل است

سبب چیست اصل شرع است من صفت	کتاب سنت اجماع اسلاف	تو که بیرون روی بدین اصل کلام
بود با هر سه اصل شرع ملحق	قیاس را سخون فی العلم برحق	بر افتادوی ز را و دین اسلام

آورد که امام محمد بن حسن شبانی فرمودند خود از ضحاک زبان عباس روایت کرده که میفرمود که -  
 بر آئینه رای حسن صاحب را بی پروا میکنند از نیجاست آنچه در خیرات احسان علامه ابن حجر مکی  
 آورده که چونکه امام اعظم با تلامذ خود در علوم دین باریک رفته پس باعث وقت قیاسات مذنب  
 ایشان در جمیع امام مزن می شاگرد رشید امام شافعی که اکثر اوقات کلام امام اعظم را نقل میکردی تا آنکه  
 این امر وی را امام طحاوی خواهر زاده امام مزن را (که صاحب شرح معانی الآثار است و از وی شیخ اندی)  
 برین برانگفت که از مذہب امام شافعی انتقال کرده مذہب حنفی اختیار نمود و عبارتش اینست و لایق

صحت است و از  
 حکایت است و از  
 در حدیث است و از  
 در حدیث است و از

فَيَا بَنَاتِ مَذْهَبِهِمْ كَانَ الْمَرْثَى يُكْذَرُ النَّظَرُ فِي كَلَامِهِمْ وَحَتَّى حَمَلَ ذَلِكَ ابْنُ أُخْتِهِ أَمَامَ الْحَلِيِّ إِلَى  
 عَلَى أَنْ يَنْتَقَلَ مِنْ مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ إِلَى مَذْهَبِ أَبِي حَنِيفَةَ تَخَاصَّرَ بِذَلِكَ الْحَلِيُّ أَوْ بَعْضُهُمَا أَيْ  
 چنانکه ملا علی قاری نیز در ساله جواب امام احمد بن حنبلین اشاره کرده است. و اما الاختیار  
 فَيَمُنُّ بِتَقْوَى الْعُلَمَاءِ كَمَا وَقَعَ لِلْحَلِيِّ وَغَيْرِهِ مِنَ الْكِبَرَاءِ وَرَوَّاجِهِمْ حَفِيفَةً بَاتِدَرُ  
 تغییر این را بالتفصیل درج کرده که تلخیصش اینکه امام ابو جعفر طحاوی از من زنی سنجاندی و کتاب فیه  
 حنفیه را مطالعه بسیار میکردی امام من زنی شافعی المذهب که خال وی بود روزی از نیت بروی او  
 گشت گفت اسد چیزی نخواهی آموخت از شنیدن آن از وی امام طحاوی بغضب آمده از انجا برین  
 شده تحصیل علم فقه ابو حنفیه مشغول گشت تا بدین غایت رسید و از طرف مذہب شافعی بطرف مذہب  
 حنفیه رجوع نمود. و هرگاه که درس میدادی و یا کدام مسأله مشکل را جواب میگفتی میفرمودی که ای خدا  
 خال ما رحم کن او را و اگر زنده ماندی هر آینه کفار و یمن بروی لازم آمدی انتی - لهذا در برهنه از صلیب  
 رسته از حجة الاسلام محمد امام غزالی شافعی می آرد که وی فرمود یا الله الذی لا اله الا هو که معتقد من  
 آنست که ابو حنفیه غواص ترین است مصطفی است صلعم بر حقان معانی فقه اما چون فهم ما بعضی است  
 بر غور سخن و نرسید بر لازم شد بحسب فهم خود بر موجب اجتهاد خود عمل کردن انتی - و جلال الدین  
 سیوطی در تبیض الصحیفه آورده که خطیب از محمد بن احمد طبری روایت کرده که من از شداد بن حکیم شنیدم  
 که میگفت ندیدم کسی را عالم زیاده از ابو حنفیه و نیز خطیب از یحیی بن معین روایت کرده که گفت  
 شنیدم از یحیی بن سعید القطان که میگفت من نشنیدم هیچ چیزی عمده از رای ابو حنفیه و من اکثر  
 اقوال ویران نموده ام و گفت یحیی بن معین که یحیی بن سعید در فتوی قول کوفیان را نذر کردی  
 و از ایشان قول ابی حنفیه را اختیار کردی و اتباع رای وی کردی و این پنجاست آنچه در خیرات  
 احسان است که یحیی بن سعید القطان گفت که نشنیده ام (یعنی دیدن چه معنی دارد که شنیده نیز نشنیده)  
 مستحسن صواب زیاده تر از رای ابو حنفیه و گفت مکی بن ابراهیم که امام ابو حنفیه از اهل زمانه خود  
 عالم زیاده است و گفت عبدالله بن المبارک که حسن بن عماره را دیدم که کتاب امام ابو حنفیه گرفته  
 میگفت که قسم بخداست که در فقه عمده ترکلام کننده و نیز حاضر جواب از شما کسی را ندیده ام و شما سوار  
 آنانی که آنرا در علم فقه در زمانه تو گفتگو کرده اند و ایشان در حق تو کلام نمیکند مگر از روی حسد.

اینجا بالتفصیل

تاریخ امام از سال سی و ششم تا سال سی و هفتم  
 شصتی بزرگیم و بیستم

الحمد لله رب العالمین



و نیز در خیرات احسان است که ولا شکت ایضا انک ایما م ابک حنیفه کان له حشاد کبیرون فی حیاتیہ و بعد مماتیہ الخ و نیز قول ابن عبد البر مالک را نقل کرده که کان ابو حنیفه یحسد یونس الیوم مالکس فیہ و یخلق الیوم الا یدیق ینہ و همدین کتاب است که ابو یوسف گفت که منیدم کسی را که زیاده تر رسیدند تفسیر حدیث را از ابو حنیفه و میباید بصیر از من در حدیث و کارهای را که ابو یوسف کرده دیگران از آن عاجز اند و با وجود این عابدین او بسیارند و این سنت است که تعالی است در مخلوق خود

و لن یجد لستغاثه تبدیلا و همدین کتاب است که اگر اراده نجات در آخرت میداری پس اعتقاد این باید داشت که هر یکی از ائمه مجتهدین و علمای عالین بر هدایت و رضای الهی اند و همه ایشان با جواز در جمیع حالات باتفاق ائمه نقل و بران و در حدیث بیعی است که اختلاف اصحاب من برای شما حجت است انتهی مختصرا

در عظم چو راضی نگردد کس | بدرگاه حق خوار باشد شمس  
جزا که وی رضی الله تعالی عنه بالاتفاق مصداق این حدیث است من یؤد الله به خیرا یفقهها فی الدین چنانکه از دیده اهل انصاف محجب نیست لهذا همدین کتاب آورده که گفته شد ثوری را و فتیکه ز سر او کتاب الحسن ابو حنیفه دیده شد که تو این را یا مسالعه میکنی گفت که من دوست میدارم که نزد من همه کتاب و می باشد و ابو یوسف گفت که ثوری متابعت امام من از من زیاده میکند

سلسله هفتم در ذکر بعضی از فراساتای امام هاشم رضی الله تعالی عنه

باید دانست که حدیث شریفه ما تعوا فراسة المؤمن ان یظفر بها لله تعالی یعنی هرگز بزرگوارتر نیست که و غنی که از حق تعالی یافته نظر میکند در سرائر و ضمائر مردم پس از حدیث فراس است برای هر مومن ثابت میگردد لهذا درین مقام لازم دانستم که چندی از فراسات امام تبرکاتین درج نمایم تا که معلوم جمله منصفین مجتنب منصفین گردد که بلا ریب شک امام مصداق حدیث صدر است در برهه آورده که امام در فراسات چنان بود که هر چه میگفت چنان میشد بدو و طائی فرمود که تو خلوت میگیری بعبادت و با ابو یوسف گفت تو میل بدنی خواهی کرد پس همچنان شد و او و طائی یکی از ملائذه امام است چنانچه ملا علی القاری در رساله مذکوره مکرر آورده که داود طائی از اصحاب حنفیه بود و شیخ المشایخ از سادات صوفیه چرا که وی شیخ معروف کرخی بود و وی شیخ سری سقطی بود و وی شیخ جنید بغدادی بود تا آنکه در حق داود طائی گفته شد که اگر وزن کرده شود اهل دنیا و داود طائی هر آینه گران

در ذیل از کتب  
الفرقان که در حدیث آمده است  
مورد نیابت  
اختلاف ثانیان  
در بیان امور علی امام  
سلسله هفتم در مناقب امام هاشم  
در بیان امور علی امام

وزن آید بر ایشان داد و از روی زهد و صلاح و در تذکرة الاولیا آورده که داد و دانی ثابت  
 سال شاگردی امام کرده - فرستاد و در خیرات احسان آورده که نزدیک حضرت امام صاحب  
 ذکر داد و دانی آمد فرمود که وی ستاره ایست که راهروندگان از وی هدایت می یابند و علم است که  
 قبول میکند و اول مؤمنان پس همچنان شد - فرستاد سوم در بر بنده از امام یافعی شافعی که  
 موخریست معتبر آورده و نیز امام نووی در تہذیب آورده که قاضی اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفہ  
 رضی اللہ عنہم را بمسایہ بود طمان (یعنی آروگ کننده) که یافعی بود و او را دو بغل (ای استر) بود و  
 ابو بکر گفتی و دیگر را عمر بنی و او را یکی از ان دو لکزد و بکشت امام گفت که جدم (ای امام عظم) خبر داد  
 باین نظیر کنید که قاتل او عمر خواهد بود چون تفحص نمودند همچنان بود انتہی لطیفه کی از امر ای روافض  
 برای قضای بول غلط قد مجای آباد کرد و در ان مکان غلیظ نام حضرت عمر بردیوار برتقابل تحری  
 نمود روزی عالم سستی را بهمانه طلبید و چون ویرا بادای قضای حاجت ضرورت افتاد ایشان را در  
 آن سترج رهبری نمودند چون برای قضای حاجت ضروری نشست دید که بروی وی نام  
 خلیفہ ثانی در انجای ناپاک درج است مجبور شده از انجا بیرون آمد پس آن رافضی اندو  
 استہزاتسم نمود آن عالم دانست و فی الفور فرمود صدق اللہ تعالیٰ کہ در حق حضرت عمر است  
 ارشاد فرمود ایشاء علی الکفای کہ رعب خوف او در قلوب افنض بچہ قدر استیلا یافته کہ در عات  
 قبض شکم وقت قضای حاجت چون اہل رفض بردیوار نوشته نام او را بر بنید از خوف آن  
 مقعد ایشان از ان استرخای کلی شده بوجہ اتم فراغت ایشان از ان میشد و بعلاج اطبا  
 ایشان از درین باب گاہی حاجتی نمی افتد پس نادم گشت آن تبسم کننده لطیفه دیگر چونکہ این  
 ناریانرا اکثر سلف اختیار حسدی تابغایت رسیده کہ نام بزرگان سابقین با نامانی ضروریاد  
 میکنند تا آنکہ در شہ فیض آباد ملک او در افنیہ بود کہ از رؤسای شہر دہلی از اہل تسنن بمکان می  
 رفت آن رافضی تصویرات چند پیش نمود از انجملہ تصویریری را بیرون کرده کہ صورت بزاز می  
 جامہ فروشی نوشته بیک دستش تہان جاماست و بدست دیگرش گز یعنی ذرع مگر قدر شی کل گز  
 ناقص کرده گفت کہ این رافعی شناسی کہ این امام شناست ابو حنیفہ مگر بین کہ خیانت کرده و گز را  
 ناقص ساخته این چہ قدر بد و یا حتی است کہ امام شما میکند فی الفوز بخوابش گفت کہ این امر از امام

خانہ

خانہ

خانہ

خانہ



عین ترحمست بر اهل تشیع آن شیعه گفت چگونه گفت اگر گز جالت خود چنانکه مزعموم شماست باقی بود  
بحالت غسل دادن مرده شیعه را از ان از جهل زاری گز و بر دیده سرگز تا بدماغ وی در وقت گفتن  
بجهت ایشان گز کن بابا گز کن رسیدی پس امام رحم بر شیعه کرده گز را ناقص نموده بر شما شکر آن لازمست  
نه شکر می رافضی موصوف کمال نادم گشت - **فراست چهارم** در خزینة الاصفیاء آورده که حضرت  
مسجد امام کو دکان گوی میبایختند اتفاقاً گوی ایشان در مجلس حضرت امام در افتاد و هیچ کس را یاری  
آن نبود که گوی خود را از پنجابین آن کو دکان از آن گفت که من میموم و بین میموم گستاخانه گفت آن گوی بر آن حضرت  
امام چون چنین بیدیدند که این ملک حلال و نه باشد چون شخص گزند بچنانچه در پسندید که یا حضرت چگونه دانستی فرمود که اگر حلال  
بودی حیا و ابرای مانع آمدی **فراست پنجم** در کتب معتبره آمده که امام ابو یوسف میفرمود که پدرم در وفات یافت

و من صغیر سن بودم مادر مرا برای آسودن کار نزد یک گازی می برد در راه من حلقه مجلس امام  
ابو حنیفه را دیدم پس در آنجا رفتم و ششم مادرم را از آنجا کشیده می برد و من از آنجا نمی رفتم آخر  
مادرم با ما می فرمود که من زنی بیوه ام و این کو دکان ششم است تا ما را پرشته گذاره با آن میکنم -  
معلوم نیست که شما این طفل را چه گفته بچانیکه می برم غیر دو امام می فرمود که این را در اینجا بگذارد که وی عالم  
خواند و عنقریب محسنای فیروزج بار و عنقریب فالوده نوشند - امام ابو یوسف می فرمود وقتیکه مرا  
قضا داده شد روزی من با خلیفه رشید در محفل فیروزه نشسته بودم که نوکر خلیفه فالوده آورده و خلیفه  
گفت که این فالوده را بنوش و این فالوده را از ان قسم است که هر وقت اینچنین تیار کرده نمیشود  
من این سخن را شنیده تبسم نمودم خلیفه از من و به تبسم دریافت نمودن همین قصه را تمام بیان نموده  
که راست ما تم را ظاهر ساختم خلیفه گفت که بیشک علم فوائد می بخشد و در دنیا و آخرت مراتب بلند  
میکند پسر گفت که حق تعالی بر امام ابو حنیفه رحم کند که زنی پنجشتم عقل آن چیز را رسیدید که دیگران  
بچشان سردیدان نمیتوانند **فراست ششم** همچنین از فراسات و کرامات امام است آنچه میسر شود  
و غیره آورده که امام صاحب در آخر ایام عمر خود حماد پسر خود را فرمود که سه سخن را از من وصیت گیر  
یکی اینکه معلوم میشود که هر که قریب رسیده مکر صبر کن و تحمل نما که کار مردانست - و دوم اینکه من زود  
شوم مگر هیچ کسی از میوه و نصای مرا نزنند الا مسلمانی که از منزله (ای زن فاحشه) باشد سوم اینکه

تذکره

تذکره

تذکره

آمد روز بعد از وفاتم فتنه عظیم پیدا کرد پس تاسه روز مراد حجره تاریک بعد از نماز جنازه من مرا  
 پنهان ساز و جنازه بخوبی را بجای من در قبرش کن تا مردم پندارند که لاش من است پس همچنان شد  
 که بسبب حسد حسودان غلیظه بزدن امام حکم نمود پس هر چه از بدن امام انکار نمودند مگر سینه  
 که باید ستای از دنیا حکم سلطان بجاء آورد و چون امام را از آن ساخته غصه وفات نمود پس حماد  
 بعد از نماز بر جنازه امام لاش مبارکش را در خانه تاریک از مردم مخفی نمود و جنازه قریبی را بجای امام  
 از خانه بیرون ساخته مدفون ساختند بستر حسودان در میان خود مشهور نمودند که شاید سلطان  
 از ماضی نادیده ما را عقوبت فرماید پس لازم که هر یکی از ما در حق امام پیش خلیفه موقع  
 بوقع یکی در پیش نصیب دیگری ننجوم شده بطوریکه سلطان را برافراستی ما خیال نیاید خوابی بیاورد  
 و بیان هر یکی از بیان دیگری مخالف باشد مگر معتبر آن بصیغه اسم مفعول است خود باشد و آن ای که حکم  
 امام در قبر مسخ شده بر حالت اصلی خود نمانده و بعد از آنکه این مشهور و دهانت شب مسلم را  
 کفن پوشانیده بگوید امام در کردند و لاش امام را (که جعلی بود) بیرون کرده بجای دیگری دفن نمودند  
 و چون پیش سلطان مردم بسیار از آن منافقان خوابهای متفرق را با فایده نسوزی بیان  
 نمودند بسبب کثرت بیانات سلطان در حق امام بدگمانی تحقق شد آخر الامر بکندیدن قبر امام  
 حکم نمود پس بعد از ملاحظه سنگ قبرش را بندگانشان سلطان حماد را طلبیده گفت که بدستی بگو  
 در پدرت چه عیبی است چنین بود که بسبب آن در قبر بصورت سگ گشته و در مثل پدر تو ترا نیز زند  
 تا غم حماد بجاء آورده فرمود که العیاذ بالله اگر پدرم را می شناسی حالا پند بزرگوار خود را بگویم  
 خلیفه گفت بلی چون سلطان در آن حجره تاریک رسید حماد چون برده کفن از روی مبارکش برداشت  
 پس بموجب بنام

خساره اش بس ازین نیز زلفی	چون افشای بجم غمیش درون پیشانی
روغم فدای چهره زیبا جبین	قلبم بجا پای خواهی نازنین
و فرمود که پدرم این است آنکه دیده و این روز چهارم بود از وفات امام بعد حماد سلطان از پسر وصیت امام اطلاع داد سلطان از کرامت امام متعجب شده چونکه از حال مضارب امام که مخفی بود تفتیش نمود	
نی احقیقت پسر عزیز برآمد	آنچه داند آن که ره ملی کرده اند
این تو کار خویش کن ای راجد	رو که ایشان ریش خود برکنند
فرستادم هم علامه عبد الوهاب	گوش بایان بنگار کی کرده اند

این  
 خط  
 است  
 از  
 دست  
 حضرت  
 امام  
 جواد





که هرگز نباشد آنحضرت علیه السلام فرمود که یک فروخور و غصه را و حال آنکه وی برای آن قدرت میداد  
 بکنند حق تعالی دل و را از امن ایمان انتی میگویم که مصداق بودن امام این احادیث را بایستید  
 و تفسیر مواهب علیه تحت آیت **وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** آورده که کسی  
 امام اعظم را طایفه زده امام فرمود که تن هم میتوانم که ترا طایفه زخم لیکن زخم و قادرم بر یکد باخلف  
 از تو شکایت کنم اما کنم و میتوانم که در سرگاه از جفای تو بجزرت آگاه نیالم ولی منالم و میسر میشود  
 که بقیامت که خصوصت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نگنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد  
 شفاعت من در تو در پذیرند لی تو قدم در بهشت نهم

مردی گمان مبر که بزور دست پدر دلی

باخشم گریانی و انهم که کاملی

و در سند امام اعظم محمد خوارزمی آورده که روزی امام ابوحنیفه  
 در مسجد خیت در مقام بنی نشسته بود که مردی آمد و امام صاحب گفت که ای حرام زاده از تو فلان  
 مسأله پرسیده بودم و تو جواب آن مخالف آن گفتی که حسن بصری بن گفته بود اما صاحب فرمود  
 که حسن بصری دین سار که خطائی کرده و در حقیقت فتوی همین است که من گفتم پس آن مرد دشتامی چند  
 با امام داد همه حضار از شنیدنش بر هم شده باراده زد و کوب آن شخص نداشتند که امام آنجمله را از آن  
 منع کرده تکلیف دبی وی روان داشت پستر امام با آن مرد فرمود که ای مرد چه نگر ا کافر و غیر گفتی حق  
 خوب میدانند که من کسی و چیز را شریک وی نساختم و نه از کسی امید داشته ام سوال ذات و حده  
 لا شریک و ترسیدم مگر از عذاب ی پس وقتیکه ذکر عقاب بمیان آمد امام را خونی در گرفت بسیار  
 گریست و زار و زاریشک باید ما صدق الله تعالی حیث قال انما یخشى الله من عباده العلماء  
 چونکه آن مرد همین کیفیت دادید ز کرده خود بخود پشیمان گردید و از امام مقصود خود معاف کنانید امام  
 عذر او را فرمود که قصورت را معاف نمودم و آنچه دشتامی بمن دادی از دشتام آن در گذشتم

اگر نادان بوحشت سخت گوید

خردمندش به نرمی دل بخوید

اگر زنجیر باشد بگسلانند

لطیفه همچنین است آنچه شوخی عالمی را دشتامی داده که ای  
 حرام زاده آن عالم در جوابش گفت که این روایت بتو محض غلط رسیده چرا که مرا یقین معلوم گردید  
 که والد مرحوم را با والد مرجمه عقد شرعی و نکاح صحیح شده بود از شنیدنش آن جاہل بر خود متفصل  
 گشت و کاذب و از گفته خود تائب و انتباه دین سالک امام صاحب غیبت حضرت حسن بصری را

در خط امام همام

در خط امام همام

نا

نا



چگونه مرکب گشت و خطای ویرادر پیش مردم بیان نمود چه غیبت آنست که آنچه در کسی عیب بود باشد  
 در غیبت وی بیان کرده شود با وجود کینه داشتن وی آنرا در نه بهتان باشد با وجود کینه آن  
 مبارک گشت که امام صاحب را گاهی غیبت کننده نیافتم - و نیز بدرین دست که هر  
 امام ابو حنیفه را هرگاه که خبر رسیدی که فلان کس مرا بد گفته با وی کمال نرمی و ملاحظت پیش گرفتی  
 و گاهی غیبت وی نکردی پس چه جای آنکه مثل حضرت امام حسن بصری را که رئیس تابعین و امام  
 الشایخ بود و گاهی بدی امام را نیز زبان نیاورد و غیبت نمود جوالبش را نیکه مثل انجین غیبت  
 جانزست چه بر غیبت که برای امر دینی باشد آن بدست است و جائز چنانچه اهل حدیث جرح و  
 تعدیل بر یکدیگر میکنند با وجود کمال اتقا و توفیق ایشان پس غیبت امام در حسن بصری نیز ازین  
 قبیل است و الله اعلم - و رفتا و امی صلوٰۃ مسعودی و نیز در ارشاد الطالبین آورده که  
 امام را بمسائیه بود که اذیت بسیار با امام میدادی و امام بسبب حق جواریت صبر نمود بی روز  
 امام محمد و یا شاگرد دیگر دید که آن یهودی غلاطت انسانی از بالای سقف خود بخانه امام انداخت  
 از شاخه بده ایحال برهم برآمده چیزی گفتن میخواست که امام او را منع کرد و گفت که از یکروز و شش روز  
 غلاطت همین قدر نجیدی که حق جواریت را فراموش میکنی و من از مدت هفت سال یا پنج سال  
 علی الصباغ بدست خود آنرا برداشته بعد از آن بسجده ایتم تا آنکه این معامله با اهل خانه من نیز  
 ظاهر نشده آن یهودی چون اینمقال را از امام شنید پیش وی آمد و مشرف با سلام گشت  
 بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی اخوتن الی من آسا ازینجا است آنچه صاحب  
 حدائق از خطیب بغدادی آورده که از کعبه روایت است که ابو حنیفه نهایت امانت را بود  
 و مقدم میداشت خوشنودی پروردگار را بر هر چیزی و در راه خدا و اجرای احکام شریعت  
 اگر بروی شمشیرهای افتادندی متحمل آن میشدی - و در رساله سیره النعمان آورده که شخصی  
 با امام اعظم عیال و اولاد بود روزی در مجلس امام را ناسزا گفتن گرفت امام بوی التفاتی ننمود  
 و همچنان بتدریس خود مشغول بود و شاگردان خود را منع نمود که بوی توهیبی نکنید چون امام  
 از تندی بر خاست آن مرد همراهش گشته هر چه بزبانش می آمد بلام می گفت چون امام بولت سلمی  
 خود قریب گشت ایستاد و فرمود برادر من این مکان بمن است اگر چیزی دیگر گفتی داری بگو چه کردی

فکال بر داری امام از بسیار بد و از سلسله شدن وی  
 طبعی کس با کسی با تو بد میکند

من اندرون میروم شاید تر باز موقع آن بدست نیاید - و امام هر چند که تحمل ایذا را بر ذرات خود  
بودی مگر از دیدن تکلیف دیگران بقرار گشتی چنانچه این سببه چون امام را بسبب انکار از قبول  
تضاد و باز در آن ایام والده امام حیات بود ویرانه نایت صدمه رسید - امام ضعیف فرمود که  
مرا از در خود چندان خیال نبود البته رنج آن میداشتم که از جهت تکلیف من دل والده مرا صدمه  
رسیدی - و رارشاد الباطلین که در مجلسی ذکر کمال حلم امام در افتاد حاسدی از آن انکار  
بلوغ نمود و گفت تا وقتیکه حلم دی را نیاز ما یم باور ندارم بدر و از ده امام رسید و در را بگرفت  
امام بیرون آمد و پرسید که تو مرا طلبیدی گفت فی باز پس تشریف برد و دیگر همین معامله  
رفت و بسوم کرت آن حاسد گفت مسأله پرسیدی میدارم فرمود بگو گفت مزه نجاست آدم  
چگونه است فرمود و قتی که در شکم باشد ترش می باشد و هر گاه که بیرون آید تلخ میگردد و آشوب  
گفت که تو آنرا چشیده فرمودی بلکه در روایت چنین دیده ام باز گفت که مرادی دیگر میدارم  
و آن اینکه شنیده ام مادر تو که بیهوشه غایت حسینه و جمیله است که چناناش چنان و چهره  
چنین و نیز شکمش هر دو را نهایی آن از پس و پیش چنان و چنین است امام بعد از سکوت  
بسیار فرمود هر چه هست خلقت خداست مگر ازین گفتن فائده چیست گفت بکاحم ده فرمود  
که صاحب لایت خود است مرا بروی تصرفی نیست آن شفی گفت که باری پیغام نکاحم بوی کرد  
امام چون بخانه باز پس آمد در دروازه غوغائی برخاست که این که گشت امام دانست و

از اندرون جواب داد شاید که او را تیغ صبر قتل نموده باشد را بعمی	هر کس که کمال اولیا را نشناخت
وین نعمت خاص بهار را نشناخت	پس شکر گفت حب ایشان بگزید
میدان یقین که او خدا را نشناخت	

فائده در مجلس عظمی مولانا مولوی محمد اشرف علی صاحب دام فیوضاته بسبب رسید که سالکی کامل  
غایت تحمل بود تا آنکه اثر تحمل وی در اصحابی نیز سرایت کرد و روزی فاسقی دشنامی سخت بگو  
داد و از شنیدن آن بغضب آمده باصحاب خود فرمود که او را خوب بنزد و تا کید بکاید در باب  
زدن وی نمود و یاران وی عرض نمودند که حضور زنجاری او را موعج خواسیم نمود چون از چشمان  
شاتم را غائب نمودند و ارمغان نمودند بعد از لحظه مردم دویدند که حضرت شاتم را بکلیف  
تمام بگردان سالک رو بیاوران خود کرد و گفت که شاید شما او را نزد پسر خون این شخص بفرستد شما

بسیار نیازی بودی امام را که شش ساله

فائده شش ساله از شش ساله



در استخوان خندان صاحب صوت

من که نبودن وی حکم داده بودم و انشم که خدا فیوض عوض ما زوی خواهد گرفت و انتقام خدا  
میباشد لهذا بشما حکم زدن وی نمودم که من اگر انتقام خود را خود بگیرم شاید که خدا زوی باز انتقام  
من نخواهد گرفت و چون شما یان از وی اغماض نمودید لاجرم منتقم حقیقی انتقام ما زوی بطوریکه  
دیدید گرفت تا آنکه بایمان وی نیز می ترسم و باعث این از جانب شماست نه از من ایضا  
در طفولیت باید مرحوم خود بپا بوسی غوث زمان قطب دوران جناب اخوند صاحب صوت  
حاضر شده بودم چونکه مردم بکثرت در آنجا از هر ملک هر دیار چنگانه میبوندی ناگه بیماری از مرض  
تب از ملک غیر که تکلم وی نه بلغت افغانستان بود از بیماری غایت نحیف در حالت شدت  
تب لرزه پیش حضرت ایشان حاضر شد و عرض نمود که حضرت دعا فرمایید دیدم که ایشان بقبض  
عصای زیتونی بدست گرفته چند بار با سخنان خشک گفت او زد که از ضربت آن اشک از چشم  
پاشید و از چشم دول من که طفل بودم و نیز دیگر حاضرین بر جستند و از بی رحمی ایشان من در دل  
غایت سنا ایشان گشتم و بعد از محطه چون دیدم دیدم که آن جبار بالکل زان مرض نجات یافت  
و دعا داد و گفت که گویا هنوز جوان گشتم صدق الله تعالی حیث قال عسی ان تکره و تثنی و

هُوَ خَيْرٌ لَّكَ الْاَيَةُ ثَنَوِي	گفت پیغمبر عداوت از خرد	بسته از مری که از جا بل رسد
دوستی با مردم و انا نکوست	دشمن دانا باز نادان دوست	زانکه از عاقل جفا می گردد
از وفای جا بلان آن به بود	عاقل آرد معرفت در میان	جا بل آرد معرفت را بر زبان

سلسله نهم در ذکر تلامذ و امام

سلسله نهم در ذکر اسامی بعضی از تلامذ امام و باز در اجرای سلسله زایشان دیگر علمای عظام  
در مرقات شرح مشکوٰۃ آورده قال ابن حجر و تلک ذلک کبار من الائمة المجتهدین و العلماء  
الراشخین عبد الله بن المبارک و اللیث بن سعد و الامام مالک بن انس  
انتی و منهم داود الطائی و ابراهیم بن ادهم و فضیل بن عیاض و غیرهم من اکابر  
السادة الصوفیة رضی الله عنهم و اجمعین یعنی ابن حجر گفت که شاگرد شدند ابوحنیفه  
بزرگترین از ائمه مجتهدین و علمای را سخیین مثل عبد الله بن المبارک و لیث بن سعد و امام مالک  
تمام شد کلام این مجرب و از تلامذ اوست داود طائی و ابراهیم ادهم و فضیل بن عیاض و غیرهم از  
اکابر صوفیه صافیة انتی کلامه پس از قول ابن حجر صاف ظاهرست که امام مالک نیز یکی

در ذکر تلامذ و امام

از تلامذه امام است - و صاحب مرقات در رساله جواب امام اکبرین و نیز صاحب فتح اذان  
 جبر آورده که کبار شایخ ایام مجتهدین و علمای را سخن از تلامذه و شاگردان امام ابوحنیفه است  
 مثل جلیل القدر عبدالسد بن المبارک که بر جلالت و علم و تقدم و زهد وی اجماع است و مشهور و  
 معروف است و تفسیر و حدیث و فقه و شجاعت و سخاوت و یقین و مثل امام لیث بن سعد  
 و مثل امام مالک بن انس و کفایت میکند ترابری علو شان امام ابوحنیفه شاگرد بودن این  
 ایام اعلام و شایخ اسلام و مثل امام مسعود بن کرام و زفر و ابویوسف و محمد و غیرهم - و در  
 حدائق بحواله منی آورده که از ابوحنیفه بن عبدالسد بن المبارک و دکیج و یزید بن مارون  
 و علی بن عاصم و ابویوسف و محمد بن حسن و غیرهم روایت کرده اند - و سفیان ثوری  
 نیز یکی از تلامذات امام است چنانچه در تعلیق مجید آورده که گفت امام علی مدینی که روایت کرد از  
 ابوحنیفه ثوری و آن مبارک و حماد بن زید الخ و غیره سند خواری می آورده که امام بخاری نو  
 که از امام ابوحنیفه عباد بن العوام و بشیم و دکیج بن الجراح و مسلم بن خالد و ابومعافر  
 روایت کرده اند - و غیر عبدالسد بن مبارک و یزید بن مارون و عبدالعزیز بن ابی رواد و  
 سفیان بن عیینه و فضیل بن عیاض و داود طالی و ابن جریج و عبدالسد بن مقرئ از امام  
 ابوحنیفه در تصد احادیث روایت کرده اند - و سفیان ثوری و ابن ابی لیلی و ابن شبر  
 یکیک حدیث را روایت کرده اند - و مسعر بن کدام و اسمعیل بن خالد و شریک بن عبدالسد  
 و حمزه بن حبیب مقرئ احادیث بسیار نیز روایت کرده اند - و عاصم بن ابی النجود امام القراء  
 که شیخ ابوحنیفه است اکثر مسائل از امام پرسیدی و بر قول وی عمل کردی و گفتی که ای ابوحنیفه ربه  
 جزای غیر حق تعالی نصیب کناد که در طفلی و خرد سالی ترا داده بودم و در بزرگی از تو گرفتم  
 و در تعلیق المجید بحواله تذکره احتفاظ ذهبی آورده که از ابوحنیفه و دکیج و یزید بن مارون  
 و سعد بن الصلت و ابوعاصم و عبدالرزاق و عبیدالد بن موسی و بشیر کثیر روایت کرده اند  
 و در عقود و الجواهر المنیة آورده که محدث محمد بن حسین موصلی در آخر کتاب منعنا نوشته  
 که یکی بن یحیی گفته که دکیج بن جراح بر مذہب ابوحنیفه فتوی میدادی و تمام احادیث امام  
 یاد میداشت و وی احادیثی بسیار از وی شنیده اند از خطیب طبری خوارزم صدر الامم

نسخه ثوری فیروز آباد  
 شاکر محمودی دکن و غیره

نسخه شایخ از امام حسن عسکری



ابوالمؤید یونس بن احمد بن اسحاق قاضی الامور حنفیه نوشت که در شاخ اهل اسلام در طواف الکاف مختلف قیام پذیر بود  
 هفتصد و پنج از ایشان از امام روایت کردند و در شامی آمده که ابن حجر بعضی روایت کرده که از ائمه مشهورین اسلام  
 کسی را چنین قدر را صحاب و شاگرد ظاهر نشده اند چنانکه ابوحنیفه را بودند و به قدر فواید کثیر  
 ابوحنیفه و اصحابی علماء و غیره در تفسیر احادیث مشتمله بر مسائل مستنبطه و نوازل و قضایا  
 و احکام شرعیہ و غیره برداشته اند آنقدر از کسی دیگر برداشته نیستند و بعضی از محدثین در  
 ترجمه امام هشتصد شاگرد مع اسم و نسب ذکر در از بیان نموده اند انتی حال قدری ذکر  
 سلسله تلامذہ از اصحاب امام صاحب نیز یاد شنید و در تاریخ ابن خلدون آورده که امام شافعی  
 بعد از امام مالک در عراق رسید با اصحاب امام ابوحنیفه ملاقات گشت و از ایشان اخذ نمود و امام  
 احمد بن حنبل که یکی از اکابر محدثین بود اصحاب وی با وجود بیضا عت بسیار در علم حدیث از اصحاب  
 امام ابوحنیفه خوانده انتی و طالع علی قاری در رساله مذکوره آورده که امام شافعی اخذ حدیث  
 از امام محمد بن حسن کرده و وی از امام ابی یوسف و وی از امام اعظم رحمهم الله پس امام شافعی  
 از تلامذہ امام اعظم است بدو واسطه و امام مالک نیز از امام اعظم اخذ کرده کما صرح بلزکر  
 انتی میگویم که امام شافعی از واسطه امام مالک نیز یکی از تلامذہ امام اعظم گشت پس تلمذ  
 را امام را بدو سلسله ثابت گشت و را بن خلکان آورده که امام شافعی فرمود که من از  
 امام محمد بن ابی بکر شریعتی اخذ کرده ام انتی و در اعلام الاخیار منقول است و قتیکه از امام احمد پرسیده  
 که این مسائل دقیقه ترا از کجا حاصل شده اند فرموده که از کتب امام محمد را بدست آمده و در  
 حدائق بحواله نافع الکبیر آورده که از امام ابوحنیفه عبد الله بن مبارک و عبد الله بن یزید  
 المقرئ و فضل بن دکین و مکی بن ابراهیم بلخی و ابراهیم بن طهمان و شعب بن اسحق دمشقی  
 و ابو حاتم ضحاک بن مخلد و عبد الحمید بن عبد الرحمن الحکامی و عبد الرزاق بن همام و عبد الله  
 ابن ابی رزاق و عبد الوارث بن سعید و علی بن غلبیان الکوفی و ابیض بن الاعرج و قاهر بن  
 فرات و عبید الله بن یزید القرشی و عبید الله بن عمرو الرقی و غیر هم که مروی عنه اصحاب صحاح  
 خصوصاً عبد الله بن یزید المقرئ و فضل بن دکین که ایشان هر دو از کبار شیوخ امام بخاری  
 روایت کرده اند انتی پس از این روایت صاف ظاهر گشت که اصحاب صحاح سته هم خاصه





## سلسله دهم در توثیق امام در علم حدیث و متعلقات آن

در تعلیق مجدجواد تذکره الحفاظ ذہبی نوشته که احمد بن محمد بن قاسم از یحیی بن معین روایت کرده که وی رحمه الله در حق امام ابو حنیفه <sup>علیه السلام</sup> کاتبی به <sup>و لکن</sup> مثنی فرمود و این کلمات از الفاظ توثیق است و در خیرات احسان از ابو عمر یوسف بن عبد البر مالکی منقول است که سائیکه از امام ابو حنیفه روایت حدیث کرده و توثیق وی نموده اند ایشان بسیار زائد اند از کسانیکه بوی طعن کرده اند و امام علی مدینی که از اکابرین محدثین و از شاخ امام بخاری است گفته که از ابو حنیفه <sup>علیه السلام</sup> ثوری و ابن مبارک و حماد بن زید و هشام و وکیع و عباد بن عوام و جعفر بن عون روایت کرده اند و وی رضی الله عنه ثقة لایس به اند و امام شعبه در حق وی خوش عقیده میبودی و نیز در خیرات احسان آورده که سوال کرده شد سفیان ثوری از حال امام صاحب گفت که میبود ثقة و راست گو تر در فقه و حدیث انتهی و در عقود و ابجاء اهر المنیفة آورده که بزرگ از یحیی بن معین پرسیده شد که امام ابو حنیفه در روایت حدیث چگونه است فرمود صدق و بار دیگر از وی پرسیده شد که ترا از ابو حنیفه و شافعی و ابو یوسف کدام یکی دوست ترست فرمود که من حدیث شافعی پسند نمیکنم و از ابو حنیفه <sup>علیه السلام</sup> گروهی از صاحبین روایت حدیث کرده اند و ابو یوسف اگر چه صدوق است مگر من از وی روایت جائز نمی بینم انتهی و در شامی آورده و قتیبه فضل امام صاحب شهره آفاق گردید و در شرق و غرب کمالات امام <sup>علیه السلام</sup> کمال رواج یافت پس بموجب عادت قدیم مردم حساد در حق وی شی از هر قسم نیش زنی و طعن زدن شروع نمودند و در حق اجتهاد و اعتقاد امام <sup>علیه السلام</sup> چنین سخنان آغاز کردند گرفتند که امام از ان سن کل الوجوه منزه بود و غرض ایشان از ان محض بغضی آیه یُبْدِلُکَ اَنْ یُطْفِئُکَ اَوْ اَنْ یُؤْخِذَکَ وَ یَا بَیَّ اللَّهُ اَلَا اَنْ یُتَوَكَّرَ اَطْعَای نور شریعت می بود و ازین قسم طعنانه تنها در حق امام گفته اند بلکه بعضی در حق امام مالک و بعضی در حق امام شافعی و بعضی در حق امام احمد ازین قبیل افترا بندی کرده اند بلکه بالاتر ازین فرقه در حق حضرت صدیق اکبر و حضرت عمر و گروهی در حق عثمان و علی زبان درازی کرده اند بلکه فرقه در حق تمام صحابه کرام تمسک کفر کرده اند نفوذ بالله من ذلك ولنعم ما قبل شعرا

سلسله دهم در توثیق امام و بعضی متعلقات آن

فضائل امام ابراهیم از جهت حدیث آورده اند

در افترا در حق صحابه کرام

در افترا در حق صحابه کرام

وَاللَّائِسَ قَالَ بِالظُّنُونِ وَقِيلَ انتهى بلکه میگویم که جماعتی از بندگان بترکیب باری تعالی را توله  
از وی تعالی قائل شده اند تعالی الله عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا کَبِيرًا و او برخی را تمام ساحری و کاهنی و  
شاعری در حق آنحضرت علیه السلام تجویز نموده اند العبادُ بالله تعالی ولنعم ما قیل

قِيلَ إِنَّ إِلَهَ دُؤْلَدٍ  
مِنْ لِسَانِ الْوَهْدَى فَلَئِنْ كُنَّا

به زده شده اند که پیشتر محض بسبب قتل حسودان از امام بدظن شده بود و چون با هم تحقیق نمودند  
از آن تائب گشت و عذر خواست چنانچه عبد الوهاب شعرانی در میزان کبری آورده که ابو طح  
گفته که من بروز جمعه در مسجد جامع کوفه با ابو حنیفه بودم پس آمدند بروی سفیان فوری تناول  
بن حبان و حماد بن سلمه و جعفر الصادق و نیز دیگر فقهای ایشان همه با امام ابو حنیفه در گفتگو

افتادند و گفتند که هر آینه بارید که هر آینه تور درین اسلام قیاس بکثرت سکن و تحقیق با همه  
از انجست بر تو خوف میخوریم چرا که اول از قیاس کنندگان ابلهست پس امام صاحب از وقت  
صبح جمعه تا وقت زوال بایشان مناظره نمود و طریق خود را بر ایشان پیش نمود و فرمود که هر  
کس پیشتر عمل بقرآن مجید میکند پیشتر بحدیث پیوسته با قضیه صحابه اگر مقدم میکنم آن قضیه را که در میان

ایشان بالاتفاق باشد بر آنکه در میان ایشان سخا اختلاف باشد و درین حالت اختلاف  
ایشان آنرا معمول بخود میسازم که قرین بقیاس باشد پس همه ایشان ایستادند و بوسیدند  
هر دو دست او را و هر دو زانوی او را و ایشان همه او را گفتند که آفت سبیل العلماء پس عفوفا  
انچه در ماضی از ما بغیر از علم در حق تو از عیب گوی فیه الم فمرد غفلت لنا و لکن جمیع انهمی الم الشرانی  
اگر سقراط نادانی نداند نیفزاید برود بر قدر نادان و انچه در خیرات احسان

امام زاده محمد بن حسن بن علی رضی الله عنهم مناظره آورده نیز ازین قبیل است که در آخر امام ده  
امام را در کنار گرفت چنانچه در فصل عجائبات امام درین کتاب مذکور است و در زمانیکه شهرت  
ذمات و اجتهاد امام خافقین را بر ساخت و ظاهر پنهان و بر ابقیاس مشهور گردانید و درین امام

پیش از این در این کتاب

خدا که از او می روید: اتفاقاً خیر باشد.

منه الخ خذ من الميم

در این کتاب و سایر کتب که در دسترس است  
 در این کتاب و سایر کتب که در دسترس است  
 در این کتاب و سایر کتب که در دسترس است



عبدالله بن مبارک که از مشهورین تلامذۀ امام شمس است بیست بیست و یکمین فصل فی حدیث از امام  
 اوزاعی سفر نمود در اول ملاقات اوزاعی از وی پرسید که در کوفه ابو حنیفه کدام شخص پیدا شده که  
 در دین امور جدید پیدا میکند این مبارک چیزی جواب بوی نداد و سپس بکان آمده بعد از دو  
 روز باز بخندست اوزاعی حاضر شد و اجزای چند با وی بود اوزاعی آن اجزا را از وی گرفته بد  
 که برافاز آن نوشته است قَالَ نَعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ وَتَادِرِيعُ بْنُ رَوَّانٍ اجْتَمَعَا فِي مَكْرِيسٍ بِسِمْسَارٍ  
 عبدالله پرسید که نعمان کدام بزرگ است وی گفت که شیخ عراق است که در صحبت وی من مدتی  
 مانده ام بعد از آن اوزاعی گفت که این مرد شخصی است بلند پایه عبدالله گفت این همان ابو حنیفه  
 است که شما را مبتدع مینماید اوزاعی را بر غلطی خود افسوس رو نمود چنانچه این را در مختصر تاریخ بغداد  
 آورده است اوزاعی بتقریب حج در مکۀ رفت با امام ابو حنیفه ملاقی گشت همان مسائل را ذکر آمد  
 اتفاقا عبدالله بن مبارک نیز حاضر بود وی میفرماید که امام ابو حنیفه آن مسائل را بدین خوبی  
 لطافت تقریر نمود که اوزاعی حیران ماند بعد از رفتن امام اعظم با من فرمود که کمال این شخص ویرا  
 محسوس مردم گردانید هر آئینه بدگمانی من بروی غلط بود که هنوز افسوس بران میخورم و از توانایی  
 ثابت است که امام ابو حنیفه در فن حدیث تلمذ از امام اوزاعی کرده غالباً که آن این زمانه باشد  
 و در تبیین صحیفه از خطیب آورده که مردم بدگوی امام خود و قسم اندکی حسد کنندگان قوم  
 از حال وی ناواقف که از جهت قول حاسدان بروی طعن میکنند و نزد من ناواقف از حاسد  
 بهترند و چون که از قول سابق معلوم شد که مطاعنات امام ثوری در حق امام محض بسبب  
 اتهامهای حاسدان بود و هرگاه که امام ثوری و غیره از حقیقت حال واقف گشتند از بعضی  
 از امام عفو خواستند لهذا بعد از آن ثوری کمال معتقد امام گشت تا آنکه از وی تلمذ حاصل نمود  
 و از اینجا است آنچه امام نووی شافعی در تہذیب الاسما از ابو بکر بن عیاش آورده و قتیله  
 پدر بزرگوار سفیان ثوری وفات یافت مردم برای تعزیت نزدیک وی آمدند ابو حنیفه  
 نیز حاضر شد سفیان ثوری برای امام ایستاد و تعظیم و تکریم وی بجا آورد و بجای خود اورا نشاند  
 و خود بلا دبدب در پیش وی نشست و چون مردم متفرق گشتند پس یاران سفیان ثوری اورا  
 گفتند که دیدیم ترا که امروز شیعیب کردی و بی فرمود که مردی از اہل علم بکان من در آمد پس اگر

حسدان امام همام را

در تعظیم ثوری امام همام را

برای علم وی ایستاده نشدی از جهت عمر وی ایستادن بر ملازم بود و اگر برای عمرش نیز ایستاد  
 پس از جهت فقاہت بی برین ایستادن لازم بود و اگر برای فقه وی نیز ایستادی پس برای  
 ورج وی قیام برین لازم بود انتہی یعنی هر یک وصف او موجب تعظیم برین میبود پس چنانکه تعظیم  
 بجا نیامد و درمی مؤلفه قطع

امام ثوری از روی نفاق برای امام این تعظیم کرده بود و خود چگونه گفته شود و حال آنکه چونکه ثوری  
 از امامی بعد از تحقق پذیر خواسته بود بعد از آن کمال عقیدت در حق امام میداشت مگر چونکه  
 در اوائل این امر از وی بر سرست ضعیف مخفی بود لهذا بر سفیان بن باعترض پیش آمدند و بمحضرین  
 است آنچه در نافع الکبیر نحو الہ خطیب بغدادی آورده که محمد بن بشر میگوید که من نزد امام ابوحنیفہ  
 و امام ثوری آمد و رفتم میداشتم پس فقیه که نزد ابوحنیفہ آمدی و از من پرسیدی که از کجا آمدی  
 گفتمی که از نزد سفیان آمده ام امام فرمودی که هر آئینہ از نزد شخصی آمده که اگر علمه واسود  
 موجود بودند بالضرور محتاج وی شدند و هر گاه که نزدیک سفیان آمدی و از من دریافت  
 کردی که از کجای آئی گفتمی از نزد ابوحنیفہ می آیم فرمودی که تو از نزد فقیہ تر روی زمین می آئی  
 و نیز بمحضرین است آنچه ابن جریر در تلامذہ عقیان نوشته که سفیان ثوری میفرماید که حالت با  
 در پیش ابوحنیفہ چنان می بود که در پیش باز عصافیر و کنجشکان انتہی پس آنچه از وضع  
 سفیان ثوری در حق امام نقل می آرند مرجوع عند ثوری است و اگر این تطابق و توافق که  
 گفته شد میان اقوال و بی داده نشود و نحو ذی باشد پس بموجب همین اقوال ثوری که از کتب  
 معتبره شافعیہ در مدح امام نقل کرده شد صاف معلوم میشود که ثوری رحمہ اللہ دور و دور بود  
 و حال آنکه اتفاق محدثین است بر توثیق وی و نیز همین معنی مذکورہ از سناطرات ثوری با امام  
 رحمہما معلوم میشود که بعد از الزام یافتن در پیش امام قائل شد و ندج خوانی امام نمود و چنانچه  
 در فعل عجائبات امام از تفسیر کبیر و غیره درین کتاب درج گشته خاص در حکایت طعام ولیمہ  
 و حکایت اشبح الفرقج و غیره و اینست محل نیک و موافق است با آنچه در حدائق بحوالہ  
 لہ کہ در پیشین طعن در خصوص تعظیم امام میکند ۱۲ ع یعنی ابتدا انکرو انتہا مستند شدن ۱۰۱۲

در توثیق ثوری از امام همام

حکایت توثیق ثوری از امام

توافق در توثیق ثوری با امام

توثیق ثوری از امام همام



خیرات احسان از علامه ابن حجر می آورده که تاج الدین سبکی گفته که ای ستر شد ترا لایق است که در طبقه  
ادب با جمیع ائمه ماضیین استعمال کنی و نظر کن بطرف کلام بعضی در حق بعضی دیگر مگر وقتیکه  
آیند با دلیل واضح پست اگر تمایل و حسین نظر قلبی یا شی پس آنرا اختیار کن و در ملازات و سخنانیکه  
در میان ایشان با هم رفته روگردانی کن و پر سیر کن باز پر سیر کن از شنیدن آن سخنانیکه در میان  
ابو حنیفه و سفیان ثوری یا مالک و ابن ابی ذئب یا انسائی و احمد بن صالح یا احمد و حارث بن اسد  
عماسی واقع شده اند و همچنین بیانات از عز بن عبد السلام و تقی بن العیاض و هرگاه که شغل آن  
سخننا کردی هر آئینه واقع گشتی بر پلاک چرا که مردم ائمه اعلام را و نیز اقوال ایشان را بار گیر اند و اکثر  
اوقات از فهم اقوال ایشان قاصریم پس برای ما بجز از رضامندی و سکوت از آنها که در میان  
ایشان واقع شده چیزی دیگر مناسب نیست چنانکه مناسب لازم میدانیم بر خود سکوت از بیان  
مشاواتیکه در میان صحابه واقع شده است و همدین کتاب بحواله همان کتاب آورده که آنچه  
خطیب بغدادی بعضی از اقوال قادیان نقل کرده همه ایشان معکلم فی اند و از اخلاص مجبول از  
نقص خالی نیستند و ازین چنین قدح رخنه اندازی در حق کسی از عام مسلمانان نمیتواند شد پس که  
میشود که در حق چنین امام از ائمه المسلمین از چنین قدح بی سرو بن رخنه تصور کرده شود و اگر  
فرض کرده شود که قدح خطیب صحیح است باز هم بران اعتباری ممکن نیست چرا که قائل قدح  
مذکور یا کسی از اقران امام باشد و یا از غیر اقران او پس اگر از غیر اقران امام باشد بالضرورة  
وی درین قدح مقلدان اقوال است که حاسد ابو حنیفه آنرا گفته یا نوشته است و اگر از  
اقران امام باشد پس قول بعضی اقران در حق بعضی دیگر غیر مقبول است چنانچه حافظ ذریبی حفظ  
ابن حجر تصریح برین کرده و گفته اند بالتخصیص در وقتیکه ظاهر باشد که ادعی عدوت و یا حسد  
مذهبی چرا که حسد چنین بلائی بدتر است که از ان هیچکسی اسوا از آنکه خدا آنها را از ان مجذباته یا  
مغفولانده و فریبی گفته که من نمیدانم که بجز از زمانه انبیاء و صدیقین کدامی زمانه دیگر نیز  
چنین باشد که اهل آن از طعن سلامت مانده باشند و همدین کتاب است که افسوس  
بر حال امام بخاری که محض بسبب آن رنجش که مر او را در بخارا از تبعیین امام ابو حنیفه بسبب  
ظلمی در استفتای شیر خواران رسیده بود که نادیده و نادانسته بناحق بر امام اعظم اتمام

بعضی از مناقب امام هاشم  
بعضی از مناقب امام هاشم  
بعضی از مناقب امام هاشم

در حدیث

استخوانی باری

مرحبه برست و بطرت قول شیخ خود عبد الله بن مبارک که در حق ابرای امام گفته هیچ توحی نمودست  
 رایت العائین له سفاها | اخلاف الحق مع حجج ضعیفه | ولما دار تطلیق مجد از طبقات

تاج سبکی آورده که تبرس برسدین تمام از نیک فهم کنی از قاعده محدثین که ائمه اربعه مقلد علی  
 التقذیل اطلاق آنرا (یعنی مطلقا جرح را بر تعدیل در حق هر کسی مقدم نباید داشت) بلکه صواب  
 اینست که بر آئینه کسکه ثابت شده باشد امامت و عدالت وی و کثیر باشند مادیان وی و نادور

باشند جارحان وی یا باشد در انجا قریه و آله بر سبب جرح وی از تعصب نبی غیر ویس برین  
 حالات هیچ التفاتی کرده نشود بطرت جرح وی - و بعد از کلام طویل باز امام سبکی فرمود که بر آئینه  
 معروف ساختیم ترا اینکه جرح جارح اگر چه مفسر باشد قبول کرده نشود در حق کسکه غلبه کرده باشد

طاعات او بر عصیت و مادیان وی بر ذاتان وی و مرکبین وی بر جارحین وی و تکیه باشد  
 در انجا قریه که گواهی دهد بر نیکه مثل این جرحا حاصل اند بر وجهیست در وی از تعصب مذبی یا  
 مناقشه دنیوی و حیثین فلا یلتفت بکلام التورق فی آبی حنیفه و آبن آبی ذی شکر

غیره فی ملک و آبن معین فی الشافعی و الشافعی فی اخمد بن صدایح و نحوه و اگر  
 مطلق گذاریم تقدیم جرح را بر گز سالم مانند ما کسی از ایماه اذ ما ین امام الا و قد طعن فی  
 طاعن و هلك فيه هالکون انتهى مشنوی

که در سینه از کینه دارد مرض | بهم برزند در وی عالمی | پریشان کنند عالمی در وی

و در فتح المبین آورده که علامه ابن حجر مکی شافعی در غیرات احسان آورده که دور باشد از  
 توحی که امام ابو حنیفه را سوا ی علم فقه در علم دیگر ملکه تام نبود بلکه وی در علم تفسیر و حدیث  
 و آداب و غیره دریائی بود و امام بمثل - و قول بعضی دشمنان وی خلافتست منشائی آن

حسد بود و حجت این سبقت بردن امامست بر همه اقران خود و بطعون ساختن وی بزور و  
 بستانست و یابی الله الا ان یتو ثرة انتهى و خاص در فن حدیث امام ابو حنیفه از حفاظ ائمه  
 چنانچه علامه فیهی که در فن حدیث و نقاد رجال امست در کتاب تذکره الحفاظ خود که خاص آنرا

در تذکره حفاظ الحدیث نوشته جناب امام مالی مقام را نیز دران با دیگر حفاظ و طبقات  
 از حفاظ الحدیث شمار کرده و حافظ ابو الحسن علامه محمد بن یوسف شافعی در عقود و بحمان

سلسله دهم در توفیق امام

بعضی از مناقب امام

محمد بن مسلم در بیان امام علی و انکار از ان



بابی را بدین الفاظ مستقر ساخته الباب الثالث والعشرون فی بیان کثرت حدیثه و کونیه من  
 اعیان الحفاظ المحدثین و ما یران علم حدیث بخوبی واقع اند که در اصطلاح محدثین حافظ  
 شخصی را میگویند که صد هزار حدیث را میداند چنانچه در شرح مختصر جرجانی آورده الحفاظ جمع  
 الحفاظ و همون احاطه بمائة الف حدیث است و طعن زدن ابن جوزی در غیره  
 بیج مضر نیست چرا که هیچ امامی چنین نیست که بروی کسی طعن و جرح کرده باشد شعبی بر شعبی و بر بری  
 بر بری و امام مالک بر ابن اسحق و حمی بن معین بر امام شافعی و ابن ابی ذئب و غیره بر امام مالک  
 طعن کرده اند و ابن جوزی بر غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی چگونگی طعن عظیم کرده  
 رحیم الله اجمعین مگر هیچ کسی از مسلمانان ماسوا از حاسدان بی دین آن مطاعن را جا نزنند  
 چرا که شیوه مسلمانان بحکم المسلمون فی الآفة المسلمین با هر مسلمان صاف مانند است نه که با چنین امام  
 معظم پیشوای عرب عجم که معتقدان و مقلدان وی بروی زمین از تعداد شمار و از حیله انحصار  
 بلکه از حوصله اقتدار بیرون باشند بعضی حدیثی است که

یار است بیان بجز سحر باید بود

یا معترف فتنه و شر باید بود

و از اینجا است آنچه در میزان شعرانی است که اجماع کرده اند  
 خلف بر کثرت علم و ورع و عبادت و دقت مدارک و استنباط امام ابوحنیفه و من از  
 سیدی علی انخواص شنیده ام که میفرمود که مدارک امام ابوحنیفه بسیار باریک اند بجز نزد  
 اکابر اولیا و اهل کشف و یکپس از ان واقع نمیتواند گشت پس ازین قرار داد معلوم گشت  
 که هر کس چنانچه مثلاً فخر الدین رازی که از اقوال امام ابوحنیفه بر بعضی از آنها اعتراض کرده اند  
 محض بسبب خفای مدارک امام اعظم است از وی استی و چونکه فقهای نامی بمعانی دقیقه  
 احادیث میرسند محدثین لهذا ترمذی نیز در باب غسل میت گفت و كذلك قال الفقه  
 و هو اعلم بمعانی الحدیث استی و آنچه بعضی منکرین از مناقب امام از زمانه مادر باب رد  
 مناقب امام میگویند که کسی را که جمله هفتده احادیث رسیده باشند او را چه علم باشد و چه نقوی  
 چه خود شناسی پس چه جای آنکه در دین اسلام امام نام گردد چنانچه در ابن خلدون است که  
 ابوحنیفه کوفی را کل هفده حدیث رسیده بودند و بس گویم که جواب آن بچند وجه است

۱- و تعصب ابن جوزی و تهمی وی بر کسی پوشیده نیست تا آنکه حدیث صحیح و مستند از منوطات اهل کوفه ۱۲ است

این حدیث را در کتاب

جائز داشت آن طاعن را که

در وقت کلام

امام حسنات را از جهت خفا

افترای امام ابوحنیفه

ناجیه

<p>اول اینکه موجب قول <b>ع</b> عدد شود سبب ذی چون <b>ع</b> خوارا <b>ع</b> خیریه دکان شیشه گریست</p> <p>ازین انکار و طعن زنی حاسدین معای دیگر ثابت گشت که آن تعریف امام است با علم مرآت</p> <p>توصیف یعنی مصداق کشتن امام است همان احادیث صحیح و موثره را که از آنحضرت علیه السلام</p> <p>بطریق پیشین گوئی در حق امام رسا شده که لَوْ كَانَ الْعِلْمُ عِنْدَ النَّبِيِّ لَأُحَدِّثَ چنانچه در سلسله</p> <p>چهارم گذشت <b>ع</b> و ده چه خوش طبعه بمن زده <b>ع</b> تیشه بر پای خویشتن نده</p> <p>توضیحش اینکه بقول حاسد شخصیکه با مایه هفتده حدیث از علم خود مسائل فتنیه پیشمار را استخراج</p> <p>نمود و حالانکه همه آن مسائل موافق قرآن و حدیث و اجماع است اند چنانچه تطبیق آن در</p> <p>فتح القدیر و تفسیری شروح هدایه و تفسیری شرح بخاری و غنیة المستملی شرح المنیة المصلی و تلکامی معروف</p> <p>بشرح معانی الآثار و شرح مواهب الرحمن و دیگر کتب موجود است و یک مسأله از آن مسائل</p> <p>بلا انحصار از احادیث رسول الله صلعم مخالف فی پس هر چند که تخصیص آل فارس در نبات</p> <p>دهی خیر الا نام با اتفاق علمای فحام در شان آن برگزیده انام زینت اختتام پذیرفته است فاما</p> <p>لا محال از کلام حاسد منکر نیز کمال توضیح قبول نمود و حالانکه صفت کمالیت آنست که خصم با وجود</p> <p>انکار قائل آن کارگرد پس شکستن دهن انکار و بر از مصداقیت آن همین سنگ قول هفتده</p> <p>حدیث وی پیش اهل انصاف بس کافی است و ازین باعث است که اهل انصاف</p> <p>مثل علمای شافیه و غیره بسبب حق گوئی و اهل حسد بسبب انکار خود قائل گشتند بر امام بودن</p> <p>آن سراج است مر جله اهل اسلام را ذلک فضل الله یؤتیو من یشاء <b>ع</b></p>	<p>بیان تو قطع لسان تو شد</p> <p>بود دست خرمیکه دم نبودش</p> <p>بگذشت درون گشت زاری</p> <p>سکین خرمک آرزوی فم کرد</p> <p>این است سزای او سر انجام</p>
<p>زبان تو آخر زیان تو شد</p> <p>روزی غم بیدی فرودش</p> <p>دهقان پسرش ز گوشه دید</p> <p>نا یافته دم دو گوش گم کرد</p> <p>و چه دوم اینکه این نقل خلاص عقل صریح و نقل صحیح</p> <p>چرا که کسیکه پانزده مسانید از وی علمای نامی نقل کرده باشد خود چگونه صورت بند که وی</p> <p>اهل هفتده عدد حدیث باشد چنانکه خوارزمی در سند امام اعظم آورده که حفاظ حدیث و ائمه</p>	<p>زبان تو آخر زیان تو شد</p> <p>روزی غم بیدی فرودش</p> <p>دهقان پسرش ز گوشه دید</p> <p>نا یافته دم دو گوش گم کرد</p>

ناجیه



اسامی مستفاد از نزد مساند امام

بعضی از مناقب امام همام

روایات حدیث امام را در پانزده سانسید جمع نموده اند مسند اول را امام حافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن یعقوب کاشانی بخاری المعروف بعبد الله الاستاذ - وومی را امام حافظ ابو القاسم طلح بن محمد بن جعفر الشاهد العدل - سومی را امام حافظ ابو الحسن محمد بن مظفر بن موسی بن عیسی چهارمی را امام حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الاصفهانی صاحب النجلیه پنجم را شیخ ثقة العدل ابو بکر محمد بن عبد الباقي بن محمد الانصاری - ششمی را امام حافظ صاحب جرح و تقدیر ابو احمد عبد الله بن مدی الجرجانی - هفتمی را امام حسن بن زیاد نوکوی یثیمسی را حافظ عمر بن حسن الاشثانی - هشتمی را امام حافظ ابو بکر احمد بن محمد بن خالد الکلاعی - و نهمی را حافظ ابو عبد الله حسین بن محمد بن خسرو البغنی - یازدهمی را امام ابو یوسف قاضی - و دوازدهمی را امام محمد ابن حسن شیبانی سیزدهمی را امام حماد بن امام ابو حنیفه چهاردهمی را نیز امام محمد بن حسن شیبانی پانزدهمی را حافظ ابو القاسم عبد الله بن محمد بن ابی العوام العدی جمع کرده - و این همه مسندات پانزده گانه را بحذف اسانید و تکرار احادیث امام ابو المودید خوارزمی در مسند خوارزمی مشهور سپند امام اعظم در سینه بجزی جمع نموده - و نیز یکی از مسندات امام مسند حنیف است که غلامی قاری بران شرحی نوشته است علاوه ازین کسی را که مانند عطاء بن ابی رباح و نافع بن عمر و عمر بن دینار و تحارب بن دثار و آمش کوفی و امام باقر و علقمه بن مرشد و کحول شامی و امام لوزاعی شامی و محمد بن مسلم الزهری و ابو اسحق السبیعی و سلیمان بن یسار و عبد الرحمن بن هرمل و الاعرج و منصور المعتمر و هشام بن عروه که ایشان جمله ارکان روایت و از مشایخ امام ابو حنیفه اند مسند فضیلت در علم حدیث داده باشند پس ویرا در علم حدیث چه قدر پایت بلند نصیب باشد باینهمه نظر بر تلامذه امام باید انداخت اگر در علم حدیث ویرا ید طولی نصیب نبود گاهی اینچنین بایمه حدیث از وی اخذ حدیث نگردندی بحی بن سعید القطان که در فن جمع و تعدیل امام است و عبد الرزاق بن همام که از جامع کبیری امام بخاری اخذ نموده و نیز بن ماریون که استاذ احمد حنبل است و کعب بن الجراح که در حق وی امام احمد حنبل فرمودی که من در حفظ و اسناد و روایت کسی را همسروی ندیدم و عبد الله بن المبارک که در فن حدیث امیر المؤمنین تسلیم کرده شده و بحی بن زکریا بن ابی زائده که در حق وی علی بن

شیخ بخاری گفته که وی فتیهای علم است این چند نفر از تلامذای امام که مذکور شدند برای نام شاگرد نبودند بلکه سالها سال از دامن فیض وی تعلیم یافته و بران ایشانرا فخر و ناز میبود چنانچه نووی در تہذیب از عبد الله بن مبارک در ترجمه امام ابو حنیفه آورده که وی گفتی که اگر حق تعالی مدد من با ابو حنیفه و سفیان ثوری نفرمودی بر آئینه بودی مروی از عوام اتقی پس با وجود اینچنین تجرد و علم حدیث ویرا بقصد حدیث منسوب ساختن و بران مجادله نمودن بجز از تعصب و حسد و دیگر چه گفته آید بعد از آنکه در مسند خوارزمی آورده که آن اصحاب ابو حنیفه را که از امام مسانید ویرا روایت کرده اند پانصد نفر یا قدری ازین زیاده اند - و در میان این او یا از امام همان مشایخ نیز شامل اند که از ایشان امام شافعی در مسند خود که آنرا ابو العباس محمد بن یعقوب اصم جمع نموده روایت کرده و در آن مسند کل مشایخ شافعی از اصحاب ابو حنیفه نسبت نفر مشایخ اند - و نیز در تعداد این پانصد مشایخ آن مشایخ نیز شامل اند که از آنها مشایخ امام احمد و امام بخاری و امام مسلم از اصحاب امام ابو حنیفه روایت کرده اند انتی - و عارف بانه امام شعرانی مالکی در جلد اول از میزان خود می نویسد که بر آئینه حق تعالی بمن احسان کرد بمعاینه مسند مسندات امام ابو حنیفه و نسخهای وی صحیح بودند و مروی تحریرات حفاظ حدیث موجود بودند که از آنها تحریر اخیر از دیلمی بود - و در آنها من هیچ یکی چنین حدیث ندیدم که در آنها بجز از عمره تابعین عادل و ثقه مثل اسود و علقمه و عطاء و عکرمه و مجاهد و محول و حسن بصری و مثل ایشان رحمهم الله از کسی دیگر نیز روایت کرده باشد پس تمام روایت حدیث در میان ابو حنیفه تا رسول الله عادل و ثقه اند و هیچ یکی در ایشان کاذب یا مستهم بکذب نبود انتی و آنچه بعضی از حاسدین این زمان نوشته اند که این مروی قلیل که از وی جمع کرده اند نیز مشکوک علیه است و در ترجمه مرویات دیگران نیست آنچه جواب آن صاحب میزان همدان کتاب نوشته که بخدا حاصلش اینکه چونکه از مسانید امام صفات ظاهر است که اول امام همه قوی اند چرا که روایت آن همه ثقه و عادل اند پس قدح بعضی حفاظ حدیث را چه معنی است که میفرمایند که فلان دلیل امام ضعیف است مثلاً گوئیم که بر ما واجب است که ما آنها یقیناً بران را وریان محمول نمائیم که تحت از امام بعد از وفات وی در سندهای آن آمده اند و یا همان دلیل را بطریق دیگر مخالف از

مشایخ شافعی  
بناستند بر این حدیث از امام که در کتاب ابو حنیفه  
روایت شده از ابو حنیفه که در مسند خود که آنرا ابو العباس محمد بن یعقوب اصم جمع نموده روایت کرده و در آن مسند کل مشایخ شافعی از اصحاب ابو حنیفه نسبت نفر مشایخ اند - و نیز در تعداد این پانصد مشایخ آن مشایخ نیز شامل اند که از آنها مشایخ امام احمد و امام بخاری و امام مسلم از اصحاب امام ابو حنیفه روایت کرده اند انتی - و عارف بانه امام شعرانی مالکی در جلد اول از میزان خود می نویسد که بر آئینه حق تعالی بمن احسان کرد بمعاینه مسند مسندات امام ابو حنیفه و نسخهای وی صحیح بودند و مروی تحریرات حفاظ حدیث موجود بودند که از آنها تحریر اخیر از دیلمی بود - و در آنها من هیچ یکی چنین حدیث ندیدم که در آنها بجز از عمره تابعین عادل و ثقه مثل اسود و علقمه و عطاء و عکرمه و مجاهد و محول و حسن بصری و مثل ایشان رحمهم الله از کسی دیگر نیز روایت کرده باشد پس تمام روایت حدیث در میان ابو حنیفه تا رسول الله عادل و ثقه اند و هیچ یکی در ایشان کاذب یا مستهم بکذب نبود انتی و آنچه بعضی از حاسدین این زمان نوشته اند که این مروی قلیل که از وی جمع کرده اند نیز مشکوک علیه است و در ترجمه مرویات دیگران نیست آنچه جواب آن صاحب میزان همدان کتاب نوشته که بخدا حاصلش اینکه چونکه از مسانید امام صفات ظاهر است که اول امام همه قوی اند چرا که روایت آن همه ثقه و عادل اند پس قدح بعضی حفاظ حدیث را چه معنی است که میفرمایند که فلان دلیل امام ضعیف است مثلاً گوئیم که بر ما واجب است که ما آنها یقیناً بران را وریان محمول نمائیم که تحت از امام بعد از وفات وی در سندهای آن آمده اند و یا همان دلیل را بطریق دیگر مخالف از



طریق امام آورده اند چنانکه هر یک حدیث را که من در سانسید ثلثه امام که یافتیم بالضرورت آن صحیح بود  
و بعد از امام در سند حدیث وجود کد امی را وی ضعیف بودن در حق امام قبا حتی ندارد و کما  
ست ما را برای صحت حدیث استدلال مجتهد بر آن پست و واجب است بر ما که آنرا در عمل آوریم اگر چه  
بغیر از امام آنرا کسی دیگر روایت نکرده باشد انتهی - و آنچه در حجة الله البالغه مسند خوارزمی را از  
کتاب احادیث در طبقه رابعه شمار کرده پس ازین تضعیف مرویات امام اعظم هیچ گونه لازم نمی آید  
چرا که مسند خوارزمی نام آن مجموعه مسانید است که در آن قاضی القضاة ابو المؤید محمد بن محمود بن  
محمد خوارزمی در ۶۲۸ هجری بخذف اسناد و تکرار احادیث همان پانزده گانه مسانید را جمع کرده  
که آنرا اصحاب ابو حنیفه بواسطه و دیگر حفاظ حدیث بالواسطه از مرویات امام جمع کرده بودند  
پس بس ظاهرت که مسند خوارزمی را بسبب حذف اسناد از ما قبل امام و نیز بسبب ظاهری  
نکردن اینکه هر یک حدیث بکدام کدام سند نقل کرده آن مرتبه وحیثیت نمانده که اصل مسانید  
راست چنانچه مشکوة شریف بهمین باعث حذف اسناد و غیره همان رتبه نمیدارد که بذات محکم  
و غیره راست اگر چه احادیث مندرجه مشکوة صحیح و قابل اعتبار اند همچنین احادیث مسند  
مذکور اگر چه صحیح و قابل اعتماد اند مگر آن مسند خود بحیثیت کذائی در طبقه رابعه شمار کرده شده  
و اگر این را مسلم نداریم پس لازم آید که در آن همه مرویات امام اعظم که درج اند معاذ الله  
حال آنکه هیچ ماعل این را روا نخواهد داشت چرا که صد ها احادیث مندرجه مسند مذکور افتقاد  
معنی موافق صحاح سته خصوصاً مطابق صحیح بخاری و مسلم اند و اگر کسی را تحقیقات درین  
منظور باشد پس دیر لازم که کتاب عقود الجواهر المنیفة فی ادلة الامام ابی حنیفه را که ظاهر لغرض  
تطبیق مذکور تالیف شده ببیند و ازان تسلی نماید - باقی مانده آنچه منکرین میگویند که این  
مسانید را امام بذات خود جمع نکرده اند پس آنرا چه اعتبار گوئیم که بین طور موطای امام مالک و  
مسند امام شافعی که بالاتفاق مقبول همه اهل تسنن اند نیز جمع کرده ایشان بنید بلکه تلمیذ  
ایشان از ایشان جمع کرده همچنین حکم مسانید امام است - و چونکه قول هفده حدیث ازین  
امام بزرگ صحیح خلاف درایت اهل عقول و روایت اهل نقول است لهذا در قافی مالکی المذهب  
در شرح موطن پنج قول را نقل کرده - اول پانصد و و هم بقصد سوم یک هزار و چند بالا

چنینست که در این  
کتاب در بیان امام هاشم  
در مسند خوارزمی  
در مسند خوارزمی  
در مسند خوارزمی

مسند خوارزمی را  
در مسند خوارزمی  
در مسند خوارزمی

مسند خوارزمی را  
در مسند خوارزمی  
در مسند خوارزمی

چهارم یک هزار و هفتصد و سیست پنجم ششصد و شصت و شش حدیث را از مرویات ابو حنیفه ارقام نموده مگر نزدیک عطا قول زائد را زیاد و اعتبار است بسبب آنکه این روایات بسبب علم راویان است پس بعضی را بر زیاده مرویات از امام علم رسید بر بعضی دیگر و این ضرورت نیست که آنچه از بعضی راویان نقلت مخفی مانده چنانچه در نفس الامر نیز ثابت نباشد و ازین بیان این نیز ثابت گردید که این نیز ضرورت نیست که آنچه نزدیک امام از احادیث صحیح بودند جمله راویان معلوم شده باشد ممکن است که نزدیک امام زیاده احادیث باشد از آنچه باین پنجگانه راویان معلوم شده باشد و این امر پس ظاهر است از منقول شدن پانزده مسانید از امام که در آنها احادیث ازین نقول پنجگانه بیش اند فافوه و انصف ولا یمل الی الثقیف و الثا شفع و چه سوم اینکه این قول محض از جهت غلطی ابن خلدون یا از زلت کاتب سرزده شده چه سرسرازان تحریرات مخالف است که از ثقات شافعی و غیره در باب تخریج امام در هر علم درج گشته خاصه از تصریحات ابن حجر و نیز از قول زر قانی و صاحبان مسانید معلومه و نیز مخالف است از تحقیقات و چه چارمی پس بالضرور این قول شاذ و مردود معلوم میشود پس ممکن است که ابن خلدون سبعة و ائمة یعنی روایت هفصد و نه شصت باشد و بغلط خود از وی و یا زلت از کاتب سبعة عشر یعنی هفده واقع شده باشد چنانکه همین مطلب از عبارت مابعدی هدرین کتاب بخوبی ثابت میشود و آن اینکه و قد یقول بعض المبعضین المتعصبین الی ان منهم من كان قلیل البصاعة فی الحدیث فلذا قلت و ائمة و لا سبیل الی هذا المعتقد فی کبار الائمة لان الشریعة انما تؤخذ من الکتاب السنة یعنی تحقیق بعضی از دشمنان متعصبین افتزای این کرده که از ایما مجتهدین بعضی آنست که در علم حدیث قلیل البصاعة بود ازین باعث کم گشت سلسله روایت از وی مگر در حق مجتهدین کبار این اعتقاد حاسدین هیچ سبیل نیست چه که احکام غیره از قرآن و حدیث ما خود اند پس تا وقتیکه در کتاب سنت معرفت نامه کسی را حاصل نباشد بر اخراج احکام شرعی چگونه قادر گردد پس ازین عبارت وی صاف انکار وی معلوم میشود بر منکرین از تخریج مجتهدین در علم حدیث نه که خود قائل گردد بر هفده حدیث از امام ابو حنیفه

در کتاب بر او است زر قانی

فان فی حدیث زر قانی حدیث کالیست جواب باب دوم



احمد بن محمد بن ابی اسحاق

بلکه خاص در حق امام صاحب بعلو زین جواب میدهد که و الا امام ابو حنیفه انما قلت روایت  
 لما شد در شیروط الروایة والتخل وضعف بروایة الحدیث البقیة اذا عارضها  
 الفعل النفسی قلت من اطلها روایتة فقل حدیثه لا انه ترك رواية الحدیث  
 معتد لها من ذاك وبذلك على انه من كبار المجتهدين في علم الحدیث  
 اعتماد مذموم بنهضه والتعويل عليه واعتباره سدا وقبولا واما غيره من  
 المجتهدين وهو الجمهور فتوسعوا في الشرط فذكر حدیثهم والكل عن اجتهاد  
 وقد توسع اصحابه من بعده في الشرط وكثرت روايتهم وروى الطائفة  
 فاكثروا وكتب مسندها يعني باعث قلت روایت اذا ابو حنیفه ابن است که وی رحمه الله  
 در باره روایت و عمل آن قیود سخت شرط نمودند و حدیث یقینی را وقتیکه فعل نفسی با او  
 معارض باشد ضعیف قرار داد ازین جهت روایت و حدیث از وی بقلت نقل کرده اند  
 نه اینکه معاذ الله ایشان بابت حدیث را عمدت ترک نمود و معتبر بودن مذموم بی در میان مجتهدین  
 و محدثین دلالت میکند بر اینکه وی رحمه الله در علم حدیث از مجتهدین کبارست و در مدار ایشان  
 بر این واقفند آن (یعنی در وقت مباحثه از اقوال مجتهدین و محدثین) خواه بطور رد باشد  
 خواه بطریق قبول نیز دال است بر بودن وی در علم حدیث از کبار مجتهدین و مساوا از امام حنفی  
 دیگر جمهور محدثین در باره شرط حدیث و سخت کرده اند و قیود آسان شرط نموده اند ازین  
 باعث روایت حدیث از ایشان بکثرت شدند و این تشدد در شرط حدیث یاوست  
 دران این امر اجتهاد است موقوف است بر اجتهاد هر مجتهد چنانکه خود تلامذه امام حنفی  
 بعد از وی در شرط حدیث و سخت نمودند تا آنکه از ایشان روایت بکثرت رسید حتی که  
 طحاوی حنفی نیز روایات حدیث بکثرت نمود و یک مسند امام را از روایات امام نوشت  
 انتهى پس چشم انصاف را در کرده مضمون افقوا مضمون ببعض الکتاب و کفران ببعض  
 معمول به خود ساخته پس جمله عبارات این خلدون را ملاحظه باید کرد و رد و لا تقر بوجوه  
 المسلوقة تنها محو نباید گشت بلکه دبر و انتوسکا دی نیز التفاتی باید نمود تا که کفر و اسلام  
 از آن محلی ظاهر گردد که ازین عبارات این خلدون بچقدر زور و شور بودن امام از کبار

مجتهدین در علم حدیث ثابت میشود پس نقل سلفه حدیث از وی چه معنی میدارد  
 چشمهای خویش را از روشنی خصم اگر پیش مقابلان بر شکلی سکنم  
 عبارت ابن خلدون با اقوال دیگر ثقات چنانچه ملا علی قاری در خطبه شرح مسند امام آورده که چونکه  
 امام از دلائل با استخراج مسائل مشغول میبودی ازین باعث روایت از وی بقلت بهم رسید  
 چنانچه اجل صحابه مثل ابوبکر و عمر رضی الله عنهم چونکه در رعایت امر امام مشغول میبودندی در  
 نقل احادیث و روایت از دیگر صحابه مختار مقلین بودندی - و ظاهرست اینکه اگر ابو حنیفه  
 بر کتاب الله و سنت رسول الله صلعم محیط بودی هرگز متصور و ممکن نبود که وی امام مقتدای  
 امت شدندی و تمام فقهای عیال وی خصوصاً در قرن اول با وجودیکه در آنوقت بسیاری  
 از ائمه مجتهدین موجود بودند و کماوی بسند خود از امام ابو یوسف روایت کرده که امام  
 ابو حنیفه زسیف نمودند که هیچ کسی را لائق نیست که هیچ یکی حدیث را روایت کند مگر وقتیکه  
 از روز شنیدن آن تار و زبان آن آنرا بعینه یعنی بالفاظ یاد داشته باشد حاصل این  
 کلام اینکه روایت بالمعنی نزدیک امام صاحب جائز نیست اگر چه مطابق اصل باشد بر خلاف  
 جمهور محدثین که ایشان روایت بالمعنی را جائز داشته اند پس ازین علت در ظاهر روایت  
 از امام بقلت ظاهر شد انتمی - و در شامی آورده که ما حاصلش اینکه اکثر مجتهدین مثل ابوبکر  
 و عمر در صحابه و مالک شافعی در تابعین چونکه در امام امور و بدایت در روایت مشغول میبودند  
 از جهت روایت کمتر آمدند از آنانکه محض بر روایت مصروف می بودند و در زبده ایشان مختار  
 میبودند چه که روایت بدون بدایت چندان خوب نیست بلکه قاضی ابن عبد البر مالک پیرو مذمت  
 این بابی منعقد ساخته و گفته که ملا و فقها و جمهور سلفین روایت حدیث را بجز تفقه و تدبر  
 مذموم دانسته و این بشهره گفته که روایت حدیث کم کن تا که توفیق گردی انتی - و در  
 بستان المحیثین آورده که فرمود امام مالک که روایت بکثرت کردن چیزی علم نیست  
 بلکه علم آنست که حق تعالی آنرا در سینه مردم می نهد انتی  
 نامی فرق نقل سفیه عقل نهانی پس جمله روایات امام با درایات اند که این فرقه و ابیه بر سر  
 از آن محروم اند چرا که ایشان مثل حواکیم قصد پنداندن خلاصه طلب - و قتی که از جانب

در حدیث حدیث امام باقر

در حدیث حدیث امام باقر

در حدیث حدیث امام باقر

در حدیث حدیث امام باقر



و تفکیک این روایت نسبت می یابند فرقه غالب بر طایفه مذکورند

جواب بر وجه چهارم

حق تعالی در روزانزل مطالب فنی از قرآن و احادیث و غرض و مقصود از کلام تقسیم میشدند پیدا نمیکردند که این طائفه پیداغان در ظلمت کلام زاویه پنهان شده بودند که از مثل اینچنین عیال محروم ماندند طرّفه ترازین بوالفضولان اینک اگر به نصیبی ازلی خود صابر شدند و با اهل حق عداوت نداشتندی نیز در حق ایشان غنیمت بود مگر علاج حسد چیست ع بر کار اوردی رسد ناچار گوید و ای را چه چونکه لقب امام اعظم در حق آن امام من جانب الله و تمام عالم اشتهار یافته پس اندر وی حسد برای انعدام آن اگر چه ایشان صد با قسم نیش زنی و زندقه تا آنکه گاهی میگویند که وی از روی عقل خود گفته و گاهی قائل شده اند که احادیث وی ضعیف اند و گاهی قلت نقل روایت پیش ساخته که جمله روایات وی هفده احادیث بودند مگر بجز از خجالت و روایاتی ایشان در حق آن عالم یکتا وارث انبیاء مضر نخواهد شد

چراغی را که ایزد بر فسرود  
هر آنکس گفت زندیش بسوزد  
وجه چهارم اینک رسیدن جمله هفده حدیث بابو حنیفه در سراسر خلافت نقل صحیح است چه اگر چهار مسنید پانزده گانه متذکره بالا کاخا قطع کرده شود و ظاهر دیگر تصانیف تلامذه امام دیده شود که در آن بذریعه امام بسند مسلسل اخبار و آثار صحیحی مثل موطا و کتاب الآثار و کتاب الحج و سایر کبرایام محمد و کتاب الحجاج و امالی و غیره امام ابو یوسف پس در آن صد با حدیث ظاهر گردند بر روایت امام صاحب پس بجز از افترای محض در حق قول هفده حدیث دیگر چه گفته آید عللاوه اینکه مصنف ابن ابی شیبّه و مصنف عبد الرزاق و تصانیف دارقطنی و تصانیف حاکم و تصانیف بیهقی و تصانیف طحاوی مثل شرح معانی الآثار و مشکل الآثار و غیره را باید دید که در آنها چه قدر روایات بر روایت امام ابو حنیفه موجود اند و چگونه نباشد و حالانکه محدث و دهلوی و نیز ملا علی قاری نوشته که نزدیک امام اعظم چند صد ووق از کتب احادیث پُر بودند و از بودن احادیث نزد کسی این لازم نیست که آن جمله احادیث از وی نقل نیز کرده شود چه روایت کردن چیزی دیگرست و دانستن امر آخر چنانچه این امر از حالات امام بخاری و غیره با وجود تحریر ایشان بنقل روایت صاف ظاهر است که مجازنه از سه ملک احادیث که یاد میداشت جمله شش هزار احادیث بلا تکرار از وی در صحیح بخاری منقول گشته پس در حق کسانی که از روایت بد روایت و استنباط بدل جان مصروف نیباشند

چشمه کرده آید و وجه پنجم اینک هر شخص میداند که زمانه انتهای زمانه صحابه و ابتدای شروع تابعین بود و نیز طریق اهل اسلام آن زمان زبانی باید کردن احادیث بود اگر چه بعضی از ایشان برای احتیاط کتابت نیز میکردند و حال آنکه در آن زمان هر طفل کتبی را صد بار احادیث زبانی یاد میبود پس رسیدن هفده حدیث امام ابوحنیفه با وجودیکه در کوفه که از جهت کثرت علم و ملایمان بقیة الاسلام ملقب بود و باش میداشت و نیز هم در آن زمان با امام اعظم ملقب گردید چه معنی میدارد و وجه ششم اینک چونکه مشایخ امام اعظم در علم حسب بیان ابن حجر و غیره محدثین چهار هزار اند که منجمه از ایشان قریب سه صد مشایخ در سانسید امام مذکور که امام بلا واسطه از هر یک چند متعدد روایات بسند متصل کرده پس قول به هفده حدیث چه معنی میدارد و وجه هفتم اینک امام ذبی و نیز دیگر نقاد رجال امام صاحب را در زمره حفا نا احادیث ذکر کرده اند پس کسی را که مرف هفده حدیث رسیده باشد ویرا محدث گفتن خطاست پس از حفا نا احادیث او را شمردن چه معنی میدارد - و وجه هشتم اینک خود ابن خلدون قول به هفده حدیث مسلم نمیدارد و لکن ابوصیفه تمویض ذکر نموده حدیث قال یقال بلغت هفایته الی سبعة عشر حدیثا او نحوه که لفظ یقال برای ضعف است پس قول ضعیف را که قائلش خود او بر اوست میطلبد بمقابله اقوال اهل ثقات آوردن محض حماقت در حماقت است و یا سر تصعب

بغلوت الی فروعت حکم آمدنی اصول بایدت شرم از خدای و از رسول و وجه

نهم اینک اگر فرض کرده شود که ابن خلدون دیده و دانسته این روایت را معتبر دانسته است نیز این قول وی در حق امام چیزی مضرنیست چرا که ابن خلدون اگر چه امور تاریخیه ما بری کامل بود مگر او را در علوم شرعیه مهارت و در فن حدیث و علم بحال و غیره مداخلت نبود چنانکه شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سجادی که شاگرد رشید حافظ ابن حجر عسقلانی است در کتاب ضواء اللامع فی اعیان القرن التاسع در ترجمه ابن خلدون نوشته و لکن ما هرا بالعلوم الشرعیة آری اگر از کلامی محدث که ویرا در علم روایات حدیث و غیره مهارت در کتب حدیث و اتغیبت تاته بودی اینچنین قول سر زده شی اسکانش بودی که آن قول وی طغف گشتی نه که از مثل ابن خلدون که از کتب علم حدیث چندان ما بر نبود این عیاره

نا

نا

نا

نا

نا



بموجب عکس گزیده اند حال ماسکساران سالها به چه داند که روایات امام ابوحنیفه در کتب  
علم حدیث چه قدر موجود دارند و اگر ویرا علم بر کتب حدیث بودی همین کذب هیچ از وی گاهی  
صادر نشدی چسب که تنها سوطای امام محمد برای کذب وی کافیست قطع لحاظ از مسانید و  
معانی الآثار و دیگر کتب بلکه وی خود در خطبه کتاب مقرست برینکه در امور تاریخی و حکایات  
مستوله وقوع غلطی اغلب است پس آنرا پیشتر بمیزان عقل سنجیدن لازم و هر آن امر که از بر این  
قطعی عقلیه و نقلیه مخالف باشد آنرا رد کردن لازمست مگر حاسدان از جفت در و درونی

خود طالبان خسره مبنی اند نه جویندگان حق شنوی

چون کنی بر بنی حسد مکر و حسد	آن ابو جهل از محمد تنگ داشت	زان حسد دل را سیاهی یارید
ننگی بل تخم کین بر دل بجاشت	ای بسا اهل از حسد نابل شد	بواحقکم نامش بدو بوجمل شد
از ملائک بود اقرب چون لعین	در دارم از حسد و حاسدین	از حسد در طوق لعنت شد قرن
	ای کریم و خالق عرش برین	

سلسله یازدهم در مناقب امام حسن استخراج سائل مطابق ترتیب ابوحنیفه مع ذکر احادیث امام حسن

در مسند خوارزم از سیف الایمیه سائل آورده که این مشهورست که امام اعظم از چهار هزار علمای  
تابعین علم فقه و علم حدیث تلمذ حاصل کرد مگر امام بر علم خود از زبان خود فتوی نداد تا آنکه  
ایشان همه او را اجازت دادند پس بعد از آن امام در مسجد جامع کوفه نشست و بیکهزار  
تلامذ نزدیک وی جمع شدند که از آنجمله جلیل نفر فاضل ترو بزرگ تر بودند که جز تبه اجناد میدانستند  
پس آنها را مقرب خود گردانیده فرمود که شمار از دوازده تن که ما را من اید و من فرس فقه را برای شما بجام  
کرده زین نهاده آموده کرده ام پس شما اعداء من نمائید چرا که مردم مرا بپل جنم ساخته اند دیگران  
سیکزند و بار بر پشت من است یعنی مردم از جفت تقلید نجات یابند مگر اگر در عرق ریزی  
اجتهاد چیزی تساهلی کرده آید و یا خذو آن از من باشد پس از عادات شریفش این بود که هرگاه  
که کدامی واقعه پیش آمدی با تلامذه مجتهدان خود در آن مشوره و مناظره و گفتگو فرمودی و از  
ایشان پرسیدی و جمله احادیث و آثار که نزدیک ایشان بودند آنرا شنیدی و آنچه او را  
معلوم بودی آنرا در پیش ایشان بیان کردی و تا یکماه بلکه زائد از یکماه نیز در آن واقعه بودید  
مناظره کردندی تا آنکه در آخر بهر چاق اتفاق افتادی پس آن قول محقق را امام ابو یوسف ثبت

سلسله یازدهم در مناقب امام حسن

در مناقب امام حسن

در مناقب امام حسن

کردی تا آنکه تمام اصول فقه را بدین طریق شوری کرده ثابت نمود و مثل دیگر ائمه مجتهدین امام  
اعظم تنها بذات خود درین قوانین دین متفرد نشده استی کذا فی فتاوی سر اجیه لهذا ابن حجر و غیر  
گفته که متفق شدند بر ابو حنیفه را تلامیذ یکدیگر مجتهدین و ائمه روی زمین را این نعمت عظمی  
میسر نشده. و حافظ ابو الحسن و شقی شافعی در عقود البجانب آورده قاضی ابو یوسف  
که در حق وی یحیی بن معین صاحب الحدیث گفته و علامه ذهبی ویراد حفاظ حدیث محسوب  
کرده است میگوید مایان با امام در مسائل بحث کردند بی هر طریق رای می دادند تا آنکه شدی این  
حلقه درس بر خاسته نزد محدثین کوفه میفرستاد و از ایشان احادیث متعلق آن سال دریافت  
مینمود پس بترتیب امام آمده آن جمله احادیث را بوی شنو اندیدی امام بعضی را از آن قبول فرمود  
و بعضی را رد نمودی و گفتی که این صحیح نیست من می پرسیدم که ترا چگونه معلوم شد میفرمود بهر آن  
علم که در کوفه است من عالم آنم و امام طحاوی بسند متصل از اسد بن فرات روایت کرده است  
که از تلامیذ ابو حنیفه کسانی که در دین فقه شریک امام بودند چهل نفر اند که در ایشان همین چند نفر  
زیاده ممتاز بودند ابو یوسف زفر و او دطائی اسد بن عمر یوسف بن خالد القیمی یحیی بن ابی زائده  
و تا سی سال همین خدمت را انجام میدادند و این چند نفر نیز در ایشان از ممتازین بودند  
عافیة از و بی ابو علی غزالی علی مسهر قاسم بن معن و حبان و برادرش مندل و از ایشان کسانی که  
در خاص فنون ممتاز و استاد کل بودند و نیز در تکمیل فقه از آن لایب دست این چند نفر بودند  
یحیی بن ابی زائده و حفص بن غیاث و قاضی ابو یوسف و داود طائی و حبان و مندل  
در حدیث و آثار کمال میداشتند قاسم بن معن و امام محمد در ادب و عربیت کامل بودند و امام  
زفر در استنباط مشهور بود و محقق شعرانی در میزان کبری آورده که ابو جعفر از شقیق بلخی  
آورده که وی میفرمودی که امام ابو حنیفه اربع الناس و اعلم الناس و لعبد الناس و اکرم  
الناس بود و نیز زیاده تر ایشان بود و در احتیاط در دین و ابعاد ایشان بود از قول برای و  
قیاس در دین حق عز و جل و بود امام ابو حنیفه که بیج مسأله را در علم درج نساختی تا آنکه  
اجماع همه اصحاب وی بر آن نگشتی و منعقد کردی برای آن مسأله مجلسی را پس وقتیکه کل  
اصحاب می رجمه اند متفق گشتندی بر آنکه این مسأله موافق شریعت است ابو یوسف و یا

شأن امام کسی را که صاحب نبوتند

فقه امام طحاوی را بر حقیقت و متناظر با امام



انصار دستور العمل امام

وضع نمودن امام در یک یکشنبه

تکبیر گفتند

تصدیق سال

دیگر بر احکم فرمودی که این سئاله در بیان باب پنج کن انتهی و در حدائق بحواله میزان آورده که دستور العمل امام چنین بود که در هر سال که صراحت در کتاب آمد و سنت رسول الله یافتی پس علماء را جمع کرده بر آن قول عمل کردی که بر آن اتفاق همه ایشان شدی و همچنین کار و فرمودی اگر کدامی حکم را استنباط کردی و تا وقتیکه علمای معصرا جمع نکردی آن حکم را قلم بند نکردی و بعد از رضای ایشان مرابو یوسف را حکم تحریر آن سئاله دادی پس کسیکه در اتباع سنت رسول الله برین قدم باشد معاذ الله او را بطرف عمل بالرای منسوب کردن چگونه جائز باشد انتهی و در تذکره الاولیا آورده که برای حل شدن سئاله مشکله امام ابو حنیفه چهل بار قرآن ختم کردی تا سئاله که او را مشکل بودی کشف شدی و در برهنه بحواله صلوة مستوی می آر که چون امام شهاب بر دست راست بیا سویدی پانصد چند سئاله وضع کردی و بروایتی هزار سئاله و چون بر دست چپ گشتی همه را جواب گفتی با مدد مسجد آدینه کوفه برفتی اصحاب تفاسیر بر دست راست وی نشسته بودند و اصحاب اخبار بر دست چپ وی کبرای مجتهدین جمع وی (یعنی مثل امام ابو یوسف و محمد و زفر و او دطائی و غیر ایشان) در پیش ایشان بودی - وی سئاله آغاز کردی اصحاب تفاسیر تفاسیر باز میگشتند و اصحاب اخبار باخبار و کبرای جمع وی با جتهاد و آنچه وی گفت بودی بآیت و اخبار و اجماع ایشان راست آمدی گفتندی ای امام مسلمانان آن سئاله که شما وضع کرده بودید هم بآیت هم باخبار و هم باجماع است راست آمد امام از شادی آن تکبیر گفتی و حاضران جمع وی بر موافقت نیز تکبیر گفتندی آواز ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که ابو حنیفه سئاله وضع کرد که بآیت و اخبار و اجماع است راست آمده است ایشان نیز تکبیر میگفتندی انتهی - و در رساله فضائل ابو حنیفه آورده که ابو الفضل کرمانی میگوید که امام اعظم روز پانصد هزار (یعنی پنج لاکه) سئال را استخراج کرده و خطیب خوارزمی مینویسد که بیش از دوسه هزار سئال بیرون آورده سی و هشت هزار سئال را در عبادات و باقی را در معاملات اگر این امر از وی صادر نشدی مردم گمراه گشتندی کذا فی طبقات الکوفی - و در حدائق بحواله حادی فقط آورده که نوح خازن جرجی روایت کرده که وی میگفتی که ای نعمان ابو حنیفه هر یک سئاله که گفته

در حق آن حدیث با سند صحیح نزد من موجود است حق تعالی ترا بر امت محمدیه بسبب حجت  
 پیدا کرده است **م** شکر کردن کی تو انهم در خور آلاهی **م** شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای تو  
 و کتب و علی بن المدینی میگفتند که اگر ما میخواهیم بر هر یک مسأله که ابو حنیفه آنرا گفته است حدیث  
 بیرون آوردن میتوانیم انتهی و در شرح سفر السعادت است که در حقیقت مذهب حنفی  
 جامع دلیل عقلی و نقلی است و اکثر اوقات از عادات شریقه ابو حنیفه همین بود که در باره  
 مذهب خود تنها بر دلیل عقلی حصر نمودی زیرا که اکثر مردم خود گیر بدین امر اند که سخن نقلی بادل  
 عقلی تطبیق میدهند و تا وقتیکه امر نقلی با عقل ایشان مطابق نباشد بخوبی تمام دل نشین  
 ایشان نمیکرد و ازین سبب امام موصوف برای تسلی ایشان اکثر مسائل از دلائل عقلی  
 ثابت کردند و زنی الواقع دلیل آن از قرآن و حدیث و از قول صحابه میبودی ورنه این  
 کی میشود که بغیر از رجوع به قرآن و حدیث و اجماع استدلال بقیاس کرده آید حال آنکه  
 واجبست بر مجتهد تا وقتیکه حکم کلامی مسأله در قرآن و حدیث و اجماع یافته میشود او را مرجع  
 بطرف قیاس درست نباشد و بعد از نیافتن درین هر سه بسبب ضرورت حکم بقیاس نماید  
 و دیگر آنکه در حقیقت دلیل عقلی امام برای ترجیح دادن بعضی احادیث بود بر بعضی دیگر یعنی  
 و قتیکه در میان دو حدیث اختلاف بودی و ترجیح یکی بر دیگری بوجهی من الوجوه نمیشدی  
 پس امام هر آن حدیثی را که موافق بقیاس یا فتنی ترجیح میدادی و بالضرورة هر آن حدیث که  
 موافق بقیاس باشد باجماع میباشد چنانکه در اصول فقہ تقریر یافته نه اینکه در مقابل حدیث  
 بقیاس عمل کردی انتهی بل مختار و نیز در حدائق از مسند خوارزمی آورده که مجمل اختصارش  
 اینکه امام ابو حنیفه اعلم الناس و کمال متبع احادیث بود بچند وجه اول اینکه امام ابو حنیفه  
 برخلاف امام شافعی از احادیث اسرائیل را نیز محبت دانسته و بر قیاس مقدم میدارد و دوم  
 قیاس چهار قسم است یکی قیاس مؤثر و او آنست که معنی مشترک در میان اصل و فرع مؤثر  
 باشد و دوم قیاس مناسب و او آنست که معنی مناسب میان اصل و فرع باشد و سوم  
 قیاس شبه و او آنست که در احکام شریعیه ظاهری مشابهت در میان اصل و فرع باشد  
 چهارم قیاس ملود و او آنست که معنی مطرد در میان اصل و فرع باشد پس ابو حنیفه

در حقیقت مذهب امام هاشم جامع دلیل عقلی و نقلی است

نکته اول قیاس در میان اصل و فرع مؤثر است



و اصحاب میگویند که قیاس مشبه اصالة باطل است و در قیاس مراد اصحاب او مختلف اند  
چنانچه بعضی از آن نیز انکار کرده اند و ابو زید کبیر گفته که نزد ما صرف قیاس مؤثر حجت است  
و هر سه قسم باقی مانده حجت نیستند (میگویم که همین مضمون را در فصل سوم از باب اول از  
عبارت شیخ نیز بخوبی درج کرده ام چنانکه گفته که امام ابو حنیفه از اقسام قیاس بجز از  
قیاس مؤثر عمل نمیکند و قیاس تناسب و قیاس مشبه و قیاس مراد همه نزدیک او متروک و غیر  
معمول اند الخ) و امام شافعی میگوید که این هر چهار قسم از قیاس حجت اند چنانچه بالتفصیل  
امثلة این در مسند مذکور مذکورند سوم نزدیک امام ابو حنیفه در حدیث مقدم است اگر چه ضعیف  
باشد بر قیاس اگر چه صحیح و معتبر باشد بخلاف امام شافعی توضیحش بطریق تمثیل اینکه قهقهه در  
نماز ناقض وضو است نزد امام صاحب سبب آن حدیث که نابینائی در چاه و افتاد پس  
خندیدند بعضی از آنکه نماز میخواندند پس فرمود آنحضرت علیه السلام که عاده وضو و نماز نمایند  
کسانیکه از نماز خندیده اند حالانکه این حدیث ضعیف است مگر امام ابو حنیفه بسبب آن قیاس  
قهقهه غیر حالت صلوة را ترک فرمود و امام شافعی محض بر قیاس عمل نمود یعنی چنانکه خنده  
که ناقض وضو است <sup>در صورتی که</sup> قهقهه خارج نماز ناقض وضو نیست همچنین در نماز بعل آورد و این حدیث را بسبب ضعف  
آن ترک فرمود و نیز امام صاحب بموجب حدیث ابن مسعود به بنید قهر وضو جائز نمیداند  
حالانکه این حدیث ضعیف است مگر بسبب آن قیاس را بر احوال تمامی اشر به ترک فرمود  
و امام شافعی محض عمل بر قیاس کرده و حدیث مذکور را بسبب ضعف ترک فرمود لطیفه  
در شامی در کتاب اشر به از ابو حنیفه آورده که وی فرمود اگر دنیا با ما همین داده شود مگر اگر  
فتویٰ منم بمرت نبید چه اگر در وی تفسیق بعضی صحابه لازم می آید که ایشان بار ما آنرا خورده

نزد امامت مطلق و مستبرن  
و اگر تمام حدیث ضعیف بر قیاس صحیح نزد امام معاصر بخیزند امثال

است اقلان در حق  
 که بیشتر بدانند این  
 از این که از این که از این  
 است اقلان در حق  
 که بیشتر بدانند این  
 از این که از این که از این  
 است اقلان در حق  
 که بیشتر بدانند این  
 از این که از این که از این

و اگر دنیا بخدا فیض بامن داده شود بگوی شرب بنید هرگز نوشتم آنرا چرا که آن ضرور نیست - است  
 حدیثی و حسن ظن در حق اسلاف خود انتی - اما خلیف و دیگر معترضین چون دیدند که  
 امام اعظم چونکه بعضی از ان احادیث عمل نکرده است که آنرا امام شافعی اخذ نموده بود  
 پس ایشانرا همین غلط فہمی دیگر گفت که امام اعظم آن احادیث را از روی قیاس ترک  
 نموده است و از جهت تصور فہمی خود این را تفہیم که امام اعظم آن احادیث را بسبب  
 احادیث دیگر که اصح ترند از ان و قرین اند قیاس ترک نموده نه بقیاس انتی ملخصا و توضیح  
 این از عبارت شیخ مذکور در فصل سوم طلب کن و بعد ازین امام خوارزمی بطور نمونه زان  
 از سنی و یک احادیث این قبیل ذکر کرده که اکثرش از صحیح بخاری و مسلم است امام صاحب  
 عمل بران نموده و امام شافعی با احادیث درجه اولی از ان عمل کرده از اینجا است که در  
 جواهر المنیفة از امام ابو حنیفہ روایت کرده که وی رحمة سیف مودی که نزدیک من حدیث  
 ضعیف نہایت پسندست از آرای رجال لهذا شیخ عبدالحق محدث دہلوی در زاد المستقین  
 از عبد الوہاب متقی شیخ خود نقل آورده که وی سیف مودی که ہر آن کتب حنفیہ کہ در ولایت  
 ماوراء النہر و ہندوستان مشہور اند اکثر اثبات احکام در انہا از قیاس دلائل عقلیہ اند  
 و ہر آن کتب کہ در ملک مصر و شام تصنیف شدہ اند در انہا برہر قول حنفی حدیث صحیح وارد  
 کردہ و اثبات آن از ان نمودہ اند و بعضی از علمای حنفیہ التزام این کردہ کہ بر ہر یک مطلب  
 آیت و حدیث را معامی آرند تا آنکہ موقع آن پیدا میشود کہ گفتہ شود کہ شافعی از اصحاب  
 رای اند نہ حنفی انتی و قول شیخ عبد الوہاب متقی (کہ در خانہ کعبہ خلیفہ و جانشین علی متقی  
 بست و شش سال شدہ بود و درین مدت بشرط علوم ظاہری و باطنی مصروف بودی و  
 در انجا از ہر قسم کتب از نظروی گذشتہ بودند و در سنتہ ہجری وفات یافتہ) از روی  
 استقرارین صوابست اگر چہ از روی ظاہری مشکوٰۃ شریف و غیرہ ظاہر میشود کہ ظاہرا  
 مذہب امام شافعی موافق بحدیثست مذہب حنفی مگر در حقیقت نہ چنینست  
 چرا کہ صاحب مشکوٰۃ نظر بمذہب خود بیشتر رعایت جان احادیث کردہ کہ موافق بمذہبش  
 بودند اما از نظر کردن بران کتب حنفیہ کہ در ان ماخذ مسائل فرعیہ بیان کردہ اند و تصنیف

بکمال کوشش داشت

بکمال کوشش داشت

بکمال کوشش داشت

بکمال کوشش داشت



آن از ملک شام و مصر شده مثل مواهب الرحمن و شرح مواهب الرحمن و فتح القدير و عینی هر دو شروح هدایه و شمسی شرح مختصر الوقایه و غنیة المستمل شرح منیة المصلی و لحای و معروف بشرح معانی الآثار از مثل اینچنین کتب صاف تصدیق کامل برای قول سابق بوجه اتم و اکل معلوم

میشود **ج** رحمت سلیمان آنکس که شک نماید بر عقل و دانش او خندد مرغ و ماهی

لهذا علامه شعرانی مالکی در میزان کبری می نویسد: قسمته من کتاب اوله المذاهدب التالیف نمود پس من تتبع اقوال ابو حنیفه و اصحاب وی نمود پس من هیچ قول امام صاحب و اصحاب او را نیافتم مگر اینکه بالضرورت آن قول ایشان مستند بکدامی اصل صحیح مثل آیت یا حدیث یا اثر یا مفهوم اثر یا حدیث ضعیف کثیر الطرق (یعنی که بدرجه حسن بغیره رسیده باشد) یا قیاس صحیح یا فتم پس هر کسی را که واقفیت بر اذکر منظور باشد بروی لازم است که وی کتاب مذکور را مطالعه نماید انتهی از اینجا است آنچه شاه ولی الله محدث دہلوی در فیوض الحرمین ایدز که معلوم کنانید از رسول خدا صلعم که تحقیق در مذہب حنفی چنین طریق پسندیده است که نسبت بمذہب دیگر موافق ترست بآن سنت معروفه که در زمان بخاری و اصحاب وی

جمع شده و پخته گردیده **د** رسم بزرگان بود انصاف کارا

و آنکه نداشت دل رحمت پذیر **ه** تمت پشینه نهد بر حریر

نوشته که بر آئینه این کلام که ابو حنیفه مقدم میکند قیاس را بر حدیث رسول الله صلعم از شخصی صادر شده که با امام در تعصب میکند و در دین وی متهور و در گفتار وی غیر متوجه است

نیش عقرب زدن کین است **و** مقتضای طبیعتش است **و** ازین کلام حق جل جلاله ان

السمع والبصر والنفود کل اولیک کان عنه مسئو لا یعن جمیع اعضا از گوش

چشم و دل بروز قیامت همه ایشان برسیدنی باشند و نیز ازین که مایه لفظ آمرن

قولی لا کذیبه و رقیب حدیث یعنی نمیگوید از هیچ قولی مگر اینکه نزد او نگهبانان قوی باند

از کرامات باین و نیز از حدیث رسول الله علیه الصلوٰة والسلام که معاذ را فرموده بود

و هل یکتب الناس فی النار علی وجوههم الا حصا ید السنه یعنی بغیر ازیدی

زبانها هیچ چیز مردم را در و زخم سرنگون بروی نمی اندازد آن شخص بالکل غافل است **و**

سند بود از سبب غنیة قول شعرانی

قولی در سبب امام بر ائمه است صلعم

در حدیثی که از امام بر ائمه است که در بیان قیاس

در کمال کشتن امام از امام بر روایات حدیده

چنین روی خبیث غاصبه گفت نزدان تسعاً بالکافی  
و تحقیق روایت کرده امام ابو جعفر شیراز می بستم متصل  
از امام اعظم که وی میفرمودی قسم بخداست که دروغ گفت آن شخص و افترا بنده نبود بر ما  
کیسه گفت که ما قیاس را بر نص مقدم میداریم حال آنکه بعد از نص هیچ حاجت بقیاس نیست  
راویست برادر خواهری مرا استقیم اگر من را بی بودی ضایع المنزله  
و نیز میفرمودی که ما قیاس و فتیه مینمایم که ضرورت سخت بطرف  
وی می افتد و بیانش اینکه ما بیشتر در مسأله قرآن و حدیث و اقصیه صحابه را می بینیم چون  
در نه دلیل آن نیایم پس در انوقت مشکوک عنه را بر منطوق قیاس مینمایم فتیه  
در آن هر دو صورت علت واحد جامع باشد و بر روایت دوم چنین آمده که ما بیشتر از کتاب  
الله پست از حدیث رسول الله صلعم پست از ان اقصیه صحابه اخذ کرده عمل میکنیم که بران ایشان  
اتفاق باشد و اگر ایشان از اختلاف باشد پس ما بسبب آن علت جامع که در میان این دو مسأله  
میباشد حکم را بر حکم دیگر قیاس میکنیم تا آنکه معنی واضح گردد و بسوخم چنین آمده که ما بیشتر  
بکتاب الله عمل میکنیم پست بر سنت رسول الله صلعم پست بر احادیث ابوبکر و عمر و عثمان و علی  
رضی الله عنهم و بکمپارم چنین آمده که وی فرمود که هر چه از آن حضرت علیه السلام آید بر سر و  
چشم ماست و ما و پدرم فدای آن باد و نیست برای ما از ان مخالفت و آنچه از صحابه آید  
از انما یک قول را اختیار میکنیم و آنچه از غیر صحابه آید فقه رجال و نحن رجال و باری  
خلیفه منصور بطرف امام نوشت که ما شنیده ایم که تو قیاس را بر حدیث مقدم میکنی در جوابش  
امام فرمود که ای امیر المؤمنین اینچنین نیست بلکه ما بیشتر بکتاب الله عمل میکنیم پست بر سنت  
رسول الله صلعم پست بر اقصیه ابی بکر و عمر و عثمان و علی پست بر اقصیه بقیه صحابه و چون ایشان  
با هم اختلاف کنند ما قیاس میکنیم یعنی از اقوال ایشان بران قول عمل میکنیم که قرین بقیاس  
میباشد و در امور دینی هیچ کسی را هیچ روایتی نیست اتسی و هدرین کتاب است که هر کرا  
در دل قدری نور ایمانست در بد گفتن هیچ کس از ایمه مجتهدین جرأت نمیتواند کرد چه که  
ایمه دین مثل ستارهای آسمان و دیگر مردم مانند ابله ارض اند که از حال ستارها بجز از

بر کمال کشتن امام از امام بر روایات حدیده



خیال ایشان دیگر هیچ چیز شناختن نمیتواند هیچ با دست موسوی چه زند سحر سامری و بر خلاف  
آن سخنانیکه بعضی متعصبین بطرف امام ابوحنیفه منسوب کرده اند **در بخردی چند ز خود نه خبر**  
عیب پسندند بزعم هنر و هرگاه که در قیامت روبرو شوند پس ایشانرا از طرف  
امام ضحی بسیار حاصل گردد **مزن در وادی مکر و خیل گام** که در دام بلافتی سر انجام  
و حال آنکه باری شخصی از کوفه نزد امام آمد در آنوقت نزد امام مردم حدیث میخواندند پس  
آن شخص گفت که ما این حدیث را گذاشتیم برین گفتن وی امام او را سخت زجر کرد و تنبیه  
نموده فرمود که اگر حدیث نبودی پس هیچ شخصی از ما قرآن را نفهمید پستر امام از وی پرسید  
که در حق گوشت بوزنه تو چه میگوئی و نزد خود از قرآن بران کدام دلیل میداری پس آن شخص  
ساکت ماند باز از امام پرسید که شما در حق این چه میفرمایید امام فرمود که بوزنه از چایایان <sup>گاز</sup> چیده  
نیست و باری شخصی در کوفه کتاب دانیال پیغمبر آورد امام اعظم از وی انقدر ریخته  
که قریب بود که او را بقتل رسانیدی و با وی گفت که آیا سوا از قرآن و حدیث کتاب دیگری است  
ازینجا معلوم باید نمود که امام را بقرآن و حدیث چه قدر تخریص و تخلیص بودنتی مختصر است

انگی با تو بگفتم و بدل ترسیدم **که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیرت**

سلسله دوازدهم و این سلسله جامع است مر مناقب بقیه را

غلام مدح نعمان شارش گوی جانم همیشه منقبت خوانم بطریقی بسیار **اندر تر از طاعنان ارادت حق تر از کلام**  
خدای و جهان را مینویسد پاک را طاعتی سخن بخندم میگویم مضامین جدید میگویم **کتاب یاد میگویم ندارم با کسی پروا**

باید دانست که در حدیث شریف آمده که صحابه از آنحضرت علیه الصلوة والسلام  
پرسیدند که یا رسول الله صالح کیست و طایح که فرمود علیه السلام که از همایگان او پرس  
یعنی بر که نزدیک مردم و دور و نزدیک نیک باشد پس آن شخص نزدیک خدا نیز نیک باشد و مردم و  
نزدیک مردم نزد خدای تعالی نیز باید باشد **چه نیکو مثل گفت پیر بدی**

زبان انارش تحت لیل خدا پس بموجب این خبر نیک اثر احوال امام ابوحنیفه ازین  
اقوال همایگان خیمه دین و اسلام و جوار قبه علم و احکام وی چشم واکرده دریافت کن که

کتاب مناقب امام همام  
باب مناقب امام همام  
در مناقب امام همام

سلسله دوازدهم و این سلسله جامع است مناقب بقیه را

عند احمدی رحمه الله بچ مرتبه علیاست علامه عبد الوهاب شعرانی مالکی در میزان کبری از عبد  
 ابن المبارک می رود که وی رحمه الله فرمود که در آدم در کوفه پس اندا باشندگان انتقام خاصه از طهارت  
 آن شهر یافت نمودم گفتم که این را شما غلو گفتار است پس می گفتند که امام ابوحنیفه با زید بن اسود بن الحارث بن ازیل  
 است پس می گفتند امام ابوحنیفه با زید بن اسود بن الحارث بن ازیل است پس می گفتند امام ابوحنیفه با زید بن اسود بن الحارث بن ازیل  
 که عبد الله بن اسود بن الحارث بن ازیل است پس می گفتند امام ابوحنیفه با زید بن اسود بن الحارث بن ازیل  
 من الاخلاق الحسنه الا و قالوا طهروا لانکم احدا تخلق بذلک غیر الامام ابی حنیفه  
 رضی الله تعالی عنه انتهی و ابن حجر شافعی در خیرات احسان آورده که بکربن معروف گفت  
 که من در امت محمد صلی الله علیه و سلم زیاده ترینیک فحسنت از امام ابوحنیفه کسی را ندیدم انتهی  
 نقل است که شخصی کریم الاخلاق عیثم الاشفاق نامدار زمانه خود از دنیا سفر نمود در ویشی که  
 بسبب شهرت وی بعد از چند زمانه بکانش رسید دید که مکانش خراب و او را در گور قرار نرخی و خدا  
 است پرسید که آوازه این مکانات باطراف و کفایت رفته و گوشواره گوش هر کس و ناکس گشته  
 کسی گفتش نمی و نیز آنچه شنیده راست است مگر صاحب آن همه کمالات را با خود همراه بگور برد  
 در ویش نفسی سرد بر آورد و گفت با چندین شهرتیکه داشت مرا آنحال متیقن گشت که کمال تخیل و  
 مسک کمالات بود چرا که از کمالات چیز را برای یگان باقی نگذاشته است

و نیز علامه ابن حجر می در خیرات احسان آورده که فصل دوازدهم در ذکر آن اوصاف که  
 در آنها امام ابوحنیفه از دیگران ممتاز بود پس بعضی از آن اوصاف اینک گفت حافظ محمد بن  
 میمون که نبون یکجایی در زمانه امام ابوحنیفه عالم تراز وی و نه زیاده متقی و نه زیاده زاهد و نه زیاده  
 ماز و نه زیاده فقیه از وی و قسم بخداست که خوش نمی آید مرا صد هزار دینار بعوض خندان بنی امیه  
 عَقِبَتِ النَّسَاءُ فَلَا يَكُنَّ مِثْلَهُ اِنَّ النَّسَاءَ مِثْلَهُ عَقِبَتْهُ و بعضی از آن اوصاف  
 اینک ایشان در زمانه تابعین جهاد کردند و فتوی دادند و بکافران و مشرکان اراده حج کردند پس کسی

فائق بودن امام جعفر از سایر ائمه که در بحواله می باشد

تفاوت امام جعفر با سایر ائمه

تفاوت امام جعفر با سایر ائمه

تفاوت امام جعفر با سایر ائمه



بخدمت امام ابوحنیفہ فرستاد تاکہ امام شریعی اور مناسک حج بخوبید و بار بار اعش سیکھنی کہ مناسک  
حج از امام ابوحنیفہ بخوبید چرکہ من از وی زیادہ تر دانندہ کسی را در فرائض و نوافل حج نمیدانم  
پس نظر کن بر شہادت مثل اعش شریعی امام ابوحنیفہ **نظم** امین بر قول اور روشن کتابی

بسم	بس نظر کن بر شهادت مثل امش برای امام ابوحنیفه
و اگر نه لب به بند و بار دیگر	بدیه را آنچه میداری جوابی
ولیکن راضی خدا و مصطفی را	بیاسلم کن راه صفارا

ایمین هر قول اور روشن کتابی  
مکن دعوائی باطل ای سهرورد  
و بعضی از ان صفات اینکه

روایت کرد از امام مشایخ وی و غیر هم مثل عمرو بن دینار و بعضی از ان صفات اینک  
 هر قدر که اصحاب او بودند همانقدر اصحاب هیچ کسی را بعد از وی نشدند چنانچه پیشتر گذشت  
 و بعضی از ان صفات اینک وی اولین آن کسانست که ایشان علم و فقه را مدون کرده و  
 ترتیب ابواب و کتابها آنچنان نموده که الی یومنا هذا در جمله کتب موجودست امام مالک در  
 موهای خود نیز اتباع وی نمود و لهذا علامه عمر رضی شافعی در فوائد الممه در حق امام ابو حنیفه  
 نوشته هو اَوَّلُ مَنْ دَوَّنَ عِلْمَ الْفِقْهِ وَأَفْرَدَهُ بِالْثَالِثِیْنِ مِنْ بَنِي الْأَحْمَدِ نِسْبَةَ النَّبَوِيَّةِ  
 وَبَوَّبَهُ أَبَوَابًا قَدْ تَرَى بِالْطَّهَارَةِ تَحْتَ الصَّلَاةِ تَعْلِيًّا سَائِرَ الْعِبَادَاتِ ثُمَّ الْمَعَاصِي إِلَى أَنْ  
 اخْتَلَفَ الْكِتَابُ بِالْمَوَارِثِ وَفَقَّاهُ فِي ذَلِكَ مَلِكُ بْنُ أَنَسٍ وَفَقَّاهُ ابْنُ جُرَاجٍ وَ  
 هُشَيْمٌ وَمِنْ ثَمَّ قَالَ إِمَامُنَا الشَّافِعِيُّ فِي النَّاسِ حِينَئِذٍ عَلَى ابْنِ حَنِيفَةَ فِي الْفِقْهِ  
 و اما آنکه پیشتر از وی بودند و ایشان اعتماد بر حفظه خود میداشتند و نیز امام اول  
 از ان کسانست که ایشان کتاب فرائض و کتاب شروط را ایجاد کردند و میگوئیم که  
 همچنین بین فور راوی ایجاد کرده چنانچه بالتفصیل در کفایه شرح هدایه در کتاب الایمان موجودست  
 و بعضی از ان صفات منتشر شدن مذهب اوست در ان اقالیم که در انما ما سوا  
 از مذهب او طریق دیگر نیست مثل هند و سند و روم و ماوراء النهر میگویم از نیجاست  
 آنچه در شامی آورده که شهرت مذهب امام اعظم تا بجدی است که در عام بلاد اسلام بلکه در بلاد  
 از ولایات و شهرات روم و هند و سند و ماوراء النهر و سمرقند بجز مذهب امام مذهب دیگر  
 شوز نیست و بطریق تحقیق منقول است که در قبرستان سمرقند چارصد قبور خاص

و فتو له ادا و اندو خیم غیر از ایشان علم را اخذ کرده کسی گیر مدفون نیست چنانچه وقتیکه صاحب هدایه فوت شد پس او را در آن مقام خاص دفن کردن خواستند مگر باشندگان آنجا او را دفن کردن ندادند چرا که نام مبارک وی محمد نبود (بلکه نام مبارک وی علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل بن خلیل بن ابی بکر از اولاد حضرت ابوبکر صدیق بود که ابوالحسن کنیت و برمان الدین لقب میداشت و در حبس بروز دوشنبه بعد عصر در شصت و یک سالگی در آن روز چهارشنبه بعد از نماز ظهر باده ذیقعد ۳۵۴ هجری قمری تصنیف هدایه شروع نمود و در مدت سیزده سال با خستام رسانید و درین ایام بجز از ایام منیگی ای افطار نمود و نه کسی از روزه خود خبر دار نمود و در آخر دهم رکن در شصت و یک سالگی وفات یافت و از کلمه مجتهد سائل ماده تاریخ وفات ایشان بیرون می آید ازین باعث در حوالی قبرستان مذکور دفن گردید و فیقول که مذکور است که در این ایام را چهار هزار اشخاص نقل کرده و ضرورت که ازین اشخاص هر یکی را اصحاب باشند و همچنین ایشان را

نیز انتهی کلام الشامی مشغولی	بهر توضیح چون امام همام	بو حنیفه نمود و جد تمام
اجتهادش چنان ظهور گرفت	روح اسلام و دین نور گرفت	سرور دین با جتهاد شد
بزمان خود اوستاد شده	از پی دین چون چراغ آمد	صورت دین باغ باغ آمد
انچه او کرد و اجتهاد بجان	گشت مقبول بهم پس جهان	شافعی و صفی او نمود چنان
نقما شد عیال او بجان	در تقابیش چون هم دیدش	داو آفاق تن بتسلیدش
دید اخلاص و نیت پاکش	جمله تسلیم کرد ادر گش	حبذا حضرت امام ز من
کردی در راه دین بسی قدغن	حبذا مرد حق امام زمان	که از گذشته انگام جهان
وارث انبیاء چنان گردید	زیر فرمان او جهان گردید	چون نباشد چنین امام همام
رہبر اوست سید آنام	و بعضی از ان اوصافست خراج کردن وی بر نفس خود	

و نیز بر علما و غیر هم خاص از مال مکتوبه دست خود و قبول نکردن و نمی بخشش کسی را و متواتر بود کثرت عبادت و زهد و اعتماد و غیره از وی و بعد ازین خیرات احسان است که هرگاه که نزدیکی عبدالمعین مبارک ذکر او آمدی فرمودی که آیا ذکر شخصی میکنید که بروی دنیا تمامها پیش کرده شد پس آن شخص از وی اعراض کرد و هرگاه که ابو جعفر منصور ده هزار درهم بدست حسن بن محبوب نزد امام ابو حنیفه فرستاد پس امام اعظم بنوا پس کردنش تا در نشد پس عماد پس خود را وصیت کرد

نیز از او در ایام منیگی

و اوقات سیرت امام همام را

در کتابت امام زین العابدین



در ظاهر امام

که بعد از انتقال من واپس کنش پس حماد همچنان کرد و بعضی از ان اوصاف بخشش و ثبات امامت  
 باری امام بعضی از هم جلسان خود جامه خواب و خسته دیده او را فرمود که نشسته باش تا آنکه  
 مردم رفتند پس آن مرد را فرمود که آنچه در زیر صلی است آنرا بگیر که چون آن مرد آنرا برداشت معلوم شد  
 که یک هزار درهم بود و وقتی که حماد پیروی رضی الله عنهما سوره فاتحه را ختم نمود پس معلم را پانصدیم  
 عطا فرمود و بروایت دیگرست که هزار درهم عطا کرد و عذر فرمود که درین وقت اگر نزدیک من بودی  
 بوجه تعلیم قرآن ازین زیاده دادی و گفت و گوی که امام ابو حنیفه فرمود که از مدت چهل سال  
 من زیاده را از چهار هزار درهم مالک نشدم مگر اینکه من دراهم زائد را خارج کردم و فقط چهار هزار نگاه  
 میدارم بوجه فرمایش حضرت علی رضی الله عنه که چهار هزار و کم از آن نفقه است انتهی کلام صاحب خیرات احسان  
 مختصا و نیز امام نووی رضی الله عنه در تہذیب الاسما و الجودی و جو انمودی امام را ذکر کرده حاصلش  
 اینکه بود امام ابو حنیفه در خوب صورت صاحب عمده لباس و عده خوشبو تنیک مجلس کثیر الکرم خوب  
 مدارات کننده بر سلمان برادران خود و درین کتاب نیز در معدن است که از و کعب روایت است  
 که امام ابو حنیفه هر قدر که عیال خود را نفقه دادی همان قدر رخصت شد فقر و ساکین با نیز میدادی و هرگاه  
 که جامه نوی پوشیدی بهمان قدر قیمت مانند آن جامه دیگر اساتذ و اهل علم را نیز می پوشانیدی  
 و هرگاه که طعام را در پیش می نهادندی پس می از خوراک خود و چند برداشته بختا جی  
 میدادندی و در تہذیب است که از قیس بن ربیع روایت است که امام ابو حنیفه در تنقی فقیہ  
 بسیاری احسان و صلہ کننده بود بهمان شخصیکه نزدیک می التجاری بر دی و نهایت بخشش کنند  
 بر برادران خود و معاامله اش چنین بود که مال خود را بطرف بخدا روانه کردند که بران در اینجا ما  
 خرید کرده در کوفه آوردندی نفع هر سال را جمع کرده پس از آن حوائج و قوت و لباس برای مشایخ خود  
 خود خریده و باقیانده و دانیز نفع را نیز همه بایشان دادندی فرمودی که این را در حوائج خود صرف نمایند  
 و بجز از حق تعالی کسی دیگر را تعریف نکنند چه که من شمار از مال خود چیزی نداده ام بلکه حق تعالی بک  
 شایر دست من نفع بخشیده پس در رزق حق جل و علا کسی دیگر را قوت نیست و از ابو یوسف  
 روایت است که امام ابو حنیفه از بیچ حاجتی سوال کرده نشدی مگر اینکه آنرا بانجام رسانیدی  
 اتسی کلام النووی الحق که

باین صورت حاضر امام

ما و کیتی نزاده همچو اوصافی صفای

دیده دوران ندیده مثل اوصاف

لطیفه دست کز اولیا و خزینه الاصفیا آورده نقل است که اهل شهر سجده تعمیر میکردند و از بهر تبرک از حضرت امام ابوحنیفه در هم چیزی خواستند حضرت امام بهزار گرا هست درمی بداند اگر در آن عرض کردند که با وجود این قدر سخاوت این قدر زردادن بکار سجده چرا بران حضرت گران آمد گفت نه از جهت مال بود لیکن من یقین میدانم که مال حلال هرگز باب کل خرج نمیشود و من مال خود را حلال میدانم چون از من چیزی خواستند گرا هست من اینجا بود که دلال حلال من شبتی پدید می آید منی من ازین سبب چون روزی چند برین برآمد بنیانان سجدان درم درست را واپس کرده گفتند که این ناسره است آنحضرت آن را گرفت و خوش شد و گفت الحمد لله که مال حلال من باب کل خرج نشود و ریزان الشرنی آورده که شقیق بلخی به کثرت تعریف توصیف امام میکردی و در گردنهای عظیم علی رؤس الاشهاد میگفتی که مثل امام چه احب رح کیست چرا که و عیش تا آن بود که گاه که کسی از وی جامه خریدی و از قیمتش از امام بانه خود دیگر مختلف شدی و اتفاقا مشتری باز آن جامه را واپس کردی پس نام وی آن تمام نقد و ددی فرمودی که ای برادر قیمت تو در دیگر نقد من مختلف شد پس من هست این همه نقد را از من بگیر و من از تو در حق این در دنیا و آخری اغراض خواهم نمود و این در عازان قبیل است که این چنین درع مال کسی نشنیده ایم و نیز ابو جعفر شیراز می از شقیق بلخی روایت کرده که باری امام ابوحنیفه در بیع جامهای ریشمی شخصی را وکیل نمود اتفاقا در آنجا جامه جاریه نیز بود پس نام وکیل را فرمود که بغیر از ظاهر کردن عیب هرگز او را نفروشی مگر در وقت فروختن وکیل را اظهار عیب یا نداند قیمت آن در قیمت دیگر جامه مختلف گشت پس قتی که امام را ازین حال خبر داده شد با نوقت به قیمت آن جمله جامه را برفه او ساکنین قسمت نمود انتهی و این روایت را در تذکره الواعظین از روضه بدین تفصیل آورده که مرا امام ابوحنیفه فراد بر سر شریک بشیر نام بود پس امام باری نزد وی هفتاد ثوب خز را بیکده و همراه آن نوشته فرستاد که درین جمله اقواب جامه که فلان نشان علامت میدارد عیب است پس وقت فروختن آن بمشتری عیب آن ظاهر نمانی پس هرگاه که بشیر شرکت دارا نام آنجمله جامه را فروخته باز پس بکوفه رسید امام از وی پرسید که عیب فلان جامه خرمی بمشتری ظاهر نموده فروخته یا بغیر آن گفت فراموش کرده بلا بیان عیب فروخته ام پس ابوحنیفه جمله ثمان آن همه ثواب را از اصل و نفع از حصه خود که جمله سی هزار درهم می بود تصدق

بعضی مناقب امام هاشم

در جامع جواهری

در مناقب امام از مال شریع



بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان مناقب امام

۵۵ کتب در بیان مناقب امام همام

نمود و فرمود که این مال مشتبّه است و مردان حاجتی نیست و در ریاض الاخبار المنجیه  
 من ربیع الا برار آورده که باری یک بزرگنیت با بزمای اهل کوفه میا میخست پس امام از واقف  
 پرسید که بزرگچند مدت زنده می ماند ایشان گفتند که تا هفت سال پس تا هفت سال امام  
 خود را ترک فرمود انتهی پس از جمله روایات ماقبل و ما بعد باری انصاف مخفی نمانده و نیز نهاده  
 که باری امام اعظم کوفی مصداق قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاه بخوبی تمام است و لذا  
 مسعر بن کدام در حق وی فرموده حسینی من الخیرات الخ چنانچه گذشت و نیز می آید قطعه  
 گردید گفت و درین بابی نیست  
 سنگ بداصل کجا قیمت هر شکند  
 در خزینه الاصفیا و تذکره الاولیا از داود طائی آورده که  
 من در خدمت ابوحنیفه تا بست سال ماندم درین مدت من او را نگاه داشتم در خلوت خلوت  
 پس گاهی سر برهنه نه نشست و برای استراحت پای دراز نکرد و باری عرض کردم که ای امام اگر در  
 خلوت پایدار از در زنی چه باشد فرمود که نگردد اشتن ادب خلوت با حق عزوجل اولی تر است انتهی  
 بالادب بالخصیبه رحبت | بی ادب بی خصیبه لعنت | و در المختار آورده که اسمعیل  
 ابن ابی رجا میگوید که بعد از انتقال امام محمد را در خواب دیدم و از وی پرسیدم که حق تعالی با تو چه کرد  
 فرمود که مرا بخشید و گفت که حق تعالی مرا فرمود که اگر اراده عذاب تو داشتمی اینقدر علم در تو نهادی -  
 (از نجاست العلماء و قرآن الا انبیاء) باز از امام محمد پرسیدم که امام ابو یوسف کجا است گفت  
 بدو مرتبه از من بالاتر است باز از حال امام اعظم پرسیدم فرمود هیئت ذالک فی اعلی علیین یعنی  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک | که مرتبه و بی از مرتبه من ابو یوسف بر محل دور است که وی حمد الله  
 در بلند مرتبه جنت است قطعه  
 عالم و عابد و صوفی و طفلان بهند | مرد اگر هست بجز عالم را نیست  
 طاعت آن نیست که خاک نمی بیند | صدق پیش آنکه خلاص پیشانی | و تحقیق تا چهل سال از فجر یونو  
 عشا داده ساخته و پنجاه و پنج حج را گذارده | پنجاه دیو بازوی ریاضت بشکن +  
 کاین بسوی خلی ظاهری جانی نیست | و نو و نه مرتبه پروردگار خود را در خواب دید و گفت که  
 با خود گفتم که اگر برابر صد مرتبه حق جل جلاله را به پیغمبر از وی تعالی سوال نمایم که بچه چیز مردم از عذاب  
 در قیامت نجات یابند تا آنکه بدین آرزو نیز مشرف گشتم و بچوب مال خود چنین متارک شتم که

بعد فرمود عشا این ماری خواند از عذاب من نجات یابد پس الله الرحمن الرحیم سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ سُبْحَانَكَ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ سُبْحَانَكَ رَافِعُ السَّمَاءِ بِغَيْرِ عَمَدٍ سُبْحَانَكَ مَنْ بَسَطَ الْأَرْضَ عَلَى مَاءٍ جَمَدٍ سُبْحَانَكَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ وَأَخْصَاهُ عَدَدُهُ سُبْحَانَكَ مَنْ قَسَمَ الرِّزْقَ وَلَوْ بَيْنَ أَحَدٍ سُبْحَانَكَ الَّذِي لَوْ تَخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا سُبْحَانَكَ الَّذِي لَوْ تَلِدَ وَلَوْ يُولَدُ وَلَوْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ و حکایت ختم نمودن وی رضی الله تعالی عنه قرآن مجید را در وقت شب بر دو رکعت نازل نفل در اندرون خانه کعبه و گریه و زاری امام بدرگاه حق جل و علا و آواز یافت بر سرش که ترا و تابع ترا تا بقیامت بخشیدم خود شهور و است و لهذا اسمع بن امام که مروی عنه صحاح مسند و از مشایخ سفیان ثوری و سفیان بن عیینه است و نیز بوساطت بسیار شیخ امام بخاری و مسلم و غیره با و از همه عصران امام مالک و غیره و نیز یکی از تلامذات امام است در حق تعیت امام میفرماید قطعه

يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي رِضَايَ الرَّحْمَانِ	دِينُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ حَيْزُ الْوَرَى	حَسْبِيَ مِنَ الْخَيْرَاتِ مَا عَدَدَتْهُ
وَمَنْ اعْتَقَادَ فِي مَذْهَبِ الْقَتْمَانِ		

یعنی کافی است از نیکی بروز قیامت هر چیزی که جمع کرده ام آنرا در رضای خدای تعالی که آن دین نبی علیه السلام است نیز اعتقاد من بر مذاهب امام ابوحنیفه است چو شمع جالش چراغی بود هر دو عالم چراغی بود خلاصه اینکه امام اعظم از معجزات بزرگ آنحضرت علیه السلام است بعد از معجزه قرآن و کافی است از اوصاف وی اینکه گفته است وی رحمتی است چون قوی گر اینکه گرفته است آنرا یکی از ائمه کبار لطیفه امام طحاوی در اختلاف العلماء از امام ابو یوسف آورده که در آدم من بابو حنیفه و گفتم چه میگوئید در حق کسیکه چهل بجهای گو سپند را مالک گردید فرمود که در آنها گو سفندی یکساله لازم می آید پس گفتم که بسا اوقات میگردد قیمت گو سفندی یکساله زیاده از آن بجا یا برابر آن پس تامل کرد ساعتی پست فرمود که این چنین نیست بلکه گرفته یکی از آن بجا پس گفتم آنگاه گرفته شود بچه در زکوة باز تامل ساعتی فرموده گفت که نه که در آن چیزی لازم نمی آید پس با قول قول امام امام زفر عمل نمود و به ثانی امام ابو یوسف و به ثالث امام محمد و شمر و ده شده این از مناقب امامی است چرا که وی حکم فرمود در یک مجلس پس قوال پس بیج کی از آن ضائع نشد کذا فی المبسوط و محمد بن شجاع گفت اگر بقل رابع نیز قائل گشتی هر آینه اخذ بران

در تمام سلسله طوایف جامع المناقب و مناقب

در تمام سلسله طوایف جامع المناقب و مناقب

در تمام سلسله طوایف جامع المناقب و مناقب

در تمام سلسله طوایف جامع المناقب و مناقب



بعضی از مناقب

بعضی از مناقب

در سلسله دوازدهم مناقب امام

بعضی از مناقب

بعضی از مناقب

من نمودی لطیفه بدرین لطیفه بعضی از مشایخ آنند که ازین قول انکاری آرند و میگویند که مثل این  
بی ثباتی از اطفال محال است پس چه گمان میداری با امام ابوحنیفه بلکه این هر سه اقوال در مجلس واحد  
از امام بسبب امتحان ابویوسف سرزد شدند که آیا طریق مناظره میدانند یا نه پس قتی که معلوم امام شد  
که رشد ابویوسف نیک است پس بیان نمود قولی را که بران اعتمادی داشت کذا فی الکفایة ناقلاً عن  
القوائد الطبریة میگویم بهر حال بصورتی از منقبت و بصورت دیگر از ذکاوت خالی نیست چنانچه  
بر اهل بصارت نیز محتجب نیست و آنچه میگویند که مذهب می تأقیام قیامت باقی ماند و عیسی روح  
نیز مذهب می عمل نماید بیشتر اینکه اجتهاد عیسی علی نبینا و علیه السلام با اجتهاد امام اعظم فراتر  
افتد و بسیاری از اولیای کرام و علمای فحاش ثبات بر مذهب می نموده اند مثل ابراهیم بن ادیم  
و یحیی بن یزید و معروف بن یحیی و فضیل بن عیاض و داود طائی و آبی حاد لقات و  
خلف بن ایوب و عبداللہ بن المبارک و کعب بن الجراح و ابوبکر الوراق و غیرهم رضی اللہ  
عنہم من لا یخصی البغداد ان ینتقضی اگر در مذهب می چیزی شبیه بودی گاهی  
چنین کاملین اتباع وی نمودندی و هر آئینه امام احمد رحمتی امام اعظم فرمود که کسی را  
مجال آن نیست که در قلم و قری و زهد و رجوع باختر با وی ہمسر آید و هر آئینه زده شد تا زبانها  
برای قبول تضاد قبل نمود و سفیان ثوری شخصی را که از نزد امام اعظم آمده بود فرمود که از نزد  
از نزدیک شخصی آمده که عابد تر مخلوقات زمین است و عبداللہ بن مبارک فرمود که کسی لائق تر  
نیست برای افتد اسوای امام اعظم چه وی رحمت امامی است تقوی کننده پاک صاحب  
روح قائم فقیہ علم را چنان حل نمود که کسی اینچنین حل ننماید بصارت فهم و فطنت انتہی مافیه  
الدن الخار و در مقدمہ ہدایہ و نیز در فتح البین آورده که بعد از وفات امام حسن بن عمار قاضی  
بغداد در وقت غسل دادن امام فرمود کہ رَحِمَکَ اللّٰهُ وَفَعَلَ لَکَ از مدت سی سال افطار  
نکردی و پہلوی خود را در شب بر بستر از مدت چهل سال ننهادی انتہی و در میزان کبری آورد  
و رَوٰی ابُو یَعْلٰی وَ غَیْرُہُ عَنِ الْاِمَامِ اَبی حَنِیْفَةَ ؓ اَنَّہُ صَلَّى الصُّبْحُ بَوْضُوۃِ الْعُشَاۃِ  
اَکْثَرِ مِنْ خَمْسِیْنَ سَنَۃً و گاهی پہلوی خود را بر زمین در شب ننهاد و جز این نیست کہ بعد  
ناز ظہر ساعتی می خسپیدی و حالت نشست و گفتی کہ فرمود علیہ السلام کہ استعانت گیرید بر

قیام شب بقیلوله یعنی التَّوَمُّ بَعْدَ الظُّهْرِ فَعِلْمُ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى كُلِّ مُكَلَّفٍ أَنْ يَسْكُنَ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى  
 إِجْدَادِهِ مِثْلَ الْأَمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ وَانْجَمِهِ اِخْتِلَافِ رَوَايَاتٍ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَشَبِّ بِيَارِي  
 إِمَامٍ شَاقَّ شَدِّهِ جَانِبُ بَعْضِي تَبِ اسْمُ بَعْضِ سَنَةِ أَوْرَدَهُ وَبَعْضِي رِيكَ خَمْسِينَ أَوْ كَثْرَتُ بَلَكِهِ  
 وَبَعْضِي ثَلَاثِينَ سَنَةً نِزَامُهُ بَاغْشِ أَنْكَه رَاوِي قُلْتُ مِثْلَ ثَلَاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَبَعْضِي  
 حَيَاتِ إِمَامٍ تَأْوَقَّتْ وَقُوعُ أَنْ إِمَامٍ مِنْ غَيْرِ اسْتَقْصَاءِ حُجُبِ مَآ وَقُوعُ مِنَ الْأَمَامِ رَوَاتِ  
 كَرْدَهُ وَرَاوِي كَثَرَتْ بَعْدَ اِسْتِقَالَ إِمَامٍ نَقَلَ تَعْبِيدَ إِمَامٍ بِالْإِسْتِقْصَاءِ نَمُودَهُ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى صَاحِبِ  
 اَلْعَقْرِمِ وَالذَّكِيِّ وَبِحَيْثُ كَلَّ اَزْجَبَتْ تَفَاوُتِ عِلْمِ رَوَاتِ بَاشَدُ وَبِشَدِّكَ اَلْأُولِيَاءِ وَغَيْرِ مَا وَجَدَ كَمْ  
 إِمَامٍ أَبُو حَنِيفَةَ سَهْ صَدْرُ كَعْتِ نَازِ بِشَبِّ سَيَكُنْ رَوِي رُوزِي بِرَاهِي سَيَكُنْ مِثْلَ زَنِي بَزْنِ وَبِغَيْرِ  
 كَفْتِ كَايِنْ شَخْصٍ بِشَبِّ بِانْصَدْرُ كَعْتِ نَازِ سِجُوْ اَنْدِ بَعْدَ اَزْشَنْدِنِ اَنْ اَمَامُ نِيتِ اَنْ كَرْدُ كَمْ  
 آيِنْدَهُ رَايِنْجِنِ خَوَاطِمِ كَرْدِ تَا كَمَانِ اِيْنِ صَحِيْحُ بَاشَدُ رَوِي دِيْكَرِ بَازِي سِيْفَتِ چَند اَطْفَالِ  
 دَر مِيَا نِ خُودِ بَا هِمِ دِيْكَرِ سَيَكُنْ كَدِ اِيْنِ مَرْدِ بِشَبِّ بِزَارُ كَعْتِ نَازِ سِجُوْ اَنْدِ اَمَامِ صَاحِبِ فَرْمُودِ  
 كَمْ آيِنْدَهُ قَصْدِ اَنْ نَمُودِ كَمْ بِشَبِّ بِزَارُ كَعْتِ نَازِ خَوَاطِمِ خَوَاطِمِ بَازِ رُوزِي كِي اَزْ تَلَا سِيْذِ اَمَامِ كَفْتِ  
 كَمْ مَرْدِ سَيَكُنْ كَدِ شَادِ بِشَبِّ ثَوَابِ نِيَكُنْدِ وَبِشَبِّ بِيَارِ مِيَا شِيْذِ فَرْمُودِ كَمْ كُنُونِ ارَادَهُ سَيَكُنْ آيِنْدَهُ  
 وَبِشَبِّ خَوَاطِمِ خَسِيْدِ بِرِيْدِ چَرَا فَرْمُودِ كَمْ حَقِ تَعَالَى سِيْفَرَا يَدِ وَبِشَبِّ ثَوَابِ اِيْمَانِ اَلْأَطْفَالِ  
 بَعْضِي اَنْ مَرْدِ دُوسْتِ دَارِنْدِ اِيْنَكِ تَعْرِيفِ وَتَوْصِيْفِ كَرْدَهُ شُونِجِيْ كِي اِيْشَانِ اَنْزَا نَكْرَدَهُ اَنْدِ حَالَا  
 مَنِ كَايِنْ خَوَاطِمِ خَسِيْدِ تَا اَزْ اَنْ قَوْمِ نَاشُمِ اَنْتِي وَتَقَرِيْبِ بِرَوَايَتِ آخِرِ سَتِ اَنْجَمِ دَر مَحْنَا رُخْشَرِ كِتَابِ  
 تَارِيْخِ بَعْدِ اَزْ نَكْرُسْتِ وَدَر فَرَحِ الْمَبِينِ بِحَوَالَةِ اَقَامَةِ اَلْحَجَّةِ اَوْرَدَهُ **فَإِنْ قُلْتُ بَعْضُ**  
**الْمَجَاهِدَاتِ مِمَّا لَا يَعْقِلُ وَتَوَعُّهَا كَثَانُ حُمَاتٍ فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَكَادَاءُ الْعَمَةِ كَعَةً فِي لَيْلَةٍ**  
**وَنَحْوِ ذَلِكَ قُلْتُ** وَتَوَعُّ مِثْلَ هَذَا وَإِنْ اسْتَبَعَدَ مِنَ الْعَوَامِّ لَكِنْ لَا يَسْتَبَعَدُ ذَلِكَ  
 مِنْ أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُمْ عَطَا مِنْ تَرَبُّوهِ قُوَّةَ مُلْكِيَّةٍ وَصَلُّوْا بِهَا إِلَى هَذِهِ الْعَقَا لِيْكَرَهُ  
 الْأَمْسَ نِيْكَرَهُ صَدْرُ لَكْرَهُ اَمَلُوهُ خَوَاطِمِ اَلْعَادَاتِ بَعْضِي اِذَا بِطَرِيقِ اَعْرَاضِ مِشْرِ اَنْ كُوْنِيْ كَمْ وَقُوعِ  
 بَعْضِي مَجَاهِدَاتِ دَر عَقْلِ نَبِيْ آيِدِ چَانِجِ دَر شَارُ وَبِشَتِ بَارِ خَتْمِ نَمُودِنِ وَدَر يَكِ شَبِّ بِزَارُ كَعْتِ  
 نَازِ خَوَاطِمِ اَنْدِ اِيْنِ كُوْنِيْ كَمْ وَقُوعِ اِيْنِ كَرِ چَرَا اَزْ عَوَامِ بَعِيدِ لَكِنْ اَزْ اَسَدِ بَعِيدِ نِيسْتِ

در این باب از امام هاشم

در این باب از امام هاشم

در این باب از امام هاشم



چرا که ایشان از جانب رب خود بقوت ملکی داده شده اند که میسرند بسبب آن بطرف این صفات  
و انکار نکنند این را مگر سیکه از صدور کرامات و خرق عادات منکر باشند انتی میگویم تا میدان  
بجسته صحیح بخاری در کتاب الانبیاء بن الفاظ موجود است عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ  
خُوفٌ عَلَى دَاوُدَ الْقُرْآنُ فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَوَائِبِهِ فَنُتَسَجُّ فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُنْسَجَ يَعْنِي  
آسان شده بود بر او و او علیه السلام زبور آنقدر که از یک سو حکم برین نهادن اسپ فرمودی  
از جانب دیگر زبور خواندن شروع کردی پس ختم کردی زبور را پیش تر ازین پوش شدن اسپ  
انتی که علامه قسطلانی در ارشاد الساری شرح بخاری جلد فاس در شرح این حدیث نوشته  
وَقَدْ دَلَّ الْحَدِيثُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَطْوِي الزَّمَانَ لِمَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ كَمَا يَطْوِي الْمَكَانَ  
که تا انتی و در غایت الاوطار شرح در المختار و همچنین در مختار مختصر تاریخ بغداد آورده که مسعر  
ابن کرم گفته که من در مسجد ابو حنیفه در رم دیدم که امام اعظم بعد از نماز فجر مردم را تعلیم علم میداد  
تا آنکه نماز ظهر خواند پس تا عصر تعلیم مشغول ماند پسر تا مغرب درس فرمود پسر تا عشاء پسر  
بعد از نماز عشاء در خانه رفت پس در کم آنکه حال مشغولی و مصروفی امام این است که دیدی پسر  
مطالع که میگفت میکند پس جستجوی این نیز برین لازم است و قنیکه آمد و رفت مردم موقوف شد دیدم  
که امام ابو حنیفه در مسجد آمد و تا طلوع فجر در نماز قائم ماند و قنیکه صبح شد در خانه رفت و جامه دیگر  
پوشیده در مسجد آمد و نماز فجر خواند و بهمان طریق تا عشاء تعلیم مشغول ماند پسر بخانه رفت من  
با خود گفتم که امشب بالفرض آرام خواهد نمود امروز نیز تجتهد و می خواهم بنمود پس هرگاه که آمد  
مردم موقوف شد پس بی در مسجد آمد و مثل شب گذشته تا طلوع فجر در نماز مشغول ماند پسر  
بخانه رفت و جامه دیگر پوشیده برای نماز در مسجد آمد بعد از نماز همچنان تا عشاء تعلیم و ارشاد  
مصروف ماند پسر در خانه رفت خیال نمودم که امروز بالفرض آرام نماید لیکن در آن شب نیز تا صبح  
همچنان کرد پس در دل خود گفتم که من محبت میرانگذارم تا آنکه مرا یا او را از دنیا و فوات نشود  
پس من در مسجدی ملازمت می کردم انداختار نمودم انتی و در ارشاد الطالبین آورده  
که از مقامات امام اعظم آنست که روزی جهودی با امام همراه شد جهود را گفت چرا بدین محمد  
علیه السلام مدعی آنی گفت ای امام مسلمانان من اگر ستم ام کردین محمد صلعم حق ستم ما کن

ذکر امام ابو حنیفه

تا آنکه از دست ستم نگذارد امام

ذکر اسرار

تا خوانی از آسمان فرود آید و هر دو از آن طعام سیر بخوریم نگاه بدین محمدی صلعم در ایام برین حمله کردند  
 ابوحنیفه دو گانه برای یگانگی گذارد و روی زمین نهاد و گفت یارب مرا در پیش این یگانگی خجل  
 مگردان که خوانی فرود آمد و جو گفت سر برآ که مرادت برآمد و طعام سیر بخوند امام گفت بعد خود  
 وفا کن و ایمان آر گفت ای امام صبر کن تا من نیز دعائی کنم اگر مثل تو نتوانم که خوان فرود آورم  
 آنکه مسلمان شوم و اگر نه نشوم جهودا نابود (یعنی وی در کتب سماوی دیده بود که در هر جا که از  
 ولی الله خرق عادت ظاهراً شود اگر کسی بخلوص در آنوقت تقرب بدرگاه خدا با نیت تمام نماید  
 خرق عادت از وی نیز ثابت شود) هر دو قدم خود بر قدمگاه امام اعظم و هر دو دست بجای  
 دستهای او نهاد و گفت یارب بحق این مقام همچنان خوانی فرست در حال آراسته خوانی  
 دیگر فرود آمد ابوحنیفه متحیر شد و جو گفت ای امام تحیر چیست یک نشد و دو شد که من از تو  
 یک کرامت خواسته و در آوردم و فی الفور **لا اله الا الله** گفت و **لا اله الا الله** گفت  
 گوهر احمد رسول الله سفت **لا اله الا الله** گفت و در شامی آورده که حافظ ذری گفته  
 که قیام اللیل امام ابوحنیفه و تجمد و تعب و بی بدرجه تا او تر رسیده چنانچه بسبب کثرت قیام  
 نامش و تند یعنی میخ نماده شد و تنها قیام لیلی نبود بلکه تا نیمی سال در یک رکعت شب  
 با قرائت قرآن زنده داشتن متواتر گشت و در برهنه آورده که طفلی از پدر خود پرسید که  
 ای پدر آن ستون از مسجد کجاست که در اینجا قائم بود او گفت ای پسر آن ستون نبود بلکه  
 امام المسلمین ابوحنیفه بود که وفات کرد و این روایت را در تذکره الواعظین از احیاء چنین  
 آورده که مر ابوحنیفه ای بسایه بود که وی دختری داشت و بدون شب بیرون نشد می هرگاه  
 که بیرون شدی پس میدیدی ابوحنیفه را که بر بام خود ایستاده می بودی برای نماز خواندن  
 پس گمانش آن می بود که این مگر دخت است پس بعد از وفات امام از پدر خود پرسید که ای پدر  
 آن دخت خوش قامت چه شد که در منزل امام ابوحنیفه نبود پس گریست آن مرد و گفت که آن  
 دخت بریده گشت و قتی که در گریه سخن پدر خود گوش کرد بهیوش افتاد و پس از بیداری آن مرد  
 با همه اولاد خود اسلام آورد و نووی در تهذیب و نیز جلال الدین سیوطی در تبیض الصحیفه  
 آورده که مشعر بن کدام گفت که شبی بسجده رفتم پس مردی را دیدم که نماز میخواند پس قرائت می

و هر دو دست بجای دستهای او نهاد و گفت یارب بحق این مقام همچنان خوانی فرست در حال آراسته خوانی دیگر فرود آمد ابوحنیفه متحیر شد و جو گفت ای امام تحیر چیست یک نشد و دو شد که من از تو یک کرامت خواسته و در آوردم و فی الفور لا اله الا الله گفت و لا اله الا الله گفت

بسبب کثرت قیام امام در شب شخصی بروی کلاه ستون برده بود



مرغایت پسند قنار تا آنکه منزلی را (ای ختم حصه را از قرآن) خواند گفتم که هنوز رکوع کند مگر نکرده ام  
 حصه قرآن خواند در دم آنکه رکوع نماید مگر نکرده پس نصف قرآن خواند پس همچنان بخواند تا آنکه در یک  
 رکعت کل قرآن را ختم کرد چون نکرستم دیدم کلام ابو حنیفه بود قطعه  
 شام اقبال دل فروز بود وقت او خوش که اندین عالم  
 شامی روزی که شب خود را  
 شب و نغمه تر ز روز بود

و همچنین از زنده می آرد که باری در سجده ابو حنیفه نماز عشا خواندم و بعد از فراغت نماز چون  
 مردم رفتند پس می رسد آمدند پنداشت که در سجده کسی نماند و من باراده پرسیدم مسال لازوی  
 در گوشه مسجدی بودم پس ایستاد ابو حنیفه و تحویم بر بست و قتی که بآیت **فَتَنَ اللَّهُ عَالِمَهُ وَفَتَنَّا**  
**عَذَابَ الشَّقْوَمِ** رسید این آیت را بار بار مکرر میکرد تا آنکه مؤذن اذان صبح داد و من همچنان نظر  
 ماندم و از قاسم بن معن روایت است که ابو حنیفه ششم شب دین یک آیت قیام کرد **وَبَلِّ السَّاعَةَ**  
**مَوْجِدُكُمْ وَالسَّاعَةَ أَذْنُی وَاقْرَأْ** پس بار بار این را میخواند و گریه و زاری میکرد و از سفیان بن  
 عیینه روایت است که در زمانه ما یکسری زیاده نماز خوانده از امام ابو حنیفه نیامده و زافر بن  
 سلیمان گفته که ابو حنیفه در یک رکعت شب گذرانیدی و در وی ختم قرآن کردی و از اسد بن  
 عمر روایت است که امام ابو حنیفه در اکثر شبها در یک رکعت قرآن را ختم کردی انتهی کلام النودوی  
 و لهذا در تذکره الاولیاء آورده که سر زانوئی ابو حنیفه چون زانوئی شتر بود از بسیاری که در سجده  
 بودی انتهی و این حجره قلاعه آورده که ابن مبارک فرمود که چهار کس از ائمه دین ختم قرآن در یک رکعت  
 کرده عثمان بن عفان و تیمم دارمی و سعید بن جبیر و ابو حنیفه و اسوا ازین امام ابو حنیفه تا چهل سال  
 بوضوی عشا نماز فجر خوانده انتهی و لهذا در حق امام ابو حنیفه گفته اند که **وَمِنْ دَعْوَاهُ مَا جَلَّ بِأَقْبَلِ**  
 که ترفیش در قرآن پاک آمده **لِيَكُنَ الْقَدِيمُ خَيْرٌ مِنَ الْغَدِ** شهرت یافته بود و مشرف در آن اشرف  
 عبادت گشته بود و چاره تا چهل سال بلا فصل امام بوضوی عشا نماز فجر را و اساخته و شک نیست  
 درینکه در جمعه شب های سال یک شب قدر نیز می آید پس بالفرض در این نعمت غفلی چنانچه امام را بکثرت  
 جبر شده کسی دیگر را کمتر بدست آمده باشد چنانچه بالتفصیل در مدار الحق مذکور است شیخ در تحصیل  
 التعرف آورده و نیز نووی از اسد بن عمر روایت کرده و در مقدمه هدایه نیز آورده که آواز گریه  
 امام اعظم شنیده میشدی تا آنکه رحم خودی بروی حیران و همسایگان و قومی و در جای که در اینجا

فانما

فانما

شال کس می گویند که از خود خوانده ختم قرآن امام هاشم است

چهار کس یک رکعت ختم کردند

مکتوب با کلام

وفات یافته هفت هزار بار قرآن را ختم نموده بود	سوز دل پروانه کس را ندیدم	عمر مدغم عشق بوالموس را ندیدم
و نیز خطیب هفت هزار بار ختم کردن امام را بمقام وفات و تا چهل سال بوضعی عشا نماز فجر را گذاردن و در اکثر شب تمام قرآن را در یک کعت ختم کردن روایت کرده و نیز نقل کرده که ابوحنیفه در رمضان اکثر شصت مرتبه قرآن را ختم کردی و در ارشاد الطالبین آورده که امام در رمضان شصت و یکبار ختم قرآن میکرد یکی بهر روز و دیگری بهر شب که جمله شصت شد و یکی در همه نماز تراویح بطریق مسنون و در تذکرة الواعظین از جواب الفتاوی نیز چنین آورده و آنچه در خطاوی گفته که بجاییکه امام وفات کرده در اینجا بقصد هزار بار قرآن را ختم نموده بود از خطای ناسخان میباشد چنانچه بالتفصیل در مدار الحق مذکور است و در فتح المبیین از ابو مطیع آورده که بیچ وقت در وقت شب برای طواف در مسجد حرم داخل نشدم مگر اینکه ابوحنیفه را طواف کننده یافتیم و وقتی که شبانگاه نماز خواندی آواز اشکش بر بویار مثل بارش باران هر کس می شنیدی و علامت گریستن بر چشم و رخسار مبارکش معلوم شد	این دولت سرمد همه کس را ندیدم	
سرمد غم عشق را بشادی ندی	در دی اگر ت رسد منادی ندی	صد گونه اگر شود مراد حاصل
نصرت از دست نامردی ندی	و در تذکرة الاولیا و برهنه و خزنیة الاصفیا و ارشاد الطالبین	
آورده که چون امام صاحب کبر و منه مقدسه آنحضرت علیه الصلوة والسلام رسید از دور بدو زانو نشست و گفت السّلام علیک یا سید المرسلین از دیوار حطیة مقدسه جواب آید و علیک السّلام یا امام المسلمین	بسلام آمدم جوابم ده	
هر می بردن خسرا بزم نه	بس بود جاده و احترام مرا	یک علیک از تو صد سلام مرا
خوای ترا تبه ابرار رسد	پست که کس ترا آزار رسد	اویز که میندیش و غم ز رخسار
زاری من شنو تکلم کن	گریه من نگر تبسم کن	در تفسیر کبیر تحت آیت ملک
یوم الدین و فصل رابع آورده که امام ابوحنیفه را بر یکی از مجوسیان قرضه بود روزی برا مطالبه بر یکان می رفت و وقتی که بدو از مکانش رسید ناگاه دید که به کفشش نجاستی رسیده امام چون کفش خود را میفشانند قدری قذری زن پریده بدو را محو می کند چنان گشت پس یکم را خواهی ترا تبه ابرار رسد		

نسخ خطی در خط کوفی با کلمات متعدد در بعضی کلمات

سلسله مناقبات امام



از وقوع آن بسیار حیران مانده با خود گفت که اگر این نجاست را همین طور میگذارم پس این دیوار قریح میخورد  
 و اگر آن را می تراشم بالضروره همراه نجاست خاک دیوار نیز تراشیده گردد از آن مالک دیوار نقصانی  
 رسد پس بناچار می فرمودی را گوشت که کنیز می بیرون آمد امام او را فرمود که مالک خود را خبر کن که ابوحنیفه  
 بر در استاده است مجری چون بیرون شد پس بخیال اینکه وی از من مطالبه مال نماید عذر کردن  
 شروع نمود پس امام تنقیر نجاست دیوار بر پیش وی بیان نموده فرمود که مرا چنین تدبیری ناکه دیوار تو  
 صاف گردد چون مجوسی موصوف ورع و تقوی امام تا بدین غایت دید بمومن وقت دین اسلام  
 قبول نمود

سرحد کرد از تنم آنکس که مارا یار بود

قصه کوتاه کرده در دوسر بسیار بود  
 در زجر الشبان و الشیبه عن ارتکاب الغیبه بحواله نزهة المجالس آورده که روزی امام ابوحنیفه رف  
 برای میرفت که پای مبارکش بر پیر این کودکی رسید آن طفل از آن رنجیده گفت ای مرد مرا تکلیف  
 دادی آیا حساب قیامت را خیال نمیداری و از قصاص حق جل و علا خو فی نیکنی شنیدن این کلام  
 بیوش شد باز شنیدن نام حساب در غایت دهشت در آمد حق است انشا یحیی الله تعالی

العلماء الحق حساب الهی مقام بیست انتقام نیزی موجب دهشت است و در ریاض الاخبار  
 و نیز در تذکره دارشاد و غنیة الطالبین و تسعودی و احیا آورده که امام ابوحنیفه رف  
 بسایه دیوار مقروض خود در وقت گرمی آفتاب شستی و فرمودی که کل قرض یخبر نفعاً آتو  
 بریو یا یعنی هر آن قرض که جز منافع نماید پس آن رباست و شستن من بسایه دیوار مقروض خود  
 نیز نوعی از حصول فائده است انتهى و امام نووی در تہذیب از ابن مبارک آورده که ثوری  
 گفته که ابوحنیفه رف از غیبت بنایت بعید میماند گاهی شنیدیم که دشمن خود را غیبت کرده باشد  
 فرمود که و الله بسیار عقیل است بر نیکیهای خود که حسانت خود بدیگری ننماید چیزی از وی نیکی  
 می برد بخود مسلط نمیکند

صورت نسبت سینه ما کینه از

کاینه هر چه بد فراموش میکند  
 نقل است که امام بطلب حدیث بخد متبخی رسید دید که وی بسوی قبله رزائی انداخت گشت  
 و گفت از بی لب علم نخواهم گرفت لهذا امام ربانی حضرت مجدد الدن ثانی رف در مکتوبات ۵۵ جلد  
 ثانی فرموده مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی شست که بکرت ورع و تقوی و دولت متابعت  
 سنت در جهه فلیا و اجتماع و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات

مشاوره تقاضای خود بسیار است و در غایت استیلا در مجتهدان از غیبت

تدریس علم از مکتوبات امام هاشم

بواسطه وقت معانی مخالف کتاب سنت دانند و او را اصحاب او را اصحاب رای پذیرند و کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقه علمیه و دنیائیه و عدم الإجماع علی فهمیه و فیراسته مگر امام شافعی که شمه از وقت نقابت او علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفه فی الفقه و ای از جزایهای قاصر نظران که تصور خود را بدگری نسبت نایند

قاصری که کنان قافله را طعن و حاش بشد که برآم زبان بن کلمه همه شیران جهان بسته این سلسله اند و بواسطه همین مناسبت که بروح الله دارد و تواند بود که انجیم

حضرت خواجہ محمد یار سار حتمه الله علیه در فصول سته نوشته است که عیسی علی نبینا وعلیه السلام بعد از نزول بمذہب امام اعظم ابو حنیفه عمل و حکم خواهد کرد بی شائبه تکلف و تعصب گفته میشود که نورایت این مذہب بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم میناید و سائر مذہب رنگ جدول

و حیاض نظری در آینه تنزیع لایق است **مردم اند حضرت فہم درست** اینکه سیکویم بقدر فہم درست

اگر گفته شود که عیسی علیه السلام و حضرت امام مهدی از مجتہدان باشند بانی شق ثانی خلاف جمهور اہل اسلام و خلاص تحقیق است بر تقدیر محبت شق اول مجتہد را تقلید مجتہد حرام پس چون حضرت عیسی و امام مهدی حنفی چگونه درست گرد جواب گویم کہ مصنفین کتب بسبب کمال ظهور آن در چنین قسم عبارات تسامح را بکار می برند خلاصه جواب اینکه بسبب توافق اجتهاد ایشان مرد و با اجتهاد امام ابو حنیفه گویا کہ در ظاهر مقلد امام باشند نہ مقلد دیگران و از نیجاست آنچه گفته اند کہ مَذْهَبُهُ اَوَّلُ تَدْوِیْنِہَا وَاخِرُ انْقِرَاضِہَا فَافْهَمُوا لَا تَقْفُلُوا و صدائق الحنفیہ آورده کہ از ابو حنیفه پرسیدند کہ بدین مرتبہ علوم چگونه رسیدی فرمود کہ از آموزانیدن دیگران بخل نکردم و ناز پرسیدن از دیگران شرم و در رسالہ فضائل امام می آورده کہ از امام منقول است کہ از برکت این دعا اللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِیْنُكَ عَلٰی طَاعَتِكَ مرا علم حاصل شدہ و از سید جلال بخاری نقل کرده اند ہر کہ بعد از فرائض این عار بخواند در نامی علم بروی کشادہ گردند صاحب رسالہ می آرد کہ مترجم را نیز از اساتذہ خویش بہم رسیده کہ بعد از نماز فرائض این دعا یا زودہ بار بآورد و شریف و ادا و آخر خواندن برای کشایش علم نہایت مفید و ہمدین رسالہ آورده کہ از تصانیف امام ابو حنیفه نہ کتاب است باقی منقول زبانی اند

مسائل کہ عیسی بنی حکم باشد و جواب آن

در خصوص علوم امام

در نامی علم

در تصانیف امام



ایضا برای توجیح

ملا علی قاری

در کتاب...

فلا

یکی کتاب العالم و المتعلم و هم کتاب الرساله که ابو عثمان متنی را رسیده بود سووم فقه کبر که ابو طبع  
 تمیزدوی ضرر وایت کرده و بعضی گفته که در صرف کتاب مقصود نیز از تصانیف وی است  
 تعالی عنه والله اعلم بحقیقه الحال و صفات الرجال استی و چونکه بعضی از طاعینان  
 در باب عدم ظهور تصانیف امام بعلم امام طعن بجای و تشنیع ناروا بر پا کرده برای رد ایشان  
 در حدائق می آرد که قول متعصب که از ابو حنیفه در بیج تالیفی بسند صحیح ما ثور نیست محض  
 و از پای اعتبار سراسر معراج که از اهل سنت و جماعت کسی از تالیف امام اعظم منکر نیست  
 بعضی از معتزله منکر گشته اند و انکار ایشان قابل اعتبار نیست و از تالیفات امام کتاب  
 فقه کبر و کتاب العالم و المتعلم و کتاب الاوسط و کتاب الوصیه و کتاب المقصود و غیره چندان  
 مشهور گشته که محتاج بسند نیستند و اگر سند آنها دیدن مطلوب باشد پس باب زکوة الخارج را از کتاب  
 الزکوة قاضی ابو زید الدبوسی و باب الحیض را از کتاب الطهارة ابو سهل الغزالی و باب العترة  
 از کتاب النکاح ابو علی الدقاق و باب زکوة السوائم را از کتاب الزکوة و باب الوکالة بالبیع و الشر  
 از کتاب الوکالة ابو منصور ماتریدی و باب المهر را از کتاب النکاح ابو الکیث سمرقندی باید دید  
 و اگر فرض کرده شود که امام بیج تصنیفی نکرده نیز بایکی نیست در فضیلت و کمیت امام از آن فرقی  
 نمیتواند شد و نه در انفضلیت تابعین کبار و خصوصاً در کمیت صحابه اخبار بطریق اولی انقصر  
 عظیم الحاقی کرده که از بعضی از ایشان نفس و آیات بغایت قلت آمده چنانچه خود بنفسه از حضرت  
 ابو بکر صدیق پس تصنیف و تالیف را چه معنی که برای نام از بیج کسی از ایشان سرزد نشده چنانچه  
 ملا علی قاری در رساله تبعید العلماء عن تقریب الامراء نوشته که کتب تصانیف امری حادث و  
 نوپیدا است که در زمانه صحابه و تابعین هیچ چیزی از آن بوقوع نیامده بود بلکه بعد از آنکه یکصد  
 بست و قتیله تمام صحابه و تابعین فوت شدند پس از آن رواج آن شروع گشت انتهی از آنکه زکوة الان  
 آورده مروی است که ابو حنیفه در مدینه منوره درآمد پس نزدیک روضه مقدسه ایستاده  
 یکبار ختم قرآن نموده این مناجات بجناب قاضی الحاجات عرض نمود و حالیکه گویا جان درونی و نجوای اشعار

إِنِّي عَبْدُكَ الْعَاصِي أَنَا كَا	مُقَرَّبًا بِالذَّنْبِ فَذُمَّكَ كَا	فَإِنْ تَغْفِرْ فَأَنْتَ لَدُنْكَ أَهْلُ
وَأَنْ تَطْرُقَ مِنِّي رَحْمَتُكَ سَوَاكَ	تَجَاوَزَ عَنِّي ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ كَا	وَجَاءَكَ تَائِبًا بِرُجُوعِ صَا كَا

فَإِنَّ يَكُ يَا مُؤْمِنِينَ قَدْ عَصَاكَ  
 هَبْ لَكَ النَّفْسَ قَدْ بَلَغَتْ مَنَاسِكَهَا  
 ایستاده باش بر آئینه نفس قیام با هم  
 فَأَهْلُهَا تَهْلُهَا شَرَّهَا  
 پس آنسوست پسر آنسوست پسر آنسوست  
 مَرِيفَتُكَ سَاكِرًا حَاضِرًا حَاضِرًا  
 همراه تو زنده و در صحبت گیر زنده و نزدیکتر  
 وَلَكِنْ شَقَوْنِي بَلَغْتَ مَنَاسِكَهَا  
 مگر خوست من رسید مناسبات را  
 كَمَا أَخْبَرْتُ أَنَّ الشَّمْسَ أَتَتْهُ  
 و چنانچه بخواهی تو شمس شربت است  
 إِلَهِي إِنْ تَكُنْتُ عَلَى الْخَطَايَا  
 ای خدا جفتی کردم گناهای من را  
 سَتَغْفِرُ لِي رَبِّي رَبِّ الْبَرِيَّاتِ  
 بخشش کنایان خود عظیم از تو ای پروردگار پاکان  
 لَعَلَّ اللَّهَ يُزِيلَ قَتْلِي صَلَاحًا  
 شاید که حق تعالی نصیب مرا اصلاحات

فَلَوْ سَجَدَ لِعَبُودٍ سِوَاكَ  
 أَلَمْ تَكُنْ الْمَنِيَّةُ مِنْهَا مَا  
 آیا نیست مرگ جایی تنهای نفس  
 وَلَوْ تَزِدْ دَلِيلُومَ الْحَشْرِ إِذَا  
 و جمع نکردیم برای روز قیامت تشنه  
 وَعَمَلُكَ طَارَ فَأَنْتَ لِنَبَاتِهَا  
 و عمر تو تاز مثل مرغ پرید پس باطن بیدار  
 إِلَهِي لَا تَكِلْنِي لِحُطَّ طَرَفٍ  
 ای خدا مگذار مرا بقدریک چشم زخم  
 فَأَكْرِهَ أَنْ أَكُونَ لَهَا أَرْهًا  
 پس مکرده میدانم اینکه به بیم او را  
 هَبْ لِي تَوْبَةً قَبْلَ الْمَنَاسِكَ  
 بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ  
 اَيْضًا شَعْرًا  
 شاید که حق تعالی نصیب مرا اصلاحات

اَيْضًا فِي الْبَحْرِ الْآخِرِ  
 صَرَفْتُ الْعَمَلَ فِي لَعْبٍ وَ لَعِبٍ  
 صرف کردم عمر خود را در لعب و لعب  
 وَلَوْ تَجْمَعُ لِيَوْمَ الْجَمْعِ جَاهًا  
 و جمع نکردیم برای روز قیامت هیچ مرتبه را  
 إِلَهِي مَا عَصَيْتُكَ مِنْ عَنَادٍ  
 ای خدا نافرمانی تو از جانب نکرده ام  
 إِلَهِي نَفْسِي قَبْلَ دَلِيلِي هَوَاهَا  
 بظرف نفس خود چیر که دین من خواهر من است

اَيْضًا  
 نَدِمْتُ نَدَامَةً أَرْجُو إِلَهِي  
 پشیمان شدم پشیمانی که امید کنم ترا  
 أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ  
 دوست میدارم صالحان را و حال آنکه من نیز صالحان  
 وَ شَامِي آورده که امام عظیم

چگونه با مر عظیم مخصوص نباشد و حال آنکه و می مثل ابو بکر الصدیق است که چنانکه و می بمشوق حضرت عمر در جمع کردن قرآن از همه سبقت کرده همچنین حضرت امام ابو حنیفه پیشتر از همه به دین راه تدوین فقه و استخراج مسائل را در عالم پیدا کرده پس به موجب حدیث من سن سنة حسنة كان له اجرها و اجر من عملها الى يوم القيامة چنانکه حضرت ابو بکر در انوار عمل خود یعنی جمع قرآن و بعد از ان ثواب حضرت عثمان که قرآن را بالترتیب یعنی در سه چاه در جامع التفاسیر است جمع کرده از حق تعالی داده شود همچنین مر امام ابو حنیفه را ثواب تدوین فقه و استخراج مسائل فرو عید خود نهاد و نیز بابتی محمد بن ابی بکر دیگر ثواب آخر از حضرت عز و جل

نسخه تدوین امام عظیم از شیخ طبرسی در کتاب



عنایت گردانستی قائله خداوندی یوفی کون و من قضا لیه بآی واد یثمون پیش وانیان  
 ذمی انصاف خوب روشن ست که جمله اوصاف امام اعظم جمع کردن کار هر کس و ناگشت پیرین موجب  
 بچشم کو رو دست تنگ پای لنگ بی طاقت | عجز آسایین یوسف خریدن آرزو دارم | محض برای  
 باغ باغ شدن دل مجتنب و بنیتین داغ داغ گشتن خاطر منکرین و حاسدین و اوائی چند از ان دریا  
 درج ساختم و رنه جمله مناقب امام همام را در قری باضخامت و کراست دین مختصر گنجایش آن گشت  
 ازینجا ست آنچه صاحب تذکره الاولیاء در حق عجز خود از بیان جمله حالات امام همام نوشته که جمله صفات  
 کسیکه همه زبانه ها ستوده باشد و همه یلته ها مقبول هیچ کس نتواند گفت ریاضت و مجاهده او و ظوئ  
 مشاهده او نهایت نداشت و در اصول طریقت و فروع شریعت درجه رفیع و نظری ناقد داشت بسیار  
 صاحب شایخ را دیده بود رضی الله عنهم چون انس بن مالک و جابر بن عبد الله و عبد الله بن اوفی و  
 واثق بن اسقع و عبد الله بن الزبیری با صادق ع صحبت داشت و استاد علم فقیل و ابی اسیم بن  
 ادهم و بشیر حافی بود و طائی بود رضی الله عنه و منهم و بدگویی جاسدان را که محض از جهت حسد افرانیدی  
 میکنند برین یک حکایت اختصار میکنم و بس و بعد از ان قدری شغل در تولید و ترجمیل امام اعظم را  
 نمایم حکایت مغتریان امام حکیم | چون غرض آمد بر پوشید شد | صد حجاب از دل بسوی می شد  
 هر چه میگویند از جهت حسد میگویند چنانچه غصه آن بر محض از جهت پیر بود مشغولی

گفت پیری مرطبی را که من	در زخم از داغ خویشتن	گفت از پیری ستان ضعیف داغ
گفت در چشمم ظلمت هست داغ	گفت از پیری ست ای شیخ قدیم	گفت از پیری ستان ضعیف داغ
گفت از پیری ست ای شیخ نزار	گفت هر چه میخورم نبود گوار	گفت از پیری ستان ضعیف داغ
گفت قوت دم مرا دم گیری ست	گفت آری انقطاع دم بود	گفت از پیری ستان ضعیف داغ
گفت کم شد شہو تم کی بارگی	گفت از پیری ستان بیا پرگی	گفت از پیری ستان ضعیف داغ
گفت این پیری کجخت و نشانند	گفت از پیری ستان بیا پرگی	گفت از پیری ستان ضعیف داغ
گفت تاریک ست چشمم ای حکیم	گفت کز پیری ست ای مرد عظیم	گفت از پیری ستان ضعیف داغ
از طبعی تو همین آموخته	ای مرتفع حقلت این دانش نداد	گفت از پیری ستان ضعیف داغ

آمدن حکایت الحیف از حسن حاسدین امام

این غضب و خشم هم از پیرستی پس چنین از جسد را می آخی الیهابی از رتبه چون در نظر	چون همه اجزا و اعضا شد خفیف اگر جسد گردد بدو دم و وزخی چون بگیرد در کین و در مدین	خوشتن داری و صبر شد ای بهشت شد اشغال از جسد چون در جگر این انصاف است تقوی دین
--	---	--

ندیدم چنین دیو زیر فلک / اگر و میگرداند چندین ملک

سلسله سیزدهم در ذکر تولد و نسب و حسب امام همام رضی الله تعالی عنه  
نام نامی ایشان نعمان کنیت از ایشان ابو حنیفه و لقب سامی ایشان امام اعظم  
و بیان تولد امام اعظم را در مصلحه سعودی و نیز در بعضی دیگر کتب چنان مرقوم کرده که خلاصه اش  
اینکه اتفاقی ثابت پدر بزرگوار امام رضی الله تعالی عنه تا سجدی بود که روزی بکناره نهری مقصود  
دید که سیبی بر سر آب میروید آن سبب گرفته قدری از آن خورد و قدری بدشش باقی بود که یکایک  
بدشش خلط گردید که ای ثابت سبب غیر را بغیر از آن خوردی بروز حساب چه جواب دهی پس آن طوطی  
همان سبب نیم خورده را در دست گرفته بطرف بالای نهروان شد تا آنکه باغی رسید دید که این نهروان  
میان آن بیرون می آید و بر لب آن نهروان طرف درختان سیب از سیوه موجود اند و در طلب مالک  
باغ شد چون به پیش مالکش رسید و از ناخجاری او بکل آن از وی التجا کرد مالک باغ چون چنان  
اتقایی وی دید از بکل آن بسبب غرضی انکار نمود گفت قیمتش بگو که تو دهم هر چند که اضعاف  
قیمتش پیش وی عرض کرد مگر مالک باغ از گرفتن قیمت آن انکاری نمود در آخر چون ناچار شد  
پرسید که آیا از تو میسر میشود بهر طوریکه باشد مرا از محاسبه قیامت رهایی دهی گفت بلی میسر شد  
و آن مالیکه در خانه خود دختری میدارم بدین صفت که از زبان گنگ و خرسی و بدیده نابینا و گلو  
ناشنوا و بدست و پالنگ و بجمال محبوب اگر آن دختر مرا بعد از نکاح قبول میکنی و مرا از بار فرزندیت  
آن واریانی من ترا نیز بکل نموده از بار روز شمار واریانم و ره به پیش حق تعالی حق خود از تو  
خواهم گرفت ثابت شد بعد از تاملی گفت که این چنین مصیبت نیوی بمقابل خندان و ندامت  
آخر وی برداشتن از مقتضات است احصا حاصل بعد از نکاح شش فاف ثابت در حجره از خانه  
مالک باغ بود که ناگاه زنی مثل قمر لیل البدر بالباس فاخره به پیش وی رسید مجروح و بدنش چنان  
آلودی بود و خست آن جمیل گفت که چشمم از من و پیش که من منکوحه تو ام ثابت گفت که زوجه من

سلسله سیزدهم در مناقب امام همام

در مناقب امام همام

در مناقب امام همام



در بیان اهل و از وجوه امام

در بیان اهل و از وجوه امام

در بیان اهل و از وجوه امام

بی دست و پا و چنان و چنین است چنانکه پند تو بمن گفته و تو خلاف آنی گفت پدرم راست گفته  
 چرا که در عمر خود از دیدن نامحرمان نابینا ام و از ناشنوا ناشنوده و کر و از ناگفتنی گنگ و از مس  
 کردن و گرفتار ناجائز بی دست از جای ناگفتنی پالنگ ام و آنکه فرمود که جالش محجوبست بدین معنی  
 که از نامحرمان مستورم نه بدین معنی که زشت و بد صورت ام بعد از آن ثابت چون بسوی نظر انداخت  
 بی قرار و بی تاب گشت پس آن نیک بخت صا که از وی پرسید چگونه حق تعالی بگرد از شهوت چه قدر  
 داده و از عقل چه قدر ثابت فرمود که مرد را نه حصه عقل است و یک حصه شهوت باز پرسید که زن را  
 از اینها چه قدر داده فرمود که نه حصه شهوت و یک حصه عقل پس آن صا که گفت که من با وجود  
 یک حصه عقل نه حصه ای شهوت را بر سر ساخته و امشب تا وقت سحر بعبادت حق تعالی  
 بسر می برم آیا از تو نیز خواهد بود که نه حصه عقل یک حصه شهوت را مغلوب کنی فرمود بی پس ایشان هر دو  
 تا وقت سحر بعبادت الهی مشغول شدند و در آخر شب با هم میبست شدند که از آن حل امام ما  
 امام اعظم را قاضی ماند و از برکت اتقای والدین بعد از تولد مصداق قول شاعر گردید شش  
 و که آپ قد علی بنی که شرف اَلْکَمَالُ بِرَسُولِ اللّٰهِ عَدَنَکَ الطیفه اغلب ایام شهرتی روز  
 میباشد و سی روز سه عشره است و اکثر در هر ماه اقل مدتی حیض زنان سیوم میباشد پس این  
 حساب صاف ظاهر است که در هر عشره ایام - زنان را نه روز پاک میگذرند و دهم روز پاک و از آن قبل  
 معلوم شد که زنان را نه حصه شهوت است و یک حصه عقل <sup>ای هرگز نه</sup> چونکه نه حصه ای شهوت زنان را نه نه  
 روزی پاک ایشان تقسیم نمودیم را سابر پس مساوی افتادند و در حالت فلیه شهوت که صفت  
 بهیمی است عموماً هر که باشد خاصه زمره زنان منتهوت انحواس مثل حیوانات لا یعقل میباشدند  
 باقی ماند حصه عقل زنان پس بنا چاری بهره وی از ایام عشره روز حیض متصور باید نمود پس  
 معلوم شد که ایام کمال زنان که روز حصه عقل ایشان است نیز در عین نقصان است و این  
 تقسیم کرده شد وقتی درست گرد که ماه منتهی روزه و ایام حیض ایشان سه روزه فرض کرده شود  
 و اگر ایام ۲۹ روزه و ایام حیض زن انداز سه روز تاده روز تقریر گیر پس در غیر صورت حصه عقل زنان را  
 از ایام عشره مثل فقا تصور باید نمود پس زنان از روی صورت و سیرت مشابه اند در اول بانسان  
 و در ثانی بچوان لهذا شایع از حکمت بالله نمود ایشان را به ناقصات العقل ناقصات الدین





رضی الله عنه و وی کرم بود پس امیر المومنین علی برکت فرمود در وی و در اولاد وی و اما امیر المومنین  
 که حق تعالی دعای حضرت علی در حق ماقبول کرده است و در مدار کتب آورده که شاه عبدالعزیز  
 و بلوی در تحفه اثنا عشریه در فصل دوم از باب یازدهم در تعصب سیزدهم گفته که صحبت قلم و خط  
 علم و طریقه که ابوحنیفه را با امام باقر و امام جعفر صادق و با زید بن علی بن الحسین علیهم السلام ثابت  
 مستغنی است از بیان و پدر ابوحنیفه که ثابت نام سید داشت در صغر سن همراه پدر خود یاز  
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه حاصل نموده و حضرت امیر رضی الله تعالی عنه در حق او دعای برکت  
 اولاد فرموده بموجب دعای او ابوحنیفه بوجود آمده انتی و از نجاست انچه در قصیه امانی است  
 و لیل و لیل و ناکیر و نکیل و **وَقَدْ نَفِیْتُ الْحَبْلَ الْكَلْبَ** یعنی بر آئینه دعوات را تاثیر بسیار است و منکر از ان  
 که آئینه و نیز در حدیث است لَا یُرَدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا بِالْإِذْنِ وَ جود امام اعظم زید بن جاث  
 معظم از جنت برکت دعای حضرت کراره فائز شده و الله اعلم و همچنین امام نووی شافعی فرمود  
 از خطیبی آرد که خبر داد مرا حنفی یعنی بیره ابوحنیفه اسمعیل بن حماد بن النعمان بن ثابت بن النعمان  
 ابن المرزبان که از ابائی فارس و احرار اند اینک و الله گاهی برق بر میانیده و حدیثی در نه هشتاد  
 متوله شد و ثابت یعنی پدر ابوحنیفه در صغر سنی نزدیک علی بن ابی طالب رفت پس دعای  
 برکت فرمود در وی و در اولاد وی و ما از دعای تعالی امید این سید را که تحقیق دعای حضرت علی  
 کرم الله وجهه در حق ماقبول باشد و همچنین ابن خلکان شافعی بحدیث تاریخ خود می آرد و  
 زائد بر آن می نویسد و النعمان بن المرزبان أَبُو ثَابِتٍ هُوَ الَّذِي أَهْدَى لِي سَبِيلَ الْإِسْلَامِ وَ قَالَ  
 فِي يَوْمٍ مِمَّا جَاءَ فَقَالَ عَلِيٌّ مَهْرُ خُونَا كُلَّ يَوْمٍ كَذَا يَعْنِي امِير المومنین <sup>بروز هر چنان</sup>  
 هر روز یکا فالوده آورده می باش و نیز صاحب شکوة محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی در  
 کتاب اسما الرجال و ابن حجر مکی شافعی در قلائد همچنین ذکر نموده **فَمَا أَقْلَهُ بَيْنَ طَائِفَةٍ**

الحاکم بن محمد  
 ابوحنیفه  
 زید بن جاث  
 اسمعیل بن حماد  
 ابن المرزبان  
 النعمان بن ثابت  
 ابن خلکان  
 التبریزی  
 الخطیب

در بیان احوال و نسب امام  
 سلسله سیزدهم در بیان احوال و نسب امام  
 در بیان احوال و نسب امام  
 سلسله سیزدهم در بیان احوال و نسب امام

در بیان احوال و نسب امام  
 سلسله سیزدهم در بیان احوال و نسب امام

در بیان احوال و نسب امام  
 سلسله سیزدهم در بیان احوال و نسب امام

صَاحِبُ جَمْعِ الْبَخَارِ فَوْضُو حَظِّهِ وَقَعَ فِي الثَّقَلِ بِإِمَانِهِ أَوْ مِنْ أَصْلِهِ أَيْ الْمَقُولُ عَنْهُ فَافْتَحَ  
 وَانْجَحَ دَرَسَبُ نَامُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّمَ مَطْبُوعُهُ عَلَوَى زَنْتَاوَا سِرَاجِيَهُ آوَرْدَهُ كَهْ قَدْ أَذْرَكَ الْخِصْرَ  
 عَهْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَمَلَهُ أَبُوكَ إِلَيْهِ وَهُوَ صَغِيرٌ لَمْ يَزَلْ يَجْنِسُهُ زَيْنُ الْقَبِيلِ وَفِيهِ مَجْنِسِيَّتُ  
 انْجِهْ حَافِظُ مُحَمَّدٍ أَحْسَنُ حُرُومٍ مَعْرُوفٍ بِحَافِظِ دَرِّ زَنْتَاوَا سِرَاجِيَهُ آوَرْدَهُ كَهْ قَدْ أَذْرَكَ الْخِصْرَ  
 مَسْخُ الْبَارِي تَرْجُمَهُ فَارِسِي صَحِيحُ الْبَخَارِي پَارَهُ اَوَلْ آوَرْدَهُ كَهْ اَسْمَعِيلُ سِپَرِ خَدَّافِ كُفْتُ كَهْ جِدِّ مَنِ اِمَامُ ابُو حَنِيفَةَ  
 دَرِ سَالِ شَتَا دَسْتُولُ شُدْ وَاوَرْدَ اِثْرَ ثَابِتِ بَخْدِ مَتِ عَلِي شَاهِ وِلَايَتِ بَرْدَه بُوْدُ وِدَرَانِ حَالِ اَوْ خُرْدُ  
 سَالِ بُوْدُ سِ حَضْرَتِ عَلِيِّ اَخِ لَاقَ عَلِيًّا مَاتَ قَبْلَ وِلَايَةِ اِمَامِ يَاسَرِ بَعِيْنِ سَنَةِ ثَمَانِ صَحْرَ  
 بِه الْعَسْقَلَانِي فِي التَّقْرِيبِ پَسِ دَرِ بَابِ تَوَلُّ كَسَانِيَكِهْ تَوْحِيْقِ رَا پُوشَانِيْدَه وَبَرِي فَرِيْبِ  
 عَوَامِ مِيگوِيْدَكِهْ كَامُ مَعْيَارِ حَقِّ اِيْمِ حَقَّا كِهْ اِيْشَانِ رَا دَرِ بِيْنِ مَادَهْ مَعْيَارِ حَقِّ بَايْدِ دَانَسْتُ چِرَا كِهْ دَرِ حَقِيْقَتِ  
 مِلَّةِ حَقِّ بَرِ دِيْكَرَانِ سَتِ كِهْ اَنْصَارِ حَقِّ اَزْ نَاصِيَهْ مُرَضِيَهْ اِيْشَانِ صَافِ بُوِيْدِ اسْتُ  
 سِرِّ نِهَانِ سَتِ اَنْدَرِ زِيْرُو بَخْمِ | قَاشْ اَكْرُ گوِيْمِ جِهَانِ بَرِ عَزْمِ | وَانْجِهْ بَعْضِي قَوْلِ بِلَاسَنْدِ  
 آوَرْدَهُ كَهْ نَعْمَانُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ زَوْطِيِّ بْنِ مَاهِ اسْتُ پَسِ اِيْنِ رَوَايَتِ بِلَا اَصْلِ سَتِ چِرَا كِهْ  
 زَوْطِيُّ اَزَا كُرْدَه شُدْ بِنِي تَيْمِ اَسْتُ وَحَالَانْ كِهْ اَزَا سَمْعِيْلُ بْنُ خَدَّادِ بْنِ اِمَامِ رَضِيِّ اَللّهُ عَنْهُمْ سَنْدِ  
 مُتَّصِلِ مُوَكَّدِ بَقَسْمِ مَعْتَبَرِ كَثِيْرِهِ دَرِ كِتَابِ خُودِيْ اَرَنْدَكِهْ كُنْ مِنْ اَبْنَاءِ الْفَارِسِيْنَ وَآخِرُ مَا رَوَّاهُ  
 مَا وَقَعَ عَلَيْنَا رَاقِ قَطْعًا چُنَا نِچَرِ تَرْجُمَهْ گَزَشْتُ پَسِ اِيْنِ رَوَايَتِ مُتَّصِلِ وَ مُوَكَّدِ بَقَسْمِ وَ بِلَفْظِ قَطْعِ  
 اسْتُ وَ نِيْزِ شَكِ مَسِيْتِ دَرِيْنَكِهْ صَاحِبِ فَانِهْ بَانْجِهْ دَرِ فَانِهْ مِيْشَا شُدْ عَالَمِ تَرِ مِيْشَا شُدْ اَزْ اَعْيَانِ بَقَايِلِ  
 اِيْنِ قَوْلِ مُتَّصِلِ السَّنَدِ كِهْ خُودِ صَاحِبِ فَانِهْ مُوَكَّدِ بَدُوْنَا كِيْدِيْ كِيْ قِسْمِ دُوْمِ كَلِمَهْ قَطْعِ رَوَايَتِ كُرْدَه قَوْلِ  
 دِيْكَرَانِ كِهْ اَنْ هَمْ شَا دَسْتُ وَ بِلَاسَنْدِ لُغَوِيْ اَصْلِ سَتِ فَانْظُرْ وَ اَنْصِفْ وَ اَكْرُ الْبَرِضِ  
 تَسْلِيْمِ كُرْدَه شُوْدَكِهْ اِيْنِ قَوْلِ رَا نِيْزِ اَصْلِيْ بَاشْدِ پَسِ مِيگوِيْمِ كِهْ بَا هَمْ تَطْبِيْقِ اِيْنِ هِرْدُو قَوْلِ اِيْنَكِهْ قَوْلِ  
 اَسْمَعِيْلُ بْنُ خَدَّادِ بْنِ نَعْمَانِ بْنِ ثَابِتِ بْنِ نَعْمَانِ بْنِ حَرْزَبَانَ اَزْ اَبْنَاءِ طَلْحِ بْنِ  
 اَزَا حَرْزَبَانِ اَسْتُ كِهْ گَاهِيْ بَرِ مَارِقِ نِيَا مَدِ بَا مَعْتَبَارِ جَدِّ هَجْمِ سَتِ وَ قَوْلِ دُوْمِ بَعْنِيْ نَعْمَانُ بْنُ ثَابِتِ  
 اِيْنِ زَوْطِيِّ بْنِ مَاهِ بَا مَعْتَبَارِ جَدِّ فَا سَدَسْتُ مَلِكُ كَلِمَهْ بِنِ زَوْطِيِّ صِفَتِ هَمَانِ نَعْمَانِ بَايْدِ دَانَسْتُ  
 زَوْطِيَّةَ شَاهِ - اَنْجِهْ مَطْلُوقِ - رَا عَلَانِيَهْ عَصْفِ - دَرِ دَرِ اَبْنَاءِ - اَبُو حَرْزَبَانِ - آوَرْدَهُ

فَخَلَعَ قُرْبَانَ الْعَبْدِ كَيْفَ اَنْتَ بِنْتِ اِيْمِ حَقِّ اِيْشَانِ رَا پُوشَانِيْدَه وَبَرِي فَرِيْبِ

دَرِ مَسْخُ الْبَارِي تَرْجُمَهُ فَارِسِي صَحِيحُ الْبَخَارِي



در کتب تاریخی

وَقَوْلٍ مَنْ قَالَ بِالرَّقِ بِاعْتِبَارِ حَدِّهِ الْفَالَسِيدِ وَهُوَ نَرُو طِيَّ بْنَ مَاهٍ وَكَانَ مِنْ كَابُلٍ  
 قَالَ النَّوَوِيُّ فِي التَّهْدِيدِ وَكَانَ نَرُو طِيَّ مَمْلُوكًا لِبَنِي تَبَّارٍ اللَّهِ مِنْ تَعْلِيهِ فَأَعْتَقَهُ فَأَمَّا  
 نَرُو طِيَّ فَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ كَابُلٍ أَنْتَی تَحْصُلُ مِمَّا ذُكِرَ أَنَّ أَبَا حَنِيفَةَ بِاعْتِبَارِ حَدِّهِ الصَّحِيحِ  
 مِنْ أَهْلِ بَابِلٍ وَبِاعْتِبَارِ حَدِّهِ الْفَالَسِيدِ مِنْ أَهْلِ كَابُلٍ وَالرَّقِيَّةُ مِنْ جَانِبِ الْأَفْرِ  
 لَيْسَ بِعَيْنٍ كَامِلٍ أَسْمَعِيلَ عَلَى نِسْبَتِنَا وَعَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَی تَحْصُلُ وَالتَّفْصِيلُ هَذَا  
 وَنَسَبُ نَامِهِ إِمَامُ اعْلَمُ بِأَنَا نَوْشِيروَانِ عَادِلٍ دَرْجِدَتِ كَتَبَ شَلْ حَدَاتِقٍ وَخَزَنِيَةِ الْأَصْفِيَا  
 وَغَيْرِهَا أَوْرَدَهُ مَكْرًا بِالْاِسْتِقْصَاءِ هُوَ لَنَا وَنَحْنُ دَرَجِدَتِ مَدَارِ حَقِّ اِزْنَسَبُ نَامُهُ رَسُولُ مَقْبُولِ صَلَاحِ  
 عَلَيْهِ أَلَمْ يَكُنْ مَطْبُوعُهُ مَطْبَعُ مَصْطَفَايَ دَرَجِدَتِ بَدِينِ تَفْصِيلُ كِهْ النِّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ بْنُ النِّعْمَانِ  
 ابْنِ مَرْزُبَانَ بْنِ ثَابِتٍ بْنُ قَيْشٍ بْنُ يَزْدَغَرْدِ بْنِ شَهْرِبَارِ بْنِ بُزْجَرِ بْنِ نَوْشِيروَانِ بْنِ قَبَادِ  
 ابْنِ فَيْرُوزِ بْنِ يَزْدَجَرْدِ بْنِ بَهْرَامِ گُورِ بْنِ شَاپُورِ بْنِ بَهْرَمِزِ بْنِ بَهْرَمِزِ بْنِ بَهْرَمِزِ بْنِ بَهْرَمِزِ بْنِ  
 ابْنِ بَهْرَمِزِ بْنِ سَنَانِ بْنِ بَهْرَمِزِ بْنِ اِسْفَنْدِيَارِ بْنِ گَشَاسَبِ بْنِ لَهْرَاسَبِ بْنِ بَهْمَنِ بْنِ  
 اَلْقَبَادِ بْنِ دَرَّابِ بْنِ طَهْمَاسَبِ بْنِ نَحْرُودِ مَرْدُودِ مَعْنَى الْوَهْسِيَّتِ وَدَرْجِدَتِ مَعْنَى قَلْبِي أَوْرَدَهُ  
 نَحْرُودِ بْنِ كَنْعَانَ بْنِ آدَمَ بْنِ سَامَ بْنِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِهَذَا مَلَأَ عَلَى قَارِي دَرْجِدَتِ اِجْوَابِ  
 اِمَامِ كَحْمِينَ بَدِينِ نَسَبِ نَامِهِ اِشَارَةُ اِرْشَادِ كَرْدِ كَفْتِ اِسْتِ كَافِي سِتِ اِلَا اِشَارَاتِ اِنِ اِبْرَهْمِ بَحْمَنِ  
 كِهْ شَاكِرُ اِمَامِ اِمَامِ اعْلَمُ سِتِ دَرْجِدَتِ مَعْنَى اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ  
 وَحُضُورِ بَاوَلِیِّ تَعَالَى بَاوَلِیِّ سَلَاطِنِ هَرِزْمَانَ وَمَكَانِ بَرْدِ نَسَبِ نَامِهِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ  
 مَثَلِ سَلَاطِنِ مَاورَا النَّهْرِ وَسَلَاطِنِ مَهْدِ وَشَايِدَ كِهْ حَكْمَتِ دَرِیْنِ اِنْ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ  
 اِزْدَادِ كَسْرِیِّ سِتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ اِشَارَاتِ  
 سَلْسَلَةُ اِجْمَاعِ وَهَمْ وَتَذَكُّرُ وُفَاتِ اِمَامِ وَتَسْلُسُلِ خِلَافَتِ بَدَانَ مَنَاسِبَتِ

سلسله یوم در بیان تبار و نسب حاشیه

می رود پیکر اجل در کوی یار	ای قلم بر خیز آد و وقت کار	گریه رهبر ناله مادی غم رفیق
از عصای پیش چو بدار	همه کاش فوج حشر بخون بوق	لشکر درد و الم همه شارب
ظرقوا گویان نقیبان فغان	آب پاش راه چشم اشکبار	مرو و جنبان بود باد نفس
دود و دل بالای مرشد چتر وار	زین خجل الغرض شاه قضا	گشت اخل و فضا کوی یار





آغاز خلافت از آنحضرت مسلم در بیان عجایب

در خلافت آنحضرت مسلم در بیان چند نکته تاریخ

غزل در وصف حضرت

در وصف امام علی

دوم بیان وفات یا غزل وی سوم مقدار خلافتش و بعضی از نوادرات و اما کوفه فی الا باقیه  
آغاز خلافت از آن حضرت صلی الله علیه و سلم

باید دانست که ولادت بابرکت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در مکّه معظمه  
بروز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بوقت طلوع صبح صادق ۸۳۲ ثلث و ثمانین و ثمان بار  
از تاریخ ذوالقرنین بحکم سال از ملک نو شیروان عادل و بعد از گذشتن ششصد سال از زمان  
عیسی علی نبینا و علیه السلام و قبل از تقرّر تاریخ هجری به پنجاه و دو سال و یاسه سال در سال  
فوج کشی ابریه که آن را عام فیل گویند بوقوع در آمده چنانچه در نسب نامه و مدارج و تاریخ  
حبیب الله و غیره آورده و در حیات انجمنان ج ۲ ص ۲ آورده که در ۸۳۲ سال از تاریخ  
ذوالقرنین آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شکم مادر بود که بتاریخ اول از محرم ابریه لشکر کشی  
بلکعبه الله کرده بودند انتهی و گویند که در آن وقت از سلطنت کسری چهل و دو سال و از زمان  
حضرت عیسی ششصد سال و از اسکندر رومی هشتصد سال (باسقاط کسرت ۸۲) و از حضرت  
داود یک هزار و هشتصد سال و از حضرت موسی دو هزار و هشتصد سال و از حضرت ابراهیم  
سه هزار و هشتصد سال و از حضرت نوح چهار هزار و یکصد و نه سال و از حضرت آدم علی نبینا  
و علیهم الصلوٰت و التسلیات و الهی الطیبات از ابتدای نزول بر زمین شش هزار و یکصد  
و شصت و سه سال و بر روایتی شش هزار و هشتصد و پنجاه سال منقضی گشته بود که از تولد  
یاک صاحب لولاک الملک و افلاک و از سگ تا سماک پُر نور و رونق گشت غزل

ز قدت سروستان آفریدند	ز رویت ماه تابان آفریدند	ترا سلطانی گویند دادند
پس مانگه تخت سلطان آفریدند	برای سجده کردن پیش رفت	جهانی را سلمان آفریدند
خط و خال ترا چون جلوه داده	گیتی کفر و ایمان آفریدند	لب و دندان او را چون بدیدند
درو یا قوت و مر جان آفریدند	چو رخسار و عذارش گشت پیدا	بهار و باغ رضوان آفریدند

التَّصْلِيَةُ وَالتَّسْلِيَةُ عَلَى النَّبِيِّ الْكَرِيمِ  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَلَى كُلِّ نَبِيٍّ مُطَهَّرٍ

صلوات و تسلیات بر آنحضرت و آل او و بر هر نبی پاکیزه  
اللهم صل على محمد و آل محمد و على كل نبي طاهر  
صلوات و تسلیات بر آنحضرت و آل او و بر هر نبی پاکیزه  
اللهم صل على محمد و آل محمد و على كل نبي طاهر

شَفِيعُ الْوَرَى فِي يَوْمٍ بَعَثَ فِي حَجْرٍ  
مِثْلَهُ فِي الثَّانِي مِنْ صَلَافِهِ  
فَلَوْ بَقِيَ نَوْزُ مَا لَجِدَ مُنْجِي  
عَلَيْكَ صَلَواتُ اللَّهِ يَا سَيِّدَ الْوَرَى  
إِلَى يَوْمِ الْحِجَابِ مِنْ تَحَاوِيهِ الْكَبِيرِ  
السلامی تانہ نہ ملک صحرائی  
السلامی آنکہ ملک کفر و نفاق  
تیر میان بجز نور تو در چشمش  
السلامی آنکہ ابو شفاعت در چشمش  
در سرم سودا و دغا بخمر تناسلی تو بود

غزل ثمانے

و عکسی از رخت بر روضه افتاد  
از آن مرغ خوشخوان آفریدند  
مر و روز نزل در دو تو دادند  
بظلمت آب حیوان آفریدند  
چو بشو دند از هم کیسوت را  
گل و گلزار و ریحان آفریدند  
نقاب زلف بر رویت کشیدند  
ملائک چرخ و کیوان آفریدند  
چو نمود او رخ انوار گستر  
بزرگان سر و بستان آفریدند  
چو بر خود حسن خود را جلوه دادند  
و آن جامه ز نخلدان آفریدند

بَشِيرِ بْنِ رَسِيدٍ الْقَوْمِ جَمَلًا  
مَخْلُقِ عَظِيمٍ تُقَدِّمُ مَقَامًا  
سَقَى مَعْشَرَ الْأَرَامِيِّنَ حَوْضًا  
عَلَيْكَ سَلَامٌ يَا خَيْرَ مَنْظَرٍ

ایضاً در فارسی

السلام ای آنکه تراز جبهه او در میان  
 صیقل بخ تو از آینه گیتی زدود  
 السلام ای آنکه به فرشت است یار  
 جز که لطیف تو بر خلق نتواند کشود  
 صد است میفرستم در هم فخر کرام  
 ز علت مایه جان آفریند  
 میان روضه رضوان آفریند  
 میان باغ اسکان پیش از اسکان  
 و صالت بهر در مان آفریند  
 کسی رفیع حجب در رو خجست  
 جهانی جان پریشان آفریند  
 ز روی موسی تو رمزی نمودند  
 شب هجران و هجران آفریند  
 جهانی بهر و انگیز کردند  
 مه و خورشید رخشان آفریند  
 برای آن گل بی برگ و صد برگ  
 از آن یک جلوه انسان آفریند  
 ز رویش تعجبی در عالم افتاد

رسول کریم خیر ذات قیوم  
 آنرا عالمی الا نورا وجه محمد  
 شربا لهم ورا حالیة عن مکذبا  
 وعلى الک الت لائموا صلیک التلا  
 السلام می قمتی ترکو نیز می جو  
 نور پاکت کن نیز از قریان و راجو  
 السلام می کنه ناید برمه کون مکان  
 اطلسی را کن شنب دتار از روز <sup>۱۳۴۸</sup> روز بود  
 السلام می کنه نابودم در حین <sup>۱۳۴۸</sup> سر  
 بو که آید یک علیه که در جواب سلام  
 ز چشمت عین اعیان آفرید  
 گل رخسار تو چون روی نبو  
 ترا سرو خرامان آفریدند  
 میان خطابت را چون بدید  
 میان خلق حیران آفریدند  
 خطت چون سرو آرد از خوا  
 بعالم کفر و ایمان آفریدند  
 برای اعتکاف آستانش  
 چو او را هر دیدن آفریدند  
 یکی در باغ اسکان سیر کردند  
 دو عالم را کستان آفریدند  
 هزاران یوسف مصری مقید  
 ششیل و ماه تابان آفریدند

و ایضا فارسی

و غرضانی

سید جوان محمد میرزا





از من است درین کتاب بعضی از قدما در حیاتم بحیات خاتمه و بعد مردنم بقاتمه و سه بار سو رو  
 خلاص یاد من نمائی **مسئله** آنکه خاک را بنظر کیمیا کنند **آیا** بود که گوشه چشبی بیا کنند  
 بهر حال طریق استخراج نام پاک دوم اینکه قاعدو استخراج نام پاک محمد از هر  
 اسیکه استخراج عدد نام پاک محمد یعنی (۹۲) از آن اراده شود باید که عدد  
 آن کلمه بطریق بحسب دریافته در بست و چهار آنرا ضرب و دبد بعد از آن حاصل  
 ضرب ببقده عدد دیگر مزید نموده پس آنجمله را بر شش تقسیم نماید از کسرات هر چه باقی ماند  
 پس از آن باقی مانده یکی را بر انداخته باقی هر چه ماند آن را در بست و سه ضرب و دبد حاصل  
 ضرب درین نوبت با عدد مام پاک محمد صلعم مساوی باشد یعنی از حاصل ضرب برابر  
 عدد (۹۲) بدست آید اگر در حساب بعد از تقسیم چیزی نماند یا اگر ماند هم یکی ماند پس آنکه  
 آن غلطی از تو در حساب رفته باز حساب را از سر گیر و اگر خود نمیدانی دیگری را با خود در حساب  
 شریک گردان اتحاصل اگر غلطی درین قواعد و ضوابط از تو رود در آن تقصیر مانیت و اما  
 برای کمال توضیح پیش تو این نام پاک را بطریق مذکور از نام پاک الله بیرون می آریم خیال  
 باید کرد بد آنکه عدد نام محمد (۹۲) است و عدد لفظ الله (۶۶) است چون عدد (۶۶) را در  
 (۲۳) ضرب داریم حاصل ضرب (۱۵۸۳) برآمد بدین طریق  $92 \times 23 = 2116$  چون  
 عدد (۱۵) بران افزودیم (۱۶۰۱) شد بدین طریق  $1583 + 15 = 1598$  چون بر (۶) تقسیم  
 نمودیم بدین طریق  $1598 \div 6 = 266$  از کسرات  $\frac{2}{3}$  باقی نماند مگر (۵)  
 که قابل قسمت بر (۶) نیست  $\frac{12}{6}$  پس بموجب قاعده مذکور چون از باقی ماند  
 (۱) را انداختیم باقی نماند  $\frac{266}{6} = 44$  مگر (۴) چون این را در (۲۳) ضرب داریم  
 حاصل ضرب همان (۹۲) برآمد که عدد نام پاک محمد است و بد آنکه عدد لفظ  
 خدا یو که نام یکی از معبودان است دوست نیز (۶۶) است ایضا بطریق مختصر لفظ  
 شیطان که عددش  $666$  است  $666 \div 6 = 111$  تا بدانی که خلقت یک و دبد  
 بدین طریق  $111 \times 23 = 2553$  مخلوق از فضل ذات پاک محمدی صلعم

قاعده استخراج نام محمد از نام هر چه در زبان بیا شد

استخراج عدد نام محمد از نام هر چه در زبان بیا شد

بعضی از مسائل حساب



بس این دلیل خلوات با هم پاک رسول که لب بلفظ محمد و بار می چسبید ایضا

طعمها آفیل فی هذا المعنی قطعہ	محمد را چو در ہر لفظ خواہی	کنی شش چند و آنکہ کی فرائی
بہ ذہنہ ضرب کن برست تقسیم	عشر در تسعہ زن پس فرائی	ایضا قاعدہ دیکلر

هنا سیکه استخراج عدد نام محمد از آن بد نظر باشد عدد ابجدی آن را جمع نموده از (۱۳۴) آنرا مضروب ساخته بر حاصل (۹) زائد نموده بر (۷) تقسیم کرده هر چه گسrand آنرا (۳۶) ضرب نموده حاصل ضرب با عدد نام پاک برابر باشد بدین طریق الله :- (۶۶)

۵ اتواصل وجود آمدی از نخست | و اگر هر چه موجود شد فرع تست

اما طریق استخراج اسم پاک اول اینکه قاعده استخراج نام  
پاک احمد بدانکه عدد نام مبارک هذا (۵۳) ست پس همان اسم  
که استخراج این نام از آن مطلوب باشد عدد ابجدی آنرا جمع نموده  
از (۱۲) آنرا ضرب کرده بر حاصل ضرب (۸) رازا نند نموده بر (۳)  
قسمت نماید و هر چه که از روی کسر باقی ماند آنرا بجائی قائم نموده و بطور  
چپ در مرتبه دوم از آن عدد دیگر که مضاعف کسر باشد نیز ثبت نماید  
بعد از آن یک عدد دیگر را بر عدد کسر و نیز بر عدد مضاعف هر دو نوازند نموده جمع

سازد عدد نام نامی احمد از آن حاصل آید بدین طریق الله - (۶۶۶)  
 ایضا قاعده ثانی بطریق و طرز آخر از هر اسمیکه اراده تخریج  
 عدد نام احمد میدارد عدد ابجدی ویرا گرفته در (۴۷۷) ضرب

داد و برد حاصل ضرب (۱۰۶) زائد نموده بر (۱۵۹) قسمت نماید  
بر چهار کسر باقی ماند آنرا باز بر (۲) قسمت نموده خارج قسمت را  
جواب تصور نماید بدین طریق استخراج نام احمد از محمد  
و حیل عیسی از جبر و حیل عیسی از جبر و حیل عیسی از جبر  
یعنی بعد تقسیم چون ده ماند آنرا  
بر (۹) ضرب نموده (۹۰) بر کای صفای زائد کن تا جملها ۹۲ بگردد و در

قائدہ استخراج امپاک احمد زہری

ایضاً غازی





درمختصه امانت اخذ نمود

در سراج انحضرت صلعم و فرضیت نماز

مضمون شمس الدین

قد عجزت أنخضت صلعم

قَالَتَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ بِأَسْرِهِمْ  
وُلِدَ الْحَبِيبُ وَمِثْلَهُ لَا يُولَدُ

وُلِدَ الْحَبِيبُ وَمِثْلُهُ لَا يُؤْلَدُ

الحاصل

الحاصل آدم بر سر اصل جان فی الجمله آنحضرت صلعم بعمر چهل سالگی در مکّه به پیغمبری مبعوث گردید و تا سیزده سال بم در آنجا بصلوح و تکمیل دین حق و بدعوت و هدایت خلق مشغول ماند و بم در مکّه بمعلمه شب بشت و بمقام از جرب بدوازدهم سال از نبوت از خانه حضرت ممانی بنت ابی طالب خواهر حضرت علی رضی الله عنهما در وقت شب مشرف بمعراج گشت و چنانچه آیت سبحان الذی اسمری یعبده الایه همدین باره وارد دست و لهذا انکار از آنجا بمسجد اقصی یعنی بیت المقدس کفرست و از اقصی تا بعرض گنا و کبیره است که ثبوتش احادیث آحادست که بمرتبه حسن رسیده اند و بعد از عرش مختلف نیه است میان فحول الما ایامت مرحومه رضی الله عنهم از روی کیفیت **سه** بدست کس نباید چنین ز گفت

نیم از روی کیفیت سه

رسیده بایه حسن بمعراج اگر پانصد عشقت دل نمی بود  
ز اقلیم بدین میگردم اخراج

وهم در شب معراج از طرف حق عزوجل به پنجاه نماز در شبانه روز مامور گشت و بعد از آن بحال

خیر خواہی حضرت موسیٰ علی نبینا وعلیہ السلام وشفاعت رسول مقبول صلعم از پنجاه تا پنج نماز

نوبت رسید تعلیمش در بخاری و غیره موجود است و چنانچه شیخ سعدی نیز بدین اشاره فرموده

یله بجا و رست در حوالی | طر این پنج روز دریایی | یعنی ای آنکه بجا و نماز در خواب

یسی اگر کو معاف کر دیدر دایمی پنجگانه روزانه ترا چه عذرست الغرض

و ان سماء له خمیله بود که سود بکوه بستم با هم

محررت فرموده تادیه سال در اینجا اقامت نمود و در وقت عزادایی بطرف مدینه مشرف

ذِئْبُكَ الَّذِي كَفَرُوا وَالسُّنَّةُ أَوْ تَقْتُلُهُ أَوْ تُخْرِجُهُ إِذْ نَكَرَ سِتْرَانِي

السبعيات في مواضع البريات آورده که در مکمل آن بود معروف مدار الندوه که برای

شور و امورشنا دید عرب در آنجا جمع شدند می پس برای مکر و اذیت آنحضرت صلعم

وَقَدْ دُعِيَ فِيهِ بِأَسْمَاءِ كَثِيرَةٍ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ

در سال اول از قریب بیست ساله دارا

در تفسیر ابلیس از شیخ نجفی

بجنگ از مشرکین که آن عقبه - و شقیبه - و ابوجهل - و ابوالبختری - و العاص بن وائل بودند در  
 وارانند و در آمدند و در میان ایشان ابلیس بصورت شیخ که عصا بدست میداشت در آمد چون  
 ابوجهل ویرا منع نمود گفت که من شیخی ام از نجد است الذُّهُورُ وَجَرَّبْتُ الْأُمُورَ و در برابر  
 تدبیر علم و احکام پس در آید مرا با خود تا که رای قبیح را از صحیح بالصریح جدا نمایم پس در مشوره  
 اول عقبه لعنه الله علیه و علیهم گفت موت حق است صبر کن تا مرگ محمد صلعم ما را از وی بجا  
 و در شیخ نجفی لعنه الله گفت تو کجا و تدبیر کار کجانی زبید ترا مگر رای موابشی و حمیرا اگر انتظار تا  
 برگ وی صلعم است پس در اندکی دین وی ترقی نموده از شرق تا غرب همه را فرا گرفته لشکری  
 بحد و عسکری بی عدبهم رسانیده یکی را از شما زنده نگذارند جمله گفتند صدق الشیخ المجتهد  
 پست شقیبه ملعون گفت که ویرا صلعم در خانه محبوب من نموده در وازه اش را سدد و ساخته تا که  
 از جوع و عطش در آنجا هلاک گردد ابلیس پرتلبیس از آن نیز سر باز زد و گفت که مردم هوا خوا  
 اوجمع شده و از آنجا بیرون کنند و عداوت عظیمه در میان شما و اقارب وی صلعم پیدا گردد  
 همه تصدیق وی نمودند پست قرصا گفت که ما ویرا صلعم بر شتری بسته در بیشه نمک و صحرائی  
 ذی تملک خواهم انداخت تا طعمه مور و مار یا زمین تا بهما را گردد ابلیس از آن نیز انکار آورد  
 که محمد صلی الله علیه و سلم تویم القامه صبیح الوجه فصیح اللسان طلیح البیان هست اقلب هر که بوی  
 رسد تصدیق وی نموده مرجع خلافت گشته پس بر سر شما با جمع عظیم خواهد رسید فصاحوا  
 صدق الشیخ المجتهدی (و بقتل وی کسی نشوره نمیداد و خوف طلب قصاص از قاتل)  
 انگاه ابوجهل لعین گفت که رای من در حق وی (علیه الصلوٰه والسلام) آنست که از قاتل  
 جوانی قوی بیرون آریم و در شب و بجور همه بر سرش زنیم تا که بالتعین قاتل وی معلوم گردد  
 پس بنا چاری اقارب وی از نادیت طلبند پس ما از قاتل مال را جمع نموده از قصاص و  
 بازرسیم و نیز بدین حیل از شری نجات یابیم ابلیس گفت أَصَبْتُ وَأَحْسَنْتُ پس  
 بدین شوره از وارانند و متفرق شدند فَذَلَّ جَبْرِئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَإِذْ يَكْرَهُكَ الْآيَةُ  
 و گفت که حق تعالی ترا برای اسرارهای نهانی بخروج مکه بحدینه فرموده



وَاللَّهِ بِمَا فِي أَعْوَالِنَا نَظِيرٌ  
وَفَوْقَ تَدْبِيرِنَا اللَّهُ تَقْدِيرٌ

وتمه قصد مشهورست و در کتب سیر مسطور الغرض آنحضرت صلعم بمهرشصت و سه سالگی  
پیام اجل را بلیک فرموده و بقرب جوار هو الوفاق الا علی عازم گردید چنانچه در مشکوة است عن  
ابن عباس قال بعث رسول الله صلعم لاربعة سنه فمكث مكة ثلث عشرة  
سنة يؤمى اليه ثور امير بالبحر فهاجر عشر سنين ومات وهو ابن ثلث و  
سنتين سنة متفق عليه مگر آنچه از حضرت انس آمده که آنحضرت صلعم بعد  
نبوت ده سال در مکه و ده سال در مدینه مانده و بمهرشصت سالگی وفات یافته حیث قال  
فأقام مكة عشر سنين وبالمدينة عشر سنين وتوفي الله على راس سنين سنة  
متفق عليه از جهت آنست که تنها عقود المجرى ساخته و کسر بار و گذاشته  
یعنی عشرات را شمار گرفته و ناقص را از عشرة ترک نموده پس منافی روایت مشهوره و صحیح  
نیست و همچنین مخالف نیست آنچه خود از ابن عباس آمده که در مکه پانزده سال مانده و در  
مدینه ده سال وفات فرموده در حالیکه عمر شریفش شصت و پنج سال بود چهره پانزده سال  
قیام مکه سال هجرت و سال هجرت هر دو را شامل نموده و بطریق مجاز مستقل آنرا قرار داده  
و در حقیقت چنین نیست و همچنین در تعداد سالهای عمر شریف سال ولادت و سال انتقال  
مستقل قرار داده بشصت و پنج سال ازان تعبیر فرموده كما ذهب اليه المحققون للمبصرين  
و از نجاست آنچه ابو الفیض فیضی در کتاب بی نقط خود که بنام موارید الجواهر  
دوره الجواهر مسمی با اسم تاریخی تصنیف است مشتمل بر پنجاه موارید یعنی ابواب است  
آورده اقوام طبریه صلعم عدد الا لا و عدد الله و عدد دیکه و الاول هو الاخر و  
و عدد الكل و احدا ما لا كما حکاه العالم الكامل عطاء الله اعطاه الله رفقا انتهى  
و در تفسیر گفته و التوفيق بين الاقوال الثلاثة ان رواية سنين سنة انقصر فيها على  
العقود و ترك الكسر و رواية خمسين متاكلة بشمول سنين المولود و الاول  
كذا في شرح الشمائل وغيره منه لطيفه در تفسیر روح البیان در سوره منافقون تحت آیت

دفعه فافهم ان سال را در وفات و قیام نبی صلعم

لطیفه در تفسیر روح البیان

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذْ جَاءَ أَجَلُهَا آوَرَدَهُ كَبَعْضِي أَرْحَقُّ بِمُحَمَّدٍ سَالِمًا يَوْمَ عَمْرٍاءَ  
صلعم را ازین آیت استنباط فرموده بدین طرز که از آقا زقرآن تا اینجا این سورت منافقون آخر  
است مرخصت ده سه سورهای قرآنی را و ملحق ست بدین سوره تغابن تا که تغابن و افسوس  
خورند بر فقید ذات بابرکات بکذا عبارت است - فَالْثَّوْرَةُ لَأَسْ ثَلَاثٌ وَبِئْسَ ثَوْرٌ قَدْ  
عَقِبَ بِهَا التَّغَابُنُ لِيُظْهِرَ التَّغَابُنُ فِي فَقْدِهِ صلعم و در حجة متبرکه حضرت عائشة صدیقہ رضی  
تعالی عنہا مدفون گشت و در حیات اکیموان در بحث کلب از کتاب ہجۃ المجالس و  
الجالس آورده کہ حضرت عائشہ رضی الخالی یکہ سہ ماہ کامل در کنار من افتادند ابو بکر صدیق  
و تعبیرش فرمود اگر خواب تو با معنی و تعبیر باشد تعبیرش اینکہ در خانه تو دفن گردند کسیانکہ  
از برگزیدگان اہل زمین باشند و ہر گاہ کہ آنحضرت صلعم در خانہ وی مدفون گشت ابو بکر  
ویرا فرمود کہ این ست یکی از ان ماہ ہا کہ تو آنرا دیدہ بودی و این بہترین آنجملہ قمار ست  
انتہی گویم قمر دوم و سوم قبر ابو بکر و عمر ست در ان حجة میمونہ رضی اللہ عنہما و برای حفظ قمار  
شکل ہر سہ روضات مطہرہ این ست قبر نبی صلعم بنا بر اصح چنانچہ شیخ در جذب القلوب  
و ثابت بالسنة و امام مسعود قبر ابو بکر در خلاصۃ الوفا باخبار دار المصطفی  
آورده یعنی سر مبارک ابو بکر مقابل قبر عمر مسکین آنحضرت ست صلعم  
و همچنین ست سر مبارک عمر نسبت بقبر ابو بکر و ملکیت حضرت عائشہ در حجة متبرکہ تا بحیات  
وی بود و ہر ہنای خواب وی نیست انچہ در اخبار آمدہ کہ قبر حضرت عیسیٰ خیر و ان حجة خواہد بود

ابیات و تاریخ وفات  
عمر آن شاه قبله آمال  
گفت شاه نجف دو شنبه بود  
شدر قم سال نقل آن عالی  
جان زونفت دین دنیا شد

له بعضی تولد و وفات آنحضرت صلعم هر دو روز و شنبه بود ۱۳۰ روایت اشهر اینکه تولد و نقل آنحضرت صلعم هر دو تاریخ  
رواژدهم ۱۰ ربیع الاول روز شنبه بود مگر تولد بعد طلوع صبح صادق بود و وفات شریف بوقت چاشت ۱۲ مینه جمعه

ویرجیا کلا

تاریخهای و وفات سوره کائنات صلح





فَمِنْهُنَّ بَرَاءَتُنَا فَتَحْتَ الْإِدْيَانَ مَضَتْ  
لِي خَسْرَةً اسْمَعُ كَذَلِكَ لَوِ احْبَبْتُ لِمُصْطَفَى

لَا جَاءَنَا أَحْكَامُهُ كُلُّ الْعُقُوفِ ضَرَّ الْعَدَمِ  
فِي كُلِّ حِينٍ قَدْ مَضَى الْحَالُ الْيَحْصَى الْأَلَمِ

فأمد والدین حضرت رسالت پناه صلعم بر اسلام وفات یافته اند چنانچه ابو الفیض فیضی در  
مثنوی رساله بی نقط خود آورده که شیخ جلال الدین سیوطی در تحقیق این مطلب علی چند سائل  
تصنیف فرموده و در رساله بی نقط مذکور بدین عبارت گفته **کلمه** والدۀ و أمۀ صلعم  
عصیبا مع الاسلام و هو الاصح او ردۀ العلماء الاعلام و سطر و الطر و س لا خلا  
اسلامهما و اعلامهما **ا** کرامهما **ا** ارحمهما الله ستر مدا

### در ذکر ازواج مطهرات بنی صلی الله علیه و سلم

که در حق ازواج از انها حق تعالی بموئنان فرموده و آنرا واجه امورات و چنانچه  
شیخ در مراجع گفته اختلاف است در عدد ازواج مطهرات مگر آنکه یقینی و اتفاقی اند یازده  
زنان اند رضی الله تعالی عنهن اجمعین شش از قریش خدیجه بنت خویلد و عائشه بنت  
ابی بکر و حفصه بنت عمر بن الخطاب و ام حبیب بنت ابی سفیان یعنی خواهر امیر معاویه  
و ام سلمه بنت ابی اُمیّه و شوده بنت زمره و چهار عربیه غیر از قریش زینب بنت جحش  
و سمیوه بنت الحارث بلالیه و زینب بنت حزمیه بلالیه و تجویریه بنت الحارث و یکی  
غیر عربیه یعنی از بنی اسرائیل از اولاد مارون علیه السلام صغیبه بنت یحیی از بنی النضیر و  
آنکه از اینها در حیات آنحضرت صلعم وفات یافته دو کس اند خدیجه و زینب ام المساکین  
و وفات آنحضرت صلعم از نه حرم محترم بود و اولین همه خدیجه بود و تا حیات وی آنحضرت  
صلعم بیچ زنی را بر وی نخواست و آخرین همه در حیات ام سلمه است و صاحب اولاد  
ازین جمله تنها ام المومنین خدیجه است چنانچه به ترتیب ذکر هر یکی بملامی آید تنبیهی بر افاضلنا  
قوت چند نفر مرد میباشد و ازین باعث تعداد زنان بعضی از انبیا بکثرت می بود چنانچه حضرت  
داود صلعم را نه زن بود و یکی دیگر خواست تا ضد گشتند مگر بسبب حیلۀ دران معاتب  
من جانب حق عزوجل گشته بود و زنان حضرت سلیمان صلعم سه صد نفر بودند و کنیزک نیکه  
اما سر و حکمت در تعداد ازواج مطهرات نبینا صلی الله علیه و سلم با وجود زیاد بودن می

در ذکر ازواج بنی صلی الله علیه و سلم

در ذکر ازواج بنی صلی الله علیه و سلم

در ذکر ازواج بنی صلی الله علیه و سلم



از دنیا و راغب بودندش باختر آن بود که وی علیه السلام با بقیاست بر سر کافه خلایق از جن و انس و  
 مردوزن سحوت شده بود و بعد از وی علیه السلام کسی دیگر نتوانست و کمال دین نمی بود و نیز ظاهر است  
 که احکامهای بسیار از ان قبیل است که اظهار آن به پیش نامحرمان را زمانی خفی شایان حال بزرگان  
 نمی باشد خاصه از آنحضرت صلعم که از کمال حیا چشم مبارک و بالا نیگر دید و در منصورت خوف  
 پوشیده ماندن بسیاری از احکام متصور بود پس وجه در تکثیر نسائی آنحضرت صلعم آن بود  
 که تا احکام درونی را که مردان بلکه جمله نامحرمان را بعلم آن راه نبود بکلی بامت نقل کنند و ظاهر است  
 که اختلاف طبائع با هم بسیار میباشد پس در حسن معاشرت با هر یکی حسب اقتضای اعتدال و  
 موافق رضای مولی تعالی احکام درونی نبوی صلعم از هر گونه بطریق کامل اظهار می یافت و در  
 قیام بحق جمله در حسن معاشرت با همه و صبر و تحمل بر اید او تکلیف ایشان نیز امت را تعلیم نام بود  
 فافهم و تامل و آنچه بعضی از نصاری در باب امانت خدا هم اندک کثرت ترویج علیه السلام انگشت  
 مینمایند و تجرد عیسی علیه السلام باعث فخر و مباهات می نگارند اگر چه از ادب انبیای سابقین علیه السلام  
 قول ایشان مردود است مگر تا هم در جواب ایشان یاد کاری از خود بفضله تعالی گذارم و آن  
 اینکه اگر تجرد باعث ترقی و موجب کمال بودی جمله لولیان یعنی نخستان را مجبوران انبیاء بودند  
 مگر با وجود تجرد تذلیل ایشان معلوم فائده مفیده در جواب لمحدان زمانه بدانکه در باب  
 چهار زنان برای یک مرد معتزض میشوند باید دانست که محققین درین نکته فرموده که مالش  
 بکمال اعتدال این دین متین است و آن اینکه در عرب در زمان آنحضرت صلعم رواج کثرت  
 از دو لاج چندان بود که در مردم اوساط قطع کما از اشراف تعداد زوجات ایشان تا بعشر  
 و عشرين میرسید چنانچه از کتب تواریخ قدیمه متعلق بحالات عرب صاف هویدا است و درین  
 صورت کمال افراط است و در حصر یکی چنانچه عادت اهل کتاب و هندوست با وجود استعلا  
 بجملة حقوق آن و تکثیر افراد زنان چنانچه می آید و مرکب بودن ایشان مرفعل شیع را باز نا  
 اغیار کمال تفریط است پس حق تعالی در حق این امت برای تعادل آیت مثنی و ثلاث  
 و رباع نازل فرمود که قادرین را حسب استطاعت از یک و دو و سه تا چهار زنان مجاز است  
 چنانچه هم در قرآن است فان خلفواک لا تعدوا فوقا حد ما اتواک من بعد ما اعتدال که مد نظر

فائده در جواب لمحدان در حق چهار زن

در چهار زن برای یک مرد

شارع است لازم نیاید و یکبارگی بر عرب شاق هم نگذرد که عادی بر کمال فرما بودند و سر  
 درین سه امرست اول اینکه نفس برای زنان در حق شهوت بکثرت راغب میشود پس برای  
 اجتناب از وقوع زنا و حصول تسکین خاطر تا چهار زن حکم صادر شد بخلاف زنان که در  
 وقت توغّل یکم و دیگری از روی رغبت کمتر خواش میکنند و اما بطمع دنیاوی پس خارج  
 از بحث است دوم اینکه افراد زنان نسبت به مردان بسیارست چنانکه می آید پس طریقیست  
 آنکه تا هیچ زنی بطرز مرغوب بی بهره از مرد نماند سوم اینکه از بهترین ثمرات ترویج تولد و تناسل است  
 که بقای نوع انسانی در آن است و آن از زوج واحد و از زوج متعدد بکثرت میباشد  
 فاما صورت عکس یعنی برای زن واحد اجتماع چند شوهر تجویز کرده نشد بچند وجه یکی اینکه  
 درین صورت گاهی کثرت تولد و تناسل که اصل مطلوب است ممکن نیست چه بجم زن  
 که مقام استقرار جنین است یک میباشد نه متعدد بلکه مخّل و مضرب این مقصود میشود هم  
 از روی حکمت و هم از روی تجربه چه از نظر انداختن بر زنان فاحشه بازاری معلوم میشود  
 که ایشان با وجود کثرت شنیع غایت قلیل الاولاد میباشند و ایشان بعد عیاشی اگر چه  
 بکاح کسی در آیند مگر موجب **لَنْ يُضِلَّ الْعَاطَرُ مَا فَسَدَ الدَّهْرُ** باز هم قلیل  
 الاولاد میشوند و هم اینکه شرکت شوهران در یک زن مخبر بکثرت گشت و خون  
 در میان ایشان شدی که هر یکی مانع دیگری می آید و این باعث سحجان غضب میشود  
 خاصه درین باره خاص نمایی بی حال جانوران در وقت اجتماع چند نر بر ماده واحد  
 و بار با سماع رسیده و باشد که از دو نفر عاشقان بر محبوب واحد یکی از جان دیگری دمار  
 بر آورد شنیده باشی که از برای شیرین خسرو پرویز از جان فرماد کوه کن دمار بر آورد و بخلاف  
 کثرت زنان ای مرد واحد که در مکانات متفرق باشند که در آن بهر طریق صلاح و فلاح  
 بچند وجه یکی اینکه چند آنکه عدد زنان بیشتر تولد و تناسل بیشتر و هم از روی محاسبه  
 و قیاس معلوم شده است که عدد کثرت زنان در هر ملک نسبت به مردان بیشتر است  
 زیرا که از مشاهده بد ریافت رسید که کمتر کسی از مردان بلا نکاح متعدده باقی مانده باشد  
 و بسیاری از زنان با وجودیکه تا سه و چهار نفر و نکاح یکم و بکثرت اند و همچنین سراسر

در هر یک شوهر برای زن

در هر یک شوهر برای زن



و کثیران مردم اوساط معذای بسیاری از زنان در بازارها بسبب بی شوهری مرتکب فواحش  
 میگرددند. هم در قتل و مقاتله که منحصر بکردار است تعداد رجال بکثرت رو با خطاط و تنزل می  
 و تعداد نساء مرتقی بکثرت میشود پس در صورت حصر نکاح بر یک زن مانند بنود و یهود و نصاری  
 زنان غیر سنگوه و یهود بغیر از نابکاری چکنند که نکنند بعضی برای دفع شهوت و برخی برای  
 وجه معاش چنانچه حال زنان غیر اهل اسلام برواقفان و سیاحان جهان مثل لندن و بنارس  
 و دیگر مقامات اظهر من الشمس است و این همه فتنها از عدم تجویز نکاح ثانی است فافهم سوم  
 اینکه زن هر وقت حسب اقتضای مرد قابل جماع نمی باشد چنانچه در ایام حیض و نفاس و ایام  
 حمل قریب بوضع و نیز بعد از گذشتن ایام نفاس تا یکچند از جنت کراهت طبع که اکثر زنان  
 اجتناب از آن آلتایش بچکان خرد کمتر دست سید بد چپا رم اگر زن واحد و عقیقه و اولاد باشد  
 چنانچه این امر در زنان بکثرت است نسبت بکردار پس درین صورت مرد بلا ولد خواهد ماند  
 با وجود موجود بودن بسیاری از زنان دیگر که محتاج بکردار میباشدند چنانکه کثرت  
 اولاد مرد واحد موجب عزت و شرف او میباشد بر اعدا و دشمنان و باعث آرام اطمینان  
 میباشد در وقت ضعف و پیری از روی رزق و اوقات بصری پس لابدی است از کثرت  
 از و اوج زنان مره یک مرد را بشرط استطاعت و طاقت و حد اعتدال در کثرت زنان  
 تا چهارست چرا که رغبت در زنان از چند وجه میباشد یکی از جهت نسب و حسب و قوم  
 از باعث دولت و امارت سوم از سبب حسن صورت و دیگر شرافت حرفت غیره  
 و نیز هر چیز بمرتبه میباشد ادنی و اعلی و اوسط پس تجویز سه زن امر مکرر در این عالم است  
 است اما چون نفس بکثرت در زنان را غلبه میباشد و نیز موانع از جماع زنان  
 حسب خواهش مرد بسیار است پس النسب نزد عقل سلیم آنست که بشرط عدم تسکین از  
 سه نفر زنان یکی دیگر نیز درست است تا وجود فعل شنیع از اهل اسلام بالکلیه مرتفع گردد  
 و مانند اذیان دیگر این دین معتدل خارج از اعتدال خود نگردد و الله اعلم الحاصل مختصر  
 حالات از و اوج مملکت اینکه آنحضرت صلعم در عمر بیست و پنج سالگی حضرت خدیجه بنت  
 خویلد را که عمرش در آنوقت چهل سال بود بکاح در آورد و در بیست و نه سالگی عاقله و فاضله بود

درین  
 اشارت  
 چهار  
 سال  
 است  
 در  
 هر  
 یک  
 در  
 بیست  
 و  
 نه  
 سالگی  
 عاقله  
 و  
 فاضله  
 بود

در اعتدال و امارت و کثرت

و نبی عالی سید داشت و فضائل وی بسیار است و بیست از آن جمله اینکه فاطمه زهرا از شکم وی بود  
 بهمه اولاد وی علیه السلام زوی بود الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود و تا بیست و پنج یا چهار سال  
 با حضرت حسن معاشرت داشت و بعد شصت و پنج سال در مکّه قبل از هجرت به پنج یا سیال  
 بدیم سال از بعثت در رمضان وفات یافت زیادت تفصیل درین باره در مدارج النبوت  
 است برای اطلاع در اینجا ملاحظه باید کرد و هم سنّوده بنت زینب با الفتح بعد از نوبت خدیجه  
 بسال دهم از بعثت هم در مکّه نکاح و آورد و در مدینه بسال هشتم از هجرت چون آنحضرت  
 صلعم اراده طلاق وی نمود بحضرت عرض کرد که یا رسول الله من بسبب کبر سنی خود بدینیا  
 هیچ آرزوی از تو نیخواهم مگر میخواهم که در حشر در زمره ازواج تو محشور شوم طلاقم مده و نوبت  
 خود را بعاشته بخشیدم پس باند بجال خود مهر و یات وی در کتب متداوله پنج حدیث است  
 که یکی از آن در بخاری است و باقی در سنن اربعه و فاش در شوال هشتمه در امارت امیر معاویه  
 وقوع یافته و بعضی در آخر خلافت حضرت عمر نیز گفته کذا فی المواهب و المدارج سوم  
 عاشره صدیق بنبت ابی بکر ترزوج کرد ویرانی صلعم در شوال و وی شش ساله بود و  
 زفاف کرد با وی بمدینه بسال دوم از هجرت در آخر هزده ماه و وی نه ساله بود و ازین  
 هجرت و بی نکاح مردم را در شوال محبوب تر رسیداشت از هجرت نکاح خود در آن مسفر بود  
 که از من بیچ یکی از زنان آنحضرت صلعم محبوب تر نبود و تا نه سال با حضرت حسن  
 معاشرت داشت و وقت وفات آنحضرت صلعم هزده ساله بود و خود در ششده وفات کرده  
 و بر وایتی در ششده شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان در امارت امیر معاویه و عمر شریفتر  
 شصت و شش سال بود و از جمله اموات المؤمنین باکره ماسومی از وی در تزویج  
 رسول خدا صلعم دیگری نبود قضا نش بسیار است تا آنکه روزی در حق وی آنحضرت صلعم  
 فرمود خذوا ثلثی دینی که من هذه الحبیة و شود وی از فقها و علما و فصحا و بلغا  
 و اکابر سقیان صحابه تا آنکه روزی یکی از وی پرسید کی دانم من که من نیکنم گفت چون  
 بدانی که تو بدی گفت پس کی دانم که بدیم گفت چون دانی که نیکی و از اعظم مناقب و فضائل  
 وی است محبوب تر بودن وی محبوب خدا را و نیز در برات و بی حق تعالی در کلام پاک



بهفته آیت نازل فرموده و نیز وفات آنحضرت صلعم در بغل وی و در حجره وی و هر روز نوبت  
 وی واقع شده بود و هم در حجره مطهره وی مدفون گشت صلعم مرویات وی در کتب معتبره  
 دو هزار و دویست و ده حدیث است از انجمله متفق علیه صد و هفتاد و چهار و افراد بخاری  
 پنجاه و چهار و افراد مسلم شصت و هفت و تتمه در سایر کتب رضی الله تعالی عنهما و عنای  
 بحر متها چهارم حصه دختر عمر بن الخطاب رضی الله عنه و لا دتش پیش از بعثت به پنج سال بود  
 و فاتش در سه چهل و پنج سال یا یک سال یا هفت سال در امارت امیر معاویه بود  
 بنا بر صحیح و عمرش شصت سال بود و از مهاجرین است بسال سوم یا دوم از هجرت در  
 مدینه چون یوه شد حضرت صلعم میرا بنکاح در آورد و در حق وی جبرئیل فرمود که وی  
 صد امانه قوامه است و وی زوجه تست یا رسول الله در بیست و هشت مرویاتش در کتب  
 متداوله شصت حدیث است از انجمله متفق علیه چهارست و افراد مسلم شصت و یک و یک پنجاه و  
 سایر کتب مرویست پنجم زینب بنت خزيمة الهلالية و از بسکه مسکینان را طعام  
 میداد و شفقت مینمود در جاهلیت او را ام المساکین میگفتند و بعد از شهید شدن  
 شوهرش در غزه احد بروایت اقوی آنحضرت صلعم بسال سوم از هجرت در رمضان  
 ویرا بنکاح در آورد و بعد از دوسه ماه و بقولی بعد شش یا هشت ماه وفات نمود و در بقیع  
 در قبه از وایح النبی صلعم مدفون گشت ششم ام سلمه و چون ابو سلمه زوج وی از  
 جراحه که در اعدا در سیده بود در سه چهارم یا سوم وفات یافت پس در سوال بسال  
 چهارم از هجرت بحاله بنکاح آنحضرت صلعم در آمد و از همه اصحاب المؤمنین وی آخرست در  
 موت و فاتش بهر هشتاد و چهار سال در آن شخصت و دو بوقوع آمده و بعضی در آن  
 پنجاه و نه نیز گفته اما اول اولی است چه در روایات ترمذی آمده که وی در وقت قتل  
 امام حسین زنده بود و در ویای صادق آنحضرت صلعم را دید که سر مبارک و بجه شریفش  
 گرد آلودست و میگردد و فرمود که این همه از شهادت حسین است که بمن رسیده است چون  
 بیدار شد همچنان بظهور آمد مرویات ام سلمه در کتب متداوله صد و هفتاد و هشت حدیث  
 است از انجمله متفق علیه سیزده حدیث و افراد بخاری سه حدیث و افراد مسلم سیزده حدیث

و باقی در سائر کتب مرویست هفتم زینب بنت جحش مادرش بنت عبد المطلب عمه رسول الله بود اول نامش بزه بود آنحضرت صلعم آنرا تغیر داده بطرف زینب اول در نکاح زید بن حارثه تنبانی محمد صلعم بود بعد از طلاق زید بحال نکاح حضرت صلعم درآمد و عقد نکاح وی حق تعالی کرده بود و گواهی جبرئیل علیه السلام و آفاده نکاح باز در مردم نشد و آیت نَزَّوَجْنَا کَهَا هم درین باره نازل شده است و درین باره چند آیت نازل شده که با تفصیل در مدارج مذکورست و شیخ محقق و محدث دهلوی گفته که درین قصه از اهل تواریخ غایت بود بسیار واقع است و تحقیق بر آنند که از زلات مفترقین است این قصه و قصه یوسف علیه السلام در خلوت باز لیحا و قصه داود علیه السلام با دُر یا و قصه گم شدن انگشتری از سلیمان علیه السلام که نزد محققین آنهم متروک و مخطوب است و از طریق صدق و سداد و دور القصد فضائل زینب بسیار است از انجمله اینکه غایت کریم الطبع بود و روایت است که روزی حضرت صلعم باز نان خود فرمود که هر که از شما دراز دست تر باشد از همه بمن زود تر همان رسد پس امهات المومنین فی را گرفته دستهای خود را بآن پیوند معلوم شد که دست شونده بنت زمره دراز تر است از همه او را بوفات قریب تر بحضرت دانستند و چون بعد از حضرت پیشتر از همه زینب وفات یافت دانستند که مراد حضرت صلعم بطویل ید کثرت صدقه بود و مشهور است که بعمر پنجاه و سه سالگی در سال بسم از هجرت وفات کرده و بعضی بسال بست و یکم گفته مرویاتش یازده حدیث است از انجمله متفق علیه دو حدیث و نه دیگر در سائر کتب مرویست هشتم جویریہ بنت الحارث نام ویرانیز از بزه بجویریہ تبدیل فرموده است و بود متعبد و ذکر کرده در غزوہ مدینه که در ماه شعبان بسال پنجم از هجرت بوقوع آمده بود و گرفتار شده پیش حضرت صلعم آمده اظهار اسلام خود کرد و گفت که من دختر حارث بن ابی ضرارم که سید و پیشوای قبیلہ خود هست پس حضرت صلعم در اشنای محبت ویرانجو است و آزاد گردانید و از عائشہ مرویست که جویریہ بسیار شیرین و ملیح و صاحب حسن و جمال بود که هر که او را بدیدی فریفته وی شدی و فاتش در مدینه بسال پنجم یا پنجاه و ششم از هجرت بعمر شصت و پنج سال در خلافت امیر معاویه وقوع یافته مرویاتش

در پنجاه قصه از مفترقین زلات واقع شده است



در کتب معتبره هفت حدیث است از انجمله چهار در صحیحین است و دو در بخاری و دو در مسلم و هفده در باقی کتب  
 کتب نهم ام حبیب بن عقیل بن ابی سفیان (یعنی خواهر امیر معاویه) بن حرب بن امیه بن  
 عبد شمس بن عبد مناف و نام وی زکله است و بقولی هند و می هجرت ثانی بهیشت کرد و بود  
 پس حضرت صلعم عمر بن امیه را به نجاشی فرستاد و ام حبیب را برای خود خطبه نمود و نکاح  
 در آورد و مرش چهار صد دینار طلا بود پس نجاشی بعد از بستن عقد همان دینار را بویکیل  
 ام حبیب که خالد بن سعید بن العاص بود سپرد و بکجه حاضران مهاجرین در خوشی نکاح آنحضرت  
 صلعم طعامی لذیذ خورانید و بود پاکیزه ذات حمیده صفات و پدر خود ابو سفیان را در دعای  
 شرک نجس میدانست و بر فرش حضرت ویرانشستن نمیداد و فاش در سال چهل و یازدهم  
 چهارم است از هجرت در مدینه و بقولی در شام مرویاتش در کتب مستدوله شدت پنج  
 حدیث است از انجمله دو حدیث متفق علیه است و فرد مسلم یک حدیث و تتمه در سایر کتب  
 و هم صفیه بنت حبیبی از بنی اسرائیل از سبط مارون بن عمران از قبیله بنی النضیر بود و وی را  
 حضرت صلعم از جمله سبا یا ای خیز بخت خاصه خود اختیار نموده از او ساخته بتزوج خود خواست  
 و ویرانزد حضرت شانی بود و رعایتش میکرد و عائشه صدیقہ رضای وی غیرتی می برد  
 و فاش در سال سی و شش بود و بقولی در سال پنجاهم یا صد پنجاه و دوم و بقولی در خلافت  
 عمر و عمر بر جنازه او نماز خواند مرویاتش ده حدیث است متفق علیه یک حدیث است  
 و باقی در سایر کتب یا نزد هم میمون بنت الحارث عامریه هلالیه و نام ویرانیز حضرت صلعم  
 بره به میمون تبدیل فرمود در سال هفتم از هجرت در ذی القعدة در عمره القضاء بحاله نکاح  
 حضرت درآمد و از غرائب اتفاقات اینکه نکاح و زفاف و موت میمون نه همه در یک موضع  
 واقع شده که آنرا سرف گویند بفتح سین و کسر را برده میل از کله و آلان در تفرق و می عمارتی است  
 افتاده کذا فی المدا رج و فاش در شصت پنجاه و یک است و بقولی در شصت و یک یا شصت و  
 شش یا هشت و برین قول آخرترین همه امات المومنین میمون باشد اما مشهور است که  
 است بهر حال وی آخر از واج آنحضرت صلعم است که بعد از وی تزوج نکرد مرویاتش  
 بیست و شش حدیث است و بر شصت و شصت متفق است و بکجه بخاری و دو پنجم در مسلم و تتمه در سایر

در کتب معتبره هفت حدیث است از انجمله چهار در صحیحین است و دو در بخاری و دو در مسلم و هفده در باقی کتب

کتاب فائده بدانکه جماعه دیگر از سادات مذمت یا زیاده که بعضی را آنحضرت صلعم تزویج نموده زفاف ناکرده مفارقت در میان آمده و بعضی را محض خطبه و خواستگاری نموده تفصیل جمله در مدارج است مگر از انجمله حال یکی اینکه چون حضرت صلعم او را بخواست و آن خبر بوسی رسید از کمال شادی ببرد سبحان الله این است نشان ایمان و علامت محبت با حضرت اما و او از دهم ماریه قطیبه از کینزکان آنسر و علیه السلام بود که متوقس والی اسکندریه مصر بحضرت بطریق هدیه فرستاده بود و ابراهیم بن محمد علی علیه السلام از وی تولد شده بود اما اولاد حضرت صلعم بروایت شهرت کس اندر ذکر و چهار اناث یکی قاسم و بسبب تولد وی آنحضرت صلعم بابو القاسم صلعم کنی گشت دوم عبد الله که طیب ظاهر نیز لقب میداشت ششم ابراهیم از ماریه قطیبه اما آیت ان شاکلک هو الابرار که در حق عاص بن داهل پدر عمرو بن العاص نزول یافته بود بعد از فوت عبد الله یا قاسم بود و در اولاد ذکر حضرت اختلاف است مگر اشرافین است که مذکور گشت و در بقیع بر قبر ابراهیم نشانی کرده شد چنانچه بر قبر عثمان بن مظعون که آنحضرت صلعم خود بنفس بر سنگ برداشت و بر قبر وی نهاد احدیست چنانچه در مدارج است و در جذب القلوب مذکور است که ابوداود بروایت جمیدی آورده که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند آنحضرت صلعم فرمود تا سنگی بپارند سنگی بود بغایت بزرگ بچکس نتوانست برداشت سرور اینها صلعم خود آستینها را بر جید و حمله کرد و آن سنگ را برداشت و بجانب عثمان بن مظعون نهاد و فرمود تا بدان سنگ قبر برادر خود را علامت کنم و هر که از اهل بیت من بمیرد همین جا دفن کنیم تا آخر و عثمان بن مظعون اول کسی است که در زمین بقیع مدفون شده و پیغمبر صلعم بعد از موت او بر جبین او بوسه داد و فرمود او را بقیع دفن کنی تا آخر و در خبر است که عثمان بن مظعون اول کسی بود که از مهاجران فوت کرد و بحضرت صلعم عرض نمودند تا او را در کدام موضع دفن کنند فرمود بقیع پس فرمود که بحد کنند و از حد سنگی بر آید آنسر و صلعم آن را برداشت و جانب پایان قبر نصب کرد و بروایتی در جانب سر نهاد و چون مروان بن حکم

وَأَمَّا رَحْمَتُ اللَّهِ

جواز نصیب نشا نہ برکد



(که شیطان مجسم بود) والی مدینه منوره شده روزی عبور او بموضع قبر عثمان بن مظعون افتاد و  
تا آن سنگ را از آنجا برآوردند و بدرانداختند و گفت نیمخواهم که بر قبر عثمان بن مظعون  
علامتی باشد تا بدان ممتاز و معین باشد بنوامیه او را بدین امر ملامت کردند گفتند بد کردی سنگی  
که پیغمبر خدا صلعم بدست خود گرفته در آنجا نهاده بود برداشتی گفت اکنون که این حکم کردم آنرا  
تغییر نتوانم داد انتهی قول الشیخ الدهلوی گویم از اینجاست که در ملک افغانستان نشانه از سنگ  
بر سر قبر میت نصب میکنند اما اثبات اول زینب است نزد یکیش در ملک بابلو العالم  
ابن الرویح بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف که پسر خاله زینب بود که مادر او العالم  
هند بنت خویلد خواهر حقیقی حضرت خدیجه بنت خویلد بود و وقوع یافت وفات زینب  
حیات حضرت رسول الله صلعم هم در نکاح ابی العاص در مدینه در سال هشتم از هجرت واقع  
گشت و حضرت خود در قبر وی در آمده بود و دوم رقیه که قبل از عمنجوت تحت عتبه  
ابن ابی لیب بصیفه مکبر بود و خواهر او ام کلثوم بنت ابی سلمه تحت برادر وی عتیب بن  
ابی لیب تبغیر چون سوره ثبت نزول یافت پس از هجرت غیظ و غضب عتبه و عتیب  
پرد و طلاق دادند و تا حال نوبت دخول نرسیده بود پس رقیه بنکاح عثمان غنی شد هم در ملک  
در آمد و بعد از هجرت در حالت جنگ بدر رقیه وفات یافت پس بعد وفات رقیه حضرت  
صلعم ام کلثوم را در سال سوم از هجرت بکرم رب العالمین نیز عثمان داد پس در سنه پنجم  
نیز وفات یافت سوّم ام کلثوم چنانچه گذشت چهارّم فاطمه و بعد پانزده سالگی و  
پنج ماه و نصف ماه بکرم حق تعالی در نکاح حضرت علی که عمر وی در آنوقت بشت و یکسال  
و پنج ماه بود در آمد و این است روایت صحیح پسر سنه دوم از هجرت بعد مراجعت آنحضرت  
صلعم از غزو بدر و بقولی از احد و زاید وی حسن و حسین و محسن را از ذکور و زینب  
و ام کلثوم و رقیه را از اناث اما محسن و رقیه در ایام طفولیت وفات یافتند و زینب را  
بعد از مد بن جعفر و ام کلثوم را بعد از ابی سلمه بن الخطاب داد و از ایشان نسل نماند و بعد وفات  
فاطمه در شب رشنبه سوم ماه رمضان بعد از شش و هشت سالگی بعد از شش ماه از آنحضرت

جواز نصب نشان دیگر

و یکسی اطلاع نداد و در محل دفن وی اختلاف است بعضی در بقیع در قبه عباس گفته و بعضی قول اکثرین است و بعضی خانه و بیت وی گفته که حالا داخل مسجد نبوی گشته و جنازه اش را از خانه بیرون نبرده اند و بقول بعضی قبر وی در بقیع در مسجدی است که بمسجد فاطمه مشهور است بہر حال فضائل فاطمہ الزہرا در احادیث بکثرت است فضائل رفیع القدر میدارد کہ ذکرش موجب تطویل است کثرش اینکہ وی سیدۃ نساء العالمین و سیدۃ نساء اہل الجنۃ است صلی اللہ علی النبی الامی و آلہ واصحابہ سلم علیہ ما فی علم اللہ تعالیٰ

### در خلافت حضرت ابو بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ

وی ابو بکر عبد اللہ بن عثمان ابی قحافہ بن عامر است ویرا و نیز ابو بن و پسر و پسر پسریا رضی اللہ عنہم محبت بود و این امر بغیر از وی کسی دیگر را میسر نشد چنانچہ در مجمع البحار است در واقعی و تاریخ خلفای راشدین و غیرہما آورده کہ بعد از تولد آنحضرت صلعم بفاصله دو سال و چند ماہ ابو بکر تولد یافتہ و در مدارج گفته کہ عین قدرت زمانہ خلافت وی است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از آنحضرت صلعم چرا کہ عمر شریف ایشان ہر دو و نیز عمر شریف حضرت عمر ثلثت و سہ سال میبود چنانچہ در صحیح مسلم است **عَنْ أَنَسٍ** قَالَ قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَوعًا وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبِسْتَيْنَ وَأَبُو بَكْرٍ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبِسْتَيْنَ وَعُمَرُ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبِسْتَيْنَ وَنِيزَ فِضِي دَر رسالہ خود گفته و ہر چہ عامی **أَخْبَرَنَا** عُمَرُ كَأَعْوَامٍ عُمَرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَوعًا وَدُرُ بَسْتَانِ است کہ اورا خلیفہ رسول اللہ گفتند و بعد از انتقال فرمودن حضرت رسالت مآب صلعم اکثر قبائل عرب مرتد گشتند و از او ای زکوٰۃ انکار نمودند تا آنکہ وی رضی اللہ تعالیٰ عنہ از کمال شجاعت خود ہمہ را بعد از قتل و مقاتلہ باز براہ مراد آورد چنانچہ در حیات و اکثر کتب حدیث مندرج است و از نجاست کہ حضرت عمر اکثر اوقات میگریستی و گفتی کاش کہ جملہ عبادت عمر بعبادت یک شباروزی ابو بکر تبدیل شدی اما شب غیب فارست و اما روز روزارت بدو عربت کہ باز ایشان را با اسلام در آورد و در قبیل اسلام نام وی عبد الکعبہ بود و بعد اسلام آنحضرت صلعم اورا عبد اللہ نام مقرر نمود نام پدر زکوار خود چنانچہ فیضہ در رسالہ بی نقطہ گفته

در اختلاف قبر حضرت نبول

در تفسیر کتب و تفسیر کتب

در تفسیر کتب و تفسیر کتب



ابو بکر

وَحَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَوَّلِ وَتَمَّاهُ انَّمَا مُحَمَّدٌ وَأَوْهَانُكُمْ وَالِدُهُ صَلَوعُ  
چنانچه در بستان است و قیل سَمَاءُ بِالْعِیْنِ لِحَقِيقِهِ مِنَ التَّائِیْرِ و اتفاق کرده اند علمای است  
تسمیه ابو بر صدیق از جهت مبارت او تصدیق رسول الله صلعم و از علی مرتضی بکرات و  
مرات شنیده شد که بر سر مبر میفرمود که حق تعالی تسمیه کرد ابو بکر را بزبان پیغمبر خود صدیق چنانکه  
در مدارج است و پیش ششم پشت در قره بن کعب بن لوی با رسول الله صلعم شامل میشوید چنانکه  
در شجره الجمع البهار است پس نام نامی ابو بکر درین شعر مندرج است بطریق تعمیم

اگر یاجم ز نام او نشانے | کتم نذر پدر شتر جوانے | بد آنکه بکر بالفتح بمعنی شتر جوان

آمده پس باعتبار ترداد از شتر جوان لفظ بکر مراد است و چون بکر را نذر پدر که بمعنی ابو

ساختیم نام ابو بکر از آن برآمد **الضاح** | یکم چو جاری شد ز ابواب کریم

روحها اشوار سر آب لیسیم | یعنی چون دریای فیض ز ابواب کریم جاری است آب دانه

بخیل را ترک کن و نیز چون از لفظ ابواب کریم لفظ نیم دور کرده شد و نیز سر آب را که الف

دور ساختیم اسم سامی ابو بکر از آن برآمد و در حیات انجیوان و تذکره الذاب غیر ظاهر آورده

که با مروی خالد بن الولید مسیله الکذاب را که دعوی نبوت کرده بود بمر یکصد و پنجاه سال

قدیم یا بقتل رسانید و بهر سینه سیزدهم بسبب سبب اجبار از خلیفه ثانی رض بدست زید

ابن ثابت کاتب الوحی بلا رعایت ترتیب قرآن مجید را مرتب فرموده چنانچه تا

حیات نزدیک وی بود پست تر نزد عمر ماند و بعد از عمر نزد ام المومنین حفصه بنت عمر

ماند چنانچه در بخاری است الغرض تا مدت دو سال و سه ماه و هشت روز یا چهار ماه

خلافت از حضرت رسالت پناه صلعم نموده حضرت عمر را خلیفه خود ساخته بتایخ

هشتم جمادی الاخری یا بست و دوم آن بهر سینه سیزدهم بسبب سه شنبه در بیان

مغرب و عشا بنا بر اکثر یا بروز چهارشنبه بمرگ خود از تاثیر زهر بار خار جان شیرین

نجان آفرین سپرده جهان از صدق مقال جو مال خالی شد | آنکه او صادق الوری بود

یا پیغمبر خدا بوده | عمر آن شاه صادق الاقوال | بودی اشتباه شصت سال

بر سر خلافت از توفیق مر | ایچا... سال ماند امیر | است دوم جمادی الاخری بود

که بدار البقاش نقل نمود	آنکه تاریخ او چو گوهر گشت	روز فو تش چهارشنبه گشت
عقل سال وصال او فرمود	در سن خود رفت صاحب جود	
قبر او جنب قبر پیغمبر	همقران ست همچو شمس و قمر	
در خلافت عمر رضی الله تعالی عنه		

در خلافت عمر

پستر حضرت عمر بسبب مصیبت خلیفه اول بهمان روز خلیفه گشت و در شواهد آورده که ابو بکر در مرض موت خود با حضور بعد از تفصیل بسیار فرمود که عمر خلیفه خود نمودم بامر آنحضرت که اشب در خواب مرا بآن فرمود وجود تولد و شی بشب یکشنبه غره محرم بعد از عام فیل سیزده سال و از اشارت قریش بود و فائق میشد و شی مردم را در طول گویا سوار است و مردم پیاده کذا فی المذارج و بیستم پشت باریک صلع در کعب بن لوی بن غالب شریک میشود و چون که و شی امیر رومسان بود و شی بامیر المومنین ملقب نمودند و از پیشتر ایشان بدین لقب ملقب شده اند و بطریق تمثیه نام نامی و شی درین شعر و بیعت است

تا شود ساکن دل ویران من | مراد از چشم باعتبار ترا و و اشتراک حرف عین مکتوبی است و مراد از دهن باعتبار تشبیه میم مکتوبی است و مراد از دل ویران حرف راست یعنی عین را مضموم کن و تیم را فتحه و قر را ساکن کن تا نام عمر از آن برآید و در کتب مذکوره مذکور ساخته که و شی بعمر بنده ساکنی پسند ششم از بیعت اسلام

آورد و باسلام وی نازل گشت یا ایها النبی حسبتک الله و من الیبعثک من المؤمنین چنانچه در مدارج است و در خلافت و حیات خود روی زمین را بحسب کمال و خوی جمال خود زینت کمال عدل و اجلال اسلام در او چنانچه در حدیث حاکم وارد است عن حدیفة انه قال کان الاسلام فی زمانی عمر کالرجل المقبل لا یزاد الا قرناً فلما قتل عمر کان کالرجل المذل لا یزاد الا بعلدا یعنی بود اسلام در زمان حضرت عمر زمانه مردی پیش آینده که زیاده نمیکرد مگر نزدیکی را و هرگاه که شهادت عمر شود اسلام مانند مردی که بیست روزه که زیاده نمیکرد مگر دوری را و قنتر

سبا با عمر



در خلافت اهل اسلام

در خلافت اهل اسلام

در خلافت اهل اسلام

اَنْ مَسْعُودٍ فَاِذْ لَمَّا اِمْرَةً مُنْذَا سَلَّمَ عَنْهُ وَفِي رَوَايَةٍ وَاللّٰهُ فَالْمُسْتَطْعَمَانِ نَصَبِي  
عِنْدَ الْكَعْبَةِ ظَاهِرِينَ حَتَّى اسَلَّمَ عَنْهُ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا اسَلَّمَ  
عُمَرُ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ اسْتَبَشَّرَ اَهْلُ السَّمَاءِ بِاسْلَامِ مُحَمَّدٍ هَكَذَا  
فِي اِزَالَةِ الْخُفَاءِ وَغَيْرِهَا بِسِ اسَى صَدَوَاىِ بِرَحَالِ اَنْ رُفَاضُ مَشِ سُنْيَانِ كِه دِر باره  
تَرْوِجِ تَرْوِجِ بَسَبْتِ رَكْعَتِ وَاسْتَجَابَ بِكَلْمِ وَبِرَ اِثْ بِه دَعَتِ مَسْنُوبِ مِيسَانِ زِي چنانچه بقیه  
در مسائل فصل ستم از باب اول تمام کمال درج نموده ام

چونکه مؤمن چون توئی را نام شد

لفظ مؤمن چون در صد و ششم شد

لَمَّا لَازِمِ وَاسْتَمِ كِه یک چند روایت برای احقاق قضا

و اثبات حقایق و کرامت و بی درخا درج کرده آید اما بطریق ایجاز و اختصار چه القلیل

مَوْذُوحُ الْكَثِيرِ وَالْعَرَفَةُ يُنْبِئُ عَنِ الْبَحْرِ الْكَبِيرِ وَ اَنْ اِيْنَكِه دِر طبقات شافعیه شیخ

عبد الوهاب سبکی مذکور است که بزمان حضرت عمر زمین لرزه شد و شی به حمد و ثناء

حق تعالی مشغول بود و زمین همچنان بیلرزید آخر کار زمین را به دره زده گفت اِقْرَ فِي الْوُ

اَسْدَالِ عَلَيْكَ زِمِنْ مَسْتَقَرَّكَ اِيقَاطِ عَجَبِ كِه زِمِنْ با وسعت خود از یکبار گفتش

آرام گیر و زبان را فضا یان نش با وجود صغر جرم و بی جرم افلاط نموده از جمله فضا کش فرار

گزیده قرار بر استبداع و بی میناید هل هذا اِلَّا بُهْتَانُ عَظِيمٌ اِيضاً در کشف المحجوب

از اهل و واقعه مذکور است که عجبی بحدینه آمده قصد دل حضرت عمر کرد گفتند که امیر المؤمنین در

شرابها خفته باشد رفته بر خاکش دید که دره زیر سرش نهاده خفته است با خود گفت که

این همه فتنها اندر جهان (یعنی جهاد با کفار و قتل آن اشرار) همه از وی است قتلش که نزد

دین حالت آسان ترست از پس بهتر تیغ کشید که دو شیر بدید آمدند و قصد وی کردند

جمعی فریاد برداشت که عمر بدید گشت بری غنا و اسلام آورد

بسیب این مرد صاحب حق است

اگر که رسید از حق و تقوی گزید

ترسد از وی حق و انس و سر کردید

ایضا در از ازل و شواهد و غیره آورده که حضرت عمر جمعی یکی از بلاد بعیده فرستاده بود

در مدینه آواز برداشت که یَا لَبَّيْكَاهُ یَا لَبَّيْكَاهُ و میچکسند نیست که این از چیست برای

کیست تا با آنوقت که آن جیش بحدینه مرجهت نمود و صاحب جیش آن قتلها را که حق تعالی بخواهد  
 عنایت کرده بود پیش و می نمود و سیکر ایدر المومنین حضرت عمر فرمود اینها را بکزار حال آنکه  
 که وی را بجز در آب فرستاده بودی بگو که چه شد گفت اسد را امیر المومنین بروی هیچ شری  
 نخواسته بودیم بآبی رسیدیم که غور و غمق آنرا نمیدانستیم تا از آنجا بگذریم و برآبرهنه کرده  
 در آب فرستادیم بخواهنگ بود در وی سرایت کرد فریاد برداشت که وای وای وای وای وای  
 و بعد از آن از کمال شدت سرما پاک شد چون مردمان آنرا شنیدند دانستند که لیلیک می  
 در جواب ندای آن مظلوم بوده است بستر صاحب جیش را گفت که اگر خوف آن نداشتی  
 که بعد از من دستوری و رسمی مانند تر آئینه گردن ترا میزد می برودیت وی را با اهل وی  
 برسان و همچنین در باب ترحم و تعادل و می در حیات انجوان حکایتی با عجزه آورده  
 که بساعت انگیز سب و حکایت شق شدن کوه و بیرون آمدن مردی نزد حضرت نضله  
 انصاری که با عمر بن خطاب بجلوان عراق با سه صد سواران رفته بود بعد از بانگ نماز آمده بود  
 نیز در آنجا است بخون اطباب بخواه گفتا کرده شد ایضا در محب طبری و واقعی و تاریخ  
 الخلفاء و آزاله و شواهد آورده که روزی حضرت عمر خطبه جمعه میخواند بیک ناگاه آنرا ترک  
 نموده دوبار بایستاد گفت یا ساریه الجبل یعنی ای ساریه پله بطرف کوه بگریه و ساریه  
 نام مردیست که از طرف عمر امیر لشکر مجاهدین بود باز بخواندن خطبه مشغول گشت تا خطبه  
 تمام ساخت مردمان ازین حرکت ویرا مجنون دانستند و با هم قیل و قال میکردند تا آنکه  
 بعضی همین طعنه را در همان روز با امیر المومنین علی باز گفتند فرمود که و می هیچ کاری  
 و سخنی نگویید که از عهده آن بیرون آمدن نمیتواند آخر کار عبد الرحمن بن عوف که یکی از  
 عشره مبشره بود و با حضرت عمر بی تکلفی میداشت گفت یا امیر المومنین این چه کلمه بود  
 که در میان خطبه گفتی و خواه نخواه زبان طاعنا را بر خود کشادی فرمود خدا را و قتی که از  
 ساریه و لشکری که با کفار نزدیک کوهی مقاتله می نمودند دیدم که رعب دشمن برایشان  
 غالب آمد و جای پناه در نظر ایشان نماند و قریب بود که از غلبه و کثرت کفار رو بهزیمت  
 می نهادند بی طاقت شده بلا ساخته یا ساریه الجبل گفتم تا بگو بهشت داده



از شکر فار باز رهند همچنان شد و فتح یافتند مردمان ازین ماجرا متعجب تر شدند حتی که  
 خوض کنان در کین مانند و گویند که از مدینه تا لشکرگاه ساریه فاصله یکماه بود چون بعد  
 چندی رسول ساریه رسید مردم بعد استفسار حال معرکه از وی بجنسه همان مصیبت  
 در معرکه به روز جمعه از بیجا تا وقت نماز جمعه خاصه تا همانوقت و شنیدن آواز غیبی یا کسریه  
 الجبل و بدان سبب پشت بکوه دادن و فتحیاب شدن ایشان بر کفار چنانچه حضرت عمر  
 فرموده بودند شنیدند همه طاعنان از ندانست سر بچشیدند و ایضا درین کتابها آورده  
 و قتیکه مصر مفتوح گشت اهل مصر نزد عمرو بن العاص که والی مصر بود بوقت معین درخواست  
 نمودند که سال اسباب جاریه جوان باکره خوبصورت پیر از روزیور در نیل مصر انداخته میشود  
 ورنه آب نیل مصر خشک میگردد و بدان سبب زراعت خشک شده قحطی افتد و انتظام  
 این امر متعلق بخلیفه شرمیه باشد عمرو بن العاص از انکار نموده که من خون نفس بلا حق  
 شرع گاهی نخواهم کرد و بدرستی که اسلام بادم است هر جمیع رسوم بدر که پیش از وی بوده باشد  
 چون ایام انداختن جاریه در نیل رسید آب نیل حسب عادت و بختشکی نهاد غریب از خراش مصر  
 برخاست آخر الامر عمرو بن العاص متعجب شده جمله ماجرا را به پیش عمر نوشت و شی بخوابان  
 چند الفاظ نوشته حکم انداختنش در نیل داد و بسم الله الرحمن الرحیم الوصلی نیل و مصر من  
 عبد الله عمر بن الخطاب انا بعد فان كنت تجزى بنفسك فلا حاجة لنا اليك و  
 ان كنت تجزى بالله فاجز على اسم الله یعنی بطرف نیل مصر از بنده خدا عمر اینکه اگر باراده  
 خود جاری میشود پس ما را متوجاتی نیست و اگر حکم خدای تعالی جاری میشود پس جاری  
 شو تا ما خدا پس مجر و انداختن آن پارچه شانزده ذراع آب نیل بلند شده جاری گشت و تا  
 ابد الابد قائم ماند و از انوقت باز تا ایندم آن عادت بد از مصریان برخاسته است  
 و ایضا در ازاله آورده که علی بن ابی طالب دید که گویا در پس حضرت رسالت پناه صلعم نماز صبح  
 خواندم و حضرت علی السلام بر محراب تکیه کرده بنشست ناگاه زنی طبقی رطب آورده پیش  
 حضرت صلعم نهاد حضرت صلعم رطبی از آن برداشت و فرمود یا علی این را خوردن بخوابی  
 اگر نمی خوری دست مبارک دراز فرموده آنرا بدامنم داد باز بار دوم نیز رطب دیگر بر عنایت فرمود

و خلافت آن رب بدماغم موجود بود که بیدار شده و وضو ساخته مسجد رفت و در پس عمر بن نماز صبح خواندم و عمر بر محراب تکیه زده نشست اراده کرد که خواب شب گذشته را بیان سازم ناگاه زنی با طبقی از رب بر در مسجد رسیده پیش عمر فرستاد حضرت عمر طبری از آن برگرفته گفت یا علی این را میخواهی خورد گفت بل پس آنرا بدماغم کرد باز رب دیگر بدست گرفته مثل باطلی بعد هم گفتن من بدماغم رسانید پس بر دیگر حضار صحابه از چپ راست خود تقسیم فرمود من بدل خود خواش زیاد از آن میداشتم من التفاتی کرده گفت یا اخی اگر رسول صلعم بشب تر از زیاد ازین دادی من هم ترانیزه زیاد داد می تعجب کردم و پرسیدم آیا ترا خواب شبم حق تعالی اطلاعی بخشیده است فرمود مؤمن بخوردین نظر میکند گفت صدقت یا امیر المؤمنین شب در خواب همین قدر دیده ام و بس و لذتش از دینست مثل لذت دست حضرت رسالت پناه صلعم یافتیم ایضا ازین خواب صحبت خلافت امیر المؤمنین عمر بطریق نیابت از آنحضرت صلعم پیش هر عاقل باذل بلکه هر جاهل غافل نیز صاف هویداست پس بر آن نسبت شنید که بوی کرده شود یقین دانند که بجنبه بجناب پاک حضرت صلعم گستاخ کنان شده اند العباد بالله الحاصل که در زمان خلافت حضرت عمر بن کثیر از وی و شش شهر با توابع و لواحق مفتوح شده اهل اسلام قابض آنها شدند و چهار هزار مسجد بنا کرده شد و چهار کعبه و دیر و کنشت خراب کرده شد و دیگر از و نه صد سرباط جنوب محاربت جوامع بجهت خطبه جمعه نهاده شد چنانچه در وفاته الاحباب مدارج و ازاله آورده فائده انچه سلطان عالمگیر در ملک هند در حق بنای مساجد و معابد کفار بجا برده عین طریقه حضرت عمر رضی داشته بعضی اهل اسلام که در حق وی زبان درازی مینماید لاریب که عند الله ما خود گردند ایضا اجرای سنه هجرت آنحضرت صلعم از مکه بمدینه هم در خلافت وی بسال شانزدهم در اهل اسلام ایجاد یافته چنانچه در حیات است از پیشتره میسوی و سنه دومی القرنین می نوشتند تفصیلش در غیاث اللغات مرقوم است الغرض حسب استدعای خود که روزی بجناب الهی مناجات کرده گفت ای من زیاد گشت و تو هم ضعیف و رفتم منقشر پس خواند که خود مرا چنانچه حاکم اغواش کرده و گفت ای نصیب کن مرا شهادت در راه خود و موت و طم



و مدینه رسول خود چنانچه در بخاری است و بموافق قول کعب الاحبار عمر را که من در تورات ترا مقبول  
 شهید یافته ام چنانچه در مدارج و خلفا و غیره آورده بعمر شصت و سه سالگی بنا بر مشهور بر روز چهارشنبه  
 بوقت نماز فجر بخت ششم ماه ذی الحجه سنه ۳۲ بست و سوم بخبر ابولولو موسی غلام مغیر بن  
 شعبه که خاص برای قتل و شی خنجر و دم ساخته بآب زهر لابل سر کرده بود چنانچه در حیات است  
 و اصطیع که خنجره که کسان بوسیله مجروح گشت کشت و پهلویش را درید و از قیامت که  
 در نماز فجر بود بیدار گشت و بمجروح زخم رسیدنش هم در نماز بزبان مبارکش جاری گشت قبلانی کعب  
 و همراه حضرت ایشان دوازده یا سیزده کسان دیگر را از چپ راست که مستعد گرفتاریش بودند نیز  
 مجروح ساخت که شش یا هفت یا نه کسان از آنان نیز بشهادت رسیدند و در آخر آن ناری  
 چون بگرفتاری خود دانست آن خنجر طاق خود را برید و خود را هم خود را هلاک ساخت و بجهنم رسید  
 و حضرت عبدالرحمن بن عوف که قریب فاروق بود بوقت فرمان و شی بطریق استخلاف بخت  
 تمام نماز را بر مردم او اندوده فاروق اعظم را بخانه اش در آورد پس بعد وصیت و نصیحت بسیار  
 مسلمانان را امر خلافت بر شش کسان از اهل طلی و عثمان و زبیر و طلحه و سعد بن ابی وقاص  
 و وی غائب بود و عبدالرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم را نمود و عبدالله پسر خود را در  
 نفس شوری داخل نموده مگر از امر خلافت بیرون ساخت و ضعیف نام غلام خود را امر نمود که تا آن  
 خلافت بر یکی از میان نماز را ببرد و او نماید و مسور بن خزیمه و نسی کسان دیگر را از انصار فرمود  
 که تا سه روز در تعیین خلیفه ازین شش نفر بسبب شوری اگر تاخیر افتد خیر ورنه بعد سه روز  
 هر یک ازین شش کسان بقتل رسانند که فلاخیر لیسلمین فیها الله اکبر کار این مردان این  
 بود که خود در سکرات موت بطوری گرفتار بود که هر چه از بنید و شیر برای غذا و آرامی نوشانیدند  
 همه از زخمهای سموم و سوی بیرون میرفت برای انتقام دین چنین سرگرمی و علوم است تمام  
 برای دفع غفلت اللهم انهم قناشوا دة کاملة خالصة فی سبیلک بجاه نبیک المصطفی  
 وکل واحد من احبابه المجتبی وادخلنا فی مجالس هدیه الال وایاد فی البرئین و  
 العقیبن امین بسید المرسلین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه  
 اجمعین بهر حال بعد از طلی این مراتب از ابن عباس پرسید که مرا بقتل رسانید گفت ابولولو که

فرموده الحمد لله که قلم از دست سلمانی نگر دیدم بر روز شنبه که غره محرم احرام بود بقرت بجا آمد  
ترجیل نمود و بروایتی تاریخ چهاردهم ماه مذکور زخمی گشت و بعد از یک شبانه روزی انتقال فرمود  
و بعد از خواستن اجازت از حضرت صدیق اکبر در حجره روضه مقدس  
مدفون گردید و بعد از انتقال عمر بن زین سیاه گشت چنانچه اطفال با مادران گفتندی اقلست  
القیامة یا امّنا که یعنی ای مادرم قیامت بر خاست گفتی نه ای فرزند بلکه مقتول گشت خلیفه  
عادل حضرت عمر چنانچه در حیات و شواهد است و بود خلافت وی ده سال و شش ماه و  
پنج روز و بقولی سیزده روز چنانچه در جامع الاصول حیات آورده و نیز در حیات انجمن است  
مجاهد گفت که روزی در مجلس ابن عباس گفتگو نمود مردم تا آنکه در فضیلت ابوبکر صدیق رضی  
انقادند سپرد فضائل عمر و چون ابن عباس ذکر حضرت عمر شنید بسیار گریست تا آنکه بهوش  
افتاد و پسر فرمود سجد لله سجده که وی نمی خواند قرآن را و آنچه در او بود بران عمل فرمود پس حدود  
حق را قائم نمود چنانچه مامور بود و درین باب از طعن طاعنان خونی نکرد و پیرائید دیدم عمر را  
که بر ولد خود قائم نمود حد را تا آنکه همداران حد و یرا بگشت و چون حد عمر بن ابی بن خود حدید  
نام ابو شحبه کنیت سیزده پسرش گفت کای پدرم کشتی مرا جوایش داد کای فرزند هرگاه که بر پدر  
خود طاقی شوی پیشش عرض کن که پدرم چنین حدود قائم میکنند و بود حضرت عمر که  
با دختر فاطمه الزهراء ام کلثوم تزویج کرده بود و حد او قتل محرم مقرر کرده بود و از پنج است  
که شیعه شیعه خدا هم الله تعالی که قبیحه در حق و شی در کتب خود می نویسند هو اول فرج  
غصب یتنافیون بالله من هذا القول الشنیع ابیات

عمر او نیز بود شصت سال	که در شاهی بدولت و اقبال	ابو صدیق صادق الاقوال
شنبه و غره محرم بود	که عمر نقل زینحسان فرمود	بست و نه روزش مرد ده سال
رملتش هم بسال که فرمود	سال نقلش خرد بحسرت خواند	بسکه در عدل سعی و کدش بود
مع چون عمر چون گنج زیر خاک رفت	روح پاکش بپرسه افلاک رفت	و ای صد و ای عدل بکشتن نماند
یعنی پاک آمد بدنی پاک رفت	تعداد و وفات بعضی اجل و کبار که در خلافتش بود و عتب بن	پاک شد سال وصال و عیان
غزوان و ابوقحافه و الد ابوبکر رضی الله تعالی عنهما که در حالت پیری پیش پسر اسلام آورده		

روایات بعضی از بزرگان در خلافت عمر



و آنحضرت پیغمبر رنگ موی سپیدش مثل نعامه امر فرموده بود و سعد بن عباد و ابن ام مکتوم  
المؤذن الاعلی و قیس بن ابی صعصعه احد من جمیع القرائ و نوفل بن الحارث بن  
عبد المطلب و اخوه ابوسفیان و ماریه قطیبه ام السیدار ابیهم بن محمد علیهم السلام و ابی عبیده  
ابن الجراح امین الائمة و معاذ بن جبل مجتهد و یزید بن ابی سفیان و الفضل بن العباس  
و ابی بن کعب و بلال المؤذن و البراء بن المالك اخوانش و زینب بنت جحش ام المومنین و  
خالد بن الولید و قتاده بن النعمان و سوده بنت زینب غیر ام المومنین که و می در خلافت حضرت  
معاویه فات یافته و عتیم بن سعد و دیگر خلائق از صحابه و غیر هم رضی الله تعالی عنہا و عنهم اجمعین

در خلافت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه

و بیستم پشت در عبد مناف بن قصی بن کلاب بن قمره با حضرت صلح شامل میشو بستر  
بعد از دفن حضرت عمر بسوم روز و بسوم تاریخ محرم الحرام سنه ثلثه بستم و چهارم حضرت عثمان  
ابن عفان بالشوری خلیفه گردید تفصیلش اینکه و بیست سال ششم از قاصیل متولد گشت  
بعد از حضرت عمر یا قبل از وی بنا بر اختلاف مشرف با سلام گشت پس بعد از مد فون گشتن  
حضرت عمر حسب وصیت و بی برای شوری مجتمع شدند از آنجمله حضرت عبدالرحمن بن عوف  
فرمود که کار شما بر سه نفر اختصار ورزیدن باید پس حضرت زبیر گفت من کار خود به علی رف  
سپردم و حضرت سعد کار خود را بعد الرحمن سپرد و حضرت طلحه فرمود من عمل خود را بعثمان  
گذاشتم عرض این بر سه صحابه که بار خود را از دعوی خلافت خالی ساختند پس حضرت عبدالمطلب  
نیز فرمود که من نیز خواهش این کار ندارم و فی الفور رو بعثمان و علی آورده بایشان خطاب  
نمود که هر که از شما هر دو ازین کار انکار نماید ما همه هم از وی بیعت نمایم (گویم هزار آفون همین کار  
کار و ابی عبدالرحمن که او لا بکلت علی خود از شش نفر خلافت را در سه کسان منحصر گردانید  
و باز از ان خود را کشیده مگر بطوریکه باقی ماندگان را مجال انکار نیز نماند بقره الله الحسن الخاقین)  
پس هر دو ساکت ماندند اما جواب سوال عبدالرحمن که ان تجعلوا ذی یعنی اختیار این امر بسید

در خلافت حضرت عثمان

و بیستم پشت در عبد مناف بن قصی بن کلاب بن قمره با حضرت صلح شامل میشو بستر  
بعد از دفن حضرت عمر بسوم روز و بسوم تاریخ محرم الحرام سنه ثلثه بستم و چهارم حضرت عثمان  
ابن عفان بالشوری خلیفه گردید تفصیلش اینکه و بیست سال ششم از قاصیل متولد گشت  
بعد از حضرت عمر یا قبل از وی بنا بر اختلاف مشرف با سلام گشت پس بعد از مد فون گشتن  
حضرت عمر حسب وصیت و بی برای شوری مجتمع شدند از آنجمله حضرت عبدالرحمن بن عوف  
فرمود که کار شما بر سه نفر اختصار ورزیدن باید پس حضرت زبیر گفت من کار خود به علی رف  
سپردم و حضرت سعد کار خود را بعد الرحمن سپرد و حضرت طلحه فرمود من عمل خود را بعثمان  
گذاشتم عرض این بر سه صحابه که بار خود را از دعوی خلافت خالی ساختند پس حضرت عبدالمطلب  
نیز فرمود که من نیز خواهش این کار ندارم و فی الفور رو بعثمان و علی آورده بایشان خطاب  
نمود که هر که از شما هر دو ازین کار انکار نماید ما همه هم از وی بیعت نمایم (گویم هزار آفون همین کار  
کار و ابی عبدالرحمن که او لا بکلت علی خود از شش نفر خلافت را در سه کسان منحصر گردانید  
و باز از ان خود را کشیده مگر بطوریکه باقی ماندگان را مجال انکار نیز نماند بقره الله الحسن الخاقین)  
پس هر دو ساکت ماندند اما جواب سوال عبدالرحمن که ان تجعلوا ذی یعنی اختیار این امر بسید

همین قدر گفتند فعلاً پس عبدالرحمن دست حضرت علی گرفته تعریف و توصیفش نمود و گفت اگر ترا میگردانم آیا بوجه احسن عدالت نمائی و اگر بر تو امیری گردانم آیا اطاعت و سماعت حکم وی کنی گفت بلی بعد از آن دست حضرت عثمان گرفته همین قال و مقال رفت باز دست علی گرفته گفت که ترا بر کتاب سنت رسول صلعم بیعت میکنم قبول خواهی کرد فرمود بلی باز از وی پرسیده که بر سیرت شجین نیز بیعت می سازم گفت پذیرم پس دست علی را گذاشته دست عثمان گرفته همین گفتگو نمود بعد از پذیرائی و می جمله امور را عبدالرحمن امر خلافت بوی سپرد و فی الحال بیعتش گرفت پسر حضرت علی و دیگران نیز بیعتش نمود پس با جماع جمله صحابه خلافتش منعقد گشت تا دوازده سال خلیفه ماند مگر دوازده روز و بروایتی یازده سال و یازده ماه و چهارده روز و بنی النورین خوانده میشدی بسبب آنکه با دو بنات طهرات در حیات آنحضرت صلعم یکی رقیه دوم ام کلثوم یکی بعد وفات دیگری عقدش وقوع یافته و سوا از وی هیچکسی را در هیچ زمانه این امر میسر نشده که با دو دختر آن کد امی پیغمبر تزویج کرده باشد کذا فی الحیوة و خیر و بعضی وجوه دیگر نیز گفته و جمع کنانید می قرآن را بحال احتیاط در دست بیست و پنج چنانچه ابن حجر گفته و در بخاری گفته که چون حذیفه بن الیمان شکایت اختلاف مردم در قرآن بحضرت عثمان رسانید پس حضرت عثمان از نزد ام المومنین حفصه آن قرآن را که بشورای محمد حضرت ابو بکر جمع کنانیده بود طلبیده باز با مروی بلغفت قریش با ترتیب جمع کنانیده و اطراف آنرا مزین و منتشر ساخت و وی چندان صاحب خیرات و افعال البر بود که ذکرش طولی دارد تا آنکه در زمانه بابرکت حضرت صلعم همیشه عسرت را به نه صد و پنجاه شتران با پالان و سامان همساز کرده بنواخت و پنجاه اسبان شامل آن نمود تا عدد آن جمله یک هزار گردید و نیز از حذیفه مروی است که آنحضرت صلعم برای سامان عسرت کسی را بنزد وی فرستاد پس می نزد حضرت صلعم ده هزار دینار روانه کرد چون حضرت صلعم رسید در دست آنرا میگردانیدی و فرمودی بخشید ترا یا عثمان آنچه در ظاهر کردی و آنچه در باطن کردی و آنچه تا قیامت از تو سرزد گردد و نیز بفرمودی و می بامر آنحضرت صلعم به کسی که پنجاه دینار خریده بود برای فراخی آب بر صحابه رضوان الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و بطرز تعمیه نام مبارکش درین شهر مندرج است



بسم الله الرحمن الرحيم

نمود از هم دو انگشت نگویند سارا

تشریحش اینکه خورشید بالفعلین مراد و نیم معنی است  
و از عین ساری آنکه حرف ع ست خواسته و هرگاه دو انگشتان نگویند سارا هم بکشاید رقم  
هشت از آن نمودار گردد بدین شکل ۸ و از آن شکل لفظ عثمان خواسته و چون حرف ع

با ثمان قرین گردد نام عثمان از آن برمی آید و همچنین است ۵

بنام یا برین چون پنج حرف است  
یکی را دو رکن تا هشت ماند

یعنی از نام عثمان که پنج حرف اند حرف ع را جدا کن باقی ماند

لفظ عثمان است بمعنی هشت و آرمشیت از وی مروان بن الحکم (از بنو امیه که گویا فساد مجسم

ویر تعبیر باید نمود و آنحضرت صلعم حکم راجع اولاد و تبارش باعث خباثت جلی ایشان که بنو

نبوت از ایشان میدانست شهر بدر فرموده بود و حضرت شیخین نیز ایشان را در شهر نگذاشتند

و در ابتدای خلافت عثمان نیز شهر بدر بودند مگر بسبب قرابتیکه با حضرت عثمان میداشت

و نیز خواهرش منکوره عثمان بود پس حکم النساء جبال النساء طین و نیز بموجبت کید کن

عظمتی که بعد از وفات عثمان از وی گوناگون از وی خلیفه ثالث مروان را اجازت در آمدن بدمیه داد و

چونکه وی مایه فساد و امور دنیوی کمال منظم بود باعث آن تا بوزارت خلیفه ثالث رسید هر چند

که در ابتدا امور خلافت از رای وی استحکام پذیرفت مگر پس از مدت شش سال مفاسد

گوناگون نیز نمود تا آنکه در آخر هم از شرارت وی اهل فتنه از مصر و نیز کسانی بسیار از بعضی قبایل

عرب بمنازعت برخاستند بلکه بعضی صحابه مانند مالک اشتر نخعی و مانند محمد بن ابی بکر رضی الله

عنهما نیز در تنگی وی از خلافت و عزلش از امارت شریک گشتند تا به حال در آخر عمر شهادت

یاد و یا چهار یا شش یا هشت یا نود سال بروز جمعه بنا بر اکثر یا چهارشنبه یا شنبه یا پنج و نیم

یا دوازدهم یا بیست و چهارم یا یازدهم ذی الحجه سنه سی و پنجم از دست کبود چشم مصر را از اهل

بغی بدو شهادت رسید و این اول آفت و بلا بود که درین امت بعد از آنحضرت صلعم نزول

نمود تا آنکه در حق خون و می نمود و از کسان از مسلمانان بقتل رسیدند چنانچه حضرت زبیر

طلحه که از عشره مبشره بودند نیز درین اختلاف شهادت رسیدند **وَأَنَا أَلِیْهِ لَاجِعُونَ**  
و در شهادت آورده که بعد شهادت و می تا سه روز او را دفن نکردند ناگاه با تفتی آواز داد که -  
**إِذْ نَفُوهٌ وَلَا تُصَلُّوا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ صَلَّى عَلَیْهِ وَ شِخْ غَلَّتْ كَفُّهُ** در شب شنبه میان

مغرب عشاء دفن کرده شد و مدتی گفته که وی بروز چهارشنبه شهید گشت بعد از عصر و روز شنبه قبل از ظهر مدفون گشت مهدوی گفته که در میان ایام تشریق مقتول گشت و اسه روز سبب است اهل فتنه مدفون گشت و نماز جنازه بروی خوانده نشد و بعضی گفته که جبین معلم نماز جنازه بروی خوانده و شب مدفون گشت و مرجع البجا گفته که **صَلَّى عَلَيْهِ وَحُكِّمَ بَيْنَ خُرَامٍ قَتَلَ غَيْرَهُ وَاللَّهُ عَالِمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ** نظم

چونکه او دال خیر و احسان بود / در سن دال رحلتش فرمود  
شما بعضی ایوات کبار در خلافت حضرت عثمان سراقه بن مالک و عیاض

ابن زبیر ابواسید الساعدی و اوس بن الصامت و عبداللہ بن عذافہ و زید بن فارجه که پس از مرگ جم سخن کوه بود و لقبی لشاعر الاول و المشید ب الدماجد سعید و ابولبابہ بن عبد المنذر و دیگر صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم

**در خلافت حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ**

و شی بدوم پشت در عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف با حضرت صلعم میرسد - پشت در دفن یا بعد از آن یا بعد یک روز از دفن حضرت عثمان حضرت علی کرم الله وجهه بیعت کردند اهل بدر بر سر خلافت جلوس فرمود ۳۵ سی و پنج تفصیلش اینکه حضرت علی زوج بتول بنت الرسول علیهم الصلوات و التسلیات بمرزده یا هشت سالگی یا کم و بیش از آن اسلام آورد و بباعث خوردگی و صغر سنی پرستش اذنان نموده (و چونکه حق تعالی رومی مبارکش ازین نجاست محفوظ داشته نه دیگر از این نجاست که ویرا بدعای کرم الله وجهه مخصوص است)

و بطریق تعمیه نام نامی وی درین شعر حاجی و دعیت است **چشم بکشار لعل بشکن جان من**

بهر تسکین دل بریان من / از چشم با اعتبار ترادف عین زمین مسامی آن حرف خواسته  
و از بکشا نیز بعل ترادف صیغه افتخ مراد داشته و از آن فخر دادن بعین مذکور خواسته  
و همچنین از لفظ زلف با اعتبار تشبیه در خم و بی لایم و از بشکن اکسر کسر دادن بدان تسکین  
جزم و سکون یا اراده کرده که دل و میان کلام بریان واقع است ازین ترکیب اسم علی نجمی

گشت و نیز درین شعر **صبحی بخواب بودم ناگاه دلبر آمد** گفتا مرا که کن خورشید بر سر آمد

یعنی لفظ مراد آن کلمه بی است و از خورشید با اعتبار ترادف عین از آن سامی آن حرف خواسته و این حرف عرک کلام بر آمد نام علم از آن بر می آید و چونکه وی آخر بطلغای

در وفات بعضی بزرگان در خلافت عثمان

در خلافت حضرت علی کرم الله وجهه

سلسله علمی



حقانی است لهذا نظمه که از زبان مازهرشی نام علی بن مغنلی میگردود و پنجادرج گشت

علی بابا زهر لفظی معین | کبر شش چند اداش دین فن | میفرایک کبر با عشر مضروب

بطرح بست و بر بازده زن بطرق اجمال از لفظ الله اخراج من الله - ۶۶

فائده در بعضی روایات آمده اول کسیکه شرف با سلام شده حضرت ائمه

بجو و بعضی روایات تقدیم ایمان ام المومنین خدیجه الکبریٰ نزد گورست در

بعضی دیگر واردست که ایمان ابو بکر صدیق مقدم است اهل تحقیق در

تطبيق آن مضطرب و زدن آن سنان و مولانا و مادی سراج است صبحا بکرمت

آن بالا ماست خفی حضرت امام اعظم کوفی رحمه الله علیه تطابق و توافق در میان

آنها چنین فرموده که از اطفال صغار هر که بیشتر مشغول با سلام شده حضرت علی

لرم الله حبه وازانات ام المؤمنين خديجة الكبرى وآد رجال صديق الكبر جمله

محدثین سابقین درین باب ممنون، و می شود اند رضی الله عنا و عنهم اجمعین

گر چو لاه بقصر اطلی نداند / نیز اید برو بر قدر حواه

رفت همه بدریان برضا قبول نمود مگر بیعت از زبیر و طلحه که البته رومود بسبب اختلاف ایشان

قصاص قاتلان خلیفہ ثالث کہ بسبب نامعلوم بودن ایشان بالتخصیص حضرت علمائے اہل بیت

صلوات و خیر و برکت بر او باد و در آخر قصص اخیر می نمود پس نزد ایشان گویند که ما از پدری شمرده ایم که این عالم و زمین و

عَلَمَيْنِ لَوْ أَحَقَّقْنَا لَمَّا زَيْنَ كَيْفَ عَظِيمِ الطَّلَبِ حَضَرَتْ مَا شَاءَ فَنَقُذُ إِلَى آتِزِهَا مَرْفُوعَةِ الطَّلَبِ عِثَارِ سَوْدٍ بَعْدَ خُرُوجِ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

میرزا محمد علی خان قزوینی

... که در این کتاب ...  
... که در این کتاب ...  
... که در این کتاب ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

[illegible]

کردند علی با لشکر خود تعاقب ایشان نمود آنحضرت بعد از رد و بدل بسیار باه و جادوی الاخری <sup>۳۲</sup> سی و ششم هر دو فریق با هم چنان جنگ کردند که سیزده هزار کس مع طلحه و زبیر مقتول شدند و تا آنکه پای ناته مانده نیز قلم کردند اما چون ناته موصوف بر سه پا همچنان قائم ماند و صدقه از پشت سر نیفتاد بخوف نهریت آن باقی پایهای ناته را هم قلم نمودند حضرت صدقه بر زمین افتاد بهوش گشت پس برادر علاقی وی محمد بن ابوبکر از طرف علی نزدش آمد چون دست محمد بر سینه صدقه رسید بهوش گشته بغضت حبسته گفت کیستی که بجای رسول مسلم دست می نهی سبحان الله و محمد گفت من برادرت ام نه غیر القصد حضرت علی فتحیاب گشته پانزده روز در انجا اقامت ورزیده بعد از آن بکوفه رفت و این جنگ را جنگ جمل نامیدند و مخالفین علی را با عث خلای جتهادی معذور می شمارند مقتولین از هر دو طرف شهدا اند و این اول جنگ است که در صحابه انتاده بودند آنچه در حدیث است سَعَوْا اخْتَلَفُوا فَالْكَثِيرُ از اینجا آغاز گشت بعد از آن حضرت معاویه از طرف شام بطلب همان قصاص سبب قرابت خود با عثمان باه صفر <sup>۳۳</sup> سی و هفتم بر علی خروج کرده بصفین ملاتی شدند و هزار مایل اسلام در آن جنگ بجار آمدند و بعد از آن روز بروز از هر گونه فساد مای عظیم بر پا میشدند و تقویت اسلام بر و با انقلاب آورد تا آنکه در کوفه به فتنه عظیمه و رضا المبارک <sup>۳۴</sup> سی و هشتم بوقت فجر روز جمعه حضرت علی برای ادای نماز ندای صلوة کنان از درون بیرون میرفت که دفعه از دست عبدالرحمن بن ملجم المرادی الخارجی جهنمی بر سر مبارک ضرب شمشیر مصمم خود که ضربش تا دماغش اثر کرده و بعد از دو روز وفات نمود بهر حال مردمان سر مبارکش را بر بستند و ابن ملجم جهنمی را بعد از وفات علی بنابر جهنم رسانیدند و بعد از قتل جثه لوی را با آتش سوختند و در حیات الحیوان آورده که حضرت علی حضرت حسنین را بعد از وصایای بسیار این امر فرمود که بعد از مرگ من قاتل مرا نیز یک ضرب بزنید چرا که وی مرا یک ضرب زده و او را مسئله کنید چرا که فرمود علیه السلام یا کَوْنُوا الْمَثَلَةَ پس بعد انتقال فرمودن <sup>۳۵</sup> سی و نهم حسن بن علی پیشتر برود دست ابن ملجم خارجی را قطع نمود پسر برود و پایش را و در چشمانش میل سرخ کرده شده با آتش گردانید و درین مه حالت ابن ملجم ناری آبی نیل کرد و چون اراده قطع زبانش کردند جزع و فرغ نمود مردم از تعجب نموده پرسیدند که تنها از قطع دلبان این قدر جزع و فرغ برای چیست گفت بخدا که او دانا تر من



مرگ نیست بلکه برای آنست که ساعتی از ساعات دنیا بر سن بلا ذکر خدا خواهد گذشت آخر بعد از  
 قطع زبان بجز الغرض مرتضی علی بعد از وصایا و نصائح گوناگون بمرحمت و سه سالگی چنانچه  
 ابوالفیض فیضی در موارد الکلم رساله بی نقطه خود آورده و صاعداً اهل الدل اعداء لک و اهل لک  
 اعداء عام دی و اعداء عمیر کا عوام غیر مسئول الله صلعم با چهار یا پنج سالگی خود را  
 بشب یکشنبه نوزدهم شهر مذکور از دار فلول بقراب غفور رحلت فرمود و در کوفه در زوایه مسجد جامع  
 و یاد قصر مارت مدفونش ساختند مگر خوف خوارج خدایم اند که در مبارکش را پوشیدند چنانچه در  
 حیات گفته که حضرت علی اول از ان امان است که قبرش نهان گشت و در اصل قبرش از روی  
 یقین بیخ جا معلوم نیست انتهی (گویم که حال قبر فاطمه الزهرا نیز همین است) و یا از جهت همین خوف  
 بمدرینا ش بر نمد و در یقین دفن نمودند و یا تا بولش را حسب وصیت می بر ناکه و می بار کرده در  
 زمام ناکه را گذاشته تا آنکه تقدیر بخت الاشراف ویرانسانیده و در اینجا مدفون گردید همین  
 شهرت باعث شهرت این قول ابن خلکان در تاریخ خود چنین گفته که باری مارون رشید  
 یوزان شکاری در پس صیدی در صیدگاه یله کرد آن صید بقبری رسید که جمله یوزان از جمله باز  
 مانده بقاصله از قبر شریف ایستادند مارون ازین مشاهده متعجب مانده که یکی از اهل خیرت آمد و  
 گفت یا ایل المومنین اگر من قبر ابن عم تو علی بن ابی طالب را ببینم چه خواهی داد فرمود عزت نام  
 گفت این است قبر وی مارون گفت از کجا میگوئی گفت با پدرم برای زیارت قبر وی آمدمی و  
 پدرم گفت که برای زیارتش با جعفر صادق می آمدمی و وی با پدر خود محمد باقر و وی با پدر خود حسین  
 علی بن حسین و وی با پدر خود امام حسین شهید دشت کربلا برای زیارتش می آمدمی و بود  
 امام حسین عالم تر بقبر وی رضی الله تعالی عنهما و بعضی گفته که این قبر مغیره بن شعبه ثقفی  
 و اصح اقوال آنست که وی مدفون است بقصر مارت کوفه انتهی کلامه و در حیات گفته که خود حضرت  
 علی و وصیت فرمود که قبر مرا پوشیده دارید بسبب آنکه بخود باطن میدانست که هر آینه امر خلافت  
 به بنی امیه رسد پس مبادا که بقبر من ادبی نماید بهتر حال چهار سال و هفت روز یا شش یا  
 دوازده روز و یا نه ماه و یک روز خلافت حق را ندیده هر حال بعد خلیفه شدن چهار ماه در مدینه ماند  
 بعد بعراق رفت تا آنکه در کوفه شهید گشت تاریخ رحلت آنکه مزج بتول حق بوده

تاریخ دین علی

در خلافت قبر علی

ابن عجم رسول حق بوده این سخن بس بود حسب غم بگمان آخرین حرف علی	اگر تو سال شهادتش جوئی که سرانجام ست این ماتم	سرانجام چهارم سی و گوی باز سال شهادتش که حلی
--	--	---

و اگر بعضی اموات در خلافت می می خذیفه ابن الیمان بن زبیر  
ابن العوام و لکجه چنانچه گذشت و عثمان فارسی که درازی عمرش مشهورست تا آنکه بعضی  
دو نیست پنجاه سال گفته و بعضی سه صد و شصت سال و بعضی گفته که زمانه علی علی السلام  
در یافته بعد از مدراج و بعضی گفته که انتقالش در خلافت عمر بود و او پس قری و عثمان بن یاسر  
و شیل بن حنیف و مشیب الرومی و محمد بن ابی بکر الصدیق و عیسی الداری و ابویسیره  
البدری و هشام بن حکیم و ابوبکر رفع موی النبی صلعم و غیر هم رضی الله تعالی عناهم و جمیع  
تاریخ و فیات هر چار خلفای راشدین که جسم نامی پاک ایشان مردین متین محمدی را

صلعم بن ابی اوشیح می دزدست سرم خاک ره هر چار سوز سین فات ابوبکر از اخذ بر گیر ندا گوش من آید که بکن تسطیر	هر چار چار کن انگین ابوبکر و عمر عثمان و حیدر بکن شهادت نازوق یا آخذ تحو صدای غیبت شوم رسید کانی ظلم	بل یار جد و کعبه دین ایضا نظر برای سال فات خلیفه ثالث سن شهادت عید زیم حیدر گیر
--	---	--

لطیفه در حدیث صحیح واردست که فرمود علیه السلام خیر القرون قونی الحدیث پس آنحضرت  
صلعم دین حدیث که بطریق پیشین گوئی ارشاد فرموده لفظ قونی هدایت نمود و لفظ دهری  
عصری و زمانی و آوانی و وقتی و اشغال آن نفرمود با وجودیکه این جمله الفاظ نسبت بر زمانی  
معروف ترند تا که از عبارات لفظی آن نیز افضلیت و حقیقت خلافت هر چار خلفای نامدار  
علی حسب مدارج معلوم اهل حق و اهل بصیرت گردد چنانچه از رعایت معنوی آن خیریت  
افضلیت زلمه برکت سه گانه مصرح است شش بخش اینکه در قونی چار حرفند (ق - ن - ر -  
ن - ی) و نزد خدا و رسول الله صلعم مستحق خلافت بعد از آنحضرت صلعم صدیق اکبر بود  
پس عمر و پسر عثمان پسر علی پس علی حسب ترتیب استحقاق از آخر اسمای متبرکه که ایشان حق  
آخرین را گرفته (چنانچه قات از صدیق و از عمر و از عثمان و یا از علی) ترکیبش  
فرموده لفظ قونی از آن برآمد یعنی تا وقتیکه خلافت صدیق با خبر رسد استحقاق عمر نیست

در اموات که در خلافت علی

تاریخ وفات هر چار

لطیفه در حدیث صحیح خلافت خلفای اهل بیت



و همچنین تا انتهای خلافت هر یکی از عمر و عثمان و علی مردی که بر استحقاقی نمیرسد چنانچه تخصیص  
 اخذ حرف آخر از اسامی ایشان منتج این نتیجه است و این معنی منظور جناب حضرت صدر است  
 بود اگر چه قبل از اطلاع این سرمد نظر حضرت رسالت پناه صلعم آن می بود که جانشین خود  
 حضرت علی را اگر در نام چنانچه بموجب الکنایه اُتْلَع مِنَ التَّعْرِیجِ هَیْنِ مَضْمُونِ رِطْبِیْ کُنْیَایَه  
 در حدیث مسوak چنین بارشاد فرموده که اراده آن داشتم که مخدو تر حواله اش نمایم بگفته شد  
 مرا که بجان تر این را بسیار پس همچنان کروم عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَمْرَانِي فِي  
 الْمَنَامِ أَسْوَأُكَ بِسِوَاكَ لِحَاوِي سَجَلَاتٍ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ فَأَوَّلْتُ السَّوَاءَ  
 الْأَصْفَرُ مِمَّا أَفْقَيْتُ لِي كَيْزَفَدَقَعْتَهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْهُمَا مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَفِيهِ

در لفظ قرنی اشاره بدین طریقت فرمود که خلافت این هر چهار بعینه قرن من است نه قرن دیگر چنانچه  
 بجهت تفصیل این هر دو حدیث اختلافی بقدری ثَلَاثُونَ سَنَةً اِنْجَمَ بِالْفَرَجِ فرموده نه چنانچه

روافض و غیره خدا و الله بگویند غزل		
این چار بار چارستون اندرین	هر کس که زین چار یکی را خلاف کرد	هر یک از مسجد محراب و محراب
اور یقین بدان جنوان خیرست	عثمان نیز زمست علی حاج کبر	بو بکر بچو که عمر در طواف اوت
بو بکر ز نجیب عمر جو سیل	بو بکر چون پشت عمر مخدو گشت	عثمان شرب پاک علی شکر شکر
عثمان قریح بدست علی حوضی گشت	عثمان همسوار علی فتح لشکر	بو بکر یار علی عمر میر دره دار
بو بکر جان ما و عمر نو چشم است	بو بکر یا صفا و عمر مردن ریا	عثمان زبان ما و علی تاج بر سر
عثمان جیاشا و علی گنج کوهر		

چهار بار محمد تاج ابرارند | چو چار حرف محمد بیکدیگر یارند

در خلافت امام حسن رضی الله تعالی عنه

پس ترجای حضرت علی حضرت سبط اکبر سید امام زین جناب امام حسن خلیفه گشت و نام

نامی وی مدین شعر بطریق تعمید مندرج است | اگر هست مدام محتسب راسرخی

پارفته و سر شکسته دل سوخته بابا | یعنی چون از کلمه محتسب پا و سر و دل یعنی با و تیمم و

نامی فوقانی دور شوند لفظ حس باقی ماند و چون سر نهی یعنی نون متصل آن گشت اسم

حسن از آن بر آمد ایضا | اعلی الرعم حنون شمع و بل فروختی | بیشتر و لما لبی الشار از حشر سوختی

در خلافت امام حسن

سویستن و لهامی حسودان کنایه از سقوط و او - و وال - و الحسن است از لفظ حسودان درین صورت لفظ حسن بانی مانده  
 و بهو المنصور شیخ عبدالحق محدث دهلوی به در تکمیل الایمان تحت قول و الخِلافة ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا  
 ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا ثَلَاثُونَ سَنَةً  
 یعنی خلافت بعد از من تا سی سال است پسر خلافت نباشد بلکه ملکی گزیده بود که از نیش می کتر کسه  
 سلامت ماند و تمامی سی سال بشهادت امیر المؤمنین علی مرتضی بن شد و تحقیق آنست که شش ماه و نوزده  
 شش روز چنانچه در رساله فضائل چهار بار و غیره آورده از سی سال باقی بود که امام اسلین حسن بن علی بن  
 ابی طالب و رومی خلیفه بود و تمامی خلافت بدست وی شد پس معاویه بن ابی سفيان خلیفه نباشد  
 بلکه ملوک و امرا و پادشاهانند و آنکه امرای عباسیه را خلفا گویند بجز از اعتبار ظاهر است انتی و در تذکره المذاهب  
 از خلفا و از آل و بیقی و غیره آورده که حضرت حسن بن علی بن ابی طالب در ماه رمضان المبارک سنه دویست و بیست و هجری  
 تولد یافت و گذشته بود از عمر وی در وقت وفات حضرت مسلم هفت سال و شش ماه و از عمر حسین بن علی شش  
 سال و ده ماه و ده روز و برادری شش سال و شش ماه گذشته بود بعد شهادت پدر خود به بیت اهل کوفه خلافت  
 بدو رسید و بعد از شش ماه و چند روز یعنی شش روز و پنج گشت از میر ماویه بن مروان تسلط شد پس  
 بسبب عجز حضرت مسلم که بطریق پیشین گوئی در حق امام حسن بن علی را شاد فرموده بود آن بنی خدا سید و اعلی الله  
 ان یصلح به بیننا و بینکم من المسلمین اخرجکم البخاری برای دفع فساد مؤمنین خلافت را بچند شرط بمعاویه  
 نقول یعنی فرمود که بعضی از آنان اینکه با مدکاران پدرم حضرت علی بن مروان موافقه نمایی و جمله یونس را از آنکی پس میاروی  
 آن جمله را برضای خود پذیرا نمود و بود نزول و علی از خلافت باه ربیع الاول یا آخر یا جمادی الاولی  
 چهل و یکم - و جمله یاران و معاونان وی که با مرضی ایشان خلافت را ترک داد و میرا استنزاز باعث  
 قبول نزول استسلام علیک یا عاقل المؤمنین و یا کمال المؤمنین میگفتند در جوابش العار و الحیث  
 من الناس و کست یمذل المؤمنین و لکنی کرهت ان اقولکم علی المملک اند علی می شنید که  
 و در حیات آورد که در عتاب را از خود فرمودی اخبرت ثلاثا علی ان لا یخلفه علی القریه و یخلفه الله و یخلفه الله  
 علی سفکها و العار علی الناس انتخفت

در تسلسل خلافت

در تسلسل خلافت امام حسن علیه السلام

او هیچ نشنود و کسر لا از حدی	گوشی که بخت باز بود در همه جای	عنه سفکها و العار علی الناس انتخفت
حق کرد و آن بی حکم که شیطان مجسم بود	هر فده بود آینه دوست نمائی	طلعت بیوه که نوز شود جلوه گرا و پرا
از بنی امیه که با معاویه در بنی امیه نشست	بود در همه بنی امیه نشست	از بنی امیه که با معاویه در بنی امیه نشست



کلامی تا ملازم میگفتی گااهی میبود پیش پی نبودی الاروزی باینقدر ان گنت (ایام روان) صادقاً قَاجَرَكَ اللهُ  
 یَعِذُّكَ وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا قَالَهُ أَشَدُّ نَقْمَةً عَظِيمَةً فَمُرُوا بِشَیْءٍ (و شاید که ازین مادی و فساد بود آنچه سبب  
 حضرت علی رزم در خطبای جمعه و غیره در بنو امیه مروج بود تا آنکه در زمان عمر بن عبدالعزیز هم استیصال شد  
 چنانچه می آید گویند که حضرت امام حسن عیسیٰ فی سال یک کنگ در مدینه طیفه مقرر بود سالی آنرا امیر معاویه رزم مسدود  
 نموده بنابران تنگی شدید بر امام رزم نمود و روزی خواست که دوات و قلم طلبیده نوشته و مستند باز تر کشد  
 همان شب آنحضرت صلعم را در خواب دید امام رزم تا غیر و طیفه را از وی صلعم شاکل کردید حضرت صلعم نیز از وی  
 با طلب دوات و قلم و ترحام شدنش بطرف اصدالام شکایت فرمود بعد از آن ابن عمار را تعلیم نمود اللَّهُمَّ أَفِئْتُ  
 فِي كُلِّ يَوْمٍ رَجَاءَكَ وَأَفْطَحْ رَحْمَتِي عَمَّنْ سِوَاكَ هَلْ لَكَ آخِرُ أَحَدًا غَيْرَكَ الْخَمِيسَ هَفْتَةَ ثَلَاثِينَ بُدْرَكَ  
 امیر معاویه رزم یک نیم کرد (۱۵۰۰۰۰۰) درم بخدمت اقدس وی رزم روانه کرد و باز حضرت صلعم را بخواب فرمود  
 یَا بَنِي هَكَذَا آمَنْ رَجَا الْخَالِي وَكُنْ بِمِثْلِ الْمَحْلُوقِ اخْرِجْهُ الْبَيْهَقِ وَابْنِ عَسَاكَ الْقَصْدَ بِنِجْمِ مَا رُبِعَ الْأَوَّلِ  
 ۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۴۹۵-۱۴۹۶-۱۴۹۷-۱۴۹۸-۱۴۹۹-۱۵۰۰-۱۵۰۱-۱۵۰۲-۱۵۰۳-۱۵۰۴-۱۵۰۵-۱۵۰۶-۱۵۰۷-۱۵۰۸-۱۵۰۹-۱۵۱۰-۱۵۱۱-۱۵۱۲-۱۵۱۳-۱۵۱۴-۱۵۱۵-۱۵۱۶-۱۵۱۷-۱۵۱۸-۱۵۱۹-۱۵۲۰-۱۵۲۱-۱۵۲۲-۱۵۲۳-۱۵۲۴-۱۵۲۵-۱۵۲۶-۱۵۲۷-۱۵۲۸-۱۵۲۹-۱۵۳۰-۱۵۳۱-۱۵۳۲-۱۵۳۳-۱۵۳۴-۱۵۳۵-۱۵۳۶-۱۵۳۷-۱۵۳۸-۱۵۳۹-۱۵۴۰-۱۵۴۱-۱۵۴۲-۱۵۴۳-۱۵۴۴-۱۵۴۵-۱۵۴۶-۱۵۴۷-۱۵۴۸-۱۵۴۹-۱۵۵۰-۱۵۵۱-۱۵۵۲-۱۵۵۳-۱۵۵۴-۱۵۵۵-۱۵۵۶-۱۵۵۷-۱۵۵۸-۱۵۵۹-۱۵۶۰-۱۵۶۱-۱۵۶۲-۱۵۶۳-۱۵۶۴-۱۵۶۵-۱۵۶۶-۱۵۶۷-۱۵۶۸-۱۵۶۹-۱۵۷۰-۱۵۷۱-۱۵۷۲-۱۵۷۳-۱۵۷





خلقهای اربعه رضوانی شد تعالی علیم برفیق نسبت ظاهری از ادا اودیت و ولایت است چنانچه بنیم اول از سید  
 حضرت عمر <sup>رضی الله عنه</sup> گزیده که صاحب یک نسبت بود با حضرت صلعم از جهت ام المؤمنین حفصه <sup>رضی الله عنها</sup> بنیم ثانی که شد  
 است باعث الهینان دل حضرت عثمان <sup>رضی الله عنه</sup> که گزیده که صاحب دو نسبت است با حضرت صلعم از جهت  
 حضرت زبیر و حضرت ام کلثوم - و ثالثا جسر حضرت حیدر گزارد که گزیده که صاحب یک نسبت است با حضرت  
 صلعم از جهت حضرت فاطمه الزهرا <sup>رضی الله عنها</sup> - و رابع ذریه عقیق عقیق صدیق اکبر <sup>رضی الله عنه</sup> که گزیده که صاحب نام داشت از  
 دوزخ که گزیده که صاحب یک نسبت بود با حضرت صلعم از جهت ام المؤمنین حضرت عایشه صدیق <sup>رضی الله عنها</sup>  
 مناجات بقاضی الحاجات **سراج** است آنکه چون سگ قدم بیکان گزیده بر بیکانش  
 میسانی و از اخلاقیات به **وَكَلَبَهُمْ بِاسْطِ ذَرَاعِهِ بِالْوَصِيدِ** قصه با بنیامی اولوالعزم میشنوائی که **کرمیا**  
 در عقبی بدرجه امارا و راسانیدن و بدینا در سلک مرء اولیا ویرا شمرن شمه اگر کرم تست و آواز طلیت  
 در وی شستن و در کلام نیک فرجام خود بمضمون **سَبَّحَهُ وَتَأْمَنَهُمْ كَلْبُهُمْ** متعسف نمودن که شمه از رحم تو  
 غفور ادر حد ذات خود اگر چار کلاف لیلتر و کترم فاما از روی هفت بندگوارا نیک پی ایشان  
 گرفته ام از سگ اصحاب کف نیز بهتر و تر <sup>سگان</sup>

مناجات  
بقاضی الحاجات

اگر چه نیک هم خاک پای بیکانم **عجبت** نشن بمانم سفال بیکانم  
**مشکور** اسگ را بجا صان خود و اصل شامل نمودن چون از تو فضل است پس بموجب **سرع**  
 و ادحق را قابلیت شرط است **اگر بنده کمین خود را بهفت مقبولان درگاه خویش سانی بسا افضل**  
**احکام** کرامت و اتق تو نظری بجا حسن مبارک محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و سلم و خلقهای اربعه اش  
 رضوان <sup>بای تسبیح</sup> علیهم جمیع فرموده بود تیر و ایشانم <sup>بیش تر نیست</sup> میران **هَمْدًا** بسبقت رحمت تو التفاتی بلجیه پاک مایم  
 از من حضرت حسن <sup>رضی الله عنه</sup> رنو و ریش <sup>و نه کن</sup> خریف <sup>و نه کن</sup> فخر امتان - اما الله اعظم النعمان <sup>و نه کن</sup> نه نموده هیچ مقام از ایشانم مران  
 بی نیازا چون به **وَيَقُولُونَ سَبَّحَهُ** هر هفت مقبولان خود بقول تقوی و تحریر حالات  
 تاریخی ایشان حسب لیاقت بشریت خود بموجب شعر **اَإِنْ مَدَحْتُ مُحَمَّدًا لَبَقَاءُ كُنِي**

الحق  
همی ایشانرا  
تسبیح  
بدو و اما  
علیه و آله  
با بدو  
مقبولان  
بود

**لَكِنْ مَدَحْتُ مُحَمَّدًا لَبَقَاءُ كُنِي** داود اوم پس در رحم از خطاب با صواب خود و تأمینهم **كَلْبُهُمْ**  
 از بی نیازی خود جدا که مفرا بی آنها را چون **وَكَلَبَهُمْ بِاسْطِ ذَرَاعِهِ بِالْوَصِيدِ**  
 من سگ صفت ایشان بانوی دعا را بدر وازه ختم غار ذکر ایشان بدگاه تو کشاده ام از بی نیازی  
 خود و منها خیر اگر مم فرو تا مسلمان روم بصیر اگر محرم خاک صاحب ایمان شوم

رحم زماے خدا بر ما گیر	باش اندر امتحان ما را محسوس	نفس شیطانی و کوماراه من
رحمت باش شفاعت خواهم	دو نجات از شر دجال لعین	هم ز شر نفس یا نعم المعین
چون عنایات بود با ما مقیم	کی بودیم از ان دزد و لیکم	اگر هزاران دام باشد هر قدم
چون تو با من نباشد هیچ غم	غیر تو هر چه خوش و ناخوش است	آدمی سوزست و عین آتش است
هرگز آتش پناه و پشت شد	هم نجوئی گشت و هم ز رشت شد	بی عنایات حق و خاصان حق
هرگز باشد سیاه استن رق	که چنانچه هر چند مطیع نفس شیطانیم	فاما نبوده است از بندگان خدا نم
تسبیح عارجمی از رحمت خود مرا جدا کن	و در نمی نگرم خود مرا بینوا کن	حکیم استحقاقی بجناب پاک تو
نمیدارم که اعتمادی بران نایم	فاما شر که بهم نیاورده ام	که ثمره آن بایوسی و نا امید می یابم
زمن جرمی که سرزدای خداوند	همچو شد غمین - ابله پس خورسند	چو عدم از عذاب آرد بفریاد
و گره آن شود غمگین و این شاد	ز داواری و دوباری از دیوار پاک	شود و شمس شکفته دست غمناک
حکیم محضرت بی نیاز تو هیچکسی استحقاقی نیاورده که بدان بهره خود را تو برده بلکه هر که هر چه یافت		
آفتاب رحمت بروی یافت پس هر چند که کمینه گنگارم	مگر بدان بخاوری تو نهفتار بار امید دارم	
أَنْتَ رَبِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوْفِيقِي مُسْلِمًا وَ الْحَقُّ يَ الصَّالِحِينَ		
احمد سابع المناجاتی	مسد کاف الملماتی	زیر و بالا نمی توانم گفت
خالق الارض و السماواتی	هیچ پوشیده از تو پنهان نیست	عالم البستر و الخفایاتی
حاجت خویش از تو میخوانم	ز آنکه قاضی جمیع حاجاتی	هر دعا نیکه میگویم اکنون
فَاَسْتَجِبْ يَا حَبِيبَ دَعْوَاتِي	خداوند امید من و فاکن	دل مرا از کرم حاجت روا کن
دران تنگی که ما باشیم و آهی	ز رحمت سوی ما بکشی راهی	چو جان من منقطع شد از جهان دم
تو ما را ذوق ایمان و دران دم	خداوند اهرم بیچارگانیم	درین هنگام چون نظارگانیم
دل مرا زنده گردان از حضوری	مطهر ساز جانم را ز دوری	چو با ایمان بدون بروی بجا کم
نیایا از جهان جسمم باکم	از خواب غفلتم بیدار گردان	دل مرا محرم اسرار گردان
چو کردی چراغ مرا ز نور	زمن باز شعل کشان دوز دار	که ما را دران در طریقه یک نفس
زنگ دو گفتن به نایاب رس	تیا ز مرا هم تو گردان قبول	بغیر رسول و طفیل بتول



خدا یا نیا بدین بن بستگی	گر بمی بخشتم بشر بندگی	مکن حلقه ام انچمن رشته ام
مکن تو شده ام انچمن گشته ام	لب ز خمیایم ازان برهم بست	کز خم تو ز خم مرا برهم بست
گرفت تو جرعه دانه شگفت	که لطف تو بر قمر سبقت گرفت	بعضیان نمی کا حد آمدن
بس این ایام عیش جای بدین	مرا ابله تو خوابان مساز	که قد قامتش بس ز بانگ نماز
چو اشک ندامت بر دوش نهاد	گناهی که کردم برویم بسیار	در خلافت امیر معاویه بنی امیانی

در خلافت امیر معاویه بنی امیانی

بهر حال پسر خلافت با امیر معاویه بن ابی سفیان بن صحز بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف رسید و وی روزی که کاتب وحی آنحضرت مسلم بود چنانچه در کتاب فضائل قرآن از مشکوٰه و غیره مذکور است و ابن عباس هم گاهی او را بانه فقیه یا دفرموده و گاهی بدینطور فائده که صحیح النبیه صلوات الله علیه و آله و سلم در باب الوتر مذکور است بروایت بخاری و غیره در خلفا و مراجع و از آنکه آورده که امیر معاویه باید خود بروز فتح که اسلام آورد و در حیات است اسکنو قبل آیه ان سفیان و کتابت وحی را بکار می برد و حضرت عمر در زمان خلافت خود او را بعد مرگ برادرش یزید در شکسته میبستم بشام امیر ساخت پس چهار سال در خلافت حضرت عمر بن و در کل خلافت حضرت عثمان در شام میرماند و در خلافت حضرت علی از متعلبان بود تا آنکه احکم بن حذافه وی را سپرد و نمود با بجماعت سال با ایت شام و غیره قیام کرد و دیگر بست سال خود را خلیفه می نمود و بعد از بعضی سیزده سال امام بعد مصالحه امام حسن بن علی در خلافت صحیح مستقر گردید که در آن مخالفت کسی نه گردیده و بعد از مصالحه مروان بن الحکم را که شیطان مجسم بود که در قسطنطنیه بود ایاالت مدینه منوره سپرد و چون استیلا که چهل و سوم بر سر و و آن و کورای فتح یافت و لذا از نازیاد بد نهاد و برابرنا خلیفه ساخت و این جمله امور بمشیت انزوی از وی سرزد شده چنانچه ماه خوری از آدم علیه السلام پس از ابان انسان بند ساختن و حق صحبت وی را با آن حضرت مسلم می داشتند بسا انبست - آخر الامر در دمشق بمهرنقاد و مفت ساگی و بعضی از آن کمی و بیشی نیز تکلم فرموده بشهر حبیب المرجب بکنه شصتم هجری صدق تالب عصری را از گوهر گرانیهای جان خالی ساخت و وصیت نمود که موسی و افکارهای مبارک جناب رسالت آب صلعم که بموا با خود میداشتم بدینم خلافت بعد از آن دهنم نمایند - چنان کردند و در مراجع آورده که در پیران آنحضرت مسلم او را کفن کردند و بدو ای آنحضرت مسلم او را به پیچیدند که این هر دو را نیز همراه خود میداشت و هنگام فدی

18

و باب صغیر میوز زمین نمودند و در حیات است که بعد از سپردن خلافت اوی نوزده سال و سه ماه و پنج روز  
 خلیفه ماند و کل مدت خلافت و امارت وی رنه چهل سال بود که چهار سال از آن در خلافت حضرت عمر بن امیر بود  
 ذکر بعضی اموات در خلافت وی صفوان بن امیر و از امارات المؤمنین حضرت حفصه رنه  
 و حضرت ام حبیبه رنه حضرت صفیه رنه - و حضرت میمون رنه - و حضرت سوده رنه - و حضرت جویسه و حضرت عایشه  
 رضی الله تعالی عننا و عنهن اجمعین و لیسید الشاعر (غیر الاول) عثمان بن طلحه - و عمر و بن العاص -  
 و عبداللہ بن سلام انجو - و محمد بن مسلمہ - و ابی موسی الاشعری - و زید بن ثابت - و ابوبکره - و کاتب بن ابی  
 و مغیرہ بن شعبه و جریہ البجلی - و ابی ایوب الانصاری - و فضالہ بن عبید و عبدالرحمن بن ابی بکر و جبرئیل بن  
 و اسامہ بن زید - و سعد بن ابی وقاص و عقبہ بن عامر - و ابوبکره و رنه پنجاه و پنجم غیر بنم رضی الله تعالی عنہما و پنجم  
 در خلافت یزید بن امیر معاویہ پست خلافت یزید پدید آمدن معاویہ رسید چرا که امیر معاویہ بعد از خود  
 ویرا ولی عهد ساخته بود چنانچه در حیات و غیره مذکور است - بنزدی تفصیل حالتش انیکه یزید بن معاویہ پست  
 بست و پنجم یکشتم تولد شد بعد موت پدرش و به حسب کارروائی او به بیعت اهل شام خلافت یافته برای  
 گرفتن بیعت انانی آمد و ولید بن عقبه بن ابی سفیان را عامل ساخته فرستاد حضرت امام حسین رنه و حضرت  
 عبداللہ بن زبیر بن العوام رضی الله عنہم بیعتش نادرست دانستہ انانیکار آ و روند و اهل مدینه مخفی گشتند  
 اما بن زبیر رنه بیعتش گزشت و ز خود دعوی خلافت بدل برد - و اما اسامه بن حارث بن ابی اسامه بن حارث بن ابی اسامه  
 بوقت خلافت امیر معاویہ بر یک بیعتش خطبہ میخواندند اما در بروز ترغیب میدادند همان قتل ام شیبان انانیکار غیر مودعلا بعد  
 یافتن خلافت یزید قتل انانیکار بادل مبارکش و نمود عبداللہ بن زبیر و زویرا در خروج نمود و ز عبداللہ بن عباس عبداللہ  
 بن عمر رضی الله عنہم عدم خروج را ترجیح یافت فلانامام حسین بقول بن زبیر و بر و اتی بصلاح خاک بر آید علانی خود حضرت محمد بن  
 و به طلب اهل عراق که نامهای فرستادند خروج را ترجیح داد و انانیکار پاسبوی عراق نهادن عمرو ابن عباس  
 بوقت ولع گردان ویرا ممانعت کردند و گفتند لَنْ نَقْبَلَنَّكَ سَتَقْبَلُكَ بَيْنَ نَسَائِكَ وَ نِسَائِكَ گویند چنان حضرت  
 حسین رنه اراده خروج از مدینه طیبہ نمود از مخدرات بنو هاشم بعد از نوحه و گریه و زاری ممانعت رنمود  
 امام حسین رنه ایشانرا کلمات تسکین فرمود و بروایت حضرت ثعلب رواندی رنه حضرت امام مسلمہ رنه ام المؤمنین  
 نیز از غریب گشت و بعد ناکام و حسرت مالا کلام فرمود کما ی فرزندار محمد رندی مبارک شود ابوسوس  
 عراق گردان و باعث شملوت خود گردان که انانیکار مبارک جدوا مجد و شنیده ام تیر مفارقت بر حکرم

در وفات بعضی بزرگان در خلافت امیر معاویه

در خلافت یزید بن معاویہ

ذکر اختلاف امام حسین رنه با یزید



مرسان و از آتش مهابت جانم را مسوزان آیم فرمود که ای مادر مهربان بخدا من خوب میدارم که در کربلا بی عرق  
مسعود معدود با چند یاران محمود و مظلوماً مقتول خواهیم شد باز هیچ طور در اینجا سکت نکنم فی الجمله امام حسین  
با غوی اهل عراق مع قبائل بروایتی بر وز جمعه بستم شهر شعبان و داخل مکه معظمه گردید بقول ابن طاووس  
امام حسین بتاریخ سوم شهر ذی الحجه و بقول دیگران بتاریخ سوم یا هشتم ماه مذکور از مکه معظمه بیرون گردید بهمان  
روز ششمین عقیل بن کنازمه بر امام بابل که فوج و هزاره و ده هزار مرد عراقی بدریغ وی و بیعت امام بنده آورده  
بودند به حجره کشیدند بطرف حبید آمدند بن زیاد که والی عراق بود و بشارت همین ابن زیاد بدینا داد و دست  
کوفیان ایشهادت رسید و در اثنا می راه امام را اتفاق ملاقات از ذوق شاعر هم در منزل وی زیاده افتاد  
هر چند که وی نیز از رفتن کوفه مانع امام شد مگر نشنید تا آنکه بقرب کوفه رسید و را بخا با حرمین برید و با حرمین  
از طرف ابن زیاد بدینا ملاقی شد و بعد دو و بل بسیار قبیل جمعی بر وز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم یا هشتم محرم  
شروع ساله شصت و یکم داخل زمین کربلا شدند و از زمین الوادین منقول است که در شبیکه بعصر آن والد  
ماجد امام حسین بن شهادت خواهد شد و من حضرت زینب بنت سیده النساء فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما  
به بیمار داری من قیام می نمودم من به بستر بیماری دومی فراش بودم از پدر بزرگوارم این شعر را می شنیدم

يَا دَهْرُ أَتَى لَكَ مِنْ حَبِيلٍ  
وَأَنَا الْكَرْمُ إِلَى الْجَلِيلِ

که بار باز کارش میفرمود مقام یار و ساسی حضرت را از آن دریا نهم  
وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَكِيلِ

که لایق نیست که از شرافت و لا اخیل  
وَأَنَا الْكَرْمُ إِلَى الْجَلِيلِ

بشنیدن این کلمات بی اختیار بگریه درآمد اما بخوف اضطراب

بشنیدن این کلمات بی اختیار بگریه درآمد اما بخوف اضطراب

بشنیدن این کلمات بی اختیار بگریه درآمد اما بخوف اضطراب

زنان ضبط کردم و نزول معصیت شهادت را منتظر اندم تا اعمه من بخوان و حشمت ائمه برادر خود  
امام حسین شنید برجسته پابرهنه خمیده اش دوید بگریه و واد و یلاد آمد آخر با صرا تمام امام بنده او را خاموش  
گروانید و آن ظالمان جمله اهل بیت نبوت را از خود و بزرگ ناسد روز به آب و دانه کشیدند و از راهی بی آب

از کمال تشنگی طایان طایان یک یک ایشهادت رسانیدند

از کمال تشنگی طایان طایان یک یک ایشهادت رسانیدند

از کمال تشنگی طایان طایان یک یک ایشهادت رسانیدند

که منو بوسم و منسوا شیون فی الحال

که منو بوسم و منسوا شیون فی الحال

که منو بوسم و منسوا شیون فی الحال

القصه از وقت صبح بر وز جمعه و هم شهر محرم که بموجب بود

القصه از وقت صبح بر وز جمعه و هم شهر محرم که بموجب بود

القصه از وقت صبح بر وز جمعه و هم شهر محرم که بموجب بود

حاشور با اگر چه برای تو عید بود

حاشور با اگر چه برای تو عید بود

حاشور با اگر چه برای تو عید بود

شریت شهادت تا نماز جمعه نوشید و آن ظالمان سر مبارکش ازین جاساخته بگرفتار آن اهل بیت

شریت شهادت تا نماز جمعه نوشید و آن ظالمان سر مبارکش ازین جاساخته بگرفتار آن اهل بیت

شریت شهادت تا نماز جمعه نوشید و آن ظالمان سر مبارکش ازین جاساخته بگرفتار آن اهل بیت

پیش یزید پدید فرستادند شاه عبدالعزیز و هروی رح و سیل الشهادین آورده که در وقت شهادت عمرالمسلمین  
 پنجاه و شش سال پنج ماه و پنج روز بود از وفات آنحضرت صلعم تا روز شهادت امام حسین پنجاه سال منقطفه  
 شش بود از ایام هم جعفر صادق پسریده شد که تا شیرخوار ملا چند تاخیر میکند فرمود تا پنجاه سال چرا که آنحضرت  
 صلعم در خواب دیده که اسباب ملحق و خوش بپسندید تا دلیل آن فرمود که حسین پسر من کسی خواهد گشت که  
 از پنجاه سال شمرن وی الجوشن آن اسباب رسیده بود که حضرت امام حسین رضی الله عنه قاتل گشت

پیش از شهادت او امیر	یار بنای عالم از بنو امیه خراب باد	انلاک را در ننگ زمین را شتاب باد
تا روز دادخواهی آید نبی شود	از پیش چشم هم نشانی	بر کام اهل بیت نگشتند یک زبان
در عهد حج چشمش کو اکب بخواب باد	لب تشنه شد شیر بگل گشته بود	هر جا که چشمه است به عالم سراب باد
از نوک نیزه آفتاب بر آفتاب دین	در پرده کسوف سال آفتاب باد	وقوع این سلسله علیکم صیبت غم

درین ششم بود در تاریخ شهادت امام حسین	آه بیرون آمده از اسب ذات	من چه گویم که بار اوقات
آه بیرون آمده از اسب ذات	ای لفظ مبارک که در دهان او در شد	بخی پیکل شده در ماتم او
سخت شد بی سروس و پا از غم او	چون حسین خنجر با صد خاکشید	بالغ غریب گفت قلب نبی بریده
سر جدار حسین گفت تاریخ آشکار	هم زلف بی نظیر از بوی نقد دار	سال ترحیل آن شه کونین
آمده آخرین دو حرف حسین	سال طش محب شده است ایمان	قبله دین برفت از دوران
سال نقلش بگو بخت و غم	که برون شد آقام از عالم	سال قلش گفت نمکینی
سرسر دین را برید بیدینی	مرشد او بکمر آمد	هر دو عالم بدو فدا شد

انجام کار چون از دمشق از پیش یزید پدید علیکه تا علیکه حضرت امام زین العابدین با سر مبارک حضرت  
 امام حسین متوجه مدینه منوره شده بعد از نزدیک ایشان بدین طبعه جله خویش و اقرار استقبالش کردند  
 از دین سر مبارک چو گویم در نوبت که در ایشان چه دایم ادا قتلا

زنگ سخت تر دم من که زبستم بخوا	آیستیا از تشریف آوردن حضرت ام سلمه ز ام المومنین و قافلده از	زنگ خنجه شد از بس گریستم بخوا
کشت حزن بیوش افتادش زبان قلم قلم و قلم زبان بی رقم است از من حضرت ام سلمه ز زیات نبوی	صلعم همراه گرفته تا بر روزه منوره رسول صلعم رسیده و همان سر مبارک را که در نوبت و در غموش مبارک	بناد با کسی که ناگرم می نازید با بدن بر مزار پاکش نهاد

در تاریخ شهادت امام حسین



بنحاک و خون شده چنان کجار و باشد	روا بود که جگر گوشه رسول خدام	قناده غرق بخون سر زن جدا باشد
و از دل جدا کرد خود ای چون تیر ستم از کمان سینه چنان بر آورده که غنچه های هر حضرت آسمان را چاک زده تا	به سپهر عرش رب کریم رسید و ناله بر کشیده عرض نمود	یا رسول الله بر آواز و ضمه ترا بگری
اهل بیت خویش را زار و شکاف و خیزن	در بلای دشمنان بن گرفت رآمده	کسب داد و جهان هرگز گرفتار غنچین

پس امام زین العابدین همان سر مبارک را از اجنبی بر سرش و جنت البقیع در جنب قبر مادرش بنه و دفن ساخت و در جذب القلوب شیخ محدث دهلوی درین باب روایات عدیده آورده و الله اعلم فی الجملة یزید بعد از فراغت جنگ کربلا و غیره بنصفت شهر جمع الاول سکنه شصت و چهار در عین محاربه وی در کعبه معظمه با عبد الله بن زبیر بن العوام بن زوفات یافت پس ابن زبیر مدعی خلافت شد فقیه ابو اللیث درستان خود آورده که ولایت یزید تا سه سال بود و در حیات الحیوان آورده که عمر یزیدی ۳۹ سال بود و خلافت وی تا سه سال و نه ماه بود و بعد از مرگ در شام بمقبره باب الصغیر دفن گشت تا تاریخ وفات یزید ملید

دشمن دین ظالم و ظلم	بسیر بدآل و بد کردار	چون یزید لعین عدو الله
بانی جور و سوزی عظم	گشت مراد و در جرم رفت	خضم آل بنی و محسن کش
نام بد تا مرنوی آدم	سال تاریخ مرنش میدیت	از جنایش با ندام حشر
بسیار انفعال از عالم	طرف تاریخ مرنش یافت	ایضا چون یزید یانیت
		باید دانست که در باب

تاریخ وفات یزید

در نسخ کتب یزید

لکن یزید علما منع نموده چنانچه رحمت الاسلام امام محمد غزالی نیز بدین باب تاکید فرموده و معتدل بگوید و جلا از انجا نقل کرده میشود و آن اینکه اموی و نیز رضای وی بقتل امام حسین به گاهی ثبوت نرسیده و او کسب گنا پس قتل مسلمانان و دیگر افر نیست بلکه کبیره است و بسا قاتل از قتل قبل از موت خود توبه میکند و اگر کارگر از کفر خود توبه نماید و بیعت وی جائز نیست پس بگوید تا قبل از قتل قابل امن گردد و هیچکس را معلوم نیست که قاتل امام حسین بن قبل از توبه وفات کرده و حال آنکه و هو الذی یقبل التوبة کفر عباد و داردست و اگر لعین مسلمانان جائز بودی و لا من لعین وی سکوت نمودی بالا جماع مامی نیست بلکه اگر در عودت بر شیطان کند در حشر او را گاهی گفته نشود که چه العنت بر المیس نگردی و هر آینه لعین را گفته شود که چه العنت کرده پس چرا بلا ضرورت راه پر خطر را بر سر مییم و کیف یجوز لکن التسلیم و قد ورد الله عن ذلک و حال آنکه حرمت مسلمان بزرگتر است از حرمت خالد کب نمیکند و آنحضرت مسلم آمده و حال آنکه اسلام وی صحیح است

ای یقین معلومست و لا یجوز لکن المسلمون اصلاً و من لکن المسلمون فهو ملعون و در حدیث است  
 المسلمون یلقاؤا انتی یعنی مرد مسلمان لعنت کننده میباشد قصیده امالی درین باب گفته  
 و لکن یقین یزیداً بعد موت + سوسی الیکنار فی الاخر احوال + و الله اعلم الطیفه روزی شبیه  
 بخدایت عالمی مستحق رسید و از کربلای بن سنیان بریزید و غیره انگشت بدندان کنیزید و گفت که بهتر از مذہب شما  
 مذہب است چرا که در مذہب ما هر آینه لعن را خرج است آن فاضل در جوابش فرمود بلی هر که را هر چه آمد باشد همان چیز  
 بخرج دی می آید یعنی چه که شما فرقه ملعونید یا بنابران بر لعن دیگران حیرت می نمائید تعدا و بعضی اموات  
 در خلافت یزید با سوامی مقتولین کرد و از جنگ حره - حضرت ام سلمه ام المؤمنین و خالد بن عرفطه - و شریق  
 و انس بن مخزوم و غیره مرده و اما شما مقتولین جنگ حره از قریش و انصار رسیده صد و شش مرد بودند

### در خلافت معاویہ بن یزید ملیح

پس بعد از مرگ یزید پسری معاویہ بن یزید بن امیر معاویہ که مردی نیک بود با صراط بعضی بشهر بیع الاول  
 سکنه شصت و چهار بر سر در خلافت بجات مرگش تنگ گردید و یکم روز یا بعد پنج ماه و چند روز برای ترک خلافت  
 بر سر منبری برآمد بعد از حمد و تفسیر خیریت و انضلیت حضرت علی رضی الله عنہ را بر خود و امیر معاویہ بن ابی سفیان  
 بوجوب است متعدد بیان نموده بعد بنظم پدر خود یزید شروع نمود پس بعد از بیان آن تا ویری زار را بگریست  
 پس گفت من ثالث امیر عزم انانان و اما مقام اب و جد خود گشته ام پس من گنا مان شما را بخود بدین  
 نمیتوانم پس از خود را بگیرم و برکم میخوانم امیدوارم که کفایت و چون مروان بن الحکم را بخا موجود بود و ابی درین باب  
 گفتگو نمود و جوابش گفت بخدا اگر این خلافت منتقم باشد بر آئینه پدرم به آشتم و مغرم رسید و اگر بد باشد  
 پس پس است ازین آنچه پدرم رسید و از منبر بر آمد و بعد از نزول مادرش به پیش وی رسید و گفت  
 کاش که تو من حیض را بودی و خبر ترا شنیده می گفت بخدا که من نیز بهتر ازین و انتی - پسر بنو امیه  
 عم المقصود علم ویر اگر قتال کردند که این همه تو او را تعلیم کرده و شب علی و اولاد ویرا در دوش انداختی و  
 بر انگشتی ویرا بر انچه بار لادن را دغا در نمودار ظلم و غیره تا آنکه گفت دوی آنچه گفت و کرد و انچه نکرد  
 استاد دوی از ان الحاکم نمود و گفت که ویرا خود و شب علی و اولاد دوی بود مگر آن ظالمان ویرا زنده در گوگرد  
 تا وفات نمود و به حال معاویہ بن یزید رحمت الله علیه بعد از ترک خلافت بچشم روز یا بعد از مرگ روز بهرست و دوم  
 بهرست و یکم با بر سر سال شربت موت شد و چنگی را خلیفه خود نگر و اندیچا نچه در حیات است

روزنات بختی از کان در خلافت یزید

معاویہ بن یزید ملیح



## در خلافت بعد از عبد الله بن زبیر و مروان بن الحکم

بهر حال بعد از مدتی تنایع افتاد پس اهل عراق و خراسان و کین و حجاز و بیت از عبد الله بن زبیر بن العوام رضی الله عنهم ماه رجب عشره اخیره سکنه شصت و چهار گشت و چهار شام و عصر بعد فوت یزید مروان بن الحکم که شیطان مجسم بود تسلط گردید و خلفا و غیره آورده که عبد الله بن زبیر را از اسارت اهل کوفه بود یعنی خواهر زاده حضرت عایشه صدیقہ رزم و نیز بنیر رسول مقبول صلعم بعد و وی رزم اول بود و دست در ماجرای کربلا در مدینه تولد یافته اول سال هجرت یا بعد یکسال یا بست ماه و اوقات صفه سنی خون نقد بنی صلعم را بهانه اختلافی برد پس آنرا بنوشید بنا بر آن قواره علوم در سینه اش بپوشید حسب دعای رسول کریم صلعم باین درجه و قوت رسید در سینه شصت و هفت مختار که اسباب دعوی فوت بر این زبیر رزم خرج نمود این زبیر از سال جوش عیدیه بعد از مقاله شدیده تالش نمود شاه عبد العزیز و در حال آن همین مختار کذاب ثقیفی در تحفه اثنا عشریه در آغاز کتاب چنین نوشته که بعد از شهادت امام حسین رزم کیسان نام شخصی که از خادمان امام حسن مجتبی رزم بود و بعد از وفات آنجناب صحبت برادر ایشان محمد بن علی که مشهور به محمد بن الحنفیه است اختیار نموده و غائب علوم از آن بزرگ حاصل کرده و کین خواهی امام شمشید برخاست و در دم را برین هم ترغیب داد و گفته از شیعه و اهل تسنن و برخی از شیعه سنیّه یعنی تبرائیه متابعت و مطاوعت او نموده یکد بار با این زیاد و عمال و در آویخته کوشش ایشان بجهت شهادت شمره بخشد ناچار شخصی را از شیعه تنبیه که نامش مختار بن ابی عبیده ثقیفی بود و من است و حکومت و صنعت جنگ جدال و حرب قتال را نیک رزیده بریاست بر پاکر و ندیس مختار در جنگهای بسیار این زیاد و گوناوار شکست داده و آخر بجهنم رسانید و خود متمسک به کین شد و این کیسان را و اهل منکر امامت حسین بنی بود و محمد بن الحنفیه را نه ملا و اسط بعد از امیر المؤمنین علی رزم امام متقا و میکرد بحکم صلحی که امام اکبر رزم با معاویه اهل شام کرده بودند و کیسان زلیاقت امامت بر افتاده بودند امام اصغر رزم را نیز بجهت متابعت و مطاوعت امام اکبر رزم درین صلح اگر چه بکراست بود از زیارت امامت دور میدانست ناچار محمد بن علی را خازن ستم قضوی رزم و حامل لوازم امامت قرار داده بود مختار چون در مذمب او درآمد و نفس را در خواهان ریاست و سلطنت گشت برای استمالت جماعه شیعه که در کینست بجناب مامین نه کمال نفیاد و اطاعت داشتند مناسب ندید که انکار امامت اهلین نماید

در خلافت این تیره و مروان بن الحکم

در خلافت کیسان و مختار کذاب

و گفت که بعد از امام شهید خاتم آل النبی - امر است تعلق به محمد بن علی بن زید و او را با اسخریص بر قتال  
 نواصب و کین خدای امام شهید رزم نموده خطوط و سجلات مغروره بکمر محمد بن علی بن زید مردم اظهار نمود  
 و بدون کیسان همراه خود (که از تلامذه خاص محمد بن حنفیه بود) شایه این دعوی ساخت و با این تدبیر  
 و حیل مردم بسیاری را در رابطه اطاعت خود داخل کرد و بر بلاد عراق و دیار مکه و آمواز و آذربایجان  
 مستولی شد و آنی الواقع مختار مذکور در امور ادیان بنایت بنیث العقائد بود آخر با دعوی نبوت  
 میکرد و محمد بن الحنفیه رزم در مدینه منوره بصده هزار زبان اظهار تیر از عقاید گذشته مختار را و ضلوع قبیله  
 او میفرمود و اول سیکه در اسلام رسم ماتم عاشورا و نوحه و شیون برآورده مختار است و این همه برای غرضی  
 شیعیه که در قتال نواصب شام می نمود تا باین تقریب ملک سلطنت بدست آورد و الا او را با امام حسین بن زید  
 چه کار مانده بود چون خود خیال پیغمبری داشت و انبیاء و بر ملاست و برای اصحاب می نمودند تا آنکه  
 مصعب بن الزبیر بن زید برادر عبد الله بن الزبیر که با امام شهید بود و حضرت سکینه بن زید دختر امام شهید  
 در جباله نکاح او بود و بخت قبا حیکمه از مختار بظهور آمد بر سر او نوح کشید و ابدار البوا فرستاد و تنی مختار

در خلافت مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدمنس بن عبدمناف

آبیر شام و مصر بعد فوت یزید بن عبدالمطلب و ترک نمودن معاویه بن یزید بن امیر معاویه بن ابی سفیان ریاست را  
 مروان بن الحکم که شیطان مجسم بود تسلط گردید و در حیات النجوان و میری آورده که مروان مرم  
 ابن الطریق مشهور بود چه که آنحضرت صلعم پدر ویرا بطرف طائف رانده بود و چون حضرت عثمان غنی علیه السلام گفت  
 و مروان را با خلیفه قرابت میبود خلیفه بموجب حق قرابت دیدار باز خواند و بهم در حیات گفت که حاکم در کتابت  
 و الملحم از عبد الرحمن بن عوف رزم آورده که برای کرسی که اولاد تولد کردی برای دعا نزد آنحضرت صلعم ویرا  
 حاضر آوردندی پس آنحضرت صلعم برای وی دعا فرمودی پس بنابر آن بعد از تولد مروان بن الحکم نزد آنحضرت  
 صلعم آورده شد پس در حق وی فرمود هو الوریع ابن الوریع الملکون ابن الملکون گفت حاکم این حدیث  
 صحیح الاستاد است و تاریخ الفتح را آورده و قنین مجتبی بن عام ابرص است که بحر با مشهور است و بالا جماع ثابت  
 است که دوزخ از حشرات موزیات است و در صحیحین است نیز امام احمد در مسند خود آورده که آنحضرت صلعم  
 بکشتن دوزخ فرمود و گفت که وی ناسق است - و بود دوزخ که میدید میانش را بر ابراهیم علیه السلام و در طبرانی  
 است که فرمود علیه السلام که قتل کنید دوزخ را اگر چه در میان کعبه باشد باز عایشه فرمودی است و قینکه

عقوب بن اسحاق  
در خلافت مروان بن الحکم

در خلافت مروان بن الحکم

در خلافت مروان بن الحکم

در خلافت مروان بن الحکم

در خلافت مروان بن الحکم



سوزانیده گشت بیت المقدس بودند و از غ (جمع و زغ) که میدیدند آنرا با بن عباس مرویست  
 که فرمود علی السلام هر یک که از غ و شیطا نرا قتل نمود و نیز حاکم روایت کرده که هر آئینه  
 حکم بن ابی العاص اجازت آمدن خواست نزد رسول الله صلعم پس آنحضرت صلعم آواز ویرایشناخت  
 و فرمود اذن دهید ویرا لعنت خدا باد و روی و بر آنکه بیرون آیند از صلب می گریه می نمودن از ایشان و آنان  
 کمتر با شند صاحب عزت شوند و دنیا و ضائع سازند آخرت را و ایشان همه صاحبان مکر و خدایت اند  
 يَطْلُوتُ فِي الدُّنْيَا وَ تَاكُلُهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقِي انتهى بهر حال بعد از چندی مروان پسر خود عبدالملک را  
 ولی عهد خود ساخته و خود را شایسته شصت و پنج بار مظلوم بر سر گرفته همراه خود بگور برد و وی قاتل حضرت  
 طلحه است و ولایت وی تازه ماه بود چنانچه در حیات است یا نه ماه بود چنانچه فقیه ابو الیث در بستان  
 آورده و عمرش تا هشتاد و سه سال بود اما هم ذهبی گفته که تاحیات ابن زبیر در خلافت عبدالملک بن  
 مروان بصحبت نرسید بهر کیف در عهد سلطنت عبدالملک چون مختار بن ابی عبید ثقفی بر کوفه فتح یافت چنانچه  
 در تحریر الشهادتین است پس حکم وی عمر بن سعد حاکم رخی را که بجنگ امام حسین باجمل هزار لشکر رفته بود  
 پیشکش که حفص نام می داشت و شمر وی ابو شمر قاتل امام حاضر کرده شدند و گردنهای ایشان زدند و سرهای  
 هر تنه گسار با پیش حضرت محمد بن حنفیه برادر علای امام حسین نزد در حقیقه نام مادر وی است زوج  
 علی بن ابی طالب را پسر هر که در معرکه کربلا شریک عمر بن سعد شقی ازلی بود بعد از بهای گوناگون بقتل رسانید  
 مگر خولی بن یزید را که بعد از وی قاتل امام است گرفته هر دو دست و پای ویرا بریده پسر او را بصلیب  
 کشید و علامه ابن حجر مکی در صواعق محرقة آورده که شش هزار اهل کوفه را ازین باعث بقتل رسانید  
 و این همه را از مختار که از شیعه سنیّه و جریانی بود چنانچه از نخله گذشت مصیبتی برای فریب مبعان اهل بیت بود  
 تا بدین تیاری ملک گیری نماید و رنه در امور دین وی کمال خبیثت العقیده بود در تحریر تقریر نموده  
 که مختار بعد از فراغت از اهل کوفه بتلاش بن زیاد افتاد و وی باستی هزار لشکر و موصول بود بعد از  
 مقام که بسیار سران زیاد بدین ازین جدا گشته به پیش مختار در کوفه حاضر کرده شدند و بعد برین کتاب  
 بحواله کتب تواریخ آورده که در مقاله نامی مختار به عقاد هزار اهل شام یعنی از مخالفین امام حسین را  
 بقتل رسانید و این واقعه را شصت و هفت بقا صله شش سال از واقعه کربلا روز عاشورا انفاس  
 افتاد است سبب باال نبی هر که در افتاد در افتاد و در آخر از حکم فضا عقیده مختار بعد از بعض

در تئسل بن سعد بن زیاد و دیگران







گذشت حضرت ابن عمر را که بمصر مبعوث گردانید پس مرعی گردید از جهان مرض وفات یافت  
 رضی الله تعالی عنه در خلافت وی حجاج در کوفه بمقتدا و چهارصد نفر رسید اصحاب<sup>۱۳</sup> و عجمی<sup>۱۴</sup> مثل حضرت  
 انس بن مالک و جابر بن عبد الله بن جابر و سهل بن سعد السامی و غیره بمروا و لیل و خوار گردانید بر صورت تا فزانه  
 ملک افیج کرد و پیش از هشتاد و شش نفر بمصر شصت سالگی یا شصت سالگی باه<sup>۱۵</sup> شوال از سر هفده نفر  
 فرزندان که چهار نفر از ایشان خلفا شده اند وفات یافت و بعضی شصت و نه نفر و در حیات بمروا  
 که ابی صعب بن زبیر بن مروی است که عبد الملک بن مروان خوابی دید که چهار بار در محراب بول کرد پس حمید  
 بن ابی سبیب را طلبید که تعبیر خواب را فرمودندی فرمود که از مصلب تو چهار کس نکند که پیش چنان شدند  
 هشام بن عبد الملک چهارم ایشان بعد از خالد عبد الملک چون پیش نهاد پذیرد مروان خلافت یافت و بود  
 ازین حساب تا بیست و یک سال وی وای ماند و چون که بر سر شد این شهر را شهید گنایند و جلد ولایت بدو  
 رسیدانان بعد سی و سه سال میشود و در حیات آورد که خلافت وی تا بیست و یک سال و پانزده روز بود  
 که درین سالها نهمین سال تا این رسید و از اهل ولایت بمروا رسید تا اینجا وفات عبد الملک بن مروان

کرد و حلت آخرش عبد الملک	سوی عقبی از جهان پر طلال	چون که بمیدنی بد آتش ختم بود
شد و بمیدنی میان سال مصل	باز سال از شوالش طرد گوی	دیو و نیکو شد میان با بی طلال

**تعلیق** بر روایت مشهوره که امام اعظم بن هشام در کوفه یافت و پیش از او شش نفر از امامان بودند  
 نه است ارشاد شده است ازینجا باید بدید که شتر اک زمانه امام ریزه و نیز ملاقات امام ریزه ایچقدر مهم است  
 رسول شده باشد شمار موقوفی در خلافت ابن مروان ابن عمر بن و اسامیت ابی بکر بن و ابی سعید بن ابی طالب  
 و ابی سعید الخدری بن و رافع بن خدیج بن و سلیم بن الکعب و انور بن بن ساریه بن و جابر بن عبد الله بن  
 و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بن و اسامیت بن یزید و اسکم مولی عمر بن و ابی و ابی ریحی لانی و خدیج القاسمی  
 و ابان بن شان بن عفان بن و محمد بن الحنفیه بن و غیره رضی الله عنهم و خلافت یزید بن عبد الملک  
 پست و یزید بن عبد الملک بن مروان بن الحکم سبب بی عدلی بدو و پیش از هشتاد و شش خلافت یافت  
 و جبار را و آنده بیجان و کل آمدنش و خوارزم و سمرقند و کامل و فزانه و طوس و دیگر مدائن کشید و ازین شهر  
 و تا ده سال و هشت ماه و بیرواجی تا ده سال خلافت نموده بمروا و یک سال با چهل و شش سال از  
 سر چهارده نفر از اولاد تباریخ پانزدهم جمادی الاخری بمروا و شش وفات یافت و بعد از او

در بیان امامان و در بیان خلافت و در بیان امامان

در بیان امامان و در بیان خلافت و در بیان امامان

در بیان امامان و در بیان خلافت و در بیان امامان

در بیان امامان و در بیان خلافت و در بیان امامان

در بیان امامان و در بیان خلافت و در بیان امامان





بن مروان و بعد از وی بنام یزید بن عبد الملک برادر خود محمود ساخته اند و این کتاب منقوش گشته و جمله خلافتش تا دو سال و شش ماه بود پس تاریخ دهم صفر ۱۷۱ نو روز جمعه بعد از ظهر سی و دو سال و چهار ماه و پنج سال از قلاب عمری مرغ جانفش پرواز نمود رحمه الله تعالی تاریخ وفات سلیمان

چون سلیمان بن عبد الملک اهل جاه	از جهان با خاطر غم گرفت	سال تاریخ ومارش از نه تر
گفت در طالع از طالع گرفت	عهد او یعنی اکابر دین گذرین خلافت وفات یافته اند قیس بن	

ابی حازم - و محمود بن حمید - و الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب - و کرب بن ابی بن عباس - و عبد الرحمن بن الاسود النخعی و غیر هم رضی الله تعالی عنهم در خلافت بنده صالح عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم از بنو امیه بن حنیف از و فیکه دخل مروان بن حکم شیطان مجسم از زمان حضرت عثمان بن عفان خلافت اهل اسلام شده بسبب شرارت وی چه کبائر و جور با بود که بروی زمین و قیام نیافته حضرت عثمان بن عفان را در شتر وی کشید گفت مقاله ای شنیده در صحابه و تابعین هم از شرارت وی رو داده و خون ناحق حضرت علی بن ابی طالب بر سر خود نهاده و گفته حضرت مسین را همچنین میباید تصویرید و در خطبه جمعه و غیره است حضرت علی بن ابی طالب سوگند است و تا وقتیکه وی یا نپذیرد اختیار وی (یعنی خلافت عبد الملک بن مروان که با اختیار و دست وی خلیفه شده بود) بروی زمین موجود بود و ندید هر آن و هر وقت ظلم یزیدی و جور حجاجی تملایم و موج زن بود و بعد از آن بود و متصل شدن آن اگر چه افریطه بن جهم وی را شری تمام بود و اما آن ملعونان که از حاکمان آن قدر عروج نبود تا آنکه نوبت خلافت بنده صالح عمر بن عبد العزیز بن محمد دلول دست مرحوم (چنانچه در باب اول ازین کتاب بخوبی نگارش یافته) رسید که از دوره عدالت فاطمی و اصلا دیده بروی زمینش گستره ایند و خلفا و دیگر کتب سیر بوجه حسن مذکور است که عمر بن عبد العزیز بن مروان خامس خلفای راشدین است و در حیات آورده که امام شافعی فرمود که خلفای راشدین پنج کسانند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز رضی الله عنهم بهتر حال وی رفته است شصت و یک سال بنده محرابی ام حاصم بن عاصم بن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنهم تولد یافت پس عمر حدود سی از هجرت مادرش و وی رفته تابعی است جلیل القدر که از انس بن مالک و سائب بن یزید و ابی یزید میکند و اما ام احمد فرموده که در تابعین کسی نیست که محولش حجت باشد مگر عمر بن عبد العزیز بن مروان چنانچه در حیات و بوقت خلافت و بعد از مرگش از سلسله پستاد و شش تا سلسله نوزده و سه عمده امارت آنجا را

منقول است  
بعضی  
نسخه  
در  
مخطوطات  
موجود است



بخوبی انجام داد و تا آنکه بر حسب مضمون کان محمد بن الحنفلی بقول من دلای می رسد بوجه بیعت یک سال  
 الا رقص عذرا اخرجه الترمذی و در حیات آورده که بر پیشانی وی نشان زخم سم اسپ بود که در حالت  
 طفلی و بعد از آنکه زخمی ساخته بود **ایضا** عن ابن عمر بن الخطاب قال کنا نتحدث ان الذی یاکل التفحفا حتی  
 یجلی رجل من الی عسرة یقتل فی مثل عمل عمر بن الخطاب فزودته خود غلیظ گشت و مثل حضرت عمر  
 در روی زمین در هر طرف آوازه عدل دادخت و در حیات آورده که وی در قتل از خلافت لباس فاخره  
 می پوشید و چون غلیظ شد آنرا ترک نمود تا آنکه مسلم بن عبد الملک گفت در مرضیکه وی از آن وفات یافت  
 بیاد دوی روزه نهم پس بدیدم که قیصر چه کین پوشیده خواهر خود زینش و اما بنیت عبد الملک گفت که پیران  
 امیر المؤمنین بشوی گفت خواهرم شست از آن و الله تعالی پس را دیگر چون بیادش رفتیم پیران را  
 بدیدم گفت ای فاطمه ترا از پیشتر می بینم امیر المؤمنین کرده بودم چه مردم بیادش می آیند گفت و الله وی را  
 سوا ازین قیصر دیگر نیست پس بگویم فاطمه زوجه وی گفته بخدا از وقتیکه وی روزه غلیظ گشته  
 کمال ریاضت و تشدد بنفس خود و بر آقارب خود که ظالمان بودند تشدد نمود و بسیار چیزها که از مردم در دست  
 ایشان بود از ایشان گرفته به مالکانش رسانید و یاد ربیت المال جمع نمود تا آنکه جمله آقارب وی از وی بیزار  
 گشتند و او را زهر بپایندند و غلامیکه او را زهر خورانیده بود از غلامان وی بود او را طلبیده فرمودند و فحاک  
 برای چه مرز او خورانیدی گفت بسبب بزار وینا که بمن داد و شده است فرمودش که آنرا حاضر آری پس  
 غلام آنرا حاضر کرد و کم نمود کاین را در ربیت المال مسلمانان جمع کنید و آن خادم را حکم داد که بگریز بطوریکه ترا  
 کسی نمیدانند و وی روزه سبب ششم حضرت علی را که بنوا میرا از شرارت مروان بن حکم شیطان مجرم و دشمن  
 محمد و غیره مریج کرده بود اظهارش نموده بیرون ساخت و بجایش آیه **ان الله یاکفر بالعدک و الکفیان**  
 لایه داخل کرد و دیگر خوبهای گوناگون از وی ترویج یافت - در تذکره الموتی و القبور از تاریخ ابن عساکر  
 آورده که از عمر بن عبد العزیز مروانی مروی است که بودم من در کسانیکه ولید بن عبد الملک را دفن کردند  
 پس بدیدم که هر دو زانوهای او با گوشش بسته شدند پس عمر بن عبد العزیز پند گرفت یعنی تو بر کرد از آنچه  
 مروانیان در حق امیر المؤمنین می گفتند و نیز امیر المؤمنین بن یونس روایت کرده که از عمر بن عبد العزیز  
 پرسیده شد که پدر ترا و پدر او تو ولید را که دفن کرده بود گفت فلان کس مشق من گفته شد و پدر که همان تقی تو

حدیث یمن کرد و چون من آنکاره قبر بنادم و رفتم تا گره از کفن بکشایم دیدم که رویهای ایشان بر گشته بود  
 پسوی پشت انهی تبر حال تندو سال و پنجاه شل مدت خلافت ابو بکر الصدیق رضه عروس خلافت را بنیاد  
 عدل و انصاف پیوسته آخرت تاریخ میستم پاسبی و پنجم شهر حبیثه یکصد و یک باعث زهر ری  
 اقرایش بعمر بنی و نه سال و شش ماه و دیر سمان بدار جا و دانی انتقال فرمود و اجلش گو یا گوهر عدل را از خزان  
 دنیا همراه خود در لود بنا بران حضرت حسن بصری رضه بیدار نشش قات خیر الدنایس فرمود و حیات الیوم  
 آورده و تکیه در بار دیر سمان در قبر خود فرود آورد و ندیکایک با و تخت و زید که نگاه از ان نامه مکتوب  
 بنویسند خطی تمام را فاد کرد ان مکتوب بود **بسم الله الرحمن الرحیم** براءة من الله العزیز العبد العبد العبد  
 عبد العزیز من الناس حاضران ان بر چه را در کفن وی نهاده با وی دفن نمودند تاریخ وفات غلیظه فانی

عمر بن عبدالمعز بن رخلتش صاحب بگوئی بنوان	چون عمر والا که عبد المعز بن اهم نه نو کن رقم ای با کمال	یافت از دنیا بوسل حق ممال و کرم بعضی اموات در خلافتش
--	---	---

ابو امامه بن سهل بن حنیف و قاصد بن زید بن ثابت و سالم بن ابی الجعد و ابی بن سعید و ابو عثمان بن  
 المنهدی و ابو الهیثمی و غیر هم رضی الله تعالی عنهم در خلافت یزید بن عبد الملک پسر یزید زوی رضه  
 ابن عمر دی یزید بن عبد الملک بن مروان بن حکم که پادشاه مقتدر و یک تولد یافته بود حسب قول سلیمان بن  
 عبد الملک بعد از عمر بن عبد العزیز غلیظه گشت و در عهد خلافت خود حکم داد که بسیرت عمر بن عبد العزیز باید  
 رفت چنانچه در حیات آورده آخرت بهشت یکصد و پنج بعمر میشت و نه سالگی و بقولی سی و هشت سالگی و  
 چند ماه انتقال نمود مدت خلافت وی چهار سال و چند ماه بود و ذکر بعضی موتی درین خلافت سخاک بن مزاحم  
 و عدی بن اطاة و عطار بن یسار و عباد بن و ابی و ثواب مفری الکوفه و شعبی عالم عراق شیخ امام عظم  
 و عبد الرحمن بن حسان بن ثابت و ابوبکر بن ابی موسی الاشعری رضه و غیر هم رضی الله عنهم و عجاج  
 یوسف ثقفی با ظلم یزید بن خلافت را بی عدم شده چنانچه از سن تاریخ وفات وی جوید است و خلافت  
 هشام بن عبد الملک پسر هشام بن عبد الملک بن مروان بن حکم که پادشاه مقتدر  
 تولد یافته بود بعد از خود یزید غلیظه گشت و پادشاه یکصد و بیستم قیصره الروم را بر و شمشیر فتح کرد تا آنکه  
 پادشاه یکصد و بیست و پنجم بنیامه و سه سالگی با چار سالگی با و ربیع الآخر وفات کرد مدت خلافت وی  
 نوزده سال بود و در من موت خود حسب وصیت برادر خود یزید بن عبد الملک بعد از خود سپرد

در وفات بنیامه  
در خلافت یزید  
در وفات بعضی بنیامه  
در خلافت هشام



که بنام ولید بن یزید بن عبدالملک موسوم بود و ولید خود گردانید گویند که هشام عاقل و دانا و ذی رای و صاحب  
علم و کم شرب بود و مکر و بخل مصطفی و آن قدر مال را جمع کرد که هیچ خلیفه را پیشتر از وی میر نرفته چون فوت کرد و ولید  
بن یزید ولی عهد وی بر آن جمله اموال قابض گردید پس غسل و کفن وی نمود و گردن مال قرص من عاریت الله علیه حفظه

عزیز الفحل و تائید علی بن عباس و مال مسکنه و گشتا و دیگران

و ذکر بعضی اموات درین خلافت - سالم بن عبداللہ بن عمر بن عبدالعزیز - و سیمان بن یسار - و مکر بن زکریا  
ابن عباس - و قاسم بن محمد بن ابی بکر بن - و حسن بصری و محمد بن سیرین - و ابوالطفیل ماسر بن ابی بکر  
آخر بموتا - و جریر و فرزدق شاعر - و معاویہ بن فرو و کحول - و عطاء بن ابی رباح - و ابوجعفر باقر -  
و وہب بن منبہ - و سکینه بنت الحسین - و اعرج بن قناده - و تافع مولی ابن عمر - و ابن عامر مرقی الشام  
و ابن کثیر مرقی مکہ - و ثابت الیمانی - و مالک بن دینار - و ابن جهمس المرقی - و ابن شهاب الزہری

و غیر ہم رضی اللہ عنہم فاضل و جلیل **در اینجا چشم انداز باید کشاد کرد** روایت مشهور و معلوم است که هشام  
چهل و پنج ساله بود و بر روایت نهمه پنجاه و پنج ساله بود و عمر ابوالطفیل رضایه مخطوط باید و شست که آخرین  
صحابه زمان بود که با وی قطعاً امام جماعت شده و تا حال نام اصحاب صحاح و غیره نیست و حال آنکه اینجا و شاعان  
حدیث جا بجا پیدا شده اند پس اگر اصحاب صحاح تحقیق نموده باشند قابل آن نیست که تحقیق و توفیق بکنیم  
مقابل نماید بل برای متاخرین سندی میتواند شد اگر مخالفات مذہب نباشد فافهم و در خلافت

بن یزید پسر ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان **در اینجا** یکصد و بیست و پنج بعد هشام خلیفه شده فسق  
و فجور بجدی شروع نمود که بقصد غرغری و نوشی بر بام کعبه عازم گشت تا آنکه مردم عدو دین ویران کرده و بلای شوق  
بر وی خریج نموده **در اینجا** یکصد و بیست و شش باه جمادی الاول تکلیف ساختند و سرش را از تن جدا ساختند  
و در دشن گردانیدند و سرش را در دشن آزار نصیب نمودند و چنانچه در حیات مست و خلافتش تا ایصال بود

تا حج قتل ولید بن یزید چون ولید پدید زندقی روی خود نقاب بر گرفت **بجز از دل چنان** کوفتش

عقل کشت و ولید بن یزید **در خلافت** یزید انقص پسر بجای وی این عم وی یزید بن ولید

بن عبدالملک بن مروان بعد قتل ولید بن یزید خلیفه گشت و چون مشاہره فوج خود کم نمود بیزید انقص  
ویرانانید و در بدشش با هفتم تاریخ ماه دی الحرام **در اینجا** یکصد و بیست و شش بجای وی و بقول اجل  
ساگی یا اجل و شش سالگی بر من و وفات نمود و خلافتش پنجاه و نصف شد و شش ماه بود

در خلافت بعضی بزرگان

در خلافت بعضی بزرگان

در خلافت ولید بن یزید

در خلافت یزید بن انقص

در خلافت ابراهیم بن ولید و مروان الحاکم که پسر زادوی ابراهیم بن ولید بن عبد الملک  
خلیفه گشت پس تا پنج چهاردهم ماه صفر سال یکصد و بیست و هفت بعد از جهال و قتال امر خلافت را  
مروان الحاکم بن محمد بن مروان شیطان بن حکم سپردند و در عرف عرب سر هر صد سال را حاکم گویند  
چون از زمانه امیر معاویه بن ابی سفیان تا زمانه سلطنت وی یکصد سال گذشته بود لهذا وی را حاکم الحاکم  
مشهور ساختند و لدوی پسرش که هفتاد و دو بود بعد شنیدن خبر قتل ولید بن یزید از بنو سیه اگر نمیده مدعی  
خلافت گشته بمحاربه ابراهیم موصوف پرداخت بعد از نریختن و قلع ابراهیم پسرش که یکصد و بیست و هفت  
خلیفه گردید اما باعث کثرت مخالفین و مخالفان افتاد و خلافت مانند آخر الامر باعث خروج نبوک  
بروی باه دی الحویله که یکصد و دو و سیصد و پنجاه و شش سالگی در جنگ محاربه مقتول گشت مدت  
خلافت وی تا پنج سال بود ایشان بعد از امیر معاویه تا اینجا از بنی امیه بودند و مقام ایشان در شام بود  
و از ایشان چهارده نفر خلفا بودند و امین ایشان امیر معاویه بن ابی سفیان و آخرین آنان محمد بن الحاکم  
و کل مدت خلافت ایشان هشتاد و سه سال و چهار ماه و چهار روز و بعد از خلافت ایشان تا چهار ماه بود  
و از بنی امیة طلب مهمل حل گشت که امام حسن بن علی رضی الله عنهما را جواب سکینه در وقت سپردن خلافت بآنها  
اقرار رضی الله عنه گفت **اَنْزَلْتَ الْخِلَافَةَ فَمَنْ وَكَلَيْكَ الْعَدَاةَ حَتَّى تَمُوتَ الْفَتْحُ** شهنشاه گویا از پیشتر حق تعالی  
بایشان ما مکان و مایه کنونی معلوم کنانیده بود چنانچه در حیات الحیوان و غیره گفته پسند و الیه  
دلالت بود و ابو خلف حضرت عبدالله بن عباس رضی الله تعالی عنهما منتقل گشت که بسیار سیه مشهور اند و نمکگاه ایشان  
هراق بود و لهذا را باد ساختند چنانچه در بیان تنبیه سیه در سنی تاریخ و وفات مروان الحاکم

[illegible][illegible]



از وی گرفتند چون خبرش بمروان الحارسی رسید فی الفور بقتلش دوید اما نه میت عظیم خورد و سفلح خلافت  
 بیشمار را از بنو امیه بقتل رسانید تا آنکه مروان الحار را نیز مقتول گردانید گسار ایفا پس ابوالباس  
 سفلح باه ذی الحجه سال ۶۰ کیصد و سی و شش بعمر سی و دو سال و شش ماه بمرض جدی وفات یافت  
 ایام خلافتش چهار سال و نه ماه بود و تعداد بعضی اموات از بزرگان دین درین خلافت - زید بن اسلم  
 و عبداللہ بن ابی بکر حزم - و ربیعۃ الرائی نقیہ اہل مدینہ - و عبدالملک بن عمیر - و یحیی بن ابی اسحق  
 الخضر - و غیر ہم رمی اند بعمہم در خلافت ابو جعفر الدوانقی پسر بنو جایش ابو جعفر الدوانقی  
 عبداللہ بن محمد برادر کلان سفلح مذکور کہ بمنصور مشہور بود و خلیفہ گشت پست آنکہ کیصد و سی و ہفت  
 بعد سفلح بر سر ری خلافت شصت و پنج سالہ بود و پنج تولد یافتہ جد خود را با حیات یافتہ بود گویند کہ چون  
 با مردم بدانگ دانگ محاسبہ میکرد بمنصور را گلی و دوانقی موسومیش کردند - چون خلیفہ گشت مروان  
 عزیز را بقتل رسانید تا امام اعظم را بحیلہ تصانیب ازینا نازده آخر الامر در حبس ویرانید و شصت و شش  
 ساخت کہ اسبغی انتشار اللہ تعالی و بہر وایت محمد بن علی الخراسانی بمنصور بنجین را بدرگاہ منظر نمود و اکثر  
 عمل را با احکام مجرم گذاشت و کتب سریانید و عجیبان عربی ترجمہ کنانید و بحیلہ کیصد و سی و یک سالہ  
 تنازع را بقتل رسانید و بقول امام ذہبی **الکھد و جمل و ستہ** در خلافت وی علما ی اہل اسلام آن  
 زمان بتدوین و تالیف و تصنیف کتب شروع نمودند قبل ازین ابیہر و حفظ خود بسبب کت قرب زمانہ  
 بابرکت کلام میگفتند و احکام جاری میکردند پس بن جریج و مالک بدینہ و اوزاعی بشام و ابن ابی اسلم  
 و حماد بن سلمہ و غیر ہما در بصرہ و حماد بن ابی اسلم و حنبلان الثوری و کوفہ تصانیف ساختند و ابن اسحق مخاضی  
 و امام ابو حنیفہ فقہ و قیاس را تصنیف فرمودہ یعنی اجہاد و استنباط نمود - و بعد از ان ہشیم و اللیث  
 و ابن ہشیم کعبہ ابن سبارک و امام ابو یوسف و ابن وہب و غیر ہم تصانیف ساختند یعنی اللہ اعلم  
 اکثر من مدوین حدیث و تفسیر و تراجم بکثرت گشت و از انہا بنامی شریعت استحکام گرفت - و **الکھد**  
 کیصد و جمل و پنج محمد با جبریم ہو و برادر پسران عبداللہ بن حسن بن حسین بن علی رمی اللہ عنہم ہر  
 منصور طرح کردند اما مغلوب شدہ با جماعت کثیر از اہل بیت و دیگر علما ی مغیرہ کہ تا نیکہ شان بنمودند  
 و جز از خروج را بر منصور فتوی دادہ بودند مقتول شدند **وَاَنَا اَلَيْكُمُ الرَّحْمٰنُ** و چون امام  
 ابو حنیفہ رنیز بنامید اہل بیت شامل و شریک بود منصور ویرانید بحیلہ با بزرہر و غیرہ شہید نمود بطریق

دو نجات بعضی بزرگان در خلافت منصور

منصور

اجمال تفصیل این معرکه آنیکه بعد از انقلاب دولت بنو امیه بر سر آنکه چون تصرف سلطنت بخلفای عباسیه رونمود  
ایشان برای استقرار دولت خود قیام و خلفای بنو امیه را کشته استخوانهای ایشان را سوزانیدند و اما چونکه  
سلطنت در اجدید بود تا هم با جابجا صورت بناوت در مردم رومی نمود برای فرو نشاندن این فتنها سطح  
و نیز برادرش منصور صدراعبدال را فرود داشت و علم خود و ظلم بسیار را فرشت از انجمله منصور از کمال بی رحمی  
خانان سادات را بر باد داد و هر قدر که در ایشان ممتاز بود بحد و ستم زیاده گرفتار گردید تا آنکه محمد بن ابراهیم  
که در حسن و جمال یگانه روزگار بود و از انجمله محمد و یلیج و در مردم نامدار بود و پسر ازنده بدیواری در کرد و و نیکی  
بر روی بر آورد آخر الامر چون بن فرقه مظلومه جنگ آمدند بنو امیه سید محمد نفس فکیه با جمیع چند مردم از  
مدینه منوره خروج نمود و بعد از چند روز چون جمیع کشت کبرای امام و علمای اعلام تا آنکه امام مالک نیز فتوی  
دادند که بیعت منصور جز از مردم در ننوده و دعوی خلافت نفس فکیه بر حق است اما بکرم قضا در ماه رمضان ۱۳۵  
در میدان جنگ مقتول گشت بعد از آن برادرش ابراهیم علم خلافت برداشت و با منصور چنان مقابل  
نمود که حواس منصور بر جانماند گویند که درین واقعه منصور نادوا و جانه بدن خود را تهییل نمود و چونکه ابراهیم مرد  
شجاع و از علمای نامی بود دعوی خلافت وی از هر طرف صدای لبیک از مردم برخواست خاص در کوفه  
قریب یک لک مردم با وی بجان دادن مستعد گشتند اکثر علماء و فقها با وی نیز همدم و همقدم شدند امام ابوحنیفه نیز  
از آغاز قایت بی اعتدالی عباسیان را امید یار زمانه سفاح را می وی رزم آن بود که ایشان شایان منصب خلافت  
نیستند چون ۱۳۵ ابراهیم علم خلافت برداشت با دیگر پیشوایان امام ابوحنیفه نیز تائید وی نمود درین  
باره و در نامه و انشوران خط امام صاحب را که با ابراهیم رزم نوشته بود نیز درج کرده بدیعبارت آنکه بکَلِّ فَاِیَّ قَدْ  
جَهَرْتُ اِلَیْكَ اَرَبَّةَ اَلَدِّ دَمَهِمْ وَلَکُم بَکْرٌ عِنْدِي غَيْرَ مَا وَلَوْ لَا اَمَّا نَاثُ النَّاسِ عِنْدِي لَکُمُفَتْ  
یَا اَفَاذَ الْبَیْتِ الْقَوْمَ وَ کَفَرْتُ بِهِمْ مَا فَعَلْتُ کَمَا فَعَلَ اَبُو لَکَ فِی اَهْلِ صِیْقِلٍ اَقْتُلْ مَنْ یَدْرَهُمْ  
وَ اَجْهَزْ عَلَی جَرِّحِهِمْ وَلَا تَفْعَلْ کَمَا فَعَلَ اَبُو لَکَ فِی اَهْلِ الْجَمَلِ فَإِنَّ الْقَوْمَ لَعَمْرُی فِتْنَةٌ بَیْنِی وَ جَارِیهِمْ  
نزد تو روانه ساختم که درین وقت همین قدر موجود است و اگر امانتهای مردم نزد من نبود می هرگز ایند بشما حق  
شدمی و چون بر دشمنان ترافع رود و پس کن با ایشان آنچه حضرت علی بدو تو با اهل صفین کرده بود که  
گرینده و زخمی ایشان همه را بکش و کن با ایشان آنچه پدر تو در حرب جبل هارز داشته بود و چه که مخالفان را  
جماعت بسیار است به حال ابراهیم از بی تدبیری خود شکست خورد و در بعصر اکمال دیر بی مقتول گشت



بعد از قتل وی منصور بطرف معا و ثمان ابراهیم متوجه گشت و از جمله معا و ثمان ابراهیم یکی امام ابوحنیفه را نیز بود و در ۱۳۰ هجری منصور میباید رسیده بنام امام ابوحنیفه فرمان روانه کرد که فوراً بیای تخت حاضر شود منصور اگر چه از پیشتر اراده قتل وی کرده بود تا هم بهانه میبجست چون امام بدرگاه منصور حاضر گشت بیع حاجب منصور امام را در بین الفاظ حاضر نمود که امر و زور دنیا از همه عالم کلان و نقیض بزرگ همین است منصور از امام را می پرسید که علم را از که آموختی امام اعظم را سماعی اساتذۀ خود که سلسله شاگردی ایشان تا باصحاب کبار میرسد یا فرمود چنانچه بالتفصیل در انبیل گذشت پس منصور عهده قضا برآی امام تجویز نمود چنانچه تفصیل آن در سلسله وفات امام را در بفضای تعالی می آید و بعد از آنکه منصور هر چند که امام را نظر بند نمود مگر هیچ امری خلافت او را تعطیل نکرد امام با امام را نمیتوانست کرد و در حالت حبس نیز سلسله تعلیم امام قائم و جاری بود امام محمد را که باز وی فقه حنفی است اکثر تعلیم از امام را در حالت حبس یافته و با وجود نظر بند بودن امام را منصور را از وی اندیشه و خوبی بود آخر الامر بنوشانیدن زهر یا دیگر کمالیف بسیار امام را شهید ساخت چنانچه می آید و البته کیصد و چهل و هشت جمیع ممالک برای منصور سرگشت و رعیش بر قلوب خلایق جا گرفت و البته کیصد و پنجاه امام اعظم را بسبب عداوات نهانی چند گونه بحملۀ قضا محبوس کرده شهید ساخت و البته کیصد و پنجاه و هشت بذریعۀ نائب خود در مکه حضرت سفیان ثوری و عباد بن کثیر را محبوس گردانید هر چند که مردم خوف خوردند که هر دو بزرگواران نیز مانند ابوحنیفه بعد از آمدن منصور کج مقتول گردند از اینجا است که در ذمت منصور گفته شده است منصور مدتی صفت شد بدین مفعول ثلاثی (موج) الامشیت این دو بعد و در بهر میموند که از که بچند ایصال واقع است در حالیکه محرم حج بود بجاه ذی الحجه ۱۵۰ هجری کیصد و پنجاه و هشت مجلس استقبال نموده بهر شصت و سه سالگی وفات نمود و آن هر دو بزرگواران از حق تعالی نجات بخشیده ایام خلافت وی بیست و یکسال و یازده ماه و چهارده روز بود و شمار اموات خلافت وی سهل بن الی صالح - و العلاء بن عبدالرحمن و خازن بن یزید المصری الفقیه - و ابوجازد مسلم بن دینار الاعمش - و عطاء بن ابی مسلم الطالسانی - و سلیمان الاحول - و یحیی بن سعید الانصاری - و الکلبی - و ابن سحن - و جعفر بن محمد صادق - و انعمش - و محمد بن عثمان المدینی - و الفقیه - و محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیل - و ابن جعج - و امام ابوحنیفه - و حجاج بن ارطاة - و عاصم الاول - و ابن شبرمة القصبی - و مقاتل بن حبان - و مقاتل بن سلیمان - و هشام بن عروه - و ابو عمر بن عسار - و ابو یحیی و غیرهم رضی الله عنهم اجمعین و در خلافت همدی پسر کجانش همدی ابو عبید الله

در مقامات بعضی بزرگان

در خلافت همدی بن ابی یحیی

محمد بن منصور که در حین حیات و بعد خود ویرا ساخته بود یازدهم ذی الحجه ساله غلیفه گردید - تولد وی بسنة  
 یکصد و بیست و یکمیت یا بیست و شش گشته در ساله در بغداد بجای پدر خود بر سر خلافت نشست - و در ساله  
 یکصد و پنجاه و نه هادی - بعد از بارون رشید هر دو پسران خود را بعد از خود و بعد ساخت و در روز و م بگرفت  
 فتوح فائز گردید - و زناد قدح احسبه حسیته مباحثه با منوره بقتل رسانید و بچوای کمال مشهور بود تا آنکه  
 گفته شده که پدر وی خَلَفَ فِي الْحَزَائِنِ وَ اِنَّ اَلْفَ اَلْفٍ فِي هَيْمٍ وَ سِتِّينَ اَلْفٍ فِي هَيْمٍ یعنی  
 یک کرو شصت لک دم را گذاشت همدی آنچنان متفرق ساخت چنانچه در حیات است آخر الامر تباریج  
 بست و دوم محمد الحارثی که صد و شصت و نهم بمهر چهل و دو سال و شش ماه و یازده سال و سه سالگی مسووما  
 وفات یافت ایام خلافت وی دوازده سال و چند ماه بود و بقول در شکارگاه اسب را در سپهر همدی بیتی  
 میزد تا آنکه از دیوار خرابه که در آنجا بود پیشکش چنان مزب رسید که مصلحت بدوق گشته فوراً بمرد  
 تقویر او بعضی بزرگان دین که در دین خلافت وفات یافتند - شعبه و ابن ابو ذئب - و سفیان الثوری -  
 و ابراهیم بن ادیم الزاهد - و داود الطائی الزاهد - و غیرهم رضی الله تعالی عنهم جمیع در خلافت هادی  
 تولد هادی موسی بن همدی بن منصور و انقیاس که یکصد و چهل و هفت بموضع رومی وقوع یافت بعد پدر خود  
 بسنة یکصد و شصت و نه خلافت یافت حسب وصیت پدر خود و نسل و تبار زناد قدح را قطع می ساخت تا آنکه  
 بسنة یکصد و هفتاد و در بغداد بر چهاردهم ماه ربیع الاول بمهر بست و چهار یا قریب پنج سال سبب موت خود  
 خلافت را گذشت مدت خلافت وی یک سال و چهل و پنج روز یا دو ماه و یک سال بود - امام نافع قاری  
 در خلافت وی وفات یافت و در خلافت بارون الرشید بارون رشید بشب وفات برادر  
 خود هادی بسنة یکصد و هفتاد و بر سر خلافت جلوه داد و جهان غلب مامون پسرش متولد شد  
 و این غلب عجیب بود که شش در بنی عباس بنامه - چرا که غلیفه دران گذشت - و غلیفه دران بر سر خلافت  
 نشست - و غلیفه دران از کتم مدم بیرون گشت و تولد یافت - فی الجمله بارون علم و اهل علم را خوب بوخت  
 چنانچه با هر دو پسران خود امین و مامون برای شنیدن موطائی امام مالک نزدش رسید و میزد خود را طلبید  
 و چون فرمودت بن مبارک شنید چنان محزون و غمگین گردید که خود بهتر نیتش نشست و اهل و عیال خود را  
 نشانید بقول با خطره بارون رشید را چند خوبها چنان مجتمع گشته بود که کسی دیگر را چنان بست نیاند  
 یکی در رایش - و دوم قاضیش امام ابو یوسف - و سوم شاعرش مروان بن ابی حفصه چهارم

در وفات بعضی بزرگان  
 در وفات امام نافع  
 در وفات امام مالک  
 در وفات امام رشید  
 در وفات امام رشید



نیمش عباس بن محمد پدرش پنجم حاجبش فضل بن ربیع ششم مفتیش ابراهیم و هفتم زو جانش زبیده -  
 و چون که در زمان وی افق اهل بیع و اوصافان حدیث بکثرت شد و بودند پس هر که قرآن را حقه و لغتی و یا اندک  
 دیگر از قرآن میزد آنست که هرگز که برایشان ظفر یافتی بمانا خیر گردن ایشان میزدی و بشنیدن و عطا گریه  
 کند می آید و شهادت فی سبیل الله استیاق خود بکثرت ظاهر ساختی در حیات آورده که با وجود بزرگی و عظمت  
 مملکت خود خوف خدای بکمال میداشت و در هر بار و روزی صد رکعت نماز خواندی و از مال خالص خود هزار درم  
 تصدق می نمود معرفت بطولم خوب و جمید میداشت روزی ابو معاویه مری ری رفته پیش بارون مباحثه  
 موسی با آدم ذکر میکرد و ان شرافت قریش مردی در آنجا بود بطریق الحکارا وی ندای آیت الیقین برآید بارون  
 از غضب بخیزد و برید و قائل را بموجب طعن بر حدیث زندیق تصور بدینی الغور برای قتلش قطع و شمش طلبید  
 و ابا شحات ابو معاویه او را بخشید پس از نهمین دیانت بارون رشید صاف قاهرست بطلان آنچه مشقتین  
 بر وی توج و در شان قاضی امام ابو یوسف اصل قصه را تغییر تبدیل داده و انفراسدی را در آن بکار برده پس  
 شیعیان نفس در تلقیه کردن و وی بود که کشید و حسد و زندیق بینی ملازمینان هندوستان و در سائل خود آنرا  
 استهزا داده و بلکه طشت از بام ساخته و از هزار بار هزار بام ابو یوسف خاموش مگر ازین یک نقص بام بکمال  
 جوش و خروش و از عیوب نفس خود فراموش خوبی ایمان ایشان از بنیاد دیانت باید نمود  
 کار شیطان میکند نامش ولی اگر وی اینست لعنت بر وی و آن اینکه سلفی در بطورات خود  
 از ابن مبارک رزم آورده که چون بارون بسرم خلافت استقرار یافت و دلش ز محقق کنیز بر خود داشت اما  
 آن کنیز با تنفس شش تن در نداد و ندای موطوئیت پدیدش داد و چون بارون بران مفتون بود و هفتقاسی  
 جواز از قاضی ابو یوسف طلبید پس ابو یوسف بجواز قضای شود و تنش افتاد چنان داد که کنیز مقبره  
 پس ابن مبارک در منتهی گفت که من درین سه کس از که تعجب یکم ازین عالم خونریز که حرمت پدر را ضلک نیست  
 آیا در تمامی مملکت خود ویران کنیز دیگر بدست نمی آید و یا ازین زن کنیز که قصه القفل و اللان کنیز کبر سر خدا و جود  
 رغبت امیر المومنین مدوی اندی اعراض نمود و یا ازین فقیه زمان و قاضی جهان که چنین فتوی و لو آنهی  
 بطریق ایجاز و نمش چند وجه ممکن است اما اولاً التصحیح نقل بلا هیئت و تبدیل از اصل واقعه ای که همین نقل  
 از فتوی بارون و نیز ظاهر از انتهای قاضی القضاة اهل اسلام روی زمین بر اصل بعید است چه بعید که از  
 معاندین و زنادق و مفسدین در آن برای توج شان مالدون و با قاضی مدعی رفته باشد نمی بیند که از ابن ابی

اینکه از ابن مبارک رزم آورده که چون بارون بسرم خلافت استقرار یافت و دلش ز محقق کنیز بر خود داشت اما آن کنیز با تنفس شش تن در نداد و ندای موطوئیت پدیدش داد و چون بارون بران مفتون بود و هفتقاسی جواز از قاضی ابو یوسف طلبید پس ابو یوسف بجواز قضای شود و تنش افتاد چنان داد که کنیز مقبره پس ابن مبارک در منتهی گفت که من درین سه کس از که تعجب یکم ازین عالم خونریز که حرمت پدر را ضلک نیست آیا در تمامی مملکت خود ویران کنیز دیگر بدست نمی آید و یا ازین زن کنیز که قصه القفل و اللان کنیز کبر سر خدا و جود رغبت امیر المومنین مدوی اندی اعراض نمود و یا ازین فقیه زمان و قاضی جهان که چنین فتوی و لو آنهی بطریق ایجاز و نمش چند وجه ممکن است اما اولاً التصحیح نقل بلا هیئت و تبدیل از اصل واقعه ای که همین نقل از فتوی بارون و نیز ظاهر از انتهای قاضی القضاة اهل اسلام روی زمین بر اصل بعید است چه بعید که از معاندین و زنادق و مفسدین در آن برای توج شان مالدون و با قاضی مدعی رفته باشد نمی بیند که از ابن ابی

و

که محدث و صالح بود برای رد نقد ابوحنیفه چه قدر امارت وضع یافته بود چنانچه در باب اول از کتاب او علیه السلام نقل شده آمده ام چون محدثین صالحین در حد نقد ابوحنیفه از وعیدات وضع حدیث غرض خود را نشان دادند و معاندین و زندیقان لمحدین را که می پرسیدند

ع چ نسبت خاک را با عالم پاک

و تا میدانیم معنی اینها بدست کسوت ابن مبارک از تعلیق حقایق

حق با وجودیکه وی رمز از اجله ثلقات و مستند از حق تعالی بود که بسال دوم برای جبار کفار علی الدوام نمی پس از احداث انجمنی منگبی در حکومت اهل اسلام چگونه سکوت در زبانی از نا بساکنانی مژده خود را از احقاق حق پیش خلیفه یا مفتی فایض ساختی با وجودیکه بارون خلیفه را نسبت بزی رنم خوش اعتقادی بحدی بود که برای رد قول زندیقی که بوقت قتل خود اقرار بوضع امارت کثیری که گفت کافیست ما را از این ابو احمق و ابن مبارک چنانچه قبیل باب دوم درج کرده شد و اما ما نشانیا بفرصت تسلیم تعلق میگیریم که در مثل انفصال انجمنی قضیه با حق تعالی درموره و انکه شهد و انکه یحیدرین من یحی الیکم لایه و نیز و انکه شهد و انکه وفی عذلی منکم لایه پس ابویوسف را از روی شرع دیگر وجه وجوب که با وجودیکه با علم و اطلاع کسی دیگر از احادیث است قول کنیز را بر کلام ربانی مقدم داشتی این کار آن بزرگواران نبود بلکه مذموب همین مدعیان مل با محدث است که بعضی برای خود و خیال بناب زعمی مستمار آیات و احادیث کثیره و صانیت نمایند و اما نشانیا بزمین ان یکم کن عذلی که با وجود عزیز بودن شجر زینما طلبکار غلام خود میبود چه معلوم شاید که یکی از امرای عباسیه تاشق و زبیده باشد و از پیشتر برای رسیدن بوی و آزادی خود از جنگ خلیفه همین حیل را آموخته باشد پس نزد قاضی و یا خلیفه از پیشانی استفسار حال وی آواز آلتی که مختص الحق انا و اذنت هک

کتبه و اذنت کین الصید فین برآمده باشد پس لامحال همین فتوی دادنی بود ورنه خود کی میتواند که بقول زنی ببلکه کنیزی چنین خلیفه مقرر شد و قاضی متورع مطعون گردند اما را بجا اگر امام ابویوسف به ائمت عدم قبول قول کنیز قابل امن و طعن میگرد پس حضرت عمر بن مویب در تشریفات حضرت فاطمه بنت قیس که متحر و صحابه بود سزاوارترین و طعن میتوان شد اعیان بالله چنانکه در کتب اصول و حدیث است که فاطمه مذکره گفت که در جماعت بطلان مطلق ساخت و آنحضرت مسلم برای من بروی شلکی و نفقه مقرر فرمود

حضرت عمر بن قیس مذکره گفت که نمیکند از یک کتاب آمده حدیث رسول الله صلعم لا یقول زنی نیکانیم کس است میگوید یا دروغ و یا دروغ است ما را با فراوانی کس که رانعی پس چه که شهادت زن صحابه پسر عمر و درود گردید



قول کنیزی جاوید را که می پرسد اما خامسا اگر قول زنان معتبر و قابل اعتبار گشتی پس قول زلیخا معتبر بود  
 قول کافری (یعنی بنی نصر مشهور زلیخا) که حق تعالی نقل آن میکند و استغفری لک انک کنت  
 من الخاطئين اما سا و سا برین چنینی قول منقول غیر معتبره بلا سنگا ہی انخین بزرگواران قابل طعن  
 نمیکرد اما چنینی قول در مقام مدح قبول و در مذمت عند الشرع غیر مقبول اما سا با عا جناب مولانا ابوالوی  
 محمد شرف علی صاحب نظام العالی در جوابش چنین فرموده که قول امام ابویوسف رحم الله تعالی قول المسکاة  
 الواحدة قمر بارون رشید بطریق استفهام انتقاری است نه استفهام انکاری پس بدین صورت خدشه  
 و قبح نیافت خد خدا الصالح بارون رشید بطلان کینه و نود و سه باه صفر برض بطبرس بمر حیل و  
 بهفت پانچ سالگی وفات یافت مدت خلافت و بیست و سه سال چند ماه و تاریخ رحلت بارون رشید

کرد رحلت چهارم جهان فنا	شاه بارون رشید با اقبال	سال تاریخ رحلتش لغتم
جلوه گر شد جمیل اهل جمال	تعداد بعضی بزرگان بن کدر طیفان وفات یافته امام مالک بن انس که ولادت	

در شصت و وفاتش بیست و یک ساله بود چنانچه فی قلم بود	آن امام مالک بن انس	بود مخدوم و مقتدای زمان
هست تولید او محمد ازل	والی او لیا و اهل جهان	سالک اهل دل و در جوان

و آیت بن سعد - و ابویوسف صاحب ابو حنیفه و قاسم بن معن - و مسلم بن خالد زبیری شیخ امام شافعی و قاضی  
 الجامع - و ابوالفتح الفزاری - و عبد الله بن المبارک و ابراهم بن یحیی شیخ شافعی - و اسد الکونی من کبار اصحاب  
 ابی حنیفه رزم - و اسماعیل بن عیاش - و بشر بن الفضل - و جری بن عبد الحمید - و زیاد البکائی - و سلیم المقری  
 صاحب حمزه - و سیبویه امام الحریه - و کسائی شیخ القراء و النحاة و محمد بن الحسن صاحب ابی حنیفه و دیلمی و  
 و در میان ایشان قراوت نیز بود - و قیس بن یونس السبعی و تفیل بن عیاض - و ابن الساکل و اعظم - و حضرت  
 امام موسی کاظم - و بشیر - و ابن بن حبیب النخعی - و صفی بن سلام عالم اندلس احدث اصحاب ابی حنیفه  
 و ابو بکر بن عباس المقری و غیرهم رزمی باشند منم در خلافت امین بن بارون پست بعد از بارون رشید  
 بر سر کاران وی امین که در شان کینه و همتا و یار همتا و یک از شکم سید حضرت زبیده تولد یافته بودند  
 محمد بن کینه که در شان کینه و همتا و یار همتا و یک از شکم سید حضرت زبیده تولد یافته بودند  
 و نامور بن محمد - و نامور بن عبد الله هر دو پسران خود و والی نمود پس در تادم بلیشان بر ایشان نشاند  
 نمودم خاسته بر امین - پس روزی خالصه کنیز زبیده بمن آمد و گفت که سیده من بعد از اسلام میگردد کنیزی

سن تولید و وفات امام مالک

در خلافت امین بن بارون

و ترفیع کن به پسر محمد که من بروی کمال ترفیع میکنم که بجز گوشه من است بوی گفتم که این امر ممکن نیست چرا که  
محمد بعد از پدر خود هم بچشم وی غلیظه خواهد شد (یعنی در تادیب می تحویل مد کا راست مفاصل گفت که برای رقت  
سیده من سببی دیگر است و آن اینکه در شبیکه سیده من زبیده ویرا تولد میکند و خواهی دید که چهار زن از زنان نزد وی  
آمده ویرا از پیش و پس راست و چپ گرفته پس زنیکه از پیش بود گفت که این مولود کم عمر است  
(و همین باعث ترفیع زبیده بود) بزرگ کنیز تنگ سینه و آهی کار بزرگ گناه شتید العذر و پسین گفت ای پادشاه  
مبذ و متلف است لیل الا نضات کثیر الاسراف - و همچنین بر دوزنان دیگر ویرا با و صاف رویه موصوف  
نمود پس خالصه است گفت یا کسائی ای چیزی نفع می دهد حذر از قدر و بود این بسیار بازی کنند  
میگیر لعمول و بمصالح خلافت نمی پرداخت انتهی اما امام احمد بن حنبل رزم در حق وی فرموده آتی آذ جوف  
آن یزید صحر الله لا یزید یا کاهکیر علی استیضیل بن علیة فانه اذ دخل علیه فقال له یا ابن الفاعل علف  
انت الذی تقول کلام الله مخلوق آخر الامر و سلسله یکصد و نود و هشت ماه محرم الحرام بمصر است  
و هفت یا هشت سالگی از دست لشکر طاهر بن الحسین که برای مقاتله اش از طرف مامون بن مارون که از این  
خرد بود بروی درآمدند مقتول گشت مدت سلطنت وی بر وایت اشهر چهار سال و هشت ماه بود -  
تعداد و بعضی کبار متوفین درین خلافت اسمعیل بن مکیه معتزلی و شقیق البلخی الزاهد و ابو حاتم الغضنفری  
و عبد الله بن الکثیر المقرئ و عبد الله بن الواهب صاحب ممالک و غیر هم رضی الله تعالی عنهم  
و خلافت مامون بن مارون پسر بجای امین برادرش مامون که بعد از شش ماه و هشت  
روز و یکصد و نود و هشت غلیظه گشت تولد وی از شکم جاریه بد شکل مراحل نام است که یکصد و هفتاد  
بشب خلافت مامون رشید نوع یافته و قصه تولد ویرا در حیات چنین آورده که روزی مامون  
بعد از قتل امین بر زبیده مادر امین گذشت و دید که بهای خودی جنبانید بجزیکه در نعم مامون نیاید گفت  
که ای مادر من و هائی منیدی بسبب آنکه پسر را گشتم و ملکت ویرا سلب نمودم گفت فی بخدا یا ای پسر من  
مامون گفت دیگر چه گفنی زبیده گفت مرا حان کن مامون بجز گفت که خدا را الغنوه غنوه از آنچه گفنی زبیده  
گفت فبسم الله الملاحه بیج کند حق تعالی زنی را که احمال و عاجزی کرده شود مامون گفت این  
چگونه باشد گفت بوجا که روزی با امیر المؤمنین شید شطرنج مینا ختم پس وی بر من غالب آمد پس  
مرا حکم داد که از جامه موجوده و در قصر پیش وی بر بنده دو کنم هر چند که بجز کردم معاف نموده پس کرم آنچه

روز نجات بعضی بزرگان

روز نجات بعضی بزرگان



کلام جلالت قرآن از امامت

تفسیر کلام

کلام امام احمد از خلق قرآن

امرش بود پسر باز را بطرف شطرنج طلبید پس غالب آدمم بروی پس گفتم اورا که در مطبخ رفته و بر آن کینه  
 قبیح تر باشد با و مجامعت ناید هر چند که از من معافی خواست معافش نکردم پس در عوض آن مرا  
 خراج مصر و عراق بخشید قبول نکردم و گفتم بخدا که هر آینه این را خواهی کرد و می از آن انکار آورد  
 پس دستش را گرفته تا طلب بخشش در آید پس هیچ کینه بدش شکل و ناپاک و بدخلق از مرا جلالت ندیدم  
 پس گفتم که این را و ملی کن همچنان کرده تا آنکه از آن و ملی و سکه حمل تو ماند و مادرت مرا جلالت از آن  
 تر از این پس من خود بودم سبب قتل پسر خود پس پشت گردانید مامون و گفت کنت الله السلاکحة  
 الغرض مامون حسب عقاد و ایمانی استاد خود اسمعیل بن عثیمه که ذکرش در خلافت امین حالا از امام  
 احمد به گذشته قرآن را مخلوق گفت - و کلام جلالت قرآن در زمان وی پدید آمده - و خلق الله جلالت  
 قرآن بر آن گفت و هر که از آن انکار آورد وی سخت ترین عذاب اورا گرفتار کرد و چنانچه ذکر امام احمد  
 در تذکره خلافت مستقیم می آید از انجیل اهل اسلام و اهل ایسانا معتبر است اگر رفتن لازم است که  
 اولاد خود را از مردم بد مذاهب تعلیم نمایند از خوبی استادان است که درین زمان تمام هندوستان بلکه

همه جهان از فتنه پارت اگر در نایب کسیست حرفی نیست - بنعم القیاس

افسوسه دل اندوه کند انجمنی را ۱۱

علاهی کبار و فقهائے دیندار و فضلاء امصار را جمع کنانید و بر عقاد  
 داشتن مخلوقیت قرآن مجبور ساخته حتی که از شمشیر ترسانیدند تا آنکه نائب می امام احمد را گفت  
 مَا تَقُولُ فِي كَلَامِ اللَّهِ قَالَ كَلَامُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لَا تَحْتَدِ أَتَخْلُقُ هُوَ قَالَ كَلَامُ اللَّهِ وَلَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا  
 چند بار درین گفتار رفتار نمود مگر امام احمد به بغیر ازین نکرار چیزی احتیاز نکرد و اما علمای دیگر چه از اهل  
 فقه یا از اشراف نبودند و در آخر سخن بنابر ایمان نائب مامون چون دید که علمای دیگر جبراً اقرارش میکنند مگر  
 اعتقادش ننیدارند ایشان را و بنام امام احمد را مفید کرده نزد مامون در روم برای قتل روان ساخت  
 مگر مستقیم حقیقی همانرا از آن آفت نجات بخشید که خود اجل را بر مامون فرستاد - و چون که مامون از شکم  
 جاری زبیده بود و ازین باعث برادرش خلیفه امین و غیره بهجوشش کردند می در عهد خلافت خود خواست  
 که امین زلت را از خود بوحی دور نماید بنابر آن قراحت معیار است خود با اهل بیت و زید تا ازین ذریعه  
 همه بدنامیها از وی بر طرف شود مگر بحیل های بسیار آنرا حاصل نموده برای خوشنودی اهل بیت  
 خون ناگزیر میسر میسر و به مصافی را بر خلافت فرج نداشتند و مذاهب اهل تشیع را کمال دوست داشت







مگر از راه تنفیذ نکاح تا آنکه بیوش شد پس برداشتند امام احمد بن محمد و بیکان خود برده شد و کل مدت حبس وی روزه بست و هشت ماه بود و بعد از صحت بجمعه و جماعات حاضر شدی و فتوا دادی و حدیث بیان نمودی تا آنکه معظم وفات کرد و بجایش واثق پسرش خلیفه گشت و گفت امام احمد بن محمد که هر آینه نزد من چند موی مبارک بود از مویهای شریف بنی هاشم که در تشییع قمیص خود گردانیده بودم پس وقتیکه دست امام احمد بن محمد شد و پیراهن زوی برکشیدند زده شد تا باز مانا پس مناع شد آن موی مبارک و تا وقت مرگ خود از بواس آن موی مبارک ناله بر میگشتیدی و اینهمه واقعات که بروی گذشت در حالت صیام بود و گاهی افطار نمود و رضی الله تعالی عنه و چون چند تا زیاننازده شدند از تنای زون باز ربنه وی روزه گشت است است بر زبان چیزی را نماند که نگاه دو دست از غیب نمود اگر گشت و از رابر وی روزه بست پس چون زبان نجات یافت ادوی پرسیدند که در آن حالت چه گفتی فرمود گفت اللهم انی کنت علی الحق فلا یخلفن منی یا الله اگر من بر حق ام پس مرا رسوا مکن و نظر کرد معظم بموکی که بر ضرب و جراحات امام می گریست و حال پشیمان میگرفت و میگفت بخدا اگر ضرب نه از زبان دیده ام مگر ندیده ام سخت ازین و تا وقت مرگ اثر آن بر پشت مبارکش بود و بعد از مناظره سه روز محمد عبدالملک زیات و قاضی احمد بن داد و معظم را گفتند یا امیر المؤمنین اقله و دمه فلقنا فانا یعنی او را قتل کن و خونش هر گردان باست تفصیل و عباس سلین حکایت در حیات زیر خلافت معظم بکثرت است و چون ولایت بو اثن رسید پس ظاهر کردی آنچه با من و معظم ظاهر کرده بود و دناز جو رجوا و امام احمد بن محمد را از جمعه و جماعات منع کرد پس میبود امام بن محمدی که بنماز و غیره بیرون نیامدی تا آنکه واثق نیز بر روی بجایش برادرش متوکل والی گشت پس برداشت وی شلنگ مذکوره را گردید که با حضار امام احمد بن محمد حکم نموده اغراز و اگر امش بسیار فرمود و الله اعلم العزمین که معظم تبارخ نوزدهم ربیع الاول سال ۳۱۶ هجری در وفات یافت جمعی شیخ بخاری و جمعی بنی هاشم و غیره حاضر شدند و معظم و خلافت وی وفات یافته اند و در خلافت واثق با شد پسر بجایش پسروے مارون ملقب بو اثن با شد که بکشد و نوکشش بود و گشته پسرش که دو صد و بیست و هفت حسب گفته پدر خود و معظم را شد خلافت یافت و پسرش دو صد و سی و نخل قرآن ابداع پدر خود نمود و آخرین نصر الخرمای روزه را که بروی واثق گفت که قرآن مخلوق نیست اقبل رسانید و سرش را بطرف مشرق

در نظر کردن است امام احمد بن محمد

در نکاح تنفیذ نکاح

در غسل نکاح



رو نموده نصب نمود پس آن سر بطرف قبله گردید و چند بار ایشان از قبله آن سر را گردانیدند و او با سبوت  
قبله روی خود می آوردی و بعد از شهید شدن و کسی ویرا بخواب دید و از وی پرسید مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ  
گفت که پنجشده مراد رحمت بمن کرد و گویا از سده روز مغموم بودم بسبب آنکه بنی معلوم و بابر بمن گذر فرمود  
و از من بروی مبارک خود اعراض فرمود غایت غمتاک شدم بران و چون بسوم بار بمن گذر فرمود  
پرسیدم که یا رسول الله آیا من بر حق نبودم و ایشان بر باطل - فرمود بلی گفتم پس چرا از من اعراض  
میفرمایند فرمود که از جهت شرم و حیا از تو که ترا شخصی از اهل بیت من قتل ساخته و گویند که در آخر و اثنای  
از قول خلق قرآن تا بگشت چنانچه در حیات آورده که پیری از مصیبه بسبب ز قاتل شدنش  
بخلق قرآن مفید کرده شده چندی در حین بماند تا آنکه روزی و ائمه پیر موصوف را طلبید چون  
به پیش وی ایستاد گفت اَلَسَّامُ عَلَيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ گفت لَا سَلامَ اللَّهُ عَلَيْكَ گفت  
ای امیر المؤمنین بدترین ادب آموخت ترا مؤدب تو چه حق تعالی فرمود و اِذَا احْتَبَيْتُمُ حُجَّتِي كَحَيَوَا  
بِاِحْسَنِ وِنَهَا اَوْ رَدُّوْهَا وَجَزَاكَ تَوْجَابِ سَلامٍ مِنْ نَبِيِّكَ <sup>ای مؤمنان تو را</sup> گفتی و نه به بهتر از ان - و بر روایتی  
جواب سلام پیر هیچ نگفت پس برگفت یا امیر المؤمنین با من سه تعال نکردی ادب خدا را و نه ادب رسول الله  
که خدا فرمود و اِذَا احْتَبَيْتُمُ حُجَّتِي كَحَيَوَا و آنحضرت معلوم بر و سلام امر فرموده است پس قاضی ابن ابی داود  
معزلی با وی در مناظره مستعد گشت پیر گفت یا امیر المؤمنین من محمود و در بنده امی بسته گشتم  
نماز میخوانم در حالت حبس و تیمم پس هر گز تا از بنده امی آزادم نکنند و وضو سازم پس چون پیر از  
وضو و نماز فارغ شد ابن ابی داود را حکم شد که از پیر پرسد آن پیر گفت سوال مراست پس حکم  
کرد پیر اما جوابم در این بی داود گفت پرس پیر گفت که مرا خبر ده باینکه تو که خلق الله را بخلق قرآن  
میخوانی آیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بطرف این دعوت فرموده گفت نه پیر گفت آیا ابو بکر بعد  
از حضرت معلوم مردم را بطرف این خوانده گفت نی پیر گفت که عمر بعد از ایشان هر دو دعوتش کرد  
گفت نی پیر گفت که از عثمان بعد از ایشان هر سه و یا از علی بعد از ایشان هر چهار دعوتش هدایت  
گشته است گفت نی پیر گفت چیزی که دعوت بطرف آن نه آنحضرت علیه السلام کرده و نه ابو بکر  
و نه عمر و نه عثمان و نه علی پس دعوت تو بطرف آن چیزی خالی نباشد از نیکی ایشان بآن عالم بودند  
یا جاهل از ان پس اگر گویی که ایشان بآن عالم بودند مگر سکوت از ان و زمیند پس مرا و مرا نیز

در مناظره پیری در خلق قرآن و ادب خدا و رسول الله

و سعت آنست که از ان سکوت کنیم مانند سکوت ایشان علی بنیفا و خلفائ الصلوٰه و السلام و اگر  
گویی که ایشان از ان جاہل بودند تَعَوَّذُ بِاللّٰهِ و تو از عالم شدہ قیالکلمہ این کلمہ ممکن است کہ چند  
آنحضرت علیہ السلام و خلفای راشدین رضوان اللہ علیہم نہ اند و تو و یاران تو از اہل تہذیب  
و ائق از شنیدنش بر جستہ برخاست و بکجہ در آمد و جامہ را بدہن خود کردہ میخندید و گفت است  
گفت این پیر کہ این دعوت خالی نباشد تا آخر قول وی قیالکلمہ این کلمہ بیکجمل البیٹی صلعمو شکیا  
و اَصْحَابُہٗ - و تَعْلَمُہٗ اَنْتَ و اَصْحَابُکَ پس عاز نام حاجب خود را حکم فرمود تا بند آہنی از پیر برد  
و چار صد دینار بروی عطا کرد و اجازتش داد بر جمع و قاضی ابن ابی داؤد معتزلی از نظرش و رافضی  
و بعد از ان پنج کسی را بران نیاز دید - و این تخصیصست مردور وایت مخالف را کہ بنظر اختصار  
بیکجا مختلط کردہ شد - حق انیکہ تقریر این شیخ کہ مذکور شد در باب لزام معتزلہ سبحتیست عجیب چنانچہ  
در حیات گفتہ بلکہ میگویم کہ در باب ہندام جملہ مختصرات مختصر مین غایت مسکتست فَلِلّٰہِ دَر الشَّيْخِ  
و ہمین حکایت را بروایت دیگر در حیات مذکور خلافت ہندی باشد بن یارون و ائق باشد بنین  
آورده کہ ہندی باشد گفت بود من کہ میگفتم کہ قرآن مخلوق است در ابتدای خلافت پدر خود  
وائق باشد تا آنکہ روزی قاضی احمد بن ابی داؤد معتزلی شخ را از اہل شام کہ غایت حسین بود  
و خوبتر پیری میداشت مقید کردہ پیش و ائق آورد و دیدم و ائق را کہ از وی حیا کرد و نرم دل شد  
بر وی و چون نزدیک و ائق آمد پس سلام بامیر المومنین خواند با حسن ترین سلاما و دعا خواند  
برای وی بہترین دعا با مختصر پس و ائق گفت بنشین بپرو را گفت کہ ای شیخ مناظرہ کن  
با بن ابی داؤد و در چیزیکہ وی ترا در ان مناظرہ میکند آن شیخ گفت یا امیر المومنین ہر آئینہ کہ وی  
از مناظرہ ضعیفست و هیچ نیست و چیزی منیرت پس غصہ آمد و ائق و بجای نرمی را غضب پر شد گفت ابو عبد اللہ احمد  
بن ابی داؤد از مناظرہ ضعیفست و هیچ نیست چیزی منیرت او مناظرہ فرج گفت یا امیر المومنین آسان گیر خود را اجازت دہ  
در مناظرہ وی و ائق گفت من ترا ہم برای مناظرہ وی طلبیدہ ام شیخ گفت یا احمد مرا و مردم را بچہ چیز دعوت میکنی گفت  
اہلوت آن کہ گوی کہ قرآن مخلوق است چرا کہ ہر سالانہ است آن ہمہ مخلوقست در نہ قصد قدالانہم آید شیخ گفت  
یا امیر المومنین بطریقست کہ انہم روزی میگوریم آن ما با داری گفت خوب شیخ گفت یا احمد اہل حقن کہ تو گفتی  
خبر کن کہ آیا این واجبست و داخل در عقود دین کہ دین تمام و کامل نگردد تا آنکہ گفت شود انچہ تو گفتی

و این کلمہ ممکن است کہ چند  
آنحضرت علیہ السلام و خلفای راشدین رضوان اللہ علیہم نہ اند  
و تو و یاران تو از اہل تہذیب  
و ائق از شنیدنش بر جستہ برخاست  
و بکجہ در آمد و جامہ را بدہن خود کردہ  
میخندید و گفت است  
گفت این پیر کہ این دعوت خالی نباشد  
تا آخر قول وی قیالکلمہ این کلمہ  
بیکجمل البیٹی صلعمو شکیا  
و اَصْحَابُہٗ - و تَعْلَمُہٗ اَنْتَ  
و اَصْحَابُکَ پس عاز نام حاجب خود را  
حکم فرمود تا بند آہنی از پیر برد  
و چار صد دینار بروی عطا کرد  
و اجازتش داد بر جمع و قاضی  
ابن ابی داؤد معتزلی از نظرش  
و رافضی و بعد از ان پنج کسی را  
بران نیاز دید - و این تخصیصست  
مردور وایت مخالف را کہ بنظر  
اختصار بیکجا مختلط کردہ شد -  
حق انیکہ تقریر این شیخ کہ مذکور  
شد در باب لزام معتزلہ سبحتیست  
عجیب چنانچہ در حیات گفتہ بلکہ  
میگویم کہ در باب ہندام جملہ  
مختصرات مختصر مین غایت مسکتست  
فَلِلّٰہِ دَر الشَّيْخِ و ہمین حکایت  
را بروایت دیگر در حیات مذکور  
خلافت ہندی باشد بن یارون و ائق  
باشد بنین آورده کہ ہندی باشد  
گفت بود من کہ میگفتم کہ قرآن  
مخلوق است در ابتدای خلافت پدر  
خود و ائق باشد تا آنکہ روزی قاضی  
احمد بن ابی داؤد معتزلی شخ را از  
اہل شام کہ غایت حسین بود و خوبتر  
پیری میداشت مقید کردہ پیش و ائق  
آورد و دیدم و ائق را کہ از وی حیا  
کرد و نرم دل شد بر وی و چون  
نزدیک و ائق آمد پس سلام بامیر  
المومنین خواند با حسن ترین  
سلاما و دعا خواند برای وی بہترین  
دعا با مختصر پس و ائق گفت بنشین  
بپرو را گفت کہ ای شیخ مناظرہ کن  
با بن ابی داؤد و در چیزیکہ وی ترا  
در ان مناظرہ میکند آن شیخ گفت  
یا امیر المومنین ہر آئینہ کہ وی  
از مناظرہ ضعیفست و هیچ نیست و  
چیزی منیرت پس غصہ آمد و ائق و  
بجای نرمی را غضب پر شد گفت ابو  
عبد اللہ احمد بن ابی داؤد از  
مناظرہ ضعیفست و هیچ نیست چیزی  
منیرت او مناظرہ فرج گفت یا امیر  
المومنین آسان گیر خود را اجازت  
دہ در مناظرہ وی و ائق گفت من ترا  
ہم برای مناظرہ وی طلبیدہ ام شیخ  
گفت یا احمد مرا و مردم را بچہ  
چیز دعوت میکنی گفت اہلوت آن کہ  
گوی کہ قرآن مخلوق است چرا کہ ہر  
سالانہ است آن ہمہ مخلوقست در نہ  
قصد قدالانہم آید شیخ گفت یا  
امیر المومنین بطریقست کہ انہم  
روزی میگوریم آن ما با داری گفت  
خوب شیخ گفت یا احمد اہل حقن کہ  
تو گفتی خبر کن کہ آیا این واجبست  
و داخل در عقود دین کہ دین تمام  
و کامل نگردد تا آنکہ گفت شود  
انچہ تو گفتی





2

و اهل حدیث را بنوخت و بدعت را از اهل بنود و فروع نشاند و شریعت را در آن زمان در اسلام از  
شرایشان زایل و دیگر بنود و فروع حضرت علی و اولاد وی را مبنی بر مباحث بهر حال ابو بکر بن ابی شیبیه  
شیخ بخاری و غیره فرصت وقت را ضیعت نموده در جامع مصاحفه شصت و شش قریب سی هزار کس را  
جمع ساخته و برادر وی عثمان نیز در جامع المنصور باسی هزار کس جمع گشته بدعای متوکل علی الله  
مشغول شدند **تنبيه** ابو بکر بن ابی شیبیه رزم بمقتضای بشریت حسدیکه حریف را با حق  
خود غالبایا باشد با امام ابوحنیفه بی باعث درجه امتش بدل میداشت و میخواست که بتبدیل  
امام جلیل تقلیل رتبہ عالی وی که بقا بابل زمین مرکز بود نموده بتجلیل و تفضیل  
ذات خود را تجلیل داده اکلیل امامت تحویل بخود نماید و بمقتضای شدن خود را آری پس در مکر  
نفس آمده بخوشامد های گوناگون خلیفه موصوف برای سرخوی خود پروخت و طریق دلم قبح  
و ذم در شان امام اعظم رن انداخت و در پی رد امام ابوحنیفه افتاد و تالیف بابی درین باب نموده که  
باب الرد علی ابی حنیفه در نهاده جایجا احادیث موصوفه زنادیق را بلا تحقیق و تدقیق در آن  
درج نمود پس بعضی از علمای بدریافت انیمه تصبیات و تمسکات نبیره جمله مکتوبات ویران قول غیر  
مصلح نمیدند و در تصنیفات خود از آن نقل نموده ازین هست که امام بخاری رن با وجود کمال  
ذی شانی وی رحمه الله در بخاری خود از امام اعظم رن به بعضی التائیس تعبیه نموده و در تاریخ خود  
بکلمات غلیظه یادش کرده بخاور الله عتوا و عنهم آجمعین و درین باب فتنه اولی را ابو بکر  
بن ابی شیبیه و دارقطنی است و در ما بعد از او رن است و هر چند که علمای محققین تدارک آن نموده  
مگر اهل توبه بد مذہب از جهت بعضی و حسد و رونی خود همان اعتراضات را در کتب رسائل خود  
نقل میکنند و از تحقیقات محققین چشم میدوزند القیاد بالله چنانچه در باب تعصب غلط نمیشود  
ابو بکر و دارقطنی و حق امام مختص بموجب فی هذا الکفاية لمن له اليد راية عبارت بحر العلوم  
از شرح سلم الشبوت اینکه فائده لا بد للمزكي ان يكون عند الحاجة فاستجاب الجرح  
والتعديل وان يكون موصوفا صفا لان يكون مستعصبا ومنجبا بنفسه فانه لا  
اعتدادي يقول المستعصبي كما قد لا رطبي في الامام المهمام اني حنيفه رضايانه  
ضعيف في الحديث سواي شلعه فوق هذا فانه امام وريح تقي خاتمه من الله تعالى

در حدیث آن بنی شیبیه و ابو بکر بن ابی شیبیه

فائده در تعصب ابو بکر و دارقطنی با امام اعظم که غلط است



تركه كرامات شهيرة فبأي شيء يطرأ اليه الضعف - فتارة يقولون ان القصب عليه  
 كان مستغلا في الفقه - انظر بالانصاف أي فيه فيما قالوا - بل لفيقه أولى بأن يؤخذ الحديث  
 منه - وتارة يقولون انه لم يلاق اية الحديث - انما أخذ من حداديه - وهذا ايضا باطل -  
 فإنه سري عن كثير من الأئمة كالإمام محمد الباقر ولا عمن وغيره - مع أن حدادا  
 كان وعاءا للعلم - فلو أخذ منه أغناه من الأحاديث عن غيره - وهذا ايضا أیه وزعمه وكلام  
 عليه وقفاؤه فإنه لم يكثر الاستاذة لثلاث كثر الخفوق فيحاط بحجته عن إيقاظها - وتارة  
 يقولون انه كان من أصحاب القياس والرأي وكان لا يعمل بالحديث حتى وضع أبو بكر  
 ابن شيبة في كتابه بابا للرد عليه وترجمه - باب الرد على أبي حنيفة - وهذا ايضا من التعصب  
 كيف وقد قيل إن السراويل حجة عنده وقال أبو حنيفة ملجأ من رسول الله صلى الله عليه وسلم فبالرأس  
 والعين وما جاء من أصحابه فلا تركه - ولم يخص بالقياس عام خبر الواحد فضلا عن  
 عام الكتاب ولو يعمل بالأخالة والمصالح المرسلة - والعجب منهم أنهم طعنوا في هذا الإمام  
 مع قبولهم الإمام الشافعي وقد قال في أقوال الصحابة كيف انصف يقول من كنت في عصره  
 لحاجته - ورة المراسيل وتخص عام الكتاب بالقياس وعمل بالأخالة وهل هذا إلا بهت  
 من هؤلاء الطاعنين منهم - والحق أن الأقوال التي صدرت عنهم في حق هذا الإمام الهام مقتدى لأنام كلها  
 صدرت من التعصب - لا ينبغي أن يفتت اليها ولا ينطق نور الله بأفواههم فاحفظ وثبت - وسبب وقومهم  
 في هذا الأمر لفظيهم فهم كانوا سقى الفهم بخد مون ظواهر الفاظ الحديث ولا يرومون فهم  
 بواطن المعاني فضلا عن المعاني الدقيقة التي يخرج عنها فهمم للتوسيطين - وكان هذا التمييز  
 لإمام مؤيد بالأيدي الإلهي مستعينا في محاربات المعاني أخذ الإليه عن قعر البحر الذي لا يقيد  
 على الحوض فيه أحد إلا أحاد من المؤيدين بآي الله - وهو كآله الطاعينون ليعصوا فيه من  
 بحر وأعن أذرالك ما فهمه هو - فتفروا عما قال تنفر الحيوان الوحش فظنوا شيئا فربا حكما  
 بأنه خلف الحديث فوقعوا فيما وقعوا من الجهل المركب انتهى بس ناسي لمن فرقوا ماله وباري لمن  
 وتضع بين مشي متعصبت كرجال الشان بوطا هرشد بس لهذا علامة معني در سورة الفاري شرح  
 صحيح بخاري بعد توثيق ومناقض امام البوصيفه سيوسيد وبهذا أظهر لك تحاسد الدار فطنة على أبي حنيفة





و بعد از این فک زان فرستاد و رعایا را بدو پیش و عدل و انصاف بنواخت - اما در طائف المعارف  
آورده که روزی رو بروی منتصر ساطی از بساطهای خزان پدش آورده گسترانیدند چو می بیند که دران  
سباط و از کاشیده و در میان دائره سواری تاج پوش ایستاده و در گردش کتبه بزبان فارسی منقوش است  
از دیدنش متحیر گشته مردی فارسی دان را طلبید وی باز دیدنش چنین بچشم گشت خاموش گشت منتصر گفت  
چه دیدی گفت هیچ آخر بعد از اصرار تمام معاینش با وی ظاهر نمود که دران منقوش بود من شیر و پیه بن کسری  
بن هر مزام که پدر خود را بطبع سلطنت قتل نمودم آخر بجز از شش ماه تمتع از سلطنت نیافتم - هر چند که منتصر  
آن بساط را بسوزانید اما حسب نوشته این بیدش شما و خود نیز از دست طیب طیفور نا بجا بطبع و دم دنیا  
بتایخ پنجم برج الاخر سال که دو صد و چهل و هشت که از مخالفان برای قتل منتصر سی هزار وینار بر شوت  
گرفته بود بمرگش شش سالگی بقتل رسید که بیشتر زهر آلود و فسد وی گرفت اما طرفه ترا نیکو بوجوب کرده  
خویش آید پیش طیفور نیز بعد از ساعتی سهوا از همان نشتر فصد خود گرفت که فی الفور از آن جان وی بجان  
منتصر برده آخرت همراه گشت صدق الله العظیم جزاء متحفظه است علیه و مثلها و رسول الله اکرم  
من حقه بیدار لا یناله فقد وقع فیله چنانچه مشهور است و خلافت مستعین بالله پسر بجای وی پیش  
احمد مستعین بالله برادر متوکل بن متعم بالله که پادشاه دو صد و بیست و یکم مولود شده بود باه برج الاخر بهر بیت  
و هشت سالگی تخت نشین گشت و در حیات گفته که بجایش ابن عم وی احمد مستعین بالله بن محمد المستنصر خلیفه گشت  
به حال پادشاه دو صد و پنجاه و دو بهر سالی یک سالگی باه شوال از دست برادر عمزاده خود محمد معتز بن متوکل گذاروا  
بهو مدت خلافت وی دو سال و نه ماه بود و در خلافت محمد معتز پسر بجایش همین محمد معتز بن متوکل  
که پادشاه دو صد و سی و دو متوکل گشته بود بهر نوزده سالگی خلیفه گشت آخر بسبب ترکیان از دست  
برادر عمزاده خود محمد بن داغ باه رجب بچشکته دو صد و پنجاه و پنج جکالیف شدیده بهر بیت سه سالگی  
بر خلافت وی چهار سال و شش ماه بود و در خلافت وی سمری قطعی و داری صاحب سند  
و غیر هادفات یافته اند تنقیس همین داری است که تعصب باند تقصیل بگویم بیانی شبیه  
و دار قطعی بر امام ابو حنیفه رحمه صاحب علوم طیفور و فنون خلیفه رحمه الله که هاست و حاجا بدار کتب خود  
آزاد بچ نموده که بد مذهبان همن از انما در رسائل خود نقلها آورده شائع و ذائع مینمایند و بلیقن  
تنقیص در شان امام افرات خود را بگویند

در خلافت مستعین بالله

در خلافت مستعین بالله

در خلافت مستعین بالله

در خلافت هندی بامش پسر بجایش خلیفه صالح هندی بامش محمد ابواسحق بن بارون واثق  
 بن معصم بامش که در خلافت جد خود معصم بنه دو صد و شصت و دو سال و پنجاه  
 و پنج بدخلع و قتل برادر عمراد خود معتز خلیفه گشت گویند که وی در کمال زاهد بود که با وجود خلافت باده  
 صیام بهنگ و سرکرد و رغن زیت بانان کفایت کردی و اکثر صائم الدهر بودی بخلایف آبا و اجداد  
 خود امام احمد بن رافع بن رافع و ثنا خواندی و جمله مناهای و غنا و لهو و لعب بر خود حرام میداشت و گفتی که مرا  
 حیامی آید از خلد ریک نباشد و بنی عباس بن محمد بن عبد العزیز و بنی امییه و هر شب بگلیم صوف نشسته  
 تا زنی خواندی آخر بگشت و دو صد و پنجاه و شش باه و شب بمرسی و هفت سالگی از دست موسی قرکی  
 بپاک گشت خلافتش باز ده ماه بود یکسال در خلافت معتد علی بامش پسر بجایش برادر  
 عمرادش معتد علی بامش احمد بن منوکل که پسر گشته دو صد و بیست و نهم تو گشته بود و بعد مقتول شدن هندی  
 بامش از حبس بیرون کرده شده و بیست و نه سال پسر وی برادر خود ملوک طوایر بر شرف خلیفه ساخت و پسر خود  
 جعفر را به لقب مغوض الی الله ملقب نموده و سیصد و گردانیده و الی مصر و مغرب ساخت و خود بملعب  
 پروخت و در آن نزدیک از جو زنگیان اکثر بصره بنارت رفت تا آنکه بعد از آن در میان لشکر خلیفه زنگیان  
 از پسر گشته دو صد و پنجاه و شش ساله دو صد و هفتاد قتال قائم ماند تا آنکه درین سال سردار زنگیان  
 که نام آن ملون بهبود بود و خود را دعوی نبوت و عالم فیض بود و آنرا که است بود و نیز آن ملون در شهر خود  
 بنشیند و حضرت عثمان و علی و فاطمه و زبیر و عایشه و معاویه رضی الله عنهم را سب و شتم میداد و در  
 محاکم خود که گمانید که زنان ملویه را بدو و ستم خرید میکنند و از ایشان خدمت بدنی و لذت شهوانی  
 گیرند تا آنکه نزدیک یکی بنی جنینی ده نفر زنان ملویه بوطولیش میبودند و خدمتش میکردند بعد از قتل  
 شدن یک کس و در پنج ملک (۱۰۵۰۰۰۰) مسلمانان آن ملون مقتول گردید چون سر آن خمیشت  
 را از تن جدا کرده در بازار بن بر سر نیزه بلند کرده شد از هر کس دعای نیک برای خلیفه از مرد و زن از  
 کوه و درون بهر آمد شاعران بکمال لوح خلیفه راستو دند باز بگشت و دو صد و هفتاد و هشت قوس  
 ده کوفه بنام قمر امطه ملاحظه چنان ظاهر شد که مردم و جوب غسل جنابت و ولایت خمر را دعوی گویند  
 و خدا و اذن خود که آن محمد بن الحنفیه را رسول الله بنادند و در همه سال مدانه و صوم لوا حجب دارند  
 که یکی در آن صیام صوم هر جان را داخل نموند و از نیجاست که و افش خذلیم الله روز نهروان

در خلافت هندی

در خلافت معتد علی

در خلافت بهبود و دعوی نبوت

در خلافت قمر امطه



یعنی نوروز را نظم بنمایند و بیت المقدس قبله و محل حج و هستند و نیز دیگر اقوال شیعیه قائل گشتند  
و اکثر جماعت از ایشان قبول نمودند (مانند ترویج لامذمیه و با بیان چند درین زمانه که در جهان مکتبه  
دولت روز افزون رسیده) و جملا و باش بران راضی شدند اما دیگر مسلمانان از آن نا بجا ران  
بجان رنجیدند. و البته دو صد و هفتاد و نه معتد برای رفع فساد از میان خود جعفر پسر خود را خلع نموده  
برادرزاده خود ابوالعباس احمد بن ملکان متوکل را که انصاف پسند و عدل دوست بود و لقب معتضد بآنند  
خطاب نموده و لیحه خود گردانید و خود بروز و کوشنه تبایخ نو زد و هم ماه رجب یا شوال ۳۰۸ هـ دو صد و هفتاد  
و نه بهمن پنج سالگی انتقال نمود مدت خلافت وی بیست و سه سال بود پس معتضد و خلافت خود  
پس ۳۰۹ هـ دو صد و هشتاد و دو احکام بنویزید را باطل کرده و طریقه مجوسیان را نال نمود. و البته دو صد و  
هشتاد و شش ابوسعید قرامطی بروی خروج نموده بقلع حجر اسود رسید لشکر خلیفه معتضد هر چند  
که مقابلش نموده مگر بهر پیش روداد. پس آن ملعون حجر اسود را از موضع خود قلع نمود تا آنکه پس ۳۱۰ هـ  
دو صد و هشتاد و نه کتفی با شمع بن معتضد بجای پدر خود خلیفه گردید و در ۳۱۱ هـ دو صد و نود و چهار انتقال  
شد قرامطی موصوف را بقتل رسانید پس برای مقاتله خلیفه کتفی برادر قرامطی حسین بنی نام قاضی  
گشته بود با برادر عیسی بن مبرویه نام و غلام خود که بنور طبعش نموده بود آماده و سرگرم شد  
اما انجام کار از فضل غفار ۳۱۲ هـ مذکور حسین بن مبرویه و نور غلام هر دو رسید و بوقت  
کتفی با ۳۱۳ هـ دو صد و نود و پنج برادرش مقتدر با شمع بن معتضد خلیفه گشت و البته ۳۱۴ هـ  
دو صد و یک حسین جلای قرامطی را زنده بدار کشید و هر که ویران از قوم قرامطه معلوم میشد مجبوش میکرد و البته  
سه صد و نه قرامطی که دعوی الهیت میکرد و حلول الهیوت را در ابدان اشرف مینمود بقتل رسانید  
اما چونکه عبید الله الممدی القرامطی المنتسب الفاطمی المصری المجوسی برای تحصیل دولت دنیا و فریب  
مخلوق خدا خود را علوی ظاهر نمود پس با عانت عوام امانت نامه حاصل نموده خود را مهدی فاطمی  
مشهور ساخت و بجان ۳۱۵ هـ با چهل هزار لشکر جزایر خلیفه مقتدر را بانه خروج نموده اسکندریه و غیره  
را تا بعضی گردید و حقیقت اهل و نسب همین عبید الله قرامطی را جللال الدین سیوطی در خلافتین  
۳۱۶ هـ انما یتهمهم بالفاطمیین جهالة العوام. و الا فجد هم مجوسی و قال لنفا حنه  
ابو بکر الباقی فلا فی العدا جد عبید الله الذی فی کسبه بالمهدی کان مجوسیاً و دخل

در تاریخ و اعلام و نظام

فان شبیهه الله و اهل بی





در تفسیر بعضی بزرگان این تفسیر در میان تحقیق سابقین

اَبَاءِ اَئِمَّةِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُعَرِّفَاتُ بِاللَّهِ رَاوَدَا فَلَاحِظٌ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ رَشَالٌ نَبُوذٌ وَانْتِهَامُهُ  
 وَقَوَاعِدُ رَابِعَةٌ سِتَّةٌ صَدْرُهَا وَبُشْتُهَا عَمَلٌ آدِرٌ عَمْدٌ وَنِزْدٌ مَشَقٌّ أَزْمَرٌ تَرْوِجٌ دَاوُدٌ كَسَى بِرْخَا فَلَاحِظٌ لِيَانُ  
 سَبَقَتْ نَبُوذٌ وَخَلِيفَةُ مُطْلِعِ الْعَمَلِ كَارِهُو زَانِ خُودِ قَرَانِطِ مُنْتَسِبِ الْهَاطِمِ مَرْغُوبِ گشت انتقِ مَقْدَرِ  
 سَلَفِ بزرگان دین که در خلافت معتدلی اند که ذکرش گذشت وفات یافته - آبخاری - و سلم  
 و ابوداود - و ترمذی - و ابن ماجه - و ربع البخاری - و قرنی - و ابوزر عرزی - و داود الطاهری  
 و ابوحاتم الرازی و غیر هم رضی الله عنهم **سیم** بخدشت ارباب دین و پیران شرع  
 سید المرسلین اینکه هر چند که درین سلسله طوالت بذکر خلافت کرده شد فاما امید که موجب طالت  
 نباشد چه که درین ذکر تذکره اهل حدیث باقید زمانه ایشان شده و حالیت کیفیت اهل زمانه ایشان  
 نیز هوید گشته تا که بر منصف المزاج واضح و لائح گردد که ما سوا از حدیث خَيْرُ الْقُرُونِ الْحَاضِرِ یافتن  
 کیفیت هر عصر نیز همان معلومست که تحقیق علای سابقین اگر چه بقلّت باشد از تحقیقات فضلالی لاحقین  
 اگر چه بکثرت باشد هزار مرتبه بهتر و افضل ترست چه که دران زمان بسبب عدم اشاعت کذب و  
 افترا بندی با تحضرت صلعم و بصایب کبار روز و بسبب قرب زمانه غیر و برکت آنحضرت صلعم از قدری سعی  
 و کوشش بلا ریب یا امر حق بدست می آمد بخلاف زمانه لاحق که بجز از تحقیقات اجماع و اتمی بی باعث  
 اشاعت کذب و افترا بندی موصوف از امر غیر واقعی منع نمیکشت پس مهندا مجتهدین سابقین استخراج  
 مسائل جدد و جبرایجائی رسانیده که از صد ها علمای نامی زمانه خود اصحاب تفر در آن مفرد ساخته و روبری  
 ایشان هر یک مسله را بقرآن و احادیث و آثار و اخبار و اجماع عامی صحایف و تابعین عنوان شده علیهم  
 اجمعین که با ایشان در زمانه متصل میبودند و از حالات ایشان بخوبی آگاهی شتند و بنحیه چون آن همه بزرگان  
 اقرار صحت و مطابقت باصول نموده بعد از آن بقید کثرت در آورده و اگر درین کسی را خلافت افتاده  
 آنرا نیز مصل نگذاشته بلکه هم دران محل از ادراج مساحت پس نزد معتدل المزاجان آیا ممکنست پسینا که  
 در فخر القون و بعد از طول و بعد زمانه بسیار الفضال عصر از صحایب و تابعین آئیده که در راه و روش چاپخ  
 را از مینندگان ایشان شنوده و نه افعال و اقوال تابعین را بچشم خود دیده و درین زمانه شیع کذب و  
 افترا که صدق نقل بسبب تصب یعنی لاحقین یا بعدن سابقین ممکن مانند چراغ شمعی بود تا آنکه بعضی را بسبب  
 نقص بجائی خود قابل ست و شتم دانستند یعنی دیگر را بسبب خلوص و محبت ایشان معصومین مثل انبیا





در این فصل از کتب معتبره امام عظیم را در این کتاب

زنده شدن امام برای قبول خلافت

**باب دوازدهم** است که در خلافت خود منصور امام را بعد از کوفه میگرداد و برآورد تا آنکه در آنجا وفات نمود  
 و در رحلت فرمودن امام اعظم رحمه الله و قول مستحکم بموت خود در زندان خلیفه منصور بشدائد  
 بسیار و این صحت فاما این روایت را نیز با برخی اختلاف بیان میکنند چنانچه تحقیق این مشکلان  
 در تاریخ خود منیر است از تحقیق که شامی در شرح در مختار آورده و آن اینکه در خلافت بنی امیه  
 والی عراق ابن هبیره نام بود عامل مروان (یعنی مروان الحمار بن محمد چنانچه شیخ در تحصیل التعرف  
 تصریح برین کرده) پس وی امر قضای کوفه را با امام ابو حنیفه می سپرد و امام رزم حکم من مجمل قضایا  
 فَقَدْ دَخَلَ بَيْتَ سَيِّدَتِي اَزْمَلَالِي كَارِ اَوْرَدَ اَبْنِ هَبِيرَةَ قَسَمَ خُورِدُكَ اِذَا قَبُولُ اَنْكَبِي بَزْمِ سَرْتَا  
 بِسُوطِهَا اِمَامُ فَرَمُودَكَ - صَرَفْتَنِي فِي الدُّنْيَا اَسْهَلَ عَلَيَّ مِنْ مَقَامِيهِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ لَا اَفْعَلُ وَلَوْ  
 مَكَتَنِي بِسَلْبِ اَبْنِ هَبِيرَةَ مَرَامُ رَا كَيْفَ دَوَّاهُ تَارِيَا - رَوَاهُ رُوَزْدَكَ اَزْ اَبْنِ صَدْرٍ سَرِّبَارِكُ اِمَامُ رَا  
 اَمَّا سَيِّدُ تَا اَنْكَبِي اَبْنِ هَبِيرَةَ عَنَابُ اَخْفَزَتْ عَلَيْهِ اِسْلَامُ رَا دُرُغَابُ دِيدِ بَعْدَ اِي اَن رَا اَبُو حَنِيفَةَ رَحِمَ  
 رَا عَالِي كَرِهَ بَلَدًا اَشْتَ جَانِجُ صَاغِبُ مَعَ اَلْهَمَارِ دَفِيرُهُ وَجَفَّ اَزْ اَبْنِ نَزْمِ بَرْنِ نَصْرِي كَرِهَ وَشَيْخٌ دَرِّ سَالِ كَرِهَ  
 بِالْاَوْرَدَةِ كَچُونِ خَبَرِ اَلْهَمَارِ اَبُو حَنِيفَةَ رَمَزَ اَقْبُولُ نَصَابِ اَبْنِ هَبِيرَةَ رَسِيدُ كَفْتُ كَرَّ اَرْزَوِي اَبُو حَنِيفَةَ اَزْ اَرْزَوِي  
 سَنَ اَبْرِي مِي كُنْدُ بَا وَجُودِ كِي مَن قَسَمَ خُورِدَةُ اِمَامُ سَلَامُ رَا رُو بَرُوِي خُودِ طَلْبِيدُهُ اَلْمَشَاهِدُ بَزْمِ قَسَمَ خُورِدُ  
 كَرَّ اِذَا قَبُولُ اَنْكَبِي بَزْمِ سَرْتَا اَمَامُ اَعْلَمُ رَمَزَ فَرَمُودُ مَرَكَلُ نَدَسْتُ تَوَكِي بَارِ اَشْفَرُ  
 هَرَجِ مِخْوَاهِي مَكْنِ بَسْ مِثْلُ سُوْطِ بَرَسْرِشْ زِدْ فَقَالَ اَلَا اَمَامُ اَذْكُرُ مَقَامَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ تَعَالٰى  
 فَاِنَّهُ اَدَلُّ مِنْ مَقَامِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَلَا تَهْتَدِ ذِي قَالِي اَقُولُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ - وَاللّٰهُ سَرَاتُكَ  
 سَعَتِي حَيْثُ لَا يَقْبَلُ مِنْكَ جَوَابُ اِلَّا بِالْحَقِّ يَمْنِي اَزْ عَاظِرْ شَرْنِ خُودِ مِشْ بِرُودِ دُكَارِ بَرَسْ چَرَكُ دَرَانِ  
 سَقَامُ ذَلْتُ بَشِيرَ اَشْدَا ذَلْتُ مَن كَرَّ مِشْ اَشْتُ وَچَندَانِ تَعْدِيدُ بَرَسْ مَرَانِ كَرَّ مَوْجِدِ اَمَلِ اِيَا مَن دُرُ حَشْرُ اَزْ تَو  
 بَا زْ پَرَسْ اَبْنِ اَمْرَ اَشْدَا بَرَسْ اَشْرَا دُورِي جَلَا دُورِ خُودِ اَبَا دُرُ شِيدُ وَتَا صَحْ سَرُوِي جَارِ كُنْ اَزْ غَرَبِ اَسْوَاطِ  
 اَمَّا سَيِّدُ بَا دَا اَبْنِ هَبِيرَةَ كَفْتُ كَرَّ اَيْنُهُ دَرُ خُوبِ اَخْفَزَتْ مَسْلُومُ رَا دِيدُ كَرَّ مِغْرُومُ اَمَّا اَخْفَا اَللّٰهُ  
 اَنْصَرَبُ رَجَلًا بِلَا جُرْمٍ وَتَهْتَدِ دُكَ چَرَسْ اَشْفَاعُ اَخْفَزَتْ مَسْلُومُ شَرَحُ اَبْرُنِ اِمَامُ فَرَسْتُ دَا وَنُزْوَ كِل  
 طَلْبِيدُ وَاَزْ اَخْجَا اَوْرَاهِي اَوْدَا اَتَمَلِي كَلَامُ اَشْخِ كُو كَرَّ دَرْ نِجَا ضَمُونِ اَبْنِ عَدِثْ شَرِيفِ چَرَسْ اَسْبِتْ سَكُنْ  
 اَبْنِ كَهْرَبَةِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّوْهُ مُحَمَّدٌ وَنَ مِنْ حَيْزِ النَّاسِ اَشْدَتْ هُمْ كَرَاهَةً لِهَذَا الْاَمْرِ





و سعید بن اسیب و ابوالزناد و ابو عمرو بن الحلاله و عطیه العوفی و ثابت البنانی و عبد الله بن  
 عون و مالک بن انس و ابو حنیفه و و احمد بن حنبل رضی الله تعالی عنهم اجمعین انتہی -  
 و در تاریخ ابن خلکان و نیز در بعضی دیگر کتب گفته که در سبب وفات امام اختلاف است -  
 قول صحیح اینست که در بغداد در حالت قید رحلت کرده اند تفصیلش آنکه شعبی استاد امام اعظم  
 قاضی بود (یعنی در بغداد) خلیفه منصور غلامان خود را قدری زمین داده بود و بعضی را بطریق هبه و  
 بعضی را بطریق وقف - خلیفه منتظم خود را یعنی کوتوال را حکم داد که کاغذ این معامله از موافق و قاضی تیار  
 کند آنقدر تیار پس قاضی و سایر علماء موافق بر آن ثبت نمودند و فیکه آن قباله را نزد یک امام  
 آورد و گفت که حکم پادشاه است که برین گواهی کن امام فرمود که خلیفه کجاست گفت در دولتش ای  
 خود فرمود که دی نزدیک من می آید یا من نزدیک می بروم که از وی شنیده گواهی بنویسم منتظم خلیفه  
 که قاضی و باقی علماء گواهی نوشتند و جوانی فضولی - امام فرمود که معامله هر شخص است که آقا کتب قطع

التعین در رحلت امام  
 که امام  
 در وقت وفات  
 حاضر بود  
 از پیش کرد  
 مع  
 باقی کتب  
 التمام  
 در فضا است امام

من نفس هواد و بنده دارم | بر سر دوامیر و پادشاهم | تو بنده بندگان مائی | از بنده بندگان چنواهم  
 و فیکه خبر این پادشاه رسید قاضی شعبی را طلبیده بر سید که گواهی دیدن نیز شرط است فرمود آری  
 خلیفه گفت که پس بدون دیدن من چگونه گواهی کردی گفت که من یقین میدانستم که این حکم نیت  
 و بر طلبیدن تو قدرت نبود خلیفه گفت این سخن از حق دور است و از عهده قضا و را معزول کرد -  
 پس مشوره برین افتاد که ابو حنیفه و شریک و سفیان ثوری و بشیر بن کرام ازین چهار کس گے را  
 قاضی ساختن مناسب است هر چهار را طلبیده در راه امام صاحب فرمود که از تخمین و اندازه در شما میگویم  
 که من بهانه خواهم نمود و سفیان ثوری بگریزد و بشیر خود را مجنون سازد - مگر بشیر یک مر امید  
 را بای نیست پس سفیان ثوری بهانه قضای حاجت در پسر دیواری رفته در آنجا بست و نیز نزدیک  
 طرح رفت و گفت که در پس این دیوار مردی است که قتل من میخواهد و سرم می برد و طاع و میرا در آنجا  
 چو بهای بخشد و از فرج خود اشاره ۴۰۰۰ حدیث بود من مجبوراً قاضیاً تقدیر بخیر میکنم  
 زیرا که شایعین بهر ش و چشم | هلاک گردی اگر تیر کارگر بایی | سپاهی سفیان را هر چند که تلاش  
 نمود کمتر یافت - و فیکه این هر سه نزدیک سلطان رسیدند و مشورت سلطان را گرفته بر سید که منصور  
 خاص توئی اهل دعیال تو چگونه است منصور گفت که دیوانه است بیرون کنید او را - باز امام گفت که











مات نعمان فَمِنْ هَذَا الدِّعْوَى يَحْيَى الْكَلْبَلِي إِذَا مَا اسْتَجَبْنَا یعنی رفت نفع پس هیچ نفعیه  
 نیست در شمار پس تقوی کنید مر خدا را و با شیخ خلفاے امام رزمرد نعمان مغز پس کیست اگر ندان  
 دارد و شب را و تکیه تاریک گردد - مزار پاکش در بغداد زیارت گاه مردم است بجانب شرق مقام خیرین  
 و در حدائق الحنفیه آورده که وفات امام در بغداد در رجب یا شعبان یا نصف شوال یا شب جمعه  
 یکم تاریخ ماه صیام ششده در حالت سجده بوجود آمده و بعد از وفات شیخ اشخاص و ابرو کشته در منزل  
 آوردند حسن بن عماره قاضی بغداد و امام را غسل داد و ابو جابر عبداللہ آب می انداخت این مکان  
 گفته که بعد از غسل چون حرم امام رزاکر سیم بر پیشانی امام رز آیت يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ  
الَّتِي آمَنَتْ بِرَبِّكَ وَأَصْبَحَتْ خُضِيَّةً فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي در دست راست آیت  
فَاذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و در دست چپ آیت إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا  
 و بر شکم آیت يَبْقَىٰ وَجْهَكَ لِيُدْخِلَكَ رَحْمَةً مِنِّي وَدُخْوَانٍ مُّنَ وَرِضْوَانٍ نوشته بود - و هر گاه که جنازه را  
 برداشند این آواز آمد يَا قَاهِرَ الْكَلْبَلِي يَا طَوِيلَ الْقِيَامِ یا صاحب القیوم یا کثیر العیال  
أَبَاحَكَ السَّيِّدَ مَا يُغْنِي مِنْ جَنَّةِ الْخُلْدِ وَ دَارِ السَّلَامِ یعنی سبب کثرت حق تعالی چیز کم از  
 جنت مخلد و دار السلام هر دو بی پروا میکند در این دنیا و در آخرت و وقتیکه در بارگاه در قبر نهادند این  
 آواز آمد فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ تَعْلِيمٌ و وقتیکه بر دشت شد جنازه امام رز هجوم خلعت باجه  
 بود که بسبب کثرت حاملان جنازه چوبهای جنازه بشکست - و بر جنازه امام خلیفه منصور نیز حاضر  
 گشت دی بردفات و ایادیهی امام رز فایت افسوس میخورد و گفتی افسوس که من چنین مظلوم در حرم  
 قتل نمودم که وی بالکل اند دنیا کناره کشی کرده بود و تکیه میکند بر گوناگون اینا و ازیت و ادنی از  
 کمال محل مبر نمودی کاشکے اگر از پس خود کسی را گذاشتی که قائم مقام شعی پس بروی این قدر از  
 حسرت گریه و زاری نکردی وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ در محفل بن مبارک بعد ازین واقعه  
 بچند روز در بغداد رسید بر امام ایستاد و زار زار گریست و گفت سَرَحَكَ اللَّهُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ  
 که ابراهیم شعی وفات کرد و مگر ما نشین خود گذاشت و همچنین ما نیز بعد وفات ما نشین خود گذاشت  
 مگر افسوس است که مقام دنیا کو کسی را ما نشین نگذاشتی چنانچه مقود ایمان است همچنین این حرم  
 در که و شعبه بن الحان امام بعور در بعور بر وفات امام کلمات حسرت فرمود و این هر روز شایع





میکردانند - و بعضی از ایشان امام شافعی است و در وقتیکه در بند او بود پس از وی مروی است که وی در  
فرموده که من از قبر ابو صفیه در حرکت بر میگيرم و در قبر وی نما می آیم - و هرگاه که حاجتی به پیشم می آید  
پس دو رکعت نماز میخوانم و بطرف قبر وی می آیم و از حق تعالی نزدیک قبر سوال میکنم پس حاجتم  
بر وی بر می آید - و الله اعلم بحقیقه الحال - و صفة الرجال - مناجات

وز دگر گویند مهر بنوا نوا  
مار از خرب عشق تو چون کبار یا  
بهر نوا طاعتی که بود باریا  
ای رخسته دل بسکه تو با غم کردی

مردوات پاکت انهمداسا  
از ضعف تن چرا که بدیدانیدم  
نهان خلق بکنیدن بر سر  
اورغش از دربار اشفا شفا

ای که گردی تو بوزخ اجزا  
مار که حایتی نمود غیر محبت  
در شتی که نیست در نهاد خدا  
اورغش از دربار اشفا شفا

[illegible]

سین کی فتح شد جواب است ایخیر اکنون در غیاب اول است تنگها در میان که در کفر با غم و رحمت  
چرا که خداوند مقتدر است بر هر چه بخواهد و در کفر با غم و رحمت  
یکی در صدد قبول نبی رحمت تو علی محمود بنیاست این چه شی  
بروز در شرف نایب گردید و در کفر با غم و رحمت  
چرا که خداوند مقتدر است بر هر چه بخواهد و در کفر با غم و رحمت  
یکی در صدد قبول نبی رحمت تو علی محمود بنیاست این چه شی

ختم هر کس که بقیع قلعه ای که بایده  
چو در راه شورش پیش مراد کما  
که بجز بنده نیست قبل خیر  
کریمه اندامین یلیج یو بایا  
بغور و جیب خوش و عاشق  
هر دو را بخت بایه تو دل مست  
بسیار

این عیالده فرید السحر آن قدرت کردی چنانچه که با این شیخین را بدی که اگر بخدا رسد امکان ندارد اگر در وقت دیگر آتش آید

و من بخت بخوف الطاب کتاب را برین قدر یسیر و سبک و در بسیار از بسیار و بجا از جهانی و آیات عظیمه و در عالم  
امام زد و دیگر آنکه دین مختصر از اراج مخموم - و من غیر میسر شده از این خرج انصفت و بر بسته خاطر شکسته با دینی از آیه حسرت  
پیر گشته برخاسته ام و از کمال حسرت در دل بغیر ازین شعر خوانی با وید و نگرانی و در زش دیگر ممانده

حیف خیزم من معجب یار آخرتند / روی گل سپیدیم بهار آخرتند / از تمید و غیره لعل برده شود - الف است -

زنی نزد یک امام رفته آمد و باز پیش گشت امام نه از وی پرسید که چرا آمده بودی و برای چه باز گشتی و گفت  
 که ترا امام دانسته برای پرسیدن مسئله نزد یک کوا آمده بودم مگر او صاف امامت در تو نیافتم پرسید که  
 آن اوصاف کدام اند گفت که ترا هیچ بیماری نیست و دیگر همه مردم ترا خوب میگویند و دیگر لباس  
 ساده و پوشیده و امام را از اینها لا بدی میباشد امام رفته پیش وی از سر عمامه برداشته و بر او انداخته  
 و سرش را سوراخ کرد و گفت ویرا که در فلان و فلان مکر رفتی که مردم آنجا مرا بد میگویند و اگر کسی را درین راه  
 شک باشد بر ایشان لازم که مردم غیر مقلد منند و اینست که در حق هر چه را بگویم بزرگوار دین باخضوع و صدق  
 امام اعظم نه جهاست که نمیکویند خدا نیست که حضرت امام اعظم را کما فیضی مصداق مضمون **لَا تَخْلُقُ**  
**مُحْسَنَةً** اولاً **بِحَقِّكَ** محاسبه گشته و این نعمت عظمی را بلا تردی بدست آورده و در زیر آن ظاهر  
 حضرت امام نه خرقه درویشی نیز پوشیده میداشتی پس آنرا بوی نموده فرمود که **هَذَا لِلْمَخْلُوقِ وَ هَذَا لِلْمَخْلُوقِ**  
 یعنی این لباس ظاهری برای مخلوق است و این لباس درویشی برای اخلاق و تهذیب نفس است

بزرگان که نقد صفاداشتند	چنین خرقه زیر قبا داشتند	ما نقل است در کمال
انصاف پسندی و انکسار امام	ز داناتان شنور فرمائی	چودان باز چون محرومانی

چنانچه در اشباه نیز آورده که فرمود امام اعظم نه زنی مراد فریب نداشت و زنی منافق ساخت  
 و زنی مرا زاهد گردانید اما اول اینکه وقتی برای گذری داشتم که زنی مرا شاه بطرف چپ میگردانید  
 افتاده بود و در پنداشتم که این زنی تنگست و این چیزی است چون آن چیز را بطرف وی برداشتم  
 بمن گفت نزد خودش در نا آنکه پاکش مسانی و اما ثانی آنکه زنی از من و بعضی از مسئله پرسید چون  
 معلوم گشت آن زن سخنی چنان بمن شنوا نیک که از جهت آن نقد را آموختم و اما سوم پس براهی  
 میگذاشتم زنی گفت این شخص است که نماز فجر را بوضو عشا میگزارد و من از خوف خدا نیک اگر حق تعالی  
 از من پرسد که **لَمْ تَقُولُوا كَلَّا تَعْلَمُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ** خدا آن کرم

ما که عادت گشت و نظر ما قبل	گفتم از سر باز بچه حرف	که از آن پندی نگیر صاحب هوش
و اگر صدای بخت پیش ناوان	بخوانی آیدش باز بچه دگوش	(۳۳) صاحب دای زمانا نام

ابو صفیه بحیثیت امام طالب علم از طرف حرمین میفرمود که آن رسید که چون عزم سفر ساختی در هر طرف  
 شهر و اقادی که فقیه عراقی بعرب میرود و هر ناحیه که گذرشی و اقدا و هزاران مردم بوی جمیع شد که

در ذکر بعضی از مناقب امام  
 سلسله چنانچه در ذکر بعضی مناقب اهل امامت  
 باب در ذکر بعضی از مناقب امام  
 ۳۰۵  
 در ذکر بعضی از مناقب امام  
 سلسله چنانچه در ذکر بعضی مناقب اهل امامت



چنانچه در الجواهر المصنیه باب الکنی در ترجمه ابو عاصم الفیل آورده که باری امام مد و مد که مغفله رفت را باب  
 حدیث و فقر هر دو فرقه بکثرت بر می جمع گشتند و اشتقاق مردم بحدی بود که بالای یکدیگر می افتادند  
 امام از کثرت مردم به تنگ آمده فرمود کاش بمنزله کسی اطلاع کردی تا انتظام این از و عام نمودی  
 ابو عاصم فیل حاضر بود گفت من هر دم تا ما چند مسائل پرسیدی دارم امام ویرانز و خود خواند و سائلش  
 راصل نمود درین انتظار میزبان ندول وی رفت چون از جوا بهای ابو عاصم فارغ شد بطریق طالب العلم  
 دیگر متوجه شد و همان سلسله باز تا کنگشت بعد ساعتی چون خیالش آمد فرمود که کسی وعده رفتن نزد  
 میزبان کرده بود که جارت ابو عاصم گفت منم فرمود پس چرا زرفتی ابو عاصم بطریق متاخره باشوخی گفت  
 کمکی کی وعده آن کرده بودم که حالا میروم پس بعد فراغت خواهم رفت امام مد فرمود در گفتگوی  
 عام موقع این احتمالات نبی باشد بلکه معانی این الفاظ همواره همان گرفته میشود که غرض عوام میباشد  
 این نیز یکی از مسائل فقهیه بود که امام در گفتگو از اهل نمود و آیینی است که اساتذۀ امام مد ویرا چندان  
 ادب و احترام کردی که بنیندگان از آن متعجب شدند می چنانچه در باب عاشر از عقود الحجاب از محمد  
 بن فضال می آورده که باری امام برای تحقیق حدیثی نزد حصیبه رفت و من همراهش بودم حصیبه چون  
 دید که امام مد می آید بر فراست و با کمال تعظیم ویرا برابر خود نشاند امام پرسید که درباره یضه نماز چگونه  
 حدیث و اردست حصیبه گفت اخبرنی ابو عبیدة عن عبد الله بن مسعود فی بیعتة  
 النعمان بعبیدة انهم انهم انهم و همچنان عمر بن دینار که در مکة مشهور بود در هر طایفه  
 درس وی که امام ابو حنیفه بودی بجز از امام مد دیگری خطاب نفرمودی - و ما این عظمت امام مد  
 را در اخذ علم از هیچ کسی متدین عار نبود (۴) قاضی ابن ابی لیلی را اکثر با امام مد در مسائل  
 اختلاف می افتاد چنانچه روزی بحضور خلیفه منصور همین مسئله در میان آمد که اگر کسی باشد  
 فروشد و در آن جامه می باشد با کعبه باید کرد - قاضی مذکور گفت تا وقتی که با کعبه دست را  
 بران نهند و عیب را از دست خود ظاهر نمایند وی بری الذمه نمیرود و اینست مذهب وی امام مد  
 تا در خلاف آن با وی متاخره نمود که تنها انکار عیب با کعبه را کافیست انجام کار امام مد فرمود  
 چه میگوئی حق زنی از نبی داشتم که ظلام خود را می فروشد و بر عیضه مخصوص می پسیدی بر می باشد  
 آید بر وی احببست که آن زن بران دست نماده مشتری را از آن آگاه نماید این ابی لیلی گفت

در ترجمه از محمد بن عثمان

بلی خلیفه چون با شمی نسب بود از شنیدنش بر بنید قاضی را درین سلسله ملامت نمود چنانچه در او شهادت  
 (۵) چون ابن ابیهره امام عظمی را بعد از ضرب زده پدرش را داد امام از آنجا در سلسله مر در که در مظهر رفت  
 و در آنجا نهم سال قیام فرمود و اکثر اوقات در حرم محترم نشسته مردم را انعام میداد چنانچه علامه محمد علی باقر  
 عریضی شافعی در فوائد الهیه از ابن المبارک روایت آورده که روایتی از ابی حنیفه در فی المسجید  
 الحرام یعنی اهل المشرق والمغرب والثامن یومئذ الناس چون زمانه خلافت عباسیه رسید از حنفی  
 منصور خلیفه گشت امام را که معظمه یازدهمین بکوفه رفت چون خلیفه از امام بیعت طلب نمود امام بیست خلیفه  
 بدین الفاظ بیعت نمود بایک گفتک الی قیام الساعه از شنیدنش خلیفه خوش گردید مگر چون خلیفه عالم بود  
 بعضی از خواص امام را مبطون نمودند که چنین بیعت چرا کردی فرمود که مفهوم من خداست که بفهم شمار سپه  
 چرا که من از الساعه روز قیامت نگرفته ام بلکه همان ساعت را مراد داشته بودم که در آن در مجلس خطبه میخواندم  
 چون آن ساعت گذشت حالا من در محله بیعت خلیفه نیز داخل نیستم (۶) نقل است چنانچه شامی از  
 لفظ آ آورده که امام فرمود وقتی موسی سر خود را استراخیدم حلق سب با خطا بگرفت اول بر کلاه  
 بقبله نشستم گفت استقبال قبله کن دوم چنانچه سر بر پای تراشیدن او را دادم گفت بدایت  
 از زمین کن سوم چون از آنجا بدم چند فرتم گفت موسی سر خود را دفن کن پس پس شده همچنان کردم  
 و بعد از انصاف چوینا بود در شمره گرچه که بنا بود

نقل است چنانچه شامی از لفظ آ آورده که امام فرمود وقتی موسی سر خود را استراخیدم حلق سب با خطا بگرفت اول بر کلاه بقبله نشستم گفت استقبال قبله کن دوم چنانچه سر بر پای تراشیدن او را دادم گفت بدایت از زمین کن سوم چون از آنجا بدم چند فرتم گفت موسی سر خود را دفن کن پس پس شده همچنان کردم و بعد از انصاف چوینا بود در شمره گرچه که بنا بود

قائل صاحب نصاب بعد از نقل این حکایت آورده که درین روایت سواهی آداب حلق که بلفظ مسطورست فوائد دیگر بسیارست یکی آنکه

خواه نخواه باید شنید اگر چه نامحشون باشد چه امام ابوحنیفه را اطلاع امر حلق فرموده دوم آنکه در  
 عاقل را از بیان نمودن عیب خود بعد تو به استیجاب و استجاب نشاید تا دیگران آزادانسته چنین بعمل آرند  
 سوم آنکه گاهی اگر فعل را بغیر فعل تعبیر میکنند مانند بنی که میگردانند بجای آنکه میگردانند  
 و بعد از آنکه خصوصاً فاعلیه بنابر جریان حادث آدم خود کردنش نمیتواند زیرا که امام ابوحنیفه فرمود  
 خلقت را یعنی منی ستروم موسی سر خود را بجای آنکه خلقت الخلق آن تخلیق یعنی برای ستردن  
 موسی سر خود بخلاق امر نمودم چهارم آنکه بنامش در گرفتن برت و ناخنها و خلق موسی بنی فرآن  
 مستحبست که زانی الحامع الرموز نیز معلوم شد که امام مخلوق بود و امام شافعی را نیز مملوق الهی است  
 انتی (۷) ایضا حق پرستی امام را نقل است که کسی امام را بی میگذشت که در کافری خدایت میکرد















وَلِلصَّغِيرَةِ كَمَلٌ خَاصٌّ وَهُوَ الْقَلْبُ وَاللِّسَانُ تَرْجُمَا نَكَّةً وَلِهَذَا فِي شَرْعِ الْإِيمَانِ دَلِيلُ تَصْدِيقِ سِتِّ  
 وجود او و عدم او اما عمل پس در حقیقت ایمان در عمل ندارد و گویا قائل گویا کام که گفته شد در بیان ایمان است  
 اما عمل پس غیر ایمان است و اما ایمان پس غیر عمل است بدلیل آنکه بسا اوقات عمل از مؤمن برگزیده  
 میشود و جائز نیست مدین وقت که گفته شود که ایمان از وی برگزیده شد چه اگر نماز ازین حالتش رفع  
 میشود و جائز نیست که گفته شود که ایمان از وی برگزیده میشود و نیز شریعت او را گفته که بگذارد روزی  
 بهتر قضایش کن و حال آنکه صحیح نیست که گفته شود که بگذارد ایمان را بهتر قضایش کن و جائز نیست  
 که گفته شود که بر فقیر زکوة نیست و جائز نیست که گفته شود که بر فقیر ایمان نیست انتهى حاصل آنکه  
 عمل مثایر ایمان است نه جزو ایمان است و نه موقوف علیه آن و نه از رفع چیزی موقوف علیه رفع کل  
 و موقوف نیز لازم است و درینجا خلاف آن ثابت است و این است تحقیق و این است صحیح و این است  
 مذهب جملة اهل سنت و جماعت از فقهاء و محدثین و متکلمین بخلاف قول جمهور معتزله و خوارج و زیدیه  
 پس آنچه مشهور است که نزد سلف و محدثین عمل نیز داخل ایمان است چنانچه معتزله و خوارج و زیدیه گفته  
 و معتزله یعنی حاسد امام همام نه از جبل خود نیز همین فهمیده و غلط محض است چنانچه اکابر علمای محققین  
 مانند بخاری و ضراب دی نصیح باین کرده و تفسیر القاری ترجمه صحیح بخاری گفته ایمان  
 در شرع تصدیق پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم با زبان احکام تکلیفیه که بدان خبر داده تفصیلاً  
 آنجا که تفصیل معلوم شده و اجمالاً آنجا که حمل بدانسته شود آنچه از تلوا هر بعضی عبارات فهم میشود  
 که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع اعتقاد بدل و اقرار بربان و عمل بجوارح است مراد بدان  
 ایمان کامل است چنانچه مذهب جمهور محققین اهل سنت است محدثین تصریح کرده اند باینکه بخاری  
 در حدیث لا یزنی الزانی وَهُوَ مُؤْمِنٌ گفته ای مؤمن کامل انتهى مختصراً و محقق و ملوی  
 در عراج گفته و از آنچه تنبیه بران واجب است بیان بطلان قولی است که در بعضی مردم شهرت یافته  
 که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع تصدیق بچنان و اقرار بلسان و عمل بآثار ایمان است و حال آنکه  
 در هر جا که از کلام محدثین جزئیست آن مضموم میشود مراد بآن ایمان کامل است نه نفس ایمان  
 چنانکه تصریح کرده است بآن مثل بخاری و ضراب دی و تصریح کرده اند شارحان کتب ایشان باین  
 شریعت که از زبان آنجا که قاضی حنفی ذکر کرده است و در مذهب گفته که

قول از ایمان نیست بآثار

قول محقق صحیح نیست

قول از مؤمنان بر ایمان کامل است

شهرت کاوزه

اختلاف کرده اند و حقیقت ایمان مذہب سلف و محدثین است که لا یمکن تعصی فی الجحان  
و اقرار باللسان و عمل بالاکوار<sup>ک</sup> الی و از سلف این قول مشهور و معروف است و مراد ایشان  
نیز ایمان کامل است چنانکه مذہب اہل سنت است و حاشا که مذہب اہل سنت و جماعت بظن  
مذہب سلف خود بود و یا مذہب محدثین بر خلاف اہل سنت جماعت باشد و چه حاجت است که نخستین بشود  
با وجود تصریح و تحقیق علما و اطلاق قول سلف بدان برای تریب و تحریف بر تحصیل ایمان کامل است  
و الحق الحق ان یتبعه انعی کلام الشیخ و نیز رئیس المتکلمین امام فخر الدین رازی گفته که ایمان و نیت  
یکی اصل ایمان که آن تصدیق قلبی است و دوم ایمان کامل و متنازع در میان لفظی است نه معنوی چنانکه  
گفته میگویم که ایمان در کلام شایع گاهی بمعنی اصل ایمان آمده و آن است که عمل را در آن اعتباری  
نماید چنانچه فرمود علیہ الصلوٰۃ و السلام لا یمان ان تؤمن بالله و ملائکته و بلیقائیه  
و رسله و تؤمن بالبعث و لا سلام ان تعبد الله و لا تشک به و یقصر الصلوٰۃ الحدیث  
(و روایت عمر بن الخطاب و در حدیث جبرئیل قریب باین معنی است) گاهی بمعنی ایمان کامل آمده و آن  
مقرون بعمل می باشد کما فی حدیث و قد عبد العیسى و ایمان بمعنی ثانی مطلوب شارع است  
علیه السلام و راغب فرمود لا یزنی الزانی حیث ینزنی و هو مؤمن الحدیث و لکن اکل مؤمن  
جاء بضمیمه پس فلان علادین مسلم لفظی است چرا که مراجعت آن بسوی تفسیر ایمان است و لا خلاف  
فی المعنی چرا که ایمان ثبات و بنده از دخول و نیت ایمان بمعنی ثانی است یعنی ایمان کامل مقرون  
بعمل باتفاق جمیع المسلمین و ایمان بمعنی از خلود و نیت ایمان بمعنی اول است یعنی نفس ایمان باتفاق  
اہل سنت و جماعت خلافاً للضعف لة و الخوارج و دلیل برین حدیث ابی ذر است که کما من  
عبدی قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک فلا دخل الجنة قلت وان ذی و انی سترت قال  
وان سرت و ان سرت الحدیث و نیز قول صلی الله علیه و سلم بحجر من النار من کان فی قلبه  
مشقال ذرّة من لا یمان و باجماع سلف و امام شافعی علی را برکن از ایمان کامل گردانیده

[illegible]

شاد بجزایر قافله و لا تفصل  
امام است در حقیقت بود  
در میان خدایان بطون  
امام تمام بطون  
بطون حقیقت است بطون  
الطاری مجاز و منت سندر  
جوزیت علی مراد ایشان  
امام و صاحب قافله  
ع



نذر نفس ایمان و حکم نموده اند مگر قوای العمل ببقاء اصل ایمان و نجات و سزا و نزع طهارت  
 آنرا بسبب عجز و نفس ایمان اگر چه ایمان بمحض ثانی از وی فوت شده است فی هذا ایضا که لا شکال  
 و یجزمه الا کوال استغنی مختصرا کلام المحقق النهازی و العینی و امام غزالی در مراحله گفته اند که اگر کسی  
 که قول مختار است که ایمان حاصل است بجن محل و حال آنکه از سلف رتبه بغیرت رسیده که لا یمانی عقدا  
 و قول مختصرا پس معنایش چیست گوئیم بید نیست که شمرده گردد و عمل زایمان زیرا که عمل بکل متمم  
 ایمانست کما یقال الشیخ یحیی و التکیهات من الصلوة اگر چه نماز بفقدان آنها باطل  
 نیگردد با کمال تصدیق قلبی در ایمان را مانند درست برای وجه و انسان چنانکه اهل میشود ایمان بعد از آن  
 و یقینا عات مانند اطراف است از دست و پا و چشم و گوش که بعضی را بر بعضی دیگر فوقیت است  
 و هر آینه زود و علی الصلوة و السلام لا یرنی الزانی حین یرنی و هو مؤمن و حال آنکه صحابه را  
 معتقدند چه معتزله نبی و زید بن حارثه را بی ایمان بسبب این قول نیست عیون مؤمن  
 حقا ایمانا تا که مالا چنانکه عاجز مطلق الاطراف را گفته میشود که این انسان نیست یعنی  
 انسان تام که او را کمال باشد و اشیای زواید که از حقیقت انسانیت خارج باشند چه نفس حقیقت  
 در مطلق نیز بیاشد انتهی پس ازین جمله اقوال صاف معلوم گشت که مذنب سلف صالحین تحقیق محله  
 متحدین و باره ایمان با قول امام غفر له یکسان است و مخالف است مذنب معتزله و خوارج  
 و زیدیه چنانکه پیران نابالغ و عاصیان اند متغی از جهالت خود فهمیده اند که مذنب که با تو را که  
 او از نزد ایشان خارج از ایمان نیست بخلاف معتزله و خوارج و در علت عدم خروج وی میفرمایند  
 بقاء اصل ایمان که آن تصدیق است بدلیل که با بر تارک او امر شرعی قضای مافات لازم  
 میدانند و بر کافرا و ای مافات بالاتفاق نیست چنانچه بالتفصیل محقق تهازی در کشف مطلحات  
 المنون در شرح لفظ ایمان بیان فرموده و تخصیص بقدر ضرورت اینکه لا یمانی فی اللغة التصدیق  
 مطلقا و اختلافیه اهل لیمانه علی اکثر کبر و ربی الغزوة الا ولی قالوا لا یمانی یعمل التکیه  
 فقط الخ و الغزوة الثانیة قالوا لان لا یمانی حمل باللسان فقط الخ و قوله ثالثة اگر میگویند  
 که ایمان عمل قلب و دسان هر دو است آئی فی لا یمانی لا شکی لانی دون الذی بین العبد و ربه  
 و هر آینه این دروغ ثانیة با جهل اختلاف نموده بحد اقوال قول اهل لیمانه اهل لیمانه و در مرتبه بعضی

تصدیق. بل است و این قول امام ابوحنیفه در وعاده فقها و بعضی متکلمین است (الی قولہ) پیوسته این فرق را با هم  
اختلاف نموده بعضی گفته که اقرار شرط ایمانست و در حق اجرای احکام پس هر که تصدیق نمود و رسول صلی الله  
علیه وسلم را وی مؤمن است نزد خدا اگر چه اقرار سانی نمود و این است مذهب امام ابوحنیفه در و البک  
ذهب فلا شیعری فی صحیح الروایتین و این است قول ابی منصور مازیدی رحمه الله و فرقه را بعد از آنکه  
میگویند ایمان فعل دل و زبان و سائر جوارح است و این مذهب صحاب حدیث و مالک و شافعی  
و احمد و اوزاعی است رضی الله تعالی عنهم و قال الامام الرازی و هو مدّ حنبلی معتزله و الخوارج  
و الزیدیه اما المعتزله قد انفقوا علی ان لا ایمان الا فی قول و اما خوارج پس ایشان را اتفاق  
گفته که ایمان با الله متناول است معرفت الله و معرفت آنرا که حق تعالی بران نصب لیل فرموده دلیل  
فعل باشد یا عقل و متناول است طاعت الله تعالی را و همه آن اشیا که بدان امر فرموده یا از انان  
کرده صغیر باشد یا کبیر و گفته اند که این اشیا بنامه ایمان است - و نزدیک است به مذهب معتزله  
مذهب خوارج و نزدیک است باین هر دو مذاهب مذهب سلف و اهل الاثر مگر اینکه در بیان این مذهب  
فرق است و آن اینکه هر که ترک نمود چیزی را از نظامات فعل باشد یا قول نزد معتزله از ایمان بیرون گشت  
مگر در کفر نرسید بلکه در مرتبه در افتاد که در میان ایمان و کفرست یسمون بها منزله بین المذنبین  
و نزدیک است که کفر در آید لان ترک کل واحد من الطاعات کفر عند هم و نزدیک است از ایمان  
بیرون نمی رود و بقاء اصل لا یمان الذی هو التصدیق انتی عبارت مختصر است بنظم الفان  
باید دید که مذهب سلف و اهل الاثر بعینه با مذهب امام اعظم هم یکی است یا مخالف - و اگر مذهب اهل حدیث  
موافق رای انقص زید لا مذهب اصل ایمان از افعال جوارح نیز مرکب بودی لا محاله ایشان را خروج  
فاسق از ایمان را اگر کردنی بود و هرگز نگفتند که بجزیه می گویند ایمان بقاء الخیر  
امام بخاری رحمه الله گفته هوای لا یمان قول و فعل ای فعل القلب و الجوارح تعریف ایمان کامل است  
برای ترخیص و تحریم بر تحصیل آن نه تعریف اصل ایمان چنانچه معتزلی امام رافضیه و رنه لهم  
طعام و افشای سلام و غیره که صحیح البخاری از ایمان شمرده اگر کسی را آن اشیا بسبب عذر  
و افلاس بهم نرسد پس باید که آن مرد مؤمن نباشد چرا که از فوت جز فوثن ضروری و بر بخت  
پس بدین صورت همه لاذهبیان را باید که از پیشتره نفس صحت ایمان خود کو خشنه که از برای خود

جواب از ترکیب بخاری ایمان را



حاصل نمایند و آن از ایشان ممکن نگرود و لا اَن يَشَاءَ اللهُ بَشْرًا مِنْ دِينٍ لَعَنَهُ وَنَعْنَهُ وَرَبِّهِ بِهِ جَب

قول خود درست را از ایمان خود پاک شومینس ع ای باوصا این همه آورده است

طرف مالی است و زنا ما اگر چه جاهل است کامل ترا اجل را خوب بیفزایند

الاشک میفرزند و خندند

ایضا باید دانست که مذہب سلف و خلف و جمله محدثین و امام اعظم رحمہم اللہ اجماع در یک عمل

از نفس ایمان نیست نه بطریق شرط نه بطریق شرط بدلیل است بدلیل شکی و مؤید است بتائیدات

لا تخصی از کتاب شد و سنت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و اجماع و قیاس و هر قدر که بطریق

اختصار بیان بعضی دلائل در اینجا کرده میشود همان مقدار الزامات بر معتزلیان و سیاه و دون تباہ

از فرقہ مجذبه مدعی رکبیت عمل مرا ایمان را باید تصورید اذ اعرفت هذا کنقول اما الکتاب

منہا قوله تعالى مثل کلمة طيبة کثیرة طيبة اصلها نایب و قرنها فی الشیء لایة

این آیت دلالت واضح میدارد بریکه تنها کلمه طیبه اصل ایمان است و اعمال باقی فرع و ثمر آنست

منہا قوله تعالى الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة لایة دین آیت صان

مذکور است که ایمان چیز دیگر است و اقامت نماز چیز دیگر و در تفسیر کبریت آیت مذابیان جمله

در تمامی اهل قبله و باب ایمان بیان نموده و قول خود را بدلائل و روایات و ساخت و در اینجا باید دید

منہما قوله تعالى قل لیسوا و الذین آمنوا یقیمون الصلوة که حق تعالی از بیشتر ثبات ایمان فرموده

پس حکم اقامت صلوة داده و در وقت ایمان مرایاتان صلوة نبود فعلموا ان الصلوة و کما سواها

من لا یمکن غیر لایمان منہما قوله تعالى الذین آمنوا و عملوا الصالحات و نیز و من

یؤمنون بالله و یعملون صالحا و مانند این دیگر آیات کثیره اند که اعمال صالحه را بر ایمان حلف نموده

و ظاهر است که عطف جز من حیث الجزیه بر کل جائز نیست لکن العطف فی الاصل للتفایر و یقین

المعکون و المعکون علیه و علای کلام از هر فرموده که جز و کل با هم متفایر یعنی باشند پس معلوم شد که عمل

نیک جزو ایمان نیست بلکه مغایر آنست و آنچه معتزلیان برای تأیید قول خود رسول ص و در حدیث است

خران با دمی خند دیدیم

خریدیم مگر این را شنیدیم

چنانکه امام غزالی رحمه برای رد

استدلال ابو طالب یکی حدیثین را در اینجا گفته و استدل با دلیله کثیره یقین عراضه

کقولہ تعالى الذین آمنوا و عملوا الصالحات اذ هذا یکدل علی ان العمل و اعمال ایمان

ایضا در دلائل امام در ذکر دلائل ایمان

در بیان استدل





ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه او و کمال او است بر مثال آنکه گویند فلان ابن را وادروا  
 نیز وادروا مفهوم سخن این است که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشد و اگر هر دو یکی باشند این سخن در متفاهم  
 عرف راست نیاید و قائل از آن نسبت بخطا کند انفعی منها أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ  
الْإِيمَانَ و این دلیل است بر خروج عمل از مفهوم ایمان چرا که قلوب محل ثبوت علم و تصدیق است  
 پس معلوم شد که ایمان نام تصدیق است که بدل اطلاق میدارد و وَأَمَّا أَعْمَالُ الْجَوَارِحِ فَلَا تَكُنُّ  
فِي الْقُلُوبِ ملا دخل کها فی الایمان و همچنین است قوله تالی و کما یک دخل الایمان  
 فی قلوبکم و قوله تالی و قلبه مطمئن بالإیمان این هر دو آیات نیز معلوم شد که ایمان  
 تصدیق است و محل آن قلب است که طلب اصل ایمان مقرر فرمود و اعمال از افعال جوارح است و از  
 افعال طلب منها اللَّهُ تَعَالَى أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالتَّوْبَةِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا وَقُولُوا تَعَالَى وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ و این توبه  
 دلالت میکند بر صحت اجتماع ایمان مع المحصية چرا که توبه نمیباید شد مگر از گناه  
 و الشئ لا یجتمعه مع ضد مجزؤه کما فی عمدة القاری شرح البخاری فی منها قوله تالی  
فَأَمْسُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنزَلْنَا وَابْتِغَا أَنَا سَلَامًا لَّكَ شَا هَدًا وَكَمَبَّتْ رَأً  
نَذِيرًا لِلْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ایضا أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ  
كُلٌّ أَمَّنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ و کتبه و درین هر سه آیات حصر ایمان با افعال دل  
 فرمود پس و لهذا شاه عبدالعزیز رحمه دلیلی صفع الغریز تحت قوله تالی يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ  
 مینویسد قدریکه منع است آنست که ایمان در عرف شرع عبارت از تصدیق است بمعنی  
 گرویدن و باور کردن ایچ بالیقین معلوم است که اندین محمد صلی الله علیه و سلم نیز اگر ایمان را  
 در قرآن با جمعا کار بدل فرموده اند باین میفرمایند قُلْ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و باین میفرمایند  
كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ و باین وَكَمَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ و ظاهر است که کار بدل  
 همین تصدیق است پس و نیز ایمان را مقرون بعل صالح فرموده اند چنانچه در بیان الذین  
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و مقرون بمعاصی نیز ساخته چنانچه در آیه فَإِنْ طَائِفَتَانِ  
مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ الْكَاذِبُونَ و الذین آمَنُوا وَلَمْ يَأْتُوا بِالْحَقِّ پس معلوم شد که ایمان

نیک را در ایمان داخل است و در اعمال بد برهم زنده ایمان انداختن اما احادیث  
 آحادها حدیث جبرئیل است که در آن در تعریف ایمان وارد است آن تَوْفِیقُ بِاللَّهِ  
 وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ الخ و در بیان اسلام اقامت صلوة و خیر و نیز ضم فرمود  
 صلی الله علیه و سلم چنانچه بخاری و مسلم اخرجش کرده ثانیها حدیث بطاقد است که ترمذی و ابن ماجه  
 اخرجش کرده که مردی را یوم حشر حاضر آورده بروی نوزده سجلات یعنی طوارگناها مانند تیر  
 بصروی کشانیده که از دیدنش مضطرب شده حق تعالی او را فرما بد بلی ان لك حسنة و انه لا ظلم  
 عليك اليوم پسر بطاقد یعنی پسر چه از کاغذ بیرون آسند که روی آسند ان لا اله الا الله  
 و ان محمدا عبده و رسله نوشته باشد و چون در میزان نهاده شود مدینه  
 بطاقد بر کف آن جمله سجلات گران آید فلا یثقل معه اسم الله شئی ثالثها حدیث  
 لی درست ثلث و ان ترانی و ان سرق متفق علیه کما مر فی مواضع سابقه حدیث  
 الشفاعة عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال استعد الناس  
 بشفاعتی یوم القيامة من قال لا اله الا الله خالصا من قلبه و مراده انجاری  
 و نیز در حدیث شفاعت وارد است یتخرج منها قوما لم یعملوا خیرا قط  
 خاصها حدیث ترمذی و ابن ماجه است که فرمود علیه السلام که اختیار نمودم شفاعت را  
 از آنکه نصف امت خود را بلامترو در جنت برم پس شفاعت من باشد آنرا که بخدا چیزی بر او  
 شریک نداشته مرده باشند و لذت بر وایت دیگر آمده که شفاعتی لا همل الکبیر من ائمة  
 معلوم شد که نفس تصدیق قلبی ایمان است و اگر عمل نیز رکن ایمان بودی تا رک عمال کافر  
 بودی و خرج کافر از دوزخ بلکه نفس شفاعتش غیر منقول و خلاف معقول است گفتند  
 مسادسی قول علیه السلام است مرا سائره را هلا شققت قلبه فظننت اصادق هوام  
 کاذب و فیکدی ری رن مقابل خود را از کفار قتل نمود که در حالت قتل خود اقرار اسلام خود  
 کرد و اسامه از وی اعراض کرد بگمان مباهات خود علی ما رواه الستة سابقا  
 قول علیه السلام یتخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من الايمان چنانکه  
 در صحاح وارد است اما الاجماع چنانکه در تحقیق حقیقت ایمان از غیر رازی

و این حدیث

در حدیث صحاح



و تلخیص محدث دهلوی و عینی و امام غزالی و ملا علی قاری و محقق تهرانی گذشت که اصل ایمان  
نزد جمله اهل سنت از سلف و خلف و محدثین و ائمه مجتهدین تصدیق قلبی است و اما ایمان کامل  
در آن نیز جمله متفق اند **أَمَّا الْيَقِينُ** بگویند **أَمَّا الْوَجْهَ الْوَحِيدُ** و **الْوَحْدَانِيَّةُ** که مثلاً فرض نیست  
نماز که از اعمال است موقت است و غنص باوقات خود و فرض نیست ایمان غیر موقت است پس  
رکن بودن فرض موقت مر غیر موقت را معقول نیست و نه منقول و اما **الثَّانِي** پس میگویم که از  
ابتدای بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا وقت معراج که بعد چند سال بود وقوع آمد علی از اراکان  
اسلام مفروض نبود پس سنانیکه درین میان تصدیق قلبی و اقرار شهادتین نمودند و قبل از ادراک  
ایمان فرض نیست اعمال فوت شده اند آیا ایشان با ایمان موده اند یا بلا ایمان اگر اول است مسلم است  
و آن مین مدعی است و اگر ثانی است پس مخالف درایت و روایت است **أَمَّا الثَّالِثُ**  
پس شخصی ایمان آورد و در وقتیکه وقت هیچ فرض نبود (چنانچه بعد طلوع شمس در غیبه صانع عباد)  
و هنوز وقت هیچ فرض نرسیده بود که وی فوت شد پس آن شخص کافر و یا مسلمان نباشد ثانی  
بدون عمل با وجودیکه آن رکن ایمان است چگونه مؤمن میرود و بنا بر اول فائده از قبول اسلام  
او را متحقق نشد پس در حق وی قبول و ترک اسلام هر دو یک سان گشت **وَاللَّذِمُّ بِالْإِثْلِ**  
بسبب مخالف بودنش از احادیث صحیحیه صحیح **فَلَمَّا الْمَكْرُومُ وَأَمَّا الرَّابِعُ** پس او قاتل  
عمل از مؤمن برگزیده میشود و جائز نیست درین وقت که گفته شود که ایمان از وی منفک گشت  
**كَمَا هُوَ بِالْفَصِيلِ فِي تَحْقِيقِ حَقِيقَةِ تِلْكَ الْيَمَانِ وَأَمَّا الْخَامِسُ** پس اگر عمل رکن  
ایمان گردد می پرسم که مراد از آن جمله اعمال زمان تکلیف است یا بعضی بنا بر اول پس حصین حیات  
هیچ کسی مؤمن نباشد بلکه بعد از زمان حیات ایمان مؤمن متحقق باشد چه که در وقت حیات  
بعضی اراکان ایمان تا حال متحقق نشده و از عدم بوجود نیامده و آن اعمال زمان آینده  
است تا آخر حیات وی چه که تا زمان انقطاع روح تکلیف لازم عبد مکلف است و لهذا  
**مِمَّا لَا قَائِلَ بِهِ أَحَدٌ قَطُّ** و بنا بر ثانی پس مراد از اعمال ما فرائض باشد یا غیر فرائض  
پس بطلان رکنیت غیر فرائض یا مرکب از هر دو فرائض را ظاهر بطلان است پس کراهت  
**الْعَصْلُ فِي أَحْكَامِ النَّفْلِ وَامَّا شِقُّ الْفَرَاغِ** پس نیز باطل است چه میگویم که مؤمن قبل از تحقق

در احوال قیاس

شرائط و اسباب در اخص (مانند بلوغ و عقل) مؤمن است یا کافر تقدیر اول ایمان بنیر ادا را کافر محض باشد  
 و اثبات ذات بدون ذاتیات ظاهر اطلاق است و برین ثانی لازم می آید که در من قبل از تحقق اسباب شرط  
 خود فرض گردد ورنه کافر چگونگی گشتی وَ هَذَا بَيْنَا قَوْلِي أَكْبَلُ الْإِيمَانِ بِأَكْبَلِ الْإِيمَانِ وَ أَمَّا السَّادِسُ مِنْ  
 عمل از ایمان برکن قرار و عجم پس لازم آید که مؤمن در یکجا باشد و ایمان وی در اوطان بید که گشتی  
 یعنی مثلاً مؤمن خود در خراسان باشد و ایمان وی در مکه منظمه و مدینه منوره و بیت المقدس و عراق  
 چنانکه در مکه حج و دیگر احوال مفروقه از اجزای ایمان کرده باشد و در مدینه نماز و کعبه باشد و در بیت المقدس  
 بنای رباطات و مساجد و تعلیم علم و دین کرده باشد و در عراق جهاد و غیره کرده باشد و محال است که مؤمن  
 یکجا باشد و ایمان وی در دیگر جاها یا مؤمن در قبر باشد و ایمان وی در مساجد غیره از دنیا اما السابعة  
 پس اگر عمل از شرط یا ارکان ایمان بودی ایمان بنیر ادا محال صحیح نبود و حال آنکه با جماع اهل سنت  
 ایمان بغیر عمل صحیح است لهذا قاسم مرکب کبیره را مطلقه فی النار نیگویند بطلان الخوارج و غیره أَمَّا  
 الثَّامِنُ كَمَا أَحَدَتْهُ مِنَ الْعَيْنِ شَرَحَ الْبُخَارِيِّ بِعَيْنِهِ أَنَّ أَيْنَكَ كَرِهَ إِيْمَانُ  
 و لهذا در مقابل آن مستعمل میشود قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَكُفِرَ  
 بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ فَبِمَا شَاءَ مِنْ عَمَلِهِ يَنْتَهِبُهَا وَ بِنِهَايَةِ مَا يَنْتَهِبُهَا مِنْ عَمَلِهِ يَنْتَهِبُهَا  
 غیر تقدیر التحکیم پس ثابت گشت که ایمان فعل قلب است انتهى مختصراً سوال اگر اعمال از ایمان  
 بنویسند آنحضرت صلی الله علیه و سلم چگونه فرمودی عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ كَرَاتُ الصَّلَاةِ چنانچه در ترجمه خلاصه شعب الایمان  
 بهیقتی آورده که امام احمد جبل و ابن مبارک و اسمعیل بن راهویه و ابویوب سختیانی و ابراهیم غنی  
 رحمهم الله بدلیل این حدیث تارک نماز را عدا کافر میگویند و نیز فرمود علیه السلام مَنْ شَرَكَ  
 الصَّلَاةَ مَتَّعْنَاهُ فَقَدْ كَفَرَ چنانچه طاعن تاسی در شرح فقه اکبر بیان نیز اشارت کرده و بر  
 مرکب کبیره چگونه فرمودی لَا يَزِيهِ الزَّانِيُ حِينَ يَزِيهِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ الْحَدِيثُ جَوَابُ  
 اِقْوَمُ صَاحِبِ الشَّرْحِ قَالَ لَا يَزِيهِ الزَّانِيُ الْهَيْسَ جَوَابُ شَرَحَ الْبُخَارِيِّ كَرِهَ إِيْمَانُ  
 جواب آنکه از ترک نماز بید کافر میگردانند و آنست که انچه این قوال نزد جماع اهل سنت در ظاهر عمل کنند  
 بلکه مطلق از چنانچه هم در ترجمه خلاصه شعب الایمان آورده که جمهور تاویل این حدیث بآن کرده که

در بیان این حدیث  
 در بیان این حدیث  
 در بیان این حدیث  
 در بیان این حدیث

سوال آنکه اعمال از ایمان

جواب آنکه



ترک کننده نماز مستحق شکنجه است مانند کافر یا محمول است بر تحمل ترک یا مراد آن باشد که چون شخص ترک نماز کند خوف و خطر آن باشد که بفرساید یا منیش آنکه این فعل لعل کافرا نیست انعمی و قاری رحم در شرح مذکور گفته قال الفقهاء من ترك صلاة لمصلحة لا يستحقها فقد كفر اقول وهو احد ثلث و لا بد است قول اولی السلام من ترك صلاة مستحدا فقد كفر انعمی گویم منیش چنین گشت من ترك الصلاة استحقافا و استحقافا فقد كفر و غیرش همین آیت قرآنی است بنا بر قول مفسرین و من قتل مؤمنا مستحدا فجاء به جهنم خالدا لا یدرک غلوه فی النار مؤمن را نباشد اگر چه مرتکب کبر الکبائر گشت پس منیش چنین است هر که قتل مؤمن کرد از روی استخفاف یا احتمال قتل وی پس وی کافر گشت بآن و بعضی گفته من ترك الصلاة مستحدا فقد كفر ای کفر یا تعویذ الله یعنی مراد از کفر کفران نعمت است نه کفر باشد تعالی کما فی قصه سلیمان علیه السلام لیلکونی فی شکرا ام ا کفرا  
**بهر حال** مراد از کفر ترک نماز بمعنی ظاهری نیست ورنه باز قضای لازمتر و ک فرض نبوی چرا که چیزیکه در زمان کفر فوت گردد قضای آن در زمان اسلام واجب نیست واللّٰزِمُ باطل فاللّٰزِمُ و مثله

### جواب سوال دوم یعنی الا یحسان یزید و ینقص است

که در اینجا نیز از روی تحقیق جمله کتب اهل سنت و جماعت حق بجانب حضرت امام ابوحنیفه گوی است رضی الله تعالی عنا و عنهم اجمعین نه آنچه مستتر من گفته و در تکمیل الایمان زیر قوله و هو کلا یزید و لا ینقص آورده چون ثابت گشت که حقیقه ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و تقدیر ایوی راه نیست پس زیادت و نقصان در ایمان نبود چه زیادت و نقصان در عدد باشد که کثرتی و تعددی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال داخل ایمان مبدوع زیادت و نقصان را بزیادت و نقصان مل بدان راهی بود و کذا لیکس فلکیس پس این قول که الا یحسان کلا یزید و لا ینقص که از امام اعظم رحمه منقول است بی اشکال و اشتباه است آمده حقیقت آن اشارت است بخرج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذکور اهل سنت و جماعت است فافهم و بالله التوفیق تعالی امام غزالی رح در احیای گفته اگر گفته شود که اتفاق سلف است بر آنکه الا یحسان یزید و ینقص بزیادت بالطاعات و ینقص بالمعصیة و چون بموجب تفسیر شما ایمان تنها تصدیق است پس در آن کمی و بیشی چگونه متصور گردد گویم که سلف مشهور و معتبر آنند و کسی را از قول ایشان عدول نیست آنچه ایشان فرموده

جواب سوال دوم در کمی و بیشی ایمان





در این باب  
در بیان تفاوت  
در کم و بیشی  
ایمان

قبول زیادت و نقصان کند مراد بدان نفس تصدیق است که در اکثر اوقات است بنفس است خود  
چه ایمان حقیقت واحد است گردیدن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از طرف شارع مأمور و مطلوب خود  
نقصان درین حقیقت فای آن است و تفاوت باعتبار جهات که خارج از ذات باشد منکر نیستند اگر حقیقت  
از ایمان آحاد مردم با ایمان انبیاء فرقی نیست که بر آحاد پوشیده نیست چه جای اینکه مجامد لیکن آن  
در جهات خارج از ذات ایمان است چون شدت جلال و کمالات و مانند آن پس خیال کرده میشود  
این تفاوت را در ذات ایمان و حال آنکه نه چنین است پس معلوم شد که اختلاف احوال در زیادت  
و نقصان معنوی نیست بلکه محض در لفظ است بجهت تنبیه بر آنکه زیادت که از آیات و آثار معلوم  
میشود راجع بنفس ایمان نیست بلکه بانصاف مؤمن و جهات خارج از ذات است و این کمال و قدرت  
نظر امام است در انتهای و کتبیه همین معنون را امام غزالی رحمه در احیای کفر بر نموده چنانچه بطرز سوال و جواب  
گذشت و محقق و دلوی در مدارج گفته و تحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن  
بزیادت عمل و نقصان او است - و هر که قائل نیست بدخول عمل در ایمان قول زیادت و نقصان ایمان  
از وی تصور و معقول نه و مجرد تصدیق آنرا قابل در نعم کمال و نقصان در تصدیق از جهت اختلاف  
صفات و تباین حالات از قوت یقین و تقسیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اعتیاد و حضور قلب  
جلای است از زیادت و نقصان نه انتهای و در کشف اصطلاحات الفنون و معنی شرح بخاری  
آورده که رئیس المتکلمین امام رازی گفته که بحث زیادت و نقصان ایمان و یا عدم آن لفظی است  
زیرا که اگر مراد بایمان تصدیق دانند پس تصدیق قبول زیادت و نقصان نمی کند چه اگر واجب و لازم  
درین محل یقین غیر قابل است و تفاوت را بسبب عدم احتمال نقیض احتمالات در این که منافعی یقین  
و کوکبا بقدر و خیر و اگر مراد بآن اعمال و طاعات گیرند پس قابل کمی و بیشی است و این ظاهر است انتهای  
مختصر باقی ماند مذہب امام بخاری رحمه در باب یزید و یثقب محمل است که مذہب و مذهب با امام اعظم  
کسان باشد یعنی از وی کیفیت باشد تصدیق و این ظاهر است از حال و شیء چرا که وی استدلال آیات قرآنی نموده  
هر چند که تخمین زیادت و نقصان و ایمان از ذهن ظاهر بنیان خفی بود مگر امام بخاری رحمه بلائیل  
آنرا ظاهر نموده و محتمل که مخالف امام اعظم رحمه باشد یعنی قائل باشد به کمی و بیشی ایمان از وی کمیت  
بسبب اعمال مگر درین صورت حاجتی بدلیل هر نیست چه حاسه دلائل کثیره و قرآنی و احادیث نبویه

بنیان مذہب امام بخاری رحمه در کمی و بیشی ایمان

چرا که در این صورت مراد از ایمان معنی مجازی باشد یعنی تصدیق با افعال و کمی و بیشی آن بسبب زیادت و نقصان اعمال ظاهر است مگر هیچ دلیل نیست چنانچه این معنی را شارح صحیح بخاری و تفسیر القاری آورده و پوشیده نماند که اگر ایمان عبارت از همین تصدیق بود پس زیادت و نقصان تواند که با اعتبار کیفیت قوه و منفقا باشد و استدلال مصنف رحمه البایات و غیره نیز ناظر است به همین حال و این تقدیر یکبارگی اعمال داخل ایمان با سفید زیادت و کمی نیز ظاهر است هیچ حاجت بدلیلی نیست انتهی علاوه آنکه این مذهب مخدوش است بآنکه اگر گفته شود که بِنَاء عَلَى أَنَّ انْتِفَاءَ الْجُزْءِ يَسْتَلْزِمُ انْتِفَاءَ الْكُلِّ فَلَوْ نَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ لَا نَقَصَ الْإِيمَانُ مِنْ لَدُنْهِ

چرا که چون در صورت کمی ایمان از انتفای جز لابدی است و از انتفای جزم کسب من حیث الکرکب نیز نمی ماند پس چگونه گفته میشود که مذهب امام بخاری رحمه دیاب زیادت و نقصان بلا اختیار معنی مجازی نیز صحیح است و نیز رجوع الی المجاز بلا تذر الحقیقه مخدوش است پس ترین جوابها آن است که گفته شود که مذهب امام بخاری رحمه دیاب زیادت و نقصان از کیفیت لازم است که فلا ضأ کشفه

بر او تجویز اقدم فیه نه سالک | که موسی بے عصا این راه نتوانست طی کردن

سوال اگر گفته شود که آنچه شما بتابع امام خود میگوئید آن نیز مخدوش است زیرا که مستضای کن آنست که ایمان بنی صلی الله علیه و آله وسلم و ابو بکر و بکرم جمله صحابه و کبرای امت رف با ایمان آحاد الامة مستوی است و این نیز باطل است بالاجماع الجواب گوئیم که در تحقیق سابق بخوبی ظاهر گشت که اصل ایمان نام تصدیق است و در تصدیق آنچه از روی کسیت زیادت و نقصان نیست مگر از روی کیفیت مراتب یقین متفاوت اند و امام ابو حنیفه را در زیادت و نقصان ایمان از جهت کسیت انکار است و از جهت کیفیت اقرار و این است با اختیار در میان ایمان آحاد الامة و انبیای ذوی الهیة خلاصه آنکه کمی و بیشی در ایمان بدو وجه است یکی ازین اعتبار که ایمان از مقوله کیف است که در ان شدت و ضعف ممکن است یا چنین گفته شود که ایمان نام یقین است و مراتب یقین متفاوت میشود دوم کمی و بیشی

در تحقیق ایمان  
در بیان تفاوت  
در بیان تفاوت

در بیان تفاوت  
در بیان تفاوت  
در بیان تفاوت



در مقدار از روی جز بودن اعمال مرایان را پس امام رضا اول را قائل است گردان امام تفکرو  
نفرموده و دنیاوی و دین بختی پیش آمده چرا که در عهد امام رضا اختلاف مردم در جز بودن اعمال بود  
مرایان را که آن موجب کمی و بیشی است در مقدار و کیفیت از تعلقی نیست و اینست حق و اینست  
عرض امام رضا و از ثانی انکار است و ازین لازم نمی آید مساوات ایمان عوام با ایمان صحابه کرام و  
دیگر خواص بذوی الاحترام و آنرا که امام رضا در فرق اعتقاد مطلقاً منکر میدانند حقا که بر مقصد  
امام و وقت نظر آن عالی مقام رحمه الله اطلاق نیافته بلکه شمه از اسما و بصارت با کیش شام  
جانش نشیده شاه عبد العزیز رحم در تفسیر خود تحت قوله تعالى يَوْمَئِذٍ بِالْفَيْكِ  
می آرد و تحقیق مقام آنست که چنانچه هر چیز را سبب وجود است و وجود عینی و وجود ذهنی و وجود نقلی  
همچنان ایمان را نیز ازین سبب وجود متحقق است و قاعده مقرست که وجود عینی هر چیز اصل است  
و باقی وجودات فرع و تابع آن وجود اند پس وجود عینی ایمان نوری است که در بدل حال  
میشود بسبب رفع حجاب بینة و بین الحق و همین نور است که در آیه مثل نورها که مشکوفا  
فیهما مضجعا تمثیل آن باشد تمام مذکور فرموده اند و آیت الله و لِيَالَّذِينَ آمَنُوا بِحُجْرَتِ  
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ سبب آنرا بیان نموده و این نور مانند سایر انوار محسوسه قابل قوت  
و ضعف و اشتداد و انتقاص است چنانچه در آیه اِذَا نُفِثَ عَلَيْهِمْ حُرَايَا كَرَادَ نُهُمُ اِيْمَانًا  
و دیگر آیات بسید بان اشاره فرموده اند انتهی و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر گفته که  
بعضی محققین مانند قاضی عضد و غیره گفته که تا تسلیم نمی کنیم حقیقت تصدیق قبول زیادت  
و نقصان نمیکند بلکه بر آئینه تصدیق از جهت قوت و ضعف متفاوت میشود بسبب تحقیق  
بودن آنکه تصدیق آحاد است و افراد است اصلاً مانند تصدیق نبی صلی الله علیه و سلم نیست و از نیجات  
که ابراهیم علیه السلام فرمود لکن لیکلمون قلبي یعنی قبل از مشاهد که مطلوب تصدیقش بر من بوده بود  
و بعد از مشاهد که آن تصدیق وی علیه السلام با قوی مراتب و اعلیٰ مناصب خود سید گویم  
محدوش گشته و منقوض شده است قول ایشان بدینطور که آنچه گفتید مسلم است مگر فائده از آن نیست  
چرا که نزاع در تفاوت ایمان است بحسب کسب یعنی از روی قوت و کثرت و پس و اما تفاوت ایمان  
بحسب کیفیت یعنی از جهت قوت و ضعف پس خارج است از محل نزاع که بالاتفاق مسلم است

نافهم انتی مختصراً و از نیجاست آنچه بعدین کتاب آورده که از امام ابوحنیفه رهنمودی است که میگفت ایمانی که ایمان چنانچه فعل و لا اقول مثل ایمان چنانچه فعل هر که شلیت مقتضی مساوات است در هر صفات و اما نفس تشبیه پس مقتضی آن نیست بلکه کافی است برای مطلق تشبیه مساوات در بعضی صفات پس کسی نباشد از عامه افراد که مساوات کند در میان ایمان و ایمان و ایمان ملائکه و انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات من محل و خود پس چه جای اینده امجاد انتی

گر خیر از خود نداری که بر بندگی لسان  
بلبکی چون خامه را فی حرف مردم بر زبان  
و اینچنین تیز باریک از کمال وقت نظر امام اعظم رح است که هر کس بران موقوف نمیشود

دانش خوشیستن مکن ضائع	نزد تاوان بزرگ و کسوس	نزد اهل عیسای فرقه است
در میان گدا و یکا کوس	می نیز زد بدشته ترو	پیش اقبال علم جالینوس
علم و حکمت پر پیش دانابر	گا و خرا ببار کاه و سوس	و از نیجاست آنچه علامه عینی

در عمده القاری شرح البخاری از امام المتکلمین آورده که گفته قال الطحاوی مکملته فی التفسیر پس هر جا که اقامت دلیل شد بر نیکو ایمان قبول نمیکند زیادت و نقصان پس این اصل ایمان که تصدیق است باشد و هر جا که دلالت نمود بر نیکو ایمان قبول زیادت و نقصان میکند پس آن مصروف بجا نبایمان کامل است و آن آنست که مقرون بعمل باشد انتی پس آنچه مقترض جاهل از حقیقت غافل بجهالت شاغل کالبد میبوی از ایمان معرمانه خود را سیاه ساخته و بموجب حدیث لکن آخر هذه الاقمتة او کما استهار از ایمان خود پاک شسته در سوال خود از مردم و مغفور و پیروان با شعودی ما بدت تیر طعن و لعن ساخته بر هر جهالت و عفت و خشنودت از امام و حکم ع

ای بسا آرزو که خاک شده	گاهی بر ایشان بدقت نشسته	صمیمت بد مبادت نیکان
شورش و فتنه و فغان دارد	سگ دیوانه گر چه می نگرزد	پوی او مرد را زبان دارد

الحاصل و نیز ملاطی قاری را گفته تحقیق آنکه هر آینه ایمان چنانچه امام رازی گفته قبول زیادت و نقصان نکند از حقیقت اصل تصدیق بخلاف جهت یقین چه مراتب اهل یقین مختلف است در کمال دین کما اشارت الیه سبحانه تعالی بقوله واذ قال ابراهیم رب انی استعینت

در بیان فرق میان ایمان و خصال از امام  
نفاهم انتی مختصراً و از نیجاست آنچه بعدین کتاب آورده که از امام ابوحنیفه رهنمودی است که میگفت ایمانی که ایمان چنانچه فعل و لا اقول مثل ایمان چنانچه فعل هر که شلیت مقتضی مساوات است در هر صفات و اما نفس تشبیه پس مقتضی آن نیست بلکه کافی است برای مطلق تشبیه مساوات در بعضی صفات پس کسی نباشد از عامه افراد که مساوات کند در میان ایمان و ایمان و ایمان ملائکه و انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات من محل و خود پس چه جای اینده امجاد انتی  
گر خیر از خود نداری که بر بندگی لسان  
بلبکی چون خامه را فی حرف مردم بر زبان  
و اینچنین تیز باریک از کمال وقت نظر امام اعظم رح است که هر کس بران موقوف نمیشود  
دانش خوشیستن مکن ضائع  
در میان گدا و یکا کوس  
علم و حکمت پر پیش دانابر  
در عمده القاری شرح البخاری از امام المتکلمین آورده که گفته قال الطحاوی مکملته فی التفسیر پس هر جا که اقامت دلیل شد بر نیکو ایمان قبول نمیکند زیادت و نقصان پس این اصل ایمان که تصدیق است باشد و هر جا که دلالت نمود بر نیکو ایمان قبول زیادت و نقصان میکند پس آن مصروف بجا نبایمان کامل است و آن آنست که مقرون بعمل باشد انتی پس آنچه مقترض جاهل از حقیقت غافل بجهالت شاغل کالبد میبوی از ایمان معرمانه خود را سیاه ساخته و بموجب حدیث لکن آخر هذه الاقمتة او کما استهار از ایمان خود پاک شسته در سوال خود از مردم و مغفور و پیروان با شعودی ما بدت تیر طعن و لعن ساخته بر هر جهالت و عفت و خشنودت از امام و حکم ع  
ای بسا آرزو که خاک شده  
شورش و فتنه و فغان دارد  
الحاصل و نیز ملاطی قاری را گفته تحقیق آنکه هر آینه ایمان چنانچه امام رازی گفته قبول زیادت و نقصان نکند از حقیقت اصل تصدیق بخلاف جهت یقین چه مراتب اهل یقین مختلف است در کمال دین کما اشارت الیه سبحانه تعالی بقوله واذ قال ابراهیم رب انی استعینت  
کیف یحیی المونی قال او کون مؤمناً الاید زیر که مرتبه عین الیقین من مرتبه علم الیقین است











بی تخاشادلی با کانه از فرق زانکه مرجه شمرده و از حدیث سیبک المومنین فسق خون به دل نبرده  
 سراسر از حدیث عن محمد بن قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ايما مسلم شهد له  
 أربعين خيرا أدخله الجنة قلنا وثلاثة قال وثلاثة قلنا واثنان قال اثنان ثم اثنان عن الوليد والبخاري  
 غفلت نموده و حالانکه صلاحیت امام اعظم از حیات وی تا ایندم بر گواهی لاتعداد اخصی از ثقات ملای  
 ورثه الایمیار که همه عدول و ارکان دین متین اند ثابت و موجود است چنانچه از ملاحظه مناقبه و حماد  
 امام زمان بر احدی مخفی نیست بالخصوص از کتب مؤلفه اجداد فضلا و کبار علما خاص در منابعی بی چنانچه نصف آنها  
 محرز سطور نیز شده از اسامی آن در سلسله پنجم تبرکات درج این کتاب نموده و چه نیکو فیصله است آنچه  
 علامه عصر خود مولوی محمد عبدالحی مرحوم متوفی ۱۲۸۵ هجری اجماعی و تالیف محمد شرح موطای امام مجید  
 کرده و آن نیز در آخر سلسله دوم درین اوراق تحریر یافته است پس وجود این تحقیقات امام زمان  
 از مرجه شمردن صان ستم بر جان انصاف کردن و ناحق خوان حق ریختن و نگوید صدق و صواب  
 فشردن و بازار بهتان و اقرار رواج دادن و دراز سدا و مقرون بفساد است



معتمد از ملا حنکة کتب اصول و عقائد صاف ظاهر میشود که در میان اصول و عقائد امام صاحب رده  
و در میان عقائد و اصول مرجع بگویند و مفارقت شدید ثابت است و بطریق نمونه از عقائد مرجعیه یکی  
اینکه بعد از ایمان مؤمن مانع گناه ضرر نمیکند چنانچه در کتب عقائد بالقرع مسطور است حال آنکه در رتبه اکبر  
امام اعظم رده در صحت عقائد خود صاف ابطال آن فرموده گفته و لا نقول ان المؤمن لا یضره الذنوب

فکم من غایب قولاً حیثاً و انتم من الفهم السقیم

اصناف باید دید که با وجود این تصریحات در نفی مذهب مرجعیه باز هم ویرانه از مرجعیه گفتن  
چه قدر بی انصافی و کراهی است **چشم انصاف کشاد دل باز این** و آنچه معترض بدین باب

استدلال بعبارت غنیه الطالبین نموده نزد اکیای ذی انصاف قابل قبول نیست بچند وجه  
و جداول بلکه در کتب نسبت از بعضی اصحاب امام همام نه کرده اند که خود امام را مرجع گفته  
حیث قال فیهما بعض اصحاب ابی حنیفه الثعلبی چنانچه در اکثر نسخهای صحیحین عبارت است و آنچه  
از قوم جا کفر پنجاب نو مسلم محی الدین نام غیر مقلد کتب فروش لاهوری شش غنیه الطالبین از همام  
خود طبع ساخته و در آن لفظ بعض را از میان برداشته و بدین الفاظ نوشته فیهما اصحاب ابی حنیفه الثعلبی  
از سهو کاتب باشد و یا از راه تعصب و بی دینی وی و من آساء فعلیکم

از مضمون و زودی یا ران نمی باشد غمی مارا چنان بستم مضمون را که نتواند کسی هر دو

و خود چگونه صورت بندد که جمله اصحاب امام اعظم رده بصفت مرجعیت اصطلاحی متصف باشند و حال آنکه  
از اصحاب وی نه کسانی اند عظیم الشان که فقها و محدثین و جمله اهل استقامت و بجاگاه را عقیده او پیشوایانند  
هر دو یحیی و عبداللہ بن المبارک و ابی سوطائی و مسعر بن کدّام و بشرطائی و زفر بن ابی یوسف و محمد از اساتذہ  
امام شافعی و طبر و حیان و مندل بلکه ثوری و امام مالک نیز و غیرهم رضی اللہ تعالی عنہما و منهم جمعیین  
پستر باید دانست که در اهل مذہب امام رده و نیز کسانی که تابع فروعات امام رده بودند را مختلف بود

بعضی از ایشان از ان تمیل اند که در اصول و عقائد همه را قدم بقدم موافق امام خود بودند چنانچه از  
کتب نقد و حدیث هوید است و بعضی دیگر در اصول و عقائد معتزله یا مرجعیه در مسائل فروع و معاملات  
و عبادات خفی بودند چنانچه شاه ولی اللہ محدث دہلوی برج در تفصیلات البیہ و ردو فہم تشکیکی  
آہل مذہبہ و التابعلین کہ فی الفروع آراء مختلفہ فہم المعتبرہ کہ کالجائی را بی هاشمی

استدلال کشاد دل باز این معترض

فایز امام از هر مذہب بودند

و انما الحشری و منهم المجهول و منهم علی بن ابی طالب کذا فی سوط الرحمن علی حاشا النعمان پس قومن قیامت  
 که در آن زمان در بیدار که دارا سلطنت اهل اسلام بود بعضی احناف و دیاب عقائد مرجیه و در فروعات  
 حنفیه بوده باشند و ازین باعث همان بعضی را مرجیه گفته با خد مگر از عقائد فاسده بعضی اتباع ازین  
 بر عقائد متبوع و جمله اصحاب وی وارد نمیشود و نه باید که بدین اعتبار حضرت حسین اجماعی و یارانش  
 بسبب و اصل بن عطاء رئیس معتزلیان نعوذ بالله منسوب با اعتزال کرده شوند که شاگرد وی  
 و یا حیا س برین علی جانی معتزلی و یارانش را بسبب شیخ بودنش در امام ابو الحسن اشعری را  
 از اهل تسنن بشماریم علما و آنگاه نزد غوث الثقلین امام اعظم که یکی از ائمه هدی بود و لهذا در غنیته  
 در مقام اختلاف ائمه دین مانند امام شافعی واحد و مالک نام نامی امام همام را بکمال تعلیم مسکینه  
 چنانچه در باب اوقات صلوة در وقت نهمی آورد و قال کلاما بکوحینة لا یستقر افضل پس اگر  
 نزدیک وی امام صاحب از مرجیه بودی ذکر شریفش در میان ائمه هدی نموده و بلفظ امام و یا  
 یله فرمودی چه چیز از قهای مناله اند و لفظ امام در مسائل دین بر مادی و مقتدای طریقه حق  
 می آید بلکه خاص امام همام نزد حضرت غوث الثقلین از اتقیا بود و لهذا بعد ازین کتاب در فصل التقا  
 امام اعظم را از متقیان شمرده جائیکه گفته و ردی عن بعض الایمة انما قال لا یجلیس فی ظل  
 عقبره و یموت بکون الخیر و یموت بکون الخیر که این حکایت است که کتاب امام ابو حنیفه را در دست  
 وجه و و هم اینکه در علم حج و تعدیل تنها قول کسانی را مستبر و مستند شمرده اند که دین من را بهرین  
 و ایزد گشته باشند و حضرت غوث الثقلین را اگر چه در علم تصوف امام و مقتدای راه سلوک بود مگر  
 قول وی بلا حجت معتبر دیگر موافق قواعد حج و تعدیل در حق مستور الحال ائمت است نباشد کفایت  
 فی حق امام لایمضا و ازینجاست که حج وی را در حق امام ابو الحسن اشعری را که کسی در پیش  
 چه وی را هم دین غنی از معتزله شمرده و حال آنکه امام ابو الحسن اشعری در اهل سنت از ائمه عالی  
 منزلت و پیشوایان بلند در جت است و در قهای باطله را داخل معتزله و مرجیه و جمیع قدریه و جبریه نم  
 یوار کردن و لائل قاطعه و بر این ساطحه مغلوب ساخته و لهذا اهل سنت و دیاب عقائد پیروی وی  
 میکنند و با خضر معروف گشته اند و بنابرین گفته شده لکن قیت رحبات وجه سوم اینکه  
 از بسیاری و سابق جبارت غنیة الطالبین صان بهر مستفاد است که نسبت امام

عقیده ائمه اربعه را از حق امام اعظم

خاتمه

خاتمه



ابی حنیفه رحمه الله عن اذین باعث است که ایشان محل را رکن بازایمان نمی شمارند و حال آنکه تحقیق آن در ما قبل گذشت که این مذهب جمهور را بل تسنن است پس در اصل این جمیع اهل ندارد و مجرد قول است بلا دلیل بنا بر این غوث اقلین بدین نیز فرموده علی ما ذکره الکبر حق فی کتاب التمجید فی این قول نزد من صحیح و درست نیست مگر ذکرش باین که کرده شد که برهوتی گفته و چه چهارم اینکه در صحت نقل این عبارت کلام است چنانکه مولی عجل الحکیم سیالکونی در معجم صمد الوفا ثانی که در عهد سلطان هند جهانگیر شاه مشغول افتاده معلوم بود در عهد پسرش ابراهیم ملک املاکاریافت در مشقه انتقال نمود از ابجد العلوم مترجم این کتاب فرموده که در بعضی نسخ این عبارت نیست و نیز در بعضی نسخ کتاب بدایونی غوث اقلین بدین طارا اختلاف است چنانچه در سوط الرحمن است و الله اعلم بالصواب

در چهارم و حال آنکه در بعضی کتب سیالکونی  
مسئله دوم در تحقیق رکعات نماز و تراویح

سوال و دوم در تحقیق رکعات نماز و تراویح

ما قولکم چگونگی الله تعالی اندر اینکه زمینای از فرق مجید نماز و تراویح در همه اوقات بیک رکعت ادا میکنند و نماز تراویح را در ماه مبارک صیام علی الدوام خواندن در هر شب قائل نیست و نه پرست رکعت بودن آن بلکه هر رکعات آن با و تردید آوده رکعت میداند و میگوید که این تعداد رکعات و این دوام در هر شب خلاف سنت مصطفوی است صلی الله علیه و سلم و برای سند خود در باب تراویح میگوید که مسلم بن و غیره روایت از عائشه که کرده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصلی باللیل احدى عشر رکعة یوتر بها بواحدة و نیز بخاری و مسلم و طحاوی و غیره از ابن عمر بن روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ان صلوة اللیل مکتوبة فکیف کان خشی أحدکم الصلوة واحدة فاذکره ما قد صلی و در باب تراویح برای در هر شب خواندن در هر رمضان میگوید عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی فی المسجد ذات لیلة فصلی بصلوة ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا من الیلة الثالثة او الرابعة فکثر یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه و سلم فکثروا حتی اصبح قال قد رأیت الذی صغفتموه و برای باز در رکعت بودنش میگوید عن ابی سلمة انه سأل عائشة عن کیف كانت صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رمضان فقالت ما کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یزید فی رمضان و لا



















أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَصَلَّى بِصَلَاتِهِ تَامَةً  
 ثُمَّ صَلَّى مِنَ الْقَائِلَةِ فَكَثُرَ النَّاسُ ثُمَّ اجْتَمَعُوا مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّالِثَةِ أَوَّلَ الْبُعَةِ فَلَمْ يَجْعَلُوا  
 إِلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ قَدْ سَأَيْتُ الَّذِي صَنَعْتُمْ  
 فَلَمْ يَكُنْ غَيْرَ مِنَ الْحَزَنِ إِلَيْكُمْ لَأَنِّي خَشِيتُ أَنْ يُغْفَرَ عَنْكُمْ قَالَ وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ  
 پسر بعد از مطهر شدن حضرت عمر از فرضیت آن بسبب انقطاع و می در خلافت خود در مسجد نبوی  
 بطوریکه از مرضی مبارک مصطفوی صلی الله علیه و سلم یافته و دانسته بود آنرا تراویح و او مبنی در مسجد  
 با جماعت حکم فرمود و همین اجتماع : در مساجد فتمت الید عه هذیه گفتند که توالی قیام  
 رمضان و یا تعداد رکعات آنرا که هست بود چنانچه معنی محمد سعد الله در در انقاسی خود قول حضرت  
 شاه ولی الله درین باره نقل کرده که صحابه کرام درین نماز بسته وجه تصرف کرده برای تیسر اول  
 اجتماع در مساجد و همین است معنی یغتمت الید عه هذیه که حضرت عمر فرموده و کونتم الله قیام  
 عمر کما تومر مساجدنا که حضرت علی فرمود انتمی مختصرا و همین است مستفاد از اقوال دیگر  
 این حدیث امام نووی رحمه الله علیه قولہ فتوفی رسول الله صلی الله علیه و سلم الخ  
 مفناک استمر لا تموت هذیه الامدة على ان کل واحد یقوم رمضان فی بیتہ مصنف دا  
 حقه القصة صدر من خلافة عمر ثم تجتمعهم على أبي بن كعب ثم فصل بهم  
 جماعة واستمر العمل على فعلها جماعة وقد جاءت هذه الزيادة في صحيح  
 البخاري في كتاب الصيام انكلام التوفي ازين بيان صاف ظاهر است که تنها جماعت در تراویح  
 از حضرت عمر را احداث یافته و در نفس توالی نماز تراویح در پیش از آن نیز بود که صحابه و تابعین در  
 در بیوت خود او میساختند و همین است در مملی شرح موطا ثم جمعهم عمره على أبي بن كعب  
 فصلی بهم جماعة واستمر العمل على فعلها جماعة انهم و فاضل زرقانی در شرح موطا  
 نوشته و ذال ابن عبد البر کمر یس عمره الاما صنیة صلی الله علیه و سلم و کونتم الله  
 صلعم عن المواظبة علیه الا حشيتة ان یغفر من علی أمته و کان صلعم بالمؤمنین  
 را و فاعرجما فلما آمن ذلك عمره اقامها و اعیاهما فی سنة أربعة عشر من  
 الهجرة الى انه قال فابتدعه عمره و تابعه الصحابة و الناس الى هلك حبرا



وَإِذَا اجْتَمَعَتِ الْقَحَاكَةُ عَلَى ذَلِكَ زَالَ عَنْهُ الشُّكُّ الْبِدْعَةُ انْتَهَى و بر عدم بیست بودن آن کار مجتهدین دیگر نیز تصریح کرده چنانچه در ارشاد الساری شرح صحیح البخاری گفته و إذا اجتمعوا على أنها ثمانون ركعة على ذلك زَالَ عَنْهُ الشُّكُّ الْبِدْعَةُ انْتَهَى یعنی چونکه اجتماع صحابه عمر و درین باره وقوع یافت اسم بیست الزان زائل گشت باقی ماند تخصیص تعیین بیست رکعات بودن نماز تراویح پس وجهش آنکه حضرت شاه عبدالعزیز محدث دہلوی رحم گفته چنانچه در افتائش خود مفتی محمد سعد الشریعہ آورده که وبالحکم اذا عادت مذکوره والفاظ مسطورہ یعنی فرید جد و اجتهاد و احیای لیلہ و شد میز و ترغیب قیام رمضان اینقدر معلوم شد که عدد رکعات صلوة دلیل رمضان نسبت غیر رمضان بسیار بود و در مصنف ابن ابی شیبہ و سنن بیہقی و ابی یوسف و ابی حنبلہ و اروشدہ کہ کان رسول اللہ یصلی فی رمضان فی غیر جماعۃ عشرين رکعة والوتر اما بیہقی این روایت را تضعیف کرده بعلت آنکہ راوی این حدیث ابو شیبہ جدایی بکر بن ابی شیبہ است حال آنکہ ابو شیبہ آنقدر ضعف ندارد کہ روایت او مطرح گردد و شود آری اگر معارض او حدیث صحیح بود البتہ ساقط میشد و قد سبق ان ما یؤتیهم معارض ضالکة اغنی حدیث ابی سکمة عن عائشة المتقدم ذکره کما لیس معارضاً بالحقیقة فینکے سالماً کیف وقد تأیید بفعل القحاکاتینہ کما روی الیہ یحییٰ بن اسناد صحیح عن الشائب بن یزید قال قالوا یقولون مؤن علی الحدیث عمر بن الخطاب رضی فی شهر رمضان بعشرين رکعة وروی مالک فی الموطأ عن یزید بن مرمون قال کان الناس یقولون مؤن فی زمن عمر من ثلث وعشرين و فی سیرة ابی یحییٰ باحدی عشرۃ و بیہقی درین ہر دو روایت جمع نموده است باین طریق کہ اول صحابہ کرام عدد یازدہ را کردند مشہور تہجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود درین نماز ہم اختیار کرده بودند بالعلل المتشککۃ بیدھما و هو ان کلاً منهما صلوة اللیل و چون نزد ایشان ثابت شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین ماه درین قیام زیادت از ان عدد میفرمودند و بعشرین میبایند من بعد عدد بیست و سہ را اختیار کردند و برین عدد اجماع شد و اختیار اصحاب کرام امری است کہ در ان مقول را داخل نباشد محمول بر تعلم قولی یا فعلی اذان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم میباشد کما تقرئ فی اصول الحدیث و بعد از تحقق اجماع در قرون متاخرہ مراعات این عدد ہم از

فرویات گشت و لهذا فقها بر میت عدد اتفاق دارند معنی ما قال مولانا محمد العزیز المحمدي الدلهوی  
 و در فتح المنان فی تائید مذہب الشافعیان بعد از ذکر روایات موافقت خلفای راشدین در  
 بر بست رکعت نماز تراویح نکته دیگر را از طبعی ذکر کرده که دلالت بر تسعین میت رکعت تراویح دارد و  
 بهر آنکه این مینوسید که بر تو معنی مباد که تقدیر اعداد رکعات تراویح بلا سند از جانب شارع جائز نیست  
 اما مثال بن نکته که طبعی آنرا ذکر کرده پس ظاهر آنست که نزد صحابه و ائمه اعداد رکعات بنی صلی الله  
 علیه وسلم ثابت شده باشد اگر چه بوجهی من اوجوه همان رسیده باشد و یا نزد او پایه است بار  
 ساطع گفته باشد چنانچه در حدیث ابن عباس است پس اختیار کرده باشد آنرا حضرت عمر رضی  
 با دیگر صحابه و این و هذین عبارته و لا یدک هب علیک ان تقدر لا عدل و من غیر مستند  
 من جابله الشارح لا یجوز یعمل هذین النکتین الی ذکرها الحلی فی الظاهر و ان  
 قد ثبت عندهم صلوة النبی صلی الله علیه و سلم کما جاء فی حدیث ابن عباس  
 فاجتازوا عن عمر رضی الله عنه انتهی و در شامی آورده که ما حصلش اینست که امام ابو یوسف رضی  
 از امام ابو حنیفه از حکم تراویح و فعل حضرت عمر رضی الله عنه پرسید فقال التراويح سنة مؤكدة  
 و لم یخرج عن عمر رضی الله عنه من تلقاء نفسه و لم یکن ینتد عا و امره فرموده عمر رضی الله عنه  
 مگر از اصل و سند که نزد خود میداشت و از جهت علم زمانه رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بنی  
 و چون که در تعداد رکعات نماز قیاس و رای را دخل نیست بنا بر آن تحقیق علای محمد بن دوسفنه که  
 موافقت خلفای راشدین بر بست رکعت تراویح قرینه صحت و ایت ابن عباس است اگر چه  
 متاخرین بسبب عبد البکر بن ابی شیبہ این روایت بضعف شهرت یافته مگر تا هم مخالف هیچ  
 حدیثی نیست نه صحیح و نه ضعیف بلکه موافق اجماع صحابه و ائمه است فافهم و لا تکن من الجاهلین  
 چنانچه در ارکان اربعه آورده و مؤانذة الصحابة علی عشرین قرینة معقولة و لا یحکم  
 علاوه بر این یکی خطاوی در حاشیه مرا فی الطلح آورده و انما ثبتت الصلوة بمواظبة  
 خلفاء الراشدين ما حکا الصدوق رحمه الله قال و روی ابو نعیم من حدیث  
 طبرانی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 یقول ان یلتزموا ما احدثت عمر رضی الله عنه یعنی فرمود علیه الصلوة و اسلام که عمر رضی الله عنه



پس از این اشیاء احداث کرده شوند پس محبوبترین آنها نزد من آنست که لازم گیرند مردم چیزی را که عمر آنرا  
 احداث کرد و حسن چلیبی در ذخیره العقبی آورده **إِنَّمَا يَكُنْ لَكَ مَوْأَدٌ بِمَنْ عَقَبْتَ عَلَى سَبِيلِنَا لَقَوْلِهِ**  
**عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَسْتَحْيِي وَنُسَخَ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي جُنَاحٌ عَلَى جُنَاحٍ** در ابوداؤد  
 و غیره مروی است و در جامع الرموز آورده **وَسُنَّ التَّكْرَارُ عَلَى الصَّيْحِ لِلرَّجُلِ فِي السَّاءِ**  
**جَوْنًا سَنَةً مُؤَكَّدَةً بِإِجْمَاعِ الصَّحَابَةِ وَمَنْ بَعْدَهُمْ مِنْ الْأُمَّةِ وَالَّذِينَ قَبْلَهُ**  
**حَقِيقُهُمْ لَا يَجْتَمِعُونَ مَتَى عَلَى صَلَاةٍ وَيَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَمَنْ شَدَّ شَدًّا فِي النَّارِ**  
**مُنْكَرُهَا مُبْتَدِعٌ** ضال محمد و کاشفها **دَوْ كَمَا فِي الْمُصَنَّفَاتِ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**  
**إِنَّ اللَّهَ سَنَ لَكُمْ قِيَامَهُ يَكُونُ سَنَةً لِلَّهِ وَفَرْضِيَّةٌ وَصَلَّى مَعَ الصَّحَابَةِ ارْتَبَعَهُ كِبَالُ**  
**كَمَا فِي التَّحَارِيرِ وَإِنَّمَا تَرَكُوا مَوْأَدَهُ عَلَيْهَا خَشْيَةَ الْإِفْتِرَاءِ مِنْ عَلَيْنَا وَصَلُّوا بَعْدَهُ**  
**فَرَادَى إِلَى أَيَّامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ثُمَّ تَقَاعَدُوا عَنْهَا فَجَمَعَهُمْ عَلَى أَبِي بَنٍ كَتَبَ بِإِلَّا تَكْلِيلٍ**  
**مِنْ أَحَدٍ أَنَّهُ** ما حاصلش آنکه تراویح سنت مؤکده است بر مرد و زن بسبب اجماع صحابه و دیگر است  
 منکر آن متبع مکرره و مردود و الشهاده سنت و فرموده صلی الله علیه و سلم که هر آینه حق تعالی سنون  
 ساخت برای شما قیام آن پس قیام رمضان فریضه سنت خدا و پسندیده او تعالی است و خواند  
 علیه السلام با صحابه تا چهار رجب و مواظبت بر آن فرمود بسبب خوف فرضیت آن بر اهل بیت  
 او انمودند صحابه رضی الله عنهم تنها تنها تا زمان عمر بن الخطاب بدین پس تقاعد و غفلت از آن ننیدند  
 پس جمع نمود ایشانرا حضرت عمر بن ابی بن کعب رضی الله عنهما را کسی **تَنْبِيْهِ** در اینجا  
 دو امر بالفرض و اشتیاق است و در معنوی آن غور کردنی **اول** اجماع صحابه بر اینست که تراویح  
 و دوم مبنی بر این اشیاء عند الصحابه بدین حدیث فی الاسلام **اما امر اول** **مَنْهَا** تا فی  
**مُصَنَّفَاتِهِنَّ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ كَانَ أَبُو بَنٍ كَتَبَ بِصَلَّى النَّاسِ**  
**بِالْمَدِينَةِ عَشْرِينَ رَكْعَةً وَآيُضًا فِيهِ عَنْ عَطَاءٍ قَالَ أَدْرَكْتُ النَّاسَ يُصَلُّونَ ثَلَاثًا**  
**وَعَشْرِينَ رَكْعَةً بِالْوُزْرِ وَآيُضًا فِيهِ عَنْ أَبِي التَّحْتَوِيِّ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّيُ خَمْسَ تَرَوِجَاتٍ**  
**فِي رَهْطَانٍ بِاللَّيْلِ بِعَشْرِينَ رَكْعَةً وَيُؤَدِّي ثَلَاثًا وَيَقْنُتُ قَبْلَ الْكُرُوعِ وَآيُضًا فِيهِ**  
**عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَمْرًا أَنْ رَجُلًا يُصَلِّيُ بِالنَّاسِ عَشْرِينَ رَكْعَةً وَآيُضًا فِيهِ أَنَّ عَلِيًّا**

در این باب  
 در بیان  
 در بیان  
 در بیان

أَمَرَ جَلَاءُ قَبِيلَتِهِمْ فِي رَمَضَانَ عِشْرِينَ رَكْعَةً **مِنْهَا** مَا رَوَاهُ الْكُتُبُ فِي مَغْرِبَةِ  
 الشَّامِ بِإِسْنَادٍ يَصِحُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّكَيْمِيِّ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَقَدْ رَأَيْتُ رَمَضَانَ فَأَمَرَ  
 تَرْجُلًا يُصَلِّي بِالنَّاسِ عِشْرِينَ رَكْعَةً وَكَانَ عَلَى يَدَيْهِمْ وَعَنْ الشَّامِيِّ بْنِ  
 يَزِيدٍ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُومُونَ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِعِشْرِينَ رَكْعَةً وَفِي عَهْدِ عُثْمَانَ رَضِيَ  
 وَعَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ **مِنْهَا** مَا رَوَاهُ الْمَالِكُ فِي الْمَوْطَأِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُوْمَانَ قَالَ كَانَ  
 النَّاسُ يَقُومُونَ فِي مَهْرَجِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ رَكْعَةً أَنْتَه  
 ازین آثار بخوبی واضح گشت که در عهد بکرت همد صیحه بکرام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ معمول و مروج در تراویح بیست  
 رکعت بود و از خلفای راشدین حضرت فاروق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و حضرت علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هر دو بران امر فرمودند و  
 حضرت عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بران دوام فرمود و جمله صحابه دیگر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ که دران زمان بقید حیات بودند  
 بران اتفاق فرمودند و بجان و دل بجا آوردند و تا این زمان جمله مسلمانان هم بران  
 طریق بران عامل گشتند بنا بران همین بیست رکعت عدد در تراویح مسنون گشت بموجب  
 احادیث اصحابی کالنجوم الخ و دیگر احادیث چنانچه ذکر آن در مصدر گذشت و الله اعلم

اما بیان امر دوم یعنی مبغوض ترین اشیا عند الصحابه احداث فی الاسلام بود

انیکه أخرجه الترمذی فی جامعہ عن ابن عبد الله المغفل قال سمعت ابا وائلا  
 فی الصلوة أقول بسم الله الرحمن الرحيم فقال لي أي شيء أحدثك يا أبا وائل والحديث  
 قال ولو أرا أحدًا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم كان أبعث إليكم  
 الحديث في الإسلام يعني چون پدرم از من در حالت نماز تسمیه بخبر

شنید فرمود که ای پسر من این امر نوپیدا است یعنی بدعت است و از بدعت یکمال درجه برتر کن  
 گفت و ندیدم کسی را از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم که مبغوض قرین اشیا نزد ایشان  
 از حدیث در اسلام دیگر چیز بود و ایضا أخرجه الترمذی فی جامعہ عن عماره قال سمعت  
 قريش بن عمرو بن الخطاب قرعته يد يده في الدعاء فقال عماره قريش الله هاتين  
 اليك يعني لقد سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يزيد علي أن  
 يقول هكذا وأشأتم هتيمكم بالسكابة وأخبرني محمد بن عبد الله





پس بجای غور و مقام تالیست که چون حضرت عمر بن خطاب علیه السلام جمع قرآن هدایت کرد که نهایت امر ابراهیم بود  
و صدیق اکبر و نیز زید بن ثابت<sup>رضی</sup> آنه چنین کار فرمودی الحاکم بنیکر و سیفیت کار یکم آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم نموده با چگونگی کنیم باز پس حضرت عمر<sup>رضی</sup> امر نمود به بیست رکعت تراویح با وجودیکه امر تراویح  
امرا هم با ضروریات فی الدین نبود مگر هیچ یکی از صحابه کبار نه در غائب و نه در حاضر و نه در حیات  
و نه بعد از وفات وی در بروی اعتراض کرد و از امر وی اعراض نمود و نه گفت که ما چگونه کار می  
کنیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطل نیاورده بلکه امر و یا بدین باره تسلیم ننمود و همچنین حضرت علی<sup>رضی</sup>  
الحاکم فرمود بر نماز یکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم منقول نشده بود و فاعل آنرا از مذاب الکی  
تر ساینده یعنی این نماز یکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیست و نه سیده و تو آنرا میخوانی معتدل است  
که حق تعالی ترا عذاب نماید بسبب مخالفت تو در رسول الله صلی الله علیه وسلم را دید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
این را ننموده و نه عزیب بآن فرموده و همین حضرت علی<sup>رضی</sup> است که با دای بیست رکعت تراویح امر فرمود  
چنانچه گذشت پس چگونه خیال کرده میشود که اینچنین اکابر و بزرگان دین این امر را بدون ضرورت  
بلا سند عقلا و فعل رسول صلی الله علیه وسلم اجا کرده و اختیار ننموده باشند الحاصل این بیان پیش  
هر اهل ایمان با انصاف صاف هویدا گشت که سند قوی در باره بیست رکعت تراویح بصحاح کرام<sup>رضی</sup>  
رسیده که بسبب آن جمله صحابه بر آنرا پذیرا شدند و از جمله صحابه اجماع سکوتی بر آن منعقد گشت چرا که  
از آنجا که صحابه الحاکم را در باب بیست رکعت تراویح بیست و نه سیده اگر چنانکه روایت و سند  
بما رسیده باشد و اگر رسیده باشد ممکن است که بسبب منعقد راوی تاخر که قطعا در وقت صحابه نبود  
در متاخرین از مرتبه محبت در افتاده باشد و اگر همین روایت غیر صحیح در قرآن اول صحیح بوده باشد چه بعد  
چه عدم محبت اصطلاحی عدم محبت واقعی را مستلزم نیست کما هو مَصْرُوحٌ فی الْعَامِلِ  
و روایت ابن عباس رضی الله عنه چنانچه گذشت اندین قبیل است هَذَا  
خُلَاصَةٌ مَّا قَالَتْ بِكُمْ لَا فَاقِصِلِ اللَّهُمَّ آمِينَ الْحَقُّ حَقًّا وَآمَنَّا بِتَابِعِهِ

سوال سوم در صحت ضا و که در وقت غنایند مشابست بظا میدارد و یا نه

چه میفرمایند علما و تحقیقین و فضلاء ربانیین در اینکه عمر و با وجود قدرت او اضاده مشتبه اند



بنا بر آنکه چنانچه فاعله را با الفاظ غیر المقتضی علیهم و لا الظاهرین که عمدتاً میخوانند و زیاده و  
از آن مانع است و میگوید که نماز این چنین مخصوص تبار است و اما متش و درست نیست که بلا وجود و مجزئ قصد  
این چنین خواندن قرآن تحریف آن است و عمر و مکر از آنست و نماز را همچنان بر مردم میخوانند و نمازین  
با حث و میان مسلمانان فساد و پست پس درین هر دو قول کدام یکی عند الشرح قابل قبول است  
و کدام یکی لا لکن ساقط بیتیست و ان توجروا

**الجواب** اقول و یکتون فی ذلک اقول که قول زید صحیح و قابل اعتبار است و بهلایب در نماز  
مناد فارسی خواندن یعنی بجای خدا - ظاهراً خواندن معصیه نماز است و در قرآن خدا و مشبه الصوت  
به ظان است - و نیز متواتر است و مرتب جملة مسلمانان عرب و عجم خواندن خدا است و در قرآن بدون  
مشابهت ظاهراً و این است معنوی احادیث صحیح و تفاسیر قرآن و کتب فقه و همین است قول علمای  
صرف و لغت و تجوید غیر آن چنانچه بالتفصیل بفضل تالی می آید مگر درین زمانه اخیره بر فتنه و فساد  
فرقه جدید و مکرر و زمره بدعیه تجدید برای تفرق و تشتت از اعتقاد در جماعت مسلمین این  
بدعت سیئه از درواغین پیدا نموده و مروج ساختند - و با فرض اگر خواندن خدا بد و ن  
مشابهت ظاهراً که از قدیم متواتر است و مروج مسلمانانست صحیح نباشد پس لازم آید که قرآن شریف از  
تغییر و تبدل محفوظ نباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید انا نحن نزلنا الذکر و انا له لخاصة فظنون  
پس زمین و وقوع کذب باری تعالی لازم آید و آن محال بالذات است پس ملزم است که آن صحیح است  
متواتر است و مروج خواندن خداست نیز محال گشت - پس و بقیه عدم صحت متواتر است و مروج منقطع  
لا محاله صحت آن فرض و واجب گشت - پس خواندن خدا بد و ن مشابهت ظاهراً فرض است و کبرش  
موجب فساد نماز است و در حدیث است عَنْ حَدِیْقَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ اقْرَءُوا الْقُرْآنَ بِكُتُبِ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا كَذَاتِ كِتَابِ فَضَائِلُ الْقُرْآنِ مِنَ الْمَشْكُوتِ  
یعنی قرآن را بمن و آواز عرب خوانند و در عرب کسی از ملأ و قرآ خدا را به ظاهراً نمی خوانند  
علما و ه ای که در نماز مناد فارسی خواندن از کلام الناس است - و کلام الناس در نماز بالاتفاق  
حرام است و معصیه نماز چنانکه کتب ازین مشهور است بحکم حدیث صحیح قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ هَذَا  
الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ قِيَامُهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ النَّاسِ مَا وَلاَهُ مُسْلِمٌ أَمَّا نَوْعِي وَدَرَجَتِي هَذَا

فلاح

در حدیث  
صحت متواتر  
است و مروج  
منقطع  
لا محاله  
صحت آن فرض  
و واجب گشت

هَذَا اَمْ هَبْنَا وَمَذْهَبٌ كَالَّذِي وَآيٌ حَنِيفَةً وَآخِمْدَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا أَجْمَعَيْنِ إِنَّهُ  
ولمّا شاه عبدالعزیز ہم در تفسیر عزیزی تحت آیت وَرَبُّ الْاَشْجَارِ قَرِيبًا مِّنْ يَّسِدِ تَرْتِيلَ  
لنت روشن و واضح خواندن را بیگویند و در شرع چند چیز در خواندن قرآن ضرورت تا کمال  
ترتیل حاصل شود اول تصحیح حروف که بجای ضا و ظا بجای طاء تا آنکه بر آید انقیاد ملتزمین  
تفسیر عزیزی زیر آیت وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِقَنِينٍ مِّنْ يَّسِدِ تَرْتِيلَ یعنی  
ضا و ظا جدا جدا شناختن قاری قرآن را ضرورت پس مخفی ضا و ظا در زبان است با ما و  
و ندانند که آنرا از آنرا اس گویند خواه از جانب راست گیرند خواه از جانب چپ و ترجیح  
ظا از طرف زبان است با ما در پنج و دنا نهایی پیشین از جانب بالا که از شنایای ملیا گویند انتهای  
لحضا و علما می مارحم الله تعالی جمله بآن قائل اند که در قرآن و حدیث است چنانچه در خزانه الروایات  
آورده فی التمهید بی و لو قرأ الضاد مکان الظاء أو علی العکس نَفْسُ صَلَاةٍ تَعْبُدُ حَقِيقَةً  
و مُحَمَّدٌ رَّحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى و در قاضیخان در قرابت قرآن خطا گفته و کذا الوقرء غیر  
المغضوب بالظاء و بالذال نَفْسُ صَلَاةٍ و در سرراجه در زلة القاری گفته و لو قرأ  
و لا الضالین بالذال او بالظاء عِنْدَ عَامَّةِ الْمُشَافِخِ نَفْسُ و در قاضیخان است و لو  
و لا الذالین بالذال نَفْسُ صَلَاةٍ و بعضی از علمای متأخرین بسبب عموم بلوی قائل جوان  
مشته اند فاما مختار مفتی به علمای متقدمین اینکه اگر قصد او عمد خواندن چنانکه فرقو با بی زما و  
و فرقو شیعه شیعہ هندی نمازش فاسد گردد و اگر از لغزش زبان سرزد شود یا بلا تهمید زبان  
بران جایی میگرد و نمازش بسبب عموم بلوی فاسد نباشد چنانچه در شامی است و فی خزانه  
لا کمل قال القاضی ابوعاصم صرحان تَعَمَّدَ ذَلِكَ نَفْسُ و ان جری علی لسانه و لا یغیر  
التمیز لا نَفْسُ و هو القاری و فی البزار نَفْسُ و هو رای قول قاضی عامم انک لا قایل  
و هو الختار اه و فی التا تکلیفیه عن الحاکم و عن حاکم عن الصغیر اه انه کان یقول  
الخطا اذ دخل فی الحروف لا نَفْسُ لَانْ یته بلوی عامّة الناس لا یهم لا یقیمون  
الحروف لا یسقطون انّه ازین عبارات صاف ظاهر است که قول مفتی به اینکه بعد خواندن  
نماز فاسد میگردد و برابر است که ضا در ابجای ظا خواند یا ظا را بجای ضا و قول مشایخ که



در صورت تبدیل حروف تمام بحروف از اند مقید است با یکدیگر ماری گرد زبان بران بلا عذر پس درین صورت نزدیک ایشان مضد نازنها شد بسبب مرم بلوی و بسبب عدم امتیاز ایشان فاما عدم امتیاز بعد از کسری یکی اینکه از قاریان ما هر می آموزد و شب و روز و ادای آن محنت میکنند گاهی ازین تغافل و تکاسلی نمی وند و با اینهمه در میان دو حرف مثلا ضاد و ظا فرقی و تمیزی نمیتواند کرد و در صورت بلا شبهه نازش جائز است و و م انکار هیچ یکی قاریان ما هر نمی آموزد و از تعصیب آن غفلت می وند و در آموزش آن سعی نمی نمایند درین صورت مجز او و ادای آن و عدم قدرت او بفرق و تمیزی در میان دو حرف کما هر محنت پس نازش تبا و گرد چنانچه ملاسه معنفین ترجیح برین کرده قال ابی القاسم فی القیمه و الثانی هو لا قامة له عجزا کما یحتمل الله و اکثرین الترجیح بالها و فیها و اعوذ بالتمسکة و التمسکة لیسین ان کان یجوز لک التمسکة و التمسکة فی تعنیهم فلا یفید احد فصلان کجرت و ان قرأ یجهد کفا یسعد کما و لا یسعد ان یکرر فی بایق محرمه و انتخب هر که برای جواز ناز کسانیکه تسع حروف و تمیزی و ادای دو حرف تشابه کردن نمیتوانند مجز مع سعی بلین شرط است چنانکه دانستی و نیز قبیل ازین قول بوا صم و غیره و فی پس در قول بعضی ملای مشاخرین دیگر که اطلاق جواز ناز از اینین کسانست در اینجا نیز کما طایرین قید از واجبات است و جریان آن قول ملا القسیدها نیز نیست و آن قول را نیز بدین حالت مجز و خطا مقید دانستن ضروری است چنانچراین قاعده را علامه شامی در جلد اول از کتاب خود صفحه ۱۱۲ مذکور ساخته و اذ اکره بعضی کلامه یقید لکیر و عن غیره و منهم من یصرح بان یحکم به یوجب ان یتکبر سیکما و الموضع موضع احتیاط انهم و عدم فساد ناز در حالت خطا که بجای ضاد خطا را خواند قول متفق علیه نیست بلکه قول بعضی مشایخ متأخرین و اما نزد متقدمین همین صورت نیز نازش تبا و میشود و احتیاط قول متقدمین است چه در ناز احتیاط لازم است که در حشر اول ما یجاسب به التمسکة الصلوة حدیث صحیح است چنانچه در رد المحتار گفته و الظلمة مکان الضاد لا یفید عند بعض المشایخ قلت تمثیلی علی هذا عدم الفساد فی ابدال الشاء سیکما و القاف هنزة کما هو لکة عوام س ما نینا فامهم لا یتمیزون بینهما و یصعب علیهم جدا کالدال مع الشاء

طریق عدم امتیاز

بیان مجز ناز ادای حروف

تقدیر یک عام باشد بقدریک طایر دیگر تقریر بران کرده باشند

وَلَا يَسْمَعُ عَلَى قَوْلِ الْقَاضِي أَبِي عَاصِمٍ وَقَوْلِ الصَّغِيرِ وَهَذَا كَقَوْلِ الْمُتَأَخِّرِينَ  
وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ أَوْسَعُ وَأَنَّ قَوْلَ الْمُتَقَدِّمِينَ أَخْوَطُ قَالَ فِي شَرْحِ الْمُتَنَبِّهِ وَهُوَ الَّذِي  
صَحَّحَهُ الْمُحَقِّقُونَ وَرَفَعُوا عَلَيْهِ فَاغْلُظْ بِمَا تَحْتَارُ وَلَا تَحْتِيطْ أَوَّلَى سَيَمَّا فِي بَابِ الصَّلَاةِ  
الَّتِي هِيَ أَوَّلُ مَا يَحْتَاسِبُ الْعَبْدُ عَلَيْهَا أَنْتَ وَضَادٌ كَيْدٌ مِثْلُ ضَادٍ وَظَا خَوَانَةٌ شُورٌ  
ضَادٌ ضَعِيفٌ سِتٌّ وَكُشَلٌ نِكَاحٌ خَوَانَةٌ انْجَمِينَ ضَادٌ سَتَجِبُ وَبَقِيعٌ سِتٌّ جَنَانٌ شَبُوتٌ بَيْنُ بَرْدٍ  
أَمَّا زَكَبَ مَرْنُ مَانٌ هُوَ يَدِ اسْتِ دَرْ زَطَا مِثْلُ شَا فَيُكْتَفَى اسْتِ وَالضَّادُ الضَّعِيفَةُ  
أَيُّ الَّتِي تَكُونُ بَيْنَ الضَّادِ وَالظَّادِ أَنْتَ وَبَحْنِينَ سِتٌّ دَرْ كَفَايَةُ شَرْحِ شَا فَيُ وَدَرْ جَارِ بَرْدِي  
شَرْحِ شَا فَيُ كُتِفَتْ عَلَى سَبِيلِ التَّفْرِيعِ فَكَانَ يَتَمِّسُ بِهَا وَدَرْ هَلْ مَوْجِدٌ ضَادٌ ضَعِيفَةٌ قَوْمِي سِتٌّ كَمْ  
دَرْ لَتِ ائِشَانِ اسْتَعْمَالُ ضَادِ نِسْتِ وَهَكَذَا دَرْ كَلِمَةٍ عَرَبِيَّةٍ لِأَدَايِ ضَادٍ مَحَلِّجٍ كُتِفَتْ مَشْكَلٌ  
كُتِفَتْ بَرَايِشَانِ بَسْ بَارِ بَا أَنْزَامَانْدَا از مَخْرَجِ آن ظَاهِرٌ نَمُودَنْدُ بَارِ بَا دَرْ خَارِجِ ضَادٍ چُونِ  
تَحَلُّفٌ نَمُودَنْدُ از مَخْرَجِ خُودِ ادَايِ آن خُوَاسْتَنْدُ بَرَانِ قَادِرْ شُدَنْدُ بَلْكَ دَرْ مِثْلَانِ ضَادٍ وَظَا  
ادَايِشِ نَمُودَنْدُ جَنَانٌ بَا مَرْمَنِ از مَامِ سِيرَانِ دَرْ شَرْحِ شَا فَيُ آورده وَالضَّادُ الضَّعِيفَةُ  
قَالَ النَّسِيرَانِيُّ هَكَذَا لَفَةٌ قَوْمٌ لَيْسَ فِي لَفَتِهِمْ ضَادٌ فَإِذَا اخْتَلَجُوا إِلَى  
الْجَلْمِ دَرَا فِي الْقَرِيبَةِ اعْتَمَدَتْ عَلَيْهِمْ وَرَبَّمَا أَخْرَجُوا ظَا عَرَا خَرَجَهُمْ إِيَّاهَا  
مِنْ كَرَمِ اللِّسَانِ وَأَطْرَافِ النَّسَايَا وَرَبَّمَا نَكَلَفُوا أَخْرَجَهُمْ مِنْ مَخْرَجِ الضَّادِ فَكَمْ مِثْلَاتٍ  
لَهُمْ مَخْرَجَتْ بَيْنَ الضَّادِ وَالظَّادِ أَنْتَ اذِينَ جَمْعُ بَارَاتِ مَانِ مَعْلُومٌ كُتِفَتْ كَرْضَادٌ ضَعِيفَةٌ اسْتِ  
كَرْ دَرْ مِثْلَانِ ضَادٍ وَظَا خَوَانَةٌ شُورٌ وَحُكْمُ ضَادٍ ضَعِيفَةٍ أَكْثَرُ خَوَانَتِشِ سَتَجِبُ وَبَقِيعٌ سِتٌّ كَمْ دَرْ كَلِمَةٍ  
يَا فِتَّةٌ نَمُودَنْدُ جَنَانٌ بَا دَرْ شَا فَيُ اسْتِ أَمَّا الضَّادُ كَالسَّيْنِ وَالظَّادُ كَالنَّاءِ وَالْقَاءُ كَالْبَاءِ  
وَالضَّادُ الضَّعِيفَةُ مُسْتَحْتَمَةٌ أَنْتَ أَيْ قَبِيحَةٌ وَازْ حُرُونٌ تَبِيْعٌ غَيْرُ نَصِيحٍ قُرْآنِ مَعْبُودِ اسْتِ  
لَهْزَادِ قُرْآنِ شَرِيفِ ضَادٌ مِثْلُ بَلَا نِسْتِ لَيْسَ كَيْدٌ عَرَادِ قُرْآنِ ضَادٌ امِثْلُ بَلَا مِثْلُ خَوَانَةٌ كُتِفَتْ  
كَمْ دَرْ تَلْفِظِ بَعْدِ غَيْرِ مَنَزَلِ مَقْرَأِ مِثْلُ دَوَانِ اظْهَرِ سِتٌّ كَمْ دَرْ قُرْآنِ نَهْضَادِ عَالِ  
قُرْآنِ نَهْضَادِ بَعْدِ كَمْ دَرْ أَيْ كَمْ دَرْ غَيْرِ مَنَزَلِ بَا خِدْمَتِ سِتٌّ دَرْ نَازِشِ اِزَانِ تَبَاهِ مِثْلُ دَرْ  
لَا زَمَ بَرِيكَةٍ هَرِ كَلَامِيكَةٍ مَعْدَا خَرَامَا نَامِي دَرْ نَازِشِ اِزَانِ فَاسَدٌ دَرْ دَوَانِ اِزَانِ اِظْهَرِ اِظْهَرِ اِظْهَرِ

بَابُ ضَادٍ ضَعِيفَةٍ

بَابُ ضَادٍ ضَعِيفَةٍ



و نیز میگویم که اگر بجای با و ذال و سین مثلا تا و ذال و سین خوانده میشود کسی او را جائز ندارد و از  
 ادنی ۱۲ اعلی همه برقرار است لکن اگر آراء و طام و مطوئش سازند پس همچنین بجای ضاد ظا و غیره خواندن  
 نیز خلاف عقل صحیح و نقل صحیح است پس حسب روایت و روایت اینچنین خواندن ضاد صاف تحریف  
 است صدق آن که خود مذمت آن در کلام الله موجود است کما احتجوا که علامی زمامه ما این قول مقول را  
 از کجا میگویند و باز اهل اسلام متدین این گفتار را سزاوارتر تسلیم مینمایند بهر حال ضاد ضعیف  
 مستهجنه چنانکه از مشابَهت ظا پیدا میشود همچنین از مشابَهت ذال مجع نیز متولد میشود چنانکه علامه  
 و دمشقی که امام فقه است مینویسد وَالضَّادُّ الضَّعِيفَةُ الَّتِي تَقْرَبُ بِالذَّالِ وَالظَّاءُ اَنْتَه  
 و بودن در حرفی را در صوت حرف دیگر نشانیدن آن حرف را از خروج منفرد گردانیدن است و از  
 خروج منفرد بعضی فصیح است و بعضی غیر فصیح و مستحسن و از عبارات شافیه معلوم گشت که ضاد و ظا  
 را تا و ضاد مشابَهتین و تا و با و ظا و ذال مجعین است و قبیح است و این جمله از خروج منفرد است  
 که اگر شراب صوت غیر پیدا میشوند الغرض که بجای ضاد - ظا یا ضاد را با این ضاد و ظا و با و شراب  
 صوت ظا و ذال عمدا خواندن موجب فساد نماز است ازینجاست که از مشابَهت ضاد با و دیگر حرف مثل  
 و ذال و ذال و ظا و ذال قرآن منع نموده چنانچه در قاتیا لیهان قاری محمد و در قواعد قرآن سمرقانی  
 و در مخرج مقدمه جزی جو نوری آورده اِنَّ الضَّادَ اَعْلَمُ الْحُرُوفِ عَلَى اللِّسَانِ فَيَكُونُ  
 حُرَاةً بِهَا كَثَلًا تَكُونُ مُشَابِهَةً بِالظَّاءِ وَالذَّالِ وَالزَّيْ اَنْتَه و ملا علی قاری نیز در شرح مقدمه  
 جزی گفته لیس فی الحروف ما یعبر علی اللسان مثله (ای مثل الضاد) وَالسَّيْنَةُ التَّائِي  
 فِيهِ مُخْتَلِفَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يُخْرِجُهُ ظَاءً وَمِنْهُمْ مَنْ يُخْرِجُهُ دَالًا ثُمَّ مَلَأَ أَوْ مَبْجَعًا وَمِنْهُمْ  
 مَنْ يُخْرِجُهُ طَاءً ثُمَّ مَلَأَ وَمِنْهُمْ مَنْ يُشْبِهُهُ ذَالًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُشْبِهُهُ بِالظَّاءِ الْمُجْمَعَةِ  
 لَكِنْ كَانَ تَبْيِيزُهُ مِنَ الظَّاءِ مُشْكِلًا بِالنَّسْبَةِ لِغَيْرِهِ ۱۲ أَمَّا النَّاطِلُ فَمِنْهُمْ مَنْ يَخْرِجُهُ  
 مِنَ الظَّاءِ اَنْتَه یعنی حیث قل شعری وَالضَّادُ كَتَبَ طَالَةً وَخَرَجَهُ ۱۲ مَبْدُوعًا عَنِ الظَّاءِ وَكَلَّهَا ۱۲

یعنی ضاد بسبب فدا خواندن و بسبب مخرج خود از ظا جداست چنانچه بحث همه می آید الحاصل  
 که قرآن و تفسیر و حدیث و اقوال فقها و کتب صرف و قرارت همه دلالت واضح بر این می نمایند که  
 خواندن ضاد صاف مثل ظا یا بصوت ظا یا قریب بظا یا با این ضاد و ظا خلاف منزل است پس

این حرف در صوت حرف دیگر نشانیدن آن حرف را از خروج منفرد گردانیدن است و از خروج منفرد بعضی فصیح است و بعضی غیر فصیح و مستحسن و از عبارات شافیه معلوم گشت که ضاد و ظا را تا و ضاد مشابَهتین و تا و با و ظا و ذال مجعین است و قبیح است و این جمله از خروج منفرد است که اگر شراب صوت غیر پیدا میشوند الغرض که بجای ضاد - ظا یا ضاد را با این ضاد و ظا و با و شراب صوت ظا و ذال عمدا خواندن موجب فساد نماز است ازینجاست که از مشابَهت ضاد با و دیگر حرف مثل و ذال و ذال و ظا و ذال قرآن منع نموده چنانچه در قاتیا لیهان قاری محمد و در قواعد قرآن سمرقانی و در مخرج مقدمه جزی جو نوری آورده اِنَّ الضَّادَ اَعْلَمُ الْحُرُوفِ عَلَى اللِّسَانِ فَيَكُونُ حُرَاةً بِهَا كَثَلًا تَكُونُ مُشَابِهَةً بِالظَّاءِ وَالذَّالِ وَالزَّيْ اَنْتَه و ملا علی قاری نیز در شرح مقدمه جزی گفته لیس فی الحروف ما یعبر علی اللسان مثله (ای مثل الضاد) وَالسَّيْنَةُ التَّائِي فِيهِ مُخْتَلِفَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يُخْرِجُهُ ظَاءً وَمِنْهُمْ مَنْ يُخْرِجُهُ دَالًا ثُمَّ مَلَأَ أَوْ مَبْجَعًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُخْرِجُهُ طَاءً ثُمَّ مَلَأَ وَمِنْهُمْ مَنْ يُشْبِهُهُ ذَالًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُشْبِهُهُ بِالظَّاءِ الْمُجْمَعَةِ لَكِنْ كَانَ تَبْيِيزُهُ مِنَ الظَّاءِ مُشْكِلًا بِالنَّسْبَةِ لِغَيْرِهِ ۱۲ أَمَّا النَّاطِلُ فَمِنْهُمْ مَنْ يَخْرِجُهُ مِنَ الظَّاءِ اَنْتَه یعنی حیث قل شعری وَالضَّادُ كَتَبَ طَالَةً وَخَرَجَهُ ۱۲ مَبْدُوعًا عَنِ الظَّاءِ وَكَلَّهَا ۱۲

بلا شبهه بخواندن آن نماز نافسه دیگر و در قول بالجواز مقیدست بحالت تحریر و خطا و سهو و آن نیز  
قول بعضی متأخرینست خلاف احتیاط چنانچه از محمد بن سکره در سراجیه آورده و گویند سرّاً  
و لا الضالّین بالدّالّ أو بالطّاء عند عامّة المشايخ نقیضه و قال محمد بن سکره  
لا یعمّمون البکوی پس آنچه در قاضیان گفته و کوفراً الضالّین بالطّاء أو بالدّالّ المعجّمة  
لا نقضه صدّق نه تنها قول محمد بن سکره است نه قول دیگر مشایخ و احتیاط در قول مشایخست  
نه در قول محمد بن سکره و حال آنکه درین امور احتیاط ضروریست سو قائل بقضا اکثر ائمّه و عامّه مشایخ اند  
چنانچه در معیری شرح نیه می آرند و قرأ الطّاء المعجّمة مکان الضاد المعجّمة أو علی القلب  
کالمعظوب مکان المقضوب صرّح مکان ظفر نقض صدّق و علیّه لای علی القول بالکسّام اکثر  
الکلیّة و در کبریست قرأ غیر المعظوب بالطّاء أو بالدّالّ المعجمتین نقضه اذ  
لیس لهما معنی و در خزانه الروایاتست و لو قرأ ولا الضالّین بالدّالّ أو بالطّاء  
عند عامّة المشايخ نقیضه و در فصول عمادیست و سئل عن یقرأ الطّاء مکان الضاد  
و یقرأ کیف یشاء و اصحاب الجعّة مکان اصحاب النّار قال لا یجوز اِمّا متّه  
و لو تعمّد یکفر یعنی اگر کسی طار بجای ضاد خواند یا هر طور یک میخواند یا میخواند یا با هم یا بخجسته  
بجای اصحاب النار خواند امانت وی جائز نیست و اگر قصد خواندن کافر کرد و فی الجمله سئل  
لایام الفضلی عن یقرأ الطّاء المعجّمة مکان الضاد المعجّمة او یقرأ اصحاب الجعّة  
مکان اصحاب النّار او علی العکس فقال لا یجوز اِمّا متّه و لو تعمّد یکفر انتم  
و ملا علی قاری نیز در شرح فقه اکبر در بیان کلمات کفر بر عامه علم کفر نقل کرده هکذا فی الاقضاء  
تا اینجا بخوبی ثابت گشت که مذہب منصور ائمّه دین اینک عمده ضاد را اگر کسی غایب یا اشتباهاً بخواند  
نازش تباه گردد و امانت وی درست نیست بلکه بروی خون کفرست و اگر بلا عمد بسبب لغزش  
زبان و یا عدم تمیز خواندن بعضی از متأخرین مطلقاً قائل جواز گشته اند و بعضی دیگر آن خطا را مقید  
ساخته چنانکه آن قائل بزعم خود آنرا کما حقّه اداساخته باشند و بجهای خود او را گمان نباشد  
و در آن خطا او را تمیز از صحیح نباشد چنانچه در نیه لصلی گفته اذ قرأ الطّاء مکان الضاد  
المعجمتین او علی القلب نقض صدّق و علیّه اکثر الکلیّة و ربی محمد بن



سَلَمَةً لَمْ لَا تَقْدُ صَلَوَتُهُ لَأَنَّ الْعَجْمَ لَا يَمْلِكُونَ بَيْنَ هَذِهِ الْحُرُوفِ وَكَانَ الْقَاضِي الْأَمَامُ الشَّهِيدُ يَقُولُ الْأَحْسَنُ فِيهِ أَنْ يُقَالُ إِنَّ جَرِيَّ عَلَى لِسَانِهِ وَلَمْ يَكُنْ مُمَيَّزًا وَكَانَ فِي سَجْعِهِ أَنَّهُ الْكَلِمَةُ عَلَى وَجْهِهَا لَا تَقْدُ صَلَاتُهُ وَكَذَا رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ عَنِ الشَّيْخِ الْأَمَامِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَحْمَدٍ أَنَّهُ وَمَعْنَى عَدَمِ تَمِيزِ هِمَا نِ سِتْ كَرَبَا وَجُودِ حَمْتِ شَبِّ وَرُوزِ رَهْمِجِ أَنْ بَادَا قَاوَزُ نَكْرُودِ وَتَمِيزُ وَاوِنِ ضَاوِرِ اِزْطَارِ خَوَانِ نَبِيتُو اَنْكُرِدِ چنانچه از فتح القدير گذشت پس درین صورت نمازش جائز گردد و الا فلا مگر درین ملک همند ازین قسم تعذر در مردم تعلیم یافته و حفاظ قرآن کثرت که با وجود کوشش مبلغ در میان ضاد از غیر او تمیز کردن نتوانند چرا که اہل این دیار استعمال ضاد عادت است خلاصہ اینکه درین ملک عمداً کسانی کہ بجای ضاد ظا میخوانند یا مشابہ بظا بلا ترو نماز ایشان فاسد است و امامت ایشان جائز نیست بلکہ بروی خون کفر است چنانچہ از ماسبق بخوبی معلوم گشت لهذا ملا محمد قندھاری در شرح محمدی گفتہ ابیات

اور روایت ہر عمادی سے عیان	ضاد کو گر ظا پڑھے اے مہربان	یعنی اگر ظا سے پڑھیگا ضالین
وہ نماز اسکی جو فاسد یا یقین	اور امامت اسکی جو فاسد تمام	یاد رکھ یہ مسئلہ اے ذی مقام
بعضے کہتے ہیں کہ وہ کافر ہوا	ضالین جسے اگر ظا سے پڑھا	ضالین کے معنی آئے گمراہان
ظا سے غلط یعنی سایہ بیگان	اور معنی ظالین کے اے آخری	سایہ کرنے والے کہتے ہیں سبھی
و نیز ہمدانجا بنو سید قال علیہ السلام انا اکل الضاد یعنی		
میں ہوں اہل ضاد سے تو یاد رکھ	یعنی کرتا ہوں ادا حق ضاد کا	اور فرماتے ہیں یون خبر البشر
ضاد سے یعنی پڑھو تم ضالین	پڑھتے تھے جس طرح ختم المرسلین	سو منو تم بھی کرو اسکو ادا
جان لینا چاہیے		

کہ اس فرقہ مجددیہ و داعیہ کی عادتوں میں سے ایک عادت قدیم یہ بھی ہو کہ کسی نفعیہ کا قول جو مطلق ہو ظاہر میں اور مراد اس سے مطلق نہو یا محمل ہو کہ محمل خاص اس سے مراد ہو ہر محمل مراد نہو (اور اس قسم کے اقوال فقہاء کے بہت سے ہوتے ہیں) یا مقید و مبہن ہو لکن علمائے محققین کا وہ قول مختار نہو یہ لوگ اسکو کسی کتاب فقہ و غیرہ میں سے دکھا کر لوگوں کو اپنے مذہب کی طرف مائلتے ہیں اور بلا ضرورت داعیہ غیبی نئی طرز کے مسائل عوام کو کھلاتے ہیں۔ اس دعوے کو انکی بھی خوب یاد رکھنا چاہیے اور انکی بات پر اعتماد کرنا چاہیے۔ اور نیز ہر شخص قابل جاننے مفتی پر مسائل کے

مذہبات برای اجابت اہل ہندوستان کند و

نہیں ہوتا ہے جب ایسا واقعہ پیش آوے تو اپنے علمائے محققین سے جو انکے عقیدے سے خوب واقف  
 ہوں دریافت کرنا چاہیے اور مذہب رکابی مذہب علماؤں سے بھی بہت بچیں کیونکہ اس طرح متوجہ الحال  
 میں بہت سے لازمہب درپردہ تقیہ اپنے متین حنفی المذہب ظاہر کر کے عوام بیچاروں کو گمراہ کرتے ہیں  
 اور فقط کسی کتاب کا حوالہ دینا یا کسی عالم کا نام لے دینا یا کسی کتاب اردو فارسی عربی میں دیکھا دنیا  
 اس فرقے کے بیان بہت مروج ہو۔ بدون تحقیق کے اپنے علماء سے ہرگز ہرگز انکی بات پر اعتبار نہ تھا  
 نہ کرنا چاہیے یہ قاعدہ ہر مسلمان دیندار کو چاہیے کہ محفوظ رکھے۔ جس طرح کہ سب احادیث قوی و قابل  
 عمل کرنے کے نہیں بلکہ بعض احادیث ضعیف عمل کرنے کے تو میں غیر ملتفت ہوتے ہیں اس طرح کتب فقہ  
 وغیرہ میں بھی بعض بعض مسائل ضعیف وغیرہ مفتی بہ موجود ہیں لہذا حدیث پر چلنا نیک سوائے علماء  
 محققین و فضلاء کا ملین کے ہر شخص اور ہر عالم کا کام نہیں فقط احادیث کے پڑھ لینے سے یہ معرفت  
 و شناخت حاصل نہیں ہوتی اس طرح کتب فقہ میں سے مسائل قویہ و مفتی بہ نکال دینا فقط صریح کتابوں  
 کے پڑھنے سے نہیں آتا واجب تک مزاولت نامہ اور نظر عامہ کتب پر اور ہم کامل و فضلاء کی شامل حال ہو  
 اسی واسطے ہر عالم کو بھی چاہیے کہ ہر روایت کو قابل حجت کے جانکر اسکی حقیقت کا قائل ہو جائے اور  
 یہ قاعدہ کتب حدیث اور کتب فقہ دونوں میں جاری ہو اور اس سے لازم نہیں آتا کہ جب کتب فقہ  
 میں روایات ضعیفہ پائے جائیں تو لائق عمل کے نہیں جیسا کہ بعض لازمہب عوام کو دھوکے دیتے  
 ہیں کیونکہ یہ اعتراض علم حدیث پر بھی جا پڑیگا اور جب تک یہ رتبہ سیکو حاصل نہیں ہو وہ اپنے  
 سے جو بڑا عالم ہو اور ہمارے دیکھ دیا وہ اسکو حاصل ہو اس سے دریافت کرے اور غلطی میں پڑنے  
 سے احتیاط کرے اپنے آپ کو ہر زمانہ خیال کرے قَوْلُکَیْ ذِی عَلَیْہِ عَلَیْہِ کا بھی مقدار کھنا چاہیے  
 اور علماء مجتہدین سابقین کا قیاس یہی ہمیں صلاح داریں و فلاح کو نین تصور کرے۔ یہ چند کلمات  
 بطور ہمدردی اسلام کے کہے گئے ہیں تاکہ لوگ اس فتنہ و فساد والے زمانے میں  
 طَوْلُ الْاَمَلِ سَوُوْا الْعَمَلِ سے بچیں اور نیز اہل بدعت و ضلالت مشمل  
 لازمہب دہلیہ و فرقہ پنچمرہ وغیرہ کے دھوکوں سے محفوظ رہیں  
 خداے تعالیٰ ہمکو اور سب بھائی مسلمانوں کو ایسے لوگوں کے دھوکوں سے اپنے  
 حفظ و امان میں رکھے آمین یا رب العالمین



## اعتراف لاند مذهب

## مسئله چهارم در تحقیق مسح رقبه در وضو

سوال حقیقه که در وضو مسح کردن را از مستحبات میدانند بحد دلیل است - و آنچه حجتی بدین باب می آرند موضوع است و این مسح بدست چنانچه امام نوزوی شایع مسلم که یکی از ائمه حدیث است علم فضل و می سلم جهود است در خرج مذهب گفته که این حدیث (یعنی سَوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَسَحُوا الرَّقْبَةَ أَمَّا لَنْ الْعَلَى) موضوع است و از کلام نبی علیه الصلوٰه و السلام نیست و در جای دیگر گفته که نبی صلی الله علیه و سلم با مسح کردن چیزی مسح نشده و این سنت نیست بلکه بدست چنانکه علامه قاضی شوکانی گفته که قَالَ لَتَوَوَّعِي فِي شَرْحِ الْمَذْهَبِ هَذَا حَدِيثٌ مُوَضَّوعٌ لَيْسَ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ لَمْ يَصِحَّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ شَيْءٌ وَقَالَ وَلَيْسَ هُوَ بِسُنَّةٍ بَلْ هُوَ بِدْعَةٌ لِهَذَا حَقِيقَةُ الْأَظْهَرُ أَنَّ بَعْضَ الْخَطِّينِ بَدْعَاتٌ مُخَرَّجَةٌ لِرُكُوكِ ثَمَانِيَةِ وَخَمْسِينَ أَيْنَابِ أَغْوَالِ الْإِسْلَامِ لَا يَسْتَدَانِدُ كَسَنَتِ وَأَسْتَدَانِ أَنْ ضَلَالَتِ بِرَضَالَتِ سَتِ وَأَخْفَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَرُودُهُ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٍ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ سَرْدٌ عَلَيْهِ الْجَوَابُ الْعَمِيمُ وَيُجِيبُ أَنْ مَسْحَ الرِّقْبَةِ يَكُونُ بِرَجُلٍ كَرِيبٍ حَقِيقَةٍ مِثْلِ قَمَحٍ الْقَدِيرِ وَبَنَاءٍ شَرَحٍ بِدَايَةِ الْعَلَامَاتِ الْعَيْنِيَّةِ وَزَلْمِيَّةِ بِدَايَةِ وَغَيْتَةِ الْمُسْتَعْمَلِ شَرَحٌ مَنِ الْمَصْلُحِ مَعْرُوفٍ كَمَا يَسِيرُ فِي دَرَجَاتِ الْمَعَارِثِ شَامِي وَتَرْجُومِ مَشْكُوءَةٍ وَغَيْرِهَا تَحْقِيقِ حَقِيقَةِ اِئْتِنِ خَوَلِيٍّ مَسْدُوحٍ سَتِ مَكْرُوحٍ كَقَاضِي مَهْدَبِنِ عَلِيٍّ شُوكَانِيٍّ صَنَاعَتِيٍّ مِيسَنِيٍّ رَافِقَةٍ طَاهِرِيٍّ يَكُنِيٍّ اِزْمَاجِيٍّ كَبَارِخُوٍّ مِيشَارَنْدِ چنانچه مولوی صدیق حسن قنوجی نیز با وجود و نور علم که با خود میدارد و چونکه در تحقیق مسائل دین از دست اهل سنت و جماعت بجهان آمده است خاشه بعد از

مرگ وی از وی می طلبد و میگوید	از روی دانا و دانا و دانا و دانا	شیخ سنت مدد می شوکانی
-------------------------------	----------------------------------	-----------------------

لذا ما نیز برای اسکاات این خروفاغان حاصل از کتاب احکام و حدیث وی که بنیل الاوطار و حدیث است از باب مسح عنق جلد اول صفحہ ۱۵۸ و ۱۵۹ (مطبوعه مصر رقم منقلاهم چه اگر چنانچه حدیث نبویه و آثار صحابه ایشانرا از خبری نمی آید مگر شاید که از قول پیشوای خود جلالی نموده اگر چه خوش

مسئله چهارم در تحقیق مسح کردن سوال لاند مذهب

جواب شیخ صدیق حسن قنوجی

عن أبي الحسن محمد بن حنفیه صاحب الزمینیات فی الامور ما یدعی فیها من ان اقبل علی من یدعی من شیء من  
مصطفی صلی الله علیه وسلم جاره فی وجوب قول غزول ولا یخافون لومة لائم وادعی من ولین  
اقبل شیخ عبدی پروانی فی و هو هذا قال الشوکانی عن یوسف عن طلحة بن مضرب  
عن ابيه عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه وعلی اله وسلم یسأل الله  
حتى یبکة القذال و ما یبکة من مقدم العقی رواه احمد یعنی طلحة از جد خود روایت میکند  
که دیدم آنحضرت علیه السلام را که سر خود را مسح میکرد تا آنکه بقذال رسید و با پنجه که نزد یک دست  
از مقدم کردن قذال بفتح قاف و زال همه انتهای سر و آقا گردن را گویند چنانچه را بود او دست  
و هو اول الفقهاء و روی القاسم بن سلام فی کتاب الطهور عن عبد الرحمن بن  
مهدي عن المنصور عن القاسم بن عبد الرحمن عن موسی بن طلحة قال من  
غسله فقا معه راسه و فی الغل یوم القیامة یعنی هر کس گردن خود کرد با سر خود و گدشته شد  
از طوق آتش بر روز قیامت قال الحافظ ابن حجر فی التلخیص فیجمل ان یقال هذا وان کان  
موقوفاً فله حکم الرفع لان هذا لا یقال من قبل الراي فهو علی هذا امرسل یعنی گفت  
حافظ ابن حجر عسقلانی که این حدیث در ظاهر هر چند که بر موسی بن طلحة موقوف است مگر این را  
حکم رفع است یعنی تا به رسول شد چه که این چنین اخبار که ثواب و عقاب معنی شامل باشند کسی  
از یاس خود گفتن نمیتواند تا و فیکه از آنحضرت علیه السلام مسح نکرد و پس بنا برین قاعده این  
حدیث مرسل است انتهى کاتب الحروف اصله الله باله یگوید مرسل آن حدیث است که از  
آخر سند آن را وی را ساقط گردانند بقول التایبی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
و المرسل مقبول عند ابن حنیفة و مالک مطلقاً و هم یقولون انما ارسله  
یکمال الوثوق و لا اعتماد الخ کذا فی کتابه صول الحدیث و آخر جرح ابو نعیم فی تاریخ  
اصبهان قال حدثنا محمد بن احمد حدثنا عبد الرحمن بن داود حدثنا  
عثمان بن حرزاد حدثنا عمر بن محمد بن محمد بن الحسن حدثنا محمد بن عمر و لا نصاری  
عن انس بن سیرین عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من توضأ و مسح  
بیدیه علی عنقه و فی الغل یوم القیامة و قال فی شاء الله تعالی هذا حدیث مرسل



یعنی ابونعیم از عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما روایت کرد کہ ہر کس نے غسل کیا ہے اور وضو کر دیا ہے و ہر دو  
 دست خود مسح گردان خود نمود ہر روز قیامت از طوق آتشین در نزع محفوظ گردو ابونعیم گفت  
 انشاء اللہ تعالیٰ این حدیث صحیح است وَ هُوَ فِي كِتَابِ اَيُّمَةِ الْعُسْرِ فِي اَمَالِي اَحْمَدَ بْنِ  
 عُمَرَ وَ سَتَجِدُ التَّجْرِيدَ بِاسْنَادٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّيْثِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ لَكِنْ فِيهِ  
 الْحَسَنُ بْنُ عَلُوَانَ عَنْ ابْنِ خَالِدٍ بِالْوَاسِطِيِّ بِلَفْظٍ مَنْ تَوَضَّأَ وَمَسَحَ سَأَلْتُكَهُ وَفَقَاهُ  
 اَمِنْ مِنَ الْقُلِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَكِنْ اسْرَاهُ فِي اَصُولِ الْاَحْكَامِ وَ الشِّعَاءِ يَعْنِي اِنْ حَدَّثَ  
 وَ كَتَبَ اَبُو عَمْرٍو وَ اَرَدْتُ بِدِينِ الْفَاعِلِ هَكَذَا وَ ضَوْكُ دُوسَعٍ نَمُوْدُ هُوَ وَ كُنَا رُوِيَ عَنْهُ  
 گردان خود را امن یافت از طوق سوز قیامت وَ رَوَاهُ فِي التَّجْرِيدِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 مِنْ طَرِيقِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ فِي حَدِيثِ كَوْنِ وَفِيهِ اَنَّهُ لَمَّا مَسَحَ رَأْسَهُ مَسَحَ عُنُقَهُ  
 وَقَالَ لَهُ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنَ الطَّهْوَرِ اَفْعَلْ كَمَا عَلَّمْتُكَ هَذَا يَعْنِي وَ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ طَهْوَرِ  
 کہ وی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و تمسک مسح سر خود نمود گردان خود را نیز مسح ساخت و بعد از فراغ از وضو  
 خود را نیز نمود کہ مثل این وضوی من وضو می ساز تا اینجا نام شست مول قاضی شوکانی در احوال  
 مسح عنق بعد از این متوجہ شد بطرف جواب امام نووی رحمہ اللہ در تلمیح روی از مسح گردان  
 فَقَالَ وَ يَجْمَعُ هَذَا الْعِلْمُ اَنْ يَكُنَّ الْوُجُوهُ مَسْمُومَةً بِدَعَا وَ اَنْ حَدِيثُهُ  
 مَوْضُوعٌ - مَجَازٌ - وَ اَحْسَبُ مِنْ هَذَا اَقْوَمُ وَ لَوْ يَدَّ كَرَاهُ الشَّافِعِيُّ وَ لَوْ كَرِهَهُ  
 الْأَحْمَدُ وَ اَمَّا قَالَهُ ابْنُ الْقَاسِمِ وَ طَائِفَةٌ بَيِّنَةٌ - فَإِنَّهُ قَالَ الرُّوَايَاتُ لِحَدِيثِ الْأَحْمَدِ  
 الشَّافِعِيُّ فِي كِتَابِهِ الْمَعْرُوفِ بِالْبَحْرِ مَا لَفْظُهُ قَالَ اَمَّا بِنَا هُوَ سَنَكُ - وَ نَقَبَ  
 النُّوَوِيُّ اَيْضًا ابْنَ الزُّرْقَانِ بِأَنَّ الْبَعْوِيَّ وَ هُوَ مِنْ أَيْمَةِ الْحَدِيثِ قَدْ قَالَ  
 بِاسْتِجَابَةٍ - قَالَ وَ لَا مَا خَذَلَا سِتْجَابَةً بِالْأَخْبَرِ وَ أَتَى لَأَنَّ هَذَا لَا يَجْعَلُ لِلْقِيَاسِ فِيهِ  
 صاحب نیل الاوطار سیگوید کہ - از بیان این ہمہ اقوال مذکورہ بالا معلوم گشت کہ اسحاق امام نووی  
 مسح رقبہ را بدعت گفته و حدیثش را موضوع قرار داده از روی تمہین و انذار گفته و یعنی  
 از جهت تحقیق نیست و محب ترازین دیگر قول وی است کہ گفته اند کہ مسح رقبہ امام شافعی  
 نموده و نہ بموجب اصحاب او جز این نیست کہ ابن قاص و قدسی مردم ذکرش نموده و بجز اگر امام نووی

جواب از احکام روای از مسح کردن

روایاتی را از اصحاب امام شافعی رحمه در کتاب خود که بجزست بدین الفاظ آورده که اصحاب گفته  
که مسح کردن سنت است و همچنین مسی بپای امام نووی درین سلسله این را رفته افتاده بدینطور که بغوسی  
صاحب تفسیر معالم التنزیل و صاحب و دیگر کتب که از پیشوایان حدیث است هر آینه باستحباب  
این قائل گشته و گفته که وجه استحباب آن نیست مگر اینکه باشد بجز یا اثری که این سلسله از قبل است  
که قیاس کسی را در آن محالی نیست مگر اینکه نقل آن از آن حضرت صلی الله علیه و سلم شده باشد  
قَالَ الْحَافِظُ وَلِكُلِّ مُسْتَنَدٍ الْبَغَوِيُّ فِي اسْتِحْبَابِ مَسْحِ الْقَفَا مَا رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَرْجَانٍ  
وَدَكَرَ حَدِيثَ الْبَابِ وَنَسَبَ حَدِيثَ الْبَابِ إِلَى سَيِّدِ النَّاسِ فِي تَرْجُحِ التَّزْوِيدِ فِي  
إِلَى الْبَيْهَقِيِّ أَيْضًا - قَالَ وَفِيهِ زِيَادَةٌ حَسَنَةٌ وَهِيَ مَسْحُ الْعُنُقِ - فَانْظُرْ كَيْفَ مَسَحَ  
هَذَا الْحَافِظُ بِأَنَّ هَذِهِ الزِّيَادَةُ الْمَنْصُومَةُ لِمَسْحِ الْعُنُقِ حَسَنَةٌ - ثُمَّ قَالَ قَالَ الْمُفِيدُ  
وَكَيْفَ لَمْ تَكْمَلْهُ فِيهِ - وَاجَابَ عَنْ ذَلِكَ بِأَنَّهُ مُسْلِمًا فَكَمَا أَخْرَجَهُ لَهُ - يَعْنِي حَافِظًا (شاید که  
ابن حجر عسقلانی را در گذشته باشند فرمود شاید که دلیل امام بغوی در استحباب مسح کردن آن باشد که  
امام احمد و ابو داود و روايش کرده و حدیث اول بن باب را (یعنی عن لیث عن طلحة الحدیث)  
ذکر کرده - و ابن سید الناس در شرح ترمذی گفته که این حدیث را بهیچ یزیدایت کرد و بهیچت که درین  
حدیث زیادت حسن است و آن مسح کردن است گفت شوکانی نظر کن که چگونه تصریح کرد این حافظ باینکه  
این زیادت منضمه مسح کردن را نیک است بهتر گفت این حافظ که مقدسی گفته که لیث را وی  
این حدیث ضعیف است - باز جوابش میدهد که هر آینه لیث یکی از اصحابان امام مسلم است  
و اختلف القائلون باستحباب مسح الرقبة هل تمسح ببقية ماء الرأس أو كما هو حديث  
فقال الهادي والقايم تمسح ببقية ماء الرأس وقال المؤيد بالله والمنصور  
بالله ونسبه في البحر إلى الفريقين أنها تمسح بما هو حديث في قول صاحب نيل الاوطار  
یعنی آنکه قائل اند بجز مسح کردن مختلف اند و نیک آید این مسح باب الهی مانده سر کرده شود  
یا باب نو - پس مادی و قاسم گفته که بجای مانده آب سر این مسح کرده شود و مؤید باشد و منصور  
باشد گفته و در سبب نسبت این قول بطرف هر دو فریق کرده و آن اینکه این مسح باب نو کرده شود  
انچه از تحقیق قاضی شوکانی درین سلسله بود نیست که گذشت نهی تحقیق دیگر نیز باید شنید و رساله

در بیان کیفیت آب مسح کردن

در بیان تحقیق در کراهت مسح کردن



تحقیق مسح الرتبة من اراد ان يسكن في عمرو بن كعب بن اسود قال رايت رسول الله صلى الله عليه  
وسلم تو مآ فمسحه تحت رقبته وبقا له يعني كعب بن اسود اخبرني عن علي بن ابي طالب عن ابي بصير عن ابي  
مسح فرمود بر ناسن مبارك خود گردان نمود و نهی و نقل کرده ابن همام رحمه الله از حدیث وائل بن اصف  
و نوبی آنحضرت علیه السلام ثم مسح على راسه ثلاثا و ظاهر اذ يديه ثلاثا و ظاهر رقبته  
واظنه قال ظاهر رقبته ثم غسل قدميه اليمنى الحديث رواه الترمذي ثم قال ابن  
الهمام فيه دليل على ان مسح الرتبة ادب يعني مسح آنحضرت علیه السلام سه بار بر سبیل خود  
مسح کرد و بر پشت گوش سه بار و بالای گردن مبارک خود دو گان میبرم که گفت با ای محاسن مبارک  
خود تا آخر تا آنکه گفت ابن همام رحمه الله درین حدیث دلیل است بر نیکی مسح کردن مستحب است انتهى  
و ملا علی قاری می در رساله المتنوع فی معرفة اللغویع گفته شود می مرفوعه عنی مؤسند  
الغیر ذوی من حدیث ابن عمر لیکن سنده ضعیف و الضعیف یعمل به فی  
فضائل الاعمال ایضا فاولا قال ایضا انه مستحب او سننه انه و امام نووی  
در اربعین گفته نقی العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل الاعمال  
انته و علامه ابن حجر مکی در فتح البین شرح اربعین گفته لانه ان كان صحيحا في نفس  
الامر فقد اعطي حقه و الا لم يترتب علی العمل به مفیدة تحلیل و تحریم و لا یصلح  
حق للغير انته و ملا جلال دوانی در انموذج العلوم گفته اذا و حدیث ضعیف  
فی فضائل الاعمال و لا یعمل بهذا العمل مما یجوز المحرمه و الکراهه فانها  
یحوز العمل به و یستحب لانه ما مؤمن الخطر من رجوع النفع اذ هو دائر بین الاباحة  
و الاستیجاب فالاحتیاط العمل به من جملة الثواب انته یعنی در تنقیح حدیثی ضعیف در  
بهری کاری از کارهای نافه گردد و آن کار از آن قسم نباشد که احتمال حرمت و کراهت داشته باشد  
پس هر آینه جائز است عمل بان بلکه عمل بر آن موجب است چرا که از خوف هر چیز محفوظ است و امید  
نفع در آن موجود چرا که ترک آن ضرر نیست و در گردن بان امید ثواب است پس احتیاط درین  
که بران حدیث عمل کرده شود از جهت امید ثواب و ابن الهمام در فتح القدر آورده که استیجاب  
بمسح بالحدیث الضعیف غیر الموصوع و شیخ دهلوی رحمه الله در رساله اصول حدیث گفته

در بیان آنکه در حدیث ضعیف در فضائل اعمال

در بیان آنکه در حدیث ضعیف در فضائل اعمال







و همچنین در عطف و بند نصالح و ترجمه قرآن و حدیث بدین زبان باطل باشد چرا که تصنیف و تکریر موصوف  
 در زمان ثلاثه یافته است نه آنکه در زمانه تبرک ثلاثه خود وجود زبان اردو نبود که بعد از آن بوجود آمده  
 پس تصانیف غیره بدین زبان چه معنی دارد - و این همه امور مذکوره بامید ثواب کرده میشوند - و اصل آن  
 یعنی در اردو تصنیف و غیره در شرع ثابت نیست - پس میباید که بموجب این تعریف اینهمه امور  
 بدعت باشند مگر آن مستحق نرا باشد - پس ازین قاعده ایشان برایشان لازم می آید که اکثر  
 و بایمان هندی و دوزخیان اند سوال اگر گفته شود که مطلق و عطف و تصنیف در زمانه ثلاثه موجود بود  
 و اصل آن در شرع نیز ثابت است - و مقید و مطلق میباشد پس ثبوت این تصانیف و دیگر امور  
 واضح است جواب گیریم که همین طور جواب مسئله قناعت فیها نیز تصور باید نمود که مطلق شمران  
 تسبیحات و غیره با نازل و نوحی و حصی در جمیع از زمانه ثلاثه بلکه وجود تسبیح در زمانه با بعد از آن نیز  
 موجود بود و شمار مقید تسبیحهای کذائی فرد آن مطلق است و نیز درین مقام هر تو مخفی نماند که آنچه  
 بعضی مردم در خطبههای جمعه و عیدین از عطف و نصیحت بزبان فارسی و هندی و افغانی و ثلاثه منع  
 می نمایند که این اشعار نصیحت آمیز خواندن بدعت است که در زمانه رسول الله صلی الله علیه و سلم مجاز از  
 الفاظ عربی در خطبه گاهی نقل دیگر خوانده نشده محض غلط فهمی ایشانست چه در خطبه نصیحت مطلقین  
 حاضرین لابدیست چه فرض اصلی از خطبه تمجید و تسلیه و اقرار شهادتین و نصالح تسلیه بر شنوانیدن  
 احکام است مرا ایشانرا پس بر زبانیکان مردم اصطلاح میدارند بر نصالح و احکام ایشانرا وقت  
 گردانیدن ضروریست چنانچه حق تعالی فرموده است **وَمَا أَكْفَلُنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوِّمٍ**  
 و هیچ گونه بدعت را در آن مجال نیست چنانکه این همه امور در زمانه ثلاثه ثابت است  
 چنانچه در کتب مصرح است و آنچه از توهم بدعت بودن اشعار خوانی را پیش میکنند نیز جمل  
 ایشانست که آنچه در شرع منع از شعر خوانی آمده مطلق نیست که آن خود را مخصوص علیه السلام  
 و نیز از بعضی خلفای راشدین و دیگر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین ثابت است بلکه منع از آن  
 اشعار خوانی آمده که از پیروی پر و بطور عاشقانه باشند چنانچه بر واقفان علم حدیث و تواتر  
 و ائمان و نقل صحاب و پیشه نیست فی الجمله از تعریف مذکور بطلان و بدعت بودن بعضی امور که  
 بالاتفاق جائز است لازم نمی آید جائز نبودن بعضی امور دیگر که بالاتفاق حرام و بدعت است

در این باب  
 تصانیف  
 ایشان  
 در زمانه  
 ثلاثه  
 و بعد از آن  
 نیز  
 موجود بود  
 و شمار  
 مقید  
 تسبیحهای  
 کذائی  
 فرد آن  
 مطلق  
 است  
 و نیز  
 درین  
 مقام  
 هر تو  
 مخفی  
 نماند  
 که  
 آنچه  
 بعضی  
 مردم  
 در  
 خطبه  
 های  
 جمعه  
 و  
 عیدین  
 از  
 عطف  
 و  
 نصیحت  
 بزبان  
 فارسی  
 و  
 هندی  
 و  
 افغانی  
 و  
 ثلاثه  
 منع  
 می  
 نمایند  
 که  
 این  
 اشعار  
 نصیحت  
 آمیز  
 خواندن  
 بدعت  
 است  
 که  
 در  
 زمانه  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 سلم  
 مجاز  
 از  
 الفاظ  
 عربی  
 در  
 خطبه  
 گاهی  
 نقل  
 دیگر  
 خوانده  
 نشده  
 محض  
 غلط  
 فهمی  
 ایشانست  
 چه  
 در  
 خطبه  
 نصیحت  
 مطلقین  
 حاضرین  
 لابدیست  
 چه  
 فرض  
 اصلی  
 از  
 خطبه  
 تمجید  
 و  
 تسلیه  
 و  
 اقرار  
 شهادتین  
 و  
 نصالح  
 تسلیه  
 بر  
 شنوانیدن  
 احکام  
 است  
 مرا  
 ایشانرا  
 پس  
 بر  
 زبانیکان  
 مردم  
 اصطلاح  
 میدارند  
 بر  
 نصالح  
 و  
 احکام  
 ایشانرا  
 وقت  
 گردانیدن  
 ضروریست  
 چنانچه  
 حق  
 تعالی  
 فرموده  
 است  
 و مَا أَكْفَلُنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوِّمٍ  
 و هیچ  
 گونه  
 بدعت  
 را  
 در  
 آن  
 مجال  
 نیست  
 چنانکه  
 این  
 همه  
 امور  
 در  
 زمانه  
 ثلاثه  
 ثابت  
 است  
 چنانچه  
 در  
 کتب  
 مصرح  
 است  
 و آنچه  
 از  
 توهم  
 بدعت  
 بودن  
 اشعار  
 خوانی  
 را  
 پیش  
 میکنند  
 نیز  
 جمل  
 ایشانست  
 که  
 آنچه  
 در  
 شرع  
 منع  
 از  
 شعر  
 خوانی  
 آمده  
 مطلق  
 نیست  
 که  
 آن  
 خود  
 را  
 مخصوص  
 علیه  
 السلام  
 و نیز  
 از  
 بعضی  
 خلفای  
 راشدین  
 و دیگر  
 صحابه  
 رضوان  
 الله  
 علیهم  
 اجمعین  
 ثابت  
 است  
 بلکه  
 منع  
 از  
 آن  
 اشعار  
 خوانی  
 آمده  
 که  
 از  
 پیروی  
 پر  
 و بطور  
 عاشقانه  
 باشند  
 چنانچه  
 بر  
 واقفان  
 علم  
 حدیث  
 و تواتر  
 و ائمان  
 و نقل  
 صحاب  
 و پیشه  
 نیست  
 فی  
 الجمله  
 از  
 تعریف  
 مذکور  
 بطلان  
 و بدعت  
 بودن  
 بعضی  
 امور  
 که  
 بالاتفاق  
 جائز  
 است  
 لازم  
 نمی  
 آید  
 جائز  
 نبودن  
 بعضی  
 امور  
 دیگر  
 که  
 بالاتفاق  
 حرام  
 و بدعت  
 است



در مذهب

لازم می آید پس ازین تقریر بخوبی معلوم شد که تعریف بدعت نه آنست که زید میان کرده بلکه  
تعریف مستقیم بدعت آنست که علمای محققین در کتب خود آورده و آن اینکه بدعت عبارت  
از اعتقاد داشتن امریکه خلاف باشد از آنچه فطرت است آن از آنحضرت علیه السلام و صحابه کرام معروف  
و مشهور باشد و این اصطلاح بسبب نوعی از شبهه و تاویل باشد بطریق انکار و محمود و غیره  
و داشتن خلاف امریکه از آنحضرت علیه السلام ثابت باشد بطریق انکار نه بطریق شبهه و تاویل  
مفسرست چنانچه در المختار که کتابی از کتب مشهوره فقهست می آرند اعتقاداً آنرا علی خلاف  
ما عرفت عن رسول الله صلى الله عليه وآله و اصحابه بتوابع شبهه و تاویل لا یطریق  
انکار و محمود و انکار فاما آنچه در جمیع شیخ عبدالحق دهلوی رحم در رساله اصول حدیث متصله  
مشکوه می آرند کلاماً دریه اعتقاداً آنرا محدث علی خلاف ما عرفت فی الذم  
و ما جاء من رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم و اصحابه بتوابع شبهه و تاویل  
لا یطریق محمود و انکار فان ذلک کفر انهم و همچنین در شرح شرح نخبه الفکر که کتابی معتبرست  
در اصول حدیث و نیز در دیگر کتب معتبره نوشته من شاء لا یلذّ له علی فلیخرج الیه  
پس می باید بدیهه که تعریف بدعت مقید بقید از منتهی ثلاثه عند المحققین نیست و چگونه مقید بآن گردد  
که در دو مفاسد عظیم بآن کسی پشیده نیست چونکه تعریف بدعت باین طور تعیین گشت که بدعت اعتقاد  
و داشتن است خلاف امریکه معروف و مشهور باشد از آنحضرت علیه السلام و صحابه کرام بسبب نوعی از  
شبهه و تاویل مثل مسح رجبین در وضو چنانکه مذکور است باین معنی و اینست چه که امر معروف و درین  
باب از آنحضرت علیه السلام و صحابه کرام نه غسل رجبین است مگر قریه شیعیه تاویل در نص میکنند آن  
اینکه آنچه در بعضی از اقوال و از جمله کتب مجرب و مجرب جاری آمده میگویند که این جواز جهت عطف  
از جمله کتب قول بر نه و مسکونه آمده نه جهت قرب جوار و بسبب بن تاویل و غلطی افتاده اند  
پس لا محاله ازین تعریف صاف معلوم گشت که اتمانیه و سید و غیره باطنیها شنو اندین نصائح  
واحکام بموافق اصطلاح قوم بهر زبانیکه باشد اگر چه عربی نباشد جائزست و گاهی بدعت سنیست  
و ثانیاً نیز باید آنست که لفظ تسبیح در عربی بچند معنی آمده چنانچه در زمره الفکر آورده  
التسبیح التذکیر و التذنیة و یتکون بمعنی الذکر و الصلوة و السجدة و خواتم

در مذهب

مَعْرُوفَةٌ مَنظُومَةٌ لِكَيْسَرِهَا وَجَمْعُهَا سَبْعٌ مِثْلُ غُرْنَقَةٍ وَغُرْفَةٍ - و در عرف و بلاد اراکانه  
که در علی بن ابی حمزه موسوم است چنانچه نام نویدی در تندیله لاسا آورده است که بعضی در  
سکون باخرزات منظومه است یعنی برای سلاک کشیده است که تسبیح آن کرده میشود و در وقت  
وعدت کرده است آن اهل خیر یعنی صلحای است در عهد مشفق است از تسبیح از حق ترجمه پس این نام  
از قبیل تسمیه است با اسم ذی الا که چون که این هر دو امر را دانستی مع قول امام نویدی که گفته اند که  
اکمال التحسین پس در بیان حوا آن باید شنید در رساله نزهة الفکر فی سبوة الذکر آورده و آخر  
الترجمی من طریق ما رویم عن کنانة مولى عیفة عنها قالت دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَيْنَ يَدَيَّ اَرْبَعَةُ اَلْفٍ كَوَاةٍ اسْتَحْبَبْتُهَا قَالَ سَبَّحْتَ بِهَا  
اَلَا اَعْلَمُكَ يَا كَثْرِمَا سَبَّحْتَ بِهِ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ فَوَلَّى سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ  
یعنی صد گفتند که تشریف برآورد و بخانه من آنحضرت علیه السلام و در پیش من چهار هزار  
استخوان خرابود که تسبیح بران میخواندم فرمود هر آینه تسبیح گفتی باین آریا یا سوزم ترا زیاده تر از  
آنچه تسبیح بران خواندی گفتی بل یا سوزم و بفرمودند که گویا کای است خدا را بشمار مخلوق او استی -  
و این حدیث را مندری و جزری نیز ذکر نموده و گفته که نزدی و حاکم هر دو این را روایت کرده و  
سبوط گفته که طبرانی نیز ذکر این حدیث کرده و نیز ابوداؤد و سنن خود در کتاب النکاح در باب  
مرد بودن مرد از ذکر حال جماع باین خود آورده عن ابی نصره حَدَّثَنِي شَيْخِي مِنْ طَبَاوِةٍ  
قَالَ تَوَلَّى أَبُو هُرَيْرَةَ بِالْمَدِينَةِ فَلَمَّا أَسْرَجَ لَمَسَ اصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدَّ تَشَعُّبًا وَلَا أَقْوَمَ عَلَى مَنَيفٍ مِنْهُ بَيْنَمَا أَنَا عِنْدَهُ يَوْمًا وَهُوَ عَلَى  
سَهْلٍ لَهُ مَعَهُ كَبْشٌ فِيهِ حَصَّةٌ أَوْ تَوْبَى وَأَسْفَلَ مِنْهُ جَارِيَةٌ لَهُ سَوْدَاءُ وَهُوَ كَيْسَرٌ بِهَا  
حَتَّى إِذَا لَفَدَ مَا فِي الْكَبْشِ لَفَاةً إِلَيْهَا فَجَمَعَتْهُ فَأَعَادَتْهُ فِي الْكَبْشِ فَرَفَعَتْهُ إِلَيْهِ فَقَالَ  
اَلَا أَحَدُكُمْ نَكَحَ رَسُولَ اللَّهِ الْهَدَيْتَ يَعْنِي فَخِضَ طَعَاوُهُ كَقَتِ مَعَانٍ شَدِيدٍ مِنْ بَوَهِرَةٍ مِنْ رَأْسِهَا  
و در بینه پس کسی را از اصحاب آنحضرت علیه السلام زیاده تر ضامی و همان فواز ترا زدی نمی دهم  
پس اتفاقاً روزی من نزد او بودم و وی رن بر سر خود بود و با وی کبش بود که در آن کبش خرابود  
با تخم طراوین بر کبش وی از حبش بود و ابوبهره رن تسبیح آن سنگریزه میخواند تا آنکه

در بیان شیوه غسل بر سر

در بیان شیوه غسل بر سر

در بیان شیوه غسل بر سر

در بیان شیوه غسل بر سر



تمام گشت آنچه در کسبه بود و آن کسبه را بطرف آن کینه انداخت پس آن کینه از آنجا جمع کرده در کسبه  
 برگردانید و بانه اله هر سیه داد پس ترا گفت آیا بیان نکنم ترا حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 تا آخر اتقی درین مقام صاحب کن رساله از رساله جلال الدین سیوطی که بنام المنحة فی السبحة  
 موسوم است آثار دیگری آر و تفصیلش در اینجا است اختصارش اینکه امام احمد در روزهای  
 مادر بنی می آر که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم همسایه ما بود و میبود که تسبیح سنگریزه را  
 میخواند و نیز ابن سعد از حکیم می آر که سعد بن ابی وقاص تسبیح چغنی میخواند و نیز ابن ابی شیبہ  
 در مصنف خود از موسی سعدی می آر که کان کان الی الذکر ذاء نوى من النجوة فی کسب الحديث  
 یعنی من ابی الدرداء را از آنجا شنیدی از خرد در خریطه میبود پس بعد از نماز فجر بیرون میکشیدی آنرا  
 و تسبیح بر آن میکردی تا آنکه تمام گشتی انتی و نیز ابن سعد از ابی هریره می آر که کان کان الی الذکر ذاء نوى  
 المنجی یعنی الذی حاک بفضله بقصا حتی ابعث شیئ منه و نزل الی فی علی الکوثر و کُل  
 ما فی سواد و یبائن فهو منجی یعنی چونکه ابو هریره رحمتم خرم بکثرت تسبیح میخواند از جهت  
 سائیدن آن یکدیگر بعضی سفید و بعضی بزرگ سیاه اصل خود باقی نمانده و این قسم چیز سائیده را جمع  
 میگویند و نیز ابن ابی شیبہ از ابی سعید خدری می آر که دوی تسبیح به چغنی میکرد و نیز  
 بخوبی و ابن عساکر از ابی صفیه مولا رسول الله صلی الله علیه و سلم می آر که برای قطع کردن ناظم از شام  
 نهاده میشد که در آن سنگریزه میبود پس تسبیح بآن میکرد تا نیم روز پس بخواستی پس و فیکه نماز را  
 گذاردی پس تا شام بآنها تسبیح میخواندی انتی این مقدار اخبار و آثار بیانگ بلند نمیکند  
 که هر آینه شمردن تسبیح با نامل و تخم خرماد و حصی و امثال آن امر مندوب است و تحقیق آن حضرت  
 علیه السلام بطرف این ترغیب فرموده و صحابه را که بخوم الا مبتلا بودند این را اختیار نمودند پس  
 هر که حکم کراهت و یا بدعت بر آن میکنند قول وی هم بر وی مردود است و لائق اعتمادی و استیجاب  
 نیست و معلوم است که فرق نیست در میان شمردن تسبیحات بنوی و حصی و فیکه بر آگنده باشند  
 و در میان آگنده خوانده شود بر آن و فیکه برشته کشیده باشند پس هر گاه که جواز شمردن تسبیحات بر آن  
 بر آگنده از میان سابق و واضح گشت پس لامحال جواز آنجا رسیده ثابت گردید انتی کلام تلك الرسالة  
 و لکن در المختار می آر که لا یاس بالتحاذر المسبحة لغيره لیکمل علی النحر و در مقام رد و التماس

ما شیء در المختار می نگاریم در لیل الجوار ما رواه أبو داود والترمذی وابن حبان والحاکم  
وقال صحیح الإسناد عن سعد بن ابی وقاص أنه دخل مع رسول الله صلى الله عليه  
واله وسلم على امرأة وبين يديها نوى أو حصى تسبیح به فقال أخبرك بما هو  
أيسر عليك من هذا وأفضل فقال سبحان الله عدد ما خلق في السماء وسبحان الله  
عدد ما خلق في الأرض وسبحان الله عدد ما خلق بين ذلك وسبحان الله عدد  
ما هو خالق - والله أكبر مثل ذلك - والحمد لله مثل ذلك - ولا حول ولا قوة  
إلا بالله مثل ذلك فكل من تكلم بذلك وإنما أمرتكم ها إلى ما هو أيسر وأفضل  
ولو كان مكروهاً لبيّن لها ذلك - ولا تزيد السبحة على مئة مئة هذا الحديث  
لا يصح النوى في خيط ومثل ذلك لا يظهر تأنيده في المنع فلا حرم أن تقلل أجزائها  
والعمل بها عن جماعة من الصوفية الأجيال وأغلبهم لا يترتب عليه  
مرياء أو سمعة خلا كلام لتأنيده انتهى كلام الشافعي يعني سعد بن ابی وقاص من ميفر ما بد  
من بار رسول الله صلى الله عليه وسلم بجانه زني رفتم که آن زن بر تخم خرمایا بر سنگ زما به تسبیح  
کردن مشغول بود آنحضرت علیه السلام فرمود که باسان زیاد و بهتر ازین ترا خبر میدهم  
پس تعلیم فرمود سبحان الله عدد الخ پس آن زن را از ان منع نفرمود و جزین نیست که  
همه بری بطرف آسان تر و بهتر از ان وافر فرمود اگر کرده بودی هر آینه آن زن را بیان کن  
نیز فرمودی - و تسبیح بر مضمون این حدیث چیزی زیادت نمیکند مگر آنیکه هر بار در شصت کشیده  
بشود و اینقدر زیادت را در منع تأثیری نباشد پس تسبیح بر مضمون تسبیح تسبیح و عمل بر ان از  
جماعت صوفیه صافی و غیر هم نقل گشته - یارب مگر آنیکه تسبیح داشتن برای ریا و نموداری  
باشد پس در حرمت آن ما را کلامی نیست انتهى **تذنییه** آنچه بعضی طلبای خراسان  
و پیشاور برای ظاهر پرستی و خوب صورتی تسبیح بر بند دست می بینند و یا فقرای هند با تسبیح  
برای نموداری در سلوکی بندند از نجاصات معلوم شد که آن فعل حرام است مسلمانان را از ان  
اخذ و واجب است نکته در مذمت ریا که از دنیا و ریا و بخت ترست  
آید دانست که دنیا و ریا و بخت چیز که در تسبیح بیجان فایده ندارد که اینها بی فایده

در بیان آسان و سهل آن تسبیح که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند

در بیان تسبیح و شستن باغ و در آن



حرمت آن قطعی اتفاق است بآیات و اخبار و آثار عقل ذوی الالبصار و بالتفصیل مذمت  
 زن و آرد و آرد بعضی اجزای تذکیر خود که در تفسیر است یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الرِّبَا  
 اصْغَاعًا قَامَضًا عَقْفَةً الاَیة تبسید آمده بالتشیخ بیان نموده ام بطور لطیف بیان مذمت  
 ریا از آن اینکه در کتب مشهوره تصوف و اخلاق می آرد که هر که یکبار زن ناکرد و بغیر تو به برود  
 در قبر برای وی ستم صد هزار دوزخ کشاده گردد که از هر دروازه عذاب مخالف یکدیگر  
 بروی تابقیامت قائم باشد و چون عصمت قائم شود زن مزینه بر سر زانی برهنه تن  
 نشاند و شود و آن آب منی حرام که در دنیا با هم ضائع کرده بودند از فرج وی جاری گشته  
 بالاسی بینی آنم زنی آمده در دهن وی میرسد و بنا چارگی آنرا خواهر پشید آنحضرت  
 علیه السلام فرمود که مخفی و بدوئی آن آب ناپاک چنان باشد که اگر قطره از آن در سجده دنیا  
 چکید از تعفن و فحش آن همه زنده سر دنیا هلاک گردد باز آن زن مزینه را برهنه تن کرده  
 نیمه جل در کشش و دیگر آن از شرگاهش بیرون شده بدین عذاب و رسوائی در میان  
 اهل عصمت ایشان هر دو را تا وقت وزن اعمال گرفتار سازند و منادی بر سر ایشان  
 آواز میدهد که ایشان آن کسانند که در دنیا یکبار زن ناکرده بغیر تو به برده اند پسر در جهنم  
 خاص در مقام و بل در گروه زنان کاران مغذب شوند العیاذ بالله ولذا قال الله  
 عز و جل لا تقربوا زنی انما کان فاحشة ما و عا کما سیبلا فی بی بیاید نزدیک و ناچار که  
 آن حیوانی است و بدست از جهت راه که آن ذات و خواری و دنیا است و عقاب و عذاب  
 آخرت چونکه این را دانستی پس باید دانست که در حدیث آمده که آنحضرت علیه السلام فرمود  
 یکبارم بدو که بخور و آشام روی سخت ترست از سی و شش بار زن ناکردن در اسلام و هر آن  
 کمرشت که از حرام پیدا شود پس آنش دوزخ بآن سزاوارترست چنانچه در احوال و علوم و  
 مشکوٰۃ است ازین حدیث صاف معلوم شد که سی و شش مرتبه زن ناکردن را خداوند آن قدر  
 عذاب نمائند که یکبارم بدو را و دیگر ندانم بر باد دهند و آن را یکمرتبه است چنانچه اندیش  
 بخاری خوب روشن است و آنچه در عوام مشهور است که گزنفن و فحش و زانی را بر امام است  
 و داد و بوا بانی ندارد و محض غلبه است و بی زنی میگوید که در نقد بلیغ نفع گیرند و ازین

در کتب مذمت

فحش و زانی

و مکان و جانور را زد کرده منافع آنرا در صحت خود آرند که اینهمه کیسان حرام است الحاصل

از حد مذمت ربوبی تعالی در کلام پاک میفرماید الَّذِينَ يَكُونُونَ الزُّبُلَا لَا يَقُولُونَ

كَمَا يَقُولُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّيْطَانَ مِنَ الْمَشْرِقِ وَمِنْ الْمَغْرِبِ <sup>و از هر سو</sup> وَمِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ <sup>و از پیش رو</sup> وَمِنْ خَلْفِهِ <sup>و از پشت</sup> وَمِنْ حَيْثُ

يُخْرَجُونَ <sup>و از هر سو که میروند</sup> وَمِنْ حَيْثُ يَخْرُجُونَ <sup>و از هر سو که میروند</sup> وَمِنْ حَيْثُ يَخْرُجُونَ <sup>و از هر سو که میروند</sup> وَمِنْ حَيْثُ يَخْرُجُونَ

قبور و قیامت مگر چنانکه بر می خیزد و میگوید وَمِنْ حَيْثُ يَخْرُجُونَ <sup>و از هر سو که میروند</sup> وَمِنْ حَيْثُ يَخْرُجُونَ

دیگر میفرماید وَذُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ <sup>اگر شما را که ایمان دارید</sup> فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا

مَنْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَخْلُصَةً تَرْجُو أَنَّهُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا

کردن با خدا و رسول وی صلوات الله علیه و سلم یعنی هر که ربوبی بخورد با خدا و رسول وی صلوات الله

علیه و سلم می جنگد و چون که این را نیز دانستی پس لطیفه این ذکر را نیز باید دانست و آن اینکه

ریاضت ربوبی است یعنی در نقد ربوبی میوه و کلمه ریاضی شانه آسمانی با اعتبار نفی ا

تفاوت ضعف و تصنیف است اشارت بانیکر یاد و اعمال بد و مرتبه عند الله از بد و اوست و بدست

یعنی هر آن مذا بیکه برای ربودادن و خوردن مقر است و وجه آن برای کاران زمین است <sup>باین موده</sup>

و لهذا در حق رب غواران و مقدار آن شریف آمده که فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا

و در حق رب کاران در آخر کف نازل گشت وَلَا يَشْرِكُ بِهِ أَحَدٌ شَيْئًا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا

خود کسی را شریک مساوی بر عبادت خدا کردن با خدا شریک ساختن است چنانچه در تفاسیر

درین مقام بالتفصیل مشرع است و این آیت خاص است بر کاران خلاصه آنکه رب کاران از حق تعالی

فرمود وَلَا يَشْرِكُ بِهِ أَحَدٌ شَيْئًا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا

فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا

مقصود از آنکه در حق مشرکان میفرماید إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَن يَشْرِكُ بِهِ <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا

فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا <sup>و آنچه را که در آن است از زبلا</sup> فَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ مِنَ الزُّبُلَا

کافران و مشرکان را که با خدا شریک ساختن است چنانچه در تفاسیر

درین مقام بالتفصیل مشرع است و این آیت خاص است بر کاران خلاصه آنکه رب کاران از حق تعالی

لطیفه در بیان ربوبیت

راغب در بیان ربوبیت



و این سعد در طبقات آورده چنانکه سیوطی رح گفته که زنی از فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی طالب  
می آرد آنها گاه آن تسبیح بخوبی معقود و قیما یعنی که وی تسبیح خواندی بآن رشته که در آن مهر  
یا گره ما میبود پس این هر دو اثر خبر میدهند بجهت شرم و نیت تسبیحهای شده اوله چنانکه در میان مضمون  
هر دو اثر و در میان این تسبیح فرقی نیست - و چند روز رساله می آرد که ویلمی در سند الفرو و سنن  
علی کرم الله وجهه آورده قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَذَرُ الْمَذْكُورَ السَّبْحَةَ  
لَكَ أَوْ سَادَةَ السُّبُحِي مَعْنَى سَبْحَةٍ يَكُ يَأْوُدُهَا نَدْوَةٌ - در واج سوره که ای اگر چه در زلف نیست  
اتر آن آنحضرت علیه السلام نبود مگر فقد اخذ النبي صلى الله عليه وسلم عن كثير من المشايخ  
التي حدثت بعد ذلك فيقول ان يكون هذا منها يعني این تسبیح از آن قبیل است که آنحضرت  
علیه السلام قبل از وجود آن خبر از آن داده - و نیز وجود تسبیح در زمانه بعضی صحابه و تابعین بود  
اما در زمانه اصحاب پس آنست که از ابی هریره رح گذشت و نیز ملا علی قاری رح در مرقاة شرح  
مشکوة در باب الذکر بعد الصلوة می آرد و قَالَ ابْنُ حجر الروايات في التسبيح بالنوى والحنه  
كثيره عن الصحابة وبعض أممات المؤمنين بل رآها النبي صلى الله عليه وسلم  
وَأَقْرَبَهَا أَنَّهُ هَذَا كَمَا أورد صاحب الرسالة یعنی روایات در باب تسبیح خواندن  
بر نوى و حنن بسیار انداز صحابه و بعضی ائمهات مؤمنان بلکه آنحضرت علیه السلام این را دیده و برقرار  
داشت یعنی منع از آن نفرمود و اما در زمانه تابعین پس صاحب بن رساله از حسن بصری رح که  
در زمانه صحابه بود پس عجیب غریب می آرد که آخر آن این است که بشرحانی رح تمیذ خود را میفرماید که  
عمر کی رح استاد خود را دیدم و در دست وی تسبیح بود پس پرسیدم از وی مثل پرسیدن تهازن فقال  
سَأَيْتُ أَسْتَأْذِنُ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ وَفِي يَدَيْهِ سَبْحَةٌ فَقُلْتُ يَا أَسْتَاذِي مَعَكُمْ عَظِيمٌ شَأْنُكَ  
وَحَسَنٌ عِيَادُكَ أَنْتَ إِلَى الْآنَ مَعَ السَّبْحَةِ فَقَالَ لِي هَذَا شَيْءٌ كُنَّا اسْتَعْمَلْنَاهُ فِي  
الْبَيْتِ لِمَا نَزَلَتْ فِيهَا آيَاتُ إِيَّاهُ أَنْ أَذْكُرَ اللَّهُ لَيْفَةً وَيَكُونِي وَلِسَانِي أَنَّهُ  
یعنی فرمود که من استاد خود حسن بصری رح را دیدم و در دست او سجد بود پس گفتم ای استاد با وجود  
بلندی شان تو و حسن عبادت تو تا این دم با سجده میباشی پس مرا فرمود که این آن چیز است که در  
ابتدای امر استعمال آن میکردیم که گذاریم آنرا در انتهای امر هر آینه دوست میدارم







دَلَالَةً عَلَى لَا يَقُولُ وَيَكُنْ عَلَيْهِ التَّعْلِيلُ يَقُولُهُ فَإِنَّهُمْ أَيْ لَا تَأْمَلُ مَسْئُولَاتِ  
 مَسْئُولَاتٍ أَنْتَ بَيْنَ فِرْعَوْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا نَالُ بِرُزْ قِيَامَتِ سَوَالِ كَرْدِه شُونْد و نطق  
 كَرْدِه شُونْد و امام یا فعی شافعی می گوید که در سنه و دویست سال پیشتر از هفت صد سال تو در ایام  
 و در سنه هفتصد و شصت و هشت در مکه معظمه در جمادی الاخری وفات یافته در الارشاد  
 و التطویر فی فضل ذکر الله تبارک و تعالی که به عزیزه گفته سَمَی بَعْضُهُمْ فِي يَدِ الْمُجْتَنِدِ سُبْحَةَ  
 فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مَعَ شَرِّهِ فَكَ تَأْخُذُ بِسَيِّئِهَا سُبْحَةَ فَقَالَ كَرِيمٌ وَصَلْتُ بِهِ إِلَى سَرَّاحِ  
 لَا أَفَارِقُهُ أَنْتَ فَذَلِكَ لَا أَفَارِقُهُ سَيِّئًا مِمَّا لَمْ تَحْضُرْهُ مِنْ تَرْهَةِ الْفِكْرِ فِي سُبْحَةِ الذِّكْرِ  
 و ان شئت الاطلاع على لا يزيد بهذا فارجع الى مطالعة تلك الرسالة العلماء  
 ذکر بعضی فوائد سجده و اشتتن با خود چنانکه بعد از رساله آورده اول اینکه آنها مکرر فرموده  
 اللَّهُ تَعَالَى كَمَا مَرَّ بِنَبِيِّهِ تَسْبِيحٌ يَأْمُرُ بِأَنْ يَذْكُرَ خُذَّهَا خِطَابُ كُنْزِ دُورِ بِنِهَا  
 بروام ذکر خدا چه اگر انسان هر گاه که می بیند تسبیح را یاد میکند که این اسباب ذکر خداست  
 پس خواهد کشید او را بسوی ذکر خدا ذکر السیوط سوم اینکه در اینجا تسبیح اقتداست  
 بجماعت متصرفه صالحین و علماء و محدثین و در او بود و غیره مرفوع از آنحضرت علیه السلام  
 می آرَد مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ چهارم اینکه در اشتتن تسبیح با خود نجات است از  
 ممالک دنیوی و اخروی چنانکه جلال الدین عبدالرحمن سیوطی رحم از بعضی معتبرین حکایت می آرَد  
 که کسی با قافله در پی بیت المقدس بود پس یکایک از آنان عرب بر سر ایشان نشستند  
 و همه قافل را از جامه و سامان مجرور ساختند پس مرا نیز با ایشان از جامه مجرور ساختند و هر گاه که  
 عمامه مرا از من گرفتند سبوح من از سر من بزیارت افتاد مجرور دیدن ایشان سجد را گفتند که این شخص  
 صاحب سبوح است پس واپس دادند مرا آنچه از من گرفته بودند پس رفتم من از میان ایشان سالم  
 قَالَ السُّيُوطِيُّ فَأَنْظِرْ يَا أَمِيْنُ إِلَى أَهْلِ الْأَلَاةِ الْمُبَارَكَةِ الْأَزْهَرَةِ وَ مَا جُمِعَ فِيهِ مِنْ حَبِيبِ  
 الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ یعنی ببین ای برادر من کهسانیکه اسباب مبارک کن از اهره با خود میدارند و آنچه جمع  
 است در وی از خیر دنیا و آخرت پنجم اینکه آنچه بعضی آوراد و محدوده و از کار معدود و مستعینه  
 که در احادیث وارد شده سبوح از تسبیح اکثر خوش دشوار است چنانچه سیوطی رحمه گفته که اکثر ذکر

فان بعضی فوائد تسبیح را در این رساله آورده است و اینها مکرر فرموده است و اینها مکرر فرموده است و اینها مکرر فرموده است











این ماست ای لایزاله و عظمای شامی درین عمل میگوید حیث قال ای الکمال اکمالک  
 آن لایزاله و آن کانت ظاهره و نهما قاله العزله لکن یجوز انهما مفسوخه او مقیده و قد  
 ثبت و یجوز البصر الی ذلک و هو یا مع غنه صلی الله علیه و سلم انما یبکی  
 لکلین احداهما غنه و لا یخسر من ائمنه فقد روی هذا عن علی و عن احتجاب و التمس  
 محرمه و لا یبعد ان یکون مشهورا فی تحقیق الکتاب به و نهما لکن یجوز انهما  
 و روی الدار قطعی ان رجلا سأل علیه السلام قال کان فی ابوان ابرهما حال  
 حیاهما فیکف لی بیدهما بعد موتی ما فقال صلی الله علیه و سلم ان من اللذین بعد الموت  
 ان یصلی لهما مئه صلاه و ان یسوم لهما مئه صومک و روی <sup>ابو حمزه</sup> ایضا عن علی ر  
 عنه صلی الله علیه و سلم قال من روی المقابر و کثر اقل هو الله احدی شریرة نس  
 و حب اجر ما لا موت اعطی من لا یخیر بعد الا موتات و عن انس ر قال یا رسول الله  
 انما تصدق عن موتانا و یخرج عن عمر و ندعولهم یصل ذلک لهم قال نعم انه لیصل و انهم  
 لیفرحون به کما یفرح احدکم بالظن اذا هدی الی یوسر و ای ابو حمزه العطار  
 و عنه انه صلی الله علیه و سلم قال اقرأوا علی موتاکم تیس رواه ابو حمزه و فی هذا  
 کله و نحو مما ترکناه خوف لا کماله یبلغ القدر المشترك بینه و هو النعم بعلی العبد  
 مبلغه التواکر و کذا فی الکتاب الغریز من لا یرید الداء لوللذین و من لا یحب ان یشره فایر  
 الملائکه المؤمنین قطعی فی حصول النعم و نهما ای الف ظاهرا لایزاله الی استدلوا به لاذ  
 ظاهر ما ان لا یفهم استیفاء احد لا حد یوجه من الوجوه و لا یکنس من سعیر  
 تقطعا باتفاء ظاهر ما فیکیدنا هاکم الی یهیه الکامل و هذا اول من الشیخ لا یکنس  
 لاذ الی یصل بعد لاداره و لا یکنس من قبیل الاخبار و لا یکنس فی الحدیث انما کلام الشاک یصل  
 عبارت اینکه هر مشترک در میان این اولی و مشترک این یا فتن یصل فیست یجوز ان ترسید چنانچه حدیث  
 انه صلی الله علیه و سلم یبکی لکلین اهلین باعتبار کثرت خیر جان و در بیان بر مرتبه مشهور  
 چو ستر که تقید کتاب الله بلکه نسخ آن بدان جائزست و شک نیست که این اولی از اتمال معتزله  
 و ان لیس للانسان مخالف است پس بنابر آن آیت مذکور را مقید نموده ایم یا اینکه تا وقتیکه مال



محل خود را یکی نبخشید پس آن کس را از محل غیر فائده نباشد و اما بعد از بخشیدن برای وی محل غیر  
 مفید باشد بسبب و رد و خصوص موقوفه درین باره چنانچه امر عامی والدین و تغافل را که بزرگان  
 از قرآن اخبار ثابت است و نیز ثابت است که گفته شده است

از هر مرده زندگان بدست صدقه یاد و	گردد عذابی دورشان یا بنداحت بیشتر
-----------------------------------	-----------------------------------

پایدار است که محمد بن عبد الوهاب  
 نجدی برای ایجاد مذهب خود بعضی مسائل را از طرف خود خواش تراش کرده و اکثر مسائل را از  
 کتب مذاهب مختلفه اهل اسلام مانند خوارج و روافض و معتزله و غیر آنها جمع نموده مذاهب متقل  
 آنها قرار داده و کتابی را همین باب تألیف نموده بنام کتاب التوحید موسوم ساخته مردم را بر  
 اتباع آن مجبور میگردد و این چنانچه در فصل ششم از باب اول این کتاب بحث هزارا بخوبی بیان  
 نموده پس در باب عدم ایصال ثواب بار و اح اصوات مذاهب معتزله را اختیار کرده است لال  
 ایشان را افندند و مگر تعجب است از آنکه اینها چنانکه با وجود ادعای عمل با حدیث احادیث صحیح  
 صریحاً با آنکه دعوی صحبت آن میدانند درین باره میگزارند و از استدلال معتزله که شیخ ایشان  
 بر آن تمسک نموده اغماضی نمی آرند و آیت مذکوره هر چند که بظاهراً از صریح آیات و احادیث  
 مخالف است چنانچه از کتب معتزله درینجا بیان کرده شد و ملما برای تطابق و توافق در میان  
 خصوص محل نیک بیان نموده و آیت مذکور را تحویل یا منسوخ قرار داده تا اما ایشان از ادین مسئله  
 از مسلک معتزله که تمسک به شیخ ایشان شیخ نجدی است رد گردانی می و برای اصل مردم همان  
 آسانی و بجهت مجادله و طولانی است الحاصل و شیخ محدث دهلوی مرح در مباحث النبوة آورده که  
 از جمله ضاعفین این است که مرایشان است چه یک سنی کردند ایشان بذات خود و آنچه سنی کرده شود  
 برای ایشان و نبود مر کسان را که پیش از ایشان بودند مگر چیزیکه سنی میکردند بذات خود و همچنین  
 گفته است مکرره و درینجا اشکال می آرند بقول سبحانه و تعالی و ان لیکنس الذلن الا ما سعة  
 چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست جز از آنچه خود سعی نموده و عمل کرده و جواب بگویند  
 ازین اشکال بچند وجه یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول وی تعالی و ان لیکنس الذلن الا ما سعة  
 و این آیه که بعد از آنکه پس گردانیده میشود و لطف و در میزان والدین و در طریقه میگردد  
 برای ایشان و قبول میکنند حق تعالی شفاعت آنها بابت شفاعت آنها با بدلیل قولی و اینها

اَبَاؤُكُمْ وَابْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ اَلْاَهَمُّ اَقْرَبُ لَكُمْ كُنْفَعًا قَرِيبِي رَمَزَ كَلِمَةً كَرَامَةً كَرَامَةً كَرَامَةً  
 سَيَكُنْدُ بَرِيْنٌ قَوْلٌ - وَتَمُوْنُ مِيْرَسِدُ بُوِي ثَوَابِ عَمَلِ صَالِحٍ اَزْ غَيْرِ بُوِي وَدَرِ حَدِيْثِ صَحِيْحٍ اَمَدَه كِهْ كِهْ مَرْدُوْمَانْد  
 بِرَزْمَه وَبُوِي رُوْزَه - رُوْزَه دَاوَد اَزْ بُوِي وَبُوِي وَفَرْمُوْدَنِيْ صَلِيُّ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَرَامِيْ كَسِيْكِرَج  
 مِيْكَرْد اَزْ غَيْرِ خَوْجِ كِلَز اَرِخْسْت اَزْ خُوْد پَسِلْ زَانِ بَا نَز اَزْ بُوِي دَو اَزْ عَالَمَتَه مَدِيْقَه رَمْد اَمَدَه كِهْ اَمَدَه ن  
 كِرْد اَزْ بَر اَدَرْ خُوْد عِبْد الرَّحْمٰنِ وَاعْتِقَاقِ كِرْد اَزْ بُوِي وَكَلِمَتِ سَعْدِ بْنِ عِبَادَه يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَا دَرِ مَن مَرْدُو  
 ۲ اَيَا تَقْدِرُ كُنْ اَزْ جَانِبِ بُوِي مَرْدُوْمَانْد كَلِمَتِ كَدَامِ مَدَدَه فَا نَسَلَتْ سَتَ فَرْمُوْدَ اَبُو دَاوُدِ پَسِلْ مَخْتِ سَعْدِ بْنِ  
 جَاهِي وَكَلِمَتِ هَذِيْ لَا تَمُوتُ سَعْدِ بْنِ عِبْدِ اللّٰهِ بِنِ بَكِرَتِه كِرْدَه بُوْدُو كِهْ يَادُو رُوْدُو سَعْدِ بْنِ جَاهِي  
 مَرْدُو تَوَاسَلَتْ وَفَا كِرْدِ پَسِلْ قَتُوِي دَاوَابِ عِبَاسِ پَسِلْ اَزْ جَانِبِ اَبُو بَرُوْدُو وَوِيْكَرْد اَيَكِهْ اَلْمُفْرَقِ  
 بَعْضِيْ كَلِمَتِه اَنْدَكِهْ مَرْدُو بَيْنِ اِنْسَانِ اَبُو جَهْلِ مَتَّ وَبَعْضِيْ كَلِمَتِه اَنْدَكِهْ عَقِبِ بْنِ مَعِيْطٍ وَبَعْضِيْ كَلِمَتِه اَنْدَكِهْ لِيْدِ بْنِ  
 اَلْغَيْرِ وَبَعْضِيْ كَلِمَتِه اَنْدَكِهْ اَزْ اِنْسَانِ اَيَا زَنْدَه اَسْتَنْوَدَه وَبَعْضِيْ كَلِمَتِه اَنْدَكِهْ اَزْ اِنْبَارِثِ عَنْ تَبْلَاوَدَلَاتِ كِرْدِ بُوِي  
 شَفِيْعَتِه اَمَّا اَلْاَسَا اَسْمٰى دِيْ وَبُوِي غَيْرِ بُوِي اَبُو رُوْمَتْ اَسْمٰى خَفَرُ اَبُو جَدِيْ كِهْ خِيْلِيْ اَرِيْثَ اَوَالِ اَبُو اَبِيْصَلِ ثَوَابِ  
 بَا مَوَاتِ مَوْجُوْد اَنْدَكِهْ اِيْنِ زَمَرُوْ قَادِيَه اَزْ اَضْلَالِ مَرْدُوْمِ بَا زَنْمِيْ آيِنْدَه بَا اَنْدَكِهْ دَرِ صَحِيْحِ مُسْلِمِ نَفْسِ مَرِيْجِ  
 وَرَبَابِ وَصُوْلِ ثَوَابِ الصَّدَقَةِ عَنْ اَمِيْتِ دَرِيْنِ مَسْأَلَه مَوْجُوْد عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا اَنَّ رَجُلًا اَتَى  
 النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنْ اَمْرِيْ اَنْتَلَيْتُ نَفْسَهَا وَكُلَّ نَفْسٍ اَكَلَتْهَا  
 لَوْ كَلِمَتِ تَقْدِرُ قَتْلُهَا اَجْرُ اَنْ تَقْدِرُ قَتْلُهَا قَالَتْ عَنْهَا قَالَتْ كَعُوْ وَنِيْزِ دَرِ رَبَابِ ثَوَابِ اَلْمَوْجُوْدِ  
 عَنْ اَمِيْتِ فِيْ الْمُسْلِمِ جِنْدِ اَحَادِيْثِ بِالتَّصْرِِيْحِ اَزْ اَخْفَرَتْ صَلِيُّ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَوْجُوْد اَنْدَكِهْ اَنْ اَحَادِيْثِ  
 اَنْتَهَا دَرِ نَفْسِ اَيِّصَالِ ثَوَابِ بَارُوْحِ اَمَوَاتِ دَاوَابِ اَيَكِهْ نَفْصِ مَرِيْجِه اَنْدَكِهْ بَارُوْه تَسَاوِيْ اَفْصَالِ  
 مَفْرُوْضَه لَادِمَا زَمَرْدَه اَمَوَاتِ بَادَا اَيَا بَارُوْه قَضَا اَزْ مَوْتِيْ چُوْ كِهْ اَحْمَالِ مَفْرُوْضَه بَا قِيَه بِمَسْلُ  
 زَنْدَكَا نِ اَزْ زَمَرْدَكَا نِ عِنْدِ اَلْمَحْدَثِيْنِ فَاطْلَبَتْه سَاقَطِ مِيْكَرْدِ پَسِلْ اَزْ نَفْسِ اَيِّصَالِ ثَوَابِ بَرَامِيْ  
 تَرْتِيْ دَرِ مَوَاتِ وَنَجَاتِ اَنْدَكَا تِ اَكْثَارِ وَدَرِ مَن چَرِ اَفْصَالِ وَكَدَامِ دِيْنَارِيْ سَتِ نَبَرِيْ تَهْمَارِ  
 بَرِيْنِ يَكِ حَدِيْثِ اَلْاَنْفَانُوْدَه شَدُوْ حَلَه وَوِيْكَرْد اَحَادِيْثِ رَا حُوْلَه بَرَامِيْ مُسْلِمِ كِرْدَه شَدُوْ عَنْ عَائِشَةَ  
 اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ قَاتَ وَعَلَيْهِ مِيْثَامٌ مَّامُ عَنْهُ وَلَوْ اَكَّة  
 سَرَاوَاةً مَسْنُوْمَةً وَلَمْ يَدْرِ اَوْ شَامِيْ اُورُوْدَه وَفِيْ اَلْاَهَمِّ مَنْ مَّامُ اَوْ مَلَا اَوْ تَقْدِرُ قَتْلُهَا

در باب ایصال ثواب  
 به اموات  
 در باب ایصال ثواب  
 به اموات



ثَوَابُ الْغَيْرِ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَالْأَحْيَاءِ جَائِزٌ وَيَصِلُ ثَوَابُهَا إِلَيْهِمْ عِنْدَ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ  
 الْحَقُّ وَقَدْ نَقَلَ عَنْ جَمَاعَةٍ أَنَّهُمْ جَعَلُوا ثَوَابَ أَعْمَالِهِمْ لِلْمُسْلِمِينَ وَقَالُوا نَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى  
 بِالْفَقْرِ وَالْأَفْلَاسِ وَالشَّرِّ يَكُونُ لَا تَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا يَشْرُطُ فِي الْوَصُولِ أَنْ يُهْدِيَهُ  
 يَلْقَاهُ كَمَا كَوَّلُوا عَطِيَّةَ الْفَقِيرِ الزُّكُوفَ اهـ وَيَقُولُ اللَّهُ ثُمَّ أَوْصِلْ ثَوَابَ مَا قَرَأْنَا لَهُ  
 فَلَا يَنْظُرُ فِيهِمْ وَرَشَامِي سَاحِرٌ عَلَمْنَا وَنَا فِي بَابِ نَحْجُزُ عَنْ الْغَيْرِ يَأْنِ لِلْإِنْسَانِ أَنْ  
 يَجْعَلَ ثَوَابَ عَمَلِهِ لِعَلِيهِمْ صَلَوةً أَوْ صَوْمًا أَوْ صَدَقَةً وَغَيْرَهَا كَذَا فِي الْهَدَايَةِ لَا تَقُولُ  
 لِمَنْ يَمْنَعُكَ نَفْلًا أَنْ يَنْتَوِي بِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لَا تَهْتَكُ إِلَيْهِمْ  
 وَلَا تَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ وَهُوَ ذَهَبُ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ الْحَقُّ فَإِنَّهُ سَيَلَّ بِنِ  
 حَبْرٍ إِلَى عَمَلِهِمْ لَوْ قَرَأَ أَهْلُ الْمُتَّبَعَةِ الْفَاتِحَةَ حَلَّ يُقَسِّمُ الثَّوَابَ بَيْنَهُمْ أَوْ يَصِلُ لِكُلِّ مَنَّهُمْ  
 وَثَلْ ثَوَابُ ذَلِكَ كَمَا مَلَاحَاجَابُ بِأَنَّهُ أَفْنَى جَمْعُهُ بِالثَّانِي وَهُوَ الْغَلَاظُ بِسَعَةِ الْفَضْلِ  
 أَنْتُمْ مَحْضَرٌ أَمَّا الْمُتَّقِدِيمُ وَالْمُخَالِفُ يَقْبَلُ مِلْعَمَةً وَفِي تَحْرِيرِ بَابِ سَلَةِ لَطِيفَةٍ مِنْ رَسَائِدِ  
 وَأَنْ أَنْتُمْ فِي جَانِبِ الْكِبَرِ بَادِلَةٌ ذَهَبِي بِرِسَالَتِهِ عَظِيمَانِ يَكُونُ فِيهِمْ بَدِيعًا سَانِدُكُمْ قَوْمٌ أَهْلُ بَدْعٍ  
 كَخَوَرِ الْبَابِ سَنَةِ وَجَمَاعَتِ مَشْهُورٌ يَكُونُونَ دَوْمٌ مِنْ خَفِيفَتِ بَرِيدَارِ نَدَوْرٍ بِسِمْ مَرْدَانِ مِنْ عِبَادَاتِ  
 بِدِينِهِ وَالْيَسْبَبِ بِدَعْتِ ضَائِعِ سَائِغَةٍ يَكُونُ فِيهِ الْإِصَالُ ثَوَابُ بَارِوَحِ طِبْيَاتِ سَائِغِ وَتَارَابِ  
 نَبَوِيٍّ هَرَجَةٍ كَمَا مَقْرَأَ وَحَدِيثِ مَنَعَ أَنْ آدَمَ وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَخَّ وَكُلُّ لَيْسَ  
 يَمَّا كَسَبَتْ سَاهِيَةً مَكْرَاهِينَ جَمَلًا زَبَاهَةً الْعَقْلُ نِزَاقُ قَدَرِ بِنِي يَابَنْدُكَ الْكُرْسِيُّ أَرِيشَانِ هَجَرِ  
 يَابَسْفَرِ كَرَسَنَةِ وَتَشَنَّهُ نَادِمًا بِدِيَشِ بَطْرِيقِ الْإِصَالِ بَايْشَانِ حِينِي تَصَدَّقُ نَادِمًا بِدِيَشِ  
 بَوِي رَامِي خَوَابِ كَسِيدِ يَابَانِ نَكَلِي نَجَاتِ يَابَدِ وَحِينَ دَرِيَاتِ مِنْ تَصَدَّقُ كَمَا عِلْفَرِ سَتِ مَنُفِيَتِ  
 كَمْسِي حِينِي مَنِي مَسْدِ بَسِ اِبْدِ مَاتِ بَلْكَوَنَةِ مَسْدِ نَطْرِ مَنِي فِي الْفُورِ جَوَابِشِ بِجَا أَوْدِ وَجَنَانِ دُشْنَامِ  
 سَمْتِ نَادِمِ مَرْدِ مَشِ دَاوَدِ كَمَا أَنْ لَانْدِ هَبِ تَمَلُّ أَنْ تَوَاسْتِ وَبِهَدَلِ بِرِغَاسْتِ أَنْ لَانْدِ كَرَفَتِ  
 كَرَاوُكُفْتِ نَوْشِ آيَا مَنِ مَلْدِ بَكِ مَادِمِ مَرْدَاتِ رَسِيدِ وَفَعْلِ نَاكَرُونِ بَاوُكَوَرِ كَمَا تَرَاوَرِ بِرِ بَاوُكَوَرِ  
 تَمَلُّ نَادِمِ كَسِيدِ ثَوَابِ صَدَقَاتِ بِدَوْنِ مَسْدِ تَعُوبِ سَمْتِ كَمَا اِيْدَا سِي دُشْنَامِ بِدَوْرِ سَدِ كَسِ بَاكِي مَلْدِ  
 الْكُرْسِيُّ بِدَوْرِ نَوْشِ وَدَاوَرِ زَانِيَةِ تَوْسَبِ شَتَمِ كَرَمِ دِيَا جَامِي تَرَجِيحُهَا اللَّهُ لَعَنَهُمَا اللَّهُ بِرِيشَانِ

فانظر في ايصال ثواب لطفه في ايصال ثواب





اخرجه الخلال في الجواب عن سفيان قال كان لا نصاص اذا مات لهم الميت احتكفوا  
 الى قبره يقرءون القرآن انتم وعلماؤكم يعني در شرح ہای می آرمان المسلمین یجتمعون  
 في كل عصر يقرءون القرآن ويهدون توابك ليموتوا ثم وعلى هذا اصل  
 ذلك منكر كان زمانه انهم يجمعون في كل عصر في كل عصر في كل عصر  
 اخبره وعلماؤهم يقرءون القرآن يقرءون عند ان حنفية ربه ولا يقرء عند محمد ربه وشرائحن  
 اخذوا يقول محمد انهم وفي جزانته لا اسرار والمختار جواز الاستبصار على قراءة  
 القرآن على القبر كذا في الطحاوي العاشية في باب الجائز في الفاسدة  
 ونيز صاحب جواز استبصار قرآن بر قبر و اكثر مسائل تراوت در فصل ہفتم از باب  
 اول مسئلہ ہفتم

سوال ہفتم

چہ دفعہ بلای امت و مقتیان ملت حضرت علیہ السلام کثر ثم الله انذرين مسئلہ کہ  
 یا رسول الله و اشغال آن گفتن ہا زست یا اگر باشد کدام دلیل و اگر نباشد پس  
 درین صورت قائلین گندگار است یا کافرین یا لوجه الله اجز کفر علی الله  
**الجواب** اقول ومن الله الوصل الى ما هو المقبول عند العلماء الفحول  
 کہ گفتن بار سوال شد میان بنی الله در حضور و فاضلہ مقدسہ و فاضلانہ در ہر دو حالت جائز و صحیح  
 و قائل آن نہ گندگار است و نہ کافر بلکہ کفر وی کافر بموجب حدیث صحیحین کہ اگر گفتن کافر  
 مسلمانا خود کافر میشود برای اطمینان خاطر ناظرین چند نقول از کتب مشہورہ درین مقام  
 می آرد کہ از ان بوجه اتم ثابت میشود کہ خطاب و ندا با حضرت علیہ السلام بعد وفات بغير حضور  
 روضہ مقدسہ صحیحین در حیات فاضلانہ صحابہ کرام و تابعین عظام و دیگر صحابی زوی الانام  
 کہ وہ ہا ہذا شدہ اول حدیث ابن ماجہ و سنن نسائی ست چنانچہ در شمای قاضی عیاض  
 و قال في كعبه قال اخبرني هذا اخبرني عن عثمان بن حذيفة ان عمر قال  
 يا رسول الله ادع الله ان يشف لي بقبري قال فانطلق فتوسا ثم قيل انك تدين

مسئلہ ہفتم در تحقیق بار سوال نہ گفتن و اشغال

سوال ہفتم در تحقیق بار سوال نہ گفتن و اشغال

ثُمَّ قُلْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنَا لَكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا  
 الرَّحْمَنُ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ يَا خَالِي رَبِّي أَنْ يَكْشِفَ عَنِّي بَصَرِي اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ  
 فِي قَالٍ فَرَجَهُ وَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ عَنِّي بَصَرِي يَا بَنِي نَابِئَانِي عَزَّ وَكَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَكَلَّ  
 شَوْمُ فَرُودِ بَرِ وَبَسِ وَصُنُكُنْ بِسَرِّ دُرُكُتِ نَارِ بَخْوَانِ بِسَرِّ بِلَوَايِ بَارِ حَسَدِ بَرِ آئِينَ مَنِ اِنْ تَوَفَّرَ  
 وَبَسُوْنِي تَوَسُّوْجِهْ بِشَوْمُ بِسِيلَهْ بِنِي خُوْدِ مُحَمَّدٍ وَلِيَهْ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ كَنِ بِنِي رَحْمَتِ هَسْتِ - يَا مُحَمَّدُ صَلِّ اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلِّمْ بِرِ آئِينَ مَنِ تَوَجُّهْ بِشَوْمُ بِسِيلَهْ تَوَبُّطِ رَبِّ تَوَكَّا كِهْ كَشَا يَدِ بِنَايِ مَن - خُدا وَنَدَا قَوْلِ  
 كُنْ شَفَاعَتِ اَنْخَضَرْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ حَقِّ مَنِ دِ بَسِ رَفْتِ اَنْ نَابِئَانِ وَبِجَا آوَرْدِ اَزْ اِنْجَانِ كِهْ  
 ظَاهِرْتِ كُفْتِ رَاوِي بِسِ بَا زَا دَرِ اَنْ نَابِئَانِ دِهْ حَالِكِهْ بِرِ آئِينَ حَقِّ تَعَالَى بِنَايِ دِرِ اَكْشَادِهْ بِوَرْدِ  
 اِنْهَى بِسِ اَزِ مَنِ حَدِيثِ نَجْوِي وَاضِعِ دِلَالِ كُشْتِ كَرْنِ نَابِئَانِ بِفَارِشِ اَنْخَضَرْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْخَضَرْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 رَا فَا لِمَا نَدِ مَخَاطَبِ نَمُوْدِهْ نَدَا بِكِرْدِهْ كِهْ يَا مُحَمَّدُ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَقُوْبُتِ غَايْبَانِهْ نَدَا كِرْدَنِ بِطَرَفِ اَنْخَضَرْتِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ نَجْدِشِ اَزِ مَنِ الْفَاظِ ظَاهِرْتِ كِهْ فَرُودِشِ اِنْطِلَاقِ فَرُودِشِ اِنْجَا زِ حَضُورِي  
 مَجْلِسِ بِنَفْتَنِ اَوْرَا فَرُودِ وِنِيْزِ فَرُودِ فَرَجَهُ وَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ عَنِّي بَصَرِي دَرِ اَخِرِ حَدِيثِ  
 صَرِيحِ نَصِّ سِتِّ بَرِيْنِ كَرِ اِيْنِ نَدَا بِرِ يَا مُحَمَّدُ وَنَارِ خَوَانَدَنِ وَیِ هَسْمِهْ دَرِ غَيْبِوْتِ اَنْخَضَرْتِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَرْدِ - بِسِ چُنَا كِهْ غَايْبَانِهْ نَدَا كِرْدَنِ بِسُوْمِي اَنْخَضَرْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ مَجْنِ حَيَاتِ  
 اَزِ مَنِ حَدِيثِ اَنْبَا بِتِ كُشْتِ بِجَمِيْنِ نَدَا بِاَنْخَضَرْتِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِسِ اِنْ اِنْتِقَالَ فَرُودِ ن  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ نِيْزِ ثَابِتِ سِتِّ چُنَا كِهْ مَرُويِ سِتِّ كِهْ كُشْفِي دِيْگَرِ وَرُخْلَانَتِ عُثْمَانِ بِرِ اِبْرَايِمْ حُصُولِ غُزْوِي  
 كِهْ غَيْرِ اَزْ غُزْوِ اَنْ صَحَابِيْ نَابِئَانِ بِوَرْدِ اِيْنِ دَعَايِ نَدَا وَخَطَابِ رَا خَوَانَدَنِ وَطَلَبِشِ بِرَا دِهْ كَمَا قَالِ  
 فِي اِنْجَا حِجَابِ الْحَاجَةِ شَهْرِ اِيْنِ مَكَّةَ وَالْحَدِيثِ يَدُلُّ عَلَيَّ جَوَائِزِ التَّوَسُّلِ وَلَا سِتَّ شَفَاعَ  
 يَدَا اِيْهِ الْمَكْرَمِ فِي حَيَاتِهِ وَأَمَّا بَعْدُ مَمَّا كُنْتُ فَقَدْ سَأَوِي الطَّبْرَ اِيْنِي فِي الْكِبَرِ عَنْ  
 عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ اِلْتِمَادُ اَنْ رَجُلًا كَانَ يَخْتَلِفُ اِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَمَى فِي حَاجَةِ  
 كِهْ نَكَا نَ لَا يَكْشِفُ اِلَيْهِ وَلَا يَنْظُرُ فِي حَاجَتِهِ فَلَقِيْ اِبْنَ حُنَيْفٍ فَشَكَرَ اِلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ  
 لَهُ اِبْنُ حُنَيْفٍ اِسْتِ اِلْبَيْضَاءَ تَوَسُّأْتُ اَمْتُ الْمَسْجِدِ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قُلْ اللَّهُمَّ  
 إِنِّي أَنَا لَكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا الرَّحْمَنُ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي



[illegible]

محتاج اند بآن انقی کلام صاحبان ازار الرحمن **انتباه** ازین حدیث و بیان بر کسی مغفی نماند که  
چنانکه استوار از اینها ثابت گشت از اموات بیرون و نیز نیز ثابت گشت پس آنچه بعضی از فضلا می نامند  
بطریق رسول<sup>۱۱</sup> بطریق این رفعت که استوار از اموات بدعت است و در ازین متبر که ازین کسی مذکوره شاید که این حدیث  
از نظر ایشان نگذشته و یا از خاطر خاطر ایشان زایل گشته و الله اعلم **الحاصل** که گفتن بار رسول الله  
بعد از انتقال نمودن علیه السلام در حالت فیهوبت از صحابه و تابعین ثابت است و انکار ازین انکار  
از حدیث است و منکر حدیث آحاد بدعتی است و احتمالات را یکدیگر و وجوہات ضعیفه برای کفر و شرک کسی  
بیان نمودن که رسول الله را مثل خطاب بر جا حاضر و ناظر میداند که استعصین زمانه ماست چنانچه  
قسم احتمالات و ایه و خدشات تا بهیچ خطاب و ند کردن بخدا نیز ممکن است چه شاید که قائل بیا الله  
خداوند تعالی را حاضر و ناظر یعنی شاید و محسوس متکلم فی الامکان اراده کرده باشد و او را پسندیده از  
چشمان دشمنان و دشمنان از گوش که هر دو اعضای مخصوص اند تصور نموده باشد بعد از آن خطاب بیا الله  
مخاطب نموده باشد و این امور در حق خدا تصور کردن حق تعالی را مثل مخلوق قرار دادن است  
و از قوله تعالی لیس کیشله شیئ انکار نمودن و این احتمالات نیز مثل احتمالات را یکدیگر با تقدم موجب گشت  
لَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سُوءِ الْفَهْمِ وَ کَثْرَةِ الزَّغْمِ عَلَی الرَّغْمِ عَلَی الْوَه و اینکه تسبیح و تحمید و ناظر بودن  
مطلق انسان یعنی بدون تخصیص آنحضرت علیه السلام از کلام ربانی ثابت است و انکار ازین کفر است  
چنانکه در حق مطلق انسان وارد است جَعَلْنَاكُمْ جَمِیْعًا اَعْبَادًا وَاَنَا صَرَفْتُ اِلٰی سَرَفِهَا نَظَرَ  
چنانکه در شان پاک وارد است اِنَّهُ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَبِیْرُ مَرْفُوعٌ وَ کِنِیَّتِ سِتْ اَنْفِص  
و کمال و اصل و نقل مثل ذات شی و سایر آن و آلات و غیر آن فَاَنْفَعُمْ فَاَنْ هَذَا الْقَام  
مِنْ تَسْوِیْسٍ هَذِهِ الشَّکْلِ طِیْنِ الْعِظَامِ وَ تَشْوِیْسِ قُلُوبٍ حَقًّا هَلَاکَام  
و لیل دیگر بر جو از خطاب بآن حضرت علیه السلام اینکه در خلافت خلیفه زمانی نیز در شب  
مجوزه در بیت الاحزان خود آنحضرت علیه السلام را مخاطب نموده اشعار مترنم میخواند چه که خلیفه  
بر احباب بطور گشت رسیده آنرا شنیده نباشست و دیگر بیت و نزدیک را عین و کلمه که فرزان مجزیه  
منع نفرمودی الشفاء عن ذلکین اسکو قال خرج عمره بکینه یجوس فرای مضطحاکه  
کُنِیَّتُهُ مَا اِذَا اَجْبُو تَفْقُ مَوْفَا وَ تَقُول **هـ** عَلَى الْحَسَنِ مَلُوءَ لَا یَا اَبَا

منکر حدیث

در بیان

در بیان



صَلَّى عَلَيْهِ الطَّبِيُّوَالْأَخْبَارُ قَدْ كُنْتُ قَوْمًا كَالْأَنْحَارِ يَأْكُلُ شَعْرَتِي وَالْمَنَاطِقُ أَوَارُ

مَلَّ بَجَعَتِي وَحَبِيبُ الدَّلَا، لَقِنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَلَسَ عَمْرُؤُا بَيْنِي وَفِي

الْحِكَايَةِ طَوْلٌ وَمُروِي أَن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ حَدَّثَ رَجُلَهُ يَقُولُ لَهُ إِذَا كَرِهْتَ

النَّاسَ إِذَاكَ بَنَى عَنْكَ نَصَاحَ يَا مُحَمَّدًا فَأَنْتَشِرْتَ لِنَحْنُ وَتَحْقِيقُ زَائِدَ الزَّيْنِ كُنْ اِزْطَالِ

قَارِئِي رِمٍ وَدِغِيرَ عِلْمًا دَاتِقِلَ دِرْفَضِلَ بِنْتِمْ اِزْ بَابِ اَوَّلِ كَذِشْتِ اِشْتِ يَادِشْ كُنْ كَرِ اَعَادَه اِشْش

مُوجِبَ لَوَاتِ سَتِ - پَسِ كَرِ كُنْتِ اِزْ مَقُولَه رَجُوزَ وَلَقَطَ يَا مُحَمَّدًا اِزْ مَقُولَه عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ

بِرَامِي اِسْكَاتِ مَكَارَهُ مَجَادِلِينَ كَافِي دَوَانِي سَتِ مَرْيَدِ بِرْتَامَ مَازِ كَرِ اِيكَدِرْ هِرْمَازِ دِرْ

الْحِكَايَاتِ تَامَ اِسْلَامَانِ خُطَابِ بَاخْفَرْتِ عَلِيهِ اِسْلَامِ مِيكَنْدِ پَسِ كَفِيرِ كُنْدِ كَانِ بِوَجِبَ قَاعِدُهُ وَخُو

دِرْ نِيْمَا بِرْتَبَه اَمَلِي مِيرْسَنَه چَا نَخْرَه اَهَرْتِ زِيرِ اَكِه دِكْتَبِ مَرْجُحِ سَتِ كَرِ اِزْ اَلْفَاظِ اَلْعِيَامِ اَتِ مَعَانِي

عَلَى وَجْهِ اَلْاِنْشَاءِ مَرْدُورْتَه مِيشُونْدَ لَا عَلَ وَجْهِ اَلْحِكَايَةِ عَمَّا وَقَعَتْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِكَلَّةِ اَلْمَعْرَاجِ وَخِيَمِ خِيَالِ كَرْدِه مِيشُو دِرْ كَوَايَحِ تَعَالَى رَا نَحِيه مِيكَنْدِ

وَسَلَامِ بِرَاخْفَرْتِ عَلِيهِ اِسْلَامِ وَبِرْفَسِ خُوِيْشِ وَعِبَادِ صَاحِبِيْنَ اَنَامِ وَمُقَدِّمِيْنَ وَهَلَكِ مِيْفَرَسْتِ

تَالِ فِي اَلدَّرِ اَلْمُخْتَارِ وَيَقْصُدُ بِالْفَاظِ اَلشَّهْدِ مَعَانِيهَا مُرَادُهُ لَهْ عَلَى وَجْهِ اَلْاِنْشَاءِ

كَأَنَّهُ يُحْيِي اللَّهَ وَيَسْلَمُ عَلَى نَبِيِّهِ وَعَلَى نَفْسِهِ وَأَوْلِيَائِهِ لَا اَلْاِخْبَارَ عَنْ ذَلِكَ دُرُودُ فِي اَلْحَبِيبِ

وَظَاهِرُهُ أَنَّهُ صَحِيحٌ عَلَيْهِ اَللَّحَاظُ اَلْخَبَرِيْنَ لَا اَلْحِكَايَةَ سَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى وَفِي سَرْدِ اَلْمُخْتَارِ قَوْلُهُ

لَا اَلْاِخْبَارَ عَنْ ذَلِكَ أَيْ لَا يَقْصُدُ اَلْاِخْبَارَ وَاَلْحِكَايَةَ عَمَّا وَقَعَتْ فِي اَلْمَعْرَاجِ مِنْهُ صَلَّيَ اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَبِّهِ وَمِنْ اَلْمَلَكَلَةِ عَلَيْهِ اِسْلَامُ وَتَعَامُ بَيَانِ اَلْقِصَّةِ مَعَ شَرْحِ اَلْفَاظِ

اَلشَّهْدِ فِي اَلْاِمْلَاكِ فَرَاخِجُهُ قَوْلُهُ لَلْحَاظُ اَلْخَبَرِيْنَ أَيْ مِنْ اَلْاَمَامِ وَاَلْاَمُومِ وَاَلْمَلَايِكَةِ

قَالَ اَلنَّوَوِيُّ وَاسْتَحْسَنَهُ اَلشَّرُوحِيُّ دَهْرًا، قَوْلُهُ لَا اَلْحِكَايَةَ سَلَامِ اللَّهِ الصَّوَابُ

لَا اَلْحِكَايَةَ سَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ وَامَامُ غُرَالِي رَحِمَهُ اَللَّهُ

دِرْ جِلْدِ اَوَّلِ اِزْ اَحْيَاءِ اَلْعُلُومِ صَفْهُ ۹۹ مِيْفَرَايِدِ كَرِ حَالَتِ خَوَانْدَنِ اَلْعِيَامِ دِرْ فَرَسْتَا دِنِ سَلَامِ بِرِ

اَلْاِجْنَابِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَخْفَرْتِ عَلِيهِ اِسْلَامِ رَا دِرْ دِلِ خُوْدِ حَاضِرِ كَرْدِه اَمَامِ فَرَسْتَا دِنِ مِيْبَايِدِ

وَبَسْتِرِ بِرْفَسِ خُوْدِ بِرْ هِمْدِ اَصْحَابِ اَلْحَبِيْثِ سَلَامِ فَرَسْتَا دِنِ مَنَاسِبِ مَكَلِّ اَعْبَادِ تَوَاقَا اَلشَّهْدِ وَآدَا

در بیان این حدیث و تفسیر آن و بیان این که این حدیث در کتب معتبره است و در بیان این که این حدیث در کتب معتبره است

جَلَسَتْ لَهُ فَأَخْلَسَ مَتَادًا وَصَرَّحَ بِأَنَّ حُجَّتَهُ مَا تَدُلُّ بِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالطَّهَّاتِ أَمَّا  
 مِنَ الْأَخْلَاقِ الطَّاهِرَةِ لِلَّهِ وَكَذَلِكَ الْمَلَكُ لِلَّهِ وَهُوَ مَعْنَى التَّجَمُّاتِ - وَأَخْصَرْتُ فِي ذَلِكَ  
 الذِّبْحِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَخَصُّصَهُ الْكُتُبُ وَقَدْ سَلَّمَ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْيَسِيرُ رَحِمَهُ اللَّهُ  
 وَبَرَكَاتُهُ وَلَتَصْلُحَ أَمَلُكَ فِي أَنْ يَنْفَعَكَ وَبَرَكَةُ عَلَيْكَ مَا هُوَ أَوْفَى مِنْهُ تَسْلِمُ  
 عَلَى نَفْسِكَ وَعَلَى جَمِيعِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ثُمَّ تَأَمَّلْ أَنَّ بَرَكَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَيْكَ  
 سَلَامًا وَآرِيًا تَعُدُّ وَبَعْدًا دِيَارِ الصَّالِحِينَ انْتَهَى مَحْضَرُ مَرَادِشَ أَنْ يَكُونَ رَدُّكَ إِذَا  
 سَلَامَ دَرِ التَّحِيَّاتِ آنحضرت علیه السلام را در دل خود حاضر کرده سلام بطریق خطاب بفرست و این  
 صادق کن که سلام مذکور آنحضرت علیه السلام را می رسد و از ایشان جواب کامل می آید پس از حدیث  
 نبوی و افعال و تقریر و مایه و اقوال علمای متبحرین شافیه و غیره صاف ظاهر گشت که خطاب و ندا  
 آنحضرت علیه السلام بالاتر و جاز است فَانْظُرْ أَنْفِصْ چنانکه اکثر فرق و تجدید را از علوم عربیه  
 و قرون نبی باشد لهذا را حکما را از بار رسول الله مثال آن چندان غلو و تشدید نمودند که بشرک صفاتی  
 قائل آن قائل گشتند و میگویند که این قائل صفات خدائی را از حاضر و ناظر و همه جا سمع بودن  
 برای آنحضرت علیه السلام ثابت نمود چه در دخول یا بنا و دعای از حاضر و سمع بودن لابدی است  
 و حال آنکه طلبای کافیه و شرح ملا خوانان جهالت و حماقت ایشان را خوب میدانند که مبنای اعتراض  
 ایشان بر جهل است از قواعد علوم عربیه کلمات کفر را علمای متبحرین در کتب فقه و غیره بکثرت  
 نوشته اند که قریب بعضی از آنها گاهی متصور نیست مگر از جهت احتمال وقوع آنرا اصل نگذاشتند با وجود  
 این احتیاط هیچ کسی از ایشان در کتب معتبره متداوله لفظ یا کسر سُئِلَ اللَّهُ لِقَتْنِ را کفر و شرک  
 ننوشتند اگر می مبتدعان ستم میزنند و رسته صد این را الحال بجا نمودند و مرغوبات فاسده  
 شیخ مخدومی را رواج دادند و برسی از اهل اسلام حکم تکلیف کرده از مصداق شدن حدیث  
 مَنْ سَأَلَ سَأَلَ سَبَّحَهُ كَانَ عَلَيْهِ وَبَرَكَةُ وَبَرَكَةُ مَنْ يَعْمَلُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ  
 خونی و برسی نمودند لهذا قدری تحقیق یک حرف ندانند از کتب خود دین مقام هست و ادلی  
 می نماید و آن اینکه برای دخول یا قریب بودن در دخول یعنی منادعی شرط نیست و بیام  
 آواز ندا کنند و لهذا دخول یا بر مندوب در کلام عرب شائع و ذائع است و متداول



در گفت آن مرد را میگویند که بروی گریه و زاری کرده میشود و یکی و تماسن وی شمرده میشود تا که حاضر از  
 معلوم گردد که مرگ آنچنین شخص اعظم و غم جبریمست و وی در تفتیح این معذورت و در سوگ با وی  
 شریک شوند و در اصطلاح از میگویند که از وجود آن و یا عدم آن بایک یا و او در مندی کرده  
 شود اما آنکه بر وجود آن در مندی کرده شود مصیبت و حسرت و وکیلست و فیکه از فقدان  
 میت لاحق و عارض میشود پس گفته میشود یا حسرتا یا مصیبتا یا و یا لا و مثال آنکه  
 از جهت معدوم و فوت شدن آن تفتیح کرده میشود میت است که بروی کسی در مندی ظاهر  
 کند و گریه نماید مثل یَا عَمْرُو که کَمَا فِي الْكَافِيَةِ وَ شَرْحِهِ لِلْعَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجَامِعِيِّ  
قَدْ مَلَكَ سِرَّهُمَا الشَّكَاوَةُ وَقَدْ اسْتَعْمَلُوا لَعْنَتِي الْعَرَبُ صِبْغَةَ الْيَدَايَةِ يَكْفِي يَا  
خَامِئَةً فِي الْمَذْذُوبِ لَا تَلَايَةً لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ سِوَاهَا لِكُونِهَا أَشْهَرَ صِبْغَةٍ كَمَا كَانَتْ  
أَوَّلًا يَأْنُ يَتَوَسَّعُ فِيهَا بِاسْتِعْمَالِهَا فِي غَيْرِ الْمَنَادِي وَالْمَذْذُوبُ فِي اللَّغَةِ مَيْسَرٌ  
عَلَيْهِ أَحَدٌ وَ يَعْدُ مَحَاسِنُهُ لِيَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّ مَوْتَهُ أَمْرٌ عَظِيمٌ لِيَعْلَمَ رُؤُوسُ فِي الْبُكَاءِ  
وَيُنَادِي كَوْنُهُ فِي التَّفَجُّعِ - وَ فِي الْأَصْطِلَاحِ هُوَ الْمُتَفَجُّعُ عَلَيْهِ وَ جُودًا وَ عَدَا مَآيَا أَوْ  
فَالْمُتَفَجُّعُ عَلَيْهِ عَدَا مَآيَا يُتَفَجُّعُ عَلَى عَدَمِهِ كَالْمَيْتِ الَّذِي يُبْكِي عَلَيْهِ النَّادِبُ  
وَالْمُتَفَجُّعُ عَلَيْهِ وَ جُودًا مَآيَا يُتَفَجُّعُ عَلَى وَ جُودُهُ عِنْدَ فَقْدِ الْمُتَفَجِّعِ عَلَيْهِ عَدَا مَآيَا كَالْمَيْتِ  
وَالْحَسْرَةُ وَالْوَيْلُ لِلْآخِرَةِ لِلنَّادِبِ لِفَقْدِ الْمَيْتِ فَالْحَدُّ شَائِلٌ يَقْتَضِي لِلنَّادِبِ  
مِثْلَ يَا كَرِيْمًا يَا عَمْرُو وَ يَا عَمْرُو وَ يَا حَسْرَتَا وَ يَا مُصِيبَتَا وَ يَا وَبِلَاةَ أَنْفِ  
 از تحریر این عبارات صاف ظاهر گشت که موجود بودن و نیز شنیدن مدخول - یا - را هر دو  
 ضروریست چه مصیبت و حسرت و وکیل مدخول - یا - بکثرت میشود و صلاحیت شنیدن از انسانی  
 و نیز مرده اگر چه دور میاشد که اسکان شنوایی ندارد و نزدیک مانعان مرده اگر چه نزدیک باشند نیز نشنوند  
 که ایشان از سماع موتی منکر اند و جمیع عرب از علما و جملة بلاغ تراغ دخول یا میگرد و و آنچه کلیم  
 بلفظ رسول الله و یا دیگر اسماء او صلوات الله علیه آنحضرت علیه السلام داخل میکند برای اظهار درود و دوستی  
 بر معدوم بودن وی صلی الله علیه و آله را در دنیا پس آنحضرت علیه السلام از قبیل آن مندوب اند که بر عدم و  
 تقدیمی ندیده کرده میشود و اشتیاق محبت با او ظاهر کرده میشود پس یا رسول الله و مثل این بودن

قریب بودن و سامع بودن بطریق اشتیاق و سبیل معرفت و محاوره اهل علم جائز است - و آلف  
و بار آخر مندوب برای برصوت مثل بازید و دیاع و زائد کردن جائز است نه واجب  
پس یا رسول الله از جهت عدم زیادت الف در آخرش از مندوب نشود حق حاکم و اقرار  
به جهالت است چنانچه جل ایشان بر طلبای کافیه خوانان محتجب نیست و نزدیک صاحب فصل  
و ملا جامی مندوب در منادی داخل است و از کلام سیبویه نیز همین ظاهر است چنانچه در شرح  
ملا جامی است فَإِنَّ الْمُنَادِيَ أَيْضًا كَمَا قَالَ بَعْضُهُمْ مُنَادِي مَطْلُوبٍ أَقْبَالَهُ حُكْمًا عَلَى  
وَجْهِ النِّفَاقِ فَإِذَا قُلْتُ يَا مُحَمَّدًا فَكَمَا تَنَادِيهِ وَقَوْلُكَ لَكَ تَعَالَى أَنَا مُنَادِيكَ  
فَالَا تَوَلَّى إِدْخَالَهُ تَحْتَ الْمُنَادِي كَمَا فَعَلَهُ سَاجِدٌ مُفْصِلٌ وَقِيلَ الظَّاهِرُ مِنْ كَلَامِ  
سَيَبَوِيهِ أَيْضًا أَنَّهُ دَخَلَ فِي الْمُنَادِي أَنَّهُ الْهَاصِلُ يَارَسُولَ اللَّهِ كَقَوْلِهِ بَطْوَرِ شَتِيَاقِ  
و محبت و ظهور در مندی جائز است برابر است که منادی قرار داده شود یا نه - و چنین احتمالات  
بیرون آوردن که ازان عدم جواز مفهوم و معلوم شود بگمانی و دوسوسه شیطانی است -  
تا با مکان هر برادر مؤمن را بموجب نفس فرآنی ان بعض الظن انتم احترار و اقتضای ازان  
واجب است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **این پنج شرط بلوغ است باتو میگویم**

تو خواه از سخنم نپذیر و نخواهی **و بعد از تحقیق این تدقیق در حق سنگین زیاده ازین چنانچه نویسم**  
جواب باطلان را اگر نباشد **نموشی و ان نموشی و ان نموشی** والله اعلم و علمه انتم

این هر سه مسائل از اقامی شاه عبدالغفور و بطوری حمده الله بحسنه در اینجا نقل کرده شد  
سوال اول چه میفرماید علای دین اندرین معنی که انسان را بعد موت اداک و شعور باقی بماند  
چنانچه زائران قبر خود را شناسد و کلام شان شنود **جواب** از شاه صاحب رحمه الله -  
انسان را بعد از موت اداک و شعور باقی بماند و برین معنی شرح شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند  
اما شرح شریف پل عذاب القبر و تغیم القبر و اثر ثبات است و تفصیل آن و فترت طولی و فترت  
و در کتاب شرح حال رو فی احوال الموتی و القبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی رحم و دیگر کتب  
حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه مذکور است حتی که بعضی از اهل کلام  
مسئله آنرا تکفیر کرده اند - و عذاب و تغیم بغیر اداک و شعور نمیتواند شد و نیز در احادیث صحیح

مسئله هشتم صادر از اسوات و جواب آن





سوال سوم و نذر ایشان بر ذمه خود کردن و بپوش گذراندن چه حکم دارد جواب  
 حکم نذر بر اهل خانه و مال و غیره اگر در نذر و نذر بر اهل خانه و مال و غیره  
 عبارت عالمگیری اینست وَالَّذِي يَفْعُهُ مِنْ أَكْثَرِ الْعَوَامِ بَأْنِ يَأْتِيهِ إِلَى قَدَرِ بَعْضِ الصَّلَاةِ  
 وَيَرْفَعُ سِتْرَهُ قَائِلًا يَا سَيِّدِي فَلَا أَنْ قُضِيَتْ حَاجَتِي فَلَكَ مِنِّي مِنَ الدَّهَبِ  
 مَثَلًا كَذَا - بَابُ الْجَمَاعَةِ - نَعْرُوقًا قَالَ يَا اللَّهُ نَذَرْتُ لَكَ أَنْ شَفِيتَ مَرِيضًا أَوْ نَحَوَهُ  
 أَنْ أُطْعِمَ الْفُقَرَاءَ الَّذِينَ بَابُ السَّيِّدِ نَقَبًا أَوْ نَحَوَهَا أَوْ اشْتَرَى خَوِيذًا لِسَجْدٍ  
 أَوْ زِيَّاتًا لِقُدَمَاهَا أَوْ ذَرَاهِمَ لِمَنْ يَقُومُ بِشَعَائِرِهَا مِمَّا يَكُونُ فِيهِ نَعْمُ الْفَقْرِ - وَالنَّذْرُ  
 لِلَّهِ وَذَكَرَ الشَّيْخُ أَنَّ مَا يَجْعَلُ لِتَصْرِفِ النَّاسِ الْمُسْتَقْفَةِ بِحُجُورٍ لَكِنْ لَا يَجْعَلُ مَوْفَقًا لَهَا  
 الْفُقَرَاءُ لَا إِلَى ذِي عِلْمٍ يَعْلَمُهُ وَلِحَاجَةِ الشَّيْخِ الْأَنْ يَكُونَ وَاحِدًا مِنَ الْفُقَرَاءِ -  
 وَإِذَا عَرِفَ هَذَا فَيَمَّا يُؤْخَذُ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَنَحْوِهَا وَيُقَالُ إِلَى ضَوَائِحِ الْأَوْلِيَاءِ  
 تَقَرُّبًا إِلَيْهِمْ فَحَرَامٌ بِالْإِجْمَاعِ مَا لَمْ يَقْصِدْهُ تَصْرِفُهَا الْفُقَرَاءَ لِاحْيَاءِ نَفْسِهِ وَوَاحِدًا  
 وَقَدْ أَتَى النَّاسُ بِذَلِكَ - وَتَرْجُمَةُ هَذِهِ عِبَارَتُ ابْنِ سِتْ عَيْنِي وَنَذْرِيكَ وَاقِعٌ يَشْهُدُ أَنْ أَكْثَرَ  
 عَوَامِ بَابِ صَوْرَتِ كَرَمِي آيِنْدَسُوِي قَبْرُ بَعْضِي صَلَوَاتُكَ وَبِزَرَكَانِ وَبِرَمِيدَارِ نَذْرُودَةُ مَزَارِ اِيْشَانِ  
 وَرَحَالِيكَ سَيَكُونِيْدَايِ سَيِيْدِي فَلَانِ اِگَر مَاجِبَتِ رُوِي مِنْ شَتُوْدِ بَسِ بِرَايِ شَمَا اِز طَرَفِ مَنْ  
 اِنْقِدَرَزْدَ بَاشَدَ شَتْلَا - اِيْنِ چِيْنِ نَذْرُ بَاطِلُ سِتْ بَاجْلَعِ - آري اِگَر كُفْتَه شَتُوْدَا اِلَکِي نَذْرُ كَرَمِ  
 بِرَايِ لَو اِگَر شَفَا مِيْدِي مَرِيضِ مَرَا يَا مَانْدَاَنْ - طَعَايِ خَوَايِمِ دَاوْفَقَرَا اِگَر دُرُوَا زِهْ سَيِيْدِ نَقَبَا نَدِ  
 يَا مَانْدَاَنْ - يَا خَرِيْدِ خَوَايِمِ كَرَمِي بُوْرِيَايِ سَيِيْدِي نَهَايَا رُوِيْنِ دِيْتِ بِرَايِ رُوِيْنِ لَنْ سَبْدَايِمِ دَرَمِ خَوَايِمِ دَا  
 بِرَايِ كِيْكَ فَرَجِيْكَ شَعَارِ سَيِيْدِي مِيْگِيْدَا اِز تَسْمِيْكَ دَر اِنْ نَفْعِ فَعَرَا بَاشَدَ نَذْرُ بِرَايِ خَدَا وَذَكَرَ مَعْدُوْنِ  
 شَيْخِ جَزَايِنِ نِيْسِتِ كِهْ اَنْ مَعْلُ مَرُفِ نَذْرُ سِتْ بِرَايِ سَتَحَقَا - نَذْرُ بَاجِرُ سِتْ لِيْكَنِ مَعْلَلُ نِيْسِتِ  
 مَرُفِ كَرَمِ مَرُفِ سُوِي فُقَرَا نَهْ سُوِي صَا عِبْ مَلِ سَبَبِ عِلْمِ اُوْرْدَه حَاضِرِ شَيْخِ نَگَرِ كِهْ بَاشَدَا  
 جَنْسِ فُقَرَا وَوَقْتِيْكَ مَعْلُوْمِ كَرْدَه شَدَا اِيْنِ مَقْدَا تِ بَسِ چِيْزِيْكَ مَرُفْتَه مِيْشُوْدَا اِنْ دَايِمِ دَا مَانْتِ بِلَاكِنْ  
 وَنَقْلِ كَرْدَه مِيْشُوْدَا بَسُوِي قَبُوْرِ اَوَلِيَا بِرَايِ تَقَرُّبِ اِيْشَانِ بَسِ حَرَامُ سِتْ بَاجْلَعِ مَوَا مِيْكَ تَقْصِدِ  
 كَرْدَه نَشُوْدَا مَرُفِ اَنَهَا بِفُقَرَايِ زَمْدَه بِقَوْلِ وَاحِدِيْنِ اِذَا خَلَا تِ - وَتَحْقِيْقِ بَقْلَا شَدَا نَدَا

مسئله دوم در نذر و نذر بر اهل خانه و مال و غیره

در نذر و نذر بر اهل خانه و مال و غیره



مردان این مذکور و در پویشاندن بر قبر حرکت لغو است و در سقف بندی از این لغو تر - چه که در دیوار گیری بند شدن مناکب و دیگر حیوانات مودیه - و همچنین در سقف بندی دنع بیال کنجشکان و مانند آن متوقف است و در اینجا هیچ نیست مگر زینت و خوشنالی بجای و در حدیث و استاذ که بنی سئل الله علم ان تکون الحجارة والطین واهه اعلوا بالصواب انتم نقل کرده شد این تسامک از نفا و ای عزیز بچشم

سوال یازدهم در اثبات سماع اموات

علای ملت برضا - و ضلای دین غلام باب سماع موتی چه میفرایند بر تقدیر تسبیح و اثبات هر دو آیت قرآنی را که شکرین بآن استمال بسیار نمیدهند جواب - انک لا تسبحهم الموتی - و ما انت بصمیع من فی القبور  
**الجواب الصحيح** ویدیه از مة التقدیر میگویم که سماع موتی از ادله شرعی و برابرین تویه ثابت است و این مذہب جمهور اهل حق چنانکه در تذکره الراشد علامه عبدالحی فرموده - لکنه (ای عدم السماع) مکرر و ذکر عندنا قدین : و مطرو و عندنا لکما هیرین : و قد وردت أخبارنا و اننا نسمع کل میت و لو کان من الکفار : انما رانتم بعد الحاجة - و از حدیث صحیح بخاری و غیره ثابت است که توفیق از مقتولین کفار بدر چند منادید و اختارن عرب بامر آنحضرت علیه السلام در مناکب و چاهای ویران شده انداخته شدند پس آنحضرت علیه السلام بر سر ایشان برآمده ایشان خطاب فرمود که - ما وعدہ پروردگار خود را راست یافتیم آیا شما نیز وعده خدای تعالی را راست یا عقید و بعد از مرگ و استقید که اسلام حق است پس حضرت عمر بن عمر عرض نمود که یا رسول الله بامردگان کلام میفرمایند یعنی مردگان نمی شنوند باز ایشان گفتن چه فائده - آنحضرت علیه السلام فرمود که قسم است بذاتیکه جان من برست قدرت اوست شما از ایشان زیاده نمی شنوید یعنی در شنیدن با شما برابر اند یا از شما زائد اند

سوال در اثبات سماع اموات

لیکن جواب نمیدهند و دای این حدیث چند اصحاب که را را نذرند - و در صحیح بخاری از ابن عمر روایت قال ا حکم النبی صلی الله علیه و سلم اهل القلیب فقال هل و حکمکم ما وعدکم بکلمه حقاً و قیل له تدعوا امواتاً قال ما انتم یا سمع منهن و لیکن لا یجیبون و جو که حضرت عائشه رض در مکه و بدر حاضر نبود و کلام آنحضرت علیها السلام بگوش خود شنیده و در بادی الرای این کلام با آیت لا تسبحهم الموتی معارض معلوم می شد پس ابن حدیث را تا وایل فرمود - مگر چه که فرمودن حضرت عائشه رض محض از رای خود بود و حدیث ابن عمر از چند صحابه دیگر نیز روایت شده است

تکلیف از حدیث علی بن ابی طالب و جوادان

خطام تفع ست و فی نفس الامر آیت مذکور معارض حدیث سماع موتی نیست لهذا جمهور علما مخالفت را  
حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا کرده بحدیث مذکور عمل ننمودند - و عدم تعارض حدیث و آیت بیان  
نمودند چنانچه علامہ عینی حنفی شارح کنز و ہدایہ و صحیح بخاری در عمدة القاری شرح بخاری و نیز ابن حجر  
شافعی و رفیع الباری مینویسند - هَذَا مِنْ عَرِشَةِ رَسُولِ عَلَى ابْنِ عَمْرٍو أَنَّ الْجُمْهُورَ خَالِفُوا  
وَقَبِلُوا رِوَايَةَ ابْنِ عَمْرٍو لِمُوافَقَتِهِ مِنْ رِوَاةٍ غَايِرَةٍ وَقَالَ الشَّيْخُ عَلِيٌّ عَائِشَةُ لَمْ  
تَحْضُرْ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَغَيْرُهَا مِمَّنْ حَضَرَ أَحْفَظُ لِلْفِطْرِ الَّذِي صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ وَأَمَّا الْأَيَّةُ فَأَمَّا كَقَوْلِهِ تَعَالَى فَأَنْتَ لَسِمَةُ الْعَمَةِ وَتَهْدِي الْعَمَى  
أَيْ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي يُسَمِّعُ وَتَهْدِي أَنْتَ بِقَدْرِ الْحَاجَةِ - پس نزدیک علامہ عینی حنفی  
اگر سماع موتی ثابت نبودی و یا کدامی روایت عدم سماع از ایمة ثلاثہ مارحمهم اللہ تعالیٰ درین باب  
مردی بودی بالضرور علامہ عینی نقل آن کردی و اولہ آن نیز در اینجا درج فرمودی چنانکہ از قاعدہ  
وی در شرح بخاری بہر کس از ناظرین این مطلب را ہر وہوید است و گاہی تسلیم سماع موتی نکردی و این  
امر از علامہ عینی صریح الدلالہ ست بریکہ عدم سماع موتی از ایمة ثلاثہ ماکسی را مذہب نیست بلکہ  
در شرح ہدایہ از کلام علامہ عینی سماع موتی ظاہرست کما سیاتی - و اگر بعضی از حنفیہ قائل این گشتہ  
باشند ازین لازم نمی آید کہ مذہب جمهور حنفیہ چنین باشد - و اما آنچه در ایمان ذکر می یافتہ جوہش  
عنقریب می آید فائزہ - و چونکہ متکثرین سماع موتی ازین حدیث گاہی جواب میدہند کہ این  
خصوصیت آنحضرت علیہ السلام است از روی معجزہ و زیاتہ حسرت کفار - پس ملا علی قاری حنفی  
صاحب مرقاة شان مشکوۃ از ان جواب میدہد کہ قرار دادن خصوصیت با آنحضرت علیہ السلام  
صحیح نیست چہ بر خصوصیت هیچ دلیل نیست - و نیز سوال صحابہ رحمہم اللہ جواب دادند حضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم بطریق عام منافی تخصیص است - و گاہی متکثرین این حدیث را بطریق تشل حل میکنند یعنی اگر  
دندہ بودند می شنیدندی پس ملا علی قاری مذکور در جواب ایشان میفرماید کہ ضرب التشل  
قرار دادن باطل و مدفوع ست بفرمودن آنحضرت علیہ السلام کہ شما از ایشان زیادہ نمی شنوید  
یعنی اگر ضرب التشل بودی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قسم خورده چگونہ جواب فرمودندی - و ہمارہ  
لہذا وَاَجَابُوا عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَأْسِئَةً بِأَنَّ ذَلِكَ خصوصیت صلی اللہ علیہ وسلم علیہ السلام

در جواب کتاب تذکرہ امام رضا جناب امام رضا علیہ السلام



مُفَضَّلَةٌ وَفِي بَادَةِ حَسْرَةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ - أَقُولُ يُرِيدُ أَنَّ كَلَامَ حُصَيْنٍ لَا يَتَعَلَّقُ بِالْبَدَلِ وَلَهُ  
 مَعْنَى هَهُنَا كَلِ السُّوَالِ وَالْجَوَابُ بَيِّنَانِهِ - وَتَأْسَرُ بِأَنَّهُ ضَرْبُ الْمَثَلِ - أَقُولُ وَيَكُونُ  
 جَوَابُكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنَحْنُ - وَنِيزَ از حضرت عائشه رضی الله عنها مثل حدیث موصوف که در آن  
 الفاظه مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَاءَ لِمَا أَقُولُ - دارد دست روایت کرده پس گوید که از انکار خود که بر این عمر  
 کرده بود رجوع نموده - در مواهب لدنی می آرد فی المعاینه لا بنی استحقاق بر وایت بگویند  
 کثیر با سند جید عن عائشه رضی الله عنها مثل حدیث ابی طلحه ورفیه مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَاءَ مَا أَقُولُ لَكُمْ  
 وَأُخَرِّجُهُ لَكُمْ مَا أَحْمِلُ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ فَإِنْ كَانَ كَمَا تَقُولُونَ لَمْ يَجْعَلْ عَنِ الْكِبَارِ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ  
 بَنِي إِسْرَءِيلَ هُوَذَا الْعَصَابَةُ لَكُنَّ هُنَا كَمَا تَقُولُونَ لَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ تَقْصِدُ الْفَقْهَةَ لَنَحْنُ وَنِيزَ در ترمذی شریف می آرد که  
 وقتی که حضرت عائشه رضی الله عنها در مکه متبرکه بقربر برادر خود رفته بود با برادر خطاب کرده گفت که اگر وقت مرگ  
 تو من حاضر بودی پس ترا در جای که انتقال کردی دفن کردی و اگر در وقت موت تو حاضر بودی  
 الحال ذوات تو نکردی انتی ازین صاف معلوم شد که نزدیکش رضی الله عنها موتی ثابت است در هر گونه  
 ببرد خود که مرده و در قبر مدفون بود خطاب کردی چه با غیر سماع خطاب ننوشت - یعنی غیر ظاهر  
 خلاف اصل بدون تریه صارفه عن الظاهر وعن الاصل محض باطل است - پس معنی ظاهر و اصل  
 که آن سلام موتی است ثابت است - و نِيزَ از حضرت عائشه صدیقہ رضی الله عنها مرویست که تا وقتیکه  
 حضرت عمر رضی الله عنه در جمعه من که آنحضرت علیه السلام در آن مدفون است مدفون نبود من بخیر از بستر چادر  
 بر خود در آن مجرمانی بدین خیال که شوهر و پدر من در آن مدفون اند نه غیر و بعد از دفن شدن حضرت عمر  
 چادر مضبوط بر خود بسته در آنجا میروم از جهت جای از عمر رضی الله عنه پس اگر نزدیک حضرت عائشه رضی الله عنها  
 سمع و بصر نمودی پس این معانی که با سمع و بصر کرده میشود چگونه کردی - ازین نیز صاف ظاهر است  
 که حضرت عائشه صدیقہ رضی الله عنها کمال سماع و بصریت و آخر گشته بود اگر چه در اول امر نبود - و با وجود  
 امکان یعنی حقیقی محل کردن بر معنی مجازی تکلف بدون ضرورت و بی وجود تریه صارفه عن الحقیقه  
 نزد عقلا جائز نیست پس حدیث موصوف از زید حضرت عائشه رضی الله عنها سالم ماند که رجوع حضرت عائشه  
 از قول وی ثابت گردید با فم سوال اگر گفته شود که چون در حق حدیث قائل نشدیم که بدون وجود  
 قریه صارفه عن الحقیقه حل بر مجاز نزدیک عقلا جائز نیست بنا بر آن میگوئیم که در آیت

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْكَلِمَةَ وَالْمَوْقِفَ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ كُنْ فِي الْفُكُورِ وَشَلَّيْنِ مِنْ حِلِّ بَرِّمَازٍ بَعْدَ مَرُورِ  
 حَازِ نَيْتٍ وَأَنْ دَرِيخًا مَقْفُورًا مَتْنِي سِتْ جَوَابِ كَوَيْمِ سَاعِيكَ دَرِيخِ آيَاتِ مَذْكَورِ سِتْ مَرَادِشِ  
 نَفْسِ سَاعِ نَيْتِ بَلْكَ مَقْصُودِ اَزَانِ اجَابَتِ حَقِّ وَثَرَةِ سَاعِ وَتَمِيلُ بِمَضْنُونِ سَاعِ سِتْ زِيرِ كَرِ دَرِ كَلَامِ  
 رَبَانِي هَرِ جَاكِ حَقِّ تَعَالَى نَفْيِ سَمَاعِ اِزْكَفَارِ مِيفَرِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اجَابَتِ حَقِّ وَثَرَةِ سَاعِ وَتَمِيلُ بِمَضْنُونِ  
 مَرَادِ كَرْتِي مِي شُودِ چَا اِزْ سَمَاعِ نَفْسِ سَاعِ مَرَادِ كَرْتِي شُودِ اجَابَتِ حَقِّ وَثَرَةِ سَمَاعِ وَتَمِيلُ بِمَضْنُونِ سَمَاعِ كَرْتِي مَرَادِ  
 اَبُو جَلِّ اَبُو لَهْدٍ وَتَمِيلُ بِغَيْرِ وَغَيْرِ هَرِ اِزْكَفَارِ كَرَانِ نَبُودِ كَرْتِي شُودِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ  
 شُودِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ  
 مَقْصُودِ بَا شُدِ مَنَدِ مَنَ اسْكَانِ عَلَيْهِ كَرِ اِزْ جَمْعِ عِيُوبِ پَاكِ وَنَمَزِ سِتْ لَازِمِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ  
 زَاتِي وَاِيْنِ اِمْرِ سَنَافِي اَلْوَهِيْتِ سِتْ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ  
 اِزْ سَمَاعِ دَرِيخِ مَحَالِ كُشْتِ لَامَالِ اَمْعِيَرِ اِلَى اَلْمَازِ مَرُورِي شُدِ كَرِ اَنْ وَثَرَةِ سَمَاعِ وَاجَابَتِ حَقِّ تَمِيلِ  
 بِمَضْنُونِ اَنْ سِتْ پَسِ بِالْمَقْصُودِ مَعْنِي مَجَادِي مَتَحِيْنِ كُشْتِ - وَابْنِ تَاوِيلِ اِزْ لَمَقَامِ نَفْسِ خُودِ نَيْتِ بَلْكَ  
 مَذْهَبِ مَفْصِيْرِيْنِ چَتِيْنِ سِتْ كَرِ اِيْشَانِ اِزْ سَمَاعِ اجَابَتِ حَقِّ وَثَرَةِ اَنْ كَرْتِي اَنْدِ چَا نَحْوِ اَمَامِ شُودِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ  
 بِضَاوِي سِتْ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ  
 اَنْتُمْ كَانُوا يَسْمَعُونَ وَيَنْطِقُونَ وَيُبْصِرُونَ اَمْتَنَ حَمَلٍ فَلَا يَكُنْ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَلَا يَكُنْ  
 اَلْاَشْيَاءُ حَالَهُمْ لَيْتَكَ تَسْمَعُ بِالْعَاسِرِ وَاعْرِضْ عَنْهُمْ عَمَّا سَمِعُوهُ مِنَ الْقُرْآنِ وَمَا  
 يَنْطِقُ بِهِ الرَّسُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْاَدْلَةِ وَالْاَيَاتِ لَعَنَ مَن مَّوَاظَفَ فِي الْحَقِيقَةِ  
 فَلَمْ يَسْمَعْ فَإِنَّا لَمْ نَسْمَعْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْجَوَابِ فَكَذَلِكَ جَعَلَهُ بَعْدَ اَلْبَيْتِ فَإِذَا  
 لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْاَدْلَةِ وَلَمْ يَبْصُرْ بِرَيْقِ الرُّشْدِ فَهُوَ بَعْدَ اَلْبَيْتِ اَلْعَمَلِ اَنْتُمْ وَرَقْنِيضِا وَي  
 مَنُوبِ اِنَّمَا شَبَّهُوا بِالْمَوْتِ لَعَنَ اَمَامُ اِسْتِغْفَارِ بَا اِسْتِغْفَارِ مَائِيْلَةٍ عَلَيْهِمْ كَمَا شَبَّهُوا  
 بِالْقَمْرِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَلَا تَسْمِعُهُ الْقَصَصُ الدَّاعِرَةُ اَوْ لَوْ اَمَلُ دَرِيخِ فَإِنِ اِسْتِغْفَارُ  
 فِي هَذِهِ اَلْاَيَةِ اَبْدَلُ اَنْتُمْ - وَرَقْنِيضِا دَرِ كَرِ سِتْ فَرَاكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتِ اَنْتُمْ مَوْتِ  
 الْقَلُوبِ فَلَا تَسْمِعُ اَنْ يَكْبُلُوا مَتْنِ اَنْتُمْ - وَابْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ اِيْزَانِ اِهْمِيْنِ  
 الْمَوْتِ اَلْاَيَةِ لَمَّا كَانُوا لَا يَكُونُونَ يَسْمَعُونَ وَلَا يَنْتَفِعُونَ شَبَّهُوا بِالْمَوْتِ وَهُمْ اَحْيَاءُ

چند

در بیان غرض

در بیان غرض

در بیان غرض



مَحَامُ الْحَوَائِصِ نَحْنُ وَابْيَضَانِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَيُجَمِّعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُجْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ  
 يَعْنِي أَنَّهُ تَعَالَى قَدْ عَلِمَ مَنْ يَدْخُلُ فِي الْإِسْلَامِ مِمَّنْ لَا يَدْخُلُ فِيهِ فَهَذَا مَنْ يَشَاءُ  
 هَذَا آيَةُ وَأَمَّا أَنْتَ فَخَفِيَ عَلَيْكَ أَمْرُهُمْ فَلِذَلِكَ تَحَرَّصَ عَلَى إِسْلَامِ قَوْمٍ مُخَدَّوِينَ  
 شَكَّهُ الْكُفَّارَ بِالْمَوْتِ حَيْثُ لَا يَنْتَفِعُونَ بِمُسْمُوعِهِمْ إِنْ أَنْتَ لَا تَنْذِرُنِي مَا عَلَيْكَ  
 إِنْ لَمْ تَنْبَلِّغْهُ وَتَنْذِرًا فَإِنْ كَانَ الْمُنْذَرُ مِمَّنْ يَسْمَعُ لَا تَنْذَرُ فَغَرَّ وَإِنْ كَانَ مِنَ الْمُصْرِفِينَ  
 فَلَا عَلَيْكَ أَنْتَ وَفِي مَوَالِمِ التَّنْزِيلِ لِلْإِمَامِ الْبَغْوِيِّ أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ فَيَنْتَفِعُ وَيُجَنِّبُ  
 وَمَا أَنْتَ بِمُجْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَعْنِي الْكُفَّارَ شَكَّهُمْ بِأَلَا مَوَاتٍ فِي الْقُبُورِ حَيْثُ  
 لَا يُجَنِّبُونَ أَنْتَ وَدَر تَفْسِيرِ حَسِينِي سِتْ صَمْعُكُمْ أَيْ لَا يَشَانُ كَرَامَتِ دَارِ شَنِيدَنَ حَقِّ  
 قَبُولِ حَقِّ نَيْمَكُنْدِ گَنْجَانْدَ از گُفْتَنِ حَقِّ چِه زَبَانِ اِيْشَانِ در اقرار بایمان بادل موافقت ندارد پس  
 گویا سخن نیکویند کور اند بیده بصیرت از دیدن حق - پس ایشان باز نگویند ازین صفتها و بر  
 همین وجه مشهور شوند و بحشر هم یَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وَجْهِهِمْ عَمِلُوا بِمَا وَصَّاهُمُ اَنْتَ مِنْ اَزْ عِبَارَاتِ اِيْن  
 تفاسیر شافعیه و حقیقه ثابت است که از نفی سلام و غیره من احواس نفس سلام و غیره مراد نیست  
 بلکه ثمرات و تمثیل بر مضمون مراد است - و همین طور دیگر آیات کثیره دلالت میکنند بر یک معنی حقیقی ازین  
 ادرمان مراد نیست پس معنی شرعی سلام که آن اجابت حق است تحقق گشت و همین است مدعا  
 و آنچه بعضی در کتب نقد بحث ایمان را از سلام موتی مخالف می پندارند و بدان باعث از سلام  
 اموات انکاری آرند جوابی شافی از ان در رساله صمد صام البیان است زیرا که در بیان  
 آورده و ان ایله اَمَّا قَوْلُ الْفُقَهَاءِ فِي كِتَابِ الْاِيْمَانِ اِنْ ضَرَبْتَكَ اَوْ كَلَمْتُكَ اَوْ دَخَلْتَ  
 عَلَيْكَ اَوْ قَالَ لَا مَرَاتِيهِ اَوْ وَطِئْتَكَ فَعَبْدٌ كَا حُرِّ تَقِيْدُ بِالْحُجُوفِ - حَتَّى لَوْ قَعَلَهُ مُدَّةُ  
 الْاَشْيَاءِ بَعْدَ الْمَوْتِ لَا يَحْتَسِبُ - فَهَذَا اَمْتِي عَلَى الْعَرَفِ وَالْعَادَةِ فَلَا يَلْزَمُ مِنْهُ لَفْظُ  
 حَقِيقَةُ السَّلَامِ كَمَا صَرَّحَ بِهِ عَلَى الْقَائِمِ فِي شَرْحِهِ عَلَى الْمَشْكُوتَةِ تَحْتَ حَدِيثِ  
 قَلِيْبٍ بَدْرٍ اِنْ شِئْتَ التَّوَمُّلُ فَلَرَأَيْتُ وَنَظِيرَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ الْعَرَفِيَّةِ  
 مَسْأَلَةٌ أُخْرَى فِي بَابِ الْاِيْمَانِ - وَهِيَ اَنْ سَجَدَ لِحَلْفِ اَنْ لَا يَأْكُلَ لَحْمًا فَكُلَ السَّمَاءِ  
 لَا يَحْتَسِبُ لِأَنَّ لَحْمَهَا لَا يَكُونُ لَحْمًا فِي الْعَرَفِ كَمَا فِي فَتْحِ الْقَدِيرِ - مَعَ اَنَّ السَّجْدَانَ تَعَالَى

ببرج حاکم

حسینی

لعل

بنج دیوان

عالمی

عبد الجبار

مختار

جواب از قول فقها در کتاب الاما...  
 نظر بر اینست که...

قَدْ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا لَمْ يَكُن فِي الْقُرْآنِ وَكَذَلِكَ الْوَحْلُ لَا يَأْكُلُ رَأْسًا قَالُوا لَسْ كُنَّا نَسْمَعُ لَكَ  
 فِي رَأْسِ كُلِّ حَيَوَانٍ لَا أَنَّهُ مَعْلُومٌ عَادَةً أَنَّهُ غَيْرُ مَرَادٍ إِذْ لَا يَحْمِلُ فِيهِ عَادَةً مِمَّا لَمْ يَصِفْ  
 وَالْحَرْفُ يَخْصُ بِمَا يَكُونُ مُتَعَارَفًا. وَبِاعْتِبَارِ اخْتِلَافِ الْعَادَاتِ بِحَسَبِ الْأَزْمَةِ وَلَا مَكْنَةَ  
 خَصَّةَ أَبُو حَنِيفَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ بِرَأْسِ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالْإِبِلِ وَثَنَابًا بِرَأْسِ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ. وَهَبَهَا  
 بِرَأْسِ الْغَنَمِ خَامَةً هَكَذَا فِي التَّلْوِيمِ فَاحْفَظْ وَلَا تَسْتَعْلَبْ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ. فَخَرَّجَكَ  
 عَنْ صِفَةِ الْأَدَمِيَّةِ إِلَى صِفَةِ الْحَيَوَانِ بِحَسَبِ مَعْنَى كُلِّ مَا مِنْ قَوْلِ نَعْمَا كَرَّمَكَ اللَّهُ بِلَا بَيَانٍ مِمَّا أَرَادَ  
 أَكْرَبُ بَرَزْ تَرَايَا بِاتْوَهُمْ كَلَامُ شَوْمٍ يَأْتِي بِمَزْدُوتٍ يَأْتِي بَرَزْ خُودُكَ كَرُو مَلِي كُنْ تَرَا (درین همصور)  
 پس بنده من آزاد است. بقیدست سیمات آن شخص - فائده اش اینکه اگر این امور را بعد از مرگ  
 آن شخص کند چنانچه بآن زن بعد از مردن جماع کند مثلاً) حاشا نگرود آن قسم خورده پس این عدم  
 حشمت مبنیست بر عرف و عادت (چه که بنای ایمان بر عرف است) پس زمین لازم نمی آید نفی حقیقت سماع  
 از اموات چنانچه ملا علی قاری هم در شرح مشکوٰۃ زیر حدیث قلب بدر تعریج بدین کرده تفصیل از اینها  
 باید دید. و نظیر این مسئله عرفیه یک مسئله دیگرست در ایمان و آن اینکه اگر شخصی قسم خورده که خورم  
 گوشت را پس خورد ماهی را حاشا نمیکرد و چرا گوشت ماهی از جهت عرف گوشت نیست چنانچه  
 در فتح القدر است با وجودیکه حق تعالی از آن در قرآن گوشت تازه تعبیر فرموده و همچنین اگر قسم خورده که  
 نخورم سر را پس لفظ سر در عرف اگر چه در سر هر حیوان مستعملست مگر از جهت عادت معلومست  
 اینکه مراد از آن سر هر حیوان نیست چرا که سر کبوتر و مرغ و طیخ در آن در عادت داخل نیست پس با ضرورت  
 بر سر بعضی حیوانات متعارفست که در بیان اعتبار اختلاف مردم بموافق زمانه و اکنه پیشتر امام اعظم علیه السلام  
 درین صورت لفظ سر را بر سر بق و غنم و شتر خاص کرده. و بار دیگر بر اس بق و غنم. و صاحبان بر همانا الله  
 خاص کردند از بر اس غنم و پس چنانچه در تلویحست یاد کن این مسئله را ورنه غالب آید بر تو شیطان  
 و بیرون کند ترا از صفت انسانیت بطرف صفت حیوان چرا که این الشیطان لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ  
 وَكَانَ قَوْلُهُمْ (اسی فی التعلیل) لِأَنَّ الْعَرَبَ اسْمُ لِفَعْلٍ مُؤَلَّوٍ وَالْمِيتُ لَا تَأْكُلُ كَرْمِثٍ  
 بَنِي آدَمَ هُوَ أَيْضًا مَحْمُولٌ عَلَى الْعَرَبِ وَالْعَادَةُ وَلَا فَهْوُ مَنْقُوضٌ حَقِيقَةً بِمَا جَاءَ فِي  
 الْحَدِيثِ قَالَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ كَسْرَ عِظَامِهِ كَكَسْرِ عِظَامِ الْحَيِّ كَذَا فِي الدَّيْلِيِّ وَابْنِ دَاوُدَ



[illegible]

و ظاهرست که گریه رسول الله صلی الله علیه و سلم در عالم خواب جز این نیست که بود از آن مرد و یک از انفعال  
 خواب میگذشت بر حضرت حسین - و الم و احساس جز این نیست که در زنده میباشد و ازین باعث بر غل  
 حکم نبی صلی الله علیه و سلم آمده که در حالت غفل بر بیت سختی نکند برای آنکه مرده متالم نگردد و هر آینه  
 ابن ابی الدنیا از حضرت سفیان روایت کرده گفت که هر آینه مرده می شناسد هر شری را تا آنکه مرده قسم  
 میدهد غافل خود را که ترا بخدای قسمست که برین نری کن تمام شد ترجمه و بعد از آن رساله جای دیگر  
 میفرماید - باید دانست که انعقاد دین از احکام و نیاست - و موتی و احکام و نیاحیات ندارد لهذا  
 در کتب حنفیه مرقوم شده که اگر کسی را گفت که اگر بزنم ترا یا بوشانم یا کلام کنم ترا غلام می آزادیست  
 این مقید بحیات آن کس است اگر این را بعد موات آنکس خواهد کرد حادث نخواهد شد یعنی غلام او  
 آزاد نخواهد شد بعد از انعقاد الیمین - اما در حکم آخرت اعیانند و لوراک و شعور و سماع میدارند چنانچه  
 آیات قرآنی و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و آثار بر همین مدعی موجودند اما **الآیات**  
**قوله تعالى ولا تقولوا لمن قُتل فی سبیل الله أموات** و قتل شدن معلوم در راه خداست  
 و در طریق دارد یکی آنکه قتل در جهاد و بفرست و آن عبارت از مقتول شدن است از دستهای کفار و کین  
 در جهاد عقلی و مانند زمانه حاصل میدهند یعنی جهاد و صغر گشت - و دوم قتل شدن در جهاد اکبر - و آن  
 عبارتست از آنکه نفس را در راه بیعت مجاهدات و غلات خواهش از قتل سازند و این مانند  
 زمانه میسر نسگیرد و دادا میکه تمام عمر خود را صرف در آنها نمایند و اتفاق کنند لهذا این جهاد را جهاد اکبر خوانند  
 پس آیت مذکوره برای هر دو شهید شامل گشت **وَمِنْهَا قَالُوا لَبَّيْكَ أَفْرَاسْتَ عَلَى مَا قَالَ**  
**الْبَصَائِدُ وَمِنْهَا النَّاسُ يَتَرَفَعُونَ عَلَيْكَ عَدُوًّا وَعَشِيًّا - وَمِنْهَا إِنْ تَشَاءُ حَلَلْتُ**  
**مَنْ يُؤْمِنُ بآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ - واما الاحادیث** و الاخبار فمِنْهَا  
 علیه السلام **الْقَبْرُ مَنْ رِيَا فِي الْجَنَّةِ وَالْقَبْرُ حَقَرٌ مِنَ حَقَرِ النَّبَرِ وَمِنْهَا**  
**مَا أَخْرَجَهُ ابْنُ مَاجَه وَابْنُ أَبِي الدُّنْيَا وَابْنُ أَبِي عَاصِمٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ**  
**رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دُخِلَ الْمَيِّتُ قَبْرًا مَثَلَتْ لَهُ الشَّمْسُ عِنْدَ**  
**غُرُوبِهَا يَجْلِسُ بِسَمَةِ عَيْنَيْهِ فَيَقُولُ دَعُونِي أَمْكِلْ وَمِنْهَا حَدِيثُ مَعْرَجٍ** است که  
 ارواح انبیا علیهم السلام با حضرت علیه السلام جواب سلام دادند - و گفتگو حضرت

چنانچه در بعضی از کتب



موسی علیه السلام با حضرت صلی الله علیه وسلم در تخفیف نماز از پنجاه تا پنج - و دیگر احادیث  
 و اخبار که در آن کتاب اعمی مصحاح مرقوم اند از اینجا باید طلبید که بیان آن بدرستی میگذرد -  
 تا آنکه در آخر مینویسد و بالجملة احادیث و اخبار بسیار مشتمل بر حیات و احوال و عیال  
 میت هر که انکار آرد و غاطی است - و در رساله انیس الارواح که یکی از تصنیفات صاحب مدارک  
 است مذکور است که سبزان صحابه و تابعین و تبع تابعین مثل النبی بن مالک و عثمان بن عفان  
 و جابر بن عبد الله و عمر بن الخطاب و حذیفه و معاذ بن جبل و ابی سعید خدری و ابی هریره  
 و ابی موسی اشعری و برادر و تمیم و اری و بشیر و قوبان و قثم و بن حبیب و عباد بن  
 الصامت و محمد بن رباح و عبد الله بن عباس و ابی قتاده رضی الله تعالی عنهم بر آنند  
 که میت را حیات و اندک و سماع در برنخ حاصل است هر که انکار آرد و فاسق و غاطی است  
 و از جرگه اهل سنت خارج است بلکه از جمله زنادقة است تمام شد تا اینجا کلام صاحب المصحاح  
 ملخصا - و در صیغی خرج هدایه در کتاب اینجا نیز در تلقین میت نیز تفصیل این موجود است در اینجا نیز  
 مطالعه باید کرد اللهم اغفر لنا و لساعی الخیر جواب و وم باید دانست که از آیت  
 اِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتٰی و نحو بانکرین - منع سماع موتی و بهم و خیال میکنند این محض و هم  
 فاسد و زعم کاسد است - زیرا که حق تعالی در کلام پاک لَا تَسْمِعُ صیغه مخاطب را از اسماع  
 و همین طور در همین قول پاک مَا اَنْتَ بِمَسْمُوعٍ مِّنْ فِی الْقُبُوْرِ اسم فاعل را نیز از اسماع  
 اختیار کرده است و کدامی صیغه را که دال بر نفی سماع موتی باشد ارشاد نفرموا عنی اِنَّ الْمِیْتِ  
 لَا یَسْمَعُ و یا اِنَّ الْمَوْتٰی لَا تَسْمَعُ و یا اِنَّ الْمَوْتٰی لَیْسَتْ بِسَامِعَةٍ از سمع نفرمود  
 و ظاهر است که حق تعالی را نفی سماع موتی مقصود نیست بلکه نفی اسماع منظوریست و از نفی  
 اسماع نفی سماع و سمع لازم نیست چه معنی اسماع شنو اندیدن بدیگر است و معنی سمع خوشنیدن  
 پس در آیت لَا تَسْمِعُ و نحو پاک نفی اسماع است معنیش چنین میشود که ای محمد صلی الله علیه وسلم  
 تو در گوش موتی آواز را رسانیدن نمیتوانی - پس ازین معنی که لازم می آید که خداوند تعالی  
 نیز آواز را در گوش مرده نمیرساند و یا رسانیدن نمیتواند لغو باشد نه تا که از نفی اسماع  
 مستکرین مطلقا از موتی نفی سماع بینمایند و کیسل از کما و مدعی از کجا

تلقین در کتاب سماع موتی از اهل سنت و جماعت

مشی شایع هدایه در کتاب اینجا نیز در تلقین میت سماع را ثابت کرده

سماع موتی

بین تفاوت را که گاه است تا بجا [و نفی سماع از موتی وقتی ثابت شود که اگر از قرآن  
و غیره ثابت گردد که در گوش مرده کسی آواز رسانیدن نمیتواند نه خاص خالق بذاته و نه کسی  
از مخلوق و اذلیس فلیس پس ممکن بلکه واقع است که حق تعالی در گوش مردگان آواز را میسراند  
و ایشان سامعان کلام ما و شما میشوند چنانچه در شب معراج آنحضرت باموسی علیهما الصلوٰه و السلام  
در باره نماز و نیز با دیگر پیغمبران هم کلام شده بود پس چگونه نفی سماع موتی را منکر این قرآن کریم  
و غیره ثابت نمایند که الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ حُرًّا أَنْ يُشْفَوْا بِحَقِّ اللَّهِ از قرآن ثابت  
چنانچه گشت إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُتَّبِعٍ فِي الْقُبُورِ یعنی هر آینه  
حق تعالی می شنود هر که را میخواهد موتی باشد یا غیر موتی و نیستی تو امی محمد صلی الله علیه و سلم شنوایند  
کسانی را که در قبورند پس مطلقا انکار از سماع موتی از هر که باشد موجب خرابی است که مدین صورت  
انکار از نفس آدمی یعنی إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ لازم می آید پس آنچه از قرآن ثابت است  
اعنی نفی سماع من غیر الله از آن کسی قائل نیست و چیزی را که شبیه سماع قائلند اعنی سماع  
موتی بشنوائیدن حق تعالی رد آن از قرآن و غیره ثابت نیست بلکه ثبوت آن از آیه است  
إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ ظاهر است پس از آیت مذکوره خیال زد و حدیث کردن - خیال پران  
اخلال است پس آیت إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ الْمَوْتَى و غیره نظیر آیه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ  
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و آیت وَمَا دُمِيتَ إِذْ مَرَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و آیت  
أَلَمْ تَرَ تَزْمَعُونَ أَمْ لَكُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ و دیگر آیات قرآنی که در اینها نفی کدام فعلی از مخلوق شباهت آن  
از خالق میباشد تصور میسازد کرد - و از تفصیل بالا بخوبی ثابت گشت که در آیت إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ  
الْمَوْتَى معنی حقیقی لغوی را در این است بلکه معنی مجازی که اجابت حق است مراد است و شیخ عبدالحق  
دلهوی رحمه الله در ترجمه مشکوٰه در کتاب الجهاد مینویسد - که در اینجا سخن دیگرست که فرضا اگر از  
غیبت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکه سماع سماع میباشد و سماع مجازی بدان خراب شده - بگوئیم  
از نفی سماع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود و او باقیست - پس مبشرات و مسموعات حاصل باشد  
و بروج البصار - چنانکه بعضی متکلمین سماع و بصر الله تعالی را بطلم بمسموعات و مبشرات تاویل کرده اند  
و تحقیق وارد شده اخبار و آثار در علم موتی باحوال زیارت کنندگان و شناسختن ایشان را

و اثبات سماع موتی از قرآن









خراب است مکتوبه این حدیث

نادر خوانده و درین نسخه خود مراد را می شناسد

دلیل دیگر بر سماع هرات

به یکنواختی آنکه ای آهنگین میزنند و آن مرده از بنیابی آن فریادی و غوغائی برآورد که ماسوا سے از اینس و جن تمام نزد یگان آفرامی شنوند پس درین حدیث حالانیکه بحیث متعلق است براس مرده بخوبی ثابت گردید - مگر چونکه بعضی منکرین درین حدیث تاویلی مینمایند بدین طریق که - آواکشها شنیدی اگر زنده بودی زیرا که قبل از آمدن فرشتها مرده چیزی را معلوم کردن نمیتواند - پس علمای محققین منع آن تاویل را یک را بیان نموده اند که - از احادیث صحیح ثابت است که مرده گفتن کننده خود را می شناسد - همچنین نماز جازه خوانده و بعد از زنده و دفن کننده خود را - چنانچه محقق و دقیق ملا علی قاری رح در مرقاة شرح مشکوٰۃ میفرماید - قُلْ يَسْمَعُ صَوْتُ بَنِي آدَمَ لَوْ كَانَ حَيًّا فَإِنْ جَسَدٌ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَلَكُ فَيَقْضِيهِ مِيتٌ لَا يَسْمَعُ شَيْئًا - وَهُوَ ضَعِيفٌ إِذَا نُبِتَ بِالْأَحَادِيثِ أَنَّ الْمَيِّتَ لَيَعْلَمُ مَنْ يُصَلِّي عَلَيْهِ وَمَنْ يَدْفَنُهُ - قَالَ ابْنُ الْمَلِكِ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى جَوَازِ الْمَيِّتِ فِي الْقَبْرِ لِأَنَّهُ لَا أَحْسَاسَ يَدُونَ الْحَيَوَةُ مُقْتَضِيَةٌ - انهم و چونکه بعضی از منکرین درین حدیث تاویلی بدین نظر کرده اند که - سماع قریع النحال مخصوص است باول وضع میت در قبر برای مقصد سوال - پس علامه ملا علی قاری حنفی رح مذہب ایشان را رد کرده و اولاً منہنا که از جواب اللہ ہوید است و ثانیاً مراعات سلام بر میت که از آنحضرت علی السلام مطلقاً ثابت رسیده جواب اللہ را رد میکند - و عبارتہ کنذا و یُشْکِلُ عَلَیْهِمْ خَبَرُ مُسْلِمٍ أَنَّ الْمَيِّتَ يَسْمَعُ قَرِيعَ بَنِي آدَمَ إِذَا انْصَرَفَ قَوْلُ اللَّهِ لَهُمْ لَأَنْ يَحْضَرُوا ذَلِكَ بِأَوَّلِ الْوَضْعِ فِي الْقَبْرِ مُقْتَضِيَةً لِلْسَّوَالِ - حَقّاً بَيِّنَةً وَبَيْنَ الْبَيِّنَاتِ فَإِنَّهَا يَفِيدُ أَنَّ تَحْقِيقَ عَدَمِ سَمَاعِهِمْ فَإِنَّهُ تَعَالَى غَشَاةَ الْكُفَّاسِ بِالْمَوْتِ لَا فَادَوْ فَقَدْ سَمِعَهُمْ - وَهُوَ كَمَا تَرَى فِي تَحْقِيقِ لَا يَحْصُلُ بِهِ جَمْعٌ مَعَ أَنَّ مَا وَرَدَ مِنَ السَّلَامِ عَلَى الْمَوْتِ يَرُدُّ عَلَى الْمُتَوَصِّلِينَ بِأَوَّلِ الْقَوْلِ الدَّفْنِ انهم

دلیل دیگر بر سماع موتی

حدیث ابن عباس است رضی اللہ عنہما کہ اخرج کرده است آنرا قاضی عبدالبر و کتابتند و تہمید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من أحد يشهد يفترا أخيه المؤمن كان تغيره في الدنيا فيسلم عليه ولا نعره ورد عليه السلام فتحب عبد الحق يني مع کسی بقر برادر مسلمان خود گذر نماید بدین طور کہ سلام کند بر آن مرده و آن مرده در حالت زندگانی

اورامی شناخت مگر اینکه آن مرده اورامی شناسد و سلام اورا جواب میدهد تصحیح این حدیث عبدالحق  
 کرده رحمه الله و این محدث غیرست از شیخ عبدالحق دهلوی متقدم بروی انتہی - و نیز ابن ابی الدینا  
 در کتاب خود و بعضی در شعب الایمان می آورند عن ابی هریره رنه قال اذا امر رجل بقتل یقبر اخیه  
 یقره فسلم علیه ثم رآه علیه السلام و عرفه و اذا امر بقتل لا یقره فسلم علیه رنه  
 علیه السلام و لم یقره یعنی اگر گذر کند شخصی بر قبر برادر خود که می شناسد آن مرده ویرا و سلام  
 نماید بران مرده آن مرده جواب میدهد سلام و اورامی شناسد اورا و اگر مرور نماید بر قبر کسی نمی شناسد  
 اورا و سلام نماید بروی آن مرده سلام ویرا جواب میدهد و نمی شناسد اورا انتہی و علامه سیوطی  
 در شرح صدور می آر که اخراج کرده است ابن ابی الدینا در کتاب القبور و صابونی هم در اثبتین  
 عن ابی هریره رنه عن النبی صلی الله علیه و سلم ما من عبد یقر یقبر رجلا یقره  
 فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه و رد علیه السلام النخ و در احیاء العلوم و القبور  
 ابن ابی الدینا و شرح الصدورست عن ام المؤمنین عائشة رنه قالت قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ما من رجل یزور قبر اخیه و یجلس علیه الا استأسن و رد  
 علیه حتی یقوم انتخه ازین احادیث و این مرد عظام گوینده را و شناختن وی دوست  
 خود را ثابت ست - پس اگر مرده را سماع نبودی و علم بمسموعات و سمعات حاصل گشتی پس چگونه  
 مرده شناخت را از ان خود و جواب سلام ایشان کردند می و هو المدعی - و نیز در مشکوٰۃ ست  
 عن حمیر و بن حریب قال رآنی النبی صلی الله علیه و سلم متکئا علی قبر فقال لا تؤذ  
 صاحب هذ القبر او لا تؤذہ رواه احمد یعنی و تیکه رسول علیه السلام را بر قبر تکیه کنند  
 ویدر فرمود که صاحب قبر را ایزاده - ازین حدیث ایضا یافتن مرده و ثابت ست پس بر عدم  
 حیات و سماع مرده هیچ دلیل نیست - و در باب عرض اعمال الماحیا علی الموتی در شرح صدور از  
 انس بن مالک رنه می آر که فرمود علیه السلام ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم و عشاؤکم  
 من الاموات فان کان خیرا استبشر و ان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تؤمنهم حتی  
 تمکد بهم یعنی اعمال شما بر اقربا و قبایلی شما پیش کرده میشود پس اگر اعمال شما نیک باشند خوش  
 می شوند اگر چنین نباشد عا می کنند که خداوند انا و تیکه ایشان را هدایت نمایی میران انتہی -

فان  
 من  
 یقر  
 یقبر  
 رجلا  
 یقره  
 فی  
 الدنیا  
 فیسلم  
 علیه  
 الا  
 عرفه

و



و طبرانی در او سط و امام احمد و ابن ابی الدنیا از ابی سعید خدری می آورند که آنحضرت علیه السلام فرموده  
 إِنَّ الْمَيِّتَ يَكْرِهُ مَنْ يَفْسِدُ لَهُ عَمَلُهُ وَمَنْ يَكْفِتُهُ وَمَنْ يُلْدِيهِ فِي حَقْبَرَةٍ -  
 و لهذا در مرثیه شرح مشکوٰۃ مینویسد که آن پیغمبر در قبور هم اخیاء و العزیز و التماسع  
 بعد الموت ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر الموتى يستمعون السلام و الكلام  
 و يُعْرَضُ عَلَيْهِمْ أَعْمَالُ أَقَابِرِهِمْ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ - نعمه لا انبياء يكون حيا منهم على  
 الوجه الكامل انهم و قال ابن حجر ان للانبياء حيوة بها يتبعبدون و يتصلون في  
 قبورهم مدة استغنا عنهم عن الطعام و الشراب كما تسلكه ملكة و هذا امر لا مرية فيه  
 و قد صنف البيهقي جزء في ذلك و قال حلو لهم في اوقات مختلفة و اما في مسألة ذرية  
 جابر عفا الله عنه و في لوازم الحديث - انه صلى الله عليه وسلم حي و لذلك لا انبياء  
 و لهذا قيل لا عداة على اذواجه - و قيل يصلى فيه بأذان و اقامته - و قال صلى الله  
 عليه وسلم من صلى على عيني قبري سمعته - و من صلى على غائب لم يفته و قال صلى الله  
 عليه وسلم علمي بعد وفاتي كعلمي في حياتي كذا في بعض الوسائل - و در فتح المبين از عطية  
 می آید که ثابت بن اسلم نابی که از عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن زبیر نیز روایت میکند و در تاج السال  
 بنحوست حضرت انس رضی الله عنه و قتیله انتقالش شد حضرت سنان مغ از پدر خود می آید که گفت و الله که  
 ثابت را من در قبر فرو آوردیم و با من حمید طویل و یا شخصی دیگر همراه بود (و این شکل از محمد بن سنان  
 را وی واقع شده) پس و قتیله با خاک را بردیم و بر او یک خشت خام از قبرش بیفتاد پس دیدم او را  
 که در قبر خود ایستاده است و نماز را میگزارد پس همراه خود را گفتم که آیا منی بینی اگر گفت خاموش باش  
 پس و قتیله را بر گردیم بروی خاک را نزد یک دخترش در آیدیم از وی دریافت نمودیم که عمل پدر تو  
 چه بود گفت شما چه دیدید پس خبر دادم او را با آنچه که دید و بودیم پس و گفت که از مدت پنجاه سال تمام شب  
 قیام کردم و هرگاه که صبح گشتی گفتم ای الله اگر تو کسی را از مخلوق خود در قبر نماز عطا کردی پس مرا نیز عطا  
 کن پس نبود خدا که رونماید دعای او را و عبا کرته بلفظها مرقی الباب الحامیس فی مناقب الامام  
 من السلسلة الثالثة فی بیان جوانب قیام النکلی - و ازین قبیل است قصه و امس ابوالهول  
 غلام که بعد از فتح الظاهیر برای فتح اطراف و جوارب آن با جوشن اسلامی در شیب جبال و دره های

بنات بنی الدین ثابت بن سنان  
 حکایات لطیفه در حیات اموات

کسی را منتشر شده تا آنکه بمعرکه با چند اشخاص سیر گشت و چون در میان کفار در قید شدید گرفتار گشت  
 آخر الامر در خواب خود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دید که میفرماید کای بابو الهول ترا چه شد که از اینجا  
 نیروی وی به پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بار قید آهنی سخت بنالید آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم دست مبارک خود قید ویرا بگشاد و بطرف سلاح اشاره فرمود چون از خواب بیدار شد  
 خود را از قید گران آزاد یافته فی الفور دست بسلاح حیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ویرا بداد اشاء  
 کرده بود و در دو دیگر هر دو بان خود را دست خود گشاده سلاح دست ایشان دایره تا آنکه بعد از قتال جدا  
 کشید خود را زنده به پیش امیر اسلام رسانید و از اجزا الملائش داده از شنیدنش جمله نو مسلم معتقد تر  
 گشتند چنانچه بالتفصیل در تاریخ و اقدی رمز مذکور است اگر خوب لطوات نبودی زیادت حکایات  
 برین کردمی لهذا بموجب برگه خانه کسب جرنی است عمل کرده شد

### دلیل و دیگر بر سماع موتی

از اینجا بعضی آیات قرآنی را باید شنید که از آنها جابت اموات و دیگر حالات ایشان در صاف میگردد  
 و از ادلیل چنانکه باید نصیده در حق حبیب نجاری رضی الله عنه نازل گشته. قُلْ اَدْخُلِ الْجَنَّةَ  
 قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ. یعنی وقتی که کفار  
 حبیب نجار را قتل کردند گفته شد (یعنی او را) که در جنت دایمی گفت کاش که دانستی قوم من  
 آنچه بر آن بود و گویا بخشیده است و مرا از کرم کرده شدگان گردانید. و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
 وَلَا تَحْزَنْ لَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْسَلُونَ فَرِحَ الَّذِينَ  
 بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَكَسَبَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِمَا كَسَبُوا رَبَّهُمْ مِنْ خَلْقِهِمْ الْخَوْفُ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. یعنی آنکه در راه حق تعالی مقتول گشته اند ایشان را زنده پندارید بلکه  
 زنده اند نزد یکسر و در کار خویش رزق داده میشوند و راهیکه خوش میشوند با بچیدند ایشان را  
 الله تعالی از فضل خود و خوشوقت میگردند بر حال پسرانندگان خویش که با ایشان پیوسته نشده اند  
 و از عباد الله بن عباس مروی است که آنحضرت علیه السلام فرمود که ارواح شهدا در حوصله های  
 همانوزان سبز میافند و در بهشت سیر میکنند و بر شاخهای طوبی می نشینند و از نر فردوس  
 آه می نوشند و وقت استراحت در قنابل کور سایه عرض آویخته اند میز وند میگویند یا الله

درست است که از کلام زبانی در سماع اموات



یاران و برادران ما را خبر کن ازین عیش و عشرت ما تا که رغبت ایشان در جهاد زیاد و بشود -  
حق تعالی برای آگاهش از حالات ایشان آیت مذکور را فرستاد - و وقتی که عبد الله انصاری  
پدر حضرت جابر بن عبد الله بدرگاه پروردگار عرض کرد که خداوند از حال عیش و عشرت ما باور پذیر  
اطلاعی بخش حق تعالی آنرا قبول فرموده این آیت فرستاد - و اینهمه در احادیث مروی است -  
و قال الله تعالى وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ طَبْلٌ أَحْيَاءُ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ  
اگر گفته شود که ازین آیات قرآنی ثبوت حیات شهداست زیرا که اموات و اگر حیات  
همه اموات ثابت باشد پس تخصیص بشهدا چه است جواب آمّا آ و لا پس بفرض تسلیم می گویم  
که استدلال منکرین که آیات مذکوره میکنند عام است شامل است مرجمع اموات را شهدا باشند  
یا غیر شهدا پس ثبوت حیات بعضی اموات اگر چه بنفسی باشد استدلال ایشان را باطل میکند پس  
اعتراف مذکور بلا سود است و حق ایشان و آقا تا آنجا پس میگویم که بعضی مفسرین از علماء  
محققین فرموده که تخصیص شهدا به خصوصیت قرب حق تعالی است و بسبب زیادت خوشی و  
کرامت بر ایشان چنانچه در بیضاوی تحت این آیت می نویسد فیها دلالة على ان الارواح جواهر  
قائمة بانفسها معنوية لا يحس من البدن يبقى بعد الموت ذرالة و علیهم رحمهم  
الرحمة و التابین به تغفیر آیات و السنن - و علی هذا تخصیص الشهداء لاختصاصهم  
بالقرب من الله تعالى و منزل النجدة و الکرامه انهم ازین مبادرت بیضاوی صان ثابت  
است که نزدیک جمیع صحابه و تابعین رحمهم الله ارواح را بعد از موت در ارک و شعور باقیست  
و نیز از کتاب دست رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است - و بعضی از مفسرین میفرمایند که  
حیات دیگران فقط حیات ارواح است و حیات شهدا حیات ارواح و اجساد هر دو است  
قال فی التفسیر النیسابوری - و اکثر ابای التشریع علی انهم احياء فی الحال بحیوة  
جسدائیه انهم مختصرون فی تفسیر الجحان اختلف الناس فی هلولة المحبوة فقال  
قوم معنایا بقاء ارواحهم دون اجسادهم لاننا شاهدنا احوالهم و فناءها - و ذهب  
اخرى ان الشهاداء احياء الاجساد و الارواح - و لا یقدر فی ذلك علم شعورنا  
به فغن نراهم علی صفة الاموات و هم احياء كما قال الله تعالى - و تری الجبال

















در بیان تشبیه راد انحضرت صلعم

وَفِي الْبَابِ كَمَا بَيَّنَّا كَثِيرَةً وَرَوَايَاتُ عَفِيَّةٍ ۖ فَانْظُرْ إِلَى هَذِهِ الْأَمْوَاتِ كَيْفَ  
 أَنْكَرُوا سَمَاعَ الْأَمْوَاتِ وَشَبَّهُواهُمْ بِالْمَاءِ بِإِذْنِ الْحَالِيَةِ عَنْ مُطْلِقِ الْأُذْرَاكِ مَعَ ثُبُوتِ  
 ذَلِكَ بِمَا يَنْبَغُ بِمَجْمُوعِهِ إِلَى حَدِّ التَّوَاتُرِ الْمَعْنَوِيِّ وَإِنْ كُنْ يَكُنْ مِنْهُ مَوَاقِفُ  
 يَقِينَةٍ بِالتَّوَاتُرِ اللَّفْظِيِّ ۖ فَمَنْ لَمْ يَنْفَعِ بَصَرُهُ وَلَمْ يَرْفَعْ كَلِمَتُهُ ۖ فَلْيَبْكِ عَلَى نَفْسِهِ ۖ وَإِلَى  
 أَنْ يَدْخُلَ فِي رَمِيئِهِ ۖ فَلْيَسْتَقِمْ فِيهِ خُطَابَاتُ الْأَحْيَاءِ وَيَسْأَلْ وَلَهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ  
 حِينَ كُونِهِ مِنَ الْأَحْيَاءِ ۖ وَيَحْصُلْ لَهُ عِلْمُ الْيَقِينِ ۖ وَسَمَاعُ الْمَيِّتِ الَّذِي فِيهِ  
 عَلَى مَا فَاتَ مِنْهُ مِنَ الْأَوْعَاقَاتِ وَالْيَقِينِ ۖ وَعَصَمْنَا اللَّهُ وَجَمِيعَ خَلْقِهِ ۖ مِنْ مِثْلِ  
 هَذَا الْحَسَنَةِ بَعْدَ قُوَّتِهِ ۖ وَحَفِظْنَا اللَّهَ وَجَمِيعَ عِبَادِهِ ۖ مِنْ مِثْلِ هَذِهِ الْبُتْرَةِ بَعْدَ مَمَاتِهِ  
 تَأَنُّكُ فَرَمُودِ كَسِيٍّ كَرَامَتُهُ اِزَالَةَ الشَّبَهَاتِ رَكِيكُهُ دَارُ بَايْدِ كَتَبِ مُفَصَّلُهُ ذِي رَامِطَةِ الْعَيْنَايِدِ  
 مِثْلُ كِتَابِ الرُّوحِ لِابْنِ الْقِيَمِ الْبُحُورِيِّ تَلْمِيزِ ابْنِ تَيْمِيَّةٍ الْكَنْبَلِيِّ وَالْأَصَارِمِ الْبُكْشِيِّ عَلَى مَخْرَجِ الْبُكْشِيِّ  
 اِزْمُؤْلَفَاتِ ابْنِ عَبْدِ الْهَادِي الْكَنْبَلِيِّ وَشِفَاءِ السَّقَامِ فِي زِيَارَةِ خَيْرِ الْأَنَامِ لِلْبُكْشِيِّ وَأَرْتِيحِ الْأَكْبَابِ  
 بِنَفَقَةِ الْأَوَّلِ لِلْخَنَازِمِيِّ وَتَشْرِيحِ الصَّدْرِ بِمُشْرِحِ مَالِ الْمَوْتِ وَالْقُبُورِ لِلْسَيُوطِيِّ وَتَذَكُّرَةِ الْقُرْطَبِيِّ  
 وَتَشْرِيحِ صَمِيحِ الْبُخَارِيِّ كَفَيْتُ الْبَاهِرِي لِلْعَسْكَلَانِيِّ وَتَحْمِيدَةِ الْقَارِي لِلْعَيْنِيِّ اِنْتَهَى مُخْتَصَرُ كَلَامِهِ

در بیان تشبیه راد انحضرت صلعم

مسئله دوازدهم در تحقیق تشبیه اذن در ودفراشدن بحضرت

صلی الله علیه وسلم با در و دابر ای صلی الله علیه وسلم

ما قَوْلَكَ رَحِمَكَ اللَّهُ اَنْدَرِينَ كَمْ زَيْدِي بِرِسْدِ كَمْ تَرْتَبُهُ اَنْحَضَرْتَ صَلَاحُ بَرْتِ يَارْتَبُهُ خَلِيلُ اَسَدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 اَلَمْ تَرْتَبُهُ اَبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اَللّٰهُ زَانِدًا اَنْتَهُ شُودَا اَنْكَارِ اَنْصُوصِ وَنِزْخَاتِ اَنْعَقِيدُهُ اَهْلِ سُنْتِ لَازِمِ اَيِّدِ  
 وَاَلْفَضْلِيَّتِ مَرَّ اَنْحَضَرْتَ صَلَاحُ رَاسِلِيْمِ كَرْدُهُ شُودِ چُنَا كَمْ سَلَمِ سَتِ اَبْسِ دَر تَشْبِيهِ صَلَوَاتِ اَبْرَ اَنْحَضَرْتَ صَلَاحُ بَاصِلَوَةِ  
 اَبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِي خَلَا فَعَلْ دَلُو الْاَبَابِ لَازِمِ اَيِّدِ زِيْرَا كَمْ مَشْبِهٍ بِرَاكِلِ وَفَضْلِ اَرْ مَشْبِهَةٍ  
 مِ يَابِيْدِ بُوْدُ وَتَشْبِيهِ اَفْضَلِ بَا مَفْضُولِ دَر مَقْدَمِ مَحْ ظَا هِرَا غَيْرِ تَامِ سَتِ قَا فَهْمُ وَتَا مَلِّ

در بیان تشبیه راد انحضرت صلعم

الجواب الصحيح وبيده انزامة التوضيح والتعظيم

اقول وبالله التوفيق كجواب اين سوال بسياري از علمای امت مرحومه كتب خود مانند شرح صحيح مسلم

للمام النوری و رساله اوجه عجیبه و شواهد احسانات فی فضل الصلوة و در المختار و در المختار و غیره باجمعه  
و جریان نموده بطریق تلخیص بعضی از آنها اینکه اول اینکه امر ابراهیم و خلیل گرفتن حضرت حق  
سبحانه و تعالی و بر او تعظیم و تشریف وی عاشر و معروف تر گشته و مشتبه به راجحانکه اعلی بودن  
می باید همچنان تنها اشر بودنش نیز گاهی سبب تشبیه میشود و دوم اینکه از امام شافعی معنی صلوة  
ابراهیمی را بدین طرز نقل کرده اند که این تشبیه راجح است لقولنا و علی الی محمد یعنی که اللهم  
صل علی محمد کلام تام است و از لفظ و علی الی محمد جمله متانفیه شروع شده ای و صلی  
علی الی محمد تکمیل است علی ابراهیم و علی الی ابراهیم پس مسئول که درین تشبیه  
آل آنحضرت صلعم است نه نفس آن معجز آیات صلعم ثالثا اینکه مشتبه به بعضی از فضائل جزئیه  
و خصائص خاصه ابراهیمی است نه جمله فضائل من کل الوجوه و از وجدان خاصه در مفضول  
موجب فضیلت و بی بر فضل لازم نیست این امر پراهم است ورنه ماسیه کاران صنعت کتابت  
که آله بقای علم شریعت است در مخلوق و نیز قرات آن بخوبی میدانیم نه حضرت مصلعم تا آنکه  
در نامه صلعم حدیثیه نام نامی خود را در کافه مکتوبه حضرت علی بمقابله کفار که نمیدانست چنانچه تفصیل  
در کتب سیر خاص در هاج شیخ مندج است و آن جزوی خاص مانند اتحاد خلقت و امامت علی و ائمه  
تا آنکه آن سرور علیه السلام نیز با تابع ابراهیمی مامور گشت بسبب ورود امر در اقتضای نبوتی فی قوله  
ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا و نیز پیدا شدن جمله انبیای پسین از اولاد وی که موجب حضرت  
است تا قیام قیامت درین می و نیز کثرت اجرا ابراهیم و عدم انقطاع آن الی یوم القیامة که مقتضای  
من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها بوجه امام الملل بودن ابراهیم  
لازم گشته و نیز بسبب رفعت شان وی در انبیای مرسل و تسبب بودن وی افضل باقی انبیا  
بر قول راجح و تسبب موافقت ما و ارام در معالم ط و طرق شریعت که اشاره بطریق آن درین  
قول حق سبحانه و تعالی آیه کفرنا و ابراهیم و تسبب دوام ذکر جمیل وی که مترشح است ازین  
قول پاک و اجعل لی لسان صدق فی الاخیرین و در تشبیه لازم نیست که تفضیل و ایت  
مشتبه به من کل الوجوه بر مشتبه ثابت باشد بلکه تفضیل و بی محض در وجه تشبیه میاید ورنه امثال  
مشهوره محض غلط تصور کرده شوند چنانچه دیدیم که کسی که تشبیه و نفس شجاعت است و این صنعت



از صفات اسد جزوی است ورنه اسد حیوان مفترس موزی و جب قتل است و انسان کرم کرم است  
قال سبحانه و تعالی و لقد کرمنا بیتی آدم و چنانکه گویند حیثین کما لقم که تشبیه قطره نفس حسرت  
ورنه قمر در اصل حسرت از مبعودان کفار داخل درین قول حق تعالی انکم دعا تعبدا و ن من دون  
الله حصص جهنم و همچنین از امت بسیاری شهد اند نه آنحضرت صلعم و قس علیه پس  
گویا در دفتر تشبیه که کور بقای ملت و امامت آنحضرت صلعم را مانند ابراهیم و اقام قیامت  
می طلبید و نیز حصرو ولایت را در آک (تبع) آنحضرت صلعم مانند حصرت نبوت در دریت ابراهیم و نیز نکش  
اجر و عدم انقطاع آن برای آنحضرت صلعم و آل پاکش تا آخر انتظام عالم بخوابد را بجا این تشبیه  
بطریق اغلب نیست زیرا که گاهی مشبه به مساوی مشبه می باشد و گاهی ادنی نیز می باشد لیکن درین  
هر دو صورت وجه تشبیه یا وضاحت مشبه به می باشد بسبب بودن مشبه به حتی و مشا به رای  
محسوس و دیده شده و یا شهرت وی و مشابست چنانچه با تفصیل علامه تفتازانی در مطلق نیز  
بیان نموده مثال وضاحت این قول حق تعالی است مثل مؤمنین که کیش کوفه که درینجا حق تعالی  
نور پاک خود را بنور قذیل بسبب ضاحت آن تشبیه داده ورنه ظاهر بر باهرست که نور قذیل ابا نور  
پاک ایزدی کدام دعوی همی است پس چه جای برترے و مثال شهرت در مشابست چنانچه  
چهارین مسئله در و در شریف زیرا که تعظیم ابراهیم و آل وی در باره رحمت آبی در حق ایشان واضح است  
در میان اهل الملل پس درینجا نیز این تشبیه نیک است و این ضعیف صلعم الله حاله میگوید که مثال  
تشبیه بنا بر شهرت خارج از مسئله متنازع فیها تشبیه خوبان جهان است در حسن باللی ورنه از تشب  
تواریخ صاف هوید است که حسن لیلی خاص از بسیاری همعصران خود بسا کم بود تا دیگر از انان بنی  
و لاحق چه میرسد چنانچه شیخ سعدی نیز در گلستان در حکایت مقابل با پادشاه با نمون بران تصنیف کرده  
خامسا اینکه کاف در کما صلیت برای تعلیل است یعنی بعضی زیرا که نه برای تشبیه و اگر برای  
تشبیه تسلیم کرده شود پس بین تشبیه در نفس صلوه است نه در مقدار تطهرش این چند اقوال  
حق تعالی است کی انما اوحینا الیک کما اوحینا لانی نوح و ظاهر است که درینجا مقدار ملحوظ  
نیست دوم کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم چرا که صیام رمضان  
برای حج یکی از اتم سابقه مکتوب نشده بود و سوم احسن کما احسن الله الیک که غرض موسی

خواب نوزدهم

از کمال تشبیه  
مثالی که  
شکل تشبیه  
در مشابست  
نیز تشبیه  
در مشابست  
نیز تشبیه

خواب نوزدهم

درین قول بقارون مساوات با حسن حق تعالی نبود چه آن از کسی ممکن نیست خاصه از آن پلید و فائده ازین چنین تشبیه نفس تاکید میباشد و طلب پس معنی چنین میباشد چنانکه برابر ابراهیم صلوة فرستادی پس بران محمد صلعم که از وی بهترست نیز صلوة بفرست سادسا اینکه این تشبیه برای تکمیل صلوة بزرگوار ابراهیم و ال پاک میست علیه وعلیه السلام نه برای تکمیل صلوة بر آنحضرت صلعم چنانچه تشبیهات مخلوقه غرض تشبیه آنچ میباشد تکمیل و تشریف مشبه به بسبب مشبه به بودنش مرا طے ترین خود را ش قول شام

وَبَدَّ الصَّبَاحَ كَمَا كَانَ عَزْرَةً وَجَهَ الْحَنِيئَةِ حِينَ قُبِضَ

که در اینجا وجه خلیفه مشبه به است و ظهور صبح را مشبه با وجه خلیفه خود ساخته سابقا اینکه معنای این تشبیه چنین گفته شود ای خداوند عالم رحمت کامله نازل کن از طرف خود بر بنی ما صلعم چنانکه بقضای مرتبه آن سرور علیه السلام بزرگ است زان سان که رحمت فرستادی برابر ابراهیم علیه السلام با قضا آن مرتبه که ویرانزد یک تو بود پس درین صورت صلوة بر سرور ما صلعم بقدر اقسای مرتبه آن سرور علیه السلام میباشد چنانچه درود برابر ابراهیم بقدر اقسای مرتبه ابراهیم بود پس تشبیه در نفس ذات هر دو صلوة نبود بلکه در کیفیات هر دو صلوة بود و ازین بیج نقص لازم نیست بلکه صلوة نبی ما صلعم اکمل صلوات میباشد و این تشبیه از آن قبیل است که گویند اَلْأَشْيَاءُ أَزْدَدُ مِنْ الصَّيْفِ وَالصَّيْفُ أَزْدَدُ مِنْ الْحَرِّ یعنی شتا در مرتبه برودت از صیف در مرتبه حرارت و صیف در مرتبه حرارت از شتا در مرتبه برودت یا چنانکه گویند اَلْأَشْيَاءُ أَزْدَدُ مِنَ الْفَصَاحَةِ وَشَتَا أَزْدَدُ مِنَ الْحَرِّ یعنی بهی در صفت فصاحت اکمل است از جمیع اقوان و امثال خود چنانکه حاتم در سخاوت اکمل است از جمیع اقوان و امثال خود و شگ نیست در صحت این هر دو معنی گوید ظاهر معنی تشبیه تفضیل بسبب فقدان جنسیت درست نمی نماید شامنا اینکه درود بفرست از سوی خود بر محمد و آل وی صلعم چنانچه درود فرستادی برابر ابراهیم و آل وی پس مسؤل شده مشارکت در اصل درود نه در مقدار آن یعنی درود بر بنی ما نازل کن مانند نازل کردن درود برابر ابراهیم و ازین لازم نیست که درود بر بنی ما از درود ابراهیمی از آمد نباشد چنانچه امام نووی گفته تا سحا اینکه ابراهیم علیه السلام سلام فرستاد بر ما در شب مَعْلُجٍ حِينَ قَالَ أَيْلُغُ أُمِّكَ مِثْلَ السَّلَامِ وَوَمِثْلَ مَا رَأَى بَنَامُ سَلِيمٍ وَوَمِثْلَ مَوْسُومٍ ساخت چنانچه در کلام پاک از آن خبر داده هُوَ سَلَامٌ كَمَا الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ

در تشبیه روزه و نماز

در تشبیه روزه و نماز

در تشبیه روزه و نماز

در تشبیه روزه و نماز



پس مانیز قصد اتمام افضل دئی نمودیم از برای مجازات و بدل بدین هر دو احسان دئی که **هَلْ تَسْمَعُ الْاِحْسَانَ**  
**اَلَا الْاِحْسَانَ عَاشِرًا** اینکه مطلوب ازین تشبیه آن صلوة است که برکت آن حق تعالی آنحضرت صلعم را  
نیز مانند ابراهیم مرتبه خلعت عنایت فرماید پس حق تعالی دعای بندگان خود را مستجاب فرموده تا آنکه  
آنحضرت صلعم را باین مرتبه بنوخت چنانچه در حدیث جمیعین است **وَلَكِنَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ**  
**اَلْحَادِي عَشَرَ** اینکه این تشبیه بسبب ائوت دئی است فرنی ما را صلعم نه بنا بر فضیلت ابراهیم علیه السلام  
از آن حضرت صلعم حال آنکه تشبیه در فضائل حمیده به آبا می خود همه را پسندست و مرغوب **الثانی عشر**  
بنابر قول امام نووی در شرح صحیح مسلم این تشبیه بظاہر خودست و حاصلش آنیکه نازل کن بر محمد و آل علیه السلام  
صلوة را بقدر اصلوتی که مرا بر ابراهیم علیه السلام و آل و برست پس مسؤل شده مقابله این جمله است بآن جمله  
چرا که قول مختار در تفسیر آل نبی صلعم چنانچه مقدم گذشت است که لفظ آل نبی جمیع اتباع دئی علیه السلام  
شامل است و در آل ابراهیم علیه السلام خلایق کثیره آن چنان داخل اند که لا تعد و لا تحصى از ایشان انبیاء  
و در آل محمد صلی الله علیه و سلم یک نفر غیر بنو نیست پس سوال کرده شد از حق تعالی احقاق این گروهی  
که درینا بجز از نبی و احد نبی دیگر نیست بآن گروهی که در آن خلایق کثیره از انبیاء علیه السلام و  
السلام انتی کلام انووی میگوید بنده ضعیف **أَضْلَعُ اللَّهُ حَالَهُ وَفَلَحَ** که که مؤید این قول است آنچه حق تعالی  
فرموده است **ثُمَّ لَمْ يَكُنْ مِنْ آلِ دَاوُدَ وَنَحْلِيلَ وَتَمِيمَ الْأَخْيَرِينَ** و از نزول این آیت آنحضرت صلعم خسته خاطر  
میبود تا آنکه نازل شد **ثُمَّ لَمْ يَكُنْ مِنْ آلِ دَاوُدَ وَنَحْلِيلَ وَتَمِيمَ الْأَخْيَرِينَ** چنانچه در تفسیر برین تصحیح کرده اند  
و الله اعلم پس از وجوہات مذکوره بالا این تشبیه نیک و حسن واقع شده است **فَتَدَّبَّرْ**

مسئله نهم در تحقیق استعمال کلمات صلوة

مسئله نهم در تحقیق استعمال کلمات صلوة

مسئله نهم در تحقیق استعمال کلمات صلوة و سلام در غیر انبیاء علیهم الصلوٰة و السلام  
چون غیر ما یسند و اقصان رموزات شرع و ما یران احکام دین از اهل مروج اندرین مسئله مروج باشند که  
انچه در اکثر اهل هند مروج است که در وقت ذکر نام نامی کسی از اهل بیت نبوت عو ما هر که باشد باخص  
در وقت اسامی مبارک حضرت جنتین و علی و فاطمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بدرد فرستادن  
و سلام گفتن بالاستقلال بدون تبعیت ذکر نبی صلعم و یا ملائکه بالضرور مشغول میشوند آیا این امر  
جائزست و باعث اجر و یا فعل نادرست و سبب جبر اگر فرضا این امر ناجائز تصور کرده شود  
پس نص قرآنی را که **صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتَّىٰ صَلَاتُكَ سَكُنَ لِقَوْمٍ** و نیز آیت **هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ عَلَيْكُمْ**

در تحقیق استعمال کلمات صلوة و سلام در غیر انبیاء





چنانکه گوید صلی الله علیه و آله پس هیچ کلام در جوانان نیست و در صورتی که تنها بر کسی از اهل بیت درود فرستاده است و از شعار و نفی استی و امام نووی در شرح صحیح مسلم و نیز در اذکار نووی هر دو کتاب نوشته است که گفته شد و یثقل الذم و قد یثقلنا عن یثقلنا هم یعنی این صلوته و سلام بر غیر انبیاء و ملائکه بالاستقلال فرستادن طریق اهل بدعت است و هر آینه مانع گشته ایم از طریق ایشان و شیخ عبدالحق محدث دہلوی در تخصیص بنیاء علیهم السلام بصلوته و سلام بدون شرکت دیگران بطور استقلال در مراجع النبوة آورده که دلیلش اینکه تحقیق گفته است حق تعالی در کلام مجید لا یجحدوا علیه الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس واجب است که باشد و عامر آنحضرت صلعم را مخالف مردعی ناس الستی و برین تقدیر معنی آیت اینکه گردانید و عاودان مر رسول علیه السلام را در میان خود مانند دعای بعضی از شما بعضی دیگر را و ازین قبیل است آنچه علامه عبد الوهاب شرانی مکی در میزان کبری در باب صلوته انفل آورده و نظیر ما قلناه هنا تخصیص الکیباء علیهم الصلوته والسلام بالذم لکم بلفظ الصلوته دون لفظ الرحمة والترحم و ان كانت الصلوته من الله فی اللغة الرحمة ففیما لسانهم علی شان الاولیاء و ترجمه اش از ما بعد میاید کرد و لهذا در حدیثی که آورده که لا یصل علی غیر الا نبیاء و الملائكة الا یطریق فی التسبیح هذا جواب الا یجحدون و اما القیاس فیقتضی جواز الصلوته علی کل مؤمن بقوله تعالی هو الذی یصل علیکم که فی تفسیر الطائفة و در در مختار در فصل بیج از کتاب بکظرة الباحة آورده و کذا لا یصل احد علی احد الا علی النبی صلعم و در شامی تحت این قول آورده که لا یصل احد علی احد استیقلالا اما تبعاً فقولہ اللهم صل علی محمد و علی آلہ و اصحابہ جاز و المراد غیر لکن لا بکوة اما هم فبجور علیهم استیقلالا والسلام یخرج فی انی یکفی عن الصلوته علی النبی صلعم فتن صل علی غیرهم انما ویکرة و هو الصحیح و استیقلالا انما تصالح انما بالاستقلال درود فرستادن بر غیر نبی علیه السلام و فرستگان جائز نیست اما تبعاً پس جائز است چنانکه گوئی اللهم صل علی محمد و علی آلہ و اصحابہ و سلام کفایت میکند از صلوته بر نبی صلعم پس هر که صلوته فرستد بر غیر انبیاء و ملائکه گناه کار میشود و کرده است و این است صحیح فائده و در افتتاح الصلوته و نیز در بسیاری از کتابهای دیگر آورده که درود بر غیر نبی صلی الله علیه و آله در تمام عمر یک بار فرض است و حق آنرا باشد

دلیل قرآنی این صلوته و سلام بر غیر انبیاء را

در حدیثان اکثر بیان شد و نیز غیر نبی صلی الله علیه و آله

در حدیثی دیگر

در حدیثی دیگر





والسلام چنانچه مخصوص گشته است بحق تعالی الفاظ عز وجل پس گفته میشود خدا می عز وجل و گفته نشود محمد عز وجل اگر چه وی علیه السلام نیز عزیز القدر و جلیل المرتبه است و نیز بسبب اینکه این کاری است که نبی مشهور و معروف در زمانه صحابه که مامور بر اتباع او شایم چنانچه حدیث علیه السلام یستثنی و یستثیة الخلفاء الراشدين المهديين و عصوا علیها بالتواحید و آیت و یبغ علی سیدیل المؤمنین نوله ما تولى الایة خاص تصریح برین است بلکه هر آینه پیدا کرده است این را رافضیان یعنی شیعه و بعضی ائمه دین حال آنکه تشبیه با اهل بدعت منوع است پس واجب است بر مخالفان ایشان اتقی مختصرا چنانچه عبارتش اینکه ولا یصل علی غیر الا نبیاء کان فی الصلوة من التعظیم ما لیس فی غیرها من اللعوات و هو لا یأذیة الرحمة و القرب من الله تعالى و لا یبطل ذلک من یصور منه الخطایا و الذنوب الا سبعا یا بن یقول اللهم صل علی محمد و آله و صحبه و سلم لان فیہ تعظیم النبیین صلعم و اما السلام فیغنی عن الصلوة فلا یستعمل فی الغائب و لا یقرؤ به غیر الا نبیاء فلا یقال علی علیه السلام و سواء فی هذه الاحیاء و الاموات الا فی التحنن فیقال السلام و سلام علیک و علیکم و هذا الجمع علیه و الظاهر ان الصلوة فی منع السلام ما قاله الثوری فی علة منع الصلوة ان ذلک شیعا و اهل البدع و لان ذلک مخصوص فی لسان السلف بالانبیاء علیهم الصلوة و السلام کما ان قولنا عز وجل مخصوص بالله تعالی فیقال قال الله عز وجل و لا یقال محمد عز وجل او قال النبیین عز وجل و ان کان عزیر بن جلیلاد و ایضا هموا امرکم انکم معروفا فی الصدیر الاول و انما احدثة الرافضة فی بعض الاقیمه و التشبیه باهل البدع منهن من غنه و یحب محافلهم انتقل و نووی در شرح مسلم در باب صلوة علی النبیین بعد التشهد آورده اما الصلوة علی الال و الاخوان و الذریة و انما جاء علی المنع لعل الاستیقلال فیقال اللهم صل علی محمد و اصحابه و ازواج و ذریه و لا یقال اللهم صل علی ابی بکر او عمر او علی او غیرهم و قد بینا انه یقال سبعا لان السابغ یجتمعت فیہ مالا یجتمعت استیقلال و السلام فی صفة الصلوة فان الله تعالی قرآن بینهم ما فلا یقرؤ به غائب غیر الا نبیاء فلا یقال ابو بکر و عمر و علی علیهم السلام و اما یقال ذلک خطا بالاحیاء و الاموات فیقال





و محقق نامی شیخ محدث دهلوی در مباحث النبوة بحث طویل درین باره آورده که قدری از آن اینکله  
 جمعی بر آنند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلعم در شفا میگوید که روایت کرده شده است از ابن عباس  
 که گفت جائز نیست صلوة بر غیر آن حضرت صلعم و در مواهب میگوید که ثابت شده است این روایت  
 از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از طریق عثمان از عکرمه از ابن عباس که گفت  
 نمیدانم صلوة را که سزاوار بود بر کسی مگر بر نبی صلعم و سند این صحیح است و امام مالک در مبسوط  
 گفته است که و میدارم صلوة بر غیر انبیا علیهم السلام و گفت نمی رسد و نمی سزد ما را که تجاوز و تعدی  
 کنیم از آنچه امر کرده شد ایم بدان و در حدیث است که فرمود علیه السلام صَلُّوا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي فَإِنَّ  
 اللَّهَ يَبْعَثُكُمْ فِيهِمَا لِقَاءَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ يَكُونُ فِيهِمْ سَلَامٌ و در حدیث است که گفت لا یُتَّبَعُ  
 الثَّلَاثَةُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّبِيِّينَ اتَّخَذُوا مَقَامِي وَ بَعْدَ ذَلِكَ بَارِئٌ مِنْهُمْ وَ بَعْدَ ذَلِكَ بَارِئٌ مِنْهُمْ  
 که هیچ خدشه را نگذاشته است و آن اینکله قاضی حیاض مالکی گفته که آنچه محققین علماء گفته و نیز در  
 مواهب آورده که جمهور علماء بر آن رفته و نیز اختیار کرده اند از اکثری از فقها و متکلمین آنست که  
 جائز نیست افراد غیر انبیا علیهم السلام بصلوة بلکه این چیز نیست که مخصوص اند بدان انبیا و گفته است  
 شعاریشان در توقیر و تظہیر پس گفته نشود ابو بکر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه از وی منی صحیح است  
 چنانکه مخصوص است الله سبحانه و تعزیه و تقدیس پس گفته نشود قال محمد و جلی اگر چه وی علیه السلام  
 عزیز و جلیل است و همچنین و جب است تخصیص نبی صلعم و سایر انبیا بصلوة و سلام شریک  
 گردانیده نشود کسی با ایشان و گفته اند که نبود این امر معروف در حدیث و اول بلکه پیدا کرد این بعضی  
 اهل بدعت در بعضی ایام خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلعم و واجب است  
 اجتناب از طریقۀ ایشان و ذکر آں و از واج و ذریت برو و جمعیت و اضافت است نه بطریق  
 استبداد و اصالت و لا کلام فیہ و همچنین کلام در لفظ سلام گفته که سلام یعنی صلوة است پس استعمال  
 کرده نشود در قائب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده میشود آن و گفته شود  
 سَلَامٌ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ و گفته است که این امر مجمع علیه است و گفته اند که این طریق  
 اسلم و اقرب است با احتیاط و رعایت آداب بجناب نبوت آتی مختصر چونکه از بیان سابق بخوبی

در بیان قول فیصل درین باره

در بیان قول فیصل درین باره

پیش توروش و هر یک گشت که صلوٰه و سلام بر دو بدن انبیا و ملائکه علیهم الصلوٰه و السلام بر کسی دیگر هر که باشد بطریق استقلال جائز نیست بلکه این طریق روافض و نیز شیوه بعضی اهل بدعت است و احتراز از آن واجب است پیر جواهرهای مخصوص مذکور سوال را که بطرز استدلال پیش کرده شده بودند باید شنید و آن اینکه امام نووی در شرح مسلم در بحث تشهد آورده که احتجاج گرفته اند بسیاری از علمای این طوکر که صلوٰه و سلام بر غیر انبیا (یعنی از بشر) از باب امور توقیفیست بر نقل و بر تهمل سلف صالحین و حال آنکه منقول نگشته است از سلف تهمل آن در غیر انبیا بلکه خاص کرده اند ایشان بدان انبیا علیهم السلام را چنانچه خاص گردانیده اند ایشان حق تعالی را بقدریس و تسبیح و جواب داده اند ایشان از آیت و حدیث سوال مذکور را باین طور که هر گاه که ذکر صلوٰه از جانب حق سبحانه و تعالی و یا از جانب رسول مقبول صلعم میباشد پس آن صلوٰه بمعنی مجرد دعا و ترجم میباشد و بی باشد در معنی آن صلوٰه همان توقیر و تعظیم که از دیگران مستعمل گردد و بی صلوٰه و قتی که از دیگران مشتعل گردد در آن معنی کمال توقیر و تعظیم می باشد و چون از شایع مشتعل شود محمول میباشد مجرد دعا و ترجم و بده عبارت و واضح که اکثر مؤمنان بآن **هَذَا النَّوعُ مَا اخُوذَ مِنَ التَّوْقِيفِ وَاسْتِعْمَالِ السَّلَافِ وَلَوْ يُنْفَعِلُ اسْتِعْمَالُ الْمُتَعَدِّ ذَاتِ بَلْ خَصَّوْا بِهِ لَا كُنْ يَاءَ كَمَا خَصَّوْا اللَّهَ تَعَالَى بِالْتَّقْدِيسِ وَالتَّسْبِيحِ وَاجَابُوا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَكُمْ اَلَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ وَرَعَيْنَ الْاَحَادِيثَ بِأَنَّ مَا كَانَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولِهِ لَمْ يَدْعَ وَتَرْجَمَ وَكَسَّ فِيهِ مَعْنَى التَّعْظِيمِ وَالتَّوْقِيفِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ غَيْرِ هَذَا النُّقْطَةِ وَنَمَرُ عَادُونَ أَنَّ حَضَرَ صَلَّعَ مَرْدِگِرَانَ رَابِصَلَوَه سَبَبِ اتِّبَاعِ وَاتِّشَالِ اِمْرَأَتِي بُوَدُكَ فَاخُصَّ حَقَّ تَحْفِظِهَا وَادْعُ كُنْشَهْ هَسْتِ دَرِیْنِ آیَتِ وَصَلَّ عَلَیْهِمَا مَلَائِكَةُ سَكُنُ لَمْ يَدْعَ بِسَبَبِ اَمْرُ فَرْسُودِهْ اَنَّهُ كَمَا دَعَا نَبِیْ صَلَّعَ وَصَلَوَه دِیْ عَلَیْهِ السَّلَامُ سَكُنِیْنِ بَخْشِ مَرْدَمِ بُوَدِ بَكَمِ صَرِیْحِ اِنْفِصْ بَعْلَانِ دَعَا دِیْگِرِ كَسَانِ وَتَعْبَارِشْ اِیْنَكِهْ وَهَذَا الدَّعَاءُ وَهُوَ الصَّلَوَةُ اَمْتِنَا لَ اَقُولَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَصَلَّ عَلَیْهِمَا فَاجَابَ الْجَمْعُ بِهَذَا بِأَنَّ دَعَاءَ النَّبِيِّ صَلَّعَ وَصَلَاتُهُ سَكُنُ لَمْ يَدْعَ بِخِلَافِ غَايَةِ اَقْتِصَاةٍ مَخْصُصَةً وَوَضَّحَ مَحْدُثِ دَهْلَوِیْ**

در مدارج النبوة از استدلال مذکور مستدل بدین الفاظ جواب داده است که آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بر وجه شعار و لهذا جائز نیست مثلاً در آل ابی اوفی و غیر وی که شعار ساخته شود در ایشان را که هر جا که ذکر ایشان رود و صلوٰه فرستاده شود ما سوای انبیا اهی و بعد از

جواب در مدارج النبوة

جواب در مدارج النبوة



فصله با هم در اینجا نوشته است معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه مؤمنان مأمور بودند بصلوة و سلام  
بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام و نیز بر انبیای دیگر بحکم آنحضرت صلعم که صَلُّوا عَلَی الْأَنْبِیَاءِ قَبْلَی الْوُشِیْعَةِ  
درین ساله مخالفت افتاد و بر اهل بیت نبوت صلوٰة و سلام میفرستند اصالة والا بر وجه بیت جائز است  
بی خلاف انتہی و آنچه سائل پرسیده بود که چون در دو سلام بر اهل بیت جائز نشد بچه دعا ایشان را  
یا و کنیم جوالبش اینکه درین باره جمله اهل بیت نبوت با جمله صحابه دیگر یکسان اند رضوان الله علیهم  
اجمین و چونکه در حق جمله صحابه و تابعین نیز در صحیح آیت کریمه **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** و **أُولَئِكَ** و **لَهُمْ أَجْرٌ**  
**وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ** و عا بلفظ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ  
وارد است ازین باعث علامه مرحوم در مدار الحق آورده **فَلَا كَانَ الْأَوَّلَى أَنْ يَكْتُبَ عَنْ ذِكْرِ الصَّحَابَةِ**  
**وَالْتَّابِعِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ** و **كَانَتْ مَذْكُورُ طَاهِرِ الْأَلَاةِ** و **يَكْتُبُ عَنْ ذِكْرِ غَيْرِهِمَا مِنْ الْعُلَمَاءِ**  
**أَحْمَدُ اللَّهِ تَعَالَى** انتقد و همین را ملا علی قاری نیز اختیار کرده است چنانچه در شرح شفاء در فصل بیست  
آنحضرت صلعم رضای عزوجل ازیر این قول مَاتَن وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكَلْبُشِيرِيُّ  
**رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** آنکه نوشته است اولی و بهتر اینکه مَاتَن بجای رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ اللَّهُ مَاتَنی چو ابوسعید خدری  
از صحابه نیست انتہی و معلوم باد که خاص بعد از نام نامی حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه  
را بجای دمانیزادی کند و جش است که وی گاهی پیش بت و غیره بجز از ذات باری تعالی سجده نموده است  
بخلاف دیگر صحابه که قبل از مشرف شدن با سلام ایشان سجده را به پیش بت برده اند آمد بر اصل  
مدعا و چونکه کلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دعاست از دعای تعالی بر رضوان اگر دیگر صلح با بدان یاد کرده شود نیز جائز است  
اگر چه در حق ایشان دعا بجز رحمت و غفران اولی میباشد برای فرقی مذکور و در شامی آورده **وَالَّذِي ذَهَبَ**  
**إِلَيْهِ الْمُخَفَّقُونَ** و **اخْتَارَهُ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ** و **الْمُتَكَلِّمِينَ** آنکه **يَحِبُّ تَخْصِيصُ النَّبِيِّ**  
**صَلَّوْا عَلَى الْأَنْبِیَاءِ بِالصَّلَوةِ وَالسَّلَامِ** کما یخص الله سبحانه و **عَنْهُ** و **كَرِهَ بِالْتَّقْدِيسِ**  
**وَالْتَّزْيِينِ** و **يَذْكُرُ مَنْ سِوَاهُمْ عَلَى الْغَفْرَانِ وَالرِّضَا** کما قَالَ اللَّهُ تَعَالَى **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ**  
**وَرَضُوا عَنْهُ** يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَتَعَالَى وَشَخ  
نیز همچنین در مارج نوشته است بدین عبارت بلکه غیر انبیا بغفران و رضایا کرده شوند چنانکه در قول  
سبحانه و تعالی است رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَفَرَّغَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ

جواب از سوال دیگر

در تفسیر آیه و دعای اکرام انوار جبهه

در حضور آئینه و بقدری فاصله بازیم در اینجا نوشته و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده  
 آما در یارب جمله شایخ راضی بالله عنه و رحمه الله علیه میگوید و صاحب هدایه بر یک خود  
 میگوید قال رضی الله عنه و در طریق صوفیه می نویسد قدس الله سره العزیز تر یا قدس سره  
 بتفاوتی که درین دو عبارت است و بعضی قدس الله روحه می نویسند (تا قول) و در حق حضرت صلعم  
 اولی است علیه الصلوٰة والسلام و لفظ صل الله علیه و آله و سلم در نایت ایجاز و سلاست  
 واقع شده است و تفصیل شافی درین باره است که امام نووی در فصول مقدمه شرح معجم مسلم  
 بر بسط و شرح تمام نوشته که بهش از روی ترجمه اینک مستحب است مرکاب حدیث را و قتی که کمی گذرد بزرگ نامی از  
 نامهای حق تعالی اینکه بنویسد ازین الفاظ هر که را می خواهد عز و جل یا تعالی یا سبحانک و تعالی  
 یا تبارک و تعالی یا جل جلاله یا تبارک اسماء یا جل جلاله یا تبارک یا تبارک یا تبارک یا تبارک یا تبارک یا تبارک  
 و همچنین مستحب است که بنویسد نزدیک کریم صلعم الفاطمه صل الله علیه و سلم تمام و کمال اقتضا  
 کنند بزرگ چیز از صلوٰة و سلام و نه ناقص بطریق رمز داشته و همچنین در وقت ذکر نام محالی بنویسد  
 رضی الله تعالی عنه و اگر ذکر پسر و پدر هر دو در میان افتد و آن هر دو از صحابه باشند در اینجا بنویسد  
 رضی الله تعالی عنهما چنانچه عبدالبن عمر رضی الله تعالی عنهما مثلا و برترقی و ترحم یاد کنند باقی  
 علما و اخبار و علماء را و بنویسد این الفاظ را اگر چه در اصل نسخ که از آن نقل کرده میشود مکتوب نباشد  
 چرا که این الفاظ در نقل و روایت داخل نیست بلکه دعاست یا شنوا خواننده را نیز  
 بر ضرورت است که این الفاظ را بخواند اگر چه مکتوب نباشد و ناخوش نکند و اگر این و هر که این را  
 ترک دهد از غیر غفیم فضل غفیم محروم و بی نصیب ماند از نعمه و الله اعلم و علمه اکمل و احسن

مسئله چهارم در تحقیق مقدار فصل نمودن  
 در میان نماز مفروقه و مسنونه که ما بعدش باشد

ما قولکم رحمکم الله اندرین مسأله که در حدیث شریف وارد شده است عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ  
 كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْعُدُ إِلَّا مَقْدَارَ الْهَمَةِ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ  
 تَبَارَكَتَ يَا فَالَا الْجَلَالُ وَالْأَكْرَامُ رَوَاهُ مُسْلِمٌ ازین معلوم و مفهم شد که بعد از نماز مفروقه

مسئله در مقدار نماز میان نماز مفروقه و رکنه



فاصله را ندانند ازین مقدار تا ادای دو گانه مسنون که مابعدش باشد در نماز آنحضرت صلعم بنویس مارا باید  
و شاید که ادعیه دیگر را مانند خواندن آیت الکرسی و تسبیحات (یعنی سبحان الله ۳۳ بار) و تحمیدات  
(یعنی الحمد لله ۳۳ بار) و تکبیرات (یعنی الله اکبر ۳۳ بار) جمله صد بار خواندن و مثل این دیگر اوراق را در  
بر دو گانه مابعد مفروضه مقدم ندریم چرا که مقدار دعای صدر ازین اوراق مجبوءه باشد یا فردای کمتر است  
و حال آنکه بعضی از مردم چنان اند که در میان مفروضه تا ادای دو گانه مسنون به فاصله را ندانند از اندک بکی  
نمانند و ازین باعث در میان مفروضه دو گانه بعدیه بخوانند آیت الکرسی و دیگر ادعیه طولیه مشغول  
میگردند و میگویند که در احادیث فضیلت خواندن آیت الکرسی و همچنین فضیلت این دیگر ادعیه  
در پس هر نماز بسیار وارد است و قائلند برین که این طرز و طریق حسن است مثل باحادیث و هم  
بقول فقهای ائمه الاحادیث - اول اینکه در احادیث در حق این ادعیه الفاظ ذکر الصلوة  
وارد است چنانچه در مشکوٰۃ بالتفصیل مذکور است و دوم اینکه در سنن ابی داؤد و مروی است که حضرت عباس  
اینکه حضرت ابی زینب صحابی گفت که یا اباان حضرت صلعم نمازی را خواندیم شخصی که همراه آنحضرت صلعم  
ازان نماز مفروضه فارغ شد بطرف ادای دو گانه مسنون برخاست و آن حضرت صلعم از سوی قبله رو مبارک  
خود را بطرف دیگر گردانید و پشت حضرت عمر بن خطاب و آن مرد را هر دو دوشش گرفته بجنبانید و فرمود  
که اهل کتاب هلاک نشده اند مگر بدین سبب که فصل در میان نماز ایشان نمی بود پس آنحضرت صلعم عمر فرمود  
اصحاب الله یا ایها النخطاء انتھل یعنی رسانید حق تعالی ترا درین مسله حق یا عمر سوّم اینکه در  
احادیث صحیح و وارد است که آنحضرت صلعم نماز سنن ادر منزل خود خواندی بلکه باری بر کسانی که نوافل ادر سجده  
خوانند می انکار فرمود چنانچه در ابوداؤد و ترمذی و نسائی وارد است که آنکه علیه السلام اقی مسجد  
عبد الله که شهل فصلی فیہ المغرب فلما قضاوا صلاهم را نهی بستمون امی یتفقون  
فقال لحدی صلوٰۃ البیوت یعنی تشریف ازانی فرمود آنحضرت صلعم مسجد عبد الله قبله پس نماز  
مغرب دران ادا نمود و هرگاه که ایشان نماز مغرب خود را ادا نمودند و پدر رسول مقبول صلعم ایشان را که نوافل  
میگذازند فرمود علیه السلام مرا ایشان را این نمازهای شمس است نهی و شک نیست درین که در حقین تا بنزل  
فاصله را واقع میشود از مقدار رنگ نمودن در دعای مذکور و اما قول فقهای است قال  
المخولانی لا یاس بان یقرّ أبین الفریضة والثلثة الا وادانته فافهم و تأمل

عبد الله بن عباس





و برین تصریح کرده اند بسیاری از علمای محققین چنانچه در فتح القدر است و ما درین آیه علیه  
 الصلوة والسلام کان یقول دُبْرُ کُلِّ الصَّلَاةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لِأَنَّ الْخَوَافِ  
 لَا یَقْتَضِی وَصْلَ هَذِهِ الْأَکْثَرِ کَارِبِلَ کَوْنِهَا عَقِیْبَ السَّنَةِ مِنْ غَیْرِ اشْتِغَالِ بِمَا لَیْسَ  
 هُوَ مِنْ تَوَاجِیعِ الصَّلَاةِ یَصَحِّحُ کَوْنَهُ دُبْرَهَا أَمَّا انچه در استدلال برای زیادت فصل حکایت  
 عمر با شخصی دیگر از سنن ابی داود نقل کرده این استدلال تمام نیست چرا که مراد عمر بفصل همین  
 فصل بمقدار اللهم أنت السلام هست نه زائد ازین چرا که خلاف سنون است آن مرد مطلقا  
 فصل نکرده بود و آن منوع است بنا بران عمر ویرا زد و گاه بلا فصل منع نمود و هر که مدعی زیادت  
 فصل است برین مقدار پس بروی نقل آن مجنبه ضرورت چنانچه هم برین است قول صحابحه بعد  
 بدین الفاظ فَلَا یُرَدُّ عَلَى لُتَارِی إِذْ قَدْ یُجَابُ بِأَنَّ قَوْلَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَصَلَّاتُ السَّلَامِ  
 الْحَقُّ فَمَنْ أَدْعَى فَصْلًا أَكْثَرَهُ فَلْيُفْلَقْهُ و انچه در استدلال گفته که خواندن دو گانه سنون  
 در منزل و مکان مروی است از آنحضرت صلعم و شک نیست درین که رفتن تا منزل برای ادای مسنونتی  
 در ننگ زانوست بر مقدار خواندن دعای مذکور و بیج محل و مضر تحقیق مسئله صد نیست و مسنونیت فصل زائد  
 ازان گاهی بصورتی که کلام مادران است که چون دو گانه سنون در محل مفروضه خوانده میشود بدون  
 نقل تا منزل پس بتراولی درین صورت صحبت و اگر سنون را در منزل و اما بیان خود مسئله دیگر است و فصل آن  
 کلامی نیست این است مختار این بهام و عبارت هکذا و قَوْلُهُمْ أَكْفَضُ السَّنَةِ حَتَّى التَّيَّ بِعَدَةِ الْمَغْرِبِ  
 الْمَنْزِلُ لَا یَسْتَلْزِمُ مَسْنُونِيَّةَ الْفَضْلِ بِأَنَّ كَرَادَةَ الْكَلَامِ فِيمَا إِذَا صَلَّيْتَ السَّنَةَ فِي حَتَّى الْمَغْرِبِ لَا يَكُونُ أَكْفَضُ  
 اتقى و اما انچه از فقها بقول امام حلوئی استدلال گرفته جَبْتُ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنَّ يُقَرَّبَ بَيْنَ الْكَلِمَةِ اِسْتِدْلَالُ وَی  
 از تحقیق مسئله و دقیق نمودن فقها غایتی است چرا که در شرح برای تحقیق فیه هم آمده چنانچه در شرح این قول چنین فرمود که امام حلوئی  
 درین عبارت انیان بکلمه لا باس فرموده و معنی آن بنا بر مشهور اینک جانب مخالف وی لازمی بهتر و اولی است پس  
 معنی قول امام حلوئی چنین گشت که اولی باینکه بیشتر از ادای سنن مادر و نباید خواند اگر این فعل حیاتی از وی صادر گردد  
 باکی ندارد پس این قول مفید آن گشت که مسقط است از ادای او و اقل نمی آید اگر چه در ثواب آن کمی تعلیل رو نماید پس اگر  
 ادای سنت بعد از او و او این سنت وی را اگر چه مگر نه بروج سنون و ازینجاست که فقها گفته اند که حکم بعد فرض  
 مسقط سنت نیست اگر چه در ثواب آن کمی پیدا شود پس خواندن او را کمتر از حکم نیست که مسقط نماز سنون گردد

جواب استدلال دوم

جواب استدلال سوم

جواب استدلال چهارم که نقل صحابیه

و هذیه عبارتیه و قول الحوائج یغنیانی انه حکم آخر لا یعارض القولین لای و قیل الشئ  
بالفرض و فصلها منبر لانه انما قال لا بأس الخ و المشهور فی هذیه العبارة کونه یما خلا  
اولی فکان معناها ان الاولی ان لا یغنی الا و زاد قبل الشئ و کوفعل لا بأس به فافاد  
عدم سقوط الشئ بذلک حتی اذا صل بعد الا و زاد یغنی سئدة مودة لا علی وجه  
الشئ و لذلک اقول انک لم تغد الفرض لا تسقط الشئ لیکن ثوابها اصل  
فلا أقل من کون قراءه الا و زاد لا تسقطها انقض لم یبسط فی الکیفایات نیست فارجم المصلح

مسئله یازدهم در اثبات خواندن ادعیه و در شریف و ذکر بجه و مانند آن  
خاص در رد قول مجادل محمود و خاذل مسعود که محض مرض حسد بتلا و از  
بغض در او ویست از باشندگان برگشته یوسف زای از مصافات پشاور

عن ابن هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يقعد  
قوم يتذكرون الله الا حفتهم الملائكة وغشيتهم الرحمة ونزلت عليهم السكينة  
وذكرهم الله فيمن عنده سراة مسلمة یعنی ابوهریره و ابو سعید رضی الله تعالی عنهما  
گفتند که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی نشیند قومی که یاد می کنند خدای عز و جل را  
مگر این که در سیکرند ایشان را فرشتگان رحمت و می پوشد ایشان را رحمت خاصه اگرین و فرود  
می آید بر ایشان طمانیت و وقار و از روی افتخار حق تعالی ذکر ایشان در فرشتگان مقرب ارواح  
طیبات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات که نزد حق تعالی می باشند میفرماید انتهى و عن أنس قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا قرأ المؤمن آية فأنشأ فأنشأ فأنشأ فأنشأ فأنشأ  
رياض الجنة قال جلق الذي رواه الترمذي یعنی روایت است از انس گفت که  
فرمود آن حضرت صلعم وقتی که می گذرید با غمهای جنت پس بچید از آنها که عبارت از مخلوقاتند بر زمین  
حصه از آن صحابه رسیدند جمیعت با غمهای بهشت یا رسول الله فرمود که مجالس حلقهای ذکر حق تعالی

ذکر گو ذکر تا ترا جان است | پاکه دل ز ذکره زوان است

چونکه درین زمانه اخیر که روز بروز گلشن شوق ذکر آگهی بیاد خزان غفلت و محاسن اهل زمانه مانند و این کتاب

مجلس در رد قول مجادل محمود و خاذل مسعود که محض مرض حسد بتلا و از بغض در او ویست از باشندگان برگشته یوسف زای از مصافات پشاور  
در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی  
عبدالله بن ابی طالب  
شیراز









در گرفتاری که عصیان وی متعدی به نیک مردان گشته که فرستندگان درو و معظم بنی اکرم و سیله اعظم ذریه انجم  
 فخر بنی آدم بهوش عرب و عجم را علیه من الحبت کلمات افضلها و آدمها و من الخبیات اکملها  
 و اسمها مبتدع و مخترع می نامد و حال آنکه در رساله کلام المبرور از علامه ابن حجر کلمی در حق تارکان صلوة  
 بران حضرت علیه السلام اصالة و بالاستقلال و در حق تارکان زیارت قبر نبوی صلعم قیاسا بران می آید  
 که علیه من انما ربنا بیننا و بینک الصلوة علیه و صلی الله علیه و علی اله و سلم و ترکه زیارت مع  
 القدرة علیه انما ربنا و یا فان کلمته ههنا جفاء که صلعم یعنی در میان هر دو قسم تارکان مساوی  
 است درین که هر یک فرقه ازین هر دو ظالمان اند بران حضرت علیه السلام پس حال هر ظالم طا هرست  
 و خاصه حال ظالم آن حضرت علیه السلام از ان بدترست و این حال آن کسانست که خود تارکان رود نشین  
 باشند و پس پس حال کسی که خود تارک و دیگران را ازان مانع باشد چگونه تصور کرده شود و گنایم درین  
 رساله بقدری فاصله می آرد فی شخص سبیه آن یکون شقیئا را غملا کنف مستحقا لدخول النار بعیدا  
 من الله و رسولاه مدعو علیه من جبرئیل و من نبینا صلعم و ذلک و یا الشخص بخلافه و کما  
 لا دین له کذا یترکی وجهه نبیه صلعم و مستحقه ذلک و احفظ له انخل یعنی پس بران شخص خوف  
 اینست که باشد شقی بلکه شده یا نبی بجاک آلوده شده شقی برای دخول در دوزخ و دور شده از خدای تعالی  
 و رسول علیه السلام و بدعا کرده شده از طرف جبرئیل علیه السلام و از جانب نبی صلعم بسبب این فعل  
 و مستحق عذاب و باشد فیل دشمن خدا و ملعون و نیست ملا و دین و نه دی وی مبارک آنحضرت علیه السلام  
 خواهد دید و این اقوال ناخوب یا دکن تمام کشت عبارتی الظلم

<p>ساز الله از عفتا و چنین          بعضی و بال پیش آنچه گفت          درین قصه از صدق بی بهره است          بنا خوانگی جمله جاهل عن علم          کین خانه نادمی و طلع دهر          غلام و هواخواه این حاسلین          روایات و اسب خبر متباه          چنین گفتا از تو نشنودی</p>	<p>بدینا ز کف نقد دین ز رفعت          با حکام دانی ز بهی استاد          چو حیوان ناخوانده غافل علم          فرو زنده از قصصای تو بهوش          دل آکنده از مهر ویرین نشان          باین گمراهی از طریق رشاد          اگر جاس آن جمله من بودی</p>	<p>که تشبیه مغز دلش بوی دین          و گر با چنین مذهب و اعتقاد          نکذب در خوش سیاه چهره است          سپردند بر گفتمای تو گوش          ازین رفته مورد لعن و قهر          باین مذهب و ملت و اعتقاد          ز جمال گرد و بران داه او</p>
--	--	---

در بیان بیرون

بصد ز جرد تو بخ دشمن همی داد دست تو بنین گفت گوی کنون گوش دل کن بقولم گرو مسلمان نگشتی بخوشی نژاد دلت گبو جان گبر و گبری بیان از اسلام بیگانه با کفر خویش بدل زوره گر ز دین داشتی ز غا ز دلی فطری با انضول چو در اصل بودی ز نسل دگر از اسلامت آخر پشیمان شدی تو محراب و منبر چه دانی که چیست در د محمد چه دانی که چیست	سزاداد دست جمله دندان شکن ترا کرد تشهیر شمشیر و دیار زمن پاسخ هر چه گفتی مشنو تو اول بخود ثابت اسلام کن گبران ز گبری بیان قصه خوان ز حد گلیست برون برده پا باین گمراهی پای نگذاشتی بقول محمد بن محمد حکم خدا رساندی نسب ابا جدا بر بهر متدع باز گفت و شغفت تو ذکر معظم چه خوانی که چیست زمن گوش کن چه نمک من مسلم	ز کفرت با سلام آورده روی همی کرد دست چون عزیزی خوار نخست اینکه چون از ره دین دلو دگر گشتی و بدعتی نام کن دل و جان بفرمان کیش کشیش فرو بسته دو چشم شرم و حیا نه باک از خدایت نه شرم از رسول بود دشمن دین بکشتن سزا اذان ره جو آخر مسلمان شدی شدی مرتد و راضی و منفعت تو هدیه با هر چه دانی که چیست بریدم سر استخیا چون قلم
---	--	--

و چه هست آمد کل لایع بتر فتح یعافیة چو که خود از خبانت پر از خست شون ست پس  
بموجب الکرمه یقین علی نعیم و دیگران را در آئینه رنگ آلوده دل خود نیز بشکل خود می بیند  
بلیت از برون طعنه زنی بر بازید و ز در و نشت رنگ دار و صد یزید

و درین باب نه تنها از وی شکایتی است که حال پدر بزرگوارش نیز چنین بود  
و حدیث الکدی میر کاتبه زبان زد جمیع اهل حقول نقول است و نیز در عن معون ابیات

کلامت را که آرد در حساب زبان صد بار زین گفتار شوی خدا یا در دل زاعی چه افتاد شیاطین را فوریت مطلع البد شد از ملک دلت شام غریبان نزیب دانش تو باز مرده انس	که عقل خویش اداوی جوابی نه اولی بلکه و او بلا بحالت که باب کینه انسان چو بکشد ظهورت با بطونت گشته هر رنگ شب شب می گریزد از تو ایلان کسته هر جنس با بهجنس پرواز	ترا هر کس که اولی لک بگوید سرا پا پوچ و مل شد مقالات ز خالت تیر و دجله لیلان با حجار آمده قلب تو هم رنگ پر پرواز بکشا بهر جنس کبو تر با کبو تر با زبا باز
--	---	--

نکات در کلام و قول و جواب





پسندش نیامد که درین خطه پاک از خیشان نجدیه آن را جاری نمود و چنانچه علامه احمد و حلان کی مفتی  
شافییه در فتوحات اسلامیة از عقائد خبیثه نجدیه نوشته وَتَتَعَوَّنُ مِنَ الصَّلَوةِ عَلَیْهِ صَلَّی اللّٰهُ  
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمَنَکِبِ بَعْدَ اَذَانٍ حَتّٰی اَنْ رَّجُلًا صَاحِبًا کَانَ اَعْمٰی لَکَانَ مُؤَذِّنًا وَصَلٰی عَلٰی  
النَّبِیِّ صَلَّم بَعْدَ اَذَانٍ بَعْدَ اَنْ کَانَ النِّعْ مِنْهُمْ فَاَتَوٰیهِ اِلٰی ابْنِ عَبْدِ الوَهَّابِ فَاَمَرَهُ  
اَنْ یُقْتَلَ کَقِیْلِ النِّحْلِ مگر منی دانده منزای خود مانند سزای کلب عقور و جزای نجدیه بی شو از ان زیاده  
هر چند که حق تعالی در قرآن مجید فرمود که حَبْرَاءُ سَبَّیْنَةَ سَبَّیْنَةَ تَشْلُکُنَّا و نیز شاعری گفته

جناب من جواب است این نه جنگ است کلوخ انداز رایا دایش سنگ است

مکر من بحکم الدین ایمنه قول سعدی اینست نظر ساخته

اگر مردی آخیز را می آساید زبان را از یاد او مامض از وی باز بسته و بخواهد

بسا کارے کہ نامحسوب باشد چو واقع گردد آن بس خوب باشد

اگر خواهی که این معنی بدانی

بین آیه کریمه خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین ط کاربندی نموده  
از جهل مجادل اغراض کرده مصلحت برای صحت مسئله هذا مختصرا چند ادله پیش بینایم اگر نصیحت گردد  
فیما و الایس بمصدق ع درخت خلیث است بخش برآر عمل کرده آید

خرد چون دفتر تلقین کشاید      زمن آن در وجود آید که باید

تحقیق این حال بحسب مجال در رساله مستقله دیگر که در فضائل صلوات بر آن سرور کائنات است علیه  
الرحمت الزکاتیات و التسلیمات الطیبات و بهم مصداق اسلام علی مرتضی اللعالم  
معلوم است انشاء الله تعالی بادلایل ظاهره و شواهد باهره و بمناسبت ۵  
شیوه جعل تقیه و تبر او کیود

مع حکمای افعال قبیحه و اقوال شنیعه مجادل بنده از خوردن مال

تبیان کہ حلال نیست بی باکانه باجیل آسانی با وجود اطلاع بعد اطلاع میخورد و حکم تسخیر است هرگاه با حکام  
 شرعی می نماید و ذکر با بجز با با وجودی که از کمن و غنا و دیگر جمله منہیات شرعیہ خللی باشد بمصدق

شعر لان كنت لا تدري فلما لمصيبة وان كنت لا تدري فلما لمصيبة

اصوات قبیلہ نخرمن کو بان اہل ولایت و خراسان و سرود گویان بوجہ تخییر شبیہ تام می دہد

از سبب این که در این کتاب



۶۵

در همه جا هست ادب شرط راه	چه در درویش چه ایوان شاه	آنکه ادب نیست درون خاک باد
نام وی از لوح بقا پاک باد	و نیز ذکر احکام دیگر اقوال نامش و حد و اطوار مذمومه وی بوجاهل من اتم	
بامواهبیر طهای عرب و عجم	انشار الله تعالی درج کرد در باغی	سرت همه در ارای فلک میدانند
رازت همه بی شبهه شک میدانند	اگر کم که بزرگ خلق را بغیر بی	با او چه کنی که یک بیک میدانند
اگر بدین این تحقیق حقیق از گذشته در گذشته و توبه نصوح نموده و مردم توابع خود را هدایت نموه فیها		
و هو المذکر عن الالبکم این قول	قطعه ای که حکم شرع را رد میکند	راه باطل میروی بد میکنی
چون تو بد کردی بدی یا بی جرئت	پس بد بها جمله با خود میکنی	بغضله تعالی در رساله
صمصام الاسلام بمقام برابین قاطعه و حج ساطعه گردن خیشش اچنان خواهم زد که		
تالب گور از دروآن نالان گشته خارهای حسرت و خشکهای ندامت در دل و جگرش پیوریده مانده		
از کمال ترمزد و قعر از خاک تربتش بجز لاله های سینه پر دغ تا قیام قیامت چیزی دیگر بسته نگرد تا که بوجب		
دیو را رهبرست نفراید	هر که از خرد خبر باشد	در سیابان لوط مردن به
که ترا دوز را رهبر باشد	دیگر مسلمانان از شیطانیات بی معنی و فیهیات لایعنی می سپهر میرند	
الاعاقل یکتفید لا یشارة و ما علینا الا البلاغ		اگر دشمن از تیغ دارد و تیز
مرا هم سنان زبان هست تیز	چو من آرزو بر آوردم	دل دشمنان را بدر آوردم
و تا وقتیکه وی از اخلاق زبون باوصاف سیون نیاید و قوط عمارت و قوط قنادانند بفضل تعالی		
ان شاء الله سنان قلم و قلم لسان بنده سنان و اتراسین عمروی از گوشمالی و تادیب می نیز باز نماند		
جوان مردان تابند از میان روست	همین میدان همین چو گان همین گوس	
و رب انصرتی بما کذبون و چونکه در ظاهر مقلد مشایخ است از کتب مشایخ نیز حاجا ببار		
مسکات وی دلائل آورده میشود و اگر مثل لایذیب بد مذہب گردان شاء الله تعالی		
و ان وقت نیز جواب ترکی بترکی خواهد یافت غرض به راه و رسم که میروند برای خدمت گذاری و		
بهان رنگ دوش موجود	چون قدر بخت خست پیش ویده ام	بجا میدهند او را بجا رسیده ام
بدرست زانسان	بدرست زانسان	بدرست زانسان

ای حاسد بغض خوف خدا و سزای روز جزا بدل کرده هر چه را مبداء گشته مرخص شود باب ابطال  
 خود را باز بندد ورنه بدینار سوا و بعضی سزاخواهی یافت ع ای بادخزان این همه آورده گشت  
 بهر حال حالان حسب تعلیم مولانا جامی قدس الله سره الشایع قطعاً اگر بنا جلالم کرد بکفیر  
 چراغ کذب را نبود فروغ مسلمانیش بخوانم در کافات دروغی را جواب آمد دروغی  
 در حق دی بجز این که محلی است و قاصع البدعت بگویم چاره دیگر نمی بینم که روی سخن در مبصران است  
 نه در محقای کور دلان از مغز معانی تو نگر دی آگاه لا حول ولا قوة الا بالله  
 فروغ ادایهای میلی کرد مجنون را خراب ورنه این بیچاره را شوق گرفتاری نبود  
 باید دانست که اصل مسئله اینکه علی الصباح و المساء بعد الجمعه بعد از فراغت نماز ذکر باجماعت از مدتی  
 می نمودیم در روز و شریف را بان سرور علیه الصلوة والسلام میفرستادیم چونکه این طریق مرسوم اینست  
 و شوق درود خوانی در قلوب عام مسلمانان جای گیر گشت این حاسد از جهت حسد تابش نیاورده در مردم  
 نیش زنی شروع نمود که جبر بدعت است چون عوام ازان بازمانند و حاسد را غلبه و اعانت چند جملا  
 بهم رسید بر فقیر حکم مبتدع اجرا نمود ناچار بعد از تحمل بسیار در مباحثه اعلیٰ پیش چند علما حکم الزامش  
 دادیم ازان بعد محض از جهت حسد و بعضی خاص در جبر در و شریف نیش زنی گرفت که این دعاست  
 باز بعد از الزام بعد از مدتی بر ذکر جماعت و جبر ایشان حکم بدعت کرد باز بعد از الزام و پس از مدتی  
 بیست کذائی حکم مبتدع در داد و درین بار قول عبد الله بن مسعود که در مجالس لا بر است بر فقیر  
 حجت گرفت باز الزامش در پیش فضلی نامی بواجبی دادیم باز نیش زنی آغاز نمود که علما حکم این حکم  
 بریاد رعایت کرده اند آن اورداد خوانی اجملة جمله اورداد خوانان گذشتند و فقیر هشتم ساختند بنا بر آن بن  
 بحکم استقرای خود جمله شقوق مسلمة هزار دلال پیش نایم والله بهتدی الى صراط مستقیم  
 حامداً و شاکراً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ مُصَلِّياً وَ مُسَلِّماً  
 اما بعد پس بتوفیق تعالی میگویم که اگر انکار روی از نفس درود خواندن باشد پس بتشریف نص قرآنی  
 و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و نیز از کتب فقه اما القرآن فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی ای گروه گرویدگان درود خوانید بر من  
 و سلام فرستید بسلام فرستادن چنانست بزرگ از خدا که بفرستین سپاسه اگر این نیست و غیر العین

جواب

باز این تعلیم را می بینم

در روز جمعه

آغاز وقت مسئله پانزدهم در روی زمین

در خطبه روز شنبه



اما احادیث پس درین باب بسیار اند مگر برای نمونه چند احادیث اینک عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تجعلوا بيوتكم قبورا اني بجاليليا عن ذكر الله كالقبور ولا تجعلوا قبري عيدا وصلوا علي فان صلا عليكم تبليغي حيث كنتم رواه النسائي يعني گفت ابو هريرة كه آنحضرت عليه السلام فرمود كه خانه های خود را از ذكر مش قبور ساخته سازید و قبر مرا عید و تماشگاه مگردانید بلكه درود خوانید بر من چه درود شما بمن می رسد شما هر جا كه

می باشید انتهى	هر كرا چون تو پیشوا باشد	تا امید از خدا چرا باشد
غم خورد آنكه شفیع توئی	پایه ده قدر فریغش توئی	ای گدایان كوی محمدی

دای شفیگان روی احمدی خوش باشید و در چشم حاسدان خاک انباشید كه تحفه تصلیه با گنه گاران با در حضور پر نور حضرت رسالت پناه مسلم شرف حضوری ست و آذربارگاه بی نیاز سلطان حقیقی عوض یک بار درود فرستادن بخلعت كرامت ده بار درود حق عزوجل و دور شدن ده گناهان از عمل نارسا و بلند شدن ده درجات را در جنات مستحق میگردد چنانچه در حدیث است عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى على صلوة واحدة صلى الله عليه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطيئات ورفعت له عشر درجات رواه النسائي و چونكه آنحضرت

صلی الله علیه وآله و احبابه و سلم بسبب كمال عنایت خود بر موجب آیه كرمه لقد جاءكم رسول من انفسكم عزیز علیكم و اعینکم و حریص علیكم بالموافاة و كرم و رحیمه برامت خود كمال شیفته و از خوشی و بهبود ایشان خوش و از مضرات اینان مغموم بودی از نیجاست خوشی آنحضرت علیه السلام آنچه در مشكوة از ابی طلحه آورده كه هر آینه آنحضرت مسلم روزی تشریف را آورد در حالی كه آثار خوشی بدرشته و چهره مبارك جوش میزد پس فرمود كه آمد جبرئیل نزد من و مرا گفت ایبا خوش نی شوی یا محمد مسلم برین كه هیچ كسی از امت تو بر تو درود نمی فرستد مگر اینکه ده بار بروی من درود بفرستم و نه هیچ كسی از امت تو بر تو

سلام میفرستد مگر اینکه ده مرتبه من بروی سلام میفرستم انتهى باقی	ای روی تو محراب دل غناكان
روی دست تو سر پای بر سر خاكان	روزی كه روند سوی جنت پاكان
	جزو كه كند شفاعت بی پاكان

چونكه توبه درود شریف خود را براجاست كه گوی شاد شدن آنحضرت مسلم بان از مادوم رضای مولی تعالی از ما مستم بموض یک بار درود خاص از جانب باری تعالی ما رو سیاه بان بده باید درود مشكوفه





فرستگان سیرکنندگان اند در زمین که میرسانند مرا از امت من درود و سلام را انتهی امی فرستندگان درود و  
مصلحتی وای گویندگان سلام محبتی آگاه باشید و قدر این نعمت عظمی را بشناسید که درود خواندن  
مألوگان بواسطه فرستگان با حضرت علیه السلام میرسد یا رسول الله فلان بن فلان بر تو یکبار  
درود خواند تا آنکه آنحضرت علیه السلام بذات پاک خود ده بار بعوض آن بران بنده درود میفرستد  
چنانکه بر ما هر آن علم حدیث پوشیده نیست **هـ** یا رب تو کریمی و رسول تو کریم

صد شکر که هستیم میان دو کریم **ا** پس وای صد وای بر حال کسانی که خود ازین نعمت محرومند  
و دیگران را نیز به تحریف بدعت بی بهره و بی نصیب بختند **هـ** بوقت صبح شود مجبور و ز معلول

که با که با خسته عشق در شب و مجبور **و** حال آنکه در دلائل انجرات آورده قال صل الله علیه  
وآله و سلم من یسئ الصلوة علی فقد اخطأ طریق النجاة یعنی هر که فراموش کند برین درود شریعت را  
پس با ضرر در آن شخص راه جنت را غلط کرده پس پشت گدشت پس چون فراموشی کنان را چنین نیست  
الضات و ده که مانعین درود معظم را مجبور ازین چه نعم البهل از حضرت لم یزل عطا کرد و بفرستد که اب  
الیوم یوم مجتبی الایة الفرض **هـ** چه توان کرد مردمان این اند **ا** با این مردمان ببا به ساخت

اما کتب الفقه در شامی آورده و بعضی العلماء علی استحبابها (ای الصلوة علی النبی صلی  
بن مواضع یوم الجمعة و لیکنها - و عند الصبح و المساء - و عند الاجتماع و الا فیراق  
و بین یدئ سائر الاُمور الممثلة - انتم ملخصاً و نیز در آن مقام می نویسد کل الاعمال  
فیها المقبول و المردود الا الصلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم فانها مقبولة غیر مردود  
یعنی هر عمل عبادت مقبول و مردود هر دو میباشد بخلاف درود که آن همه مقبول است در آن مردود نیست شعری  
سَلِّمُوا یا قَوْمُ بَلِّ صَلُّوا عَلَی الصَّلَاةِ کَیْ مَن **مُصَنَّفٌ مَا جَاءَ امْرَأَةً رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ**

و اگر احکام رومی از جمیع الذکر باشد پس حجازش نیز بایات قرآنی و احادیث نبوی مسلم و کتب فقه و  
تصون ثبات است اما الایات قلکذبت و منها قال الله تعالی فاذکروا الله کذا کریم  
آباء کفر و اشد ذکراه و در سابل هم درین باب آورده منها قوله تعالی اذکروا الله ذکرا  
کثیراً یعنی که عام است شامل جمیع اقسام منها قوله تعالی یدعرون الله قیاماً و قعوداً الایة  
قال ابن حبان من لم یقرض الله تعالی قرضاً الا جعل له اعداء من اعدائهم الذکری

ایات درود از کتب فقه

ایات درود از کتب فقه

قَاتِلَهُ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ جَدًّا اَنْتَبَهْ إِلَيْهِ وَآمَرَ هُجْرِي كَرِيمَ فِي الْأَحْوَالِ مَحَلِّهَا وَقَالَ اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا  
كَثِيرًا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْحَضَرِ وَالشَّغَرِ وَعِنْدَ الْغَنَاءِ وَالْأَفْقَارِ وَالْأَعْلَانِ وَالْأَسْرَارِ وَعَلَى  
كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَحْوَالِ بَيْنِي بَرَأْسِي هَامُ مَرْغُوضَةٍ عَلَى تَعَالَى حُدًى مَقَرُّ نَوْدَةٍ كَمَا بَدَانَ نَسْتِي مَشْهُودٌ بِمَا ذَكَرَكَ  
أَنَا حُدًى مَقَرُّ نَفْسٍ مَوْجِدَةٍ بَلْ كَرَمٍ رَابِعٌ خُودٍ جَمِيعِ الْأَحْوَالِ مَقَرُّ مَوْجِدَةٍ كَمَا ذَكَرَكَ كَثِيرٌ كُنَيْدٍ دَرْشَبٍ وَرُوزٍ وَحَضَرٍ وَتَقَرُّ  
وَرَحَالَتِ غَنَاءٍ وَتَقَرُّ وَجَرُّ وَخِفَةِ وَبِهِرْمَالٍ وَمِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ تَبْدُلَ الصَّدَقَاتِ كَيْفَمَا هِيَ فَحِكْمِي فِي  
عَقِيدَةِ الشَّيْخِ أَبِي السَّجْدِ الشُّهُورُ وَرَدِي أَنَّ الْمُرَادَ مِنْهُ الْجَهْلُ بِالَّذِي كَرِيمِينَ السُّنَّةِ وَالْفَرْصَةِ  
وَمِنْهَا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ كَرِيمًا وَهُوَ حَلِيمٌ فِي تَفْسِيرِ دُرِّ الْمَعَارِفِ الْأَوَّاهِ هُوَ الَّذِي ظَهَرَ صَوْنُهُ بِالذِّكْرِ  
وَالدُّعَاءِ وَالْقُرْآنِ مِنْهَا مَا ذَكَرَكَ فِي تَفْسِيرِ الشُّيْخِ أَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى سَتَجِدُنَا أَشْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى  
فِيهِ أَرْبَعَةٌ أَقَاوِيلٌ - وَحَاصِلُ الْجَمْعِ رَأْفَعُ صَوْنِكَ وَذَكَرَكَ بِأَمْرٍ رَبِّكَ أَمَّا الْأَحَادِيثُ  
فَرَفْعُ ثَابِتٍ الْأَكْبَابُ مَا رَأَى فِي شُكْوَةِ أَوْرَدَهُ عَنْ بَرِيدَةٍ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
عَلَيْهِ سَلَامٌ الْمَسْجِدَ عِشَاءً فَإِذَا رَجُلٌ يَقْرَأُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَقُولُ  
هَذَا أَمْ لَا قَالَ بَلَى مُؤْمِنٌ مُسْتَبِذٌ بِعِزِّ بَرِيدَةٍ كُفْتُ كَمَا مِنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ هِيَ عِشَاءُ مَسْجِدِ أَدَمَ لَيْسَ  
بِنَاكَ وَهِيَ مَرْغُوضَةٌ رَاكِبٌ مَوْجِدَةٍ وَبَعْدَ صَوْتِ بَانَ يَكْرُدُ لَيْسَ بِرَسِيدٍ كَمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ بَانَ شَخْصٌ رَاكِبٌ رَاكِبٌ  
فَرَمَدَنِي بَلْ كَرَمٍ مُؤْمِنٌ سَتَ وَارِغْلَتِ بَطَرٌ ذَكَرْتُ بِرِيدَةٍ وَكُفْتُ بِرِيدَةٍ كَمَا هُمُ دَرِينِ مَالَتِ حَضْرَتُ الْيَوْمِ سَي  
أَشْعَرِي كَمَا صَالِي جَلِيلِ الْقَدَرِ نَزْوَ مَوْجِدَةٍ وَجَمْرَانِ يَكْرُدُ لَيْسَ أَنْخَضَرْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَطَرٌ سَامِعَتِ  
قَرَارَتِ وَهِيَ مَوْجِدَةٌ لَيْسَ الْيَوْمِ نَشِئَتْ وَوَمَا مَوْجِدَةٍ نَا أَعْرَفَ قَالَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ فِي يَفْعَلُ  
وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْمَعُ لِقَاءَهُ ثُمَّ جَلَسَ أَبُو مُوسَى  
يَذْكُرُ الْحَدِيثَ وَوَأَمَّا رَزِينٌ مِنْهَا مَا رَأَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
سَلَّمَ إِذَا سَأَلَ مِنْ صَلَاتِهِ يَكُونُ بِصَوْتِهِ الْأَعْلَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا كُفْرَ بِيَدِهِ كَمَا لَمْ يَسْ وَكَأَنَّ  
مُسْلِمًا كَذَا فِي الْمَشْكُوتَةِ وَهَذَا سَائِلٌ أَوْرَدَهُ مِنْهَا مَا ذَكَرَكَ فِي دُرِّ وَصِيَّةِ الْعُلَمَاءِ عَنْ أَبِي عَمْرٍاءَ عَنْ  
الَّذِينَ سَأَلُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ قَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَكْبَرُ رَأْفَعًا صَوْنًا بِهَا أَكْتُبُ اللَّهُ كَمَا رَضَا  
أَكْتُبُ لَكُمْ وَمِنْهَا مَا ذَكَرَكَ فِي خِرَازَةِ الْحَبْلَةِ فِي قَالَ سَلَّمَ السُّنَّةُ تَمْرِيًا الَّذِي كَرَّمَ اسْمَهُ  
وَمِنْهُ رَجُلٌ فِي رَجْمَةِ شُكْوَةِ جَدِّهِ وَنَفْسٍ مَوْجِدَةٍ فِي نَوَادِمِ ذَكَرَكَ جَمْعِي تَفْصِيلَ بَيَانِ كَرَمٍ وَنِزْوَةِ بِلَادِ وَصَفْوَةِ السَّلَامِ

علاء الدین علی بن ابی طالب



مخازن جبرک الکرب

و در حدیث و ذکر حضرت عقیقین چند که جواد ذکر جبری است و اما حدیث از بنوعی اعلیٰ انقیاد که پس  
در لغات گفته که درین اشاره است بطرف اینکه این منع از جبر محض تفسیر و اتفاق بود که لا یكون الجبر خیر  
مشرع اتفه و در شامی و غیره مخصوص بدفع مضرات نبوده چنانچه بر و اتفاق بر نیده نیست اما  
کتاب الفقه در سنابل آورده اما الزوايات فقد ذکر فی شرح الاذکار و محمدیه الاثر  
و مجموع التوازیل و الفتاوی الحائزیه و الحامیه و الملتقط و التزید و لا یکن الشیخ و التخیل  
فی الحکم و ان دفع صوته قال الجامع و عظمه الله معلوم ان الحکم لا یخلفون  
لقد ذکر اب و ما کما غلبا و قد کان بعض الناس مکشوف العورت و قد کان جوار  
الشیخ و التخیل فی الحکم بصوت رفیع فلان یجوز فی الساجده و البیوت و الدورات و الخلق  
فی مکان ظاهر اولی سیده که ما ذکره الفقیه الزاهد ابو الکلیب فی کتابه التبیان حرمة  
الساجده خمس عشر و ذکر من یجوز له لا یرفع فیه الصوت فی غیره و کما الله تعالی اتفه  
و اگر کسی را دلایل جبر و الاستیعاب بکثرت مطلوب باشد پس رساله مجمع سلوک را بنظر در آرند مشهور  
تخذ ای باب ثلثه حجاب **باب فی التبیان** **باب فی التبیان** **باب فی التبیان** **باب فی التبیان**  
ان النبی صلی الله علیه و سلم یجوز بالذکر مع القضاة بعد کل صلوة و الشیخ و التخیل  
انتمی و در بر منته در باب او که آورده و بیشتر در وقت احد گوید یعنی این کلمات را یا سحی یا قیوم یکس  
کمیله شمس و هو الشیخ البصیر و با و از بلند چنانکه اهل و جیران نیز محقق گیرند اگر کسی گویند باری بنمود  
استی اما کتب النصوص در حدیثه الشریعه آورده و ذکر و الیدی در حدیثه الله تعالی عن شرح  
المشارق انه قال لذكر رفع الصوت جائز بل مستحب اذا لم یکن عن دیار یا ان قال  
فمن كانت ریتة صاوية فرفع صوته بقرعة القران و الا ذکر اولی سلفیه و من اظلم  
الدين و رسول بركت و الی السامعین فی الدور و البیوت و الحانات و من حان محل  
تقیه الیایه فاکذولی کما اخفاء الذکر لئلا یقع فیه انتمی و لا یکن یحید فی حدیثه  
التخیل الخیر جوا الی غیره کما ذکر و بعد اذ قاصله با آورده و فی کتب ائمتنا الفقیهین  
صراحا بحرمة رفع الصوت بالذکر فان مراده ههنا ما کان عن دیار و شفعية حق و یونی  
و اخلاص و الا احتمال بالنیات انتمی و در انیس المواقف است که ذکر بر و گونه است یکی بلند

دوم آهسته یعنی ملا آهسته را افضل می نهند بلند بعضی بلند را افضل میدانند بر آهسته و بلند آهسته بود  
گفتن جائز است چنانچه در تفسیر بستی مذکور است قوله تعالی یَسْتَجِیْبُ أَسْتَجِیْبُكَ لَا تَخْطِیْ اِنَّیْ ذَرَفُ صَوْتِکَ  
یَذْکُرْ ذِیْکَ و در شرح البقیه گفته است وَ یَجُوزُ اَنْ یَذْکُرَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَ یَمْتَنِعُ اَحَدُکُمْ اَنْ یَمْتَنِعَ  
عَنِ رَاسِیْهِ کَلَامُهُ فقیه عمر بن الخطاب علیه السلام در حق با نفاخار محار باطل از سطلن جهری الذکر میگوید  
که ازین بیان معلوم شد که وی مستحق تعزیر است فافهم و نامل و نیز ما نیس است روایت گندمان عمر بن  
رسول علیه السلام که گفت که ذکر گفتن آهسته افضل تر است از بلند و بلند گفتن افضل است کسی را که اقتدا خواهد  
و در قبیل ازین گفته که در جامع الفتوی مذکور است که امام ابراهیم بن یوسف در روزهای ده ذی الحجه  
بغیر حاجت در بازارها گشتی و تکبیر را و از بلند گفته استی و مثل این است آنچه در عالمگیر آورده و گفته است  
یَسْتَجِیْبُ فِی الشُّوْقِ یَنْبِیْهُ اَنَّ النَّاسَ عَافِلُوْنَ مُشْتَبِعُوْنَ یَا مَوْمِنِیْنَ اَلَّذِیْنَ اَنْتُمْ مُشْتَبِعُونَ  
بِالْمُنِیْمِ وَ هُوَ اَفْضَلُ مِنْ کَسْبِیْهِمْ وَ مَعْدَنَ فِی غَیْرِ الشُّوْقِ بلکه در باب قنوت قرآن آورده اند و افا آله  
اَنْ یُکْرِمَ الْقُرْآنَ وَ عَفَافٌ اَنْ یَذْکُرَ حَلَّ حَلْمِهِ اَلْوِیَامَ کَمَا یَذْکُرُ الْفِرَاقَ کَمَا یَجْهَلُ ذِیْکَ - محیط  
و اگر انکار وی را بجهز ذکر باجماعت باشد پس جوازش نیز باجماعت صحیح و کتب معتبره اما احکام حکومت  
آنا و لایس در احای علوم باب مجلس خلق الذکر را مطالعه باید و اما نانیان شان چند احادیث صحیح را می بینیم از  
جست طرابلس بطالع کتب حدیث حواله می کنیم عَنْ اَبِی سَعِیْدٍ قَالَ خَرَجَ مُعَوِیَّهٌ عَلَی حَاقِیْقَ فِی السُّجْدِ  
فَقَالَ مَا أَحْبَبْتُكُمْ قَالُوا نَذَرْنَا لَكَ اللّٰهَ اَلِیْ اَنْ قَالَ یَا لَوْ کُنْتُ اَنَا فِی جَنَّةِ شِیْلِ فَاَخْبَرَنِیْ اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ  
وَجَلَّ یُبَایِعُنِیْ بِکُمْ لَلَّذِیْ لَمْ یُکَلِّمْ رِوَاۃً مُّسَلِّمَةً وَ عَنْ اَبِی خُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ  
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ یُطَوِّفُونَ فِی الطُّرُقِ یَلْقَوْنَ اَهْلَ الدِّیَارِ فَاَوْفَا وَ اَوْفَا وَ اَوْفَا فَاَوْفَا یَذْکُرُونَ اللّٰهَ  
لَا یَقُولُ مَا لَیْسَ اَلِیْ عَمْرٍ اَنْ یُکَلِّمَ لَمْ یُکَلِّمْ لَمْ یُکَلِّمْ جَلِیْسُهُ مُتَفَقٌ عَلَیْهِ وَ عَلَامَةُ جَلَالِ اَلِیْنِ سِتْرُ  
در رساله نتیجه الفکر فی الجهر بلا ذکر احادیث کثیره را در باب جهر الذکر وارد کرده نیمه آنرا بی این است  
عَنْ اَبِی خُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنَا عِزُّ طَرِیْقِ  
عَبْدِیْ فِیْ اَنَا مَعْدَا اَدَّ کَرِیْ فَاَنْ ذَکَرْتُ فِیْ کَفِیْهِ ذَکَرْتُ فِیْ تَقِیْسِ وَاَنْ ذَکَرْتُ فِیْ جَلَا  
ذَکَرْتُ فِیْ مَلَا خَمِیْ مَلَا خَمِیْ مَلَا خَمِیْ مَلَا خَمِیْ مَلَا خَمِیْ مَلَا خَمِیْ مَلَا خَمِیْ مَلَا خَمِیْ مَلَا خَمِیْ  
جهر را ذکر ملا و جمع دریافت گردید که حق تعالی در عوض آن واکرین با جهر را از روی تفاخر چنین مجلس





و نفقه است و نیز توارث و ترویج مسلمین برین است از ابتدای اسلام تا این زمان چنانچه او را دو وظیفه است  
 اسبوحه مثل حسن حصین و غیره اما کتب الاحادیث عن ابی هریره جَاءَتْ قَاطِبَةً إِلَى  
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ تَقَالِ إِلَّا ذَلِكَ عَلَى كَهْوَيْهِمْ حَادِيَهُمْ تُسَبِّحُونَ اللَّهَ ثَلَاثًا  
 وَثَلَاثِينَ وَتُحَمِّدُونَ اللَّهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَتُكَبِّرُونَ اللَّهَ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ وَتَعِدُهُ مَنَاقِبَ مَرَّةً  
 مُسَلَّمَةً مِنْهَا عَنِ الْحَارِثِ بْنِ مُسْلِمٍ الْقَمِينِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ أَمَرَ بِالنَّحْلِ فَقَالَ  
 إِذَا انصرفت من صَلَاةِ الْغَرِيبِ فَقُلْ قَبْلَ أَنْ تُكَبِّرَ لَعَلَّ اللَّهَ أَعَزُّ مِنْ الشَّيْءِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّكَ إِذَا قُلْتَ  
 ذَلِكَ لَمْ يَمُتْ فِي كَلْبَتِكَ كَيْتٌ لَكَ جَزَاءُ مِنْهَا وَلَدَا صَلَّيْتَ الصُّبْحَةَ فَقُلْ كَذَلِكَ فَإِنَّكَ إِذَا مَنَعْتَ فِي  
 بَيْتِكَ كَيْتٌ لَكَ جَزَاءُ مِنْهَا سَرَّ وَاقِ أَبُودَاؤُدَ وَمِثْلُ الْحَدِيثَيْنِ أَحَادِيثُ كَثِيرَةٌ وَلَدَا الْفَقْهَ

قَالَ فِي الشَّامِ فِي حَقِّ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّوهُ وَهُوَ الْمَقْصُودُ نَصَّ الْعُلَمَاءُ عَلَى اسْتِحْبَابِهَا فِي  
 مَوَاضِعَ ثَوَمَ الْجُمُعَةِ وَكَلْبَتِهَا وَغِنَى الْقَبَاحِ وَالْمَسَاءِ الْخَمْرِ وَدُرِّ مَرْهَمَةِ آدَمَ وَدُرِّ مَرْهَمَةِ آدَمَ  
 هَذَا ذَكَرَ كُنْدُ بَرْدِ بْنِ أَثَرٍ وَتَسَبُّتِ مَا ذَكَرَ بَانَالِ نَهْشِ وَدُرِّ مَرْهَمَةِ آدَمَ وَدُرِّ مَرْهَمَةِ آدَمَ فِي الْحُجَّةِ فِي إِصْنَامِ  
 يَتَعَدَّى كُلُّ عَدَاةٍ مَعَ تَجَاعَتِهِ قِرَاءَةَ آيَةِ الْكُرْسِيِّ وَآخِرِ الْبَعْرَةِ وَنَجِيَّةِ اللَّهِ وَنَحْوَهَا بِخَيْرٍ أَهْلُ بَاسِ  
 بِهِ انْظُرْ وَارْكَازْ رُوحِي وَتَقْدِيمِ وَتَاخِيرِ ذِكْرِ مِيَاثِدِ بَعْنِي كَيْتِ شَرِّكَ بِي دُرِّ مَرْهَمَةِ آدَمَ وَدُرِّ مَرْهَمَةِ آدَمَ  
 وَرَأَى وَنِزَامِي عَادَتِ دِهَانِدِنِ اِيْشَانِ رَاكِبِي دِيسِ تَرْهَانِ سَبْعِينَ بِالْاِتْفَاقِ هَهُنَا كَلِمَةُ مَسْمُورِ رَاغِبِي اِنْ خَلَاطِ  
 مَنِيَّاتِ شَرِّ عِيَادِ مَرْغَمِ وَرُزْكَرَايَا بَغِي وَكَمَنْ وَبِحُجَّةِ جَاهِلَانَهُ عَادَهُ نَامِيْدِ كَيْسِ جَوَازِ اِيْنِ جَنِيْنِ تَقْدِيْمِ وَتَاخِيْرِ اَنْفَعِلِ  
 اَنْفَعَزْتِ مِلَّةِ السَّلَامِ بِصَحَابَةِ كَرَامِ وَنِزَارِ اَدْنَا ظَاهِرِ دِهَوِيْدِ اِيْتِ جَنَانِجِي وَتَفْسِيْرِ عَزِيْزِي تَحْتَ اِيْتِ وَرَبِّكَ فَكَلْبَتِ  
 آدَمَ وَدُرِّ مَرْهَمَةِ آدَمَ بَعْدَ اَنْتَشِيْدِنِ اِيْنِ اِيْتِ اِلْزِيْ اِيْنِ جَبْرِ اِيْلِ اَبَا دَاوُدَ بَلَنْدِ مَرْهَمَةِ آدَمَ اَكْبَرِ وَتَسْبِيْحِ  
 اِيْنِ كَمِيْرِ حَضْرَتِ خَدِيْجَةِ خَاتُونِ رَضِيَ اِلَهْ عَنْهَا نِزِيْرُ كَمِيْرِ كَفْتِنِ دَاهِلِ خَانَةِ نِزِيْرِ تَابَعَتِ اِيْشَانِ كَمِيْرِ كَفْتِنِ اِنْسِيْ بَقِيْدِ كَاهِلِ  
 وَنِزِيْرِ خَانِجِي وَرَضِيَ اِلَهْ عَنْ اِيْتِ عَن اَكْبَرِ قَالَ جَعَلَ الْمَلَأُ جُرْدُونَ وَكَأَنَّكَ لَوْ تَحْمِلُونَ وَنِزِيْرِ اَلْخَنَاقِ

وَيَنْعَلُونَ التُّرَابَ وَهُمْ يَقُولُونَ شَهْرُ رَجَبٍ الَّذِي بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَنِ الْجَاهِلِيَّةِ مَا بَعْدَ اَبَدًا  
 يَقُولُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهِيَ تُجَنِّدُ شَعْرَ اللِّحْيَةِ لَعَلَّهَا تَعْلَمُ اَلْعَيْشَ اَلْاَخِيْرَةَ  
 فَاعْبُدِي اَلْاَهْوَادَ وَاَلْمُهَاجِرَةَ وَنِزِيْرِ رَجَبِيْ بَعْدِي وَرَبَابِ كَمِيْرِ اِيْلَامِ مَنِيْ آدَمَ وَدُرِّ مَرْهَمَةِ آدَمَ اَحَدًا اِلَى  
 كَرَمَتِ كَمَانِ بِنِ عَمْرِو كَلْبَتِ بِنِ قُتَيْبَةَ مَنِيْ قَيْسَمَةَ اَهْلِ الْمَنَاجِدِ فَيَكْبَرُونَ وَتُكَبِّرُونَ اَهْلُ اَلْاَسْوَفِ

در بیان آنکه در هر یک از اینها چه میگویند

استادان با حاضرت



حق ترنج می تکبیرا و حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح بخاری آورده وصلة سبعة من منصوصین  
 رواية عبد بن حمزة قال كان عمر يكثر في قبة يمين ويكثر أهل المسجد ويكثر أهل  
 الشوق حق ترنج می تکبیرا و علامه قسطلانی نیز در شرح بخاری آورده ويكثر أهل الاستسواقي  
 يتكبرهم حق ترنج می يتكبر ايد الجيم أي تطيرب وتكثر مبالغة في التكرار نفع الاستسواقي  
 ونيز جلال الدين سيوطی در توضیح حاشیه بخاری گفته قوله ترنج يتكبر ايد الجيم تضطرب وتحرك ومن  
 مبالغة في اجتماع رفع الاصوات و در صلتی که از ب في لغات العرب آورده از تجلج رزین  
 ومع زدن در پائین معنی حدیث این چنین باشد که ابن عمر در منی در خیمه خود تکبیر گفتی پس می شنیدی آن  
 تکبیر و یا اهل مسجد پس تکبیر گفتندی ایشان و بموافقت ایشان تکبیر گفتندی دیگر اهل اسواق تا آنکه منی را تکبیر  
 گفتن ایشان بر خودی لرزیدی و جنبش خوردی حتی و نیز در بخاری است و كان من عمر و اولاده فخرجوا  
 إلى الشوق في ذلك اليوم انفسهم يكثران ويكثر الناس يتكبرون يهتفون حضرت عماره بن حارث حضرت  
 ابوهریره هر دو در عشره اولی ذی الحجه بطرف بازار با بیرون شدند و با و از بلند تکبیر گفتندی و مردم سبب  
 تکبیر ایشان نیز تکبیر گفتندی و همین است مدعی (یعنی ترغیب مردم) فافهم و همچنین است در کتب قد چنانچه  
 در برهینه آورده که بعد از توضیح و تفصیل مسئله اجتماعیه امام عظم در مسجد ائمه کذا از کمال فرحت و سرور بفرمودند  
 هزار مجلس بموافقت می به یک بارگی نیز تکبیر گفتندی چون آواز تکبیر ایشان بآید کفر رسیدی ایشان  
 نیز دریافتندی که جزایه فقیهیه از مسائل شیع بصوت رسید پس بموافقت ایشان مردم بازاری و غیره نیز تکبیر  
 آغاز کردند چنانچه بالتفصیل در مناقب امام گذشت فاحفظه پس این امر را هم و تلافیه ایشان که عظام  
 بودند و نیز دیگران بلند کنندگان از مومنان اهل اسواق بعینه مرائی برهم است علاوه بر جمع ذکر این که حضرت

آواز بلند گفتند

بدرگاه

قول نموده لایبیا است

بر وجود او ظهور او دلیل روشنی است	بر وجود او ظهور او دلیل روشنی است
-----------------------------------	-----------------------------------

بر جواز این در نماز منی فی بلکه هر زوم آن ترویج و توارث جمیع اهل مدینه طایفه طایلی مسکت و برهانی قطع  
 است چه در ایشان در وقت عصر گرد و گرد و روضه مقدسه علی صاحبها افضل الصلوات و اعلی الهیات بر این  
 قسم در دو خواندن بعینه جاری و سلی است بانحصار و شایسته که در مقابل باب اسلام مژور و انجیل  
 برین طریق مذکور با جماعت و تقدیم و تاخیر مژور و انجیل در دو میفرستند چنانچه بر جماعت پوشیده نیست  
 و تا حال بر فعل ایشان کسی معترض نشده مگر فرقه نجدیه فاما قول و فعل ایشان قابل قبول نیست و ایشان

فراخنده بسیار است  
در این کتاب  
در این باب

روضة مطهرة حضرت رسالت پناه را به هذا صتمم آنگاه تعبیر میکنند و نیز میگویند عصائی هذا خبر من  
جسد محمدی صلعم العیاذ بالله و کیف با وجودی که عادات و توارث حرمین شریفین زادگاه الله شرفاً  
و تکریماً - عند العلماء قاطبة مجتبی است شرعی و دلیلی است قوی بتهیص در وفقیه در خلاف  
آن دلیل دیگر و تسک بر این آنرا می باشد چنانچه در هدایه در باب تراویح می آرد و المستحب فی الجلس  
بین النور و نجاتین معقد از الترویج و تکرار آیهین الخامسة و بین الیوم لیل عاده اهل المعینین  
انتم و همچنین در هدایه است قال ابو یوسف و هو قول الشافعی یجوز (ای لا دان) التفریح فی  
القیص الا فی غیر من التلیل لقوات المعرفین انتم پس درین اصرار و انکار محال صاحب مسلم علیه السلام  
برسانکنان مدینه طبره جمیع ذارین روضه مقدسه بخار غطر و غار و دل صد منزل خود را نیز بیرون کرده  
تا زم که از رقیبان دامن کشان گذشته

گرفت خاک ماهم بر باد رفته باشد

پس درین باب نسبت بهمت بطرف ایشان نمودن سزاوار است که بر چنین شیاطین نژادان لاجول  
گویم دیگر چه گفته آید و قول وی مرعوم را در باره منع کردن بر علم نیکو رع همچون نیست در جهان ثانی  
که دلیل مجازین چنین ذکر تا حال مرا معلوم نیست و شک دلم باقی است اگر چه علمای حکم بر جوازش کردند  
بالتصریح و الی است بر کمال خری و بی بهرگی وی از علوم چرا که مدیم و جهان وی دلیلی را مقتضای مدیم و جهان  
حکمت در علم وی و ازین لازم نیست که چیزی که از جهالت وی بر وی متقی ماند در دین شریعت محمدی  
آزاد جوازی نباشد اگر نه بیند بروز شیوه چشم چشمه آفتاب را چه گناه

و یاد حق قاطنین و مجوزین ازان قدحی لازم آید چنانچه در نور الانوار است لا یختص بالحدیث بل بالحدیث کل  
التقی باطل بان یقول هذا الخبر غیر ثابت لا یثبت علیه فان ادعی ان غیر ثابت  
فی ذهن المستدل فلا شک فی جوازهم لان عدم وجدان الدلیل یقتضی عدم وجوب ادیه  
الخبر فی علمهم و ازین لازم نیست که در نفس الامر نیز آن حکم را نفوت نباشد و لان ادعی ان غیر  
ثابت فی نفس الامر لعدم وجوب الدلیل علیه فاخذوا فی ذلک قولهم و عند  
الجمهور یرکس بحجة أصلاً لا فی النفی و لا فی الثبات التمر و قال المحشی آی عند  
اصحابنا و الشافعیة لیکس بحجة أصلاً فان عدم وجدان الدلیل لا یوجب الاستثناء  
للدلیل فی الواقع فلا یستثناء المذهب لول فیتم انتق و آنچه میگوید که فلان شی درین باب صحیح نیست

در حدیث از حدیث



من این خصم

چرا که فلان دلیلش صحیح نیست بفرض تسلیم این قول وی نیز موجب جهالت وی است از کتب اصول چرا که از  
 انتقادی دلیل واحد انتقادی جمیع دلائل لازم نیست چنانچه در نور الانوار و نیز در دیگر کتب اصول آورده  
 وَ مِثْلُهُ التَّعْلِيلُ بِالْبَغْيِ أَيْ مِثْلُ الْأُطْرَادِ فِي عَدَمِ صِلَا حَيْثِيَّةِ الدَّلِيلِ التَّعْلِيلُ بِالْبَغْيِ  
 حَالِشَ إِنَّهُ التَّعْلِيلُ بِالْبَغْيِ لَا يَصْلُحُ لِلدَّلِيلِ - لِأَنَّهُ اسْتِثْصَاءُ الْعَدَمِ لَا يَمْنَعُ الْوُجُودَ مِنْ  
 وَجْهِ آخَرَ لِأَنَّ الْحُكْمَ قَدْ بَيَّنَّ بِعِلَلٍ شَيْءٌ فَلَا يَلْزَمُ مِنْ اسْتِثْصَاءِ عِلَّةٍ مَا لَا اسْتِثْصَاءَ جَمِيعِ  
 الْعِلَلِ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَكُونُ نَفْيُ الْعِلَّةِ ذَاكًا عَلَى نَفْيِ الْحُكْمِ أَيْ وَكَذَا فَاتَّخَذَ خِطَابًا  
 عَلَى نَفْسِ خَالِي وَازْجَبَتْهُ مَلُوحَاتُ شَيْءٍ نَبْذَى سَعْدُ خُورْدَنِ مَرْدَارِ بِيْجِهْ كُوَسْفَنْدَرِ كَرَمِ مَذْبُوحَا  
 چگونه گشتی با وجودی که او مدعی خفیت است **هـ** چون سگ زنده گوشت یافت نرسد

لَیْنِ شَرِّ صَالِحٍ سِتِّ بِحَسْرَةِ جَالٍ | حَدَّثَنَا اللَّهُ تَعَالَى حَيْثُ قَالَ الْحَيِّثَاتُ الْحَيِّثِينَ

وَالْحَيِّثُونَ الْحَيِّثَاتِ **هـ** بی بصیرت را نباشد حق و باطل تمیز | کوریک اند عصا سحر و اعجاز کلیم

چونکه خود را علامه در علم گفته میداند لهذا میخواهم که درین مسئله قول فقها تحفه بوی فرستم شاید که

بگفت تسلیم متنازع نماید **هـ** اگر قبول افتد زهی عز و شرف | اگر قبول نماند راجع جواب رباعی

بی فهم اگر چشم به درد بکتاب | نتوان دید روی معنی در خواب | کی غور کنند در سخن بمیزان

خواهی بگوئیست مقدور جواب | خبر بار ازین چه که گادرفت و خرامد باید دست که در بنایه شرح هدایه

لِلْعَلَامَةِ أَيْ فِي كِتَابِ الذَّبَائِحِ أَوْرَدَهُ وَالْجَوَابُ عَنْ هَذَا التَّحْدِيثِ (لَا يَدْكَأَةُ الْحَيِّثِينَ ذَاكَ  
 الْكَلِمَةَ أَنَّهُ لَا يَصِحُّ الْأُسْتِدْلَالُ بِهِ فَإِنَّهُ رَوَى ذَاكَ أَيْ بِالْغَيْبِ الرَّفْعِ - فَإِنْ كَانَ مُخْصَصًا  
 فَلَا اشْكَالَ فَإِنَّهُ لِلشَّيْءِ (بِمَعْنَى نَجَسٍ مِثْلِ نَجَسٍ) فَإِنْ كَانَ مِنْ نَوْعِ أَفْكَالٍ  
 لَكِنَّهُ أَقْوَى مِنَ الشَّيْءِ مِنْ الْكَلَامِ عَرَفَ ذَلِكَ فِي عِلْمِ الْبَيَانِ انْتَهَى وَانْجَبَ بِمَوْجِبِ الْفَرَقِ  
 بَيَّنَّ بِكُلِّ حَيْثِيَّةٍ اِرْجَتْ بِرُؤْيِ هَوَايَ نَفْسَانِي نَبْرًا لِأَحْقَاقِ حَقِّ دَرَاخَرِ كَبْرَاجِ جِسْتِ وَجْهِ  
 بسیار بگشتش آمد بقول عهده رسد بن مسعود چنانچه در مجالس لابرار آورده استدلال میگرفت که وَ هَذَا  
 الْمَعْنَى أَرَادَ جَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ لَمَّا أَخْبَرَ بِأَلْجَاعَةِ الَّذِينَ كَانُوا يَحْتَلِسُونَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ  
 وَفِيهِمْ رَجُلٌ يَقُولُ كَيْتُ وَاللَّهِ كَذَا وَكَذَا وَبِجْوَ اللَّهِ كَذَا وَكَذَا أَرَادَ أَحْمَدُ وَالسَّكَنَاءُ أَوَّلًا أَفْغَعَلُونَ  
 فَخَصَّوهُمْ فَلَمَّا سَمِعَ مَا يَقُولُونَ نَادَاهُمْ فَقَالَ نَاعِبَةُ اللَّهِ مِنْ مَعْرِكَ اللَّهِ غَيْرُهُ لَقَدْ جِئْتُمْ بِذِي عِلْمَاءَ الْخَرِّ

در بیان ظاهر استدلال خصم بقول ابن مسعود در حدیث

نیز غیر مستقیمست زیرا که قول و می باشد که هرگز نباشد آوردید شما بدعت سیاه و سینه را نزد یک خیم خالی نباشد  
چرا که مراد از ادان یا مطلق ذکر باشد و یا ذکر با جماعت و یا جهر بزرگ و یا جلوس در وقت معین یعنی بعد  
مغرب یا عدد ذکر و یا مجموع من حیث المجموع و ابطال این جمله حقوق در اقبل گذشت چنانچه  
و انستی و یا مرادش آن باشد که انکار این مسعودی بران قوم از جنت آن بود که آن مرد امر کنند  
مردم خود را بتکبیر و تسبیح و تحمید و خود می گفت چنانچه از الفاظ کثیر و الله و اخیت و ظاهرست که صیغ  
جمع امر حاضر اند و همچنین از صیغه یفعلون که در جواب واقع شده و ظاهرست که از صیغهای امر و نیز  
از جواب آن اشتراک نفس امر در آن مستفاد نیست و از الفاظ دیگر چنین موجود اند که اشتراک امر از

مستفاد گردد پس مسلم مستقیمست چرا که منی عنه بنصوص قرآنیست **قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَتَأْمُرُونَ**  
**النَّاسَ بِالْإِسْلَامِ وَتَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ عَنْهُ** و **إِيضًا قَالَ لِمَنْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ** و **كَبُرَتْ مَقْصَا**  
**عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ** و **قَالَ فِي الْكُرَةِ شَعْرًا** **أَمَرْتُكَ أَنْ تَحْزَنَ لَكِنْ مَا تَحْزَنُ**

**فَمَا اسْتَقَمْتُ مِمَّا قَوْلُكَ اسْتَقْبِلُوا** و انکار این مسعودی بران قوم لازم بود مگر تقرب حضرت به اول  
بذاردین صورت تمام نمی گردد و اندرین صورت که بیان کرده شد در میان قول این مسعودی و چهار قول  
فقهای کبار که بالا مذکور شده است چیزی تضاد نیست چرا که محل هر یک جد است و نیز بقا قول  
این مسعودی اگر چه مذکور بلا سندست ضرورتی نیست که محمول بمحل خاصست موافق بنصوص قرآنی و بار و یا  
بالانست مخالفی ندارد و فلا یمین هذا اقرب الحجاب لی یا ای جهر انجماعة بالصلاة  
عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْعُو كَمَا كَانَ مَا هُوَ مَوْجُودٌ فِي جَمْعٍ يَأْتِي الْجَمَاعَةَ فَلَيْسَ بِمَذْكُورٍ  
فِي قَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ فَلَا يَكُونُ يَدْعُو وَمَا هُوَ مُسْتَقَادٌ مِنَ الْيَدْعُو مِنْ قَوْلِهِ ضَعِيزٌ وَجُودٌ  
فِي جَمْعٍ يَأْتِي الْجَمَاعَةَ جَمْعًا نَقِيًّا مِنْ هَذَا الْحَاسِيَةِ الْمَارِدَةِ قَائِدُ رَأْسًا وَلَيْفَعَةً قَبِيلٍ  
كَنْ يَصْلُحَ الْقَطَارُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ

**علاوه اینکه حضرت بقیة المحدثین شیخ محمد صاحب حمه الله**  
در رساله خود که در باب ذکر جهری تفریم نموده در اقوال عبدالبن مسعودی تناقض بیان کرده و رجوع و می  
از ان قول ثابت نموده و در کتب دیگر بطرز دیگر از ان جوابی داده و اگر خدا خواهد در رساله  
مصصام الاسلام ما از بالتفصیل بیان نمایم و ما آخرت ههنا فی جوابیه فیما اظهر فی  
الله العزیز العلام به فان اصبت فیه فیم الله و الا فیم نفسی اللهم انی اقبل اوتوب



وَلَيْكَ أَتُوبُ وَمَا أَتُوبُ فَيَقِي إِنْ النَّفْسَ لَا مَسَارَةَ بِالشَّوْبَةِ الْكَثِيرَةِ بِرَبِّكَ

مشرب بود از سود و غیر از دوست فکر هر کس بقدر همت اوست

### مسئله شانزدهم در تحقیق اسقاط از اموال

چهار نفر ایند علمای دین و مفتیان شرح متین درین که در بعضی مقامات بعضی کسان از جانب میت از فوائد مفروضه و واجبه او مثل نماز از فرض واجب و روزه و زکوة و انصیبه و ایمان و قطره و عشر و ثمر بال و درین خرج و غیر ذلک غله و نقد را بطریق فدیہ و اسقاط بفقر و مساکین میدهند و امید قوی بدان از حق تعالی میدارند که انشاء الله تعالی بعضی مافات از میت قبول فرماید ورنه در تاحی السیئات بودن آن کلامی نیست و بعضی دیگر از علمای فقیه بران اعتراض مینمایند که این بدعت است و از مخترعات جهال و فرب علمای قصه خوانان است آمید از فضیلت دیدار و فقهای ذوی الاعتبار اینک مسئله مذکور را از کتاب معتبره بحواله باب فصل تحریر نمایند که آیا فصل این با صحت است یا محض بدعت بختوان الله تَوَجَّرُوا عِنْدَ اللَّهِ

### الجواب

أَقُولُ وَبِحَوْلِ اللَّهِ أَقُولُ که از جانب میت فدیہ دادن بطریق اسقاط لازم و واجب است بشرط همت نزد او و نزد امام شافعی مطلقا واجب است وصیت کند یا نکند صورتش نزد او اینکه شخصی مرد در بروج قضای رمضان بود مثلا قبل از مرگ وصیت بادی آن کرده بود پس بر دلی وی لازم که بعضی هر روزه نیم صاع یعنی نیم پیاده از گندم یا آرد آن و یا صاع آذجو و غیره بساکین و فستردا بد و همچنین است حال زکوة و نماز مفروضه و واجبه مانند صلوة و تر و نماز عیدین بشرط وجوب آن و ایمان و غیره مگر در نماز صبح این است که هر نمازش یک روزه است تجلان روایت ضعیف که نمازهای بچگانه نباشند (بلکه نماز و تر نیز) بالصوم یک روزه قیاس مینمایند چنانکه در بدایه در کتاب الصوم می آرد که و من

مَاتَ وَعَلَيْهِ هَذَا رَمَضَانَ فَأَوْضَعَهُ أَطْعَمَهُ عَنْهُ وَلَيْسَ لِكُلِّ يَوْمٍ مَسْكِيَةً يَضَعُ صَاعًا مِنْ بُرٍّ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ شِعِيرَةٍ لِكُلِّ يَوْمٍ عَنْ كَلِّ دَاءٍ فِي آخِرِ عُمْرِهِ هَذَا وَكَاشَفَ النَّفْسَ ثُمَّ لَا يَمْنَعُ مِنَ الْإِنْفَاءِ عِنْدَ تَاخُلِ الْإِنْفَاءِ وَفِي هَذَا الزَّكَاةُ وَالصَّلَاةُ كَالصَّوْمِ بِاسْتِحْثَانِ الْمَسَاكِينِ وَكُلِّ صَلَاةٍ تُعْتَبَرُ بِصَوْمٍ يَوْمٍ هُوَ لَيْسَ بِمُحْتَمِلٍ وَبَعْضِينَ فِي رَجُلٍ الرَّمُوزِ فِي كِتَابِ الصَّوْمِ أَوْرَدَ وَفِيهِ كُلُّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ أَوْ وَاجِبَةٍ كَالْيَوْمِ ثَلَاثُونَ

مسئله شانزدهم در تحقیق طریقت اسقاط از اموال

بجواب

صورت اسقاط از خیرات و اموال

در حدیثی  
مؤید بر اینست  
که هر کس در روز  
یکصد مرتبه

الْبَيْتَةُ فَإِنَّهَا فِي سَعَةِ مِنَ التَّوْبَةِ كَيَوْمِ يَوْمٍ أَمْ كَيْفَ بَيِّنَهُ (رُفَعَالَ بُعِيدَ ذَلِكَ) وَعَلَيْهِ  
 الْفَتْوَى كَمَا فِي الْكِبَرِ مَا فِي - وَالْقِيَّاسُ أَنْ لَا يَجُوزُ الْفِدَاءُ عَنِ الصَّلَاةِ وَاللَّيْلَةِ وَهَبَ الْمَسْلُومُ  
 كَمَا فِي قَاضِي خَانَ - وَلَا يَسْتَحْسَنُ أَنْ يَجُوزَ الْفِدَاءُ لِمُعْتَمِدٍ أَمَّا فِي الصَّوْمِ فَلَا يَرُودُ النِّسْبُ -  
 وَأَمَّا فِي الصَّلَاةِ فَلْيَعْتَمِدِ الْفَضْلَ وَلِذَا قَالَ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ أَنْ يَخْرُجَ نَهْلَانِ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى إِنْ سَقَطَ  
 وَهَمِينَ سِتْرُ دُرِّ الْمُخْتَارِ وَكَوْنَتَا وَعَلَيْهِ صَلَوَاتُ قَائِمَةِ وَأَوْضَى بِالْكَفَّارَةِ بِعَطْلِ لِكُلِّ  
 صَلَاةٍ يَصِفُ صَاحِبُ مِنْ بَرٍّ كَالْفَطْرَةِ وَكَذَا أَحْكُمُ الْوُثْرَ وَالصَّوْمَ وَلَا تَمَّا يُعْطَى مِنْ ثَلَاثِ مَالِهِ  
 انْتَهَى وَدَرْشَامِي أَصْحَابِهِ وَيَأْمَنُ رَا (بَعْضُ خَلْفَائِهِ كَاذِبٌ رَا) نِيَزْ لِمَنْ بَايَنَ نُوْدِهِ بَدَانِ كَمَا قَسَمَ بِسُوءِ  
 يَكِي قَسَمَ لَوْ وَوَمَ قَسَمَ غُوسَ سَوْمَ بَيْنَ مُنْقَدِّ بَيْنَ لَعْنَتِ كَمَا قَسَمَ خُورِدَ بِفَعْلٍ أَمَرَ كَذِبُهُ بَلَنَ خَالِبِ  
 وَحَالِ أَنْ كَرَدِي دَرْفَسِ الْمَرْدِ بَيْنَ قَسَمَ صَادِقَ نَبَاشَتِ بَسِ حَكَمِشِ أَيْنَكِهِ دِي دَرِينِ قَسَمَ عِنْدَ سَادَةِ خَاوَدِ نَبَاشَتِ آيَمِينَ  
 غُوسَ أَنْ كَرَدِي حَلَفَ نَايِدَ بِأَمْرِ فَعْلٍ كَذِبُهُ عَمَادَرَانِ صَادِقَ نَبَاشَتِ بَلَكِ دِيدَهُ وَدَانَسَتِ دَرْوِغَ كَفَتِ بَاشَتِ بَسِ دِي  
 مَادِرِ دِي نَايَتِ كَفَارِهِ وَبَدَلِ أَنْ بَرُوِي نِيَسْتِ مَكْرُورِ نَفَرَتِ بَعُوضِ أَنْ بَعْدَ بَسِ نِيَسْتِ تَرَكْرَقَارِ كَرْدِ دُوَا كَرْدِ دِيَا بَصَدِ  
 تَوْبَةِ نَايِدَ أَمِيرِ عَفْوَتِ آتَا قَسَمَ مُنْقَدِّ أَنْ كَرَدِي قَسَمَ خُورِدَ وَبَكْرِدَنَ يَانَكِرِدَنَ كَارِي دَرِ مُسْتَقْبَلِ اگَرِ دَرِ زَمَانِ آيِنْدَه اِيغَايِ آتِ  
 نَايِدَ فَمَا دَرِنَه دَرِ دِيَا نَايِدَ اِزَانِ بَرُوِي دِه مَسَالِكِنِ رَا لَازِمِ سِتْ وَ اِزْ كَفَارَةُ اِيْمَانِ دَرِ مَرْهَبِ مَاهِيَنِ مِيَمِينَ  
 مُنْقَدِّ مَرَادِ بِيَا شَدِ اَوْدِ اَعْلَمُ وَ قَدِيَه بَعْدَ اِزْ وَصِيَّتِ سِتْ بَرُوِي دِي اِدَايِ آتِ ثَالِثِ مَالِ وَاجِبِ سِتْ  
 وَ دَرِ زَمَانِ ثَلَاثِ مَالِ بَرُوِي اِدَايِ آتِ لَازِمِ سِتْ وَ اگَرِ بَرِيَسْتِ تَمَرِ كَنْدَ جَائِزَ بَاشَتِ خَانِجِه دَرْوِغِ الْقَدِيرِ  
 لَا يَجِبُ عَلَى الْوَارِثِ أَنْ يَخْرُجَ عَنْهُ الزَّكَاةُ وَالْعَتَقُ إِلَّا أَنْ يَتَوَصَّى بِذَلِكَ ثُمَّ إِذَا اَخْتَصَرْنَا  
 يَلْزَمُ الْوَارِثُ اِخْرَاجَهُمْ إِذَا اَكْتَفَى بِخُرْجَانِ مِنَ الثَّلَاثِ فَإِنْ رَادَ دِينَهَا عَلَى الثَّلَاثِ لَا يَجِبُ  
 عَلَى الْوَارِثِ أَيْ الْقَدْرُ الزَّائِدُ فَإِنْ اَخْرَجَ (رَا الزَّائِدُ) كَانَ مُتَقَوِّعًا عَنِ الْبَيْتِ يَحْكُمُ  
 بِجَوَائِزِ خَرَائِمِهِ وَلِذَا قَالَ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ أَنْ يَخْرُجَ الْوَارِثُ بِخُرْجَانِ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى كَمَا اِخْتَصَرْنَا  
 بِأَكْثَرِ كَطَقَامِ عَنِ الصَّلَاةِ انْتَهَى وَ شَيْخُ عَجَلِ حَقِّ مَحْدَثِ دِهْلَوِي دَرِ كِتَابِ اَلصَّوْمِ بِبَابِ اَلْفِدَا وَ تَرْجُمَهُ  
 مُشْكُوْتِ مِي اگَرِ كَسِي كَرْدِ وَ بَرُوِي صَوْمَ وَاجِبِ بُوْدِ مَجْهُورِ عِلَامِ بَرَانِ اَنْكِه جَائِزِ سِتْ وَ تَعْيِينَ سِتْ اَطْعَامِ كَمَا  
 اَنْزَا دِي مِي گُوَيْنِدِ وَ بَايَنِ قَائِلِ شَدِه لَامَ بُوْ حَقِيقَةُ وَ اَكْثَرِ دِي نَافِعِي مَرْدِ صَحِّ قَوْلِيَنِ زَدِ اَكْثَرِ مَحَابِ دِي  
 بَسِ نَزْدِ مَآگَرِ وَصِيَّتِ كَنْدِ سِتْ بَسِ گَرَفَتِ مِي شُدِ اِزْ ثَلَاثِ مَالِ وَ نَزْدِ شَا فَعْلِي وَصِيَّتِ كَنْدِ اِيَكَنْدِ بَسِ گَرَفَتِ شُدِ

مسئله نهم در طریق استقامت از امور

فوقه که از دست او جداست



از کل مال اتقی یعنی نزدیک امام شافعی در حقوق حق تعالی و عباد در باب دین هیچ فرق نیست بخلاف مذکور  
و نیز در مظاہر الحق ترجمه مشکوٰۃ صفحہ ۸۶ و ۸۷ - نیز تفصیل مذکور است مشککان ہند را باید کہ بران نظر اندازند  
و در شامی است و نیز در فتح القدیر آورده کہ فدیہ از روزه کہ وصیت بدان رفته باشد قطعاً جائز است  
چرا کہ منصوص علیہ است و اگر وصیت بفدیہ آن رفته باشد و ولی از طرف خود تبرع کند بر مرده امام محمد در زیادات  
ذکر کرده کہ آن نیز جائز است انشاء اللہ تعالی و همچنین است حال فدیہ نماز فائتہ وقتی کہ وصیت بدان  
رفته باشد کما قال ثقیف کلّم انّ اذا اوصی بفدیة الصوم بحکم الجواز قطعاً عنک منصوص  
علیکہ و اما اذا لم یوصی بقطع ہذا العارض فقد قال محمد بن الزیادات انک تجزئہ  
ان شاء اللہ تعالی و کذا حقیقۃ بالمشیکۃ فیما اذا اوصی بفدیة الصلوٰۃ کہ یتبرع الخ و غیر  
بالصوم احتیاطاً لا یحتمل کون البقیۃ فیہ معکوفۃ یا لکفر فتشمل الولۃ الصلوٰۃ فلان لو کان  
معکوفۃ لا یحکون الفدیۃ یبدأ بمبتدأ فیصلح ما یجاء بالشیات انتہ و در فتح القدیر در باب  
جواز فدیہ از نماز تحت قول صاحب ہایہ و الصلوٰۃ کا الصوم یا شیئت ان الشاوی می آورد و ہمیشہ ینکہ  
از روی شرح ثمانت در میان روزه و دادن طعام بساکنین ثابت است حال آنکہ در میان روزه و نماز ثمانت  
ثابت است و ہر گاہ در میان دو چیز ثمانت میباشد پس اگر یکی از این ہر دو مثلاً دیگر پیدا شود بضرر آن چیز  
ثمانت مائل این چیز دیگر نیز باشد چرا کہ مثل مثل الشئ مثل لذلک الشئ مشہور است یعنی طعام  
و یا قیمت آن دادن مائل صوم است و صوم مائل صلوٰۃ است پس اطعام مائل از نیز میشود پس بنا برین تقدیر  
واجب است اطعام بنا بر تقدیر عدم مائلت (یعنی در میان روزه و نماز) واجب نیست پس احتیاط در  
واجب دانستن است چرا کہ اگر ثبوت مائلت واقعی باشد پس مقصود و مطلوب ما (کہ آن ساقط شدن  
قصاست از مذمت است) بخوبی حاصل گردد و اگر احسان و تصدق باشد (یعنی در صورتی کہ فدیہ فائت نگردد)  
پس صلح این است کہ ما می یاف و دفع خطیئات گردد و ازین باعث امام محمد فرمود جائز گردانیدن استعفاء  
و ہدہ عبارتہ - و لمحۃ انّ المماثلۃ قد ثبتت شرعاً بین الصوم و الاطعام و المماثلۃ  
بین الصلوٰۃ و الصوم ثابتہ و مثل مثل الشئ بما ان یکون مثلاً لذلک الشئ و علی تقدیر  
ذلک یجوز لاطعام و علی تقدیر غیرہ لا یجوز فالی احتیاط فی الایجاب فان کان الواقع  
ثبوت المماثلۃ فحصل المقصود الذی هو الصوم وان کان یبدأ بمبتدأ فیصلح ما یجاء

بَلَّتِیَاتٍ - وَلَیْذَا قَالَ مُحَمَّدٌ یُّحَیْیَهِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَنْتُمْ مَسْلُومٌ وَصِیْتُ شَرْطُتْ بَرای لزوم  
 فدیة بر ورثه نزد ما آنکه اگر میت وصیت نکرده باشد لازم نیاید بر ورثه چیزی اما اگر تبرع کند وارث بدون  
 وصیت میت جائز گردد و انشاء الله تعالی چنانچه در بحر الرائق است و در صورتی که تبرع کند وارث جائز افتد  
 از فدیة میت و باشد ثواب مرد وارث را نیز کذا فی البیانی شرح الکفر و شرط در تبرع آنست که باشد ورثه  
 از اهل تبرع (یعنی ورثه صغار در آن نباشند) پس جائز شود تبرع ایشان چنانچه در خزانه الفقین است  
 و از تحقیق بالا بخوبی معلوم شد که برای وجوب فدیة بر وارث در مذہب ما دو شرط است یکی ماله اربون  
 میت دوم وصیت کردن میت بر آن نفس در صورت موجود بودن هر دو شرط بروی میت اجتناب  
 ادای كفارة وی تا ثلث مال وی نوزدهم آن لزومش نیست مسلمه درین جمله صور مراد بوی کسیست  
 که باشد مراد او ولایت تصرف در مال میت بعد موت وی وارث باشد یا وصی کذا فی البحر الرائق  
 و الهذا لافاق مسلمه آنچه گذشت که چون وصیت کرد لازم آید بر ورثه تنفید وصیت او از ثلث مال  
 مرادش نیست که اگر وصیت نمود بقدر زائد از ثلث مال خود بر ورثه وی لازم نیست آن مقدار زائد از ثلث

چون وصیت کند بقدیم خویش

نیست واجب ز ثلث مالش بیش

و این وقتیست که باشد میت را وارثی اما اگر او را وارثی نباشد پس نافذ گردد وصیت او از جمیع مال  
 چنانچه در جامع الرموز است و مراد از ثلث مال که مذکور شد ثلث جمیع مال است ولیکن آن نیز وقتیست  
 که نباشد در ترکیب دینی از دیون عباد تا آنکه اگر باشد دینی از آنها در ترکیب نافذ گردد و وصیت از ثلث باقی مانده  
 نه از ثلث جمیع مال کذا فی البحر جندی شرح مختصر الوقایع مسلمه اگر لازم باشد بر میت  
 زکوة یا خمر یا نذر بهال یا اضحیه فدیة دهد ولی وی بمقدار آنچه بروی از وی قدر قیمت مانده است  
 کذا فی الفتاوی الاحادی و همین حکم است اگر مانده باشد بروی دین خراج و جزیه کذا فی فتح القدر

صنایط حسنه

هر چیزی که از عبادات بدنیة از میت فوت شده باشد پس فدیة دهد ولی میت از هر واجب  
 از آنها مقدار صدقه فطر را غله باشد یا قیمت یا اطعام و هر آن چیز که از عبادات مالیة باشد چنانکه  
 زکوة و عشر پس اخراج کند ولی میت مقداری را که باقی مانده است بروی دو واجب است ادای  
 آن بر ذمه وی و هر چیزی که مرکب باشد از عبادات بدنیة و مالیة چنانکه حج پس حج کند ولی میت



از اهل دی و مردی را که ازانی البحر مسلمه جائزست دفع قیمت فدیه که ازانی جامع الریوز و همچنین جائزست دفع قیمت در زکوة و کفارات و صدقه فطر و عشر و غیره یعنی در غیر حالت فدیه که ازانی الصلوات فی کتاب الزکوة مسلمه لابی است که کفاره ایمان از ده مساکین و جائز نیست دادن مسکین واحد را از اذن نصف صلح کنم در یک روز بسبب ورود نفس بر هر مذکور حدین کفاره بخلاف فدیه نمازها که جائزست در آن دادن چند فدیه بیک مسکین که ازانی الشامی و در شرح فیه المصلی آورده که جائزست دفع فدیه صلوات کثرت به سوی فقیر واحد بیک بار بخلاف کفاره یقین و طهار و اقطار یعنی مهر کفاره را درینا قبض جدا گانه باید و اگر چند کفاره یقین یا طهار یا اقطار را بیک مسکین بیک بار بدهد از یک کفاره جائز گردد و از آن جمله و همچنین جائزست تفریق فدیه یک نماز یک روزه بر مسکین بخلاف فدیه کفارات که جائز نیست در آنها دادن بیک مسکین که ازانی نصف صلح که ازانی نا کادی فی الوصایا مسلمه جائزست خاص در فدیه صلوات و صیام تلک اباحت هر دو اگر اختیار کنند تلک ا پس بد هر بمقابل هر یک نماز و روزه فقیری را نصف صلح کنم و یا صاع جو و غیره و اگر اختیار کنند اباحت را پس بخورند بمقابل هر یک نماز و روزه مسکین واحد را در دو وقت برابرست که رسد قیمت آن هر نصف صلح کنم یا یا رسد و تقیید نمودیم بدو وقت خوراندن زیرا که فرق نیست میان آن که هر دو خوراندن در وقت با هم باشد یا هر دو خفتن یا یکی غذا باشد و دیگری عشا یا یکی غذا و دوم بخور باشد و یا عشا و بخور باشد اما خوردنی یک وقت پس کفایت نمی کند دردی چنانچه کفایت نمی کند در کفارات و نیز تقیید نمودیم بیک مسکین پس اگر خوراندید با دو مسکین یا دو خفتن مسکین دیگر را جائز نباشد مگر آنکه عاده کند بر یکی از آن هر دو خوردنی دیگر را و لایحه است از بودن هر دو خوردنی سیر کننده تا آنکه اگر سیر باشد بیک مسکین قبل از خوردن طعام یا آنکه باشد صبی غیر مرأه حق جائز نیست خوراندن دی در فدیه و لازم بود بدوی که بخوراند در عوض آن مسکین دیگر را و اگر صبی مرأه حق باشد جائز گردد و ضرورت در نان جوین اذن آن خورشش تا مکن گرد و ایشان را استیفاست اکل تا مدیعی بخلاف نان گندمی کُل ذلک من مَنّا کساک اَلَا وَ سَطِ لِفَا ضِلّ الِیتَنَدِی

مسئله در یک روز یک صلوات بیک مسکین بیک بار بدهد از یک کفاره جائزست

در دو وقت خوراندن

فائده در بیان مصرف فدیه

مصرف فدیه بصورت صدقه فطرست پس جائز نباشد دادن فدیه مرهل خود را و نیز فسخ خود را نه ملوک خود را و نه باشی ما و نه احد الا در حق هر دیگری را و همچنین جائز نیست دادن هر غنی را و جائزست دادن فدیه مرزومی را

در مصرف فدیه

در تفصیل اسقاط امانات از اذن امانات

در بار که مصرف فدیہ و صدقہ فطر مصرف زکوٰۃ است مگر ذمی که وی مصرف است در ماسوای زکوٰۃ بخلات حربی که وی مصرف نیست در جمیع کذا فی السراج الہاج و لہجر الرائق و چون نگہ جو از اسقاط بلکہ وجوب آن اکتا حق از کتب معتبرہ دریافتی پس بطریق تفصیل اسقاط کفارات از ذمہ اموات را بجان و دل محفوظ دارد و ارواح مردگان خود را محفوظ کن کہ بعض صرف مال بسیر از بار عقاب کثیر و مذاب نارسیع و برود مہریر ایشان را ربائی میسر میشود و باعث نجات دلاکات و موجب نیل درجات جنات ایشان میگردد و چون در دفع اذیات دنیویہ از اقارب خود میگویند پس در دفع تکلیفات اخرویہ از ایشان بطریق اولی کہ شنیدن لازم برای معاینہ بیماری دنیوی ایشان از دوا و دعا ترا آرامی نہ و برای ربائی ایشان از صدہای نادر و زرخ ترا التفاتی و ترحمی نہ با آنکہ غرض این بتوزیع ماند گرد حاصل در عالمگیری برای برات ذمہ بیت طریق آسان در باب قضای فوائت بدین تفصیل آورده کہ اگر کسی بمیرد و بر وی صلوات قائمہ باشد پس پورہ نہ شود وصیت کفارہ آن کرد و برای ہر نماز نیم پیانہ گندم دادہ شود و همچنین برای نماز ترو ہر یک روزہ از ثلث مال وی و اگر مال را نگذاشتہ باشد پس و از ثمان وی نصف صلح گندم را (و یا یک صاع را از جو و غیرہ) و یا قیمت آن قرض گرفتہ میسکنے را و بد پس آن میسکن آن غلہ را (یا قیمت آنرا) بر یکی از روزنہ آن بیت تصدق نماید پس آن داشت آنرا در فدیہ فوائت مرده باز تصدق میسکنے نماید و ہکذا تا آنکہ بر ذمہ بیت بیج نمازی باقی نماند (و نہ روزہ و غیرہ) و اگر وصیت بدان نکرده باشد مگر کسی از وراثت بر شیع بروی کند جائز است و مہر نماز را نیم پیانہ گندم دہد و اگر ہمہ فدیہ نماز ہا را میسکنے دہد جائز است بخلات کفارہ عین کفارہ نماز و کفارہ افطار است (یعنی کہ دان بیک بار دادن میسکنے را بجز از فدیہ یک روزہ جائز نمی گردد پس اگر میسکنے را دادن خواہد نوبت بنوبت دہد و بر ہر روز از نصف صاع را ادا و راندہ و در کفارہ عین میسکنے را احدی یک روز زیادہ از یک فدیہ نہ دہد و یا درین ہر سہ کفارہ مساکن متفرق رقمت نماید و اسو طلم و همچنین ست در ذر المختار حیث قال و لو لم یترک ما لا یستقر من وراثتہ نصف صاع مثلاً و یذ فقہ یفتقر فدیہ فدیہ الفقہاء للوہار شتر و ثلثہ حتی یتیم و در شامی زیر قول شراح رحمہ اللہ یستقر من وراثتہ اثنہ گفته کہ یا قیمت آنرا قرض گیر و بطریق سهل درین باب اینکہ فوائت مرده را حساب کند و بقدر آن استقرار کند باین طریق کہ تمام عمر مرده را محسوب نماید پس دو از دہ سال از عمر مرده و نہ سال از عمر زن کم نماید کہ اقل مدت بلوغ ذکر و مؤنث این مدت ۱۵ سال آن مرده را حساب بیار





چنانچه در جامع الرموز است و لا خلاف آنکه اگر مستحسن بصل ثوابه که البته و یبغی آن بقصدی  
قبل المذقین و آن مجاز بقصد و نیز معلوم باد که فدیة صوم در حین حیات از شیخ فانی جائزست چنانکه  
در آیت است اما فدیة ناز و غیره از هیچ کسی در حیات جائز نیست و بعد ادمات بالاتفاق جائزست چنانچه  
در دور المحتار است و توفدی عن صلاحه فی مرضیه لا یتصح بخیلاف الصوم و در عالمگیری  
آورده سیل الحسن بن علی عن الفیدیة عن الصلوة فی مرض الموت هل یجوز فقال  
لا و سیل حمید الویری و ابو یوسف بن محمد رحمهما الله تعالی عن الشیخ الفانی هل یجوز  
علیه الفیدیة عن الصلوة فما یجیب علیهم من الصوم و هو حق فقال لا و این عیبه الضعیف  
احکم الله حاله میگوید که در باب اسقاط از میت طریق اهل پشاور و اهل خراسان است  
و آن اینکه طلباء و علمای مسکین و دیگر فقرای مسلمین بعد از نماز در جائز طقه به حضور متوفی قبل از دفن میت  
می نشینند و یک نسخه کلام مجید را که وقت شده باشد قیامت عالی تا بهار و درم مثلاً شمعین نموده اگر آنان  
ولی میت باشند و الا قیامت موصوف از غیر که واقع میباشد گرفته بالای دیگر مایست فدیة قیامت باشد یا غله  
طغوت نموده می نهند ولی میت امام مکرر که مسکین و معتمد علیه درین باب میباشد متولی ساخته اجناس مذکور را  
با قرآن شریف برای اسقاط بوی میدهند پس تمام موصوف هر دو دست را بران اسباب موجوده نهاد میگوید

صلوات ترکوة حیاً مئذ و کفارات و دیگر حقوق باری تعالی از انقضای دو واجبات که بنده این است  
حاضر درین وقت بطرف میت حاضر اشاره میکند لازم الادامی بودند پس ظاهر از شان مسلمان اینکه انهم

را داد ساخته باشند و اگر بعضی از وی فوت شده باشد و یا یوشه من الوجوه بدرجه قبولیت رسیده باشند حالا  
وی (باز اشاره بطرف متوفی میکند) از ادای مافات بسبب موت عاجزست پس این قرآن شریف

که قیامتش هزار دردمست مثلاً مع این مال موجوده از ان حقوق قویته که فدیة اذان در شرح صحیح میشود برای  
فراغت و در این حاضر متوفی بطریق فدیة ترا بخشیدم و کسی که هر طقه به بین امام باشد آزاری نمیشد پس آن  
مسکین ادا امام آنرا گرفته میگوید قبولش نمودم پس وی نیز آزارنا به مسکین و دیگر که همین وی باشد می دهد  
و او را میگوید که بطریق اسقاط ازین متوفی ترا بخشیدم شکر و شکر تا آنکه دوره آن باز آن امام رسد آن  
امام همین عمل تا سه بار مکرر بعمل می آرد و در آخر چون دوره آن امام رسد امام با حاضرین دعای مغفرت  
و قبولیت فدیة از میت خواسته ولی میت را طلبیده آن مال و فرمتان را با دهبه میکند بعد از آن

در استماع که در مکمل فائز است از جمع است

الافتاء استماع بزان فائز

نکات

ملاحظه



آن مال را دلی میت بفقرای موصوفین مقسوم می نماید و قرآن را اگر بقیعت غالی برای حیل از امام محلی یا غیر آن گرفته باشد باز با بقیعت معلومه اقاله می کند و اگر از آن خود می باشد تصدقش میکند یا نزد خودش میدارد

## بیان الفاظ اسقاط بر زبان افغانی که در مضافات پیشاور اکثر مروج است

هَر حَقُّ لَهُ حَقُّ قُدَّوَدَه باری تعالی نه چه کلام کلام او پیه دمه دِه حَاضِر مَتَوَفی بَاس دله  
صَلَوَاتُ لَهُ زَكُوَّةُ لَهُ صِیَامُ لَهُ تَدْوِیْرُ لَهُ کَعَارَاتُ أَفْله سَایِرُ واجباتُ بعضی به ده ادا کوی  
و فی او بعضی به تیر قوت شیوی وی حلا دئی له ادا مافات نه پسب ده موت سره  
حاجز دئی اوس په بد که ده غنی حقوق قوت یو کون له حاضر متوفی نه چه فدییه تیر شیخ کون  
صمیم یکیک دافران مجید چه ده زرد و مرد و پوشلا قیمت لوی سر لایه ماله پجیله ده  
اسقاط سره ماناته فدییه کوی دی + هغه بل بیادانی چه ما قبول کوی دئی - او پیه طریق  
مذکور سره ماناته فدییه کوی دئی باید دانست که معتبر نزد امام ابو حنیفه در صدقه فطر و غیره  
صلح عراقی است و آن از روی نین چهار من است و هر منی دو درطل پس هر صلح هشت درطل است  
و هر نصف صلح چهار درطل و هر درطلی بشت استار است پس هر من شرعی چهل استار است و اما استار  
مقدر است بدراهم و مثاقیل اما بحساب دراهم پس هر استاری شش نیم درم شرعی است که ما صرح به نه  
شرح الجمع و فیو و اما بحساب مثاقیل پس هر استاری چهار نیم مثقال است که فی شرح الوقایه و البحر الرائق  
مگر علامه جلیبی در حاشیه شرح وقایه گفته که این قول بعضی ملاست و نزد بعضی دیگر هر استاری چهار نیم  
مثقال است و یک قیراط یعنی بستم حصه مثقال و در مع الفکار گفته که آنچه در شرح جمع و غیره گفته که هر استار  
شش نیم درم شرعی است آن نیز افاده میکند زیادتی قیراط را و این ضعیف است **أَصْلَحَ اللَّهُ تَعَالَى**  
**مُشَانَهُ** میگوید که در کتب فقه هر چند که مدار حساب و وزن بدراهم و مثاقیل است فاما چونکه تعارف در بلاد  
توله داشته است نه دراهم و مثاقیل لهذا من انما از صلح عراقی را بتوله داشته فاما بهتر میکنم از بستم معلوم گشت  
که هر درطلی بشت استار است و هر استاری شش نیم درم شرعی است پس برین حساب در هر درطلی یک صد و سی  
درم شرعی و در هر منی دو بشت و شصت درم شرعی و در نصف صلح پانصد و شصت درم شرعی و در یک صلح  
یک هزار و چهل درم شرعی می گنجد که ما صرح به فی الحادی و لازای و در شرح غرر گفته که معتبر صدقه فطر و استی  
و زارش یک هزار و چهل درم شرعی بوده باشد انتهی چونکه این را دانستی پس بدانکه در ترغیب الصلوة

الفاظ اسقاط بر زبان افغانی

له موت بطن ده شانه میگذرد

در اندازه صلح

که شانه بطن ده یا یک دوازده

اندازه صلح بزرگ داشته





نقشہ کفار ہائے نماز و روزہ مرد و زن مرده از روی حساب یومیہ ہستی روز

[illegible]

۳۱

نوع کار یا نام کار	نوع کار یا نام کار	نوع کار یا نام کار	نوع کار یا نام کار	نوع کار یا نام کار	نوع کار یا نام کار	نوع کار یا نام کار	نوع کار یا نام کار
کار نواز در روز و هر روز	کار نواز در روز و هر روز	کار نواز در روز و هر روز	کار نواز در روز و هر روز	کار نواز در روز و هر روز	کار نواز در روز و هر روز	کار نواز در روز و هر روز	کار نواز در روز و هر روز
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰



نقشه گنبد های ناز و روز و ماه و روز	گنبد های ناز و روز و ماه و روز	گنبد های ناز و روز و ماه و روز	گنبد های ناز و روز و ماه و روز	گنبد های ناز و روز و ماه و روز	گنبد های ناز و روز و ماه و روز	گنبد های ناز و روز و ماه و روز
۱۹	۳۳۰۳۳ ۳۳۰ ۸ ۶	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳
۲۰	۳۳۰ ۳ ۸	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳
۲۱	۳۳۰ ۳ ۸ ۶	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳
۲۲	۳۳۰ ۳ ۳ ۱۲	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۵ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳
۲۳	یک ۳ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳
۲۴	یک ۳ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳
۲۵	یک ۳ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳
۲۶	یک ۳ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳
۲۷	یک ۳ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳	۶ ۳۳۰ ۳ ۳ ۳

[illegible]

تقسیم کفاره نماز و روزه مرد و زن محرمه از روی حساب یازده ماه و بعد از آن تا قصد سال

غازستان بارها			کتابخانه دارستان	کتابخانه دارستان	کتابخانه دارستان	کتابخانه دارستان	کتابخانه دارستان
۱	+	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	+	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	+	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	+	۴	۴	۴	۴	۴	۴



خانواده بارها	۵	+	خانواده در زمان	خانواده نازای مرد	میزان کار در روز و کار در	کفایت نازای بان یا نشاء	سر در حیض در هر ماه	میزان کار در زمان
				۳۹ من ۳۲ مار ۳ تولد ۸ ماشه	ایضا	۳۵ من ۳۲ مار ۳ تولد ۴ جو	۳۲ من ۳۲ مار ۳ تولد ۴ ماشه	+
	۶	+		۳۴ من ۳۰ مار ۳ تولد ۹ ماشه	ایضا	۳۲ من ۳۰ مار ۳ تولد ۴ ماشه	۳۲ من ۳۰ مار ۳ تولد ۴ ماشه	+
	۷	+		۳۵ من ۳۸ مار ۳ تولد ۸ ماشه	ایضا	۳۵ من ۳۵ مار ۳ تولد ۱۲ جو	۳۵ من ۳۵ مار ۳ تولد ۱۲ جو	+
	۸	+		۳۳ من ۳۴ مار ۲ تولد ۴ ماشه	ایضا	۳۴ من ۳۴ مار ۲ تولد ۱۰ ماشه	۳۴ من ۳۴ مار ۲ تولد ۱۰ ماشه	+
	۹	+		۳۱ من ۳۵ مار ۱ تولد ۶ جو	ایضا	۳۴ من ۳۹ مار ۵ ماشه ۴ جو	۳۴ من ۳۹ مار ۵ ماشه ۴ جو	+
	۱۰	+		۳۹ من ۳۴ مار ۲ تولد ۱۱ ماشه	ایضا	۳۹ من ۳۵ مار ۳ تولد ۸ جو	۳۹ من ۳۵ مار ۳ تولد ۸ جو	+
	۱۱	+		۳۷ من ۳۳ مار ۸ ماشه ۸ جو	ایضا	۳۷ من ۳۲ مار ۱ تولد ۱۲ جو	۳۷ من ۳۲ مار ۱ تولد ۱۲ جو	+
۱۲۵۵	بسی یک سال		یک من ۳۳ مار ۳ ماشه ۱۲ جو	۳۵ من ۳۰ مار ۳ تولد ۶ ماشه	۳۹ من ۳۳ مار ۳ تولد ۱۲ جو	۳۵ من ۳۳ مار ۲ تولد ۳ ماشه	۳۵ من ۳۳ مار ۲ تولد ۳ ماشه	۳۵ من ۳۳ مار ۲ تولد ۳ ماشه
۲			۲ من ۳۴ مار ۶ ماشه ۸ جو	۳۱ من ۳۴ مار ۲ تولد	۳۳ من ۳۴ مار ۲ تولد ۴ ماشه	۳۱ من ۳۴ مار ۲ تولد ۴ ماشه	۳۱ من ۳۴ مار ۲ تولد ۴ ماشه	۳۱ من ۳۴ مار ۲ تولد ۴ ماشه

خانقاه رسال	کتاب رسال	کتاب رسال	کتاب رسال	کتاب رسال	کتاب رسال	کتاب رسال
۲	۳ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماهه ۴ جو	۲۸۶ من ۱۳۲ روز ۷ ماهه	۱۰۲ من ۱۱۱ روز ۵ ماهه ۴ جو	۲۵۴ من ۱۳۶ روز ۱۱ ماهه	۲۹ من ۱۲۱ روز ۳ ماهه ۹ جو	۲۹ من ۱۲۱ روز ۳ ماهه ۹ جو
۴	۵ من ۱۳۹ روز ۳ ماهه	۳۸۲ من ۱۳۰ روز ۴ ماهه	۸۴ من ۱۵۱ روز ۳ ماهه	۲۳۳ من ۱۳۵ روز ۴ ماهه	۳۹ من ۱۵۱ روز ۵ ماهه	۳۹ من ۱۵۱ روز ۵ ماهه
۵	۶ من ۱۳۹ روز ۴ ماهه ۱۲ جو	۴۴ من ۱۳۲ روز ۲ ماهه ۱۶ جو	۸۴ من ۱۳۲ روز ۴ ماهه ۱۲ جو	۲۲۹ من ۱۳۳ روز ۳ ماهه	۹ من ۱۳۳ روز ۳ ماهه	۹ من ۱۳۳ روز ۳ ماهه
۶	۸ من ۱۳۹ روز ۴ ماهه ۸ جو	۴۴ من ۱۳۰ روز ۴ ماهه	۸۵ من ۱۳۱ روز ۴ ماهه ۸ جو	۵۱۵ من ۱۳۳ روز ۴ ماهه	۵۸ من ۱۳۲ روز ۴ ماهه	۵۲۳ من ۱۳۳ روز ۴ ماهه ۸ جو
۷	۹ من ۱۳۹ روز ۴ ماهه ۴ جو	۴۶۸ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۴۶۶ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه ۴ جو	۶۱۰ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۶۸ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۶۸ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه
۸	۱۰ من ۱۳۹ روز ۴ ماهه	۴۶۴ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۴۶۶ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه ۴ جو	۶۸۶ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۶۸ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۶۸ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه
۹	۱۱ من ۱۳۹ روز ۴ ماهه ۱۲ جو	۴۵۹ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۸۶۱ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه ۱۲ جو	۴۴۳ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۸۸ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۸۵ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه ۱۲ جو
۱۰	۱۲ من ۱۳۹ روز ۴ ماهه ۸ جو	۴۵۵ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۹۶۸ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه ۸ جو	۸۵۹ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۹۹ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۸۶۲ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه ۸ جو
۲۰	۲۶ من ۱۳۹ روز ۴ ماهه	۹۱۰ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۱۳۶ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۱۴۱ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۹۶ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه	۱۴۱ من ۱۳۶ روز ۴ ماهه





مَا أَقْبَلَ لَكُمْ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى اذین که اکثر مردم و بابیه امور ذیل را با فزای بعضی جمال  
 حنفیه منسوب مینمایند و از سخنان خانه ساز مقلدان امام ابو حنیفه رومی انگارند و میگویند که اگر بعضی  
 امور واقعی و نفس الامری بودندی از علمای معتبرین و فضلاء مجربین مذاهب دیگر نیز منقول گشتی بکایشان  
 نیز مؤرخین معتبرین بودند حسب علم خود اناحوال سلف صاحبین تقریرات نموده اند پس به منته جمال  
 حنفیه منحصر نمودندی اول اینکه مشایخ امام عظم که از انان امام بهائیم احادیث و اسامع کرده بود  
 بغیر از صحابه سه صد نفر تا بعین بودند و جمله مشایخ و اساتذۀ امام علامه در علوم متفرقه چهار هزار کس  
 بودند و دوم اینکه نزد امام بهره وانی از علم حدیث بود چنانچه چند صد وقی پر کرده از کتب حدیث با خود  
 میداشت سوم با وجود و نور علم حدیث و شیخ قتل نقل حدیث از امام علامه بد جهت بود شیخی  
 با اشتغال امام با اتم امور از روایت کسان درایت و تدوین مسائل دین بود و دوم بسبب کمال  
 احتیاط و دیانت امام در احادیث پس در شرط روایت بنایست بصورت و تشدید و فرموده تا آنکه  
 روایت بالمعنی را نیز معتبر نمیدارد بخلاف جمله محدثین دیگر که ایشان در آن توسع نموده پس روایت  
 بالمعنی را نیز جائز داشته اند بشرط حفظ اصل و نیز میگویند که تشدید در شرط حدیث بدین مرتبه که  
 روایت بالمعنی را نیز درست نمیدارد اگر از امام راست گرد پس در حق وی موجب قرح می باشد  
 نه باعث مع که خلاف محدثین مسلک را اختیار کرده و حق درین باره اینکه بیاعت قتل بضاعت  
 در علم حدیث عدم نقل از وی بمحقق است و در نه خود چگونه صورت بند که با وجود و نور علم حدیث  
 روایت از وی رحمه الله کمتر آید - بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ تَعَالَى وَاعْتَدِ اللَّهُ

الجواب من جلیبای اهل دعا	جمله بیست از ره الزام	بعدا زین هر که سر بر آرد باز
چاره اش نیست جز بحر حسام	أَقُولُ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّافِقِ کاین جمله امور را	
محققین از اجله شافیه و حنفیه در کتب و رسائل خود درج ساخته معتبرین را از ان اقبال اطلاعی نباشد پس بسبب جهالت هر چه میگویند محض بی جاست و یا باعث تصب دیده و دانسته از ان اغراض کرده باشند پس وَتَمَّ أَنْظَرُ مَعْنٍ كَمْ شَهَادَةٌ عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ - اصداف گشته باشند وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ه		
بشنو سخن رسالم روحمانی	دیوی و دیوی و ملکی دانستی	ای آنکه خلاصه چار ارکانی در صورت هلوچه غالب آمد آستی

سازمان  
 کتب و اسناد  
 علامه فاضل



در فتح از خیرات احسان علامه ابن حجر کی شافعی آورده که هشتاد و یک فصل فقه در کتاب شافعی امام ابو حنیفه  
 و ایشان بسیار اند که این مختصر گنایش آن نیست و در تحقیق از جمله مشایخ امام ابو حنیفه ذکر کرده اند امام ابو حنیفه  
 چهار هزار مشایخ را و بجز از امام ابو حنیفه کبیر دیگر علمایین گفته که از تابعین مشایخ امام ابو حنیفه رضی  
 چهار هزار بودند پس غیر تابعی چه قدر باشند و کسانی که از امام ابو حنیفه اخذ حدیث و علم فقه کرده استعیاب  
 آنان متعددست و ضبط آنها ممکن نیست لهذا بعضی از ائمه گفته که کسی را از ائمه مشهورین اسلام این امر  
 میسر نشده چنانکه امام ابو حنیفه را از مشایخ و ملازمه نصیب شده و از جمله علماء و همه مردم هیچ کس آن قدر  
 نفع نیافته چنانکه امام ابو حنیفه و شاگردان وی برداشته است از تفسیر احادیث منبته و منبته مسائل  
 مستنبطه انتی و هم در خیرات احسان جای دیگر گفته مَرَّكَ أَتَكَ عَنْ كَرَبَعَةِ الْآلِافِ شَيْخٍ  
 مِنْ أَتَبَعَةِ الْكَأْبِيعِينَ وَتَعْيِيرُهُمْ مِنْ تَعْدِ كَرَبَعَةِ الدَّاهِيَةِ وَغَيْرُهُ فِي كَلْبَةِ أَيْتِ الْحَفَاطِ  
 مِنَ الْحَدِيثِ ثَلَاثِينَ أَتَشْتَبِهُ بِسِائِرِ عِبَارَاتِ صَافٍ مَعْلُومٍ شَدِيدٍ نَزْدَ بَعْضِ وَابْنِ حَجَرٍ كَرَمَ اللَّهُ وَابْنِ  
 حَفَاطٍ مَحْمُودٍ بُوْدُ مَشَايِخِ وَبِیْ چار هزار بودند و ایشان هر دو از جمله شافعیه و از تابعین مؤثرین اند  
 و در حدائق از شرح صراط مستقیم آورده که امام ابو حنیفه ماسوا از جماعت صحابه از سه صد نفر تابعین  
 مشایخ خود سماع حدیث کرده و جمله مشایخ امام اعظم چهار هزار نفر بودند و جماعتی اساتذۀ امام تبریز  
 حروف تجوی جمع نموده انتی و مؤید این قول است ابنه امام شعرانی در جلد اول از میزان خود نوشته  
 که من سه مسندات امام را دیده ام و در آنها هیچ یک حدیث را چنین نیافتم که در آنها بجز از عمده تابعین  
 عادل و ثقه مثل یاسود و علقمه و عطاء و عکرمه و جاهد و کحول و حسن بصری و مثل ایشان رحمهم الله کسی دیگر  
 نیز روایت کرده باشد پس تمام روایات حدیث در میان ابو حنیفه تا بر رسول الله صلی الله علیه و سلم عادل  
 و ثقه اند انتی مختصرا چنانچه بالتفصیل در وجود دوم از هفده حدیث در باب پنجم سلسله دهم بیان نموده ام  
 و در مسانید امام جمله مشایخ وی که بقول امام شعرانی جملة تابعین عدول اند قریب سه صد نفرست چنانچه  
 در وجه ششم از هفده حدیث بیان نموده ام پس قول بسه صد مشایخ بودن امام از تابعین قول  
 درست و معتبرست چیزی مخالف از روایات معتبره نیست و در تذکره الواعظین از امام شافعی در  
 در وصف امام اعظم رحمه الله اشارے چند آورده که شعرے از ان این است

وَأَصْحَابُهُ مِثْلُ النُّجُومِ الثَّوَائِقِ

ثَلَاثَةُ الْآلِافِ وَآلَفٌ شَيْوَحُهُمْ

و آنچه در باب پنجم سلسله دوم از سنده خوارزمی و غیره در باب تعداد مشایخ امام و متنازع حنفیه و شافعیه  
متبعی در گذشته ملحوظ باید داشت پس ازین جمله نقول ثابت گشت که فحول علما بر چهار هزار مشایخ  
امام عظم متفق ماند کسی از ایشان درین باره تردیدی و فکری ننموده نمیدانم که فرقه خیشیه و ابابیه چه قدر  
عداوت قلبی با سلف صاحبین عموماً و ائمه مجتهدین خصوصاً و امام ابو حنیفه امام مالکین و جمیع ائمه افاده که  
از اوصاف حمیده ایشان خواه نموده الحکامی آرند و کاری که از ایشان ممکن نباشد هیچ گونه نمی خواهند

که دیگر حکما نیز آن موصوف گفته اند **چون حسینی نیست که گردش بید** ورنه بسیارند در عالم یزید  
و چارناچار در نفی آن از ایشان بجان و دل میگوشتند و بدین شرک خفی که عبارت از حدیث گزاف است میگردیدند

آن ابو جهم از محمد تنگ داشت	تنگ فی بل تخم کین و دل بکاشت
ابو اکرم نامش بدو بود چهل شد	ای بسا اهل از حدنا اهل شد

فی الجمله بعضی از مشایخ امام که از مشاهیر علمای آنان است که جلال الدین سیوطی در تبیین الصیغه ذکر  
ایشان کرده که امام ابو حنیفه روایت کرد از ائمه ابراهیم بن محمد بن انتشار و اسمعیل بن عبد الملک بن ابی الخیر  
و جلیله بن سیم و ابو یونس الحارث بن عبد الرحمن العدائی و حسن بن عبد الله الحکم بن عتبه و محمد بن ابی سلیمان  
و خالد بن علقه و رشید بن ابی عبد الرحمن و رشید الیاسی و زید بن علقه و سعید بن مسروق الثوری  
و سلمه بن کبیل و سناک بن حرب و ابو رزیه شاد بن عبد الرحمن القشیری و شیبان بن عبد الرحمن  
الغزری و طاووس بن کيسان و طریف بن سفیان السعدی و ابو سفیان طلحه بن نافع و قاصم بن  
کلیب و عامر السبع و عبد الله بن ابی حبیب و عبد الله بن دینار و عبد الرحمن بن هریر و الاحرج  
و عبد العزيز بن رفیع و عبد الله بن ابی امیه البصری و عبد الملک بن عمیر و علی بن ثابت الانصاری  
و عطاء بن ابی رباح و عطاء بن السائب و عطیه بن سعد العوفی و عکرمه بن ابی عباس و علقمه  
ابن فرند علی بن افر و علی بن الحسن الزواد و عمرو بن دینار و عون بن عبد الله بن عبد الله بن عتبه  
ابن مسعود و طاووس بن ابی ظبیان و قاسم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود و قتاده بن عامر  
و قیس بن مسلم الجندی و محارب بن دثار و محمد بن زبیر بن علقمه و محمد بن السائب الکلبی و ابو جعفر  
محمد بن علی بن ابی طالب و محمد بن قیس العدائی و محمد بن مسلم بن شهاب الزهیری و محمد بن المنکدر  
و محمد بن راشد و مسلم البطین و مسلم الحارثی و یونس بن عبد الرحمن و یونس بن علقمه و یونس بن عمر



و ثانی بن عائشه و ثالث بن عبدالله الحلی و ثالث مولی ابن عمر و هشام بن عروه و ابو غنا الشیم بن حبیب  
 الصراف و ولید بن ربیع الخزومی و یحیی بن سعید الانصاری و ابو محمد یحیی بن عبدالله الکندی  
 و یحیی بن عبدالله الجار و یزید بن حبیب الفقیر و یزید بن عبدالرحمن الکوئی و یونس بن عبد بن  
 ابی الجیم و ابو جباب الحلی و ابو حصین الاسدی و ابو زبیر الملکی و ابو السواد و ابو عنان النقی الجعفی  
 و ابو سعید مولی ابن عباس و ابو غفور العبدی و غیره و رضی الله تعالی عندهم اجمعین انقل  
 و در حدائق در تفصیل بعضی اساتذہ امام اعظم چنین رستم نموده که بترغیب دهانیدن امام شعبی  
 حضرت امام اعظم تجارت خرید و فروخت را گذارسته تحصیل علوم مشغول گشت تا آنکه در علم کلام شارالیه  
 زمانه شد پسر امام اعظم خیال آن نمود که صحابه و تابعین این علوم را نخوانده بلکه ایشان ازین چنین  
 علوم مانعت نموده اند و بجز از علم شریعت و فقه در علوم دیگر خوضی نموده بدین خیال در پی تحصیل  
 حدیث و فقه گشت چنانچه از چهار هزار شاخ از تابعین و کبار تبع تابعین فقه و حدیث اخذ نمود  
 که از ان جمله اسمای بعضی اساتذہ امام اعظم به ترتیب حروف تہجی حسب ذیل درج است  
**مردیق لالف** ابراہیم بن عبد الرحمن شکیکی ابراہیم بن محمد منتشر الاجید الهمدانی  
 الکوئی ابراہیم بن مسلم العبدی البصری ابراہیم بن جابر الجعفی الکوئی ابراہیم بن یزید الخزومی  
 الکی ابان بن ابی عیاش فیروز البصری ابی عبیدہ بن العتب الضبی ابی یعفور ابی السوار قال  
 محمد الخاری الصواب ابی المالیہ ابی خویطر بن طریق ابی ماجد آدم بن علی البکری الحنفی بن نبات  
 بن عبیدہ الانصاری اسمعیل بن ہلول بن عمرو البصری المعروف بالمجنون اسمعیل بن عبد الملک  
 اسمعیل بن ابی خالد الاحصی اسمعیل بن ایہ اسمعیل بن عیاش محصی اسمعیل بن مسلم الملکی  
 ایوب بن عائذ الکوئی ایوب بن تیمہ کیسان فقیانی باب الباء بشر الکوئی باب التاء تیم بن  
 بشر بن سلمان الکوئی بلال بن مرداس القرانی بکیان بن بشر الکوئی باب الناء تیم بن  
 سلمه کوئی باب الشاء ثابت بن السلم البنانی باب الجیم جابر بن زید الجعفی جامع بن  
 ابی راشد الکوئی جامع بن شداد الحارثی الکوئی جلد بن سیم الکوئی جریر بن سعد الکوئی امام جعفر صادق  
 بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب باب الحاء المهملة حاتم بن وروان البصر  
 حارث بن عبد الرحمن الهمدانی الکوئی حبیب بن ثابت بن قیس حبیب بن ابی عمرة الکوئی حجاج بن ارطاة الکوئی حسن بن حسن

و اساتذای امام اعظم و در ان بعضی از شاخ و دی

عده ای بدل السوار

بن علی بن ابی طالب حسن بن اکرم الکو فی حسن بن سعد الکو فی مولی امام حسن حسن بن عبد الکو فی  
حسن بن عبید الکو فی حصین بن عبد الرحمن الکو فی حکم بن منبیه الکو فی حکیم بن جبر الکو فی حماد بن ابراهیم  
حماد بن ابی سلیمان الکو فی حمید بن ابی حمید الطویل البصری حمید بن قیس الاعرج الکی باب  
الحاء المعجمة خاتم بن عبد الاعلی خاتم بن علقمه خاتم بن سعید شعبی المدنی خاتم بن عبد الانصار  
خاتم بن عمار بن مالک المدنی خثیم بن عبد الرحمن خثیم بن یاسین خاتم بن عبد الله التیمی  
باب الدال المهملة داود بن عبد الرحمن الکی باب الذال المعجمة ذر بن عبد الله  
المرزبی باب الزاء المهملة زبیده بن ابی عبد الرحمن الرائی باب الزای المعجمة  
زبید بن احمارت الکو فی زیاد بن ابی زیا المدنی زیاد بن علاقه الکو فی زیاد بن کلیب الکو فی زید بن اسلم  
العدی المدنی زید بن ابی ایمنه زید بن عبد الحمید بن عبد الرحمن المدنی زید بن علی بن حسین بن  
علی بن ابی طالب زید بن الولید باب السین المهملة سالم بن عجلان الأنطس  
الدومی سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب سعد بن طارق الکو فی سعید بن مسروق النوری سعید بن  
یسار سعید بن مرزبان مولی حضرت بن الیمان البسی البقال الکو فی سعید بن ابی سعید بن مرزبان قنبر سفیان  
بن سعید النوری سکر بن نبط الکو فی سلیمان بن سیل الکو فی سلیمان بن سیل الکو فی سلیمان بن سیل  
سلیمان بن یسار الهمالی سلیمان بن مهران الاشم الکو فی سلیمان بن مغیره القیس سماک بن حرب  
الکو فی شبل بن ابی صلح سیار بن سلامة الرازی باب الشین المعجمة شاد بن عبد الرحمن  
شرجیل بن مسلم شعبة بن دینار الکو فی شیبان بن عبد الملک شیبان بن مسافر البصری باب  
الصاد المهملة صادم بن حبان القرشی الکو فی صلت بن بهرام باب الطاء المهملة  
طاووس بن کيسان الیمانی طریف بن شهاب طوئ بن نافع طوئ بن مصرف ابی الکو فی باب  
العين المهملة عاصم بن ابی النجد الکو فی عاصم بن کلیب عاصم بن لهبط الکو فی عاصم بن لاحص  
حکیم عاصم بن شرجیل النخعی عاصم بن ابی موسی عباد بن قیس الاشعری عباد بن ابی زیاد القطرانی  
الکو فی عباد بن دینار العدوی عباد بن غنیمه عباد بن موهب القرشی الشامی عاصم بن  
ابی حیثم المدنی عباد بن عمر العمری المدنی عباد بن مسرة الکو فی عباد بن ابی الجهم العدوی  
عباد بن سعید بن ابی سعید القبری عباد بن سعید بن سعید بن عباد بن سعید بن داود السهمی الکو فی



عبد الله بن عثمان بن خثیم عبيد الله بن عمرو بن خض المديني عبد الرحمن بن حزام يعني عبد الرحمن بن هبلان  
 بن ثابت بن منذر بن عمرو بن حزام الانصاري عبد الرحمن بن هبلان الاعرج المديني عبد الرحمن بن شريك  
 عبد الرحمن بن عمرو الادزاعي عبد الملك بن اياس الشيباني الكوفي عبد الملك بن عمير الكوفي عبد الملك  
 بن عمرو بن قيس الانصاري عبد الملك بن يسيرة السلافي الكوفي عبد الكريم بن ابی مقفل عبد الكريم بن  
 ابی اتمارق عبد الله بن عاصم الجعفي الكوفي عبد العزيز بن ربيع المكي نزيل كوفة عبد العزيز بن ابی رواد  
 عتبة بن عبد الله الكوفي عثمان بن راشد عثمان بن عبد الله بن موهب التميمي عثمان بن عاصم الكوفي عدي  
 بن ثابت الانصاري الكوفي عدي بن سعد عطاء بن ابی ربلح عطاء بن يسار البجلي عطاء بن اهلان  
 البصري عطاء بن السائب الكوفي عطية العوفي الكوفي عطية بن الحارث الكوفي عكرمة بن عبد الله مولى  
 ابن عباس علقمة بن مرثد الكوفي علي بن الاقر الكوفي علي بن الحسن البراد المديني علي بن مزيه عطاء بن بهيم  
 بن عبد الله الكوفي عمرو بن عبد الله الهذلي عمرو بن مرة بن عبد الله الكوفي عمرو بن شعيب بن عبد الله  
 عمرو بن ذر الهذلي الكوفي حماد بن عبد الله بن بشار الجعفي عثمان بن عبد الله بن عتبة الكوفي باب  
 العين المججمة غالب بن المذيل الكوفي باب الفقاء فراس بن يحيى الهذلي الكوفي فزات  
 بن ابی عبد الرحمن الكوفي فلان بن ابی داود باب القاف قابوس بن ابی نسيان الكوفي  
 قتادة بن دعامة البصري قيس بن مسلم الجعفي الكوفي قيس بن مسلم المدججي باب الكاف  
 كزير ارماح الاصم الكوفي كذا م بن عبد الرحمن الاسدي باب اللاه لاثق بن فيزار اليماني ليث بن  
 ابی سليم الاموي الكوفي باب الميم مبارک بن فضالة البصري مجالد بن ابی سعيد بن عمير الهذلي  
 الكوفي محارب بن دثار الكوفي محمد بن عبد الرحمن بن سعيد بن لاذرة محمد بن بشر الكوفي محمد بن السائب  
 الكوفي الكوفي محمد بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن بشر الكوفي محمد بن السائب  
 الكوفي الكوفي محمد بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن بشر الكوفي محمد بن السائب  
 ابی طالب محمد بن يزيد الكوفي العطار محمد بن عبيد الله بن سليمان الكوفي محمد بن عمرو بن حسن  
 بن علي بن ابی طالب محمد بن مالك بن المنتصر الهذلي محمد بن المنكدر محمد بن عبد الله بن محمد بن  
 قيس بن مخزومه الهذلي محمد بن زبير الكوفي محمد بن سودة الكوفي محمد بن نوح بن راشد الكوفي مرزوق التميمي  
 الكوفي مرزاق بن نصر بن الحارث الكوفي مسعر بن حبيب البحرى البصري مسلم بن سالم الكوفي مسلم بن  
 صبيح الهذلي الكوفي مسلم بن كيسان النخعي الكوفي مسلم بن عمران البطين الكوفي معاوية بن احيق

ابن طلحه مثنی بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود الكوفي مقسم مولى ابن عباس كحول الشامي متوفى  
 المعتز الكوفي منصور بن زاذان منذر بن عبد الله بن المنذر منصور بن دينار منهل بن كحلج الشامي  
 الزهري منهل بن عمرو الكوفي منهل بن خليفة الكوفي موسى بن ابي كثير الانصاري موسى بن ابي عاصم  
 الهذلي الكوفي موسى بن مسلم الكوفي موسى بن طلحة بن عبد الله التميمي ميثون الاورميون بن سياه  
 البصري **باب النوان** نافع مولى ابن عمر نافع بن درهم العبدي ابي البيشم الكوفي ناصح بن  
 عبد الله ابو عبد الله الحائلي ناصح بن عجلان ناصح بن محمد نافع مولى ابن عباس بن كثير بن حكيم بن  
 معاوية ثوبان بن عبد الله **باب الواو** وال بن داود التميمي الكوفي واصل بن جنان الاسدي  
 الكوفي وليد بن سرج الكوفي وليد بن عبد الله بن جميع الزهري المكي وليد بن سرج مولى عمر  
 ابن الخطاب **باب الهاء** هاشم بن هاشم بن عتبة هيثم بن جبيب الصيرفي الكوفي هيثم  
 الصراف هيثم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود هشام بن عروة بن الزبير هشام بن حانظ  
 ابن نصير الاسدي الكوفي **باب الياء** يزيد بن جبيب الفقركوفي يزيد بن ابي يزيد الاشك  
 البصري يزيد بن عبد الرحمن بن ابي مالك الهذلي يزيد بن ابي ربيعة يزيد بن عبيد الله  
 يعلى بن عطاء الطائفي يونس بن محمد بن مسلم البغدادي يونس بن زهران يونس بن حبيب الله  
 ابن ابي فروة يحيى بن عمرو بن سلمة يحيى بن سعيد بن قيس الانصاري يحيى بن عبد الله جابر الكوفي  
 يحيى بن عبد الحميد الكوفي يحيى بن عامر الكوفي الحميري يحيى بن جبيب بن ثابت الاسدي الكاهلي  
 الكوفي يحيى بن ابي حنيفة يحيى بن عبد الله بن معاوية المعروف بالاصح ابي حنيفة چونكه ابن اداسي  
 پستربان كه کسی را كه از ملائذه و شاگردان کاملین معتدین چندان باشند كه امام اعظم را بودند  
 (چنانچه ذكر ایشان در ما قبل گذشت) و از مشایخ و اساتذ و محدثین تابعین و غیره چنانكه بنده  
 از ایشان در اینجا درج نمودم پس بفرض تسلیم اگر چه جمله مشایخ دی تا چهار هزار نفر است تا هم خیال  
 باید داشت كه نزد وی از علم حدیث چه قدر سرمایه عظیم باشد پس چه جای آنكه بشما دست جمعی  
 از شاهیر علمای نامدار اسوا از فضلاء خفیه كه ایشان نیز همه عدول و ثقة اند از شافعیه و غیره تحقیق  
 پیوست كه بر آینه جمله مشایخ امام اعظم و در علم متفرقه چهار هزار نفر بودند پس درین صورت قدسه  
 باقی ماند دران كه شیخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح صراط مستقیم نوشته و نیز دیگر علما تصریح بران نموده

مولى بن عباس  
مولى بن عباس  
مولى بن عباس

جانبه سال دوم



که علماء گفته اند که نزد امام ابوحنیفه چند صندوق بودند که در آن امام ابوحنیفه خاص احادیث مسوومه خود را بنده کرده بود چنانکه در حدائق است و یکی روایت تقضی آن نیست که نزد وی علم حدیث نبود و همچنین قول بغیر از تعصب بے دین از کسی دیگر صادر نگردد بلکه همین تعصب ایشان دال بر عین کمالات و

وَإِذَا اتَّخَذْتَ مَدَامَتِي مِنْ نَاقِصٍ  
فِيهِ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَمَالٌ

پس آنچه علمای متقین در باب و نور علم حدیث و قلت روایت امام در وجهه را بیان کرده که یکی بیاعت شغل امام در این امر بود لهذا از بدایت بروایت کثیر پرداخت و دیگر بیاعت شد در شروط نقل حدیث بسبب کمال احتیاط امام در آن پس تفصیل در باب پنجم سلسله دهم وجه سوم و چهارم از هفده حدیث در گذشته در اینجا باید دید بنابر آن یک دو نقل از کتب معتبره در اینجا اختصار در زیرم و آن اینکه علماء ابن حجر کی شافعی در خیرات احسان آورده و من ترجمه قیلة اعتیایه یا الحدیث فهو اقل الناس أهله أو حسبه اذ كيف يتأتى لمن هو كذلك ان يستنبط ما استنبطوا امين المسائل التي لا تحصى كثرة مع انك اول من استنبط من الأدلة على الوجه المخصوص المعروف في أصحابه عنه ولا خجل اشتغاله بهذا الأمر كما يظهر حديثه في الخارج كما أن أبابكر وعمر لما اشتغلا بمصالح المسلمين العامة لم يظهر عنهما من رواية الحديث مثل ما ظهر عن دونهما حتى صغارا الصحابة رضي الله تعالى عنهم وكذلك مالك و الشافعي لم يظهر عنهما مثل ما ظهر عن نفر ع لرواية كان من رتبة وابن معين لا شغل لهما بذلك إلا استنباط علماء أن كثرة الرواية بدون الدراية ليس فيه كثر من مدح بل عقده ابن عبد البر بآب في دينه ثم قال الذي عليه فقهاء جماعة المسلمين وعلماء ومؤدوم أن كثرة من الحديث بدون تفقه ولا تدبر لا تنجی یعنی هر کس که علم قل اعتبار امام ابوحنیفه با حدیث می برد پس درین علم آن شخص ساهل بکار برده و ساهم کرده باشد باطل حدیث و یا وجه حدیث این قول که باشد چرا که کسی را که چند حدیث حاصل باشد از وی این چنین استنباط مسائل بی شمار را چگونه ممکن و مقصور گردد با وجودیکه امام عظمی اول ازان کسانی است که ایشان از ادالای شرح بطور خاص که در حقیقه از ابوحنیفه مشهور است استنباط کرده است و از جهت این امر هم در خارج حدیث

در حدیث روایت از امام

از امام ابو حنیفه ظاهر نگشت چنانکه از ابو بکر و عمر بسبب اشتغال ایشان با هم امور مسلمین نیز ظهور  
حدیث که گشت نسبت صحابه اودون از ایشان و همچنین است کلام در حق امام مالک و امام شافعی  
علاوه آنکه روایت بدون درایت و فهم است نزد خدای جاعت مسلمین چنانکه ابن عبد البر گفته است

روایت بی درایت معتبر گردد در جهان بوی

اما حال درایت و تبحر امام عظم در علم حدیث بدین مرتبه بود که ابن حجر شافعی در قلم اندوخته که  
حافظ احادیث نبویه مسلم یعنی امام عیش باسی الامام ابو حنیفه چند مسائل پرسید امام او را از احادیث  
نبویه مسلم جواب فرمود چون عیش چنان تبحر امام ابو حنیفه در علم حدیث دید گفت ای گروه فقها  
شما طیب اید و ما محدثین عطارانیم یعنی صرف نام ما و یان و الفاظ احادیث را مای شناسیم و مسائلی  
آن شما میدانید و در عقود و ابواب علمینفه این روایت را بدین تفصیل آورده که علی بن عبید بن شداد  
از عبید الله بن عمرو روایت کرده که من در مجلس عیش امام المحدثین بودم که شخصی در آمد و از وی  
مسئله دریافت نمود عیش از جوابش متحیر ماند و هیچ جوابش نفرمود که درین اثنا امام ابو حنیفه در آمد  
عیش گفت ای نعمان جواب این مسئله را بگو پس امام عظم چنانچه میباید و میشاید جواب آن مسئله  
گفت امام عیش از ابو حنیفه پرسید که از کجا استخراج این جواب نموده امام گفت اذان طایف حدیث  
که تو آنرا بیان کرده پس عیش گفت که ای گروه فقها شما بیشک اطباء اید و ما صرف و دوا فروش  
انتمی اما آنچه میگویند که تعلق و تشدد امام عالی مقام در شروط موجب ذم و بیست سر سر غلط و محض  
بیجا است و دشمنای آن جمالت معترض است از قواعد اصول حدیث چرا که چون آنحضرت مسلم در باب  
کذب بر نبی صلی الله علیه و سلم و عید فرموده که مَنْ كَذَبَ عَنِّي مُتَعِدًّا اَوْ لِيَتَّبِعُوا مَقْعَدًا كَيْفَ اَنْتَا  
و در حدیث دیگر آمده که كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا اَنْ يَخْتَلِكَ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مَا يَسْتَجِبُ بَيْنَهُمَا جُلُوعٌ مِثْلِي  
از آنحضرت مسلم کمال احتیاط بکار برده بدو وجه یکی بسبب و عید مذکور دوم به باعث آنکه در مسائل  
دین بر اقوال آنحضرت مسلم منوط و مربوط است پس اگر قول بزرگواران و خطی یا بدتای قیام قیامت  
و در بزه آن بر ناقص باشد یا بران ایشان همه کمال سعی و جهد و جهد نموده در دفع کذب بر نبی مسلم  
تس هوسیک از ایشان حسب ای خود در نقل احادیث نبویه مسلم شروط مایان نموده چنانچه اکثر قواعد  
اصول حدیث از آنها دریه است بطریق مرقومه و این هم از احادیث کتب صحاح سه عمودا و از صحیحین و غیره

در جواب حدیث امام در حدیث

جواب حدیث امام در حدیث



و از کتب اصول نفاذ و تصریح می‌پسند و لهذا در شروط نقل روایت بعضی از ایشان بسبب احتیاط و دران  
 حسب اجتهاد خود تشدید نموده مانند بخاری و غیره پس روایتش بموجب قواعد خود نسبت به حفظ احادیث وی از  
 نهایت کثرت بطور آورده چنانچه تخمیناً از سده لاکه احادیث محفوظه از حضرت بخاری قریب دو ازرده هزار احادیث  
 مع التکرار از وی بطور آورده و بعضی دیگر بموجب اجتهاد خود دران فراخی و وسعت نموده پس نقل احادیث  
 از وی بکثرت بطور آورده و چونکه این علم را بهر یک از ایشان اجتهادی است برای اجتناب از کذب نبی مسلم  
 پس هیچ کس از ایشان بسبب مخالفت و مان از دیگران عند المتقین طام و مطعون نیست ورنه طعن مسلم  
 صاحب الصحیح بر امام بخاری در حق شروط ملاحظه باد چونکه این را دانشی پس بدانکه در حدیث است عن عبد الله  
 ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم نعم الله عبداً سمع مقالته فحفظها ووعاها وادأها  
 فرب حامل فقه غير فقيه و رب حامل فقه الى من هو افقه منه مر واه الشافعي  
 والبيهقي ورواه احمد والترمذي وابوداود والدارمي عن زيد بن ثابت يعني ترد تازه دارد  
 حق تعالی آن بنده را که شنیده حدیث من پس یادداشت آنرا (چنانکه شنید) نگه داشت آنرا (از تغییر  
 و تبدیل) در سانسید آنرا بسلامان دیگر زیرا که بسا اوقات راوی حدیث فقیه و مجتهد نمی باشد  
 (پس اصل طالب و منفز حدیث را نمی فهمد) و بسا اوقات حامل حدیث فقیمی باشد و لیکن  
 بسوی افتد از خود میرساند آنرا انتی و عن ابن مسعود عن قال سمعت رسول الله صلعم  
 علیه و سلمه يقول نعم الله امرأ سمعت مقالته فبلغه فكم أسمع فرب مبلغ أوعى له  
 من سمع مر واه ابن ماجة قوله فرب يبلغ یعنی اکثر اوقات کسی که رسیده شده باشد حفظ  
 و نگه دارنده تر میباشد از شنونده از من انتی پس بکم رعایت لفظی این هر دو حدیث روایت  
 بالمعنی فصل و بهتر نباشد چرا که الفاظ تحفظها و وعاهها و ادأها در حدیث  
 اول و کلمات قبلت و كما سمعته در حدیث ثانی از روایت بالمعنی با و از بلند  
 ایامی نمایند و انکار می آرند پس حق درین باره بنزد امام غلسم رضی الله تعالی عنهما است  
 و این تشدید از وی بجهت احتیاط و تقوی موجب کمال مع وی است نه باعث قبح حکایت نموده

سخن چین را تو انم چاره کردن

ولی از مضتری نترسان برآمد

که تا من خود نگویم او چه چسبند

که او از خود سخن می آفریند

باب پنجم و این باب شامل سی و دو فصل و یک تمهید و خاتمه کتاب

فصل اول در اثبات تابعیت  
امام ابو حنیفه رحمه و بعضی فضائل تابعین

بعد از آنکه آن ذکر تمام شد آن ذکر که  
کجائی ای مسلم از دیده استوار  
بچشم و سر روان شود چشم بدور

هُوَ الْمِسْكُ مَا كَثُرَتْهُ يَصْطَوِعُ  
بَكْنِ اَزْوَاقَعَاتٍ دِيدِهِ مَطْوَرٌ  
رَقِصْمِ زَيْنٍ مَعْنَى نُورٍ عَلَى نَوْرِ

قال الله تعالى وَالَّذِينَ آمَنُوا أَكْثَرُ وَأُولَئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ  
اتَّبَعُوا مُهَاجِرًا يَحْسَبَنَّ اللَّهُ مَعَهُمْ وَيُرْهِمُوهُمْ مَوَازِعَ الْمَقَاتِلِ لَهُمْ حُنَاتٌ بِحُرْمَتِ آلِ اللَّهِ  
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الدِّينِ قَبْلَ أَهْلِ ذَلِكَ الْفَتْوَى الْعَظِيمَةُ بِمَا لَكُمْ مِنْ آيَاتِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ  
زُرِّيكَ مُحْتَفِينَ مَفْسَرِينَ تَابِعِينَ أَمْرًا وَمَعْنَى آيَاتِ إِنَّكَ كُنَّا نَكُنْ سَبَقَتْ كُنْزَانِ وَأُولَئِكَ أَمْزَجَ  
أَزْوَاجَهُمْ وَأَنْصَارُهُمْ كُنَّا فِي كُنْزِ الْأَمْرِ الْإِثْنَانِ كُنْزِ الْبُحْرَانِ وَخَلُوصَ رَاضِي شَدَّاسْتِ حَقِّ تَعَالَى  
أَزْوَاجَهُمْ وَأَمْزَجَ الْإِثْنَانِ أَرْحَقَ تَعَالَى تَرَايَانِ رَاسْتِ بَشْتَهَامِي كُنْزِ جَارِي سَتِ زِيرِ مَلَّانِ  
جُورَادِ رَعَالِي كُنْزِ بَشْتَهَامِي بَشْتَهَامِي بَشْتَهَامِي بَشْتَهَامِي بَشْتَهَامِي بَشْتَهَامِي بَشْتَهَامِي بَشْتَهَامِي  
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَمَسُّ لَنَا رُسُلًا أَرَانِي أَوْ رَأَى مِنْ رَأْيِي سَرَاوَاهُ التَّرْمِذِيُّ  
وَقَالَ هَذَا لِحَدِيثِ حَسَنٍ يَعْنِي زُرْدِ آتَشِ وَزُرْخِ مُسْلِمَانِي رَا كُنْزِ مَرَاوِيدِ بَشْتَهَامِي مَرَاوِيدِ  
وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ كَخَطَبَ عُمَرُ بِالْحَاجَةِ قَوْلًا يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي كُنْتُ  
فِيكُمْ كَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيُنَادِي قَوْلًا أَوْصِيكُمْ بِأَصْحَابِي ثُمَّ  
الَّذِينَ يَكُونُ لَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَكُونُ لَهُمْ ثُمَّ يَقُولُ الْكَذِبُ سَرَاوَاهُ التَّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا  
حَدِيثٌ حَسَنٌ وَصَحِيحٌ يَعْنِي خُطْبَةَ خُزْدَ حَضْرَتِ مَرْزُوقِ بَقَامِ جَابِيهِ وَكُنْتُ كُنْزِ مَرْدَمِ الْبَسَادِ مِنْ  
دِيْمَانِ شَاخِصَانِ اِئْتَادِ خُضْرَتِ مُسْلِمِ دِيْمَانِ الْبَسَادِ فَرُودِ كُنْزِ وَصِيحَتِ بَشْتَهَامِي كُنْزِ مَرْدَمِ الْبَسَادِ مِنْ  
اِصْحَابِ خُزْدِ يَعْنِي كُنْزِ اِشْتَانِ رَا مَعَزُ وَكُنْزِ دِيْمَانِ خُزْدِ مَرْدَمِ حَالِ بَشْتَهَامِي وَكُنْزِ اِشْتَانِ بَشْتَهَامِي

باب پنجم در تالیف امام اعظم

در بعضی منهاج رب العالمین

حضرت مولی در فضل تاج العبدین

ایضا حضرت دهم



که ایشان هم از که نامه عدول و نقصانی پست در حق کسانی که متصل اند با صحابه رضی الله عنهم و حتی کسانی که پیوسته  
 بایشان پست عام گرد و دروغ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلعم بحیر الله  
 قرنی ثمة الذین یلکونهم ثمة الذین یلکونهم الحدیث متفق علیه فی مورد آنحضرت ص  
 بهترین مردم اهل زمانه من اند یعنی صحابه پست تا بعین که متصل و پیوست اند با صحابه پست تا بعین که  
 که متصل و پیوست اند تا بعین و عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلعم بحیر الله  
 ثمة الذین یلکونهم ثمة الذین یلکونهم ثمة ان بعداهم فکونوا کثما و لا یستلک  
 الحدیث متفق علیه یعنی بهترین امت من صحابه من اند رضی الله عنهم پست تا بعین که پیوسته تا بعین و عن  
 الله تعالی علیه السلام همین پست هر آینه که بعد ازین قرن قومی خواهند بود که گواهی میدهند و حال آنکه ایشان را  
 گواهی کرده نمی شود انتسابی بدانکه شیخ محدث دهلوی در اشعة اللمعات تحت حدیث در باب مناقب صحابه  
 آورده است که قرن چهارم باشد اهل زمان که تقاربت متقارن باشند در امری از امور واضح این  
 که مضبوطه معتبره در آن حدیث معین از زمان نیست زیرا که قرن آنحضرت صلعم که صحابه اند تا صد و ده سال  
 بودند و قرن تابعین از شان صد تا هشتاد و سال باقی بودند و قرن ائمه تا بعین از آنجا تا شان صد و ده سال  
 دو صد و شصت سال و درین وقت ظاهر شد بدعتهای و پیدا شد انشای غریب و برداشته فاسد  
 خود را و کشاد و معتزله زباندار او سخن گشتند اهل علم بقول بخلق قرآن و متغیر شد احوال و فاضل گشت  
 اختلافات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول فخر صادق صلوات الله علیه  
 ثمة ان بعداهم فکونوا کثما و لا یستلک در انشای بیان افضلیت از منته ثلثه ازان نیز وقت گشتی که بعد  
 خیریت تابعی زائد ترست از خیریت تابعی چنانکه خیریت ایشان نیز از جمله دیگر است و در جمیع متون  
 پس بر حسب مضمون این احادیث و آیت کریمه بالضرورة معلوم گشت که امام همام مقتدی الامام آن  
 منبع علوم جلی و ذی دکان برای اقتدا حق و ذی دکان اسرار و ان شرح صفای العیون اما و مقتدا انالام  
 ابو حنیفه الکوفی رضی الله تعالی عنده و عن سائر السلفین بفضل الوفی بهترین ابد ثلثه مجتهدین دیگر  
 رضی الله تعالی عنهم چرا که ذی تنها تابعی است از میان ایشان نه کسی دیگر از ایشان پس پیشتر از ایشان  
 تا بعین امام همام - فخر امام فخر امام صاحب السیلم و اقیام رضی الله عنه بلائل ظاهره و محج با هر دو  
 از نبوت و ادب و بی بدی از بعضی صحابه که امر رضی الله عنهم بر این قاطعه قورن ساطعه از معرفت صحابی و

الصحابه

الصحابه

در فضائل امامان

و از تمیز در میان تعریف ایشان لایستی تا که خدشند و سوسه بانی فایده مرناظر منصف غیر تعصب است  
 در تابعیت امام اعظم نم و انا قوال و امیر قوم نجدیه اعراض نمایند که بجز از اتفاق و احکار دیگر کار ایشان  
 نیست پس میگویم که صحابی بنا بر قول اصح که مستوفیید تا بر محمد بن و اصولین است مسلمانی است  
 که لقای آنحضرت صلعم کرده باشد در حالت اسلام خود اگر چه بخط باشد باز هم در حالت اسلام مرده باشد  
 و لقا در وقت یعنی دین است مگر در اصطلاح محدثین عام است از جمله شست با همی کرده باشند  
 یا با هم رفته باشند یا یکی دیگری رسیده باشد اگر چه کلام با همی نکرده باشند و داخل است عدین قادیون  
 قصدی و غیر قصدی یکی مر دیگری را اگر چه خط باشد و اما تابعی کسی است که طاعات صحابی کرده باشد اگر چه  
 خط باشد یا بر مذہب هم دیگر در وقت و دین تابعی صحابی را اسلام شرط نیست بطاعت صحابه که امر  
 و درین معنی علم است از جماعت و مانا شاه با همی و غیره چنانکه گذشت قَالَ اَلْاِمامُ الشَّافِعِيُّ فِي مَعْلَمَاتِهِ  
 شَرَحَ صَحْبِ مُحَمَّدٍ فِي فَصْلِ تَعْرِيفِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ قَالَا مَا الصَّحَابَةُ كُلُّ مُسْلِمٍ رَأَى  
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَوْخَطَهُ هَذَا كَوْنُ الصَّحْبَةِ فِي حَدِيثِهِ وَهُوَ مَذْهَبُ أَهْلِ الْحَدِيثِ  
 حَبِيبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَغْدَادِيِّ فِي صَحْبِهِ وَالتَّابِعِينَ كَأَنَّهُ وَدَهَبَ كَثِيرٌ مِنْ أَصْحَابِ  
 الْفَقْهَةِ وَلَا كَوْنُهَا إِلَى أَنَّهُ (أَي الصَّحَابِ) مَنْ طَالَ صَحْبُهُ لَهُ صَلَاحٌ وَأَمَّا التَّابِعِينَ  
 فَمَنْ لَيْسَ الصَّحَابِ وَقِيلَ مِنْ مَعْبُودَةٍ كَالْخِلَافَةِ فِي الصَّحَابِ أَيْ وَالْإِلْقَاءُ فِي الْقَفْرِ بِمَعْنَى  
 الْأُورِيَّةِ وَفِي الْأَصْنَافِ أَعْرَفَ قَالَ ابْنُ حَجَرٍ فِي التَّعْقُلَانِ فِي فِي خُتْبَةِ الْعِزَّةِ الصَّحَابَةُ مَنْ لَقِيَ  
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُؤْمِنًا بِهِ وَمَاتَ عَلَى الْإِسْلَامِ ثُمَّ قَالَ السُّعْلَانِيُّ  
 فِي الشَّرْحِ وَالْمُرَادُ بِاللِّقَاءِ أَعْرَفَ مِنَ الْحَالَةِ وَالْمُنَاشَاةِ وَهُوَ مَنْ لَقِيَ أَحَدَهُمَا أَوْ الْآخَرَ  
 فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِقَاءُهُ وَتَدَخَّلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ أُحَدِثَ وَمَا الْآخَرُ سَوَاءٌ كَانَ ذَلِكَ بِنَفْسِهِ أَوْ بِقَدْرِهِ  
 وَكَوْخَطَهُ ثُمَّ قَالَ فِي الْمَثَلِ وَالشَّرْحِ وَالتَّابِعِينَ مَنْ لَقِيَ الصَّحَابَ كَذَلِكَ وَهُوَ مَنْ لَقِيَ  
 بِقَفْظِ كَذَلِكَ مُتَعَلِّقٌ بِاللِّقَاءِ مِمَّا ذَكَرْنَا مِنْهُ لَا هِيَ الْوِجَانُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 فَإِنَّهُ خَاصٌّ بِالَّذِينَ صَلَّوْهُ قَالَ بَعْضُ الْمُحْشِينَ فِي الْحَاشِيَةِ وَقَدْ أَشَارَ الْفَقْهُ صَلَّوْهُ  
 الصَّحَابَةُ وَالتَّابِعِينَ بِقَوْلِهِ طَوْبُ لِمَنْ رَأَى وَطَوْبُ لِمَنْ رَأَى مِنْ رَأَى  
 الْحَدِيثِ حَيْثُ كُنْتُ فِي تَعْرِيفِ التَّابِعِينَ بِحُجْرَةِ الْأَرْوَاحِ بِمَعْنَى كَلَامِهِ مَخْصَرًا

در تعریف صحابه

در تعریف تابعی

در تعریف صحابه و تابعی



و در اقامه الحجّه آورده که ملا علی قاری در شرح انجمنه فکر آورده قال العیراتی و حکیمه رأی علی  
 التعریف الذی ذکره العسقلانی الصحابی التابعی عمل الاکتفیرین و قد استأثر النبی صلعم  
 الی الصحابی و التابعین یقولون طوبی لمن رآنی و لمن رآی من رآنی فاکتفی بحجّه الزوایه  
 قلت و به یشد بر حج الامام الاعظم فی سیلک التابیین فانه قد رآی آنسا و غیره  
 من الصحابه علی ما ذکره الشیخ الجزیری فی انسابه رجال القراءه و التورثتینی فی تحفه  
 المسترشد و صاحب کشف الکشاف فی سوره المؤمنین و صاحب مرآة الجنان غیره  
 من العلماء المتبحرین فمن لدنی که تائیدی فاما من التبع الفاصول و التصب الفایز  
 انتی حاصل ترجمه اینک شیخ ولی الدین عراقی گفته که برین تعریف مذکور عمل اکثر علماست و همین است استفاد  
 از قول آنحضرت صلعم پس ملا علی قاری بطریق تعریف برین تعریف میگوید که امام ابو حنیفه از تابعین است  
 چرا که وی دیده است حضرت انس و دیگر صحابه را چنانچه بعضی از علمای متبعین و از محدثین ناقدین برین  
 تصریح کرده مانند شیخ جریری و اسامی رجال قرآ و تورثتینی در تحفه المسترشد و صاحب کشف الکشاف  
 و سوره مؤمنین و صاحب مرآة الجنان و غیره پس هر که از تابعیت امام ابو حنیفه نفی کرده و انکار کرده  
 پس از جهت قصور تلاش وی است یا از جهت تعصب شدید وی نتی مختصر الفصیل این مقام و توضیح  
 این مرام اینک امام عظم که نعمان نام نامی و ابو حنیفه کنیت گرامی و امام اعظم لقب سامی وی است بقولی  
 در عهد حضرت عبداللہ بن زبیر بشنیده هفتاد و تولد یافته چنانچه سر علمای تاریخ آن گفته شد و بقول مشهور  
 در عهد عبد الملک بن مروان بشنیده هشتاد و تولد یافته چنانچه سر فقها تاریخش گفته شد و در آن زمان  
 بسیاری از صحابه در بلاد متفرقه موجود بودند بلکه بعضی صحابه تا عهد شباب امام درین عالم فانی رونق افروز  
 بودند چنانچه عاصم ابو الطفیل بن وائله که بقول صحیح بشنیده یک صد و ده در مکه معظمه انتقال نموده  
 چنانچه علامه ابن حجر مکی در خیرات احسان نوشته و فاته سنه عتی و میائتة بمکة و هو احسن  
 الصحابة موتاً پس بقول معتبر عمر امام زمان را مثنی ساله بود و تا پانزده بار با یقین امام عظم  
 در حیات و فی الحج میت اسد رفعت چنانچه از پنجاه و پنج بار حج گزاردن امام ابن امر صان ظاهر است  
 و زیارت صلوات متواتر جمله مسلمانان است هم از زمان بابرکت آنحضرت صلعم پس ایت رویت  
 امام از حضرت ابو الطفیل بنی که و کاست صحیح و درست است اگر چه بعضی در وفات حضرت ابو الطفیل

عمری و در آن سال بمکه بنیان فرموده و بر آن سال

ندان تولد امام زمان را از ابن حجر مکی

سنة یک صد و نین گفته چنانچه علامه ابن اثیر جزری رح در جامع الاصول فی احادیث الرسول  
 در حق وی نوشته مات سنة مائة و اثنین بمكة و هو آخر من مات من الصحابة  
 فی جمیع الکتابین مگر معتبر و صحیح قول اول است چنانچه در برابر الفی نوشته و صحیح الذی سنة عشر  
 و مائة بلکه در زمانه تولد امام بعینه در کوفه یک دو صا نیز موجود بود و ندیکه عبد الله بن ابی  
 که بعد از وصال آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم از مدینه منوره بطرف کوفه آمده و هم در آن جا  
 بنا بر قول صحیح و معتبر سنة انتقال فرمود چنانچه علامه ابن اثیر جزری رح در جامع الاصول در ترجمه عبدالله  
 ابن ابی ادنی نوشته که یزید بن ابی سفيان حدثنا فی بعض النسخ صلوات الله علیه و آله و سلم لم یخول  
 الی الکوفة و هو آخر من مات من الصحابة بالکوفة سنة سبع و ثمانین و قيل  
 سنة سبیس بقول غیر مشهور عمر امام رضا در آن ایام هفتاد ساله بود و بنا بر مشهور هفت ساله چنانچه طائفت  
 دوم عربین حرث که ایشان نیز در کوفه آمده بودند و در آنجا مکانی برآورده و در آخر والی کوفه شدند و هم در آنجا  
 باشند و قات نموند چنانچه در جامع الاصول در حق وی نوشته انخذ بالکوفة فاما ادلی مائة  
 الکوفة و مات بها سنة خمس و ثمانین لهذا فحول علماء در روایت امام از صحابه  
 کلامی است اگر چه عند المحققین آن هم ثابت است چنانچه بفضل تعالی تشریح می آید مگر در روایت امام  
 مرصحه را جمله متفق اند اگر چه در عدد ایشان مخالفت با همی داده یافته فاما در روایت امام رضا حضرت  
 انس بن مالک را که صحابی جلیل القدر است هیچ شکی نیست و نه کسی را احتلا فی چنانچه علامه مرزبی  
 در تہذیب الکمال و یافعی در مرآة الجنان و امام قزوینی در کاشف و تہذیب نوشته رأی النساء  
 یعنی امام ابو حنیفه حضرت اش را دیده و حافظ ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب نوشته  
 الثمان بن ثابت أبو حنیفة الکوفي مؤلف بنی نعيم الله وقيل لانه من أبناء فليس  
 تهاى انس بن مالك انتهى و ازین روایت حافظ ابن حجر عسقلانی در دفع شدان اعتراض که منکرین  
 از تقریب می آرند که امام را در تقریب از طبقه سادس نوشته فافهم و تشریحش انشاء الله مفید می آید  
 و نیز علامه ذهبی که امام من رجال است در تذکره اکفایا این روایت را بهرین تفصیل نوشته مؤلفه سنة  
 ثمانین رأی انس بن مالك في غير مرة كما قديم عليه من الكوفة مرافا لأن سفيان  
 عن سيف بن جابر أنه سيع أبو حنیفة يقول یعنی ولادت امام در ششمه و قریب یافته

در حق وی نوشته و هم در آنجا

در حق وی نوشته و هم در آنجا



و چون که حضرت الشیخ در کوفه آمده بود ازین باعث امامت ویرا چند مرتبه دیده بود چنانچه ابن سعد زینب  
 بن جابر روایت کرده که من خود از امام ابو حنیفه این را شنیده ام انتی و این ابن سعد که در تکره  
 الحافظ امام ذهبی از وی روایت کرده مصری است بمصر امام ابو حنیفه و امام شافعیست حافظ صاحب  
 لمعات نامش محمد بن سعد است حافظ ذهبی در کاشف در حق وی نوشته که محمد بن سعد کاتب موسی  
 بنی هاشم صاحب لمعات بود حافظ صدوقی روایت حدیث از هشتم و سفیان بن عیینه می کند  
 و از وی حدیث بن ابی اسامه و ابن ابی الدنیا و در سنن نسائی دو حدیث و سه وفات نمود انتی و چون که در رقاعی امام  
 با صاحب شکی در حق نیست آنرا در فتح البسین از قاتله ابر آورده که از علایق نعمه است در ارقطی و ابن سعد  
 و خطیب و ذهبی و ابن حجر و ثعلبی و علی قاری و اکرم سندی و ابوشعشع و حمزه و ابی و جزیری  
 و ترمذی و ابن جوزی و مشعل صاحب کشف الکشاف بتأییبی بودن امام ابو حنیفه تصریح کرده اند و هر که  
 از ایشان انکار کرده محض از روایت امام صاحب اصحاب کتبت نه از تابعیت و دیدن وی مریضه صاحب را  
 اگر چه جامع دیگر از محدثین و مؤرخین تصریح بانبات روایتش نیز کرده و نقل عبارات ایشان ابو جبر  
 طبری کلام ترک نموده و ما هر چه نقل کرده ایم بعد از دیدن این کتابها نقل نموده ایم و مجرد اعتماد بر نقل  
 دیگران نقل آن نموده ایم و هر که همین کتابهای مذکوره را ببیند تصدیق نقل من بخوبی نماید و اما اقوال  
 فقهای ما و هم اند تعالی خاص درین باره پس بے شمار است و هر که از مؤرخین از تابعیت امام انکار  
 نموده آن شخص در اعتماد و توثیق حفظ و وسعت نظر بمرتبه همین شکی نیست تا بصیبت امام برگزینر رسید پس  
 قول وی را در جنبه قول همین شکی نیست که قول منکرمعارض قول همه ایشان و باخصوص  
 همین شیخ الاسلام امام ذهبی که نزد همه مردم نقل وی معتبر است و میگویم حافه عسقلانی در شرح غبیه الفکر در حق  
 وی گفته قال الذهبی و هو من اهل الاستیقام و هو الشایم بن نقد البزجالی و شاه عبدالعزیز دهلوی  
 در حق وی در بستان المحدثین گفته که ذهبی مفسر ترین مؤرخان اسلام است اگر تنها تصریح بتأییبی بودن  
 امام اعظم کرده پس بر این قول وی برای مدتی قول لغی کنندگان کافی بود پس چه جای آنکه با قول ما منشی  
 موافقت کرده است امام الحافظ ابن حجر عسقلانی و سواد رفقات ولی الدین عراقی و حاتم الحافظ جلال الدین  
 سیوطی و معتز مؤرخین امام یاقعی و غیر هم رحمهم الله و نیز سبقت نموده بطریق آن خطیب و ارقطی و حال آنکه  
 میدانی تو حالت خطیب و دارقطنی را که ایشان از ائمه کاتبین و از معتز بن مسند بن اندلسی از ایشان

تأییب امام ابو حنیفه را در کتب معتز بن مسند بن اندلسی از ایشان

و دیگران هم تصریح این امر نموده پس برای منکر هیچ امری باقی نماند بغیر از اینکه تکذیب این ثقات خلیه پس  
 این امر شیع اگر از وی واقع شود پس درین باره با وی سخن نماند و یا اقول ادنی را بر اقول اعلا و ادنی  
 واقع دارد و درین صورت ترجیح مرجوح و ضمیم امر متوجع لازم می آید و شاعت آن از پس ظاهرست سپس  
 اسید از علمای متصفین بعد از ملاحظه این تصریحات اینکه در تابعیت امام بهائیم اقول همین قول امام از همان  
 نظر رایگان نگذارند و در انکار از تابعیت امام عظمه انکار انا اقول همین حفاظ لازم می آید و ائمتنا بحسب  
 آن شیعه اتقی کلام صاحب الفتح اگر چه محلا از عبارات سابقه بطریق حسن تابعیت امام ابوحنیفه ظاهر گردید  
 مگر برای تفصیل درین محل مختل عبارات و تصریحات بعضی فضلاء کالین و ائمه مؤرخین لابد می آید  
 پس بدانکه تمیز غیر از محققین و جمعی از اجله محدثین قائل اند به تابعیت امام بهائیم و روایتی در ضمن  
 صحابه را رده اگر چه در روایت امام رضا صاحب رحم اختلاف با همی کرده و عند تحقیق این هم ثابت و متفق است چنانچه  
 می آید آنکه الله تعالی پس ذکر بعضی از اقوال ایشان درین مقام اینکه مولوی عبدالحی در ابراز انخی آورده که  
 بعضی از آنان ابن سعد است و امام ذبی رحمة الله تعالی چنانچه امام ذبی در تذکره الحفاظ ترجمه امام عظم  
 گفته مولد کاسنة نماذین رای التسنی مایله غیر مترقبه لکادیم حکیمو الکوفه سواک  
 این سید بن سنیف بن جابر که سیم یکا حنیفة یقول علیه اتقه یعنی پیدایش امام عظم در ششم  
 هشتاد و واقع شده و بدوی رحمه الله تعالی حضرت انس بن مالک صحابی را رده بارها و قتی که در آمد حضرت انس  
 برایشان در کوفه روایت کرد این را ابن سعد از سیف بن جابر که می آید امام ابوحنیفه بقوله شنیده یعنی  
 بگوش خود از زبان مبارک امام صاحب شنیده پس دیدن امام صاحب مرئش را یک بار بهای  
 اثبات تابعیت امام کافی و دوانی است چنانچه از تعریف تابعی صاف هوید است پس چه جای آنکه بارها  
 دیدن امام رضا مرئش را و نیز امام ذبی رده و کاشف گفته رای آتش دید امام رضا مرئش را  
 و بعضی از آنان خلیف بغدادی و امام نووی اند که ایشان هر دو نیز نص کرده و تصریح نموده بر پیروی امام  
 ابوحنیفه از تابعین چنانچه امام نووی در ترمذ میلا ساء و اللغات گفته قال الخطیب البغدادی فی  
 التامیم هو ابو حنیفة النخعی امام ائمتنا کمال التامی و فقیه اهل العراق رای التسنی  
 مایله رده و بعضی از آنان در طنی است و ابن حمزی که ایشان هر دو نیز باین تصریح کرده و اقرار نموده  
 چنانچه ابن حمزی در العلل للشافعیة فی الاحادیث الواحیه فی باب الکفالة بوزن المتفق آورده

در احوال امام رضا علیه السلام در احوال امام رضا علیه السلام در احوال امام رضا علیه السلام

در احوال امام رضا علیه السلام در احوال امام رضا علیه السلام در احوال امام رضا علیه السلام

در احوال امام رضا علیه السلام در احوال امام رضا علیه السلام در احوال امام رضا علیه السلام



قَالَ لَدَارُ طُفِينٍ كَمَا يَسْمَعُ أَبُو حَنِيفَةَ أَحَدَ امْرِئٍ الصَّحَابَةِ وَاسْمُهُ رَأْيُ النَّسَبِ بْنِ مَالِكٍ يَحْيَى  
 یعنی در طغنی گفته که امام ابو حنیفه از بیج کسی از صحابه سماع کرده هر آینه انس بن مالک صحابی رضی  
 بنعم خود دیده و مانند ابن جلال الدین سیوطی در تبیض الصغیر از حمزه رسی نقل کرده است که آنکه سماع  
 الدار طغنی یقول ان ابا حنیفه کما یسمع احدا الخ وبعضه اذ انما الشیخ ولی الدین العراقي  
 و ابن حجر العسقلانی اند که قول ایشان هر دو را حافظ احمدیث خاتم الحفاظ جلال الدین سیوطی درین باره  
 در تبیض الصغیر نقل کرده حیث قال قد وقفت علی فتیاری فبعثت الی الشیخ قالی الدین العراقي  
 هل روى ابو حنیفه عن احد من الصحابة وهل يعد فی التایعین فأجاب بما نصه  
 لم یصح له روایة عن احد من الصحابة وقد رأى انس بن مالک فمن یکنفی بجمعه  
 روایة الصحابة یجعلها نایباً و رفع هذا السؤال الی الحفاظ بن حجر فاجاب  
 بما نصه اذ رآه ابو حنیفه رضی جماعه من الصحابة لانه ولد بالكوفة سنة ثمانین  
 و بها یومئذ عبد الله بن ابي اوفی فانه مات بعد ذلک و بالبصرة یومئذ انس بن  
 وقد اقر ابن سعید بسند لا یأس به ان ابا حنیفه رأى انساً و كان غیر هذین من  
 الصحابة بعد ذلک من البلاد و احیاء و قد جمع بعضهم جزءاً فی ما ورد من روایات  
 ابن حنیفه عن الصحابة و ذکر ان لا یخلو اسناداً من ضعف و المعتمد علی ادراکه  
 ما تقدم و علی روایت بعض الصحابة ما اوردته ابن سعید فی الطبقات فهو  
 بهذا الاعتبار من التایعین و کما ثبت ذلک لاحد من ائمة الا مصادیق المعاصرين  
 که کلاً و تراویع بالشام و الحماد و بالبصرة و الثوری و الکوفی و الامام مالک  
 بالمدينة و مسلم بن خالد الزنجی فی مکه و کثیر بن سعید فی البصرة و غیر  
 ما حشش اینکه گفت جلال الدین سیوطی هر آینه واقف گشتم بر فتره که دران سوال از شیخ ولی الدین  
 عراقی کرده شده بود که آیا امام ابو حنیفه روایت از کسی از صحابه کرده است و آیا وی از معاصران تابعین  
 شمرده میشود پس جوابش باین حفاظ فرمود که امام را روایت صحیحتر رسیده از کسی از صحابه و تحقیق انس  
 بن مالک را دیده است پس هر کفایه ابو حنیفه بحدیث صحابه اتقا میکنند چنانچه مذکور است در حدیث  
 ایشان امام را از تابعین است و درین سوال از حفاظ ابن حجر عسقلانی کرده شده پس باین عبارت

اینست از حدیث امام ابو حنیفه

امام ابو حنیفه

از ان حجاب فرمود که امام ابو حنیفه جماعتی را از صحابه دریافته چرا که و شی در کوفه در پشته هشتاد و دو تیر یافته و در کوفه  
در ان ایام عیسی بن ابی اوفی صحابی مشهور بود چرا که و شی بعد از ان وفات یافته و در بصره در ان ایام  
حضرت انس مشهور بود و تحقیق ابن سعد بسند کاتبان دیده آورده و چنانکه ذکرش در قابل کرده و شی  
که بر آینه امام ابو حنیفه حضرت انس را دیده و چنانکه بغیر ازین و صحابه دیگر صحابه نیز و چند شهر از نزد  
بودند و تحقیق بعضی از فضلا رساله مستقل در روایات امام ابو حنیفه از صحابه رضی الله تعالی عنهم جمع کرده  
و لکن در اسناد آن ضعف است پس سخن معتد در باب ادراک امام ابو حنیفه از صحابه را تحقیق ما اقتضای  
کافی است و سخن معتد در حدیث امام فریب صحابه را آنست که دارد کرده است ابن سعد در طبقات خود  
پس امام ابو حنیفه بدین اعتبار از تابعین است و این امر هیچ کسی را از ائمه شریک معاصرو هم زمانه امام  
ابو حنیفه بودن ثابت نشده مانند از اعلی در شام و حماد شی در بصره و قوری در کوفه و امام مالک مدینه  
و مسلم بن خالد زنجی یمنی شیخ امام شافعی رزم در کوفه و لیث بن سعد در مصریت

درین ست روز کشته شدن که دیگر کتاب چون یاستن

انسی کلام صاحب ابراز النبی و میگویم که بعضی از انان ابن طاهر صاحب مجمع البحار است  
که دی نیز یک از ائمه نقل است و تذکره الموضوعات بر و است و از قطبی گفته قال الله قطعی لم یکن  
ابو حنیفه أحد امین الصحابة الا کما رأی انسا و یعینه و کما یستعینه انهم یعنی بخشم خود  
امام ابو حنیفه حضرت انس را دیده مگر ساعت از دی کرده و متسی مختصرا و بعضی از انان سند مؤرخین  
معتدنا طین امام یافعی است چنانچه در مرآة البیان در حوادث سلسله غسین و ماته گفته و فیها کوفی  
فقیه العراقی الامام ابو حنیفه النعمان بن ثابت و الکوفی مولد سنة ثمانین و مائه ثمانین  
انسا و رواه عن عطایه بن ابی رباح و طبعه و کان قد ادرك اربعة من الصحابة  
هو انس بن مالک بالبصرة و عبد الله بن ابی اوفی بالکوفة و سهل بن سعد  
بالحدیث بالمدينة و ابو الطفیل عامر بن و امیلة بمكة انهم مختصرا یعنی در سنه  
یک صد و پنجاه امام ابو حنیفه وفات کرده و بود و تولد و شی در پشته هشتاد و دو تیر یافته و در بصره  
که از عطاء بن ابی رباح و از هم طبقه و معاصرین و شی و چهار صحابه را دریافته که یکی انس بن مالک است  
در بصره و دوم عیسی بن ابی اوفی است در کوفه سوم سهل بن سعد الساعی است در مدینه چهارم طاهر بن

درین ست روز کشته شدن

درین ست روز کشته شدن



در کما اتی و بعضی از ائمان خلف المتقدمین سند المتأخرین ملاحظی قاری است چنانچه در رساله  
توسیع الفقهاء الحقیقه آورده و آنکه از امام ابی حنیفه من بین ائمه المتجهدين من محقق  
یکونه من المتابعین مدون تخیریم یا اتفاقاً علیک المقتضی من مانع درین مقام  
در نیست گفته و آنچه قبلی در حق امامت اصحابیت قائل گشته به جهت نرسیده که مخالفت تحقیق است  
و بعضی از ائمان علامه مغربی است که در تفسیر الکمال در حق امام نوشته نهائی است و بعضی از ائمان  
چنین اذعان و اقراران ایشان شیخ الاسلام علامه ابو محمد بن احمد الحنفی است که در حقه القاری شرح علی بن ابی  
دعاب من لکیر التوضیحه ای که من اخبر جینی آورده که تفصیلش در مدار الحق موجود است و حاصلش مختصر  
اینکه قول الامین ابی اوفی نام وی عبداللہ است و در کوفه از اصحاب است کسی که در آخر وفات یافت این ابی اوفی  
بود که در شش پستاد و هفت رجعت نمود وی رضی اللہ تعالی عنہ یکی از اصحاب است که ابو حنیفه ملاقات  
نموده و روایت از وی کرده و اتفاقاً من بطرف قول منکر متعصب و غیر ابو حنیفه در آن وقت هفت ساله  
بود اتی پس قول علامه حنفی که هیچ اتفاق من بطرف قول منکر متعصب اشاره است بسوی اتفاق  
علای مقبول غیر متعصبین بر تابعیت امام عظم چنانچه گذشت و نیز اشاره آن است که منکر تابعیت امام  
متعصب است در نصف پس بر قول متعصب قیاری نیست که اگر دی گفت ترا من دن باکی نیست  
میں نہایت کمان مرتبہ در شکست طعن خفاش بکار حق خورشید بدست اصل کجا قیمت گوهر شکست  
و بعضی از ائمان نقیه نامی محدث گرامی علامه ابن حجر کی شافعی است چنانچه در فتاوی الحقیقین  
فی مناقب النعمان آورده که عبارتش بالتصریح و مدار الحق موجود است و حاصلش اینک دی چند تقریر  
از صحابه دریافت و بعضی که بعضی داده ازین گفته که آن چهار کس انس بن مالک و عقبه السدین ابی ادنی  
و سهل بن سعد و ابی الفضل ماند رضی اللہ تعالی عنہم و بعضی گفته اند کسی را ندیده مگر زان ایشان را دریافت  
مگر جمیع و متم قول اول است اتی و بعضی از ائمان امام سماعی است که در کتاب انساب گفته که ابو حنیفه  
نعمان بن ثابت بن نعمان بن مرزبان انس بن مالک را دیده اتی و با بسط و مدار الحق چهارش مذکور است  
و بعضی از ائمان صاحب تفسیر شافعی است که در شرح مجمع بنیادی در باب وجوب الصلوٰۃ فی التیاب  
در حدیث سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الصلوٰۃ فی ثوب واحد امام عظم را  
در مذکر تا بعین ذکر کرده حیث قال یوہدک املہ حب الجہود و النعابہ ما بن جلیس و علی معافیۃ

در شرح ابن حجر کی شافعی

در شرح ابن حجر کی شافعی

در شرح ابن حجر کی شافعی

در شرح ابن حجر کی شافعی

در شرح ابن حجر کی شافعی

وَأَبْنَيْ بَنِي مَالِكٍ وَحَالِدِ بْنِ وَلِيدٍ وَابْنِ مُرَّةٍ وَعَائِشَةَ وَأُمَّ هَانٍ مِمَّنْ تَابِعَتِ الْحَقِيقَةَ  
 وَأَبْنَيْ بَنِي زَيْنٍ وَالشَّيْقَ وَأَبْنِ الْمُسَيَّبِ وَعَطَاءُ وَأَبُو حَنِيفَةَ وَمِنْ أَهْلِ الْفَقْهَةِ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدُ  
 وَكَثَائِفُ وَمَالِكٌ وَآخِرُ وَنِيرُ وَبَابُ مَنْ كُنِيَ الْوُضُوءَ نَوَاشَةً كَرَامِ بْنِ أَبِي لَوْثَنٍ عَلَيْهِ  
 بَنِي أَبِي أُوَيْسٍ مَكِّيٌّ مَرُوفٌ شَرَفٌ لَمْ يَزَلْ مَجَاهِدٌ وَفَاتَ يَافَةً وَقَبْلَ ذَلِكَ الْمَلِكُ أَبُو حَنِيفَةَ  
 أَوْرَاقٌ زَيْنُ بَنِي نَاسِطٍ بُوْدَاسِيٍّ وَبَعْضُ أَهْلِ زَانَانَ قَاضِي الْقَضَا أَبُو الْمُؤَيَّدِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَوَازِمِيُّ شَتَّ كَر  
 وَوَسَدَ الْمَلِكُ نَوَاشَةً رَأَى وَهُنَّ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 فَإِنَّ الْعُلَمَاءَ اتَّفَقُوا عَلَى ذَلِكَ وَإِنْ اخْتَلَفُوا فِي عَدَدِهِمْ

سخا هم درین نوع گفتن بے	که حرفی بس ار کار بندد که
باقی مانند کلام در اینکه امام عظمی رض را از صحابه رض	

بلدا سطر روایت حاصلست یاد پس کلام در ثبوت روایت امام اعظم رض از صحابه اینکه حسب آنچه در  
 فتح المبین است که ابو معشر عبدالکریم بن عبدالصمد طبری شافعی در رساله خود باره روایت امام اعظم  
 از صحابه بنویسند قال الامام ابو حنیفه رض گفت من اصحاب النبی صلعم و هذا انس بن  
 مالک و عبد الله بن اُنس و عبد الله بن جُرَاج و الزُّبَیْدِی و جابر بن عبد الله  
 و مققل بن یسار و وائشلة بن اُک شمع و عائشة بنت عَجْرَةَ رَضِیَ اللَّهُ تَعَالَى  
 عَنْهُمْ ثُمَّ رَوَى عَنْ أَنَسٍ ثَلَاثَةَ أَحَادِيثَ وَعَنْ بَنِي جُرَاجٍ حَدِيثًا وَعَنْ وَائِشَلَةَ  
 حَدِيثَيْنِ وَعَنْ جَابِرٍ حَدِيثًا وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ حَدِيثًا وَعَنْ عَائِشَةَ  
 بِنْتُ عَجْرَةَ حَدِيثًا أَنْتَحَى مَعْنَى تَأْخِيرِهِ فَمَدَّ الْمَلِكُ أَبُو حَنِيفَةَ لَمَّا لَمْ يَكُنْ  
 كَرَامِ بْنِ أُنَسٍ وَعَبْدَ اسد بن اُنس و عبد الله بن جزر الزبیدی و جابر بن عبد الله و مققل بن یسار  
 و وائشلة بن اسقع و عائشة بنت عَجْرَةَ رَضِیَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ پس از حضرت انس سه حدیث را روایت  
 کرده و از پسر جزر حدیثی را از او و اصله دو حدیث را از جابر حدیثی را از جابر حدیثی را از  
 و از عائشة حدیثی را و امام خوارزمی در سند امام عظمی نوشته که تحقق اند طایر بیکه امام ابو حنیفه رض از  
 اصحاب آنحضرت مسلم روایت کرده است مگر در حدیث آن اختلاف است بعضی گفته اند که از شش نفر مد  
 و یک کس زن روایتش ثابت است و بعضی دیگر از پنج نفر مد و یک زن گفته و قول بعضی دیگر

در نهج تابعیت امام

در نهج تابعیت امام

در نهج تابعیت امام



آنست که گفت کس بود که اینست پس بر حسب قول اهل اسی ایشان اینست انس بن مالک عبد الله بن ابی بکر بن عبد الله بن  
 حارث بن جریز بن بکر بن عبد الله بن عبد الله بن ابی اونی و او را بنی اسحق و عائشه بنت عجره و بموجب قول ثانی جابر بن ابی اسحاق  
 خارج است و بموجب قول ثالث مقل بن یسار نیز در ایشان داخل است و اما ابو الفضل در بهتر قول  
 داخل است انتهى کلامه ترجمه باس الحقیق رئیس المتقین ملا علی قاری در طبقات خفیه آورده قد ثبت  
 روایت بعضی الصحابه و اختلف فی روایتهم عنهم و المعتمد یقولها کما یکتفی فی سنده  
 الا انام شرح مستند الامام حال استناد به إلى بعض الصحابه الا کرام فهو من التابعین  
 الاعلام کما صرح به العلماء الاعیان داخل تحت قوله تعالى والذین اتبعوه من  
 یاحسان و فی عمده قوله علیه السلام خیر القرون قرنی ثم الذین یلوهم و اول  
 الشیخان انخی صاحبش اینکه دین امام عظم در بعض صحابه را با تحقیق ثابت است و اختیاری  
 دین است که امام از صحابه روایت کرده است یا نه لیکن معتبر روایت امام است از صحابه چنانچه این را  
 در سند الانام فرج حسنه الامام بخوبی ثابت کرده ام پس و سه ضعیفی الله تعالی عنا و عنه از تابعین اعلام است  
 چنانچه علمای اعیان تصریح این امر کرده و داخل است در قول حق تعالی والذین اتبعوه من الذین  
 و در حدیث خیر القرون - الحدیث انخی و در رد المحتار از آخرین المقتی آورده که بمحقق  
 ابن من صحبت که امام ابو حنیفه از هفت کس صحابه حدیث را شنیده است انتهى ترجمه و نیز در شامی  
 آورده که بعضی از فضلا گفته که هر آینه علامه طائش کبری بسیار از روایات صحیحین آورده که از ان  
 سماع امام ابو حنیفه از حضرت انس بن مالک ثابت است و حال آنکه مثبت بر نانی مقدم است انتهى ترجمه  
 محدث و بلومی در شرح سفر السعاده آورده که صاحب جامع الاصول گفته که امام ابو حنیفه  
 را با صحابه ملاقات و روایات نزدیک الباب نقل ثابت نیست و اصحاب ابو حنیفه میگویند که امام چند  
 اصحاب را دریافته و از ایشان روایت کرده اند و در غایه الاوطار نوشته که از راه روایت و درایت  
 حق بجانب خفیه است چرا که خفیه ملاقات و روایت امام از صحابه مثبت اند و جامع ثانی و حال آنکه  
 ابن قاعده در جمل اهل اسلام است که قول مثبت بر نانی مقدم است و نیز اثبات فقط در خفیه معتبر است  
 بلکه طبری شافعی و ابن حجر شافعی بشهادت جلال الدین سیوطی شافعی بجانب اثبات یا نحوین اند

این نقل ثالث

این نقل رابع

این نقل خامس

این نقل ششم

ماستی کلامه اضعفت العباد و اضعف الله تعالى حاکم میگوید که از روی انصاف خدشه ناپسند است و از روایت  
 امام چنان نیست چه آنکه از لقای صحابه انکار نموده ایشان را دلیل روایت بهم نرسیده و گسایکه اقرار بر آن  
 نموده ایشان را دلیل تقابست نیامده پس در مقابل اثبات نفی را چه اعتبار پس در روایت چه کلام  
 است فافهم بنظر الانصاف لا بالاعتساف چونکه بالا جمال از اقوال محققین سماع امام ابو حنیفه از صحابه  
 نزد تو ثابت گشت حالا بعضی همان روایات را که امام ابو حنیفه از صحابه بلا واسطه روایت کرده باین  
 بیان کرده میشود مگر آنچه بعضی فضلا مانند جافظ بن حجر و غیره در اقوال خود فرموده که لا یخولوا  
 اسناد روایات الا حکام ابی حنیفه عن ضعف بنا بر آن از دفع آن لابدی دانسته از  
 نقل اقوال محققین نیز جاریه ندیدیم پس میگوید که خاتم الحفاظ جلال الدین سیوطی از تحقیقات اینیه  
 خود آن ضعف را از میان برداشته چنانچه روایات مرویه امام از صحابه با تقریر محقق جلال الدین  
 سیوطی از تبیض الضعیفه با الفاظه نقل کرده میشود و آن اینکه قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ فِي جَزَائِرِهَا  
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَنْصُورٍ الْفَقِيهُ الْوَاعِظُ ثَنِي أَبُو بَرَكٍ  
 أَحْمَدُ بْنُ حُسَيْنٍ فِي الْقَاضِي أَنبَأَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْدَانَ الْحَسَنِيُّ ثَنِي  
 أَبُو سَعِيدٍ فِي سَمْعِيْلَ بْنِ عَلِيٍّ فِي السَّكَّانِ ثَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ  
 مُحَمَّدٍ فِي الْبَرَادِ ثَنِي أَبُو سَعِيدٍ فِي الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُبَارَكِ ثَنِي  
 أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الصَّلْبِيِّ فِي الْمُغْلِسِ الْحَمَّالِي ثَنِي إِسْرَافِيلُ  
 الْوَلِيدُ الْفَارِسِيُّ عَنْ أَبِي يُوسُفَ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ  
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 يَقُولُ طَلِبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَبِهِ عَنْ أَنَسٍ سَمِعْتُ رَسُولَ  
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللَّهُ أَلْ عَلَى الْخَيْرِ عَالِمٍ وَبِهِ عَنْ  
 أَنَسٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِعَادَةَ  
 الْكُفَّانِ یعنی از امام ابو حنیفه روایت است که شنیدم از انس بن مالک که روایت کرد شنیدم  
 از آنحضرت صلوات الله علیه که میفرمود طلب علم بر هر مسلمان فرض است و همین سند کور امام صاحب از انس روایت  
 میکند که شنیدم از آنحضرت صلوات الله علیه که میفرمود که دلالت کننده بر خیر و ساعی در نیکی مانند نیکی کننده است و همین سند

استاد و روایات امام از صحابه

در اثبات سماع امام از صحابه



امام ابو حنیفه از انس روایت میکند که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود که هر آینه حق تعالی  
فرموده است غلبن را دوست مبادید بستر و تحقیق احادیث مکرره سیوطی میفرماید و کلامیکه بعضی در روایات  
امام ابو حنیفه از کوفی و بخی گفته اند از توفیق حقیق و تحقیق علی بایلیق خود دفع نموده میگوید اقول الحمد لله بنی غلبین  
تجر و دح. و الحدیث الا ول منه مشهور و قد قال الشیخ محمد بن الدین التتوی فی مقادیر ما رواه موحید  
ضعیف کانت کان الغیبه صحیحاً و قال الحافظ جمال الدین المزیفی روى من طریق سبلغ رتبة  
الحسن. قلت و عندها انما تبلغ رتبة الشیخ کما فی و قفت که علی بن محمد بن محمد بن طریقا  
و قد جمعتهما فی جزء. و الحدیث الثانی منتهی صحیح و رد من روایات جمع من الصحابة  
و اصله فی صحیح سلیمان بن حدیث ابن مسعود بن یوسف من ذل علی بن حذیفه فله مثل آخر  
فایله. و الحدیث الثالث منتهی صحیح و رد من روایات جمع من الصحابة و صحفه  
حنیفاً المقدسی فی المختارة من حدیث بریکه ترجمه آنکه میگوید که ما حدیث من مفسر در کتب که از  
روایات احادیث است جمع کرده شده است (بگزار جمع دی در احادیث است نقصان نیست چرا که حدیث  
اول من آن شهر است و شیخ محمد بن الدین نووی در نقادای خود گفته که این حدیث ضعیف است اگر چه مخفی آن  
صحیح است و حافظ جمال الدین مزیفی گفته که روایت کرده شده است این حدیث از انقدر طرق که میرسد  
بمرتبه حسن. و من میگوید که نزد من این حدیث بمرتبه صحیح میرسد چرا که من از پنجاه طریقهای این حدیث  
واقف شده ام و من این بحث را در جزوه علمیه جمع کرده ام و قد قال ابو سعید انا ابو عبد الله  
ثقی ابو ترابیه ثقی ابو بکر الحنفی ثقی ابو سعید الحنفی ثقی احمد ثقی  
علی بن احمد الحنفی الثقفی البصری ثقی احمد بن عبد الله بن حنبل ثقی  
المظفر بن معقل بن موسی بن عیسی بن المنذر الحنفی ثقی ابی ثقی اسلم بن  
عیاض عن ابی حنیفه عن وینة بن کاسم عن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
قلک ما یریدک الی الا یریدک و به عن واذله عن النبی صلی الله علیه و سلم  
انک قال لا تظهر السماتة یا خیک فیعاً ویر الله و یریدک با ابو سعید از امام صاحب روایت  
کرده و در آن زمان بنی الاسع صحابی روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کن انخیز را  
که در شکمی اندازد ترا بسوس آن چیز که در شکمی اندازد ترا و باز امام از حضرت وانه روایت دیگر

در تحقیق حدیث اول

در تحقیق حدیث ثانی

در حدیث دوم و حدیث امام از ابو سعید

میکنند که فرمود علیه السلام که فاسر کن خوشی را بر گرفتاری و مبتلائی برادر خود پس الله تعالی او را عافیت دهد  
و ترا مبتلا گرداند پس هر حافظ جلال الدین سیوطی در تحقیق احادیث مذکور میگوید یا قولنا حدیثی که کل منته که  
صیححه در حدیث روایت صحیح من الصحابه و قد صححه الذی یصلی و ابن حبان و له اکثر الضعیفه من  
حدیث الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما قال حدیث الثانی اخرج  
الذی یصلی من وجه اخر عن واثقه و حسن و له شاهد من حدیث ابن عباس بنی حدیث  
اهل تنش مجمع است از جماعتی از صحابه وارد شده و بهرینه جمیع گفت ابو از می و ابن حبان و حکم و صبا از حدیث  
حضرت حسن بن علی و حدیث دوم باز می آید و بهر دیگر بیرون آورده و روایتش کرده از ائمه این حدیث  
را حسن گفته و در این حدیث را شاهد دیگر نیز است از حدیث ابن عباس <sup>ش</sup> قال ابو سعید انک عبد الله  
ثنی ابو ابراهیم ثنی ابو بکر الصغیر ثنی ابو سعید الانصاری ثنی ابو سعید الانصاری ثنی ابو سعید  
ابن علی بن محمد بن یسحق الیموی ثنی ابو حنین علی بن سائمه انک سوادی ثنی  
ابو حاد و کلاطی الیموی عن ابی حنیفه رضی الله عنه قال و انک سئمه ثانیین و قد ام عبد الله بن انیس  
انک کوفه سنه اربع و تسعين و رايت و سمعت منه قال ان اربع عشر سنه سمعت یقول  
فقد رسول الله صلی الله علیه و سلم حلف الشیء یجی و یجی یعنی ابو داود و علی السی از امام  
ابو حنیفه روایت میکنند که فرمود امام تولد من در سنه هشتاد و سه و عبد الله بن انیس صحابی آن حضرت صلعم مر  
سنه نود و چهار که کوفه شریف آورد من ابو داود و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم از می شنیدم و این  
ایلم من چهارده سال بودم از حدیث سماع من از می یکی این است که فرمود آن حضرت صلعم که محبت تو جزیرا  
ترا نیاید و اگر میسر از دست تو تحقیق روایت امام از عبد الله بن انیس حافظ جلال الدین سیوطی در ضمیمه  
هذا الحدیث روایت ابو داود و فی سنن من حدیث ابی الدرداء و اصعب مکنان یقال  
ان عبد الله بن انیس الجمفی الصحابی المشهور مات سنه اربع و خمسين و قد قال  
تولد ان حنیفه یکنر و الجواب ان الصحابه المسلمین حدیث الله بن انیس حنیفه  
فلعل الذی قد روی عن الامام ابو حنیفه و احد اخر من غیر الجمفی المشهور یعنی  
این حدیث ابو داود در سنن خود از حدیث ابی داود روایت کرده است و دشوار تر و این مقام بنگه گفته شود  
که هر آینه عبد الله بن انیس جعی که در این مسودات درست بجای و در آن وقت یافته اند و در این مقام بنگه گفته شود

در حدیث روایت امام از صحابه

در حدیث روایت امام از صحابه

در حدیث روایت امام از صحابه



بسا بیشترست جوایش اینک بر آینه از صحابه مسلمین و پنج کس بنام عبداللّٰه بن انیس موسوم بودند بنام  
 آن عبداللّٰه بن انیس که امام عظمی از وی روایت کرده یکی دیگر باشد از آن پنج کس نه چندی مشهور پس نکات  
 نیست قال ابو نعیم **أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَرْكَةَ الْجَنِّيُّ قَتَبِي أَبُو سَعِيدٍ**  
**ابْنُ السَّكَّانِ قَتَبِي أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ اللَّيْثِيُّ شَقْبِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ**  
**غِيَاثٍ الْقَاضِي الْبَغْدَادِيُّ شَقْبِي مُحَمَّدُ بْنُ مَوْسَى قَتَبِي ابْنُ عُبَّاسٍ الْجَلُودِيُّ**  
**عَنِ السَّكَّانِ جَعْفَرُ بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى**  
**يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا وَكَوْنَهُ**  
**وَكَلَامًا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ** یعنی پنج کس بنام قاسم از ابو حنیفه روایت میکنند که شنیدم  
 از عبداللّٰه بن ابی اوفی گفت که شنیدم از آنحضرت **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** که میفرمود هر که بنا را برای  
 خدا مسجد بدارد اگر چه آنجا خانه یا نه یا مرغ سنگ خوار که بقدر کوشش می باشد بنا کند حق تعالی  
 مراد از خانه را در بهشت پستتر حافظ جلال الدین سیوطی در تحقیق این حدیث میگوید **أَقُولُ هَذَا الْحَدِيثُ**  
**صَحِيحٌ بَلْ مُتَوَاتِرٌ** میگویم که این حدیث صحیح است بلکه بمراتب متواتر رسیده **وَيَدُلُّ عَلَى**  
**السَّكَّانِ قَتَبِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَثِيرٍ الرَّازِيُّ شَقْبِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي كَثِيرٍ**  
**الرَّازِيُّ شَقْبِي عُبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ اللَّيْثِيُّ وَدِيُّ شَقْبِي جَعْفَرُ بْنُ مُعِينٍ عَنْ**  
**أَبِي حَنِيفَةَ أَنَّهُ سَمِعَ عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ خَجْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا تَقُولُ قَالَ**  
**رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَكْرَجُ نِدَاؤُكَ فِي الْأَرْضِ لِمَا كَرَدَا أَكَلَهُ وَلَا**  
**أَحْرَمَهُ** یعنی فرمود آن حضرت مسلم اکثر لشکر خدا در زمین طاعت نه من آنرا بخورم و نه من آنرا  
 حرام میکنم **أَقُولُ هَذَا الْحَدِيثُ مِنْهُ وَجْهٌ أَحْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ مِنْ حَدِيثِ سَلْمَانَ**  
**وَصَحَّحَهُ الصَّيْبَانِيُّ فِي الْمُخْتَارِ** میگویم که متن این حدیث صحیح است و صحیح گفت اورا الضیاء در کتاب  
 مختاره قال ابن النجار **أَنَا الْقَاضِي أَبُو الْحَسَنِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَحْمَدُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ**  
**النَّجَّاشِيِّ شَقْبِي أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ خَرُوبٍ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى الْقَاضِي أَبِي سَعِيدٍ**  
**عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّاحِي قَتَبِي أَبِي ثَنِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ**  
**أَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ اللَّيْثِيُّ شَقْبِي الْحَسَنُ بْنُ عُبَّاسٍ الْقَاضِي الْبَغْدَادِيُّ**

ابو نعیم

در روایت

امام از صحابه

در تحقیق

امام از صحابه

در روایت

امام از صحابه

در تحقیق

امام از صحابه

در روایت

امام از صحابه

در تحقیق

امام از صحابه

در روایت

امام از صحابه

در تحقیق

امام از صحابه

در روایت

امام از صحابه

در تحقیق

امام از صحابه

ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ مِنَّا لِكُنْصَارِ  
إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا رَزَقْتَ وَلَدًا أَقْطَ قَالَ  
قَاتِنَ أَنْتَ عَنْ كَثْرَةِ الْإِسْتِغْفَارِ وَالصَّدَقَةِ يَرْزُقُ اللَّهُ بِهِ الْوَلَدَ قَالَ فَكَانَ الْوَلَدُ  
يَكْتَلِفُ الصَّدَقَةَ وَيَكْتَلِفُ الْإِسْتِغْفَارَ قَوْلُهُ لَكَ سَبْعَةٌ مِنَ الذُّكُورِ يَعْنِي لِمَا عَظُمَ مِنْ  
حَضْرَةِ جَابِرٍ رَوَى ابْنُ أَبِي نَصْرٍ زَوْجُ الْأَخْبَرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
فَرَزْنَدَةً نَصِيبَ الْكُفْرِ فَسَمِعَ جَابِرٌ كَثْرَةَ صَدَقَةٍ وَتَغْفِيرٍ كُنِيَ كَرْنًا لِمَا زَيْنَ وَجْهِهِ وَوَلَدَ عَنْهُ  
مِثْقَالَ يَدٍ كَثْرَةُ صَدَقَةٍ وَكَثْرَةُ تَغْفِيرٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَسَانُ الْوَدَّانِ  
مَثَلُ الْكُفْرِ تَنْتَهَى كَلَامُهُمَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَقَامُ غُورٍ وَجَايِزُ الْإِنْفَافِ سِتُّ كَمَا يَحْقِيقُونَ مَا تَدَّ  
خَاتَمُ الْخَفَاءِ جَلَالُ الدِّينِ سَيُطَوِّعُ نِشَانُمَايَ جَلِيلُ رَوَايَاتِ الْأَمَامِ عَظِيمُ زُهْرٍ الزَّحَابِ ظَاهِرٌ وَهُوَ يَدَانُودُهُ  
وَيَحْقِيقُ حَقِيقَ مُنْصَفَانِهِ وَتَدْقِيقُ رَشِيقِ مُحَمَّدَانِهِ زَبِيرُ حَرْثِ بَاحْسَنِ وَجْهِ كَرْدِهِ وَخَرَشَةِ اِدْرَانِ  
نُكْذَانَتِهِ وَجَلَّةُ فَرْقَةِ الرَّائِعَةِ ظَاهِرٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِنَابِرِ قَوْلِ ابْنِ جَوْزِيِّ جَلَامُ فَرْقَةِ دِرَايَةِ اِرْجَبَتِ بَعْضِ حُرُونِي  
بِهَيْلِ احَادِيثِ اِمْرُوضِ مِغُونِدُو خُونِي اِنْخِرَافِ شَرِّهِ اَزْمَحِرِ مِصْطَفَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْزُقَا سَوَاتِ قَلْبِي  
وَعَادَاتِ جَبَلِي تَجَفُّفَاتِ اَهْلِ عِلْمٍ تَوْجِيهِ نَشَائِدِهِ وَحَالَانِكُمْ لِبَارِعِ اَبْزَلَايَةِ مُحَمَّدِيْنَ اَعْتَبَا قَوْلِ  
ابْنِ جَوْزِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اَللَّهُ اَعْلَى عَمَّا وَعَنْهُ نَعْنِي دَارُ نَجْمِ دَرِينِ بَارِعِ اَلْعَصَبِ ابْنِ جَوْزِيِّ  
اَزْجَدَا اَعْتَدَالِ دُرْكَشْتِهِ تَأَنُّكِهِ وَرَمَى بَعْضُهُ اَحَادِيثَ مَجْمُوعِ بَحَارِي رَايِزِ تَسْلِيمِ نَعْنِي نَائِدِ

درباره که پاک بود و از فراسای ناپاکی	نباشد از زکات کامل عیارش پاک
--------------------------------------	------------------------------

اگر بعضی از علما این احادیث را ضعیف گفته اند بحقیق آنرا اگر اصفی جلال الدین سیوطی  
تحت هر حدیث بیان نموده که از ان صحت معلوم گشت که اکثر ازین احادیث صحیح اند و هرگز از او  
متهم نباشد فاما چونکه روایت و مطابقت نقه باشد بالاتفاق مقبول میباشد و درین جمله احادیث  
بسیار است این چنین راوی نیست که روایت احادیث موعود میباشد پس انکار از ایشان تعصب  
و حسد و از اقوال ملا علی قاری و غیره از پیشتر معلوم گردید که نبوت روایت امام قوی ترست  
پس اگر بعضی از محدثان انکار کرده و اکثرین نبوت روایت آن اقرار نمایند پس نبوت را بر هیچ ترجیح نمیدانند





روایت کرده که تحقیق امام ابو حنیفه حضرت انس را دید پس ابو حنیفه بدین اعتبار از طبقه تابعین است  
 اتنی و این حدیث حسن است نه ضعیف چه لفظ لا کانس به از الفاظ حدیث حسن است چنانچه حافظ  
 عقلانی در صدر تقریب گفته امام مراتب پس اول مرتبه صحابه است و مرتبه ثانیه اینک که بگوید  
 در آن هجرت تم تفضیل کا و فقی الناس یا بکر صفت در لفظ کثیفه نقیه یا بکر صفت در معنی  
 کثیفه حافظ و ثالثه اینک که مفرد باشد صفت او کثیفه یا منفی یا ثبت یا علی  
 و رابعه اینک که از جهت الشکر کم باشد بدان طرف اشاره میشود و بعد از وی یا لا کانس به  
 یا و کس به یا انس اتنی کلامه پس چونکه حدیث غیر منوع در فضائل و مناقب عند اکثر محول است پس  
 این حدیث بطریق اولی مقبول و محمول میباشد از جمیع علماء و محدثین چه اگر این حدیث حسن است نه ضعیف  
 و حدیث حسن مثل صحیح است در احتجاج بر آن عند اکثر مگر فرق در میان صحیح حسن مثل فرق فرض است و واجب  
 پس از این حدیث ثابت گشت که بلایب و شک امام ابو حنیفه تابعی است بحسب قاعده مسلمة جمله محدثین  
 چنانچه بحسب نقل نیز تابعیت امام با حسن الوجوه ثابت گشت و پس انکار نکردن متعین الاقوال اینه شافیه و غیره  
 بروی ایشان رد گشت از روی غول قویه و قاعده مسلمة جمله محدثین و محمول شد نقلی

فعل رحمانی است کار عاشقان کار شیطان است فعل فاسقان

قُلْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ وَرَدَّكَ الْبَاطِلُ إِنَّكَ الْبَاطِلُ كَانَ يُهُوُّكَ وَلَهُذَا يَارَسُولَ الْمُتَّقِينَ إِنَّهُ لَا يَأْتِيكُمُ الْفِتْنَةُ إِلَّا فِي أَشْوَاقٍ  
 جلالت الدین سیل می برادرارک و نیز روایت امام اعظم در بعضی صحابه را فاعل اند چنانچه بعضی از ایشان است  
 العلامة شمس الدین محمد ابونصر ابن عرب شاه الاضواء الحنفی آنکه قد ذکر فی منظومیه که  
 بِجَوْلِهِ الْعَقَائِدُ وَدَرِّ الْقَلَائِدِ تَمَائِيهِ تَمِيزُ الْقَصَائِدِ عَنْ رَفْعِهِمْ الْإِمَامُ الْأَعْظَمُ

حَيْثُ قَالَ اشْعَارُ	مُعَقِّدًا مَذْهَبَ عَظِيمِ الشَّانِ	أَبَى حَنِيفَةَ الْفَقِيَّ الْعَمَامَ
التَّائِي بِسَابِقِ الْأَكِيْمَةِ	بِالْعِلْمِ وَالْذِّينِ سِرْجُ الْأَمَةِ	جَمَاعَتِ أَهْلِ النَّبِيِّ أَدْرَكَ
إِخْرَافَ قِدَامِ قَطْعِ وَسْكَاتِهِ	كَرِيْفَةً وَاصْحَاءَ الْمَنَاجِحِ	سَالِمَةً تَمِيزُ الصَّلَالِ الدَّاجِ
قَدَوِي عَنْ أَنَسٍ وَجَابِرِ	وَأَبَى أَبِي أَفَى كَذِّ اعْنَاءِ	أَعْنَى أَبَا الطَّعْنِ بَيْنَ وَائِلِهِ
وَأَبَى أَنَسٍ الْفَقِيَّ وَوَالِدَهُ	عَيْنُ بَيْنِ جَزْءٍ قَدْ رَفَى الْإِمَامَ	قَبِيْلَتِ مُجَرَّةٍ هِيَ الْقَامُ
صَحِيْحُ الشَّاهِدِ كَرِيْمُهُ دَائِمُ	قَدْ تَمَّ عَنْ كُلِّ الْقَصَائِدِ الْعُلَمَاءُ	لَكِنْ أَوْجَدَتْ فِي بَعْضِ الْأَوَاقِ



[illegible]

در او را که لام ضم زائد چند مصداق را بر او

د افغانستان اسلامي امارت

وہی ہے جس نے

卷之三

10

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه

4

...

فصل

بجانبی

2019

فصل فی

1

این کتاب

۱۲۰

18

10





که کافه مسلمین فخر الدین والدین است محرم ماند و با وجود عبد التائیس و از هک التائیس بودن ما نم  
و با وجود امکان و قدرت او از روایت صحابه که بموجب بشارت آنحضرت صلعم کوفی است  
را فی الحدیث و لا تقصّل التار من رانی الحدیث سلسله سعادت ابدی و عنایت سرمدی است  
با آنکه از هزاران هزار مسائل عینیّه و فقهیه را فرو گذاشت نفرو داد از اجم ترین امور دین که من کلّ  
الکون جوده از خفتنات غیر مترقبه است و کسی از عوام المسلمین از این چنین فضیلت کامله و رحمت  
شامله نیز گلهای اغراض و اعراض نمی نماید چگونه از ان خاص انخاص با وجود کمال بیدار دماغی و معنی  
بین چنین تسامیل و محاسن مظهر آید فاعلموا انصف و لا تکن من الما کیدین ۵

بگذر از نظم خطا ای بد گمان

علاوه اینکه هم از زمانه خیر و برکت آنحضرت صلعم متواتر چهره مسلمین است که اولاد صغیر خود را  
بخدمت بزرگان دین می بردند چنانچه صحابه اولاد اطفال خود را بخیر و برکت بابرکت آنحضرت صلعم  
می بردند و خود جدا جدا امام عظمی را به پسر خود یا یعنی پدر بزرگوار امام همام را که ثابت نام میداشت  
در عهد طفولیت بغرض حصول دعای خیر و برکت به پیش حضرت علی کرم الله وجهه برده بود چنانچه  
اسمعیل بن حماد بن امام ابو حنیفه را همواره بران فخر فرموده که ما از حق تعالی امید آن میداریم  
که دعای حضرت شاه مردان در حق ما قبول کرده باشد خاصه و قتیکه حصول این نعمت تا مدت  
مدید در شهر خود و نیز در دهان شهر باشد که بعد از بلوغ و درستی عقل سلیم بار بار در آن به بنیت حج بیت  
مرور و یا خود در آنها اتفاق اقامت افتاده باشد مستی از ان کسی از عوام نمی نماید پس مقام  
خود و جای تعجب است که تا بنسبت سال بلکه تا سی سال از عمر شریف امام رضا بالا نرفت که زمانه صحابه  
که با آن گذشت و از جنت غفلت والدین خود در عالم طفولیت و خود بنفس نفیس بعد از بلوغ و درستی  
فهم و در بین از حضور پر نور صحابه و از حصول فضیلت و شرافت تابعیت بسبب کمال انبلی و امل و  
خیر بر اے دوام که همین طور مستی از احلام اکامه متصور نیست حب الحاکم و شکرین خاص  
از ان بن گویان پدیدار گرد پس قول برین امر را جمع نزدیک از باب فهم صلعم و صحابهای صائب و شیخ  
برگز پذیرا نخواهد بود پس قول اصحاب امام دین باز که امام ابو حنیفه و جماعی از اصحاب آنحضرت صلعم  
دیافته و روایت هر دو طایفه ایشان حاصل کرد و بلا ریب و ریا هیچ واحدی و در نیت است انکه از ان

که بخوبی انا حال امامت بسبب عدم اختلاط ایشان با اهل علم و چنان اذن و ائمت نبودند زیرا که

استناد و الا اذ لا یستعید

آذنی بملافیه لمن الا عیار

ولهذا صاحب رد المحتار علامان عابدین در باب نبوت روایت ابی امام از امام میفرماید  
قال بن حجر قد صرح بما قال الذی یکنی راء وهو صغیر و فی روایت قال کان بنی مرارا کان  
یخضب بالحناء و جماع من طرفی انک روای عن احادیث ثلثة لیکن قال ائمة الحدیث  
مکذبا علیهم التعمیه الا ائمة یوضع الاحادیث قال بعض الفضلاء وقد اطال العلفه  
طاش کثر فی سیرة النقول القمحه فی اثبات سماعه منه و التثبت سقم علی التانی  
انتهی یعنی ابن حجر فرمود که بقیة صحیح است موافق گفتن زایشی را امام علم فرمایش را دیده است و در آن وقت  
امام صغیر السن بود و روایت دیگر امام فرمود که هیچ من حضرت انش را بار اگر دوشی خطاب میکرد و سرخی  
و از طرفی بسیار روایت است که امام روایت کرد از انش در حدیث الکیمن ایضا حدیث گفتند که ملای روایت آن

هر سه حدیث بران کسان است که اذنان ما این حدیث ششم کرده اند بوضع احادیث انقی یعنی کلام بن حجر را  
حتم گشت پست در عبارت کینه و علامه محمد امین جواب محققان بر آن رد قول همین محدثین با حسن الوجهه فرمود  
میکنند که بعضی فضلاء دیگر گفته اند که علامه طائش کبری بسیار از انقول صحیح در باب روایت کردن امام از  
انش رضی الله تعالی عنهما صحیح کرده است پس بقایای روایات صحیح در اثبات خبر نفی روایت امام از انش  
قابل اعتبار و قبول نیست زیرا که در صورت متعارضه فيها اثبات مقدم است بر نفی یعنی تا اینجا کلام می  
نیز با تمام سید و دیگران که بوجوب تشریح بعضی فضلاء مرحومین توضیح این اجمال را بیک اعتبار عین الشی  
نزدیکه محققین اهل اصول و حکم شهادت است پس چنانکه شهادت علی السلفی غیر معتبره بالتخصص در مقابل  
شهادت علی الاشیات کالعدم است همچنین اخبار نفی ملاقات و عدم روایت امام از صحابه و مقابل اخبار اثبات  
ملاقات و اثبات روایت ساطع و نفوت چنانکه در سبب امام شافعی و قول مختار امام کرخی همین است  
قال فی مسکن النبوت الاثبات مقدم علی النفی كما فی الشهادة عند الکرجی و الشافعیة  
انقی و همین است در کتب اصول حدیث چنانچه حافظ ابن حجر در سبب الفکر شرح آن گفته التثبت سقم  
علی التانی یعنی آنکه اصرار بر عدل و هو یقتضی حیدر و قدما علی کمال لا ینفی  
و هو مثبت جازم فالثبت الحاکم مقدم علی التانی الفارک كما تقدم انقی و وجه تقدم

در اثبات نبوت امامت



ثبت بر تانی این است که اگر تانی را با مقابله مثبت ترجیح داده شود پس دوبار نسخ لازم آید چرا که عدم نفی و اثبات  
اصلی است و در قیاس که ادعی امر مثبت بران نفی اصلی برآمد آن نفی منسوخ گشت باز در مقابله آن مثبت اگر ادعی  
تانی دیگر و انحراف گردد پس اگر این تانی را بر مثبت ترجیح داده شود پس نسخ کردیم که از پیشتر مثبت آن  
نفی اصلی بر نسخ کویست اگر باز تانی طاری بر ترجیح یا بدیهات عارضی بر آن نفی اصلی عارض گشته و آنرا منسوخ  
ساخته بود منسوخ کنند نسخ دوبار لازم آید و حتی الوسع اهل اصول از تکرار نسخ پر سیر میکنند و وجه دوم  
برای ترجیح اینکه قول مثبت مشتمل بر زیادت علم خلاف نفی و حال آنکه مثبت که موصوف است بر زیادت علم بهتر  
و اولی است از غیر چنانچه در مقابله جرح و تعدیل جرح را ترجیح میدهند بحیث استعمال جرح بر زیادت علم و نیز  
وجه دیگر اینکه تانی موکد نفی اصلی است و مثبت منتهی است و حال آنکه تانیس اولی است از تانیس  
فَالْفِي الثَّانِي إِذَا تَوَجَّعَ الثَّانِي أَوَّلِي يَكْذَرُ كَكَرَّ الشَّيْخُ يَحْفِدُ الْمُنْتَبِثُ لِلثَّانِي الْأَصْحَابُ ثُمَّ  
الثَّانِي يَلْتَابُكَ وَ أَيْضًا الْمُنْتَبِثُ مُشْتَمِلٌ عَلَى زِيَادَةِ الْعِلْمِ كَمَا فِي تَعْلَاضِ الْجَرْحِ وَ التَّعْدِيلِ  
يُجْعَلُ الْجَرْحُ أَوَّلِي وَلَا يَكُنِ الْمُنْتَبِثُ مُؤْتَسِسٌ وَ الثَّانِي مُؤَكَّدٌ وَ الثَّانِي سَبْعُونَ تَكْلِيلًا خُفَى

چند ابیات در مذمت حاسدان نظم

چراگاه گشتی ز شر شر	ز افساد و خساد هم بوشدار
برو هم حسد حاسد بے حیا	بران حضرت احمد و چار یار
چه گویم خیانت ز حق دسد	که حاسد کند حمله برویت دار
هر آنجا که وصف نکوت سرشت	ز ایدامی شومان شده ناقرار
ز اول نگر تا بدین انتها	بادم شده رشک این نابکار
یوسف که بود دست رشک چین	بین جور این حاسد نابکار
هر آنجا که گل ماه تابان شده	ز ایدامی خاکی شده خار خار
نرسنگی که مردم زباید چو مور	بران تا کند در را آشکار
بجنجه چو رنج گشتی هیراو	بلای بر آرد سر بچو مار
بباد بهاری خزان در پیست	بعقل لبیبان دهر و خار
بجنت که پایان ندارد خوشی	ز ضدش پند جو یل و نهار

کذا از حسد اشیان را نشان

عمر طبرستان است که در جنگ بین آل و طغرل شمر

مص ای عبید بن عقی غنہ

باسلام سالم شده مردوزن  
 همانا رخ روز روشن سواد  
 را بر سیه دل که بالا است  
 با عجبی که زنده ست و نیا ازو  
 زخبت حاسدان تا چند جوشی  
 بگویند اهل حسد و ولد  
 چو ایزد نرسیده زخبت حسد  
 نهد رشک بر خیر داعی ز شر  
 خصوصاً بوقتی که مرد حسدا  
 بعلم و درع همچو روشن چراغ  
 به چرخ تو ترع مه چاره  
 ندانی که محمود گردو به دهر  
 چو نمبود حاسد در و قبل و قال  
 ز شیطان ز غم نه از گفت او  
 حَسْبُكَ تَوْفِيقُ وَشَیْءُ کَیْنِ

بشدش نه بینی بتان و زنا را  
چو دیو رشب شد زگر و غبار  
همی پوشد این گنبد ز رنگار  
ز غصه همی چپدش نار نواری  
که حق را ذمی دلد گویند کفار  
خدا را که هست از ولد بر کنار  
ازان کی شود نو این و آن رنگار  
احد نیک را بد کند آشکار  
کند اجتهاد و بصیر اعتبار  
به فیض و نوری همچو ابر بهار  
به تخت تفت شب تا حیدار  
اگر چه بود بوضیفه به کار  
بگور و چو شیطان تو خود را شمار  
که از گل گل و لاله و زخار  
که الله یفصل به روز شمار

وہ کہتے ہیں ایسا فرما دو

سَيِّئَاتِ الشَّعْرِ بِمَعْرِفَةِ مَوَاقِفِ الْبُحْبُوحَاتِ

چونکه تحقیق علمای محققین و تفصیل اقوال را مکن ایشان بخوبی واقف گشتی پس می گویم که چه اشتباه و گمراهی  
از ابیعت امام اعظم رحمه الله تعالی بقول ابن حجر مد که در تقریب شمر که الكُفَّانُ بَنُ ثَابِتِ الْكُوفِيِّ بَوَاقِ  
الْإِسْمَاءِ رَضِيَ يُقَالُ أَصْلُهُ مِنْ قَارِيسٍ وَيُقَالُ مَتَوَلَى بَنِي تَيْمِ اللَّهِ فَهِيَ أَقْسَمُهُ وَثَابِتِ الثَّوَدَةِ  
نَهْنَهِي که درین عبارت تقریب امام اعظم مد را از طبقه سادسه نوشته و مردم این طبقه کسانند که ایشان را  
لَا بِي بَأَصْحَيْنِ الصَّحَابَةِ بِرَمْ نَزِيدَهُ بَأَصْحَابِ بَيْنِ اسد لالی بکارست بحد وجه وجه اول اینکه این  
قول ابن حجر مد که در تقریب است بمنی است بر قول بعضی ارباب تاریخ که کافی ملاقات امام از مدبر مد شخص  
پس مفید مد عای منکرین نخواهد شد چنانچه از نقل عبارت امام باقی مد و غیره مؤرخین صاف ظاهر می شود  
وَلَمْ يَكُنْ فِي مِثْلَةِ الْخَنَانِ فِي حَادِثِ سَنَةِ خَمْسِينَ وَبَاغِيَةً دَعَا تَوَتَّى فَهِيَ الْعِرْفَانِ الْوَأَمِ



أَبُو حَنِيفَةَ النُّعْمَانُ بْنُ نَافِثٍ الْكُوفِيُّ مَوْلَى بَنِي تَيْمِ اللَّهِ بْنِ ثَعْلَبَةَ مَوْلِدُهُ سَنَةَ ثَمَانِينَ رَأَى  
 أَنَا وَرَوَى عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ وَطَبِيعِهِ وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ أَرْبَعَةَ مِائَتِ الثَّقَفَانِ رَضِ عَنْهُمْ  
 أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ بِالْبَصْرَةِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَدْنَى بِالْكُوفَةِ وَتَمِيمُ بْنُ سَعْدٍ الشَّامِيُّ  
 بِالْمَدِينَةِ وَابْنُ الطُّفَيْلِ عَامِرُ بْنُ دَاوُدَ مَلِكُهُ قَالَ بَعْضُ أَرْبَابِ التَّائِيغِ وَكَوْنُوا أَحَدًا مِنْهُمْ  
 وَلَا أَخَذَ عَنْهُ أَهْلُ بَغْدَادٍ بِعِيَانِهِ بِمَا لَحِقَ بِهِ مِنْ عِبَارَتِ أَهْلِ مِثْقَلِ قَوْلِ حَقِّ وَصِيٍّ وَرَبِّ رَوَيْتُ  
 إِيَّاهُمْ مِنْ أَصْحَابِ الْبَفْصِلِ بَيَانِ نَمُودِ دُرِّ آخِرِ قَوْلِ مَرْجِعِ رَايِزِ بَرَايِ أَهْلِ اِشَارَتِ نَمُودِ حَيْثُ قَالَ -  
 قَالَ بَعْضُ أَرْبَابِ التَّائِيغِ الْحُجَّةُ وَجْهٌ دَوْمٌ أَيْنَكُمُ فَوَادِي عَجْرٍ بَارِ قَوْلِ اصْحَاحِ اِقْرَارِ بَرِ تَابَعِيَّتِ اِمَامِ  
 نَمُودِ وَفَتِيكُمُ خَاصِ دَرِ بَابِ تَابَعِيَّتِ اِمَامِ اعْظَمِ اَزْ دِي اِسْتِقْرَارِ كَرْدِ شُدْنِ اِمْرَا اَزِ اِبْنِ حَجْرِ عَسْقَلَانِي  
 بِقَوْلِ وَشَهَادَتِ ثَقَاتِ تَحْقِيقِ پُرسِ چَانِجِ حَافِظِ اَحَدِيَّتِ خَاتَمِ اِحْفَاطِ جَلَالِ الدِّينِ بِي بَطْنِ قَوْلِ دِي  
 مَعَ قَوْلِ شَيْخِ دَلِي الدِّينِ الْعِرَاقِي وَرَبِيعِ الْعِصْفِ اَعْيَفِ اُورْدِ چَانِجِ بِالْفَاظَةِ دَرِ اَقْبَلِ نَقْلِ كَرْدِ شُدِ وَدَرِ  
 عِبَارَتِ اِقَايِ ذِكُورِ اِبْنِ حَجْرِ عَسْقَلَانِي تَقْرِصِ كَرْدِ وَضِ نَمُودِ بَدِيدِ اِمَامِ اعْظَمِ ضَمَرِ اَنَسِ بْنِ مَالِكِ رَا  
 دِچُونِ رَوَيْتِ اِمَامِ مَرَانِشِ رَا عِنْدَ اَتَحْقِيقِ زِدِ دِي هِ ثَبُوتِ رَسِيدِ اِسْتِدْلَالِ مَكُونِ اَزِ قَوْلِ دِي  
 كِه دَرِ تَقْرِيبِ كُفْتِ نَاتَامِ سِتِ غَيْرِ مَفِيدِ چِ بِنَايِ اِبْنِ كَلَامِ بَرِ قَوْلِ بَعْضِ اَرْبَابِ تَابَعِ سِتِ بَرِ قَوْلِ  
 اصْحَاحِ اِسْتِزَادِ اَمْسِيَّتِ اَخْذِ وَاَعْلِ نَمُودِ بَرِ كَلَامِ دِي كِه دَرِ تَقْرِيبِ سِتِ اَكْطَامِ دِي كِه مَحْضِ دَرِ بَيْنِ  
 مَعَالِمِ خَاصِ بَاتَحْقِيقِ خُودِ دَرِ جَوَابِ سِتْفَتِي وَتَفْسِيرِ تَحْرِيرِ نَمُودِ وَسَوَالِ سَائِلِ رَا اِدْبَانِ جَوَابِ كُفْتِ - وَكَلَامِ  
 وَجْهِ تَرْجِيعِ سِتِ مَرَكَلَامِ تَقْرِيبِ رَا بَرِ كَلَامِ اِقَايِ دِي وَحَالَا اِنَكُمُ حَقِّقِ نَامِي اَبُو اَحْمَدِ مَوْلَى عَبْدِ الْحَكَمِ  
 مَرْحُومِ كُنُودِي بَرَايِ تَفْصِيلِ اِبْنِ مَقَامِ دَرِ اَبْرَا اِزِ اَلْفِي فِي شَفَا اَلْهِي اُورْدِ كِه هَرِ اَمْنِيَّةِ مَقْرُورِ نَابِجِ كُشْتِ  
 اِسْتِ اَيْنَكِه هِرَانِ عَالِيكِه صَاوِرِ شُودِ اَزْ دِي دَوِ كَلَامِيكِه بَا سَمِ مَخْلَفِ بَاشَدِ اِسْ اَحْقِ بِقَوْلِ اَزَانِ هِرْدِ  
 كَلَامِ اِي دِي اَنَسْتِ كِه مَوَافِقِ بَاشَدِ رَا اِنِ دِيگَرَا اَمِنْ اَزْ عِلَاوِ اَمِنْ سِتِ دِلَالَتِ اَدْلِهْ وَاقْتِصَايِ  
 اِبْنِ قَاعِدِ بَرَانِ سِتِ كِه تَرْجِيعِ وَاَدِ شُودِ اَنِ كَلَامِ حَافِظِ اِبْنِ عَجْرِ اَكِه دَرِ فَيَا نُوْشْتِ بَرِ كَلَامِ دِي كِه دَرِ  
 تَقْرِيبِ تَحْرِيرِ نَمُودِ اِيكُونِيهِ مَوَافِقَا اِلْتِمَاعِ مَيْنِ اَلْاَكْجَلِكِه وَجْهِ سَوْمِ اَيْنَكِه دَرِ اَتَمَةِ اَلْاَمْرِ اُورْدِ كِه حَافِظِ  
 اِبْنِ حَجْرِ عَسْقَلَانِي دَرِ تَنْزِيلِ اَلْمَذْهَبِ دَكِه اَمَلِ دَاخِذِ تَقْرِيبِ سِتِ وَتَقْرِيبِ رَا بَرَايِ اَسَانِي اَزَانِ اَلْمَنْصُ  
 كَرْدِ نُوْشْتِ كِه النُّعْمَانُ بْنُ نَافِثٍ الْكُوفِيُّ مَوْلَى بَنِي تَيْمِ اللَّهِ دَقِيقُ اِنْتِهَ

ذکر مجدد

در ترجیح قول واحد از میان اقوال مختلفه

جواب بود به سوم

مِنْ أَتْبَاعِ قَارِيٍّ رَأَى النَّبِيَّ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ بَعْدَ أَنْ تَحَقَّقَ مَقُومُهُ كَمَا فِي تَهْذِيبِ التَّهْذِيبِ  
 نُوشْتَه قول تقریب را اعتبار نیست بجز ازینکه گفته آید که برای مجرد اظهار اختلاف مؤرخین در روایت  
 امام ربیع صحابه را در تقریب این قول را تحریر کرده اگرچه عند تحقیق این اختلاف را اعتباری  
 و انکار این بعضی مؤرخین را عند المحققین من العلماء المعتمدين من المؤرخين و الناقلين اعتمادی و  
 القائلین نیست لَكُونَهُ مَعَالِيقًا لِمَجْمَعٍ مِّنَ الْأَجَلِ كَمَا مَرَّ وَ هُوَ جِهَارٌ مِّنْ أَيْكَلِهِ اِبْلَ حَدِيثِ كَلْبِ  
 شَخْصٍ وَاحِدٍ رَّا عِبَارِينَ تَحْقِيقِينَ اَزْوَاقَهُ وَ طَبَقِي شَارِدًا كَمَا قَالَ الْعَلَّامَةُ أَبُو جَحْظٍ فِي شَرْحِ  
 حُبِّهِ الْفِكَرِ وَ الطَّبَقَةِ فِي اصْطِلَاحِ مِيرْيَاةٍ عَنْ جَمَاعَةٍ إِشْدَرُوا فِي السِّتْرِ  
 وَ لِقَاءِ الْمَشَافِقِ وَقَدْ يَكُونُ التَّحْقِيقُ الْوَاحِدُ مِنْ طَبَقَتَيْنِ بِإِعْتِبَارِ مَنْ كَانَتِي بَيْنَهُمَا  
 قَوْلًا مِّنْ حَيْثُ بُنِيَتْ صُحْبَتُهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَدُّ فِي طَبَقَةِ الْعَشْرِ وَمَثَلًا  
 وَ مِنْ حَيْثُ مُنْغَرِزَتِي يُعَدُّ فِي طَبَقَةِ مَنْ بَعْدَهُ هُوَ مَحْمُودٌ كَمَا فِي مَحْمُودٍ كَمَا فِي مَحْمُودٍ  
 وَ طَبَقَةُ بَدْوٍ اِعْتِبَارًا مَخْتَلَفِي شَارِدِينَ مَكْنٍ هَسْتِ كَمَا مَثَلًا مِنْ جِهَرٍ مَوْجِبٍ بَيْنَ قَاعِهِ مَذْكُورُهُ خُودِ  
 وَ تَقْرِيبًا مَامِنْ اِبْدِينَ اِعْتِبَارًا كَمَا وَرَقَتْ مَلَقَاتُ صَحَابَةٍ عَشْرَتِ شَرِيفٍ كَسَرَمِي دَاشْتِ اَزْ طَبَقَةِ سَادِ  
 شُرْدَه بِاشْد و ملاقات صغیر السن را کالعدم قرار داده باشد و باعتبار حصول نفس ملاقات که نفس الامر  
 متحقق و ثابت است در وقتای مذکور و نیز در تهذیب لتهذیب ما ثم را از تابعین شمرده باشد پس بدین  
 اعتبار بودن امام در نفس الامر از طبقه خامسه نزد حافظان جهره منافی آن قول وی نیست که در  
 تقریب گفته و از نجاست که گفته شده کَوَلَا اِلَا اِعْتِبَارَاتُ لَبَطَلَتْ الْحُكْمَةُ بَلَكُهُ بَيْنَ تَوْجِيهِ  
 رَابِعٍ بَرَايِ مَطَابَقَتِ كَلَامِ ابْنِ حَجَرٍ مُتَمَتِّعِينَ سَتَ كَمَا هُوَ ظَاهِرٌ مِنْ اِخْتِلَافِ كَلَامِهِ مَعَ كَمَالٍ وَ قَدْ نَظَرُ  
 فِي الْعُلُومِ وَ عَلُوْ شَاهِدِي فِي مَعْرِفَةِ اَحْوَالِ الرِّجَالِ پَسِ مَنَكِرِيْنِ تَابِعِيْتِ اِمَامِهِمْ كَمَا هُمُ مَصْرُوفُ اِحْتِمَالَاتِ  
 تَحْطِيطٍ وَ تَقْلِيْطِ دِرَاقَاتِ اَعْلَايِ مُتَحَقِّقِيْنِ اَنْدَاجِ وَ دُجُوْ دُودِ اِنْ مَحَلِّ صَحْتِ وَ مَطَابَقَتِ بَرَكَزِ اِنْ اَسْمَالًا  
 اَزْ عَمِي اِيْشَانِ دَرِيْنِ بَارَهْ قَابِلِ اَصْنَافِيْ فِعُولِ وَ لَا يُنْفِيْ قِتْضَايِ عَقُولِ نِسْتِ وَ نَحْوِ اِبْدِشْدِ اَعْمَرُضْ  
 وَ كِيْرَ تَابِعِيْتِ اِمَامِهِمْ وَ اِنْجِهْ مَنَكِرِيْنِ دَرِ بَابِ اَعْدَمِ بُيُوْتِ تَابِعِيْتِ اِمَامِهِمْ بَدِيْنِ عِبَارَتِ اِمَامِ بَافِيْ  
 كَمَا دَرْمَاتِ اِنْجَانِ كُفْتَهْ وَ بَايِيْنِ كَلِمَاتِ اِبْنِ طَاهِرٍ كَمَا دَرْمَاتِ مَوْضُوعَاتِ اَوْرَدَهْ كَمَا اَمَامُ اَبُو حَنِيفَةَ  
 اَلْمُعْتَمَدُ بْنُ تَائِبٍ اَلْكُوفِيُّ مَوْلَى بَنِي تَيْمٍ اَللّٰهُ بْنُ ثَعْلَبَةَ مَوْلَا سَنَةِ ثَمَالِيْنِ رَأَى

در حدیث کلبی

در احوال



أَنَا وَرَوَى عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رِيَّاحٍ وَطَبِيقِهِ وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ أَرْبَعَةً مِنَ الصَّحَابَةِ  
 هُمُ النَّسَبُ بْنُ مَالِكٍ بِالْبَصْرَةِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى يَالْكُوفَةِ وَسَمَلُ بْنُ سَعْدِ بْنِ  
 يَالْمَدِينَةِ وَابْنُ الطَّفِيلِ عَامِرُ بْنُ وَائِلَةَ يَمَكَّةَ قَالَ بَعْضُ أَرْبَابِ الدِّينِ وَهُمْ  
 أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَا أَحَدٌ عَنْهُ وَأَصْحَابُهُ يَقُولُونَ نَفَى جَمَاعَةُ الصَّحَابَةِ وَرَوَى عَنْهُمْ وَ  
 لَمْ يَنْتَبِثْ ذَلِكَ عِنْدَ أَهْلِ النَّقْلِ لَنَقْلِ وَيُشَلُّ بَيْنَ بَدِيعِ عَمَارَاتِ مُؤَرِّضِينَ دِكْرُكَ نَقْلُ كَرْدِ  
 استدلال میگزین بدین طریق که اگر امام رضه یقین از تابعین بود جمله ارباب تابعی چگونه ازان انکار  
 نمودند و اما قول اصحاب امام رضه پس بدان اعتباری و اعتمادی نیست که درین باره قول  
 مؤرخین معتبری باشد نه قول دیگران بلکه قول اصحاب امام خالی از خدشه قوی نیست که بنحین احوال غالباً  
 در حق بزرگواران خود از حسن ظن بوقوع می آیند اگر چه موافق نفس الامر نباشند پس این  
 استدلال ایشان باطل است چرا که امام یافعی و غیره در مثل اینچنین عبارات از شیخ قول نموده اند  
 و نفس الامر می را که مبین ملاقات امام است در بعضی صحابه را ذکر کرده اند پس اختلاف بعضی ارباب تابعی  
 را که نزد ایشان از پایه اعتبار ماقاط و خلاف واقع بود به قَالَ بَعْضُ أَرْبَابِ الدِّينِ خَلَا  
 بیان نموده و نیز ازین کلام هویداست که عدم ملاقات و عدم روایت امام اعظم رضه از صحابه قول  
 بعضی ارباب تابعی نیست نه قول کل پس قول معترض که جمله ارباب تابعی چگونه ازان انکار نمودند  
 از مغفلت انوس سر زده است نه بدوجه تحقیق تحقیق این مقام اینکه مانند عبارت مذکوره سوال  
 صریح دلالت می کند بر اینکه ملاقات و روایت کردن امام از صحابه مختلف فیست بدین طریق که  
 نزد بعضی اهل نقل به ثبوت رسیده و اما اصحاب امام و بعضی اهل نقل مانند سیوطی و عسقلانی و غیره  
 پس ایشان می گویند که روایت و روایت یعنی ملاقات و نقل حدیث امام از صحابه هر دو ثابت است  
 بلکه روایت امام مرفوع را خود از همین کلام ابن طاہر و امام یافعی ثابت است پس میگویم که نزد جمله  
 ارباب عقل خوب واضح است که احوال امام چنانچه اصحاب امام را معلوم بود دیگر اهل نقل را میگزین  
 همان مقدار علم بدان نخواهد رسید بلکه ایشان هم از اصحاب امام نقل خواهند نمود با آنکه اصحاب امام  
 عدول و ثقات اند و مدار تمام فقه حنفی بر روایات ایشانست پس قطع نظر از روایت دار قطنی در  
 باب روایت امام مرفوع را که خود صاحب معجم السمل در تذکره الموضوعات آورده که مثبت است

است چنانچه گشت قول اصحاب امام و راجع اثبات تابعیت امام ثبت دانی و برهان از بس شافیست  
و قطع کلام از بجهت از کلام ابن طاهر و غیره نفی ملاقات و نفی روایت مطلقاً ثابت نمی گردد بلکه کلام  
وی دال است بر نفی عند البعض و مقصود منکرین نفی مطلقاًست پس مرید نفی مطلق هم از نقل خود ثبت نمی  
گردد و هُوَ يَأْتِي دَعْوَاهُ وَ هُوَ يَجْعَلُ مَا يَفْعَلُ وَ نِزْمِي گویم که در کلام ابن طاهر و غیره مراد  
الغالب نقل جمیع اهل نقل اند یا بعضی اگر جمیع باشند بنفسه کلام ایشان که وَ أَصْحَابَهُ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَيَقَعُ  
جَمَاعَةً مِنَ الصَّحَابَةِ وَ رَوَى عَنْهُمْ منافی آن است چه اگر اصحاب امام نیز بعضی از اهل  
نقل اند پس قول عدم ثبوت نزد جمیع اهل نقل چگونه صحیح گردد و اگر مقصود بعضی از اهل نقل باشند  
پس عدم ثبوت عند البعض رافع ثبوت واقعی گناه می شود و کما لا يخفى على المتأمل لعاقِل  
پس انکار بعضی ناقلین از تابعیت امام دلیل نفی تابعیت امام نمی گردد باینکه الامر انیکه علم تابعیت  
امام منکر را زید و آن یحیی مضر نیست چنانچه حدیث معقل بن سنان در امر زید و جلال بن مروه و  
حدیث فاطمه بنت قیس که وارد است در عدم تجویز نفقه و سکنی برای مطلق و حدیث ربط  
براق در بیت المقدس در قصه معراج که انکاری کند از انها علی الترتیب حضرت علی و حضرت عمر و حضرت  
حذیفه بن یمان فاما از انکار ایشان در صحت احادیث قدحی لازم نمی آید قال فی التخصیص  
حدیث معقل بن سنان فی بردع مائت عتمة و زوجها لآل بن مروه مائت لهما مائة  
و ما دخل بها ففرض علیه السلام لهما بمهر مثل نساءها فقيله ابن مسعود و روى  
عليه و حدیث فاطمة بنت قیس آتة علیه الصلوة و السلام لکم یجعل لهما  
نفقة و لا سکنی و قد طلقتا و زوجها ثلثاً فردة عمر و رض و عیدکما انتمی ملخصاً و  
قال فی السيرة الشامية انک قد یخبر سبط البراق فردی لکوام احمد و  
الترمذی عنه لکما قيل له سبط البراق قال اخاف ان یقرضه و قد تحبته  
عالم الغیب و الشیخ و انتمی و همچنین بسیار احادیث و اخبار را بسبب و اشکلی  
بعضی انکار کرده است مگر کسی از اهل تحقیق انکار همان بعضی را برهان غلطی آن احادیث نگرداند  
اگر گفته شود که اصحاب امام از آنان نیستند که تاریخ نویسی کار ایشان باشد پس قول ایشان را  
اعتبار نمی باشد جوابش باینکه این جمعه عقلانی زید و امام زهری و خطیب بغدادی و امام نووی و



و ارقطنی و جمال الدین سیوطی و آبن حجر شیبی و امام یاضی و غیر هم رحمهم الله جمله از ارباب نقل بمعنی مذکور  
 اند که بعضی از ایشان نفس رویت امام از صحابه را که برای ثبوت تابیت کافیست نقل کرده و  
 بعضی رویت و روایت امام از صحابه هر دو امر را نقل میکنند پس این قول معترض گاهی صحیح و درست  
 نمی تواند شد که ملاقات و روایت امام از صحابه رضی الله عنہم در جمیع اهل تاریخ ثابت نیست و تفصیل بقول  
 امین اکابرین در گذشت یادش کن علاوه اینکه کسی از اهل علم برای صحت خبر نقل ارباب تواریخ  
 شرط کرده بلکه تمام اهل اصول و فقه برین متفق اند که در همه آن اخبار با که الزام حق بر کسی نهانست  
 و ران اخبار خبر فاسق بلکه خبر مبسوط و کافر نیز معتبرست چنانچه علامه صدر الشریعہ در توضیح فرموده  
 وَمَا لَيْسَ فِيهِ الزَّامُ كَالْوُكَاالَاتِ وَالْمُضَارَبَاتِ وَالْإِسْأَلَاتِ فِي الْهَدَايَا وَمَا شَبَّهَ  
 ذَلِكَ كَالْوَدَائِعِ وَالْكَامَنَاتِ يَثْبُتُ بِأَخْبَارِ التَّوَّاجِدِ بِطَرِيقِ التَّمْيِيزِ وَنَ الْعَدَالَةِ  
 فَيُقْبَلُ فِيهَا خَبَرُ الْفَاسِقِ وَالصَّيِّعِ وَالْكَافِرِ انْتَهَى و محب الله البهاری صاحب  
 سلم العلوم در مسلم الثبوت فرموده وَمَا لَا الزَّامَ فِيهِ كَالْوُكَاالَاتِ وَالْهَدَايَا وَتَحْوِيفَاتِهَا  
 مَنَظَرُ سَيُوسَى التَّمْيِيزُ مَعَ تَصَدِّيقِ الْقَلْبِ دَفْعًا لِلْحَاجِزِ وَكَانَ عَلَيْكَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 يَتَقَبَّلُ خَبَرَ الْهَدِيَّةِ مِنَ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَتَقْبُولُ وَتَقْبُولُ وَتَقْبُولُ وَتَقْبُولُ وَتَقْبُولُ  
 و آثار و حماسی و غیره و برای صحت روایت حدیث که مدار اکثر اصول و فروع دین بران منحصرست  
 چهار شرطست عقل و ضبط و عدالت و اسلام چنانچه صاحب توضیح و مسلم و غیره گفته است  
 الْمَادِي أَرْبَعَةُ الْعَقْلِ وَالضَّبْطِ وَالْعَدَالَةِ وَالْإِسْلَامِ انْتَهَى پس چون در  
 اخبار غیر ملزمه و نیز در روایت حدیث که مشتملست بر احکام حقوق حق تعالی کسی از علما  
 دین نقل کردن از ارباب تواریخ شریعت نکرده اند پس در حکایت احوال صاحبین که ازان حق  
 کسی متعلق نیست و مبنای احکام دین هم بران نیست نقل آن از ارباب تاریخ چگونه شرط گردانیده  
 شود پس مع قطع نظر از غلطی دعوی عدم ثبوت ملاقات و عدم روایت امام از صحابه نزدیک  
 جمله ارباب نقل بنا بر تسلیم و تنزیل می گوئیم که اگر چه اصحاب امام از ارباب تواریخ نیستند مگر خبر دادن  
 ایشان از احوال امام معتبر و صحیحست و چه برای صحت و اعتبار خبر نقل ارباب تاریخ ضرورتست  
 انجمن خبر از فاسق بلکه از کافر نیز مقبولست پس چه های آنکه اصحاب امام که از ائمه مجتهدین نقلات

جواب در بیان علل و  
 عیسی پیام دادند در خلاصه

معتبرین اند فافهموا نصیف ولا تکت من العاکرین تنبیه بر چند که علمای حق بن و فضلای  
 ربانین از متقدمین و متأخرین درین بحث از روی تحقیقات مرضیه و تحقیقات علمیه خدشته برای معاندین  
 امام ابوحنیفه در فرنگ گذشته اند مگر چشم آشوب حسد دیده حاسدین تحصیل ربحان بر بسته که این جمله تحقیقات  
 معلومه غیر خفیه را نادیده انگاشته مانند کثرت از پیش زنی با زنی ایستند - فاما احمد که کرد و کذب ایشان  
 بعد از تحقق هم از کلام ایشان ظاهر و باهری گرد و قشجان الذی اذهب عنا الحزن و آتانا  
 دینا البهتکون پس از جمله آمان که درین زمانه یا یکی از ائمه کاملین این فرقه قلیله است و اب  
 حسید بن حسن خان رئیس بوالیست بغور تمام در عبارت کتاب ابجد العلوم دی باید نگریست که در اول  
 بر تاریخ تولد امام چه نوشته - در آخر از روایت و روایت چه نوشته بلکه در انحرار نفس محاصرت و هم زمانه  
 بودن امام با صحابه چه قدر غلو و چه مقدار بغایت نموده که از مرتبه انسان بحد اعتسان کمال تصان  
 یافته قعود یا شوق یا انقیاد و من سیات اعمالنا و قائل برین گشته که گویا بجز از  
 حنفیه کثرهم الله تعالی کس و دیگر از علمای محدثین و فضلائی نورعین هم زمانه بودن امام بر صحابه را  
 قائل نشده و حال آنکه در عهد تولد امام برابر هر دو قول وی قرن صحابه براسه منقطع نشده بود و چنانچه  
 بالتفصیل در اقبل گذشت چه در داورست و دوس که کلف چراغ دارد و چه که صاحب نیل علم  
 حسب اقتضای عقل نقل لقادر و ایت هر دو را ثابت کرده پس آنرا به کس گمایتی بخند و شرافت  
 قشجان سلامت رب العزیز عما یصفون ه فیه عیاره - ابوحنیفه نعمان بن ثابت  
 امام الحنفیه و مقتدای اصحاب لایمی ولد سنة ثمانین من الهجرة کذا ذکره الواقدی  
 و التمعانی عن ابی یوسف و قبل عام احدى و ستین و الاول الذکر و اثبت و کم بر  
 احد اثبت الصحابة با اتفاق اهل الحديث و ان کان عامر بن بصره علی رأی الحنفیه  
 و بالغری مدینه العلوم فی اثبات الیقلاء و الروایة من بعضهم و لیس گمایتی  
 و لهذا الاحسان محمد علی مرحوم در برابر از الغی فی شفاء الغی در رد این قول وی نوشته و کلاما  
 فهو ان عیاره هیه توهم ان الحنفیه مقصرون علی اثبات المعاصرة و لیس  
 کذا لکن ان الذکر علی کلهم قد قیوا الی روایة الصحابة و انما اختلفوا فی روایة  
 عن الصحابة فجمع بعضهم فتوهموا کثیر من الحديث و جمعه بعضهم ما روایة الواقدی





فرستاده کوید بخواه مرغ ای قاصد	بگفتش که تعجیل کن در حضور که از تو رسام تمهیدی بجای	همی بجل تو دارم ضرور فرستاده مرغی در آمد زین
که مهر دار آید از یک نفس مگر حشکم را نذار ی نگاه	بملت در آید بر شاه انفس بفاوت کنی از سر حکم شاه	چرا آمدی گفت هر اوست چنین گفت گریان که غم
شسته ترسم کند بر فقیر با نصاب آن هلمت زوی داد	رعایاد و مرغان بتردم رسید که فیصل زحاکم همین دست داد	مخامم به یکدیگر اندر گزید با نصاب مظلوم باید رسید
ز اول نه انگه که جانش رسید بگفتش که این جنگ مرغان بچو	تعب فرودش ز گفتار وی که از جان دل هوش و عقل بود	که در مرغ وحشی جدال مستکی تضرع کنان گفت کای شاهن
یکه گفت کون ست پیش از دهن برابر مساوی با یکدیگر	نکن بیره روی تو ای بهیصر تعب نموده چو بشنید حال	شمار دهنها با سفلی شمر چو بگذشت از حدشان این مقال
به فیصل در آورد دوم حال بزاری دعا کرد و گفت این سخن	که اسفل بود بیشتر از دهن که مخلوق را یک ره اسفل است	که فیصل نمودی چگونه جدال بر آشفته شد گفت کای اسفل
غذای تو فتوی بشرع رسول چگونه زدی در فضوی سخن	که شد را و پس بیشتر از دهن تو دانی که این ست سوراخ زیر	دوره از که دیدی ز بالا است بغض چنین نیست با بسنج
دین های گنج است آن کجا کج دانه که بود بفتوای شرع	این ست اسفل بفتوای شرع زبان بگفتار زشت و ذم	دین جای بالا کن دست هر دنه که باشد نه ناپاک تر
ز اجناس آنها برتر شمر بشستن شو پاک اسفل پلید	دیان پیمان بپاکی که دید دانه که باشد پلید خراب	بسا زشت تر از اندرون شکم بشستن بود میرنگ و پاک
بپاکی نباشد دهن چرک ناک که در پرده از شرم گشته نکلن	ز شرم ندامت خده اندرون و آن پلید از کسان ذلیل	این کون از دهن ترست و خوب و اینکه ظاهرا بالا شده
ز سوراخ اسفل زبون تر شد		چو اسفل بود در دهن جلیل

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب

حکم حدیث نیمی کریم	باسلاط امت که گوید معین
با طعن و لعنت چو گوید راز	باسلاط امت بسا زنهال



حکایت دیگر

ایضا در زبانت زبان بود

ز لقمان خبر داری خوش گمان  
 شده معشوق آن بنده نیک گش  
 و لے داد و بخش که هر گم رود  
 ز برکتی به رعیت و عضوی خرد  
 چو مالک تبیین دید شورید سوخت  
 تو این را چه آوردی ای بیکال  
 از آن بهره و در جهان نیست کس  
 تیز دم بیار انچه باشد غدد  
 چو آن هر دو را بر دو بار دگر  
 اگر قول من می نیاری به رو  
 به بهتر به کتر چه کردم بیان  
 که زشتی و خوبی ست از هم تهی  
 ز خشمی که مولا بر دوبر نمود  
 چو دیدم ندیدم چنین بے تیز  
 ز اعضای بد چون تریا فتم  
 ندیده ست چشم کس در جهان  
 آلا ای که داری زبان دراز  
 چو باد شکم بر خطایش مزین  
 که از فضل اتباع محبت بول  
 بشیرین زبانی که درون تباہ  
 به پاکیزه دینی اگر شد عیان  
 به نقه و به تقوی نماید جمال

که بود دست عبدے با دل مان  
 شنیدم که مولای دی گوشت را  
 همان گوشت آورد که بهتر بود  
 که در گوشت بهتر دل ست زبان  
 که حکمت نمودم بدین خون دست  
 بگفتش که بهتر همین را بدان  
 که مدحش نه کار زبان سخا پس  
 همان گوشت آورد که بدتر از آن  
 همان هر دو را با ذکر ده ز سر  
 تسخر چه گیری تو هر قول من  
 تو از گوشت دل آوری با زبان  
 منافی بود لا غری فریبی  
 تو گفتی که جانش ز تن در بود  
 اگر کج زبان کس بود کج دهن  
 بیا و روم آقا چو دریا فتم  
 چو بدتر ز جمله حکم تو پیش  
 به میوه گوئی ذلیلش مساز  
 ز تحقیر اسلاف گیری کنار  
 چو دیوسے ز آدم رمد بلفعل  
 ز اوصاف صراح بماند ترند  
 امام هے گرد و اندر جهان  
 بداند مردم و را پیشوا

بآخ ز اخلاص در کار خویش  
 روانه نمودش بد کانها  
 باز از شد تا که لحم آورد  
 دگر کی بگیرم که باشد زبان  
 با فضلترین گوشت که در مقام  
 چو دل راست شدم در با زبان  
 بگفتش که این را بر زود زدود  
 ندیده نداده تر از آن نشان  
 خرد شنید و جوید مالک براد  
 تو خود سخن فدا حق انجمن  
 دو ضد را یک چیز چون برنی  
 چو زشتی بدارد دندار دبی  
 بگفتش که زانیان بر چسند نیز  
 دگر عضو بنو بدیش زبون  
 گفتی بیار انچه بدتر از آن  
 چه زنجی جو آدم اند پاک کیش  
 الا ای که داری زبان دراز  
 حسد را میاد و چو آن تابکار  
 به تعلیط مردم را باید ز راه  
 نه خواهد که رحمت سبحانش کنند  
 بنجر القرون خاصه آن با کمال  
 به رحمت بخوانند فضل خدا

چو دارد خراب درونی ازان	به هر زه سرانی کشاید زبان	ازین بغض آبه برارند سر
که تاجا ز فریاد خیزد ز درد	گنگه می سراید که اور الفتا	نه بوده به اصحاب خیر الور
گنگه می گوید که غلش نه بود	به زه در ریاضات بدعت نمود	الا اے سگ مبطل حق قوی
تو پاکان دین را نمائی غوی	گنگه چون نمابند دیوان سیاه	به معنی نمابند او را تباہ
تو راه سعادت طلب کن بزود	ز احسن گمانی بسبری توسو	به قول نبی راه بردی اگر
ز طعن سلف آلت دستا آلت دست	زبان بداندیش برکت ده به	تو بگر فیهما فیهما اقتداه
دوان بداندیش چون کون خمار	که دقرے ندارد چو کون سمار	ز تشبیه دارد به نموت قبیح
به خرده گرفتن فست در طبع	ز صوت قبیحش نزارید عار	چو آواز بطن خرش می شمار
به مرقات حق گرجوئی سبیل	بهین ست انداز عجبکمال	که اسامی نیکان به نکی بهر
ز عیب فروختگان کن خذر	چونیک ست شخصه قبول تو بد	انگردد که گردی ازان خیره خود
چه حاجت که خود را خرابی کنی	ز تشبه به غفلت تو پاشکنی	نه بینی که شیطان ز طعن قبول
ز درگاه حق گشته خوار و خذل	خدایا ز نیکان کن گردم	که احسن گمانی به نیکان برم
ز نیکان به نیکان نوازیم ساز	میان دو نیکان بدی را نواز	نوازی بدان را ز فضل خودت

**فصل دوم در بعضی از معانی عمده مضامین جدید - لطافت حیرت انگیز**  
 ظرافت دل آویز مطالب بگین مقاصد در بین - نکات تعجب خیز موشگافیهای ظرافت آمیز خود را محبت  
 فراموش فریب - نقاشی تادیه عرائس با هر و مفاخر نیکانه - نوادر زمانه - اصول نایاب بحکایات باصواب منقول از امام  
 بهام - مقتدی الامام امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه که لائق دید و قابل شنیدن و در ضمن آنها اقوال گسترده را  
 و افعال فرحت افزای دیگر علمای اعیان و فضلاء ذوی الاقدار برای تبه زناظرین و تفکر حاضرین بقدر صحت  
 زائد کرده خدمت علیه السلام **أَحَبُّ الصَّالِحِينَ وَكَسْبُهُمْ** **لَعَلَّ اللَّهَ يَجْزِيهِمْ بِحَسَنَاتِهِمْ**  
 هَكَذَا ابْنُ مَسْعُودٍ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
 كَيْفَ تَقُولُ فِي رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمًا وَكَفَّ يَدَيْهِ عَنْهُمْ فَقَالَ الْمَرْءُ مَعْرُوفٌ أَحَبُّ مَثَقٍ عَلَيْهِ  
 یعنی شخصی تبه را منحصر صلی علیه السلام را کم بر پیروی فرمائی در حق کسی که دوست می دارد و قومی را و حال آنکه  
 در عمل یاد و محبت بآن قوم فرستیده باشد فرمود که آن مرد با کسی باشد که یاد و دوست میدارد و معنی آنست

عنه الله تعالی نعم الله الی انی صلیت علیه و آله

فصل دوم در بیان باب اول

در بیان باب اول





به تمامه میری گرد و فلک این عبد ذلیل مدعو به محمد عبد الحکیم صلوات الله تعالی علیه و جعل الی الخ

بعض عمایب و غرایب دیگر ایامه دین صاحبین از سلف و خلف درج نمود و با سه التوفیق اللهم استرنا

قَعَّةَ الصَّالِحِينَ وَأَدْخَلَنِي زُمْرَتِهِمْ هَلَّاكِي مَشْهُوِي

گوشه را با خاک و ریشه بپوشان و در آنجا بماند

گوشه سحر است گر آنگه است حکایت در تذکره الاولیاء در تذکره

ابراہیم ادریس رحمۃ اللہ علیہم ازوی نقل آورده کہ مرحوم علیہ السلام این خواب دیدم صحیفہ در دست گرفته گفتم

گفت دوستا خدا را می نویسد گفته نام من می نویسی گفت تو از ایشان نه گفته آخر از دوستان

در آنجا که او ساجده افتاد که او را گفت فلامان که اول نام تو نویسم که امید درین راه از نویسی بدید

صبرم گفتم و در جواب فرمود:

ایده چن اسم در دهر چن در دهر  
 نام خداوند عز و جل  
 به حله رسل بر در انبیا

بسم اللہ ہے رین در مان  
موجود در دہلی و ہند  
رسول کریم و نبی ہوئے

له اصل رنک است آن پرست  
چو جان پرورد در جسمش است  
زنده بود و حیات را سرور

میلین قدرت ایردی رام  
یساجام جان ایسی یس

عزیز و عزیزان و شکر و سپاس

پے بوجیفہ چہ کویم زیاد

که گشتند قهقرا عیاش بدین  
فقیهیکه خامه بعد از نظر آب

که غسل و طهارت کند بعد از آن

ز شرمش شد رنگ رویش باه  
ز دہشت نداشت روی ہے

چون خلیل دل و سپرد در پید و بر پید  
از ان بعد لغت به کاقد شید

از وصف امامی چنین مستخرج است که مخلوق را چونکه حق آفرید

پس آن برگزیده جهانزاتونی که در دین چو مه آسمانزاتونی

به حق مبین و به ذهن بدیع به عقل بلوغ و به علم وسیع

از قرین عیش نه انم نداشت نام که حق طبعش را از حلت میرداشت

\_\_\_\_\_



تو کردی بنود از خوب از مستقیم به بحر شریعت چو ماهی غریق به برج معارف چو اختر تونی چو تو دیگر را ندانم چنین ضیاء بخش هر ملک ملت شده نه در یک وطن بلکه در هر دیار چو بوسه گلی خود دهر گران چه گویم زد و صفت بر رستان چو شمشیر بران نماید مصاف خلاف مخالف بگیر دست ار که حق هر هم به ازین خشت خاک ازین گفت تو من ندانم سخن که در دین احمد چو روت آمد و جان به پاکی پاکان صافی در و ن اگر مرز کاری تو غفلت کن	در قرآن و قول رسول کریم بناچار بهفتاد و یک خاست حقیقت چو سبزه است کوه تونی چو خورشید تابان نصف النهار ازان و جهان هر نامت شده ضیاء بخش هر ملک با جاده شده به ظاهر به گوری یعنی برون که دین نبی را توئی بس بسند که جولان طبع دران صاف مشا رسد آفرین تا فرین خوان تو از تقاضای خیمت ندانم باک بر شنام ده باینکی پیام خدا یا به حق همان عالمان بایشان رسائی چو آئیم ما اکنون ست مطلب بعضی سخن	همه گرد اسلام را خوشبخت چو خورشید نکرده در زمین درست به چرخ طریقت چو ماهی غریق به چرخ معانی توئی تابدار که چون مهر تاب به روی زمین ازان نام تو همچو ماه آمده به ملک معانی توئی تاجدار به دانش بزرگی به همت بلند همان به که آرم ز تو داستان به دراک ذهن خدا دادان تو چو شیطان زلا حول جوید فرار همین ست مطلب دگر اسلام که این در تو صحت بود یا مرض چو از کار ایشان نمانیم ما خانی ما هم در ایشان درون
---	--	--

که این نامت را بدانی در حق و در انصاف

حکایت (۱) در تذکره الاولیاء آورده که خلیفه وقت بخواب و دید ملک الموت را از و پرسید که عمر من چند مانده است ملک الموت به پنج انگشت اشارت کرد و تعبیر این خواب را از بسیا کس پرسید معلوم نمی شد این معنی را بخواند و از و پرسید گفت به پنج علم اشارت کرد یعنی که این هر پنج علم را کس نمیداند الا ما شاء الله و آن پنج علم درین آیت است إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ط وَ يُؤْتِي الْمَوْتَ مَنَاسِدَ ط وَ يَعْلَمُ مَا فِي أَلْمَدَن ط وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّا تُكْسِبُ عَدَاوَةً ط وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ط یعنی علم آمدن قیامت و نزول باران و علم آنچه در رحم زنان باشد از بچه و غیره و صحیح و مقیم و سالم و ناقص و زنده و مرده و مانند آن و علم آنچه روز آید چو هر که را و کبد آن سرزمین خواهد بود و بجز از حق تعالی هیچکس نمیداند بلکه آنکه در پنج بدست اشارات لطیف و دلالت چنانچه بعضی ازان می آید ان شاء الله تعالی لطیفه چو کنه و خلافت مامون و مقسم باشد و

واقف باشد که همه ایشان با عقل الگرا میده بودند خلق کثیر را بحدوث و خلق قرآن طوعاً و کرها دعوت نمودند و درین باب از قبل و قیدهای سخت هیچ باقی نگذاشتند و بعضی از ان ایامه دین که درین بلا و قته متحن شده بودند امام احمد بن حنبل بود و چنانچه بالا بحال در خلافتهای ایشان این بحث درگزشت و گویند که امام شافعی نیز سه بار درین بلا متحن گشت مگر از دانش خدا داد خود بهر بار بجات می یافت بدین تفصیل که بار اول برای اقرار آنکه قرآن مخلوق است نه قدیم چون در حضور خلیفه طلبیده شد سر خود را در پیش انداخت و چون از وی سوال کرده شد که مَا قَوْلُكَ فِي الْقُرْآنِ قَدِيمٌ أَمْ حَدِيثٌ پس بطریق تعارف تجاهاً نه خود را تا غرض ساخت که گویا این سوال نه از من است و چون از حضار مجلس کسی بگویش نیز داخت سر بر آورد و از سائل پرسید بختی یا نه یعنی مرا مراد دیگری بآن پس در ذهن سائل چنان واقع گشت که وی می پرسد که این سوال از من است بنابراین جواب داد و گفت امام فرمود حدیث چون از ان چهارهائی یافته مجلس خود بازگشت و در معرض معاندان در افتاد که امام برای جان ترک ایمان کرده قائل بخلق کفر گردد و دید که آنرا امام فرمود نه چنین است که معاندین می گویند بلکه سوال ایشان را در حق قرآن بتوقف و سکوت از جواب رد کرده و در حق ذات خود بار دیگر از سائل سوال کردیم که یعنی بدان سوال قدم و حدوث مرا مراد دیگری می گویی قَالَ نَحْنُ فَكُنْتُ حَدِيثٌ یعنی که من حادث ام نه که قرآن

عقله در آن زمان روشن امام شافعی بود

ایمان مخطئه کین را زد و خفیه رفت	حدیثش بگوش ملک باز رفت
<p>از شنیدنش ملک بهم برآمد و امام شافعی را دیگر باره گرفتار گشت و در جواب مَا قَوْلُكَ فِي الْقُرْآنِ الْحَدِيثُ فرمود که کدام قرآن را می گویند یا ربید و بهر مذهب و مبادا که حاسدان بجزش گویند که باز در مسله حمله را بجا برده از شنیدنش خوش شده و پیمان کردند که امام کلام الله را از جایجا و اگر نه نظر فرمود و بمردم چنان نمود که گویا با و در مشد که این کتاب همان منزل ایزد پاک است نه مرکب از کلام مخلوق فرمود که این کلام پاک حادث است نه قدیم و هر که این را بصفت قدم موصوف نماید کافر گردد و این قول بدان سبب فرمود که این کتاب که درست امام بود مرکب از نفوش و کاغذ و غیره نبوده و هر مرکب حادث می باشد و آنچه قدیم است کلام نفسی ازلی است که مدلول این نفوش است نه این مرکب و نفوش و آنچه از خروف و صوت و غیره بجا بر کلام ازلی حاکم می شود از آنها در قدیم کلام ربانی تفصیل نه که اینها برای کلام الله مانند جامه است مرود و شخص را چنانچه جامی در عفا و نماند خود گفته</p>	<p>چون کتاب خدا کلام خداست لا یزالش بدان و لم یزل از صفات کلام سنده جلالت عرف و موصوئی که از توشه حادث</p>

و گویا که آنرا عقلش شافعی بود



امام شافعی این توجیه را بیان فرمود بموجب سه که ماسوس هم کاسه دیدم بس	باشد آن پیش عقل نموده شناس	از کلام قدیم را چه لباس
دادمم گر شود لباس بدل	شخص صاحب لباس را چه خل	الغرض برای رد قول طاعنین چون

امام شافعی این توجیه را بیان فرمود بموجب سه که ماسوس هم کاسه دیدم بس  
 و حکم سلطان با رسوم باز گرفتار گردید در جواب ما نقول فی القرآن ایضا اخبار نمود فرمود تا فارغ خطی نگیرم  
 این بار چیزی نگویم که تا وقتیکه عیب جوینان مرا مقتول و ملک را بچون ناحق من ما خود نگردانند نیارند آخر الامر  
 اتفاق بران افتاد که امام شافعی را در بر سر منبر برارند و به آواز بلند به حدیث قرآن اقرار نماید و اگر کلام با  
 حمله گوید بر امام رنزد که زده شود و چون از سر منبر حکم سلطان فرود آید پسر اعتراض مفرض را تا ابد اعتباری  
 نخواهد بود و امام رنزد چون بر سر منبر آمد فرمود **أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الصُّحُفَ كُلَّهَا وَتَوَكُّدَ قُلُوبِهَا**  
**وَرَبُوبُهَا دَاوُدَ وَ إِيْحِيلَ عِيسَى وَ فِرْعَانَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ**  
**السَّكِينَاتِ اَعْلَمُوا أَنَّ هَذِهِ الْخَمْسَةَ كُلَّهَا حَادِثَةٌ وَ دُرُوقُ تَكْلِمِ بَيْنِ كَلِمَاتِ رُوَيْسِي رُومِ**  
 کرده پنجه دست راست را بر می نهامیدن ایشان حرکت دائمی و بزبان سحر البیان خود فرمودی **اَعْلَمُوا أَنَّ**  
**هَذِهِ الْخَمْسَةَ كُلَّهَا حَادِثَةٌ مُرُومِ جَنَانِ دَانَسْتَدَسْ** که بنده الخمسة مصحف و هر چهار کتب را می گوید و  
 امام رنزد هر پنج انگشت خود بر پیش مردم و انور می دهنده الخمسة بدان اشاره کرده از اینجا است که امام  
 شافعی رنزد از پنجه ظلم اهل اعتزال رهایی یافت و امام احمد بن حنبل رنزد که کمیزی بود ازین صدره عظیم شربت  
 شهادت چشید چنانچه در تذکرة الاولیاء است **وَاللَّهِ اَهْلُكُمْ تَبَرُّكًا وَ تَقِيَّةً وَ بَعْضُ حَالَاتِ اِمَامِ**  
 شافعی از کتب ذیل طبقات کبری معروف بلو اقع الا نوار الشعرانی و ائجد العلوم للنواب و قاتیه المواقف  
 من المجلس الثاني و الثلثین من المجلد الثاني و اخبار الرجال و برهنه و مقدمه شافعیه للعاتق الحق الوصلی  
 و ارشاد الطالین و تذکرة الاولیاء فیہ **فَقَنُوقُ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ هُوَ مُحَمَّدٌ بْنُ اِدْرِيسَ بْنِ شَافِعٍ**  
**رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ابْنُ حَقَرٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَلْتَقِي مَعَهُ فِي حَبْدِ مَسَافٍ**  
 کافی بالواقع و در اخبار الرجال گفته از جنت پدر قرشی مطلبی را شنیدم و از کتب با آن حضرت صلی الله  
 علیه و سلم و عبد المطلب یکجای شوند و محدث دلموی در مقدمه ترجمه آورده بود محمد بن ادریس بن عباس  
 ابن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبید بن هاشم بن المطلب بن عبدمنان القرشی العلوی و از نسبت  
 بعد از شافع کرده شافعی گفتند مطلبی از ان گویند که بعد از علای او مطلب بن عبدمنان است و از نظر مادر

باصول کرنا از حدان امام شافعی

در بعضی حالات امام شافعی

ملوی فاطمی قول ایشان در سنه یک صد و پنجاه بود شب فوت امام اعظم پانزدهم رجب بمقام غزه و بقول  
در عقلمان یاد در نیلادین و در برهنه بر روز وفات امام اعظم گفته و در ارشاد الطالین آورده که وفات  
امام اعظم با تمیز و کفین مقدم بود بر تولد امام شافعی نه نماز بر جنازه امام و اسد اعلم و بعد و سالگی بکه اعظمه  
برده شد و در کنار مادر خود در حالت یتیمی و یکسوی در قلع عیش و تنگی حال نشو و نمایافته و نزد مسلم بن خالد  
نکستی هم در که خطه علم فقه امویت بستم و نیز در سالگی مهدیه منوره تر دامام مالک رسید و بی همتا در ساله بود چنانچه در  
توکل و ادایست و مطای دی را از پیشتر حفظ کرده بود چون بزرگی خوانند از وی خوش شد فرمود از خدا پیون  
زود باشد که ترا شانه بهم دست دهد و از امام مالک کسب علوم کرده بعد وفات امام مالک بپن و ازین  
بعراق آمد و از امام محمد شاکر دامام اعظم کمک حاصل نمود که ازانی اخبار اجمال و اللواقع و شیخ در مقدمه آورده  
که بعد از ملازمت مالک بمیدان رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و طای ای اخبار وی جمع شدند و اخذ حدیث و  
فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نموده بعد از آن بکه باز گشت پس بار دیگر بمیدان رفت بعد از آن  
عزیزت مصر کرد و بتدریس نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در آنجا تصنیف نمود و چون در آخر مشغول است و  
تسعين و دانه در مصر آمد کتب فقه جدید را تصنیف نمود و باین رفعت فرمود چون با کس مناظره می کنم  
و دوستی دارم اینکه حق تعالی ظاهر گردد اند حق را بر دست دی و و می فرموده که برای نفس خود خطا مکن  
کس نیست کفر دینی نماید که لاکه وی را عزت نمی دهد و محبت کس که رایکه او را نفع نهد و خوش شود و بعد  
کس که او را تشنه و فرمود که ده سال یا صوفیه محبت داشتم این دو حرف را از ایشان پس بدیدم لوقت سیف  
و افضل الصفه ان لا تجد ای محرمی و فرمود هر کس طلب کرد علم را بعزت نفس نجات نیافت و هر که  
طلب کرد علم را بآذلت نفس و خدمتها نمود علم را راهی نیافت و فرمود که علم آن نیست که حفظ کرده شود مسلم  
آنست که نفع دهد و فرمود فقر علما اختیاریست و فقر جملا اضطراری ناقل الحروف اصح الله حاله  
در حق خود بگویند این کلمه را کمال تصدیق می نماید و اسد اعلم و فرمود که مردم ازین سورت فاضل اند  
و انقصوا الانسان لثقی خوی خود شب را سه اجز کرده بود و حصه اول کتابت مسائل می کرد و در  
ثانی نازی خواند و در سومی خوابید و بر روایت دیگری خفت در شب که از آن فرمود که کاه دروغ گفته ام  
و قسم نیز خورده ام نه صادق و نه کاذب کاتب الحروف اصح الله حاله با غایبیت و انضام دین  
و انما انحر که شمس مجریست و تخمین از عمر من تا چهل و چهار سال گزشته باشد بهر چه قول تعالی و اکما





پری کند زمین را از علم مراد ازین عالم امام شافعی است و در غایب گفته که وی شجره در اس صدی دوم است چنانچه از  
 حدیث ابی داود مستفادست **بَعَثَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نَاسٍ رَاجِعًا سَنَةً مِنْ نَحْوِ ذَلِكَ** الا مئة افرودینیا  
 و در تذکره آورده که احمد بن حنبل گفت در معنی این حدیث که مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که بر سر هر صد سال  
 مرتی را برانگیزند تا دین من بر مطلق اعدا رساند و آن شافعی است و بهایال خواص گوید که حضرت را پسیدم که  
 در شافعی چگونگی گفت اواز او تادست و در ایجاد العلوم است که مادر امام شافعی بنی در وقت حمل وی بخواب دید  
 که گویا منتری از شکم وی بر شده پاها گشت و در هر شهر از آن محدث و نویدی رسید معجزه در تعبیرش گفت که از  
 شکم تو عالم بزرگ تولید یابد و چنان شد چنانچه علم اصل را پیشتر وی ندین کرده و در تذکره آورده نوری گفت  
 اگر عقل شافعی را وزن کردند بے با عقل یک نیمه عقل پس عقل او راجع آمدی و احمد حنبل که امام جهان  
 بود در صد هزار حدیث یادداشت بشاگردی او آمده قوی بروی اعتراض کرده که در پیش سر  
 بیست و پنج ساله می نشیند و صحبت مشایخ و استادان عالی را ترک می کند احمد گفت هر چه میاید و این  
 معانی آن او میداند و آنچه از حقائق آیات و اخبار را فهم کرده فهم مادران نمی رسد چنانچه در بر نه است  
 و در سیزده سالگی در حرم می گفت **سَلَوْتُ عَنْمَا شَيْئًا سُرَّ بِرَيْدِ زَمَنِ** هر چه می خواهید و در پانزده سالگی قنوت  
 می داد و در غایب گفته **وَ اَذِنَ لَهُ اَلْاِمَامُ مَالِكُ بْنُ اَنَسٍ بِالْفِقْهَوِی وَ هُوَ ابْنُ ثَمَّةٍ عَفْوَةٌ**  
**سَنَةً وَ حَفَظَ الْقُرْآنَ وَ هُوَ ابْنُ سَعْدِ بْنِ سَعْدِ بْنِ دِلْهَوِی** در مقدمه اشعة اللغات آورده و چون  
 در ساله شد موعای ناگ یادداشت و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب وسط  
 امام ابو حنیفه را از من بجاریت گرفت و تمام آن را در یک شب از حفظ کرد و وی در حفظ و ضبط حدیثی  
 و فقه و فصاحت و معرفت و ثبات و مکن و حسن صورت و سیرت و جودت ذاتی و فراست و شجاعت  
 و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجه کمال داشت و تعانیف او در اصول دین چاره  
 مجلد و در فروع از پیشوایان است و از احمد حنبل منقول است که ما نشاء عظیم ناسخ حدیث رسول را  
 صلی الله علیه و سلم از منسوخ آن و خاص آن را از عام آن و محل آن را از مفصل آن تا با شافعی سیستم  
 و حتی هر وقت نزد شافعی بودی برای استفاده و بهیم و در تذکره آورده که با یارون الرشید که خلیفه  
 عهد بود گفتند که شافعی قرآن حفظ ندارد و همچنان بود لیکن قوت حافظه او چنان بود که بارون خواست  
 که امتحان کند باه رمضان و امتش فرمود شافعی هر روز جزو سه قرآن را مطالعه می کرد و هر شب شریفی









طایفه  
در تبارده دوم از امام رضا

عصیان  
در تبارده دوم از امام رضا

طایفه  
در تبارده دوم از امام رضا

عصیان  
در تبارده دوم از امام رضا

حکایت (۲) بیان شود من تو داسمائی که من بشنیدم از شیرین زبانم در تکرار الا  
آورده که مرده مالدار بود و امیر المومنین عثمان را دشمن داشته تا حدیکه او را جبهه خواند و این سخن  
با یوسف رسید و او را بخواند و گفت دختر تو بفلان جبهه خواند و او گفت تو امام مسلمانان باشی مرو  
واری که دختر مسلمان بجوئے و می و من خود هرگز ندیم ای یوسف گفت سبحان الله و انمیداری دختر  
خود را بجوئے و ادان پس چون روا باشد که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو دختر خود را بجوئے  
و بدان مرد در حال بد است که سخن از کجاست اذ ان اعتقاد برگشت و توبه کرد از برکات امام یوسف  
محققین مسلمانان را در حق جمله صحابه خاصه و باره خلفا و راشدین اربعه و صفوان الله علیه  
نیک اعتقاد بودن واجب است و این معنی شنو یک قصه گویم اگر دل ساعته داری بسویم  
لطیفه بدانکه جمله پیش کلماتی آنچنان است که هر یک را از آنها دوازده حروف اندکی که لا اله الا الله  
(۲) مُحَمَّدٌ سَمِعَ اللهُ (۳) اَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ (۴) عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ (۵) حَقَّ  
ابْنُ عَقَّانَ (۶) عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ پس درین اتحاد و ارتباط با همی این کلمات اشارات  
لطیفه اندکی اینکه چنانچه حروف این کلمات با هم متحد اند و همچنان مدلولات و سمیات آنها هم مسک  
و هم مشرب اند و یکی از اتحاد و با همی مخلوط و مربوط اند تا بعد و متخالف را در میان ایشان مجامع نه  
چهار چار رکن حکمین بل چار حد و کعبه دین پس هر که در سلک ارتباط ایشان از هم  
تشتت و تفرق رود و از یاد و از فراموشی که حسب حریب مراتب ایشان بوقوع آمده بتقدیم و تأخیر  
تصرف نمایند حقا که از جاده مستقیم منحرف و در تیر و پیک اندر باغی پشت و رخ دست را نموم و چو  
الله بکل بود گشتم کلام اگر دیدم ائیین که بیشک اسم یا پنج تن است و پنج تن با اسم ووم اینکه  
در حدیث شریف آمده چنانچه در مشکه است فرمود علیه السلام که بنی اسرائیل بهفتاد و دو فرقه متفرق شدند  
وامت محمدیه صلی الله علیه و سلم بهفتاد و سه فرقه مختلف گردانند این جمله در دو رخ باشد مگر فرقه واحده  
از آنها یعنی (۷) فرقه از امت محمدیه بعد و فرقه اے بنی اسرائیل بدو رخ و در نوگر آن یک که از عدد  
اسرائیلیه از دست صحابه پدیدند آن فرقه ناجیه که امام است فرمود علیه السلام مَا أَنَا عَلَيْهِ وَ أَهْلِي  
یعنی که انیک بطریقه من و اصحاب من می باشند انتی چون ادبیان این حدیث واقع گشتی پس اینکه  
جمله فرقه اسلامیه چون متشیع و معتزله و حلاج و وایح و غیره مگر و سه از اینها خود را از امت

فرقه ناجیه می شمرد بدلیل این حدیث و ما که پیروان ایساربعه و فرقه اهل سنت و جماعت ایم  
 حمل این حدیث بر خود نمائیم و همین است حق و همین است مطلوب حدیث مَا أَنَا عَلَيْكَ وَ  
 أَصْحَابِي و دلایل تحقیقه درین باره بسیار است که براسه تبصر اهل انصاف بعضی ازین  
 در خبا بجملا بیان کرده می آید مگر بطریق لطیفه نیز از تشریحش لابدی است اما بیان امر اول اینکه  
 ایشان سواد اعظم اند و نیز صفت مَا أَنَا عَلَيْكَ و أَصْحَابِي در فرقه اهل سنت بوجه اتم و اکمل موجود است  
 و در جمعه هفتاد و دو نفرند و دیگر منقود بلکه ضد صفت مذکور در آن دیگران موجود و از فرقه ناجیه  
 قطعاً مسلوب و منقود و همین است مقصود توضیحش از کلام اندر کرده می آید تا که هیچ فرقه را بر آن اعتباری  
 از ضعف و وضع نزد آن لیکن در سوره انفال در مذمت کفار خاص در حق معامله مسجد حرام وارد است

وَمَا كَانَ لَنَا أَوْلِيَاءُ ط إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُنَافِقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ط اِیَّ أَنْ لَا  
 وَلَا يَتَّخِذُ لَهُمْ عَلَيْهِ جَلالین یعنی نیستند رای فرقه منافقان (سزاوار ولایت آن مسجد حرام آن مقام  
 متبرک را نیستند لائق بولایت مگر متقیان و لیکن بیشتر بن ایشان نمی دانند این را که ایشان را ولایت  
 بر مسجد حرام نمی رسد چنانچه در جلالین است پس درین آیت تصریح است بر اینکه ولایت بیت الله مخصوص بر  
 متقیان خواهد بود و پس تمجید آن شد و اگر وقتاً غاصب بر آن تاجزده قایلش و متصرف گردد بیکجا آیت  
 فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ط وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ط لَكَ إِلَهٌ يَنْصُرُ  
 اللَّهُ لَأَمْتَمَلَهُ ط اِیَّ لَكَ الْبَاطِلُ يُضْمِرُ ط وَ يَنْصُرُ ط وَ لَكَ عَلَمٌ عَلَى الْحَقِّ ط بَعْضُ الْيَهُودِ  
 وَالْحَقُّ ثَابِتٌ بَاقٍ چنانچه بالتفصیل در جلالین مذکور است ترجمه اینکه اما آن کف آب پس می رود و نابود  
 شده و اما آنچه سود می رساند بر دمان می ماند در زمین محبین بیان می کند خدا مثلها را براسه حق و باطل  
 که باطل مثل کف دریا و سیل ناچیز و نابود می شود اگر چه در بعضی اوقات بالا می آید و  
 حق مانند ما یَنْفَعُ النَّاسَ ابرائیم ثابت و باقی خواهد بود و التفصیل فی قُبُولِ الْآيَةِ انتهی  
 هم بزودی متلاشی گشت و ازین وعده الهی است که در حال سیر بابا و جو دیکه تمام دنیا را مسخر نمود و آنرا  
 بر حرم کعبه و نیز بر حرم مدینه تصرف خواهد بود پس ازین وعده الهی که در آیت قرآنی موجود است باید است  
 که بطریق فخریم و ما مستقیم مَا أَنَا عَلَيْكَ و أَصْحَابِي آن است که والیان مسجد حرام را می باشد و ما را از ابتلع  
 آن طریق لابدی است که فرقه ناجیه همان است چه ایشان متقیانند و متقی بودن بغیر از پیروی دین -

در لایق از آن که می گویند که امام است



صحیح و راه راست نمی تواند شد از اینجاست که در شرع اطلاق متقی برای اهل البدل گفته و از دست ندر برآید  
عدوان دین متین پس هر که از دین و مذهب و الیان و حکام بیت السد مخالف رود بلا ریب و در گروه  
وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَ كَاطَرٍ أَنْتُمْ وَأَصْفَتُمْ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي يَقِينٌ سِيرُونُوا مَنَادًا  
و از شما فرموده بجا هست معلوم است که الیان بیت السد مجر از بیرون مذاهب اربعه کس دیگری باشد  
فَأَقْصِرْ وَانْصِبْ وَنِزَآءُ نَحْنُ صَلَّى السَّعْدِيَّةِ وَاسْمُ دِهَامِ حُدَّ بِقَبْلٍ از خروج خود بسوی کعبه در حلقه  
و دیگر من با صحابیه خود هر آنکس که بر آن حج در آیم با امن و اطمینان که بعضی از انا طلق کنند و بعضی  
تقصیر اصر نمایند چنانچه حکم مملان حج است در شرع و این خواب را با اصحاب خود ظاهر فرموده ایشان  
بدان خوش شدند و همه بعزم حج روانه شدند و چون در مقام حدیبیه از دست کفار محصور شدند بر ایشان  
شاق گزشت بلکه بعضی از آن منافقان و در فرمان واجب الاذعان آنحضرت صلی السعدیه و سلم ریب  
نشد که اقع شد این آیت بوقت خواب آنحضرت صلی السعدیه و سلم نازل شد و میمان بوقوع آمد لَقَدْ

حَقَّقَ قَالَهُ سِرُّ سَوَالِهِ الرَّوُّ يَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِينَ  
 مُخْلِفينَ دُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ إِيَّاهُ أَجْمَلِينَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَتَدْخُلَنَّ بَصِيفُ  
 بَعْضُ مَخَاطِبِ بِلَامٍ تَاكِيدٌ وَلَوْ أَنَّ تَاكِيدَ مَعْنَى هَرَأَيْنَهُ وَالبته داخل خواهد شد شمالی بنی برحق و گردوه باشد که  
 صحابه مسجد حرام بمن شده ترسان شده بعینه انتهی و این است بیان صفت مَآءَا نَاعِلِیکَ وَاَصْحَابِ  
 پس باید و دیگر که این صفت بالتام و اکمال که حق تعالی در کلام معجز نظام خود برای تعلیم و وقوف با  
 غائبین بر آن صفت مَآءَا نَاعِلِیکَ وَاَصْحَابِ ارشاد فرموده و تشکیر تا بین را در آن بجای گذاشت  
 و معیار کامل و فارقی بین براسه امتیاز فرقه ناجیه و واحده از دیگر مفاد و دو دو فرقه اسے زائعه تا قیام  
 قیامت قائم و دائم داشته و در کدام فرقه موجود است و از کدام کسان سلو بی مفقود یعنی بصفت آمین  
 لَا تَخَافُونَ إِيَّاهُ اَبَدًا برای حج و دیگر که مفقود آمدن آن نصیب است و تعلق کنان و اناشای مذموم حق ترسان  
 کدام کسانند قاصد و لَا تَنْکُرُنَّ مِنَ الْغَائِبِينَ تا اینجا است موجود بودن صفت مَآءَا نَاعِلِیکَ وَاَصْحَابِ  
 اصحابی و فرقه ناجیه و مفقود بودن آن و در غیر اما بیان عکس یعنی موجود بودن خداین صفت و غیر  
 موصوفین آن از فرقه ناجیه اینکه حق تعالی در حق کفار که بوقت مزاحم بودن ایشان مرا غفرت علی  
 الد علی سلم و اصحاب را در آن و رسال حدیثیه فرموده است اُولَئِكَ مَا كَانَ لِکُمْ اَنْ تَدْخُلُوْا

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

موم و طاهر بنی قریبہ

وَلَا حَافِظِينَ أَمْنٍ فَلَا يَدَّ خُلُقَهَا أَحَدًا أَمِنَّا جَلَالِينَ مَخْصَرٍ أَلَيْسَ بِنِي رَسَائِلِ مَخَافِينَ رَأَيْتُكَ  
بیانید در حرم کعبه و مساجد حق تعالی با امن مگر ترسان انتهی مختصر ازین آیت ظاهرست که هر که مذنب  
خود را از خوف پوشیده و از روسته قبیله منافقان در مذنب حق در آمده بعد از آن بکمر راه می یابد ورنه  
امن او نیامد وی بطریق زانده است که مذنب مفت مَأْنَا عَکِبِهِ وَاصْحَابِیْ سِتِّ وَازْفِرْقُ نَاجِیْهِ مَسْلُوبِ  
و در دیگر مینماؤد و در گره ناریه موجود خواهد بود از برای تو ایستاد گفتم یا دیگرش که مختصر گفتم

چونکه این را دانستی پس بیا تش بطریق لطیفه نیز بایستید و آن اینکه حله حروف این هشت حمله  
سابقه یعنی لا اله الا الله و غیره هفتاد و دو شیون در خانچه ضرب (۱۳) در (۶۲) این امر بر مجاسات انصاف  
تراست پس (۶۲) فرقه های ناریه از امت مرجمه کسانند که از مدلولات اصلی این هفتاد و دو حرف  
انگاری از مذکرات الاصلیات لا یصلح بطریق مافیه مظهر از فاعله جمع اند و خارج و لواصف و در  
حدّ کماله الله چه انکار ایشان ظاهر و باهرست و گروه ناجیه کسانند که از مدلولات اصلیه این حرف  
روگردانی نمایند و قدم بقدم اتباع ایشان نمایند چنانچه فرقه واحده اهل سنت و جماعت که مختصر اند و  
زمانه بمزاهب یکه اربعه متفق الاصول مختلفه الفروع بموجب اختلاف اقصی رحمة و اما فرقه  
جدیده محدثه و با مبدا ایشان نیز در فرقه های زانعمای منکره داخل اند بسبب آنکه امیر المومنین عمر رضی  
صاحب بدعت می دانند بسبب ترتیب بیست رکعات تراویح و نیز بسبب استنجاء بکلوخ بعد از بول چنانچه  
در جامع الشواهد است نکته دوزخی بودن بدو وجه می باشد اول بحالت دوم بمجد چنانچه قوله تعالی

تَقَرُّرُ قَوْلِهِ كَمَا يَحْكُمُ دَالُ بَرِّينَ مَعْنَى سِتِّ وَنَدَمِ مَرْتَبِ اِيْشَانِ فَرْقُهُ اَخِيْرُ اسْتِ  
 حَرِّ دِيْدِهِ وَدَانِسْتِ مَحْضِ اَزْجِبْتِ حَسَدِ مَبْغُوضِ حَقِّ تَعَالَى مِيْكَرْ دَنْدِشِ مِيْكَوِيْمْ كِه دُو زَخِيْ بُودَنْ (۴۲) فَرْقُهُ  
 اِزْ اسْتِ مَرْجُومِ مَحْضِ اَزْجِبْتِ حَسَدِ سِتِّ وَرَنْظُوْرُ فَرْقُهُ نَاجِيْهْ كِه اَهْلِ سِنْتِ وَجَمَاعَتِ اَنْدَاطِ مَرْئِشِ سِتِّ  
 چُنَا نِجَهْ كُذْشْتِ مَرْبَطِ رَقِيْ كُنْتِهْ كِيَهْ اَزْ دَلَالِشِ اَيْنِيْكَ لَفْظِ حَسَدِ سِتِّ وَجِبَابِ جَمَلِ عِدْشِ (۴۳)  
 مِيْ شُوْدِشِ خُودِ كَلِمَةِ حَسَدِ دَالِ سِتِّ بَرَنْبِيْهْ وَدُو زَخِيْ بُودَنْ اِيْشَانِ مَحْضِ اَزْ حَسَدِ سِتِّ وِسْ وَحَكْمِ شِسْتِ  
 مُنَوْنَهْ اَزْ خُورِ اَرْءِ تَعْدِيْقِ اَيْنِ دَعْوِ اَيْنِيْكَ صَاحِبِ تَفْسِيْرِ نَظَرِ الْعَوَابِ عِنِيْ مَوْلَوِي لُطْفِ اَسَدِ كُنُوْیِ  
 مَرْجُومِ اَزْ سِتِّ مَعْرُوفِ شَبِيْعَهْ نَقْلِ كَرْدِهْ كِه اِيْمُ اِيْشَانِ كُنْتِهْ اَنْدِهْ اِسْتِخْبَاطِ بَلْكَوْخِ بَعْدِ اَزْ اَهْلِ خُوبِ سِتِّ مَرْفَعِ  
 سُنِّيَانِ سِتِّ وَبَدْعِ عَرْمِيْ بِنَابِيْ كَرْدِ اَنْتَقِيْ ظَرْفِ عِنِيْ اَيْنِ مَقُولَهْ اِيْشَانِ وِيْدِهْ يَاشْنِيْدِهْ اَزْ كِيَهْ اَزِيْمَانِ



پرسید که بعد از بول چری باید کرد گفت آب پاک باید نمود پرسید اگر بجای آب میسر نیاید گفت از آب بن  
 اگر استعمال کلوخ نباید کرد آن ظرف خندید که برای پاکی مبرز یعنی مخزن خاک چند کس باید که آب و بن اندازد  
 چه همواره نوبه صد خندان می باشد و نعم قیل **س** صفت و خفت و رعد و آس که بخارشی بخار آید  
 شد خشک و شتی و حن علی را کن حساب و نیک دان تعداد آن باشد یکی لطیفه دیگر هم در معنی  
 قبل از تسلط حکام انجمنه و الیان گفتند او و ده از و افش بود و باز می جوید باری که بر سر سلطان قائم بود از  
 عجز بشریت بول او را گرفته مضطربست بجهل خود را بگوشه رسانیده از بول مستقر غ نمود از کلوخ استغیا  
 نتوانست آب را بجا طهارت بر و سلطان این امر از و می مشاهده کرده دانست که وی نیز از امامیه است  
 بوقت نماز او را همراه خود به نماز برد و ایشان چون با امامت خاستند چه در تنها بگوشه از مسجد بطریق اهل تسنن  
 نماز را داد نمود سلطان را عجب آمده بطریق اعتراض باز و می جوید باری که بر سر پشایب را چگونگی نمی دانند  
 چون میگری چون بدار دانست که سخن از کجاست دست بسته عرض نمود که شاها بمن سبیل بل تشیع بول سلیم  
 و بمن سبیل تسنن نماز میخوانم چون که شاه عالی حوصله والا امنت بود و بر عجب و شوکت شاهی از وی حمل کرده  
 تبسم نمود آدم بر اصل مدعا سوم اینکه هر دو جمله سابقه ازین برشش جمله از حروف منقوطه مجز و اند فقط  
 بسبب یکتا و متفر و بودن سمیان هر دو جمله از سایر مخلوق چنانچه در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته اند  
 ع بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر چهارم اینکه از دلالات این برشش جمله در خارج تنها ذات حق تعالی  
 از نظائر و امثال پاک و منزه است و شان آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه از وی مراتب و قرب حق  
 فوقیت نامر مطلقه میدار و قانما بموجب قول که تعالی قل انما آتانا بشیرا فممنکم لوعا حق تعالی در خارج از  
 نظائر و امثال منافات نمی دارد و نه ایمان گفته می شود که حق تعالی از دلالات اصلیه حمل پنجاه باقی مانده  
 نظیر کامل خود و وجود هر دو دست و بیکانه و ولایت کرده و پنجه دست ازان تعبیر نموده پس هر  
 خاصیتی که حق تعالی بذات پاک هر یک از ایشان محسوس ساخته یک یک انگشت پنجه را بهمان صفت  
 مخلوق کرده است پس هر که از اوصاف انگشتان همین پنجه عبرت گیرد و از حکمت ایزدی چشم دوری  
 اختیار نماید بکمال ایت بی هم یعض الظالم علی یدیه بخیر از همین پنجه دست تغذیه می گویند با گون  
 چشم و اگر دهن شود چنانچه در عرن نیز از پنجه تغذیه داده می شود و آید یاد بالله و آن اینکه انگشت  
 را از چهار انگشتان دیگر بر یک طرف و قوی تر و در کسب و کیفیت مخالف از همه آفریده و قیام کل پنجه بدان

لطیفه در باره امام رضا

اشعار

اشعار

لطیفه در باره امام رضا

موقوف ساخته که بدون آن همه بچه بیکاری باشد و اینست بجنسۀ نظیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در کیفیت و کسبت قرب و منزلت از همه بیکاری اهل دنیا و آخرت است و موقوف علیه آنحضرت مخلوق و اگر وی صلی الله علیه و سلم در دروغ نبوده همه مخلوق محفل و بیکار بودند و بس فافهم

چراغی که تا اذنیف و خت نور از چشم جان روشنی بود و در او اما خاصیت انگشت شهادت

کیا اتصال با ایهام است و دیگر هر جا و همه حال و در هر کاسی از خرد و بزرگ معیت ایهام نمی گزارد و چنانچه ظاهر است بخلاف دیگر انگشتان که در هر کاسی با انگشت نهمین علاقه و خصوص نمیدارند و اینست صفت و اتصال خلیفه اول با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قرب و منزلت و هم معیت تمامه و مامور

و در سایر امور چنانکه برابر با بسمیر محبوب نیست و بنا بر آن قوله تعالی ثانی اثنتین اذ هما فی الغار

در قرآن خاص در حق وی در دو یافته و این تعبیر بطرز غریبه بنام نامی وی است و ابو جمل شد

نیم و پایش فدا و ز قلیب رکاب تپی پانها و یعنی کله رکاب را از الف تپی و خالی ساخته عکس نموده

با نیمه بالای ابو جمل ترکیب داده نام سامی ابو بکر گردد و خاصیت انگشت میانۀ انگشت

همسران خود قدر آورده و قوی تر بهیست و اینست صفت خلیفه دوم عمره که وی از هر سه خلفای حق

و دیگر در حق استقام و سلام بر همه کفار قوی و سخت تر و نیز طول القامت بود که اسلام از غلظت

وی بر تو ظهور گرفت و لهذا فاروق لقب یافت که اسلام را از کفر و حق را از باطل وی فرق داد و

خاصیت بفرایک انگشتان راست و چپ چون از وی بچیده شوند و منفک گردند و تنها او را راست

نمانند چار ناچار نمی میگردد و راست ایستادن نمی تواند و از ایستادن یکن و دیار وی آن نیز بفری

خمسگی قیام تمام می نماید بخلاف هر سه انگشت دیگر که از پیچیدن انگشتان یکن و دیار آنها چندان خمیدگی

نمیدارند و این نشان کمال ترجم است که با وجود آسودگی و آرام خود از افتادن و تکلیف همسایگان

راست ایستادن نمی تواند و همه عیش پروری تلخ تری گردد و چنانچه جوان مرده هم درین معنی گفته

من از مینو ای نیم روی زردم بنوا یان و لم خسته گردا کیے را بزرگان بود و درستان

کجا ماندش عیش در بوستان و امیر المومنین عثمان چنانچه تار مال و نوال وی در راه

چون روز روشن است و خاصه تر حم وی در بلوای مصوبان که داشتگی و گرسنگی و بچه نمینا شربت شهادت چشید

و حضرت ایشان با وجود قدرت خواست که اهل قله بودند و امیر المومنین علی را نیز اجابت بدفع شرارت

بنام انبیا





آورده و نیز در تذکره الواعظین از ظهیر بن نقل کرده که از تقوی ابو حنیفه آنست که چون ابو یوسف را از مرض صحت یافته بتدریس علم مشغول گشت با اعتماد آنکه ابو حنیفه در عیادت وی کمال افسوس بر فوت علم و نموده بود اگر بمیرد چون خبر با ابو حنیفه رسید شخصی را پنج ساله آموزانیده پیش وی فرستاد تا که بر قصه علم خود واقف گردد و از فوائد علم محروم نماند و چون از جواب سائل عاجز گشت رجوع با امام نمود امام او را فرمود نیاورد و نیز از آن گمر مسأله قصار سبحان الله کی که در اجاره مسأله را نمی دانند چگونه تکلم در دین نمایند ابو یوسف نام گشت پسر از جواب با صواب مستفیذ گشت و آن پنج ساله اینکه مسأله اول گفت از جامه شخصی افکار نمود و بعد از آنهار نیز دو کفش شسته رسانید پس این قصار مستحق اجرت است یا نه ابو یوسف گفت بلی سائل گفت خطا گفتم پسر ساعتی تا بل کرده گفت که مستحق اجرت نیست باز سائل گفتش غلط گفتمی از دو بار غلط کاری خود متحیر گشت مسأله دوم دخول در نماز بفرض می شود یا نیست گفت بفرض سائل گفت خطا کردی بعد از آنکه گفتم که نیست باز سائل خطیه وی کرد و ختیار ابو یوسف مسأله سوم مرغی از بالا در دوی که بالای آتش بود در افتاد و بر دو دوران دیگر گشت و شور را می بخت آیا این گشت و شور با خورده گردید یا نه ابو یوسف گفت بلی سائل گفت خطا گفتمی پس از آنکه گفتمی باز خطا گفتش پس متحیر گشت ابو یوسف مسأله چهارم زن کتابیه که منکوحه مسلمی بود و بپرد حال آنکه ازین شوهر مسلمان حامله بود پس در کدام مقبره دفن کرده شود گفت در مقابر مسلمین گفت خطا گفتمی پس از آنکه گفتمی در مقابر اهل ذمه گفت خطا گفتمی ابو یوسف از دو بار خطیه و سه حیران ماند مسأله پنجم ام ولد شخصی بغیر از اجازت از مولای خود یکس و دیگر نکاح خود بست پسر مولای و سه وفات یافت آیا برین کنیز عدت از مولی لازم است یا نه سائل در هر دو صورت نعم و کس خطیه وی نمود پس متحیر گشت ابو یوسف و در تصور علم خود معترف گشته نزد امام اعظم رجوع نمود و بر آن این معنی حق تعالی بر اے تعلیم بابا حضرت فرموده صلی الله علیه و سلم که هر وقت بگوئید زِدْنِيْ عَلِمًا و مانند لازم بیان هند بر یکد و رساله های اردو خطیه المیه مجتهدین بناید نمود و پس از طعن و تشنیع بسیار نمود

تحریص تحصیل علوم جوابهای هر پنج مسأله از امام فرستید **از دانایان شنو در مر معانی** که شاید کار بندی چون بدانی **توضیح مسأله اول** اینکه اگر قصار آن جامه را پیشتر از آنهار شسته باشد مستحق اجرت چه که درین صورت گاه در مزد درست و یا اجازت مالک مزدوری کرده

نزد ابو یوسف

عاجز گشت



و اگر بعد از انکار بسته باشد پس مستحق مزد نباشد چه که وی با انکار فاصبت پس عقد اجاره فاسد گشت  
 و تو که بلا تفصیل مذکور مطلقا در برود عصمت و آنچه گفتی خطا کردی تو ضیح نماند اینکه شروع در نماز بهر دست  
 چه بکبر فرض است و رفع یدین سنت و تو که تها تنها گفتی خطا کردی تو ضیح سوم اینکه مرغ بالا جماع  
 مرد است بهر حال پس قابل خوردن نیست و همچنین است حال شور با در ناپاک شدنش و تخلیط وی با حرام  
 و حال گوشت آنکه اگر بعد از پنجه شدنش و سکون غلیان مرغ در آن افتاده باشد آن گوشت راسه بار و در  
 آب طاهر حوش داده بخورد که از مرغ درین صورت چیزی نه جذب نگردد و اگر در حالت جوشیدن  
 و یک افتاده باشد پس همه ناپاک است قابل انداختن و تو که مطلقا بدون تفصیل لا و لکع گفتی خطا  
 کردی تو ضیح چهارم اینکه آن کتابیه بر یک طرف از مقابر کفار و اهل کتاب دفن کرده شود مگر در  
 او از قبله گردانیده شود بطوریکه روی سجده اش سمت قبله آید چو روی بچرخد و در بطن پشت مادر می باشد  
 تو ضیح مسأله پنجم اینکه اگر شوهرش با وی دخول کرده باشد عدت لازم نیست که بسبب دخول شوهر با وی  
 مولی منقطع گشت ورنه عدت واجب است **ع** از اعظم بنقد راضی شو پس ندیده ترا حرام باشد

در اسلام و تائید آن

لایحه ای بسبب علی  
 علم خود است  
 قابل باشد  
 علمای خود را  
 عالم داند و علم  
 لایحه خود را

نگفته در گذاردن بستان از سقراط حکیم آورده که هر بدی که از اخلاط فاسده پاک نیست بهر چه او را غدائی دهی موجب تزیین او و مضر گردد و این رفریست از آنکه اگر نفس نا طهارت اخلاق ذمیه پاک نباشد تعلیم علوم او را موجب از دیاد و فساد میشود و هدرین معنی گفته شد <b>ع</b> آنکس که بداند و بداند که بداند او همچو کمر در ته دریا مساند <b>ع</b> آنکس که نداند و بداند که بداند <b>ع</b> مرده همین است کشتن زنده خواند <b>ع</b>		آنکس که بداند و بداند که نداند او نیز خرد خویش بمنزل برساند آنکس که نداند و نداند که نداند بیدار کنش زود که او خفته نماند که آن بسیار مرغوب است و محبوب	آنکس را نگردد که درون نجس ماند آنکس که نداند و بداند که نداند در جهل مرکب ابد الهربساند آنکس که بداند و نداند که بداند بیابان شود من این قصه خوب
<b>حکایت (۵) ع</b> در بر قلعان آورده و نیز در			

تفسیر است که شخصی بمن طلاق نمود که من باده رمضان در روز بادن خود مباشرت کنم بستر در قلعان  
 رفت که ازین جماع بمن و نیز بزم نمود و کفار لازم آید و اگر از مباشرت درین بنایم زخم طلاق گردد  
 چه توان کرد و در حال آن از هر که می پرسید بمنزل مقصود نرسید تا آنکه ادا بود ضعیف و نه پرسید فرمود که از میان  
 خود باده رمضان سفر کن و در حالت سفر بادن خود مباشرت نمای که درین صورت بمن نماند و عیاش

بیت

سفر کفاره نیز لازم نیاید لطیفه شاعرانه در طبقات خود که لواحق مست آورده و همنیز در رساله غوثیه آورده که در زمان محبوب سبحانی غوث صدیقی حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی شریف طایف اطلاق نموده که وی برای رضای حق تعالی چنان طاعت نماید که در وقت آن طاعت بادی در روی زمین که شامل و مساهم نباشد و انجام کار در فعل این چنین طاعت تمیز بماند و از هر که می پرسید فائز المرام گفردید تا آنکه علای عراق از اجواب عاجز گشتند و چون بت استقامت حضرت ایشان رسید حضرت ایشان بآیه فرمودند که ویرا لازم که طواف کعبه بجا آورد اگر آنکه که طواف کنندگان دیگر عمره تمام نمایند پس بجز او دی که از آن دوران ساعت از طواف باز دارند پس یقین وی خدای بزرگ خود را طاعت میا آورد که در بکل روی زمین بادی که در آن شامل نباشد و هر که طواف عمره مخصوص بجا نهد کعبه است بالفلا و عزیزین عبارت باین مکه و یحیی علیه السلام و یحیی علیه السلام و یحیی علیه السلام و یحیی علیه السلام در اینجا مکتبش از آن است که آن طایفه را پس می گرانست در مناقب و دیگر حالات حضرت ایشان هر چند که رسائل بسیار است مگر معتبر و مستند از کتاب لواحق الاوزار علامه شعرانی رزم و اخبار را لاخبار مؤلفه علامه عصر قائمه و هم محقق نای قری سامی شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمة الله علیه کی نیست لهذا این چند کلمات بطریق اختصار از آنها در حالات حضرت غوث پاک قدس سره تبرکا و تمینا نقل کرده می شود و هر که طالب تفصیل باشد بروی الامم است که اصل هر دو کتاب را مطالعه نماید قطب الاقطاب و زوال اجاب الغوث الاعظم شیخ شیوخ الامم غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عید القادر الحسینی الجیلانی رضی الله تعالی عنه از اکل اولیای اهل بیت و از افاضم سادات حسینه است از احفاد عبدالصمد محسن بن حسن ثنی بن امام مسلمین حسن بن حمیر المومنین علی مرتضی است رضوان الله علیه جمیع منسوب است بحیل که از اجلیان و گیلان نیز گویند تولد آنحضرت در سنه سبعین و هجرت اتمیه احدی و سبعین و اربعه است و مدت تصد را در مرتب ریس و فتوی راسی و سه سال و مدت کلام او بر مردم و ارشاد و خلق چهل سال و عمر آنحضرت نو سال و وفات او سنه احدی و شصت و هشتاد و دو بود و در بعضی مسائل چنین آورده که آنحضرت در تاریخ یکم رمضان المبارک بروز و شبیه وقت صبح صادق مانند آنحضرت صلی الله علیه و آله عالم افروز گلشن دنیا گردید چنانچه نام تاریخی ایشان عاشق است یعنی در سنه چهارصد و هشتاد و یک بوجود آورده و بر نو و یک سالگی شب و شبیه بعد نماز عشا بتاریخ یازدهم ماه ربیع الثانی یا سنه شصت و دو

الطیفر در استقامت از حضرت پاک

در بعضی حالات حضرت پاک عید القادر جیلانی



عالم فانی را پدر و فرمودند تا علیه قلم نالایک که اجعوت در بغداد و باب الکرم مدفون گردید رضی الله عنه

عجائب غوث الاظم قطب عالم که نورش تافت از نه تاباهی سنینش کمال عاشق کدولر

و عاشق دان تو مشوق آتی او در سنه ثمان و ثمانین واربعمائه که سال عمر آنحضرت هزاره بود و بغداد

قدم سعادت لزوم از زانی داشت و قصد اشیاخ و علای سنت و اعیان دین نمود اول قرآن عظیم را

بعت ایقان تجوید فرمود و از اعلام محدثین استماع حدیث نموده تحصیل علوم و تکمیل آن فرمود و در

جمع علوم اصولا و فروع و ادبها و خلافا از جمیع اعلام بغداد بلکه کافه علمای بلاد و در گذشت حتی قافی

الکلی فی النکلی و صاخره فوجیه الخبیثه فی الجمع مع بعد از آن حق تعالی او را در قبول تام و عظمت

عظیم در قلوب خواص و عام تمام نهاد و بمرتبه تقیید کبری و ولایت غلطی مخصوص گردانید و جمیع طوائف

از فقها و علما و طلبه و فقرات از اقطار ارض و آفاق عالم توجه بجناب عرش آب او داد و دنیا و مافیها را

مهد قلب او بر ساحل لسان جاری ساخت و از ملکوت اعلی تا بهبوط اسفل صیبت کمال داد و از اولیای

او در افکند و علامات و کرامات او از آفتاب نصف النهار ظاهر و باهر تر گردانید و کل اولیای وقت را در قتل

قدم او دایره امر او گذاشت تا ما مورشدین عند الله بدین قول او قد فی هذیه علی رقبته کل و لی

الله و جمیع اولیای وقت از غائب و حاضر و قریب و بعید و ظاهر و باطن گردان اطاعت و سرانقاید بزر

او نهاد و خواتین التوح و طمعانی المزیب فیه قطب الوقت و سلطان الکوجج انتی

نقل است که چون کار ایشان بشهرت رسید یک صد فقیه از اذکیای بغداد برای امتحان علم ایشان جمع

گشتند پس هر یک از آن صد فقیه مسائل خویش را مستخرج از فقه خود در مجلس تشریف گردانیدند شیخ رحمه الله

سر مبارک خود را در دگر بیان خواست و اخذ پس از سینه مبارک شیخ در میرقه از نور ظاهر گشته و در سینه آن صد

کس درآمد و هر آنچه در صدر ایشان بود آنرا نمود و باو دگر فایده ایشان مبہوت و مضطرب ماندند و یکبارگی

شور و غوغا فرمائی بر آوردند و جاها را پاره کرده منبرهای خود را بر زمین نهادند و انگاه حضرت ایشان کرسی

برآمدند و جوابهای شافی جمله مشکل ایشان را فرمودند تا آنکه آن همه بفضل شیخ در معرفت گشتند کما

قاله الشیخرائ فی الطبقات انتی و در بعضی رسائل معتبره مناقب آورده که از شیخ محمد عثمان

بغدادی منقول است که بارے آنحضرت بر بابا دوحج که مفضل تشریف برده بعد از ادای مناسک چون

بقصد زیارت روضه مطهره و خطیره قدسیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید تا چهل روز دست بسته رو بروی

مرقد مقدس ایستاده با جوش درونی و خروش باطنی این اشعار را شعرا خود ساخت ۵

ذُنُوبِي كَمَعَاجِ الْبُغْيِ بَلْ هِيَ أَكْثَرُ  
وَالِكُنْ عِنْدَ الْكُوْنِ إِذَا عَفَا

كَلَّمَامِيْلُ الْجِبَالِ بَلْ هِيَ أَكْثَرُ  
كَمَعَاجِ الْبُغْيِ بَلْ هِيَ أَكْثَرُ

در کلمات و بعضی از ابیات

چون چهل روز درین خط در گذشت یکایک دست مبارک از خطره مقدس نمودار گشته تا آنکه بعد از  
پایه دادن و مصافحه نمودن قائب شد و اذان ایشان را سعادت دارین و مغفرت کونین حاصل گردید  
و همدران رساله آورده که فرزندان صلیبی مردانه آنحضرت رضی الله عنه بنظر بودند و حضرت  
محمی الدین ابن العربی و پیغمبر روحی ایشان است و آنچنان است که شیخ علی والدین عربی بسبب  
نبودن اولاد اکثر اوقات پیغمبره دل و افسرد خاطر می ماند و یکی از معتقدان خالص آنحضرت می بود  
باسه انبه تابی دل تنهای اولاد را بحضرت ایشان عرض نمود و بخت خواست فرمود که در قسمت  
نفسیه تو فرزندی نیست فاما یکی از فرزندان خود تو خواهی نمود و او را حکم داد که فردا وقتیکه من در او را و خوا  
خود مشغول میباشم یا دوشت خود را بپشت من متصل نموده باید نشست و درین باره ترک ادب خیال  
نیارده موافق حکم من عمل باید کرد امید که فرزندی عنایت کرده شود مگر بنام محمد باید نامید و محلی الدین  
مطبب شیخ علی بغدادی آن همچنان عمل آورد و شب آینده را با مشکو به سر برد که همدران شب بار و اگر دید  
و بعد از گذشتن نه ماه چون حضرت محمی الدین ابن العربی متولد گشته بحضرت اقدس آورده شد فرمود سبحان الله  
چه عجب شخصی متولد گشت که زبان و لسان من خواهد بود و او سرایمانی که اولیا را انداز تا آیند و پهنای  
خود داشته اند آنها را ظاهر خواهد نمود و در وقت خود قطب گردد و حسب فرموده آنحضرت رضی و در عهد خود در علوم  
ظاهری و باطنی یکتای زانیه گشت و ایشان را علم لدنی بود که وقتی از اُسائے خوانده و نه گاهی از مرشدی  
تعلیم یافته ۵ یک نظر فرما که مستغنی شوم ز انبای جنس چنانچه در علم و توحید و غیره تصنیفهای عالی و کار  
گذشته نموده آنها را ب مطهر فصوص الحکم و نسخه متبرکه قوجات یکیده که مشهورترین زمانه اند الغرض که فضل ظاهری  
و کمال باطنی محمی الدین بابن العربی رحمة الله علیه هم بسبب دعا و توجه غوث پاک بود آری ۵

اولیا را هست قدرت از آله  
آیا بود که گوشه چشمی با کنند

تیر رفته باز گرداغ ز راه ۵  
تا باشد که در زمره فارغ بالان در آیم

آننانکه خاک را بنظر کمیاب کنند  
اللهم احشرنا مع المستقین

و در کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جبر بود که سامع را عجبی و شیبی در دل میافزود و از جمله خوارق کلام او بود



که در شنیدن آن قریب و بعید یکسان بودند و کجب قریب و بعد مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمی شد و در وقت  
تکلم او یکس از جر سکوت و انصات گنجایش نداشت و هر که را نظر بر جلال با کمال و اوقاف می کرد اگر چه در وی  
قنای قلبی متمکن بود و ششوع و خضوع دست داد و بهرگاه مسجد جامع برادرے خلایق همه  
دست بدعا بردار و در نه و حاجات خود از قاضی الحاجات خواستند و نقل است که از قبر یک مشهور  
غوغا بر می آمد تا آنکه مردم از آن کمال آزرده گشتند خبر آن بجناب وی عرض ساختند فرمودند که  
صاحب این قبر مرا بایده دیده بود و بالضرورتی تعالی او را بدان سبب رحمت کند بعد از آن ساعت که  
از آن قبر برون نشیند قاله الشعرانی نقل است که روزی آنحضرت در مسجد جامع عطسه زد و از مردم  
آواز برخاست **اللَّهُ وَبِخَيْرٍ حَسْرَتٍ** چندان برخاست که طیفه عهد مستجابانه که در مقصوده حاضر شده  
متوهم شدند و پرسید که اینچه فریاد است گفتند که شیخ عبدالقادر عطسه زده است و مردم تشمیت او کرده و اما علم  
آنحضرت چنان بود که بایستی شخصی نزد ایشان آورده شد که دعوی میکرد که حق تعالی را بختم سر برده ام  
از وی پرسید که این نقل از تو راست میکنند گفت بله او را زخم فرمودند و از آن قول او را منع فرمودند پس  
کسی درین باب از حضرت ایشان پرسید که وی درین قول حق است یا مبطل فرمودند که حق است مگر التماس  
شده است بروی بدین طور که وی بصیرت خود یعنی پیش دل او بر حال مطلق راضی شده کرده بهتر سید گشت  
از بصیرت وی بسوی بصیرت سروی معاذ نور مذکور پس دید بصیرت وی بسبب بصیرت وی در وایکه شعل  
بصیرت وی متصل بنور شهود بود پس گمانش آن شد که چشم سروی دید آنچه مشاهده اش بصیرت میکرد و در این  
وقت که بصیرت وی بسبب بصیرت وی دیده است و پس وی نمیدانان فرق را قال الله تعالی **فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ**  
**بَلَيَاتٍ بَيْنَهُمْ كَبُرَتْ** مجمع کثیر از علمای حاضرین بسبب شنیدن این بیان پر فصاحت وی  
بهوش رفتند و بسیار از ایشان حاکم را چاک زده برهنه سر و پاره میابان گرفتند قاله الشعرانی فرمودی  
رایه آتی را از قرآن در مجلس او برخواند آنحضرت وحی در تفسیر آن بیان فرمود و وحی دیگر و دیگر تائید  
جهوت اینجا علم حاضران مجلس همراه بود بعد از آن در بیان دجوه دیگر شروع نمود و تا ربعین دجوه افاد تا تمام  
بود و هر وجه را سنده با اتصال رسانید و بر هر وجه دلیله و هر دلیله را تفصیله و او که موجب تعجب حاضران  
دید و بعد از آن فرمود و گذاشتیم قال و باز از بدیم بحال **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ** این کلمه  
متن و شور و ضوضا را در ولها می حاضران اتفاق و جامعا پاره کرد و در وی بصورت انما در آنحضرت

فرمود و هرگز عدی که با خدا بستم شکستم و فرمود و توفیق در بعضی سیاحت شخصی پیش من که در استقامت  
صحبت کرد با شرط صبر و عدم مخالفت پستمرادر یکجای بنشاند و برقت و وعده کرد که تا نایم  
از اینجا برخیزی سال تمام برین حال گذشت و من بر وعده آنجا نشسته بودم بعد از قضای مدت  
یکسال بیامدم و ملاقات یافته بار دیگر به همین وعده کرده و رفت تا سه مرتبه تا اینجا نین و واقع شد  
نوبت آخر با خردنان و شیر آورد و گفت که من خضرم و مامورم که با تو این طعام بخورم طعام را  
خوردیم پست گرفت برخیز و در بغداد برو و بنشین و حرکت سیاحت کن پرسیدند برین مدت سال  
قوت از کجا آورد گفت از هر چه پیدا میشد و بر زمین افتاده میبود باره از دوی پرسیدند که حسن  
خلق چیست فرمودند که حسن خلق این است که بجای خلق در تو اشراف نکند چون در حق مطالعہ نائی  
نقل است که در تفسیر آنحضرت برای وعظ بکبری برمی آمد با نوار علوم تکلم میکرد و حاضران  
همه از مشاهده هیبت و عظمت ساکت و صامت میبودند ناگاه در میان کلام میفرمودند مَنَصَّة  
الْقَالَ وَحَظِيفَتَا الْحَالِ اَیْنَ گفتم در مردم مضطرب و در جدو حال در آدن یکے در گریه و فریاد  
می در آمد و دیگرے در جلمه پاره کردن و راه صحر اگر فتن و دیگرے بیوش می افتاد و جان میداد  
و وقتها بودے که از مجلس وعظ آنحضرت جناز با بیرون می آمد از جنت غلبه شوق و هیبت  
و تصرف و قهران عظمت و جلال او و از آنچه از غوارق و کرامات و تجلیات و عجائب و خرائب  
و حدوث اشیا می عجبید و ظهور امور غریبه در مجلس وعظ آنحضرت نقل کرده اند خارج از حد صبر  
و احصاست و و می فرمودند که دوام بلا خاص است باهل ولایت کبری تا که بمواریه ایشان بداران  
سبب در حضرت رب باشند و بدان سبب از میل کردن بسوی غیر منع شوند و تیر چون بلایے برسند  
دائم شود دل وی نوی گردد و هوا و هوس وی ضعیف شود و نیز فرمودند ملامت بلائیکه برای عقوبت  
و مقابله خاص باشد آنست که در آن صبر نباشد و باشد در آن بلا شکوه و شکایت بمردم و خجوع و قنوع  
بسیار و علامت ابتلائیکه برای تکلیف نگزندان نیست و نابود کنند از خطا باشد آنست که وجود مختل  
باشد در آن بدون شکوه و بدون خجوع و بدون گران شدن ادا و مطاعات و علامت ابتلا که برآی  
منفع و جات باشد آنست که در جور ضلالت در آن و موافقت و طماننت نفس نیز همراهش بود تا وقت  
انکشاف آن و نیز فرمودند هرگاه که مد دل خود بفض شخص را یافتی یا محبت او را پس در هر دو صورت

در بیان مناقب غوث پاک

در بیان مناقب غوث پاک



افعال و برادر کتا بعد از دست و پا الهی صلواتی بر پیش کن پس افعال وی اگر در آن بهر دو محبوب باشد  
 تر لازمست که او را محبوب خود سازد و اگر کرده باشد افعال وی در آن پس مکرر و دایمی و او را تا محبت  
 و دشمنی تو او را بهای نفس نباشد **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا تَشْبِعُ أَلْفَ مَلَكٍ مَعَهُ يَغْنَمُكَ عَنْ سَيِّئَاتِكَ فَالْعَالَمَةُ**  
**الشَّعْرَاءُ تَقِلُّ سِتْرَ كِتَابِي** پیش از آنکه حضرت آمد و عرض کرد که پیش من مالی است از غیر زکوة خواهم که  
 آنرا بفقر و مساکین صرف کنم و لیکن مستحق را از آن مستحق باز مانده حضرت شیخ هرگز مستحق ندانید و بهر  
 فرمودید بهر که خواهی از مستحق و غیر مستحق تا آنکه از حق تعالی بدو پانچه مستحق آتی و آنچه مستحق آن  
 نیستی اما در حق فضل اصحاب و مریدان وی رضی الله تعالی عنده نقل است از جماعت شیخ  
 قدس الله اسرار بهم که فرموده اند ضامن شده است شیخ عبدالقادر در مریدان خود تا روز  
 قیامت که نبرد و هیچ یک از اینها اگر بر توبه نقل است از مشایخ که از آن حضرت در پرسیدند که اگر شخصی  
 خود را بتوبه زیست و نامزد کرد و منتسب خود نبود لیکن بیعت نکرد و از دست تو غرقه بنوشید  
 و در اصحاب تو معدوم باشد و فضائل ایشان شریک بود یا نه فرمود بهر که منتساب گردین  
 و خود را بتوبه بنام من قبول کند و ارحم بجهان و تم و رحمت کند بروی و توبه بخشد او اگر چه  
 به طریق مکرر باشد و وی از جمله اصحاب و مریدان من است و پیر و دیگران من عز و جل افضل خود  
 وعده کرده است مرا که اصحاب مرا اهل ذریه و تابعان طریق مرا و هر که محبت من بود و در بیعت  
 مرا و در حق مریدان من حق تعالی فرمود که این همه بتوبه بنام من بیعت پروردگار کردست تحت  
 من بر مریدان من مثل آسمان است بر زمین اگر مرید من چه بنام من خود چه بنام من بیعت پروردگار و جلال  
 او که از پیش او عز و جل فروم تا مرا با اصحاب من به بیعت نبرد و فرمود من دستگیری میکنم بهر که را  
 از مریدان من مرکب بلغزد و از پای و آید تا روز قیامت و فرمود مرا و هر طریقه محلی است که بقوت  
 کرده لغو و خیس است که سابقت کرده نشود و مرا و هر لشکر سلطانی است که مخالفت کرده نشود  
 و هر منصب خلیفه است که عزل کرده نشود و فرمود بهر گاه از خداوند تعالی چیزی خواهد  
 بوسیله من خواهد تا خواهش شما با حاجت رسد و فرمود بهر که استعانت کند من در هر کس  
 کشف کرده شود آن گرفت از و هر که منادی کند بنام من در شدت کشاده شود آن شدت  
 از و هر که توسل کند من بسوی خدا و حاجت قضا کرده شود آن حاجت مرا و او فرمود کیسه

فصل در تمجید اصحاب و بیان احوال مریدان غوث پاک

دو رکعت نماز بخواند و بخواند هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص یا زده بار بعد از آن در دو رکعت  
 پنجم صلی الله علیه و آله پس از سلام و ادائیج خواندن سر و صلی الله علیه و آله را بپایان یا زده گام بجانب عراق برود و نام  
 مراگیرد و حاجت خود را از درگاه خداوندی بخواند و تعالی آن حاجت او قضا گرداند و میسر و کریم الله  
 اَبْعَدَافِ رُسْرَةِ الَّذِينَ اتَّعَمَّتْ عَلَيْهِمْ قِيَمَةُ النَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ  
 بِوَسِيلِكَ تَخَيَّرْنَا الشَّيْخَ عَبْدِ الْقَادِرِ الْجِيلَافِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَنْهُمْ أَجْمَعِينَ  
 أَمِينٌ شَامِلِينَ وَتَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَحَكَايَت (۶) ۵

بیا بشنوز من رمز معانی که هست این در بحر خوش بیانی | در خیرات کسان نیز دیرینه نهان  
 آورده که ابن سبیر و والی عراق نزد امام ابو حنیفه را انگشتی را حاضر کرد که بران منقوش بود  
 عطاء بن عبد الله و گفت که این انگشتی را نیک دوست میدارم گر چونکه نام غیر بران منقوش  
 است ازین سبب استعما لش پسند نمیکنم و حکم آن نیز ممکن نیست که بد نام گردانم نه مجرد بدیش  
 فرمود اگر بای بن را مدد کنانی و نقطه عبد را با لاد بانی (یعنی نقطه زیرین هر دو با انقش بسازی)  
 عطاء من عند الله گردد این سبیر و از نشانی غایت خوش وقت گردید و از سرعت  
 استخراج امام را متعجب ماند لطیفه در تفسیر کبیر در فو اید علم و علما آورده که فرزوق که شاعر  
 مشهور است یکبار از امرا هجوم کرد و گفت شد بعضی لحد ضاع شعر غنی علی بیکلفه کالحلح  
 ذکر علی خالصه یعنی شعر من در حق تو که گفتم ضائع شد چنانچه جا هر برخالصه ضائع شود و خاصه  
 نام معشوق سلیمان بن عبد الملك بود و خاصه لطین و ذهین و غایت اوسیه بود و نیز در مروا نینین  
 مانند سلیمان بن عبد الملك خلیفه ذی هیبت و صاحب شوکت نبوده چون خبر این شعر بخالصه  
 رسید شکایتش را بخلیفه رسانید پس به حکم سلطانی به بدترین وجه از قید گران و زنجیر برداشت  
 و با چون فرزوق بمعرض سلطانی پیش کرده شد و از شدت هیبت دروے رفیق چنان مانده بود  
 که بکلیف تمام پیش خلیفه بپایستاد و خلیفه سلیمان بن عبد الملك از وی پرسید که این شعر را  
 تو گفتی لحد ضاع الحی فرزوق گفت که این شعر را کسی از حاسدان من تفسیر داده است و من این  
 شعر را چنین گفته ام لحد ضاع شعر الحی یعنی ضاء که معنی روشن است در هر دو جا گفته ام پس حاسد  
 ستمور را حلقه عین مملو زانده است برای بدی من و خاصه در پس برده بود چون این را بشنید

حکایت ۹ از امام

لطیفه خجالت یافتن از قتل و کفر و کمال کسب علم

معه ذکر و توبه و انکسار بآوردن نعم انقش خطا و توبه و سبب از امام



از غایت سرور و اختیار از پس پرده برآمد و همه زیور که بر او بود بر فردق نشاند و آن زیور از ده لک دم و یار بود پس سلیمان در بان خود را همراه و سه کرد و چون از حضور خلیفه غائب شدند بقیت یک لک دم حاجب از دم آن همه زیور ها گرفته بخالصه و پس دادند این ست یک از نتایج علم که فردق بسبب علم بجای هلاک نفس خود گنج و مال یافت نکته در تفسیر کبیر گفته اگر در دم عالم باشد دست وی قطع نگردد چه ویرا میرسد که گوید این مال نزد من و دیعت است و همچنین ست حال شراب خمر که بطن سر که نوشیده بودم و همچنین زانی را میرسد که من جاع بسبب مکلح کرده ام نه بر تا که درین همه وجه حد ساقط گردد

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَحْسَنُ مِمَّنْ قَبْلُ الْفُجُورِ قَبُولًا ۝ قُلْ إِنَّمَا نَحْنُ بَشَرٌ مِّثْلُ الْبَشَرِ قَبْلُ الْعَوْنِ مَوْتٌ

و کین که حتی الشکور کسوف

و اجلم ایشان پیش از قبر و گداز که بیلم زنده نشد مرده ایست که قبل از عشا و حرکت

بست حکایت (۴) ز اعظم مدین نکته را ضعیف شود پسندیده ترا جرای

شعوب و تفسیر کبیر آورده که جامع از محدثین مدینه مطرو برای مناظره امام ابو حنیفه و قرات

خلف الامام حاضر شدند که او را دلیل و خوار سازد امام رخ ایشان را فرمود ممکن نیست که با همه

شما مناظره کرده آید پس امر مناظره خود با علم شما تقویض نمایند ایشان بیک از میان خود

اشارت نمود نمایانم رخ پرسید که علم شما این ست گفتند بله باز پرسید که مناظره من با او

من ست با شما گفتند بله باز پرسید که اگر امام با او الزام شماست و اقامت حجت من بر و مانند اقامت

حجت من ست بر شما قالوا العاد امام رخ فرمود این خود چگونه صورت بنده ایشان همه گفتند

زیرا که ما همه با امام بودن و سه رضاداده ایم پس قوی و سه قوی است پس امام ابو حنیفه

فرمود بموجب تقریر شما این چون امامی را بر سه نماز خود خواندیم قرات و سه قرات است

پس همه ملزم شده باز گشتند لطیفه در عمده تحقیق فی بشاره آل الصدیق و نیز در

طریف از کتب ادب و نیز در مظاهر الحق و ترجمه شیخ از کتب حدیث و غیره و در ترجمه

ابن جوزی آورده باره بروز جمعی از این جوزی بر سر منبر و عظیم فرمود در سلسله و ملحت

روافض که اهل تسنن در اظهار مسائل اختلافیه عاجز بودند یکی از قاض دست در میان می

نکته در تفسیر کبیر

امام ادراس

نکته در تفسیر کبیر

بسبب اختلاف هر دو ایشان در فضیلت امیرالمومنین ابو بکر صدیق و امیرالمومنین علی مرتضی  
 و برای فیصله نزد این جزوی در آمدند و طایفه از وی پرسیدند من آنکس را خالق بعد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلمه اکو بیکر ام علی بن ابی طالب است یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر است یا علی  
 این جزوی بر آن دفع کرد و گفت آنکه بعد از من کانت اینست که تحت  
 یعنی بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهترین هر دو ایشان کسی است که دخترش زیر کلاه وی است و فی  
 روایتی من کانت اینست که از شنیدنش هر دو فریق خوش شده بیرون مسجد رفتند  
 و این جزوی از منبر فرود آمده تا چند روز در پوش گشته تا آنکه فتنه فرو نشست و مراد این بود که  
 و نیز آن فرقه سنی مدعی نبود مگر ابو بکر و چه ضمیر فکر در اینست راجع به من است و در  
 تحت مأمور سر رسول الله و آن ام المومنین عائشه در ستیزه با آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و در افض تبدیل این ضامن نموده و از اینست سیدة النساء فاطمة الزهراء اراده کرده  
 که تحت کلاه اسد الله بود پس این کلمه از وی در لطیفه حید است که چشم هر دو فریق را در  
 حال ابتلا از خود باز بست و در آخر چون تفصیل و تشریح مسائل متدعیه برداختند هر فریق حریف  
 خود را مخالف مذاق خود یافته همچنان خود را در مناقشه و خرمنه گرفتار بدیدند و راجع به علوم  
 چندا بر بجزو و دیگر نیز از وی نقل کرد و یکدیگر پرسید و شد که چه باعث است که در این  
 سفالین جدیده چون آب ریخته گردد آب را جذب می نماید و آوازی میداد گفت تمکات  
 و شکوای آزارهای کنکه از آنش او را رسیده باز پرسیده شد چه باعث است که  
 کوزه آب اگر لبریز کرده شود نیکی نمی پذیرد مگر نگاه که ناقص و کم کرده شود گفت تا به آن رسید که هوا  
 داخل نشود مگر در ناقص و لطمه باقیل ع تو از خود پیری زان تنی میروی و پرسیده شد  
 چگونه منسوب میشود قل حسین در لباسی نرید در حالیکه نرید در دوش بود این شعر را انشا کرد  
 و گفت سینه اصحاب و راوی بیذی سلمه من یا علی که قله ابعثت قواک  
 یعنی تیری رسیده در حالیکه تیرا ندان در قبیل از وی سلم بود کسی را که در عراق بود هر آینه  
 و در ترست جای نیز ندان تو - تو لود و در ششده شکان او عشره و خمس مائده  
 و و قاتل به دوازدهم رمضان المبارک ششده سبع و تسعین و خصلت به بغداد

در این کلام از این کلام

در این کلام از این کلام



و بتی شده و بیاب حرب مدفون گشت و هر زمره می مشهور است پدر بزرگوارش بدان منسوب است  
 و وی رحمه الله الفرج (با کیم) عبد الرحمن بن ابی الحسن علی بن محمد القرطبی الشافعی  
 الصدیق البغدادی الفقیه المحدث المفسر الواعظ الخلیف المعروف بابن الجوزی است  
 و کتب کثیره را در علوم متفرقه تصنیف کرده و گفته اند که بر آده آن قلمهای وی جمع کرده شد که  
 حدیث رسول صلی الله علیه و سلم بر آن نوشته بودند پس شیخی کثیر از آن حاصل گشت پس وصیت نمود  
 که پس از مرگ برای غسل من آب از آن گرم کرده شود همچنان کردند و از آن هم چیزی فاضل ماند  
 که کافی لا یجحد و وی یکی از مشایخ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی است چنانچه در گلستان  
 در حکایت مطرب نافوش آهنگ تصحیح بر آن رفته و شیخ محدث دهلوی در مقدمه اشعه للبعث  
 آورده که ابن جوزی را کتابی است در موضوعات حدیث که افراط کرده است در آنجا در نسبت  
 وضع با حدیث و علم کرده است در وی بر بسیاری از احادیث بجهل و توهم و مخالفت آنچه  
 نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بروی بحث کرده و گفته چنانکه  
 نسبت بروی در نسبت وضع با حدیث و آن ابن جوزی را کتابی است مسمی تلخیص لمیس بیان  
 کرده است در وی طبعاً که راه یافته است شیطان لطوافت مروج و واقع شده اند در  
 بدعت و خلاف سنت خصوصاً بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان و نسبت  
 کرده بزرگان این طائفه را بجهل و جنون و حماقت و کفایت این نیز از تلخیص لمیس است که  
 بروی ازین راه درآمد و مغرور ساخت او را و ظاهراً هر میشود که وی از متکرران این طائفه  
 علیه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زروق گفته که تذکره کرده اند صاحب  
 ازین کتاب وی که مورث سوزن است بر کبار مشایخ و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته  
 است ابن جوزی افراط کرده است در شان این طائفه و چه ایهای شافی با چه جمع می کند  
 میان طریقین و اصلاً سید بین الفرقین و ترجمه کردم من بعض مسائل با تراز و رسائل  
 خود خصوصاً در رسائل المهرجین فی الجمع بین الطریقین و بالجملة او ابن جوزی عالم فاضل  
 و فکرن مغرور شد بعلوم فضل و جوانی خود و بود و تصحیف طریقه خشن عا کما الله و بعید بود  
 از طریقه قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه بگوید و در بیان کبر و نشان





شخصی از وی پرسید که مرا مالی است بسیار و پهری دارم تا پنجار همواره چون او را بصرف مال کثیر  
 خروج نمایم بعد چقدر آن را طلاق میدهم و چون کنیزی که بعضی مال عظیم برای او گنیم و او را آزاد میکند  
 پس همه مال من ضائع می شود چنان حیل سازم که ازین در طاعت یا بم فرود او را همراه خود بیاورم  
 کنیزان ببر و دیگر آن کنیز را که پسند او گردد و دست برکاح وی بپی پس او را طلاقش ده و مملو که تست تو باز  
 گردد و اگر حق وی کند جائز نباشد که مملو که کوی نیست لیست گفت بخدا که تعجب نینداخت مرا جواب  
 ابو حنیفه آنچنانکه در تعجب انداخت مرا سرعت و می داد جواب گفتن سلطیفه در الف لیلم پس  
 آورده که هاری فاضله را با جاریه علامه در حضور بارون رشید مناظره در افتاد آن فاضل از وی  
 پرسید خبرم ده از شخصی که چون نماز فجر خواند و نظر بر کنیزی کرد آن کنیز بر وی حرام بود و چون نظر  
 خواند بر وی حلال گردید و بعد از عصر باز بر وی حرام گشت و پس از مغرب حلال و بعد از عشا باز  
 حرام و پس از نماز فجر بر وی باز حلال گشت چگونه باشد آن جاریه علامه گفت این مرد نیست  
 که مد وقت صبح نظر بر کنیز غیر کرد آن بر وی حرام بود و بعد از ظهر آنرا خرید بر وی حلال گشت و بعد از  
 عصر آنرا آزاد کرد و بر وی حرام گشت و بعد از مغرب آنرا بکحل دآورد و بر وی حلال گشت و بعد  
 از عشا طلاقش داد ازین جهت بر وی حرام گشت و پس از فجر بسبب رجعت باز بر وی حلال گردید  
 باز از وی پرسید که است آنکه نماز خواند مگر نه زمین و نه بسا جاریه گفت سلیمان علیه السلام بود  
 که در بساط خود خواند در حالیکه باد از آسمان خدای هوا می برد باز پرسید که از قبری مرا خبر ده که مرد  
 خود را با جاسگر دانید گفت آن ماهی بوس بن منی بود و در قفقاسی او را خورده بود باز گفت  
 آن چیست که در اول بهیوم بود و در آخر صبح که مید و میگفت عصای موسی حَبِثَ قَالَ تَعَالَى  
 فَإِذَا حَبِثَ حَبِثَ گفت که غم کن از نیکه از مرد است و از مردیکه از زن است گفت  
 که خوا رضا از آدم است و می از میم گفت خرم ده از چهار آتش کی آتشی خوردی نوشت  
 دوم آتشی خوردی نوشت سوم آتشی خوردی نوشت چهارمی نوشت چهارم آتشی نوشت و لیکن بخورد  
 گفت آتشی خوردی نوشت آتشی خرم است و آتشی خوردی نوشت آتشی دنیا است و آتشی نوشت  
 و بخورد آتشی و حرارت خور خرد است و آتشی خورد و نیکند آتشی و نور قرم است پست بر پرسید  
 چیست آتشی خرم است از شد و آنچه خرم است از تنخ و آنچه خرم است از دنا و تشریف از زهر

لطیفه در ستاره فاضله که ازین فاضله پس از مدتی

و چسبیت لذت یک ساعت و در درسته روز و فرحت یک ماه هفت و آن کدام حق است که صاحب باطل نیز  
از آن انکار نمی کند و زمان قبر چیست و فرحت دل کدام است و مرگ زندگانی چیست و آن کدام حق  
است که لا دواست و آن کدام ننگ و عار است که دور نیشود و آن کدام جانور است که با آبا و اجداد بی تعلقی  
همیدار و در صحرای خرابی می ماند و با بنی آدم انس نیگیرد و مخلوق است در روی علامت خلقت هفت  
جانوران از بدست جاریه گفت آنچه شیخین ترست از حمل حب اولادی است که تابع والدین  
می باشند و آنچه ترست از تنوع آن زبان است و آنچه از دنا ترست از زهر آن چشم بدست که اگر  
بر قضا چیزی غالب آمد حی چشم بد بودی چنانچه در حدیث است و لذت یک ساعت جماع است و در درسته  
روز قه و اکثرون لا یستلیم و فرحت یک هفته که خدائی است و حق که منکرش صاحب باطل نیز نیست  
مرگ است و زمان قبر و ولد بگرداوست و فرحت قلب آن زن طحیه است مرز و ج خود را و موقوف  
الحیوة آن فقر است اما آن را که لا دواست غوی بدست و آن شرم که دفع نشود آن دختر بگرداوست  
و اما آن جانور موصوف آن جراد و مرغ است که شمشیر بسلسب می ماند و کوشش بگردن نور یعنی رنگاو  
و بعضی بگردن پیل نیز گفته و پرشش به پرش و عقاب و پایش شپای شتر و دمش بدم مار و کوشش بکشم کزدم  
و شانش بشاخ آهوشا است مباد در حکایت (۹) سه حکایت گریبا و گریبا است و درین  
یک نکته بهر خرد بین است و در شرح بهایه از فتح القدر و غیره فی باب الربو آورده که چون امام ابوحنیفه  
در بغداد درآمد و علمای آنجا بروی طعن میزدند در اینکه ابوحنیفه فرودخت رطوبت یعنی خرمای تر بخورای خشک  
و تر هر دو چگونه جائز میسر آرد چه در حدیث است که سعد بن وقاص گفت که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و فتحیه سوال کرده شد از خریدن رطوبت بموضع خرمای خشک پرسید بنی که آیا کم میشود خرمای  
تر و فتحیه خشک گرد گفتند بنی یا سوال پس منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله از آن دو و الا که متر بعه  
و حکم پس اهل حدیث بغداد بروی جمع گشتند از وی پرسیدند که مع رطوبت خرمای چگونه جائز میسری  
ابوحنیفه فرمود که رطوبت زد و حال خالی نباشد از تر و دیان بود اگر رطوبت از تر باشد پس مع رطوبت با تر  
جائز گشت بدلیل این حدیث اکثرون لا یستلیم و اگر از تر نباشد نیز عقدش جائز است بدلیل آنچه  
الفاظ این حدیث إذا افترقتا لکونان فیهما کیف یستلیم طعمای بغداد حدیث سعد را و  
بر روی دارد که در حدیث بروی صریحاً نتیجه میگردانند که با طاعت فرموده است صلی الله علیه و آله که ما را این حدیث

در حکایت و از امام در حکایت و از امام



بر زید بن عیاش است و حدیث زید بن عیاش مقبول نیست پس حیران ماندند جمله علمای محدثین و رد کردن نتوانستند بحجت امام را و میگویم که بعضی را و یا آن حدیث ازین قبیل بودند که حدیث ایشان رو کرده می شود چنانچه لطیفه قال فی تشریح الشرح علی تخمین الفکر فی اصول الحدیث تحت قول الشرح و الحاصل الا واضح علی الوضوح اما عدم الدین الخ که در خلاصه طبیبی آورده که بعضی از وضعین حدیث قوم سالیمن اند که بر سر بازار ارباب و مساجدی ایستند و وضع میسازند حدیث را بران حضرت علی السلام است یا صحیح که محفوظ داشته باشند پس لحاق احادیث موضوعه بدان اسانیه صحیحی نمی نمایند چنانچه بعضی محدثین صحیح گفت که روزی امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه نازری را دادند و مذکر قصه خوانی در پیش ایشان ابنا رو گفت حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَا حَدَّثَنَا سَمُرَةُ بْنُ قُدَامَةَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَخْلُقُ مِنْ كُلِّ كَلِمَةٍ مِنْهَا كَأَنَّهُ مُنْقَذَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ رُبُّهُمِنْ عَرَجَانَ وَ تَطَوَّلَ ابْنُ حَنِئِينَ وَ رَأَى ابْنَ مَالٍ فَمَوَدَّ بِلَاسِ امَامِ اِسماعیل بسوی یحیی بن عمر گشت و یحیی بسوی احمد نظر کرد و پرسید که این حدیث را تو بیان کرده فرمود بخند که بجز ازین عت نشنیده ام این را پس هر دو ایشان خاموش ماندند تا آنکه آن قصه خوان فایغ گشت پس یحیی بن معین او را با شماره دست نزد خود خواند بگمان اینکه چیزی عطا بمن می بخشد نزد ایشان آمد انودی پرسید که این حدیث ترا که ام کس روایت کرده است گفت احمد بن حنبل و یحیی بن معین فرمود که ابن معین فهم و این است احمد بن حنبل و ما گاهی این حدیث را شنیده ایم پس اگر ترا از افراد ساسازی و دروغ بندی یا بدی یا شنبه دیگر کسان باید بغیر از ما آن قصه خوان گفت که ابن معین توئی قائل گفت گفت همواره می شنیدم که ابن معین احمق است و من نشناختم او را بدین صفت مگر این زمان ابن معین گفت چگونه واقف شدمی که من احمقم گفت زیرا که نزد شما یحیی بن معین و احمد بن حنبل در دنیا بجا از شما که دیگر نیست و هر آینه من از بسفده احمد بن حنبل دیگر احادیث را روایت کرده ام که این احمد بن حنبل از ایشان نیست پس امام اسماعیل دست خود بر روی ابن معین نهاد و فرمود بگذاز او را که برود پس خنده کنان بر سر ایشان از انجا برخاست احمق و بعضی از مناقب امام احمد بن حنبل رضی الله تعالی عنهما و نعم جمیعین ۵ یا تا داستان بر تو خوانم از نظر او گر گل برفشانم

در حدیث و اسامی

در حدیث و اسامی

درود انزوی بر جان او باد بر اهل بیت و بر یاران او باد و می رضی ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل

بن هلال شیبانی مروزی است در بغداد و در سال یک صد و شصت و چهار تولد یافته و هم در بغداد  
در ۲۳ صاعده و الیمین و ائمتین بمرگشتاد و هفت سالگی رحلت فرمود چنانچه شیخ در مقدمه و نواب  
در ایجاد نوشته و علامه شعرا نے در طبقات خود آورده که وفات وی رض عزو از جهان برخاست  
و در صحرا بغداد نماز جنازه بروی خواند و از رجال کسانیکه بر جنازه وی حاضر شده بودند گفتند که  
الف بودند و آنرا شصت هزار زن بودند و غیر از آنکه در کنار او کشتیا و تنفها بودند که آن همه  
از الف الف نام میشنوید و بروایتی شمار آنرا بمثل الف الف الف و هشتاد و هشت و صد و ده و ده  
هزار نفر از یهود و نصاری و مجوس ایمان آورده اند یعنی بسبب جنازه دیدن وی رض ائمتی و در تذکره  
آورده چون جنازه ام رض بر دست تندمرغان می آمدند و خود را بر جنازه او میزدند و داده هزار وجود  
و گیر و ترسا مسلمان شدند و زنان را می بریدند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد رسول الله  
می گفتند و بسبب موت اوستی تعالی که بر چه چار قوم انداخت کی بر مرغان و دیگر بر جودان  
و سوم بر ترسایان و چهارم بر مسلمانان و سبب سلام کفار همانان که دعای امام رض بود و گفته  
بود بار خدا یا هر که را ایمان ندا می ده پس افراین دعای وی در پس ملامت وی ظاهر گشت  
یعنی هر که جنازه اش را بدید ایمان آورد اینست مضمون روایت مذکره و در اخبار الرجال  
آورده که تا چهل هزار گریه وجود و ترسا مسلمان شدند و وفات ایشان در بغداد بوقت چاشت روز  
جمعه و از دهم رجب الاول در ۲۳ صاعده بود و قبر ایشان در کنار شط بغداد بود و شیخ گفته و فن وی بعد از عصر  
بود کاتب الحروف صلح الصالحه و کلامی گوید که درین زمان مکان همه قبره زیر دریا در آید که آخری از انجمله مقبره  
نمانده چنانچه در فایه المواقف آورده و امام احمد رض به ربای رحمت از دی صورتی و معنوی مانست  
حضرت یوسف صدیق با قرب و جوار خود متفرق گشته و ایشان امام چهارم اند  
از ائمه اربعه مجتهدین و شاگرد امام شافعی رح و معتقد بشرحانی رح و در تذکره آورده که باری  
بر لب نهی و وضو می ساخت و مرد دیگر بالای او وضو می ساخت آن شخص حرمت امام را می ساخت  
و نیز بر امام رفت و وضو ساخت چون آن مرد وفات کرد او را بخواب دیدند گفتند خدا می با تو چه کرد  
گفت رحمت کرد بر آن حرمت داشت که امام رضا را کردم و وضو ساختن و از به و خوف خدا و  
حق و تقوی وی رض در تذکره و طبقات شعرا نے و مقدمه اشعه الامات و انجمله العلوم بخدا نوشته اند



در انعام

در فضیلت ائمه

که بسبب دالت ترک آنها که در می پرسیدند که چیست گفت از بدسته است ترک حرام  
 و این زهد عوام است و ترک افزودنی از حلال و این زهد خواص است و ترک آنچه ترا از حق مشغول کند  
 و این زهد عارفان است و علامه شهرانی آورده که امام احمد رضا گفتی که الله تعالی را در خواب  
 دیدم و پرسیدم که یارب بهترین آنچه نزدیک شومنگان را بتو نیک نزدیک ساز چیست فرمود  
 که بکلام و کتاب من با احمد پرسیدم که بفهم معنی باشد یا بفهم فرمود که بفهم بود یا بدون فهم معنی  
 بهر دو صورت نیک نزدیک میسازد بنده را بمن و منی را به اتباع سنت و اجتناب بدعت  
 ضرب المثل بود در مردم و در هر شبان روزی خضیا از مردم ختمی بکردی و در گرنگی باره نان خشک شده  
 بهر دو شتم غبار صاف نموده در پاله از آب تر ساخته تا نرم گشته استگاه با کمک خوردی و در وقت  
 مرض وی به چون بول او را برای دریافت مرض پیش طیبیه بردند گفت این بول کس است که غم  
 و حزن بگری را اقامت نیست و نا بود کرده است و از عهد طفلی شب رازنده داشته و در هر شبان  
 روزی متعهد رکعت نماز در وی بود و بعد از آنکه در خلق قرآن به سوطها زده شد  
 بسبب ضعف بدن یک حد و پنجاه رکعت نماز خواندی و بعد از زده شدن وی تا چند سال  
 از مقاعد وی رم یعنی سوزانهای وی گوشت و جلد وی را قطع میکردند تا آنکه وفات نمود و حرمه  
 الله علیه یعنی از زخمهای ضربات وفات به نشد و کان اکمل فی حجة الله علی اکمل و تفصیل  
 محبت حق تعالی بود به اهل زمان خود و کذا الا مسرفی کمال زمان و از عجایب  
 مسائل منقوله از وی رضایه اینکه همسایه وی بیمار شد پس با هم بیاداری وی نرفت پس سرش  
 عرض کرد که ای پدرم چرا به بیاداری همسایه خود نیروی فرمود کای پسر من وی را رعیادت  
 نموده تا که ما و رعیادت کنیم و فرمودی که هیچ یک را از صحابه نه آن قدر فضائل نیامده  
 چنانکه علی بن ابی طالب از وی و باری خضر علیه السلام در پیشه را نزدی فرستاد و فرمود  
 کای احمد جله ساکنان آسمانها و آما که خول عرش اندر اضی انما از تو بسبب آنکه صبر دادی نفس  
 خود را برای حق تعالی و در ایجد آورده که یک از مشایخ کبار او را بخواب دید و از امام رضا  
 پرسید که خدا با تو چه کرده قال عترتی برقی و فرمود کای احمد در راه من رده شد گفتی یارب  
 قال خدا و بچین آنقدر البینه هر آینه مسلح کردم ترا نظر بوی و جنود و طبقات

آورده که تا بستم و پشت ماه و چهل بود و کتزد شدش آن مقدار میبود که بهوش شدی و در میانید  
 شدی به پیش پستری زمین و او را انداختندی و با بالاش ساختندی و همواره این چنین حال دی بود تا آنکه  
 معصوم وفات یافت و دواش خلیفه گشت پس سخت تر گشت کار امام احمد رضا و فرمود که سکونت کنم در شهر که  
 در آن الحاکم کرده می شود پس پوشیده گشت امام تا آنکه باز و غیره بیرون نیامدی تا آنکه دواش نیز مرد و متو  
 متولی گشت پس جمله محنت از روی رنج برداشته شد و حکم با حصار و اعزاز و کرام دی شد و بنوای مملکت نیز  
 حکم آسانی در دفع محنت بهادر گشت و استقلال بران شد که قرآن غیر مخلوق است و طایفه معتزله فرزند نیست  
 و کَلَوُا الشِّرْكَاءَ الْكَاذِبِينَ نَبِئْتُ عَنْهُ و احمد بن عساکر گفت که چون من همراه امام احمد گرفتار شده بسوی  
 مامون روانه کرده ختم (یعنی بجانم) و من چنانچه در خلافت مامون و معصم بیان کرده ختم خادمی بکرمان  
 پیش ما آمد که احکما را سخ میگردی گفت گران تر شد بر من ای امام رضا آنچه بر تو خواهد رسید که خلیفه  
 شمشیری را از اینخته است که گاهی آن را بنیایم و قطعی را گسترانیده که گاهی آن را بگسترانیده پس گفت  
 که قسم بقرابت من است از رسول الله صلی الله علیه و آله که بزرگوارم این بیعت را از احمد و رفیق وی تا آنکه ایشان  
 هر دو بگویند که قرآن مخلوق است پس در افتاد امام رضا بر دوزانوی خود و بگوشه چشم بسوی آسمان  
 بگرمست و دعای خواند پس با من دل از شب بگذشت و دیگران بنگه شور و غوغا برخواست و پیش آمد  
 ما را آن خادم و گفت صدققت یا احمد الفکران کلام الله عزوجل میگوید که وفات کرد خلیفه  
 گنج قارون که فرو میرود تا بقعر منور از خوانده باشی که هم از غیرت در ویشان است **افغانی**  
 چه بچالند که غصه بکنند غرق **خط اندر دوی گوناورده در ویشان و در وشت زمین دی**  
 در هر دوی دی بهار نیکو آئین است و بهار بود و بهار می که با امام رضا مجاور کردی با امام گفتی که خلیفه خلف  
 کرده که ترا بیست قتل کند ایما و توفیق بعد از آن نبوت و در خالیمه آورده که چون امام شافعی را  
 در مصر نزد خلیفه علی بن ابراهیم دید که میفرمود که خرده رسان احمد بن حنبل را بهشت بسبب آن بود  
 که او را رسد که وی گرفتار گردد بقول بخلق قرآن پس اقرار کند بران و گوید مؤمنان غیر مخلوق  
 علی اصباح شافعی نوشت آنچه در خواب دید و بنویسید بیع بسوی بغداد نزد امام احمد رضا فرستاد  
 بیع با حمد بن گفت که این است کتاب برادر تو شافعی پس آنرا گرفته و بخواند و بنا لید و گفت ما نشد  
 الله لا مؤمن الا بک الله و در این راه را در بر کرده بود پس بهر این زمین که با جلال نام عمل بود

در این کتاب  
 از امام احمد  
 رضا  
 در این کتاب  
 از امام احمد  
 رضا  
 در این کتاب  
 از امام احمد  
 رضا



برنج و راجرت و ادوی نزد امام شافعی بسوی مصر و پس گشت و حکایت اجرت فیص بشافعی رض باز  
گفت شافعی رض باو گفت که ترا درین فیص عکین عیسا زم مگر این را شسته آن آب را بمن باز  
دهی چنان که دو امام شافعی رض آن آب را بر تمام جسد خود انداخت و علی بن المذنبی گفت که هر آینه  
حق تعالی اعزاز داد این دین را بدو شخص که سوم آنها را نیست یکی ابو بکر صدیق یَوْمَ الرِّدَاةِ  
دوم احمد بن حنبل یَوْمَ الْخَنْزِرَةِ و شیخ در مقدمه آورده که باو شناخته شد صحیح حدیث از سقیم و  
مجرور از معتدل و اخذ حدیث از کجی قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلایق بسیار کرده و  
روایت دارند از و مشایخ عظام مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زر عس و  
ابو داؤد و حجتانی و غیر ایشان و مسند او در میان مردم شهرست و در آن مسند زیاده از سی  
هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده و این مسند را انتخاب  
کرده است از زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث و یکی از اعظم مناقب مفاخر این امام اجل  
اینکه شیخ الشیوخ غوث عظمی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه حامل زهد و تابع قول  
اوست استی مختصر اللهم اجعلنا فی زهر فیه جمیع عیال بر که آنفا کسیرند و در تذکره  
فکر کرده چون امام را بر عقابین کشیدند او بیخیم بود و هزار تا زیاده زدند که قرآن را مخلوق  
گوئی نه گفت و در آن میان بنده از ارش کشاده شد و دستهای او بسته بودند و دست از غیب  
پدید آمد و از آنش بپست چون این بریان بدیدند بر پا کردند و همدران وفات کردند و آخر کارش  
قوی پیش او آمدند و گفتند درین قوم که ترا رنجانیدند چه گوئی گفت از برای خدا مرا میزدند و بنداشتند  
که من بر باطلم بجز زخم خوب بقیاست با ایشان هیچ خصومت ندارم و چون وفاتش نزدیک  
رسید از آن زخم که گفتم و در رنج شد بود در احوالت بدست اشارت میکرد و بر زبان می گفت  
نه بنور پس پسرش گفت ای پدر آنچه حالست گفت وقتی با خطرست چه جای جوابست بدعا  
مرومکن که آن حاضران بر بالین انداختند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الشَّعَالِ فَعِنْدَکَ مِیْ طَبِیْسُ اسْت  
و در برابر استاده و خاک بر سر میریزد و میگوید ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من  
میگویم نه هنوز که یک نفس مانده است جای خطرست نه جای امن اللهم اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الشَّعَالِ فَعِنْدَکَ  
عَلَى سُرَّاتِ الْمَوْتِ حکایت (۱) سه بیابان و نهم رمز و اشارت که تا مالی

ع ای از  
بسیار است  
چنین است  
اندر ۱۷

حکایت دهم از امام رضا

بخود عطر بشارت برین دعوی کنون آرم گو سپه که خنجر را بود پشت و پناهی و در استباه  
و خیرات احسان و ارشاد الطالین آورد که مروی که امام راضی مغضی می داشت و محفل علما  
از امام رضا پرسید از حال کسیکه میگود که از بهشت آمدند و از دوزخ نیستند و نه از  
خدای ترسم بلکه فرمود و نصاری را راست میدنم و تصدیش می کنم و برایت دیگر چنین است  
که تصدیق قول جود و ترسایکم و دخول با زن بدون نکاح حلال میدنم و از جنابت غسل  
نیکنم و خون خوردن را جائز میدنم و مرد را در احاطه دستة میخورد و میگوید که اگر چه و میگوید  
بدون قرائت و بغیر از رکوع و سجود نماز میگیرد و در سجود وضو ناکرده و میگوید که میگوید و بعد از آنکه کند میدنم  
گواهی میدنم و الا بغض و دشمن میدنم حق را و دوست میدنم فتنه را و اسکا و از رحمت  
خدا میگیریم و جوینده رضا از آن مرد پرسید که ترا بدین اشیا علمی است گفت نه ولیکن شنیدم که  
ازین چیزی ندیدم لهذا از تو پرسیدم امام رضا فرمود ای یاران درین مسأله امتحان چه می گوئید  
گفتند که کسیکه بدین صفت موصوف باشد بدترین مردم است و حال وی شکل است امام رضا تبسم  
نموده فرمود که این شخص از ادنیاء الله است و همین است عین مسلمانی پست و نامزد گفت اگر ترا خبر دارد  
کنم بدانچه که گفتم آیا کف لسان ازین خواهی کرد و نگه داری فرشتگان حنظل را از آنچه ترا زیان  
دهد قال تعصم پس امام رضا فرمود آن شخص میزند خدای بهشت میدارد از بهشت و از خدای دوزخ میترسد  
از دوزخ فلان باید دانست که این مسأله برای عوام محبت بلکه در حق اخصال خاص است چنانچه از  
رايه بصريه نقل است که عبادت با مسجد جنت و یا از غوث دوزخ شرک است و ازینجا است  
که گفته اند طَالِبُ الدُّنْيَا مُؤْتِكُ وَ طَالِبُ الْعُقْبَى مُخْتِكُ وَ طَالِبُ الْوَلَى مُدْكِرُ  
و اما در حق عوام نیز از روی شیخ پس بن مسأله درست نباشد چنانچه دعوی از فتاوی ظهیریه  
آورده چه اگر حق تعالی عباد خود را از آتش دوزخ می ترساند و میفرماید فَاتَّقُوا اللَّهَ أَلَيْسَ  
أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ و اگر کسی را گفته شود که بتبرس از آنچه خدا ترا از آن ترسانیده است و آن  
شخص برای رد قول دی گویند ترسم کافر گردانندی پس عامه مسلمانان را واجب است که از دوزخ  
خوف نمایند و همچنین است حال جنت در حق امید و آنچه گفت که از خدای ترسم بدین معنی گفته





چند سوار نمود یکی اینکه چیت آن چیز که گوشت و خون نمیدارد و سخن میگوید و دم اینکه چیت آن چیز  
 که گوشت و خون نمیداشت و میدید و سوم اینکه چیت آن چیز که گوشت نمیدارد و دم نیز تنفس  
 میکند چهارم آن که دم و چیز آنکه گوشت و خون نمیدارد و غیاطیب کرده شده اند و هر دو جواب  
 گفته اند پنجم آن که دم قاصد است که اسدیم او را فرستاده بود و از جن و انس فرشته نبود ششم آن  
 که دم جان است که خود مرده بود و جان مرده دیگر بروی زنده گشت هفتم آن که دم مرغ است که بغیر  
 نمیدهد و حاکم میگرد و ششم گویی که مادر موسی (که یوحنا نام میدارد چنانچه در کتب لایمان و  
 تفسیر عباسی است موسی را قبل از آمدن دریا تا چند مدت شیر داده بود و بکدام دریا و از آنجا  
 بود و بکدام روز و نیم قد مبارک آدمی بود و عمرش چه اعمار و ششم همی آدمی که اکس بود و این  
 عباسی در جواب فرمود اول و درخ است که گفت هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ لَدُمِّ عَصَايَ هُوَ  
 است سوم صحیح صادق است که در قرآن است وَالصَّبْحُ إِذْ أَنْفَسَ جَهَنَّمُ آسمان و زمین اند  
 که گفتند آتینا طایعین در خطاب حق تعالی پنجم آن غراب است که بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْبَرَاءَةِ  
 ششم بقوه موسی است که پاره ازان بر سینۀ بادل قتل نهاد و زنده شده قاتل خود را نام گرفت  
 و بعد که ذکرش در قرآن است هفتم و طوطا است که عیسی در وی دم زد و باذن خدا مرگ گشت ششم  
 رضاعت مادر خود موسی قبل از القابح مرسته باه بود پسر در بحر طریم و او را انداخت بر وجه نیم طول  
 آدمی قصصت گز بود و عمرش هزار سال گذشت سال یکم که پان دهم همی آدمی حضرت شبث هم  
 بود و بس و همچنین است آنچه در مسوده خود نقلش کرده ام مگر بسبب سهو نام کتاب  
 را درج نساختم ام که از دانشمندی پرسیده شد که چگونه می گوید که باطل را دوست  
 می دارم و خود را مسلمان میدانم وَاضْعَافًا مَعْنَى عَفْءٍ رِبَا لَا يُخْرَمُ وَانْزَا  
 موجب زد یا میدانم از خدای تعالی و حرام را بخورم و حلالش میدانم و آن چیست که مرا هست  
 و خدا نیست و آن که مرا زمین است که بجز از یکبار آفتاب اعدیده و آن که مرا صفت است  
 که ترواش جلالت شرق و غرب بخورند و هیچ کم نمیشود و چون نیم بهشت مرگشت خود بخور  
 بقضای حاجت محتاج نباشند در دنیا نظیر وی چیست در جوابش فرمود که چیز اول زنده  
 دنیا است محبوب مرغی و در قرآن است رَبُّكُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَعْنُوكُمْ و کفو که باطل است





درنگ بوی بهر این مطلوب  
اسد الله غالبش خوانی  
وان علی کشنم بجان بنده  
بهر اعدای دین کشیده مصدق  
قدرت و فعل حق از وزده سر  
پیش آن دست و پنجه بو زبون  
بود با او موافق و منفاد  
زده سان محو آفتاب شدند  
لاجرم نصرت شریعت را  
گشت ختم خلافت نبوی  
جمعی از پیشش ابا کردند  
عین یو بکر بود و عین عمر  
نیت در هیچ معنی و جنتی  
ز آنکه موهم است در خوراد

همه غالب شدند و او مغلوب  
این علی در شماره که ویر  
گسبست نفس شوم را گنده  
بوده از غایت قوت خویش  
کنده به خویشتن در خیمه  
وید ز اقات خود غلافت را  
در جنگ و مخالفت نکشاد  
غیر از کس ز خاص و عام نپید  
متکفل شد آن و دلایت را  
بو ختم رُسل نبی - و ترسپه  
واند ران سر کشته خطا کردند  
لعن ایشان مکن که لعنت است  
رافعه را با پشت بهستی  
علی بهر خود ترا شنیده

با چنین دهم وطن ز نادانی  
خود نبود است - و رنبا شده  
بوصف اهل بی بی بادل صاف  
خالی از جلال خویش قوت خویش  
خود چه خیمه که جیمه گر کردن  
به ضرورت نخواست آفت را  
چون همه روی در نقاب شدند  
که تواند با آن قیام نمود  
بود بر سر کمال مصطفوی  
شد علی خاتم ولایت و مع  
این علی در کمال خلق و سیر  
زشت باشد ز دوست لعنت است  
او بموهموم خویش دارد درد  
خاطر از مهر اخرا شنیده

لطیفه ۵ اگر خواهی سکوت و عجز شیعه بیا بشنو همین رمز وسیعه را رقم الحروف  
اصلک الله تعالی حاله باری در سیاحی خود از احوال کیس رافضی که در لواحق گفتگو بود خبر یافت  
که وی علمای اهل سنت را بدین لحاظ که دواصل اختلافیه ایشان را ملزم ساخته رمز او گنایه بخوار  
و دلیل میساز چیزی عطا میدهد و بغیر از مباحثه و الزام کس را دانمیگذارد مگر نه از روی غشونت  
بلکه ساز راه تلقی خنده پیشانی تا نفرت اهل تسنن از وی نشود چنانچه از احادیث روافض گفتگو است  
و گاهی چنان عالمی سنی نزد وی فرسید که وی را ملزم سازد چون که ابتدای تحصیل علوم بود و  
بفضله اعلیٰ چیز از وجود طبع نیز میا بود در او اهل ایام مشرود اهل زهرم غالباً در مشقه  
باکی ویشی در آن که چند علمای مجتهد و مرتبه خوانان بلی سوغ ماشور با نزد وی از گفتو رسید  
بودند رسیدم فقیر الله تعالی حاله عالم سنی تصور زنده پیش آن نواب حاضر گردوند و بجای

علی خلافت ابراری  
قوات سبب  
خود را  
پیش بدن  
خود را  
خود را

شبهه از حکایت و غیره



ذلیل مرانسانید و مدو به مرتبه خوانان که پیش پست نویس بر کسیدانستند و آن رئیس باشارت  
آنان میسم کنان از من تا سکه سوال برای الزام مذہب نمود و جواباے مسکت شانی در صورت  
کمال غریب این مشنیه ند در این اثنا از ایشان پرسیدم که این چه شناعست است که شما آن را از ویج  
داده اید اتفاق را که اشنع ترین معاصی است در لباس تقیه و زنا را که بیش ترین منکرات است در  
پرده متعہ مبلح نموده اید آیا نزد شما دخیل بر آنها موجود است یا نه گفتند آری کار هر دو از دیکر  
ایک مخصوصین ما در باب تقیه تاکید تام رفقه که کافیه دینی و دین ابائی پرسیدم که این قول  
اسلم کل است نزد شما یا اختلافی است گفتند بلا اختلاف نزد ما ثابت است پس بجا یک سبب  
پیش آن امیر عرض کردم که جناب را از مذہب خود نیز خبری هست یا محض گور کورانہ دین است  
مذہب خیر افتاده می باشی گفت چگوہ گفتم که در حاکمیت مذہب شما شیخ ترین قوی را ذکر کرده اند  
که بر زبان آورده میست اگر اجازت باشد بگویم پس گفتم که در کتب شما نیز یہ پلید را غازی نے  
سبیل الله حضرت امام حسین شهید دشت کر بلا را در مقبول مردود نوشته اند از من پرسیدند  
و در ایشان آتش زدن همان بود از من دلعن میج باقی نگذاشتند پس سخن را از جای دیگر  
گرفتم و گفتم که چه باعث است که چون خلافت خلیفہ اول نزد شما حق نبود امیر المؤمنین علی رضی  
بر دست وی بیعت نمود گفتند از روی تقیه و محبین کلام در امر خلافت خلیفہ دوم و سوم  
رضی الله تعالی عنہم رفت و جواب ایشان همین بود از روی تقیه چه تقیه دین من و دین شما  
من است گفتم با امیر معاویہ رن گشت خون چرا بود و تقیه نکرد گفتند زیرا که در بوقت آن وہ دشا  
و شیعه علی رضی بکثرت بود و تقیه حاجتی نماند پرسیدم که سبب شمنی نیز یہ پلید با امینوہ حسین  
چرا بود گفتند که چون نیز یہ فاسق و یا کافر بود و انا تقابعد بنا بر آن امام حسین بیعت وے را  
منی گرفت گفتم که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهہ با وجودیکہ شیر خدا لقب میداشت و در وطن مانو  
خود با حمله دوستان و اقربا و اعدا و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم در مکانات خود شکن بود و اسما  
حبلہ را بکار برده بتقیه علی میفرمود چرا که تقیه دین دی بود و دین آن امام حسین بیعت وے را  
السلام و اخیل علیه السلام اند و امام حسین رنہ که نہ ملقب با الله بود و نہ در وطن مانو با شیعه خود  
بود و نہ تقویت و اطمینان داشت بلکه با تنی چند از پرده نشینان ارم محرم رسول الله صلعم در دشت کر بلا

مبتلای بنج و بلا بود یکبار نیز تفتیه نمیکرد چه باعث است اینجا تفتیه که نفاق تام است دین دوی و دین آباوی  
 وی نبود بنا بر این عرض کرده بودم که در حاکم کتب شما نیز می راجد چنان دانام حسین را از چنین نوشته اند چه که  
 بنا بر قول مردود شما چون تفتیه از دین گشت دوی رض با وجود این چنین اشد ضرورت ذکر ائمه معصومین  
 و قید پرده نشینان معصومات و بی حترتی تلم در حد معتبر نبوی صلی الله علیه و سلم بنا بر روایت کتب شما هیچ باتی نه  
 تفتیه نمیکرد پس **لَعُوذُ بِاللّٰهِ** وی رض بر روایت کتب شما نگشت قتل مرتضی را واجب است و قاتل کفار  
 و مرتدان مجاهدی نبیل الله است پس لابدی است در اینجا شمار از اینکه نه سبب خود را چنانکه هست  
 بر باطل دانید و نه در صورت صحت آن بر شما لازم است که امیر المؤمنین علی را رض در سبب جابر تفتیه کردن  
 خلط قرار دهید و نه امام حسین را در وقت اشد ضرورت بکیا رتقیه نکردن **اَلَيْهَا ذَا لِيَالِهِ** مرده  
 دانید و نیز بلیید قاتل ویرا مجاهدی نبیل الله پس درین محل عرض آن همه لعن و لعن را از جمله ایشان  
 چنان در گرفتیم که بزبان حال از زبان آن امیر و جمله مشربان وی از صغیر و کبیر صدای این شعر  
 بری آمد **چنان مامقاضی بخورشل سیر** **اَلَمْ تَكُنْ لَكَ الْيَوْمَ عَيْنٌ** **وَالْحَقُّ اَنَّ**

**اَللّٰهُ مُوَائِقَادِيْ وَ اَنَّ اَللّٰهُ مُوَائِقَادِيْ يٰ اَيُّهَا الَّذِيْ لَمْ تَكُنْ لَكَ** **حکایت (۱۲)**  
 دیگر می گویم اندرین باب اگر شوق بود در بیان باب **در خیرات احسان دین و در حدائق از تاریخ ابن طغان**  
 آورده ولیکن با قدری اختلاف باهمی در مضمون که فی الجمله حاصلش اینک شخصی را شک واقع شد در اینکه  
 در حالت نشه شراب زن خود را طلاق داده باشد پس درین باب سئاله را از ابوحنیفه پرسید فرمود  
 تا وقتی که ترا بطلاق زن خود متیقن نباشد زن تو بر تو طلاق نمیگردد و شاید پیش آن باشد که نکاحش  
 قوی است بسبب متیقن در آن وقوع طلاق ضعیف بسبب مظنه وقوع و قوی از ضعیف ساقط نمیکردد  
 و الله اعلم بعد از آن انوری رض پرسید فرمود که بزنی خود رجوع نمایی چه اگر طلاق داده باشی  
 ازین رجوع تلافی آن کرده آید و نه ازین رجوع نقصانی ترا نیست بهتر از قاضی شرک است پرسید  
 فرمود که از بیشتر زن خود را طلاق بدی تا بقین مطلقه گردد بهتر رجوع نمایی پس این سئاله را از زفره  
 پرسید زفره گفت اگر از کسی دیگر دریافت کرده بگو گفت از سته نفر علمای دیگر پرسیده ام کی از اینان  
 ابوحنیفه است که بعد از طلاق حکم داده است زفره گفت سئاله همین است که وی نه گفته دوم  
 انوری رض است که بر رجوع حکم نموده است زفره گفت این است و من منوم شرک است که از پیشتر

در حکایت ۱۲ الامام رضا

در حدائق احسان دین و در حدائق از تاریخ ابن طغان



بطلاق آن زن حکم داده است پستتر رجعت از شنیدنش زعفران بسیار خندید و گفت این مسأله از نزد  
 تشیل بدین طرز است که شخصی را شک آن شد که بجامه وی قطرات بول رسیده بود و ضعیفه رضی الله  
 می گوید که تا وقتی که در اقلین برسدن رشوات بول نباشد جامه تو پاک است و سفیان نوری رضی  
 میگوید که تو آنرا بشوی اگر نا پاک باشد نجاست از وی دور شود ورنه از آن شستن حرامی نه و  
 شریک میگوید که از پیشتر بران بول باید که پستتر آنرا بایست بعد از اتمام این بحث صاحب  
 کتاب سبب این تشیل توصیف رای زعفران که مثال عجیب مطابق واقع بیان کرده است  
 میگویم لهذا اصحاب دانایان تاریخ وفات امام زعفران گفته اند که در خیرات الحسن ابوصنفه  
 را جمعی از فرزند کرده است و گفته که از همه در آخر نوبت سوالی ابو صنفه رضی الله رسید ازین باعث این  
 حکایت را نیز از نوادرات امام ابو صنفه رضی الله در شمرده اند و اما حکم تنبیذ در خیرات الحسن است  
 که این هر سه ائمه رضی الله عنهم را در اصل مسأله اختلافی نیست بسبب نقاد اجماع بر اینکه هر که در طلاق زن  
 خود و شک طلع می باشد بروی چیزی لازم نیست بلکه آن زن در نکاح و بیعت هر آئینه حلال و بیعت  
 ایشان در ولایت و بهتر نیست پس نزدیک شریک بهتر ایقاع طلاق دیگر است چه وی بسبب  
 شک در طلاق سابق جازم و یقین کننده نیست در رجعت و حال آنکه تعلیق رجعت مختلف فیه است  
 در میان علما تا که وی بسبب ایقاع طلاق دیگر از تعلیق رجعت که مختلف فیه است قطعا مخوف نماند و  
 نزد نوری رضی الله بهتر رجعت است مع تعلیق اگر چه مختلف فیه است چه وی التفات نکند اختلاف علما را  
 در تعلیق رجعت و اما زعفران یا ابو صنفه رضی الله بنا بر اختلاف روایت پس اراض نمودان انهمان کرد حکم  
 اصلی را که آن عدم وقوع طلاق است قافم لطیفه حکایت مخوی و عامی و صوفی است که هر یک

تاریخ وفات امام زعفران  
 لطیفه و اختلافی است که در میان علماست

مسئله  
 کلامی که  
 از اختلاف  
 ناقص است

مستثنوی

بفرمودن گفته است لولا تا حامی رضی الله	تمام از اسم بهره و در باشد	نخوی گفت در میان عوام
کجا که ناقص است گاهی تمام	خبرش همچو اسم ناچار است	لیک همواره بی خبر باشد
و آنکه ناقص بود خبر داشت	بخبر برعکس خوانی تمام	حامی بانگ کشید که چه
مولوی قول منعکس تا که	ناقص آن که خبر بهره داشت	بنا بر ناقص را که نام
تمام آنکس بود که با خبر است	پیش از باب دانش و حرف	خبر آمد دلیل آگاه
چون خبر بان ناقص و گمراه		کی بود این تمام و آن نقصان

صوفی بود و در نشسته	عقد صحبت ز خلق بگسته	اب کثاد و در حقیقت
گفت خوش کن که خوشی گفت	کامل تمام آن بود الحق	که در اسم حق است مستغرق
ساخت حق ز اسم خوش بهره ورش	بجست ز حال با صوفی خبرش	و آنکه ناقص قناد - آتم خدای
نکندش خبر غیر صوفی	نشود محرم حق اثرش	باشد از اسم غیر حق خبرش
مشکلم سه و کلام سه که	نیست کس را درین مقام	هر که زان کلام کامده پیش
ببینی خواسته مناسب خویش	وین خلا فیکه می شود مفهوم	هست ناشی ز امکان فوم

حکایت (۱۳) **علما بشته بین طرز نواریا** که فکر ما و زان هست قاصد از خیرات

احسان آورده که زنی در یکدیگر را یکجا چنان زانید که پشت هر دو یک یک بود پس یک از آن هر دو  
 برود و تفریق یک زنده از مرده جلد عاجز آمدند و آخر علمای کوفه نوی دادند که یک زنده و مرده هر دو را یکجا  
 دفن نمایند انجام کار ستفسا درین امر از ابو حنیفه نگه شده فرمود که یک مرده را تا سماهی سپو ند هر دو یک  
 که قطع این زنده از آن ممکن باشد و خاک فن کنی چنان که دند بقدرت ایندی خود بخود آن  
 زنده از مرده جدا گشت و تا مدتی زنده ماند پس او را مولای ابو حنیفه نام کرد یعنی خلام و بنده  
 وی رضایتم قابل ع بین هر قول او روشن کتابه لطیفه در الخالیه الموعظه ذکر کرده و نیز در  
 تذکره امام مالک از این خلائان روا آورده که در زمانه امام مالک رضی الله عنه مرده ننی فاسله زن  
 مرده صالح را غسل میداد و چون دست فاسله بر فرج متوفیه رسید گفت کالی عا عطی لهذا الفرج  
 رکت که پس چسبیده و تعلق نماید دست دی در فرج آن زن مرده هر چند که سیها نمودند سر جای  
 کشید تا آن که این از خضیه از زنان بمردان رسید مگر فائده بخشید پس از علمای مدینه منوره استفسار  
 کرده شد بعضی بقطع دست فاسله حکم دادند و بعضی دیگر نگذاشتن فرج زن مرده و بعضی دیگر درین  
 امر مانند دیگران توجیه نمادند و آخر فتوا از امام مالک رضی الله عنه فرمود که از فاسله باید پد رسید  
 که در وقتی که این دست نی نداد و فرج آن مرده در حق و سب چیزی گفته بود بعد از در یافت مظلوم  
 شد که در حق و سب چنین گفته بود که نافرمانی نمود این فرج از حکم رب خود تا دت امام مالک رضی الله عنه فرمود  
 که این قوت است برای حد قوت بهشتاد جلد و تا زیاده او را نیز نیت تاوش از انجا با گرد و چون فاس  
 را بهشتاد جلد زدند دست و حق خود بخود از انجا منفصل گشت از ظهور این واقعه ظلمت و شان علم

حکایت ح ۱۳ امام رضا

البیاض فی الامام مالک



منه از احوال امام مالک بن

امام مالک بن در ولماهی مردم جا گرفت و حکم کرده شد تا وقتیکه امام مالک بن در مدینه می باشد دیگر فتوی  
 ندهد و قبل ازین چندان شهرت امام مالک بن در مدینه و انتی <sup>از خامه نامه راعنه فشان کن</sup>  
 در است از چنان چنان بیان کن و در ذکر امام لسته فقیه الامه رئیس المحدثین راس المجتهدین  
 الامام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عیس بن  
 الحارث الاسجی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجرة یعنی مدینه مطهره بوده کان فقهه قضاوت  
 در عا فقهها محمدی محمدی از تبع تابعین است از تافعی مولی ابن عمر رض و از جماعه کثیر  
 از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده اند و این هیچ و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه  
 و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و خلأقی بیش از دی سماع نموده و بجلالت  
 شان و تقادم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و دوح دی رضا قائل شده فکله الشیخ الذی یلوی  
 فی مقلداته و تحمیه و لکن فی خلافه المولید بن عبد الملیک کذا فی القالیة و در سن توله دی  
 اختلاف است بعضی در سنه دویج از هجرت گفته و بعضی احدی تسعین یا الیه تسعین گفته  
 چنانچه در اخبار الرجال و مقدمه شیخ دهلوی و برهنه آورده و در طبقات شعرانی و خالیه سنه ثلث  
 و تسعین نیز گفته و در اخبار الرجال گفته که توله و وفات دی رض هر دو در مدینه مطهره میبود و وفات  
 ایشان در خلافت ابدون رشید در سال صد و هفتاد و نه بود چنانچه شیخ دهلوی و صاحب خالیه  
 و ابجد العلوم و لوائح الانوار غیره گفته و در برهنه از مطلق در سنه سبع و سبعین و مائه نقل آورده  
 و در تتبع الفرق مدفون گشت و عذرة حفص و شماتة سنه کذا فی القالیة  
 و در ابجد العلوم آورده که امام مالک بن وقتیکه توله یافت و دناها بر آورده بود بنا بران اودا  
 ضحاک می گفتند اخذک الله فی حیاته و در تذکره امام مالک بن آورده که در مدت  
 حل دی بعضی بدو سال قائل اند بعضی به سه سال و اندا علم بود یکی از ائمه اربعه مجتهدین  
 رضوان الله علیهم و در برهنه آورده و فی الحقیقه بوشک ان یقوت الناس اکبادا بیل  
 یطلبون العله فلا یجدون اعلم من عالم الامیه یعنی قریب است که برای طلب علم مردم  
 جگر می شتران را در سواری خویش بنهند و تکلیف تمام دهند آنها را اگر عالم از عالم مدینه نیابند پس  
 بعضی مراد این عالم امام مالک بن گرفته و بقولی خلیفه فاس عمر بن عبد العزیز مروان الاسوی است کما فی اصباح

و شعرانی رزم در طبقات آورده که اخذ علم از نهضت مشایخ کرده است که سده مشایخ دی  
 از آنان از تابعین بودند و فرمودی که علم بکثرت روایت نیست بلکه علم نوری است که بنده  
 آن را حق تعالی در اندرون دل و تابست پنج سال در خانه می بود که بجماعت حاضر نمی شد  
 پرسیدند از وی که چه چیز منع داشت ترا از آمدن فرمود از ترس آنکه در راه مگر می یعنی  
 امری شنیع بینم که بر من آن قادر شوم قُلْتُ وَ اِنَّكَ مَسْئُومٌ فِي ذَلِكَ لَا تَشُدُّ مُجْتَهِدًا وَ لَوْ  
 قَعَلَ ذَلِكَ غَيْرُهُ لَا يَقْدِرُ عَلَیْكَ وَ فرمودی که عالم را سزاوار نیست که بیان نماید  
 علم را نزد کسی که ابداع وی کند چه این ذلت و امانت علم است و باری از سطران او پرسید که  
 مردم در حق من چه میگویند گفت که دوستان به شما مشغول اند و بدخواهان در عیب جوئی فرمود که  
 همواره مردم را صديق و عدو میباشند مگر بنده میگیرم بخدا از اینکه جمله مردم در پس من عیب جوئی  
 داشته و باری سوال کرده شد از معنی قول الله عزوجل الْعَرَبُ سَائِمَةٌ اِذَا رُفِضَتْ  
 عَرَبٌ بَرَّادٌ وَ سَرَّادٌ نَگفته و بگوید که در دست داشت زمین میکا وید پسر بر آورد و گفت  
 که کیفیت از آن غیر معقول است و استوا از آن غیر مجول و امان بران واجب است و پرسید  
 از آن بدعت و گمان میبرم ترا ای سائل که صاحب بدعت می باشی و حکم داد تا آنکه او را بدر  
 کردند و بود وی راضی صاحب هدایت عظیم تا آنکه سلاطین از وی هدایت خوردند و در  
 تذکره وی راضی آورده که بود سکونت وی راضی در مدینه منوره در مکانیکه سکونت عبد الله بن مسعود  
 بود و سحر جوی صلی الله علیه و سلم همانجا نشسته که در آن مقام عمر فاروق رضی الله عنه نشسته و بود وی  
 مانند حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه یعنی که موی بر پیشانی کمتر میداشت و بود قد او در فرجه  
 اندام سپید رنگ مائل نمردی کشاده پیشانی ریش مبارکش را از دانه بود و در لوائح  
 و تذکره هر دو آورده که مکره میداشت و معیب می داشت خلق سبالة یعنی بیروت را و گفته که  
 این نوعی مثلث است و در بین معامله تسک بطریق عمر فاروق رضی الله عنه میداشت که اگر قتل میگفت  
 لَإِذَا أَهَمَّكَ أَمْرٌ یعنی در وقت تفکر در امری سبالة را تاب میداد و در لوائح جمع است و نیز در  
 تذکره وی راضی از کتاب بن جوزی که بنام شد و راضی بود و موسوم است از تحت جلالت سبالة نقل کرده  
 فِيهَا مَوْتٌ بِاللَّسَانِ أَيْ سَبْعِينَ سَنًا لَا يَحِلُّ قَتْلُ كَفَرٍ بِوَاقِفٍ عَمَّا مَاتَ السُّلْطَانُ

در حدیث امام رضا علیه السلام در تفسیر حدیث امام



و چشم آنکه عیب جو بان بخیله حضرت سلیمان عباسی گفته که مالک رضایت خلافت تو قبول نمیکند  
 جعفر ازین خشمناک شده بهمهائیکه دی رض بطلاق کرده قائل فی بود پیش خود طلبیده و از جامها  
 او را برهنه ساخته حکم از نام بر روی داد و آن ظالمان در وقت شستن دستهای مبارکش همچنان  
 کشیده اند که از شانه ها جدا گشته اند پرتو مات عمر پستین دستها در نماز قادر نشد و در قیام دست را  
 ارسال فرمودی و شاگردان امام مالک را در اینقدر رجرات نیفتاد که از وی و ارسال الی البیدین  
 فی الصلوة دریافت کردند و لاجرم فصل نفس الامر وی را استدل کرده مذہب وی دانستند  
 با وجودیکه ضمیمه البیدین فی الصلوة بروایت ابام مالک رض در موطا موجود است و بعد از ضرب او را  
 بر خستری نشاندند تا که درین مسأله بر خود نیا کنند پس بدائی بر آورد و فرمود و کسیکه مرا می شناسد پس  
 وی مرا می شناسد و کسیکه مرا نمی شناسد پس من مالک بن انس ام اقول طلالی المکره لیس  
 بشی چون خبر این نزد جعفر رسید حکم داد که فی الفور او را از شهر بنزد آریج دی رض این معامل  
 را بر عکس مقصود و انود و از کمال العظیم و شی مر حیرت نبوی صلی الله علیه و سلم را یک اینکه در تذکره وی رض  
 ابن حبیب که یک از ارشد تلامذه امام مالک است نقل میکنند که در وقت تدریس و اسماع حدیث  
 بر یک نشست جلسه تدریس را تمام فرمودی بغایت ادب و گاهی از نور البطن دیگر میل کساخته  
 و کمال احتیاط درین باره مرعی داشتی و از عبد المدین مبارک روایت است که روزی من  
 در خدمت امام مالک رض حاضر بودم و وی روایت حدیث میفرمود که گفتی در آن جلسه ده یا  
 یازده مرتبه او را پیش زد و گوی رض همان طریق روایات احادیث میفرمود و از شدت تکلیف بار  
 بار رنگ رویش متغیر میشد و از غایت تکلیف لبش زرد گشت و بعد از تدریس چون مردم از وی  
 متفرق گشتند غم ای امام رض امروز ترا چه حالت بود که اینقدر تغییرات در روی مبارکت راه میفت  
 از ماجرای گذشته اطلاع بخشید و فرمود که این امر برای انهارا اجزأت و یا صبر از مائی خود بود بلکه  
 شخص برای تنظیم و ادب نمودن بحدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و انداخته دلموی در مقدمه ترجمه آورده  
 که وی رض در عظیم و احترام حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم قهاری لغایت میگوید گویم این جاست  
 که همیشه وی در دل سلاطین می نشست و خود چگونگی فواید عظیم احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم را بچنین شی  
 و حال آنکه در تذکره الاولیاء و حالات ابی الحسن خرقانی قدس سره آورده نقل است که ابوعلی سینا

و ارسال الی البیدین فی الصلوة نزد امام مالک رض

و کتب و اشعار و منشی و نقاشی و کمال

با وانه شیخ عزم خرقان کرد چون بودان آمد شیخ به پیوسته بود و پرسید که شیخ کجاست ز نهش گفت  
 ز منین کذاب را چه میکنی همچنین بپس چنان گفت در خاطرش آمد چون ز نهش میگوید شیخ را حالش  
 چه بود بهر حال بود علی در عزم صحر اگر دنا شیخ را بیند شیخ را یافت که همی آمد و درواری در سنه بر صحر  
 نهاده بود علی در از دست برفت و گفت شیخ این چه حالت است گفت آری ثانا ما را چنان گرگی  
 کشیم یعنی زن چنین شیری باران کشد و طریقی روایت حدیث دی را در چنین بود که هر که  
 بطلب علم بدر سزی مالک را در آمدی بدر لایه جاریه یا غلامی دریافت نمودی که بطلب استفتا  
 آمده یا بغرض استماع حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک را در خود بیرون آمدی و جواب فتوای  
 او بگفتی و اگر گفتی استماع حدیث میخواهم او را بنفانده غسل تازه بر آوردی و لباس پاکیزه  
 پوشیدی و خود را مطیبت منظم ساختی و دو سباده نهادهی و بر بالای و سباده با سببیت و وقار  
 بنشیند انگاه دستوری دادی تا آن شخص صامی و او را حدیث شنود اندی و چون مردم سبب  
 این اهتمام و احتیاط از وی دریافت نمودند فرمود واجب و اعطیه حدیث رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم و احادیث <sup>که از حدیث و احادیث</sup> و در وقت فتن بر راه و ما البتاده اجماع حدیث کسی نفرمودی  
 کذا قال فی التذکیرة و المقدمة لا الشیخ و در تذکره ذکر کرده که ابو نعیم یعنی صاحب علیه از امام  
 مالک روایت کرده که باری درون رشید بمن مشوره کرده که میخواهم که موطای ترا در خانه بکعبه آید و  
 مردم را حکم دهم که هر چه در موطاست بر آن عمل نمایند امام مالک فرمود که یا امیر المومنین این چنین  
 مناسب نیست چرا که اصحاب آنحضرت صلی الله علیه سلم در فروع مسائل اختلاف نموده و آن اختلافات  
 در جمله مالک مشهور گشته اند و هر که از آن اختلافات صحیح و درست است مارون رشید گفت  
 و قد قال الله و اتبعوا عباد الله و شیخ در مقدمه چنین گفته که مالک گفت حاشا این کتابی است  
 که من بر اندازده علم و دانش خود جمیع کرده و فراهم آورده ام و شاید که در اینجا خطا با کرده باشم و دیگری  
 و اما ترا من باشد و دیگران را بنده بپس خود در آوردن چه منی داد و این سعد در طبقات از وی  
 روایت میکنند و عتیکه خلیفه منصور در حج آمد با من گفت که اراده آن میدارم که موطای را تحریر کنانیده  
 در تمام شهر را روانه کنم و جمله مسلمانان را حکم دهم تا که برین عمل نمایند و هیچ یک مساز برخلاف موطن ظاهر  
 کرده نشود امام مالک گفت یا امیر المومنین چنین نکنید چرا که مردم را بسیار اقوال مختلف متعلق

در کتابت ۱۳ از لایم و در بعضی نسخ نام مالک



با حدیث رسیده و مردم سماعت احادیث بسیار کرده و از آنها اخذ احکام نموده و چون ایشان را بیشتر  
 از این جهان احادیث و احکام رسیده آنها را نهایت صحیح و درست میدانند و در اصل در صحت آن  
 هم شک نیست پس ایشان را بر حالت خود بگذار پس منصو همچنان کرد و هر چند که از حجت پیری  
 ضعیف تر گشت مگر گاهی در مدینه طیبه میروانندی و فرمود **لَا أَكُفُّ فِي قَوْلِي فِيهَا حَقُّ رَسُولِ اللَّهِ**  
**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْلُهُ وَشَيْخٌ** در مقدمه آورده که شافعی در شان او گفته که **كُلُّ مَا لَكَ**  
**وَأَبْنُ عُيَيْنَةَ كَذَّابٌ عِلْمُ الْحِجَازِ** و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته **إِذَا ذُكِرَ الْعُلَمَاءُ**  
**فَمَالُكَ فِي النَّجْمِ** و در تعریف کتابا که موطاست گفته که زیر او می آسمان کتابی صحیح از موطای مالک نیست  
 و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و مالک رضا و تقییم محبت مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله  
 الغایت کوشیدی و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یکبار برای حج و مدت عمر در جوار حضرت علی علیه السلام  
 در روضه شریف درس گفت **رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ رَحِمَةً وَارِثَةً شَامِلَةً** حکایت (۱۴)

بیا بشنود که ریزه عجب **اگر گردد در زبان دل امصاب** در ارشاد الطالبین آورده که جمعی

از یهودان بغداد پیش امام رضا درآمدند و از دی روضه سوالات کردند و از جمله سوالات ایشان یکی  
 این بود که در عالم شهرست و آن شهر شصت محله امیدار و سی محله از آن روشن است و سی محله  
 تاریک و در آن سی محله تاریک یکی محله چنان است که بهتر است از هزار شهر بگو آن شهر  
 کدام است و آن محله کدام ابو خفیه رضا فرمود که آن شهر ماه رمضان است که سی محله روز و روشن  
 است و سی محله شب آن تاریک و آن یک محله تاریک که بهتر است از هزار شهر شب قدر است که

**لَيْكَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ آتَنِ شَقِيرٍ** چون امام رضا این بیان را ارشاد فرمود بسیاری از آن  
 یهودان مسلمانان گشتند **نکته** علمای اشارات گفته که شب قدر غالباً در شب بیست و نهم

است از ماه رمضان المبارک بدو اشاره لطیف ماسوا از اخبار و آثار آورده در آن یکی اینکه  
 کلمات سوره قدر را چون در شمریم جمله سی کلمات برآمد بعد و ایام باه کامل باز چون شخص نمودیم  
 آن شب یک کلمه و هفت باز میگردیم و شب قدر چون عدد آنرا تا ابتدا در تقییم است و  
 هفت کلمه در حد برآمد از این رمز معلوم شد که شب قدر در همین سی ایام رمضان است و عموماً در هفت

در همین شب بیست و نهم **دین ما ایمان ما تر آن ما** از حد ابر در یادمان ما

در حد ابر در یادمان ما

در حد ابر در یادمان ما

سرور عالم رساند این نعمت باد بر جانش خدا صد جان ما دوم اینکه حوت کلمه کنیکه القدر زنده است  
از روی شمار حق تعالی این کلمه را درین سوره سه بار با تکرار یاد کرده است پس چون جمله حوت  
این کلمه را سه بار بشمردیم بخت و هفت برآورد که تر معلوم گردد که حق تعالی این نعمت عظمی خیر  
را در شب بیست و نهم از ماه مبارک و دعیت کرده است هکذا قالوا لعلم عند الله تعالی  
لطیفه در الف لیل آدرده که باری فاضل را بکنیز فاضله در حضور ضلیفه ما رون مناظره در افتاد و آن  
فاضل از آن کنیز چند در چند مسائل پرسید و جواب آنها از آن کنیز شنید چنانچه از جمله آنها یکی اینکه  
آن فاضل گفت که خبره مرا از شی و از نصف شی و از لاشی قالیت الشیء هو المؤمن و نصف  
الشیء هو المنافق و الله ینوی هو الکافر پسته آن جاریه گفت ای خفیه خبره مرا از فرض فرض  
سد و از فرضی که در ابتدا می هر فرض فرض است سد و از فرضی که هر فرض محتاج آن است سد و از  
فرضی که فراگیر دهر فرض را سد و از آن سنت که داخل است در فرض سد و از آن سنت که فرض  
بدان بکمال میرسد پس لا جواب گشت آن فاضل از جواب پس با اشاره طلیفه آن جاریه سوال  
نمود از چنان حل نمود اما فرض من تسع فدا الله تعالی و اما الفرض فی ابتداء او کل فرض  
فی شهادة ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اما الفرض الذی فی تحنجر البکر فرض  
هو الوضوء و اما الفرض المستغرق کل فرض هو الغسل من الجنابة و اما السنة الذی احکمه  
فی الفرض فهو تحلیل الاصاب و تحلیل اللحمیه الکثیفه و اما السنة الذی  
یسبق بها الفرض فهو الجنات لان الاسلام فرض و هو یتم و یکمل بالجنات  
حکایت (۱۵) ۵ از عظم معظم امور دیگر اگر شوق داری کتب را نگار امردی را نقل میکنند



که او فاده بینی برابر و ان چنینم	نه در ریاضت خلوت مقام بسیار	که جایگاه کلنج است سنگ بلنم
بلند که تناول کنم ز دست کسی	رو است گریز بعد از ان چنینم	چو گریز ز بیم ز دست مردم چنینم
و را فاده بود ریزه ریزه چنینم	بجای من که نشینم در مقام فنا	برابر است گشتن دل سگ چنینم
مرا که صورت از چرخ فلک می گشت	چو کرده ام که سزاوار گشت نفرینم	چو ابد و کین پیش نیت طیش گوی
که غیر گشت و صفت ز باقی چنینم	همین دو صفت ملعون کفایت کن	غریب شوم مراد را غواری چنینم

لطیفه در یک ذریه سگ و هندو یکی است

لطیفه گویند در زمان مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی هم برهمنان چند از هندو برای اعتراض بپل اسلام خیال این بستند که جمله مسلمانان مانند سگان گوشت بخورند ازین معلوم میشود که مذهب سگ و مسلمان یکی است تا آنکه پیش از حضرت آمدند و عرض نمودند که مشکلی داریم اگر اجازت باشد بستر گفتند ما دین ما مترودیم که سگ لاجرم مذهب است از هندو و مسلمان که دین دیار ما این دو مذهب است و پس یعنی بفرمائی که سگ مین دوست یا مسلمان شاه صاحب هم غذا را خواست و فرمود که این غم نیست سخن دیگر شغل باید نمود مگر اصرار ایشان بار بار باین در عا بود تا آنکه حضرت ایشان فرمود که برای دریافت مذهب سگ خوردن چند سگان در میان ایشان نهاده اگر با هم متفق شده ما ادب و تعلیم خود را پس مذهب سگ مسلمانان است ورنه بدانید که سگ هندو است که نیز هندو و مسلمان بهین خوردن می باشد و اما علم اگر گفته شود که هندو گوشت نمی خورد بخلاف سگ پس قول شاه صاحب چگونه درست گردد گویم که تشبیه من کل لوجود بشر نیست دوم آنکه هندو که را بخواری می کنند آنرا به کتب شاستر که دین ایشان است خلاف است چنانچه تحقیق آن بخوبی تمام از برهمنان هندو نموده ام پس ایشان در مواخواری مانند سگان جهان اند که خون خام مردم بخلاف دین خود می خوردند **فانکده** حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی قهاس سره عمری المنسب خفی المذهب بود تولد ایشان در ۵۹ ساله تسعة وخمسين و مائة و الف بوده چنانچه اسم تاییدی ایشان غلام سلیم است چنانچه در تحفه آشنا عشره که کتابه ناما بمانه است در رد و انقض سبب قلبة ایشان همین نام تاییدی را تحریر فرموده است و بعد از سالی در ۱۳۳۰ یک هزار و دویست و شصت و نه انتقال نمود و در دلی بیزین در اثناء زمان پهلوی گوهر پند گردانند حضرت شاه ولی الله صاحب هم دفن است الحق

فانکده حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی

که ریاست داشت اثنی عشری بروی خرم بود و وی در چهارده اسطر و در سده یکم حدیث نبوی صلی الله علیه  
وسلم شیخ ابن قیم است از حضرت الله تعالی علیه السلام و مولوی شیخ فضل الرحمن که صوفی مرحوم گنج مراد آبادی  
که یکی از علامه شاه عبدالعزیز دهلوی بود و در باره خود است با بوس ایشان فخر المرام شده بود و در فصل احوال

زود صفحہ چہ سالام بنوک قلم

از فیض خودی حکایت ۱۱۵

الشارع هو الذي يمتد من الشمال إلى الجنوب

که خوش نمی گنجد اندر روسته ۵ و من یکداستان بشنودین باب رسد بد را بدی دریاک باب

در خیرات الحسان است و نیز در رساله فضائل امام رضا از تاریخ ابن خلکان آورده که ابو اسحاق

طوسی که صاحب حلیه منصور بود دبا امام رضا علیه السلام پیدا شد و چون از او پرسید که ای امام رضا علیه السلام این چه کتاب است فرمود که این کتاب است که در آنست که هر که از این کتاب بخواند از هر در که خواهد خواهد برسد

که خلیفه بنزد گردن فسخه مرا حکم داده و ما را سبب آن معلوم نیست آیا جا از دست که گردن وی

چونیم امام رضا از وی پرسید که مگر خلیفه را چگونه می بینی برحق است یا بر باطل ناچار شده گفت که

امیر المومنین برحق میباشد امام رضا فرمود که علم بجای از پرستیدن بجای آید و بگویند که

خداوند که می اراده توختن کن کرده بود پس مضبوط تر بستم و را اگر می چنین میباشند سزا

مکاری لطیفه گویند باری بر مینان چند از هندو بخمال اینکه خدا قلم است و دین مانیر نسبت با

اسلام قدیم سے ترقی حضرت شاہ عبدالعزیز دہلوی رحمہ اللہ در آمدند و گفتند کہ مسلمانان و مہموز

باز هم نزاع می کنند که هر قدر از میان حدود راجعی و عدم راجع میاید اندوخته است

ما تیره را مسلمان شدن لازم است و اگر خدا بخواهد و میباید نفوذ باشد ما را همچنان شدن واجبست

پس بپایان ای که خداوند است با مسلمان **يُؤَدِّي اللَّهُ مِنْ ذَٰلِكَ مَا يَجِبُ** نعم ایشان فرمود که از بیشتر رسول

جواب مید نگاه شمار از زمین خدا و حق بنمایم و آن اینست که هر چه بر آید از او و در آن از او بداند که چه میداند و در آن

خدا بطور آید بنواسته بندگان ایشان غنیمت و استقامت بدانند و در این خود

قدرت تامہ کے راز از فیض مادہ کا و منع نکند بلکہ در صدد ادا و ادراج میگوید بگوید کہ آن

\_\_\_\_\_



در دین شما متحد و معتبر ماند بانه هر سه گفته اند که ما این چنین شخص را از ادنی نهند و ان نمی شمردیم چه جای آنکه از برهمنان متحد و اقرار در بهیم شاه صاحب هم ایشان را فرمود که از بنج این خدا را قیاس نمائیم که با وجود قدرت کامله خود کسی را از دفع ماده گا و منع نیفر باید و در همه روی زمین گا و کشتی میشود از شنیدنش متحیر ماندند و شرمند و بازگشتند و الداعلم حکایت (۱۷) ۵

را عظم برینقدر قانع نشو **فصل در احوال منو** در تفسیر کسب و خیرات کسان است که روزی خلیفه منصور از عباسیه ابو حنیفه را رض طلبید رسیع نام که مصاحب خلیفه بود با ابو حنیفه رض عداوتی میداشت و وقت رافتمت دانسته گفت یا امیر المؤمنین ابو حنیفه رض جد تو ابن عباس را خلافت می کند چه وی میفرماید که اتصال در تهنات شرط نیست و ابو حنیفه منکر آنست (یعنی اگر قسمی خور و و انشاء الله تعالی بعد از آن گوید این استثناء است پس نزد ابو حنیفه رض متصل قبول است نه منفصل و نه فای ابن عباس رض استثناء متصل و منفصل هر دو مقبول است و در کتب نقل می آید که قال علیه السلام من اتصل بکلمه ای شاء الله ان یقبل کلامه ابو حنیفه تم گفت یا امیر المؤمنین رسیع قائل آنست که اخذ بیعت تو از لشکرو مردم غایب بر قبول خلافت تو چیزی نیست چه ایشان در حضور تو با قسم و سوگند بر دست تو بیعت نمایند و خلافت ترا قبول نمایند بهتر بنازل خود رفته استثناء کنند و انشاء الله بگویند پس باطل گردد بیعت ایشان بر خلافت تو و قسم و سوگند ایشان باقی نمی ماند از شنیدنش خلیفه را خند گرفت و گفت ای رسیع تعرض با بنی حنیفه نکن و نگهدار خود را و ابو حنیفه را و چون از حضور بیرون رفتند رسیع گفت یا ابا حنیفه امروز ازاده قتل من نموده بودی فرمود نه چنین است بلکه تو ازاده هلاک من نمودی پس قتل این خسته بشیر تو تقدیر نموده و در نتیجه اول بر حرم تو تقصیر نموده و من خود را و ترا هر دو ان

را نجات بخشیدم **۵** بان دهان ترک حسن یا همان **۵** ورنه اطمینان شوی اندر جهان

اگر زهری خورد و شهید می شود **۵** تو اگر شهید خوری زهری بود **۵** آری حسد زهری است

که از پیشتر اثر آن بر صاحب خود با گرد و او را هلاک میسازد چنانچه لطیفه در رساله اخلاق یوسفی آمده که در عهد سلطانی مسکن را جادوی پسیار گردید که کبر که نظری در افتادی در حال هلاک گشته سکندر بر هر حکای خود میامی دفع جادو را و حکم فرمود جمله از تدبیر آن عاجز آمدند

مگر از سوطی که بقدر آردم آینه نشاخت و سمیت مقدم گردایی یعنی گردونی آنرا بجهت خود در پس  
آئینه در آن گردون نشست و آن گردون را گردانید بجانب آن جانوری برودند و از دریافت بوی  
آدم آن جانور باین سو در آمد و در آن آئینه آن جانور را جسم خود دیدن همان بود و خود بخود مرده  
بزمین افتادن همان از جهت تعجب چون از سوطی سبب آن دریافت کرده شد گفت که چو چنان  
دی افروز هم قاتل بود بهر که نگریسته در حال او را ملک ساخته چون مجلس نظری از آئینه بروی  
تافت از تاثیر آن خود پلک گردیدیم چنین است تاثیر هر جسم که عکس آن بر حاسه باز گردد  
حکایت (۱۸) **در غلم که ذکر می نمود** اگر مردی از نظر آن ذوق فزون در تفسیر

ازادی از عهد امده بن المبارک رفته آورده که در باره ایمان از سفیان ثوری می پرسیدم فرمود  
اَلْاِيْمَانُ قَوْلٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْاَرْكَانِ وَخُلُقٌ بِالْقَلْبِ یعنی ایمان مرکب از سه چیز است  
از اقرار زبان و از تصدیق جان و از عمل ارکان پس بابوضیفه ماجرا باز گفتم فرمود که از ثوری  
باید پرسید که باروت و ماروت از فرشته کردند آنچه گردن پس ایشان هر دو سبب آن از ایمان  
بسوی کفر آمدند یا از طاعت بجانب محبت چون از ثوری در همین پرسیدم میفرمود که  
در تفکر سرودن این اعتناست بسبب آنکه اگر عمل در ایمان داخل گردد بسبب ترک عمل هر دو فرشته  
کافر گردند قائل این کس نباشد پس سر آورده و گفت این گفتگو انظر امام ابوحنیفه است  
لطیفه همچنین جوابی شافی است آنچه در حکایات لطیف آورده که شخصی پیش درویش دانشمند  
رفت و سه سوال از وی کرد اول اینکه چرا سیگویی که خدا همه جا حاضر است و همه جا بود  
نمی یابیم اگر خدا جائے باشد با بنائی و دم آنکه انسان را برای تقصیری چرا سیاست میکنند  
هر چه میکنند خدا میکنند انسان را هیچ قدرت نیست و بے ارادت خدا هیچ نمیتواند کرد و اگر انسان  
را قدرت بود همه کار را برای خود بهتر کردی سو من آنکه خدا شیطان را در آتش دوزخ چگونه  
حققت تواند کرد زیرا که سرشت او نیز از آتش است و آتش را در آتش دیگر چه تاثیر خواهد بود  
درویش کلونخی بزرگ بر سر اوزد آن شخص از انجا نالان و گریان پیش قاضی رفت و گفت که  
از فلان دانشمند سه سوال کردم او بر سر من چنان کلونخی زد که سر من درد میکند و هیچ جواب نداد  
قاضی درویش را طلبید و گفت چرا کلونج بر سرش زدی و سوال او را چه بپای گفتی درویش دانشمند

حکایت ۱۸ از امام رضا

لطیفه در سه سوال از دانشمندی



گفت آن کلوخ جواب منی اوست چرا میگوید که از زدن کلوخ مرد در سردارم نماید کجاست تا من  
خدا را باد بنایم و دیگر چه پیش حضور قاضی نالشی نمود هر چه کرد خدا کرد بی ارادت خدا و او را نزد  
مرا چه قدرت است و دیگر سرشت او از خاک است از زدن خاک چگونه او را بچ رسیده از خندید  
آن شخص شرمند گردید و قاضی جواب داشتند لا بسیا لایسندید - حکایت (۱۹)

عجائب قصه آمد بیاد | بهایشنو که فرمود او ستاد | در مناقب امام رضا مذکور است

که ابوحنیفه امام آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بخواب دید که ارشاد میفرماید که سجده سهو را چگونه واجب  
گردانیدی بر کسی که در قعده او بی برین در و در فرستد امام رضا بعضی رسانید از آنکه او فراموش  
بر و در و در فرستاد (یعنی با هفتش خفالت است نه عمد) پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این جواب  
را از وی رضا فایست پس ندانند انی الشای - لطیفه چنین است آنچه در مطلع علوم آورده  
که شش پیش قاضی آمد و گفت اگر نماز خورم ظلم در دین ما باشد گفت نه باز گفت اگر قدری  
شونیز در آن داخل کنم مضایقه دارد گفت نه باز گفت اگر آب بر دوزیم حرام شود گفت نه  
گفت پس شراب که از همین اشیاست و بس پس چرا حرام گشت قاضی گفت اگر قدری  
خاک بر سرست ریزم سر ترا المی و زخمی رسد گفت نه گفت اگر آب بیاوریم و بر سرست زخم  
مکلفی ده گفت نه گفت اگر آن را خمیر سازم و خشتی طیار کنم و بر سرست بزنم چگونه باشد گفت  
سرم بشکند قاضی گفت شراب نیز همین حکم گشت میدارد - حکایت (۲۰)

درین معنی خنوبیک داستانی | که از کنز الجواهر است کانی | در برهنه از

حسوی در حالات امام ابی یوسف رضا آورده که باری وی رضا مریض شد و با امام ابوحنیفه  
خبر فوت وی کرد و قبول نکرد و بعد ظاهر شد که زنده بود از ابوحنیفه منران پرسیدند فرمود  
که حق تعالی میفرماید من عمل صالحا متون ذکیر او انشی و هو مؤمن قبل کنجیدیت که  
حیوة طیبة و ابو یوسف عمل صالح کرده است و این را نیافته که حیوة طیبة عبارت از است  
لطیفه ۲۰ بهمت بگویم حدیث درست | اگر گوش باینده داری خشت | نفس

است که پادری از ترسا از فاضل پرسید چه میگوید درین آیت لا تطیعوا ولا یطیعوا  
فما کتب فی بیننا یعنی از رطب و یابس هر چه باشد ذکرش در کتاب الله موجود است اگر

حکایت ۱۹ و ۲۰ در علم  
در حکایت ۱۹ و ۲۰ در علم  
در حکایت ۱۹ و ۲۰ در علم  
در حکایت ۱۹ و ۲۰ در علم

حکایت ۱۹ و ۲۰ در علم  
در حکایت ۱۹ و ۲۰ در علم

در حکایت ۱۹ و ۲۰ در علم  
در حکایت ۱۹ و ۲۰ در علم

قرآن شایسته کتاب شدی باشد پس حکم آیت مذکور از ذکرها شاید در قرآن لاجرمی است حالا که  
 مانع از کتب ترین مصنوعات نبی آدم را بدان می یابیم که آن ریل سواری است با خود درین اشیاء چه  
 میرسد بعد از آنکه آن فاضل فرمود که جمله آلات سواری ریل باشد یا غیر آن درین آیت موجود است  
 وَالْخَيْلَ وَالْإِبْهَالَ لِيَذْكُرُوا مَا آتَيْنَاهُ وَيَحْمِلُوا ثِقَلَهُمْ وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ  
 بیان می دهد حق تعالی اسب و دشت را برای سواری و آرایش فلان و آفرینند آنها را که شما نمیدانید  
 پس ریل از آن قبیل است که بدان زمان کسی با دهنی شناخت شمر **بجای علیهم السلام** لیکن  
 لَقَدْ صَرَّفَ عَنْهُ أَهْلُ الْبَيْتِ **حکایت (۲۱)** **در بیان نامہ را حبر نشان کن**

درایت از امام خود بیان کن **در رساله فضائل امام از فرار المضاحک نقل آورده که شخصی از امام رضا**  
**در مسجدی پرسید که اگر توبه را حلال میگوئی پس من اکنون آن را در مسجد منوشم فرمود که زن توبه را**  
**تو حلال است یا حرام گفت حلال فرمود که اگر باز من خود در مسجد مجامعت کردن میتوانی پس نبیذای نیز**  
**در مسجد بنوش لطیفه در طریف از کتب ادب آورده که یکی از ترسایان با محمد ثقی که بدین وسیله**  
**بود در کشتی نشست و قدحی را از مخمریکه با خود میداشت پر کرده نوشیدن گرفت و بار دیگر قدح را از باره**  
**پر کرده آن محدث داد و گفت که این بیاله شراب فدای تو باد که ما ده خوشگوار است از وی پرسید ترا چگونه**  
**معلوم گشت که این شراب است ترس گفت که غلام من این را در بازار بارده فروشان از جودی**  
**بعد از آن خریده است که وی قسم خورده است که این عمر است از شنیدنش بزودی آنرا نوشید**  
**و ترس را گفت ای محقق ما فردا اصحاب حدیث تضعیف می نمایم مانند سفیان بن عیینه و غیره**  
**بن بارون را آیا تصدیق نمایم نصرانی را از غلام خود و روایت وی را از یهودی و بعد که بسبب ضعف**  
**اسناد این را نوشیدم و حق تعالی بکرم خود آنرا شیر خالص گردانید **حکایت (۲۲)****

بیابان شود در رمز نهانی **گلش دانی رنگزار معانی** **در رساله فضائل امام رضا از خطاطی**  
 سر اسیر آورده که یکی از اعرابیان از ابو حنیفه رضی پر سید از یک داوایا از دو داوایا فرمود و اندو داو  
 آن اعرابی گفت بَارَكَ اللهُ فِيكَ كَمَا فِي كَلِمَتِهِ و باز گشت حاضر درین تخیل و تلمذ  
 و از معانی آن از امام رضا پرسیدند فرمود که از تشهد می پرسید که از دو داو است چنانکه بدو است  
 قَسَمَ بِاللَّهِ أَنَّهُ لَوِ شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

تکلیف است از امام رضا

تکلیف است از امام رضا

تکلیف است از امام رضا



ابن مسعود رضاه الله التحیات لله والصلوات والظیبات ویا ابریک ادعنا بخرم  
 ابی موسی است التحیات المبارکات والصلوات الطیبات پسر آن اعرابی مراد  
 داد که برکت کند خدا بر تو چنانکه در لا ولا است اشاره نمود بدین آیت من شجرة مبارکة  
 زیتون لا یفترق فروعها فیکثر ثمرها و بعضی مصطلحات علما در اشارات

فصل در ادوات

بنا	بنا	بنا	بنا	بنا	بنا	بنا	بنا
رضه - رضه	رضی الله عنه - حج	جمع الجمع	تقر - تع	تعالی - صوم	صمیر		
رحم - رحم	رحم الله تعالی - ع	عربی - مقم	ممنوع - ج	جمع			
اخر - اخر	انتم کلامه - فع	فاعل - لانم	لا تسلم - س	سؤال			
نا - ثنا	حدثنا - الثم	الخارج - هف	هذا خلف - ج	جواب			
انام - انما	انما اخبرنا - الظم	الظاهر - ع	عطف عطف - ع	موضع			
ح - الحو	الحو	الحو	الف - ف	فارسی			
ف - فاعله	م - م	متن - معف	مفعول - مکد	من کل واحد			
بطم - باطل	حج - حین	المص - المصنوع	ه - هندی				
له - له	بدله - انم	الی اخره - من	اصل - ع	معروف			
ن - نخت	اخری الایة	الی اخر الایة	صلعم - عم	صلی الله علیه وسلم			
م - محمیه	الحديث	المعروف	ش - شرح				
ع - عیسویه	کک	کذاک	یق - یقال	کذا فی الطیف و غیره			

لطیفه در نقل اقوال متداوله بطریق اختصار - قال القراء و غیره البسملة ملوکان  
 نقل بسم الله التعوذ أعوذ بالله گفتن الحوقلة نقل کردن لا حول ولا  
 قوة الا بالله است التمجلة حکایت قول سبحان الله است الهیلة و  
 الهیلة حکایت قول لا اله الا الله است الحمدلة حکایت قول الحمد لله  
 الحیلة حکایت این قول مؤذن متحی علی الصلوة و تحی علی الفلاح الطبیقة

فصل در نقل اقوال متداوله

حکایت قول اهل الله بقاء له **الْمُعْزَةُ** حکایت قول ویست آدم الله عزک  
**الْمُعْزَةُ** نقل قول ویست **يُحْيِيكَ فِدَاكَ الْمُعْزَةُ** حکایت از سورۃ فلق  
 و سورۃ ناس است **التَّجْنِيعُ** نقل ازین قول خداست **إِنَّا إِلَهِهِ وَلَئِنَّا إِلَهِهِ لَاجِبُونَ** کذا فی الطریق  
 و غیره حکایت (۲۳) **ع** در مرتبه شنیع از عجب آنکه باشد گل ز گلزار غراب

در سال فضا که از آثار البلاد و اخبار العباد آورده و نیز در خیرات الحسان است که شخصی در کوفه امانت  
 خود را نزد کسی نهاد بطرف حج رفت و قتی که از حج باز پس آمد امانت خود طلبید آن شخص انکار کرد و سوگند یاد  
 نمود مظلوم نزد امام رضا آمد و با سزا باز گفت امام رضا او را فرمود که بگوید از اینجا برو یا کسی دیگر حمله  
 خود کنی پسر آن ظالم را که از امانت انکار کرده بود در تحلیه فرمود که این چند نفر نزد من بطلب خود که قاضی  
 آمده اند آیا عده قضا را قبول کنی **فَتَقَاعَتْهُمُ الدَّوَابُّ** <sup>این شایسته</sup> یعنی در ظاهر قدری از انان سر باز زد  
 آخر الامر آن مرد درضا بعد که قضا در او بعد از ان مظلوم را در خفیه طلبیده او را فرمود که حالا پیش  
 امین خود درفته او را بگوئی گمان می برم که از امانت من تراف را موشی روی در داده و من فلان امانت  
 خود را با فلان و فلان ملاقات بفلان مقام تراود یعنی کرده بودم بچنان کرد آن شخص بدین خیال که  
 اگر درین امر مردم را خیانت من معلوم گردد از عده قضا محروم گردانند امانتش را بوی رو نمود و چون  
 نزدیک امام رضا بطلب عده قضا آمد فرمود که این عده قضا ترا پیشاید که قاضی امین جهان بیاید  
 بودند خائن و رقی یک کس آری **ع** و بعد کارهای دانا یان زمان و دانشمندان جهان چنان بیانشد  
 که عقل عوام از تحمل دوست آن عاجز و قاصر میماند بطوریکه نه طاقت تسلیم دارند نه قوت و مجال انکار  
 لطیفه در سبب ششم از سبع سنابل آورده که در عهد هایلین بادشاه در شهر شمس آباد مومی بود پسند و  
 را گهوانام که در علم سپاه ما را نه تمام داشت و بی بود اعجبیسا ب مردم می نمود تا آنکه روزی شیخ احمد فرلی  
 و شیخ احمد اهل علم که با خود موعود بود هر دو بجهت تماشا نزد وی درآمدند و گفتند که عجب بهار انبیا را گهوان  
 ایشان هر دو را بخت در نشانید و چند ثانی از گیاه است در گوشه ازان خانه ایستاده کرده شیخ احمد فرلی را  
 گفت شما بدین طایفه را باید بخور و درون رفتن وی بخاطر غرض یقین شد که من بعزیت بگزارت از خانه بدر  
 آمده ام هر روز را بهما می رفت و هر شب بمنزلی می آسود تا بعد از مدتی بگزارت رسید آنجا باغی نواز نشیناوه  
 دیده و شرب چند ازان باغ چید که باغبان بر وی رسیده بانگ بر سرش زد که کسی و از کجلی که از بلخ

حکایت ۲۲- از امام

چند حکایت است



سلطان بدون رخصت میوه بار ابریده و باد ششماه و زجرهای تاسا و پایش سلطان آورد و شاه چون باغبان را بدشت دید و از اتعجب نموده فرمود چه شد که اگر مردی شریف ثمرات چند بنادانی گرفت بعد از آن از شیخ سهر دریافت نمود که کیستید و از کجا اید و بچه عزم آمدید عرض نمود که من موی فرعی ام و وطن من در قنوج است عزم تو کردی میبارم و چون مرد غریب و نا آشنا بودم در راه و وسیله برای حضور باگه حضور ششم پیرین طریق باغات این باغبان ملازمت سرفراز گشتم فرمود خوب تا راه تو کردی خود قبول کنم فی الفور دو اسب و نقدی برای خرجی دو وجه طوف برای پستی معین فرمود و سالها در ملازمت باو شاه بمان تا آنکه کار خیر خود کرده و فرزندان آورد و سلطان او را همراه خود بشکار و بیدان می برد تا آنکه بمرو پنجاه سال پیر و ضعیف گشت آخر الامر موی بدان طالع آمد و قدم چند از آنجا بیرون رفت شیخ احمد اخوند را نشسته دید با وی معاشرت کرده ملاقات کرد و در کنار گرفت و گفت در گجرات کی آمدید اخوند گفت گجرات اینجا کجاست این خود شمس آباد است ما تو هر دو برای تاشا در مکان را گویا گیرند و آمده بودیم که همین زمان در میان این طاعنار فتنه آمدید شاید ساعته گذشته باشد از شنیدنش واقعه را بیاورد و در خود را نوجوان یافت چنانکه بود و از آن پیری و ضعیفی و سپیدی موی خود را بری دید حیران و پشیمان فرمانده آن تمام واقعات را به شیخ احمد اخوند خواند بعد از آن در تمام عمر خویش از دل زلفت که در یک ساعت عمر پنجاه سال چگونه گنجید باو چهار دیوار اینجا نه مسافت راههای گجرات و نیز شهر گجرات از کجا رسید و چون این واقعه خود بر شیخ احمد فرمود گذشت بود اگر چه با عقل و بی راست نمی آمد مگر جمال انکار نیز اورا از آن نبود پس کسانیکه امثال این را بجز از اتفاق خواب ندیده باشند حالات معراج را عجوبه پندارند مگر چون که در قرآن مذکور است بناچار اورا مقبول و منظور است - **حکایت (۱۳۳)**

کنون است لطیف سخن را سر و ش + اگر گوش با مرداری بوشش و در ظاهر العیان فی مناقب انعمان و نیز در روض الفائق آورده که روزی زنی برقع پوش در مسجد پیش ابو حنیفه رضو آمد و پیچیده نمیداش سرخ و نیمه اش زرد در میان جمعی از فقها نهاد ابو حنیفه رضو از آنها بر داشت بکار آن را و پاره نموده حواله اش نمود و بیکه آن برقع پوش رفت حاضرین در آن حیران ماند از امام رضا گفتیش نمودند فرمود که این زن ملاخون حیض گاهی سرخ و گاهی زرد می آید برای دریافت حالت طهر از حیض آید و بدو که سرخی زردی سیب مراد از آن داشته بود گفتیم که نشان طهر سفیدی است لذا اسباب را بریدم و سپیدی آنرا باو ظاهر نمودم که علامت طهر این چنین است اگر می برای کشف گوهرهای مکنون

نموده و از شیخ سهر در بار امام رضا از این حکایت

صد تنی از ذات چنین حاذقان یکتای زمان لابدی است لطیفه و تذکره طباطبائی در شرح  
شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا آورده که وی از غوث سلطان محمود غزنوی که بسبب سوء احوال شیخ نزدیک  
سلطان مذکور سلطان در پی قتل وی بودی المات شاه غور از مرزها گذارده و جرجان که از طلبه محمود غزنوی  
و در بود آمد همیشه طبابت آفازه کرد و در اندکی کمال شهرت یافت اتفاقا حکمران آنجا را که مودی صاحب  
عز و قار بود و قابوس نام میداشت خواهرزاده نیک رنجور گشت و از اشتداد مرضی که او را در گرفت  
آنچنان گردید که اطبای آن شهر هر چند که در معالجه وی بوقیقه بنگار داشتند مگر بجز انایوسی خردانه بنفشید  
بالآخر ترک معالجه کردند و روز بروز مرض را ترقی بودی و در بیض را ضعیف بر ضعیف شاه قابوس را ازین  
حادثه غایت صدمه و رنج بود و ازین مرض لا علاج کمال غم دالم داشتند که روزی بدگاهش مذاکره کردند  
که درین روزها درین شهر طبیبی دایر شده که در تشخیص امراض او را دستگاه کامل است و نیز در علاج امراض  
دم مسعود دست میدارد و قابوس بشنیدن این ماجرا برای حاضری وی حکم فرمود چون او را بدگاه  
حاضر آوردند و ایوان خاص سلطانی شیخ را نزد بیض بردند دید که جوانی مابیکر نهایت متشناسی با اعضا  
که تا حال بهر بیست سالگی نرسیده قریب است که بزودی راه عدم کو بدو طعمه مورد و مار لود گردد و نزدیکتر  
بوی نشسته حالات ابتدای مرض وی دریافت میکرد و قار و رده ویرا حایندی نمود از اسباب علل  
در یافته حکم داد که از جمله حاضرین کسی با مادر بخا ناند الا همین مریض و چنان نفی دیگر که از جمله ملات این  
شهر و اهلا مکانهای اینجا بخوبی واقف باشند تا آنکه انجیل شخصی را حاضر کردند پس نزد مریض بجز از  
شیخ و بغیر از همان شخص کسی دیگر نماند شیخ دست خود بر بیض مریض نهاد و بآفر حکم داد که از پیشتر نام مملکای  
این شهر گفته میباش آن مردیک بیک محله را نام می گرفت و شیخ الرئیس در بیض مریض متوجه میبود تا آنکه  
تمام محله گرفت که از شنیدنش شریان مریض با هم مختلف شدند و قرار بیض با اضطراب متبدل گشت  
از شاه و دریافت این حالات بآفر حکم داد که هنوز نام مکانهای همین محله را گرفته میباش و خود بنور تمام  
متوجه بسوی بیض مریض گشت تا آنکه آفر دور آفر نام مکانی گرفت که از شنیدنش در بیض مریض کیفیات  
عجیب و غریب هویدا گردید شیخ الرئیس بیض را گذاشته فرمود که حالا مرا چنین شخصی دیگر دعا را است که  
از نامهای همه باشندگان این مکان بخوبی واقف باشد چنان کردند پس آن مروت نام باشندگان آن  
مکان میگرفت و شیخ الرئیس در کیفیات بیض مریض بنور تمام متوجه میبود تا آنکه آن مروت نام زن ایشانندگان

طیبه در معالجه شیخ ابوعلی سینا



آن مکان گرفت که از شنیدنش نبض مریض کمال متعجب و همدرد هم گشت و حرکت طبعی نبض بالکل متبدل گردید  
پس ترشیخ آنان مردان دیگر حالات آن مکان استفسار نمود و درین نوبت تغییر و تبدل در نبض زیاده تر گشت  
من بعد ترشیخ با معتمدان شاه قابوس در خصیه چنان گفت که خواهر زاده شاه از مرض عشق ماه و شش پری بگری  
که در فلان محله و فلان مکان سکونت پذیراست و بر فلان نام موسوم می فراش گشته است و از صد نفر  
در پنج مہاجرت ماه جبینی حالتش تا بدین غایت رسیده علاجش بجز ویدار محبوب و وصل معشوق وی نیست  
مقربان سلطان بعد از تفتیش کامل حادثه را همچنان دریافته بحضور سلطانی بعرض رسانیدند که بخیر  
شیخ رئیس این است شاه قابوس این امر را کمال مستبعد و غایت غریب و عجیب دانسته شیخ را بحضور  
خود طلبید و با شیخ ملاقات نموده پرسید که ای حکیم دانشمند چونکه اسباب ظاهری این مرض نهایت پوشیده  
میباشد چگونه تشخیص این مرض چنین نمودی شیخ گفت هرگاه که هیچ علامتی از امراض جسمانی در وی نیافتم  
و انشم که این مرض از اعراض نفسانی خواهد بود و یقین داشتم که این مریض بسبب حیا و آزار می که  
میدارد این درد درونی را پوشیده میدارد پس با من نیز گاهی در میان نیارد و من بجز از این تدبیر هیچکس را  
آوردم چاره دیگر بر ای دریافت مطلوب وی ندیدم و این مرض را علاج ازین امارات و علامات شخص گردید  
و ماجر بعض رسانید شاه قابوس از شنیدنش از پیشتر زیاده تر متعجب و شگفت گردید و بخلعت فاخره و نعمت  
و افزه ویرا سرفراز نمود و با شیخ گفت که این مریض نوجوان و آن پری سیکر با هم خاله زاد برادر  
و خواهر اند و مرا برد و خواهر زادگان پس بوقت میمون عقد نکاح ایشان میباید بست شیخ رئیس همچنان  
کرد و بعد از عقد نکاح در اندک مدت آن مریض شفای کامل یافت و گویند که همین حکایت است آنچه  
مولانا سیروم رح در ابتدای دفتر اول از مثنوی شریف بلباس عاشق شدن شاهی بر کیزی و رسیدن  
طبيب آکی بعد بجز اطبا بیان فرموده و چونکه مقصود و مطلوب مولانا نصیحت بود و بعض بطریق تشبیه این را بیان  
فرموده بطرز واقعات تاریخی - حکایت (۲۵) - ز اعظم معظم همین را مبین

تاریخ آن طبیب آکی در مثنوی ذکر کرده

حکایت ۲۵ از امام رضا

اگر شوق داری بیا و ببین | در غیرات الحسان آورده که باری ابوحنیفه رض و مجلس قاضی ابن ابی ریحی  
درآمدید که در حضور قاضی کی از خصما بر دیگری دعوی قذف نموده وی مرا بدین نام یا ابن الزکافیه  
یا کردی قاضی از مدعی علیه پرسید که در دعوی مدعی چه می گوئی ابوحنیفه رض قاضی را گفت چگونه از وی  
جواب میطلبی و حال آنکه این مدعی را خصومت نمیرسد بلکه خصومت کننده مادر وی است آیا و کالت مدعی

از مادر خود از پیشتر تو ثابت شده است قاضی گفت نه ابوحنیفه گفت از وی باید پرسید که مادرش زنده است یا مرد و چون قاضی از مدعی پرسید مدعی گفت مادرم مرده است گفت اقامت بینه لازم است پس بر موت مادر خود گواهان گذرانید بعد از آن قاضی خواست که حال جواب مدعی علیه گیرد باز ابوحنیفه رهنم بقاضی فرمود که از مدعی باید پرسید که مادر و برادر غیر از وی کسی دیگر تبروات است یا تمام وی مدعی گفت بجز از من دانت و دیگر نداشته گفت اقامت بینه بر آن کن مدعی گواهان بر آن گذرانید باز قاضی از مدعی علیه پرسید ابوحنیفه رهنم گفت از مدعی باید پرسید که مادرش حره بود یا کنیز مدعی گفت مادرم آزاد بود گواهان از مدعی علیه پرسید ابوحنیفه رهنم گفت از مدعی علیه پرسید ابوحنیفه رهنم قاضی را گفت از مدعی باید پرسید که مادرش مسلم بود یا ذمی مدعی گفت مسلم بود ابوحنیفه رهنم گواهان بر آن طلب نمود بعد از اقامت بینه ابوحنیفه رهنم قاضی را گفت اکنون از مدعی علیه باید پرسید صدق الله تعالی حیث قال و حق کلمی ذوق عینک الطیفه حنه که اطباء آورده که از انقباض آبی باری سلطان علاء الدین بادشاه اصفهان بکاری از کارها از شیخ رئیس یوسلی سینا که دستور المظلم بود تا بحدی را بنجد که بقتل وی مستعد گشت شیخ را از واقعه خبر شده به تبدیل لباس اصفهان را گذاشته بلکه بی در آمد جای هجوم مردم دیدار پرسیدن معلوم گردید که این نظام بیار آن است نزد طبیبی نوجوان که در ابرو ارضان میداد پیش از آن نوجوان در آمد احوال و احوال و بر احوال ملاحظه نمود که درین آشنائی خفته شده و در دست گرفته پیش وی رفت آن حکیم قیاده دان بگردیدن قاضی را نال فرمود که این قاضی زن بود و بیست و سه روز در قاضی خود ماست خورده آن مرغینه گفت چنین است بهتر فرمود که خواگاره این مرغین در جای پست واقع است آن زن گفت بلی بعد از آن چون نظر آن نوجوان حکیم قیاده شناس بر شیخ افتاد و خورده را از خود طلبیده با حرازد که اکر ام تمام در پهلوی خود نشانید بعد از فراغ از معاوضه با شیخ گفت میدانم ترا کفر شیخ رئیس میباشی و از خوف سلطان علاء الدول که ریخته در نیک مدام شیخ را از شنیدن این کلام کمال تعجب در طوخلان آن نوجوان گرفت فی الجمله شیخ را همانها نمود روزی شیخ از آن واقعه که از وی دیده بود و شیخ را متعجب ساخته از وی دریافت نمود چگونه معلوم تو گردید که صاحب قاضی بوده است و در فتنه خود ماست خورده و خواگارش در جای پست واقع است نوجوان گفت و قیله آن زن دست خود را از پیر این بیرون کرد و دیدم که لباسش نهایت قیمتی است مگر نهایت کثیف و چرکین داین از خواص بودیان است و در دست وی نشان قطری ماست بود از اینجا معلوم کردم که وی بوده است و ماست را تناول کرده و چون که درین شهر

تا به نزد شیخ از شیخ



محلله بود در مقام پست افتاده ازین جهت گفتم که خوابگاهش پست است باز از وی پرسید که مرا چگونه شناختی  
 و فرار مرا از ملایک الدوله چه طور صیافتی گفت که از پیشتر کبریت فضل و کمال تو شنیده بودم و چون نظرم بر چهره  
 مبارکت افتاد همان آثار از پیشانی تو مرا ظاهر گردید و دانستم که شیخ الرئیس تو میباشی و یقین میدادتم که ملایک الدوله  
 گاهی ترا از خود جدا کند مگر تا وقتیکه که امر اتفاق چنین در میان نیاید که اذن او را را نمی رسد و درین اثنا چنین  
 مشهور گردید که ملایک الدوله کردند و بنجر خاص خود که از زر و جواهر مکل و مرصع بودند شیخ الرئیس عطا نمود و شیخ  
 آن عطیه شای را مناسب حال خود دانسته یکی از غلامان شاه ارناقی داشت همون وقت دانستم که اگر  
 ملایک الدوله ازین واقف گردد از شیخ ناخوش گردد ازین وجوه شیخ را و فرار ویراد یافتم شیخ از صحبت آن  
 نوجوان کمال مسرور و متعجب شده گفت از من چیزی طلب نمای تا در برآوردن آن آرزوی تو از تیر دل  
 کوشش نمایم آن جوان همه دان قیافه شناس گفت میدانم که ملایک الدوله را طالب جدائی تو نمیداند و  
 بزودی ترا طلب نماید و در سده سابق ترا مقرر نماید پس آرزوی من آنست که ذکر آن  
 کمالات من که خود آنرا از من مشاهده کرده بحضور ملایک الدوله بیان کنی و سفارشش نموده و در  
 مصاحبت و در مراد حاصل نمائی بعد از چند سیه همان معامله که آن نوجوان حاذق  
 گفته بود ظهور کرد و ملایک الدوله از ما مضی نام شده با خلعت فاخره و عطایه عظمیه  
 وزارت بطور سابق بطریق معذرت بدریغ خاصان بارگاه نزد خود شیخ را طلبید شیخ آن نوجوان حاذق را  
 همراه خود برد و ما بکفایت مصاحبان خاص ملایک الدوله او را در آورده و قاهره در قدری از حالات شیخ الرئیس  
 بوقلمانی و سایر علوم جلد ثانی و در بحث علم اکبری آورده که نام وی حسین است بن عبد الله بن سینا حکیمی مشهور  
 و معروف و یکی از اساطین حکمت است پدر وی از علم بود پسر به بخارا رفت و شیخ از بخارا بدیگر مقامات  
 بسیار گردید و برای شغل علوم و حصول فنون و چون بمرور سالگی رسید از علم قرآن مجید و ادب نیز از حفظ  
 اشیا و کثیر از اصول دین و حساب علم هندسه و جبر و مقابله فرغت کرده بود پسر کتاب ایساغوجی  
 نزد ابی عبد الله ثمالی خواند و بر ظاهر شغل حاوی گشت مگر از وقایع آن غافل بود پسر از نفس خود  
 همان وقایعهای آنرا حل نمود که در او اکل اذن ناواقف بود و قادر گردید بر تعلیم من و بطریق و فانی گردید  
 و آن بمراتب و با وجود این اشیا برای تحصیل علم فقه نزد اسمعیل الزاهد آمد و رفت میداشت و تحصیل  
 علم طبعی و علم اکبری و غیر ذلک مشغول گردید تا آنکه حق تعالی وی را بواب علوم مفتوح گردانید و پسر و اندک ماه





شهاب الدین مقتول فرمود و حق تعالی عیب و بعضی وی نیز از تابعان و پیروان ابو طه  
بن سینا است و الله اعلم الخی و در حاشیه لکجا آورده که امام غزالی رح در کتاب خود که بنام المنقذ من الضلال  
موسوم است تکفیر بن سینا و فارابی هر دو کرده و گفته که ایشان هر دو در بحث الکیات آنچه غلطی کرده تا به  
بست اصول میرسد که در سه اصول تکفیر ایشان لازم و واجب است و در سه فیه اصول تبیین ایشان اما  
آنچه در سه مسائل از کافه مسلمین خلاف کرده اول آنکه ایشان گفته که حشر اجماع نیست هر آینه شهاب  
و معاقب در روح میباشند و دوم این قول ایشان است که علم حق سبحانه و تعالی در کلیات منحصر است  
و جزئیات را حق تعالی نمیداند سوم این قول ایشانست که بقدم عالم قائل اند خدا کفر صریح نقض بالله صحت  
کذا که این خودی و قناری میگویم از اینجا است آنچه سلطان محمود غزنوی در پی قتل و کمال ساس  
بودی که سوره عقاب و می سلطان را برین برداشته بود چنانچه این بحث و تذکره وی بالتفصیل ذکر یافته  
در اینجا باید مدغم خود را اکثر دین اوطان بسوخته بخارا - خاندن - جرجان - همدان - اصفهان - و از  
خون سلطان یکجا استقر از گرفتاری و چون علمای زمان تکفیر وی کرد این رباعی را جواب ایشان گفت

کفر جو منی گزاف و آسان نبود	محکم ترا از ایمان من ایمان نبود	و در هر یکی چون من و انهم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود	و در وصف باده گفته	غذای روح دهد باده را رفیق الحق
که رنگش زنده گشت و بی گناهی	بطعم تلخ چون پند پدر و یک مفید	به پیش مطبل باطل بتدو تا حق
حلال گشته بخواهی عقل بردانا	حرام گشته بخواهی شرع بر احمق	و در عجز خود از ترک گفته
از قهر گل سیاه تا اوج زحل	کردم همه مشکلات گیتی را حل	بیرون جستم از قید هر کو چل
هر چند کشاوشد مگر بند اجل	و در وصف علی رفته گفته	بر صفحه چهره خط لم یزنی
مکوس نوشته است نام و علی من	یک نام دو عین باد و پای حکوس	از عجب و عین و الف با خط حلی

و در ابتدای زمان که هنوز شهرت نیافته بود باری در مجلس و عظم ابوسعید ابوالخیر که علامه زمان بودی البته  
یکی رباعی را بموافقت بحث و عظم در اطاعت و محبت و عفو و عتاب به پیش ابوسعید ابوالخیر بخواند وی  
نیز رباعی در جواب فی البیهر فرماید چنانچه آن هر دو رباعی این است رباعی شیخ

ما کیم بغض تو کمال کرده	و ز طاعت و محبت تبرک کرده	آنجا که عنایت تو باشد یا ور
ناکردن چو کرده - کرده چو نا کرده	جواب ابوسعید ابوالخیر رفته	ای نیک کرده و بد بها کرده

و اگر به خلاص خود نمنا کرده | بر صفو کن نکیه که هرگز بنود | تا کرده چه کرده کرده چه تا کرده

فی الجمله شیخ و پنج حصه کتاب ادویه مرکبه برای علاج سبل و قرحا که در صندوقه خود نوشته که بارها تجربه کرده شد و کمال مفید یافته آن اینکه اصحاب سبل را با استعمال گلفند سگری مداومت باید و هر روز هر قدر که خواهد بخورد اگر چه آن مقدار مقابل طعام افند و صاحب ضیق النفس را از استعمال شربت زده فالابوی است و اگر دینی باشد قرص کافور یا ضرر است که استعمال کند اگر این طریق علاج مریض کند مریض را حکمی قائمه باشد و هرگز در معالجه غلای مبتدیه پیشتر شیخ بنویسد که ننی در مرض سبل مبتلا بود و مرضش چنان مزمن شده بود که امید زندگی اندکی نبود بالاخر برادرش استعمال گلفند سگری گرفت و گلفند آفند را در او خوراند که وزن کن از مقدار بیرون رفت آخر الامر این مداومت و کثرت گلفند آن زن را صحت کامل نصیب گردید و گفت که من استیحتی که **کافی الاطباء ایضا** مذکور اطباء در حالات حکیم ابو طاهر این درخش هم از وی نقل آورده که در واسطه بطریق کبی که بعضی استفاقرت را بود و آویخته و در معالجه وی تا با مکان دقیقه را فرو گذاشتم مگر مرض روزی در روز ترقی میبود من از علاج و مریض از زندگی به تنگ آمدم علاجش گذاشتم هر چه دولت میخواست بخورد و از خداوند تعالی شفای خود بخواه آن مریض ازین کلام من کمال متاسف شده راه خانه خود گرفت و در راه یکی را دید که طنمای پخته و کباب شده هر دو را میفروخت آن مریض از محبت مایوسی خود و نیز از محبت آنکه از نامه ممتد از هر چیز اجتناب میداشت بخوردن آن طعام داشت بهماقت و از آن طعامی کباب شده بسیری تناول نمود بعد ساعتی دستهای زرد رنگ از وی جاری گشت و در بر اسهال بسیار روی در داد و مواد جمعا از وی خارج گردید آب رقیق که در اسهالش بیرون شده بود کمال متعفن بود بعد از چند روز ازین جلاهای قدرتی مریض را صحت کلی عنایت شد چون این برخش را خبر صحت مریض و کیفیت معالجه قدرتی وی رسید حیرت بر بختش افزود و چه آنکه بلخ باطبع قابض است نه که بر عکس باعث خلوصه گردد و آخر الامر این عقده مالاخیل در چنین حل نمود که نزد آن بلخ فروش رفته از وی پرسید که این طعام را از کجا گرفته آوده بودی بهوجب نشان دهی وی ابو طاهر آنها را فرستاد و دید که طعام را آنجا که گشت ذرا باقیون میچرخد از دیدنش ابو طاهر را تسلی کلی حاصل گردید چه آنکه مازدیون باخاصه دافع رطوبات رقیقه است و در طعام آن باقی بود که مریض را از آن شفا حاصل گشت گویند که اگر یکدم وزن مازدیون کسی را بخوراند آنقدر اسهالش آید که بند کردنش نتواند ازین سبب استعمال آن بغیر مصلحات نمیکند

در معالجه



درین محله استعمال آن بعد از دو طبع شده بود یکی در شکم من و دوم با آب و کمک بطور کباب انداخته و در شکم  
قائم بختی فی الحال اوطار ازین قدرتی تعلیم یافت بعضی گشت بعد اصلاح ماند یون برای دیگر مستقیان

بکار بر کمال مفید گشت. حکایت (۳۶) - این نکته کافی است از وی فقط

و اگر با شش و خیر زین نمط در نفس کش و نیز در غیرات الحسان آورده که جوانی در قریب جوارا بود

میبود و زی در مجلس ابو حنیفه رفته و گشت که اراده تزیج خود با دختر که از انان قبله است مصمم میدارم مگر

ایشان مهر از آمدن از دس من از من میطلبند ایام رفته بعد از استخوانه او را تزیج فرموده و ان همچنان کرد و

خطبه نمود پس از چندی باز نزد امام رفته متوجه شده و آنکه اولیای زن تا و تکیه ایفا کی کاین از من نکنند

ز من را بمن نمی سپارند و مرا که خدا نمی سازند امام رفته او را فرمود که حمله کن و الحال بمقدار طلبه ای ایشانی می

بگیر تا دخول انن خود بکنی که هر آینه آسان کنند کار با خداست شاید که بعد از ان کار تزیج و آسان نماید بهتر

امام رفته از نزد خود او را واهی بقدر حاجت وی داد و بعد از حصول دخول او را فرمود که چرا نزد ایشان نمیروی

و ظاهر نمی کنی که من زن خود را همراه خود گرفته اراده سفوطن بعید میدارم چون همچنان کرد پس خاق گشت

این امر بر اقوامی زن وی و ناچار شده نزد امام رفته شکایت کنند استفتا نمایان و آنکه شما امام من فرموده و هیچ

را بعد از آن زوجه بسفر میبرد یعنی بعد دخول گفتند چگونه دفع این امر خاق ما را میسر گردد فرمود که راضی کنی و را

بعد از آنکه از وی گرفته اید ایشان قبول نموده پس امام رفته و ان را طلبیده و انرا جدا افت گردانید و گفت

الحال من بقدر زوال خود کی راضی میشوم اگر زانما زن با زبیس بمن می دهند و الا من زوجه خود را بسفر

خواهم برد و از قول امام رفته ابا نمود امام رفته فرمود که ام کی را دوست زمیاری آیا بفرمای خود را راضی گردی

و یا زن تو برای کسی اقرار نماید و امی پس تا و تکیه ای فرموده شخص تمامی زن خود را بسفر بردن نتوانی

از شنیدنش جوان تحیر مانده گفت الله الله بخدا که ایشان این نکته را نشنوده اند چیزی بمن باز پس ندیده

و راضی گشت بر زوال خود و حصه آن بیک گشت عیله آتی حنیقه رفته و تزیج کالی و احوه

تین المختصین - این شش از علم آن شیخ شرح اگر او بچهار اصل است و دیگر چو فرغ

مرا در اسد فقه و احکام دین اگر طری به بستند از و تا بعین اگر برای سلب ساختن بزمین

هر نفس شاکه نفسانیه آن و اعدا زوجه و نیزین حالان یکتای زن و انالابدی است و در راه

همچنین است آنچه در سلسله الذهب مختصر اولیا جامی آورده و تفصیل هند که که اطباء حلاله حکم و خصوص

این از تکیه ای است

بجاری کرد یکی از اجله اساتذ ابوطی سینا است آورده و قنیکه وی در فن طبابت کلمات لائقه کمال بود و در آن زمانه ریاست و سلطنت امیر منصور سامانی را بود و امیر منصور سامانی حکیم ابو منصور بجاری را بپایه بلند سرفراز ساخته بود تا آنکه با امیر معویج بر یک سفره خوراک تناول نمود وی روزی حسب معمول دقت تناول غلغلی

رسید حکم شد که خاصه جاهر سازند فغان خاص ۱۲	سبک از ملوک سامانی	اداشت دوران طیبی ارزانی
در همه کار با بد و همدم	در همه راز با بد و همدم	و ادبش در حضور خود پیوست
نبض جمع مخدرات بدست مست ۱۲	روزی از گفتگوی خلق خلاص	بود با درون خلوت خاص
پای نامهران از انجا پله	نامده مهران از انجا طے	ناگه آمد کینر که چون ماه
فغان بکفت پیش شاه گشت وقایه	تا آمد فغان خوردنی بزین	از سخت خط به پست اوز کین
الف نامتش چو دال بماند	غم چو پیران دیر سال بماند	ملک را حیرت گرفت که آفاقا نماند

خواص را چه شد چو گشت تناول شای بود جوش بر هم گشت بارها بضمه کینر را فرمود که ایستاده شود و بربب تشنگی و احصاب هر چند که کینر میخواست که راست شده از اینجا بر طرف نشود خوانست و پیمان خمیده بماند ملک بنوی حکیم نکرسته فرمود که علاجش بیشتر از آن باید که وقت تناول خواصه از من فوت گردد

کرد چندان که زور دست نشد	پشت از اینجا که خواست نشد	گفت با آن حکیم شاه کریم
کاشی شفا بخش هر مزاج سقیم	نام درین دم کفای دست علاج	وار با نش ازین فساد مزاج
ماند حیران حکیم چون اسباب	بود بهر علاج او نا باب	از شنیدن حکم ملک آن حکیم در تحیر

او فتاد که همین مرض صعب را این چنین معالجه سریع الشفا چگونه منصور است که حکم حاکم مرگ مفاعبات را نیز چاره ندید بعد از اتالی با خود اندیشید که تدبیرش از علاج نفسانیه میباید پس بدست خود از سر آن کینر خاص معجزش بنی خارش را در کشید و یکی از ظلمان خاص حکم داد که از ارش را بکشا تا که بی حجاب گردد و نبض زن کی میخواست که بر سر اجلاس همین بر بند وی ستر گردد کمال کوشش در خطه ستر خود نموده با آن مرد مقابل گردید و بی اختیار برای دفع آن غلام دست را بکشا و بهر از وقت از جای خود بر جست با آن زن که جای گرفت

دست زده معزش ز فرق کشید	جامه اش را ز پیش و پس بدید	از زار رخ کشا و بستد از ار
کرد بیرونش از سخن شلوار	غرق شد از غمالت اندر فحوی	خطه بگذاخت در مفاصل وی
قامت خود چو سروستان گشت	کرد و از او از زمین برخاست	در سبیل چو نیک مایه بود



پیش او بر کار نظر هر بود	چون بماند از علاج جسمانی	دست زد در علاج نفسانی
--------------------------	--------------------------	-----------------------

لطیفه و مناسب حکایت امام رضا است در روشنی طبع آنچه ابوالمعالی در کتاب خود آورده که شخصی از صرافان با صرّو پر از طلا به چند نفر از مردان میاک بگذشت از آن میان یکی که از همه شایسته و عیار تر بود برخاست و با رفیقان خود گفت که من کیسه این صراف را از تو می‌خواهم گرفت گفتند آنجا که از میان ما به غفیلست ترا باشد پس در پی صراف تا نماند وی در آنکه صراف در خانه در آمده صرّو طلا را در دهنش نهاده کینه‌ز خود گفت آفتاب که بر سر طیاره تیار و خود به دست الخلافت درین اثنا آن چند وی طار فرصت یافته کیسه را بر دوش داشته نزد رفیقان برده بر حسب اهل ایشان را مطلع گردانید گفتند داشت کاری کردی که از بهیشتین دینی آید گرفت این امر همه بجهان کینه‌گینان را که در ظلم جور صراف جان آن بجهان ضائع گردد اگر کینه‌گینان را درین باب از جور و ستم صراف وادانی و انیم که درین خود کالی گفت نه من است که این امر نیز نزد من چیزی دشواری نمیداند جز بست و تاجبه صراف رسیده که دیار صرّو طلا را در کوه سخت بر جان کینه‌گینان می‌افزود و را گرفت و صراف را طلبید و گفت که من غلام فلان و دست تمام و مولای من ترا بسلام پل کرده است و گفته که عقل ترا چه شد که مانند اینچنین صرّو طلا را بر دوشی اندازی اگر از روی اتفاق گذر من بران بفتادی همه مال تو ضائع شدی آن کیسه را بوی نمود صراف دست را زد کرده که آزار بگیر و دزد گفت بخدا که تا دستخط تهنیتی از تو نگیرم ندیم شاید که خواهی من اصادق نداشته مانند کینه‌ز تو مرا تا بید نماید صراف برای مرده دستخط بخانه رفت و آن چند و باز بر رفیقان پیوست پس بر هر دو کاری گری وی آفرین خوان شدند

حکایت (۲۷)	بیابش نو در روز معانی	اگر باشد پر از اسرار نهانی
------------	-----------------------	----------------------------

در حیرات الحسان آورده که ماری شخصی از امام رضا در باره کشادن روزی در دیوار خود پرسید امام رضا او را فرمود که در دیوار خود هر چه میخواهی کن و بجای خود اطلاع کن پس جاری را خبری شد و نالش کتان در حکومت قضای ابن ابی علی در آن مقامی آفرود از این منع نمود آن سائل نزد امام رضا و پس شده با جوار برض رسانید بار دیگر امام رضا او را فرمود و حقّه فی سبب با و دیگر از قضای ابن ابی علی در منع نمود شخص بازنه نام داشت امام از وی پرسید قیمت دیوار تو چقدر باشد گفت سکه دینار فرمود دیوار خود را مندم ساز و از نزد من سه دینار بگیر آفرود با فلان دینار خود مستعد گردید پس ایش او را گرفت تا بمکه بفرستد قضای ابن ابی علی گفت که وی هم دیوار خود میکند و تو مرا سگی که من او را از آن منع نمایم پست آن مرد گفت برو دیوار خود را ببیند از و هر چه میخواهی دیوار خود بساز پس آن جاری خود را کشنده برخاست و گفت که کشادن روزی بر من آسان بود

لطیفه در روشنی طبع پسندی

حکایت ۱۰۲ از امام رضا

از آن گفتند دیواری قاضی گفت چکنم ازینکه می رود لکن هرگز کسی که راه بینداید و بار خطای من و بعد از آن من  
چکنم که خطای من برین ظاهر گردد و میگویم همواره دانایان زمان خاص مردمان را چنین حیران و سراسیمه گیر دارند  
و الله در ذکر ذلک لطیفه درینکه بعد از مدینه العلوم آورده که باری معلم ثانی حکیم ابو نصر فارابی ترکی  
در مجلس سلطان دمشق سیف الدوله حاضر شده برگردن مردم خط کشیده تا آنکه مجلس خاص سیف الدوله درآمده  
نزدیک وی رسید آن مجلس مجمع الفضل بود از بخت او را از آنجا بیرون کرد پستریف الدوله مالیک خود را  
بطریق راه داری بزبان خاص فرمود که این شیخ سودا و ب نموده بر آئینه من از وی چند چیزی پرسیدی میدام  
اگر آید مانند پسر او را از آنجا بیرون نماید از شنیدنش ابو نصر فارابی هم بدان زبان خاص عرض کرد یا امیر صبر کن که  
چند هموار پس آمدنی است سیف الدوله از وی پرسید این زبان را خوب میدانی گفت بل بلکه اکثر از هفتاد  
زبانها میدانم پس تعظیم کرد او را سیف الدوله و آغاز کرد در شمار او هر فن تا آنکه تیر گشتند جمیع الحاضریں پستریف کرد  
سیف الدوله با و داندی پرسید آیا چیزی جزونی گفت فی باز از وی پرسید یا حقوق یا میداری گفت بل ای کالات معلی و حاضر  
گردید پیش تخت کسی بنیاد چیز اگر ابو نصر همچنان سرانید پستریف از زبان خود چند جو کبار را در کتبه ترکیبی و دلو برانها بازی کرد  
پس هر که آنرا دید بخنده و که بد پستریف از آنرا هم کشاده و کرب دیگر داد آن جو کبارا بنده همه حاضران برگزیده آمدند پستریف از آنهم  
کشاده و ترکیبش را منیر ساخته حرکتش داد همه مردم در خواب شدند تا آنکه دربان نیز خواب بر فرت پس ایشانرا  
خفته گذاشته از میان ایشان بیرون رفت و آنکه در بعضی حالات فارابی ابو نصر در ایجاد العلوم  
آورده که وی ابو نصر محمد بن محمد از آنسانده و اساطین حکمت است حکیمی فکی و مشهور است در منطق و حکمت دیگر  
علوم صاحب تصانیف است و وی اکبر فلاسفه اهل اسلام است و در فنون وی کسی از اهل اسلام برتر ندی  
فرسیده و این سینا در کتب خود تخیل از وی کرده و در تصانیف خود از کتب وی انتفاع یافته و وی هر وی ترکیب  
چنانچه فارابی از شهرهای ترک است در ماوراء النهر و در اسفار بسیار میگردید تا آنکه در بغداد آمد و وی  
بزبانهای بسیار حکم نمودی بجز از زبان عربی و در آنجا آنرا نیز بخوبی واقف گردید پستریف مشغول گشت بکتاب حکمت  
و نزد حکیم ابی نصر بن یونس که شیخ کبر بود و وصیت عظیم میداشت و در حلقه درس وی هر روز صد نفر از متقین  
جمع گشتندی در آمد و در منطق از شرح کتاب ارسطو هفتاد سفر خواند و در بلده حران از حکیم ابی حنا بن خیلان فصلی  
نیز طری از منطق اندکد باز میخواند و در آن علوم فلسفه بهر در گردید و در جمله کتب ارسطو ما هر گردید گویند  
کتاب النفس مؤلفه ارسطو از جایی بدست آمد و بخط فارابی بران مکتوب بود که من این کتاب را دو صد باخره اندام

در حکایت ۲۷ از امام رضا

فاندر بعضی حالات حکم نمودی





در نه او را درین محوای بی راه با وجود بیداری بکار نشستن برای چیست و بموجب او نیز خود گم است که اگر بیداری کند  
آن بیدار قابل هدایت آن گمراه نیست از شنیدنش پادری خرسند بازگشت - حکایت (۲۹) ۵

علم و فهمت و علم و علم جانفزاسی	علم در وی چون جواهر رهنمای	بر هر حالت و درین تاریک جای
---------------------------------	----------------------------	-----------------------------

که رحمت جدال با می زن خود را که از ناخوشی با من ترک سخن نموده بود گفتم تا وقتیکه تو با من سخن نگویی اگر من با تو حکم  
نایم تر اطلاعات است از شنیدنش زخم نیز سوگو کند و داد اسکندر حکم با من تمامی اگر من با تو سخن گویم همه اسباب  
و املاک من صدقه و هفت است میسر است فقها در کل آن تا آنکه سفیان ثوری رضی الله عنه هر که از شما بادگیری سخن  
گویدم نه چنانکه خود از شنیدنش نام او را فرمود که برو و با زن خود سخن گوی تا هر دو نهاحت لازم نیاید آن شخص نزد  
ثوری احمد را آمد از قول امام رضا خبرش داد از شنیدنش سفیان رضی الله عنه غضب گرفته نزد امام آمد و از سر تن  
گفت **يُيَسِّرُ الْهَرَجَ** نام رضا بسبب این غیظ و غضب از وی پرسید سفیان رضی الله عنه سفیان را فرمود  
**اَعْيَدُوا فَاَعَادُوا** یعنی سوال خود را از وی باز پرسید ایشان چنان که امام رضا باز همان جواب را فرمود  
گفت از کجا میگوئی این را فرمود از آنکه حلف ثوری بر حلف زوجه مقدم است و زوجه حلف خود را بر حلف زوجه ازین  
خطاب نمود پس حلف زوجه بسبب خطاب زن بادی ساقط گردید چه زرش پیشتر از وی بادی سخن گفت پس  
این دو اگر با زن خود گفتگو نمایند زن نیز از حلف ربانی باید در زن و دشوی هر دو حث لازم نیاید از شنیدنش  
سفیان رضی الله عنه فرمود هر آینه برای تو از علم آن چیز پاکشون میگردد که با همه انسان غافل میباشیم و لهذا ملا علی  
قاری در رساله خود که در جواب امام الحرمین گفته می آید **وَرَوَى عَنْ سُهَيْبَاتِ الثَّوْرِيِّ أَنَّهَا**  
**قَالَتْ كُنَّا عِنْدَ أَبِي حَنِيْفَةَ كَالْحَصَا فِي غَيْرِ بَيْتٍ يَكُونُ الْبَاذِي فِي مَجْمَعِينَ** ازین کمال  
تجربا در علوم دین انچه از امام بخاری رحمه الله تعالی می آید لطیفه در تعلیقات خنجره انظر مولانا و ملازنا  
و شیخ المولوی عبد الله ادم الله تعالی فی مناهات علینا و علی سائر المسلمین از مندرج صحیح البخاری که آورده و فیکه حضرت  
امام بخاری رضی الله تعالی عنه در بغداد آمد و محدثین آنجا با من دی رضی الله عنه گفتند برای امتحان گرفتن  
دی رضی الله عنه یکصد احادیث را منتخب نمودند بطوریکه اسانید و متون آن احادیث را ازینهم منتخب  
گردانیدند یعنی سند حدیثی را با من و دیگر حدیث پیوست نمودند و متن آن دیگر حدیث را بسند این حدیث متصل  
نمودند و نفر از میان خود برگزیده هر یکی را از آن ده کسان قه و ده حدیث از آن یکصد احادیث مقلوبه

حکایت ۲۹ از امام رضا

علم در وی چون جواهر رهنمای

نقد در جواب امام بخاری رضی الله عنه



در آمدن و بخت و مجلس بخاری رفته بفرستادند و چون تقرر ملائمت گرفت اهل مجلس که از اهل بغداد و خراسان و سیاف  
و غیره بگفت برون یکی از انان ذلک کسان پیش امام بخاری رفته و آمده و از هر ده گانه احادیث خود یکی بعد دیگری را می  
می پرسیدند پس هر حدیث وی امام بخاری رفته در جواب وی فرمودی که آخری که و بعد از تمام سؤالات می  
آن دوم کس در پیش حضرت بخاری می نشست هر ده کسان یکی بعد دیگری برای استفسار هر ده گانه احادیث مقلوبه  
خود پیش امام بخاری رفته و درآمدند و از وی سوال احادیث خود کردند و امام بخاری در پس هر حدیث هر یکی  
از آنان بجز از این قول خود که لا آخری که چیزی زیادت نکردی و جمله فقها که در اینجا حاضر بودند بعد از قول  
بخاری که لا آخری که یکدیگر گریستندی و با هم گفتندی که دانست این شخص حال این حدیث را و آنانکه  
غیر فقیه بودند نماندین قول وی را بر جزو طاعت فهم وی حمل کردند و هر گاه که امام بخاری رفته از قرینه ال بر ایشان  
و تمام ایشان عالم گردیدند آنگاه بسوی سائل اول از انان ده نفر التفات فرموده گفت که از حدیث فلان پرسیده  
بودی و صحیح و مصواب آن چنین است و تمام حدیث ویرا با سند و متن اصلی وی با هم فهم کرده برخونند تا آنکه  
بر ده حدیث ویرا بطور صحیح بر وی برخونند و بعد از جوابات سائل اول بکلمه سائلان دیگر متوجه شده همه را بگویند  
چو با هم فرمود پس هر صد احادیث مقلوبه ایشان را بر اصل خود در کرده بطور صحیح و اصلی بر ایشان برخونند و از شنیدن  
آنها جمله طمائی آنجا بر کمال حفظ و نهایت تجردی درین باب و طولی و منزلت وی مقرر شدند **فائدة** در ذلک  
**فائدة** تیرک و تیرک و قدری حالات امام بخاری رضی الله تعالی عنده بعدین تعلیقات از ایشان المحدثین  
و غیره آورده که آنچه از حکایت بالا ذکر شده از جلالت امام بخاری است در حفظ و اما جلالت وی برون  
از جهت فقه پس صحیح بخاری وی شاید عادل است و تفصیل این اجمال منصرف است چنانچه شیخ و لموی رفته و فقه  
مشکوئه آورده اند که در عصر صحابه و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم  
تصنیف بوجود نیامده و چندی وجه مذکوره در آنجا که یکی از آنها آنیکه دائره خط ایشان بواسطه برکت محبت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و قرب زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بغایت وسیع و از بان در نهایت صفاد و سیلان بود  
تا آنکه طریقی تصانیف اخبار و احادیث در آن عصر تابعین پیدا آمد پس زهری رفته و بیع رفته و سعید رفته و غیر ایشان  
برای را علیه تصنیف نمودند تا زانیکه کبار اهل طبقه ثانی پیدا شدند و دین و تالیف حدیث بر ترتیب  
اجواب فقه بنیاد کردند مانند امام مالک رفته و مدینه و مانند ابو محمد عبد الملك بن عبد العزیز رفته و مدینه و مانند  
ابو عمر رفته و عبد الرحمن او زاعمی رفته و شام و سفیان ثوری رفته و در کوفه و حماد بن سلمه رفته و بصرو که یکی از ایشان

فائدة در حالات امام بخاری

کتاب تصنیف کرد بعد از آن هر یک از اعیان عمای مجتهدین تالیف نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین مسانید نوشتند و لیکن هیچ کس از این مؤلفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند پس اول کسی که در مجروح حدیث صحیح تصنیف کرد امام بخاری بود و اطلاع برین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مروی است که گفت در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشریف آوردند و من در مقابل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستادم و مرویه بردستم و آن سرور صلی الله علیه و سلم با ما میگفت و گس از وی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت توجیهان شوی که از وی صلی الله علیه و سلم دروغ را دور کنی و این واقعه را بغیر نیز مباحث و مگو کرد شد بر تالیف و تخریج صحیح جامع و به نبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شصدهزار حدیث تخریج نموده ام و بَعَلَمُ مُحَمَّدٌ بَنِي وَ بَنَاتُ اللَّهِ و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت دنیا و مردم دین کتاب الاحادیث صحیح و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحیح بیشتر است و تصنیف آن در جهل احرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب دنیا و رو و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بر روایت آمده که غسل پاک روزه میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میکرد و هر چه ترویج و صحت آن یقین می نیوست در آن کتاب ایرادی نمود و این عدی نیز از جاحته از شیوخ خود نقل کرده بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بقیع مدینه و به ترجمه مینوشت و دو رکعت نماز میگذاشت و وجه توفیق میان نقل کرد و مدینه آن گفته اند که مسوده کتاب در سجده احرام کرده باشد و در مدینه مطهره و از بیاض برده و از منقول است که گفت که کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بان گذشته و تنقیح نموده به بیاض بردام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ دی و حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض میکرد و هر چه او را یقین میشد از حضرت صلی الله علیه و سلم در واقعه یا با امام مجاز فرسخ میگشت مینوشت و الله اعلم و ابو یزید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو یزید چرا کتاب را در دست نگذاشتی گفت یا رسول الله کتاب تو که امست گفت کتاب محمد بن اسماعیل بخاری و از بعضی



علمای عظام آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پینامبر صلی الله علیه و سلم میرفت و بهر دست که  
آنگزشت علی الله علیه و سلم بر می داشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمهور علما بر آنند که کتاب او  
در صحت مقدم است بر هیچ کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اجماع اکتب بعد کتاب الله  
صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع  
تعلیقات و التواهد و التابعات مع المکررات نه هزار و شش صد و هشتاد و دو حدیث است و باطل  
مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و شش صد و بیست و سه حدیث است (نحوه و در بخاری میان علمای  
اصول حدیث و شرح بخاری اختلافی نیز هست و الله اعلم بدانکه اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع  
صحیح است که میان ما و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و ازین قبیل است و حدیث  
است مع المکررات و باسقاط مکررات شانزده و نزومی نین به ثلاثیات بخاری مشهور است و اسطه  
اسانید مسلم است که میان ما و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث صحیح مسلم  
ایضا دارد و در باب احادیث مسلم شهرت دارد و تحلیف بخاری گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را  
و نظر کرده است در علم وی و راست می رود بر این بوی و چون بخاری در آخر عمر خود به پیشاپوش آمد مسلم ملازم او  
کرد و بخیرت وی بشناخت و آمد و رفت بسیار پیروی کرد و با جمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و معتقدان  
افوا را دوست و بسیار یکی از شاخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و تحقیقات  
حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماریان و در مضائق و شدائد جامع صحیح بخاری  
را خوانده اند و بمرد رسیده اند و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد  
علمای حدیث بمرتب شهرت و استفاضه رسیده و از محدث فاضل آورده که گفت قریب صد و بیست و  
صحیح بخاری را در وقایع و معات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شود  
و مهم کفایت انجامیده است و میان علما این معنی بجز شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شیئی  
نخوانده اند الا که نجات و کشادگان شدت حاصل شده و در سرگشتی و بهر خانه که آن کتاب بود  
خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاه داشته و نزد ثقات ثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده

این کتاب را در هر دو دست که بخاری از عقب پینامبر صلی الله علیه و سلم میرفت و بهر دست که آنگزشت علی الله علیه و سلم بر می داشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمهور علما بر آنند که کتاب او در صحت مقدم است بر هیچ کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اجماع اکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع تعلیقات و التواهد و التابعات مع المکررات نه هزار و شش صد و هشتاد و دو حدیث است و باطل مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و شش صد و بیست و سه حدیث است (نحوه و در بخاری میان علمای اصول حدیث و شرح بخاری اختلافی نیز هست و الله اعلم بدانکه اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح است که میان ما و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و ازین قبیل است و حدیث است مع المکررات و باسقاط مکررات شانزده و نزومی نین به ثلاثیات بخاری مشهور است و اسطه اسانید مسلم است که میان ما و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث صحیح مسلم ایضا دارد و در باب احادیث مسلم شهرت دارد و تحلیف بخاری گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم وی و راست می رود بر این بوی و چون بخاری در آخر عمر خود به پیشاپوش آمد مسلم ملازم او کرد و بخیرت وی بشناخت و آمد و رفت بسیار پیروی کرد و با جمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و معتقدان افوا را دوست و بسیار یکی از شاخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و تحقیقات حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماریان و در مضائق و شدائد جامع صحیح بخاری را خوانده اند و بمرد رسیده اند و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد علمای حدیث بمرتب شهرت و استفاضه رسیده و از محدث فاضل آورده که گفت قریب صد و بیست و صحیح بخاری را در وقایع و معات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شود و مهم کفایت انجامیده است و میان علما این معنی بجز شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شیئی نخوانده اند الا که نجات و کشادگان شدت حاصل شده و در سرگشتی و بهر خانه که آن کتاب بود خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاه داشته و نزد ثقات ثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده





و بیشتر در احادیث و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران  
داشتند که بخاری راسته عانودند که صحیح جامع خود را بیخ کبیر بابا و قاسم آل آن دو کتاب از تو نمایم  
امام بخاری در فرستاده او را گفت من خواندنیگر دانم علم را و نمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی  
هست بچیز از علم باید که نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم را بشنود و رواست آنکه  
والی بخارا راسته عانود از بخاری که مجلس خاص با و لاداد و معین سازد که در آن مجلس خیر ایشان نباشد  
اسماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قوی را و در قوی بسام حدیث مخصوص  
سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منجر آن شد که حاکم مذکور امر داد که محمد  
بن سخیل از بخارا بیرون رود بخاری هزار بلده بیرون آمد و لیکن چون وقت در رسید بود  
و به سبب اوقات او را تشویش دادند بر ولی بخارا و جمعی از اعیان آن بلده که بادی درین امر اتفاق  
نموده بودند دعای بگرد و گفت **اَللّٰهُمَّ اَوْفِ بِهٖ فِی اَنْفُسِنَا وَ اَوْفِ بِهٖ فِی اَهْلِیْهِمْ**  
خداوند انبای ایشان را جزای آنچه قصد کردند مرا بدان در ذاتها ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی  
دعای او را در شان آن جماعت قبول کرد مابقی ازین امر نگذشته بود که از دارا خلافت سلطان یعزلی الی  
بخارا افروان نازل شد بآنکه او را بر دراز گوش ماده نشانند و گرد شهر گردانیدند و ندانیدند که سر  
بدکاری وی اینست و در زندان مجلس کردند تا مرد و آن جمعی از اعیان که بادی موافقت کرده بود  
هر یک به بلای گرفتار شد که ماده عبرت خلایق گردید فی الجمله چون بخاری از بخارا بیرون رفت این  
خبر بمقرن رسید لعل بمقرن مکتوبه با و نوشتند و از وی استدعا نمودند که بمقرن آید بخاری بجانب  
مقرن توجهنمود و چون بقریه خرتنگ رسید که نزدیک مقرن است معلوم وی شد که اهلای آن بلده در  
بودن وی در انجا با هم اختلافی دارند و در آن قریه توقف کرد تا به بدینکه امر چه قرار یا بشی از اخطا  
اختلاف خلایق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنه ایشان مولود دل تنگ شده منجر بهین گردید که  
بعد از نماز تمهید دست بمعا برداشت و گفت **اَللّٰهُمَّ مَدِّ صَافَتِیْ فِیْ سَمَاعِیْ وَ مَدِّ حِجَّتِیْ فَاَیُّضِیْ لَیْلِکَ**  
خداوند تنگ من بر من باین فراخی که میدارد پس بر دارا و بسوی خورکش پس بر همان ماه با نجا یار شد بمقرن  
شصت و دو سالگی فات یافت بود و لادت بخاری در مدینه بمکه از آن حضرت و بمکه نشانند و بمکه از آن حضرت  
چهارمین بلده بخارا بود و فات وی در شب شنبه غیره شب اول ۱۳۵۰ سنه است و همین فائیت و بود وی در

مستجاب الدعوات تا آنکه بارها میگفت خداوند افعای مرا همه در دنیا مستجاب گردان و جنب برای آخرت  
 نگماهد و مادرش نیز مستجاب الدعوات بود تا آنکه بخاری رض و صغیر سن خود نابینا گشت و اهل از محبت  
 و عا جز آنکه مادر وی رض بدرگاه حق تعالی توجه آورده دعا کرد ابراهیم علیه السلام را در خواب بیدار که او  
 میگفت حق سبحان و تعالی بصر پسر ترا باور گردانید بسبب کثرت دعا و بجای تو پس وی در صبح  
 آن مینا برخاست فی الحمله خلیف بغدادی بسنه خویش از عبدالواحد طراویسی نقل میکنند که گفت  
 پیغامبر را صلوات الله علیه سلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار میکشیدند سلام  
 کردم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع  
 چیست فرمود آنحضرت **بِإِسْمَاعِيلَ** بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید باینجن تفحص نمودم  
 از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلوات الله علیه و سلم نقل است  
 که چون دیر دفن کردند راحه اطمینه مشک از قبر او میدیدند و این راحه در تنه از خاک تبت او ششام  
 میکردند و مردم بزیارت او می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند چنانکه خاک تبرت او پیدا شد  
 پس مردم بخره از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند بعد از آن مردم خاک ماحول بخره وی می بردند  
 و همان راحه می شنیدند و تمامه های مذکور راحه باقی بود **۵** هر جا که تو بگذری و برداری پی

کل روید و لاله روید اندر ته و **رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْكَ وَ عَنَّمْ أَجْمَعِينَ وَ احْسِنُوا فِي دَرْجَتِهِمْ تَعَالَى**

حکایت (۳۰) ۵	چرخ عظم معظم شده در جهان	بین نبی بود برق جهان
هر آنجا که برق جهان بود	ز ظلمت نماند نشانی در آن	در مناقب کردی و فتادی طبعی

آورده که بعد از اختلاف با همی هر دو کتاب حاصل آن اینکه باره قتاده صاحب افشیر در کوفه در آمد  
 چون مردم بروی جمع گشتند فرمود که سوال کنید از من از مسائل فقه امام اعظم نیز حاضر بود و از وی پرسید  
 که در زن مفقود از غیر چه میگوئی فرمود که قول حضرت عمر رض و آن اینکه انتظار چهار سال کشید و بعد از آن  
 عدت و فوات گذرانیده باشد که خواهد نکاح کند امام رض پرسید که چون از شوهر ثانی ولادت کرد پسر شوهر این  
 آن زن در آمد وزن را گفت ای زانیه نکاح با دیگر کسی کردی و من شوهر تو بودم و شوهر ثانی وی نیز گفت  
 که ای زانیه نکاح خود با من نمودی و حال آنکه ترا شوهری بود درین صورت که امام کی لعان کند و بکدام  
 یکی حد قذف واجب گردد و اولاد کدام یکی را باشد قتاده از شنیدنش متفکر ماند پسر پدید آمدن را

حکایت ۳۰ از امام رضا



تفسیر در حدیث

وقوع یافته است ابو حنیفه فرمود و لیکن تسبیح و تلبیکه قبل از قناده بنقض برآمده فرمود  
 بجزیره جواب خواهم داد و تفسیریه بآنکه اگر نه ما بنزاعتم گردانند در صورت عدم اقامت قنینه اگر  
 و شام دهنده شوهران زن باشند زن دشوی با هم همان کنند چنانچه در تفسیریه مصححان و مفسران است  
 و اگر اجنبی باشد بوی حدیث جاری گردد و همین حکایت را در فضیلت ابراهیم بن یزید و ابراهیم  
 از تاریخ بغدادی چنین ذکر کرده و قنینه قناده تابعی ذکر کرده در آن گفت هر که مسائل حلال و حرام را از  
 من پرسد جواب آن خواهم گفت ابو حنیفه از من پرسید که چه میگوئی در کسیکه از اهل خود تا چند سال  
 غائب گشت پسر خیر مروت وی بزنی وی رسید چنانچه زنی را برگردی و من حاصل گشته با کسی عقد  
 نکاح فرمست و او را در از او پس از آن همان شوهر سابق وی در آمد و از او و از زن انکار نمود که از من  
 نیست و شوهر ثانی دعوی آن او را نمود که از من است درین صورت ایاهر که ازین هر دو شوهر آن  
 زن را قذف داد و یا تنها شوهری که از او را انکار آورده بود پسر ابو حنیفه با بحلیسان خود فرمود اگر  
 از آن خود درین مسأله گفتگو نماید هر آینه خطائی کرده باشد و اگر حدیثی را بیان نماید هر آینه دروغ  
 گفته باشد بعد از تا قناده در پرسید آیا این مسأله را قناده شده است گفتند نه گفت چرا از چیزی  
 می پرسید که تا حال نشده ابو حنیفه گفت إِنَّ الْعُلَمَاءَ يَسْتَعْوِدُونَ لِلْبِكَاءِ وَيُخَرِّجُونَ مِنْهُ قَبْلَ  
 زُرْوَلِهِ لِيُغَيِّرَ قَوْلَ الدُّخُولِ ضَيْقًا وَ يُخَرِّجُوهُ مِنْهُ قناده در گفت بگذارید این را و پرسید از تفسیر قرآن  
 ابو حنیفه پرسید کیست آنکه در وی علم کتاب بود و حیث قال الله تعالى قَالَ لَيْدِي عِنْدَكَ عِلْمٌ مِمَّنْ لَا يَكْتُبُ  
 أَنَا أَنْتَ كَيْفَ قَبْلَ أَنْ تَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ که نزول این آیت در قصه حضرت سلیمان است و قنینه  
 بانی تحت آوردن لقیس از تنام تا بنی بجا ضران بارگاه فرمود و قناده گفت آصف بن برخیا که تسلیمان  
 علیه السلام که دی اسم عظم نیز سید است ابو حنیفه پرسید آیا سلیمان علیه السلام نیز آنرا میدانست گفت  
 نه ابو حنیفه پرسید آیا جابر است اینکه باشد در زمان بنی کیسه اعلم از بنی باشد گفت نه پسر گفت بخدا  
 که از تفسیر چیزی به شما خواهم گفت پرسید از من چیزی که علماء در آن با هم اختلاف می باشد ابو حنیفه در  
 زنی پرسید آیا تو از من می باشی قناده گفت امید میدارم ابو حنیفه در از وی پرسید چرا چنین میگوئی که امید  
 میدارم آنرا تو منی حقا چرا میگوئی گفت لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ  
 الدِّينِ یعنی در این آیت أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي لَآئِمٌ فرمود و قناده گفت ابو حنیفه در گفت چرا این قول

اولاً بسم نایب الصلوة والسلام بلی بدون تعقید از شک و شبهه نگوئی و تنبیه حق تعالی اورا فرموده و اگر تو نمویی  
 قال بلی و لیکن کیستین گفت پس برخواست فتاده در حال غضب و ملت نزد که بجزیه باشما سخن  
 نگویم گفت **چنین بشنازد طم آن شیخ شرع** اگر او بهجواصل است و دیگر جوهری آنکه بر او  
 محققین در همدان و محل دامایان از دانش خود مقابل خود را چنین اسکات میدهند لطیفه بارے  
 عالم تر ساینی پادری بر سر جمیع از اهل اسلام در بزرگی عیسی علیه السلام بر محمد علیه الصلوة والسلام میگفت کیست  
 در زمین میباشد او را با شخصی که بالاتفاق بالای چهارم آسمان است چه نسبت میباشد و خود افاضات نماید  
 در کیست که زبستی است با شخصی که در بلندی میباشد که با هم چه تفاوت میدارند از شنیدنش همه متعجب  
 سرگون گشته متحیر ماندند که مردی سبز و فروش مسلمان ترازو و سنگ ترازو هر دو در دستها گرفته در  
 مقابل پادری مذکور میامد و ترازو را با پلهای خالی پیش وی راست کرد و پرسید که در پلهای  
 این ترازو با هم برابری است یا یکی را بر دیگری فضیلتی است چونکه بود گفتین از وی خالی با هم مساوی  
 بودند گفت با هم برابر اند بعد از آن در یک پله از آن ترازو سنگ را نهاده و آن دیگر پله خالی گذاشته  
 باز از پادری موصوف پرسید که اکنون نیز چیزی را بخواهی گفت که فضیلت و گران و زنی ازین هر دو  
 پله کدام یکی راست گفت بله پله که بر پستی است گران وزن است انا آنچه به بلندی است که سبک  
 سنگ است گفت از اینجا تر لازم است که فرق مراتب میان هر دو انبیای اولوا العزم علیهم الصلوة والسلام  
 معلوم نمائی که ازین هر دو گران و زنی که راست و یکی از شعرا میهند مضمون سابق چنین ساخته

کیون فلک پر گشته است حقان هوتا ہی	آپ کیون نیچے رہے کیا کیا گمان ہوتا ہی
کھل گئی فضل الہی سے حقیقت ساری	پلہ جھکتا ہی وہی جو کہ گران ہوتا ہی

و حضرت خاقانی قدس سرہ السامی در حقیقت العرا قین این دو سوسہ فاسد را بچند وجہ رد کرده

<b>وجہ اول</b>	خاکش ز چهارم آسمان بہ	ذاتش ز سج جاودان بہ
آن از سبکی فلک نشین است	وین بہر کمال در زمین است	<b>وجہ دوم</b>
احمد بحق است شہاد دنیا	چو یکہ زن بام دوست عیسی	گر صورت جای این فرد است
و ان ہست بلند جاچہ بود است	در قصر شہان چو بگری بہر	نہ خارش از برست و شدہ زیر
ایک موی ز شاہ بہر دو عالم	یک جوہر سپاسان بل ہم	<b>وجہ سوم</b>



آفاق چو دهنه است یکسر عیسی ز ترش چو دهنه بابت	سلطان همبدران بدو بشناس که فرق این آن چیست	در چرخ نگر که دهنه سان است سلطان کپرس است دهنه بابت
وجه چهارم بر باب چهارمین بنیشتش	این رفته باز در شکر خواب دو چوب بشکل یکدستش	و این حارس بام است بر باب در دیده شکسته خار و سواس
از شمع آفت کفت للکاس و دیگری چنین گفته	دو چوب همیشه نذر آوا حسن به باتو خیمه بزرگ شدی	یا ضامن آخبرنا آخبرنا پله به پله بزرگ رفت و تو بزرگتری
و مشهور است که حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی را نیز درین امر چنین بحث بود قویع در آمده است		
مقول پادری جواب نامه صاحب سوره	اگفت عیسی از مصطفی اول است اگفتش که ندانم حجت قوی گردد	زیر ارض این آن برای چیست جواب بر سر آب و گهر تری است
و اگر این سوال از فقیر فتح الله حاکم کرده شود در جواب چنین گفت آید لهولاء		
ز تلیث تر ساسج نبی بر گاه حق گشت بالا پزده که باشند مولان همه با محب که از مع و ذم می نداری خبر بگردون رفت نالان خیر پریم	که یزیده از سلم قوم غمی ز نیکی روش چون که دال این بدان سر که المرحوم محب و بطریق خصا از مشورت چنین است ناخوشنود بوده چون بمیر	چو از جور قوم خود آمد ستوه کز یزیده زمین را بمیر ازین ز پیغار خود چندان فانی مگر ز جزو عیسویان ابن مریم ز بهر آن زمین را کرده بستر
بر حال الحق یغلو و کای کجی حضرت عیسی علیه الصلوٰه والسلام از روی تولد بار و جنس مختلف مشابیه است از طرف مادر با بشر و از جهت آنکه از اثر نفقه حضرت جبرئیل بود و در آمده بود با ملک پس حق تعالی بدان سبب او را بصفای هر دو جنس متصف گردانید چنانچه خوردن طعام و زمین رفتن از حیثیت بشر است و لهذا حق تعالی عیسی هر دو دار است گانایک لای الطعام و عروج بر آسمان و عدم احتیاج باک و شرب با وجودی		
که در آن زمان که حضرت عیسی را از شکم مادرش خارج کردند و او را در آغوش گرفتند و او را در آغوش گرفتند و او را در آغوش گرفتند		

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

از صفات ملک است فلما در حق وی وارد شده بکلی دفعه الله الکبیر و با جماع است فضیلت تا در حق  
 بشر است بر خواص ما یعنی انبیای بنی آدم افضل نماز کل فرشتگان مقرب پس همچنین از بنی صفات  
 ملک حضرت عیسی را با آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه فضیلت میسر گردد و در نزد محققین آنحضرت صلی الله علیه و سلم را با آن  
 رفیق بعلم بالا بعد وفات رسیده بود مگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر حال است ضعیف خود رحم فرموده  
 که اگر من در میان ایشان میباشم شاید که ایشان بسبب نافرمانیها از تنگه و غضب الهی محفوظ مانند  
 و همچنان شد و نیز آنکه مع من احب خود نموده است **حکایت (۳۱)**

ز حسن عقل گریابی نشانانید و دنیا و بدین یابی امانی **دکتاباه و انظار آورده که بایه امام**  
 ابوحنیفه در راه حج محتاج آب گشت و الا اعرابی مسکینه آب قیمت طلبید اعرابی از فروخت آب نکار  
 نمود تا آنکه بران مقدار آب مبلغ پنج درم بگیرد و نفروشد امام بعد از گرفتن آب از اعرابی پرسید  
 که سوئتی را میخوری گفت بل امام سوئتی را پیش وی نهاد و هر قدر بکس که خواستش دے بود از آن  
 سوئتی خورد و شنگی بر دے غالب آمده آب را از امام در طلبید امام آب او را نه بخشید چه که **د**

در خاک ریختن درو زید در ریختن **با ناکان در ریختن بود لطف و مردی**

تا آنکه آن اعرابی یک شربت آب قیمت پنج درم از امام باز خرید **گر زمین را با آسمان دوری**

نزد بندت زیاده از روزی **ما اصدق قولا علیه السلام من حذر الخیفة فقد وقع فیها**

آنانکه بدل رحم ندارند بکس **یاری زد دیگران نیابند از پس لطیفه میخورد و انانی است آنچه درجا**

گفته شده است مقنونی **سوالی کرد دستور ز جامی که ای طای من باشی حسدای**

گله که بهریت آدم سرشتند **محبوب یا بکه آمیز کردند جواب مولانا جامی رحمه الله**

اگر آن گل بکه آمیز بود **از اتر قیدگی در ترحم بود**

بعلم و عمل هم بدانش مترگ **از فضل خدا مرگ و بزرگ در تقاسیم مثل کبر و کثان در ارک**

در سوره نمل تحت آیت حتی اذا اتوا علی وادی التمل آورده که بارے قناده نابی در کوزه در آه و گره

گفته گردی مردم برای دریافت مسائل قناده در فرموده پس رسید از هر چه بخواهید و ابوحنیفه در این المثل

مردم نکر دے رض صاحب قنیه بود ابوحنیفه گفت که از قناده پی رسید که ناله سلیمان علیه السلام نکر بود

پانوفت و بعد از رسیدن مردم قناده در آن متخل و ساکت ماند که ابوحنیفه گفت که آن غله مؤتمت بود

حکایت ۳۱ از امام

حکایت ۳۲ از امام





هر دو آمده است تفاوت معنی تاریک کردن شب و روشن کردن هر دو از مشتاق معنی اصلاح بین  
 الناس و افساد هر دو است تفاوت معنی تاریکی در روشنی است از جمله معنی امید و خوف هر دو  
 التَّجَبُّدُ معنی خواب و سجایا هر دو است التَّحَايِدُ معنی ناز خاننده و در شب و نیز نام التَّحَرُّفُ  
 معنی رنج طیبه و کبریه هر دو است التَّسَرُّدُ معنی اخفا و اظهار هر دو است الحَقِيقُ معنی کتمان و اظهار  
 هر دو است التَّطَرُّدُ معنی خرید و فروخت هر دو است التَّكْذُّبُ معنی قوت و ضعف هر دو است التَّطَرُّدُ معنی  
 فرج و حزن هر دو است التَّزَعُّرُ القَوْلُ است و التَّابِطُ الحَصُولَةُ معنی خوی نیک و بد هر دو است التَّكَلُّفُ  
 معنی زمین مرتفع و زمین پست هر دو است التَّزَوُّدُ آمدن و رفتن هر دو است التَّكْوِينُ معنی  
 ریجیکه از بد بوی خیر و التَّيَسُّلُ معنی کبر و صغیر هر دو است التَّطَنُّدُ معنی رطب اشیا و زمین یا بس کن  
 و معنی فرس و التَّغْنِيَةُ عَنِ التَّيَسُّلِ معنی آقبل و آذبر آفتخ راسه معنی برداشت سر را و نیز  
 معنی فرو بردن آرد آذاء معنی خفت و قدیم هر دو است التَّوَقُّفُ معنی فوق و معنی دکان هر دو است و التَّوَكُّلُ  
 معنی آقبل و آذبر ای پیش آمد و پس رفت التَّعَايُدُ معنی ماضی و باقی هر دو است التَّيَسُّدُ معنی  
 قوت و ضعف هر دو است التَّسَايُدُ معنی غنی و فقیر هر دو است التَّغْنِيَةُ عَنِ التَّيَسُّلِ معنی از هم طلب کننده  
 و از هم طلب کرده شده هر دو است التَّحْبِيلُ التَّيَسُّدُ معنی قوی و ضعیف هر دو است التَّجَادُدُ معنی سخا و کل  
 هر دو است التَّسَايُدُ معنی قریب و بعید هر دو است التَّطَرُّدُ معنی ازال و اشراط هر دو است التَّيَسُّدُ  
 معنی قلیل و کثیر هر دو است التَّشْيِيبُ معنی جدید و خلق معنی کهنه هر دو است التَّضَادُّ معنی التَّجَرُّدُ  
 و التَّشْفِيقُ هر دو است و غیر ذلک فاحفظه التَّكَلُّفُ التَّطَرُّدُ فی التَّوَكُّلِ حاکمیت (۳۳۳)

نگار من بکتابت زنت و خط نوشت  
 بفرزه مسأله آموز صد درس شد  
 و شاه و نظایر حکایات حکمت  
 و فتاوی طبعیه که گوشت و نیز علامه کفوی از خطیب خوارزمی نقل کرده که کعب دوم معنی پادشاه است  
 که نصرانی بود بسوی خلیفه منصور در بغداد قاصد خود را با مال بسیار فرستاد و بدین غرض که از علای  
 اهل اسلام آنجا سه مسائل را (بلکه چهار مسائل را چنانچگی آید) دریافت نماید اگر جواب مسائل  
 مقصوده را اجابهای متقنع گویند این همه اموال بذل ایشان بایکدو و اگر از جواب عاجز آیند  
 پس از همه مسلمانان خراج را بایک طلبید و اگر از خراج دادن انکار آرند بدین عیسوی گیرند  
 و دین اسلام را باز گذارند قاصد مذکور چون بغداد رسید از علماء سوال مسائل خود نمود از یکس





در این کتاب از امام حسن و امام حسین

در این کتاب از امام حسن و امام حسین

در این کتاب از امام حسن و امام حسین

در این کتاب از امام حسن و امام حسین

تسلی کرده خواهی نمود که کجاست تا من خالق آنرا بتو باز نمایم که کجاست از شنیدنش عاجز گشت کلب  
 روم و بگرام بی فائز نغذ و بنا چاری مال را از او مسلمانان کرده خود عود بطرت روم نمود لطیفه - در  
 تذکره الاولیاء و غیره از صفیاء آورده که از روم هر سال مال در اباددن الرشید میفرستادند سالی عوض مال  
 رومیانی چند را فرستاد و بخلیفه گفتند که باطلای اهل اسلام اراده بحث دینی میداریم اگر ایشان بپرت و دانند  
 مال را خواهم داد الا از ما دیگر مال را مطلبید چهار صد مرد و سبایماند و بکم خلیفه نماده اده جمله علمای  
 بغداد بر لب و جمله حاضر شدند پس هارون الرشید امام شافعی را در مطلبید و گفت جواب ایشان ترا میاید  
 واد چون همه بر لب و جمله حاضر آمدند امام شافعی سجاده بر آب انداخت نشست و بر پرت و گفت هر که  
 با ما بحث میکند اینجا میاید و در میان چون این را بدیدند منخل گشته جمله مسلمان شدند چون خبر اسلام  
 ایشان بقیصر روم رسید گفت آنحضرت الله که آنرا اینجا نیامده و در همه روم گزارداری نمائید  
**حکایت (۳۴) ۵** نه این نکته کافی است از وی فقط در این سخن خوب تر زین منط  
 و صاحب آه آورده که روزی ابوحنیفه رفته بایاران خود بطرت بلخ بیرون رفت و وقت مراجعت با این  
 ابی ایلی یکی از تابعین کبار است و قاضی کوفه و محدث مشهور است طایفی خدمت او رسیدند و بر او  
 میفرستد که یکایک بر زانیکه سرود و تعقیب میکردند برگزیدند پس آن زنان از تنی ساکت شدند امام عظیم  
 فرمود - آنحضرت حق یعنی ای زنان غوغا کردید بعد از آن روزی این ابی ایلی رفته کافه های  
 مقدسات نظر میکرد که در قضیه گو اهی امام عظیم رفته خدمت است پس برای ادای شهادت امام رفته و مطلبید  
 و تکیه امام رفته شهادت را دادا ساخت قاضی شهادتش را در کرد و گفت که در حق زنان غیبت آنحضرت  
 گفته امام رفته جواب داد که این کلمه در وقت سکوت ایشان گفته بودم باید حالت تنفی ایشان قاضی این ابی ایلی  
 فرمود و تکیه این ابی ایلی بر ساکت گشتند امام رفته گفت که بان آنحضرت سکوت ایشان اراده کرده بودم نه تنفی ایشان پس  
 شما از من قبول نموده و الحق آنرا در حدیث معتبره از صفیاء آورده که بنده امام احمد بن حنبل  
 بر که یک نماز عمر ترک نماید کافر شود و بنده امام شافعی رفته نشود و ما را بر اچنان عذاب کند که بگذارد  
 نمکند و روزی امام شافعی رفته احمد را راجع گفت چون کسی یک نماز عمر ترک کند کافر شود باز چه کند تا مسلمان  
 شود و گفت نماز کند شافعی رفته گفت نماز کافر چون درست شود امام احمد رفته خاصش خدمت حکایت (۳۵)  
**۵** علم طلب علم که علم است گنج طالب و بنابر بود با دینج اولیاء که و خیرات الحسن و هو آورده











و بکمال رفت وی مدتی که در هر موم کسی دیگر بغیر از وی رنجهان نبود که ایشان جنت گرفتن توانستی  
 رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً حق این است که در هر جا و همه محل بغیر خود امدین و جمله را در این  
 مسلمین بود و آنحضرت آن تَقْوَى مردان آنکه کار را بر سر خود گیرند آنکه بر خود بارش کشیدند  
 نمیتوانند و زن که در راه دیگران کمتر از پرگس دانند - لطیفه روزی شاعری تقصیری کرد باو شاه جلالت  
 فرمود که در بروی من ادعا کنش لرزه براندام شاعر افتاد - ندیدی او را گفت این چه ناموی و بجگی است  
 مردان گاهی اینچنین نمی ترسند شاعر گفت هر کینه من نامردم اگر تو مردی بیاد بجای من نشین بمن برخیزم  
 از خشمش رنگ رویش برینت و بکمال پوشیده از پادشاه گریخت باو شاه ازین لطیفه پسندیده خندید  
 و تقصیر او معاف فرمود - **حکایت (۳۸) هـ** بدگرش که بنی خواهی لطافت

**حکایت مین پس دیگر حکایت** در توالات علامه شیخ احمد شهاب الدین قلیوبی و نینو فیض الاسلام  
 آورده و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر ذکر کرده که باری گروهی از دهر به قصد قتل باو ضربه زدند وی مدتی  
 در آینه در دهر به آنکه جازا بغیر از وجود صانع حقیقی محض از تأخیر زمانه موجودی پندارند تا ابراهیم بن  
 خواهر بود و از قیامت و حساب همه را منکر میباشند امام ایشان را فرمود که بجای خود باشید تا آنکه هفت ساله  
 باشما بحث نمایم آنگاه هر چه که میخواهید بکنید نگاه فرمود چه میگویند و حق آن گفتی که پرست از اسباب  
 و متاع و در میان دریا یک پر طلالم است بعدترین صورتیکه از ایجاد بدون وجود خلق و مدبر کشتی میشود  
 و از مقامات خوف و شکستن و غرق شدن با امن تمام جاری میگردد آیا این امر ممکن است گفتند این  
 محال است امام فرمود فتنیکه من تدبیر یک کشتی بغیر از مدبر آن ممکن نیست پس حال حسن دنیا و  
 آسمانها و زمینها با وجود تباکی اطران و اختلاف احوال و تغیر اعمال و افعال آنها بدون صانع حکیم و  
 مدبر عظیم چگونه جائز عقل سلیم و حکم مستقیم گردد پس ایشان همه متوجه او شدند که قدرهای ادرامی بوسیله  
 ما از اعتقاد فاسد خود توبه نمودند و از خطای فاحش خود برگشتند بپرکت امام ابوحنیفه رضی  
 همچنین است آنچه از علی کرم الله وجهه نقل میکنند که باری برای کار بجهت میرفت طحی و دهری در راه  
 با وی گفتگو نمود که ای علی رنجهان بجهت برای چیست فرمود برای ادای نماز گفت نماز برای چه میگویی  
 فرمود برای انتیال حکم حق عزوجل گفت ترا لازم که از پیشتر ذات حق تعالی را ثابت نمائی آنگاه اتباع  
 او وی کنی فرمود که انجام کدام توبه چیست گفت بمرحوم نمود بعد از مرگ اگر آنچه تو میگوئی راست گردد

حکایت ۳۰ از امام رضا

لطیفه روزی در راه





که تا چه مقدار لعنت بر تو میبارد صوفی گفت چگونه فرمود زیرا که درین باب اراده خدا و رضای تو و نیز آستان  
 تو بود صوفی پرسید آیا دین کار اراده خدا بود فرمود بلی ولیکن بسبب کدورت دل تو و زینت تو بر من پید گشت  
 و اراده تو بران دست مضبوط گشت و تو بران نیت بد و عزم قبیح کوشش نمودی از شنیدنش صدوفی  
 خاموش ماند **تنبیه** اگر اراده خدا و نیت مرد با هم موافق نشوند پس آن کار یغنی با اختیار بدون اضطراب و  
 عمل آید و اگر این هر دو با هم موافق نشوند پس آن کار بطعور نمی آید پس بنده بسبب اراده مایه خود یا مجبور  
 میباشد چه بیشتر از طرف وی کوشش و عزم میباشد بلکه باها برای درستی امور خود و عاقلتر میکند فافهم  
 لطیفه هائی معنی تصوف دین زمانه که معاند علمای اخمین شیخ شریف میوه و نزدیکی از سادات  
 که از اجل فضلالی زمان ماست در آمد و گفت که در حق شما خواهی دیدم ام که بیان آن شایان حال نیست  
 مگر بغرض هدایت اگر اجازت باشد گویم فرمود بلی بفرمای گفت ترا در خواب خود بصورت شوخ دیده ام  
 از حاضران هر که شنید سخت رنجید مگر آن عالم بخندید و فرمود راست گفتی همچنین است که تو دیدی مگر خوب  
 قولی نبی صلی الله علیه و سلم آن صورت تو بود که در من مشاهده کرده و من محض برای مایه صورت تو  
 بر تو آئینه گشته ام چنانچه صحابه رض نسبت بذات پاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون ازین قبیل چیزی

عرض کردند می بین جواب شنیدندی چنانچه لایق نیست گفت

دیده احمد را ابو جمل او گفت	گفت احمد مراد که راسته	زشت نقشی که نبی شام شکفت
راست گفتی گرچه کار افتراست	نه ز شرمی نه ز غریبی خوش بتاب	دید صد نقیض گفت ای آفتاب
گفت احمد راست گفتی ای عزیز	حاضران گفتند ای صدرا لودا	ای رهیده تو ز دنیا نه چیز
راست گو گفتی دو ضد گویا چرا	ترک و بند و در من آن بند که هست	گفت من آئینه ام مصقول دست
هر که آئینه باشد پیش زد	حکایت (۴۱)	زشت و خوبی خویش می بیند و درو
بزدیک مردان اسرار سرخ		

در خیرات الحسان آورده که مردی غریب زنی داشت نادر الحسن  
 فاکتة الجمال و در کوه در آمد پس یکی از اهل کوه بران شفیقه شد و دعوی کرد که این زن من است که  
 از من گر خجسته با این مسافر آئینه است آن مرد مسافر از انقباض محل خود مایه گرفته صورت واقع را با جو حقیقه  
 عرض کرد پس بود حقیقه با قاضی این ایلی و جماعتی اندوم بسوی قیام گاه آن مرد مسافر رفت بچند زمان دیگر حکم کرد که نزدیک  
 آن مرد مسافر بروید پس مگان آن مرد بران زنان شور و شغب برداشتند بستر امام رضا آن زن را

۹۰

عشق و حب و دین صوفی نام عالمی را

عشق و حب و دین صوفی نام عالمی را

حکایت امام زمان (عج)



حکم درآمدن بران مردنود جمله سگان گرد اگر د آن زن چایلو سیاه میکردند از مشاهده این حال ابوحنیفه  
فرمود که حق ظاهر گشت پس آن زن نیز اقرار نمود و نظیر این واقعه بعینه آن است که از علمای مذهب  
ابوحنیفه رض منقول است که در تنبیه غلوت نمود مردی بازو خود را بلیکه سگ آن مرد نیز راوی بود این غلوت  
صحیح است و صدق یعنی کابین آن زن بروی شو که گشت و اگر سگ آن زن در آن حالت موجود  
باشد کابین شو که گردانتهی ماقال اطامس بن ابیجر رضی عنی حیات الحیوان و میری در بحث کلب حکایات  
زنجین عجیب ذکر کرده که بخوبی تصدیق قول ابوحنیفه رض نمایند بر حال برای درستی این چنین متغلب و  
معکوس کارهای اهل زمانه فکر صائب حکام عادل و صاحبان را بی مستقیم برض و است - لطیفه  
سید نعمت الله در کتاب زهر الریح می آید که روزی کثیرک ابو العینا از وی به تنگ آمده سوگند می خورد  
که باز دیگر در عمر خود صورتش نخواهد آمد اگر چه وی مالک من است گفتم چه گفت ما سیدی ابنة  
بواقعی من قیام و یصنع قاعدا و یثقی فی القرب و یلجی فی الفروعة و یصوم الخمیس  
و لا یشرب فی رمضان و یصنع الطحی و یترک الخبج یعنی جل جلاله من در قیام میکند  
و نماز نشسته ادا میکند و در شام میدهد مرا با صحت اعراب و فصاحت و قرآن را با غلطی و غیر فصیح  
میخواند و پنجشنبه و دو شنبه روزه میدارد و در همه ماه رمضان مظهر و روزه نادرده میباشد و نماز  
چاشت را بجای می آید و نماز صبح را نمیکند از دانشند نش گفتم که حق تعالی این چنین مردم را در میان ما  
زایده کند و ازین قبیل جمله امرا ابو العینا تا مینا برعکس بودند چنانچه در تذکره وی آورده که باری در کتبه  
دو صد و چهل و شش متوکل خلیفه عباسی از بغداد در قصر جعفری در مکانیکه نو تعمیرش کرده بود بطوس  
نمود ابو العینا حکم نمود که تعریف این مکان نو تعمیر کرده من بنا ابو العینا تا مینا گفت شعر  
اَلنَّاسُ بَنُوا الدَّارَ فِي الدُّنْيَا | وَاَنْتَ بَنَيْتَ الدُّنْيَا فِي لَهْ اِهْ یعنی نام مردم در دنیا دار آبلو میکنند  
بجز از شما که شما تمام دنیا را درین دار آبلو ساختید بار می سنج بن سله مالی ابیت المال معتز باد قصیده  
عباسی ماه ذی القعدة ۲۴۵ هجری قمری بنمود برای تحقیقات مقدمه ویرا بموی بن عبداللہ اصطفائی حواله  
نمود که بعد از اخذ مال مسوقه منرا ابو اجمی دهند خیر این حکم به سنج مجرم رسید بجائی رو پوشش شده  
گرفت چون خبر فرار وی بخلیفه معتز رسید در مجلس از اعیان دولت از ابو العینا پرسید که خبر  
خبر از فرار گاه سنج مجرم با خود داری فی الفور در جواب خلیفه گفت فَوَکَرْتُ مَوْسَى فَقَضَى عَلَيْهِ

نقد در امور متغلبه ابو العینا

حکایات ۴۲ - از امام رضا

یعنی موسی چنان طباچه‌اش زد که کار وی تمام کرد و بلکه عدم او را رسانید از شنیدن این ماجرا موسی صغلی  
از ابو العین کمال رخید و خاطر گشت روز دیگر چون موسی صغلی را با ابو العین اتفاق ملاقاتی گشت خشونت آینه بازی  
گفت و او را رسانید ابو العین او را جانش گفت **أَتَيْتُكَ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسِي بِالْأَمْسِ** یعنی امروز  
اراده قتل من نیز میداری چنانچه وی روز جان دیگر را بقتل رسانیدی و خوش رنجی **حکایت (۴۲)**

**۵** یا بشنود ز فتنه و بهای نور **که باشد چشم دل را کل جوهر** در شرح الیاس و رحمت طلاق صریح و کامل

ذبات امام اعظم رحمه الله آورده که توضیح آن از حاشی و غیره آنکه امام زفر فرمود ابتدا را مانند فایه نیزه و بنیاد داخل نمی نماید  
بجایان امام اعظم رحمه الله که تنها فایه را خارج از بنیاد می دارد و ابتدا را پس امام زفر فرمود راسته دل خود میگوید که اگر مانع  
مشتري را گوید **يَعْنِي مِنْ هَذَا الْحَاظِ إِلَى ذَلِكَ الْحَاظِ** پس بلا اتفاق هر دو حاکم که یکی  
ابتداست و دیگری فایه داخل در منبع نمیباشد همین قول متفق علیه درین ماده خاص موجب اقباط مدعیان  
من است و عموم پس بنابرین اگر کسی زوجه خود را گفت که ترا طلاق است از یک طلاق تاد و نزد زفر فرمود  
بیچ و واقع نشود که در صورت ابتدا و فایه موجود است بلی و وجود ملایا و اگر گفت که ترا طلاق است از یک طلاق  
تا سه مدین صورت نزد وی یک طلاق واقع میشود و همچنین است مذهب دی اگر کسی کلام سابق را  
بین الفاظ ادا نمود ترا طلاق است از میان یک طلاق تاد و درین صورت بیچ واقع نمیشود و اگر چنین گفت ترا  
طلاق است از میان یک طلاق تا سه مدین صورت یک طلاق واقع میشود و ابو حنیفه رحمه الله میفرماید  
که از مثل چنین کلام اکثر از کمتر و کمتر از اکثر مراد میگیرند یعنی که مراد قائل بدان از ابتدای کلام تا آنکه میباید  
مگر که تا انتهای عدد که فایه این کلام واقع شده نرسد و از آن بعد کمتر باشد پس در جمله اول یک طلاق  
میشود چرا که در جمله مرتبه ثالث که فارق باشد میان ابتدا و انتها واقع نیست پس با فقره و برآمد از ابتدا  
و کمتر از آنها اتفاقاً تا نیمه و آن یک طلاق است و در فقره ثانی دو طلاق واقع میشود چنانچه ظاهر است  
**لَوْ جُودَ الْفَصْلُ بَيْنَ الْاَوَّلِ وَ الْاٰخِرِ** چونکه این را دانستی پس بدانکه در عینیه و شرح الیاس  
لطیفه آورده که حاصلش اینکه استماع کرد ابو حنیفه رحمه الله امام زفر فرمود گفت **مَا تَقُولُ فِيمَنْ قَالَ لَا مَرَأَتِي**  
**أَنْتَ طَالِقٌ مَا بَيْنَ وَاحِدٍ إِلَى ثَلَاثٍ** زفر فرمود گفت یک طلاق مطلقه میگردد باز ابو حنیفه رحمه الله از وی پرسید  
که عفو تا چند میباشد زفر فرمود گفت **عَمْرَنْ مَابَيْنَ سِتِّينَ إِلَى سَبْعِينَ** امام رضا ادا گفت بموجب قاعده خود که  
ابتدای کلام که سنین است و غایب کلام که آن **فَاَشْرَعَ سَعِينَ** است چون از بنیاد خارج نایم محروم میماند



فَقَعِدْتُ عَنْ حُجْرَتِهِ وَدَجَّعَ كَرْدَازَ قَتْلِ خُودِ بَطْنِ قَوْلِ اِمَامِ رَضِيَ عَنْهُ لَطِيفُهُ وَدَعَا كَرْدَ اَهْلَ اَبِلَى قَاتِلِي كُوفَتِهِ  
 آورده که باری در سفر با مردش می همراه شد و مقامی آن شامی از مردی چند عدد انا را طلبا و جبراً گرفت قدری  
 راه رفته بغیری به پیش وی آمد و آنجمله آن را بدوی داد و کار دوی تعجب کرده از وی پرسید که ای مرد خدا این  
 چه جرات و دلیری است که بر مال بیگانه میکنی از بی ظلم گرفتن و بدگیری بدون ضرورت بخوشی خاطر این  
 گفت مَنْ جَعَلَكَ بِالْحَسَنَةِ فَكَلِمَةً عَشْرًا مِثْلَهَا وَمَنْ جَاءَ بِالْكَفَرَةِ فَلَا يُخْرِجُكَ إِلَّا وَشَلْهَا  
 در حقیقت که من ظلم کردم و مال بیگانه گرفته بدگیری و ادم مگر عرض ظلم مرا یک منزل است و بدل نمی دهی چند آن  
 مستحق گشته ام پس از ده گونه نواب خود کمی بجمع حواله کنم و نه حصه دیگر فضل نزد من می ماند انتهی گویم  
 از اینجا است آنچه گفته شده که هَلْكَ مَنْ غَلَبَ أَحَادًا عَشْرَاتٍ وَ سَيِّئَاتٍ حَسَنَاتٍ چه دوی  
 بخیر بود از آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث صحیح فرموده لَا تَقْبَلُ إِلَّا الْاُطْقَبَ که حق تعالی  
 بغیر از مال حلال و پاک قبول نمی فرماید و با اتفاق علما ثابت است که اگر کسی حرام قطعی را به بیت نواب در راه  
 خداوند کند کافر گردد آری اگر نزد کسی مال حرام جمع گردد برای خلصی و نه اگر مالش بنید این مالک  
 خود و اوس کند و نه به بیت برات و نه در میان فقرا و نه نایب بیت نواب چنانچه در کتب تفصیل  
 مذکور است و در آخر بفرموده باره سوم است قَالَ اللهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْزَمُوا مِنْ كِتَابَاتِ  
 مَا كَسَبْتُمْ أَنْزَلَكُمْ فِرْعَوْنَ أَنْفَقْتُمْ حَتَّى نَقُضَ آفَتَكُمْ زَمَنًا كَانَ يَصْلُوكَ اللهُ يَوْمَ كَسَبْتُمْ  
 وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَادٍ پس بعضی اطفال آنکه مال حرام را در راه خدا صرف نمایند و غرض است

طریق این است که امام رضا

در مال را نام

ساده ای می دانست که در یک یک چیزش غایب بود و یکی که بیاید

حکایت ۴۳ از امام رضا

از سمرقند بودند ارم	مردی که غرقه بود در جمیع	برای آن میزبانی ما کنیم
حکایت (۴۳) به	کامی در نیا نگاه و دستارم	بانگ میکرد و زاری نالید
در دعوی آورده که زنی را که از	چنین گفت هانف همین است را	ز فقه امام توی مغرور است

بسیارگان ابو حنیفه رضی غلامی بوده که آن غلام با آن سیده خود جمیع نمود گزید از راه فرج تا آنکه بکارت وی همچنان  
 باقی بود و آن موطوء را از آن حل بماند پس نوشتاوند این آن زن ابام را مقرر گفتند زنیکه بکروی باقی باشد  
 و لاوت از وی بسیار مشکل میباشد پس این زن وضع حمل چگونه کند و حال آنکه بکروی همچنان باقی است  
 امام رضا از ایشان پرسید که آیا این زن را آنچنان معتمدی میسر میشود که در مال خود بران اعتمادی کردن  
 میتوان گفت بل می تواند و امام رضا ایشان را گفتند که این زن غلام خود را بعد از خود به نمایند پس این زن

بادی نکاح خود نماید و چون از وطن وی بکارش زائل شود محمد وی آن غلام را با باز پس بآن زن بپایند  
 که ازین صورت نکاح وی باطل گردد و نیز غلام در ملک وی باز خواهد آمد ایشان چنان کردند لطیفه  
 در طریقت از محبته آنزدی رحم آورد که باری مرانند دختری برزند که در شب زینان مجنون و دیوانه گشت  
 ملی واقارب آن دختر میخواستند که آتش او را نزد شوهر وی ببرند و چون امسول بروی خوانده شد  
 بیوخی شده بقتاد عقبه گفت که اقارب آن زن را غنیمت ناکند مرا با این دختر و در تنائی او را غنیمت که براسی  
 حال خود را بمن عرض نهی و چیزی از اندام خود از من پیدوش درین است بر آوردن مقصود تو گفت که مرا  
 دوستی است پوشیده که از وی بکارت من ناکل شده است و چون که ایشانرا از ان اطلاعی نیست بنابراین  
 میخواهم که مرا پیش شوئی برسانند و چون که گیر من نماند است از نفیست خود اندیشنا که پس برای پدید بینی  
 من اگر حیلای متوانی کنی گفت اطمینان دارم سر عقبه نزد اقارب آن زن برآمد و گفت که این جن محمد است  
 با من بفرج ازین دختر پس اختیار بدست شما است که از کدام عضو دختر او را راه دهم گر بداند که از هر  
 عضو که این جن بیرون خود آن عضو وی هلاک شده بیکار گردد اگر از چشم راه یابد یا بنیای گردن اگر گوش  
 راه یابد که گردد اگر از دهن راه او باشد اکیم و تنگ شود و اگر از دست و یا از پاره یابد تنگ گردد و اگر  
 از فرج راه یابد بکوفی ناکل گردد پس همه اقارب آن دختر گفتند که با آسان مرا از ناکل شدن بکوی دیگر  
 چیز و نامی یا بیم پس بیرون کن شیطان را از فرج وی پس دروهم ایشان درآمد که جنی از راه فرج و  
 بیرون شد بدان سبب بکارت وی نماند حکایت (۴۴) **لَکَلِّ زَوْجَانِ وَلَیَحِلُّ یَقْتَدِی بِی**

بگویم که از سبب آنکه

بگویم که از سبب آنکه

حکایت ۴۴ - از امام رضا

**وَهَذَا زَوْجَانِ أَنْتَ لَا تَشُدُّ وَکَیْجِدُ** در حاشی قدیمه در کتاب الدیات در بحث دیت و ندان آورده که زنی  
 شوهر خود را بجن گفت ای کوسه شوهر من گفت اگر من کوسه میباشم ترا طلاق است و تا حال ریش  
 وی بر نیامده بود و در وقوع طلاق و عدم آن متوجه شده نزد ابو حنیفه رضی الله عنه از وی این مسأله را دریافت  
 نمودند فرمود که ندان ای وی شما کرده نشود اگر ندان وی می آید و باشد گاهی کوسه نباشد و اگر ندان  
 وی نیست که نیست بعد باشد پس وی کو بیج خواهد بود - **لطیفه** در مطلع العلوم آورده که باد غازی را  
 در چشم برخواست از طبیب دو اطلبیب طبیب گفت خایه کف پای پادشاه با ناله خایه سر را می حاضر بود  
 گفت ای طبیب چشم را با کف پا چه نسبت است گفت هر ان نسبتی که خصیه را با زخمه ان است یعنی

لطیفه ای که برای شوهر آنرا بکارنا هم کرده شد

۴



چون خواجہ سرایان را خصیہ باشد موی بر رخسار ایشان نیز بر نمی آید شاه ازین لطیفه بخندید و طیب را  
 ز روغت بخشید **حکایت (۴۵)** در سیرۃ النعمان آورده که امام صاحب رح اگر چه نهایت ثقت  
 و شین و با وقار بود تا بم از نیری ذہن گاہ گاہی سخنان ظرافت بمفرمود چنانچہ روزی از خلّاق موی را  
 می تراخاند با خلّاق گفت موی سفید را بر کن وی عرض نمود که یا امام ہر آن موئی کہ بر کنند شہزادہ تر  
 میرود یا امام صاحب رض فرمود چون قاعدہ چنین است کہ کو فنی باید کہ موی سیاہ را بر کنی تا زیادہ تر درید  
 نقل این حکایت تا بقاضی خریک رسید وی گفت کہ امام ابو حنیفہ رض با خلّاق نیز قیاسی را نگذاشت

لطیفه در لطائف اشرفی آورده که حکیم سنائی غزنوی رح در دقتیکه مختصر بود این بیت را خواند

عجب مالی است که دولت بازگشتن از سخن هم بسختی بازگشت. حکایت (۴۶) ۵

در قفاک چو قطره ای باران رفته  
در سیرۃ النعمان آوده که از خفصات امام است که روی مردم منقلب ترین

مسائل را چنان عام فهم بیان نمودی که باسانی ذمه‌نشین مخاطب شدی و بحث بزودی طی گشتی چنانچه

از دست پرسیدم که چون این تعزیه ابا چنین شوکت و عزت تیرا کنیدی انجام کار با او چه میکنیدی که چنین مکان اعلى و مرتفع کجا باشد که این را در اینجا محفوظ دارد گفت این را شکسته در قبور مانند شهادی که بلا مرفون میساریم گفتم استغفر الله شما بیان از قوم نزدیک ماندید که تا قیام قیامت انتقام شما از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم نبرویشود و صفهای شما و حق اهل بیت کرام تا حال فرو نمی نشیند بلکه میکنید آیا تقاضای محبت است یا منبع کمال تفاوت گفت فی بدست خود ما آنرا نمی فکینم بلکه باید که کسی چیزی من منفعت داده از دست او شان می فکینم گفتم سبحان الله مثل الهامی شهدا را برین نیت تیار کردن که مال دنیا یا بدگیران برای استیصال این عظام و فتنه و تشیع اهل بیت کرام دادن باز همین را دعوی محبت نمودن کمال بوالعجبی است و دوستان لای باید که اموال و نیویس در حفظ دست و همان خود منر نمایند که در لپاک و تذلیل ایشان خرج کنند **ع** بر عکس نهند نعل زنگی کا فوراً از شنیدش خاموش

گشت و جنبش فعل خود قائل <b>ع</b>	ما شتاند که مردم محبت سوزند	عشق یک سله سگازست که کما کما
این غریبان قوم روانه فتنه خیال <b>ع</b>	بستند نا حال سیدان تمثال	آن کار که تا حشر بر لغت بلوا
یک سال زندگید و اینها همه میل <b>ع</b>	حکایت (۴۴) <b>ع</b>	ز روی قدر عظیمش از ان است
که قدرش خلق را معلوم گردد <b>ع</b>	با کس کز نه جای رسیده است	که کمتر خادش مردم گردد

در سیرة النعمان آورده که بابی امام صاحب با جمیع تلامیذ در مسجد شسته بود که یکایک گروه از خواجه و مسجد در آنجا آمدند و بدین ایشان مفرود شدند امام رضا تسلی داده فرمود که خوبی نیست الهیسان دارد یک از آن خراج که سرور ایشان بودند امام آمده گفت که شما کیستید فرمود که ما هستی مستحیج و حق تعالی فرموده و آن که رتق المشرکین است سجده که فاجرة حق یمنع کلام الله ذکر ان لیلغة ما منة یعنی اگر کسی از مشرکین از تو پناه طلبد پناه ده او را تا کوی کلام حق تعالی شنود بهتر تا بجای آینی دی او را برسان تا منی چون خراج لمسا از خود جلد فرمای سلیمین را لشک و کافر میباشند و قابل قتل می ناگشتند و درین موقع باین عزم آمده بودند که از ابو حنیفه عقیده و یارانشیده پست الزام کفر دعه قتلش نمایند اما از جواب امام اعظم درین محل من کل الوجوه عاجز گشتند تا آنکه سرور ایشان همراهان خود را امر نمود که ایشان را در سه قرآن مجید بشنوانیده بعد از آن ایشان را با کافات ایشان که فائس ایشان هست رسانید تنبیهی همواره کار علای ربانین باینکه دیدی که در عین حالت جنح و فزع لجوا و ما وای برادران منم نموده بودی

عشق یک سله سگازست که کما کما

عشق یک سله سگازست که کما کما

عشق یک سله سگازست که کما کما



الطینان کلی می بخشد ندغم داند و ایشان را خود می کشند تا سفت دانی بر حال آنان که پیشوایان بودند  
 فرمود و باینجه حد فزانه ما گشته و برای طعن و تشنیع البخینه در هر کلمه موجود میباشند و خود عین بحار  
 سلطان اسلام که در امن و حفاظت او از قدیم محفوظ میبودند از حکام طبرستان دین که بر سر پهن سلطان  
 اسلام برآمده بودند در خیل اختلاس را برداش کران و از جهاد بازماند و بعد از تغلب مخالفین بر طایفه  
 این را از ایشان برای فریب همین جواب داد که این کارها برای الباقی علم حدیث در ملک پند نمود  
 و در بلده دلی خصوصاً سیکر ویم که بدون این حیل مانیز مانند دیگران در قتل علم مقتول گشته  
 و بمقتوی ما علم حدیث مقتود شده **فَلَا تَحْتَمِلُ وَلَا تَكُونُ إِلَّا بِأَمْرِ الْعَلِيَّةِ** **وَلَا تَحْتَمِلُ إِلَّا بِأَمْرِ الْعَلِيَّةِ** **وَلَا تَكُونُ إِلَّا بِأَمْرِ الْعَلِيَّةِ**  
 بودی هیچ پیغمبر که در دنیا اثر خود غالبانها بود و جهاد را بنفس نفیس خود عازم نشد  
 از دون طعن زنی بر باینجه **اگر در وقت عار و ابر و عذر** **مروان آنکه در مقرب دست این خفا که در قتل**  
 چست و در امتحان شست لطیفه در طریق آورده که بعد از این در جهاد بر دست بگذشت خود می دیکه بالا  
 آن باگما سید گفت باگمای بسیار گفتی چرا بر پنی آنی که ناز با جماعت ادا سازیم خوس گفت امام پس  
 این درخت خفته است از غراب ادا سید کن چون رو باه اسجارت گے رافت از دیدش باگما باگما  
 از شکر بر آورد و مینی تیزی داده و برگزینا خمش گفت کجا میروی بیا که ناز را بکناریم رو باگما گفت و من  
 من شکسته میروم که بعد بر وضو نایم بعد از آن می آیم حکایت (۴۸) **اما اگر از فقه قضا بود اثر**  
 بجا کار مردم شد **با مندر خیرات احسان** **اگر در مکشخصه زن خود را گفت تر طلاق است اگر بخت نسا**  
 مرا میگے چنانکه تم چمانه و ران نک باشد و حال آنکه در آن طعام مطبوخه آن نک را انچه نباشد آن زن از  
 چاره آن عاجز مانده و ندانم روز و آمد امام رضا و او را فرمود که در دیگے سیفیه مرغ نابیز و جان قدر نک را که بر آن  
 نشوهرت سوگند خورده بر آن تخم مرغ بینداز یا اکثر از آن که اثر بر آن زن طعام مطبوخ ظاهر نخواهد بود  
 لطیفه در مطلع العلوم آورده که در محبت جلال بن یوسف و ذکر جنکار یاری یو میگردند که از حاضران  
 مجلس طلاق زن خود سوگند خو که حجاج سفاک و ظالم بیشک و فرخی ست اهل مجلس را در اقامت کردند که  
 چون حقیقت حال و انجام کار جلوه نمود بنیت اینزدی ست پس طلاق زن بر تو لازم آمد آن شخص مخم شده  
 از مجلس برخاست و نزد عمر بن عبید که یک از فقهای عمده و مفتیان روگردان و دام و ماجرای و زبان نهان  
 عمر گفت زن خود را نزد خود بجا برد که اگر حق تعالی حجاج را با آنست که اگر بیکر و بدو فرخ نبرد پس بختین این بگناه

طریق در کتب و اخبار

طیبات امام العلوم

طیبات کتب و اخبار

۵۰۰-۵۰۱

نیز پنج دین نغمه حکایت ۴۹-۵۰  
 و خیرات احسان و نیز در سیر و القناع آورده که شخصی سر و هزار دینار نزدیکی امانت نهاد و وصیتش نمود که  
 چون فرزند من بالغ گردد ازین هزار دینار و کیسه خالی شده هر دو هر چه مرا محبوب باشد بفرزند من بدی چون  
 آن صغیر بالغ گشت از وصی پدر مال خود را طلب نمود و کیسه خالی را حواله اش ساخت گفت که پدر تو در این  
 مال و متروک خالی شده مرا غفلت گردانیده بود و آخر الامر آن طفل بالغ نزد امام فرزند مرا حواله بادی یا گرفت امام  
 بدی خود گفت که هرگز نیست ازین وصیت نفق فرزند خود را داده کرده بود نه نفق غیر و مقصود اصلای آن  
 بود که این جمله نایب فرزند می رسد مگر خیال خیانت آنچنین وصیت کرد پس امام فرمود و اطلبیده بوی  
 گفت که وصیت پدرش درین مال چگونه بود گفت که پدری بمن چنین گفت ازین سر و هزار  
 دینار هر چه را محبوب داری بفرزند من بدی امام فرمود اگر گفت ازین هزار دینار و ازین کیسه که امام کی را  
 دوست نمیداری گفت این دینار را دوست تر بر آن خود میدارم امام فرمود گفت که این جمله نایب را بوی  
 حواله نماید و نه آن کیسه که محبوب تو نیست نزد خود را چه پدر و وصیت چنین کرده بود که محبوب ترین  
 چیز خود را بفرزند من بدی پس بالضر و چیزی که محبوب تو نباشد تو بانه پست از آن فرمود که حق تعالی  
 رحمت کند بر پدر و کوه مری و دور اندیش بود لطیفه در جامع الفنون از تذکره شمشیر خانی آورده  
 که بعضی زخمه نوشیروان که بر قلعه کوه واقع است چهار سوار مسلح با شمشیرهای علم کرده از قلعه تیار ساخته  
 برگاه شخصی مقابل ایشان ایستاده بود جمله نمایند مامون الرشید خلیفه بغداد هدایت دهنه بان که از دفع اذیت  
 طلسم آگهی داشت اندرون آن دهنه در آمد دید که پیکر نوشیروان بر تخت مرصع نشسته جلالتش  
 سالم مگر لباسش به کنگی رسیده مامون لباس تازه به تنگ و عنبر معطر کرده بآن قالب بجان پوشانید  
 و مان حال دید که زیر تانوی نوشیروان کوسه از طلاست و در آن لوح نوشته اند که یکا زنی با عام غمخیز  
 آخر الزمان به زیارت ما رسیده لباس لطیف و مغربین خواهد پوشانید و آن وقت قالب بجان بپوش  
 از او نام نتواند نمود لهذا فلان جانب این دهنه گنجی برای ضیافت داد و وصیت نهادم تصدق خود را در  
 و ما سعد و در امان رشید گنج شایگان را انجا برداشت گویند که دولت بنی عباس بدولت آن گنج  
 بے قیاس بود حاکمان دانش و علم هر یک آنکه دانا یا نازمان در آن جویانند حکایت ۵۰-۵۱  
 چو دانش فضل را بر ارم از باشد در رحمت برویش باز باشد اورا شد الطالبین آورده که دانش

لطیفه مامون با نوشیروان

حکایت ۵۰-۵۰۱



مع  
بجمله  
نیم  
از ان

اینکه چونکه امام شافعی نور زانده حیات خود کمال علم و مبلغ اجتهاد رسید پس بموجب حکم **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** در آن شب گفتند که از راه غریبه العیاذ بالله روزی بر سر میز در مجلس جم غفیر فرمود که اگر دین زمانه ما فی المثل ابو حنیفه زنده بود و از کمال تبحر در خود می یابیم در اول مسأله او را الزام دادمی چون در آن شب گفت ابو حنیفه زاده خواب دید که بادی میفرمود مسأله اول در حق مسلمانان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** گفتن است پس بگو که دین مسأله اول مرا چگونه الزام میدهی امام شافعی دانست که چون در چهار کلمه طیب کردن کفرت پس از آنکه امام حیران بمانده ساکت گشت بعد از آن شادی کرده بگوید و بر زن نماند و مانده که امام شافعی در مسجد جامع و عظامید هر کس میل شنیدن دارد حاضر گردد گویند که از کثرت مردم جامع به تنگ آمد شافعی در میان آن مجمع بر سر میز بعد از فضائل امام ابو حنیفه فرمود **وَاللَّاسُ عِکَالٌ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** در تفسیر کسب و نزهتة المجالس و غیره در لطائف کلمه طیب عجایب غرائب ذکر کرده که بعضی از آنها اینکه کلمه طیب که اصل توحید از آن است از دو جمله مرکب است اول **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که تنها توحید است دوم **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** که توحید رسالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و هر یک از این دو جمله از دوازده حروف مرکب است و همچنین ساعات لیل و نهار در اوقات معتدل نماز و قیام باشند پس جمله ساعات ملوین آنند جمله حروف کلمه طیب است و چهار میشوند پس سر درین اینکه هر کس که این کلمه طیب را که از (۲۴) حروف مرکب است یکبار بصدق و حضور دل در شمار روزی خواند ثواب یک شب را روز که از (۲۴) ساعات مرکب است در نامه اعمال باو ثبت نمایند و گنایان ۲۴ ساعات شمار روزی او را ساعات فرمایند و نیز بهشت برین به ۲۴ درجه او را سرفراز نمایند ازین جهت این کلمه از ۲۴ حروف مرکب فرموده سوال این فضیلت عام است بگوئیم که باشد و بطریقیکه میخواهد از حضور و خلوص چون این الفاظ را بر زبان راند مستحق اجر مذکور گردد یا چیزه خصوصیت دارد جواب درین جمله حروف که معلوم اند اعلی تر از صفت دیگر است و آن اینک این هر همه حروف به نقطه اند اشاره لطیف بسوی آن بسیار که بلا ریب فضائل این کلمه طیب صحیح و درست همچنان است که دیدی و شنیدی اگر بیشتر طیب که در وقت خواندن این کلمه یک خود را از خیال بسوی الله مانند این حروف مجرد بے تعدد گردانی **سَمِعَ رِوَاغَ تَسْبِيحٍ** در رمل گاد خدر این چنین تسبیح کے دارد اثر **الطَّيِّفَةُ** دوم اینکه هر چند که حروف این کلمه ۲۴ اند اگر اجزای او بهشت اند چنانچه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** و دو خاتم تیرت اند اجزای حق آدم که بیشتر

بلفظه طائف کلمه طیب

بسم الله الرحمن الرحيم

سبب آن ماجور یا مخور باشد نیز هفت اند که از جهت آن هفت اندام او را محاسبه باشد که تفصیل آن جو  
تفصیل است پس در مرکب بودن این کلمه پاک از هفت اجزا اشاره لطیف بسوی این است که هر کس که  
این کلمه را بخواند بگوید **مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ** رواه البخاری و غیره حق تعالی هفت  
اعضای بدن او را از هر هفت روز خانات بخشیده بفضله و کرمه در جنات دارد سوال تفصیل  
عالم است هر یک کلمه گویا شامل است یا خصوص است بخاصت جواب گویم که هر هفت کلمات این چهار معنی  
تجوت اند یعنی هر هفت اجزا را چون بخط نسخ نوشته نمایند جوت داری برآیند یعنی سپیدی و سیاهی آنها  
نمایند چنانچه **لا اله الا الله محمد رسول الله** که در میان **لا اله الا الله** و **محمد رسول الله** و **محمد** و **رسول** هر یک  
خالی باقی میاند یعنی چشمه و لایس ایای لطیف درین آن است که این تفصیل جائز است و هر کس که  
دل را در وقت خواندن این کلمه نهد این اجزا را ماسوی افضلی و صاف دارد

زبان و ذکر دل و دست و خاندن چه حاصل ازین ناز بچکانه که گفته در عین ابجاری و هم او آورده که

چنانکه مدح و عرف این سبزو کلمه ساعات لیل و نهار و دوازده اند همچنین بروج فلکی و ماهات سال است  
و انتهای سالهای مصومیت انسان یعنی زماشته تا بالغیت بنی آدم و اینه مصومین و غیر معروف های متبرک  
این سه نیای اولوالعزم یعنی موسی عقیق محمد علیهم الصلوات و التسلیم دوازده و غیره نیز  
غیر مکرر از توحید - زبور - انجیل - فرقان ۱۲ - اند برین طریق از توحیدیت (ت و دی) دوازده و  
(ز ب) و از انجیل (ان ج ل) و از فرقان (ف ق) پس برین ترتیب نجبی این حروف این است  
اب ت ج ز و ف ق ل ن وی - پس بر آن شش گانه حروف فای که از ف تا ق ماقبل واقع اند تا  
لطیف بسوی آن میداند که بعد از نزول هر سه کتابهای اولین بفصلی شش صد سال فرقان حسینه  
تا از آن خواهد بود همچنان شد چنانچه بعد از آن هر شش حروف یعنی (اب ت ج ز ب) نیز شش صد سال  
و از هر چهار گانه حروف فای که بعد از ف ق واقع شده اند یعنی (ل ن وی) همین هجده است که کتابهای  
الهامی و آسمانی این هر چهار اند چنانچه دلالت بر انجیل و آسمان و فرقان و زبور و حتی مائده است چنانچه  
و اشاره حروف بطریق لطیف بر این خطی قدیم است که از خود ایجادش کرده ایم چنانچه حق بر صراح  
دم بر تفتاب و مشق بر شرح دم بر تن و قس علی بنیاد در شروع دعاشی پیدا و هجده است و در تبارق مائده  
از رخ بخاری و از دم سلم و اذق تنق علی بنیاد و همچنین اشارات در حصص حسین بطریق محمد و غیره

تجوت و تجوت

عنه الامام شیخ زکریا



از کتب سلف و خلف بکثرت موجود است فافهم بحروف مکرره که باقی مانده بودند نمایان است از تورات  
(ت) و از زبور (و) و از انجیل (ی) و از فرقان (دان) پس از این حروف آنچه از حروف  
فرقان مقدم است این چهار است (ت و و ی) داین هر چهار گانه حروف یکبار بهر دو اشارت  
سابقه دلالت نامی دارند یعنی یکی اینکه این هر چهار کتب آسمانی و الهامی است چنانچه از تورات  
و از زبور و از فرقان و از انجیل مراد است و دوم اینکه فرقان بفاصله شش صد سال از کتب  
سابقه و آخر تاکنون خواهد شد چنانچه در این هر چهار حروف همین است یعنی شش صد و شانزده  
و با حتمان کسرت یعنی بعد از آنکه از مسلمات خوبی نیست که کسرات در مثل پنجمین لطائف محسوب

نمی باشند نظیر و تلخیص حکایت (۵۸) **چهارم جامع جمالش چراغ علم بود**

مراد از دو عالم جماع علم بود در غیرات احسان و نیز در سیر السعاده آورده که شخصی نزد امام رضا

آمد گفت که من قدیم سال ابرای حفاظت دین کرده بودم که خلاص موضع آنرا فراموش کرده ام چه چیز  
نمایم که بال خود قادر و قاضی گردم امام رضا فرمود که این مسأله تقصیر نیست که برایت بگویم تا بگویم پس من  
چهار چیز گفتم که بسیار بود آخرش فرمود که برو و مشرب همیشه تا مادام که بخوانی پس  
مکان مال من نه تلویذ و خواب که چون آن مرد در میان شب چندین نماز خواند یعنی یکبار از چهارم حصه  
شب در میان نماز یادش رسید که فلان موضع دین مال من است پس شتر نزد امام رضا آمد و گفت تدبیر تو  
راست است که مرا بجا حاضرش داد اما من فرمود هرگز نه می دانم که شیطان مرا تمام شب بر این نماز خواندن  
و آنچه خواهم داشت الهام از روی بیک حفظ و وسیع بیخ نمود تا من ترا لازم بود که تمام شب فکر کن آن حق تعالی را در  
نگاه کردن بسیار بود و چون گفت که در نزد کتاب امام مصنفه شیخ تقی الدین ابن دین و قیوم العید  
آمده که رخصه شخصی پیش این دقیق العید آمد و گفت که من نزد درویش جاهل رفتم و گفتم که مرا در نماز  
و سوره و خطرات بسیاری آید و بخوبی می شود آن درویش در جواب فرمود که افسوس بران دل که روی  
غیر خدا بگذرد پس بسبب این حروف او علت و واسطه از من باطلید زیرا که گشت شیخ ابن دقیق العید گفت  
که این درویش جاهل نزد من بهتر از هزار تقیه است را قلم الحروف گوید یعنی شاه عبدالعزیز که بعضی  
از متفقین علامه درین سخن شیخ در آورده اند که این سخن وی خلاف حدیث صحیح است که گفتند و ائمه ان شاء الله  
حکایتی که این گفتن عاید و شیخ برعکس حدیث گفته لیکن نفسی است که هر چند که آن حدیث را در بعضی

در حکایت امام رضا

۶۱۹

و ظاهر جاهل بود اما در حقیقت فقیر در دین نصیب او بود و مراد از حدیث شریف همین فقرت نه که کمال  
 با اصطلاحات نماید از معانی مقصود شایع غافل بود لطیفه از عظمی پرسیدند چه باعث است که خاطر ما من  
 میباشد در همه امور عبادت باشد یا بصیحت بنگاز نماز که با تخصیص نماز موجب خلوص خاطر بای قدیم  
 و جریه و باعث خیالات فاسده و کاسده میباشد حضوری نماز با لکنت از دل نائل میگردد و فرمود که همین  
 میباشد بود چه اگر نماز که راسل عبادات است مانند روشنی است و قاعده کلیه است که در ظلمت هر چه جز با حق میباشد  
 نیک باشد یا بد هر گاه که روشنی پدید آید همه اشیا می شود از نیک و بد هر چه باشد پدید آید هر چه نیک  
 باطن ما هم ظلمت است و بسبب نماز که مانند روشنی است چون بر پاید بار گردد و همه کار و خیر که باطن ماست بیا

ظاهر گردد **و** عورت از پنجه گذشت یک سوره گفت بکار آید مگر وی است

پس حضور ما در نماز بسبب آن تا پاکی ما بر جانمانند **و** نه در دن نماز نه بیرون

گشتن کنی بهمان **و** این چنین حالت پراشیدن را شرم ناید نماز می خوانی

و پاکانیکه باطن ایشان مصفا میباشد برایشان بجز از حضوری مولای تعالی دیگر هیچ حاصل نمیشود چنانچه

از خطا ماسوی باشد تا آنکه از نفس خود هم در نماز خبر ندانند **و** نماز عبادان رکن و سوره است

نماز عاشقان ترک وجود است **و** حکایت نذر ابرار و حصول حضوری ایشان در آن چنانچه کتب قصه

و اخلاق از آن سخن است دل اندر بران و لنا فرمود علیه الصلوة والسلام الصلوة یقترأ بها القرآن و یستغفر

و در حق خود فرمود قرآن عقیق فی الصلوة و جواب بوجه دیگر و از فاضل دیگر همین سوال کرده شد

در جواب فرمود که حالت نماز چنانچه میباشد بود چه اگر شیطان در اعمال است و همواره مکر و زدن است

که نفیس درین سوال را تجسس میکنند و بموجب قول علیه السلام الصلوة یقترأ بها القرآن و یستغفر

نفیس زین اعمال نماز است پس جدو که یک شیطان را برای افساد نماز است همان که سعی بر افساد

افساد دیگر اعمال ما و بر آنی باشد اندک آن حضور ما در نماز نمی ماند و نماز ما بر ما تهاه می شود **و**

خواجه پندار که دارد حاصل **و** حاصل خواجه بجز پندار نیست و پاکانیکه بر نفس خود قادر می باشند

شیطان را در نماز خود غلبه میدهند لهذا حضور ایشان در نماز از محصل می آید تا آنکه از نفس خود نیز نماز غلبه پیدا

می نیرند این نماز و دو **و** زانکه با اختیار باشد دل گردد و زانکه ترک تن بود حاصل نماز

فرک خویش و ترک فرزند از نماز **و** از غلبه آموز قربان کن و دل تن بنده آتش فرود رود



چنانچه در شکوه در باب رفاق آورده که مرویست از آن حضرت صلوات الله علیه و سلم پسندیده مختصر طلبیدن و بفرموده السلام  
 إِذَا قُضِيَ صَلَاتُكَ فَصَلِّ صَلَاةَ مُؤَدِّجٍ وَرَمَعَاتٍ وَتَفْسِيرَ صَلَاةِ مُؤَدِّجٍ گفته که اگر کسی نفس  
 و جمیع ماسوی الله را و بنام نرود و توجیه کامل و اخلاص کلی بسوی جناب حق تعالی روی خود آری یا آنکه خست کن  
 حیل خود بطوریکه این نماز گذاردن همان و مردن تو همان است و پس در بعضی اسرار نماز - سوال  
 درین چه طاعت و کدام حکمت است که در وقت شب یعنی از وقت غروب شمس تا طلوع فجر هفت رکعت نماز  
 بر او فرض کرده شده و افراط و تفریط را در آن مدخلی ندارد جواب بسبب آنکه در روز چهار هفت است و هر چه ماند  
 شب و بجز براه اند چنانچه در حدیث است و نیز هر بنده کس باشد یا که بسبب هفت اعضای خود که  
 آن هر دو پا - و قریح - و لکطن - بسمینه و دل - و پهلو و دست - و دهن - و زبان - و گوش - و چشم است محاسبه کرده شده  
 بشو گناه مغرب و گرفتار درون رخ خواهد گردید پس برای نجات از آن در تاریکی شب که با درون شب است  
 تمام میدارد از فضل خود هفت رکعت نماز را در دنیا بر او در مغرب و عشاء فرض گردانیدند که از خوف  
 حق تعالی هر که امروزی را بجا آورد و درین هفت رکعات نماز در تاریکی شب ادا می نماید حق تعالی از جهت  
 آن هر هفت اعضای او را از هر هفت طبقات درون خلایق بخشیده و گریه چنانچه در حدیث است  
 كُنْ يَكْلِمُ اللّٰهَ لَحْدَكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا يَقْبَلُ الْعَجْرَ وَالْعَصْرَ وَكَأَنَّكَ تَسْمَعُ  
 مِمَّنْ يَكْلِمُ رَدِّهِ دُونَ نِيَابَةِ كَسِي كَذَا فَوْجٍ وَعَشَارًا اَدَاكَ اَكْنَدَ مَنَّا اِنْ اَدَاوِثَ دِكْرًا سَيَا رَدَّ مَسْوَالٍ در روز  
 روشن یعنی ملائکه آفتاب طلوع کرده باشد عصر نماز فروخته و در هفت رکعات چو آفتاب یعنی نماز ظهر عصر  
 بهشت رکعت چنانچه در جواب بهشتی که از نور اند و بلا تشبیه مثل روز روشن اند هشت است اند  
 حق تعالی ادا می نماید هر هفت رکعت نماز روزانه همین اشاره ظاهر ساخته که هر نماز شب از این هفت  
 رکعات برای رضای مولی تعالی قیام نماید حق تعالی برای رضای آن بنده نیز بوجب قوله تعالى  
 وَصَحَّى اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضَوْا عَنْهُ وَرَضِيَ عَنْهُمْ بهشت را مباح گردانده و در هر هفتی که خواهد بدون  
 فراست و آیه یعنی بسبب هفت رکعات سابقه که چهار روز خدایا که در راه بهشت واقع اند نجات یابد و اگر  
 بدون این هفت رکعات موطئه مستحق دخول جنت نخواهد شد چنانچه مثلاً در حدیث آمده عَنْ  
 اَبِي مُوسَى قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى الْبُيُوتَ دِينَ (يَقْبَلُ الْعَجْرَ وَالْعَصْرَ)  
 وَدَخَلَ الْجَنَّةَ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ مَنِيَّ هَرَكَةً نَازِهِ دُونَ قَتْلِهِ رَابِعِي نَازِهِ دُونَ قَتْلِهِ رَابِعِي نَازِهِ دُونَ قَتْلِهِ رَابِعِي

در این چه طاعت و کدام حکمت است که در وقت شب یعنی از وقت غروب شمس تا طلوع فجر هفت رکعت نماز بر او فرض کرده شده و افراط و تفریط را در آن مدخلی ندارد

چون هر بنده کس باشد یا که بسبب هفت اعضای خود که آن هر دو پا - و قریح - و لکطن - بسمینه و دل - و پهلو و دست - و دهن - و زبان - و گوش - و چشم است محاسبه کرده شده بشو گناه مغرب و گرفتار درون رخ خواهد گردید پس برای نجات از آن در تاریکی شب که با درون شب است تمام میدارد از فضل خود هفت رکعت نماز را در دنیا بر او در مغرب و عشاء فرض گردانیدند که از خوف حق تعالی هر که امروزی را بجا آورد و درین هفت رکعات نماز در تاریکی شب ادا می نماید حق تعالی از جهت آن هر هفت اعضای او را از هر هفت طبقات درون خلایق بخشیده و گریه چنانچه در حدیث است

چون هر بنده کس باشد یا که بسبب هفت اعضای خود که آن هر دو پا - و قریح - و لکطن - بسمینه و دل - و پهلو و دست - و دهن - و زبان - و گوش - و چشم است محاسبه کرده شده بشو گناه مغرب و گرفتار درون رخ خواهد گردید پس برای نجات از آن در تاریکی شب که با درون شب است تمام میدارد از فضل خود هفت رکعت نماز را در دنیا بر او در مغرب و عشاء فرض گردانیدند که از خوف حق تعالی هر که امروزی را بجا آورد و درین هفت رکعات نماز در تاریکی شب ادا می نماید حق تعالی از جهت آن هر هفت اعضای او را از هر هفت طبقات درون خلایق بخشیده و گریه چنانچه در حدیث است





آنرا اولی ساخت و از برك ركعت دیگر از دیار حق تعالی مشرف گردد که هر چند که خواب باشد از خوشی لذت گیرد  
 بود که برای نماز آنرا ترک نموده بود دیگر دیار حق تعالی را زمان بهتر و خوشتر و بلند از حق نماز در احادیث است باین  
 ارشاد شده الصلوة عباد اللہ الذین وجب علیهم یومئذ العبد و بین الکفر ترک الصلوة و جائے  
 چنین الصلوة الحسنة و الجمعة إلى الجمعة و رمضان إلى رمضان مکفورات لکما یبغض  
 إذا الجمعة الکبائر یعنی هر پنجشنبه نمازها در مابین خود و نیز نماز جمعه نماز جمعه دیگر و نیز روزه رمضان  
 تا روزه رمضان دیگر پخته و عوض است مگر آنکه در میان اینها باشد باشد و در آن کبار رسول  
 وقت مغرب را چهار شب محسوب ساختند و وقت فجر را با آنکه تاریکی شب هنوز باقی است نه شب داخل محسوب  
 و نماز روز محسوب نمودند بلکه با سه وقت مستقل قرار داده از هر دو وقت خارج داشتند جواب در وقت فجر  
 چونکه نماز شب و شروع سیاهی میباشد و ابتدای هر شیء در شیء داخل میباشد لهذا مغرب را از شب محسوب نمودند  
 و در وقت فجر و حیثیت میباشد کی اینکه تاریکی شب در آن شش گشته باشد و دیگر آثار روشنی در آن نمودار میباشد  
 بنام آن داخل نیست و از روز نیز محسوب نمی شود چرا که علامات اکبر و در که قرص آفتاب است در آن  
 وقت مفقود است سوال در شب از روز در نماز مخصوصه پرهیزه کهعات چرا حصر نمودند و کی روشنی را در حدود  
 آن داخل نمایند جواب اگر اظطرار و تفریط را در نماز اذان داخل دادند و مقصود شایع که آن اتمام فضائل  
 مخصوصه نماز است چنانکه بالتفصیل بطریق لطائف گذشتند فوت شد و دال بر این است از ادراک خوبی نماز  
 محروم ماندند پس فوق و وجود نمازهای خود چندان نیافتند سوال ادا نمازهای مخصوصه  
 را با اوقات خمسة چرا حصر نمودند جواب اصعب ترین اوقات پنج است که برای هر فرد بشر پیش آمدنی است  
 یکی حالت فرخ و سکران موت اللہ علینا علی سکران الموت که شیطان در پس ایمان می باشد  
 و ملک الموت در پس جان و در رثه در پس مال و متاع این جهان و زن و فرزند و دیر خوار و خسته گذشتن و  
 بسختی تمام روح از دے برون و از خویش و اقارب جدا ساختن و در خانه تنگ و تاریک بنی کلان قبر  
 و در اسپرون دوم شدائد قبر سوم عرصات قیامت چهارم وزن اعمال و پیران شدن اعمال و پیران  
 پنجم گزشتن بر صراط و در حدیث ابی داؤد آمده که بارے حضرت عائشه در رخ را یاد کرده که است سخت  
 صلوات علیه و سلم از دے پرسید از چه جهت گریه میکنی گفت از خوف و در رخ پسر پرسید که ای گروه بنیاد قیامت  
 اهل خود را یاد آورید بانه فرمود صلوات علیه و سلم بے مگو بجز از سه مقام که در آن کسی کسی را یاد نخواهد کرد و یکی

معنی  
نعمان  
نعمان  
نعمان  
نعمان  
نعمان

وقت میزان تا آنکه دانه که میزان او سبک آمد یا گران وزن دوم وقت پُران شدن اعمال نامها تا آنکه دانه  
عمل نامزدی در دست راست وی آمد یا در دست چپ از طرف پشت سوره وقت صراط و تکیه بر پشت چشم  
نموده شود و کذا فی المشکوٰۃ سپس هر کس که از این مضامین و هر پنج کینکها چهارم مذکور نجات یابد  
در عیش جلوه دانی و رضای حق تعالی پیوسته خواهد رسید پس حق تعالی محض از فضل خود برای الهی آن پنج  
صعوبات بعین وسیله را با بخشید که هر کس که از خوف حق تعالی در شمار روزی بعین صعوبات خمس را  
پنج نوبت یاد نماید حق تعالی او را با الصبر و امانان نجات بخشد چنانکه در حدیث است که حق تعالی در هر دو  
جهان کسی را پنج تکلیف نمیدهد نه در هر دو جهان کسی را راحت و آرامی بخشد مگر که در دنیا از غافل ماند  
در آخرت او را راحت نباشد و هر کس که در دنیا از حق تعالی خونی میداشت و حدود او سبحانه و تعالی از او ابر  
و نواهی نگاه میداشت و او را آخرت خوف و هراس نباشد سوال باز دارم سابقه برای ادای نماز شمار روزی پنجاه وقت  
چرا مقرر شده بود جواب بعین است یک از اسباب فضائل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر اینست که عظیم  
الصلوة و التسليم و نیز سبب فضیلت امت در عبادت آنهاست که گزشتیم چه که ظاهر هر چه که طول عصا قیامت برای  
اشاره تحقیر است **الف** سنه خواهد بود چنانکه در قرآن است پس برای آسانی آنها حسین اوقات را یعنی پنجاه  
ساعات را در شمار روزی در دنیا براساس نماز برایشان تعیین فرمود و الله اعلم سوال نماز جماعت را با وجودیکه  
ذکر اذکار و قرائت قرآن در آن کمتر میباشد بر نماز تنها اگر اربست و پنج مرتبه یا از آنرا از آن چنانچه در حدیث  
است چرا مضاعف نمود جواب هر چند که در ظاهر مقصود از نماز نظافت بدن و نیز تعبید و جد و جفای است مگر  
و حقیقت غرض شارع ازان اتحاد با همی و خلوص فیما بین اهل ایمان است لهذا هر روز برای تریاید محبت ایشان  
بغرض پیچوقته ملاقات ایشان که باعث ارتباط و محبت با همی میباشد حکم جماعت در نمازهای روزمره بر اهل محله  
که موجب چندان حج نیست فرمود و برای ملاقات با همی جمله اهل شهر که در هر روز برایشان تکلیف ملاقات لازم  
می آمد از محض فضل خود هفته وار نماز جمعه و برای ملاقات تمدنی و بدنی یعنی بغرض با همی الفت گرفتن شهری و  
روستائی نماز عیدین در هر سال و برای الفت گرفتن و خوگیر شدن و بغرض حصول ملاقات جمله بلاد را از اسلام از  
شرق تا غرب بدون ارتکاب موانع الفت و محبت که کارهای فساد و جهال است بیکان محدود و وقت موعود حکم  
ادای حج بشرط استطاعت در تمام عمر یک بار بر بالانم و واجب نمود از پنج نماز جماعت را که موجب اتحاد و ارتباط  
با همی است فضیلت است و تارک جماعت را بر عیدات شدید ترسانید و الله اعلم و ربنا کنوا ائمه انما یحب



حکایت ۵۲ - انام نام

لقمه حکیم در انام نام

المعدة

حکایت (۵۲)	آنانکه خاک را بنظر کمیها کنند	آیا بود که گوشه چشمتی را کنند
	ز غم و ز عیش چو دم میزنی	جدا گانه در هر نفعی یک فنی

در سیره النعمان آورده که پنجین روزی شخصی نزد امام آمد و گفت که بسلفی مال را در کدلم یک اناناطون گوشه خانه مدفون نموده بودم حالا بیاد نمی آید که کجا بخاک و کرده ام امام فرمود او را فرمود چون ترا حاصل خود یاد نماده مرا بطریق اولی یاد نخواهد آمد که آن تنها فعل تو بود از شنیدنش آن مرد بکلیست امام را بروی ترحم افزود و چند نفر شکر در را بخود گرفته تا بخاندوی رسید و با نماده خود فرمود که هر یک از شما تصور آن نمائید که اگر این مکان خانه شما بودی در برای حفاظت مال را در اینجا مدفون می ساختی برای و فکر خود هر شخص مال را کجا بخاک در میگردید هر همه از قیاس خود چند مواضع مختلف را بیان نمودند امام فرمود که با الضور این شخص نیز مال خود را در این دو موضع نهان کرده باشد برای کندین آن مقامات حکم فرمود از نشیت ایزدی چون موضع سومی را کنند بکهنه مال مدفون آن مرد را از اینجا بر آورند آسای علم عقل هر دو چیز نیست که گوهر را از تر دریا بیرون می آرند با قدری حاصل شدن بعضی خاک چه میرسد لطیفه در گل هوری شرح گلستان تحت بحث آیت کَلُوا وَاشْرَبُوا از تفسیر کشاف آورده که بارون رشید را بطیب بود نصرا ل حلق روزی به طلی بن حنین که یکی از علمای اهل وین بود گفت در کتاب شما از علم طب چیزی نیست حالا که علم دو علم علم بدان و علم دایان علمای کاتبه میباش فقیه علمت آموز امانه طبیب آدمی کش

آن که امامت گفت کَلُوا وَاشْرَبُوا کَلُوا

یک نام است کَلُوا تا کَلُوا

کثر توجیه میشوند نصرا ل گفت از پیغمبر شما نیز در طب چیزی هست گفت بله فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اَلْمَعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحَمِيَّةُ دَاسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَاعْطِ كُلَّ بَدَنٍ مَا حَوْدِيْهِ یعنی معده خانه مرض است و پر سیز سر همه دواهاست و بدنه هر بدن را چیزی که بآن عادتش کرده شده باشد نصرا ل گفت که کتاب دینی شما برای جایی بنوس طبعی نگذاشت چرا که اگر بایت عمل کرده شود از امراض محفوظ ماند چه جمله امراض از پری معده بر میخیزد پستتر اگر بقول نبی صلی الله علیه و سلم عمل نمایند از فضل ایزدی صحت یاب گردند

پس حاجت طلب جالینوسی نماند. حکایت (۵۳) **۵** بعلم خدا دار و عفت سلیم

شده و حنیفه عود در قیام **۵** خیرات احسان آورده که امام اعظم سبب جدت خلق و تیزی طبیعت

اکثر ناخوش منش بود و باره حلفت نمود بطلاق زن خود اگر در خانه آن تمام کرد و چیزی برای خوراک زن و خانواده

و آن زن ویرا تمام شدن آرد خبر بد یاد برین معامله نزد وی کتابت نماید یا قصد از نزد وی فرستاده

در خانه نماند و یا نزد کسی دیگر ذکر آن کند و آن شخص نزد امام اعظم با تمام آرد حکم کند یا این زن مرا بشاگرد

که آرد و خانه نماند و پس درین همه وجه این زن را طلاق است پس آن زن درین باره حیران ماند که چه

چاره نماید کسی او را گفت توبه کرد نزد او حنیفه بروی که قفل مقصود ترا بجز از رای وی کلید نمیخواهد بود

پس آن زن نزد امامش آمد و از قصه خود را اطلاع بخشید امامش او را فرمود و قتیله ظرف آرد خالی کرد و پس

در حالت خواب اعظم که غفلت بروی قائم باشد آن خم آرد و یکدایم کی جامه وی بپوشد و قتیله که از خواب بیدار

گردد و خود بخوابد خم خالی شده را معاینه نماید و بداند که آرد نماند آن زن باز پس شده همچنان که پس از شاهده

این معامله امام اعظم با تمام آرد عالم گردیده میگفت بخدا که این امر از جیل او حنیفه نیست چگونه نجات یابم

حال آنکه وی زنده است و دوسه سوامی ساز و دار و حق زن نامی که می آید نزد زنان را با عجز و اوقات فهم سستی رای

لطیفه در طبع العلوم آورده که بعضی از نظریان بصیرت نزد رابعه بصری رفتند و گفتند ای رابعه ایند و تعالی

مردان را سه فضیلت بخشیده که زنان از آن محروم اند اول آنکه مردان کامل العقل اند و زنان ناقصات العقل

و ازین جهت شهادت و دوزن برابر یک مرد است دوم آنکه زنان ناقص لدین اند که بعلم معلوم بهر که

از نماز بازماند سوم آنکه هیچ زن به پیغمبری نرسیده را رابعه گفت بد راست است اما زنان را نیز سه

فضیلت است که مردان را از آن بهره نیست اول اینکه در میان زنان نخست نیست دوم اینکه هیچ زن

دعوی خدایی نکرده سوم اینکه همه انبیاء و اولیا از بطن زنان برآمده اند از شنیدن ایشان

خجل بازگشتند حکایت (۵۴) **۵** از بهر و رگشت خوار و نمنی

جد گانه در هر نفس یک نمنی **۵** در سیره النعمان آورده که از امام اعظمش زنش ناخوش می بود

(شاید که این زن دیگر باشد و در حکایت سابق زن غیر و س باشد) و پنج در میان ایشان

تا بعد رسید که زنش با امام ترک گفت و نمود وی خواست که امام اعظمش زن ازین

ناخوش شده طلاق دهد تا آنکه شبی اعظم از کمال غصه با و س گفت اگر شب با من گفتگو

نایت ۵۳ - از امام

نایت ۵۴ - از امام

حکایت ۵۴ - از امام



تثانی تا سطلاق است ز نش از شنیدن لفظ طلاق سه در گشت چه طلاق عین مطلوب وی بود و سکوت  
 و زدیگر چه که امامش فرمشته وی بود و فرقت ویرا گاه بی غی خواست متفکر گشته با خود گفت چون این زن  
 از من ناخوش می ماند پس گاه با من سخن می خواهم گفت و فردا مطلقه خواهم گشت پس چه چاره نامم که گفته  
 خویش را علاج جویم آخر الامر نزد امام ابو حنیفه در آمد و همه داستان را پیش وی عرض نمود ابو حنیفه نه  
 بوزن مسجد اعظم را طلبیده تا یکدیش نمود که شب مصلحه اذان فجر را در پاسی از شب قبل از طلوع صبح  
 صادق بگوی مؤذن همچنان کرد آن زن از شنیدن اذان دانست که صبح دمید برخاست و با آتش  
 گفت که حال من مطلقه گشته از قید توربانی یافته و سخنان نامرگفتن گرفت امام او را گفت کجا میری  
 ترا طلاق نیفتاده چه تو با من هم کلام شندی و حال آنکه شب تا حال باقی است چون نظر نمود معلوم شد که  
 پاس از شب تنگ باقی بود چاره ناچار در حباله نکاح وی باندازم میگوید که درین باب دلیل قول ابی حنیفه  
 آنست که در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بر اذان بلال در خرو و نوش کرده باشی که  
 در وقت شب می باشد یعنی استحباً بایر ای تحجد و غیره و بر اذان ابن ام مکتوم پس کنید انتهی لطیفه  
 در جامع الفوائد آورده که در نقوش اندر همین شبیه سه کس با وضا اعمای مختلف کشیده اند و کیفیت  
 هر یکی پائین هر شبیه نوشته شکل اول البصورت مرد متفکر کشیده اند و زیر آن نوشته که این مرد فکر آن  
 میکند که زن کند یا نکند و صورت دومی را بسیار آبی کشیده که بر دست بر سر نیزند و ریش میکند تحت آن  
 نوشته که این شخصی است که زن کرده و پشیمان شده و نقش سومی را خندان و شادان کشیده و مثل آن  
 تحریر کرده که این مرد زن خود را طلاق داده و از جور و اذیت زن خود نجات یافته و از بهند او برگشته است

حکایت (۵۵) ه زکان امامی بکن کندنی جدا گانه در هر فن یک فنی

در خیرات احسان است که شخصی زنی را در خفیه محصور شهود مجبول یعنی مستور احوال بنگلح بود و آورد و چون  
 آن زن را بر سره از وی تو لگشت آن مرد از دلدا همکار آورد و بلکه از نکاح نیز منکر بود پس آن زن آن طفل  
 را بطریق مستغاثه پیش قاضی امین ابی ایلی شیری قاضی گفت گواهان را بر اثبات نکاح باید گذرانید زن گفت  
 که مرا بنگلح خود بدین طور آورده بود که خداوند تعالی وی نکاح است و بهر دو فرشته راست و چپ گواه اند قاضی  
 آن زن را از محکمه قضای بیرون نمود پس ناچار شد نزد ابو حنیفه در آمد و از ماضی او را خبر داد امام آن  
 زن را فرمود که نزد قاضی رفته او را بگوی که شهادت را حاضر کن تا گواهان بر تو گذرانم و چون حاضر شود او را بگوی

البصورت مرد متفکر کشیده اند و زیر آن نوشته که این مرد فکر آن میکند که زن کند یا نکند

حکایت ۵۵- از امام

که بگوید من کافر بودی و گویا آن شخص که در پیش آن مرد از گفتن این کلمه ناچار گشته است  
 به کمال خود قاضی کا بین را بدیده وی لازم گردانید و نیز ولد را با وی ملحق ساخت نکته در بیان الحدیث  
 از حافظ قاضی ابی بکر بن العربی مغربی اندلسی که صاحب تصانیف کثیر است می آید که از ابن عقیل که امام خا بله  
 است روزی شنیدم که میگفت که ولده تابع کم است در مالیت و در حکم اوست در رعیت و حریت از بخت  
 که چون از پدر جدا شد لطفه بیه قیمت بود و هیچ مالیت نداشت آنچه از قدر و منزلت پیدا کرد و شکم مادر  
 کرد پس تابع او گشت چنانچه اگر کسی در زمین کسی دیگر خواورده استخوان او را انداخته رفت پس قدرت  
 از وی از آن تخم خواورده استخوان او را برآمد آن درخت ملک صاحب زمین است ملکیت خورنده خزان سا که  
 در وقت خوردن او انداختن استخوانش هیچ قیمت نداشت فائده عظیمه و نیز شیخ مذکور میگوید که یک  
 در که بسطی اقامت داشتم التزام کرده بودم که هرگاه از آب زمین جرعه نوشم قیمت علم و ایمان در خاطر نگذارم  
 خدای تعالی بر من علم را بپذیر تا نامشاده ساخت درین افسوسم که چرا بنیت عمل یک دو جرعه نوشیدم که بنیت  
 عمل در من کمتر از میل علمت و نیز میگویند که از ماهران سحر در زمین بایل شنیدم که هر که آخرت از هر سوره  
 نوشته در گوی خود اندازد سحر ساحران بروی کارگر نشود انستی کلامه عمده الله علیه لطیفه در بیان الحدیث  
 از حکیم ترمذی که یکی از محدثین سوله ابوعلی ترمذی صاحب صحیح است آورده که از لطائف ایشان است  
 که گفته پنج کس را بهتر از پنج جانبست که کودک را مکتب و جبران را مکان طلب علم و پیر را مسجد و متو ذی  
 را از ندان و زن را خانه خود و از عبد الله بن مبارک آورده که می گفته که من از چهار هزار حدیث  
 چهار سخن انتخاب کرده ام یکی آنکه بر مال دنیا مغرور نباید بود و فریب نباید خورد دوم آنکه در شکم آنچه  
 طاقت آن ندارد گشایا که گشایا نباید در آورد سوم آنکه از علم بهما قدر باید آموخت که نافع باشد  
 چهارم آنکه بر زن در هیچ چیز اعتماد نباید کرد حکایت (۵۶) <sup>از حدیث قضا</sup> افضل امامی بر بردنی

فائده عظیمه

در حدیثی است

حکایت ۵۶ - از امام ۲

جدا گانه در هر فن یک فنی در خیرات احسان آورده که شخصی نزد قاضی ابن شبر مرآمد و وصیت کرد او را  
 شده بود نزد قاضی طلبید گویا آن را بر این گزرا نید بعد از قبول شهادت گویا آن قاضی آن مرد را  
 گفت که اکنون سوگند کن بران گویا آن تو گویا ای بحق داده اند آن مرد گفت سوگند بر من نیست  
 که من در وقت وصیت وصی فائز بودم امام ابو حنیفه بقاضی گفت که این قیاس تو جزینی نیست  
 چه میگوئی در نابینا نیکنه شکسته گفت من و پس گویا آن برای آن نابینا گویا ای دادند یعنی که قصاص تو



لطیفہ ہونے کا باعث

برفلان است آبا برین نامینا حلف آن نیز لازم است کہ گویا ابی من گویا ابی من بچہ وادہ اندو جانکہ  
آن نامینا کسی را بچہ خرم خود ندیدہ پس قاضی از گفتمہ خود باز آید و برائے آن مرد حکم وصیت فرمود لطیفہ  
چہ بین در دادن مال در مطلع العلوم آوردہ کہ شخصہ نزد مامون رشید آمدہ گفت کہ مرد غریب و مینوایم  
مامون گفت عجب نباشد آن شخص گفت میخواہم کہ بچہ بروم گفت برو راہ کشادہ است گفت چیزے  
زاد و را حلقہ ندارم مامون گفت کہ حج از تو ساقط شد کہ آدم بے استطاعت را حج فرض نیست آن مرد  
گفت من آمدہ ام تا از تو چیزے بگیرم نہ آنکہ فتوے خواہم مامون بختہ دیدہ اوراصلہ داد و دست فرمود

حکایت (۵۷) زخوان امے بخور خورنی | حسا گاہ در ہر فنے یک فنی

حکایت ۵۷- از نام نہ

در خیرات احسان است کہ بارے در جنازہ سید ہاشمی رؤسا و علمای کو فصح بود نہ یکایک ادر آن  
متوفی برہنہ سر روی در آمدہ از کمال وجہ و محبت جامہای خود بوسے انداخت پس زوج آن زلف  
نمود بطلاق و بزین گفت کہ باز پس برو و آن زن نیز حلف بعتق مالیک و بندگان خود نمود کہ باز پس  
از پسہ خود زوم مگر انگاہ کہ نماز جنازہ بروے خواندہ شود مردم درین حیران ماندہ و کسے درین بابہ سخنی  
نگفت پس والد آن مرد کہ حلف نمودہ بود خود از ابو حنیفہ رضہ درین معاملہ پرسید کہ چکر دہ آید امام فرما  
شوی و زن ہر دو استعدادہ حلف ایشان نمود پستہ بشو ہرش گفت کہ تنها ناماد را بر جنازہ بخوان پستہ  
زنش را حکم بر جوع نمود این شیر مژہ دران وقت حاضر بود گفت عاجز اند زنان دنیا ازینکہ مثل تو ولدے  
را از ایندہ ہر آئینہ در علم چیزے گفت ہر تو نیست لطیفہ با وجود این علم و تجراہام کہ میراشت ملا علی  
قاری در موضوعات کہیر آوردہ کہ از لطائف غریب است اینکہ در مسجد کوہ قصہ خوانے یعنی واعظ زرعدہ نام  
بود پس والدہ دجہہ امام ابو حنیفہ را رادہ پرسیدن مسألہ ازوے نمود امام ابو حنیفہ اورا فرمود کہ مسألہ  
چنین است مادرش از وی قبول نمود و گفت من قبول نکم مگر انچہ زرعدہ اعطا گوید پس ابو حنیفہ را زود  
سامزدوی برو و گفت این ملو من است و در مسألہ گذار از قومی پرسد زرعدہ گفت کہ تو اعلم و انقد از من میباشی  
پس خود جواب این مسألہ را پیش وے بیان نہای امام فرمود کہ من جواب این مسألہ پیش وے چنان  
چنین گفتمہم زرعدہ بجانب والدہ امام مخاطبہ کردہ گفت مسألہ چنین است کہ ابو حنیفہ گفت از شنیدن قول  
زرعدہ خوشنود شدہ باز گشت حکایت (۵۸) | بین ہر قول اور روشن کتبایے

لطیفہ ہونے کا باعث

حکایت ۵۸- از نام نہ

بقصد تجر بہ بنگر جو اسے | در فتح القدرہ رایان آوردہ کہ شخصہ حلف نمود از خوردن گوشت ناگاہ

روزی گوشت ماهی را خورده پیش سفیان ثوری آمد و قصه بار بار گفت ثوری گفت که حنث بر تو لازم است  
چرا که حق تعالی در گوشت ماهی فرمود است **لَا تَأْكُلُوا مِنْهُ لَحًّا طَرِيفًا** **مِنْ الْبَحْرِ** **وَهُوَ السَّمَكُ**  
پس رجوع کردن آن شخص نزد ابو حنیفه فرمود آمد از تمام سرگشت خود او را واقف گردانید امام آن مرد را گفت  
که باز نزد سفیان ثوری سوال نمائی که چه میگوئی بخو کسیکه قسم نمود که من بر سباطه نشستم و بر زمین  
نشستم سفیان ثوری در جواب گفت که درین صورت آن حالت حانث نیست سائل گفت آیا  
در حق زمین در قرآن تشریف نیامده **وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ بِسَاطًا** از شنیدنش سفیان بر  
پرسیده شاید که تو آن مردی که دیروز از من سأل گوشت ماهی پرسیده بودی گفت بلی گفت برو که درین  
هر دو مسأله بر تو حنث لازم نمیشود پس رجوع کرد سفیان ثوری از قول خود بیکت تعلیم ابو حنیفه نهی  
و سر درین مسأله اینکه حنث و عدم آن در ایمان باعتبار عرف است و بس لطیفه بار بار خاطر قاصر  
می آمد که بوجوب آیت آینده هر چه از حدیث مستخرج گردد آن نیز حکما در حکم احکام قرآنی است  
فالمحمد که بهمان طور بقول امام شافعی **مَنْ ظَفَرَ بَابَ كُشْمٍ خِطَابَةٍ وَرَاجَعَ الْعُيُومَ** آورده که باره امام  
شافعی **مَنْ لَمْ يَكْرِهْ فَرَمُودَ بَرَسِيدٍ** از من از هر چه میخواستید که من جواب شما از کتاب الله خواهم داد پس  
گفته شد مراد آنچه میگوئی از کتاب الله در حق محرم که زبور را بگشود فرمود **يَسْحَرُ اللَّهُ الرَّجُلَ الْبَاحِثَ**  
**قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا أَنْتُمْ إِلَّا رُسُلٌ نَحْنُ وَهْ وَمَا تَحْكُمُ عَنْهُ فَاخْتَوُا** یعنی هر چه داد شما را  
رسول الله صلعم آنرا لازم گیرید و از هر چه منع کرد شمار از آن باز ایستاد یعنی حکم آنحضرت علیه السلام  
بعینه حکم کتاب الله است پس امام شافعی روایت از حذیفه بن ایمان از نبی صلعم پس خود کرد  
و گفت **لَا تَقْتُلُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي** **أَيُّا** **بِحَسْبِ** **وَعَصَى** **بِطَر** روایت از عمر بن خطاب  
آورد که **يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ قَتِلْ الْبَغِيَّ مِنَ الرِّبِّ** یعنی که زبور نیز از مزیات مباح الدم است

لفظه از امام شافعی

حکایت ۵۹ از امام

<p>حکایت (۵۹) ۵</p>	<p>ازین خوبرو گرتوی بشنوی</p>	<p>از ان پیشواے جوانی قوی</p>
<p>بوسه حدیث و گر قصد کن</p>	<p>از حال امای به شهر سنجی</p>	<p>در زبانه الجالس در بحث علم</p>
<p>آورده که باره ابو حنیفه در در سن امام مدینه مالک در آمد و کسی اورا شناخت پس امام مالک بر تکامینه و اصحاب خود در مسأله بطریق امتحان اعتراف نمود چونکه ابو حنیفه در ضعف تکامینه وی نشسته بود آن سوال اورا کما فی جواب شافی و کفنی داد امام مالک پرسید من آیت</p>		



الرجل یعنی این مرد از کجاست ابو حنیفه گفت من اهل العراق امام مالک  
 فرمود من اهل بلد النخاق والنخاق یعنی از شهر منافقان و شقیانی باشی و درین اشاره  
 بهوس معمر که حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنده و غدر اهل کوفه نمود امام اعظم فرمود  
 اگر اها زنی باشد قدری از ستر آن شریف پیش تو بخوانم مالک فرمود بے  
 پس امام اعظم روخواند و میفرمود **حَوْلَ كَعْبٍ بْنِ الْأَعْرَابِ مَنْ يَقُولُونَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ**  
**مَرْدٌ فَاعْلَمْكَ النِّفَاقُ** یعنی بے از درستان عرب که گرداگرد شاست منافق  
 اند و بے از اهل عراق نیز ثابت صابر اند نفاق یا متمر و سرکش اند بر نفاق مالک فرمود  
 فرمود ما قال الله طه كذا خدا چنین فرمود ابو حنیفه گفت **كَيْفَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى خُذْ**  
**فِرْعَوْنَ وَآلَهُ** فرمود مالک فرمود که قول حق تعالی چنین است **وَكُنْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ** یعنی بے از اهل مدینه  
 متمر و سرکش اند بر نفاق ابو حنیفه فرمود **لَا تَكُنْ عَلَى نَفْسِكَ شَاسِتٌ** خدا ای را  
 که خود بر خویش حکم نفاق کردی و از مجلس دے بر جست و روانه گشت امام مالک از ذهابت و دکاوت  
 وی تیر گشته تفتیش حال وی نمود کسی گفتش که امام ابو حنیفه کوفی همین جوانست بعد از شاختنش  
 با عزاز و کرامش و راورد و دوا بهم شارف ایشانرا حاصل گشت انتی و بے نوشته اند که ایشانرا  
 باهم مباحثه شد و در آخر امام مالک از بسیار اقوال خود بطرف قول ابو حنیفه رجوع نمود و تلمذ و  
 شاگردی از دے کرد چنانچه ماعلی قاری در رساله رد امام الحرمین گفته **وَدَّ كَرَّ الْكَرْدِيُّ**  
**أَنَّ مَالِيكَ الْغَنِيَّ أَبَا حَنِيفَةَ وَنَافِلَةَ هَذَا الْعَدِيَّةَ فَرَجَعَ إِلَى**  
**قَوْلِ أَبِي حَنِيفَةَ فِي مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ وَقَالَ ابْنُ الْحَجَّامِ الْعَلِيُّ وَتَلَمَذَ لَهُ**  
**كِبَارُ قَوْمِ الْمَشَافِخِ الْأَكْبَامَةِ الْجَمْعِيَّةِ وَالْعُلَمَاءُ الرَّاسِخِينَ كَالْإِمَامِ الْمُجَلِيلِ**  
**الْمُجْتَمِعِ عَلَيْهِ جَلَالَتُهُ فَقَدَّمَهُ وَزَعَمَهُ وَبَرَّاعَتَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْبَارِكِ وَكَالْإِمَامِ**  
**الْبَيْهَقِيِّ سَعْدٍ وَكَالْإِمَامِ مَالِيكَ بْنِ أَنَسٍ وَنَافِلَةَ (أَي كَافِيَاتٍ) بِهَوَاؤِهِ**  
**الْأَيُّمَةِ الْأَعْلَامِ وَمَشَافِخِ الْإِسْلَامِ فِيمَا بَيْنَ الْأَنَامِ شَرَفًا وَعَرَفًا وَعِجْمًا**  
**وَعَرَفًا بِالْطَيْفَةِ** جمیع العلما فی القرآن لکن **تَقَاصَرَتْ عَنْهُ أُمَمٌ أَيْ جَاهِل**  
**وَسَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا**

لِكُلِّ شَيْءٍ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا فَرَقْتُ بَيْنَ الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ  
 چنانچه در ایجاب العلوم و کتاب نظریف آورده و نیز در کتاب بے زبان فارسی از نظم گذشته که عبد الله  
 بن المبارک گفت که بارے بقصد حج بیت الله و زیارت مسجد نبوی صلی الله علی صاحبہ و التسلیم  
 بیرون شدم و قتیکه براه میرفتم از دور سوادجی بینے شیخ دیدم چون بر آنجا رسیدیم دیدم که  
 پیرزانی است که پیر این دینارن از پیشم است گفتم اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُ  
 جوابم از آیت داد و گفت سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ مَرَّحِلَةٍ و مراد را گفتم رحمت خدا بر تو باد  
 درین مکان چینی گفت مَنْ یُضِلُّهُ اللهُ فَلا هَادِيَ لَهُ پس دانستم که این پیرزن راه گم  
 کرده است از دور رسیدم که عزم کجاداری گفت سَبَّحْتَ الَّذِیْ اَسْرَفَ یَعْبُدُهُ کَلِیلاً  
 مِنَ السَّجْدِ اَحْسَنَ اِلَى السَّجْدِ الْاَقْصٰی پس دانستم که از حج خود فارغ شده  
 قصد بیت المقدس میدارد و گفتم از چند روز در اینجا باشی گفت ثَلَاثَ کِیَالٍ سَبْعِیْنًا  
 و در آن گفتم که چیزی طعام برآه خوردن تو با تو نمی بینم گفت هُوَ یَطْعَمُنِیْ وَ یَقْبَلُنِیْ گفتم غُضُوْا  
 از جوی سازی گفت فَلَمْ یَجِدْ اِمَامًا فَبَقِیْتُ مَوَاصِیْعَ اَطِیْبَا گفتم آیا چیزی طعام بخورم گفت  
 لَقَدْ اَتَيْتُهَا اَلطَّیْبَامَ اِلَى الْاَسْجَلِ گفتم که این ماه رمضان نیست گفت وَ مِنْ کُلِّ شَيْءٍ  
 خَيْرٌ اَقَاتَ اللهُ شَاکِرًا عَلَیْهِ گفتم که هر آینه در سفر افطار برآه احوال است گفت وَ اِیَّیْ  
 لَصَوْمُؤْ اَحْسَنُ گفتم که با ما چرا سخن آنچنان نمی گویی که من با تو میگویم گفت وَ مَا لِفُطْرَتِیْ  
 قَوْلٌ اِلَّا لَدُنْیَهِ رَفِیْقٌ عِنْدَ گفتم که از کدام مردمی باشی بینے چه نسب میداری گفت  
 وَ لَا تَقْعُدُ مَا لَمْ یَسْأَلْ بِهٖ عِلْمًا السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ وَ الْفَوَاقِیْ  
 اَوْ لَیْسَ لَکَ اَنْ تَعْتَزَّ مِنْهَا گفتم خطا کردم مرا معاف فرمائی گفت لَا تَخْزِیْ  
 عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللهُ لَکُمْ گفتم اجازت میدهی مرا آنکه بر تاقه بینے شتر ایدین خود را سوار  
 کنم تا با قافله برسی گفت وَ مَا تَفْعَلُوْنَ خَیْرٌ لَّعَلَّکُمْ اللهُ یَسَّرَ لَکُمْ وَ یَسَّرَ  
 نَشَانِدِمْ گفت قُلْ لِلَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اِیْضًا و بعد پس چشم خود از او بر بستم و گفتم  
 بر شترم سوار شو چون اراده سواری کرد و شترم گرفت و جامه اش را در پی گرفت و ما اصابت کردیم  
 مُصِیْبَتَیْ فِیْمَا کَسَبَتْ اَیَّدُ لَکُمْ گفتم او را صبر کن تا پاس شتر را ببندم گفت فَقَدْ مَنَعْتُمَا

حدیث  
 صحیح  
 در حدیث









در ارشاد الطالبن چنین گفته که چون جنگ شد حضرت عواد رضی الله عنهما و جنبت بغیر از حکم خدا قصد خوردن دانه باغواے شیطان نمود و دست را بسوی دراز کرد و درخت بهشتی از خوف حق تعالی بخود بالا بیدن گرفت چنانکه از قدح عواد رخ در گشت حضرت عواد از جهت عجلت بر سر گشت پائے خود جریست و دستهارا بالائے سر خود بسوی دانه دراز نمود درین حالت حله بهشتی که از نازد پامی کشید تا شاخه گی بالا رفت و آستین وے از سر گشت دست تا آرنج وے رسید و بمقی آرد و او شگفت گشت و رخسار از سرش کشاده گشته تا آنکه ناصیه وے از ان ظاهر گردید برائے سر اے آن در طهارت حضرت غسل اعضا برین چهار اندام فرمود اگر تعمیل این امر کرده شد در قیامت عرض آن عترت المحجلین خواهند بود یعنی که همین اعضا و عضو دشمن تر باشند سوال بخروج بول و براز و ریح شکم چه حکم نقص و ضو از شارع صادر گشت جواب سببش آنکه از خوردن دانه بغیر از خدا آدم و حوا علیهما السلام را بول و براز بسبب گندگی آن دانه گرفت بخلاف دیگر اطعمه بهشت که سفله آن عرق خوشبو از پیشانی ایشان ظاهر میشد چونکه خروج اشیاے مذکوره از اثر آن دانه میباشد لکن بخروج آن از جانب شارع حکم حدیث و نقص طهارت مرتب گردید پس اگر نجاست از ان بظاهر بدن متضمنی باشد مستثنی آن نیز در شرع ضرورت است و الا برای طهارت غسل اعضای چهار گانه کافی است چنانکه گذشت سوال بخروج خون و ریم و غیره چه نقص و ضو میشود جواب زیرا که تولد این اشیا از خوردن غذای باشد الله اعلم الطیفه دوم همدار معنی در الف لیله آورده که بارے فقیهی بجنود خلیفه بارون رشید از کنیزک علام بطریق امتحان پرسید و گفت اخبرنی بما معنی الصلوة قالک الوضوء باز پرسید که مفتاح وضو چیست کنیز گفت تسبیح گفتن باز پرسید که تسبیح چیست گفت تسبیح باز پرسید که مفتاح تسبیح چیست گفت طاعت حق تعالی باز پرسید که مفتاح طاعت چیست گفت اعترا بن بندگی خود مزار او افتاد بر بویست و ی عز وجل عالم گفت خوب فنی اتی حکایت (۶۱)

ببین هر قول او در روشن کتابے | چه خورد در راس او نور است و تابے

و هم در برهنه آورده که نوبتی بخندست حضرت امام جعفر صادق اگر سید پس از ابو حنیفه پرسید که کدام سورت است که منفع وے تجید و وسط وے اخلاص و آخر وے دعاست ابو حنیفه گفت فاتحه باز پرسید که کدام کلمه است که اولش کفر و آخرش شهادت است گفت لا اله الا الله

در حکایت ۶۱ از امام رضا

باز پرسید قتل با حق زیاده است در گناه باز نگفت قتل پرسید پس چرا در قتل بد و نفر گواه بسته  
است و در زنا چهار نفر گفت که در قتل ملحوظ احياء حق مردم است و در زنا مقصود پوشیدن منکر  
و رفع اشاعت فاحشه و دیگر آنکه زنا گناهی است میان خدای تعالی و بنده و قتل حق بنده  
باز پرسید که ذکر را پیش از غسل حفظ است چرا باشد گفت که زن عیال مرد است باز  
پرسید که غلط غلیظ و انجس از منی است پس چرا در آن استجا است و درین غسل گفت دفعاً  
لیکسر چه پس حضرت امام صادق زبان مبارک به ثناء دعا کشود و گفت لا عَدَمَت  
تَخَصُّصَتْنِي اُمَّةٌ جَعَلَنِي لَطِيفَةً بَهْت حُرُوفٍ چنانست که در سورة فاتحه نیست در  
یک آیت دیگر از قرآن موجود اند پس آن هنگامه حروف کدامند و آن آیت کدام جواب  
حروف هنگامه این است فَخُجَّحَ زَيْشٌ طُفَّ وَآيَةُ اَيْلَةٍ اَوْ مَرَّتْ

كَانَ مَيْتًا فَاحْيَيْتَهُ وَجَعَلْتَنِي نُورًا اَيْمُنِي بِهِ فِي النَّاسِ كَعَنْ

مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِحَايِرٍ فِيْهِمْ هَذَا كَذَلِكَ رَيْنٌ لِّلْكَافِرِيْنَ

ما که نتوانیم سوال در کل قرآن کدام دو کلمه چنان است که اگر عکس نمائی باز

همان کلمه گردد جواب اهل کلمه فی قلک دوم و در کلمه قلک سوال

تعداد حروف فاتحه چند است جواب بقدر تعداد افراد انبیاء علیهم الصلوة والسلام

بنابر قول صح که ذاقیل و الله اعلم میگوید که در تعداد انبیاء علیهم السلام سه قول است مگر صح

اینکه یک کلمه است و چهار هزار بود و نه چنانکه شیخ در ترجمه مشکوٰه گفته لطیفه دوم از بعضی است

منقول است که چون نفل زنا بد و کس قائم میگردد و لاجرم بر نفل هر یک از آنان از دو گواه لابی

ایضا لطیفه دیگر از بعضی بزرگان معنی شناس مومی است که چون در خروج منی تلفذ

تمام بدن میباشد بنابرین غسل تمام جسد تیر لازم آمد بخلاف خروج دیگر نجاست از بدن

حکایت (۶۲) بین هر قول در روشن کنائی که هر کس دشده بر نور و تابانی

در برهنه و خیرات الحسان آورده که روزی امام عظمی را با امام زاده محمد بن حسن بن علی

رضی الله تعالی عنهم ملاقات شد فرمود تویی که فاکت حدیث جد من یعنی بقیاس

امام گفت معاذ الله من ذلک بنشین که ترا حرمته است چون حرمت حبه تو



امام زاده بن شست و امام پیش و سیدوزانوی ادب بن شست از وی پرسید که مرده  
ترست یا زن فرمود زن گفت حصه او از میراث چند است فرمود نصف از مرد امام گفت  
اگر بقیاس سیفتی حکم بر عکس این کردی باز گفت نماز فاضلتر است یا روزه فرمود نماز امام  
گفت اگر حکم بقیاس سیکردی بر زن قضای نماز بودی نه روزه باز گفت بول پلید ترست  
یا نطفه فرمود بول امام گفت اگر بقیاس عمل کردی غسل از آن بودی نه ازین معاذ الله  
که مخالفت حدیث کنم بلکه خادم اویم نگاه امام زاده برخاست و ابوحنیفه رزم را در کنار  
گرفت و بر وی مبارک و بوسه داد و در اول امام را بر آیه آن سخت گفت که چنان

چنان شنواید بودند **هَكَذَا أَكَلْتُ ذِي نِعْمَةٍ مَخْشُودٌ** همواره مباحثه و تحقیق علما  
خالی از نکات عجیب نمی باشد لطیفه درستان الحداث آورده که علامه دایمی صاحب  
التصانیف از استاد خود ابن عرفه لطیفه عجیب نقل کرده که روزی در درس او در اسکندریه  
حاضر بودم شخصی از تلامذه او مختصر او را در هفته از وی میخواند و مقام کتاب الحج بود و در آن  
مجلس بعضی طلبه علم که شوق به بحث و اعتراض داشتند نیز حاضر بودند ناگاه عبارتی وارد شد  
که ضمیر در آن بمضاف الیه عائد میشد طالب العلم مذکور جرأت کرده پرسید که غویان میگویند  
که ضمیر بمضاف الیه عائد نباید کرد پس این عبارت چه قسم درست میشود شیخ بهر جواب گفت  
که قال الله تعالى كَمَثَلِ الْجَعَالِ يَخْلُ اسْفَافًا یعنی که در کل ضمیر عائد مجاز است و آن  
مضاف الیه است مگر درین جواب لطافتی است که پوشیده نمی ماند غیب عود ضمیر بمضاف الیه  
منوع نیست آری اگر ممکن باشد عود ضمیر بهر یک از مضاف و مضاف الیه اولی آنست که بمضاف  
عائد سازند زیرا که مقصود از کلام اوست انتی - **حکایت (۶۳) هـ**

دگره یاد آمد یک حکایت که کرده را دیش زامد در آیت در اشباه و النظائر و خیرات  
الحسان آورده که بارے ابوحنیفه بن اعلی و دیگر اشرف کوفه در طعام ولیمه حاضر بود که صاحب آن  
ولیمه هر دو پسران خود را با دو خواهر آن عقد مناکحت کرده بود که یکا یک صاحب ولیمه از خانه  
برآمده گفت اصْبَحْنَا مَصِيبَةً عَظِيمَةً که زنان بسبب غلطی و خطا ازین هر یک برادر را دین  
شب زفاف بدیگر فرستادند پس شب گذرانید هر یک از آن دو خواهر نزد غیر شوهر خود دین

استفقا از سفیان ثوری کرده شد گفت باکی نیست که درین سال بعینه فیصله علی کرم الله وجهه موجود  
و قتیکه معاویه از دست درین معامله دریافت کرده بود و آن اینکه هر زن را از دم که از او ای خود کاین  
خود گرفته بعد از گذر اشدن عدت بسوی شوهر خود رجوع نماید فاشخص الناس منه ذلك  
و ابو حنیفه ساکت بود این زیاد و بروایتی سمرقانی سألہ را از ابو حنیفه پرسید امام ثوری برخیده گفت  
بیشتر از وی چرا دریافت نکردی و ظان این چه خواهد گفت که این حکم حضرت علی است در موطوء  
بالشبه ابو حنیفه فرمود هر دو شوهر آن را نزد من بیارید چون حاضر شد از ایشان پرسید که راضی  
نیشوید بر نیکی هر یکی از شما در خوله خود را نزد یک خود دارید منگو خود را هر دو گفتند بلی ما همچنان  
خوشنودیم فرمود که هر یکی از شما طلاق دهید منگو خود را که مدخوله دیگر نیست ایشان همچنان کردند  
پس تجدید نکاح هر یکی با مدخوله خود حکم فرمود و فحش الناس من فتنایه یذلک و لیستاد سعد  
بوسه او را ابو حنیفه را و گفت که ما در محبت او امانت می نمایم خاموش بود سفیان ثوری تقریر عیبت الهام آفرید  
ابو حنیفه رف درین سال در خیرات امان میان نموده در شاه گفته که سفیان ثوری از ابو حنیفه پرسید که این چنین حکم چرا  
کردی فرمود که این حکم در میان ایشان و منی و محبت باقی ماند که سبب عدوت از میان ایشان جاست الا اگر بعد  
انتظار کردند بی باهم ایشان اعداوت پیدا گشتی پس ایستاد سفیان ثوری در پیشانی ابو حنیفه دست او بردی تا خواند

کنون روشن کنی گریه انصاف	شود این ره همه از تیرگی صاف
--------------------------	-----------------------------

آری تحقیقات علما خالی از نزاکت نباشد لطیفه در احواف النبا و نیز در بستان الحمدین در  
حالات حافظ الحدیث ابن حجر عسقلانی صاحب فتح الباری شرح بخاری آورده که از لطائف و  
ظرافت شیخ آنست که چون سلطان مولانا مولود مدرسه مؤیده را بنا کرده تمام نمود مناره از منارهای  
آن مدرسه که بر برج شمالی بنا شده بود میلان کرد و قریب بسقوط شد پادشاه حکم فرمود که آنرا بهم  
کرده باز تیار نمایند اتفاقاً علامه یعنی شایخ بخاری هم صریح در زیر آن مناره نشسته درس  
میگفت حافظ ابن حجر این قطعه را نظم نموده بجنور یاد شاه خواند شعر

لجساع مولانا المؤید رونق	میدار که بالحنین یز هو ویا الذین
--------------------------	----------------------------------

در این شعر از مولانا مؤید رونق میگویند که در این مناره نشسته بودی و این مناره را بنام خود نهادی و این مناره را بنام خود نهادی و این مناره را بنام خود نهادی

در این شعر از مولانا مؤید رونق میگویند که در این مناره نشسته بودی و این مناره را بنام خود نهادی و این مناره را بنام خود نهادی و این مناره را بنام خود نهادی



نَعْلَمُ وَقَدْ مَاتَ عَنْ الْقَصْدِ اسْمُهُ

فَكَتَبَ عَلَيَّ حَيْمُ أَضْرَمَ مِنَ الْعَيْنِ

مردم این قصه را باز از بعضی رسانیدند که حاکم این حجر بن عیسی را دیده بود در الدین عینی خشنک شده نوابی شاعر مشهور را طلبیده یک قطعه در تعریف این حجر نظم کنانید و شائع ساخت بدرالدین عینی خود چندان قدرت شعر نداشت و آن قطعه این است و خالی از لطافت نیست شعر

مِثْلَ نَارٍ لَعْرُوسٍ الْحُسَيْنِ قَدْ جَلَّتْ  
قَالُوا أَوَيْتَ لِعَيْنٍ قُلْتُ ذَا غَلَطُ

وَهَذَا مَا يَقْضَاءُ اللَّهُ وَالْقَدَارُ  
مَا أَوَجَبَ الْمَدَامُ الْآخِيَّةُ الْحَجَرُ

قائده تولد قاضی القضاة خاتمه الحفاظ شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن احمد بن حجر عسقلانی مصری شافعی در بست و سوم شعبان سال هفتصد و سه در مصر بود و وفاتش شب شنبه بست و هشتم ذی الحجه سال هشتصد و پنجاه و دو در قاهره مصر اتفاق افتاد چنانچه در بستان الحمدین گفته ازین حساب عمر شریفش یکصد و چهل و نه سال میشود و در نظم و شعر قدرت تمام میداشت و تصانیف او زیاده بر یکصد و پنجاه کتاب است و همه مقبول افتادند و بهر دو حکم تراز تصانیف جلال الدین سیوطی است اگرچه تصانیف جلال الدین در عدد بیشتر است کذا فی البستان اما تولد امام فاضل محدث کامل فقیه مجیدل علامه سبب تمیز عارف تصریف و عربیت حافظ لغت سرایع الکتابت و فی تخریج الاحادیث کامل الوست محمود بن احمد عینی که بدرالدین لقب و قاضی القضاة خطاب داشت در نصف ماه رمضان سنه هفتصد و شصت و دو در مصر بود و محدث مسلم القلب تاریخ وفات و می است یعنی بسال هشتصد و پنجاه و پنج بممرنود و سه سالگی باه ذی الحجه جهان فانی را پدر و دمنود صاحب تصانیف کثیره است بمجله آنها عمده القاری شرح بخاری و در تراجم الحقائق شرح کنز الدقائق و بترایه شرح های اندک گویند که شرح های قریب بمرفود سالکی نوشته است و عین تاب نام شهری است بفاصله سه منزل از حلب که پدرش در آنجا قاضی بود ویرا بدان شهر منسوب کرد و عینی گفتند

کذا فی حقائق الحقیقه حکایت (۶۴) هـ

بین قول او را چور و دشمن کتابی

در این باب از بعضی رسانیدند که حاکم این حجر بن عیسی را دیده بود در الدین عینی خشنک شده نوابی شاعر مشهور را طلبیده یک قطعه در تعریف این حجر نظم کنانید و شائع ساخت بدرالدین عینی خود چندان قدرت شعر نداشت و آن قطعه این است و خالی از لطافت نیست شعر

که ظلمت ز غلش شده آفتاب | در خیرات الحسان آورده که باری ابن بیرونه والی عراق

مرابو حنیفه گفت که آمد و رفت نزد من چرا بسیار ننمائی در جوابش فرمود من نزد تو چه خواهم کرد زیرا که اگر مرا مقرب خود سازی در فتنه و فساد خواهی انداخت و اگر از خود دور کنی مرا رسوا خواهی کرد و لیکن عیندق ما اخافک علیک و همچنین در جواب ظیفه منصور

و امیر کوفه عیسی بن موسی فرمود و قتی که ایشان اورا گفتند اکثر النبی الینا همواره محققین جواب سلاطین زمان را بظرافت رد کرده اند لطیفه در مطلع العلوم و غیره آورده چون امیر تیمور ولایت فارس را مسخر کرده بشیر از آمد حافظ شیرازی را طلب کرد حافظ گوشه نشین بود بفقر و فاقه گذران می نمود سید زین العابدین رکنا آبادی که مرید او بود نزد امیر تیمور

قرب تمام داشت حافظ را بلا زمت امیر تیمور در آورد دید که آثار فقر از تاصیه حال او ظاهر است گفت ای حافظ من بضر بشیر تمام رده زمین را خراب کرده تا سمرقند و بخارا را سمرقند کنم و تو از بخال هندوی بخشی و میگوئی اگر آن ترک شیرازی الق حافظ در جوابش گفت ازین سخلو تنها هست که بدین فقر و فاقه افتاده ام امیر تیمور بخندید و براس حافظ و ظیفه

فائق معین فرمود حکایت (۶۵) بین هر قول اوروشن کتابی

چو هر آن خور ز نورش گیرتابی | در خیرات الحسان در ختم فصل حادی و عشرون آورده

که باره شخصه در مسجدی بر ابو حنیفه گذر نمود از فراست خود امام در حق آن شخص فرمود که این شخص غریب یعنی مسافری است که در آستین خود چیزی شیرینی میدارد و نیز معلم صبیان است مردمان شخص حال وی کردند بهمان یافتندش از متر این راز از امام روم پرسیدند فرمود که دیدم اورا که چپ و راست می نگرست ز این صفت غریب نو وارد است و گمان را بر آستین و سیم جویم دیدم و در گذشتن خود با طفلان مسجدی نگرست از آنه تمق نظر معققان از مشاهد عوام سبقت میگرد لطیفه در بستان الحدیث آورده

که در زمان خطیب بغدادی که از حفاظ متقین و علمای بحرین بود و در بغداد در سنه چهارصد و شصت و سه با قاضی ابن عبدالبر مالکی هم درین سال وفات یافت بعضی یهودیان که در خیبر سکونت داشتند در وقت عزیمت از آنجا برخاسته در اطراف و جانب شام منتشر شدند

حکایت

حکایت

حکایت



بکسور خلیفه بوقت نامه پیغمبر صلعم ظاهر نمودند و بخوا حضرت علی و مهرنوی و شهادت جمعی کثیر از صحابه و مومنان آنکه از فلان و فلان قبیله یهود و بنی اسرائیل گروم و معاف نمودم خلیفه آنرا از خطیب فرستاد خطیب بعد از تامل گفت این هندو و جمل است زیرا که در وی شهادت معاویه و سعد بن معاذ با هم ثبت است و معاویه در وقت فتح خیبر مسلمان نبود و شرف صحبت نبوی صلعم حاصل نکرده و سعد در غزوه خندق قدم تیر خورده و متصل غزوه قریظ و فوات یافت در وقت فتح خیبر زنده نبود است **حکایت (۶۶)** اگر بشنواز فقه آن مقتدا

سراج امام آفتاب خدا در خیرات الحسان آورده که زنی نزد ابو حنیفه آمد و گفت که برادرم از سر ششصد دینار و فوات یافت و از آنجمله مال مرادنیارے بدست آمد و پس امام پرسید که مال متروکه را در میان شما کدام کس تقسیم کرده بود و گفت که داؤد طائی و امام و او را فرمود که ترا بجز از آن یک دینار چیزے دیگر نمی رسد آیا برادر تو از پس خود داؤد دختر و مادرے و زوجه و داؤد و زوجه و نفر برادران و خواهر بزرگی نگذاشت آن زن گفت بل فرمود که مسأله نیز آنچنان است که داؤد گفته است مسکنان الله بین تیر ذہنی و سرعت فکر امام رضا لطیف مولوی عماد الدین عثمانی شاگرد رشید بحر العلوم مولوی عبدالعلی لکهنوی و مولوی حسن شالچ سلم

برود در عقد و نیت آوده نظم	شخصه بسفر رفت از دمانبسیال	دارت و نفرشت یکی عم و کمال
خالش پسر عم و عرش پسر خال	ای منی آفاق چفتوی است کمال	در سیجا و دال کمال است

ملی بودن خال نیست یعنی موی دے پسر عم وی درست نمیشود که عم برادر پدر را میگویند و قال برادر مادر را می نامند و قبیله خال باین مرده پسر عم وی میباشند بالضرر مادرش نیز بنت همان عم وی میباشند چرا که خال برادرش با هم برادر و خواهر اند پس مادر وی برادرزاده پدرے گشت درین صورت نکاح عم باینه برادر خود لازم می آید و آن در شرع درست نیست پس توله این مسافر ازین چنین مادر از روی شریعت چگونه صورت پذیرد که این زن از زمرات پدرے است و و م عم وے ابن خال وے نیز راست نمی آید زیرا که عم مرده چون پسر خال وے شد ناچار پدرش نیز پسر همان خال وے خواهد بود و چه ایشان هر دو با هم برادرند پس مادریت عمه پدرے گشت (یعنی خواهر پدرے پدریت) درین صورت نکاح برادرزاده

با خواهر بر خود لازم میشود و آن جائز نیست پس تولد این مسافر از آن هر دو چگونه متصور گردد  
 و بهترین جواب آنست که گفته شود که این محد در وقت لازم می آید که اگر عم و خال  
 این مرده از بنی الاعمیان باشند یعنی عم و خ عینی و برادر حقیقی پدر و دایه باشند و نیز خال  
 مرده از عینی مراد درش را باشد و چون برادر و عینی ایشان اعم از حقیقی گرفته شود درین شی  
 تیج محد و لازم نمی آید **توضیح آن** اینکه فرضاً خلیل و فریه با هم برادران اخیانی اند  
 (یعنی از یک مادر بدون اتحاد والد) پس خلیل زن یوه را که از شوهر سابق با خود دختر  
 را بعه نام میداشت در نکاح خود در آورد و خلیل را ازین زن کریم نام پسر می تولد نمود و  
 آن دختر را بعه نام را فریه بکلی خود در آورد که رحیم نام پسر ازین زن او را تولد گشت  
 پس کریم خال رحیم است و مادر و پسر عم اخیانی وی است از جهت قرابت پدر و  
 و حال آنکه بود در این رحیم را خال دیگر علانی یا اخیانی که نفیم نام میداشت و نفیم <sup>مادر فریه</sup> مادر فریه  
 را بکلی گرفت که نفیم نام پسر ایشان را متولد گشت پس کریم خال رحیم است و نفیم <sup>مادر فریه</sup> مادر فریه  
 اخیانی وی است و نفیم عم علانی وی است و نیز پسر خال علانی یا اخیانی وی است  
 چونکه این را دانستی پسر و آنکه رحیم مال کثیر را در وطن خود جمع نموده خود سفر رفت و از ورش  
 در پس خود نگذاشت مگر کریم را که خال و دایه و نیز این عم وی است و دیگر نفیم را که عم و  
 و نیز این خال وی است این است صورت این سائله الله اعلم و حکم مال متروکه که رحیم مسافر  
 اینکه اگر فوت و دایه معلوم گردد پس این مال در میان ایشان بطریق منصفی <sup>مادر فریه</sup> مال  
 تقسیم یابد و اگر متعین معلوم نگردد پس مال و دایه <sup>مادر فریه</sup> برای حفظ <sup>مادر فریه</sup> است یعنی گذاشته شود تا که  
 خیانت در آن کرده نشود و انتظار کرده شود تا آنکه تعداد سالهای عمر وی بنود سال رسد  
 بعد از آن این مال در میان هر دو ورثه مذکور بهمان طریق نصفاً نصفاً منقسم گردد و چه  
 ایشان هر دو از ذوی الارحام میت اند و مستوی اند و درجه و در میان اصول این هر دو ورثه  
 اختلافی از ذوی ذکور و اذمت نیز نیست و وارث دیگر بجز ایشان هم ندارد و <sup>مادر فریه</sup> کتب  
 فی القسمة و تصور این سائله بوجه دیگر نیز ممکن است که بخوف طوالت ترک کرده شد انتی



در حکایت ۹۰ از امام

در حکایت ۹۰ از امام

حکایت (۶۷) **ه** بین هر قول او روشن کتابی که خورشیدی است پرا نور و تابانی  
 در خیرات الحسان است که شخصی نزد امام آمد و گفت که نزد شخصی قرضه هزار درم میدارم  
 و وی انکاری است و سوگندی خورد و مرا بجز از شاه واحد بروی نیست چه کنم چون  
 ابو صفیه را صدق وی بخوبی معلوم گردید او را فرمود که یکی را از مجبان جانی خود نزد آن گوی  
 آورده و آن همه در بهار رو بروی گواه خود بروی همه کن جوان همچنان کرد ابو صفیه  
 آن یار ویرا حکم دعوی هزار درم بر آن مدیون داد و آن گواه و دواهب یعنی مالک اول را  
 حکم براسه شهادت داد و ایشان هر دو گواهی دادند قاضی هزار درم را بر ذمه مدیون برآ  
 محو و بول لازم گردانید حقا که علم نه چنان گوهر روشن و تابدار است که نظر ظاهرینان  
 بدان استقرار کس و دینا نعم عوام با دواک کنش پے فشرده لطیفه بارے در سفر هند  
 اتفاقا در مطالعه لطائف اشرفی در بحث طبقه شعراے صوفیه کرام و رتبه کرام نظامی گنجوی  
 از نظم گذشت که دینی از کالین معنوی و صوری بود یکی از اکابر گنجه نقل کرده که شیخ از علوم اشرف  
 و عجائب بهر وانی داشته اند چنانکه کیمیا و سیمیا و همیما که عالم سکر است منسوب بایشان بود  
 چنانچه پادشاهی بود شیخ را تکلیف کرد که بیایند شیخ از بهت قناعت و غفلت التفات بحکم  
 پادشاه نکره پادشاه گفت باز با ملازمست شیخ میرودیم پس با جمعه از ارکان دولت و اُمراء و اواب  
 روان شد چون نزدیک حجره شیخ رسید دید که سر پرده زرین و خرگاه سیمین و انواع خيام برپا کرده اند  
 و شکری بے نهایت گرد سر پرده بود با تنظیم پادشاه را پیش آمده از یک سر پرده تنها دورا  
 بیا به درون دادند باقی ارکان دولت بیرون ماندند و خود را کم کردند چون پادشاه را درون  
 بردند دید که بر کسی زرین و تخت مرصع شیخ نشسته است و انواع لباس فاخره در و فورجیان  
 بسیار در پیش شیخ ایستاده زرین مکر بستگان و خمر کشیدگان در گرد شیخ پابر خاسته اند از دیدن  
 این ماجرا پادشاه خون خور و دهلاکت خود را بعین نمود چون شیخ بخون سلطان دانست  
 فی الحال تصرف خود را بطرن ساخت پادشاه چون نظر کرد دید که شیخ را ندیده در در و در ویرانه  
 است شیخ تبسم کرد و گفت که دولت و جاه دنیوی مهمل چیز است که مردم با دنازی کنند  
 و مغافرت می نمایند پادشاه در محل مندر آمد و امثال این از شیخ بسیار منقول است۔

...

تاریخ خواجہان در سکنہ نامہ در قلم گفته کہ الشین و تسعین و خمائے بود اتقی و آئین روایت

که دیدم تصدیق این قول خواجہ است۔

۱. بیجا جانے جو انیس نیست بخوبی دردلم شکن گشت **وَلِلّٰهِ دُرُ ذٰلِكَ حَکْمٌ**

(۶۸) ۵ بین ہر قول اور روشن کتابے کہ فکرش گنت بہر مانگا شے

در خیرات الحسان آورده که یکی از همایکان ابوحنیفه رضی الله عنه را طاعنی بر او می برد و می شنید آن مرد

شکایت کنان نزد امام رضا آمد امام رضا و از فرمود که خاموش باش و پیرین باب گوئیس

بامدادان چون مردم در مسجد محله جمع گشتند امام رفی در میان ایشان فرمود که شرم نگیرد اردکان

کسی کے طاؤس ہمسایہ خود بند دی ہے بردہ پتہ بہ نماز خواندن می آید و نشانیہ پیر و بال آن بر سر د

ہمچنان می باشد از شنیدن آن تنھے دست را بر سر خود مالید امام رضا اورا فرمود کہ طاعت

ہماریہ خود را چرا بوے واپس منیدی تا آنکہ آن مرغان طاووس را واپس داد لطیفہ جویم زن

باہم درمیان خود اسباب ہمسایگان خود را درین زمان اکثر بزدلی می برند بر اسے رد آن

که از جهت عدم اصابت زنان بحقیقت حال رعب می خورند و اسباب را باز پس

می اندازند استادان ذی فن چند طرق را ایجاد کرده اند که بعضی از آنها اینک زمان

مستتمہ را خصوصاً وغیر ششمہ رابع دیگر اطفال عموماً در مکاتیب جمع نمایند و بموافق تعداد

ایشان شاپہمارا کہ ہمہ بقدر یک وجہ یعنی شہر و از با شہر یا قدرے از جمع آوردہ

ہر یکے کے رائے کے انہیں بدھ دیکھو کہ ہر روز سوم یا چارم سن از ہدیہ تیار بازو اہم کرت و نامہ سب

من آورد خود را خواهم هر لیکه دزد این مال باشد تا چچه دسے بقدریاب میرا

همان دزد ازین معتد ار دراز شده باشد اگر مال مسروقه در خانه او صاحبان مشاهده

فهما ذکر نہ بر د موعود در میان این مع شرمند و رسوا کرد و غالب ایله الرود در دین

فريب آيد مال را در شب در خانه اوصاحب مال اندازد و رفته بر در موجود ساکن خود

بستد ریک مرانت خود بخون در ازی ان لم کرده باشد پس ازین حیلہ درد

تفاوت در دو طریق دوم ایسکه ہے از جو اندکان در خواص طاهر نماید کہ صاحب  
ای عالم



اگر دزد مال در میان جمع حاضر باشد من او را می شناسم پسر در میان زنان تنه جزوی و غیر تنه  
 درآید و ظاهر نماید که من دزد را از میان حاضران می شناسم گرنی خواهم که خواه نخواه او را  
 شرمند و رسوا نمایم و بر اے تصدیق شما میگویم که این فلان چیز را اشیای در میان خود یکی  
 پوشیده از من بپسریه اگر آنرا ظاهر کنم که نزد فلان است اعتماد بقول من کنید که دزد را نیسن  
 خواهم شناخت و در نه کذب من همین ساعت هویدا خواهد شد این بگوید و از آنجا بیرون رود و بجاظر  
 حکم دهد که این فلان چیز را هر که از شما بزدی گرفت مرا بطلبید که دزد را از میان شما بشناسم  
 مگر ویرا لازم است که بطریق خفیه یکبار از راز داران خود در آن جمع شریک سازد  
 و چون او را باز پس بطلبند دایره کلان بر زمین کشند و از جامه و غیره در آنجا دایره وسیع نمایند  
 و آنهم حاضران را حکم دهد که دست راست خود را برین دایره نمید و بنویسد دست خود و نظر  
 کنند و دی بر سر هر یک سرخصای خود نهاده بایستد و زیر لب آیتی را از قرآنی خوانده باشد که فرمود  
 حاضران گردد که ازین خواندن دزد را خواهد شناخت پسر بر سر دیگر همین عمل کند تا آنکه آن همه دایره با تمام رسد  
 و بر سر هر کس که عمل مذکور میکند بنویسد رفیق دستور خود و نظریه میگرداند باشد بر گاه که نوبت بر سر دزد رسد  
 رفیق ویرا لازم که سر خود را بطریق خفیه آهسته آهسته از جانب بین بطرف چپ برود یا بر عکس کند اگر دزد  
 غیر و سب باشد و اگر خود دزد باشد سر خود را آهستگی فرو برد پس چون دایره با تمام رسد بگوید که  
 دزد را شناختم مگر برای احتیاط بار دیگر عمل معلومه می نمایم و درین نوبت باز چون بر سر دزد رسد و او  
 رفیق خود را ساقین بردارد آید بعد از آن دزد را بگوید که چیز دزدیده نزد تست آنرا طلبا هر کس  
**طریق سوم** پنج چوبی را که هفت را پنج دست و دوازده باشد و شب بر دشتی چراغ رد بروی همه در دیوار  
 محصوره تا آنکه آدم از زمین مرتفع مستحکم بگوید و نیمه اش را بیرون گذارد و پسترا نشان همه را و نیز چراغ  
 را از محصوره مذکور بیرون کرده در خفیه روغن و دود چراغ یا سیاهی پنج دیگر و غیره بر پنج  
 مذکور که بیرون است بمالند تا که پنج مذکور روغن و سیاه گردد و پسر خود نیز از آنجا بیرون شده در آن  
 جمع شریک گشته آن همه را خوب بفهماند که تاثیر این علیکه حالا من ببل می آرم اینکه اگر دزد این  
 پنج را بدست راست خود بگیرد دستش با پنج مفلوم بسته بماند و تا من آواز ندهم دستش همچنان  
 بسته بماند و بعد از آن چون من دست و را بپنجم خواهم شناخت که این دزد است و این دزد

یست و دست این با میخ بسته شده بود پانته پستی را از ایشان حکم دهد که اندرون حمزه  
موصوف رفته از پنجه دست راست خود تنه میخ مذکور را مستحکم گرفته مرا آوازی دهد که میخ را  
در قبضه خود گرفته تا که من فسون گرفتاری دزد بخوانم و چون آنمزدورون رفته آواز دهد دست  
آهسته آهسته زیر لب چیزی خوانده بسوی میخ مسطور بدید پسترا بخوبید که میخ را گذاشته  
آنگشتار را بند نموده پیش من حیا چون بیاید در تنهایی پوشیده از همه و نیز از وی در روشنی چراغ  
قبضه ویرا بکشاید و پنهان از وی در پنجه وی خود نگاه کند تا که وی نیز معلوم کند که پنجه وی سیاه  
و مرغن گشته است پانته بعد از آن بیار پیچ خفته که با خد اشتباه شد دست ویرا خشک نماید تا که  
سرور از معلومه یکسی ظاهر نگردد و درین اثنا حاضران از سر ناض خود بردست وی عمره زنند که  
گو یا قسی بدو اشاره کرده شد بعد از آن دیگر مرد درون خانه موصوف بفرستد تا آنکه جمله حاضران  
در محنت این عمل آیند پسترا خطاب بهم نموده بگوید که از میان شلوار در احتیاجم چنانکه اشاره بوی  
کرده ام اگر درین خشب مال را در خانه صاحب مال اندازد و ما در نه در خشب دیگر بعد از عمل معموله  
و معلومه که کردم دزد را رسوا نمایم و این عمل را تا چند شب بکار آرد اغلب که دزد در فریب آمده  
خیال نماید که غمزه ناخن که بردست من کرده بود مرا شناخته است و مرا در خشب دیگر خرمند نماید  
و عجب خورده مال را باز پس اندازد و نیز اگر دزد کم فهم باشد از خوف خود میخ مذکور را نخواهد گرفت  
و بویخ آواز دهد که میخ را گرفته پس هر که دزد نباشد کف دست وی بسبب گرفتن میخ مذکور  
و افتاد باشد هر که دزد نباشد کف دست وی صاف باشد و روشنائی چرخ پیش وی معلوم  
گردد پس در پوشیدگی با وی بگوید که مال را بمن بسیار تا بالک رسانم و پرده کو فاش نخواهم کرد و الا  
شرمنده خواهم شد طریق چهارم اینکه با جمیع مذکور بگوید که من دزد را از میان حاضران بعلیه  
با خود میدارم می خناسم اگر دزد از میان این جمیع غائب نباشد مگر بدو آواز رسوائی می نمایی خودم  
و برای تصدیق شما میگویم که بطریق خفیه از من شما با هم قیمت یکدم را یا یک فلوس با شما چند صد  
آماره ضابطه بدو شمارانهار با خود از برداشته مرا آوازی دهید که آثار را بخیریدم و خود از ایشان  
مطلوبه نشیند تا که از سرگوشی ایشان مطلع گردد و چون آواز دهند ویرا لازم که اطراف خود را بوی  
پسند نموده بایشان بگوید که بمن مقدار دانه را و شما جا چار دانه از بهر آن که گرفتارید و من کنید

عنه در می نام  
و این که در خانه  
بپزد که در خانه  
می خنایان  
نفس خنایان



و عدد آن سنجمله دانها را جمع نموده با خود یاد داشته مرا آواز دهید و چون آواز دهند دیرالازم  
که بایشان بگویند که این همه دانها را برای درختان نشانند در زمینی کاشت نموده فضا بر قدر دانها  
که کاشت کرده بودید بهمان مقدار از آنها درختان روئید و هر یک درخت همین قدر آنرا را بار آورد  
پس آن مقدار را یعنی همین عدد را که در باره آنهار بایشان گفت نیز با خود یاد دارد که بعد از اتمام این  
با هم ضرب خواهد داد پست بایشان بگویند که این سنجمله آنار را که بر سر درختان موجود است جمع نموده تعدیل  
آنرا معلوم و مغموم کنید بعد از آن آن همه آنار را بهمان نخج بفروشید که خود شما از پیشتر بقیقت یکدرم  
گرفته بودید و این سنجمله قیمتش را اندازه نموده که تا چند بدست آمد و بعد از دریافت آن سنجمله قیمت بمن  
آواز دهید که آن همه را کسی بزدی ببرد پس من معلوم خواهم نمود و شما ظاهر نمایم که این مقدار مبلغات  
از شما بزدی رفته است پس عدد دانهای آنار را که از پیشتر ایشانرا بدین حکم داده بود و عدد دیوه آنار که بر سر درختان  
و بدان نیز کم داده بود ضرب دهد هر چه از حاصل ضرب بر آمد همان مقدار تعدیل و مبلغات ایشان خواهد بود پس  
**حکایت (۶۹) هـ** **اود اسلام مونی و صافی** **در شریعت دینی و دهم دانی** **در فیرات احسان است**  
که باری عبد الله این مبارک را از ابو حنیفه بفرسید که در حق این واقعه چه میفرمائی که مردی را دو درهم  
باید که بهم دیگری اختلاط افتاد پست و در بهم انان هر سکه را هم مخلوط شده ضائع شد و یکی بماند و یقین  
تعیین آن کم شده معلوم نیست که از آن که بود فرمود که در بهم باقی مانده در میان ایشان هر دو کس لبه  
حصه مقسوم است این مبارک گفت که بعد از آن با این خبر من ملاقات نمودم و این واقعه را  
از وی پرسیدم وی از من پرسید که این را از کسی دیگر نیز پرسیده گفت من بلی از ابو حنیفه من دریافت  
آن کرده ام این خبر من بمن گفت که ابو حنیفه من ترا حکم لبه حصه داد و در بهم موجود در میان هر دو  
گفتم بلی گفت خطائی نمود ابو حنیفه من بلکه از احاطه علم یعنی از روی علم الیقین معلوم است که در آن  
هر دو درهم کم شده یکی از آن صاحب دو درهم ضائع گشته و در بهم دیگر احتمال ملکیت هر دو نفر میدارد  
پس در بهم باقی مانده در میان ایشان هر دو نصفی است که آن ثلاث است پس نیکدام قول دے را  
بعد از آن با ابو حنیفه من ملاقاتی نمودم و اگر عقل دینی با عقل یک نیمه اهل زمین وزن گردد هر نیمه عقل  
ابو حنیفه من بر ایشان غالب آید از استبصار خوانسته مرا گفت که یقین است این سه خبر است

بسم الله الرحمن الرحيم

فَمَّا لَكَ قَدْ احَاطَ الْعِلْمُ أَنَّ احَدَ الدَّارِ حَمَيْنِ ضَلَّحَ -  
 وَبَقِيَ الدَّارُ حَمَيْنِ الْبَاقِي - قَوْمُو بَيْنَهُمَا - قُلْتُ لَعَنَ فَرَمُو وَفَقِيلَ  
 هر سه در اهرم با هم مختلط گشت در میان بر دو نفر شرکت در هر سه در اهرم در آمد پس مالک یک در اهرم را  
 تلت هر در اهرم ازین در اهرم تلت می رسد و مالک دو در اهرم را دو تلت هر در اهرم پس هر در اهرمی که ضائع شد  
 بدین حمله ایشان ضائع میگردد و تنبیه قول ابو حنیفه ظاهر است در حق کسی که قائل می باشد بشک  
 اختلاط اموال مردم مع عدم التمییز مقتضی شرکت است علی الشیوخ و قول ابن شبر قه را هیچی است  
 نزو کسی که در صورت اختلاط قائل باشد اگر کسی دیگر در و چشم آنکی یکی انسان دو در اهرم ضائع شده یقین  
 از ملک صاحب در این است اکنون هر یکی را از آن دو نفر یک یک در اهرم ماند و محتمل است که این در اهرم  
 موجود ملک هر یکی باشد و هیچ یکی را بر دیگری ترجیح نیست بنا بر آن در اهرم موجود در میان ایشان نصفی  
 خواهد بود و اتمی اقال العلامة ابن حجر المکی فی الخیرات احسان حضا که اختلاط کاملین موجب تبصر  
 غیر مدبرین میباشد لطیفه در شامی در باب صلیه مسافر تحت این مساله که اگر مسافری در دو جا  
 مستقل نیت اقامت کند چنانچه که منی در انجاوی نیز تصریح نماید - آورده که این یک ساله سبب تفقه  
 عینی آن ابان گردید چه روی در مشغول بود و طلب علم حدیث پس در عشره اول از ذی الحجه در کوه  
 معظمه یا یکی از رفیقان در آمد تا یک ماه هم در مکنت اقامت کرد و گفت که بنا بر آن نماز را تمام میکردم  
 و قصر را بجز آخر نماز که بعضی از اصحاب ابو حنیفه را ملاقاتی شده و مرا گفت که خطا کردی در این اقامت  
 نماز چرا که ترا از هر دو جایی بسوی منی و عرفات لابدی است و چون از منی باز پس آمدیم بر قم را قصد  
 رفتن مقصود شد و من نیز رفاقت ویرا میکردم تا آنکه بنا بر آن در کوه در نماز خود قصر میکردم باز مرا همان صاحب  
 ابو حنیفه گفت خطا کردی چرا که تا حال تو در مکنت مقیم می باشی و تا وقتیکه از مکنت بیرون نروی مسافر  
 نمیکردی پس با خود گفتیم سبحان الله در یک ساله در دو مقام خطائی کردیم پس بسوی مجلس امام محمد  
 شبانی رفتم رفتم و مشغول فقه را از سر گرفته و در بدل گفت که این حکایت را برای آن ذکر کردیم تا که طلب را  
 مبلغ علم معلوم گردد و در این باعث طلب علم خواهد بود و اتمی در حکایت (۷۰) -  
 هر که او طالب لطیفه بود | مقتدا لیس ابو حنیفه بود | و در سیره النعمان از مختصر تاریخ بغداد در سیره  
 ابو حنیفه در آورده که از عطاء بن ابی رباح که یکی از ائمه حدیث و نیز از انس الله اندام است کسی پرسید

لطیفه در مختصر سیره ابن ابی رباح سبب در با خطائی می در یک ساله

حکایت امام رضا



از معنی این آیت که وَاَنْتُمْ اَعْمَلُكُمْ وَفَعَلْتُمْ حَقَّ عَهْدِكُمْ خدای تعالی آل و اولاد را بطلب علیه السلام را که مرده بودند برای او زنده کرده و با ایشان دیگر انانی پیدا کرده و ادا بوفیه گفت هر که از صلب کسی پیدا شده باشد وی از اولاد وی چگونه محسوب گردد و در خیرات احسان این حکایت را چنین نقل کرده که عطار از ابو حنیفه رضی الله عنه از معنی این آیت پرسید ابو حنیفه ر.م گفت بعد که حق تعالی برای یوب علیه السلام اهل وی را دانند اهل و ولد وی را نیز عطا گفت آیا در میکند حق تعالی بر غیری اولاد وی را که از صلب وی نباشند گفت عا قال الله نعم من دبرین باده چیزی نشنیده ام و لکن میگویم که رد که حق تعالی بر وی اهل و ولد صلی ویرا دانند اجر و ولد وی عطا گفت این است احسن تنبیه چیست مانع در نیکی گفته شود که عطا که حق تعالی مر ایوب علیه السلام را بعد اولاد وی دانند آن عدد اولاد دیگر نیز انان زوجه وی که حق تعالی در حق وی بایوب علیه السلام حکم فرمود وَحَدَّثَ بِسَيِّدِكَ وَنَعْتًا فَاضِلًا بِتِلْكَ وَلَا تَحْنُتَ وَهَذَا هُوَ الظَّاهِرُ حَكَی قَالَ فِي الْكُتُبِ وَنُوعِي أَنَّ امْرَأَتَهُ وَلَدَتْ بَعْدَ سِتَّةٍ وَعَشْرِينَ لَبَنًا - فَكَانَ لَهُ قَبْلَ الْآيَةِ ثَلَاثُ سِتَّةٍ بَنِينَ وَتَبَعَ بَنَاتٍ اسْتَحْ

بهر حال خوبی علم و لطافت آن بر کسی پوشیده نیست لطیفه و قتیقه بر العلوم مولوی عبد العزیز مرحوم از کتب بنگاله میرفت چون در بنارس رسید فاضلی برای ملاقات او پیش وی آمد بجزر العلوم از نام گرامی وی از وی پرسید گفت عبدالحق یک فنی نام من است باز از بجزر العلوم از اسم تشریف وی دریافت نمود فرمود به عبد العزیز هر فنی مشهور گردانیده اندکن فاضل گفت هر فنی هیچ فنی بجزر العلوم فرمود این فنی که اول است که تیبماش اینکه یک فنی هیچ فنی از شنیدنش آن فاضل کمال فکر گزار وی کردید و دیگر عمر وی آفرین خواند گویم درین ماده صورت شکل اول اینهمین است - عبدالحق یک فنی عبد العزیز هر فنی - صغری است هر فنی هیچ فنی کبری گشت تیبماش اینکه یک فنی هیچ فنی -

لطيف در مسند فاضل با بحر العلوم

کتابت از امام رضا

حکایت (۷۱) — اور اوصافش روایت بادایات — بابائش حکایت در حکایت

در غیرت اسنان آورده که باری مد باب تنمخ مؤذنین که در وقت اقامت میکنند از ابو حنیفه رضی الله  
پرسیدند که این را اصلی است فرمود بلی که این تنمخ از ایشان اعلام است بر نیکی ایشان را داده اقامت  
میدانند و هر آئین مروی است از علی کرم الله وجهه که دیر اراهی بود در وقت شب بسوخته

آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت علی بن ابی طالب و فقیه می در آمد در غیب بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوی  
صلی الله علیه و سلم در نماز بود ندی اذن دادی مرا بنمغ آری آدابیکه صحابه رضوان الله علیهم را  
با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود اما اصلی کافی و لیلی از بس وانی می باشد لطیفه در مطلع العلوم آورده  
که روزی سرور عالم صلی الله علیه و سلم نهایت متفکر بود از و فور فکر تفرود بشو مبارکش ظاهر شده از  
صحابه کسی را جمال آن نبود که سبب آن استفسار نماید ابو ذر را حاضر شدند بعد دعا و ثنا گفت  
یا رسول الله شنیده ام و فقیه و جمال پدید آید قسط عظیم باشد و مطلع بالذراع نعمت دعوت کند رای  
مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم چیست اگر من اورا در یابم اول دست بمعتدای او زخم و چون  
خوب سیر شده باشم از وی مغفرت خوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را تبسم آمد و آنرا انبساط و شوق  
مبارک پیدا شد و فرمود که اگر تو اورا در یابی خدای تعالی از نعمتهای او ترابی نیاز گرداند انسخی بن لطیفه  
نیز برای ما اصلی است دریکه اهل دین کاملین را گاهی احتیاج به بیگانگان ملت خود نیست

انشاء الله تعالی حکایت ۴۲ از اوصاف حکایت و حکایت

در خیرات احسان است که باری ابن المبارک از ابو حنیفه روایت پرسید که چه بیگونی دردی که دردی گوشت  
پخته جوش خورده باشد اتفاقاً مرغی در آن بیفتد و بمیرد ابو حنیفه بمباران خود نگریسته فرمود که رای  
شما چیست ایشان روایت از ابن عباس آوردند که شور بار نخته گرد و گوشت را شسته بخورند  
تا هم فرمود این حکم و قنیت که وقوع مرغ در حالت سکون دیگر باشد و اگر وقوع مرغ در حالت جوش  
و فلیان دیگر بود گوشت نیز نمانده گردد و ابن مبارک پرسید برای چه فرمود بسبب وصول نجاست  
در باطن آن گوشت بخلاف مرغ اول که در آن نجاست بظاهر پیوسته بود و پس پس این فرق غایت  
پسند افتاد ایشانرا آری جواهر علم اهل علم می شناسند لطیفه در نزبه الماس للامام صفوری  
الشافعی آورده که عوی بشنیدن این حدیث شریف ان الله لا یستعین بخلقها  
طیالب الاولیم چنانکه در صحاح نیز وارد است می نما ۲ همین در فصلین  
خود حکم نمود و گفت که اراده آن میدارم که با یال سازم بدین برهای فرشتگان از حق تعالی در هر دو  
پای وی زخم آید انداخت و نیز بنحی از طلبا طلب علم حدیث نزد بعضی محدثین رضی میرفتند  
منکری استخوان کننده گفت برادر یقه همای خود را از اجنه ملک تا که خاکست گردند آن هو از انجا  
پروردگار

لطیفه از ابو حنیفه در حدیثی صحابی

حکایت ۴۲ از امام رضا

در سبزی استخوانی از ابو حنیفه



حکایت ۳ از امام

طیبه در مدینه ابوالطفه

فائده در بعضی احوال لقمان حکایت ۴ از امام

نکته در بعضی احوال لقمان

نکته در بعضی احوال لقمان

بر نخواست تا آنکه هر دو پای دی مشک گردید **الکلمه مطلقاً نحو ذیک من سوء الاحیة قاصد**  
**حکایت (۷۳) ۵** قصه نادر آمد در نظر **ازان امام ذوالعالی ذوالبصر**  
 هم در خیرات احسان است که یکی از امام **۲** پرسید چه میگوئی در حق شخصی که مر زن خود را گفت  
 و حال آنکه در دست آن زن پیاله پر از آب بود اگر این پیاله را نوشیدی و یا کسی دیگر دادی  
 و یا بزمن ریختی و یا بزمن نهادی ترا طلاق است فرمود که علامه در آن پیاله انداخته تا که آن همه  
 آب را جذب کند لطیفه هم در نزبه المبالس از بعضی فضلا آورده که من انا قوال امام  
 ابو حنیفه **۲** کمال منکر بودم پس زخم آگه در دست من در افتاد تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 را در خواب دیدم پس از اقوال امام ابو حنیفه **۲** از وی صلی الله علیه وسلم پرسیدم فرمود که کلام  
 ابو حنیفه **۲** مشابه بکلام حضرت لقمان است مگر اینکه لقمان زانماست بر ابو حنیفه رضی الله عنه انتهی  
 فائده لقمان خواهر زاده ایوب علیه السلام است و قبل ابن خالنه و تا هزار سال بعد داشت و بقول  
 حکیمه و شعبی نبی است و بقول دیگر علما ولی است نه نبی کذا فی نزبه المبالس **۲** حکایت **(۷۴) ۵**  
**۵** از اوصافش عجب غیر داورا **۲** بیا بگو تو روزی پاک و اطهر **۲** در خیرات احسان است که باری  
 امام **۲** پرسیده شد از حال شخصی که زن وی بر مرد بان رفته بود و بان خود گفت اگر بالا بر مرد بان زنی  
 و یا از مرد بان بزیر آمدی ترا طلاق است که چه حیل کرده آید تا که طلاق نیفتد در جواب آن فرمود که نزد بان  
 ما بردارند و حالیکه آن زن بر آن باخه و بر زمین بنهد و یا آن زن را بدون اراده وی از مرد بان  
 برداشته بزمن نهد که درین هر دو صورت بروی طلاق نیفتد مگر در نزبه المبالس **۲** فائده علامه  
 شافعی المذهب آورده که علامه ملائی در قوله تعالی **لَا تَقْصُصْ رُؤْیَاکَ عَلَیْ أَخَوَتِکَ**  
 گفته که این منع بطریق وحی از طرف حق تعالی نبود بلکه بطریق استمهاده از یعقوب علیه الصلوٰه والسلام  
 بود پس درین تحقیق جداست بر کسیکه نکاح میکند بر ابو حنیفه **۲** که وی از اهل الرا می است که این  
 طعن در وی مانند طعن است در یعقوب علیه السلام انتهی حقا که رای صائب غالباً مطابق  
 واقع باشد پس انکار از ان بجز از سفاهت محضه دیگر چه باشد چنانچه لطیفه بدانکه خلافت حقه  
 در چهار کس منقرض گشته است که اول ایشان امیر المومنین ابو بکر **۲** است و آخر ایشان امیر المومنین  
 علی **۲** است که ایشان هر دو در میان خلافت خود با حاطه خلافت حقه کرده اند چنانکه محض و نیمی

الف و ی است که حرفی از میان ایشان بیرون نی یابد بران حرف اول از حروف تجوی در آغاز تمام می  
خلیفه اول و حرف اخیر از حروف تجوی در اختتام اکم سامی خلیفه اخیر در آمده اند پس هر که در ترتیب  
خلاف ایشان براه بود افضل می بود و گویا کن بود افضل در ترتیب حروف تجوی که از الف تا یا  
ترتیب یافته است بسبب ریشندی خود تغییری نخواهد و مضمون سابق را شاعری هندی

چنین ادا ساخته ابیات هندی	ابو بکر خلیفه علی یک جانب
خلافت کو گیسو بین با صد صفائی	الف و یا یک طرح انکو جانو
یہ تشبیه ہو واقعی تو جگہ بھی	الف او دی نے بہ ترتیب پائی
پہ آخر خلیفہ کے آخرین آئی	حکایت (۷۵)

که مانند سرور نور مطهر علامه ابن حجر کی شافعی در خیرات اعیان آورده که باره امام  
زن دیگر بر زوجه اول که مادر حاجزین امام بود بخواست چون خبرش با در حاد رض رسید پیش امام آمده  
گفت تا وقتی که زن جدید را بطلاق ثلاثه مطلقه تمامی گاهی ترا همراهی و مصاحبت ننایم از شنیدنش  
امام رضا حمله نموده بزین جدید حکم فرمود و فتنه کن نزد زوجه اول میباشتم نزد من مرا می داز من این  
مسئله را سوال ناکان زن را میرسد که شوهر خود را از خود جدا سازد پس زن جدید امام رضا همچنان  
گردید که من زن اجنبیه ام و محض برای دریافت مسائل معلومه نزد امام رضا آمده ام از شنیدن جواب  
مسئله مذکور مادر حاد رض که زوجه اول است گفت که تا از طلاق دادن زوجه جدیده لابدی است  
یعنی اگر چه زن را ترک مصاحبت نشود خود در خرج شریف درست نیست مگر تا وقتی که جدیده را طلاق  
ندی مصاحبت با تو نخواهم نمود و مادر حاد رض سائله را نمیدانست که زن است منکوحه امام امام رضا  
برای رضای زوجه اول فرمود که اگر از خودی خارج کنی من این را میداد و فتنه  
حکایتی که از شنیدنش زوجه اول راضی گردید و زوجه ثانی نیز بر امام رضا مطلقه نشد چه آن  
زمان دارد داخل بودند خارج از آن - لطیفه در طبع العلوم است که خوانی نزد نقیبه آمد و گفت زن  
جمیل دارم که از نازک مزاجی طاق سرانجام امورات خانه داری نداند و زود نیز ندانم که گیر که  
بدست آرام زنی را بهم رسانیده ام و میخواهم که با او منگمت کنم تا امورات خانه را وی مشکل باخذ  
اما او ایان آن زن میگوید که تا وقتی که زن اولین را طلاق ندی حد نکاح تو محال است مرا حمله

حکایت ۷۵ از امام رضا

تایید خبر در حدیثی از آن حضرت





فردوسی و انوری و سعدی در شعر سبکس پیرانند هر چند که لایق بقصدی	و در تاریخ آئینه اوده ابیات بالا را چنین ذکر کرده تولی است که جللی برانند فردوسی و انوری و سعدی ایضا شاعری بحافظ شیرازی نوشت -
--	--

منم رسول که سینه پیمبر شمر	کلام من همه دمی و سخنوران اصحاب
----------------------------	---------------------------------

جواب از حافظ شیرازی	
---------------------	--

پروردگار تازه سخن در جهان منم من خود گفته ام نفرستاده ام ترا	ای مدعی تولا لاف فضولی چه میسنی دعوی پیمبری و رسولی چه میسنی
---	---

حکایت (۷۷) - زینت دو گیتی زمان شد ضعیف و العلا	زینت من و آسمان شد بو ضعیف و العلا و خیرات الحسان است که شخصه حلف نم
---	---

که وی بیضه مرغ خورد پستری از حلف نمود که هر آینه خواهم خورد و هر آنچه در آستین فلان است  
و چون دیدند در آستین آن فلان تخم مرغ بود درین باب از ابو ضعیف پرسیده شد که چه کرده آید  
فرمود که آن بیضه را در زیر کنار مکیان نهاد و چون از آن بچه متولد گردد بعد از آن او را بریان  
کرده بخورد و یا آنرا پخته مع شور با بخورد تا که چیرے از وے باقی نماند - **تمت**

علامه ابن حجر در اینجا نوشته که نزدیک مادرین باره حمله اینکه آن بیضه را در ظرف شکر بیا میزد  
و آن شکر را بخورد که در نصوص و دی از حش بری گرد و پاک است صدق علی بن ابی  
اَکَل مَافِی کَیْمِهِ و صادق نیست بروی اینکه گفته آید که وے بیضه خورد و چرا که آنرا در شکر نیست  
و نابود کرده است حقا که اطمینان دلمای تا اتفاقان از کلام صداقت انجام همین علمای  
ربانی توانم بود پس لطیفه در مجالس الابرار در مجلس نو زدهم آمد و ده که شخصی بر دوش عید در  
عیدگاه قبل از نماز عید اراده نماز نفل نمود امیر المومنین علی رضی الله عنہ او را از آن منع نمود آن مرد گفت  
یا امیر المومنین من خوب میدانم که حق تعالی کسی را بنماز خواندن عذابی ندهد یعنی در اوقات  
غیر کرده در جوابش امیر المومنین فرمود من نیز خوب میدانم که حق تعالی کسی را ثواب بکار  
نمیدهد تا آنکه آن کار را آنحضرت مسلم خود بعل آورد یا کسی را تعلیم نماید و این نماز تو ازین قبیل  
نیست پس لایق دعوت است و کعبه است حکام شاید که حق تعالی ترا بدان نماز

در حکایت ۴۴ - از امام رحم

تمت در بیان حدیث

عید از عیدان بزرگتر است



و نیز مخالفت تو از رسول الله صلعم عذاب نماید حتی تسبیح آنچه دیگر نماز با که درین زمانه نماز کتب  
غیر متداوله مرجع گشته و در عصر صحابه و تابعین و نیز در عهد ائمه مجتهدین رضوان الله علیهم  
وقوع آن نشده بلکه اکثر متقدمین آنها را نشاء خیر آنچه بیج بحث و تکلم در کتب از آن فرموده بلکه  
ازین قبیل است **وَلَا تَصَافُوا خَيْرَ مَا وَصَّاهُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ تَابَعَ الْهُدَى**  
**حکایت (۷۸) ۵** رحمت حق چو برهنما گردد عقل بنده چو کیمیا گردد

هم و خیرات الحسان است که بارے از امام رضا از حال شخصی پرسیده شد که بطلاق ثلاثه حلف  
نمود که اگر امر فرغی از جنابت نماید پستر باز بطلاق ثلاثه حلف نمود که اگر نمازی را از نمازها  
این روز تا نه نایم پستر باز بطلاق ثلاثه حلف نمود که اگر بعد ازین روز باز آن خود جلع کنم امام رضا  
فرجوا بئس فرمود که اگر در لازم است که بعد از ادای نماز عصر باز آن خود جلع کند و بعد از  
غروب آفتاب غسل از جنابت کند بعد از آن نماز مغرب و نماز عشا را ادا نماید که در صورت  
از حلف برنی گشت چه هم در آن روز قبل از غروب باز آن خود جلع نمود و نیز هر پنج نمازهای  
روزانه ادا کرد زیرا که مراد وی از نمازهای این روز همین پنج نماز بود و حتی اگر زشتی متقی  
و مطیع بودی همین مسئله براسه خوب بود و در نه معالجه اش همین طلاق بود پس لطیفه  
در بستان المحدثین آورده که پدر بزرگوار عبد الله بن مبارک در ابتدا اخلام یکی از بزرگان بود که تجارت  
میکرد و در تاریخ عامری مذکور است که مبارک رضی خلی مرد متورع و متقی بود تا آنکه امار ترش را از امار ترشین  
نمی شناخت با آنکه یکم آقاسی خود باغبانی باغ امار مولای خود میکرد و درین مدت اماری را نمی شنید  
بود و قصداش در بستان مذکور است پس مالک دی ازین دیانت و امانت او بسیار راضی شد و از  
باغبانی او را بجنور خود طلبید تا آنکه روزی در مقدمه که خدائی دختر خود که بعد جوانی رسیده بود از او  
مشور و پرسید مبارک گفت که اهل عرب جاهلیت براسه نسب حسب و قرآن خود میدادند و میسران  
براسه مال و نصاری براسه مال و در اسلام دین و اقرار اعتبار است ازین هر چهار راه هر چه پسند  
خاطر تو باشد بر آن عمل باید مالکش از عقل و کیا است او بسیار خوش شده و بخانه خود رفت بوالده آن  
دختر این مشور و بیان نمود و گفت که دادن این دختر به مبارک خیلی مبارک میدانم که هر دو در و تقوی  
و دینداری و سواد زمانه است گو غلام است مادرش نیز راضی شد دختر را با او دادند و دادان دختر

در کتب از امام رضا

در کتب از امام رضا

در کتب از امام رضا





در آن حدیث تمیم است بخلاف بود و حدیث دیگر که در آنها احتمال تخصیص باقی است و در آنچه  
جزیه را بر قوانین کلیه ترجیح نمیتواند شد قافم حقا علم هر چند که نادر باشد غالباً فوائدش بیشتر  
لطیفه و کفایه حاشیه هدایه در باب استیلا آورده که بنزب داود و صفهائی ظاهر است  
دی از خواهر جائز است بیچ ام دلد درین باره از ابی سعید برومی است از امام که فرمود  
مرومی است که از مدوع بار او مدوع بیرون شدم تا برود جمعه در بغداد رسیدم و بعد از نماز جمعه  
قومی را دیدم که براسه نظر کردن در مسائل نشسته اند و در ایشان داود موصوف بود یکی از  
خفیان از بیچ ام دلد از دوسه پرسید جوابش گفت که جائز است بیچ آن چرا که پیشتر از حال  
گشتن کینز بیچ آن بالاجماع جائز نیست و بعد از تولد عدم جواز بیچ آن اختلافی است پس با عمل  
برین اجماع میکنم تا آنکه اجماع دیگر منع گردد و چرا که چیزیکه بالیقین ثابت باشد مر تفیع نگردد و دیگر  
امر یقینی مثل آن از شنیدنش آن سائل متعیرانه چرا که داود منکر قیاس بود و خبر آحاد یقین را  
واجب نیکند یعنی بطلان قول دوسه ازین دو چیز است فان هر دو مقابل دلیل دومی ضعیف  
بودند ابو سعید در جوابش گفت که بر عدم جواز بیچ آن کینز در وقتیکه حامل باشد اجماع کردیم  
چرا که در شکم دوسه پسر موجود است پس برین اجماع قائم ایم تا آنکه اجماع دیگر مثل این منع  
گردد و فتحی بود داود و از جواب ساکت ماند و چون ابو سعید در فقه ضعف طائفه ظاهر  
در یافت براسه تدریس هم در آنجا ماند تا آنکه اصحاب داود نزد وی درآمدند و همچنان بود تا آنکه  
شی ندائے شنید که که قالے میگفت فَاَمَّا الرَّجُلُ فَيَذْهَبُ جَفَاءً وَ اَمَّا مَا يَنْفَعُ  
النَّاسَ فَيَنْفِكُ فِي الْاَمْرِ حَيْثُ تَرَجَّهَ اَمَّا كَيْفَ رَوَى ابْنُ خُبَّاثٍ بِالْاَسَافَةِ فَلَمْ يَسْأَلْ  
حَالِيكَ مَطْرُوحٍ وَ سَأَلَهُ بِأَنَّهُ (ای بیکاره) و آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فیلزی  
که اخته بغیش پس ماند و زمین تا خلق بیان منتفع شود که نانی الحسینی و بدون لبث و تاخیر شخصه  
نزد ابو سعید در آمده از موت داود ظاهر هر خبرش داد و بعد از آن امر دوسه برقرار گردید قائده  
آرے علم بحریت تا پیداکنار و آفتاب است فی نصف النهار و در کتابی تلمی نوشته  
دیده ام که چون این حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم نَسَلَتْ بَيْنَهُ الْهَلْمُ وَ عَنِ الْبَكْبَكَةِ سَمِعَ فَرْدًا زَاغًا  
در آمد بر ایشان شاق گذشته بر علی کرم الله وجهه حد بر دند دده تفراز کبرای ایشان با هم متفق شده

بازگشت از ظاهر بیچ ام دلد

فکر در ظاهر

گفتند که ما همه از وی بتغایق سألہ واحده را می پرسیم و می بینیم که جواب ما را چگو نمیدهد اگر جواب  
هر یکی را از ما بطرز نو و طور علحده دهد بر آئینه و آینه است که فرمود علیه السلام ولا تکتلا  
بعد از آن یکی از ایشان نزد وی رفت و درآمد و پرسید یا علی علم افضل است یا مال؟  
فرمود **الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَالِ** گفت بکدام دلیل فرمود زیرا که علم میراث نبیست  
و مال متروکه کاروان و با مان و فرعون و شداد و غیر هم است آن مرد این جواب را گرفته نزد  
ایشان باز پرس آمد بعد از آن مرد دوم از ایشان نزد وی درآمد و همان سوال سابق را پرسید  
که **يَا عَلِيُّ الْعِلْمُ أَفْضَلُ أَمْ الْمَالُ** همان جواب که اول را فرموده بود با و نیز فرمود که علم  
بتر است از مال گفت بکدام دلیل فرمود زیرا که مال محتاج ست بخواست تو و علم صاحب مرگبانی  
میکند و علم را بعد از آن دس رفته مرد سوم نزد وی رفت و درآمد و همان سوال نمود و همان جواب  
یافت که علم بتر است گفت بکدام دلیل فرمود زیرا که صاحب مال را دشمنان بسیار میباشند و صاحب  
علم را دوستان بسیار پیشتر مرد رابع درآمد و بعد از سوال مذکور همان جواب یافت گفت بکدام دلیل  
فرمود زیرا که مال از خرج کردن نقصان می پذیرد و علم از تصرف نمودن در آن زیادت میگیرد و پیشتر مرد  
پنجم نزد وی رفت و درآمد و بعد از سوال سطور همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود زیرا که صاحب  
مال در مردم بنام بخیلی و بیخشی شهرت میابد و صاحب علم با ستم اشراف و صف الطفت نامزد میگردد  
و پیشتر نزد وی رفت و مرد سادس درآمد و بعد از سوال مذکور همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود  
**الْمَالُ يُحْفَظُ مِنَ الْكَارِقِ وَالْعِلْمُ لَا يُحْفَظُ مِنَ الْكَارِقِ** یعنی غنی مال تا آنست که از وی  
وزیده نشود و غنی بعلم تا به است که او را در دنیست فافهم الفرق الکامل من الوجه الثانی و در فیصله تفرع  
اهل بصره با اهل شام این وجه را چنین فرموده که مال همراه تست تا لب گور و بس و علم بعد از مرگ  
تیر همراه میرود و همین وجه را در دیوان علی چنین ادانوده است **رَضِينَا قِسْمَهُ الْجَنَّةِ وَرَضِينَا**  
**لِنَا عِلْمَهُ وَبَلَّغَنَا مَالَهُ فَإِنَّ الْمَالَ يَفُوقُ عَنْ قَرِيبٍ وَأَنَّ الْعِلْمَ يَبْقَى كَمَا يَبْقَى**  
پیشتر نزد وی رفت و مرد سابع درآمد و بعد از سوال مرقوم همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود  
**ع** یعنی ما را رضی ایم بتمت حق تعالی در میان ما باین طور که ما را علم عطا فرمود و جمال را مال چرا که مال

نیز دوی فانی گردد و علم همواره باقی خواهد ماند استسره رضا



صاحب مال بر دوشتر فاسب شود و صاحب علم دیگر آزار شفاعت نماید پشتر نزد وی مردمان  
در آمد و بعد از سوال معلوم همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود که مال بکشت و مرد و زان  
مدرس میگردد و بوسیده میشود که ازان او را نقصان میباشند و علم بطول زمان فنانی پذیرد  
بلکه انجلا بر انجلا میاید پشتر نزد وی مرد تاسع در آمد و بعد از سوال و جواب مشروح گفت بکدام  
دلیل فرمود که مال دل را سیاه و سخت میکند و علم قلب را منور میسازد پشتر نزد وی مرد عاشر  
در آمد و بعد از سوال سابقه و جواب مکتوبه گفت بکدام دلیل فرمود صاحب مال دعوی ربوبیت کرده  
بسبب مال و صاحب علم گاهی اینچنین نکرده بلکه صانع را از مصنوعات شناخته و با منکران  
بقام تحقیق در آمده یعنی چنانچه ابراهیم علیه السلام پیش فرمود و قَبِّلَ الْغَدَّاقِي الْكَلْبِيَّةَ  
بعد ازان علی رض فرمود پس سید از من ازیں یک مسأله تا حیات من و بفضلہ تعالی من از جواب  
جدا گانه خواهم گفت پشتر آنفرقه نزد امیر المومنین علی و آمدند و همه مشرت باسلام شدند انتی  
و همچنین در مقام دیگر چنین از نظرم گذشته که کسی از امیر المومنین علی نپرسید که علم را بر متاع دنیاست  
چه فضیلت است فرمود چیزیکه اندک است چنانکه حق تعالی در حق آن فرمود قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا  
فَکَلِيلٌ مَّا اراد ان کیت و مقدار آن ممکن نیست پس چو گمان تست در حق چیزیکه آزار کثیر فرمود  
حَيْثُ قَالَ وَمَنْ يُوَفِّقِ الْحَکَمَةَ فَقَدْ اَوْفَى خَيْرًا کَثِيرًا و در نی مقام در تفسیر کبر و جسد  
اول آورده که بر بان عقلی بر قلت و نیا و کثرت حکمت و علم اینکه دنیا متناهی است الله رمتناهی العدو  
متناهی الدت است و علم آنست که لا نه ایه لِقَدَرِهِ وَعَدَدِهِ وَمُسَدَّتِهِ وَلَا لِسَعَادَاتِ  
الْحَاصِلِ فَمِنْهُ و این مکتبه میسازد ترا بر فضیلت علم قَلْبِهِ ذُرِّ الْعِلْمِ اَبَیَات

یا و آری در دعایت عاصی عبد الجلیل  
که شدی تو مستفیض ازین کتابت دلیل  
بارے الحمدی بخوانی از بارے این ذلیل

اے که کردی استغفار زین کتابت عیدیل  
گر فردی اور قم این چند سطور خسته را  
چونکه ششم دال خیرت از برایت ایحوان

حکایت (۸۰) ز و صفش چه آرام بنوک قلم که وصفش قلم را نموده است  
در سیره النعمان آورده که روزی از حسن اتفاق امام سفیان ثوری و قاضی ابن ابی لیلی و شریک  
و امام ابو حنیفه رضی الله عنهم همه در مجلسی شریک بودند شائقان علم را موافقه عمده میسر شده

شخصی از ایشان سآ که پرسید که چند نفر با هم مجتمع بودند تا کلامی در میان بدن شخصی برآمدند و فرمودند  
 از خود بینداخت که بالاس دیگر افتاد آن شخص نیز مضطرب شده همچنان بمل آورد و همچنین هر یک  
 از خود دیگری انداخت تا آنکه آن مرد و اخیرترین را بخورد و از گزینشش برود پس دیت دی  
 بکام کی از ایشان لازم می آید چون که از سائل فقیدان سآ که دقیق بود و جمله را تامل روی نمود و بعضی گفت  
 چه را دیت لازم است بعضی گفت تنها مرد اهل ذمه و راست تا آنکه هر سه امام با هم مختلف ارباب  
 بودند با وجود مساحتی هیچ تصفیه در میان ایشان نمیشد و امام ابوحنیفه رضی الله عنه خاموش بود و قسم نمینود آخر  
 آنکه بگوید خطاب نمودند که شما نیز خیال خود را هر نایند فرمود و قتی که مرد اول برگیری انداخت و دی  
 از گزینشش محفوظ ماند مرد اول ربی الله گشت همچنین دوم و سوم نیز ربی الله گشتند مگر مرد آخر  
 ترین را در حالت است اگر چه در انداختن دی آن را آن مرد دیگر را گزیده باشد پس بروی دیت  
 لازم است و اگر بعد از وقت ویرا خورده باشد پس این شخص نیز ربی الله گشت چرا که درین صورت  
 آن را آن مرد را از غفلت وی خورده است که در حفاظت نفس خود بیگانه برده چرا آن را را آن مرد  
 بجلدی نمی انداخت و اما را ایضا ندای و از آن پاک نشدی ازین بیان امام رضی الله عنه خوش شدند  
 و تمسکین امام رضی الله عنه بران اتفاق نمود و سوخته و خورده که در قلوب متکین گردید و بعد از علم  
 کامل انگشانی و انجلاست نمی پذیر چنانچه لطیفه و حیات الحیوان علامه میری در بحث بعض  
 آورده که شعبی گفت که چون حجاج بن یوسف را خبر آن رسید که یحیی بن یعربگو یکم حسن و حسین یعنی  
 عثمان از دیت رسول الله صلی الله علیه وسلم از شنیدنش بهمان قتیبه بن مسلم والی خراسان برآمد  
 فرستاد که یحیی بن یعرب را که قائل قول مذکور است نزد من روانه کنی چه دی رضی الله عنه خراسان بود قتیبه والی  
 خراسان و برار رضی الله عنه نزد حجاج فرستاد و شعبی را وی گفت در وقت رسیدن یحیی بن یعرب من نزد حجاج حاضر  
 بودم حجاج گفت مرا از تو چنین رسیده که تو میگوئی که حسن و حسین رضی الله عنه از دیت رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 اند گفت ملی یا حجاج شعبی گفت از جرأت وی بقوله یا حجاج تعجب کردم حجاج گفت اگر بیرون  
 نشوی از دمه آن و بر دیت بودن ایشان دلیل واضح از کتاب الله نیاری بر آئینه یا تو  
 چنان و چنین کنم مگر که آیت مبالغه نذاع بانکه تا آیت آء کمر و یسکنا و یسکنا آء کمر  
 آقیه نباشد یحیی بن یعرب رضی الله عنه گفت اگر از دمه آن بیرون بر آیم و دلیل واضح بران از کتاب الله

شرح دوزخیت یحیی بن یعرب از امام محمد



غیر از آیت مبالغه پیش تو بگذرانم مرا از ان امانی خواهد بود گفت بلی فَقَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
 وَوَعَدْنَاكَ لِمَا تَشْتَاقُ وَيَعْقُوبُ رَكُوعًا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ  
 وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى  
 وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَكَرِيمًا وَيَحْيَى  
 وَعِيسَى وَإِلَى اس بعد از ان یحیی بن یمرضا از حجاج پرسید که پدر عیسی کیست شما لایق  
 حق تعالی او را پذیریت ابراهیم طمعی گردانید با وجودیکه در میان عیسی و ابراهیم بعد و دوری اکثر  
 است از ان دوری که در میان حسنین رضی و محمد صلوات الله علیه و سلامه واقع است حجاج  
 گفت میدانم که این را هم تو دانسته و هر آئینه این را دلیل واضح آورده و اگر چه بارها این را  
 خوانده ام مگر گاهی برین واقف نشده ام **هـ** سادات نور دیده اعیان عالمند  
 از حضرت محمد و از عزت علی فردا طعام معدود و نذیر بود کسی کار و روز از محبت شان نیست  
 پسر حجاج بوالی خراسان نوشت که بخود رسیدن پروانه من یحیی بن یمرضا قاضی خود گردان  
 و السلام تبلیغ یحیی بن یمرضا تا بمی بود عالم بقرآن و نحو و محب اهل بیت ولیکن کسی را از صحابه  
 و یاران آنحضرت صلعم نفیض نمیکرد استی حکمت و در بخاری و باب ادب و در ترمذی و در باب  
 مناقب حسنین رضی آورده که کسی از خون پشه از این عمر مضی پرسید این عمر مضی فرمود کیستی و از کجائی  
 گفت از اهل عراق ابن عمر مضی فرمود بگریه بسوی این که از خون پشه از من می پرسد و هر آئینه خون  
 ابن بنت رسول الله صلعم تا حق ریخته اند و من از آنحضرت صلعم شنیده ام که میفرمود که ایشان هر دو  
 از دنیا بیکان من ماند **حکایت (۸۱) هـ** زو صفی چه آرام نوک قلم  
 قلم کرد و صفی صفی را قلم هم در سیرة النعمان آورده که بارے نسخه از ابی حنیفه فرسید  
 که در باره معرکه های امیر المومنین رضی با امیر معاویه رضی چه میگوئی فرمود در قیامت از هر چه پرسش  
 باشد مرا خوف آن بسیار است و ازین واقعات حق تعالی از من نخواهد پرسد مانند آنچه نمودن ما  
 بران چندان ضرورتی نیست **هـ** در شان صحابه گنجی چون چرا ای مرد حق که کلمه گرد ترا  
 هرگز آشتی ازلی گردانیده اند و خط استاصواب اهل دل بی چنان اندازند که از جاده مستقیم میروند  
 در بادی فطال قدم را استوار نماید چنانچه لطیفه دیرین رضی در بحث علم که نوعی از قدرت است

این از کتاب است  
 در مناقب حسنین رضی  
 در مناقب حسنین رضی  
 در مناقب حسنین رضی

از عالمی صاحب انصاف آورده که من به شعبه از شعوب و قبیل و از قبائل اندلس آمدم  
 در آنجا با جوانی فقیه از اهل قرطبه ملاقی شدم که از ذکر علم او خوش شده او را دعا  
 دادم و گفتم **وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ** آن جوان گفت ازین آیت که گفتمی حکایت  
 عجیب پیش تو نیارم گفتم بے پس آن جوان از بعض سلف خود بمن چنان بیان نمود که از  
 طلیطله که ملک نصاری است و در راهب عظیم القدر نزد مایان در آمدند که اظهار اسلام  
 خود نمودند و زبان عربی میدانستند علم فقه و قرآن را می آموختند و مردم بر ایشان گلهنا  
 از جاسوسی و غیره می بردند مگر من آن هر دو را در حمایت خود گرفتم و بکار ایشان ایستادم  
 و چون بخوبی تجسس ایشان نمودم کار ایشان را با غایت تبصره با فتم و در آن نزدیک یکی  
 از ایشان بجوار رحمت حق تعالی پیوست لفظ و آن دیگر تا چند سال با من تا آنکه دس نیز  
 مرین گشت روزی سبب اسلام ایشان از وی پرسیدم تا خویش شد مگر چون کشف  
 و ملاطفت پیش گرفتم گفت که یکی اسیر مسلمان قرآن خوان خدمت آن کنیسه میکرد  
 که ما هر دو در صومعه ازان میبودیم پس آن مرد را در خدمت خود گرفتیم و بسبب طلوت  
 صحبت وی زبان عربی از وی آموختم <sup>ای در مجرای دهر</sup> بسبب کثرت تملات کردن وی و آیات کثیره را  
 از وی حفظ نمودیم تا آنکه روزی در تملات خود خواند **وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**  
 پس بمن رفیق خود را که نهایت دانا و باریک بین بود گفتم آیا دعای و رفت این  
 آیت را می شنوی مرا زجر و توبیخ نمود (یعنی که کلمات تحسین در حق قرآن چرا میگوئی)  
 باز روزی این آیت را در تملات خود خواند و قال **وَلَقَدْ كُنَّا نَدْعُوهُ نَحْنُ وَكُلُّ كَلْبٍ بَارِئٍ**  
 یا خود را گفتم که این آیت ازان سابق زیاده تراست در جواب من گفت که من بزعم  
 خود میگویم کار آنچنانست که ایشان می گویند بشارت عیسی در حق صاحب ایشانست  
 یعنی پیغمبر ایشانست باز روزی اتفاقاً لقمه مرا گلو گیر شد در حالتیکه آن اسیر مرا خدمت  
 ما ایستاده بود و بر خوراک ما را خرمنوشانیدی پس قبح خرما از وی گرفتم مگر مرا ازان  
 نفعی نرسید پس در دل خود گفتم که یا رب هر آینه محمد صلی الله علیه و سلم از تو میگوید که  
**مِیْکُونِیْ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ** و نیز میگوئی **أَدْعُوْنِیْ اسْتَجِبْ لَکُمْ** اگر وی راست گو



باشد مرا آبی بنوشان پس دیدم که از صخره آب بارور روان شد و بعد از اتمام حاجت من  
 خشک گردید ازین وقوع مراد در دل رغبت اسلام خاست و آن اسیر را در اسلام  
 خشک در انکسار پستریاد خود را از حال خود خبر دادم و هر دو مشرف باسلام گردیدیم و علی الصبح آن اسیر  
 نزد مادر آمد که دیر انصرانی کنیم و التوبخ نموده از خدمت خود دور انداختیم و آن اسیر را  
 دیگر انصرانی گشت و ما هر دو در کار خود حیران ماندیم که چه چاره کنیم که از ملک نصاری رهایی  
 یابیم تا آنکه آن یار من که بنایت دور از پیش بود گفت چرا بهان دعا با خداست خود را نخواهیم پس  
 خواندیم او را در باب فتح کار خود و در شب آینده در خواب مرا چنان نموده شد که سه نفر نورانی  
 در صومعه من درآمد و بسوی من ایستادند و من از آمدن آن سه نفر در کسری را آرد  
 در آنجا نصب کردند پستری جماعتی دیگر که در صحبت و نورانیت مانند ایشان بودند و آمدند و در میان  
 این جمع شخصی بود که گاهی حسن تر از دی ندیده ام درآمد و بر آن کسی جلوس فرمود من بخت  
 دی درآمد عرض کردم که انت السيد العیسی فرموده بلکه من برادرش احمد ام و مرا فرمود  
 که اسلام بیا پس اسلام آمدم و عرض کردم یا رسول الله چگونه بسوی بلاد است تو فرج  
 یابیم آنحضرت صلعم یکی از یاران خود که پیش رویه مبارکش ایستاده بود حکم داد که بجانب  
 پادشاه ایجا برود و او را بگوید که این هر دو را بجای که از بلاد مسلمین میخواهند برسان و سلطان  
 اسیر را بخور خود حاضر کن و او را بگوید که عود بدین خود نماید اگر بدین خود عود نماید او را برکن  
 در نه خون او را بریز گفت بعد از دیدن این واقعه بیدار گشتم و صاحب خود را بیدار نمودم  
 و از آنچه دیده بودم او را واقف گردانیدم و گفتم که تدبیر کار خود چه سازیم گفت نیدانی که  
 تفریح کار مادر آمد نظر بسوی این صور بجان نیکنی که همه محو گردیده اند ازین واقعه یقین من آمد  
 و کامل تر گشت پس یار من بمن گفت برخیز که پیش ملک خود برویم از آمدن ما ملک تعظیم  
 ما را حسب عادت نمود مگر از نزدیک آمدن منع نمود صاحب من عرض کرد و گفت بجا آر آنچه  
 در حق ما نیز در حق ظان اسیر ما مور شده بدان از شنیدنش رنگ ویش برینت دلزده برود  
 در افتاد بعد از آن اسیر را طلبیده از روی پرسید که تو مسلمان می باشی یا نصرانی گفت نصرانی  
 پادشاه او را گفت که بسوی دین خود باز گرد ما را حاجت نیست بسوی کسی که دی حفظ دین

خود نیکند گفت من ازین دین گاهی باز نیکو کردم پس بادشاد سیف خود را برآمیخت بدست  
خود خوش برخت بعد از آن آهسته در گوش آفت کیکه نزد او نشاء آمد بود شیطان بود لیکن  
بگوید که چه اراده میداری گفتیم خروج بیلا و مسکین گفت بی من همچنان کنم مگر بشرطیکه شما بروم  
اینجا چنان نماید که اراده بیت المقدس میداریم تا آنکه ما را بهانه بیت المقدس بسوس  
ملک اهل اسلام بیرون نمودار است. - حکایت (۸۲) -

چون رشید بایت قلم را علم نموده نمود می تسل را قلم در مختار مختصر تاریخ بغداد آورده که ابو یوسف الثمنی گفت که خلیفه ابو جعفر منصور مر ابو حنیفه را در چند نوبت سنی هزار درم داد و حال آنکه امام رضا را از مال سلاطین انکار بود و بطاهر قدرت (آن نداشت) برای آن روزی بخلیفه گفت یا امیر المؤمنین من در بغداد مرد غریبم و در این مقدار مبلقات را نزد من جای نیست پس این را در بیت المال نگهدار منصور همچنان کرد چون ابو حنیفه وفات کرد بسیار در بیتهاست مردم از خانه امام رضا برآمد بعد از آن منصور دانست و گفت که در مخدع و فریب انداخت مرا ابو حنیفه رضا و همدارین کتاب قبیل ازین گفته که محمد بن عبدالرحمن السعودی گفت که کسی را در امانت از ابو حنیفه نیکوتر ندیدم چه روزیکه وفات کرد نزدیک وی پنجاه هزار درم بود که از آنجا درستی صلح شد بود انتی لطیفه هجده

ولی رای دیگر که باشد غوی اذان تا توانی چو شیرانی وی در تفسیر سودی که با تفسیر کیمیا  
مرکب است بحجت آیت وَاذْكَبْ لَهُمْ عَصَانِ الْفِرْعَوْنَ آورده که فرعون موسی مصیب  
بن ریان است و بعضی گفته که وی عطارد اصغری بود زیرا بدین آمده مفلس گشت و از  
افسوس بسفر زنده در شام رسید و از آنجا دهر مصر آمد و دید که در ظاهر مرقن شهر یکبار از خرمزه بدرهی می آیند  
مرد دردن شهر خرمزه بدرهی با خود تصور نمود که از این تجارت ادای دیون بن مکن گردد پسر در سواد  
شهر رفت یکبار خرمزه را را بدرهی گرفته بسوی بازاری آورد و هر که از مسکا صدین بینے تشویش  
کنندگان در هیچ باوی طاقنی شدی خرمزه را از جزا از وی در گرفت و مادر شهر رسید بخر بطبع واحد

عہ اک مرد و این قول را بر اے آن گفت کہ ایشان بپین محققن دمی از اسلام بازماندہ نیز گرا از انبریک اسلام  
نزد ہند ۱۲ سنہ رخ علفہ بارہ سنہ حل کہ بر پشت بردارند ۱۲ سنہ

خطبات ۱۰۲-۱۰۱

خطروا بر حال عمر



با وی چیزی دیگر نمانده بود آنرا به راهی فروخته همچنان براه راست رو بروی خود رفته تا بقبر رسید  
 که در ایشان دباى عظیم در افتاده بود پس روی در مقابل ایشان رسید و دید که جای میت را  
 دفن میکنند تعرض اولیاى میت شده گفت که من این گورستانم و تا وقتیکه بیخ و دم نمید  
 تدفین میت ندم تا آنکه بیخ و دم از ایشان گرفته همچنان میکرد تا آنکه در مقدار سه ماه مال عظیم فرام  
 آورد و کسی تعرض حال وی نکرد و تا آنکه بر حسب عادت روزی براقارب مرده متعرض شد  
 و مامل خود از ایشان طلبید ایشان از آن انکار آورده گفتند که ترا بدین منصب که نصب  
 کرده و او را گرفتار ساخته پیش فرعون یعنی پادشاه مصر بردند از وی پرسید که تو کیستى ترا  
 بدین منصب که قائم کرده گفت که مرا کسی قائم نکرده مگر این عمل را برای آن میکردم که  
 بدین بهانه تا حضور تو حاضر کرده شوم تا که ترا بر نقصان حال قوم تو وقت گردانم و من ازین حلیه  
 همین مقدار مال راجع کردم و آن بخله مال را حاضر کرده بفرعون مقرر بقبض نمود و گفت که مرا  
 بر امور خود متولی نموده که این کافی خواهدی یافت پس ویرا متولی امور خود گردانید تا آنکه و  
 با سیرت حسنه ایشان در ساخت و انتظام مصلحت لشکر و استقامت احوال رعیت بوجهی نمود  
 و تا ماند و رازها ایشان متولی ماند تا آنکه کار وی همه در عدل و صلاح دیدند و چون فرعون مصر  
 وفات یافت ویرا بجایش فرعون نمودند یعنی پادشاه مصر که کاکان من آمرم ماکان  
 یعنی بعد از پادشاه شدنش کرد آنچه کرد اند عوی خداى و قتل و شى بنی اسرائیل و غیره و در  
 زمان یوسف علیه السلام فرعون مصریان نام داشت که فاصله در میان این هر دو  
 فرعون اکثر از چهار صد سال بود است **حکایت (۸۳)**  
 از کرش چهارم بنوک تسلیم که اندک بود آنچه سازم رستم در کتب کثیره آورده چنانکه  
 در باب پنجم در فضول مناقب امام ذکر کرده شده که باری ابو جعفر منصور سلخ طلپیده با امام <sup>حنفی</sup> ابو جعفر  
 گفت که عمده قصار اقبال کن امام رض گفت مرا هرگز صلاحیت این امر نیست سلطان گفت  
 دروغ میگوئی که ترا صلاحیت آنست فرمود که اگر این قول حنیفه راست باشد پس تعجب است  
 که سلطان در غلغولی را قاضی می سازد و رنه عدم بیاقت من ثابت گشت انتی پس از آن  
 واقع شد بر دس رضی الله تعالی عا و عنه آنچه واقع شد و شاید که همین در حق وی رض

در کتب کثیره  
آورده چنانکه

بهتر بوده باشد تنبیه امام شترانی در طبقات کبری آورده که ابوحنیفه بعد از اوقات در خواب  
 دیده شد و از وی دریافت کرده شد که مافعل الله بک فقال عفر بنی فقیل یا الحلیما  
 فرمود نه چه علم را بسیاری از شرم و آداب است و کم تر کسی بران قایم بوده باشد فقیل  
 فیماداً عفر لک الله مفرمود بوقوع مردم در من چیز باینکه در من نبودند است  
 لطیفه در جوده الحیوان آورده که یکی را از صحرانشینان یعنی خانه بدوشان خرتی و  
 سگی و خر قوس بود که آن خروس ایشان را براس نماز از خواب بیدار ساختی و آن یک گنج  
 ایشان نمودی و آن خبر براس آوردن آب و خیمه های ایشان مقرر بود تا آنکه روزی رو به  
 خروشش را در روبرو کرده که ایشان از ان کمال غلین شدند مگر چونکه آن فرقایت صالح بود گفت  
 شاید که در حق ما همین بهتر باشد و زدی دیگر گرگی خردی را از هم دیدن آن یکم و باز جان کلمه زبان  
 را ند که عدلی آن یک کون حدیثاً بعد از ان آن سگ ایشان نیز مرد و باز همان کلمه را اعاده  
 نمود آنکه شی چون صبح دید و نگاه کرد همه صحرانشینان دیگر را از قرب جوار خود مبتلا به بلای عظیم یافتند که همه  
 برست دشمنان پیدا بر تنان این گشته بودند و بجز ایشان کسی دیگر از صحرانشینان در آنجا نمانده بود چون  
 مرده معلوم شد که بسبب نشان آواز به خران و سگان و خروسان که تر و ایشان و نند و شب و حمله ایشان  
 بغارت رفتند پس از مرگ جانوران خویش در تعب افتادند و فتن عرفت حقیقی لطیفه الله  
 را حسی یفعلیم حقا بهر که از اسرار خفی حق تعالی مطلع گشت بهر فعل و سبحانه و قالی را حسی شد  
 حکایت (۸۲) ۵ بعلوم و گشته گشت نا ازان گشت تاملش امام اصف  
 در عقود العقیان از انوفج القتال آورده که بارے دو کس امانت خود نزد صاحب حمام نهاد  
 براس غسل و حمام رفتند یکی ازان هر دو زودی غسل نموده از حمام بیرون شده آن امانت را  
 از صاحب حمام گرفته رفت چون آن دیگر از حمام بیرون آمد متاع خود نیز از وی طلبید گفت  
 که بشریک تو ادم صاحب مال بعد الت قاضی استقانه نمود قاضی موقع را الزام مال وی  
 داد که چون هر دو مشترک بود و لیت نهاده بودند و آن نیز ترا همچنان بهر دو کس واجب بود  
 آن مخرم بهیبت زده نزد ابوحنیفه در رسید امام رضا و از فرمود که مدعی خود را بگوی که امانت  
 تو بود و پس میدهم اما ترا دادن نمی توانم شریک خود را بیاورد امانت خود از من بگیرد مدعی

در حکایت ۴۳ سزاوار

در حکایت ۴۳ سزاوار

در حکایت ۴۳ سزاوار



بجوری ازان دعوی دست بردار گشت چنانکه در سیره النعمان گفته همواره کارگاهان  
 منتهی شناس جواب سنگت را از روی دانش حسب حال میداده اند لطیفه از پیشتر آنکه  
 در علم صرف تعبیر از حروف و اشیاء ثلثیه بقا و عین و لام مینایند و در رابعیه بلام ثانیه  
 و در خامسیه بلام ثالثه و از حروف مزیده غیر اصلیه هم بدان حروف تعبیر مینایند چنانچه  
 ضرب بر وزن فعل است و ضارب بر وزن جناس عیال پس تعبیر از استغفار  
 و افتقار با استفعال و افتقال تواند بود فکر در حروف کمره که بقرض الحاق زائد کرده  
 شده باشند که تعبیر ازان بهمان لام ثانیه ثالثه مانند حروف اصلیه مینایند و لهذا در شافیه گفته که  
 چون تاسی ثانیه جلیت یک برای الحاق به فعلی نیل کمر گشته تعبیر ازان بوزن فعلی  
 باشد فیعلیت چونکه این را دانستی پستروا که از اساتذۀ خود شنیده ام و نیز قادر  
 تغیر در حواشی شافیه هم درین مقام مرقوم است که بایامی سلطان زبان مجلس مباحثه علمی  
 در میان سید میرزا بهر وی روح و مولوی عبدالحکیم سیالکونی هم منعقد گشت مگر چونکه مولوی صاحب  
 موصوف را ذات طبع دینری فهم سید صاحب مدوح الیه معلوم بود و از پیش بینی خود  
 میدانست که در علوم متداوله عالیۀ منتہیان از جهت فطانت و ذکاوت وی با دای  
 مقاومت نامکن بنا بر آن از حکمت عملی خود هم در ابتدا سے جلوس یکایک از مسئلۀ متداوله  
 بتدریان در اوزان صرفیه از سید صاحب روبروی سلطان پر سید چه میدانست که شیوہ  
 را بدین علم بتدریان چندان مداخلت نباشد و گفت که وزن جلیتیت چیست چونکه  
 تاسی ثانیه در حلیتیت زائد بود و از تحقیق مقام ذہن وی زایل و نیز این سوال را بزرگی  
 اطفال حل نموده در جوابش گفت فیعلیت یک از شنیدنش مولوی صاحب قسم  
 نموده از مجلس مباحثه برخاست و گفت خلاف قول صاحب شافیه جواب گفتی که وی در  
 شافیه چنین گفته وین شے جلیتیت فیعلی لا اکیلیت سید صاحب ازین در غیظ و غضب  
 دآمده هم در چند روز شرعی بسیط بر تمام شافیه تالیف نموده پیش مولوی صاحب نے ساد  
 که که غیبا جار بروی باشد در جوابش مولوی صاحب فرمود مشتی که بعد از جنگ با دای  
 بکلیه خود پدید زد تبلیه در ابجد العلوم و نیز در حدائق الحنفیه آورده که تولد مولوی عبدالحکیم

تعبیر در مذکور مولوی عبدالحکیم سیالکونی

تعبیر در حالات سید مولوی عبدالحکیم سیالکونی

صاحب تصانیف و در بلد سیالکوٹ از توابع صوبہ لاہور واقع شدہ عالم فاضل و فاضل  
کامل فقیہ محدث مفسر بالخصوص در علم منطق طاق و یگانہ آفاق بود صاحب تصانیف عالیہ  
و دی آن کسی است کہ بیشتر از ہمہ شیخ احمد سرہندی را رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ بخطاب  
مجدد الف تانی یاد نمود و شیخ احمد سرہندی را ایشان را بآفتاب پنجاب لقب فرمود و در عہد  
جہانگیر شاہ با فادہ و نشر علوم مشغول بود و دی استاد شہزادگان ست و در بارگاہ جہانگیر  
و شاہجہان کمال عزت و توقیر میداشت چنانچہ شاہجہان دوبارہ او را در میزان سنجید و بہر بخت  
شش ہزار بابی بیضی روپیہ دی را عطا فرمود و نیز چند عدد قریہ ہار کہ محصول سالینہ از آن  
بیک لاکھ و بست و پنچہزار روپیہ میرسد بطریق جاگیر بوسے عنایت شدہ بود چنانچہ سلا جہل  
بر او لاد دی برقرار ماند و بدان زندگانی کردی و بتدریس و نیز تصنیف کتب مصروف  
ماندی تا آنکہ در سنہ ۱۰۹۰ ہزار و شصت و یک سالہ ہزار و نو و ہفت در بلدہ  
خود بخوار حق پیوست شیخ محمد علی بن مادہ تاریخ وفات دی است رحمۃ اللہ علیہ  
و در ہر دو کتب کورہ آورده کہ میرزا ہد بن قاضی محمد اسلم ہر دی کاہی است  
تولد نشد و تہائی دے در ہند واقع شدہ تحصیل علوم از والد خود و نیز از دیگر علمائے ہند کردہ  
فاضل اجل و تجربیدل صاحب فہن ثاقب و فکر صاحب آہنجان بود کہ در تحقیقات گوی سبقت از  
سابقین در ربودہ و در حاحرین نظیرے پیدا شد در سنہ ۱۰۹۰ ہزار و شصت و دو شاہجہان شاہ  
اور احمد رواقیہ کابل کرد و چون عالمگیر تخت نشین شد در ادر سنہ ۱۰۹۰ محاسب عسکر خود مقرر نمود و بکمان  
بسیب خواہش دی صدارت کابل بوسی تقویٰ فرمود کہ در اینجا ہنگامہ فادہ علوم گرم نمود و علم  
تدریس فنون برپا ساخت و کتب کثیرہ از تصانیف دی یادگار زمان است در سنہ ۱۰۹۰ ہزار و شصت  
و یک ہجری وفات یافت فاضل بنی مقابلہ مادہ تاریخ وفات دے است  
حکایت (۸۵) ۵ ازین تیز لغزی شدی تیز بین کہ نامست چو اہ گشتہ پرتو گوین  
در سیرۃ النعمان و خیرات الحسان آورده کہ ضحاک مروزی خارجی کہ در خلافت بنو امیہ سردار خابجیان  
و قابض کوفہ بود بارے با شمشیر ہای بر کشیدہ در کوفہ درآمدہ حکم قتل عام داد ابو حنیفہ رض را خبرش  
شدہ در فیضے و روانی پیش ضحاک درآمدہ پرسید کہ کدام جرم و نافرمانی حکم قتل ہمہ اہل کوفہ صادر شدہ



مکت که ایشان همه مرده شده اند امام رضا پرسید آیا از پیشتر دین ایشان دیگر بود که آنرا گذاشته  
 بدینی که هنوز بران قائم اند و آمدند و از دین سابق مرتکب شدند و یا از قدیم هم برین دین که حال  
 بمان استوار اند میبودند ضحاک گفت چه گفتی باز گو بار دیگر امام رضا بوضاحت تمام قول خود  
 را اعاده نمود ضحاک دانست و گفت بے شبهه این خطا از من است در آنچه کردم بعد از آن  
 سیوف خود را و دنیاها کردند و اهل کوفه برکت انعام امام رضا از قتل و فارت نجات یافتند آنرا  
 در چنین مواضع مضطرب از دوات کیمیا خاصیت محققین پیدا میفرماند لایبی است تا سر سخن در یابند  
 و در از تنی مغزان ظاهرین چه عقده لایخل حل کرده شود چنانچه لطیفه در سبع سابل آورده  
 که زنی صاحب جمال را که در کمال اعتدال بود عزم ملاقات خویشان اتفاق افتاد برقع پوشیده برآید  
 سوار شده روان شدند و را دیه بر سر راه درختی دیدند از گرمی هوا ساعتی زیر درخت آرمای گرفته بقیع  
 را از روی برداشت اتفاقا مسافرے را نظریه جالش افتاده بتلا گشت آن زن شیطانی و  
 آشفتگی آن مسافر را معلوم کرده برقع پر رے خود کشیده روان شدند و در وند سیوم چون مرآت  
 کرد باز زیر آن درخت رسیدند و بقا میکه آن مسافر نشسته بود قبر جدید را دیدند از حال این قبر  
 از کسی دریافت کرد چنان معلوم گشت که این قبور مسافر است که از دلوله عشق دمی جان خود  
 را در پس رے روان ساخت و بدو اهدایا سپرد چون آن زن ازین ماجرا واقف گشت  
 سلسله پیوند که در میان حسن و عشق می باشد بجنبید از اسب فرود آمد و برقع از روی خود برانداخت  
 دآن قبر را در کنار گرفت و هم در قبرش خاکب شد بغیر از نیکه در قبر روزی یا تنگانی به پای  
 گرد و از رفیقانش عزیمت آمد و در آخر آن قبر و ابشکا فتند آن زن را در قبر یافتند گمراهی آن  
 زن که در دست و پا و گوش و گردن وی بود در دست و پا و گوش و گردن آن مرد مسافر دیدند  
 تا آنکه سر را چشم محبوب و چشم آن محب صادق و نیز سرخی برگ تبول که بر لب معشوق بود بر لب  
 عاشق یافتند هر چند که جرز و فزع نمودند سودے نه داشت بالاخر آن زیور بار را از دست پای  
 و گوش و گردن آن مرد برگرفته و در آنجا دفن ساختند و روان شدند و انتم با قیل  
 من تو شد من تو شد من تن شد تو جان شدی تا کس گوید بعد ازین من دیگر م بود دیگری -

باید زنده در قبر عاشق خود خاکب کرد

حکایت ۸۶ - از امام رضا

حکایت (۸۶) ۵ ازین تیز مغزی ترک و پیمین چو ماه گشت نامت صلد نشین

در سبقتان آورده که امام شبی که از آنکه مشورین یکی از اساتذہ ابوحنیفه رحم است قابل  
که در نزد محبت که ترک کرده شود کفار لازم نمی آید روزی ابوحنیفه رحم با استاد خود شبی در شتی  
نشسته بود ذکر این مسأله در میان آمد ابوحنیفه رحم فرمود با خضر در ترک رحمت کفار لازم می آید  
در اظهار کفار غیر فرموده با جدی که حق تعالی در این آیت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا كُفُّوا عَنْهُمْ**  
**وَمِنَ الْقَوْلِ وَرَأَوْا تَصْرِیح** فرمود که ظاهر محبت است امام شبی نیز جواب داد  
توانست ناخوش شده گفت **اَقْبِلْ مَعِيَ اَنْتَ اَرَا** علم گوهر  
است از دل هر که تافت اسرار مغفیه را در حجب و دامان ظاهریان انداخت ین  
لطیفه امام یافعی رح در روض الریاحین آورده که روزی ابوالمعالی امام الحرمین که یکی  
از اساتذہ حجه الاسلام امام غزالی است بعد از نماز صبح در مسجدی درس میداد بنحی صوفیه  
بروے گذشتند که با چند نفر از یاران خود بجای برای ضیافت میرفتند امام الحرمین  
در دل با خود گفت که این فرقه را بخود خوردنوش در حق شتلی دیگر نیست و قبح آن بیخ  
از ان دعوت مراجعت نمود باز اتفاق مرور وے بر امام الحرمین افتاد و از روی پرسید  
که اے فقیه چه میگوئی در حق کسیکه نماز صبح خوانده و وے جنب است و در مسجد نشسته  
درس علوم میدهد و ضیبت مردم میکند از شنیدنش امام الحرمین رایا داد که بر من غسل  
بود بعد از آن ویرا در حق صوفیه حسن اعتقاد پیدا گشت **اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ**  
**فِي رَمَضَتِهِمْ وَاجْعَلْهُ لَنَا بِحُسْنِ خَلْقَتِهِمْ كَمَا اخْتَلَسْنَا مِنْكَ الْكِرَامَ**  
**الطَّالِفَاتِ بِذِكْرِ مَعْضِ خَوَاطِفِ اَمِينِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ** مجله یکد نقل دیگر آنچنان  
که بخبر از تهدیه فی وجوب تقلید در کتاب دیگر نظر نیامده بنا بران بطریق الحاق آزانیز  
در اینجا ذکر میکنم **حکایت (۸۷)** در تهدیه آورده که هارے شخصی از امام رضا  
پرسید که مژه پس افکنده انسان یعنی غلط چگونہ میباشد فرمود از پیشتر شیرین میباشد  
پس ترش میگردد بعد از ان تلخ میشود آخر دوشوخ گفت که آیا تو اذان چکید امام رضا بحال  
بر دوامی در جوابش فرمود نه بلکه از عقل چنان دریافته ام زیرا که در ابتدا بر بنیاست  
نه گور گس می کشیند و گمان غالباً چیز شیرین دوست میدارند پس ترش و آن کرم می افتد

در سبقتان آورده

در تهدیه آورده



بو تولد که ام‌الکثر و شایع بعد از ترشی میشود بعد از آن بیج حیوانی آنرا نمورد و معلوم شد که تخم میگرد  
**نقل دوم اینکه** (۸۸) شخصی از امام ابو صفیه رضی پر سید که در یکی از خانه‌ها در آندنی  
 بحرانی میبود ناگاه سگ از آن خانه بیرون گشت که زبان خود را می‌لیسید و بر دهن وی اثر جغرات  
 ظاهر بود بر حوائی ظرف بر زمین نیز اثر جغرات پیدا بود پس حکم این جغرات چیست امام رضا از او  
 پرسید که آیا کسی آن سگ را دهن انداخته و در ظرف جغرات دیده است یا نه گفت فی‌الامام  
 فرمود در جغرات از روئے آفتاب پاک است آنرا نگفت که این جغرات چگونه ظاهر باشد که صریح  
 رنگ دهن لیسیده از خانه بیرون شد و بر دهن وی نیز اثر جغرات آشکارا بود اتفاقاً  
 روزی شخصی مردی دیگر را قتل رسانید و سبکین یعنی پیش قبض و کارد را بر سینه مقتول  
 گذاشت ناگاه همین پرسنده مسأله از انظر بگذشت و از سینه مقتول کارد را برداشته  
 نگریسته باز بر سینه مقتول نهاد مردم او را در وقت نهادن کارد دیدند و گرفتار نمودند  
 و پیش همان حاکم آوردند تا آنکه این مقدمه با امام رضا سپرد گشت پس امام رضا از او پرسید  
 که آیا آنچنانکه تو جغرات را بنحس قرار داده بودی بهمان طریق فتویٰ در حق تو جاری گردد  
 و رویت را دخلی داده نشود و یا موافق مذہب من که بدون دیدن یقین حاصل نمیگردد  
 از شنیدنش آنرا بمقتور خود معرفت گردید و از انکار با قرار درآمد بعد از آن امام رضا از گرفتار  
 کنندگان پرسید که شایر ایشان خود مرکب قتل دیده اید ایشان انکار نمود و ماجرای  
 پیش امام رضا ظاهر کردند که ویرا کارد بر سینه مقتول نموده دیده ایم و بس امام رضا فرمود که  
 ازین قاتل بر دهن ثابت نمیگردد و آنرا در راهی دادا نته تمه کتاب  
**در ذکر بعضی از لمحات این باب که مشتمل بر دو فصل است**

**فصل اول** در ذکر بعضی از حالات امام المتقدّمین سند المتأخّرین تاج العیلام  
 سراج الفضلا معدن تفضلات آلهی مخزن عنایات لامتناهی مفسر احکام شرعیه مبیین  
 مسائل خفیّه ان مقتدای لاثانی آن لقب به الشافی آن زبد ارباب تحقیق ان قدوة جمعی  
 تحقیق آن قاضی القضاة الاسلامیه آن مجمع کمالات السیة آن بری از تکلف و تعسف

از امام رضا

تمه کتاب لمحات این باب فصل اول در ذکر بعضی از حالات امام المتقدّمین

حضرت امام ابویوسف الانصاری البخاری الکوفی رَحِمَهُ اللهُ تَوْحِيحاً وَ زَادَ تَوْحِيْفَهُ اِذْ كَتَبَ ذِيْلَ حَالَاتِهِ بَيَانِ كَرَامَتِهِ اَيَّدَ مَقْدَمَهُ هِدَايَةً وَ نَزَعَ بَعْضَ شُرُوحِ بَرَاهِيْنِهِ وَ شَرَحَ وَ قَايَهَ دِكْرِ الدَّقَائِقِ يَتْلِيْنُ مَجْدَ اسْمَائِكَ النَّبَلَاءِ اَتَى الْحَقِيْقَةَ تَرَاثُمَ حَفِيْظِهِ تَفْسِيْرَ كَبِيْرٍ تَفْسِيْرٍ نَقَرَتْهُ كَرَّةً اَوَّلِيَا خَزِيْنَةُ الْاَصْفِيَا اَشْبَاهُهَا وَ النَّظَائِرُ مَعْ حَمُوِيٍّ بَرَبْنَةٍ سَيِّدَتُهُ اَنْجَارُ الْبَحَالِ وَ حَيَوَةُ الْحَيَوَانِ دَمِيْرِيٍّ غَيْرَهَا - تَامَ نَامِي الْاِشَانِ لِيَقُوْبَ بْنِ اِبْرَاهِيْمَ بْنِ حَبِيْبٍ بْنِ خُنَيْسٍ بْنِ سَعْدٍ ثَقَبَةَ الْاَنْصَارِي صَحَابِيٍّ اسْتَوْسَعَتْ بَيْنَ سَعْدٍ وَ ثَقَبَةٍ سِيَكَةُ اَصْحَابِهِ الْاَنْصَارِ اَشْهُرُ مَا دُرُوْهُ كَثَبَةُ نَبْتِ مَالِكٍ بَاثِدٍ اَزْ بَنِي عُمَرَ بْنِ عَوْتٍ وَ سَيِّدِ ابُو يُوْسُفَ كُنِيْسَتَانِيٍّ لَقِبَ دَاثِلٍ اَزْ فَرْزَنْدَانِ اَبِي دَجَانَةَ رَضِيَ الْاَنْصَارِي اسْتَوْسَعَتْ دُرُوكُهُ دُرُومَ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ رَسَالَتُهُ يَكْصِدُ وَ سَيَزِدُهُ جَمْرِي تَوْلَدُ يَافَةِ - اِمَامُ اَجَلٍ ثَقِيْبُهُ اَكْمَلُ عَالَمٍ مَاهِرٌ - فَاصْنِلْ مَتَجَمِّعُ حَاقِظُ سُنَنِ مَاهِرٍ - فَحَالُ حَدِيْثٍ وَ ثَقَّةٌ - يَجْتَنِي الْمَذْهَبَ الْاَفْقَ - اَزْ اَصْحَابِ اِمَامِ ابُو يُوْسُفَ وَ اَزْ هِمَّةٍ مُتَقَدِّمٌ بُوْدُ وَ رِ مَنَاقِبِ صَمِيْرِيٍّ اَوْرَدَهُ كَهَامُ ابُو يُوْسُفَ رَضِيَ عَنْهُ كَيْفَ اَعْلَاكَ مِنْ سَعْدِ بْنِ ثَقَبَةٍ دُرُغَرْدُهُ خَدَقَ بِنَظَرٍ مَبَارَكٍ اَنْ خَضَعَتْ صُلَى الْمَدْعَلِيَّةِ وَ اَلَهُ وَ سَلَّمَ دُرُوكُهُ دُرُوكُ حِدَاثَتِ عُمَرَ وَ صَفَرِ سَنِي اِلْكَالِ سِرْگَرْمِيٍّ دُرُجُوكِ كَفَارِ مَشْفُوْلٍ اسْتَوْسَعَتْ صُلْعُمُ اَدْرَاطِلِيَّةٍ پَرَسِيْدَةٍ كَهَامَتِ حَيْسَتِ عَرْضِ كَرْدِ سَعْدِ اَنْ خَضَعَتْ صُلَى الْمَدْعَلِيَّةِ وَ سَلَّمَ دُرُوكُ دِي عَازِمُوْدُكَ حَقِّ تَعَالَى كَوْشَشُ تَرَا سَعْدُ كَنْدِ سِرْ وَ پِيْشَانِيٍّ اَجْدَمُ اِيْدِسْتِ مَبَارَكِ مَسْحُ كَرْدِ كَهَامَتِ اَثَرِ اَنْ مَسْحُ تَا قِيَامَتِ دُرُغَاغْدَانِ مَخُوَاهُ مَانَدِ حَالِ ابُو يُوْسُفَ رَضِيَ عَنْهُ چَانِ بُوْدُ كَهَامَتِ كَسِيٍّ بَابُو يُوْسُفَ نَظَرُ كَرْدِيٍّ بِشَانِيٍّ وَ مِي چَانِ لَامَعِ بِنَظَرِ دِي دُرُ اَمِيٍّ كَهَامَتِ اَوْغَنِ مَالِيْدَةٍ اسْتَوْسَعَتْ اَثَرِ اَنْ مَسْحُ وَ بَعْضُهُ اَزْ اَصْحَابِ دُرُوكِ اَيْنَكِه بَعْضُهُ اَزْ اَوَلِيَا تَنِيْزِيٍّ مَنُوبِ اِنْ كَهَامَتِ اَنَزُوِيٍّ بُوْدُ دُرُ چَانِيٍّ وَ مِي لُغَا اَوَّلِ كَسِيٍّ اسْتَوْسَعَتْ كَتَا لِيْفِ كَرْدِ كَتَا بَهَادِرِ اَصُوْلِ نِقْمَةِ بَرِ مَذْهَبِ اِمَامِ عَظِيْمِ رَضِيَ عَنْهُ وَ مَسَائِلِ مَذْهَبِ ابُو حَنِيْفَةَ رَضِيَ عَنْهُ اَلْمَلَا دُنْشَرُ كَرْدِ مَذْهَبِ دِي رَا اَقْطَارِ عَالَمِ مَنُشَرُ نَمُوْدُ وَ نِيْزِ دُرُوكِ اَوَّلِ كَسِيٍّ اَوْ كَهَامَتِ كَهَامَتِ قَاضِي الْقَضَاةِ وَ اَفْقَهُ الْفَقْهَاءُ وَ سَيِّدِ الْعُلَمَاءِ مَلَقَبُ كَشْتِ وَ نِيْزِ دُرُوكِ اَوَّلِ كَسِيٍّ اسْتَوْسَعَتْ كَهَامَتِ اَبَا بِيْنِ هَيْسَتِ مَنُفِرُ كَرْدِ قَبْلِ اَزْ اَنْ مَبُوسِ مَرْدَمِ بَرِيْكِ وَ مَنُفِرُ بُوْدُ مَسْحُ كِيٍّ اَزْ دِيْگَرِ دُرُوكِ اَبَا بِيْنِ اَتِيَا زَنْدَا شَتِ طَلْحَمِ بِيْنِ مَحْمُوْدِ رَضِيَ عَنْهُ دُرُوكِ مَشْهُورِ اَلَا مَرْدَمِ

در ذکر فضائل امام ابویوسف رضی

در ذکر فضائل امام ابویوسف رضی

در ذکر فضائل امام ابویوسف رضی



ظاہر فضل افتخار اہل عصر خود است مقدم نشد اور احدی در زبان خود کسی را بر سر  
 در علم و حکم و ریاست و قدر تقدیم نمود کما فی الاتحاف والحدائق و برہنہ و نیز در جماعات  
 کہ امام احمد بن حنبل رحمہ و یحییٰ بن معین رحمہ و علی بن مدینی رحمہ در ثقہ و مستند بودن امام ابو یوسف رحمہ  
 در نقل فی الحدیث با ہم ہج اختلاف نموده ازین بی بر ثقہ و مستند بودن امام ابو یوسف رحمہ متفق اند ابن عبد البر  
 در کتاب لائتہائی فضائل الثلثہ الفقہاء گفت کہ ابو یوسف رحمہ حافظ بود و نزد محدث حاضر  
 میشد بجاہ و یا شخصت حدیث از وی یاد می گرفت و از انجا برخاستہ بر مردم اطمینان  
 بود و رحمہ کثیر الحدیث اہل من اتحات النبلا للنواب و امام غزالی رحمہ گفت کہ حدیث  
 متابعت ابو یوسف رحمہ از ہمہ اولی است کذا فی الحدائق و در تذکرۃ الحفاظ بھی  
 اور از حفاظ حدیث نوشته و در تراجم آورده کہ وی رحمہ صاحب حدیث و حافظ بود  
 و امام مزی رحمہ کہ یکی از ارشد تلامذہ امام شافعی رحمہ است گفت کہ امام ابو یوسف رحمہ  
 اتباع محدثین میکرد بہاے حدیث و ابراہیم بن ابی داؤد از یحییٰ بن معین رحمہ روایت میکند  
 کہ میفرمود کہ در صاحبان راے کسی از وی تیز و اکثر از روے حدیث نبود و نہ اثبت یعنی  
 ثقہ از روے و نیز عباس از یحییٰ بن معین روایت میکند کہ امام ابو یوسف رحمہ صاحب حدیث  
 و صاحب سنن بود و امام احمد فرمود کہ روے رحمہ در حدیث نصف بود و دہمی  
 گفته کہ انما خباہ فی العلم و الشیخۃ و ہر آئینہ ابو یوسف رحمہ را و صاحب امام محمد رحمہ را  
 تنہا تنہا در یک جزو مستقل ذکر نموده ایم الکل من المقدمہ و غیرہا و در برہنہ  
 مبرہن ساختہ کہ روے رحمہ در علم تفسیر و تفسیر و متغازی و اشعار بکمال بود خاصہ در فقہ کہ در تفسیر  
 بود و منزلت عظیم داشت تا عابدین مالک رحمہ گوید کہ در میان یاران امام غفر رحمہ کسی مثل او  
 نبود و صاحب جامع الاصول گفته یگانہ اماما عالما حافظا کبارا  
 القدر فقیہا فاضلا عظیمہ المجلد فی الحدیث والفقہ انتی و ابوداؤد  
 بقضا اشتغال میداشت ہر روز دو صد رکعت نماز نافلہ میخواند چنانچہ ابن ساعہ رحمہ گفتہ  
 وی رحمہ اولاً از اصحاب حدیث بود بعد از ان فقہ پیش عبد الرحمن بن ابی لیلی رحمہ نقل  
 کرد بعد پیش امام غفر رحمہ آمد و بکمال فقاہت رسید گویند ثلث سال شاگردی ابن ابی لیلی رحمہ

کرده بود بعد و بخدمت امام رزم پیوست و امام رزم را در بسبب تنگدستی صرعه چهارصد درم  
 داد بعد از گذشتن مدتی صد درم دیگر به او داد همچنین در هر مدتی مقداری انعام میکرد قبل  
 از اتمام درم اول در قسطنطنیه گفته که امام ابو حنیفه رزم شهادت میکرد که ابو یوسف اخ و دانا ترین  
 مردم است نقل است که چون دی بسفین درآمدی مردم تحیر و بیوش میشدند از دقت  
 و باریکی کلام او وی رزم گفته هفتده سال مصاحب ابو حنیفه رزم بودم که مفارقت نکردم  
 او را در هیچ نظر و اخلاقی و هرگز نماندی نکردم از فرض و نقل مگر که دعا کردم ابی حنیفه رزم را  
 لکل من برهنه سماع حدیث از امام ابو حنیفه رزم و ابو اسحاق شیبانی و سلیمان تیمی  
 و یحیی بن سعد انصاری و سلیمان اعشش و هشام بن عروه و حبیب الله بن عمر العمری و  
 عطاء بن سائب و محمد بن اسحاق بن یسار و لیث بن سعد و طبقه ایشان دارد و امام  
 محمد بن حسن شیبانی نقیه و بشر بن الولید الکندی و امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و احمد بن  
 منیع و قلی بن جعد و محمد بن سماع و معقل بن منصور و بشر بن غیاث مرسی و خلعت بن ایوب  
 و عصام بن یوسف و هشام بن عبد الله حسن بن ابی مالک و ابوالعلی رازی و بلال رازی  
 ساعت حدیث از او شنیده کرده اند چنانچه در احکام و مناقب است و زیاد و ازین غفلت  
 دینی گیر چه دلیل در کار است که ما امام احمد صاحب بیخ و بنی ابن معین رزم و دیگران که حدیث از وی روایت  
 حدیث کرده اند و هر آن پایه که دیر رزم در فقه بود از آن کسی را مجال الحاق نیست آنکه خود امام ابو حنیفه رزم را  
 بیکال و بی اختلاف بود چنانچه باری می بینیم اگرست ابو حنیفه رزم بیادش رفت چون پس آمد با همراهم و فرمود  
 خاصا خواسته اگر این شخص فاضل باشد هر آئینه عالم دنیا بکمال شود چنانچه در اشباه و مناقب  
 آورده و از افضلترین اوصاف حمیده او یکی اینکه در بارگاه سلاطین جبارانستند  
 بارون رشید اجرائی احکام مفروضه با کمال جرات و آزادی کردی چنانچه در کتاب تاریخ  
 جالب برشید می نویسد که یا امیر المومنین اگر برای انصاف رعایا در هر راه یکمهاره باری کردی  
 و فریاد مظلومان می شنیدی امید میکنم که شمار تو دران مردم نباشد که ایشان از رحمت حجاب  
 میکنند و اگر کید و بار و بار میکردی این خبر در تمام اطراف و کناف مشهور شدی و جمله ظالمان  
 از ظلم خود باز آمدندی بلکه اگر این خبر به محال و صوبه داران رسد که در همه سال باری بر سر

در احکامات امام ابو یوسف

در تاریخ و بیخ و بنی



انصاف می شنید پس ظالمان را گاهی جرات نشدی انجینین الفاظ بغیر از قاضی القضاة  
امام ابو یوسف دیگر کرامت بود که بهارون نویسد چنانچه در سیره نمان آورده و مانند این است  
آنچه در شهادت خلیفه رشید وزیر و س کرده چنانچه در لطائف می آید انشاء الله تعالی  
و در حدائق آورده که و س رض گفته که من در خدمت امام ابو حنیفه رض میست و نه  
سال بلانامه هر روز علی الصبح میرفتم که نماز صبح من فوت نشد و در بغداد سکونت  
اختیار کرده بود و قضاے بغداد در عهد س خلفای عباسیه سپرد و س بود یکی همدیگری  
و هر دو پسرانش هادی و یارون رشید و رشید مکریم و اجلال ادب ساری کردی  
و چون بهارون رشید از لیاقت دی بخوبی واقف گشت اورا قاضی القضاة جمله  
مالیک اسلامیة گردانید چنانچه در سیره است و در اتحاف آورده که در سنه یکصد  
و شصت و شش قاضی شده بود و از اینجا معلوم میشود که مدت قضاے و س رض با شافعی  
سال بود چرا که وفاتش در سنه بود چنانچه می آید چهل هزار احادیث موضوعه یا و سید  
برای احترام از ان در مسائل پس از اینجا قیاس باید کرد که احادیث صحیح چه قدر زیاد است  
باشد چنانچه در حدائق و نور الانوار گفته و ملا علی قاری رض در حق و س رض نوشته که  
بست هزار احادیث موضوعه ویرا رض یاد میبود و لابدی است این را از یادداشتن عاجز  
نواح چنانچه در سلسله دوم گذشت پس احادیث صحیح غیر منسوخ را چه شمار می باشد و لهذا  
انکه حدیث نیز بر حدیث ذین و قوت فهم وی معترف بودند چنانچه امام اعظم رض که در ان  
زمانه محدث مشهور بود بار س از امام ابو یوسف من سأل پرسید امام ابو یوسف گفت جو آ  
آن و اوم گفت این مسئله از کجا بیرون آورده گفتم از ان فلان حدیثیه که از شنیده ام  
و ان حدیث را پیش و س بیان نمودم گفت من این حدیث را یاد دارم قبل از انکه ابوبین  
تو مجتمع شوند یعنی قبل از عقد نکاح ایشان اما تاویل آن نشناختم مگر ایندم چنانچه در اتحاف  
و حدائق و سیره آورده و در مدار الحقیق از مسند خوارزمی بسند صحیح و متصل از امام  
ابو یوسف رض آورده که و س رض میفرمود که امام المحدثین اعظم ملاقات من کرد و فرمود  
که صاحب این فتوے یعنی ابو حنیفه رض خلافت میکند عید الله بن مسعود را رض گفت که از و س

صاحب کتابی نقل می کند

در مدت قضاة وی در بغداد و خلافتی به امام ابو یوسف نوشته اند

در باب امام ابو یوسف و امام شافعی

پرسیدم در چه چیز ابو حنیفہ رضی عنہ مخالف وی است؟ عرض فرمود کہ عبد اللہ بن مسعود میفرماید  
کہ بیع کثیریک طلاق وی است و صاحب تو میگوید کہ بیع کنزک طلاق نیست پس کجا است  
حدیث این؟ گفتم آنت حَدَّثَنَا عَنْ اَبِي هِلَالٍ عَنْ اَبِي سُوْدٍ عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ الصِّدِّيقِ  
لَقِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَبَرَ بِرَبِّكَ فَكَانَ بَيْعُ الْأَمَةِ طَلَقًا لَهَا كَمَا بَيَعْتَ مَا  
الَّذِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس عرض فرمود یا یعقوب آیا این حدیث درین مسأله است  
ابو یوسف رضی عنہ گفت بلی عرض فرمود کہ ہر آئینہ ابو حنیفہ رضی عنہ غیب می شناسد مواضع باریک  
فقہ را وی بیند آن را در مکاتبات سیاہ و پر ظلمت از کمال روشنی قلب خود حیث قَالَ  
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ سِرَّيْ أَخِي النَّفْعِ وَدُرِّ بَهَنِهِ وَحَدِّ الْقِيَامِ آدُرْدِهِ کہ حداد بن  
ابو حنیفہ رضی عنہ میگوید کہ رونے پدرم ابو حنیفہ رضی عنہ در میان یاران خود نشسته بود ابو یوسف رضی  
ازین دے و ز فرزند از بسیار وی رضی عنہ نشسته بودند و ہم در مساک مباحثہ ہمیکردند و ہر یک  
از ایشان بر کلام دیگرے نقص وارد میکردی و تسلیم قول صاحب خود نمیکرد تا باہک  
ناز را گفتند ہماندم ابو حنیفہ رضی عنہ دست خود بر زانوے ز فرزند زد و در اسے ابو یوسف رضی عنہ را  
ترجیح داد و گفت ای ز فرطع میریاست آن شہرے را کہ ابو یوسف رضی عنہ در آنجا باشد  
و روزے ابو طالب خال او در حلقہ ابو حنیفہ رضی عنہ درآمد و صاحب و مذاکرہ میکردند  
می بیند کہ در حالت مذاکرہ امام ابو یوسف رضی عنہ با و از سخت بلند کلام میکرد از مشاہدہ این  
حال ابو طالب خاموش شدہ بر سر وے ایستاد آنچنانکہ معلوم وے نشد چون ساعتے  
برین رفت ابو حنیفہ رضی عنہ او را فرمود نَقَلْتُ مَا قِيَا مَكَاتُ بَعْنِي دَرِ الْخِجَابِ  
ایستادہ پیش بیا ابو طالب گفت تعجب می آید مرا از شدت صوت و نشاط وی و مذاکرہ  
علم و ادب و رسوم روز است کہ وے و عیال وے چیزے نخورده اند و ازینجا است کہ  
امام ذہبی رضی عنہ گفته نَشَأَنِي طَلَبُ الْعِلْمِ وَبَدْرُ رُفْقَةِ الْفَقْرِ بُوْدُ و در مقدمہ  
آوردہ کہ والدین وے رضی عنہ از تحصیل علوم و شغل آن اورا منع میکردند و بسبب افلاس  
تخریص بہ تحصیل مال و طلب معاش مینمودند و وے قول ایشان را درین باب تسلیم نکرد  
تا آنکہ نفع داد او را حق تعالی بعلم و بلند کردہ او را بدرجہ بلند در دین و دنیا و از کلام



اوست اَلْعِلْمُ شَيْءٌ لَا يُعْطِيكَ بَعْضُهُ حَقَّ تَعْطِيهِ كُلُّهُ بَعْنِ عِلْمٍ حَيْزٍ اِسْت  
 که ترا چیزی نخواهد داد تا وقتی که خود را به علم نیاری نکته در اثبات از مقولات  
 ابن مبارک فرموده که و بگفته نَعَلَمْنَا الْعِلْمَ لِلدُّنْيَا فَدَلَّامَا عَلَى تَرْكِ الدُّنْيَا  
 و از بعضی بزرگان منقول است که میفرمودند بر اے هر شخص که باشد تحصیل علم را  
 که علم بعد از حصول مرد را بسوی خود خواهد کشید قافم در برهنه آورده که خلف بن  
 ابوب ریح گوید که در سفر حج میرفتم و چند مشکل میداشتم نزد امام ابو یوسف فرمودم  
 در هر مسأله که میگفتم و من حل میکردم تا عبودے در آمده در گوش او چیزی گفت که امام  
 از گفتن بسته شد گفتم چه شد فرمود که در خانه من دخترے قوله شده است و زن خشم  
 گرفت و از جنت شدت دختر را گذاشته رفت با من چهار درم بود این پیر زن دادم که  
 بر اے آن حبیه گو سفندے خرد و به شیر آن دخترم را پرورد اکنون آمد و گفت که بکن آن  
 سنج درم نمیدهد و من درے ندارم این جنت دل من مشغول شد پس من صرعه در را  
 از کمر خود کشیدم و پیش وے نهادم و گفتم این حلال طیب است امام آنرا گرفت و  
 باز بعلم گوئی مشغول شد و من از آنجا برآمدم و گفتم حلال است مرا که اکنون بکلم کنم و بک  
 رفتم چون باز گشتم یافتم که قاضی شده است مادر گوشه ایستادیم که از سر اے خیفه برآمد  
 و گفت يَقْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُخْلِكُ مَا يَرِيدُ کتاب الفرج کتاب الامالی کتاب  
 النوادر از تصنیفات دینی است کذا فی الهدایة فقیه ابو اللیث سمرقندی  
 در بستان العارفین در بحث کتابت اَلْعِلْمِ آورده که کتابت علم حسن است نزد امام  
 محمد رحم و غیر حسن است نزد امام ابی یوسف رحم یعنی از جنت کامل بودن حافظه و  
 چنانچه وے رض بارے مرا امام محمد رحم در حق کتاب علم میو ب اشت در جوابش  
 امام محمد رحم فرمود که مرا خوف ذهاب علم است سخن را بنویس قلم بند کن  
 که از یاد مردم گریزد سخن و اما ابو یوسف پس او را چه ذکر است لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
 الْأَكْبَرُ مِثْلُ آبِي يُوسُفَ لَطِيفٌ وَهَمُ دَرِبَسْتَانِ در باب لرز آ آورده که  
 با اے ابو یوسف رحم از سله خواب پرسیده شد در جواب آن فرمود باش که تا از امر

در این باب

در این باب  
در این باب  
در این باب  
در این باب  
در این باب

حدود کمال کا شین

بیداری فارغ شویم بعد از ان بجای بارغواب مثل نایم و در مقدمه و غیره آورده که در وقت  
 رحلت میفرمود بهر چه فتوے داده ام برگشته ام الا آنچه موافق کتاب الله و سنت رسول  
 است صلی الله علیه و سلم و در حدائق آورده که خطیب بغدادی و غیره حسب قول  
 هر که فاضل تر محسوب و تر در حق امام ابو یوسف سخنان سخت و در شت نقل کرده است  
 مگر شک نیست درینکه در توصیف و تعریف و تعلیم وی رمز بسیاری از علمای قول  
 و فضلاء ذوی العقول اکتفا نموده و از ذکر خیر و کتب مکتوب است پس از طعن خطیب  
 و غیره بآنکه نیست و کافی است ترا بر اے رو کلام طاعین مایه بودن آنکه دین اول  
 مانند احمد بن حنبل رحمه صاحب مذہب و یحیی بن معین و علی بن مدینی و چنانچه گذشت لهذا  
 نواب در اتحاف النبلا براه انصاف رفته و گفته که خطیب بغدادی در تاریخ الفاظ را  
 در حق و سے رمز ذکر کرده که گوش از شنیدنش می رسد لهذا ذکر آن ترک نموده شد  
 و در حدائق از تاریخ ابن خلکان و در برهنه از مختصر شعبی آورده و گفته که امام  
 ابو یوسف رحمه مقتضی مناجات کرد آئین میدانی که در هر حادثه نظر بکتاب تو میگردم  
 و اگر در آن نمی یافتم نظر در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگردم و اگر در آن نیز نمی یافتم  
 نظر در اقوال صحابه رحمه میگردم و اگر نمی یافتم ابو حنیفه را در اصل و جسر میگردم میان خود و تو  
 آئین میدانی که هیچ ضعیف و قوی پیش منخاصه نکرده مگر آنکه دنیا برابری کرده ام و دل من مال نشده است  
 بقوی آئین اگر چنینست بیا مر و بروا <sup>تیر</sup> چنین فرمود که جوادی را با خلیفه هارون خاصه شد و من تیرستم  
 که خلیفه را بگویم که برابر جوید شود لیکن جوید را گفتم که با خلیفه برابر نشیند که در عدالت کسی را بر کسی تقدم نیست اینجا  
 شاه و گدا برابر اند <sup>را</sup> اتم الحروف صلح الله حاله بگوید آنچه فرمود آئین اگر چنینست است  
 بیا مر و بدان سبب فرمود که از احادیث صحیح و مرویات صحیح مانند قصد سرفه در غار چنانچه  
 در بخاری است و غیره ثابت است که بوجب و ایتخواللیند التوسیلة توسل از  
 اعمال صالح بسیار مرغوب حق تعالی است فافهم و در برهنه از نظریه و شتغل القیام  
 آورده که ابراہیم بن الجراح که یکی از کبار اصحاب عطاء بن ابی رباح رحمه کلیند ابن عباس رحمه  
 رضی الله تعالی عنہم و مخصوص بود بعلم مناسک گوید که بعد از آنکه امام ابو یوسف رحمه در حالت



آخر نزدیک وی رض در آدم دوس در غایت مرض بهوش بود چون چشم بکشد و مرادید  
 و پرسید که رمی پیاده فاضلتر است یا سواره گفتم پیاده و سوار را تخفیه کرد و باز گفتم  
 سواره هم تخفیه کرد پسر فرمود آنچه بعد از دفعه است پیاده فاضلتر است و الا سواره یا  
 چنین فرمود هر آن رمی که بعد از آن نیز رمی دیگری باشد پیاده فاضلتر است ورنه سواره  
 (روال هر دو یکی است) پس دواغ گفتم چون پیش در وی رض در آدم شور و شغب  
 زنان شنیدم که جان امام رض بر حمت جوار حق تعالی بیوست تعجب نمودم از حرص  
 وی رض بر علم در مثل اینچنین حالت و اگر چیزی از مذاکره علم فاضلتر بودی امام رض  
 در مخالفت آنرا برگزیدی فائده در فضیلت علم بناسبت مقام و رتبه  
 دارم از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مروی است **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ  
 بِمَجْلِسَيْنِ فِي مَسْجِدِهِ فَقَالَ كَلَاهُمَا عَلَى خَيْرٍ وَاحِدُهُمَا أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ أَمَّا هُوَذَا قَدْ كَلَّمَ  
 اللَّهُ وَيَرْغَبُونَ إِلَيْهِ فَإِنْ شَاءَ عَاطَاهُمْ وَإِنْ شَاءَ مَنَعَهُمْ وَأَمَّا هُوَذَا فَيَتَعَلَّمُونَ  
 الْفِقْهَ أَوِ الْعِلْمَ وَيُعَلِّمُونَ الْجَاهِلُونَ فَهَذَا أَفْضَلُ وَإِنَّمَا بَاعِثُكَ  
 مُعَلِّمًا فَجَلَسَ فِيهِمْ** یعنی بارے آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در مسجد نبوی بر سر دو مجلس گزر کرد و فرمود که این هر دو بر سر نیکی اند لیکن  
 یکی از ایشان افضل است از آن دیگری چنانچه جماعتیکه میخواهند خدا را در غایت میکنند  
 بسوے او اگر خواهد خدا مطلوب ایشان بایشان بخشد و اگر خواهد محروم سازد ایشان را  
 و اما مردم مجلس دومی که در علم مشغول اند می آموزند فقه را یا چنین فرمود علم را دمی توان  
 جهل را پس ایشان افضل اند و هر آئینه فرستاده شده ام من تعلیم دهنده پس خود نیز  
 در آن مجلس نشست و در ترمیمی بروایت ابو هریره رض آورده که لا یجتمعان  
**فِي مَنَافِقٍ حُسْنُ مَمَاتٍ وَلَا فِقْهُهُ فِي الدِّينِ** یعنی دو وصلت اند که  
 در منافق جمع نشود یکی نیکوئی دوم فقه در دین و در مسلوۃ بروایت حضرت  
 آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود **يَحْمَلُ الرَّجُلُ الْفَقِيهَ فِي الدِّينِ  
 إِنْ احْتَنَجَ إِلَيْهِ نَفْعٌ وَإِنْ اسْتَفْعَى عَنْهُ فَأَعْنَى نَفْسَهُ** یعنی خوب است

فائده در فضیلت علم

مرد فقیه در دین اگر احتیاج کرده شود بوی نفع میدهد و اگر بے پروائی کرده شد از دین  
 نیز بے پروا سازد نفس خود را و در دار قطنی و بیعتی هر دو آورده که آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم فرمود مَا عَبَدَ اللَّهُ تَعَالَى يَتَّقِي أَفْضَلَ مِنْ فَقْ  
 فِي الدِّينِ وَلِكُلِّ شَيْءٍ عِمَامَةٌ وَعِمَامَةُ هَذَا الدِّينِ الْفِقْهُ يُعْبَدُ  
 کسی حق تعالی را بخیریکه بهتر باشد از نقابت فی الدین و در هر چیز راستو  
 می باشد و ستون دین من نقابت است و در احیای علوم است که فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم مَنْ تَفَقَّهَ فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَفَاهُ اللَّهُ  
 تَعَالَى مَا أَهَمُّهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَاسِبُ يَنْفَعُ كَيْدَ دَرْدِينِ خَدَّ  
 عز و جل تفقه نمود مقاصد اوراق تعالی کفایت میکند در ذر می دهد و از انجا که گمانش  
 نباشد انتی الحاصل در برهنه آورده بر وزیکه امام ابو یوسف رضی بر حمت حق پیوست  
 عباده بن العوام گفت که امروز چنان سزاوار است که اهل اسلام میان خود  
 تعزیه کنند کما فی الملقط للمؤلف

در زمانه شل یوسف اگر چه آدم می نباشد  
 ز دست حسان شوم آن صدیق یوسف  
 چون بصری شد همان یوسف منادی حیثیت  
 ز نیرنگی زمانه چشم انصاف چه میدارند  
 ز بوت دیگران چون قصه میخواند جلیل  
 یکی را از اعدای امام رن که نماز جنازه دوس رن حاضر نشده بود بر روز دیگر مخزون رن  
 دیدند بر سیدندش گفت دوش امام رن را در خواب دیدم در بتا نهاس آراسته وضع  
 پاکیزه که بکمال زینت پیراسته است گفتم که این کرامت اورا بچه سبب حاصل شد گفت بسبب  
 صبر و تحمل دوس بر شقت قلم علم کانی الترفیف گویند که بر روز و قات امام رن شیخ  
 معروف کرخی رن بعد از نماز فجر کس را تعین کرد تا بخانه امام ابو یوسف رضی رود و خبر جنازه  
 شریف ایشان بیارد آنکس چون بنزل ایشان رفت از دحام عجیب غوغای غریب

۲  
 احادیث  
 روایت  
 صحیح  
 معتبر



وید و فرصت آن نیافت که باز گردد تا آنکه جنازه امام رض را گذارد و بعد از آن خبر شیخ رسانید  
 شیخ بسیار متأسف و متألم شد پرسیدند که آیا تا سفت میکنی برفوت جنازه مردی از  
 اصحاب سلطان که قاضی بنده در غبت در دنیا نموده گفت شب در خواب دیدم  
 در بای بهشت کشاده اند من اندرون شدم می بینم که در گاه بلند و پایگاه ارجمنده  
 و دران انواع باغها و اجناس نعمتها موجود و حوران و غلمان همه منتظر و او را آرایش  
 و صفاداده اند پرسیدم که این ازان کیست گفتند که امروز امام ابویوسف قاضی رضی کی  
 گفت سبحان الله چه سبب مستحق این کرامت شده گفتند بسبب تعلیم او مردم را علم  
 و صبر کردن او برای ذای ایشان کما فی الطبقات حق اینک امام ابویوسف علم را  
 در کمال مشقت و تنگدستی حاصل کرده بود چنانچه از ابوطالب خال وی و نیز تیمار خوری  
 ابوصیفه رضی مر او را معلوم شد و نیز در لطائف وی از تفسیر نقره قرمی آید انشاء الله تعالی  
 مگر اثر مرتب بران در دنیا و آخرت با حسن الوجوه یافت اللهم انزل وقتنا علما  
 نافعاً غیر مضار بحزمه نبینا محمد بن المصنف و اولیه  
 و اصحابه الاخیر و علما یساده الابرار و احشربنا  
 معهم یوم الفکر الی دار الفکر و وفات ایشان رضی بمرهفت و سالگی  
 بحالت عده تضاد خلافت رشید بروز پنجشنبه اول وقت ظهر پنجم ربیع الاول چنانچه  
 در مقدمه و محتاج است یا ربیع الآخر چنانچه در برهنه و حدائق و غیره است ۱۲۸۲  
 و ثمانین و مائه بوده است و در وقت وفات وصیت کرد که چهار صد هزار  
 درم را بحتاجان که مظهر و مدینه منوره و کوفه و بغداد داده شود چنانچه در سیر القمان  
 ابویوسف بن نبی علم و عمل فقیه معظم امام اجل سعید ازل بودیشک ازان  
 شده سال فوتش سعید ازل ایضا ابویوسف بن نبی علم و عمل فقیه معظم امام اجل  
 خرد گفت و شش سعید ازل و لم گفت عابد ولی جهان ایضا آن امام خلق مقبول آله  
 جنت یوسف نبیه اهل قنین باه دین گویند بنی ان تولد سال تحلیش امام اهل دین  
 بدر آنکه در سال تولد ایشان سه روایت است یکصد و ده و یا زده و سیصد و

در این کتاب

مگر اهل تحقیق بطرت سیزده رفته اند چنانچه در اول فصل نوشته شد و در سنده وصالش و قول با  
یکصد و هشتاد و دو<sup>۱۲۱</sup> یا یکصد و هشتاد و یک<sup>۱۲۲</sup> و آنچه بعضی سن وصال ایشان یکصد  
و نود و دو نوشته غالباً از سهو کاتب باشد که آن تاریخ وفات پسرش یوسف هم نام باشد  
نه امام ابویوسف رضی چنانچه در احوال النبل آورده که پسرش یوسف رضی هم نظر در رای  
و فقه کرده بود و حدیث از یونس بن اسحاق سیسی و سری بن یحیی و غیره شنیده و فقهی  
جانب غربی بغداد در حیات پدر خود بود و در مدینه منصور با مر بارون رشید نماز جمعه با مردم  
گزارده و تا وفات قاضی مائمه مات مؤلف<sup>۱۲۳</sup> در سنه<sup>۱۹۲</sup> ثلثین تسعین مائمه بغداد انقلی الله اعلم

## تمت در لطائف منقولہ

### از امام ابی یوسف رضی

لطیفه (۱) در حیات الحيوان علامه دیرری فی بحث البغل آورده که شخصی نزد ابویوسف  
می نشست گر خاموش و چیز نمی گفت روزی ابویوسف از او پرسید که چرا چیزی  
کلام نمی کنی گفت یا امام بابی مرا بنامی که صائم کی افطار میکند فرمود و قتیله آفتاب غروب  
گرد آفرید گفت اگر آفتاب تا نصف شب غروب کند چه کرده شود از شنیدنش امام رضی  
را خنده گرفت و فرمود که هر آینه مصیب بودی تو در خاموشی خود و خطا کردم که از تو  
استدعای حکم نمودم فائده و هم در حیات آورده است که شخصی نزد امام شعبی  
خاموش نشستی روزی امام شعبی<sup>۱۲۴</sup> او را فرمود که چرا شکر ریزی نیفرمائی و با بسخن گفتن  
در نمی آئی گفت آصمیت فاسلم و اسمع فاعلم و هر آینه بهره مرد در گوش دی است  
مرا و او در زبان نیست مگر از لطیفه (۲) تفسیر کرده است که در نزد یحیی بن رشید  
جمع علمای نامدار و فقهای کبار موجود بود و امام ابویوسف نیز حاضر بود شخصی حاضر کرده شد و دیگر بزرگ  
دعوی بر مال نمود که درین شب منی از خانه من مانده شخصی نیز بر خد مال می خواند و آن جمع  
فقها بقطع دست وی متفق گشتند امام ابویوسف رضی فرمود که بروی قطع نیت گفتند چرا  
فرمود زیرا که وی مقرر با خد مال گشته نه بدزدی کردن و در اخذ مال حکم قطع لازم نمی آید

در ذکر پسر بن ابی یوسف

در ذکر بعضی حالات امام

در ذکر بعضی حالات امام

در ذکر بعضی حالات امام

در ذکر بعضی حالات امام

در ذکر بعضی حالات امام



اکثر فقها قول دے راض تصدیق نمودند باز مدعی بروے دعوے دزدی نمود و مدعی علیه  
 نیز اقرار بران کرد هر همه بالاتفاق گفتند که الحال واجب گشت بروے قطع چه دے مقر  
 بزدی گشت ابو یوسف رخ گفت کہ نے فقہا گفتند کہ هنوز وجہ عدم قطع چیست فرمود کہ وی  
 اگر چه مقر بسرقة گشت مگر این اقرار دے بعد ازان است کہ بروی ضمان مال بسبب اقرار  
 دے براخذ مال غیر لازم گشته است و قطع ید ساقط شد و بعد از ضمان شدن دے م  
 مال غیر را اقرار کردن بسرقة این جلد است از دے برائے اسقاط ضمان از خود پس این  
 اقرار دے مسموع نباشد از شنیدنش همه علماء از تجر دے غیر گشتند نکته مولانا مولو  
 محمد اشرف علی صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ لکھتہ را بر حاشیہ مسودہ این لطیفہ تحریر فرمود و  
 بمن داد آن اینکه دو کس یعنی یکی مرد و دیگر زن نے را پیش قاضی آوردند کہ این ہر دو  
 را از اردو دست از فلان مکان برآمدہ دیدہ ایم دران مکان دیگر ہیکس نبود پس  
 حکم برجم شان باید کرد قاضی فرمود تا چہار نفر گواہ بر رویت زنائے ایشان نیاسند  
 رہم روا نباشد یہودی کہ در آنجا بود این کیفیت را دیدہ قانون اہل اسلام را ضعیف  
 دانستہ خندیدہ قضا را بعد از چندے ہمین معاملہ آن یہودی را پیش آمد کہ در خرابہ ہا  
 حاجت رفتہ میخواست کہ بنشیند و اتفاقاً از جانب دیگر ہمین ارادہ نہ نشستن نہ  
 آنروز خوف تحت از اردو دست مضطربانہ از در برآمد و بچہنیں آن زن ترسیدہ  
 از اردو دست از در دیگر برآمد مردم این معاملہ را جانینہ نمودہ ہر دو را گرفتہ پیش  
 قاضی بردند فرمود تا چہار کس بر زنائے ایشان گواہی نہ ہند حد جاری نشود انکاہ  
 آن یہودی معتقد قوت قانون اسلام شدہ مشرف باسلام گشت لطیفہ (۳)  
 در مرقات شرح مشکوٰۃ و نہایہ و کفایہ شروع ہدایہ و تخلص الحقائق آوردہ کہ بارے  
 امام ابو یوسف رضی باہارون نزدیک امام مالک رضی در آمد از دے از مسالہ سجدہ  
 سہو نماز پرسید امام مالک رضی فرمود اگر سہو از نقصان است در نماز سجدہ قبل از سلام  
 باید چہرین سجدہ برائے جبر آن نقصان بہت و اگر سہو از جہت زیادت باشد در نماز  
 پس سجدہ بعد از سلام ادا باید نمود چہرین برائے ترغیم شیطان است ابو یوسف رضی از

پرسید کہ چه میگوئی در حق کسیکه از وی در یک نماز زیادت و نقصان هر دو بهم آید در جواب خاموش ماند امام مالک رضی البویوسف رضی اللہ عنہما گفت الشیخ تارةً یخطئ وتارةً لا یتخطئ یعنی که این علامه گاهی خطا میکند و گاهی بمطلب میرسد امام مالک رضی اللہ عنہما فرمود که من مشایخ خود را برین یافته ام و گمان برد مالک رضی اللہ عنہما که البویوسف مرا چنین گفت که شیخ گاهی خطا میکند و گاهی میرسد نکته در حیات آورده که روزی جوانی نزد امام شعبی رضی اللہ عنہما بنویسند گفت امام شعبی گفت من گاهی نشنیده ام آنچه تو گفتی آن جوان گفت که آیا همه علوم را تو شنیده شعبی گفت نه جوان گفت نه بعضی علوم را شنیده باشی گفت بلی جوان گفت که شنیده ام مراد آن علوم گردان که آنرا شنیده از شنیدنش امام شعبی حیران ماند لطیفه (۴) در ستیغ نی کل فن مستطرف مطبوعه مصر دین در حیات الیچوان با قدری اختلاف باهمی آورده که ماحصلش اینکے تھے بن اکثم و یا عبدالرحمن بن مسهر بر اہل جیلہ یا بر قریہ مبارک نام کہ در میان بغداد و واسط واقع است قاضی بود پس از رفتن خلیفہ رشید بسوے بصرہ واقف گردید بایشان گان آنقریہ گفت کہ پیش خلیفہ رفتہ تعریف و توصیف مرا بیان کنید ایشان وعدہ دادند چون رشید در موضع حرا قہ رسید اہل قریہ از ایفائے وعدہ باز ایستادند قاضی مذکور ریش خود را شانہ کردہ و عمامہ بزرگ بر سر نہادہ و حسن باہار اور بر نہودہ با خلیفہ ملاقات کرد در حالیکہ امام ابو یوسف بغیر نیز ہمراہش بود و گفت کہ خوب است از قضاء قاضی مالکہ انصاف نمود در میان ما و جان و جنین افعال نیک در میان ما کرد و ثنائے نیک بر نفوذ خود نمود و بعدہ بجای دیگر رفتہ دہان قولاً بر خلیفہ و ابو یوسف باز خواند از شنیدنش رشید با ابو یوسف رضی اللہ عنہما تکرریتہ گفت یا یعقوب قاضی موضع فلان را کسی نمی ستاید الا ہمین یک شخص پس زشت است این قاضی و چون ابو یوسف رضی اللہ عنہما بسوے دے تکرریتہ ویرا شناخت اور اخذہ گرفت خلیفہ گفت از چہ خندہ گرفت ترا فرمود یا امیر المؤمنین عجب این است کہ تا گویندہ بر قاضی خود ہمان قاضی ست کہ ثنائی خود خود میکند خلفہ را نیز خندہ گرفت و گفت ہذا اظہر من الناس



هَذَا لَا يَحْتَرُ إِلَّا بِكَ اِذَا كَانَ فِي حَيَاتِ اسْتِ وَدُرِ اسْتِطَفَ كَقَتَّةِ كَخَلِيفَةِ بَعْلٍ  
 دے حکم نمود و اللہ اعلم لطیفہ (۵) در مستطرف آورده کہ بارے تنازع نمود  
 مارون رشید و زبیدہ خاتون و قاضی ابو یوسف رضی را حکم نمودند در نیکه فالودہ بہتر است  
 یا لوزینہ ابو یوسف رضی فرمود کہ من قضا بغائب نیکنم و اجرائے حکم بغیر حاضر نمی نمایم  
 خلیفہ حاضر آوردن فالودہ و لوزینہ حکم نمود تا آنکہ ہر دو را پیش قاضی نہادند پس شروع  
 نمود ابو یوسف کہ بارے از فالودہ میخورد و بار دیگر از لوزینہ تا آنکہ ہر دو جام را تا نصف  
 رسانید چون سیر گشت فرمود یا امیر المؤمنین من ندیم ہمچو کی را ازین ہر دو بہتر و  
 اعدل از ان دیگر چہ ہر گاہ کہ ارادہ کنم کہ حکم نمایم بر اے نیکے آن دیگر حجت خود را بہ  
 پیش من بے آر و لطیفہ (۶) در خیرات الحسان و نیز سیرۃ النعمان آورده کہ بچہ بن  
 سعید انصاری در کوفہ قاضی بود و در بار گاہ منصور عباسی اعتبار بسیار و مرتبہ عالی  
 می داشت باز ہم در کوفہ افتاد و قدر دے بآن مرتبہ میرسد کہ امام ابو حنیفہ را از بغداد  
 را از ان تعجب می آمد و میگفتی کہ اہل کوفہ عجیب مردم سادہ دل اند کہ تمام شہر با شاکر ہا  
 شیعہ (یعنی امام) حرکت میکنند و انکار می نمود از اجماع اہل کوفہ بر اے ابو حنیفہ  
 دے ابو حنیفہ رضی ابو یوسف و زفر و دیگر چند تلامیذہ متاز خود را بر اے مناظرہ پیش  
 قاضی موصوف فرستاد امام ابو یوسف تقریر مناظرہ در بین مسألہ آغاز نمود و از دے  
 پرسید کہ اگر غلامے در میان دو شریک مشترک باشد و یکی از انان عتق حصہ خود را  
 از ان غلام میخواد قاضی می گفت لَا يَجُوزُ لَكَ فَضْرٌ وَ هُوَ مَتَّعِي عَنْهُ چہ در حدیث  
 است لَا فَضْرَ وَلَا فَضْرَ لِيْ فَعَلِيْ كَارِكِهِ از ان کسی را ضرر دے میرسد جائز نیست و  
 در صورت مذکور چونکہ شریک دوم حاضر بہست لهذا عتق شریک اول جائز نیست ابو یوسف  
 گفت اگر شریک دوم حصہ خود را آزاد نماید گفت این عتق جائز گردد ابو یوسف گفت  
 کہ از قول خود مخالفت نمودی چہ را کہ نزد شما چونکہ از اعتاق شریک اول بندہ آزاد  
 نمیشود بطوریکہ غلام بود همچنان غلام ماند حال آنکہ از اعتاق شریک دوم چگونہ آزاد  
 گردد از شنیدنش قاضی بخوبی ساکت ماند و مناظرہ ایشان منقطع گردید لطیفہ (۷)

خلیفہ ہذا امام ابو یوسف

خلیفہ ہذا امام ابو یوسف

خلیفہ ہذا امام ابو یوسف

در مجلسی حاشیه فخر و قایه آورده است که بارے امام ابویوسف رضا بارون رشید بجز رفت و در کمره  
مخطبه همراه خلیفه رشید نماز قصر بخواند و بعد از سلام دادن بدو رکعت بپاخواست و فرمود یا اهل که  
شما نماز خود را تمام کنید که ما مسافرانیم شفعه از اهل که در نماز خود ۱۰ و اجواب داد که **لَا تُفْقِدُوا**

**صَلَاتِكُمْ وَ اَتَاكُمْ هَذَا صِلَاكُمُ** یعنی ما از توفیقیه زیاده تریم و خوب میدانم این مسئله را از تو  
امام ابویوسف بن فرمود **سُبْحَانَ اللَّهِ** چه خوب که دعوی فقاہت کردن و باز در نماز سخن گفتن  
نه بیندعی جز خویشتن را + که ادب و کجند از در پیش **بِکَلِمَةٍ** در متخلص در بحث امامت

اعرابی آورده است که مکره است امامت اعرابی زیرا که جهالت و ایشان غالب است **لَقُلْ** است  
که یکی از اعراب در نماز مغرب در پس امامی افتد انموده آن امام بعد فاتحه این آیت خواند **اَلَا حَرَكُ**  
**اَسْمُكَ مُحَمَّدٌ وَاَوْفَاكَا الْاَلِیَةِ** ترجمه اش اینکه بادیه نشینان عرب سخت ترند از دس کفر  
و نفاق و ایشان سرور او ترند با آنکه ندانند اندازهای چیزیکه خدای تعالی فرو فرستاده بر پیغمبر خود از فرائض  
و سنن شرع و **اَللّٰهُ عَلَیْکُمْ حَکِیْمٌ** از حسینی چون آن اعرابی از امام خود این مذمت در حق خود شنید  
از نماز برگشت و جو بدستی گرفته بردوش امام زد پسر باز اقتدا بوسی نمود تا آنکه امام بدین آیت رسید

**وَمِنَ الْاَحْزَابِ مَنْ یَّشُکُّ مِنْ بِلَیْلِهِ وَ اَلِیَوْمِ الْاٰخِرِ الْاَلِیَةِ** یعنی و از اهل بدگمان  
هستند که میگورند بخدا و روز باز پسین و فرامیگیرند آنچه نفقه میکنند اسباب قریب نزدیک خدا امر او  
است که وسیله میسازند صدقات را برای قرب الکی انتهی از تفسیر حسینی از خفیدن این کلام  
انسان امام آن اعرابی در نماز خود با امام جواب داد **وَنَفَعَتْ عَصَا عِیْسَى** یعنی یک عصای  
من و نافع رسانید - لطیفه (۸) **رَمَلْ دَعْلَ بَه** نباشد هنر **رَمَلْ دَعْلَ** داری بدانش **رَمَلْ**

خود مقدمه بادیه مذکور است و تفرّد حیات الحیوان از تاریخ بغداد و در برهنه از ترمصیف و در اهل لیل  
عربی از ابو المعانی آورده و مکرر در بعضی امور هر یکی را از دیگران قدری خلالت است چنانچه در  
برهنه این حکایت را بهار یه زبیده خاتون منسوب ساخته **وَقَفَّسَ عَلَیْهَا** بهر حال تا  
بیمکان بیانش اینکه عیسی بن جعفر بر یکی که وزیر بارون رشید بود شبی بار رشید یکجا بود رشید و پسر  
گفت که ما خبری رسیده که فلان جاریه خریدیده و من از مدتی آنرا میطلبم که دلم بر حسن دس کمال  
خفیه است پس آنرا بمن بفروش عیسی گفت نفروشم آنرا یا **اَمَّا بِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ** بارون گفت

نیز چنانچه در کتابی است که در کتاب است

نیز در کتابی است که در کتاب است



پس آنرا بمن هبه کن گفت آنرا هبه نیز نمیکنم رشید گفت که زبیده بر من بسته طلاق مطلقه است که اگر  
یکی را ازین دو امر کنی و ترا بقتل تراسانم عیسی نیز قسم خور که اگر من این کنیز را بفروشم یا بچشم کل مال  
من صدقه است و هر ملوک من آزاد است و زخم بر من بسته طلاق طلاق است بعده چونکه ایشان هر دو  
ازدبوشی خود بهوش آمدند دانستند که هر آئینه ما هر دو را بزرگ در آمده ایم و عاجز شدند از تدبیر حله  
و پنج صورت مخلصی ندیدند رشید گفت این حادثه ایست که بجز از ابو یوسف کسی حل آنرا نمیتواند  
پس دیرا هم دران نیم شب طلبید چون قاصد رشید نزد امام رسید در حالت فزع و خوف از فرشت  
خود به خاست و بر افتخار خود سوار شده غلام را گفت که تو بره بغله همراه خود بیا رشاید که علف کفایت  
نکند و چون در دار الخلافه در آیم تو بره به پیش بغله بنه تا آنکه من از آنجا بیرون آیم و قتیکه ترسان پیش  
رشید رسید رشید برای وی پا خاست و بر سر خود و بر این جای داد و بجز از ابو یوسف کسی دیگر را  
بالای تخت همراه خود نمی نشاندی ابو یوسف گفت چون نزد خلیفه در آمدیم دیدم که رشید شسته است  
و از بمن و عیسی بن جعفر برگی است سلام بخلیفه کردم و شستم رشید گفت گمان می برم که بخیات  
رسیده باشد که ترا می رسانم گفتم بی بخدا بلکه پس ماندگان مرا نیز همین ظن پیدا شده ساعتی خاموش  
ماند بعده گفت میدانی که برای چه ترا طلبیده ایم گفتم بی گفت برای آن ترا طلبیده ایم که ترا گواه  
میسازم برین شخص برینکه نزد وی کنیز کی است و من از وی میخواهم که آنرا بمن هبه کن ورنه بفروش  
وی از هر دو انکاری آورد و بخدا اگر این شخص ازین دو یکی را بعمل نیارد هر آئینه ورا بقتل خواهم  
رسانید امام ابو یوسف گفت که بسوی عیسی نگرسته گفتم که مرتبه جاریه نزد تو تا بچه مرتبه رسیده است  
تا که از امیر المومنین آنرا باز میداری و جان خود را برای آن در محل خوف شدیدی اندازی و بهر حال  
این جاریه از دست رفتنی است عیسی گفت جلدی کردم بر اے خود تو پنج پیشتر از آنکه شناسم  
آن چیز را که بر من می آید گفتم آن چیست گفت کنیز قسم خورده ام بطلاق و عتاق و تصدق بودن  
بجای ما املاک اگر این را بفروشم یا بچشم رشید بطرف من نظر کرد و گفت که از برای این مسئله  
بیجا پنج ترا طلبیده ایم درین باره چیزی مخلصی میدانی گفتم بی که این مسئله از همه آسان تر است  
گفت چگونه گفتم که عیسی را لازم که نیمه کنیز را بر تو هبه کند و نیمه اش را بر تو بفروشد پس گفت  
عیسی چنین که نه همه کنیز را بر تو بخشید و نه همه کنیز را بر تو فروخت نمود و در صورت نه حث دی لازم می آید

و نه حش تو میسی بسویم نظر کرده گفت آو بچو ز ذلالت گفتم بی ورشید ازین حیلہ کمال  
خوفی رسیدنی اجمله میسی نیمه آن کینز را بخلیفه بخشید و نیمه باقی آنرا بقیمت یکصد تهرار و نیک فروخت  
رشید گفت جاریه را همو نوقت حاضر کنید و بعد از اقام شدن بیع و مہبہ چون رشید قابض جاریہ گشت  
امام ابو یوسف گفت ہر آئینہ این کینز ملوک بود و در وقت تبدل ملک از استبراد میرا لابی است و دادند اگر  
من ہمین خب را با وی بکجا گزنام گمان بجان خود میبرم کہ از بد بزم بیرون شود و چیست حیلہ دین بارہ  
ابو یوسف گفت یا امیر المؤمنین اورا آزاد کن و بنکاحش در ساجر کہ بر جرحہ استبرافیا باشد چنانچہ  
در مقدمہ و حیات است و ابوالفضل روایت خود چنین گفت کہ امام ابو یوسف ہم در جوابش چنین گفت کہ غلام از لہ  
تشدہ از غلامان امیر المؤمنین بمن داد خود چون غلام حاضر کردہ شد امام بن خلیفہ گفت کہ اجازت دہ مرا تا کہ بکلی این کینز را این  
غلام کنم پس غلام آنرا قبل از دخول طلاق ناید و بصورت دلی این کینز ہمدین وقت بلا استبرال حلال گرد و کینز ہمان کینز  
مانند از شنید نفش رشید از پیشہ پیشتر خوشدل گردید و اجازت بکلی کینز با غلامش داد قاضی بکلی ایشان با ہم بستن غلام را  
فرمود کہ این اطلاق دہ و ترا صد دینار است غلام انکار آورد تا آنکہ نوبت عوض طلاق تا ہزار دینار  
رسید آخر کار غلام با قاضی گفت کہ آیا اختیار طلاق بدست من است یا بدست تو یا بیت امیر المؤمنین  
قاضی گفت بلکہ بدست است غلام گفت و الله کہ گاسی طلاقش ندہم تا بد از وقوع این معاملہ رشید  
بکمال غضب رسید و امام ابو یوسف گفت بزودی حیلہ طلب کن کہ کار از دست میرود قاضی گفت  
جنوع کن چہ کہ این کار آسان است این ملوک را با این کینز بہ بخش رشید گفت بخشیدم قاضی کینز را  
گفت گو کہ این غلام را در بخشش قبول نمودم وی قبول نمود قاضی گفت در میان ایشان بفریق  
بکلی حکم نمودم چہ کہ شوہر کینز کہ ملوک باشد چون در ملک ہمان کینز درآمد با ہم بکلی ایشان نسخ گشت  
و امیر المؤمنین بپا خواست و قاضی را با علی مناقب بستود و گفت کہ در زمانہ مثل تو قاضی دیگر نیست  
بہر حال در ہمان ساعت بحضور گواہان عقد بکلی با وی بعوض ہزار دینار بعد از  
حق بستند و کا بین او را ہمون ساعت ادا نمود و امام ابو یوسف را در صلہ این فتوی و قصد پیرایہ  
لرم و بدست سخت ثیاب عطا نمود چنانچہ در مقدمہ و حیات گفتہ و بنا بر قول ابو المعافی بنکاحش  
حاجتی نبود مگر برای قاضی ابو یوسف طبق ہای زر در پیش نہاد و گفت کہ آیا چیزی داری کہ این طشتہا  
با داران نمی پس یاد کرد تو برہ غلام خود را پس پر کردہ شد آن تو برہ برای وی از طلا قاضی آنرا گرفتہ

صلحت  
نجاسی  
نیکوکاران  
نیکوکاران  
بین  
عزیز است  
بہر





[illegible]

رضیت علی بن ابی طالب



كَضْرًا حَرِيحًا حَسَنًا قُلْنَ يَوْجُوحَهَا | حَسَدًا وَبَغْيًا أَتَشَاءُ أَمِيَّهُ

یعنی حسد بردند بر روی و قتیله بفضل و علم وی نرسیدند پس این قوم مرا و دشمنان اند و تنازع  
کنندگان مانند قترهای زن جلیله که از جهت حسد و بغاوت بر روی او میگویند که این دملغ تباه  
شده و بی عقل است لطیفه (۱۰) در شمه از ترفیع الصلوة آورده که باری در قضیه وزیر خلیفه  
رشد برای گواهی پیش قاضی القضاة امام ابو یوسف رفیع حاضر شد چون گواهی را بجا آورد امام فرمود که  
گواهی ترا قبول نخواهم کرد چرا که روزی تو بحضور من بعض سلطان رسانیدی که من بنده سلطان  
ام اگر راست گفته باشی پس شهادت غلام در شرح مقبول نیست و اگر دروغ گفته باشی پس گواهی  
در دنگو نیز مردود است عند الشرح وزیر خاموش ماند سلطان فرمود که درین قضیه من نیز عالم ام اگر  
شهادت مرا امام مسلمانان قبول فرماید قاضی ابو یوسف فرمود که گواهی خلیفه نیز قبول نیست رشید گفت  
چرا فرمود که تو تاک نماز باجماعتی بارون گفت که تاخیر من از جماعت برای انظام مسلمانان میباشد بنفرض  
و دیگر امام فرمود قاک حکمیه الصلوة و الکلام طاعة للخلق و فی معصية الخلق  
از شنیدن این مقال رشید حکم داد که بر دوازده مکانش مسجدی تیار گردد و بعد از آن بارون رشید  
از ترک جماعت تائب گشت و پنج گانه نماز بار باجماعت میگذارد - لطیفه (۱۱) در بر مینه آورده که  
روزی خلیفه امام ابو یوسف رضی الله عنه در زینت و شمت و آنجا کاسی بود موسی یکی گفت که با ما  
بگوئید که بغیر شما گفته اند دنیا میبخت المؤمنین و الجنة الکافیرین و تو با این شمت من باین  
نگی - امام فرمود که آنچه حق تعالی برای کفار از عذاب اخروی آماده کرده نسبت بآن معاصرتان گانی  
و نیا برای ایشان گویا جنت است و آنچه از نعيم بهشت و دیدار خود مرگومرسان را حیا ساخته راحت و  
آرام دنیوی جنب آن گویا سجن است پس مترض ساکت ماند تنبیه حدیث مذکور را مسلم اخراج  
کرده است و شرح معانی آن را بیان نموده یکی اینکه غالباً مؤمن در دنیا گرفتار محن و بلا باشد و  
کافر متنع لثموات و متلذذات بود و هم اینکه جمله مومنان از امیر و فقیر و وزیر قید آدم و نواهی  
حق تعالی و اقامه دار دنیا مقید و سجون اند و از نجاست که در احادیث دیگر آنحضرت فرموده المؤمنین  
کأنهم على لآلئها یعنی مومن مانند شتر مهاردار است طالع و مطیع مرا حکام آتی را که خود را  
از این محس و تکلیف در دار عقبی را خواهند یافت و کافر چونکه در دنیا از آدم و نواهی حق تعالی

برای این که  
بنا بر این  
است  
چون که  
دشمنان  
ند و این  
مستندین  
م

بنا بر این  
است  
چون که  
دشمنان  
ند و این  
مستندین  
م

برای این که  
بنا بر این  
است  
چون که  
دشمنان  
ند و این  
مستندین  
م

تأمل می باشد و تابع همای نفسی گویا از قید تنگ است ازین جهت دنیا دین و سعادت است چرا که در عقبی  
بسیار حقیقی میسوزد که در آن **النَّجْمُ الرَّاقِعُ** میسوزد همین از سخن است بطریق مبالغه  
سوم اینکه امام به از ادانت خود در جواب آن خاک بود گفت و او را ساکت نموده است

تنگ است - بیات	چو مرغ اندر قفس من بند بیات	ولی کافرین چون مرغ صحر است
ز بهر مؤمنان نامش بود سخن	ز بهر کافران جنت معلی است	که مرغ اندر قفس البته قید است
بصور اشکل آزادی هوید است	ازین اکثر صائب و مناز است	با نگر کافران راحت ازینجا است
ولی یک نکته دیگر مهربان است	که راحت و قفس هم مناز است	کسی گرد قفس پرورد مرغی
بر و تیار واجب شکوهی است	خورد و نوش و زما محتاج بهر شے	همی میکند هر چیزی خواست
هر دم فکر کارش بالکش راست	و اگر هر گونه حفظ از شر اعداست	مفید و مصلحت کار آنچه باشد
ر بوبیت کند نوعیکه زیبا است	مر او را در قفس هم راحت و عیش	چو شد آزاد خود راحت میاست
گر مرغیکه مانوس است و خوانا	براحت هم درینجا هم در اینجا است	خلای آنکه در صحر است آزاد
غیر صیاد و فکر دانه او را است	پر و بالش بقا هر گونه بستند	دلش را لیک هر دم بند بریاست
بنوع و گفتن و صید و اسیرش	نه کس مانع نه پر و بال و پر است	ای کلمه خدا هم گفت او را
نه در دنیا خطر نی خون عقی است	نظیرش یافتن کوچه خود میاست	که هر کافر بزرگ صید صحر است
بهین و خشی که در صحر کنی صید	چو شد پرورده از آفت مبتلاست	چو آن کافر که ایمان آورد آخر
بعینه حال او چون مرغ خواناست	چو گوید کلمه توحید از صدق	معا در قید ایمان امن و راست
پس اینجا اندکی غناست در کار	که فرق قیدی و آزاد پیدا است	بشرط آنکه بحال راضی است
چو آن مرغیکه هم مانوس و خواناست	و اگر بالعکس باشد عکس باشد	تو خود بنگر زین هر دو چه ای است
بقید بندگی هر کس که آمد	مقید زین منط در سخن دنیا است	و اگر به زون قید بندگی شد
شکار یافتن او چون مرغ صحر است	مهر و فکر ایمان ای فقیر است	که در هر دو جهان کار تو بالاست

لطیفه (۱۲) در تذکره الاولیاء و غیره آورده که باری خلیفه هارون از امام ابو یوسف درخواست  
که مرا پیش داود و طائی به تازیارت کنم ابو یوسف رض بدین خانه داود رفت آمد بار نیافت از داود و داود در  
درخواست تا شفاعت کرد و گفت که خلیفه را نزد خود راه ده قبول نمیکرد و گفت مرا با اهل دنیا و ظالمین

نکته در این داستان که در این کتاب



چه کار است مادرش گفت بحق شیر من که او را راه دهی گفت من هرگز این ظالم را ندیده‌ام پس  
گفت آئی تو فرمودی که حق مادر نگاهدار که رضای من دانست و اگر نه مرا با ایشان بکار پیش  
بار داد ایشان درآمد و نشستند چون بارون باز گشت ضرر زربنداد و گفت حلال است  
داود و گفت بگیر که مرا بدین حاجت نیست من خانه فروخته‌ام از وجه حلال آنرا نفقه بکنم  
و از خدای تعالی خواسته‌ام که چون این نفقه تمام شود جان من بستاند تا مرا بکسی حاجت نباشد  
و امید دارم که حاجتم روا کرده باشد پس هر دو باز گشتند ابو یوسف ازکیل - خرج داود پرسید  
که نفقات داود چند مانده است گفت ده درم سیم و هزرو و انگلی سیم خرج میکند ابو یوسف رض  
حساب کرد تا روز آخر پشت بخراب باز داده بود گفت امروز داود کوفات کرده است نگاه کردند  
همچنان بود گفتند بچه دانستی گفت از نفقه او حساب کردم که هیچ مانده است و دانستم که دعای  
او مستجاب باشد لطیفه (۱۳) در عنایه شرح هدایه در شرح این قول هدایه وَ كَوْحَرِيبَ  
مَا حَوْلَ الْمَسْجِدِ وَ اسْتَفْعَى عَنْهُ لَأَهْلَ الْحَمْلَةِ اَوَ الْقَرِیَةِ عَنِ الصَّلَوةِ فِیهِ یَسْقُ  
مَسْجِدًا عِنْدَ آفِی یُوسُفَ وَ عِنْدَ مُحَمَّدٍ عَاكِفًا وَ لَافٍ الْبَاقِیَ اَوْ  
اِلَی وَ اِشْمَ بَعْدَ مَوْتِهِ آورده که باری امام محمد بن زبیر گذشت و گفت این است  
مسجد ابی یوسف بن بدین اراده که چون مسجد ویران شده بملک مالک باز نیگر و دپس بمبرور  
زمانه آمد و رفت مردم در آخر بنزله خواهد شد بعد امام ابو یوسف را مورو بر اصطبل واقع شد  
و گفت این است مسجد امام محمد بن بدین اراده که چون بموجب قول محمد مسجد ویران شده  
باز بملک مالک اعاد میکند با اوقات مالک آنرا اصطبل سازد انتی درین باب قول امام ثانی رض  
نظر است - لطیفه (۱۴) در مالگیری در باب بنان و قلم اظهار از کتاب الکراهیه آورده که باری  
رضید از ابو یوسف در باب جواز ناخن گرفتن در شب پرسید امام گفت جایز است رشید گفت بکدام  
دلیل فرمود لقوله علیها الصلوة والسلام اَلْخَبِيرُ لَا یُؤَخَّرُ مَسْجِدًا اَللّٰهُ بِهِ یُنْقَضُ دَلِیْلُ مَسْکَتِ  
بیان فرمود - لطیفه (۱۵) در تفسیر فقره تحت آیت لَقَدْ کُنَّا بِمِثْلِ هَٰذَا عَمَلًا  
فِیْهِ یُعَذَّبُ النَّاسُ وَ فِیْهِ یُعْصِرُونَ آورده و نیز در انیس الواعظین با اختصار موجود است  
و در تذکره الاولیاء هم مذکور است مگر منسوب بامام خاضی رض که امام ابو یوسف مدد دان الکتاب علومه

طایفه (۱۳) از امام رض

طایفه (۱۴) از امام رض

طایفه (۱۵) از امام رض

و استحضار قواعد و رسوم بمرتبه مفلس و مینوا بود که مسائلی که اجتهاد فرمودی بر سفالها و شانهای  
 گوسفندی نوشتی و در ظرفی می نهادی آن مقدار از مردم و دینارنداشت که کاغذ سرانجام کند  
 روزی بخانه درآمده از مادر طعام خواست چون چیزی حاضر نبود مادرش اشاره بر آن ظن نمود که  
 گنجینه علوم و خزینه رقوم وی بود یعنی که همه عمر بخلاف مرضای من مصروف تحصیل سفال پاره  
 چند ساخته و بر آنجا رقمی چند بر کشیده و از تحصیل امور معیشت و ما محتاج ضرورت فارغ بود پس  
 از آن مکتب خود بخواه از من خواستن چیست چون امام انام ضعف همت آن ضعیفه کعفیفه  
 مشاهده نمود سوگند یاد کرد که تا علوی عسلی در طبق سیمین بکفچه زرین در دهان تو نگذارم و بگویم  
 و همان روز همسایه امام خانه خود را عزارت میکرد و راه گذر امام را تنگ تر ساخت امام رفت گفت  
 ای عزیز راه گذر را تنگ کن و در حق همسایه خود تصرف منهای آن شخص در جوابش گفت که هرگاه  
 قطار مهارشتران تو درین راه گذر نگذیرد من این راه را بکشایم از سخن آن جاهل خاطر امام کوفته  
 تر شد اتفاقا همان روز خلیفه هارون را باز دیده خاتون که خلیفه جلیل و جلیله وی بود گفت و شنید  
 پیدا آمد و با هم مناظره میکردند تا حدیکه زبیده خلیفه را بدوزخیان مشوب ساخت و گفت ای دوزخی  
 هارون گفت اگر من دوزخیم تا کنت طیار و از یکدیگر جدا شدند هارون زبیده را عظیم دوست  
 میداشت نفیر از جان او برآمد منادی بفرمود علای بغداد را حاضر کردند و این مسئله را فتوی  
 کردند و یکس جواب آن نخواست گفتند عالم الغیب میداند که هارون دوزخی است یا بهشتی تا حکم  
 بحکم و حرمت زبیده و در حق وی نایم بالیوسف <sup>نکته</sup> قائم مقام ابوحنیفه بود التماس نمودند از وی  
 استفسار کرده حکم طلبیدند فرمود من جواب دهم خلق تعجب کردند گفتند مگر دیوانه است جای که چندین  
 علمای فحول عاجز باشند او را چه مجال سخن باشد امام فرمود که حاجت تراست بمن یا مرا تو باطل گفت  
 مرا جو فرمود پس از سخت فرو آئی که جای علما که دارند انبیاء بلند تر است خلیفه را بر تخت نشاند و خود  
 بریز آمد امام رفت بعد از تامل بخلیفه گفت اول تو مسئله را جواب گوی تا آنکه من مسئله را جواب گویم هارون  
 گفت سوال تو چیست امام رفت گفت هرگز بر هیچ مصیبتی قادر شده و ازیم خدا با ناستاد ازان هارون  
 گفت بلی خدا که چنین است تا آنکه روزی مرا بکنیزی از کنیزان زبیده خاتون که کمال حسن و جمال  
 آراسته بود اتفاقا خلوتی افتاد و نفس را با باختر ادبیل تمام بود ناگاه و دردم آمد که امروز در زنجیرش است



و نامه اعمال ایشان بحضور جناب رسالت مآب صلعم درین روز می برند جفت است که امروز سرزانه اعمال  
 من ازین زمان باشد پس از حق تعالی ترسیده برخود لرزیدم و از سر آن امرنامه ضمیمه در گذشتم امام رضا فرمود  
 که تو از اهل بستی نه از زمره دوزخیان و طلاق از تو نافذ نشده علماء از بر آوردند که بجهت لیل حجت فرمود  
 بقرآن که حق تعالی میفرماید **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَتَتَّخِذَ النُّفُسَ عَنَ الْهَوَىٰ**  
**فَوَأْتِ الْجَنَّةَ مِنَ الْمَأْوَىٰ** یعنی اما کسی که ترسند باشد از ایستادن بحضور پروردگار خود  
 و باز داشته باشد نفسی را از شهوت هر آئینه جنت همان جای اوست از حسینی انشی همه علماء را  
 جواب امام رضا پسند افتاد بآوردن حکم نمودن آنکه دهن امام رضا پیر از جوهر نفیس گردند و با انواع عطایا و هدایا  
 مخصوص گردانند و زبیده خاتون بعد از شنیدن اقامی حلت بفرمود تا چندین شتر در زیر بارهای  
 قیمتی با امام رضا بوقی خلیفه بردند و گویند همدران مجلس حلوی علی در طبق سیمین کرده و کفهای  
 زرین بروی نهاده بنظر امام درآوردند امام رضا را چون نظر آن افتاد واقعه سوگند خوردند و با طارش  
 غصه کرد آن طبق را برداشته باز آورد و راهل بخانه آمد هنوز همسایه او از عمل فارغ نشده بود که قطار جهان  
 امام رسید امام رضا راه را کشاده ساخته حلوی علی بفرمود زرین و در دهان مادر کرد و نادانی که **الْحَبْلُ**  
**يُخْطَىٰ وَكَانَ يَطْلَىٰ** از مسائل یقینیه است انشی را قلم الحروف اصل الله حاله  
 میگوید که درین محل چه انب است آنچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**  
**قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبِّ اشْعَثْ مَنْ فُجِعَ بِالْأَبْوَابِ**  
**كَوَأَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةَ** رواه مسلم یعنی بسیار مردمانی اند که از جنت افلاس موی بر ایشان  
 برانده باشد و بحال مردم درهای افنیاکسی ایشانرا نیگند از نگاهداری بکار و خردند هر آئینه  
 حق تعالی آنان را از ان قسم خلاصی دهد انشی آرمی بنوامض خفیه رسیدن کار علماء است غریبه  
 باری اسماء خان غالب شاعر ولوی که از اهل تشیع بود زیارت صد ساله و حضرت مفتی صدر الدین  
 مرحوم ولوی در آمد ایشان براه خاطر داری حسب رسم دعوت برگ تمبل پیش او نهاد و با محتاج را  
 از ان برداشت مفتی صاحب پاسب خاطر او را در گرفتن تمبول دیگر فرمود غالب بسویش نگریست  
 لبس است از غنچه نش مفتی صاحب رمز وی دانست و در جوابش فرمود + به با هم نگریست  
 تبسم نمودند حاضران از تبسم ایشان متعجب ماندند چون غالب از آنجمله سخن گفت از سر آن از مفتی

صاحب پرسیدند فرمود که آن پلید مرا چنین فرمود که + از غرس موی بس است + چون  
 بر مزی رسیدم در جوابش گفتم + دهن سگ بلغمه دوخته + ازین جهت با هم دیگر نگرسته  
 نموده بودیم **فصل دوم** در تذکره منتخب مجتهدین + ملقب المحدثین + فقر الفقهاء المتبحرین +  
 بدر الفقهاء الکاملین + وحید الدهر + فیه العصر + آن معلم مجتهدین + آن مرشد راغبین + آن  
 امجد الناس والاوحد + معنی الامام محمد بن حسن بن فرقه + الشیبانی + الملقب بالامام  
 ربانی + رضی الله تعالی عنه از کتب ذیل امتحان النبلاء حدیثی الحنفیه و تذکره مرآة النیال و اخبار  
 الجبل و تفسیر کبیر و تفسیر وحیز و تعلیق مجید و مقدمه پدایه دشامی و در مختار و تراجم حنفیه و سیرة النعمان  
 و خزینة الاصفیا و تذکره الاولیاء و غیره + و می رضی الله تعالی عنه از شاگردان امام ابو حنیفه قاضی  
 ابویوسف رضی الله عنه است و برای فقه حنفی بازوی دوم است پدربزرگوارش از قبیلہ شبیان (بفتح  
 شین معجمه) از باشندگان شهر حرّ ستار بفتح حاد سین معطین و سکون راء بود که در باب مشق در وسط  
 غوطه واقع است پدرش که یکی از ائمه ایلد از شام بسوی عراق آمده در او سبط اقامت نمود و پدرین  
 و اسط در ۳۱۰ کیصد و سی و یک یاد و یا پنج بنام اختلاف امام محمد از وی متولد گشت مگر در بر سینه  
 آورده که اکثر برانند که در ۳۲۰ اشبن و ثلثین و مائت و اربعه و در کوفه نشو و نما یافت و در بغداد  
 ساکن گشت و می رزم موصوف بود بکلمات فائده و در کثرت روایت و درایت سر و جاع و تصنیف  
 علوم منزلت عظیم داشت عالم و ما هر علم فقه و حدیث و لغت بود فصیح و بلیغ و ادیب بی نظیر ابو حنیفه  
 میگوید که من بغیر از امام محمد رزم کسی دیگر را از علم بکتاب العزیدیم و در عروبت و نحو و حساب ما هر ما هر  
 بود و طلب حدیث نمود و جماعته را از اعلام ائمه ملاقات کرد و سالها حاضر مجلس ابی حنیفه شد و بر  
 ابویوسف رضی الله عنه تفتحه نمود و کتب کثیره ناوړه تصنیف ساخت و او را در مصنفاتش مسائل مشکله خصوصاً  
 متعلق بعبودیت بسیار است ناشر علم ابو حنیفه رضی الله عنه بود چون کلام میکرد در خیال سامع می آمد  
 که مگر قرآن کریم بلفظ وی نازل شده که ذاتی الامتحان و احم در امتحان از امام محمد رضی الله عنه آورده که وی رضی  
 میگفت ابو حنیفه را رضی الله عنه پرسیدند که زنی مرده است و در شکم او سبچه حرکت میکند چه کند گفت شکمش شق  
 کرده برآید همچنان کردند آن کودک متنی بزیست و طلب علم میکرد و مجلس محمد بن حسن می آمد و او را  
 ابن ابی حنیفه رضی الله عنه میگفتند قاسم بن سلام محدث متوفی ۲۳۰ در غریب الحدیث یونانی اسناد نموده

در دوم در مناقب امام محمد بن حسن



هر برهنه آورده که مدت ملازمت او مر امام ابو حنیفه رحمہ را دو سال بیش نبود چنانچه در حق آن مظلومه  
 و طبقات و تزیینات تصریح برین کرده اند که وی رحمہ در وقت فوت امام اعظم رحمہ بنزده سال بود و می  
 گفت اول نوبت که بنزد مت امام ابو حنیفه در آمد پرسید قرآن یاد داری گفت نمی فرمود برو قرآن را یاد گیر  
 و بعد بوقت مشغول غور گیر شتم و بحفظ قرآن پرداختم بعد از هفت روز آمد فرمود گفت بودم که قرآن یاد گیر  
 گفتم یاد گرفتم اتنی تنبیه کسی که در هفت روز قرآن کریم را حفظ نماید پس در مدت العمر با وجود طلب و  
 و تحریص وی چه قدر احادیث و اخبار انکه را ضبط کرده باشد فافهم و بعد از وفات ابو حنیفه بقیه تحصیل را  
 از قاضی ابو یوسف بنموده اکثر کتب را از وی خوانده و از شیخ است انچه در شامی گفته هر تالیف امام  
 محمد رحمہ که موصوف بصغیر است مانند جامع صغیر و یاسیر صغیر و امثال این آن روایت وی است از ابو یوسف  
 عن ابی حنیفه رحمہ و هر آن تصنیف وی که موسوم بکبیر است آن روایت وی است از امام اعظم رحمہ بلا واسطه  
 و این کمتر است مانند المصاربه الکبیر و التذکره الکبیر و المآذون الکبیر  
 و التاج مع الکبیر و التذکره الکبیر و در حدائق و برهنه برده آورده که یکی از اخبار نصاری  
 بسیاری از علما را یافته بودند و مسلمان نشد و ایمان نیاورد چون امام رحمہ جامع کبیر را تصنیف کرد وی آنرا  
 مطالعه نمود فوراً مسلمان شد و گفت اگر این شخص دعوی پیغمبری کردی و معجزه خود این را پیش کردی  
 کسی مقاومت او نتوانستی و بر همه ایمان آوردن بروی لازم شد پس چه جای کسی که این احادیث است  
 وی است و در تذکره مرآة النخیال در حالات مولانا جامی که از اولاد امام محمد است این حکایت  
 را بدین تفصیل آورده که امام حصیری در خطبه بخرج جامع کبیر امام محمد رحمہ آورده که چون امام محمد رحمہ این کتاب را  
 تصنیف کرد و شهرت یافت در روم بمطالعہ کی از اخبار نصاری در آمد وی با چندین گبران دیگر بدین  
 اسلام مشرف گردید از وی سوال کردند از سبب اسلام گفت کسی که این کتاب را تصنیف کرده است  
 از وی دعوی پیغمبری نماید القصه و در کتابی و حدائق و تیسره آورده که در طبقات نبی از شرح  
 امام سرخسی که بر سیر کبیر امام محمد رحمہ نوشته است آورده که سیر کبیر آخرین تصنیف امام محمد است از تصانیف  
 وی در فقه بیش آن بود که چون سیر صغیر امام محمد رحمہ از نظر امام اوزاعی رحمہ اهل شام گذشت از وی  
 طعن گفت که اهل عراق را با فن سیر چه نسبت است که ایشانرا علم سیر نیست چون این خبر امام رحمہ رسید  
 سیر کبیر را تصنیف نمود چون امام اوزاعی رحمہ آنرا مطالعه نمود گفت اگر انصاف احادیث درین کتاب نبودی

در حفظ کردن قرآن را بدین روش

در اسلام آوردن از سبب مطالعہ جامع کبیر

در تصنیف سیر کبیر امام محمد رحمہ

هر آینه گفته که دینی علی را وضع کرده است و البته حق تعالی اصابت جواب و فکر وی تعین نموده است  
 وَ هُوَ الَّذِي عَلَّمَهُ بَعْدَهُ وَرَشَّصَتْ مَجْلَدَاتِ كِتَابِهِ كَمَا نَبَشَ كُنَانِيهِ بِرَأْسِهَا بِرُكُودِهِ نَزْدَ خَلِيفَةِ  
 رَشِيدِ آنرا رسانید و چون رشید را از پیشتر خبر آن رسید بود و لحاظ قدر دانی آن هر دو پسر آن خود را در اندیشه  
 که خود رفته از امام محمد سند آن گیرند و هر که او را دید غایت پسندید و هر آینه شمرده شد این کتاب یکی از مغاخر  
 امام محمد و در خزینة الاصفیاء از راحت القلوب آورده که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین بهلوی  
 رحمه الله علیه رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ وَاسْتَعْتَبَ مِنْهُ بِمَا كَرَّمَ اللهُ شَأْنَهُ فِي رُكَّابِ إِمَامِ مُحَمَّدٍ مِنْ مِيرَاتِ وَبِغَيْفَتِ كَرَامَتِهِ كَمَا كَرَّمَ اللهُ  
 بَلْفَتِ مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنِ شَيْبَانِي نَازِلَ شَدَّاهُ رَأْسُ اسْتِ بَسْبَبِ فَصَاحَتِ كَرَامَتِهِ دِي بُدُ وَبَسْبَبِ  
 کمال فصاحت وی رضی چون کتاب مبسوطه وی را یکی از حکمای اهل کتاب مطالعه نمود بخت علی شان و  
 غایت فصاحت آن کتاب ایمان آورد و گفت هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَمَا لَا تَصْغُرُ كَيْفَتُ  
 كِتَابِ مُحَمَّدٍ كَمَا كَبُرَتْ كِبَرَانَتُهُ وَدَرَايَمُ قَضَائِي مَقَامُ رُفُقَتِ رَقِيقَتِ تَقْنِيفِ نَمُوذِ مَحْقُوقِ  
 و بهلوی در شرح صراط مستقیم نوشته است که امام شافعی رضی در شان محمد بن الحسن الشیبانی رضی فرمود که اگر  
 اهل کتاب از بیود و نصاری تقایف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آرند و میگویم راست است  
 چنانکه ایمان بعضی اهل کتاب را برکت امام محمد و دیدی و امام محمد رضی شش کتاب را چنان تالیف کرده  
 که هر یکی از آن شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر است و امام احمد حنبل رضی اکثر مسائل و دقیق از  
 کتب امام محمد نقل میکرد و از آن استفاده می نمود و انتهی در سیرة النعمان آورده که یکی از تقایف  
 امام محمد کتاب الحج است سبش آن بود که چون مدت آن سه سال که نزد امام مالک از احادیث میخواند  
 اهل مدینه را در مسائل بسیار مخالف از ابو حنیفه رضی دید و تنبیه از مدینه و پس آمد این کتاب را تصنیف  
 نمود و بدین طرز که اولاً قول امام را در بیان نمود و بپس ترا خلف اهل مدینه را بعد از آن از حدیث و از قیاس  
 ثابت کرد که مذهب امام صحیح است و مذهب دیگران غلط و این کتاب وی درین زمانه بحال طبع و آرد  
 و ستیاب میگردد و انتهی صاحب شامی گفته که مسائل اصحاب حنفیه مابین طبقات است طبقه  
 اول مسائل اصول است و بظاهر الروایت نیز آنرا می نامند و آن همان مسائل است که از اصحاب  
 مذهب مابین ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رضی است رضی الله عنهم و زفر بن حسن بن زیاد و غیرها  
 نیز ایشان درین مسائل ملحق میگردد مگر شایع در ظاهر الروایت آنست که قول هر سه امامان باشد



در این کتاب ظاهر الروایت

در این کتاب ظاهر الروایت

و پس و کتب ظاهر الروایت هر شش کتب امام محمد است که مبسوط و زیادات و جامع صغیر و کبیر و جامع کبیر و کبیر و مبسوط را اصل یزیدی نامند که همه هر چه در آن است جمله معتبر است و غیر این کتاب اول تصنیف وی است و در سیرة گفته که در اصل این کتاب از تصنیف امام ابو یوسف است که امام محمد رمز آنرا برزیده تر توضیح نوشته است و دوم جامع صغیر که بعد از مبسوط آنرا تصنیف کرد و درین کتاب نام محمد رمز به وایت امام ابو یوسف رمز جمله اقوال ابو حنیفه را جمع نموده و گویند که کل مسائل آن (۱۵۳۲) است کذا فی السیرة بعد از آن جامع کبیر را نوشته کتاب منجم است درین کتاب از اقوال امام اعظم رمز اقوال قاضی ابو یوسف و زفر نیز نوشته و با هر مسئله دلیل نیز آورده و متاخرین حنفیه مسائل اصول گفته که قایم نموده زیاده ترا از طرز استلال و طریق استنباط این کتاب خد نموده اند و علمای نامور شرح برین کتاب نوشته اند بعد از آن زیادات را تالیف کرده همان بعضی فروع که بعد از جامع کبیر بیادش آمد درین کتاب درج نمود و ازین باعث زیادات موسوم کرده شد بعد از آن بر دو سیر را بتدریجی که گذشت یعنی از طعن امام اوزاعی و این هر شش کتب ویرا برای آن بظاهر الروایت می نامند که آنها از امام محمد روایات ثقات مروی است پس این کتابها از وی نقل متواتر یا مشهور ثابت اند و نیز در شامی آورده که باید دانست که از کتب مسائل اصول کتاب کافی است مؤلفه حاکم شهید رمز که کتب سته ظاهر الروایت امام محمد رمز را در آن جمع کرده است و این کتاب معتد است در نقل مذہب که جماعتی از مشایخ بر آن خروج نوشته اند چنانچه شرح خمس الکلمة و سرخی که مبسوط سرخی مشهور است چنانچه علامه طرطوسی در حق وی گفته که عمل کرده نشود با آنچه مبسوط سرخی مخالف باشد که معتبر و مقفی به و معقول حکمیه همین مبسوط سرخی است و نیز از کتب مذہب است المنتقی مؤلفه حاکم الشہید مگر اینکه در آن بعضی نوادرات را نیز درج کرده است منتقی کلام الشامی و در حموی و اشباه تفصیل این هر دو کتاب را چنین درج کرده که الحاکم الجلیل الشہید فرمود که مطالعه نمودم سته صد کتابها را مثل المالی و نولد را بن سماعه رمز تا آنکه بر جمیع از آنها کتاب منتقی را در این کتاب از اهل کتب مذہب است در وی مسائل ظاهر الروایت و مسائل نوادرات درج اند و چون وی رمز در کتب ظاهر الروایت امام محمد رمز مکررات و تظویلات را مشاهده نمود بر جمیع از آن مسائل را در مکررات را حذف نمود و بنام کافی آنرا نام نهاد و این کتاب نقل





در مناقب امام محمد رزم

تتمه کتاب فصل ۲

در مناقب امام محمد رزم

و در برهنه آورده که امام دیالی هرگز نمی خفت و می نشست و گرد او کتاها می بود و پیراهن از بر می کشید  
و نزد وی ده کینه مروی علم می خواند تا خواب نیاید و در یک کراسه یعنی کتاب می دید بازی نهاد و دیگر کسی  
می نگریست پرسیده شد که چرا نمی خبسی گفت چگونه بخیم و چشم خلقی توکل یافته اند که اگر شکلی شود  
از عالم خواهم پرسید پس تشیع کار است و تخریب دین کنم گفتند چرا بے پیرهن می نشینی گفت که  
خواب از گرمی است و آن از جمله است و در برابر طشتی داشتی برآب هرگاه که خواب آمدی بر تن  
انسان آب ریختی و کثرت کتب برای آنست که علم ثقیل است چون کمی گران میشود دیگری می گیرم  
کما فی الحادی انتی و همین مضمون را برهان الاسلام الشیخ الذی یقول فی تلمیذ صاحب دیار حماد الله  
تعالی در تعلیم المتعلم چنین آورده و کان محمد بن الحسن لا یتأمر اللیل و کان یضع عنده الذفات  
و کان اذ اقبل من نوع یطرق فی نوع اخر و کان یضع عنده الماء و یرسل نومه بالماء و  
کان یقول ان النوم من احرار فلابد من دفعه بالماء البارد انتی تنبیه هرگاه کسی  
از مطالعه علی طلال و گرائی خاطر خیزد میا بدک تعلم و گیر مشغول گردد چنانکه در تعلیم المتعلم گفته و کان الذان  
عبایه اذ اقبل من علیه السلام یقول هانوا ذنوبک الشرح انتی و از محمد بن سماعه  
روایت است که امام محمد رزم با بل و عیال خود گفته بود که از من از حواجج دنیاوی آنچه را کسی طلب  
نمکند که دل من بسوی آن متوجه و متفکر ماند و هر چیز را که حاجت باشد از او کیل من طلب نماید و در برهنه  
و حدائق گفته است گویند که اشتغال وی بعلم بعدی رسیدی که جامه او رنگین میشود و از برای نزع  
او فراغ نمی یافت تا بشوید جامه دیگر بروی می انداختند و اولین را از وی بر آورده می شستند و او را  
در خانه خروسی بود بانگ میکرد گفت مرا مشغول مکن و در افرای کنی همچنان کردند و مروی است  
که چون سر از زانوی اجتهاد برمی آورد میفرمود لکذا الکفایه فی حق لکذا اب بکایه  
و در کتاب تعلیم المتعلم آورده و کان محمد بن الحسن لا یتأمر اللیل و کان یضع عنده الذفات  
له المشکلات یقول این آیه است المولود من هذه الذفات  
أخواله علی حی حال بعد موتهم و اوصاله تحت التراب و یم و و المولود من هذه الذفات  
یظن من الکفایه و هو علی ذل و لیعلم انیل لا عربة لفافیل و من الجب هیل  
و در کتاب تشریح نور است که امین بن ابی رجاء میگوید بعد از وفات وی در رویای صادق خود او را دیدم

و گفت که حق تعالی با تو چه کرد و فرمود که مرا بخشید و فرمود که اگر ترا عذاب داد من منظور من بودی تقدیر  
 علم در تو نهادی منتهی مختصر او در بر منته و صدایق و غیره را آورده که امام محمد را گفت که از پدر من  
 نسی هزار درم ماند باز ده هزار درم را صرف نمود و شعر کردم و بقیه را در حدیث و فقه خرج نمودم  
 و در تعلیم المتعلمین گفته و قد کان یحسد بن الحسن ممال کثیر حتی کان که ثلث ما یکم  
 انو کلا و فانفق کلها فی العلم و الفقه و کتب فی کة ثوب نفیس و سراه ابو یوسف  
 فی ثوب خللی فارسل الیه ابان خیسبة و کما یفیدها فقال عجل  
 لکم و احل لنا یی شما فائدة علم مرد نیاد و براسه در آخرت گذاشت و بلند و تذکره  
 الاولیا آورده که چون امام محمد و امام ابو یوسف ترا در مسائل مخالفت اقلوی در میان خود داد و  
 طائی را حکم ساختندی و ایشان هر دو نزدیک و من آمدند و او طائی بطرف ابو یوسف رفت  
 پشت کردی و لطف امام محمد متوجه شدی و باو بی اختلاط کردی و با امام ابو یوسف سخن نمی کردی  
 پس در مسئله اگر قول امام محمد موافق بودی طائی فرمودی همان قول درست است که قائل آن  
 امام محمد است و اگر در این مسئله قول امام ابو یوسف موافق بودی فرمودی همین قول موافق است  
 و نام دیر انمی گرفته اند و پرسیه که در علم هر دو بزرگ اند پس شما خاص با امام محمد چه را سخن  
 میگویند و او را دوست میدارید و ابو یوسف را نزدیک خود آمدن نمیدیدید و فرمود ازین جهت  
 که محمد بن حسن نعمت را ترک کرده تحصیل علم کرده است و علم سبب عزت دین و دولت دنیا است  
 و امام ابو یوسف فقر و فاقه گذاشته علم را حاصل کرده و او را سبب عزت و جاه خود دانسته  
 پس امام محمد از او بدتر است چرا که ابوحنیفه از اناز یا نه از دنیا که قضا قبول کند و بهر حال  
 قبول نفرمود و ابو یوسف قبول نمود و نه از استناد خود خلاص نگذاشت باو سخن نگویم  
 منتهی میگویم اگر نجاست که در کتب فقه امام محمد بر بانی لقب گشته است و السلام علم در بر منته  
 او تر صیفت آورده که امام محمد را بحجت قبول قضا بند کردند تا دو ماه و در اتحاف گفته است  
 که هارون رشید او را قاضی رقه کرده بود بعد معزول شده بنجد آمد و همیشه توبه  
 او اندو علم ابوحنیفه را ایقان در عالم منتشر نمود و در مقدمه آورده و نیز در صدایق گفته که غریب  
 بغدادی از اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه رضوان الله علیه روایت میکند که امام محمد در

و گفت که حق تعالی با تو چه کرد

و گفت که حق تعالی با تو چه کرد

در مناقب امام محمد

در مناقب امام محمد



بیت سائگی فارغ تحصیل شدہ برائے مدرس علم در مسجد کوفہ بیست و دو از اہل معلوم شد کہ  
 در وقت وفات ابو حنیفہ محمد بن ہزاد سالہ بود و امام نووی از مطیب با سناد خود از محمود  
 آورده کہ میگفت بودیم ماکہ می شمر دیم امام محمد را از ابدال و یحیی بن ثمر بن حسن النور  
 الدشتی کہ در شش صد و ہفتاد و ہفت وفات یافتہ و شایع صحیح مسلم و امام نووی مشہور  
 در کتاب تہذیب الاساد و اللغات آورده کہ امام محمد طلب علم حدیث نمود و سماعت حدیث بسیار  
 کرد و ابو حنیفہ بن ہشست و از وی حدیث بشنید و نظر در فقہ و قیاس نمود تا آنکہ غلبہ یافت  
 بروی و بان مشہور گشت و متقدم در ان گردید و بعد از اقامت گرفتن وے در بغداد می آمد  
 خلقت کثیر نزدیک وے برائے سماعت حدیث و فقہ و ہر گاہیکہ از امام مالک حدیث را  
 بیان نمودے منزل وے از مردم پر شدی تا آنکہ مکان بڑی تنگ گشتی و حافظ ابن حجر  
 در لسان المیزان از ابن عبد الحکیم آورده کہ از امام شافعی رم شنیدم کہ میگفت کہ فرمود  
 امام محمد مذکبدر وادہ امام مالک تا ستہ سال اقامت کردم و شنیدم از وے زیادہ از  
 ہفت صد حدیث و عبداللہ بن علی المدینی از پدر خود کہ علی المدینی ستہ در حق امام محمد بن الحسن  
 روایت کرد کہ وی صدوق است و امام ذہبی در میزان الاعتدال آورده است کہ  
 محمد بن الحسن یروی عن مالک بن انس و غیرہ و کان من بحوالہ اعلیہ و انفقہ قویا  
 فی مالک یعنی امام محمد روایت حدیث از امام مالک و غیرہ می کند و بدو شے از دریا بلے  
 علوم خصوصاً علم فقہ و قوی بر امام مالک انتہی و سماعت کرد و می حدیث را از امام ابو حنیفہ  
 و شیعہ بن کرام و سقیان ثوری و عمرو بن دینار و مالک بن مغول و امام مالک بن انس صاحب  
 مذہب و انام از اعی و ربیعہ بن صالح و کثیر و قاضی ابو یوسف و دیگر مرفوضان اللہ تعالی  
 علیم و از کوفہ سکونت را در بغداد اختیار نمود و در اینجا علم حدیث را بیان می نمود و روایت  
 کرد از وی امام شافعی محمد بن ادریس صاحب مذہب و ابو موسی بن سلیمان ابو جرجا  
 و بشام بن عبید اللہ الرازی و ابو عبید القاسم بن سلام و علی بن مسلم الطوسی و ابو حنص  
 الکیہ احمد بن حفص و خلف بن یوب و یحیی بن نصیر الرازی و اسفیل بن کوکبہ و محمد بن تائم  
 و علی بن منصور و ابراہیم بن رستم و عیسی بن ابان و محمد بن لقال شداد بن حکیم رحمہ اللہ تعالی

در بیان مناقب امام محمد  
 در بیان مناقب امام محمد  
 در بیان مناقب امام محمد

در بیان مناقب امام محمد

در بیان مناقب امام محمد

در برهنه آورده که محمد بن سنان گوید که عیسی بن ابان را دلالت میکرد و مجلس امام محمد را می گفت  
 که ایشان مخالفت حدیث می کنند الغرض یکبار او را صحبت امام آوردم و گفتم که ابن بسیر را در  
 توان است و او را معرفت حدیث بسیار است و میگوید که شما مخالفت حدیث می کنید امام را  
 فرمود اے فرزندی دیدی از ما که چنین گفتی اگر گواه با خود داری بیا تا بعد از آن از من نشنوی  
 پس وی از دست و پنج نوع از حدیث پرسید امام را جواب میگفت و از من سوخ خبر میداد تا  
 جواب تمام کرد چون از مجلس بدرآمدیم گفت میان ما و تو ستمی بود و الحمد لله که مرتفع  
 شد پس صحبت امام لازم گرفت تا فقیه شد کذا فی مختار الاختیار و در سیرة آورده که اندازه  
 فضل و کمال امام محمد را از اقوال ائمه مجتهدین ظاهر میگردد چنانچه امام شافعی را فرمود که هرگاه  
 امام محمد را مسئله را بیان می نماید معلوم میشود که گویا وی بازل میگردد و نیز می گفت که من از امام  
 محمد را بعد از شری علم را برداشته ام و از امام احمد بن حنبل را کسی پرسید که این مسائل و فقه  
 حرا را که بهم رسیده فرمود که از کتب محمد بن الحسن چنانچه این جمله اقوال را امام نووی در تندیب  
 الاسماء و اللغات نقل کرده و از حلقه درس وی را اگر چه بسیاری از علمای کبار مستفید فرمودند  
 مگر از انجمه بطریق فخریه نام امام شافعی را کافی است که وی را در حق امام محمد گفته چنانچه حافظ  
 ابن حجر در تواریخ التالیس بمحالی ابن ادیس قول امام شافعی را نقل کرده گاهی محمد بن  
 بن الحسن جیداً المذنبه عند الخلیفه فاختلفت الیه و قلت هو اولى من حصه  
 الفقه فلزمته و کتبت عنه فاما امام محمد را نیز در قدر و منزلت امام شافعی را در مراعات فرمودی  
 و از جمله قاصد دیگر بطریق خاص با وی پیش آمدی چنانچه روزی امام محمد را در برابر عیسی فرستید  
 میرفت در راه با امام شافعی ملاقاتی گشت که براس ملاقات امام محمد می آمد بهیچ وقت از اسب  
 فرود آمد و با او برخورد گفت که نزد خلیفه رفته معذرت کن که من حالا حاضر شدن نمیتوانم امام شافعی را  
 فرمود که من بوقت دیگر بیایم شما در بارشاهی تشریف ببرید امام را فرمود که رفتن در انچه  
 ضرورت چنانچه حافظ ابن حجر در کتاب مذکور گفته اگر چه زیاده تر شریعت امام محمد را در فقه  
 است فاما وی را در تفسیر و حدیث و آداب نیز بیایه اجتهاد رسیده بود چنانچه امام شافعی را  
 فرمود که من عالم تر بقرآن مجید از امام محمد را کسی را ندیدم و می راند در آداب و عربیت اگر چه کلامی

در مناقب امام محمد

در مناقب امام محمد

در مناقب امام محمد



تصنیف فرموده مگر مسائل فقیه که بر جزئیات نحو مبنی شده اکثر در جامع گیر وی مذکور است از ان ثابت  
 میشود که درین فن نیز بلند پای بود چنانچه این علما و غیره با اختصاصیت مذکورین رتبه کرده انتی در  
 حدایق از شامی آورده که امام محمد بن خالد قرأست که امام نحو ولغت بود و امام محمد بن در لغت نیز  
 مثل ابی عبید صمی غلیل و کسائی و غیرهم امام ست تقلید وی رض و لغت واجب است چنانچه ابو  
 عبید با وجود جلالت قد روی در لغت تقلید امام محمد کرده و از قول وی حجت گرفته و همچنین ابولهاک  
 در لغت تقلید وی رتبه کرده و تعلب میگفتی که نزد من امام محمد از اقران سیدویه ست و در لغت قول  
 وی حجت است انتی در اتحات و غیره گفته چون امام شافعی رض داخل بغداد شد میان او و امام  
 محمد بن عباس و مسائل بحضورها رون رشید جریان یافت شافعی گفته مدبم تیج یکے را که پرسیده  
 شود از کدام مسئله مشکله که بدان نظر باشد گر آنکه کرامت در چهره او ظاهر شود مگر محمد بن حسن را  
 و نیز گفته که برداشتم از علم او بار یک شتر و شافعی کتب او را طلبیده است سناسخ کرد و گفت ندیم  
 تیج فریه ذکی گرا و انتی بود در حقایق شرح منظومه و نیز در بر بنه آورده که امام شافعی رض فرموده  
 الحمد لله الذی افاض علی عکة الفکر محمد بن الحسن و در حدایق آورده که امام شافعی رض  
 فرموده است که هر که اراده فقه نماید ویر اصعب اصحاب امام ابو حنیفه رض لازم است چر که معنی قرآن  
 و حدیث اینان را میسر شده و بخدا که من از کتب امام محمد فقه گشته ام و نزد من امام محمد از امانت دار  
 مردم ست در فقه و در مقدمه هدایه و غیره از سغانی بر آورده که امام شافعی رض گفت که باهی  
 یکے مناظره نکردم مگر اینکه چهره وی تغییر میشود بخلاص محمد بن مسن رض و اگر زبان ایشان یعنی سه کسان  
 شناخته گشتی با حکم کردی که ایشان از فرستگان امد یعنی امام محمد در فقه خود و کسائی و نحو خود و  
 صمی و شمر خود و گفت که عاقل تر از امام محمد رض کسی را ندیدم و نه فصیح تر از وی و برگاه که در قرات  
 قرآن او را دیدی گمان بردی که گویا قرآن کریم بغت وی نازل شده و نو وی مد مدبیب  
 الا سا از امام شافعی رض آورده که ذکی تر از امام محمد رض کسی را ندیدم و هرگاه که آغاز مسئله کردی  
 گو پاکه آن کلام وی قرآن بود که نازل می شد آن چنانکه حرفه از ان نه مقدم گشتی و نه مؤخر  
 و گفت که بود محمد بن که همه چشم و دلها بر وی گشتی و گفت که برداشتم از وی رض و قرآن بخائی  
 کتب و قرآن کسرا شتر و غیره یعنی در بار ختر ان کتابها را و در بعضی روایت و غیره بعد

امام محمد بن کسائی از غیر امام محمد روایت کرد





بجارات رفیده و کلمات لطیفه و دانی سفت تراویت امام شافعی رحم از وی فَاَنْظُرُوا لِحُصْنِ كَلِمَتِهِ  
 مِنَ الْمَاكِزِینِ و چون وی در بغداد آمد همواره از ملازمان هارون رشیدی بپشت او گریه را ده  
 ری نمود وی را نیز همراه خود برپس در مقام دَنْبُوكَ که قریه ایست از قریه های رَمی (دورنی از  
 بلاد عراق است) وفات یافت رحمه الله علیه رحمه واسعة بقول صحیح بحمار و هم تاریخ جادی الاخری  
 شانصد و هشتاد و نه هجری خواجه اصحاب مذهب ماده تاریخ آن گفته شده و بعضی بروز غزوه بطن  
 الهمارک سال مذکور گفته و بعضی گفته که وفات ایشان بروز سغفه تاریخ بستان و دوم صفر المظفر  
 سال یکصد و هشتاد و شش شده است مگر قول اول صحیح ترست پس از حساب سال تولید که در سنه  
 یکصد و سی و پنج و بقول دیگر اسی و یک و بقول ثالث نسی و دو بود و سال وصال ایشان بروایت صحیح  
 چنان معلوم شد که عمر مبارک ایشان پنجاه سال و چهار سال دیگر با هفت یا هشت یا نود و پس رحم الله اعلم  
 و عمله التواحا هر پس آنچه در بر نه بعد از قول که در رَمی در سنه تسع و ثمانین مائه وفات گشت  
 این را نیز تحریر کرده که در آن وقت هشتاد و پنج ساله بود و تنی از سهو کاتب معلوم میشود و در روایت  
 ایشان وفات کرد و همدان روز امام علم خود و قرات ابو الحسن علی بن حمزه المحدث به کسائی نیز وفات  
 یافت حَتَّى قَبِلَ اِنَّ التَّوَشُّیْنَ كَانَتْ يَقُولُ دَقَنْتُ الْوَفْقَةَ فَالْمَرْءُ یَسْأَلُ رَقِیْ دَر بر مننه  
 و صدای آورده گویند که چون امام محمد رحم بر ریاض کس خرامید بخوابش و دهند و از حال سکرات  
 از وی پرسیدند گفت در آن حال متاثر بودم در سنه از مسائل مکاتب بر و جبکه حاضر نشدم بقرن  
 روح و لوازم آن رحم الله صحبت علم چیزی است که بسبب آن از سکرات موت خورشید پس اند  
 ازین دیگر چه فضیلت علم گفته آید و در تمیق نام چه السب معلوم میشود آنچه در او داو و او این ماجه و او  
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَيُّهُمُ احْكَمُ هَؤُلَاءِ فَاسْتَمِعُوا  
 وَ قَرِئَتْ عَادِي كَهْ وَمَا يَسْأَلُ خِلَافَتْ فَهَوَ فَضْلٌ یعنی علوم اصول دین سه است  
 قرآن و حدیث و آنچه ازین هر دو مستنبط است یعنی فقه و هر چه ماسوا ازین سه است لایستی تنی  
 چون محمد از عطای ذوالجلال رفت از دنیای دون اندر جهان را بد مقبل بگو تا ریخ او  
 هم در محبوب سجانی بخوان رحم الله فی آن نیز سال طریش دیگر آمد ظاهر اما قمر جهان  
 و بعضی تفایس نفیسه امام محمد رحم

از بعد تجربه روشن شد این با خبر حال که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال  
 در تفسیر و تخریج در فضائل آیه الکرسی آورده که باری امام محمد را اعتیاد می رسیدنش قضا می آمد گفت  
 اگر امانت کنی مرا بفرستی اعانت کنم مرزا بد مسئله از فقه قضا می گفت فرمود که تو حاجت چیست  
 بیت بزرگ انانی چه دانند عوام مانتا گوهر یکدانه در جز خواص اتفاقا روزی آن قضا  
 سوگند خورد که اگر در چیزی دخیل خود همه آنچه در دنیاست ندیم ز نشن را سه طلاق است بعد از آن  
 تا چهار شده بر جمع اهلای زمان خود آورد در جمله فتوی بخت وی و ابانت زوجه وی از وی داد  
 چه و ادین جمیع مافی الدنیا از وی ممکن نبود و تخریج شده نزد امام محمد آمد بعد تفسار وی از وی  
 امام محمد بنوی فرمود و تفتیکه از تو شریعتی طلبیده بودم در دم بود که بیاموزا تم ترا در عرض آن  
 مسئله ای الزام دو این مسئله بود که آنرا اکنون از من دریافت میکنی و یکی مسئله دیگر فاما حالا  
 این مسئله تو نخواهم گفت تا وقتیکه جنت تعظیم شان این مسئله از تو هزار دینار نخواهم گرفت  
 إِنَّ النَّاسَ أَعْدَاءُ لِلْعَدْلِ + حکم ضرورت چون هزار دینار بزارا نکسار حاضر نمود بعد از آن امام  
 او را گفت که مصطفی را در چیزی دخیل خود دیده تا بری گردی تو سوگند خود و خشت بتو عائد نشود یعنی  
 از علما از وی هم تفسار دلیل شد که این چگونه صورت بند امام گفت حق تعالی در وصف  
 قرآن گفته است لَا رَطْبَ وَ لَا يَابِسَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ پس از او آن قرآن مجید در  
 چیزی دخیل خود گویا همه اشیا از رطب و یابس پذیرفته و در چیزی دخیل خود از وی را از وی  
 قبول نمود و از تخریجی تعجب نماند تنهید متاخرین علما اخبارت بر افتاد و عظم و مثال  
 آن از اقوال صالحین از اینجا قیاس میکنند بخصوص درین زمانه که حصه علما از بیت المال  
 منقطع شده است و تو قریب در حدیله اهل زمانه نامه چنانچه در سالک بلوغ الارب  
 لذوی القرب مؤلفه علامه مشهور بنالی هم آورده وَلِلَّهِ قِطْلُ الْجَوَارِحِ وَالْمَوْتِ الْأَمْثَلُ  
 أَخَذَ الْخَجْرَةَ وَبَنَعَ الْمُصْحَفَ لَيْسَ بِنَبِيعِ الْقُرْآنِ بَلْ مَوْسِعُ الْوَرَقِ وَحَلَّ يَدِي الْكَتَبِ  
 وَقَالَ إِنِّي نَهَانِي أَنْتَعِبَ الْجَوَابِ فِي بَعْضِ الْمَسَائِلِ لِنُغْيِيرَ الزَّمَانَ وَخَوْفُ قِدْرٍ  
 الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ لِقَوْلِهِ الرِّغَابِ وَلَعَدَمِ الْحَظِّ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ مِنْهَا مُلَازِمَةٌ  
 الْعُلَمَاءُ أَبْوَابَ السَّكِينِ وَوَسْطُهَا أَخَذَ الْخَجْرَةَ لِيَعْلَمَ الْقُرْآنَ وَكَأَذَى الْإِقَامَةِ

در مناقبه و فضایل امام محمد

در مناقبه و فضایل امام محمد

در مناقبه و فضایل امام محمد



وَمِنْهَا خَرَجَ الْعُلَمَاءُ إِلَى الْفِرْقِ لِطَلَبِ الْحَقِّ سَتِي مِثْلُكُمْ لِمَنْ افاره خروج علما بسوى  
 قري وغيره براى طلب معاش الزين حديث مير ترشح مشوا اخرجه الذيكلى وان على في ضمن  
 ائنه قال قال رسول الله صلعم في حجة الوداع الجمعووا وارفعوا ايديكم  
 (الى الدعاء) فاجتمعنا ورضعنا ايدينا شفع قال اللهم افقر المسلمين كيدا  
 يد هب القرآن الله در مطاوع حافيه در غار آوده والحقنا حوالا لا يستجرا على في سراء  
 القران على القبر ومدة معلومة انتهى وفي خزينة الاسرار روى عن النبي صلعم انه قال  
 لا يقبل ثواب القران حتى يرضى القارى كذا في الدر وفي الفتاوى لعالمكبرية  
 فاحلفوا في الاستجرا على قراءة القران على القبر ومدة معلومة قال بعضهم لا يجوز ذلك  
 بعضهم يجوزونهما اختار كذا في السراج الوقاج وفي الزيلعي كوكب فتح مراب التعليم  
 لا كذا في هب القرآن فاقول يجوز ان ينهى فاما قراءة القران عند القبر فقبل في  
 البحر من مستحبة كذا في روضة الامة في اختلافا لا يمتة وورشامى تحت ابن  
 قول در غار ويقف اليوم بضمها تعليم القرآن آوده ونادى في مختصر الوقاية ومن في فضل التعليم  
 انفعه نادى في من الجمع الامامة مشكدة في من الملتقى ودر البحر واد بعضهم الا كان في إقامة  
 والوعظ انتهى وقال في الخاتمة المرفوعة بفاضل قال الشيخ شمس لا يمتد السخى ولنا في  
 يجوز الاستجرا وجوب الشئى انتهى وايضا فيها وان استاجر خطا التعليم القران لا يمتد الاجارة  
 عند المتقين كذا في كذا بين لذلك ومما اورد بين ومما يمتد في بحر واهل الاجارة وقال  
 الشيخ كرام بولكه من الفضل انما اورد المتقدم من الاستجرا تعليم القران وكما هو اخذ الاجارة  
 لا يمكن للمعلمين عطيات في ثبوت المال في ذلك الزمان وكان لهم زيادة رغبة في امر الدين  
 واقامة النسبة وفي زماننا انقطع عطياتهم وانقضت رعايتهم الناس في امر الاخرة فكلوا  
 اشتغلوا بالتعليم مع الحاجة الى مصالح العايش لا لتحل معاشهم فقلنا بضمها الاجارة  
 وجوب الاجارة للمعلم بحيث لو امتنع الوالد عن اعطائه الاجرة حرم منه في المال المختار  
 ويقف اليوم بضمها تعليم القران والفقير والامامة والاذا ان ويجوز الاستاجر على  
 دفع ما قيل انتهى الكل من الرسالة الاحكام الثمانية للمولوى عبد الاول العام الصفوي صاحب





سألی که در سجده سهو باشد آیا بر سه این سه سجده دیگر کند یا نه کسانی بعد از تالی گفت نه گفت از کدام قاعده  
نخاین جواب را گفتی فقال میباید آنکه لا تصغیر فی الخصاصی امام محمد از طنات وی  
متبرگشت و در تاریخ ابی الفدا مطبوعه مصر زیاده ازین ذکر کرده و در برهنه گفته که باز امام محمد رضا را  
پرسید چه میگوئی در تعلیق طلاق گفت واقع نمیشود قبل از وجود شرط فرمود چرا گفت از آنکه سیل سابق از مطر  
نمی باشد انتق و بعضی مسئله سابق را بدین تفصیل گفته که بیشتر امام محمد رضا از وی پرسید که چه میگوئی در حق  
سکه اگر در نماز سه و دهی را ترک نماید چه کند بعد از تالی گفت سه و ده واجب آید گفت اگر کدام قاعده نحو  
میگوئی گفت از آنکه هرگاه بیک حرف علت و نیز قبلش هر دو ترک باشند اعلالش واجب است باز پرسید  
اگر دو واجب ترک نمود چه کند گفت یک بار سجده سهو کافی است گفت از کجا میگوئی گفت از آنکه وقتی که  
در کلمه اعلالی کرده شد باز از مثل آن اعلال دیگر در وی متمنع باشد چنانچه در طکوی باز پرسید  
که اگر واجب را در اول نماز ترک نماید پس سجده سهو را از پیشتر آید یا بقیه نماز را گفت که سهو را  
بعد از تمام کل نماز بجا آر گفت از کجا میگوئی گفت از آنکه وقتی که اهل اعلال بهم آیند اعلال را  
بر ابدال مقدم میدانند بعد از آن از مسئله سابق الذکر پرسید بعد از جواب آن فصحیح تر گفت  
قطعه. لطیفه عیسائی گفت چگونه یقین بصحت دین اهل اسلام کرده شود و حال آنکه در قرآن ایشان  
در آل عمران در باره چهارم و وصلت و دست جنت نوشته است عَنْهَا السَّمُوتُ وَالْأَرْضُ  
یعنی پهنائی یک بهشت از آن هشت بهشت بقدر وسعت و فراخی آسمانها و زمینهاست پس طول  
آن چه مقدار باشد چون حال یک جنت چنین باشد دیگر بهشتها را چه ذکر طر فیه تر بران اینکه  
در تفاسیر و احادیث ایشان می نویسند که این هشت بهشت در آسمان چهارم یا پنجم یا بر اختلاف آیات  
موجود اند چنانچه در تفسیر کبیر ایشان مذکور است پس چگونه باور کرده آید که صاف خلاف عقل سلیم است  
حالی در جانش گفت این هم نموده ایشان و قدرت کامله او تعالی است که برینندگان خود می نماید  
ازینجاست که وی را جَلَّ جَلَّالَهُ وَعَظَمَهُ شَأْنُهُ کا در مطلق میدانیم و اگر در عقل ناقص ما و شما بعضی  
از نشانیا ن قدرت ایزدی در نیاید از آن آتیه قدرت مطلقه لازم نمی آید و حال آنکه تفسیر وضع ایشان  
توضیح مانع هر نموده اگر پیشند که باشد از توی پس هم که جسم حیوان الموتار و اوصاف را بکار  
بیاورند چک ترست یا چه نام فکلی دار فی و اجسام که در مایه امثال آن گفت جسم حیوان است

مذبح احقر انشای علی بن ابراهیم

ترست باز پرسید بگو که جسم حیوان خود ترست یا چشم در چشم گفت چشم در جسم باز پرسید بگو که جسم چشم  
کوچک ترست یا انسان در عین انسان یعنی کردم در دیده مردم گفت مردم چشم از همه بزرگتر است  
عالم گفت ای نادان اکنون بدان که حق تعالی چگونه اربکالات قدرت خود اجرام زمین و زمان و موجودات  
بتماما در حدقه باصود و دلیعت نماده پس آفریناست و دلیعت هر شست و شست در آسمانها <sup>و در ملک چشم</sup> الله علیه  
کُل شَیْءٍ خَلْقُهُ ذَرِّیَّةٌ و در آخر آسمانی باقی نخواهد ماند گر همان شست از شنیدنش ساکت ماند **فائدۀ**  
**دیگر** در تفسیر کیه است که بشنیدن این آیت کسی از آن حضرت صلعم پرسید که چون حال حیات چنین  
ست که حادی گشته جله طبقات از حنین و سلوات را پس دوزخا کجا باشند فرمود <sup>و در ملک چشم</sup> سبحان الله  
و تلیک شب می آید روز کجای ماند و هرگاه بیکه روز میشود شب کجا باشد یعنی انجمله اشیاء قدرت  
حق تعالی است و قدرت حق تعالی را ندانست از آنکه در عقل محصور گردد و بداند که هر مهلت طبقات دوزخ و جنت  
زمین زیرین اند چنانکه جنات بر افلاک آمدند از ارواح طیبات بعد از مفارقت اجسام به عالم علوی بسوی  
علیین میروند و ارواح اشرار بسوی بطون چنین چنانچه با تفصیل در تفسیر عزیزی دیگر مرقوم است

### تفسیر چهارم

در تفسیر کیه است که امام محمد بن الحسن میگوید که شبی خفته بودم که یکایک درم را کسی بوقت کسان خود را  
گفتم به بنید که بر در کیت گفتند که قاصد خلیفه است برای طلب پس بر جان خود ترسیدم و تلیک شب  
خلیفه رسیدم گفت برای من مسئله ترا طلبیده ام و آن اینکه زبیده زن خود را گفتم که من خلیفه  
عادل ام و خلیفه عادل در جنت می باشد پس وی مرا گفت هر آینه توئی عاصی و ظالم و باز بر اے خود  
گواهی بر شست وادی پس کفر کردی بسبب کذب تو بر حق تعالی حرام کردی جنت را بر خود دین  
حق تعالی بظلم جنت را حرام کرده است و تو که خود را جنتی گفتی خدا را در ملک قرار دادی از جنبت  
که فرستی و محروم از جنت و امید اعلم پس حل این مسئله چیست گفتم یا امیر المؤمنین و تلیک در  
گناه می افتی آیا در آن وقت و یا بعد از آن از خدای تری فقال کافوا بالله اخذت کفوا شیدا  
یعنی بخدا که بسیاری ترسم بعد از آن خلیفه را گفتم که من گواهی میدهم بر نیکیه ترا و جنت است نیک  
قال الله تعالى وَلَوْ أَنَّ خَلْقَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ لَیْسَ وَبِیْهِ سِیرٌ و برای کسی که میترسد از ایتلو  
خود پیش رب خود و بسبب آن در اعمال صالحه حسیست و در امور ظالمه حسست می باشد



بسم الله الرحمن الرحيم

ووجبت است پس خلیفه رشید چون بدین مضمون رسید ملاطفت بحال من فرمود حکم بازگشتن داد و فرمود  
 بخانه رسیدم صرنا بمن فرستاد انتی لطیفه نقل است که سلطان عالمگیر هر یکی از علما را تا رفق و اقارب  
 نمود چون دریافت کرد معلوم شد که در علم میراث خوب ما هرست مگر گشتی از آنرا و انصاف چنین مسائل  
 التماس نمی کنند اعلایا صورت معاش تنگ است از کمال دور اندیشی خود بوی تعرض نکرد چون  
 امر را به پادشاهی حاضر شد بدیگی او هفتینان مگر بسته چند مسائل میراث از وی پرسید چون جواب  
 نهاد حکم فرمود که بعد از چندی باز از شما خواهم پرسید همه حضار بر خود ترسیده علماء میراث را بشمار  
 بزرگ نزدیک خود از دور و نزدیک طلبیده شغل میراث نمودند بعد از چند از چندان امای دیگر انصاف  
 مسائل مذکور نموده بجواب آن فائز شدند چون دریافت نمود علماء اکمال اعزاز تو قریح را ن بود خوش

نقیض پنجم

مدایمان در مختار از سر خیمه آورده که باری امام محمد رضی در حالت صغر خود از امام ابوحنیفه رضی الحال  
 کسی پرسید که دیگری را گفت **وَاللّٰهُ اَكْبَرُ** گفت مکررات یعنی بخدا که سخن گویم با تو سخنان  
 ابوحنیفه رضی فرمود باز پرسید از شنیدش امام محمد رضی قسم نموده گفت **اَنْظُرْ حَسَنًا يَا سَيِّدِي**  
 یعنی نیک نظر فرما امام رضی سستی سر تکرار و برده بعد از آن فرمود آمد دو بار حادث شد محمد رضی  
 گفت **اَحْسَنْتَ** یعنی خوب گفتی امام ابوحنیفه رضی او را فرمود نمیدانم که کدام یکی ازین دو کلمه تو  
 در دهته تر است مرا اول **حَسَنًا** دوم **اَحْسَنْتَ** از آنکه در کلمه **اَنْظُرْ حَسَنًا**  
 سوئی ادبی است باشیغ و موئی خود کاین از طرز کلام مناظرین و تخاصمین است که با یکدیگر از راه  
 طنز متعل می نمایند در **اَحْسَنْتَ** معلوم شد که محمد رضی را از پیشتر معلوم بود مگر شیخ خود را احتیاج  
 میگرفت **فَمَا كَمَا تَرَى** والله اعلم مگر از حمت خود سائی وی رضی موجب طعن نشد روی

التنبیه فی حقوق المشائخ و الہ علماء

قَالَ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ الْمَذْمُومُ مُحَمَّدٌ عَبْدُ الْجَلِيلِ تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْ خَطَايَاهُ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله الطيبين  
 الطاهرين  
 أما بعد  
 فإني أفتيكم  
 في حق المشايخ  
 والعلماء  
 أن يحترموا  
 ويؤثر بهم  
 في العلم  
 والدين  
 والخلق  
 جميعا  
 ولا يجوز  
 أن يهينوا  
 ولا يفتروا  
 عليهم  
 شيء  
 من ذلك  
 بل يجب  
 أن يعاملوا  
 معاملة  
 العلماء  
 الكبار  
 في كل  
 شأن  
 من شأنيهم  
 ولا يجوز  
 أن يفتروا  
 عليهم  
 ما لم يفتروا  
 به  
 ولا يجوز  
 أن يهينوا  
 ما لم يهينوا  
 به  
 ولا يجوز  
 أن يفتروا  
 عليهم  
 ما لم يفتروا  
 به  
 ولا يجوز  
 أن يهينوا  
 ما لم يهينوا  
 به

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله الطيبين  
 الطاهرين  
 أما بعد  
 فإني أفتيكم  
 في حق المشايخ  
 والعلماء  
 أن يحترموا  
 ويؤثر بهم  
 في العلم  
 والدين  
 والخلق  
 جميعا  
 ولا يجوز  
 أن يهينوا  
 ولا يفتروا  
 عليهم  
 شيء  
 من ذلك  
 بل يجب  
 أن يعاملوا  
 معاملة  
 العلماء  
 الكبار  
 في كل  
 شأن  
 من شأنيهم  
 ولا يجوز  
 أن يفتروا  
 عليهم  
 ما لم يفتروا  
 به  
 ولا يجوز  
 أن يهينوا  
 ما لم يهينوا  
 به  
 ولا يجوز  
 أن يفتروا  
 عليهم  
 ما لم يفتروا  
 به  
 ولا يجوز  
 أن يهينوا  
 ما لم يهينوا  
 به





رحمة الله عليه میفرمود که یکے اذکار را بینه بخارا برای درس دادن در سجده می نشست و در میان درس وقتاً فوقتاً یعنی ایما را اجای خود بر خاسته چون آنفستار سبب آن از وی نمودند فرمود که پسر استاد من دین کوچ با اطفال اهل محله در بازی و لعب مشغول است چون اتفاقاً بدین سجده می آید بعد از دینش الیتاده میشود که درین ست عظیم استاذ من و باری شیخ الاجل امام شمس الایمة اکمل الوانی راجادنه واقع شد که بسبب آن از شهر بخارا بیرون شده در بعضی از قریها سکونت و زیر بهمه تلامینه وی بزیارش نزد وی رفتند بجز الشیخ الاسلام القاضی شمس الایمة ابی بکر الزرنجی رحه پس وقت ملاقات امام حلوانی راجادنه امام قاضی تلمیز خود پرسید که چرا بزیارت من نیامدی گفت از آنکه اجدد والد ه خود فراغتم دست نهاد امام حلوانی راجادنه در جوابش فرموده عمر ترا نصیب باشد مگر رفتی درس نخواهی یافت و چنان شد که استاذش فرمود پس از هر که استاذ رنجیده شد از برکت علم محروم خواهد ماند و قاضی امام فخر الدین ارسابندی راجادنه قدردن ریسل می بود و سلطان وقت او را قایت احترام دادی وی راجادنه میفرمود که هر آئینه این منصب از خدمت استاذ خود قاضی امام ابو یزید راجادنه یافته ام که تا نعلی سال خدمت نموده ام و تا نعلی سال بهای وی طعام و یراسن بخت ام و از آن چیزه را بخورده ام و نیز خلیفه مارون رشید پسر خود را برتر از مصعی رح فرستاد تا تعلیم علم و ادب بوی نماید باری خلیفه او را دید که در خوابی خود پای زامی شست و پسر خلیفه بران آب می ریخت و او دینش از مصعی رح ناخوش شده عتاب فرمود که من پسر خود را نزد تو فرستاده ام که تا ویرا علم و ادب بی پس چرا او را حکم نفرمودی که از یک دست خود بر پائے تو آب ریختی و از دست دیگر پائے را شستی انتی سبحان الله در زمانیکه قدر علم و علما و شایخ و اساتذه بجدی بود که شنیدنی پس عزت و حرمت بک قدر و منزلت اهل آن ادمنه نیز آچنان بود که در کتب سیر و غیره دیده میشود دیگر در رویت نمی آید آچنانکه نقلی را اینمانید که باری و طوالب العلم هم سبق نزد عالمی میخوانند چا در سبق ایشان ذکر من یعنی روغن زرد آمد چون از پیش استاذ خود برخاستند هر یکی ایشان مرصاحب خود را گفت که من بمن را دیده ام و آن دیگر از قول وی انکار مینمود تا آنکه هر یک از ایشان از دیگری نشانه آن دریافت نمود و کسب صورتش در ظاهر انشیا بچه میا هر یکی گفت باب صاف و آن دیگری گفت غلط گفتم بلکه تخته سنگ ریختم که یکے در ایام گر مایه دیده بود آن دیگری

در ایام سرآمد برای فیصله پیش استاد خود در آمد و هر دو دعوی خود را با دلیل نمود و از مشابهت آب  
در خام بیان نمودند از شنیدنش استاد صاحب متانت شده نفس سرد بر آورد و گفت ای پیر خندان  
در چه خیالید و رویا کسی سمن را بچشمان ظاهری مشاهده نکرده بلکه مشایخ عظام و کبرای ذوی الاقام  
تبرکات و تسمیه در کتب ذکر آن نموده و فائز از ازل تو این مشایخ عظام قدس  
الله اسرارهم و طیب ارواحهم که اینک در بستان العارفين فقیه ابو الیثم را آورده  
که مروی است از این عمر رن که وی گفت هر آینه معارض کلام زانوی است از کذب یعنی وسعت است  
برای اعتقاد از دروغ و معارض کلام اینکه تکلم نماید شخصی بلکه که در ظاهر دال باشد بر حق  
و مراد وی بان کلمه شی دیگر باشد یعنی معارض کلام آنست که حکم نماید بکلمه که از روی نفوذ دلائل  
بر او معنی داشته باشد که قریب که ذهن سامع بر آن سرعت نماید و دیگر بی که مراد تکلم همان  
معنی بعید باشد چنانچه مثلاً قول ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در حق او چه خود حضرت ساره  
پیش بادشاه مصر که ظالم بود که این ست هراسمین در دین بادشاه معنی قریب آن در آمد که آن معنی انوی  
یعنی که ایشان هر دو از یک مادر و پدر متولد اند اما مطلوب ابراهیم علیه السلام معنی بعید آن بود که شما  
است حیث قال الله تعالی انما المؤمنون اخوة فاصبحوا بنین اخوتکم

**تنبیه** و آنچه قوم روافض کلام مذکور ابراهیم خلیل اسد را بر تفسیر عمل نموده عین مسئله  
و فریب بهمال است که تفسیر عین اتفاق است چنانچه متعجبانه زناست و اتفاق از کفر برتر است  
حیث قال تعالی انما المؤمنون اخوة فاصبحوا بنین اخوتکم

چه تفسیر عبارتست در محاوره الا که بر زبان الفاظ را اظهار نماید که محلات آن مرکز ظاهر وی باشد  
بدون دلائل قطعی بر آن یعنی به دروغ و این است نشانه اتفاق که قول وی مخالفت مطلوب دلی وی  
باشد پس آنچه فرقه مشیبه شیعه را تفسیر خدام اسد تفسیر راضین دین انگارند منسوب می نمایند  
آنرا بجنه اید اهل بیت پاک و دین بار چنین افترا بر ایشان می بندند که التفسیر دینی و حقیقی  
آبائی و مراد دین بانی همان قول ابراهیم علیه السلام را میگیرند مرا بر حلیه سازی و کبر و غلبه  
است کلامی که هرگز کسی از بزرگان دین دروغ نگفته باشد الا ما اشار اسد و نه گاهی براه اتفاق  
قدی رفته تا بنیای الوهم چه میرسد اهل سلام را از این افترا و اغترار احراز و اجتناب لازم و



واجب است چونکه این را داشته پست بر پا که در بستان مذکور است که مروی است از ابن عباس رضی  
 فی قوله تعالى فی قصه موسی مع الخضر علیهما السلام قَالَ لَا تَوَلَّيْنِي بِمَا نَسِيتُ  
 فرمود این عباس رضی که موسی وعده خود را فراموش نکرده بود بلکه هر آینه این کلام موسی باخضر از راه  
 معارض کلام بود یعنی چونکه موسی در باب شکستن گشتی خضر را ملامت نمود که خوب نکرده و حال آنکه خضر  
 ابتداء در حالت رفاقت از وی عهد و پیمان فَاِنْ اَنْتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي گرفته بود یعنی اگر همراهی  
 من میکنی از هیچ کار من ادمن پهرس انتی بنا بر آن حضرت خضر مرموسی را از روی عتاب گفت کن از  
 پیشتر از همراهی خود برای آن منع نموده بودم که تو تاب همراهی من نخواهی داشت و خواهی پرسید  
 لهذا موسی علیه السلام از راه عذر خواهی بطریق معارض کلام بخضر گفت که بسبب آنچه فراموش کرده ام  
 مرا گیر و از من درگذر و از رفاقت خود مرا مران ازین کلام وی خضر علیه السلام چنین دانست که وعده که  
 بامن کرده بود شاید که فراموش کرده باشد که الا انسان مرکب من الخطأ والنسیا و حال آنکه موسی  
 وعده سابقه خود را فراموش نکرده بود بلکه مراد از قول مذکور خود دیگر اشیای فراموش شده را گرفته  
 یعنی بآن اشیای دیگر که فراموش شده من است مرا گیر همچنین معارض کلام از کلام آن حضرت  
 صلعم ثابت است چنانچه مروی است از آن حضرت صلعم که چون اراده سفر نمودندی و از دیگران جدا  
 آن مرکز خاطر داشتندی پس بدیگران چنین ظاهر نمودندی که گویا اراده سفر بجانب دیگر دارم  
 چنانچه از ایشان تفسار فرمودندی که کَیْفَ الطَّرِيقِ اَلَمْ تَوْجِعه کذا این سوال حضرت صلعم میان  
 چنان در یافتندی که شاید اراده سفر بدان طرف دارند پست بجانب مقصود خود تشریف بردندی  
 و از اینجا است که فرمود علیه السلام اَسْتَعِیْنُوا عَلٰی قَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ بِکِتَابِ التَّوْحِيدِ فَإِنْ تَخَلَّی  
 تَعْرِیْجُکُمْ یعنی اعانت طلبید بر آدای حوائج خود بکتاب امرار چه که صاحب نعمت و اقبال همواره  
 محسوسه ساین و چشمک زن اهل زمانه می باشد انتی و زوده تحقیق این مرام انشاء الله تعالی در  
 رساله التحفه الطلیعه کرده آید فانتظر لها -

### تفسیر ششم

در او شمس الجید از رساله کاشف الظلام خواه آورده که سخی بارون رشید  
 بقضی ابویوسف نوشته فرستاد که اگر لفظ کُلُّکُم درین قول شاعر قطعه





ما هر سائل گفته نبود آنچه که در نفیسه سوم گذشت و امام محمد رحم و در وقت و گفته بود و جامع بود چنانچه در  
 حالات وی نوشته شد پس چنانچه امام ابو یوسف رحم از جهت احتیاط در نحو اندیشیدیم چنین می باید  
 که امام کسانی رحم از جهت قناعت اندیشیده با امام محمد رحم نوشته باشد که برادرش خالد را درود چنانچه  
 گذشت و چون ابیکه امام محمد رحم گفته باشد کسانی همان جواب را با ابو یوسف گفته باشد و ابو یوسف  
 همان جواب را بر شمسود کرده باشد و این امر ظاهر است که در میان امام ابو یوسف رحم و امام محمد  
 در آخر قدری شکر برنجی پیدا شده بود چنانچه بر و اتقان مخفی نیست و در مقدمه بدایه مطبوعه بار اول  
 نیز در ج ۳ ص ۵۸ ذکر آن درین محل نا ملائمی انگارم **خافهم و انصف**  
**نفیسه هفتم**

و تفسیر منطقی بر روایت حاکم آورده که ابن جریر گوید که گستاخ خود امام شافعی نیز رسیده است این برنده خود کلام نمود امام شافعی  
 از سر گذشت خود او را اطلاع داد که محمد بن اسحاق را ازین سلسله سؤل کر پس او را گفت که اگر کار بدو می رسید روایات با وجود  
 عدم حجت آن بیوای پس تو داناتر می و اگر منصفانه کلام می خواهی البته نمی گویم وی گفت بل  
 با انصاف کلام خواهم نمود و گفت کدام دلیل آنرا حرام می گویی گفت لفظه تعالی **فَاُولَئِكَ مِنْ حَيْثُ**  
**اَمَرَ اللَّهُ وَنَفَرْنَا نُوْحَرِّتُكُمْ اَنْ يَّشْرِكُوا وَحَرِّتُكُمْ اَنْ يَّشْرِكُوا وَحَرِّتُكُمْ اَنْ يَّشْرِكُوا** آیا این است  
 منحوساوی اتیان فی نه نیست بانی گفت بل گفت پس چه می گویی در آنکه وطی نماید زوج و در میان  
 سابقین زن خود یا زیر بطن وی یا زن را خد و ذکر زوج خود کند و در دست آیا درین اشیا حرث میباشد  
 گفت نه گفت پس چرا حجاج می کشی یا آنچه در وی حجت نیست امام محمد رحم گفت **فَاَنَّ اللَّهَ تَعَالَى**  
**وَالَّذِينَ هُمْ يُعْبَدُونَ هُمْ**  
**عَنْهُمْ مَوْصِيَّتُهُ لِيُتْلَا فِي هَذَا** یا بندگان کسانی است که مرفوع خود را با سبانی میکنند  
 مگر بر زمان خود و ملوک خود که مراد از ان حنا ص کیو کار نند و گویند که آنچنین  
 کسان هر گویا مست شده گان نیستند گفت که این دلیل از متمسکات جوار اتیان دُبر است  
 که عام است جمله اشیا را نه مقید باتیان غیر دُبر چه حق تعالی بر نبی فرمود از ملامت کردن  
 همه آنان را که نگاه ندارد فرج خود از زوجه و ملوکات و تو برای نگاه داشتن از ان می گویی  
 (یعنی در بعضی صور که آن اتیان فی الدبر است) انتی **تذنبیه** می گویم که از ظواهر

تذنبیه از امام محمد

این منظره خلاف تحقیق و چیز مستغایر میشود یکی جز از ایمان: کبر و جود و عند الشافعی رض و دم  
 سکوت امام محمد بن و حرمت آن از وی رض و الا مکرر کیس کن لک عند تحقیق  
 چرا که آیت الا علی و اولیاه و ما مملکت ایمانهم الیه هر چند که در بادی نظر دال است بر  
 جمیع اشیا و افعال از زنان و مالیک خود در هر حال و نیز عام است شامل در جمیع اقسام مملو کین را از  
 مکاتب و مملو غیر و ذکور و غیر با مگر چونکه دلائل دیگر بر حرمت بعضی از آنها قایل است لابد درین  
 آیت تخصیص و تقیید خواهد بود پس این آیت را اگر چه در ظاهر امام شافعی رض بر اطلاق حل کرده  
 ولیکن مطلق نخواهد بود و در صورت استدلالش نیز تمام نخواهد بود پس بعضی از خصوصیات از حکم  
 اطلاق این آیت یکی حرمت ایمان به مالیک ذکور و دست یابی تو غیر شاعرین الشهور  
 و حال آنکه این آیت باطلاتما بنا بر ظاهر قول امام شافعی رض و لالت میکند بر حل ابار جمیع مملو کین از  
 هر قسم که باشند و خواه ذکور باشند و خواه اناث چرا که مالکیت ایما نهم مخصوص باناث نیست بلکه  
 عام است جمیع اقسام مالیک را پس درین استدلال امام شافعی رض را از تخصیص مالکیت ایما نهم  
 باناث مخصوص و نیز استثنای ذکور چاره نخواهد بود و لکن کسی از اهل مذہب می رض بر اطلاق این  
 آیت برین طریق قائل نشده و دوم حرمت ایمان باز و زوج و مالک خود دست و قبل بحالت  
 حیض و غیره کفوله تعالی و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعلموا  
 النساء فی المحیض ولا تفر بوهن حین یطهرن ه فاذا تطهرن  
 فانوهن من حیث امرکم الله ط ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین  
 یعنی می پرسند از تو از حیض که درین وقت باز و زوج کرده آید بگو که این حیض قدر و نخواست است تنگ  
 کشید و طی زنان در وقت حیض و نزدیکی با ایشان کنیده بجماع اطهر ایشان با قطع دم و غسل  
 نیز چون پاک گردند ایمان کنیده و طوی ایشان از آنها که حکم داد و شمار حق تعالی هر آینه حق تعالی  
 ثواب و اکرام میدهد و توبه کنندگان را از گناهان و دوست میدارد پاک کنندگان را از اقدار مانند  
 ایمان حایض و یاد و برانستی مفضا از جامع البیان و جلالین پس این آیت نصا بر حرمت ایمان

نیز از آنکه در صورت کمال  
 در صورت کمال  
 در صورت کمال  
 در صورت کمال

در صورت کمال  
 در صورت کمال  
 در صورت کمال  
 در صورت کمال





لطیفه

می باید که کتاب خود را بسطله مرغوبه فقیهه (آن فقه که مقبول مقبولین است و مردود مردودین یعنی  
منکون الحکم مجتهدین صالحین) تَبَيَّنَتْ وَتَبَيَّنَتْ خاتم نایم تا شاید که بذریعہ جمیع فقه مقبولین  
و دبیله جلیلہ زمره آن مقررین حضرت قدسش مقبول گشته و موجب مَن أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ  
مِنْهُمْ ما را نیز در ایشان برانگیزاند بِحَرَمَةِ الشَّيْءِ الْكَذِبِ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ كُلِّ قَتْلِهِمْ  
ذُو حِطَّ عَظِيمٍ و آن اینکه در فنادی مرجمه و غیره در کتاب هبیا آورده که هبیه بطریق مزاج  
در هیچ یگره و اگر او هب تسلیم موهوب نماید و آن دیگر او را قبول کند چنانچه این مبارک رزم باری گذر  
زمره بقومیکه ظنور می نواخته فرمود که این ظنور مرا هبیه کنید تا به بینید که من این را چگونه میزنم  
یعنی مینوازم چون ایشان ظنور را بوی سپردند این مبارک رزم آنرا بر من زد تا پاره پاره شد  
و فرمود دیدید که من آنرا چگونه میزنم و هرگز گفتمند که دست کردی با ما و این مبارک رزم برای احترام  
از همان بنا بر قول ابی حنیفه رزم این جمله را بکار برد و الله تعالی اعلم و عمله اتوا حکم

## خاتمه کتاب در مناجات بر باری تعالی

کَلِمَاتٍ مِنْ خَلْقَتِ لَسَم	و حلیتم من لباس لسم	سپاس خداوند بالا و پست
که ما را نمود است از نیست است	همون کرد در جمله افضل بشر	همون کرد که بشر را به غیر
همون داد بهر بهر است بما	ز جمع کوسل بهر درین بهما	همون داد تو فی خست امور
که هست او همیشه قدیر و غفور	بفضل قدمت نمودم سپرد	که دوران ندارد بران تو سپرد
بر اندازی دست بازی نمود	بنفوس حق پرور بودیم سود	ز احوال نیکان نمودیم قشال
تفصیل نیکان نیکو حاصل	ز نیکان بنیکان بیان شد از	میان دو نیکان بر سرانوار
نوازی جان را ز فضل خودت	ببرای زان بخشه خضع آردت	خصوصاً نایم قول افتد ار
به پیش گویمان ذی اعتبار	یکه ذات پاکت در گرومان	که توحید کارم بود هر زمان
رسالت حضرت که از ذات است	دل ما جان خود را ازین آب است	خدا یا خدا نیست کردم قبول
تو بیک خدائی محمد رسول	بو فیکر آیه زتن جان به نزع	اگر این ماز من بر دشمنان فرزع
به امان علت صا ریم دست	که لطفت کجا بود تو کم گفت	کوهان عادل براریم پیش



که قول بود و چون بودیم کیش  
که وقتیکه بودیم بفصل و شور  
چو عقرب چو شیطا بن در رسید  
کجا بود آن رحمت یا خدا  
که باشم ز تبار امت سلیم  
مگر این بود اعتقاد و سبب  
مگر این بود مغفرت از گنا  
خصوصاً وقتیکه پیوش بود  
که جان و جگر را کند لغت و سخت  
اگر آسمان نزع جالبه بود  
چو گردن بفریدی از نزع نزع  
ز شیر عزمین و در جگر کیم باز  
ز شیر می خود دست بر سر زدی  
باغوا در آید چو دیو رحیم  
بره ی ضیا بخش است پناه  
باو لا و الهاد آن محبت  
برای همه مؤمنان مادران  
بصاحب دلان مصفا درون  
که ایشان چو چاند و حرمین  
بعزم جو امان غزوی کنان  
که تقوی بتوبه و پیش نشان  
ایمان بخش ایمان بده یا خدا  
که چندان کنی خوش محمد و خود

چو قول گوایان منبایم ادا  
ز لعلان توحید جستیم نور  
کجا بود رحم خدا بی تو  
که گرفت نازم بران مصطفی  
چو شیطان بوقت زبونم بدید  
مگر این بود رحمت ایزدی  
مگر این بود خالق بسندگی  
خدا ای همان بنده باهوش بود  
اگر که را بودی این نزع جان  
چو مروه بر بر زمین در شد  
باین آب دریا که کردی روان  
چو مور پلید بر زمین از نیاز  
در بنوخت اصعب که تقسیم ما  
اغثنی فانت الغفور الرحیم  
آنان چار باران که از چار منج  
با صاحب و احباب آن مصطفی  
ز پاکی که دارند شان صفات  
به پشت خمیده بطاعت درون  
تکبیر توحید تقوی لهاس  
باع از دین بجزان را کشان  
بشرب زنده داران صافی درون  
که خوشنود گرد و از آن مصطفی  
بمقدار آن لطف فرمای وجود

بگریه بزرای کنم من صدا  
بوقتیکه هوشم زد هشت رمید  
همان لطفاً گرامی تو  
همان وعد های رسول کریم  
چو فردان همه زنت ایمان بید  
مگر این بود امتان را پناه  
که دشمن زنده کشد بندگی  
تو دانی که این وقت است سخت  
چو گندم چسبیده ز تابش آن  
زینها که کردی باین زین  
سر اسب شده گردش نزع جان  
اگر دشمنش دیو بر سر بری  
کریم کن که ریحی حمای  
انضل خودت که چنین صعب گاه  
همه حاسدان را بریدند پنج  
باز و اجمای که هستند شان  
از آن گفت حق کا نولجها آفات  
بالفاس عباد عذرت گزین  
که دارند اکرام حق را سپاس  
لطیف اینان روشن روان  
که باشند دایم هم للفقون  
چگونه است منظور تو یا صمد  
تو منکر احسان مادر وجود

و اگر خشم گیری بقتدر گناه  
 که محبوب رنجاند از خود کیم  
 بوقتی که بودیم باهوش درای  
 بجهل خطای ما هم خمیر  
 بوقتی که گردیم در قعر خاک  
 چگونه ندارم بدان درنگاه  
 بوقت جرایم چو گشتی صبور  
 که اکنون نه فرمان شوم همچنان  
 درین وقت تسلیم حکم قضا  
 رحم کن بر ما پس از در حق گفتن  
 بر این ستم بدستم در کار خود  
 همان به که عجز و نیاز آورم  
 نیازم بهین کای خدای غفور  
 میان دو مهرم شکر ز بان  
 از ان سوختن است زین سوختن  
 ازین ره گردان تو ما را خدای  
 خدای که خواهی کس لطف خود  
 بدرگاه والا نزد به خس  
 برسان بهین کای خدای کریم  
 یک ماه آمد دیگر رفتن  
 چه فضل تو باشد که صبر دواه  
 که مخلوق را گریه باشد مزه  
 بگریه ز فضلت تبا شیر ده

تو دانی بسا کزین است پناه  
 که یا کریم کرم کن ما  
 بیدان عصیان فتنه دیم پای  
 ز عفو کرم می نکردی نظر  
 که از رحم دشمن شو و سینه چاک  
 ز حرمان چگونه دراری عجب  
 خدایا همانی کریم و غفور  
 ایستاد ز فضلت بخواهم از ان  
 بجرم گذشته میاور سزا  
 چو خوفم بپایست ز انجام خویش  
 که بنیم راه خطر را به خود  
 که دانیم اورا غنیان نواز  
 ز تصدیق احمد در آرم نور  
 محمد شفیع و خدا کے سمیع  
 از انیم گویا بما در رضیع  
 چون بچا کسوی تو راه آوردم  
 بهانه بطلید از در و در و در  
 بهانه بیارم بهانه نازان  
 کریم از غضب با خدا درین  
 بادل که بودیم گریان بدیم  
 بگریه در آری بحال تبا  
 بگریه چو آوردی از راه پیش  
 باشیکه باریده ام شیر ده

نه از لطف باشد خدای رحیم  
 که راضی شود و مصطفی محبت  
 بکفرش بر ما تو بودی قدیر  
 با جمله عصیان ما سر بسر  
 نماند دردی جز درت یا اله  
 بعصیان سابق نمائی عقاب  
 ز عفو یک کردی بکن همچنان  
 که از حکم حق می نهییم عنان  
 ای خدای ذوالجلال ذوالنن  
 که داریم حال تبا نه پیش  
 از بساعت ندارم که ساز آورم  
 غریبان نواز و پذیرا نیاز  
 محمد شفیع است حق مهران  
 میان که باشیم بنگر بهای  
 چو جان در بدن دارم موش آ  
 ز فضلت همانا که خندان روم  
 بهانی بطلید که آن خود کس  
 که حلا و خوری را ندارم دهان  
 دو در و بد به دنیای زشت و دنی  
 بفضلت زو که خندان پریم  
 که لطف حق بماند ازین  
 برادر خنده زن خوان بپوش  
 تبا شیر ده روی زیبا لبت



هائو شیر خوشنودی مصطفی  
چنان کن که خندان در آیم  
قیمیم جسیم زینم و سینم

خدا یا پائی انبیا اولیا  
بر پیشت چو دنیا گزاریم  
بمنت برست ای محمد طویل

بمهر همان مصطفی محبت  
طفیل محمد نبی کریم  
نیت محمد خدایت جمیل

قَالَ الْوَلِيُّ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْمُدْعُو مُحَمَّدٌ عَبْدُ الْجَبَلِ صَلَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى حَالَهُ وَجَعَلَ لِي كُلَّ خَيْرٍ  
مَالَهُ ابْنُ مَوْلَانَا وَأَمَّا لَيْسَ الشَّيْخُ الْحَاجِرُ فِي اللَّهِ مِمَّا نَأْتِيهِ اللَّهُ مَوْجِعًا لَكَ وَلِوَالِدَيْكَ أَهْلًا  
وَالْبُيُوتِ الْمُحَدَّثَةِ إِلَيْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا نَحْدِي لَكَ أَنْ هَذَا أَنَا اللَّهُ وَالْفَلَكُ لِلَّذِي سَبَقَ عَلَيْنَا  
وَلَمَّا نَهَيْتُكَ الرَّسُولَ بَيَانًا وَأَمَّا لَمْ تَحْضَلْ قَرْضًا لِيَمَانٍ عَلَى نَسِيئَةٍ وَقُرْآنًا وَجَعَلْنَا لِيَمَانٍ  
الَّذِينَ يَرْضَوْنَ بِالْقَضَاءِ وَيَضِيغُونَ عَلَى الْبَالَاءِ وَيَشْكُرُونَ عَلَى الرِّخَاءِ وَوَقَفْنَا لِمَامٍ هَذَا الْكِتَابِ  
عَلَى مَا أَهْمَنَا إِلَيْكَ الْوَعْدُ بِاللَّزْزِ عَلَى الْقَوْمِ الْمُرَاتِبِ اللَّهُ لِيَصْلَحَ خَلِصًا لَوَجْهِكَ الَّذِي نَزَلَ اللَّهُ الْقَدِيرُ  
وَأَقِيمَ تَلَاهِيهِ بِالْإِيمَانِ وَالنَّظْمِ الْجَوِيدِ وَاجْعَلِ اللَّهُ بِنَاءَهُ مَقْبُولًا لِحَضْرَتِكَ الْبَنِي لَا تَنْتَهِ لَوَجْهِكَ  
وَلَا أَنْتَهَاءُ وَهِيَ ذَلِكَ الْكِبْرِيَاءُ وَمَقُولًا عَلَيْهِ عِنْدَ الْحَبِيبِينَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَكَ فِي الْبَاسَاءِ  
وَالْفَرَاءِ وَفَرَحُوا بِالْأَمْنِ وَالْغَنَاءِ وَسَبَّحُوا بِدَابَةِ أَهْلِ الْغَوَايَةِ وَالْإِغْوَاءِ وَسَبَّحُوا  
لِلَّذِينَ يَمْخُضُونَ فِي الْغَبَاوَةِ وَالْحَطَاءِ بِحَفِيَّاتِ الطَّافِكِ الْبَنِي تَطَهَّرُ مِنَ الْأَسْتَارِ  
كَأَمْطَارٍ فِي الْأَقْطَارِ وَبِحَاجَةِ نَسِيئِكَ الْمُحْتَارِ وَإِلَيْهِ الْأَمْهَارُ وَأَصْحَابِهِ الْكِبَارُ وَوَسَائِدِ  
أَمْنِهِ الْأَخْبَارُ وَجَمِيعِ أَيْمَنَاتِهِ الْأَبْرَارُ وَالْعُلَمَاءُ ذَوِي الْأَعْيَادِ عِنْدَ اللَّهِ الْغَفَّارُ وَاجْعَلِ  
اللَّهُ مَقْبُولًا مَغْفُورًا فِيمَا أَطْعَمْتَ أَوْ كَسَيْتَ عَمْدَتِكَ فِي لَيْلِكَ أَوْ سَلَيْتَ وَارْتِي  
مِنْ قَمِيمِ الْقَلْبِ ثُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنْتَ لَدَيْكَ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوْبُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا  
تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَلَا تَجْعَلْهُم مَعَكُمْ مَالًا لِلْحَائِلِينَ وَ  
الْمَجَالِينَ وَاجْعَلِي مِنَ الْخَسُودِينَ لَا مِنَ الْعَالِيِينَ الطَّرِيقِينَ وَافْعَلِ  
اللَّهُ مَلَكًا مَعَ سَائِرِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ السَّابِقِينَ وَالْآخِرِينَ آمِينَ ۝ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ ۝ وَيَا كَرِيمَ ۝ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ  
عَلَى الْمُرْسَلِينَ ۝ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَلِيفَتِهِ مُحَمَّدٍ ۝ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ

# غلط نامه سیف المقلدین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۹	ساراند	بسیارست	۵۱۷	۷	تَعْنَى	آتَعْنَى
۲۵	۱۸	الفرض	القراءة	"	"	یَعْنَى	یَعْنَى آيَا
۲۹	۱۶	آیند	آئند	"	"	کہ این	کہ آيا این
۹۲	۹	تکلموا	تکلموا	۵۱۸	۱۱	برمی	برای
۱۰۸	۱۱	جمعه را	جمعه ساعت پنج و نیم	۵۲۹	۱۳	وسلام	واسلام
۱۴۵	۲	ببب	سبب	۵۳۲	۱۷	منبرای	سرای
"	۱۹	جنز	خبر	۵۴۱	۱	صوالت	طوالت
۱۶۳	۱	نشدی	نشدمے	۵۶۳	۴	از دست رفت	از دست دریافت
۱۶۵	۲	امت	امام است	۶۰۶	۶	نخج	نخج
۱۷۷	۶	رای	کہ رای	۶۱۳	۷	یا بدگیران	بدگیران
۲۰۴	۲	وی ای	بر قبر وی می	"	۲۲	مکافات	مکانات
۲۷۵	۲۱	بہ اعدا	ربنا اغفر لی	۶۱۸	۱۸	این دقیق	ابن دقیق
۴۱۳	۲۱	مقدم	مقام	۶۲۶	۱۹	ز آمد	ز آمد
۴۵۱	۲۰	ترفیم	ترقیم	۶۴۲	۱۸	جیان	حاجیان
۴۹۱	۳	نیامده	ایشان آمده	۶۴۶	۲۳	انستہ	دانستہ
۵۱۱	۷	جامش	جانش	۶۵۲	۵	چگونه	چگوئی
"	۹	پیش	پیش				



صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۶۱	۲	خوش	خوش	۶۷۸	۲۱	مشکوۃ	مشکوۃ
۶۶۲	۱۶	بیدار	بیدار	۶۸۰	۱۶	۶۸۲	۱۸۲
۶۶۳	۲۱	شدہ	شدہ	۶۸۱	۱۹	دگری	دگری
۶۶۴	۲۱	خیفہ	خلیفہ	۶۸۶	۲۳	عیسی	چون عیسی
۶۶۵	۷	آفر	آفر	۶۸۷	۴	ملوکہ	ملوکہ
۶۶۷	۲۰	لغزی	مغزی	۶۹۵	۳	نودہ	تبسم نمودہ
۶۶۹	۱	قابل	قائل	۷۰۲	۴	دمشتہ	دمشتہ
۶۷۰	۴	اطہار	ظہار	۷۰۷	۱۳	شدند	نمودند
۶۷۱	۷	حقبہ	حقبہ	۷۱۰	۱۳	بعجبت	بعصحت
۶۷۲	۲۳	مسد	مسئلہ	۷۱۲	۱۷	سائی	سالی
۶۷۷	۱۴	یل	پیل	۷۱۳	۱۱	ملا مت	ملا لت
۶۷۸	۱۹	قصہ	قصہ	۷۱۶	۱۵	این	ازین
۶۷۹	۱۹	قصہ	قصہ	۷۱۹	۹	ابار	ادبار
۶۸۰	۱۹	قصہ	قصہ	۷۲۲	۲۳	تومنگر	تومنگر مجدد ایہیں
۶۸۱	۱۹	قصہ	قصہ	۷۲۹	۱۹	ایلاکم محمد اکرم	ایلاکم محمد اکرم

۷۲۶

اللهم صل على نبيك محمد  
أوصله تعالى نبي الأمم  
الصادقين في الدنيا والآخرة  
القيمتي في الدنيا والآخرة

عنه في  
رحم على  
محمد مير الدين

حافظ شرع محمد  
سید ارخان

محمد نذیر  
بنی مفسدان

وزیر الدین

نیکان روز

عبد الحنفی

عبد الرب

محمد عبد الحق ۱۲۹۰

المجید  
محمد سعید

حافظ محمد

الضار

محمد طه الله  
ابو سعید

حليم گل

عفا الله عنه  
وکیل احمد

نبي خیر خان

ولد مرزا اعلا  
ولی بیات

انکس

محمد زعفر

راج الدین

محمد خیر خان

قاضی دین  
محمد وزیر

محمد کریم الله

محمد محمود ۱۳۰۲

محمد مسعود ۱۲۷۹

الحکیم

حافظ عطاء الله

قسمت حکیم ۱۲۸۲  
علم شد از فیض قاسم

محمد شمس

محمد قابل

بدر الدین

عنه محمد

محمد منیر  
محمد فرید

محمد حسن

محمد حسن

محمد یعقوب

دار امید شفاء

محمد شمس

صادق علی

الضار

محمد حسن

جان احمد

اشرف علی

یا الکی بخش

عبد الغفار

قادر علی



محمد بن عبد السلام

محمد بن الله

محمد بن الدين

الطبيب

محمد بن حنف

محمد بن لقاد

فضل حق

عبد الله

شيخ عبد الكريم

محمد بن الدين

محمد بن عبد السلام

ولد في طه

علام

محمد بن الله

محمد بن غفور

شيخ محمد بن

قادر بن حسين

مولا

دين محمد

عبد الحميد

ابو محمد بن عبد

ابو الكرم محمد

عبد الغفار

فضل قادر

محمد بن

محمد بن

الدين

محمد بن

عنه

الحسين بن احمد

خادم حسين

علام

محمد بن

محمد بن

ضمير الدين

محمد بن

فضل حق

عبد الكريم

محمد بن

عزيز حق

نور الحق

عبد الرحمن

احمد الله

عبد القادر

محمد بن

عنه

عبد الصمد

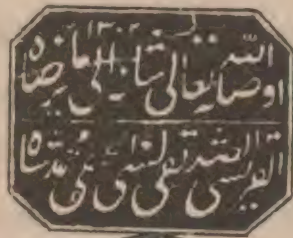
عبد الحميد

احمد الله

# مواهب علمای شهر علی و دیگر مقامات قریب

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونصلی ونسلم علیه اما بعد فقد سمعتُ هذه الرسالة اكثرها من مصنفها فوجدتها نافعة  
 الاسلام وعون اهل السنة + وسيفامسوا على اعناق اهل البدعة + فجزاه الله تعالى جزاء خيرا +  
 وجعل حبه سعيامشكورا + فعليكم يا اهل السنة امداد وعون في مقابلة اهل البدعة لان نقم الدنيا  
 واجبة على كل واحد من اهل الاسلام عند الحاجة + كما لا يخفى ذلك الا على اهل العلم واهل البصارة والله اعلم  
 وعلم احكم حرره الفقير الحقير محمد شاه اوصله الله تعالى الى ما يرضاه ثامن ربيع الآخر سنة ١٢٣٠  
 ثلث وثلاث مائة بعد الالف من الهجرة النبوية على صاحبها الصلوة والسلام

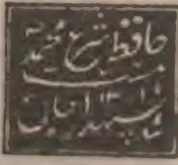


محمد شاه اوصله الله تعالى  
 الى ما يرضاه

مدرسة علمية في طهران  
 تأسست في سنة ١٢٣٠  
 في عهد ائمة الهدى  
 واهل البيت  
 في سنة ١٢٣٠  
 في عهد ائمة الهدى  
 واهل البيت  
 في سنة ١٢٣٠  
 في عهد ائمة الهدى  
 واهل البيت



طالعت من هذه الرسالة اوراقا عديدة فوجدتها موافقة لما ذهب اليه اهل السنة والجماعة + وسيفامسوا على  
 رءوس اهل الهواء والبدعة + فله در المصنف في تأليفها وارجوم الله ثوابا جزيل في تصنيفها  
 والله اعلم وعلم احكم قمر المفقرة الى الله المنان الحافظ محمد سعيد رضا الله مكويني باجل  
 عفو عنه ايام مسجد الخانقاه المحضرة غلام علي شاه الواقع في الدهل قدس الله سره  
 الحمد لله وحده والصلوة والسلام على من لا نبي بعده والاصحاب اجمعين اما بعد فقد طالعت وسمعت عدة  
 اوراق هذه الرسالة من مؤلفها فوجدتها موافقة للحق والصواب كافية لابطال اقوال المبتدعة المحدثه في فائنا



السماة بالمذهب ثم الذين ليسوا من اهل الدين والهمز اول الباب فجزاه الله خيرا  
 اهل الحق يوم المحاسب والله اعلم وعنده ام الكتاب يكتبه الفقير الاربعة القدير محمد نذير عفي عنه  
 في سنة ١٢٣٠ في عهد ائمة الهدى واهل البيت

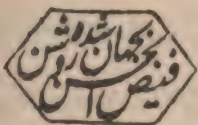


نظر هذه الرسالة تجدتها حقاً وصواباً ومطابقاً ومصداقاً  
 محمد امير الدين واعظم مذهب حنفية  
 جامع دهلي بياوي ثم الدهلوي



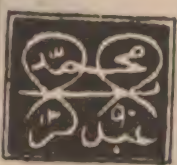
این رساله موافق مذهب جمهور و در مدام الشریع الشریف  
 قاضی محمد وزیر الدین حنفی  
 واعظم مسجد جامع دهلی  
 وزیر الدین حنفی

هذا الرسالة المجيدة موافقة لمذهب ابي حنيفة  
 در مسجد جامع دهلی



الحمد لله الذي غفر لنا ذنوبنا وذنوب آلنا وكتاب الصلاة على من لا سلبا لصواب جعله في عاب يوم الحساب فقم  
 الابرار جند الاصحاحات فكانوا كالمصطفى لعل ابواب وبعد فقد جاء في من قرأ في صدره متى ما كان كثيرا وحصل  
 من العلم خطا كبيرا وراف عبيدة وكتاب جديدة فنظرت فيه تعمق النظر وجوده البصر فاذا هم عيون كذا  
 الحنفية وحرق للمذهب الغبي ملال لا لالة القوية لمذهب الحنفية كذلك واعجب كل ذي علم اهل الله

يا ايها الذين امنوا كونوا انصارا لله فقولوا بغاية  
 الفرح فحق انصار الله وادعوا لوفاء عبيد الجليل  
 وصلوا على صاحب الوسيلة والتبجيل فقط



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين خصوصا على سيدنا و مولانا محمد تاج النبيين  
 وآله واصحابه اجمعين اما بعد فقير حقير ابو محمد عبد الحق بن محمد امير ناس سالكو ديكها ساجان الله عمده كتاب  
 اور جواب با صواب هر چه اسكه مصنف كمال كى عمده دليل هر كيون نهوا اسكا مصنف مولوى عبد الجليل  
 جو كچه كها هو نيات نيك نيتى اور اسلام كى خير خواهى كى لحاظ سے كها هو يه ظاهر هر كى اتفاق عمده سبب ترقى برادر كيون  
 اور چير نيك كو تو جانے ديتيه صرف مجاہد كے تكيون اور ترقى كے بالون هر كى كود كير ليحي كے انك مجموع ہو جانے سے  
 انهم كسسته رطائت آفاقي و اور عمده نيك كمال كى مرديته هن جب جو حرج به اتفاق بين و برتت و حضرت انسان

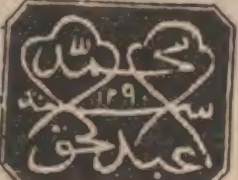
بائنصوص اہل ایمان کے خیر و برکات کا کیا کہنا ہے۔ تصور سے دنوں میں شر ق و غربا اسلام کا برہمت کی طرح پھیلنا اور  
مخالفوں کی سرسبز سلطنتوں کا ان مردانہ خدائے رخت سامان بنیاد کی بات تھہ میں آجانا اسی اتفاق کا ثمرہ ہے کہ جس کا  
پیشہ حضرت سید المرسلین نے مکہ کی نشک اور ریتلی زمین میں لگا کر جمعہ اور جماعت اور عیدین اور حج کے پانی سے  
سینچ کر اسکو طوبی بنایا اور اسکے سایہ میں تمام بنی آدم کو بٹھانا چاہا۔ جب سے مسلمانوں میں اختلاف پیدا ہوا اسی دن سے  
یونانیوں کا وہ خیر و برکات گلے ملکر اور رو کر رخصت ہونے لگے۔ اور یہ ظاہر ہے کہ کب اختلافات سے بڑھ کر دینی اختلافات  
کہ جس سے مان اور بیٹے میں جدائی اور بھائیوں میں سخت لڑائی پیدا ہو جاتی ہے اسی لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے  
بار بار اتفاق کی ضبط دلائی مشافہہ اور قاذہ لکھ کر اختلاف سے نفرت دلائی۔ اور اس زمانہ میں جو کچھ اس اختلاف  
کی وجہ سے نصیبت آئی وہی تھی اسکی پیشین گوئی فرمائی مگر تقدیر سے چارہ نہیں ہم ہی میں سے ایک گروہ کو ضبط ہوا  
جسے تقلید اور التزام مذہب معین میں (کہ سیکڑوں برس سے تمام اہل اسلام میں مروج ہے) ظلم کر کے جزئیات مسائل  
میں جھگڑا مچوایا اور اسی کو سنت اور اسی کو باعث نجات سمجھ کر سیکڑوں کتابیں اور رسائل لکھ ڈالے اور بہت کچھ  
روپیہ صرف کر کے تنہا ہندوستان کے مطابع میں بلکہ روم اور مصر میں بھی طبع کرائے۔ خدا اُن لوگوں کو ہدایت  
دے کہ دینی ترمیم سے دست کش ہو کر اپنی دنیا کی ترمیم میں سرگرم ہو جائیں اور لوگوں کو آزادی کا فتوے دیکر  
شریعت پر ضحکہ نہ اڑائیں۔ کوئی شخص اپنی معاملہ میں اب کیا نئی بات کیسکا ان جزئیات متنازعہ فیہا پر سیکڑوں  
برس سے ہر فرقہ کے لوگ دلائل لا کر ٹھک گئے۔ مگر یہ بیچارے نام کے علماء کو جو علوم نافعہ سے بیخبر اور زمانہ کی نیز نگینوں  
غافل ہیں اور مساجد میں بیٹھ کر ان پڑھ مسلمانوں کو اختلاف پر لست اور علن بحديث کے پیرایہ میں آمادہ کر دیتے  
سو اور کچھ نہیں جانتے اور کیا کرتے اللہ تعالیٰ اہل اسلام کی حالت پر رحم کرے کہ ان کے لیے صلح علیہ السلام ہو جو محمد بن عبد اللہ



کتاب جامعہ اسلامیہ  
دولت علیہ السلام  
دہلی



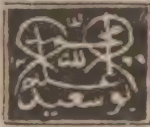
کتاب جامعہ اسلامیہ  
دولت علیہ السلام  
دہلی



۱۔ رسالہ ترمیم واسطے اکتشاف تلبیس فیسقہ غیر مقلدین کے بے نہایت مفید ہے۔ اس مقالے کو اجراء طاف لے کر  
فیروز محمد اسماعیل انصاری مسعودی نساغنی ندیم قادری شجرہ مدرسہ رفیعہ دہلی ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۳۳ھ  
بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الواحد القہار والصلوٰۃ والسلام علی سیدنا محمد و آلہ الاطہار و احوالہم  
و بعد اذ قد راسلہ بحجۃ غریبہ محتویہ علی ملل اہل الحق من اہل السنۃ والجماعۃ والحق الحق بہ بالامتناع



وان كره العائد من المبتدع عن المحدثون فقط حتى اوسع على الله  
عفا الله عنه يوم السبت اربعه العاشر من شهر الحادى الثانية من سنة ١٢٠٤



به بن محمد كبر رساله فرقه وها بيه كا جواب به بلكه غورس دكميو تو ايك كتاب بلا جواب هو اقاديل صافيه سے ملو پر عمر طرز  
به نئی گفتگو به خداوندكريم مولوى عبدالحليل صاحب كو اجر جبريل عنایت فرمائے وها بیون كو هدایت كا سید حارثه

بكدے حرره وکیل احمد اسکندر فری ۱۵ حادى الاخرى سنة اربعى قیام لی  
من قال سوى ذلك فقد قال محلا  
عفا الله عنه  
وکیل احمد  
من قال سوى ذلك فقد قال محلا  
عفا الله عنه  
وکیل احمد

انچه محب نوشته واقعی بجاد و درست و دلایل بر این حق آورده فقط  
راقم سرلج الدین مدرس اول فارسی مرسته فقهی لی  
فقیه محمد نیاز علی خادم  
مدرسہ فقهوری دهلی

سلج الدین  
محمد نیاز علی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلاة على اهلها  
عبد الجليل دام حسنا الى يوم الجزاء فوجدت على الحق لا يفيده كما قال الشيخ محي الدين النقي في روضة الطالبين  
انما الاجتهاد للطلق فقاوا حقه كالايمه لا يبعث حق او جوا تقليد واحد من هؤلاء على انه نقل امام الحرم للجماع

عليه السلام و مناقب امام عظم حمته الله عليه به ثمانه اصل است كه الوضيفة نعمان از عظم  
معجزات مصطفى است بعد قرآن و مناقب مشهوره بودند حق الحق العباد م شروع  
شريف واعظ مسجد طابع دهلي دهلكو وضائفه بنسب اكريمي تلمذ او اسنادا -

فقد نظرت في هذه الرسالة الشريفة فوجدت على الحق والصواب على علم حكيم فليكن على محمد قاضي  
بسم الله الرحمن الرحيم - نحمدك ونصل على رسوله الكريم وعلى آله وصحبه بالتبجيل والعظيم اما بعد فقد  
نظرت في هذه الرسالة الشريفة النفيسة الرشيقة وطالعت هذه الخطابة المفيدة اللطيفة الجميلة  
وكان نظري فيها على سبيل الاستبجال عند الارتحال فوجدتها سيفاً مسلواً على عقق الفرقة الوهابية الخبيثة  
وسما سموها في كباد الطائفة الجديدة النجدة الذين هم اضلوا وضلوا عن سوا السبيل والله يهدي كل غوى

وضليل هم من جملة اهل البدع والاهواء ومن سائر اهل الخدع والارداء الذين هم اعلم مقاصد هم الطعن ائمة  
المجتهدين واقصصط البرهم القدر في اولياء المقربين على قلوبهم كناية ليقفون حديثا ويحسدون على ما اتهم  
الله فضلا عظيم واعلم ان المصنّف المتصف قد جهد غاية الجهد في تزييف عقائدهم وترغيف قواعدهم  
وبذل قصوى الحمة في الخفاء فواثر خدعهم واحياء رسومهم فله درة واعلم الله اجرة وما هذه الرسالة الخبيثة  
بنائها مرسومة بالبراهين والادلة القطعية لا يتية الباطل من بين يديه ولا من خلفه ابوابا مرصدا الهداية  
تنزع الظلمات عن قلوب الزالغين وابحاثا مقاصد الداية تكشف السويطات عن وجوه الضالين واياتها  
مروية عن الثقات والعدل اسانيد هامة مبرهنة وصححة من الروات الفحول فوجدتها صحيحة مقرونة بالحق  
والصواب ينبغي ان يتلقا بقبول عند اول الالباب لا ان حارب الله هو الغالب

**رأيت**

غفة الفقير الحقير ابو الكارم محمد كرامة الله عفا الله عنه الدلو موطنا والخف مذهبها

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي نور قلوبنا بالآيات وزيّن نفوسنا بطاعته في كل حين وان جعلنا  
من ائمة حبيب محمد خاتم النبيين صلى الله عليه وسلم والدواصم بالجمعين ووشحنا بتقليد الامام لاجلة الامم  
الاخوة ابى حنيفة رحمته الله عليه على اجابة ولباغ ذوى النعم وبهله فاني رايت الرسالة النفيسة ونيقة الشريفة  
التي اتفها الحبر النبيل المولوى محمد عبد الجليل في وجود تقليد المجتهد العيين على سلك سواء السبيل  
وكشف المحال من المسائل الخفية من يكتفى العنيد الضليل فوجدتها صحيحة مشتملة على روايات سديدة  
ودرايات رشيدة مشيدة بالادلة الحكمة ومؤسسة بالبراهين الاثمة يحفظ برواياتها من تصدق الوفا  
على وجود التقليد ويظهر بها جهل المذنب البليد ويتعظ بموعظتها من يخاف يوم الشور ويعتبر بعنايتها  
من له نظير في عواقب الامور يستلذ بطاعتها الناظر ويمدح مؤلفها العلماء المنصفون تنبسط بها  
القلوب الرشيدة وتندفع بها شكوك من له ضعف العقيدة اجوبتها شافية للسائلين لا تنبهي حقرا  
للمعترضين لا شك انها عروة لمن اعتبر وتبصر لمن استبصر وتذكروا المذكورين وتنبهوا للعافلين وجرت  
لمن استخبر وذخيرة لمن ادخر ونفوس لمن عد البصر ومسرة لمن تفحّر وهذا الكتاب في الحقيقة جدير  
بان يطبع ولو بصرف كثير لينتفع به الخاص العام ويحتذى به العوام وارتقت قضايا لسان الفرس  
والعرب ليحتفظ بها كل واحد من اهل الادب كنية المقتدر الى دعم الله تعالى

**محمد**

ابو الفضل محمد محمّد الخف القادري الدهلقي ١٩ جمادى الاولى سنة ١٢١٠

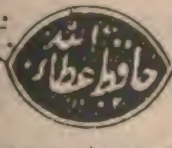


بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك ونستعينك ونصل على حبيبك والجمعين اما بعد فادفع في هذه الرسالة من انبات  
التقليد حق الحق ان يتبع لانه يسبل المؤمنين فمن يتولى عنه فهو من احد الضالين المضلين واما بطلان المؤلف  
من الادلة فتاويل المبطلين فهو سديد من قبله رعل عليه فهو والشعيد والرشيد فكان سعيه  
مشكورا وآجره موفورا اكتبه الفقير محمد معوي الفقير الى ربه الودود ٢٤ ربيع الثاني ١٢٣٣



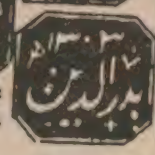
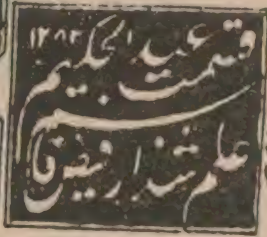
لقد وجد هذا الرسالة نقلاً  
لحق الصواب وعندنا

عبد الكريم  
حافظ عطار



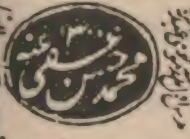
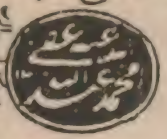
بسم الله الرحمن الرحيم حمد المن رفع منار هذا الدين بالحج والبراهين وايدى بلاية المجتهدين والعلماء  
العالمين والصلوة والسلام على سيدنا المنتخب من خلاصة ولباب عدنان وعلى اله واصحابه الذين  
نصروا بلسان انسان ولسان السان وعلى التابعين لهم باحسان فاتعاقب الملوان اما بعد لقد انقش  
على هذه الرسالة الحميدة وفهمعت ما فيها من المعاني الفريدة فوجدتها فامة لاهل البغي والضلالة جامعة  
لكثير من النصوص المزرية يعقود اللال فخر والله مؤلفها خيراً وشكر سعيه جعله من اهل التقوى  
والله اعلم وعلم الحكم بمقه الفقير الى الله الكريم ابو الفخر والرشيد سيد عبد الحكيم ابن الفاضل  
الجليل مولانا سيد محمد عبد الرحيم اغفر الله في بحار افضاله العبد

هذا الكتاب  
هو من  
الاصول  
التي  
يجب  
على  
الدارسين  
العلماء  
المتبحرين  
العلماء  
المتبحرين  
العلماء  
المتبحرين



البرصديق  
عبد الكريم  
حافظ عطار

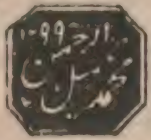
نحمدك ونصل على رسولك الى اصحابه اجمعين اما بعد فقد طالعت مواضع عديدة ومقامات شتى من الرسالة  
هذه فاعتنتها مفيدة للعوام المتزلزال لاقدام عن تقليد  
الامام المقام جن الله نعم مؤلفها خيرا الجزاء فقط



الهدى لمن جعل الانسان موشحاً بالحق والبيان والشرف والعلو والبيان والصلوة بعد كل حجة  
ورسل الله على حبيب الذي لا نظير له بالذات عند فخص من الطبع السليم وفهم فقلده قاد مستقيم هو الك  
جامع صدق والارسل الى الارحمة للعالمين ومفاد خاتم النبيين شمر بنى خص بالتقدم والوداد بعد طين

وماء + فلوله لما كانت شموس + ولا فلك ولا بدالاتماء + واصحابه وخلفاء اليا ميين + وحقته هم الذين على  
التابعين والائمة الهادين + الذين شادوا الدين ابد الابدين ودمهم الماهرين - وكلما فقدت هذه الرسالة  
التي كانت سفلة للعليل الذي اتقى الى من العالم الذي انبيل المولوى عبد الجليل بيشاوى فله درلوا نصحت  
نق ومانق ورشق واى رشق ولعل انى برهان قاطع ومجتساع صادم هادم لخزعبلات اهل الطغيان كافتة  
وافية لتزويد اقوال المبتدعة والمحدثه فى هذا الزمان قاعنا الضلال والفساد قاعه للشرك والعصاة هذا  
فخاطرى ابو عذره ومقتضب حلوه وفروءه وحققه كلامى واخرى امى ان الحمد لله رب العلمين والصلاة اولا

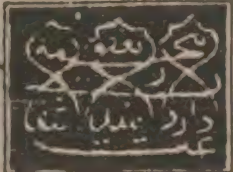
اخرا على حبيبه اجمعين برحمتى  
يا ارحم الراحمين حرره الراشد بالله المتنا  
الوالى الفيض محمد جليل الرحمن عفى عنه



الحمد لله الذى هدانا لهذا  
التي كنا لنهتدي لولا  
هدايتنا ربنا ربنا  
الذى هدانا لهذا  
التي كنا لنهتدي لولا  
هدايتنا ربنا ربنا

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى اعوذ به من ان اصبل او ازل او ازل او ازل واوود به من شر  
الشياطين + والصلاة والسلام على سينا وشيعتنا محمد الذى كان ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين  
وعلى الاطمين + واصحابه الكهلين ثم التابعين وتبع التابعين الى يوم الدين اما بعد هذه رسالة انيقة ونظم  
رشيق مبانيسيرة ومعانيها كثيرة قد احتوى على اجمع عليها علماء اهل السنة والجماعة واستوفى اسانيد  
وثيقا مريفة فيها كل اشاعة ظهر امر الله بما اودع فيها لا الرية تعثر بها ولا الباطل يات بها فاما من خرجها واورد  
الدين القويل وبما من هو على بينة من رب السموات السبع ورب العرش العظيم قد هديت جماهير عمتل وزعيم  
واتيت بقبس لكل معتد انهم وانك لتدعوه وهو الى صراط مستقيم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

والله ذو الفضل العظيم قرأت بغنى في نظرت ببصر  
وقصمت بقلبي ورقمت بقلبي الفقير  
الحقير محمد يعقوب عفا الله عنه الذنوب

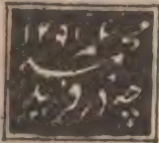


الحمد لله الذى هدانا لهذا  
التي كنا لنهتدي لولا  
هدايتنا ربنا ربنا  
الذى هدانا لهذا  
التي كنا لنهتدي لولا  
هدايتنا ربنا ربنا

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى جعل العلماء ورثة الانبياء والصلاة والسلام على رسوله وخير خلقه سيدنا  
محمد والذالكلام واصحاب الفضلاء وعلى التابعين وتبع التابعين الذين هم النجوم بالافتاء ويعمل قدر ايت  
هذه الرسالة من مقامات شتى فوجدتها مشحونة بطالب لطيفة ومقاصد نفيسة وفرائد شريفة وفولاد غريبة  
معجبة للنواظر وعطرة للخواطر على ايدى الطباع وتلذذ بها كل سامع كافية للمتسكين بالعرف والموفق للمتبحرين



بالغاية القصوى على شريعة الفراع والملة البيضاء للإمام الهمام والمقتدى القمقام الإمام الأعظم رضي الله  
 حيث يربها وكشف قضاها بعبارة سليمة روايات صحيحة ودلائل ثبوتية ودافى يخفى الشمس ضوءه  
 عن البصار في ضحوها منهار + وكيف يسر ذفر السلك بحشو + خياشيم الوري في يوم حار  
 وكيف لافاتها من الطبع النقاذا الزكي والذهن الوفا والوفى الحبيب الفاضل المنبيل المولانا محمد عبد الجليل البيناه  
 ولعلنى ان سعيه ترتبه يد على جليل كماله وعلني افضاله كما سيظهر على من لاحظ بامعان النظر في مآربها  
 اللهم تقبلها من فضلك يا ذا الفضل العظيم واهد المنكرين الذين هم غير المقلدين واجعلها  
 للمتسكين وسيلة النجاة من شدائد العرصات وواسطة الصلح والفلح واخرج عوانا وكلما نال لعل  
 رب العالمين . ثم قد لعبد المذنب الجاني والمستكن الخاطي الجاني باليات الزمر المدعو محمد عمر الملقب بشاه  
 سراج الحق ثمة الله على الصراط السوي نور قلبه بنور العرفان واليقين ابن مولانا محمد فريد الدين الشهي  
 في سبيل الله اغفر الله في بحر غفرته وبنيرة سيد العرفاء المولانا المحافظ



محمد عبد العزيز الملقب بشاه مقبول احمد انار الله برهانه وصل لنا ايضا

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على نعمائه واصلاوة على سيده انبيائه وعلمه الواحداة التابعين امين واوله  
 فقد وضع الحق وبان الكذب من الصدق ففعل كل مؤمن ان ينهي عن المنكر ويحسن معالم الزور والشرور  
 والضلالات كما امر الله وكتابه وحث عليه سيد اجابته وهذه رسالة تنبئك عن سنة الرسول وتبعه بعد غرضه  
 كل جهول فخذها بالقبول وادع لمؤلفها نبيل المامول . وصلى الله تعالى على محمد النبي الامي

اهل الداية اهل نور مرتقى	قد افاق من بد رمي يوشق	اغنى بتحسين يبلغ حيرتنا	نقمة الفقير محمد حسين
عبد الجليل الالبح المتقى	قد جاء شأن الرد في تاليقه	كسر الرأس كل جال شقى	الدبوى فها عنته
فما الحرقى بان يمين كيف لا	وتقوله الحذا الكوازي تتقى	من قال في الازام قبل امثله	
اوليس ان يد العبد للاسبق	بالله عدا واما سواه نمودجا	وقاموا قولي بعين مدقق	

### مواهب علمای شهر و صدر میرٹھ

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اعز الاسلام بنا صوبه في كل زمان وقواه واذل من خذل من الطائفة  
 بالمريدين اطفال نور الله في كل مكان واغواه واصلاوة على من افتارهم بين الخلق واصطفاه وكل من سلك  
 طريقه وارضاها اما بعد فتقول لعبد الفقير الى الله الغني محمد المدعو بعزير الرحمن الذي يوند في نور الله الغني

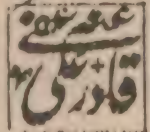
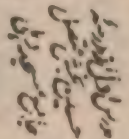




لله در هذه الرسالة الداعية من الشعب المختلفة الى الطرق المستقيمة المتنوعة الجامعة التي هو على الزيف معتكفة وعن الحق مخترقة فان نظرت فيها احد الطائفة غير معتكفة وعسى ان تكون بخطائهم معتكفة والى الصراط الشوى مزدلفهم كتبهم محمد اشرف على على الذي نفسه للسياات مقترفة ولله عاصى مخترقة



هو العليم چند مقام ازين كتاب يديم مطابق فديب حق يافته پسنديدم فديب ايريه بخشد از قبوش ونگاه ايرودد به فضوش و باقم اتم بنده آمرگار محمد عبدالغفار الكهنوي غفر عنه بلا شبهه تحريره منصف كوكاني پير اور جواب ثاني والله يحدي من يشاء الى صراط مستقيم قادر على غفر عنه



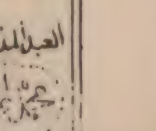
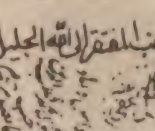
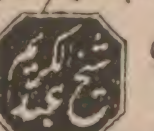
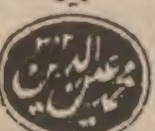
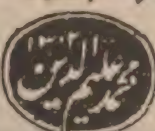
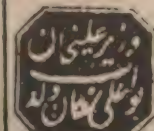
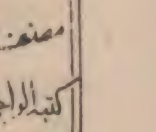
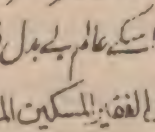
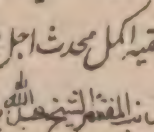
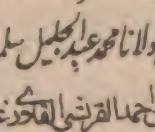
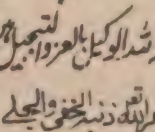
مواهب مير عليا عليه السلام

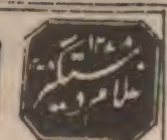
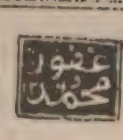
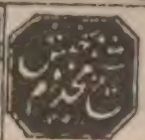
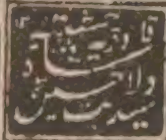
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب البرية والصلوة على صاحب المقامات العلية وبعد فقد طاعت طهه الرسالة المحمدية بالقلائل العجيبة فوجدتها مخبوءة على المسائل الحقبة الصحيحة السنية ومشتلة على الدلائل المحكمة القوية جزي الله مؤلفها اجزاء من ايد الملة البيضاء الحنفية وحصل له اماله الدنيوية والدنيوية وانا العبد المعتصم بحبل السنة النبوية محمد لطف الله تجاوز الله



عن سياته الجلية والحقبة

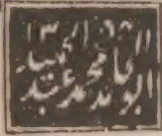
بسم الله الرحمن الرحيم واصل على حبيل الكريم به كتاب سيف المقلدين على اعناق المنكرين بهت اجمي كتاب به اعتراضات جنود شيخ بخدي مين سعي بليغ فواي به عنائت ايردي سرفه پير فتح باي استدعا مصنف كوجزي في عطا فرمائي آينه منكرين كوايسه اعتراضات واهيات سبچائي كيون نهو منشاء انشيد مصنف اسكبه عالم ببدل فقيه اكل محدث اجل مولانا محمد علي خليل سلمه الله الوكيل العزوايل التجميل





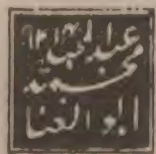
## مواہب علم و فضیلتی شہر کھنڈ فرنگی محل کثر بہم اللہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم ہذا الاموال علی الرب الحکیم الخلیل۔ قد سمعت مقدمات عدیدۃ من  
 ہذا الرسالة۔ بلسان المصنف ذی الفضل الجلالۃ۔ فوجدتھا علی تحقیقات شریفۃ۔ وبتدقیقات  
 لطیفۃ۔ کافیۃ لدفع مطاعن المکابرین۔ وافیۃ لسا تراہل الحق والیقین فیایہا الغافلون۔ وایات  
 بینات فی صدور الدین۔ وتمام العلم۔ وایجادہا بالانوار الجاہلیۃ۔ وحرۃ الفقیر الخفیۃ العتصم۔ بحسب اللہ  
 القدر ابو الحسن محمد عبد الحمید غفرلہ اللہ الوحید ابن الفاضل الواصل الی علی الرب الحکیم



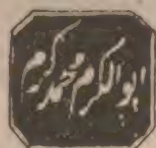
قطب العصر وکولانا الحافظ الی الحیاء محمد عبد الحمید  
 قدس سرہ والکریم الفرغی محلی اللہ کنوی۔ ۱۲۹۹

لقد طالعت من ہذا الرسالة مقامات شتی وجدت فیہا آیات لا ولی النعم لعمری یتألق فیہا سوط  
 الحق کما یتلأ فی الغاسق البرق فطوبی لمن یتستفیض منہا بتعمق النظر۔ دعا من اللہ جزاء المصنف  
 حین السجود۔ أرجو من اللہ ان یشیعہ بین طالبو الحق والیقین فان فیہا البلاغ اقوم عابدين



وانا العبد العاصی لا بضاعة لہ سوى المعاصی ابو الغنا محمد عبد الحمید  
 الفرنگی محلی تجاوز اللہ عن ذنبہ الخفی والجلی وتغذہ اللہ بالرحمۃ والقرآن  
 ومکنہ وسط الجنان واذاقہ حلاوة کمال القرب والايمان۔ ۱۲۹۹

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الجلیل والصلوة علی نبی الخلیل وعلی آلہ الدلیل۔ ووالعلیل ابابعد  
 فقد طالعت المقامات العنیدۃ من ہذا الرسالة المحمدیۃ۔ ووجدتھا مشیۃ بالتقول عن الاصول السندۃ۔



الانصون بالسبع الجلیل عن المؤلف النبیل جزاءہ الملك الوہاب بالنواب  
 الجہیل یوم الحساب حررہ ابو الکرم محمد اکرم تجاوز اللہ تعالیٰ عما احرم۔ ۱۲۹۹

اس فقیر سراپا تقصیر جہانتک اس کتاب فیض انتساب کو مطالع کیا۔ صنف کمال عرق ریزی سے صراط مستقیم کو ہدایت  
 فرمایا اور جسے فاشک اعراضات اہل ضلال سے پاک و صاف کرکھا یا جو میں اس علم طویل کتب میں سے دعا کرتا ہوں کہ اللہ



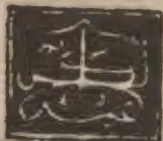




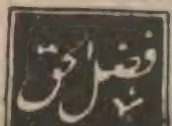




الاربعة المجتهدين رضى الله عنهم اجمعين كانوا اتفاقا ائمة من المسلمين من هذينهم الله - وممن  
 اتابوا الى الله - وصاروا اتفاقا في استخراج المسائل المحقة في الامة المرحومة من جميع الافراد باتفاقهم  
 جميعا فلا بد من اتباعهم وتقليدهم كما اتفقت الامة من اهل السنة والجماعة على هذا من اهل  
 الشرق والغرب ومن العجم والعرب على الاطلاق بحسب تصريح هاتين الايتين ثم اعلم اننا لما شاع من  
 وجد ان الاختلاف اليسير فيما بينهم في المسائل كما اشار الى هذا النبي صلى الله عليه وسلم اختلاف  
 امتي رحمة فلا بد لنا من التقليد الشخصي في هذه الحالة واتباع احد الامة الاربعة المعينة +  
 لان الله تعالى حرم التخير في المسائل المختلفة في مثل هذا المقام حيث قال الله تعالى ولا تشمقوا  
 السبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون - وايضا قال ثم مذ بك بين  
 بين خلافك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء وايضا قال ثم في مذمتنا التلويح لما ارتكبه مشركو العرب  
 في زمن النبي صلى الله عليه وسلم مما يؤثرون عاصيا ومجتريا مؤثرا عاما ولا بد للحد في مسائل المذاهب الاربعة  
 من ارتكابه فثبت من مجموع هذه الايات كلها ان التقليد الشخصي بعد خيرة القرون واجب على  
 كل مسلم من اهل السنة تمام يبلغ مرتبة الاجتهاد على الاطلاق - كما كان على هذا اهل الحجاز والعرب  
 بأسره وجميع اهل العجم والعراق - وهو معمول للاكثر من اهل الافاق - ولم ينكر هذا الا في زمة قليلة  
 من اهل اتفاق والشقاق - وقد قال الله تعالى ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع  
 غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا فخرى الله المصنف اجزاء الفجر  
 بكرمه العليم ولطفه الجليل فخذوها من كتابها ايها المقلدين - واضربوا بعنق الضالين المضلين  
 من الوهابيين المنكرين من اتباع الامة المجتهدين وادعوا الملوك واعينوني هذا الباب على اهل  
 الرقة والارباب من كل الابواب فان الله ياتي اجركم يوم الحساب فهو فعل المولى ونعم المعين  
 واخره عوانا ان الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين حرره المذنب  
 العاصي في طريقه فخره رب العالمين المدعو بفضل الحق الوارد من ليلى في كلكم في شهر رمضان  
 المبارك سنة ١٢٨٥ هـ + اصاب من اجاب + ومن انكر فقد خاب ولله دوا قاله من قال



سوى ذلك فقد قال محلا به حرره الفقير  
 الى الله الفقير عبد الكريم عفا الله عنه في المحرم سنة ١٢٨٥ هـ





# مواہیر علمائے بنگالہ

الحمد لله الذي يعلم المحرر ما يخفى واصطوفى والسلام على من دنى فتدلى فكان قاب قوسين  
 او ادنى بعد فقد طاعت هذه الرسالة من مواضع شتى فوجدتها مطابقة للزيركاوى قلت  
 للنظر فيه اقره في رتبته فانك لا تلتفت اليه الا من يستفيع بالذكرى ولا يتجنبها الا الاشقياء  
 سيصل النار الكبرى فان المؤات جزاؤ الله عنا خير الجزاء صاودع فيها من تحقيقات انيقة  
 وسد قيعات رقيقة كلها ملحوظ في كتب السلف الصالحين كما ان مسائل الرسول لا البالغ البين  
 كرنيا به كبرش رغبته كس به بررسولان بلغه باشربس والسلام على من اتبع الهدى  
 حرره محمد عبدالحى اختر كان الله تعالى ولا يوبىه لجميع المومنين والمؤمنات آمين

	<p>صحح الجواب                  والله اعلم بالصواب</p>	<p>عزير الحق</p>	<p>خاتمة                  محمد بن عبد الله</p>
	<p>والحق الحق ان يتبع</p>	<p>فقيه خير عبد الرحمن</p>	<p>لقد طاعت اكثر هذه الرسالة فوجدتها                  مطابقا للدلائل الصحيحة والبراهين القوية</p>
	<p>محمد بن عبد الله</p>	<p>بنكنا لوى                  جنى</p>	
	<p>عبد الله بن عبد الرحمن</p>		

لما نظرت في جوف هذه الرسالة الشاملة لا ريب وجدتها مطابقة للدلائل القوية  
 الصحيحة فمن كان عالما بالعمل فاضلا يقول لقد جاء الحق وزهق الباطل اصداء

# مواہیر علمای غازی پور

هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي علم المحرر ما يخفى واصطوفى والسلام على من دنى فتدلى فكان قاب قوسين  
 او ادنى بعد فقد طاعت هذه الرسالة من مواضع شتى فوجدتها مطابقة للزيركاوى قلت  
 للنظر فيه اقره في رتبته فانك لا تلتفت اليه الا من يستفيع بالذكرى ولا يتجنبها الا الاشقياء  
 سيصل النار الكبرى فان المؤات جزاؤ الله عنا خير الجزاء صاودع فيها من تحقيقات انيقة  
 وسد قيعات رقيقة كلها ملحوظ في كتب السلف الصالحين كما ان مسائل الرسول لا البالغ البين  
 كرنيا به كبرش رغبته كس به بررسولان بلغه باشربس والسلام على من اتبع الهدى  
 حرره محمد عبدالحى اختر كان الله تعالى ولا يوبىه لجميع المومنين والمؤمنات آمين

مگر جناب مولانا دبا الفضل اولنا مولانا محمد عبد الجلیل صاحب پیش درمی نے کمال تحقیق و تدقیق  
ایک رسالہ بدلائل عقلی و نقلی و جواب اکثر سوالات قرآن و حدیث سے غیر متقلدین کو دیا ہے کہ  
ہر ہر فرقہ و اسکا آب زر سے کھنسا چاہیے مگر باعث عدم استطاعت کے ہنوز زیر طبع نہواں افسوس کہ مقام  
ایسی حالت میں بغیر غام ہر کل مسلمانوں پر واجب و لازم ہو کر ایسی کتاب لا جواب جو مذہب اور دین کے باقی  
رکھنے کا عمدہ آلہ ہو اسکی اشاعت و طبع میں بڑا اجر و ثواب سمجھ کر کوشش کریں اللہ تعالیٰ صنف مذکور  
الصمد اور سب اہل دین کو جزا عطا فرماوے۔ حررہ طالب الخیر ابو جبرائیل فقیر محمد امانت اللہ



## قصیدہ فقیر حقیر

دافع ہر غش ہیں وہ میاں رعینانِ حدیث  
اور صحابہ پر ہوا نازل یہ فرقانِ حدیث  
مجتہد ہیں منظر تفسیر قرآنِ حدیث  
زندگی بھر جو رہے دربانِ سلطانِ حدیث  
کب یہ سب ہیں قطرہ بحرِ فداانِ حدیث  
جن سے ہر مکشوف بابِ نقد و ثبوتِ حدیث  
ہیں حکیم علم قرآن بھی وہ لقمانِ حدیث  
کس سے ہو سکتی ہر تکریمِ سلیمانِ حدیث  
موت ہر آن سب کی اک شیرِ بیابانِ حدیث  
جو قوی بازو ہو سے قتالِ میزانِ حدیث  
یعنی اہل اجتہاد دینِ مطہرانِ حدیث

مجتہد ہیں کان علم فقہ دارِ کانِ حدیث  
مہبطِ جبریل پر نازل ہوا سترِ آنِ حق  
مطلع تفسیرِ فرقانِ کریمِ اصحابِ ہیں  
بابِ جنت کیوں نہ مفتوح ان سب کے لیے  
جو بخراکے اک شاگرد اپنے ہیں  
کس قدر احسان انکے سب جہان پر آج ہیں  
خوشگوار اُن سے نیکون ہوں لقمہایِ علمِ دین  
مثلِ مورِ ناتوان ہیں یہ محدثِ ہند کے  
مذہبِ روباہ و بیان جو صیدِ کبابِ نفس ہیں  
ہیں وہی اسرارِ حق ہیں مالکِ رطلِ گران  
ہیں مطہرانِ آلہی جانِ نثارِ آنِ رسول



آج کل یہ کوچہ گرد لذت نفس و ہوا  
ای فقیر اب تاج شاہی بہر بند و عیاض

قدر کیا جانینگے کیا تھے مرد میدانِ حدیث  
سر پہ رکھ فرمانِ قرآن اور فرمانِ حدیث

### قصیدہ دوم منہ

قالب فقہ میں ہر روح جو معنای حدیث  
مدعی سارے ہیں اور محض کچھ اسمای حدیث  
ہم زلیخا کی طرح رہتے ہیں شیدائے حدیث  
فقہ فانوس ہوا و شمع سراپائے حدیث  
حسن فقہ حسین غم فحوائے حدیث  
گو یا آفاق میں ہیں شمر و بزیہ آج تلک  
کتے ہیں بیس تراویح کو بدعت ہیں یہ سب  
ابنِ رومان سے ہر نقل حدیث عشرین  
دل کے بیماروں کو دو تین عمل کے لیے بس  
جیسے سلطان دو عالم کے ہیں صدیق و وزیر  
اہلِ حسی ہیں وہی اہلِ زیادہ ہیں وہی  
بو حنیفہ کبھی و اللہ نہیں کرتے قیاس  
ضعف ایمان کا سبب ہے یہ کلام اعدا  
تو بھی وہ رائے کو رکھتے ہیں مقابل اُسکے  
رائے بدہر یہ تری منکر تفت لید عنید  
اور نورای سے ممتاز حدیث اُسکے لیے  
کتے ہیں دشمن دین یہ کہ نہیں مانتے ہم  
ہو گئے بنکے عدد ایک کے تم سارے تباہ  
صورت برگِ خزان پھر تو و تو دگلغفن  
جا بجا فتنہ و آشوب ہوا و خاک نہیں

تو مقرر کتب فقہ ہیں ماو اسے حدیث  
اہلِ حق اور مسامی معلا سے حدیث  
مثل یوسف ہی گرامی ہیں منوای حدیث  
کیون جدار کد کے مد و کرتے ہیں اطفای حدیث  
دونوں رکھتے ہیں خشک بیکہ زہری حدیث  
یعنی یہ فقہ کے دشمن ہیں جو اعدائے حدیث  
کیا کہیں شیعہ کی تعلیم ہوا خفای حدیث  
ہاں ذرا دیکھ تو مالک کی موٹاے حدیث  
مرضِ غب کی طرح آتی ہے حمائے حدیث  
فقہ بیشک ہے وزیرِ شہ و الای حدیث  
جنکو ہے حسنِ عمل کیلئے حسائے حدیث  
جب تلک ہاتھ کہیں اُنکو ضعیف آئے حدیث  
کہ اگر بیشِ نظر اُنکے ہوا تو اسے حدیث  
کہیں مقبول نہیں اُنکو بولے رائے حدیث  
سے محض اسم حدیث اک چھ آجائے حدیث  
جو کہ خود ہیں ہم عرفانِ مسماے حدیث  
بو حنیفہ سے اگر لاکھ ہوں دانائے حدیث  
دو بھی ہونے اگر ایسے چمن آرائے حدیث  
ہوتے ہر جاے تم اسے زمرہ اعلای حدیث  
کیون نہو جنکے ذرا دل میں نہیں جائے حدیث

ای فقیر آج بہت علس فروشانِ فساد

ہیں نمونے کو لکائے ہوئے دیباہی حدیث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين على آلائه + والشكر للرحمن الرحيم على نعمائه والصلاة والسلام على من عرج على معارج العلم تؤدني فتدلي وعلى آله واصحابه وأئمة امته الذين آمنوا وكانوا يتقون وباقتلائهم عتدى الناس في رشدون أما بعد فقد جاءني بالرسالة سيف المقلدين على أحننا والمنكرين ابن مصطفى العلامة والتمسني أن أحرر تقرضاً واجعل عليها علامة فطاعت مقامات جديدة من هذه الرسالة المفيدة - فوجدت فيها من الدلائل الدلائل الساطعة والبراهين الفاطمية ما أحتج على أفواه المعاندين في الدين المتبعين للشياطين المرئيين الذين هم ينطقون عن الهوى أن من اتبع هواه فقد ضل هوى ويشتفي ما في صدور المرئيين الحق من اختلاج الشبهات وأن هذا من أقصى الغايات فطاعوها يا أيها الناس فإن فيها لبلاغ للناس وإن فيها شفاء للعليل وسقاء للغليل جعل الله مصطفىاً مرحوباً مغفوراً فإنه سعى سعيًا مشكوراً - غقه العبد الذليل الراجي عفوريته الجليل أبو السناء محمد عبد الله شيد غفر له الله الوحيد الفريد على الكنف



نوٹ ۲۲  
برصغیر ۱۳۸۸ء سطر ۱۱۱  
جہد اللہ محمد اسماعیل



# طالع

صاحبان کیاست و ذکاوت و اہالیان سنت و جماعت پر پوچھ شیدہ نہ رہے کہ اس زمانہ  
شرف و فساد میں اگرچہ غیر مقلدین کے جوابات میں بہت سی کتابیں تصنیف ہوئیں۔ لیکن  
مثلاً اس کتاب سیف المقلدین علی اعناق المنکرین کے برابر کوئی کتاب دہان نہیں  
اور یہ مطالب و مقاصد آج تک تالیف نہیں ہوئی دیکھنے سے خود معلوم ہو جائیگا۔ عطر  
کہ خود بیوید نہ آنکہ عطار بگوید علاوہ ان سب کے مضامین عالیہ اس کتاب مستطاب میں ایسے  
درج ہوئے ہیں کہ غالباً کسی کتاب میں کمتر نظر سے گذرے ہونگے۔ چنانچہ خلافت اہل اسلام  
کے واقعی حالات زمانہ متبرکہ کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے لیکر تازمان شوکت و عظمت اہل اسلام  
کے اور خصوصاً عجائب و غرائب جو فصل دوم باب ہفتم میں صفحہ (۵۱۳) سے لیکر آخر کتاب تک  
درج ہوئے ہیں قابل دیدار و لائق شنید ہیں نصائر کے سینہ کباب ہندوؤں کے  
پلیج و تاب رافضی خانہ خراب کے کمال اضطراب اس کتاب کے جوابات باصواب سے ظاہر  
و باہر ہے۔ اور نیز بعض علما و بزرگواران دین کے پورے طور پر حالات اس کتاب میں  
درج ہیں جیسا کہ یہ سب امور فرست کتاب ہذا سے ناظرین کو معلوم ہونگے واضح ہو کہ  
یہ کتاب بموافق بھی سرکار داخل رجسٹری ہو گئی ہو کوئی صاحب بدون اجازت مصنف  
صاحب کے قصد طبع اس کتاب کا فرمائیں

من

المع

احقر عبد الغفور ابن مولانا عبد الجلیل صاحب پاشاوری

کتاب ہذا ذیل کے مقامات سے مل سکتی ہے

مولوی عبد اللہ صاحب	حاجی محمد سعید صاحب	مولوی محسن صاحب
مجتائی پریس دہلی	کلکتہ خلاعی ٹولہ	پشکا پور - کانپور
دفتر البیان لکھنؤ		

# فہرست منتخب بعض احوال تاریخی خلفاء و علما از کتاب سبب المقادیر

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۱۰	در ذکر خلافت از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم	۱۲۸	سلسلہ (۴) در فضل امام با حادیث
۲۱۳	قاعدہ استخراج نام پاک محمد و احمد از ہر چیز		و در فضیلت مذہب و سے
۲۱۶	ذکر قصہ ہجرت	۱۳۴	در غلطی افتای امام بخاری وغیرہ
۲۲۱	در ذکر ازولج مطہرات نبی م	۱۳۳	سلسلہ (۵) در کمال عقل امام رضا
۲۳۱	در ذکر خلافت ابو بکر رض	۱۴۵	لطیفہ اول در سبب تولد امام محمد باقر رض
۲۳۳	در خلافت عمر رض	۱۴۶	در سبب انتقال امام طحاوی از
۲۴۰	در خلافت عثمان رض		مذہب امام شافعی رض
۲۴۲	در بعضی حالات مروان بن الحکم	۱۴۸	سلسلہ (۷) در ذکر بعضی فراسات امام
۲۴۳	در خلافت علی رضا	۱۵۲	سلسلہ (۸) در تحمل از ایذا سے امام
۲۴۴	در خلافت حسن بن علی رض	۱۵۶	در مشاہدہ کرامت از اخوند صاحب صواب
۲۵۲	در خلافت امیر معاویہ رض و قس علی ہذا		سلسلہ (۹) در ذکر تسلسل تلامیذ از امام رضا
۲۶۱	در بعضی حالات مردان و جنات حرباء	۱۶۰	سلسلہ (۱۰) در توثیق امام در علم حدیث
۲۶۱	در بعضی حالات حجاج ثقفی رض	۱۶۴	ذکر غلطی امام بخاری در طعن امام رضا
۲۶۶	در بعض احوال امام عظیم رض	۱۷۶	سلسلہ (۱۱) در دین امام فقہ را
۸۳	مناقب امام اعظم در چاروہ سلسلہ	۱۸۱	ذکر عبدالوہاب ثقفی استاد شیخ دہلوی رض
"	سلسلہ اول در فقاہت امام رضا	۱۸۲	بشارت دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
۹۳	در بعضی حالات امام محمد و ابو یوسف ز فرزند		بصحت مذہب امام رضا



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۸۴	سلسله (۱۲) مناقب مجموعه امام رضا	۵۸۵	حالات فارابی معلم ثانی
۱۸۶	دفن صاحب باریه و غیره در قبرستانی	۵۸۸	بعض حالات امام بخاری رح
۲۰۳	سلسله (۱۳) در تولد و نسب امام رح	۶۱۶	در اسرار کلمه طیبیه
۳۰۸	سلسله (۱۴) در وفات امام رضا	۶۱۷	در اسرار اسمای کتب منزله
۲۰۹	معا با اسم امام	۶۲۷	خاصیت آب زمزم
۳۰۸	باب ششم در مسائل هر نوع	۶۳۷	تعاریف ابن حجر و علامه عینی بر یکدیگر
۵۱۳	باب فصل ۲ در حکایات و لطائف عجیب	۶۳۸	در حالات علامه عسقلانی و علامه عینی
۵۱۵	ح - در محبت صلحاء	۶۴۸	مباحثه بحر العلوم با فاضل
۵۱۸	در بعضی حالات امام شافعی رح	۶۵۰	در حال لقمان
۵۲۳	مناظره علامه و میر سید شریف	۶۵۴	حالات ابن مبارک
۵۳۳	در حالات غوث پاک	۶۶۲	حالات فرعون بیعون
۵۳۵	ابن العربی رح	۶۶۶	مناظره مولوی عبدالحکیم و میرزا اید
۵۴۱	حالات ابن جوزی رح	۷۷	حالات مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی
۵۴۳	بعض حالات شیخ دہلوی رح		و میرزا اید بهروی
۵۴۶	حالات امام احمد بن حنبل رح	۶۷۰	امام ابی یوسف رح
۵۶۰	مناقب امام مالک رح	۶۹۵	حالات امام محمد رح
۵۶۶	حالات شاه عبدالعزیز دہلوی رح	۷۰۲	حالات امام نووی رح
۵۷۸	حالات ابوعلی سینا	۷۱۲	حقوق استاد و عالم



درمطبع دبدبہ احمدی مطبوعہ